يك هزار نسخه از كتاب جامع مفيدى درچاپخانهٔ رنگين بطبع رسيد .

به

استاد بدیع الزمان فروزانفر

اهدا میشود

که مصحح مرهون محبت و توجه ایشان است

دیباچه

درتاریخ شهریزد سه‌تألیف معتبرداریم. ازآن میان‌دو کتاب **تاریخ یزد** تألیف جعفری[1] و **تاریخ جدید یزد** تألیف احمد کاتب[2] که هردو از آثار قرن نهم هجری است طبع شده است. سومین کتابی است بنام **جامع‌مفیدی** تألیف محمد مفیدبن نجم‌الدین‌محمود بافقی معروف به محمدمفید مستوفی‌ازتألیفات قرن یازدهم هجری که مرحوم محمد قزوینی آنرا یکی ازبیست کتاب مهمی می‌دانست و طبعش را به وزارت فرهنگ توصیه و تأکید فرموده بود. وهمین کتاب حاضرست.

متأسفانه ازاین کتاب که دراساس درسه‌مجلد بوده‌است فقط مجلد سوم‌بصورت کامل وجود دارد که اینك به سرمایهٔ آقای محمد حسین اسدی مدیر و صاحب کتابفروشی اسدی بطبع می‌رسد.

ازسال ۱۳۲٤ شمسی که به جمع‌آوری اطلاعات و مدارك و منابع در احوال رجال تاریخ وادب یزد وحوادث تاریخی آن شهرمشغول شدم با جامع مفیدی آشنایی یافتم وازهمان هنگام آرزومیکردم که توفیق طبع کتاب‌را بیابم. بیش ازده سال‌ازاین اندیشه گذشت تا اینکه تصحیح و طبع تاریخ یزد تألیف جعفری را آغاز کردم. در تصحیح مشکلات آن کتاب و تکمیل مواد تعلیقات آن ناچار ازمراجعه به جامع - مفیدی شدم وبرمطالب‌مفید کتاب واهمیت مخصوص آن وقوف بیشتر ودقیق‌تریافتم وامید طبع آن را مجدداً در دل می‌پختم.

ازقضای روزگار، مدتی دراز از انتشار تاریخ یزد نمی‌گذشت که‌آقای محمد حسین اسدی مژده آورد که آقای **سیدعلی‌رضاآصف‌پوروزیری** ازاخیار شهریزد ومقیم‌حیدرآباد هندوستان‌عکس نسخهٔ خط مؤلف جامع مفیدی را از لندن بمنظور

۱ـ تاریخ‌یزد، تألیف جعفربن محمد جعفری، بکوشش‌ایرج‌افشار، بنگاه ترجمهٔ نشر کتاب، تهران ۱۳۳۸ ش.

۲ـ تاریخ جدید یزد، تألیف احمد بن حسین‌بن‌الکاتب، ادارهٔ فرهنگ یزد، یزد۱۳۱۷ش.

طبع تهیه کرده وچون وسائل چاپ آن‌درهندوستان برای وی‌میسر نیامده عکس‌را به طهران‌آورده است ودراختیارما می گذارد تابچاپ برسانیم . پیشنهادآقای آصف پور وتعهدآقای اسدی ازلحاظ مخارج‌طبع آن‌مرا برتصحیح‌ونشر کتاب که‌آرزوی‌دیرین بود مایل وراغب کرد .

نسخه‌ای که ازلندن‌آقای آصف‌پور عکس گرفته به شرحی که بعداً در تفصیل مربوط‌به نسخه‌های جامع مفیدی‌خواهیم‌دید به‌خط مؤلف‌است. اما چون درمواردی کلمات ناخوانا وریخته بوداز آقای **سیدعلی‌محمدوزیری** خطیب وروحانی‌والامقام یزد ومحیی مسجد جامع عتیق آن‌شهردرخواستم که نسخهٔ اهدائی خود به کتابخانهٔ مسجد جامع را استثناءً بعلت‌امرخیری که درپیش بود دراختیارم بگذارند . ایشان که خیر محض را وجههٔ همت و روش دوران حیات خود قرار داده‌اند محض خیرو بلحاظ صلاح وسابقهٔ لطف نسخهٔ مذکوررا فرستادند ومرا دراین امرمدد کارشدند .

مطالب گفتنی دربارهٔ نسخه‌های این کتاب و شرح احوال مؤلف و چگونگی طبع کتاب درموارد اختلاف نسخه‌بدلها وتاریخ‌تألیف‌ودیگر نکات را درمقدمه خواهم گفت . سزاست که این سطوررا به تشکرازبزرگواری‌وگشاده دستی آقای آصف پور و دانش دوستی و مهربانی آقای سید علی محمد وزیری بپایان آورم . همچنین باید از لطف آقای **محمدحسین‌اسدی** که طبع کتاب را با سرمایهٔ خود تعهد کردنداظهار امتنان کنم و توجه ایشان‌راسپاس بگزارم. معاضدت علمی و همکاری‌دوستانهٔ آقایان **محمدتقی‌دانش‌پژوه** و **دکترعباس‌زریاب‌خویی** مایهٔ امتنان قلبی است .

ناگفته نگذرم که در طبع این کتاب دو عالم جلیل دوران آقایان **سید حسن تقی‌زاده** و **بدیع‌الزمان‌فروزانفر** مؤید و مشوق راستین بوده‌اند و الطاف کریمانهٔ ایشان درحمایت، ورعایت نگارنده موجب پیشرفت و گرم شدن اودر کاربوده است .

ذکر خیر جنابان **دکترمحمودمهران** و **دکترعیسی صدیق** وزیران سابق فرهنگ راوظیفهٔ حق‌شناسی و حسن ختام‌این دیباچه قرارمیدهم .

تهران — ۲۹ شهریور ۱۳۴۰ **ایرج افشار**

مقدمه

مؤلف

شرح احوال نویسندهٔ کتاب بقلم خود مؤلف با شیوهٔ سخن پردازیهای شاعرانه و عبارت سازیهای مرسوم عهد صفوی بطور مبسوط در صفحات ۷۴۲-۸۱۶ (مقالهٔ پنجم) همین کتاب مندرج است و خوشبختانه خود تاریخ حیاتش را بجای گذاشته است. درینجا برای اطلاع بر سوانح ایام زندگانی وی خلاصهٔ مطلب نقل میشود.

مؤلف از مردم بافق (میان یزد و کرمان) است. جدش موسوم به حبیب الله بود و پدرش نجم الدین محمود بافقی نام داشت (ص ۸۶۶). محمد مفید باتوسلات و تشبثات مدت چهار سال در امور دیوانی صاحب مقام شد. بدین صورت که در ۱۰۷۷ بسمت مستوفی اوقاف یزد و در ۱۰۷۹ به نظارت اوقاف آنجا برگزیده شد. در ۱۰۸۱ دست از نظارت اوقاف کشید و باصفهان رفت و از طریق فارس بسوی بصره آمد و پس از زیارت عتبات با کشتی از بصره در سال ۱۰۸۲ سفر هندوستان اختیار کرد. در شهر بصره به تألیف جامع مفیدی آغاز کرد.

نخستین شهر هندوستان که مقر اقامت او قرار گرفت بندر سورت بود. بعداً به دهلی رفت و سپس خود را به حیدرآباد کشانید. سفری به برهانپور رفت (در ۱۰۸۴) و مجدداً به دهلی بازگشت (۱۰۸۶). در صفر ۱۰۸۸ در اوجان بود و خدمت شاهزاده محمد اکبر را دریافت و لقب «خان سامانی» بدو عطا شد. سال بعد بحضور شاهزادهٔ مولتان رسید. درهمین شهر بود که در جمادی الاولی ۱۰۹۰ پس از هشت سال که دائماً در سفر بود تألیف کتاب جامع مفیدی را بپایان آورد. بنابر مسطورات «مختصر مفید» که بعد از ین آنرا خواهیم شناخت مؤلف در سال ۱۰۹۱ در لاهور بوده و تالیف کتاب مختصر مفید را در آن شهر باتمام رسانیده است.

تاریخ وفات وی معلوم نیست. مسلم است تا ۱۰۹۱ که سال اتمام تألیف مختصر مفید است درحیات بوده است. ایوانف درفهرست نسخ خطی انجمن آسیائی بنگال سال وفات اورا ۱۰۸۵ یا ۱۰۹۱ می نویسد و بدون تردید وجه اول غلط است.

تألیفات

۱- جامع مفیدی مهمترین اثر محمد مستوفی است که مؤلف آنرا درسه مجلد تألیف کرده است. جلد اول به تاریخ یزد از عهد اسکندر الی امیر تیمور گورکان و جلد دوم به تاریخ پس از آن تا دوران شاه سلیمان که مؤلف معاصر او بوده است، اختصاص دارد. جلدسوم که اینک انتشار می یابد و با اهمیت تر از دو مجلد دیگر است اختصاص به شرح احوال رجال (اعم از دیوانیان و مستوفیان و کلانتران و

شاعران وهنرمندان وقاضیان وفقیهان و دیگراصناف) ووصف نواحی یزد ازلحاظ تاریخی وجغرافیائی وابنیه و آثار داخل شهر دارد. چنانکه پیش از این اشاره شد این کتاب میان سالهای ۱۰۸۲- ۱۰۹۰ تألیف شده است .

دربارهٔ نسخ این کتاب و اینکه کدام یك اجزاء آن موجود است پس از این سخن خواهیم گفت .

۲- مختصر مفید : کتابی است در جغرافیا باالحاق بعضی مطالب تاریخی که بیشتر بتاریخ ائمه و پادشاهان صفوی ارتباط دارد . مؤلف تألیف این کتاب را در ۱۰۸۷ در دکن(هندوستان) شروع میکند و درسال ۱۰۹۱ درلاهور بپایان می رساند .

وصف شهرهای هر ناحیت ومملکت دراین کتاب بترتیب الفبایی تنظیم شده است و ترتیب آن طبق نسخهٔ موجود در موزهٔ بریتانی بدین شرح است :

عراقین ، عراق عرب ، عراق عجم ، آذربایجان ، اران ومغان ، ارمنیه ، مفازهٔ بین کرمان وقهستان ، ناحیهٔ پهلوی ، چخورسعد، خراسان، خوزستان ، دیاربکرودیارربیعه، سیستان ، زابلستان ونیمروز ، شیروان ، طبرستان ، دماوند ، خوار، رستمدار،مازندران، فارس ، کرمان ، گیلانات ، کردستان ، گرجستان ، کچ ومکران ، داغستان ، دریای عمان و جزایر آن . (از کتاب «تألیفات فارسی» تألیف استوری اقتباس شد)

مؤلف در تألیف این کتاب کتابهای نزهةالقلوب وعجایب البلدان ومعجم البلدان و صورالاقالیم وعین الحیاة وحبیب السیر وهفت اقلیم را دردست داشته است .

قسمتی از مختصر مفید مربوط به شهرها و بنادر جنوبی را ژان اوبن Jean Aubin فرانسوی بعنوان *Quelques Notices du Mukhtasar-i Mufîd* درجلد ششم فرهنگ ایران زمین (ص ١٦٤-١٧٧) بامقدمه‌ای بطبع رسانیده است .

ازمختصر مفید یك نسخه میشناسیم و آن متعلق بموزهٔ بریتانی و قسمتی از آن بخط خودمؤلف است و اساساً کتابت نسخه حدود سال (۱۰۹۱) یعنی زمان تألیف آنست . (جلد اول فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تألیف ریو، جلد اول ص۴۲۷ب - ٤۲۸ الف، شمارهٔ Add . 10,583)

۳ - مجالس الملوك : متضمن بر جداول سلاطین ایران تا سال ۱۰۴۹ که در ۱۰۵۲ درعهدشاه عباس دوم تألیف شد و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس موجود است (فهرست کتابخانهٔ ملی پاریس ، تألیف بلوشه ، جلداول شمارهٔ ۳۹٤).

۴ - دیوان : ولادیمیر ایوانف در فهرست نسخ خطی فارسی انجمن آسیایی بنگال(جلداول ص ۳۵۷شمارهٔ Nb/130 وجلد دوم ص ۲۰۰شمارهٔ II/508) دونسخهٔ ازدیوان مفیدمعرفی میکند . نسخهٔ شمارهٔ Nb/130 ناقص و مورخ ۱۰۸۹است . امانسخهٔ II/508 بنا به تحقیق مستشرق اتحادجماهیرشوروی ا.م.میرزایف ازآن شاعردیگری همنام

عکس دوصفحه از اواسط نسخهٔ موزهٔ بریتانیی بخط مؤلف

عکس صفحهٔ آخر نسخهٔ موزهٔ بریتانی بخط مؤلف

وهمعصر محمدمفیدیزدی وموسوم به محمد بلخی است. که‌در تذکرهٔ نصرآبادی‌هم ذکر شاعر اخیر مندرج است. (نگاه کنید به «مفیدیزدی ومفید بلخی» بقلم میرزایف درمجلهٔ «مسائل خاورشناسی شوروی» شمارهٔ ۵ سال ۱۹۵۹ ص۱۷۰-۱۷۸)

۵- شرح‌احوال: بمناسبت نسخهٔ جداگانه‌ای که‌از آن کتابت‌شده استوری آنرا تألیف مستقلی محسوب کرده‌است (استوری ، ص ۳۵۲) ولی‌مقصود همان مقالهٔ پنجم کتاب جامع‌مفیدی است .

جامع مفیدی و نسخه های آن

تألیف‌جامع مفیدی‌در بصره بسال ۱۰۸۲ آغاز شد و درمولتان بسال ۱۰۹۰ خاتمه پذیرفت . کتاب‌درسه مجلد است .

مجلداول : ازاسکندرتا امیرتیمور.

مجلددوم: ازابتدای صفویه‌تاشاه‌سلیمان (این‌قسمت در شاهجهاناباد تألیف‌شده است در۱۰۸۸).

مجلدسوم: جغرافیا واحوال رجال‌یزد بانضمام‌سرگذشت‌مؤلف وخاتمه‌درعجائب بلدان است . نسخه‌های این کتاب‌تا آنجا که من دیده‌ام و شنیده‌ام بشرح زیراست:

جلد اول

ازین‌جلد قسمتی‌در **کتابخانهٔ ملی پاریس** (جلد اول شمارهٔ ۱۵۳) وعکس‌همان در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران موجوداست .

جلددوم

فقط منتخباتی ازین‌جلد بعنوان تاریخ‌سلاطین‌درجزء مجموعهٔ Or.1463 موزهٔ بریتانی نقل شده‌است (جلد سوم فهرست تألیف ریو ص ۱۰۳۹ الف) . از نسخهٔ کامل این جلد هیچگونه اطلاعی دردست نیست.

جلد سوم (یعنی‌کتاب حاضر)

۱) موزهٔ بریتانی (لندن) به‌خط مؤلف: نسخه‌ایست که‌اساس کارمادرطبع کتاب بودوعکس‌صفحاتی ازآن‌دراین‌مقدمه‌طبع شد. این نسخه‌دردو قسمت‌صحافی شده و به‌شماره‌های Or210 و Or211 (فهرست‌ریو جلداول‌ص۲۰۷ب - ۲۰۸ب)درموزهٔ بریتانی‌ضبط‌است. فیلم وعکس این نسخه‌را آقای آصف‌پوروزیری‌تهیه کرده‌ودراختیارمن گذارده‌اند .

۲) کتابخانهٔ ملی(پاریس): این‌نسخه زیرنظرمؤلف درسال۱۰۹۰ کتابت‌شده است (شمارهٔ ۲.۲۹٤ جلد چهارم فهرست نسخ‌خطی فارسی تألیف بلوشه) .

۳) کتابخانهٔ مسجدجامع یزد (وقفی آقای‌سید علی‌محمدوزیری): که‌در طبع کتاب مورد استفاده من بود ونسخه بدلهای مهم آن در ذیل صفحات ذکرشد . این نسخه بقطع رحلی وبه‌خط نستعلیق ومورخ ۱۲۲٤ هجری است .

۴) کتابخانهٔ‌مجلس(تهران): نسخه جدید نویس قطع وزیری و جزء کتابخانهٔ

اهدائی ناصرالدوله فیروزاست .

۵) کتابخانهٔ ملک (طهران): نسخهٔ جدید نویس به قطع رحلی است .

۶) کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه: شامل قسمت شرح احوال شاه نعمةالله ولی و نسخهٔ جدید نویس است. (۱)

۷) کتابخانهٔ بودلیان (اکسفورد): شامل قسمت شرح احوال مؤلف (شمارهٔ ۴۳۳، فهرست کتابخانه مذکور صفحات ۴۱۵ - ۴۱۵) .

۸) سعید نفیسی: نسخهٔ نو نویس ازروی نسخهٔ متعلق به شکوهی یزدی (۲).

مآخذ جامع مفیدی

محمد مستوفی در تألیف جامع مفیدی از کتب متعدد استفاده برده است که ذکر نام آنها را در اینجا لازم می دانم.

۱- تاریخ آل مظفر یا تاریخ معینی مظفری : منظور مواهب الهی تألیف معین الدین معلم یزدی است که قسمتی از آن بعنوان جلد اول توسط آقای سعید نفیسی طبع شده است (تهران، ۱۳۲۶).

۲- تاریخ اسکندری(؟).

۳- تاریخ جهانگیری (اقبالنامه)

۴- تاریخ خراسان (؟) .

۵- تاریخ عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیك ترکمان .

۶- تاریخ جدید یزد تألیف احمد کاتب (قرن نهم) که چاپ مغلوطی از آن در یزد شده است.

۷- تاریخ قدیم و جدید یزد- گمان نمیرود که کتابی باین نام وجود داشته، شاید مقصود مؤلف دو کتاب تاریخ یزد یکی تألیف جعفری و دیگری تألیف کاتب باشد .

۸- تاریخ یزد : باید مقصود همان تاریخ جدید یزد باشد .

۹- تاریخ یورش قندهار .

۱۰- تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی .

۱۱ تذکرهٔ علی بنیمان (= رسالهٔ ...)

---

۱) این قسمت را ژان اوبن ازروی نسخهٔ موزهٔ بریتانی واستفاده از نسخهٔ سعید نفیسی درجزء کتاب مجموعه در ترجمهٔ احوال شاه نعمةالله ولی کرمانی (انتشارات قسمت ایرانشناسی انستیتو ایران وفرانسه، طهران ۱۳۳۵) طبع کرده است (ص ۱۳۳-۲۶۸) . بنابه شرحی که ولادیمیر ایوانف در فهرست نسخ خطی فارسی انجمن آسیایی بنگال (ج۱ : ۳۵۷) می نویسد همین قسمت در طهران چاپ سنگی هم شده بوده است .

۲) نسخی که من ندیده‌ام یکی از آن مرحوم شکوهی یزدی و دیگر از آن آقای تقی مشیری یزدی است .

۱۲ـ حبیب السیر تألیف خواندمیر.

۱۳ـ دستورالوزراء تألیف خواندمیر .

۱۴ـ روضة‌الشهداء ظاهراً مقصودتألیف مولانانورالله یزدی است که‌از آن‌درصفحهٔ ۳۸۲-۳۸۳ذکررفته‌است .

۱۵ـ روضة‌الصفا تألیف‌میر خواند.

۱۶ـ سلم‌السموات تألیف شیخ ابوالقاسم‌کازرونی .

۱۷ـ عجایب البلدان .

۱۸ـ عجایب المخلوقات تألیف زکریای قزوینی (ترجمهٔ فارسی).

۱۹ـفرهنگ(؟) .

۲۰ نگارستان تألیف‌غفاری.

۲۱ـ وقف نامچهٔ سید رکن الدین محمد که مؤلف در اختیار داشته و اکنون با همکاری آقای دانش پژوه متن آن‌را درجلد نهم فرهنگ ایران زمین‌بطبع میرسانم .

۲۲ـ هفت اقلیم تألیف امین‌احمدرازی .

فوائد کتاب جامع‌مفیدی‌علاوه برآنکه درتاریخ یزد و جلدسوم آن اختصاصاً محتوی بر ترجمهٔ احوال رجال و وصف ابنیه وآثارشهریزداست تألیفی‌است که بسبب احتوا واشتمال براصطلاحات دیوانی ومناصب شرعی وعرفی‌وتشریح اصناف و طبقات مردم ووضع اوقاف وطرز عزل ونصب‌حکام ووزراء وناظران‌ومتصدیان حکومت‌وچگونگی‌مراتب‌ومدارج امورلشکری واداری‌وبطورکلی بیان‌اوضاع جامعهٔ عهد صفوی‌درتحقیقات‌تاریخی‌وتتبعات‌اجتماعی فوق‌العاده مفیدواقع‌میشود .

ترجمهٔ‌احوال بسیاری از بزرگان ودانشمندان بخصوص‌آن‌طبقه ازرجال یزد که از ایران هجرت‌کرده ودرهندوستان زندگی‌میکرده‌اند منحصربه همین کتاب است و درجای دیگرذکر آنهادیده نمیشود.

ازمطالب جالب‌این کتاب اطلاعاتی‌است که‌جسته گریخته‌واستطراداًدر بارهٔ زردشتیان بدست‌می‌آید وبخوبی‌میتوان طرززندگانی وچگونگی‌حیثیت‌مدنی‌وحقوق‌اجتماعی آنهارا در اجتماع آن عهد پی‌برد . مخصوصاً معلوم‌میشودکه برای زردشتیان کلانتر مخصوص معین میشده و توجه ورعایت نسبت به حقوق آنها مورد نظر بوده است .

ازلحاظ جغرافیای‌تاریخی کتاب‌جامع مفیدی تألیف‌کم‌ماننـدی‌است. بنابرمحتویات این کتاب یزد به‌هفده‌محله تقسیم‌میشده‌است. فصلی مفصل‌از کتاب به‌تاریخ‌احداث‌دیه‌هاوقنات‌ها و آب‌انبارها و مسجدها و مدرسه ها اختصاص داده شده‌است .

جامع‌مفیدی قسمتی ازوقایع عهدصفوی‌رانیز‌شامل‌است ومحققین‌عصرصفوی میتوانند اطلاعات مفیدی دربارهٔ حوادث آن دوران ازین کتاب اخذ کنند

رسم‌الخط و اغلاط

در طبع کتاب رسم‌الخط امروزی رعایت شد. اغلاط وسهوهای مؤلف در تحریر نسخه تا آنجا که لازم بود اصلاح شد. متأسفانه غلط چاپی بیش از آنچه انتظار من بود در کتاب پیدا شده است. صورتی از آنها را در پایان بدست داده‌ام و از خوانندگان تمنی دارم همه آنهارا قبل از قراءت کتاب اصلاح فرمایند.

کتاب نسخه بدل زیاد ندارد. زیرا نسخه‌ای اساس طبع قرار گرفت که دست نویس مؤلف است واعتبار آن مسلم، امادر پاره‌ای ازموارد اختلاف میان نسخهٔ اساسی و نسخهٔ وزیری بنحوی بود که صرف نظر کردن از ذکر نسخه بدل میسر نبود. دراین موارد نسخه بدل از نسخهٔ وزیری درذیل صفحه ثبت شد.

آیات قرآنی واحادیث وجملات عربی درهمه موارد میان « » قرار داده شد و فهرستی از آیات با شمارهٔ آیه و سوره در آخر کتاب منظم گردیده است.

از زشتیهای طبع فرسودگی و ریختگی حروف بعضی از کلمات وبخصوص افتادگی نقطه‌های حروف است. متأسفانه میسر نبود که همهٔ این موارد را در غلطنامه ذکر کنم.

در پایان متن کتاب جامع مفیدی متن وقف نامهٔ میر چقماق شامی والی یزد در عهد شاهرخ تیموری و بی بی فاطمه خاتون زوجهٔ او که کمیاب بود بطبع رسید.

متن وقف‌نامهٔ سیدرکن‌الدین هم درنظر بود که ضمیمهٔ همین کتاب نشر شود اما چون کتاب بیش از اندازه قطوروکلان می‌شد و آن وقف‌نامه‌خود کتابی درحدود دویست صفحه است ناگزیر از طبع آن درضمیمهٔ کتاب حاضرخود داری شد. (۱)

کوشکک (اورا)، ۱۸ مرداد ۱۳۴۰ — **ایرج افشار**

۱ـ وقف‌نامهٔ‌مذکور باهمکاری آقای محمدتقی دانش‌پژوه اصلاح‌شد ودرمجلهٔ فرهنگ‌ایران زمین‌سال‌نهم (۱۳۴۰) بطبع می‌رسد.

فهرست مطالب کتاب

مقالهٔ اول

فصل دوم : درذکراحوال قضاة اسلام

فصل دهم: اشراف و اعیان مبنی بر سه سطر

سطر اول : **درذکر اشراف**

سطر دوم درذکر صلحا و گوشه نشینان مشتمل بر دو حله

حلهٔ اول: درذکر گوشه نشینان

مقالهٔ سیم

درذکر افعال امامزادگان ومشایخ

مقالهٔ چهارم

درذکرمساجد ومدارس ورباطات وقری و مزارع و قنوات

گفتار اول :

مساجد

گفتاردوم :

مدارس‌وبقاع وخوانق‌وزباطات

اول : مدارس

الثانی : درذکربقاع

الثالث : در ذکر مصانع

گفتارسوم :

در ذکرقری مزارع

گفتار چهارم:

در سبب بنای خطهٔ یزد

مقالهٔ پنجم

خاتمه

متن کتاب جامع مفیدی

بسم الله الرحمن الرحيم

یارب به ثنای خود سخن سازم کن / در گلشن حمد نغمه پردازم کن
با نعمت حب خویش همرازم کن / در ملک سخنوری سرافرازم کن

بر ضمیر خورشید اقتباس هوشمندان سخن شناس در لباس شبهه و التباس مخفی نخواهد بود که این صحایف موفور اللطایف مجلد سیم است از کتاب افادت ایاب **جامع مفیدی** مشتمل بر تبیین احوال سادات و وزرا و علما و فضلا و سایر فرق برایا، و این مبنی است بر پنج مقاله و خاتمه ، لطیفترین نقشی که قلم نقاش فطرت سرلوح کلام را بارقام آن رنگ آمیزد حمد صانعی است که هرصبح و شام فلك لاجورد فام را به معصفر شفق آرایش نمود و هریوم سطح این گنبد مستدیر اندام را بطلای محلول عکس ازشمس زینت و زیب فزود و صلوات زاکیات سامیات بررسول «لولاك» مخاطب بخطاب « و ما ارسلناك » خورشید اوج نبوت آفتاب فلك رسالت [۲ الف] ماه برج سعادت مکرم بکرم « و کفی بالله ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تسلیماً کثیرا» ،

ای بر سر خلق سایه گستر کرمت / کونین نواله خوار خوان نعمت
انسان وملك داخل خیل و حشمت / ملك دو جهان طفیل خاك قدمت

مقالهٔ اولی

در بیان احوال سادات و وزراء وکلانتران و مستوفیان و مین باشیان و مباشرین اوقاف و عمل جزو سرکار دیوانی ، و آن مشتمل است بر هفت مجلس و کلک سخن‌گذار شمه‌ای از احوال هریك را بهمین ترتیب مجلسی میسازد

مجلس اول

در ذکر سادات عظام

بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکار خواهد بود که چون خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد دارالعبادهٔ اهل ایقان و ارباب عرفان است از زمرهٔ سادات عظیم‌الشأن
۱۰ و این طایفهٔ متعالی مکان جمعی کثیر و جمی غفیر بوجود شریف این بلده را آرایش داده اند . و ملاذ و ملجأ این طبقهٔ جلیل القدر ، سلطان سپهر ولایت ، آفتاب آسمان جلالت ، ماه برج شرف و کرامت ، **مثنوی** :

امامت نژاد کرامت سیر ملاذ تمام کرام بشر
ز بطن بتول و ز پشت امام ز نسل محمد علیـه السلام

۱۵ اعنی سلطان نقباء معارف شعار ، مقتدای اولیاء مواهب دثار ، قبلهٔ اصحاب علم و عرفان ، قدوهٔ ارباب تحقیق و ایقان ، کاشف اسرار ازلی ، **شاه‌نورالدین نعمت‌الله ولی** و اولاد امجاد آن‌حضرت اند ، که باطن خجسته میامنشان [۲ب] مطرح اشعهٔ لمعات فیوضات الهی و ضمیر فیض پذیرشان مهبط انوار حقایق نامتناهی بوده و هست . **شعر** :

۲۰ ای خاك درت کعبهٔ آمال همه از قبلهٔ کوی تست اقبال همه

عظم شأن آن سرور اهالی نقابت و عرفان از آن زیاده است که خامهٔ

واسطی نژاد شمه‌ای از آن بیان تواند نمود، و علوّ مکان آن مرجع اصحاب
کرامت و ایقان از آن رفیع تر است که کمند اندیشه بر معارج آن راه تواند
یافت، **بیت**:

عالی گهری که قدوهٔ احرار است او نور ضمیر کاشف اسرار است

آن صف آرای میدان طریقت وراه نمای ایوان حقیقت، و کاشف رموز «و ۵
علم آدم الاسماء» و واقف کنوز «و علمناه من لدنا علما» مقتدای سادات عرب
و عجم بود، و در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از جمیع اولیاء صاحب
سعادات گوی مسابقت میربود.

سلاطین زمان و حکام نافذ الفرمان سر ارادت بر آستان هدایت آشیانش
داشتند و علماء اعلام و سادات و معارف آن ایام درگاه کعبه مثالش را قبلهٔ ۱۰
حاجات میدانستند. عظماء اقطار و امصار روی ارادت و اخلاص بر عتبهٔ علیه
وسدهٔ سنیهٔ آن والا منقبت نهاده، نقش ارادت واخلاص برلوح‌خواطر می‌نگاشتند،
و در سلك مریدان آن سر حلقهٔ کرامت و ولایت انتظام یافته صبح و شام [۳الف]
باقدام نیاز بملازمت خادمانش میشتافتند. در بعضی اوقات در دارالامان کرمان
اقامت میفرمود و گاهی در دارالعبادهٔ یزد علم کرامت می افراخت و پیوسته زبان ۱۵
الهام بیان بنظم اشعار گویا میفرمود، چنانچه دیوان حقایق بیان آن صف آرای
میدان‌طریقت مشهور، و در آن کتاب افادت ایاب ابیاتی که مشعر بطلوع آفتاب
دولت سلاطین حشمت آئین صفوی نشان است معروف، و شمه‌ای از آن در این
ابیات اظهار فرموده‌اند. **نظم**:

جنگ و آشوب وفتنه وبیداد از یمین و یسار میبینم ۲۰
همه را حال میشود دیگر گر یکی ور هزار میبینم
گرد آئینهٔ ضمیر جهان گرد و زنگ و غبار میبینم
ظلمت و ظلم ظالمان دیار بی حد و بی شمار میبینم
غارت و قتل لشکر بسیار در میان و کنار میبینم

بس فرو مایگان بی حاصل — عامل و خواندگار میبینم
مذهب و دین ضعیف می‌یابم — مبتدع افتخار میبینم
قصه‌ای بس غریب میشنوم — غصه ای در دیار میبینم
سکهٔ نو زنند بر رخ زر — درهمش کم عیار میبینم
٥ [٣ب]دوستان عزیزهر قومی — گشته غمخوار وخوار میبینم
هریك ازحاکمان هفت‌اقلیم — دیگری را دوچار میبینم
ترك و تاجیك را بهمدیگر — خصمی و گیر و دار میبینم
تاجر از دست دزد بی همراه — مانده در رهگذار میبینم
بقعهٔ خیر سخت گشته خراب — جای جمعی شرار میبینم
١٠ اندکی امن اگر بود آن روز — در حد کوهسار میبینم

و ایضاً در همان قصیده فرموده ، ایضاً :

غم‌مخور زانکه من دراین تشویش — خرمی وصل یار میبینم
بعد از امسال و چند سال دگر — عالمی چون نگار میبینم
نایب مهدی آشکار شود — بلکه من آشکار میبینم

١٥ و بنظر دوربین و کشف یقین « ع » و « ز» و« دال » را بحساب شمسی اعتبار نموده‌اند . از هر صد سال شمسی سه سال که بیست و شش سال شود بر صد قمری اضافه فرموده که صد و هفتاد و هشت شمسی بر نهصد و چهار قمری قرار داده فرموده‌اند که ، ایضاً :

چون‌زمستان‌پنجمین‌بگذشت — ششمش خوش بهار میبینم

٢٠ یعنی پنج زمستان ، که عبارت از چهار سال باشد ، چون از نهصد و چهار بگذرد نهصد وهشت شود ؛ و در نهصد ونه نایب مهدی آشکار گردد . ایضاً :

پادشاه تمام دانائی — سروری[٤الف] باوقارمیبینم
بندگان جناب حضرت او — سر بسر تاجدار میبینم

«نایب» هشت حرف است : «نون» ، و «الف» ، و «یا» ، و «با» ؛ واین دویست

و سی و یك میشود . و عدد «اسمعیل هادی» دویست و سی و یك است ؛ پس محقق شد که نایب حضرت قایم آل محمد اسمعیل هادی باشد ، که در نهصد و نه خروج کرد ، و به یقین این رمز همین رباعی آن‌حضرت کافی است که ، **رباعی :**

در نهصد و نه من دو قران میبینم وزمهدی و دجال نشان میبینم
دین نوع دگر گردد واسلام دگر این‌سر نهان است عیان میبینم ٥

و نیز فرموده ، **رباعی :**

این هشت حروف نام‌آن شاه من‌است آن شاه که او مظهر الله من است
مجموع دویست و سی و یك بشمارش تا دریابی که نام دلخواه من است

بر اذکیاء پوشیده نماند که سالهای بسیار معمورهٔ ربع مسکون بتخت تسلط و استیلاء ملوك طوایف و حکام مختلف در آمده استقرار و استمرار یافته ١٠ بود ، و بواسطهٔ مخالفت و منازعت والیان و فرماندهان امصار و بلدان ، که مستلزم فساد و تباهی احوال جهان است ، امن و استقامت از ممالك و امان و اطمینان‌ازطریق‌راهها[٤ب]برخاسته ؛ بد کرداران بی‌طریق‌درشهرها خیره ومستولی گشته مزاج بنیهٔ عالم از منهج اعتدال بکلی انحراف یافته بود . چون ارادت قدیم قادر حکیم تعلق پذیرفته بود بآنکه مزاج عالم بشریت تلخ و شیرین ، قهر و لطف ١٥ اعلیحضرت سپهر منزلت ، خورشید شوکت ، قدر قدرت ، قضا صولت ، خلاصهٔ ملوك عالم ، زبدهٔ سلاطین بنی آدم ، ابوالبقا سلطان شاه اسمعیل الموسوی الصفوی بهادر خان بحال اعتدال باز آید ، لاجرم سابقهٔ عنایت ازلی آن‌حضرت را از میان سعادتمندان دوزان بر گزید و بتشریف گرامی «و آتیناه الملك» اختصاص بخشید و در سنهٔ نهصد و نه داعیهٔ گیتی ستانی و جهانبانی از ضمیر خرده‌دان دوربین‌آن حضرت سر بر زده بعون الهی در اندك زمان معظم ممالك ایران و توران و دیاربکر و سواحل دریای عمان مسخر گردانید ، وآن را از قبضهٔ تغلب وتصرف گردن کشان زمان استخلاص نموده جهان را بانواع عدل و احسان بیاراست و سکهٔ دارالضرب پادشاهی در بلاد هفت اقلیم مجری گردانیده خطبهٔ اثنا عشریهٔ

امامیه برسر منبر نه پایهٔ [٥الف] افلاك خواند واکثر خلایق روی زمین رابضرب شمشیر ذوالفقار آثار بمتابعت دین مبین حضرات ائمهٔ معصومین در آورد ، **شعر**

گر نبودی ذوالفقار مرتضای نامدار   کس نگفتی هیچ وقت الله اکبر آشکار

بر دانشوران کشور شعور مشتور نماند که بسیاری از فضلاء عالی تبار
٥ و مورخین بلاغت شعار خوارق عادات و واردات احوال و اربعینات و سیر و سلوك سفر و حضر که در عرض یکصد و چهار سال که حضرت ولایت منقبت ، کاشف اسرار ازلی ، شاه نورالدین نعمت الله ولی ، بر خواص و عوام هر بلاد ظاهر گردیده در صفحات کتب مسطور گردانیده‌اند، خصوصاً مولانا **صنع الله نعمت اللهی** بعبارتی روشن رساله ای ترتیب داده ، مسود اوراق آن نسخهٔ شریفه را منظور نظر داشته
١٠ مجملی از آن مفصل را باندك تغییر عبارتی در این صحایف مرقوم میسازد ، بمنه و کرمه .

بدان ای عزیز که مولد آن‌حضرت ولایت منقبت در مدینهٔ حلب بوده و مزار متبرکهٔ اجداد عالیشانش در آن دیار مشهور است ، چنانچه خودفرموده ، **شعر:**

١٥ نعمت الله نور دین دارد لقب   نوردین[٥ب]ازنعمت اللهمی‌طلب
از رسول الله نسب دارد تمام   خود که دارد اینچنین‌دیگر نسب
مدتی بودم مجاور در عراق   گرچه اصلم باشد ازملك عرب
آب لطف او از آن ما بود   آتش قهرش از آن بولهب
من مجاور حالیا در ملك فارس   جد من آسوده در شهر حلب

٢٠ منقول‌است که در ایام سه سالگی آن حضرت را کشف قبور حاصل بود واین دو بیت مبنی بر یقین این حال خود فرموده ، **بیت:**

مرا علمی که اندر سینه دادند   عجب علمی ولی درسی ندادند
بسه حالی مرا گردید معلوم   که شیخ چله را درسی نهادند

و وقتی که سن شریفش بچهار سال و نیم رسید شخصی شرح دندان کندن

سید التابعین اویس القرنی در موافقت دندان مبارك رسول خدا که در غزای تبوك
از سنگ مخالفان آزار یافته در حضور والد بزرگوار ایشان مذکور ساخت . آن
جناب حاضر بود ، بخاطر گذرانید که چون خدا و رسول او را باین امر تکلیف
نفرمودند او چرا این ستم بر خود پسندید . [٦ الف] در همان شب آن
سلطان العاشقین در واقعهٔ آن نور طیبین و طاهرین آمده بلسان حال مضمون این ۵
ابیات برایشان خواند ، **شعر:**

کای در دریای دین ، بحر صفا — من بعشق حضرت جد شما
در وفا سی و دو دندان طمع — کندم از دنیا و عقبی بی فزع
عاشق صادق بعشق روی یار — گر کشد خودرا ازو معذور دار

مقدمهٔ علوم نزد سید رکن الدین شیرازی تحصیل نموده ، و علوم بلاغت ۱۰
و علوم فقه وتفاسیر و کلام از سید شمس الدین خوارزمی و سید شمس الدین مکی
اخذ فرموده ، در مبادی احوال متن « فصوص الحکم » ، حسب الفرمودهٔ این نظم
با نظام ایشان که ، **نظم :**

نا نوشته حرف میخوانیم ما — این کتاب نیك میدانیم ما

حفظ داشتند ، و تا هنگامی که سن شریفش به بیست و چهار سالگی رسید یك ۱۵
لحظه‌ای از سعی در مطالعه و مباحثهٔ علوم تغافل ننمود تا بر علوم چهار کتاب عالم
گردیده طی منازل علوم رسمیه فرمود و علوم معنویهٔ ریاضیه بر ضمیر منیرش
منکشف گشته این غزل فرمودند ، **غزل:**

علم ام الکتاب حاصل ماست — لوح محفوظ حافظ دل ماست
آنچه بحر محیط خوانندش — نزد ما آن سراب ساحل ماست ۲۰
[٦ ب] آن حقیقت که مشکل همه اوست — مشکل حل وحل مشکل ماست
منزلاتی که دیده ای در راه — منزلی چند از منازل ماست
اسم اعظم که صورتش مائیم — جمع معنی هفت هیکل ماست
عشق او قاتل است و ما مقتول — جان عالم فدای قاتل ماست

نعمت‌الله بما شده واصل طلبش کن ز ما که واصل ماست

و در طلب علوم معنویهٔ الهامیهٔ معرفت عشق مرکب شوق در زیر ران در آورده قدم تصدیق در وادی سیر و سلوك فقر و طریق تحقیق درویشی نهاده ، ذوق عالم نیستی بر نشأه حالش غالب گردیده ، لباس بی اساس ناس از تن بیرون ۵ کرد ، **قطعه:**

دامن همت نیالوده به‌هستی دو کون پشت پای نیستی بر هستی عالم زده

وهفده سال بلبس یك نمد بسر برد ، و این غزل فرمودهٔ آن‌حضرت است که گویا در بیان آن فرمود ، **غزل:**

ما آینه در نمد کشیدیم دامن زخودی به‌خود کشیدیم
۱۰ پرگار صفت بگرد نقطه خط بر سر نیك وبد کشیدیم
دردی‌است بکس نمیتوان گفت آن رنج که از خرد کشیدیم
بودیم حباب و غرقه گشتیم واحد بسوی احد کشیدیم
شادی روان نعمت الله هردم جامی دو صد کشیدیم .

درویش محمد مسکین چنین برشتهٔ نظم انتظام داده ،[۷الف] **نظم:**

۱۵ بشنو اکنون ای موالی علی پیر سید نعمت‌الله ولی
میر محمد آفتاب منجلی گشت از اوآیینهٔ دل صیقلی
پیر آن سید بود سید حسین شاه اخلاطی گزین عالمین
سید ابراهیم حلی پیر اوست آنکه‌درخاطر نبودش غیردوست
پیر او سید محمد از نجف گوهر دریای شاه من عرف
۲۰ پیر او سید علی مکی است آنکه واقف بود ازبالا وپست
سید ابراهیم مدنی آن ولی هست پیر حضرت سید علی
باز سید قاسم آن شاه زمن هست پیر او و اصلش ازیمن
پیر سید قاسم از راه یقین حضرت سید مجسم شاه دین
سید ابراهیم خوارزمی دگر هست پیر آن ولی راهبر

پیر ابراهیم امام المتقین | موسی بن جعفر آن سلطان دین
جعفر صادق که پاک و طاهر است | گوهر بحر امامت باقر است
باقر است ابن علی بن الحسین | آنکه بر عباد معبود است زین
شاه حسین بن علی نور نبی | هست نقد بو الحسن یعنی علی
دمبدم الف تحیّات و سلام | بر روان جمله بادا والسلام ۵

و بعد از دوازده سال که دست ارادت بدامان سید محمد زده بود سیروار روی بر دشت و کوه و صحرا نهاده شعلهٔ آتش عشق حقیقی [۷ ب] از دل عرفان پناهش شعله‌ور گشته برق صفت هر لحظه وادی طی میفرمود تا بر قلهٔ کوه دماوند بر سر چاه گوگرد احمر رسید که قبل از آن و بعد از آن احدی بدان مکان نرسیده بود و دو اربعین - که عبارت از هشتاد روز باشد - در فصل زمستان ۱۰ بعبادت پروردگار عالمیان قیام نموده ، در هر شام ببرف افطار میفرمود . و بعد از دو اربعین از قلهٔ آن کوه رفیع بپایان آمده متوجه جانب همدان شدند و در کوه الوند مدتها بعبادت و ریاضت و داشتن اربعینات گذرانیدند ، وبا رجال الله آن کوه صحبت میداشتند . وبابا حاجی محمد صامت در آن کوه شرف خدمت آن مظهر الله دریافته، وقتی چند درخادمی آن‌حضرت بسر برد . ۱۵

اتفاقاً روزی آن سلطان سالکین از آن کوه بجائی میرفتند و بابا حاجی محمد در خدمت بود ، در عرض راه باو گفتند که : « اینجا بایست تا ما رفته باز آئیم . توقف نمود ، و حضرت کرامت منقبت بجائی که اراده داشتند رفته، بعد از چهل روز بازگشت بجانب بابا واقع شد ؛ و بابا را در همان منزل که باز داشته بودند ایستاده یافتند . دست مرحمت بر پشت او زده بنظر عنایت نوازش ۲۰ فرمودند و گفتند ما را روزی چند [۸ الف] حسب التقدیر در این کوه ساکن میباید بود ، **شعر:**

دل ما در هوای الوند است | در سر زلف یار دربند است

بعد از این ملاقات شما با ما در ماهان کرمان روی خواهد داد و از نظر بابا غایب

گردیده مدتی مدید در منازل کوه الوند بسر بردند .

و چون از صحبت رجال الله آنجا مقصودشان حاصل گشت عزیمت سفر نموده مدت سی سال طی منازل کرده تا گذر ایشان بر کرمان افتاد و در آستانهٔ ماهان رحل اقامت انداختند . باباحاجی محمد صامت بشرف آستان بوسی مشرف
۵ گردیده خادمان آستانه را گفت عرض نمائید که غریب قوشی آمده و داعیهٔ شرف ملازمت دارد ، خادمان معروض داشته آن حضرت فرمود که جای قوش بر بالای درخت میباشد . چون بابا این سخن از خدام شنید متوجه قریهٔ فرمیتن [1] ، قریب دروازهٔ کرمان گردیده بربالای درخت چنار عالی که درمسجد جمعهٔ آن موضع سربر فلك کشیده بود رفته بر زیر شاخی قرار گرفت ؛ و اربعینی
۱۰ بسر برده هر شب افطار ؛ برگی از آن درخت نمود . و بعد از اربعین پائین آمده متوجه آستانهٔ ماهان شده خادمان بعرض رسانیدند که بابا باز آمده . بابا بار یافت [۸ ب] و این غزل بگذرانید ، **غزل** :

مرغ دل در دام زلف دلبری افتاد باز
عشق جانان جان ما بر باد خواهد داد باز
۱۵ روی دل بر درگه سلطان خود آورده‌ایم
آمده بر درگه شه بندهٔ آزاد باز
زاهد خلوت نشین ازخان ومان دل بر گرفت
مجلس مستانه در کوی مغان بنهاد باز
توبه بشکستیم و دیگر در شراب افتاده‌ایم
۲۰ هر که آمد سوی ما مانند ما افتاده باز
آب چشم ما چو دجله میرود هر سو دوان
شاید ار معمور سازد خطهٔ بغداد باز

۱ـ اصل : متین .

خوش گشادی از گشاد نعمت‌الله یافتیم
تا در میخانه را بر روی ما بگشاد باز

و آن‌حضرت منزل پای چنار که حالا بابا در آنجا آسوده است و به « بابا کلاه دراز» مشهور گشته باو حواله نمودند . **شعر:**

هر که او بر سایهٔ فرهما مأوی گرفت ۵
گر چه گنجشگی بود شهباز گردد عاقبت

بر ضمیر انور فضلای سخنور و خاطر ازهر بلغای هنرپرور در نقاب ارتیاب مستور نماند که در اول حال که سلطان ولایت دستگاه از کوه الوند پائین آمده متوجه زیارت عتبات عالیات شده چون بحوالی حله رسید در گذرگاهی که هر چند بجهت لب تشنگان آن بادیه چاه ها کنده بغیر از آب شور قطره ای بکام ۱۰ ایشان نرسیده بود[۹الف] نزول نمود وچاهی حفر فرمود . بقدرت‌کاملهٔ ایزدی از آن چاه‌آبی ظاهر گردید از شیر خوشگوارتر و از شکر شیرین تر . تا الحال اهل بادیه و زوار حضرت ائمهٔ معصومین و مترددین از آن منتفع میگردند و به«چاه نعمت الله» مشهور گشته ، **مصراع :**

سرچشمه‌اش ز بحر روان ولایت است ۱۵

و چون به ارض کربلا رسید بشرف زیارت شاه شهدا مشرف شده شرایط طواف بتقدیم رسانید ؛ و در محل قتل گاه بآب دیده وضو ساخته بهمان يك وضو چهل روز در چلهٔ تابستان بسر برده هر شب بخاك کربلاء معلی افطار نمود . بعد ازاتمام اربعین‌متوجه بغدادشده شرف زیارت‌روضهٔ‌حضرت امام موسی‌کاظم‌علیه‌السلام حاصل نموده متوجه نجف اشرف گردید . و بعد از وصول بدان روضهٔ عرش درجه ۲۰ شرف طواف دریافته مشام جان بنکهت خاك آستان ابوتراب منور و معطر ساخت و جبین اخلاص بر تراب عنبر سرشت آن درگاه سوده ، در مناقب حضرت غالب کل غالب ، مطلوب کل طالب ، علی بن ابی طالب [۹ ب] صلواة الله و سلامه‌علیه قصاید غرا برشتهٔ نظم انتظام فرموده و این يك قصیده بجهت تبرك مرقوم گردید .

قصیده

از نــور روی اوست کــه عــالم منور است
حسنی چنین لطیف چه حاجت بزیور است
سلطان چار بالش و هفت طاق و نه رواق
بر درگهٔ رفیع جلالش چو چاکر است
زوج بتول و باب امــامین مرتضی است
سردار اولیاء و وصــی پیمبر است
مسندنشین مــجلس ملــك مــلایکــه
در آرزوی مــرتبه و جــاه قنبر است
۱۰ هر ماه ماه نو بجهان مژده میدهد
یعنی فلــك ز حلقه بــگوشان حیدر است
اسکندر است بندهٔ او از میان جان
چوبك زدن درش بمثل شاه قیصر است
گیسو گشاد و گشت معطر دماغ روح
۱۵ رو را نمود عالم از آن رو منور است
جودش وجــود دارد بعالم از آن سبب
عالم بیمن جود وجودش مصور است
خورشید لمعه ایست ز نور ولایتش
گر چه لوای حضرت او ماه پیکر است
۲۰ هر قطره‌ای ز فیض محیط ولای او
صدچشمهٔ حیات ودوصدحوض کوثراست
نزدیك ما خلیفهٔ بر حق امام ماست
مجموع آسمــان و زمینش مسخر است
مداح اهــل بیت و بنزدیك شرع و عقل
دنیا و آخــرت همه او را میسر است

هر مؤمنی که لاف ولای علی زند
توقیع آل آل بنامش مقرر است
بادست[۱۰الف]جوداوچه‌بود کان‌مختصر
با همتش محیط سرای محقر است
۵ او را بشر مخوان تو که نور خداست او
او دیگر است و حالت او نیز دیگر است
طبع لطیف ماست که بحریست بی کران
هرحرف ازاین‌سخن‌صدف پرز گوهراست
هر بیت ازین قصیده که گفتی بعشق و دل
۱۰ میخوان که‌هریکی‌زیکی‌خوب‌وخوشتراست
سید که دوستدار رسول است و آل او
بر دشمنان دین محمد مظفر است

در بیان توجه آن مظهر آثار هدایت بجانب مکهٔ معظمهٔ مکرمه از راه مصر و نخست رفتن بسرچشمهٔ رود نیل و بعد از مراجعت مشرف شدن بطواف بیت‌الله الحرام و شرح واقعاتی که‌روی نمود در آن ایام ۱۵

بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب توفیق و حال روشن است که هر موفق سعادتمند که از برای رضای خدای بی همتا سبحانه و تعالی مرارت مهاجرت اوطان بر حلاوت مواصلت احبه و اخوان اختیار کرده مرتکب اخطار اسفار گردد ، و در راه نیکو بندگی و عبادت درگاه احدیت ـ جل و علا ـ تلخی تعب ۲۰ و مشقت غربت را بکام همت کامیاب عالی جناب شیرین ساخته در موافقت [۱۰ب] هول و خطر از بیم جان نیندیشد [1] هر آینه غنایم فتوحات دنیوی و اخروی شامل احوال خیر مآلش گردد ؛ بتخصیص که قبلهٔ نیت از صفاء طویت افضل اعمال

۱- اصل : نأندیشد

واشق عبادات باشد بتبیین این بیان صورت حال خیرمآل آن سلطان سپهر کرامت و ماه آسمان ولایت تواند بود که در آستانهٔ علیهٔ عرش درجه شاه اولیا احرام طواف بیت الله بر میان جان بسته قدم مبارك در بادیه و راه نهاد .

و چون بحوالی بلاد مصر رسید و رود نیل بنظر انورش در آمد عزیمت آن فرمود که در سر چشمهٔ نیل غوطه خورند و غواصانه در طلب گوهر مقصود شناوری نمایند . لاجرم متوجه گردیده بمعموره برسید ، و مجاوران آن موضع را دلتنگ و پریشان احوال یافت . سبب پرسید . بعرض رسانیدند که در حوالی ما بیشه ایست و در آن بیشه شیران مردم‌ربا جای گرفته‌اند و مدتی‌است که صیادانه مدار طعمهٔ خود را بر اهل این دیار نهاده هر چند روز متفق بگرد شهر آمده و چند نفر را صید کرده ببیشهٔ خود میروند حضرت ولایت‌رتبت چون بر این حال وقوف یافت بزبان ولایت ترجمان فرمود که : بعد از این دست تعدی شیران [۱۱الف] از گریبان اهالی‌این دیار کوتاه خواهد بود و آن جماعت را وداع کرده رو براه آورد . و چون بحوالی بیشهٔ شیران رسید شیرانی دید که اسد در آسمان از هیبتشان گام نتوانستی نهاد و ثور در کنار بام سپهر از نهیب پنجهٔ ایشان دم نیارستی زد . از روی غضب بجانبان نظر انداخت . همگی مانند گربه خود را بر پای آن‌حضرت انداخته سر بپیش افکندند . آن‌حضرت شیران را نوازش نموده فرمودند که بعد از این ازشما میباید ستمی و ظلمی بر آدمیانی که در حوالی شمااند نرسد. شیران تابع فرمان آن صف آرای میدان کرامت شده پس از آن متعرض احوال مجاوران آن حوالی نشدند. **شعر:**

نه هر آدمی زاده از دد به است ‌‌‌‌ دد از آدمی زادهٔ بد به است

اهالی این دیار ازمحنت آن بلیه خلاصی یافته خانقاهی‌باسم آن‌جناب ساختند ، و از آن زمان تا حال هر که بمنزل ایشان میرسد و نام سید نعمت الله بر زبان میگذرانند او را تعظیمات کرده رعایتها میکنند .

چون آن‌حضرت از آن بیشه گذشته بعد از چند روز بمیان جمعی مردم

صحرا نشین رسیده [۱۱ب] احوال سر چشمهٔ رود نیل پرسید ، در جواب گفتند که برما ظاهر نیست . این قدر دانیم که از این منزل بر بالا رهگذار آدمیان نیست هر که رفت باز نیامد و هر که رود باز نیاید. آن‌حضرت فرمود که شما همت بدارید که ما برحسب اشاره متوجه این راه شده‌ایم و از همین راه بازگشت خواهیم کرد. و قدم توکل در راه گذاشته هر روز و هر شب بسیاری راه طی میفرمود وصورتهای عجیب [میدید] و صوتهای موحش میشنید ، و بفرقهٔ دوال پایان و بطایفهٔ جنیان رسیده باهر طایفه وفرقه بزبان ایشان تکلم میکرد و مشکلات هر یك حل نموده از ایشان میگذشت ، تا بجائی رسید که سرابستانهای لطیف ومکانهای شریف ودرختان میوه دار از شهد و شکر خوشتر و بوستانهای روح پرور بود ؛ و بلبلان خوش‌آواز و قمریـان نغمه ساز و طوطیان شکر خـوار و تذروان خوش نـوا بصداهای خوش در ذکر خالق دیان بودند ؛ و اهالی آن منزل بتکلمهای موزون متکلم گشته مضمون این نوا بأدا میرسانیدند ، **شعر:**

آمدی وز مقدمت دل را نوای دیگر است

خیر مقدم شاه درویشان صفای دیگر است

وآن‌حضرت چندروزبا مجاوران آن‌مکان بهشت‌نشان [۱۲الف] صحبت داشته یك روز گوشه‌ای اختیارنمود و سردرجیب‌تفکرفروبرد وبرصنع‌صانع اشیاء حیران و نگران بود که لشکر خواب در سواد دیدهٔ بیدارش در آمده در عالم خواب جد بزرگـوار خود حضرت اسدالله الغالب علی بن ابی طالب را بر بالین خود حاضر یافته سلام کرد . وآن‌حضرت با رفعت جواب سلام باز داده ، فرمود ای فرزند ! هیچ میدانی این چه مکان است و تو چه مدعا داری ! عرض نمود که آرزومندم که لطف بی‌غایت و کرم بی نهایت شامل حال این ذرهٔ حقیر گشته مرا از سرچشمهٔ رود نیل آگاهی بخشید . حضرت شاه ولایت منقبت فرمود که جویبار بهشت عنبرسرشت سر چشمهٔ این رودبار است ، و این رود از جداول چهار جوی بهشت جدا میگردد و بر سر زمین این منزل فرود می‌آید ، و چون از این مکان روانه

میگردد جداول و جویبار روی زمین مجموع از این جویبار سیراب میگردند . آنگاه فرمودند که ای فرزند ! پای بر پشت پای ما گذار و دیده بر هم نه . چون چنین کرد بعد از لحظه‌ای فرمود که دیده بگشا و ببین آنچه جویای آن بودی . همینکه چشم باز کرد [۱۲ب] خود را بر کنار آن جویبار مقصود یافت .
۵ شکر معبود حقیقی بجای آورده از ساقی حوض کوثر التماس مجاورت آن منزل نمود . آن‌حضرت فرمود که هنوز ترا وقت بودن در این مقام نرسیده . وقتی که آنچه از تو بظهور میبایدش رسید بظهور رسد، جای تو اینجا خواهدبود . **بیت:**

نعمت الله رسید تا جائی   که بجز جان اولیا نرسد

الحال ترا بهمان منزل که‌عزیمت اینجا نموده متوجه[ای]باید شد . ودوری
۱۰ راه بسیدنزدیك گردانیده غایب گردیدند . **شعر:**

آنکه بنمود رخ و از نظرم غایب شد   برسان بار دگر بار خدایا بمنش

و حضرت شاه نورالدین نعمت الله بی تعب و مشقتی راهی که بمدتها طی نموده بود اندك وقتی قطع کرده بمحلی که عزیمت آن سفر نموده بود رسید . و صحرا نشینان را دیده وعده‌ای که کرده بود وفا نموده از ایشان‌در گذشت .

۱۵ نقلی است صحیح که هم در کنار رود نیل حضرت ولایت منقبت را با سید حسین اخلاطی اتفاق صحبت افتاد . کیفیت آن بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام‌در دریای ابرار ، شاه قاسم انوار، وجناب خواجه صاین‌الدین تر که ، [۱۳الف]واشرف العلماء و افضل الفضلاء مولانا شرف الدین علی یزدی ، و پیرتاج گیل با آن‌حضرت رفیق طریق بودند . چون بحوالی منزل سید حسین اخلاطی رسیدند او مخبر
۲۰ گشته خادمان را فرمود تا حضرات را در صفه‌ای که نزدیك بخلوتش بود جلوس نمودند . سید حسین خوانی نقل قبل از ملاقات بجهت ایشان فرستاد . حضرت ولایت قباب بحضار گفت نقل بمنزل دیگر اولی است. وبرخاسته[1] بارفقای اربعه بمحل دیگر رفت . فی الحال سقف آن صفه فرود آمده همه درتعجب‌ماندند .

۱ـ اصل : خواسته

بعد از آن سید حسین از خلوت بیرون آمده اول به آن حضرت معانقه نموده پس از آن یاران را دریافت . و همگی جلوس نموده سید حسین بحضرت کرامت مرتبت گفت نعمت الله میخواهیم از حالات شما مستفیض شویم . آن حضرت فرمود که شما ! شما ! سید حسین از علوم غریبه مثل کیمیا و لیمیا وسیمیا رمزی برایشان ظاهر کرد. حضرت‌شاه بسیدحسین گفت[۱۳ب]که کیمیای مدعای ما فقر محمدی است ، **شعر:**

جان میدهند بهرجوی سیم اغنیا — آگه نیند از عمل کیمیای فقر

و همان یك صحبت و یك مجلس اتفاق افتاد و روز دیگر شاه یاران‌راوداع نموده متوجه کعبهٔ معظمه شد . و بعد از قطع چند منزل حقه‌ای سر بسته و مهر نموده بدست درویشی داده بخدمت سید حسین فرستاد . سید حسین چون سرحقه گشود قدری پنبه و مقداری آتش سوزنده دراندرون آن حقه یافت. تعجب نموده گفت دریغ که صحبت نعمت الله را در نیافتیم . ۱۰

درویشی که حقهٔ مزبور بجهت سید حسین میبرد در راه بخاطر گذرانید که کاش حضرت سید نعمت‌الله روزی چند در صحبت سید حسین‌توقف میفرمود ، تا ما ها از عمل کیمیا بهره‌وز گردیده از صعوبت فقر و فاقه خلاص میگشتیم . چون بخدمت آن‌حضرت باز گشت برضمیر منیر حضرت ولایت منزلت آنچه بخاطر درویش رسیده بود هویدا گردیده [۱٤ الف] سنگ پاره ای از زمین برداشته‌پیش درویش انداخت و فرمود که این سنگ‌را نزدجوهری برده بپرس که قیمت‌این سنگ چند است ، و چون قیمت معلوم کنی از جوهری گرفته بازآور. ۱۵

چون درویش آن سنگ را بنظر جوهری برد ، جوهری پارهٔ لعلی دید که در عمر خود مثل آن ندیده بود . قیمت آن لعل را هزار درم کرد . درویش قیمت معلوم کرده و باز گرفته بخدمت حضرت شاه آورد . آن‌حضرت فرمود تا آن سنگ لعل شده را صلایه ساخته‌شربت نمود، وهردرویشی را قطره‌ای چشانیدندوفرمود ،**غزل:** ۲۰

ما خاك راه را بنظر کیمیا کنیم — صد درد را بگوشهٔ چشمی دوا کنیم

در حبس صورتیم و چنین شاد و خرمیم | بنگر که در سراچهٔ معنی چها کنیم
رندان لاابالی و مستان سر خوشیم | هشیار را بمجلس خود کی رها کنیم
موج محیط و گوهر دریای عزتیم | ما میل دل بآب و گل آخر چرا کنیم
در دیده [روی] ساقی و در دست جامی | باری بگو که گوش بعاقل چرا کنیم
۵ ما را نفس چو از دم عشق است لاجرم | بیگانه را بیك نفسی آشنا کنیم
از خود بر آودر صف اصحاب ما خرام | [۱۴ب] تا سیدانه روی دلت باخدا کنیم

و از آن منزل روانه شده متوجه مصر شدند . نقل است که آن در دریای کرامت چون بمصر رسید در مغاره‌ای که اکنون به «مغارهٔ نعمت الله» مشهوراست نزول نمود . و در آن مغاره مجذوبی بابا حاجی غلی نام ساکن بود و همیشه
۱ در پیش او آتش میسوخت و از او حالات غریبه بسیارسرمیزد و خلایق مصر اعتقاد عظیم باو داشتند . آن‌حضرت بعد از آنکه آن درویش را دریافت ازخود غایب گردیده متوجه حال او شد . چون از آن توجه باز آمد آن مجذوب را در روی افتاده و آتش او را خاکستر گردیده یافت . پس از زمانی مجذوب بهوش آمده مرید راه ارادت آن‌حضرت گردید .

۱۵ و از آن مغاره بیرون رفته در منزل دیگر مجاور گردید ودرآن ایام بعرض آن سر خیل خاص و عام رسید که یکی از درویشان در این مغاره بچهل مغز بادام اربعینی بر آورده . آن حضرت پرسید که اربعین مردانه بر آورده یا زنانه ؟ حضار مجلس گفتند که اربعین زنانه کدام است واربعین مردانه کدام؟ [۱۵ الف] آن حضرت فرمود که اربعین زنانه آن است که بچند مغز بادام یا
۲۰ بجزوی قوت لایموت بسر رسانیده باشند ، و اربعین مردانه آن است که چهل روز هر روزه روزه دارند و هر شب وقت افطار یك گوسفند مع مصالح اکل نمایند ، و در وضویی که در اول روز اربعین ساخته باشند بهمان وضو تا روز چهلم اربعین ادای نماز فرض و سنت از ایشان فوت نشود . حضار در تعجب افتاده گفتند که کسی باشد که این نوع اربعین باتمام رساند ؟ آن حضرت في الحال از مجلس

برخاست[1] و بسم‌الله الرحمن الرحیم گفته تجدید وضو نمود واربعینی بطریقی که گفته بود ادا نمود . و چون از آن اربعین بیرون آمد خلایق مصر احرام دریافت دیدار ایشان بسته بدر آن مغاره حاضر شدند ، و آن‌حضرت دست بر آورده فاتحه جهت ازدیاد جمعیت خوانده فرمودند که تجدید وضوئی خواهم کرد ، و از نظر آن جماعت غایب گردید. مضمون این نظم بگوش هوش اهالی مصر رسانید، شعر: ۵

نفخه آمـد ، مر شما را دیـد ورفت

هر کرا میخواست جان بخشید ورفت

و بعد از آنکه[۱۵ب] آن ارباب حال از آن مغاره غایب گردید همیشه مریـدان و درویشان ایشان در آنجا مجاور میبودند و اهـل مصر بـا آن درویشان مریدانـه سلوك مینمودنـد . و در آخر شیخی و خـادمی مغارهٔ مصر حسب‌الاشارهٔ ۱۰ آن‌حضرت به بابا حاجی‌لطف الله مرجوع گردید ، و مشارالیه درآن مکان بتلقین ذکر و کسوت فقر بساکنان مصر وسایربلادقیام نموده چون مدت عمرش به‌یکصد و ده سال رسید بدیگری رجوع نموده خود مجاور گوشهٔ عدم گردید .

نقل است که در آن هنگام کـه حضرت سیادت و کرامت منقبت از مصر متوجه مکهٔ معظمه شده چون بگنبد ذات‌الارض رسید در اندرون گنبد صحبت ۱۵ ایشان با چهل تنان اتفاق افتاد . در اثنای صحبت از آن چهل تن یك تن‌غایب شده و قدحی شربت در دست داشته هریك را از آن قدح جرعهٔ شربت میرسانید و سر نعلین بر عضوی از اعضای او میزد . چون نوبت بآن‌حضرت‌رسید ایشان را جرعهٔ شربت داد و گفت ای نعمت‌الله ، این نعلین بر کسی میخورد که قدم او[۱۶الف] از تعلق دنیا منقطع شده باشد . برحسب تقدیر الهی‌خلیل الله را از دامن تو بر میباید ۲۰ خاست[2] . هر گاه از دامن تو بر میخیزد نوبت نوازش این‌نعلین بتوخواهد رسید . و بعد از وداع از چهل تنان بقیهٔ راه کعبه طی فرموده بوصال کعبهٔ مقصود مشرف گردید .

۱و۲ـ اصل : خواست.

گفتار در بیان رسیدن آن‌حضرت بمکهٔ‌معظمه و شرف طواف دریافتن و واقعاتی که در آن حین و بعد از آن روی نمود

بعد از تحمل رنجهای گوناگون آن حضرت آن مسافت را بقدم توکل طی نموده بشرف روشنائی روز وصالی کعبهٔ مراد رسید و از زلال سرچشمهٔ زمزم مقصود سیراب گردیده از جام « فیه آیات بینات » شراب ناب اسرار قربت و الفت «و من دخل کان آمنا » در کشید و لباس با اساس « نظرالی الکعبة عبادة » در پوشید و خرقهٔ هستی هردو کون از گردن بیرون کرده که « الدنیا حرام علی اهل‌الاخرة والاخرة حرام علی اهل الدنیا » ، خلیلانه ردای شوق بردوش انداخته ، عالمانه از بین العلمین صفین عبور فرموده ، عارفانه [۱۶ب] بر عرفات معرفت برآمده، صوفیانه بصفای دل ومروه عزیمت نمود و دست برحلقهٔ توکل زد . وچون شرایط طواف بتقدیم رسانید صحبت ایشان با شیخ عبدالله یافعی اتفاق افتاد .

و چون بصحبت پر فیض شیخ عبدالله رسید او را مشغول بارشاد طالبان یافت ، لحظه‌ای توقف نموده استماع سخنان جان بخشش کرد ؛ و از مضمون کلام با نظامش بر کیفیت احوالش اطلاع یافته مجال بیرون شدن از صحبت شریفش مصلحت ندانسته دست در دامن صحبتش زده فرمود که در ایام سیر و سلوك بعد از ملاقات صحبت سید محمد آفتابی‌چون شیخ عبدالله یافعی ندیدم . هرجا احوال اهل حالی معلوم نمودیم او راچون قطره وخود رادریا یافتیم ؛ چون بصحبت شیخ المحققین شیخ عبدالله یافعی رسیدیم او را چون دریا و خود را مانند قطره دیدیم . بعد از چند مجلس که با یکدیگر صحبت داشتند روزی شیخ عبدالله کتابی بر دست گرفته روی بجانب آن صف آرای میدان طریقت کرده گفت ای مخدو مزاده ، این کتاب حدیثی‌است [۱۷ الف] که ازجد شما میدانند و بعضی «موضوعی»است جمع آورده ودراین کتاب‌ضبط نموده‌ایم . بردارید ومطالعه نمائید تاهرحدیثی که بشما برسد معلوم داشته باشید که صحیح است یا موضوعی است

و حضرت ولایت‌مرتبت مدت هفت سال درصحبت شیخ عبدالله یافعی‌مریدانه

سلوك مینمود، و وقتی چند شبانی گوسفندان شیخ هم میفرمود، مقابل هفت‌سال صحبت حضرت موسی در خدمت شعیب نبی، علی نبینا و علیه‌السلام، **شعر**:

شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد ... که چند سال‌بجان خدمت شعیب کند

و در مدت مصاحبت هفت حج با شیخ عبدالله کرد، و بزبان ولایت ترجمان در آن اوقات این ابیات نظم نمود، **نظم**: ۵

شیخ ما بود در حرم محرم ... قطب وقت و یگانهٔ عالم
از دمش مرده میشدی زنده ... نفسش همچو عیسی مریم
بصفات قدیم حق موصوف ... هفت دریا بنزد او شبنم
شرح‌اسماء‌بذوق خوش خوانده ... عارف اسم اعظم آن اعظم
بود سلطان اولیای جهان ... روح قدسی و را شده همدم ۱۰
[۱۷ب]سینه‌اش بود مخزن اسرار ... در دلش بود گنج حق مدغم
نعمت‌الله مرید‌حضرت اوست ... شیخ عبدالله است آن فافهم

ذکر توجه حضرت کرامت وولایت‌دستگاه ازمکهٔ معظمه بجانب‌سمرقندو بیان بعضی خوارق عادات آن‌جناب

بر ضمایر فطنت مآثر اهل دانش و بینش و خواطر خیرت مآثر واقفان ۱۵ کارخانهٔ آفرینش مخفی و مستتر نماند که چون مدت هفت سال حضرت شاه نورالدین نعمت الله در مکهٔ معظمه با شیخ عبدالله یافعی، چنانکه سبق ذکر یافت، صحبت داشت آن جناب را وداع نموده با توشهٔ توکل قدم در وادی نهاد، و بعد از طی منازل و مراحل دار السلطنهٔ سمرقند را از یمن اقدام میمنت انجام رشك روضهٔ رضوان ساخت. و چون خبر ورود آن مهر سپهر کرامت بحضرت ۲۰ خاقان صاحب قران گیتی ستان امیر کبیر جهانگیر امیر تیمور پادشاه انارالله برهانه رسید از مخصوصان بارگاه جاه وجلال یکی را بخدمت آن‌حضرت‌فرستاده پیغام داد که شما تشریف شریف بجانب ما ارزانی میفرمائید [۱۸ الف] یا ما را بر سبیل زیارت بدریافت خدمت شما میباید رسید؟ آن حضرت در جواب پیغام

فرمود کـه ما و شمـا را بر حسب حدیث حضرت نبوی عمل میباید نمود . و دیگر فرمود رحمت بر آن امیری که درویشی را پرسه نماید . باقی اختیار با شماست . چون فرستاده مراجعت کرده جواب آن جناب را بخدمت خاقان جهان رسانید آن پادشاه سرافراز عزیمت دریافت صحبت حضرت کرامت منزلت نمود . و بعد از شرف مجالست بمنزل همایون مراجعت نموده روز دیگر ترتیب ضیافت فرمود و خواص ارباب فضل و کمال را حاضر گردانیده آن حضرت را بآن ضیافت تکلیف نمود . آن‌حضرت‌فرمود، **شعر** :

نعمت الله را اگر خواهی که مهمانی کنی
سفره‌ای گرد جهان سر تا بسر باید کشید
ور بقدر همتش سازی سرای مختصر
چار دیواری بهفت اقلیم در باید کشید

و بمجلس پادشاهی‌تشریف برده پادشاه عالیجاه دراعزاز و احترام آن‌حضرت دقیقه‌ای فرو گذاشت نکرد . و چون بمنزل خود مراجعت کرد ، روزی چند با اهل سمرقند صحبت داشته [۱۸ ب] از کثرت خلایق دلگیر گردیده ، میل سیر کوهستان سمرقند فرمود . و گذرش بر کوه مالك‌داد واقع شده در چلهٔ زمستان که هیچ شیری را در منازل آن کوه پر خطر یارای گذر نبود اربعینی داشت و هر شب ببرف‌افطار فرمود .

و بر ضمایر مرآت نظایر دیده وران دوربین و رازداران مکامن فریقین که غیب نمایان استار الهام و پرده گشایان اسرار عناصراند مخفی و مستور نماند که در همان کتاب تصنیف مولانا صنع‌الله نعمت اللهی مسطور است که آن‌حضرت سه اربعین در آن زمستان در آن کوه داشته ، و مغاره‌ای در آن مکان ترتیب داده که گنجابش جلوس چهل کس داشت . و تختی از قدیم‌الایام در آن‌حوالی بود. بعد از اربعینات از روی جذبه پای بر گوشهٔ آن تخت چنان زد که چهار انگشت فرو رفت ؛ و تا کنون نشان قدم آن‌حضرت در آن سنگ باقی است . و صاحب

همان نسخه مرقوم ساخته که از درویشی صادق‌القول شنیدم که در حوالی ملک خطا با جماعتی بقطعهٔ کوهی رسیدیم که چهل‌فرسخ[۱۹الف] بر چهارطرف آبادانی نبود ، و در آن کوه مغاره‌ئی‌بود که بخط جلی بردر آن نوشته بود که این مغاره‌ای است که سید نعمت الله ولی در اینجا اربعینی داشته .

۵ بدان ای عزیز که در آن اوقات که آن صف آرای میدان طریقت در کوه سمرقند بعبادت پروردگار بی مانند اشتغال داشت جمعی کثیر از قوم مغول دست ارادت بدامن آن حضرت زده رسم مبایعت بجای می‌آوردند . این خبر در اطراف و جوانب انتشار یافته بعضی از ارباب غرض حضرت خاقان صاحبقران را بر آن داشتند که آن جناب را از بودن ممالك ترکستان عذر خواهد تا بجای ۱۰ دیگر تشریف برد . پادشاه عادل کس بخدمت شاه ایوان فقر فرستاده پیغام نمود که هر چند بجانب شما اعتماد کلی هست اما مفسدان ما را بحال خود نخواهند گذاشت. اگر بولایت دیگر تشریف ببرید نیکوتر خواهد بود . چون این پیغام بآن‌جناب رسید این غزل برشتهٔ نظم انتظام داد که ، **نظم** :

برو ای میر من بمال مناز	بیش‌ازین[۱۹ب]سیم‌روز بهم‌مگذار
تا کی آزار خلق میجوئی	مکن آزار ورنه بینی باز ۱۵
ور خماری و دردسر داری	با من مست کی شوی دمساز
سخنم ساقی‌ای است روح افزا	نفسم مطربیست خوش آواز
ملك من عالمیست بی پایان	وان تو از خطاست تا شیراز
من بسلطان خویش مینازم	تو بتاج و سریر خود میناز
نعمت الله پیر رندان است	گر مریدی به پیر خود پرداز ۲۰

و از مکانی که مجاور بود نقل نموده روی براه آورد ودر منزل‌خواجه زکریای باغی فرود آمد . از اتفاقات در همان روز مزاج حضرت خاقانی ازجادهٔ استقامت انحراف یافت و امراض مختلفه عارض ذات شریفش گشت . دانست که سبب آن ترك ادبی است که نسبت بخدام آن حضرت ولایت قباب واقع

شده . هم در آن ایام با کمال ضعف و نقاهت متوجه حضور سلطان المحققین
گشته ، بعد از دریافت زیارت رسم عذر خواهی بجای آورد ، و از برکت و میامن
دعای آن‌جناب صحت یافته بمنزل همایون مراجعت فرمود . **بیت** :

اولیا را هست قدرت از اله [۲۰الف] تیرجسته باز گرداند زراه

۵ نقل است که مدتها آن مهر سپهر سیادت و کرامت در منزل خواجه
زکریا بسر برده اربعینات بجای آورد و خوارق عادات بسیار بمردم هر دیار ظاهر
و هویدا گردانید . از آن جمله جمعی از تجار در کشتی نشسته از دریای عمان
بولایتی میرفتند ، ناگاه سفینهٔ تمکن ایشان دریائی شده مشرف بر غرق شدن
گردید. همگی سکان دست نیاز بدرگاه بی نیاز بر داشته از آن گرداب نجات
۱۰ خواستند . تیر دعای آن درماندگان بهدف اجابت‌رسیده دیدند که شخصی درروی
آب پیدا گردیده عنان کشتی ایشان را گرفته بساحل نجات رسانید. اهل کشتی
شکر الهی بتقدیم رسانیده گفتند بحق خدائی که ترا وسیلهٔ نجات ما گردانید
که احوال خود بر ما عیان ساز و بگو کیستی و منزل کجا داری و نامت
چیست . آن حضرت فرمود که لقب من نورالدین و نامم نعمت الله و منزلم
۱۵ در دیار سمرقند بخانهٔ خواجه زکریای باغی . بعد از چند وقت آن جماعت در
همان مکان و منزل خواجه زکریا بخدمت سر خیل اولیاء رسیده اموال‌واسباب
[۲۰ب] بسیار بر سبیل نذر بنظر انور رسانیده ، جمعی در حلقهٔ مریدان انتظام
یافته فرقه‌ای بدیار خود رفتند . وآن حضرت از آن وجه در هفت فرسخی منزل
خواجه زکریا خانقاه و باغی ساخته حاصل آن بجهت فقرا و درویشان تعیین
۲۰ فرمود و قریهٔ تبل‌عکه خریده وقف خانقاه نمود .

ذکر توجه آن‌حضرت بمشهد مقدس معلی ودریافت طواف آستان ملایك آشیان

شهید خاك خراسان امام طیب و طاهر

علی موسی بن جعفر محمد باقر

ترجیع

آنکه درگاه رفیعش دین و دولت را در ست
سروران دهر را خاك درش تاج سر ست
گردی از خاك درش ملك‌وملك را زیور ست
آستان کبریایش آسمانی دیگر ست
پایهٔ قدرش ز هفتم چرخ گردون برتر ست
نردبان بام قصرش نه رواق اخضر ست
خاکروب درگه او قیصر و اسکند[ر] ست
چرخ گردون پیش قدرش تودهٔ خاکستر ست
نور مهر و مه ز خورشید جمالش انور ست
مهر و مه از آن تفاخر بر کواکب درخور ست
ذره‌ای مهرش ز ملك هر دو عالم بهتر ست
قطره‌ای ازجام فیضش زمزم است و کوثر ست
زایردرگاه‌او[۲۱الف] کاردو کونش چون زرست
مس جان را خاك راهش کیمیای احمر ست
منکر ار باور ندارد مخلصان را یاور ست
آن حدیثی کز یقین فرمودهٔ پیغمبر ست
آنکه یك طوف حریمش هفت حج اکبر ست
قبلهٔ هشتم علی موسی رضا بن جعفر ست

و بعد از آنکه شرایط طواف بتقدیم رسانید یك اربعین بسر برده از آن مقام شریف متوجه شهر هرات شد ، و چون بدان خطه رسید در محلهٔ سید حسینی سادات نزول نمود . اما مدتی بود که سید حسینی ودیعت حیات[۱] را بقابض ارواح سپرده در منزهات جنات عدن سیر میفرمود ، و با اصحاب چنین وصیت کرده بود که چون سید نعمت الله نامی از سلسلهٔ سیادت در تاریخ هفتصد و نود هجرت

۱ـ اصل: حیوت

باین منزل رسد وصبیه زادهٔ ما را که صبیهٔ سید حمزهٔ دستار بندست بطلبد تسلیم نمائید، که آن امانتی است از آن‌جناب نزد ما . ودر وقتی که‌سن شریف آن‌حضرت بشصت سالگی رسید و تاریخ هجری هفتصد و نود بود در محلهٔ سید حسینی در شهر هرات نزول فرمود ، و جمعی درویشان را فرستاده آن بلقیس اوج عصمت را [۲۱ ب] خواستگاری نموده در عقد ازدواج در آورد . و روزی چند توقف فرموده باز ارادهٔ سفر نمود ، **شعر:**

چون در آمد* شاه در ملك هرات　　خلق آنجا یافتند از نو حیات

بد در آن شهر شریف خوب فال　　مدت عمر عزیزش شصت سال

بعد از وداع اهل حال و گوشه نشینان از هرات متوجه مرغاب شد و در آن
۱۰ موضع قریب یك سال توقف کرده باغی طرح انداخت .

و از آنجا متوجه کوبنان کرمان گردید . بعد از ورود بدان خطه مدت هفت سال اقامت فرمود . و در آنجا شاه برهان الدین خلیل الله از کتم عدم قدم بعرصهٔ عالم نهاده جمال با کمال باهل عالم نمود ، و والد بزرگوارش اعنی شاهباز عالم لاهوت تاریخ تولد فرزند ارجمند را در این قطعه بیان نمود ، **قطعه:**

۱۵ از قضای خدای عز و جل　　حی قیوم و قادر سبحان

نیم ساعت گذشته بود از روز　　روز آدینه در مه شعبان

یازدهم بود ماه و وقت شریف　　ماه در حوت و مهر درمیزان

پنج و هفتاد و هفتصد ازسال　　رفته در کوبنان که ناگاهان

میر برهان الدین خلیل الله　　آمد[1] ازغیب بنده را مهمان

۲۰ [۲۲الف] کسب او باد علم ربانی　　حاصلش باد عمر جاویدان

و این غزل از جملهٔ اشعاری است که در باب فرزند سعادتمند فرموده‌اند ، **غزل :**

ای بنور روی تو روشن دو چشم جان من

ای خلیل الله من فرزند من برهان من

۱ـ اصل: آمده

شمع بزم جان من از نور رویت روشن است
باد روشن دایماً چشم و چراغ جان من
در نظر نقش خیال روی تو دارم مدام
ای دل و دلدار من ای جان و ای جانان من
مجلس عشق است و من میگویمت از جان دعا ۵
گوش کن تا بشنوی ای میر سرمستان من
مدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است
حاصل عمرم توئی ای عمر جاویدان من
بی رضای من نبودی یك زمان در هیچ حال
یك سخن هرگز نفرمودی تو بی فرمان من ۱۰
یادگار نعمت‌الله قرة‌العین رسول
نور طه آل یس سایهٔ سلطان من

و در کوبنان بسی درویشان از اطراف بلاد ایران بقصد ملازمت آن هادی اوج ملکوت آمده دست مریدی در دامن متابعتش زده حلقهٔ فرمانبرداری در گوش جان کشیدند . از آن‌جمله مولانا سعدالدین علی وسید نظام الدین‌احمد ۱۵ که مدرس و فقیه شیراز بودند [۲۲ب] ازشیراز بخدمت آن حضرت آمده التماس بیعت و تلقین ذکر نمودند . آن حضرت آیهٔ بیعت بر ایشان خواند و تلقین ذکر باین کیفیت فرمود که باید ذاکران بهر دو زانو متوجه قبله نشینند و کف دست [راست] بر روی ران راست و زانوی چپ نهاده باشند و بکف دست چپ ساق دست راست گرفته ذکر گویند و حرکت از جانب قلب ـ که طرف چپ است ـ ۲۰ بجانب راست کنند . همایل «لا» گفته شود و از جانب راست رجوع کنند . «اله» گفته شود و هم از جانب راست رجوع کنند وسر بالا آرند . «الا» گفته شود و سر زیر آرند میل بجانب راست تا بمحاذی[1] قلب رسد . « الله » گفته شود و در نفس‌هر چند توانندمکث[2] نمایند. **قطعه:**

۱ـ اصل : محازی ۲ـ اصل : مکس

چون‌همه‌اوست‌غیراو کس نیست گفته‌ام لا اله الا الله
لاجرم سید وجود خودم نعمت اللهم و ز خود آگاه

و آن‌حضرت امیرزین الدین علی‌را گفتند که جای‌شما هند خواهد بود ومحل سکنای امیر نظام‌الدین احمد شیراز. و مآل هر دو همان شد . **شعر:**

۵ ای درك تو دریافته نیات ضمایر یکسر بتو آن‌خفیهٔ‌باطن‌شده‌ظاهر

وچون‌مدت مجاورت [۲۳الف] آن حضرت در کوبنان‌بهفت سال رسید آنگاه متوجه دارالعبادهٔ یزد شده سادات و قضات و اکابر و اهالی لوازم استقبال بجای آورده طریقهٔ اخلاص و مریدی مرعی داشتند ، و پس از گذشتن چند روز آن حضرت بموضع تفت ـ که نشانی از جنت است ـ تشریف داده طرح خانقاه مبارکه
۱۰ انداخته و معماران و بنایان را بکار بازداشته سایهٔ وصول بفرق اهالی ابرقوه انداختند ، و در منزل بابا حاجی شیرازی نزول اجلال فرمودند .

در آن وقت موسم بهار بود ، و درخت سیبی در آن باغچه بود که بهار و شکوفه نکرده بود . آن حضرت فرمود که عجب است که این درخت شکوفه نکرده ! حاضران گفتند روزی این درخت به بابا حاجی گفت بواسطهٔ سیب بسیار
۱۵ که هرسال میدهم هر که بسایهٔ [من] می‌آید آسیبی بمن‌میرساند . باباحاجی باو گفت که دیگر سیب میاور و آسیب مکش . **شعر:**

بید باری فارغ است از سنگ هر تردامنی
سنگ نا اهلان خورد شاخی که دارد میوه‌ای

آن حضرت چون این سخنان شنید آن درخت را گفت که ای درخت سیب ،
۲۰ **شعر :**

[۲۳ب]هر کجا سیبیست بی آسیب نیست سیب بی آسیب از بستان ماست

و درخت سیب را در بغل گرفته فرمود هر سال بار بده . فی الحال درخت بجوشش در آمده بهار کرد و چندان سیب آورد که مردمان در تعجب ماندند . و مدتها آن درخت هر سال سیب می‌آورد .

وبعد ازچند روز آن سلالهٔ دودمان رسالت درحوالی آسیا طرح باغی انداخته عمارتی نیکو در میان ساخت و ازاره از کاشی کرده بخط جلی بر آن نقش فرمود که «شفاء القلوب لقاء المحبوب»

و باز بموضع تفت باز گشت نموده چندان توقف فرمود تا عمارت خانقاه باتمام رسید و خادم و فراش و غیره خدمهٔ تعیین کرده باصل شهر یزد مراجعت نموده از راه بافق متوجه کوبنان شد . ۵

چون بمنزل « چاه قادر » که ما بین یزد و بافق است رسید کاروانی دید که در آنجا رحل اقامت گسترده داعیهٔ حرکت دارند ، و جمعی از قاطعان طریق که در کمین بودند فرصت یافته در قافله تاختند ، وتمامی تجارو غیره رادست بسته متوجه آن جناب شدند تا آن حضرت را نیز بقید درآورند . حضرت [۲٤الف] ۱۰ ولایت‌منقبت از روی غضب بجانب ایشان نگاه کرد، حرکت ازدست و پای دزدان بر طرف و دستهای اهل قافله گشاده گشت . اهل قافله دزدان را بسته بخدمت آن حضرت آوردند . جناب کرامت دستگاه از روی مرحمت قاطعان طریق را نصیحت و ارشاد نموده از آن فعل قبیح توبه داد و بگشودن دستهاشان اشاره فرموده .

اهل قافله بسلامت از آن منزل گذشته ، آن حضرت بقصبهٔ بافق تشریف ۱۵ فرمود و بعد از دریافت شرف زیارت حضرت امامزادهٔ واجب التعظیم والتکریم امامزاده عبدالله بر در مزار منور لحظه‌ای جلوس نمود . خدام آن آستان طبق خرما بخدمت آورده آن شجرهٔ بوستان سیادت پنج عددخرما تناول کرده دانه‌ها را در دور خود بر زمین فرو کرد . بقدرت کاملهٔ یزدانی پنج درخت خرما بطریق پنج انگشت نزدیك بیکدیگر سبز شده بارور گردید . مؤلف همان رساله مرقوم ساخته ۲۰ که تا زمان تألیف آن کتاب هر پنج درخت هر سال خرما میکند ، و مسافر و مجاور بجهت شفای امراض تناول نموده باطراف بلاد میبرند . والله علم بحقیقة ـ الحال . **شعر:**

از عمر گرامی چه تمتع بود او را
کز نخل محبت رطب عشق نخوردست

و از قصبهٔ بافق بقریهٔ کوبنان تشریف داده فرمود ، **شعر:**

اگر گنجی طلبکاری که در ویرانه ای یابی
بیا و نعمة الله را بشهر کوبنان بنگر

ذکر توجه آن حضرت بدار الامان کرمان و رفتن بقصبهٔ ماهان

فروغ تفصیل این حکایت ازمطلع صفحات رسالهٔ ولایت مانند خورشیدتابنده بر این اوراق میتابد که حضرت ولایت منزلت با فرزند ارجمند شاهزاده برهان-الدین خلیل الله و اهل بیت متوجه کرمان شد . و بمکاشفه دریافته بود که کرمان زمین در احاطهٔ شیخ نورالدین خوارزمی است . درویشی را با تحفهٔ لایقه بنزد شیخ ارسال داشت . چون درویش بمجلس شیخ رسید و تحفه گذرانیده مطلب شاه بیان نمود،شیخ در دریافت مرتبهٔ آن جناب متغیر گردیده بمکاشفه فرورفت، وانتهای سیر آن حضرت را در آسمان چهارم یافت . فرمود دانستیم مدعای ایشان چیست . آمده‌اند که کرمان را ازما بازستانند . نعمت الله آفتاب رتبه‌اند وآفتاب را آسمان چهارم منزل است . مرا مضایقه با ایشان نیست . دعا رسانیده بگو که ما کرمان را بشما گذاشتیم . **شعر:**

بیا بیا که مرا با تو نسبت جانیست بیا بیا که مرا باتو راز پنهانیست

نقل است که قبل از توجه آن‌جناب[۲۵الف] بکرمان درویشی‌ازدرویشان در واقعه دید که مجموع اولیاء کرمان بر بالای تلی که در میانهٔ آستانهٔ ماهان و لنگر قطب‌الدین اسلام است جمع آمده بودند و با یکدیگر میگفتند که عنقریب آفتابی از برج نبوت و ولایت بر آمده ، بر کرمان و توابع خصوصاً این سر زمین خواهد تافت . و ما همچون ستاره‌ها از پرتو آن نور محوخواهیم گشت . **شعر :**

مه کسب نور از رخ خوب تو میکند
گر نیست پرتوی ز رخت آفتاب ، چیست

القصه بعد از رسیدن جواب شیخ نورالدین خوارزمی بحضرت ولایت رتبت

خطهٔ کرمان را بنور طلعت جهان آرا بیاراست ، و نزول در حوالی بقعهٔ شیخ قطب‌الدین داود فرموده هم در آن ایام خانهٔ عالی بر وسع همت خود در آن محل طرح انداخت و بعداز آنکه عمارات باتمام رسید شاهزاده خلیل الله و اهل بیت را از کوبنان طلب فرمود . و پس از چند وقت که در اطراف کرمان سیر میفرمود ۵ گذر آن آفتاب اوج‌عرفان بسر آسیای ماهان افتاده پیرزالی سعادت دیدار دریافته سفره‌ای نان و قدحی ماست [۲۵ب] نزد آن حضرت آورد و چندان اظهار اخلاص نمود که‌آن درةالتاج ولایت راغب ببودن ماهان گشت ، و در همان مکان طرح «خانقاه‌خیر آباد»و«باغ خلوت»و«باغ‌مشهد» انداخته، درنهایت‌زودی‌باتمام رسانید .

و گاهی در کرمان و بعضی اوقات در ماهان بوده بعبادت خالق انس‌و جان ۱۰ قیام مینمود . صوفیان موصوف بصفات حمیده و درویشان دردنوشان پروانه‌وار بر گرد شمع جمالش نقد جان نثار میساختند . خواص و عوام هر دیار ازصغار و کبار خود را بآستان آن‌جناب میرسانیدند . سر مستان جام وصال از می‌معانی باین مقال مترنم بودند ، **غزل :**

در خرابات فنا جام بقا داریم ما
خوش بقای جاودانی زین فنا داریم ما ۱۵
کشتهٔ عشق‌ایم وجان در کارجانان کرده‌ایم
ایـن حیات لایزالی خونبها داریـم مـا
در طریق عـاشقی عمریست تـاره میـرویم
رهبری چون نعمت الله رهنما داریم ما

بیان رفتن آن حضرت بدار الملك شیراز و ذکر بعضی از واقعات ۲۰

در رسالهٔ [۲۶ الف] مولانا صنع الله نعمت اللهی تحریر یافته که روزی حضرت‌ولایت‌منقبت از خلوت باغ ماهان بیرون آمده فرمود ، **شعر :**

وقت آن آمد که پروازی کنیم وز کریمان عزم شیرازی کنیم

و با بعضی از درویشان متوجه کرمان شده از آنجا عزیمت شیراز نمود

وچون بسر «بند امیر» رسید رفیقان هریك از استحکام آن بند سخنی و دلیلی میگفتند. آن جناب از مقدمهٔ بنا نهادن و از ولایت امیر مشکل گشا که در آن بند بظهور رسیده بود خبر داده فرمود که درویشان درزمان بستن بند خشتی بدست بنا داده‌اند.

و بعد از طی مراحل چون بحوالی شیراز رسید سادات عالی درجات ۵ و علمای ذوی الاحترام و سایر خواص و عوام استقبال نموده حضرت سید شریف نیز طریقهٔ استقبال بجای آورده در وقت ملاقات سید با حضرت شاه باران رحمت یزادنی ریزان بود. درحین معانقه سید شریف فرمود نعمت الله در بر و رحمت الله بر سر. وقتیکه به‌تنگ الله اکبر رسیدند جناب ولایت قباب فرمود، **شعر**:

نعمت‌الله رهبر وشیرازیان [۲۶ب] همراه او

۱۰ عارفانه بر سر الله‌اکبر میرود

پس از نزول چون روز جمعه در رسید در مسجد جامع بجهت ادای نماز جمعه جمعی عظیم دست داده، حافظ رازی که صدر سلطان اسکندر والی شیراز و شاگرد سید شریف بود فرمود تا سجادهٔ سید شریف در دست راست حاکم که امامت نماز میکرد و سجادهٔ حضرت کرامت منزلت را بجانب چپ انداختند. ۱۵ خلایق بارادهٔ دست بوس و پای بوس آن‌جناب متوجه‌استقبال شده هجوم مردمان بحدی رسید که نزدیك بود که سید شریف در زیردست و پای خلایق هلاك گردد. نظر سلطان اولیاء بر سید شریف افتاد. خود متوجه گشته و دست سید را گرفته از میان خلایق بیرون آورد. چون بمکان سجاده رسیدند سید شریف سجادهٔ خود برچیده در عقب سجادهٔ آن جناب انداخته فرمود اگر نعمت الله دست شریف ۲۰ نمیگرفت شریف در زیر قدمهای خلایق هلاك گردیده بود.

راوی تذکره مرقوم نموده که قریب سی هزار کس از خواص و عوام در شیراز [۲۷الف] دست بیعت بدست آن‌جناب دادند. در آن ایام درویش فخرالدین نامی که‌در سلسلهٔ نقشبندی داخل بود ودست ارادت بدامن خواجه‌عبدالله امامی اصفهانی - که رخصت ارشاد از سلسلهٔ نقشبندی داشت - زده بود سالها شده بود که مشکلی

در خاطر داشت . اتفاقاً بمجلس شاه نعمت‌الله رسیده فی‌الحال آن مشکل در نظر
اول بر او حل گردید . کسوت نقشبندی فرودآورده بکسوت شاه در آمد . و بعد
از یك ماه با خواجه عبدالله امامی ملاقات نمود . خواجه عبدالله درویش را گفت
که گند غیر از تو می‌آید ، نزدیك ما میا ! و متغیر گردیده با خود قرار
داد که علی الصباح بمجلس شاه رفته از مباحثهٔ علوم مبحثی در میان می‌آورم ۵
تااحوال من باو ظاهر گردد . و مسئله‌ای چند اختیار کرده چون روز دیگر شد
بمجلس آن‌جناب حاضر گردید . و در آن وقت حضرت حقایق پناه نکته‌ای از
حقایق و معارف بیان میفرمود . و قاعده آن بود کـه هر گـاه آن حضرت متکلم
میگشت دیگری را یارای سخن گفتن نبود . خواجه عبدالله امامی تحمل نکرد
که کلام آن جناب باتمام رسد [۲۷ ب] ، کلمه‌ای از کلمات علوم آغاز کرد، اما ۱۰
هر چند خواست که بیان نماید زبانش بسته گشته نتوانست . شرمنده و حیران
مانده در مقام معذرت در آمده مریدی آن جناب اختیار نموده بشرف پوشیدن
کسوت سر افراز گردید ، و حضرت ولایت قباب متوجه او شده فرمود ، **شعر** :

بی تکلف نعمت‌الله را بجوی   و ز خیال نقشبندان در گذر

بالجمله حضرت شاه مخلصان‌شیراز را وداع فرموده متوجه کرمان شد وتا ۱۵
مدت بیست وپنج سال گاهی در شهر کرمان و گاهی در آستانهٔ ماهان بسر برده
بارشاد طالبان التفات میفرمود .

مروی است که حسب الالتماس مولانا سعدالدین محمد ، پدر مولانا جلال
دوانی ، حضرت ولایت منقبت آب دهان مبارك در دهان مولانا جلال‌الدین دوانی
انداخته لاجرم او را بر علما ترقی و تقدم روی نمود . ۲۰

در مدت مجاورت ماهان وقتی بجانب کوه بیغان رفته سه روز توقف فرمود،
و خادمان در این سه روز هروقت بجهت معلم شاهزاده خلیل الله آش رشته میبردند
معلم را این رباعی بخاطر رسید اما ننوشت [۲۸ الف] و بگوش احدی نرسانید،

رباعی

تا چند من این خمیر بسرشته خورم وین آرد به آب اندر آغشته خورم
یکبار چو بابزن کبابم ندهی من شمع نیم که روزوشب رشته خورم

چون حضرت کرامت پناه از سیر بازگشت بشاهزاده خلیل الله گفتند که
۵ معلم شما از شما گله نموده و مولانا را طلب کرده فرمود آن رباعی که گفته‌ای
بخوان . مولانا خواند و بانعام و خلعت والطاف نوازش یافت .

نقل است که درویشی مؤذن در شیراز بانگ خفتن میگفت ، وبعد از بانگ
این غزل که از نتایج طبع شریف حضرت ولایت منقبت بود خواند ، **غزل** :

غم مخور یارا که غمخوارت منم کاین جهان وآن‌جهان یارت منم
۱۰ در سر بازار ملك کاینات اول و آخر خریدارت منم
رو به‌داروخانهٔ درد من آر چون شفای جان بیمارت منم
گربدوزخ میکشندت خوش برو چونکه در آتش نگهدارت منم
ور به‌جنّت میروی بی ما مرو چون فروغ باغ و گلزارت منم
چند روزی هر کجا خواهی برو بازگشت آخر کارت منم
۱۵ [۲۸ب]هاتفی‌ازغیب میداد این ندا نعمت‌اللها طلبکارت منم

آن حضرت در ماهان استماع این غزل که درویش در شیراز میخواند کرده
خوشوقت گردید ، و بر بعضی از درویشان اظهار نمود که درویش ما در شیراز این
غزل میخواند . در همان شب آن درویش در شیراز آن حضرت را در واقعه دید که
آن حضرت او را تحسین فرمود . درویش از خواب بیدار شده از شیراز متوجه
۲۰ آستانهٔ ماهان گردید ، و دست در دامن بیعت و مریدی آن حضرت زده بعد از
رخصت بشیراز متوجه گردید .

گفتار در بیان احوال طالبان که چون بخدمت آن حضرت میرسیدند از جذب ولایت درنظر اول مجذوب میگردیدند

من کلام آن حضرت ولایت منقبت ، **غزل** :

ای عاشقان ای عاشقان من پیر را برنا کنم
ای تشنگان ای تشنگان من قطره رادریا کنم
ای طالبان ای طالبان کحال ملك حکمتم
من کور مادرزاد را در یك نظر بینا کنم
گر نفس بد فعلی کند گوشش بمالم در نفس ۵
ور عقل دردسر دهد حالی ورا رسوا کنم
من رند کوی حیرتم سرمست [۲۹الف] جام وحدتم
زآن در خرابات آمدم تا میکده یغما کنم
پروانهٔ شمعش منم جمعیت جمعش منم
چون بلبل اندر گلستان ازعشق او غوغا کنم ۱۰
آمد ندا از لامکان کای سید آخر زمان
پنهان شو از هردوجهان تا بر تو خود پیدا کنم

نقل است که باباحاجی نظام‌الدین کیجی ازجانب کیج و مکران با عساکر خود بجانب کرمان روان گردید که از حاکم کرمان لشکر گرفته از جماعتی ۱۵ که از متابعت او بیرون رفته‌اند انتقام کشد. چون بحوالی ماهان رسید حضرت شاه در «باغ چهار طاق» در خلوت انزوا بود. درویشی را بردرخلوت طلبیده فرمود که بعضی سواران از راه آستانه می‌آیند. برو بر سر راه و در میان ایشان سواری که بر فلان اسب نشسته و فلان رنگ لباس پوشیده، باو بگوی که نعمت الله ترا میطلبد. درویش رفته پیغام رسانید. آن سوار باتفاق درویش بدر «باغ خلوت» آمده ۲۰ از اسب بزیر آمد. آن حضرت از خلوت بیرون آمده آن سوار را تنگ در بغل گرفت. چون دست از اوباز داشت سوار بی هوش گردیده آن حضرت باز باندرون خلوت فرمود، و او سه روز و سه شب [۲۹ب] بی هوش و بی‌شعور بود. بعد از سه روز که بهوش باز آمد سواران خودرا طلبید و لباس از بر بیرون کرده نزد ایشان انداخت و گفت هر چه از مال من درنزدهریك ازشما هست بخشیدم وهمگی سپاه

خودرا رخصت داد وخرقه‌ازدرویشی بعاریت گرفته در پوشید و درخدمت آن حضرت مجاور گردید . بعداز آن حضرت ولایت رتبت از خلوت بیرون آمده او را بشرف توبه و تلقین ذکر و پوشیدن تاج فقر سرافراز نمود ، و منصب خلیفة الخلفائی سلسلهٔ خود را باو رجوع نمود .

۵ و دیگر بابا محمد بغدادی است که از جملهٔ سلاطین بغداد بود . چون بخدمت آن حضرت رسیدازسلطنت در گذشت ورتبهٔ محرمیت یافت وچنان مرتبه‌ای یافت که روزی در خدمت حضرت شاه نشسته بود ، تاج خود ازسر برداشته بریك نیمهٔ سر نهاد . فی‌الحال طوفانی پدید آمده چنانکه حاضران در تعجب ماندند . حضرت شاه باو گفت که تاج را درست بر سر گذار. چون تاج را درست بر سر ۱۰ نهاد آن طوفان بر طرف گشت .

مولانا صنع‌الله نعمت‌اللهی آورده که دوازده هزار سید صحیح النسب بشرف بیعت [۳۰ الف] آن حضرت رسیده اند ، و از شیخ و شاب هفت اقلیم از احاطهٔ تعداد بیرون است. چنانچه بر زبان گوهر بیان آن حضرت گذشته ، **شعر**:

نعمت‌اللهیم و در اقلیم عالم مهروار

۱۵ بر در و دیوار و بام خاص و عام افتاده ایم

بر پیشگاه خاطر اصحاب مجد و معالی پوشیده نماند که اگر کمیت خوش‌خرام قلم پای در دایرهٔ تفصیل مجموع احوال آن حضرت ولایت مرتبت گذارد هر آینه سخن بتطویل انجامد . لاجرم در اختصار کوشیده بر مقتضی کلمهٔ «خیر الکلام ما قل و دل» عمل نموده بعضی از واقعات بعرض میرساند که در ۲۰ مدت بیست و پنج سال که حضرت غوث درگاه الله شاه نور الدین نعمت الله در کرمان و ماهان تشریف داشتند و بر مسند ارشاد متمکن بودند هر روز قافله‌ای و هر شب زمره‌ای بالب خشك و دیدهٔ تر بامیدواری این مضمون که از کلام آن جناب است که : **شعر** :

نامراد از در ما باز نگردیده کسی در میخانهٔ ما قبلهٔ حاجات بود

بملازمت آن حضرت میرسیدند . آن دریای جودو کرم نسبت بهر کس انعامی و اکرامی و [۳۰ ب] ارشادی میفرمودند ، چنانکه خود فرموده ، **شعر** :

بیا از نعمت‌الله جو نوائی را که میجوئی
که کام دل ازاو یابی‌ترا گرجست وجو باشد

و فرقه‌ای مجاورت آستانه و خدمت اختیار نموده ، زمره‌ای بعد از بر آمدن مقصود بدیار خود میرفتند و آن جناب اکثر اوقات در خلوت بعبادت مشغول بوده . در هر روز وقت چاشت و پیشین لحظه ای از خلوت جهت ارشاد طالبان بمجلس عام می آمد ، اما احدی را یارای آن نبود که بی آنکه آن حضرت چیزی از او پرسد متکلم گردد. و کلام آن ولایت منزلت بتأنی و ستوده مشتمل برحقایق و دقایق و مستشهدات از قرآن وحدیث و کلام اکابر از نظم و نثر در غایت بلاغت و فصاحت میبود و با تصانیف دیگران تفاوتی نداشت ، **شعر** :

زبانی چو آتش بیانی چو آب عیانی که میکرد رفع‌حجاب
دل مرده جان یافتی از دمش ز جان معتقد عالـم و آدمش
ازو یك نظر در سلوك یقین مقابل بـدی بـا چهل اربعین

[۳۱الف]خلایق هفت اقلیم وطالبان‌اهل حال‌واحوال‌مستقیم آوازهٔ کرامات و خوارق عادات آن کاشف رموز « و علم آدم الاسماء » شنیده خود را بسعادت دیدار و خدمتش میرسانیدند واز خرمن فیض و نعمت الطافش مستفیض میگشتند و سلاطین آفاق و اکابر هر دیار تحفهای لایق و نذورات موافق بخدمت خدامش میفرستادند . چنانچه وقتی از اوقات دوستان باخلاص که در بلاد هندوستان بودند تحفها و نذرها بخدمت آن حضرت فرستادند . حاکم کرمان که از جانب خاقان مغفور سلطان شاهرخ فرمانفرمای آنجا بود اندیشه مند گشت که اگر دست از تمغای آن بردارد شاید پادشاه از او بازخواست کند ، و اگر از خادمان حضرت ولایت قباب طلب نماید غباری بخاطر آن حضرت خواهد رسید. وتمغای واقعی آن مبلغ هفتاد تومان کپکی میشده. لاجرم حقیقت حال بعرض پادشاه جهان شاهرخ

سلطان رسانید ، خاقان مغفور متردد خاطر گشت که آن وجه را باز یافت کند یا معاف دارد . [۳۱ ب] در این باب با مهد علیا گوهر شاد آغا ـ که عاقلهٔ زمان و ملکهٔ جهان و حرم محترمش بود ـ قرعهٔ مشورت درمیان انداخت. مهد علیا فرمود که ای پادشاه صاحب جاه ، از آن اندیشه نمای که تا دامن آخر زمان مردمان
۵ مذکور سازند که سلاطین هند آن مقدار تحفه بجهت سیدی فرستاده بودند که خاقان زمان از سر تمغای آن نتوانست گذشت. چون پادشاه این سخن شنید فرمانی باسم حاکم کرمان فرستاد که طلب تمغا ننمایند .

وهمچنین بعد ازین سلاطین هند دیگربار تحفه‌ای ازسابق لایق تر و بی‌شمارتر بخدمت آن حضرت فرستادند . آورنده آن را در میان رودخانهٔ ماهان برابر
۱۰ خانقاه گذاشت . چون حضرت شاه در خلوت بود احدی را یارای آن نبود که بعرض رساند . بعد از سه روز آن حضرت از خلوت بیرون آمده نظرش بر آنها افتاده احوال پرسید . حقیقت عرض کردند و قیمت تحفها و ارمغان که خراج اقلیمی میشد مذکور ساختند . حضرت ولایت‌منزلت فرمود تا آنها را [۳۲الف] سه حصه کردند موافق . و گفت یك حصه به حضرت خاقانی میرزا شاهرخ دهید
۱۵ که لشکر او بسیار است ـ صرف لشکر نماید، و حصهٔ دیگر بخلیل‌الله دهید که او جاه دوست میدارد، و حصهٔ سیوم صرف اخراجات آستانهٔ ماهان نمائید. ویك ذرع کرباس بر روی بارها بود برداشته فرمود که درویشان هم عرقی خشك کنند .

ذکر ارتحال و انتقال حضرت کاشف اسرار ازلی شاه نورالدین نعمت‌الله ولی از این خاکدان بروضهٔ رضوان
۲۰ و مقام جاودان

بر ضمیر مهر تأثیر طالبان مطالب اخبار عترت نبویه و خاطر آفتاب تنویر سالکان مسالك آثار عشیرت مصطفویه علیه و علیهم افضل الصلوات و التحیة مختفی و محتجب نماند که چون سن شریف آن حضرت بیکصد وچهار سال رسید برحسب تقدیر پادشاه قدیر رحلت آن حضرت ولایت‌منقبت ازخاکدان محنت بریاض

جنت نزدیك گردید . در روز دوشنبه ـ که دوشنبه‌ای دیگر توجه بجانب « جنات تجری من تحتها الانهار » مینمود ـ طوطی طبع شکر [۳۲ ب] فشانش بنظم این ابیات لطافت ایاب گویا گشت ، **غزل** :

بسرا پردهٔ میخانه روان خواهم شد
خوش خوشی معتکف کوی مغان خواهم شد ۵
بخرابات فنا رخت بقا خواهم برد
ترك خود کرده و بی نام ونشان خواهم شد
ما چو موجیم در این بحر پدید آمده ایم
یك دمی همدم ما شو که نهان خواهم شد
نعمت‌الله چو خیالی که تو بینی در خواب ۱۰
ور چنین نیست دراین هفته‌چنان خواهم شد

ودوسه روز پیش از وفات این غزل فرمود ، **غزل** :

عاقبت سید ما سوی مغان خواهد شد
بسراپردهٔ میخانه روان خواهد شد
آفتابیست که از مشرق جان میتابد ۱۵
گرچه از دیدهٔ احباب نهان خواهد شد
عین ما آب حیاتست و حبابش خوانند
زود بینند که بی نام و نشان خواهد شد
صحبت سید سرمست غنیمت میدان
که دراین یك‌دوسه روزاو زجهان خواهد شد ۲۰

آنگاه آن سرور دودمان امامت، خلفا و درویشان و مخلصان را طلب داشته منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد ارشد خود شاه خلیل‌الله تفویض فرمود [۳۳ الف] و گفت ما را بدرگاه حیّ قیوم میباید رفت . آنکه مارا غسل دهد از اوتاد ، و کسی که بر ما نماز گزارد[1] از اقطاب خواهدبود . وچون دو روز

۱ـ اصل : گذارد

گذشت و روز پنجشنبه بیست ودویم شهررجب‌المرجب سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمائه
در رسید کلمهٔ طیبهٔ شهادتین بر زبان عرفان‌بیان جاری ساخته طایر روح مقدسش
بجانب حظایر انس پرواز نمود.

از وقوع این حادثهٔ شامله نایرهٔ حزن والم بر کانون درون اشراف بنی آدم
۵ تافت، و از حدوث این واقعهٔ کامله فزع اکبر در عالم اصغر سمت ظهور یافت.
مریدان و خلفای آن حضرت بجای اشك خون دل از دیده گشودند. درویشان
سلسله و اصحاب هدایه از غایت اندوه در خاك و خون دیدهٔ خود غلطان بودند.
صعوبت آن مصیبت نه بمثابه‌ای بود که زبان قلم بکیفیت تحریر آن تواند
پرداخت، و شدت اندوه آن تعزیت نه آن مرتبه داشت که قلم دو زبان شرح آن
۱۰ را در این اوراق مبین تواند ساخت.

[۳۳ب]چون زمانی از رحلت آن حاوی کمالات انسانی گذشت باباحاجی
نظام‌الدین کیجی که خلیفة الخلفای سلسلهٔ نعمت اللهیه بود و درآن وقت در اقلید
توابع ابرقوه میبود بطی ارض حاضر گردیده بوظایف آداب و سنن غسل آن
حضرت قیام نمود. بعد ازآن محفهٔ آن سرور را بمسجدجامع کرمان برده سادات
۱۵ و علما منتظر بودند که‌آیاسعادت امامت[و] پیش نمازی از کدام سعادتمند خواهد
بود. ناگاه امیر شمس الدین محمد ابراهیم بمی از بم آمده و با کسی متکلم
نگردیده در پیش ایستاد و بر آن جنازهٔ مغفرت اندازه نماز گزارد[1]. آنگاه تابوت
منور را به‌ماهان برده در خانقاه مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر آفاق است،
بخاك سپردند، **نظم**:

۲۰ مشهد آل محمد روضهٔ رضوان بود
اینچنین خوش مشهدی، در خطهٔ ماهان بود
نعمت‌الله را زیارت کن که تا یابی مراد
ز آنکه قبرش قبلهٔ حاجات انس و جان بود

از غرایب واقعات آنکه مولود عاقبت محمود آن سرخیل [۳۴ الف] ارباب

۱ـ اصل: گذارد

شهود در روز پنجشنبهٔ بیست و دویم شهر رجب المرجب سنهٔ ثلثین و سبعمایه اتفاق افتاده و بعد از آنکه صد و چهار سال در این دار پر ملال بسر برده در روز پنجشنبهٔ بیست و دویم شهر رجب المرجب سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمایه به‌سرابوستان جنان خرامید. هریك از دوستان و مریدان با اخلاص تاریخ وفات آن جناب را بنوعی یافته. یکی «بهشت منزل»، و دیگری «جنت الفردوس»، و دیگری «عارف باسرار وجود»، و شاه تاج‌الدین حسن داعی چنین برشتهٔ نظم کشیده، **شعر**: ٥

شاه عالم نعمت‌الله ولی سلطان جود
مقتدای انبیا و اولیا قطب وجود
در رجب شد جانب فردوس اعلی[1] روح او
سال تاریخش از آنرو «جنت الفردوس» بود ١٠

ومولانا کمال الدین نصرالله بن مولانا خلیل‌الله ابرقوهی چنین برلوح بیان نگاشته، **شعر**:

آنکه اندر عالم توحید و عرفان فرد بود
سید سادات و قطب عالم و سلطان جود
شاهباز عالم توحید، فخر اولیا ١٥
مظهر نور تجلی خداوند ودود
[٣٤ ب] هادی خلق‌خدا در وادی فقر و فنا
معدن علم حقایق، منبع کشف و شهود
شاه عالم نعمت‌الله ولی نقد علی
نور دین حق، به‌روح او ز حق بادا درود ٢٠
آنکه همچون او کسی عارف باسرار وجود
در زمان او و پیش از او و بعد از او نبود
در رجب شد جانب دارالبقاء از این سرا
سال تاریخش شده «عارف باسرارالوجود»

١ـ اصل: اعلا

برضمایر هوشمندان آگاه و باریک بینان عالم انتباه پوشیده و پنهان نخواهد
بود که افاضل مورخین در مؤلفات صحت قرین بسیاری از خوارق عادات آن نیر
سپهر سعادت و سروری را مرقوم و مسطور گردانیده بمسامع دور و نزدیک
رسانیده اند . مسود این صحایف بعضی از آنها را در مقام خود تحریر نموده حالا
۵ بهمین دو نقل که یکی صاحب « مجالس المؤمنین » آورده و یکی دیگر مولانا
صنع الله نعمت اللهی بیان کرده اکتفا مینماید .

بدان ای عزیز ، که صاحب « مجالس المؤمنین » بر صفحهٔ بیان نگاشته
که در آن وقت که دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگار سعادت
آثار آن مظهر الطاف الهی بر گشود خاقان مغفور سلطان شاهرخ [۳۵ الف] که
۱۰ پادشاه اکثر معمورهٔ جهان بود نسبت بآن حضرت در مقام امتحان درآمد ، زیرا که
بعرض او رسانیده بودند که آن جناب فرموده ، **نظم**:

گر شود خوان دو عالم مال مال کی خورد مرد خدا الا حلال

بنابر آن جناب ولایت مآب را تکلیف بمنزل خود بجهت ضیافت فرمود
و خوانسالار را امر فرمود تا برهای بعنف و تعدی از شخصی گرفته بجهت سید
۱۵ طعامی ترتیب نمای . خوانسالار برهای از عورتی عاجزه بظلم گرفته بمطبخ رسانید
و بعد از ورود آن سلطان کرامت وولایت طعامی ترتیب داده . در وقت کشیدن
شیلان سلطانی بمجلس حاضر ساخته آن جناب با پادشاه از طعامی که از گوشت
بره عاجزه بود تناول نمود . پادشاه از حضرت کرامت دستگاه سؤال کرد که
شما میفرمودید که نمیخورم الا حلال ، و حال آنکه این بره را بفرمودهٔ من از
۲۰ عاجزهای گرفته اند و کیفیت را از اول تاانتها بیان نمود. سلطان طریقت فرمود
بهتر از این تحقیق باید کرد . بفرمان سلطان [۳۵ ب] ضعیفهٔ صاحب بره را حاضر
ساختند و از او پرسیدند که این بره را کجا میبردی و از کجا می آوردی ؟ پیره-
زن گفت که من عورتی ام بیوه و رمهٔ گوسفندی از شوهرم بمن رسیده ، وپسری
دارم که در این هفته گوسفندی چند به سرخس برده بود. خبرهای ملال انگیز در

باب او میشنیدم . در این حال مذکور شد که سیدنعمت‌الله از طرف کرمان باین ملك آمده و ولی عهد است. بره‌ای نذر کردم که اگرفرزندم بسلامت بیاید بخدمت سید رسانم . اتفاقاً فرزند من بسلامت آمد . خواستم بعهد خود وفا کنم. بره بر پشت گرفته ارادهٔ خدمت سید کردم . خوانسالار پادشاه بظلم و ستم بره را از من گرفته، چندانکه تضرع نمودم بجائی نرسید. چون پادشاه‌سخنان اورا شنید دانست ۵ که حق سبحانه و تعالی باطن اولیاء را ازحرام و شبه محفوظ میدارد . عذر آن حضرت خواسته دیگر گردامتحان نگردید.

نقل ثانی که در رسالهٔ مولانا صنع‌الله نعمت اللهی مسطورست آن است که در آن زمان که کاشف اسرار ازلی شاه نور الدین نعمت‌الله ولی در ماهان بارشاد عبادالله[۳۶الف] اشتغال داشت و سلاطین آفاق و اکابر اطراف نذورات و هدایا ۱۰ بخدمت خادمانش میفرستادند یکی از ناقصان آن اوان را بخاطر رسید که این همه جواهر و طلا آلات و قماش نفیسه که بجهت آن جناب از تمامی بلاد ایران و توران و هند و روم می‌آید البته درسر کار اوخزانه‌ها بهم‌رسیده باشد و نمیتواند بود که کسی با جمع چنین اسباب از آسیب آتش تصرف غرور نفس سالم تواند بود. آن حضرت بعلم ولایت ضمیر اورا دریافته آن شخص را طلب فرمود و قدری ۱۵ پنبه و منقلی آتش طلب کرده در حضور او پنبه را در منقل آتش انداخت . اصلا حرارت آتش بر پنبه مؤثر نگردید . آنگاه پنبه را از روی آتش سوزنده برداشته پیش آن ناقص عقل انداخت و فرمود ، **رباعی** :

ما را چه از این که ناقصی بد گوید

عیبی که بما نیست یکی صد گوید ۲۰

ما آینه ایم و هرکه در ما نگرد

هر نیك و بدی که گوید از خود گوید

بر رای اصحاب دانش پوشیده نماند که این مختصر گنجایش تمامی حالات و خوارق عادات[۳۶ ب] آن سید ستوده خصال ندارد . بنابرین قلم مشکین رقم

در تحریر آن خودرا معاف و معذور داشته بذکر اولاد امجادش مبادرت مینماید، بمنه و کرمه .

تزیین این صحیفهٔ بلاغت آیین از تبیین مناقب مظهر لطف‌الله برهان‌الدین شاه‌خلیل‌الله و اولاد کرامت نژادش

آن حضرت پس از انتقال والد بزرگوار ببهشت برین در آن زاویهٔ عرش پیرایه بتمهید بساط هدایت و ارشاد پرداخت و بر سجادهٔ تقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیهٔ طلب را از چشمهٔ باطن فیاض سیراب ساخت . چون فروغ انوار باطن فیض مواطنش برصفحات احوال اهل سلوك تافت معتمدان آن خاندان کرامت غاشیهٔ ملازمت بردوش کشیدند و گوش هوش را بحلقهٔ ارادتش زینت داده و دست اخلاص دردامن متابعتش زده بالتفات خاطرفیض مآثرش افتخار و مباهات میکردند. و چون مدتی مدید آن شجرهٔ گلشن امامت و دین پروری در قصبهٔ ماهان بارشاد طوایف انام پرداخت بنابر التماس [٣٧ الف] خاقان مغفور میرزا شاهرخ سلطان از قصبهٔ ماهان متوجه هرات که دارالسلطنهٔ آن پادشاه کامیاب بود شده ، چون بمقصد نزدیك رسید میرزا شاهرح آن زبدهٔ خاندان شاه مردان راتعظیم واحترام تمام کرده‌لوازم حسن‌ارادت و صفاء عقیدت بتقدیم‌رسانید.

مولانا صنع‌الله نعمت اللهی کرمانی در رسالهٔ خصوصیات آن جناب مذکور ساخته که در آن هنگام که شاه خلیل‌الله در هرات میبود بمجلس پادشاه دیندار تشریف میبرد ، در محفه‌نشسته بدرگاه پادشاهی میرفت‌وچون بمجلس داخل میشد بر مسند زرنگار خاقانی جلوس میفرمود. نایرهٔ حقد و حسد در کانون درون امیر فیروز شاه که از اعاظم امرای شاهرخی بود شعله ور گردید . و در روزی که آن سلالهٔ خاندان کرامت با خاقان صاحب حشمت بر یك مسند نشسته بود، گفت که مخدوما بر شما سه اعتراض وارد است : اول آنکـه حضرت خاقانی شاهرخ سلطان پادشاه‌جهان است‌وتعظیم اولوالامر [٣٧ب] بر کافهٔ‌برایا واجب و لازم وشما

بمحفه بر در بارگاه می‌آئید . دویم آنکه رعایت ادب پادشاهی ننموده در پهلوی آن حضرت مینشینید . سیوم آنکه خراج رسد حق دیوانی از املاك کرمان بو کلاء پادشاه زمان نمیدهید . آن مظهر لطف و ارشاد چون این سخنان استماع نمود در جواب فرمود که شاهرخ سلطان از والد عالیشان خود عظیم‌القدرتر نیست . پدر من با محفه بر در بارگاه او میرفت و نوبتی بر روی حضرت خاقان ٥ صاحب قران این بیت خواند ، **شعر** :

ملك من عالمیست بی پایان   و آن تو از خطاست تا شیراز

و من از پدر خود شنیدم که فرمود حدیث نبوی است که هر کرا دغدغهٔ آن شود که فرزندان من در پیش او بایستند بتحقیق حرامزاده است . و من بیقین میدانم که شاهرخ سلطان حرامزاده نیست . اگر ترا دغدغه هست ما نمیدانیم . ١٠ و جهت خراج، منازعت یزید وجدم امام حسین بر سر همین بود . هرچه تو از من خراج میطلبی من آن را بتو [٣٩ الف] مسلم داشتم. برو و تصرف نمای ! شاهرخ سلطان از روی غضب متوجه امیر فیروز شاه شده فرمود ترا باین فضولی چه کار، و عذر خواهی آن سلالهٔ مرتضوی کرد .

١٥ و در همان رساله مبین است که شاه خلیل‌الله کرسی [ای] که چهار پای آن از طلای احمر بود و مجموع مرصع بدانه‌های قیمتی کرده بودند ، و تسبیحی صد دانه از لعل و یاقوت که سلاطین هند جهت او فرستاده بودند با تحف وهدایای بسیار برسم تکلف بخدمت شاهرخی گذرانید . و تا در هرات توقف داشت معزالسلطنه بایسنغرمیرزا خلف ارشد شاهرخ میرزا پیوسته اخلاص وارادت بجای ٢٠ می‌آورد . چنانچه در مجلسی بجهت دست شستن آن حضرت بایسنغر میرزا طشت و آفتابهٔ طلا خود بدست گرفته پیش آن جناب آمد . معاندان این خبر بخاقان مغفور شاهرخ میرزا رسانیدند. از شنیدن آن روی درهم کشیده، شاه خلیل‌الله بنور ولایت دریافته باتفاق بایسنغر میرزا بمجلس پادشاه حاضر گردیده ، در برابر کدوی بسیار در درخت دید . اشاره [٣٩ ب] بپادشاه زاده کرد که بفرمائید تا از

این چمن کدوئی چیده بیاورند. فی الفور کدوئی چیده حاضر کردند. شاه خلیل‌الله کاردی طلبیده سر کدو بر داشت و جامی طلب کرده از آبی که از کدو بیرون آمده نوشید، و دیگری پر کرده پیش پادشاه داشت. پادشاه حیران گردیده در گرفتن تأمل داشت. آن حضرت فرمود، **مصراع**:

صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی

و بدست پادشاه زاده میرزا بایسنغر داده از مجلس برخاست. و بعد از چند روز شاهرخ میرزا را وداع کرده متوجه کرمان گردیده ظلال افضال برمفارق‌مهجوران شکسته بال مبسوط گردانید.

و بعد از گذشتن چند گاه قرة العین خود شاه شمس الدین محمد را نایب مناب فرموده رجوع رونق آستانهٔ منورهٔ ماهان باو کرده بنفس نفیس برفاقت دو خلف نامدار کامکار شاه محب الدین حبیب الله و شاه حبیب الدین محب‌الله متوجه هندد کن گردید. و قبل از آن بچند سال شاه نورالله ولد آن حضرت [٤٠ الف] بدکن رفته معزز و مکرم در آنجا میبود. چون خبرقرب وصول آن حضرت بسلاطین دکن رسید ابواب بهجت برروی روزگار ایشان گشوده گشت. لیکن بواسطهٔهجوم کفره کهازاطراف ولایت هند جمع آمده برسرولایت‌وسخن آمده بودند باستقبال نتوانستندرفت. بعضی ازاشراف‌واکابررادرخدمت شاه نوراللهباستقبال آن سلالهٔ ولایت فرستاده عرض در ماندگی و اضطرار خود عرضه داشت کردند.

شاه کرامت دستگاه چون اطلاع برین معنی یافت فیلی طلب کرده و محفه‌ای فرمود تا بر آن بسته بر آن نشست، و در وقتی که لشکر اسلام وسپاه کفر بازار گیرو دار گرم کرده کار بر مسلمانان تنگ گردیده بود به‌عزم‌غزا کردن بلشکر کفار تاخت. کفرهٔ فجره را چون نظر بر آن عماری افتاد لرزه بر اعضاشان گرفته حیران‌ماندند. جوگی‌درمیان ایشان بود که علوم[1] غریبه و نجوم را نیکو میدانست. فریاد بر کشیده بمردم خود گفت شخصی که بر آن فیل [٤٠ ب] رتبهٔ عالی دارد شما را با او یارای محاربه نیست. لشکر کفر چون

۱ـ اصل: علم

این‌سخن ازاو شنیدند پشت بر معرکهٔ جنگ کرده قرار بر فرار دادند . وجوگی نزدیك محفه رفته رخصت رفتن بدیار خود نمود .

سلاطین دکن و اهالی آن دیار از دست سپاه کفرخلاصی یافته در دست وپای آن جناب افتادند و منزلی عالی بجهت سکنای او و اولاد امجادش تعیین نموده صبح و شام رسم ملازمت بجای آورده دقیقه‌ای‌ازتعظیم و تکریم فرو گذاشت نکردند ۵ و آن حضرت ولایت منقبت اعنی شاه خلیل‌الله در دکن بارشاد خلایق اشتغال داشت تا آنگاه که ندای « یا ایتها النفس المطمئنة» را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و در خلیلیهٔ شهر دکن مدفون گشت .

بر بینادلان آگاه پوشیده نماند که مولانا صنع‌الله نعمت اللهی که از جملهٔ مریدان باخلاص آن سلسلهٔ ولایت است آورده که برهان الدین شاه خلیل‌الله را ۱۰ چهار پسر نیك اختر بود که پادشاه بی ولد در زمان حیات[1] کاشف اسرار ازلی [۴۱ الف] شاه نورالدین نعمت‌الله ولی باو ـ عطا فرموده بود .

اول شاه نورالله و در وقتی که او متولد گشت خدمه بنظر کیمیا اثر جدش شاه نعمت‌الله برده آن حضرت فرمود خوش آمد شاه منبع آبادانی و معدن فیض اهل علم، و غزلی درشأن اوفرمود که این چند بیت از آن‌جمله است ، **غزل**: ۱۵

چشم ما روشن بنورالله ماست همچو نور روی نورالله کجاست

هست او سر خلیل‌الله من لاجرم سر حلقهٔ هردو سر است

و شاه نورالله بجانب هند دکن رفته درآنجا بارشاد فرق عباد مشغولی داشت تا آنگاه که علم عزیمت بجانب دیار عقبی برافراخت .

۲۰ **دوم** شاه شمس الدین و چون بوجود آمده او را بخدمت جد ماجدش آودرند. در باب او فرمود خوش‌آمد شاه‌خانه سوزو ماه مهرافروز ، میرخراباتیان، پیر مناجاتیان. و غزلی بنظم آورد که این دوبیت از آن است ، **غزل** :

دیگـران جانند و جانـان شمس‌الدین

این و آن چون بنده سلطان شمس الدین

۱ـ اصل: حیوت

چشم عـالم [٤١ ب] روشنست از نور او
دیـده‌ام روشن بجـان شمس‌الدین

و شاه شمس الدین چهل سال عمر یافت ، و او را سه پسر عالی مرتبه بود : شاه جلال الدین ، شاه بدر الدین ، شاه تقی الدین . و شاه تقی الدین را خداوند کریم دو خلف کرامت فرموده بود : سید خلیل‌الله و شاه‌شمس‌الدین . چنانچه بزرگی فرمود ، **شعر** :

آنکـه‌نامش نـوربخش مـاه‌بـود نـام او سـید خلیـل‌الله بود
آنکه‌خورشیداز جمالش‌جام داشت شاه شمس‌الدین محمد نام داشت

و فرزند **سیوم** شاه خلیل‌الله شاه محب الدین حبیب‌الله بود ، و چون تولد یافت جدش فرمود « شاه السند و شهید الهند » ، وچنانچه سابق گزارش[1] یافت در خدمت والد بزرگوار بجانب دکن رفته در آنجا وفات یافت .

و خلف **چهارم** آن حضرت شاه حبیب‌الدین محب‌الله بود . در وقتی که آن مولود خجسته مسعود از افق غیب جمال نموده بنظر کمال بین جدش بردند در بیان تاریخ مدت حیاتش فرمود ، **شعر** :

محب‌الله من ای نور دیده خلیل‌الله را مهمان رسیده
بسی‌سال وبسی ماه وبسی‌روز بماند او باخلاق حمیده

و مدت حیات آن جناب هفتاد وهشت سال و دو ماه و دوازده روز بوده ، واین ولایتی است که عقل دوربین در این معنی [٤٢ الف] حیران است . و چنانچه سمت ذکر یـافت شاه حبیب‌الـدین محب‌الله بـاتفاق والـد غفران پناهش شاه برهان الدین خلیل‌الله بجانب دکن رفته بعد از آنکـه والـدش از وحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی‌انتقال‌نموده درخلیلیهٔ دکن مدفون گردید، قایم‌ـ مقامی و احیای سلسلهٔ علیهٔ نعمت‌اللهیه بآن جناب مقرر گشت و در همان ولایت بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد سرگشتگان سبیل غوایت اشتغال‌مینمود ، تا آنگاه که عازم ریاض رضوان گشته در خلیلیهٔ دکن بجنب مرقد منور والد

۱ـ اصل: گذارش

بزرگوار مدفون گردید .

بدان ای عزیز ، که بخشندهٔ بی منت و واهب‌المواهب بی ضنت شاه حبیب الدین محب‌الله را هفتاد و سه فرزند از پسر و دختر کرامت فرموده بود . چهل و یك نفر از ذکور واناث قبل از حد بلوغ بجوار مرحمت حی غفور پیوسته، سی و دو نفر دیگر که هفده پسر و پانزده دختر بوده باشد بحد کمال رسیدند ؛ ۵ و ازجملهٔ پسران سعادتمند شاهزاده عبدالله [۴۲ب] و شاهزاده صفی‌الله ازطرف هند بدارالعبادهٔ یزد آمده دربقعهٔ مبارکهٔ تفت بارشاد اهالی آنجا مشغولی داشتند . و همچنین شاه ظهیرالدین علی بعد ازمدتی ازهند بخطهٔ بهشت منزلهٔ یزدتشریف داده دیدهٔ محبان آن سلسلهٔ علیه بجمالش روشنائی یافت . و شاه نورالله قرة العین شاه ظهیرالدین علی از یزد بهند دکن رفته سلاطین آنجا مقدم او را عزیز و مغتنم ۱۰ داشته یکی از بنات خود را در عقد ازدواج او درآوردند . و شاه نورالله بعد از چند سال از دکن به‌یزد آمده بشرف صحبت حضرت ولایت مرتبت شاه نعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی برادر خود رسیده بطرف حجاز و یثرب شتافت . و بعد از طواف رکن ومقام و زیارت روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیرالانام ببلاد هند دکن رفته پس از مدتی در آنجا رحلت نموده در مقبرهٔ خلیلیه مدفون گردید . ۱۵

راقم حروف بعرض مسند نشینان ایوان کمال میرساند که درحین [۴۳الف] تحریر این اوراق در شاهجهان‌آباد رحل اقامت گسترده چندانکه تفحص نمود بر سایر واقعات و تمامی حالات و اسامی اولاد شاه حبیب الدین[۱] محب‌الله بن برهان الدین شاه خلیل‌الله اطلاع نیافت . بنابرین بهمین قدر که از کتب اهل سیر بنظررسید برسبیل تیمن‌وتبرك دراین مقام ثبت‌افتاد. رجاء واثق ووثوق صادق ۲۰ که‌ارباب دانش حمل برغفلت کمینه نکرده ازتقصیر ندانند .

اکنون وقت آن است که کمیت خوشخرام قلم را در ذکر احوال حضرت ارشاد پناهی عارف معارف الهی شاه نعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی و باقی اولاد امجاد کاشف اسرار ازلی سید نورالدین نعمت‌الله ولی بجولان در آمده مجملی از مفصل

۱ـ اصل: محب‌الدین

مرقوم سازد و از تطویل احتراز نموده شیوهٔ ستودهٔ ارباب تواریخ را پیشنهاد همت سازدتا راه حرف عیب‌جویان بسته گردد .

ذکراحوال حضرت معارف پناهی شاه نعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی بر سبیل اجمال

۵ آن حضرت ولایت منزلت [٤۳ ب] سرور اولاد امجاد کاشف اسرار ازلی شاه نور الدین نعمت‌الله ولی و مرجع اشراف طبقات انسانی بود . باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده اثرش مظهر آثار هدایت و اجتهاد . ذات فایض البرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف ، روزگار فرخنده آثارش باحیای سنن سنیهٔ آباء بزرگوار مصروف ، **نظم** :

۱۰ شاه ثانی سید عالی تبار نعمت الله ولی را یادگار
مرتضای ملکت امن و امان ملتجای پادشاهان زمان
هم بظاهر پادشاه ملك دین هم بمعنی پیر ارباب یقین

درگاه کرامت پناهش آرامگاه سلاطین و آستان ملایك آشیانش ملاذ خواقین ، **قطعه** :

۱۵ قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب
بوسد از تعظیم خاك روضهٔ جان پرورش
خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح
گرد از رخسار شاهان چون نشیند بر درش

چون صیت کرامت و آوازهٔ [٤٤ الف] ولایت آن هادی سبیل ارشاد باطراف

۲۰ جهان اشتهار یافت و شمه‌ای از آن بعرض پادشاه اخلاص آیین میرزا جهانشاه که فرمانفرمای آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان بود رسید داعیهٔ آن نمود که دست اخلاص در دامن متابعت آن کاشف اسرار الهی زده صبیهٔ صلبیهٔ خود را که درة التاج صدف شهریاری و زهرهٔ اوج شرف و نامداری بود و خانم نام داشت در سلك ازدواج آن جناب انتظام دهد ، واز سرچشمهٔ باطن خجسته میامنش استفاضهٔ

زلال دولت و اقبال نموده ابواب فرح و شادمانی بر روی روزگار خود بر گشاید. لاجرم مکاتبات مخالصت آیات با تحف و هدایا به‌یزد نزد آن حضرت فرستاده التماس این ملتمس نمود . شاه نعیم الدین نعمت‌الله در جواب فرمانفرمای ایران نوشت که ما را در این ایام سفر حجاز و یثرب در پیش است و داعیهٔ گزاردن [1] حج اسلام و تقبیل عتبات عالیات اجداد عظام [٤٤ ب] در خاطر، انشاءالله تعالی بعد از دریافت این توفیق اگر ارادهٔ ازلی تعلق گرفته باشد در آذربایجان ملاقات واقع گشته آنچه متضمن [2] خاطرعالی‌بوده باشد صورت خواهد یافت. وباطایفه‌ای از مخلصان و هوا خواهان قدم در راه نهاده متوجه حرم محترم « و من دخله کان آمنا» گردید ، **شعر** :

گران مایه شاه توکل نهاد　　قدم در طریق توکل نهاد
دل روشنش پر ز نور حضور　　بیابان از آن دیده دریای نور

پس از رسیدن بمقصد و ادای مناسك حج و دریافت‌شرف طواف روضهٔ مقدسهٔ نبویه علیه و آله تحف‌الصلوة و التحیة عنان مراجعت از راه دیاربکر و آذربایجان معطوف ساخته چون دارالسلطنهٔ تبریز از یمن مقدم شریفش غیرت‌ـ افزای گنبد گردون شد میرزا جهانشاه بغایت مبتهج و مسرور گردید ، و بحصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده طریقهٔ حسن ارادت بجای آورد [٤٥ الف] و پس از گذشتن چند روز صبیهٔ خود را که بلقیس اوج عزت و پرده نشین‌سرادق عفت بود در سلك ازدواج آن حضرت انتظام داد ، **شعر** :

جهانشاه از کمال حسن اخلاص　　فرستادش بخلوت خانهٔ خاص
سمنبر دختری صاحب جمالی　　زلیخا صورتی مریم خصالی

و شاه ثانی با آن صاحبهٔ بلقیس مرتبه چند گاه در تبریز قرین اعزاز و احترام اوقات میمنت انجام بگذرانید. بعد از آن به‌مقتضای حدیث «حب‌الوطن من الایمان » متوجه خطهٔ یزد گشته کرّت دیگر ظلال افضال بر مفارق مهجوران شکسته بال مبسوط گردانید .

۱ـ اصل گذاردن　۲ـ چاپ اوبن : متضمن حصول ارادهٔ خاطر مالی

از افواه رجال مسموع شده و در متون کتب مکتوب گشته که در آن وقت که آفتاب اقبال ابوالنصر امیر حسن بیك از مطلع اجلال طالع گردیده واقعهٔ کشته شدن میرزا جهانشاه و انهدام سلسلهٔ آن عالی جاه در صحرای موش آباد بدست قدرت امیر حسن بیك روی نمود و ماهچهٔ لوای جهانگشائی امیرحسن بیك [۴۵ ب] ببرج شرف رسید و تمامی ممالك آذربایجان و فارس و عراق آن پادشاه نافذ فرمان را مسخر گردید . اهل حسد و نفاق باتفاق بعرض خسرو آفاق رسانیدند که دختر جهانشاه در خانهٔ شاه نعمت‌الله و نقود ابیض و احمر و جواهر و مرصع آلات جهانشاهی در تصرف آن جناب هدایت مآبی‌است. لاجرم امیر حسن بیك آن مرشد اکابر آفاق را به‌شیراز طلبیده ظاهراً مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده باطناً درمقام تفحص و تجسس خزاین‌جهانشاه و انتزاع نمودن از ید تصرف شاه کرامت دستگاه‌می‌بود. در آن اثنا روزی درمجلس اتفاق صحبت افتاده و چون وقت گزاردن[۱] نماز واجبی در رسید پادشاه رعایت ادب‌نموده رجوع امامت بفرزند شاه ولایت فرمود ، و خود با علما و صلحا طریقهٔ مامومیت بجای آورد . در وقت تشهد امیر حسن بیك بیهوش گشته بعد از ساعتی بهوش آمد [۴۶ الف] و سر در قدم آن سلالهٔ دودمان رسالت گذاشته گفت درحین خواندن تشهد جمال با کمال جد بزرگوارت بنظرم درآمد که از روی غضب با من فرمود که ما سلطنت باتو می‌توانیم دید و پادشاهی بتو مسلم داشتیم، تو بجهت قلیلی از مزخرفات دنیوی با فرزند ما در مقام مضایقه در آمده‌ای. ازشنیدن این کلام بیخود شدم و از گستاخی که در بارهٔ خدام شما کرده‌ام پشیمان گشته درمقام معذرتم و آن حضرت رارخصت معاودت بدارالعبادهٔ یزد داد .

جناب کرامت پناهی‌قرین‌صحت و عافیت بوطن‌مألوف تشریف‌حضورارزانی داشته بدستور استمرار همت عالی نهمت بر هدایت و ارشاد خلایق گماشت و بعد از مدتی از یزد بقصبهٔ ماهان رفته بلوازم امر دین‌پروری قیام مینمود و باصناف طاعات‌وعبادات روزگار میگذرانید . تا درسنهٔ[۲] از هاتف غیب [۴۶ب]ندای

۱ـ اصل : گذاردن ۲ـ درنسخه سفیدست

« والله یدعواالی دارالسلام » شنوده ازوحشت‌آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود .

بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب حال پرتو ظهور یافته خواهد بود که اصحاب اخبار کرامت و خوارق عادات آن حضرت ولایت دستگاه‌را در متون کتب مرقوم ۵ خامهٔ گوهر نثار گردانیده اند . از جملهٔ آنها نقلی که بصحت اقرب و حقیر در حیدرآباد از «تاریخ قطب شاهی» مطالعه کرده بعرض میرساند . تبیین این مقال بر سبیل اجمال آن‌است که نقاوة السادات صدر جهان در کتاب « مرغوب القلوب» آورده که من از زبان پادشاه غازی امیرزاده سلطان قلی المشتهر به برارالملك ۱۰ شنیدم که فرمود ما از اولاد امیر قرایوسف اقربای نزدیک امیر جهانشاهیم . و موطن آباء و اجداد ما قریهٔ سعدآباد ولایت همدان بوده بعد از تسلط سلاطین آق قوینلو بر قوم قراقوینلو در سن طفولیت بمرافقت عم ، الله قلی‌بیك ، بجانب هند دکن رفته‌بعد ازملاقات سلاطین آنجا وسرانجام مهلت بمملکت عراق مراجعت نمودیم. [۴۷ الف] پس از اندك وقت جناب عمی ام اسبان بادپای و تحف و هدایا ۱۵ بجهت سلاطین دکن سرانجام نمود و باتفاق طریق سفر هند پیش گرفته چون بدارالعبادهٔ یزد رسیدیم بزیارت و ملازمت حضرت ارشاد پناهی معارف دستگاهی شاه نعیم‌الدین نعمت الله ثانی قدس سره العزیز که طریقهٔ پیرمریدی و خویشی در میان بود رفتیم. چه منکوحهٔ حضرت ارشاد پناه صبیهٔ میرزا جهانشاه بود و از آنجا که کمال کرامت و ولایت آن‌جناب بود بعد ازپرسش احوال واظهارالتفات ۲۰ و اشفاق این کلمات بر زبان وحی ترجمان گذارنیدند که ای فرزند بحصول عنایات امانی و آمال در هرباب واثق و مستظهر باش که از بارگاه احدیت سلطنت قطری از اقطار هندوستان بتو و اولاد تو حواله کرده اند و دست مبارك بر سر و کتف من مالیده چند عدد اشرفی از زیر سجاده برداشته بمن داد که این اول فتوح است، بسلامت برو که آن سر زمین [۴۷ ب] بتوحواله شده است . از اشارهٔ شاه معارف آگاه امیدوار شده استدعای فاتحه و دعا نموده متوجه دیار هند شدیم.

چون از بحر عبور کرده به محمدآباد بیدر ـ که تختگاه سلطان بود ـ رسیدیم بعد از چند روز ملاقات پادشـاه بهمن نژاد سلطـان محمود شاه که در آن اوان بر سریر سلطنت متمکن گردیده بود دست داد. جناب عمی هدایا و اسبان که همراه آورده بود بنظر گذرانیده در محل قبول آمد و جناب عمی و این جانب را ٥ بنوازشات شاهانه معزز ساخته انواع التفات بظهور رسانید و بتکلف و مبالغهٔ تمام این جانب را نگاه داشته رخصت آمدن حضور عنایت فرمود و جناب عمی را بخلع فاخره سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت. روز دیگر پادشاه هفت کشور مرا پیش طلبیده نوازش و عواطف شاهانه نموده گفت سلطان قلی میباید که شما با ما باشید و رخسار عروس سفر عراق بناخن فراق بخراشید که یوماً فیوماً مراتب ١٠ و مناصب و جـاه ورفعت تو در تـرقی خواهـد بـود و روز [٤٨ الف] بروز انواع عاطفت تازه و مرحمت بی اندازه ازپادشاه نسبت بما صدور می‌یافت تا بعون عنایت الهی در مملکت دکن بر مسند فرماندهی و وسادهٔ سلطنت متمکن گشتم، چنانچه تفصیل این حالات در کتب متعدده مرقوم قلم مورخین بلاغت آیین گردیده.

عطر افشانی خامهٔ مشکین عمامه در گلزار احوال ملاذ و مرجع صدور عالی مقدارسلالهٔ خاندان امامت و ارشاد امیر نظام الدین عبدالباقی ١٥

در شهور سنهٔ ست و عشر و تسعمائه که دست قدرت مالك الملك علی‌ـ الاطلاق عز شأنه فتح بلاد خراسان بر روی دولت پادشاه جم قدر سکندر مکان خاقان فریدون شان ابوالبقاء سلطان شاه اسمعیل صفوی‌بهادرخان بر گشود وبه‌ید قدرت کاملهٔ روزنامچهٔ حیات[١] محمد خان شیبانی در نوردیده گشت پادشاه ربع ٢٠ مسکون در بلدهٔ هراة لوای ابهت و کامرانی بر افروخت. آن مقتدای [٤٨ ب] اولیای هدایت دثار از خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتافته باصناف الطاف و اعطاف خسروانه سرافرازی یافته در سلك‌مقربان بارگاه جهان‌ـ پناه منتظم گردید.

---

١ ـ اصل: حیوت

بعد از چند روز خاطر خورشید اثر و ضمیر منیر مهر تنویر ضیاء گستر پادشاه هفت کشور متوجه آن گشت که زمام رتق وفتق وقبض و بسط وحل و عقد مهمات سرکار سلطنت و وکالت نفس همایون شاهی ظل اللهی و داد و ستد امور و معاملات اوقاف ممالك محروسه در قبضهٔ درایت و کف کفایت صاحب کیاستی نهد که بمتانت رای رزینش اساس بنیان دین و دولت سمت ثبات و دوام گیرد، و باصابت فکر دوراندیشش قاعدهٔ ارکان ملك و ملت صفت رسوخ واستحکام پذیرد، و از شمیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد، و از نسیم محاسن آدابش نضارت گلزار تمنای قاطنان اطراف امصار بوقوع پیوندد، [٤٩ الف] و نصفت شاملش مظلومان بادیهٔ نامرادی را از تاب آفتاب حوادث نجات داده بظلال فراعت وآسایش رساند، **شعر**:

خجسته رای او بر خلق راه فتنه بر بندد
مبارك رای او بر ملك راه خیر بگشاید
سعادت چشم بگشاید که تا رویش کجا بیند
زمانه گوش وا دارد که تا رایش چه فرماید

و بعد از استشاره و استخاره خلعت این مناصب جلیل المراتب بر قامت قابلیت سلالهٔ سلسلهٔ سید الهاشمی امیر نظام الدین عبدالباقی چست آمد. نخست حکم همایون از مکمن عنایت روز افزون نفاذ یافت که آن حضرت من حیث الاستقلال و الانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت وجهانبانی بوده جمیع امراء و ارکان دولت و تمامی وزراء واعیان حضرت بی وقوف و مشورت اودر هیچ مهم از مهمات جزوی و کلی مدخل ننمایند. لاجرم عتبهٔ علیه‌اش ملاذ امرا و پناه وزرا گشت، **شعر**:

پناه سروران شد درگه او سر نام‌آوران خاك ره او

و هم در آن ایام پادشاه آفتاب احتشام [٤٩ ب] بتجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرّا و تمشیت مهام سادات وقضات و علما و فضلا گشته منصب

صدارت ممالك محروسه بآن حضرت تفویض فرمود. قطع نظر از تکلفات منشیانه و تلطفات مترسلانه ساحت گلزار ملك و ملت برشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل منشرح الصدر و صدر عالی قدر ناظر و سیراب گشت و فضای ریاض دین ودولت از قطرات غمام اعتناء و التفات آن‌مرتضوی خصال در خضرت ونضارت از سرابستان جنان در گذشت .

و مدت چند سال آن مناصب جلیل المراتب بوجود فایض‌الجود آن سلطان نقباء معارف شعار زینت و آرایش داشت . تادر اوایل رجب‌المرجب سنهٔ عشرین و تسعمائه فیمابین خاقان سلیمان شان سلیم خان والی ولایت روم در موضع چالدران محاربه و مقاتله روی نمود، چنانچه شمه‌ای ازآن بدستیاری بنان در جلد ثانی« **جامع مفیدی** » بیان گردیده آن حضرت در قول بوکالت پادشاه هفت کشور قرار داشت. باقتضای قضا و قدربتیغ اعادی‌جرعهٔ جام‌شهادت نوشیده [۵۰الف]روح مطهرش بارواح شهدا در اعلی علیین در طیران‌آمد ، **بیت** :

دردا که زمان بجنگ تیز آهنگ است
با خرد و بزرگ روز و شب در جنگ است
گاهی بود از لاله زمین غرقه بخون
گاهی فلك از خون شفق گلرنگ است

آثار و عمارت آن بانی بنیان خیر و احسان بی‌شمار و آنچه در نظر ارباب بینش ظاهر و هویدا صفهٔ صفاء است که در خانقاه جد بزرگوار در قریهٔ تفت معمار همت عالی نهمتش باتمام رسانیده .

ذکر شمه‌ای از اوصاف و برخی از احوال سلطان سادات با احترام قدوهٔ اولاد خیرالانام مرتضی ممالك اسلام مقتدا طوایف انام ، مخصوص بسعادات ازلی و تأییدات لم یزلی شاه نور الدین نعمت الله باقی

بر ضمیر منیر عالم آرای اکابر و اهالی که بحقیقت جام جهان نما

عبارت از آن است ، پوشیده نخواهد بود که پیشنهاد همت عالی رتبت آن مهر سپهر سیادت و نقابت تقویت دین مبین بود و نصب‌العین ضمیر منیرش تمشیت احکام شرع سیدالمرسلین علیه و علیهم الصلوات رب العالمین . سعادتمندی که چون درخت بختش در گلشن اقبال بالا کشید بهترین میوه‌اش اقامت مراسم امر معروف و لوازم نهی منکر بود ، و چون نهال اجلالش از جویبار نقابت سر سبز و شاداب ۵ گردید تازه ترین نوباوه‌اش ایصال خیر و نفع و استیصال شر و ضرر بوده آینهٔ دلش چون بصیقل توفیق روشنی یافت صورت نیکخواهی و نیکو کاری درضمیر منیرش [۵۰ ب] نورانی گشت و پرتو انوارش بشارع شرع مستقیم راهبر آمد، **بیت:**

سرسبزی نهال سعادت بباغ ملك بی چشمه سارشرع مطهرطمع مدار

لاجرم نسیم نعمت‌الهی دروزیدن آمده تربیت آن حضرت در ضمیر آفتاب ۱۰ تأثیر خاقان کشور گشا سلطان طهماسب بهادر خان قرار گرفت و در شهور سنهٔ [1] نواب‌بلقیس مکان مریم شان علیهٔ متعالیه خانش بیگم همشیرهٔ محترمهٔ خود را که فاطمهٔ زمان و ملکهٔ ایران بود بر نهج شریعت غرّا بعقد ازدواج آن حضرت انتظام داده عماری زرنگار بلقیس عفت شعار را بجانب خطهٔ یزد روان فرمود . ۱۵

و نسبت بآن حضرت نقابت منقبت انواع انعام و احسان فرمود و زمام اختیار ولایت یزد بکف کفایت و کلای آن دوحهٔ چمن رسالت نهاد و حکم همایون از مکمن عنایت روز افزون عزّ صدور یافت که امرای رفیع مقدار ووزراء کفایت‌شعار و سادات عالی تبار و اکابر و اهالی اقطار و امصار بلاد غاشیهٔ فرمان بردوش گرفته لوازم اطاعت بجای‌آورند و منشیان عطاردنشان در فرامین مطاعه و احکام ۲۰ واجب الاطاعه درالقاب آن حضرت‌مرتضی‌ممالك‌اسلام ومقتداءطوایف‌انام‌نویسند .

چون این خبر بهجت اثر رسید قرب وصول‌محفهٔ زرنگار مهدعلیا نزدیك‌شد مرتضی ممالك اسلام با اعاظم سادات و اکابر و اشراف باستقبال روان گردیدند

---

۱ ــ دراصل: سفیدست

وپرستاران سراپردهٔ عظمت حجله‌های عروسی‌رابفروش زردوزی مزین ساخته، **شعر**:

مرتب گشت چندین حجلهٔ ناز شد ابواب سرور و خرمی باز

زپای انداز صحرا یافت تزیین بسان سقف صورتخانهٔ چین

و در ساعتی سعادت اقتباس، محفهٔ محفوف بدولت واقبال ناهید اوج سلطنت

۵ و استقلال بدولتخانهٔ خطهٔ یزدرسید. [۵۱ الف] ازشعشعهٔ انوار الطاف پادشاهی علو مکان آن مظهر لطف نامتناهی بحدی رسید که عرصهٔ ایران روشنی یافت واکابر وافاضل هردیار روی ارادت بآستان کرامت نشانش آورده وزرای روزگار درمجلس بهشت آثار در صف نعال نشسته سرمایهٔ افتخار خود میدانستند و اهالی و اشراف ملازمت سدهٔ سنیه‌اش را لیلاً و نهاراً برخود واجب و لازم دانسته بآن مباهات

۱۰ میکردند. دست سخاوت پرور آن قدوهٔ اولاد خیرالبشر علیه صلوات الله الملك الاکبر بآن سان گوهربار گشت که کیسهٔ امید صغیر و کبیر مالا مال گشت. باوجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بمجالست ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل می‌بود و درتعظیم اصحاب فضل و حال در هیچ وقتی از اوقات اهمال و اغفال نمیفرمود ، **نظم** :

۱۵ بلطف پادشاه بنده پرور خدیو دین پناه عدل گستر

پناه سروران درگاه او گشت فلك حیران عزوجاه‌او گشت

و آن زبدهٔ اولاد رسالت پناهی در ترفیه حال اصحاب فضل و هنر کوشیده باناملِ معدلت ابواب مکرمت بر گشود، **بیت** :

[۵۱ب] درجود وسخا برخلق بگشاد نبودش کام غیر ازدفع بیداد

۲۰ بیمن التفات شهریاری بنای عدل را داد استواری

ز ابر لطف او اطراف عالم چو گلزار ارم گردید خرم

در آن ایام خجسته فرجام خاطر انور آن حضرت فرشته احترام بساختن عمارات و اجرای قنوات باغات راغب گشت و امر فرمود که نخست معماران هنرور و مهندسان دانش اثر در چهاربازار دارالفتح طرح چهار سوق اندازند

و اساس آن را بسان گنبد هرمان مشید و مستحکم سازند و باندك زمانی آن بنای روح افزا بر وجهی ساخته و پرداخته آمد که شرفات بلندش سر همت بذروهٔ قصر فیروزه کار سپهر رسانید و عرفات بی مانندش فرق رفعت از کنگرهٔ منازل ماه و مهر در گذرانید ، **شعر** :

۵ بوستانیست که طاوس ملایك هردم
از سر سدره نماید بهوایش پرواز
خم طاقش همه باسقف فلك شده‌م طاق
لب بامش همه در گوش زحل گوید راز

و بعد از آن ازطرف قصبهٔ مهریجرد مانند زمزم چشمهٔ آب عذوبت مآب جاری
۱۰ ساخته بصحرای پای کوشك آورد، و استادان بنا و باغبانان داناکاخی دلگشا وبوستانی روح افزا [۵۲الف] در آن فضای بهشت آسا طرح انداختند و دراطرافش جدار بلند مقدار بر افراخته ساحت باراحتش را از نشاندن نهالهای ثمر بخش و گلبنهای عطرپرور مزین ومعطرساختند و بربالای طاق در باغ عمارتی فلك ارتفاع ساخته گشت که قبهٔ آن در بلندی ازشرفهٔ خورنق و سدیر در گذشت . و در برابر
۱۵ آن حوضی کوثرمثال احداث یافته از آن آب زلال مالامال شد ، وخیابان طویل و عریض بنهال کاج ترتیب یافت و آن باغ خلد آسا موسوم گشت به «باغ مراد». و حال آن گلشن فردوس‌وش بکمال معموری رسیده و از نزاهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفهٔ بساتین افلاك از انفعال گلهای رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد برآید و عندلیب خوش نوای طبع دراك در
۲۰ وصف گلهای بدایع آثارش نغمهٔ « روضة من‌ریاض الجنة» سراید. بنفشهٔ مشك بوی از حوالی لاله‌هایش چون زلف دلفریب خوبان سر برزده و سنبل سلسله موی بـا گلهای حمرایش همچون خط غالیه‌بوی با لعل بتان خوش برآمده ، اثمار حلاوت آثار اشجارش قوت روح [۵۲ ب] و قوت دل و هوای فضای دلگشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل ، **نظم** :

چو خط بتان سبزه‌اش دلگشا زسر گشتگانش نسیم صبا
درختان کاجش همه دلپسند چو سروان رعنای بالا بلند
هوایش همیشه نه گرم و نه سرد نه در وی غم گل نه اندوه گرد

برصحیفهٔ ضمیر منیر ارباب بینش مستور نماند که معمار همت عالی نهمت
٥ آن حضرت کرامت وولایت مرتبت آن مقدار باغات جنت قرین و عمارات وبساتین
در اصل شهر یزد و بلوکات ساخته و پرداخته که اگر کمیت واسطی نژاد قلم در
عرصهٔ توصیف آنها در تکاپوی آید هرآینه از رفتار بازمانده بسرکوی مقصود
نخواهد رسید. باری در این مقام بهمین قدراقتصار نمود ، **بیت** :

کسری نماند و قصهٔ ایوان او بماند
١٠ نعمان برفت و ذکرخورنق هنوزهست

و در ایام نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکان خدیجة الزمان مهد علیا علیهٔ
عالیه خانش بیگم حرم محترم نواب مرتضی ممالك اسلام امر فرمود تا در خانقاه
تفت مهندسان صاحب هنر واستادان ماهر دانشور، **مصراع** :

بساعتی که تفاخر کندجهان بدان ایام

١٥ طرح مسجدی عالی اساس انداختند و در هر رکنی از ارکان چهار گانه‌اش
غرفات برافراختند که هر غرفه ندای «ان آثارنا [٥٣ الف] تدل علینا» بچهار
رکن عالم می‌رساند وصریردربزرگش عبادهفت اقلیم را بدارالسلام اسلام میخواند.
و اطراف دیوارش طاقها بکتابه زینت یافته و پرتو انوار حروف و کلمات آیات
بینات قرآنی بر آن تافته، کمال جمال منبر وقبله گاهش بر نظر بصیرت آگاهان
٢٠ توفیق در می آید ورحل تسبیح مسبحانش غلغله درحلقهٔ ذاکران مجامع ملکوت
انداخته و صدای تقدیس و تهلیلاتش بصوامع عابدان لاهوت افتاده .

گفتار در ذکر مجملی از احوال خیر مآل نواب مستطاب سیادت منقبت نقابت مرتبت مرتضی ممالك اسلام مرشد طوایف انام امیر غیاث الدین محمد میرمیران

در آن ایام خجسته فرجام که محروسهٔ یزد از یمن مقدم آن زبده و خلاصهٔ

اولاد خیرالبریة غیرت‌افزای ریاض جنان بود بخشندهٔ بی منت تعالی شأنه آن حضرت را خلف ارجمندی عنایت فرمود که لمعهٔ انوار مصطفوی از جبههٔ او پیدا و علامت ولایات مرتضوی از ناصیهٔ حالش هویدا ، **شعر:**

خجسته طالع و روشن دل و مبارك پی
فرشته طلعت و نیك اختر و همایون فال ٥
از آن نهال شرف تازه گشت گلشن دین
چنانکه تازه شود برگ گل ز باد شمال

اعنی زبدهٔ اولاد رسالت و دوحـهٔ چمن امامت و ولایت امیر غیاث الدین محمد میر میران در ساعتی محمود بطالعی مسعود از کتم عدم قدم بعرصهٔ عالم نهاده [٥٣ ب] و زبان زمان در وصف آن مولود خجسته مسعود بر این گونه در ١٠ ترنم بود، **شعر:**

روز ولادتش چو نظر کرد مشتری
انصاف‌دادو گفت که‌این‌سعدا کبراست

هنوز آن غنچهٔ گلزار اقبال از تنسم صباء صبـی تمام نشکفته بود که شمایم سروری و نقابت از احوال و اقوالش بمشام جان عالمیان میرسید و لوامع ١٥ انوار سیادت از جبین منیرش درخشیده جهان را روشنی میداد، **شعر:**

بر آمد ماهی از اوج سعادت ز رویش لامع انوار سیادت
نگویم من که روشن آفتابی ببرج سرفرازی کامیابی
رخش شمع شبستان امامت وجودش گوهر کان کرامت

و هر چند بزرگتر میشد امارات جاه و جلال و علامات کرامت و اقبال از ٢٠ صادرات افعال و واردات اقوالش ظاهرتر میگردید.

و چون بحد کمال رسید و خاقان جنت مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادر خان استحقاق رتبت نقابت و استعداد منزلت قرابت در ناصیهٔ با سعادتش

هویدا دید و تمهید رعایت رعیت نوازی از حرکاتش مشاهده نمود پرتو انوار
عاطفت پادشاهی بر وجنات احوال خیر مآل آن حضرت تافته پایهٔ قدر ومنزلتش
را از ایوان کیوان در گذرانید و نقابت [۵۴ الف] و سروری ممالک محروسه
را بآن حضرت تفویض فرمود . و نوباوهٔ باغ عظمت و پادشاهی و قرة العین
۵ سلطنت و تاج داری اعنی نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکانی خانش بیگم
صبیهٔ صلبیهٔ خود را که درةالتاج خلافت و کشور ستانی بود بعقد ازدواج
نواب شاه نعمت الله خلف اکبر نواب امیرغیاث الدین محمد میر میران در آورده
صبیهٔ شاه نعمت‌الله مزبور را بشاهزادهٔ کامکار اسمعیل میرزا نسبت مواصلت فرمود
و بمقتضای شریعت غرّا عقد نکاح منعقد گردید.

۱۰ و پادشاه سکندر شوکت روز بروز و ساعت بساعت در تعظیم و توقیر
آن حضرت کوشیده حکم همایون از مکمن عنایت روز افزون نفاذ یافت که
جمیع امراء و ارکان دولت و تمامی وزراء و اعیان حضرت طریق متابعتش
پویند و غاشیهٔ مطاوعتش بر دوش گیرند و منشیان سدهٔ سلطنت در فرامین
مطاعه لقبش را «مرتضی ممالک اسلام و مقتدای طوایف انام» نویسند . لاجرم
۱۵ عتبهٔ علیه‌اش ملاذ امرای خافقین و پناه و لاة مشرقین گشت و پایهٔ حشمت و
اقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفت [۵۴ ب] ارتفاع یافته
از فرق فرقدین در گذشت و هم در آن ایام، **مصراع :**

خدیو جهانگیر روشن ضمیر

به تجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرّا و تمشیت مهام سادات و قضات و
۲۰ سایر ناس گشته منصب نقابت ممالک محروسه را بآن قدوهٔ اولاد خیرالبریة
که در هدایت هادی راه هدی و در ولایت والی دین اله بود تفویض فرمود .
و بی شایبهٔ تکلف و سخنوری آن حضرت نسبت بعلما و مشایخ ارادت و اخلاص
ظاهر می‌نمود و در تعظیم سادات و اکابر و اشراف دقیقه‌ای فوت و فروگذاشت
نمی‌نمود . از رشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن مرجع اکابر نزدیک و دور

ریاض دین و دولت سیراب گشت و کشتزار امید ساکنان بلاد و امصار از قطرات غمام اعتناء و التفاتش در خضرت و نضارت از سرابستان جنان در گذشت.

و همچنین در زمانی که نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه بر سریر سلطنت موروث قرار گرفت پرتو آفتاب عنایت شاهی از مشرق مرحمت نامتناهی ٥ طالع گشته بر وجنات احوال آن حضرت و اولاد عظام کرامش که زبدهٔ برگزیدگان «قل لااسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی» [٥٥الف] بودند تافت و ابواب لطف و مرحمت شاهنشاهی برروی روزگار همایون فال خلاصهٔ دودمان آل عبا بر گشاد.

١٠ و نواب خورشید احتجاب بلقیس مکان ناموس العالمین علیه عالیه متعالیه صفیه سلطان بیگم مشهور بشاهزاده خانم که زهرهٔ برج سلطنت و جهانبانی و در اوج خلافت و کشور گشایی و صبیهٔ صلبیهٔ شاه اسمعیل ثانی بود بنواب نقاب پناه کرامت دستگاه اختر نور بخش برج رسالت و نیّر جهان تاب سپهر سیادت شاه خلیل الله خلف ارشد نواب مستطاب مرتضی ممالك اسلام نامزد فرمود.

١٥ و در اوایل سنهٔ[1] تسعمایه در هنگام بهار طراوت شعار که سلطان بلند جناب هفت اقلیم گردون عرصهٔ جهان را، **مصراع**:

بعز طلعت گیتی فروز آذین بست

و قوای نامیه را بآوردن عروس گل سوری نامزد کرد، **مصراع**:

مهد فیروزهٔ گلبن بصد آیین آراست

٢٠ محفهٔ زرنگار آن مخدرهٔ عفت‌دثار را بحشمتی که دیدهٔ گردون در نظارهٔ آن حیران ماند و عظمتی که بر جبین روشن ضمیر جهت دفع اصابت عین الکمال آیت «وان یکاد» برزبان راند بجانب یزد روان ساخت. [٥٥ ب] وچون خبر قرب وصول بدان خطهٔ بهشت منزله رسید نواب مرتضی ممالك اسلام بترتیب طوی و آذین بستن شهرو کوی فرمان فرمود. فرمانبران بسرانجام اسباب جشن وسور وضروریات

١- دراصل سفیدست.

ایام نشاط و سرور مشغول گشتند و در باغ جهان‌آرای گلشن که هوای جان-
فزایش چون نسیم اردیبهشتی روح پرور و آب عذوبت‌مآبش مانند آب حیات
جان بخش بود یراق آن کار کرده ابواب فرح و شادمانی برروی روزگار صغار
و کبار طبقات انسانی گشود و ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده، کوچه‌ها
۵ و بازارها آذین بستند و چهار طاقها برافراخته تمامی جُدران ودکاکین‌را بدیبای
چین و مخمل فرنگ و اطلس خطائی بیاراستند و انواع نقشها بصورتی پیراستند
که‌درتقریر چگونگی آن بنان بیان‌عاجزست و تحریر کیفیت‌آن از استطاعت قلم
دو زبان متجاوز، بعد از ورد بمقر تمکین ، **بیت** :

بروزی که طالع برومند بود نظرها سزاوار پیوند بود

۱۰ قضات و علما و اشراف و فضلا درمجلس بهشت‌آیین‌نشستند وبه‌مقتضای شریعت
غرّا عقد نکاح بستند. حجله نشینان تتق‌سیادت وحشمت شرایط کشیدن پیشکش
و نثار بجای آوردند و آن مقدار زرو گوهر ساچق کردند که قافلهٔ نیاز از مرحلهٔ
جهان [٥٦الف] رخت بربست و دست عنایت بخشندهٔ کار ساز ابواب غنا بر روی
مساکین و فقراء آن دیار بگشاد.

۱۵ آن حضرت و اولاد امجاد که هریك آفتاب سپهر ولایت وماه برج کرامت
بودند در ظلال عواطف خسرو ستوده خصال آرام یافته پرتو عنایت پادشاهی بر
وجنات احوال خیرمآلشان می‌تافت و زمام اختیاربلاد وامصار عموماً و خطهٔ فرح-
افزای یزد خصوصاً در قبضهٔ اقتدار آن فرقهٔ عظیم‌الشأن قرارمی‌داشت. وزرای عظام
و حکام عالی مقام و سادات با احترام و اکابر و اهالی عرصهٔ عالم در گاه خلایق
۲۰ پناه نواب مرتضوی خصال را پناه خود یافته ملازمت سدهٔ سنیه‌اش را برخود لازم
وواجب دانستند. عتبهٔ علیه‌اش ملاذ اکابر اطراف آفاق شد وسدهٔ سنیه‌اش پناه
اعاظم افاضل باستحقاق گشت. اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت آن
مقدار در سرکار آن حضرت جمع گشت که پایهٔ قدر و منزلتش از جمیع صدور
و امرای عظیم الشأن بلکه اکثرسلاطین‌نافذ فرمان در گذشت. وفور اموال واملاك

و رقبات بمرتبه‌ای بود که محاسبان دانا [٥٦ ب] از حساب آن به عجز اعتراف داشتند و چون محال است که سپهر غدار در این مرحلهٔ ناپایدار ارباب استقلال را آسوده و برقرار گذارد در شهور سنهٔ ثمان و تسعین و تسعمائه آن قبلهٔ اهل عرفان سر بر بستر ناتوانی نهاد و معالجه و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت . داعی «والله یدعواالی‌دارالسلام» ندای «یا ایتها النفس المطمئنة» بگوش هوشش رسانید وآن حضرت خاطر ازتعلقات دنیوی فارغ ساخته بروضات جنان خرامید ، **مثنوی** :

دریغ آنکه‌بود از علو نسب — سر دودمان رسول عرب
دریغ آنکه ازفیض انعام عام — دل خلق را شاد کردی مدام
دریغ آنکه‌بوداز وفور کمال — عطابخش‌اصحاب جاه‌وجلال
دریغ آنکه‌چشم‌فلك بعدازین — نبیند نظیرش به روی زمین

✿ ذکر بنای خانهٔ عباسی‌وجلوخان‌ومیدان‌شاه

بر پیشگاه خاطر ارباب جاه و جلال و صدر نشینان ایوان استقلال روشن و مبرهن خواهد بود که شغل عمارت از معظمات امور عالم و مهمات جمهور بنی آدم است. بنابر آن از سلاطین زمان و فرمان فرمایان جهان و اکابر و اعیان در هربلاد و دیار غرایب آثاربیادگار مانده، لاجرم‌در اوانی که نواب مرتضی‌ممالك اسلام امیر غیاث الدین محمد میرمیران بر مسند جلالت و سروری و نقابت متمکن بود فراخور همت عالی نهمت در اصل شهر و بلوکات خطهٔ یزد عمارات و قصور و باغات و قری و مزارع بنا فرموده از آن جمله در « محلهٔ در مدرسه» بقرب عمارات امیرغیاث‌الدین علی طرح دولتخانهٔ عالی‌انداخت و ایوانهای زرنگار و قصرهای رفیع نمودار گردانیده از نزاهت و خرمی رشك فردوس و غیرت افزای قصور جنان ساخت ، **شعر** :

فضای قصرهایش کنج آمال — صفای صفه‌هایش صبح اقبال

نقوش پرکار سقف و جدارش رقم نسخ بر نگارخانهٔ چین کشیده تصویرات

✿- از اینجا ببعد در حاشیهٔ ورقهای ٥٥ب و٥٦ الف و٥٦ب کتابت شده است .

سحرآثارش رقم مانی و ارژنگ را برطاق نسیان نهاده و طاقی که با فلك الافلاك دم مساوات می‌زند دروازهٔ دولتخانه قرار داده و نجاران هنرمند دروازه‌ای عالی ترتیب داده‌اند، وآن منزل مرغوب به«عباسیه» موسوم گشت. و همچنین در فضای وسیع، جلوخان ومیدانی طرح انداخته اطراف آن راصفه‌ها و ایوانها ساخته درهر ضلعی طاقی در نهایت ارتفاع و استحکام باتمام رسیده است و در برابر میدان تالاری در غایت بلندی و ارتفاع که باقصر ناهید برابری میکرد ساخته بوده که هرصبح و شام صدای نقاره ونفیربگوش ساکنان فلك‌اثیر میرسانیده‌اند . و الحال دولتخانهٔ عباسیه و میدان و غیره بارث شرعی بعالی‌حضرت اکابر ملاذی شهریار-الزمانی میر میران که دوحهٔ چمن سروری و نور باصرهٔ کرامت و دین پروری است انتقال یافته و آن حضرت نیز در آن منزل بهشت رتبه عمارات بسیار احداث فرموده و طوطی طبع یکی از ناظمان مناظم سخنوری در توصیف عمارت عباسی باین ابیات مترنم گشته، **نظم** :

زهی نهاده سپهرت سرای دولت نام سعادت ابدی سدهٔ تو کرده مقام
سراچه‌های بهشت ارچه‌دلگشا باشد فضای صحن‌وسیع‌تومی‌برند به‌وام
ز روشنی و صفا نزد عقل میزیبد سواد قاعدهٔ آب را بیاض غلام
چوخاك‌تیره‌شود خوارمشك تاتاری اگربباد دهد بوی ساحت تو مقام
غلام وار زمین بوسه می‌کند هردم علو سقف ترا آسمان مینا فام
خجسته‌بادی‌وفرخنده برجهان کمال ملاذ وملجاء ایام وکامکار انام ✿[1]

ذکراحوال اولاد امجاد نواب قدسی القاب ولایت دستگاه سالك مسالك اهل عرفان امیر غیاث‌الدین محمد میرمیران بر سبیل ایجاز و اجمال

بخشندهٔ بی‌منت وواهب المواهب بی‌ضنت تعالی‌شأنه [٥٧الف]جهان بین آن حضرت‌رابدیدار چهارقرةالعین‌اوج کرامت‌وولایت روشن ساخته بود و اسامی ایشان این است:شاه‌نعمت‌الله، شاه غیاث‌الدین‌منصور،شاه‌خلیل‌الله،شاه‌سلیمان‌میرزا. و چون

١ ـ پایان حاشیهٔ ٥٥ ب‌تا ٥٦ ب.

تفاصیل وقایع و حالات آن زمرهٔ ستوده خصال نزد راقم حروف معلوم نبود خامهٔ دو زبان بتحریر بعضی از احوال ایشان اختصار می‌نماید .

شاه‌نعمت‌الله : آثار کرامت درناصیهٔ او پیدا وامارات دولت‌ازطلعت مبارکش هویدا . دری برج سلطنت و پادشاهی خانش بیگم صبیهٔ خاقان جنت مکان شاه طهماسب بهادرخان در عقد ازدواج آن حضرت بود و سنجرمیرزا از آن بلقیس ٥ مکان در وجود آمده و مظفرحسین میرزا خلف ارجمند سنجر میرزاست که در حال تحریر این صحیفه در غایت‌کامرانی درداراالسلطنهٔ اصفهان روزگارمیگذراند. و نواب بلقیس رتبت خانش‌بیگم در شهور سنهٔ تسع‌وتسعین وتسعمائه موافق بارس‌ـ ئیل که سال چهارم جلوس خاقان گیتی ستان بود در اصفهان سر در نقاب تراب کشید و پادشاه [٥٧ ب] عالم پناه بتعزیهٔ آن مهد علیا تشریف قدوم‌ارزانی‌داشتند. ١٠

شاه غیاث الدین منصور: در زمان حیات والد کرامت نژاد متوجه ریاض رضوان گشت و در عمارت «منصوریه» خانقاه تفت که از غایت شهرت وصفا محتاج بتوصیف نیست مدفون گردید ، **شعر** :

در باغ گلی شکفته نبود بی خار | بی داغ کجاست لاله‌ای در گلزار
هر چند که‌سرو سر کشدطوبی وار | از باد فنا ز پا فتد آخر کار ١٥

نواب مصطفوی خصال ولایت دستگاه شاه خلیل‌الله: بمکارم اخلاق و محاسن آداب و تشیید اساس عدل و انصاف سرآمد سرافرازان عالی مقدار بود. انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیمایش ظاهر وپیدا، و آثار سعادت لم یزلی از ناصیهٔ عالم آرایش روشن و هویدا. آن حضرت بشرف مصاهرت پادشاه والاجاه شاه اسمعیل ثانی‌سرافرازی یافته زهرهٔ برج سلطنت‌صفیه سلطان‌بیگم مشهور به‌شاهزاده ٢٠ خانم را در عقد ازدواج داشت و از آن درةالتاج خلافت شاه ظهیرالدین علی در وجود آمد ، **مصراع** :

گلی بشکفت در باغ هدایت

بر پیشگاه ایوان خاطر ارباب حشمت [٥٨ الف] روشن و مبرهن خواهد

بود که در زمانی که تحت سلطنت ایران و سریر عظمت فریدون بزیور عدل پادشاه بیداربخت فیروزتخت روشن رای رعیت‌نواز آرایش یافته رنگ ظلم و بیداد از صفحهٔ جهان زدوده و چهرهٔ عدالت در آینهٔ احسان‌بکافهٔ جهانیان نمود، **بیت**:

بنور عدل اطراف جهان را کرده نورانی

۵ بلی از عدل افزون گردد آیین جهانبانی

در شهور سنهٔ تسع و تسعین و تسعمائه، **مصراع**:

در وقت ظهور لاله و گل

و اجتماع جنود ریاحین و سنبل خاقان با توکل بتوفیق صانع جزو و کل بااصناف حشمت و تجمل از دارالعلم شیراز متوجه جنت‌آباد یزد شد، **مثنوی**:

۱۰ بر برج حمل فکنده پرتو چون خسرو مهر از سر نو

افراخت برای نیکخواهی بر اوج فلك لوای شاهی

رایات نصرت‌آیات شاهنشاهی‌محفوف بعنایات‌جناب جلال‌سبحانی روی براه آورد و امرای ظفر دستگاه و مقربان درگاه ملایك سپاه بسان جنود کواکب در رکاب‌سعادت انتساب روان گشتند.

۱۵ چون منهی اقبال خبر توجه جاه و جلال به یزد رسانید قدوهٔ اولاد[۵۸ ب] سیدولایت دستگاه شاه خلیل‌الله که نسبت صحت‌انتسابش بدودمان نبوت ورسالت از وصمت شبهه مصون و پایهٔ قدرش در رفعت و جلالت از منزلت آفتاب بلند جناب افزون بود، باتفاق جمعی ازسادات که رایات جلالت‌آیات قدرشان ببراجم تراجم «قل لا اسئلکم» آراسته بود باستقبال شتافته بعز تقبیل انامل کریمه که نوك خامهٔ

۲۰ جف‌القلم بر نگین تمکینش‌فحوای، **شعر**:

هر در زسعادت که عنایت بگشاید مفتاح فتوحش زسرانگشت‌تو باشد

استسعاد یافتند. عاطفت حضرت گیتی گشا که بهجهٔ همایونش از صدق نیت‌وحسن اعتقاد بر مودت و ولای عترت طاهرهٔ نبوی علیه و علیهم الصلوة والسلام مجبول بود ایشان را اعزاز و اکرام فرمود و ریاض امانی و آمال هریك را بزلال مرحمت واجلال سرسبز و شاداب گردانید و چترهمایون فال پادشاه هفت کشورسایهٔ وصول

بر «[باغ] گلشن» که‌نمونه‌ای ازارم‌است بال اقبال گشاده آن منزل جنت آیین از فر وصول خسرو ظفر قرین رشك روضهٔ جنان گردید . شاه خلیل الله زبان بثنای پادشاه والاجاه بر گشاد و مضمون این ابیات [۵۹ الف] بأدا رسانید ، **نظم** :

که ای صاحب قران دادگستر بفرمان تو بادا هفت کشور

غمین باد آنکه او شادت نخواهد خراب آنکس که آبادت نخواهد ۵

و جشنی بزرگانه ترتیب داده طوئی کرد که شیرهٔ فیروزه فام سپهر بکاسهٔ سیمین ماه و صحن زرین مهر مزین گشته زهرهٔخنیاگرمثل آن ندیده بود و پرتیر صایب تدبیر را نظیر آن هر گز در ضمیر نگذشته وپیشکشهای لایق کشید وچندان زر و دینار و گوهر نثار نمود که هریك از حضار را مبلغی کرامند رسید و هر کس از آحاد ملازمان جوهر بهمن و زر بدامن کشید تاجوهری فلك جواهر ۱۰
زواهر انجم را بر طبق زبرجد نگار فلك جلوه داده به‌صفا وروشنی‌آن لآلی آبدار ندیده و تا دایهٔ دریا در یتیم را در مهد صدف پرورش فرموده غواص بصیرت نظیر آن گوهر های یکدانه مشاهده ننموده. و پس از چند روز که آن منزل بهشت منزله محل استراحت جمشید فرخنده رای بود به«باغ‌عیش‌آباد» ارم بنیاد تشریف فرمود و در آن باغ از فر شکوه آن حضرت میامن مقدم فرخنده بزم عیش گشت ۱۵
و جشنی پادشاهانه ترتیب داده شد ، **شعر** :

چون‌میسرشدآنچه[۵۹ب]دل‌می‌خواست شاه بنشست و بزم عیش آراست

ساقیان ماه رخسار و دختران زردشتی‌نژاد شیرین گفتار باده های تلخ خوش گوار در داده مغنیان خوش‌آواز نغمه‌پرداز زبان بادای این‌سرودبر گشادند، **نظم** : ۲۰

زمین‌خرم‌است وزمان‌شادمان بفیروزی شاه صاحب قران

جهاندار دریادل دادگر کزو گشت پیدا بگیتی هنر

بماناد جاوید در عز و ناز بکام دل دوستان سر فراز

و در آنجا دست عنایت پادشاه برجیس قدر ابواب لطف و مرحمت برروی
روزگار شاه‌خلیل‌الله برگشاد و پرتو آفتاب عنایت شاهی از مطلع مرحمت
نامتناهی طالع شده بر وجنات احوالش تافت و من حیث‌الاستقلال در مسند نقابت
و سرافرازی تکیه داده پایهٔ قدر و منزلتش ازتمامی امرای عظام و مقربان بارگاه
۵ فلك احتشام و سادات عالی مقام درگذشت . درگاه خلایق ملاذش بیمن تربیت
پادشاه وافر عنایت آرامگاه اشراف واعیان گشت و موکب ظفر قرین دولت
و اقبال متوجه مستقر سلطنت گشت ، مجاری امور دولت و سلطنت بر وفق مراد
و مرام [۶۰الف]، **مصراع** :

سپهر تابع احکام و روزگار غلام

۱۰ بعد از طی منازل رایات جهانگشای چون روح گرامی که بکالبد درآید و مانند
سلطان جان که مملکت بدن را بیاراید بدارالسلطنهٔ اصفهان درآمد ، **شعر** :

آن وعده که تقدیر همی داد وفا شد
وان کار که ایام همی خواست برآمد

چون چندی بر آن گذشت و آن ، **مصراع** :

۱۵ ملاذ تمام کرام بشر

شاه خلیل الله در دولت و کامرانی روزگار گذرانید ، بیك ناگاه پهلو بر بستر
ناتوانی گذاشت و دست اطباء حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسیده در شهور سنهٔ
سادس و عشر والف‌هجریه جان‌نازنین بجوار مغفرت رب‌العالمین سپرد، **مصراع** :

بباغ جنان شاد و مغفور باد

۲۰ شاه خلیل‌الله را از نواب بلقیس مکان مریم شان صفیه سلطان بیگم که،
مصراع :

زهره کنیزی بشبستان اوست

دو پسر عالی گهر که هر یك درج ولایت را دری[1] نوربخش وبرج امامت را
کوکبی آفتاب‌درخش بود تولد نمود: یکی‌میرمیران‌ودیگری‌شاه‌ظهیرالدین علی.

۱ـ اصل: درجی

و بنابر آنکه خصوصیات احوال آن دو قرة‌العین ولایت و کرامت نزد راقم حروف روشن نبود [۶۰ ب] لاجرم طوطی قلم در مفاخرت ایشان بترنم در نیامده زبان در کام خاموشی کشید .

و عندلیب بیان در گلزار مجملی از احوال خیر مآل گل گلشن رسالت پناهی وسرو بوستان امامت و دین پروری میرزا شاه عبدالباقی نغمه سرای درآمده ۵ بدین نوا ادا می‌نماید که آن قدوهٔ آل رسول‌الله خلف ارجمند سعادتمند شاه ظهیرالدین علی بود و بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف گفتار و کرایم اطوار معروف ، انوار سیادت و سروری از ناصیهٔ همایونش طالع و آثار جلالت و بزرگی از بشرهٔ شکفته‌اش ساطع ، **شعر** :

۱۰ دری بود از درج عز و شرف   گلی در گلستان شاه نجف

آن نکوسیرت فرشته خصال بدستور آباء بزرگوار در گلشن بهشت آثار خوان احسان گسترده با ارباب مجد و جلال و اصحاب فضل و افضال محبت می داشت، تا در شهور سنهٔ سبع و ستین والف هجریه موافق تخاقوی ئیل از هاتف غیب ندای «والله یدعوالی دارالسلام» شنود و ازوحشت‌آباد عالم فانی بنزهت سرای ۱۵ جاودانی انتقال نمود و زبان روزگار بمضمون این مقال گویا گردید ، **شعر** :

سرو بالای تو در خاك دریغ است دریغ

[۶۱ الف] زیر خاك آن بدن پاك دریغ است‌دریغ

خلف ارجمند آن حضرت بدیع الزمان میرزا که سروی است از گلستان سروری و شکوفه ای است ازبوستان کامرانی درحال‌تحریراین صحیفه که دوسنین ۲۰ از سنهٔ ثمانین و الف تجاوز نموده دراصفهان جنت نشان در کمال سروری وکامرانی تمکن دارد و فضای ریاض امیدش از قطرات غمام التفات خاقان سلیمان مکانی، **مصراع** :

سریر آرای ملك کامرانی

در خضرت و نضارت از سرابستان جنان در گذشته و به سیورغالات وافره

و انعامات متکاثره سرافرازی یافته .

و دیگری از فرزندان مرتضی ممالك اسلام امیر غیاث الدین محمد میرمیران نقابت قبابی است که انوار جمال فرخنده فال نبوی از مطالع حال خجسته مآلش طالع و آثار کمال لایزالی مرتضوی از صادرات افعال ستوده اعمالش لامع، اعنی افتخار اعاظم سادات عالی شأن مقوی ملت رسول انس و جان صلواة‌الله‌الملك‌ـ المنان شاه سلیمان میرزا است . الحق آن حضرت [۶۱ ب] همائی بود همایون ، در هوای فضای هدایت بال اقبال گشوده و طایران قدسی آشیان در سایهٔ جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده ، **نظم** :

ذات وی ار عدل بود محترم   دست و دلش مظهر لطف و کرم

زبان الهام بیانش کاشف اسرار معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح انوار حقایق نامتناهی ، **شعر** :

پر از نور عرفان دل آگهش   سرعارفان گشته خاك رهش

شعلهٔ انوار ارشادش چشم طالبان مطالب عشق و محبت را در بوتهٔ ریاضت و مجاهدت می گداخت و اکسیر صحبت بارشد و ارشادش مس وجود اصحاب وجد و حال را بیك دم مثال طلای مُهری تمام عیارمی‌ساخت ، **شعر** :

بهره ور از فضل دل آگهش   مرجع اصحاب شرف در گهش

تربیت اهل هنر کام اوست   زیور عنوان سخن نام اوست

گوشه نشینان دیار عافیت دریوزهٔ همت از باطن او می کردند و گرمروان طریق مجاهدت استمداد عنایت از بدرقهٔ نظرش می‌نمودند. لاجرم اکابر واشراف طوایف امم بآستان آن مظهر لطف و کرم [۶۲ الف] روی نیاز آوردند و دست اخلاص در دامن پاکش زده بالتفات خاطر فیض مآثرش مباهات مینمودند ، **بیت** :

چو آهن ربا هر کجا می‌رسید   دل خلق راسوی خود می کشید

در آن وقت که تخت سلطنت و اورنگ خلافت بجلوس جهان افروز قرةـ العین عدالت و جهان افروزی، مشیدقوانین نصفت و رأفت ، مؤسس مبانی مرحمت

و معدلت، شاهنشاه حقیقی و مجازی‌خاقان وافراحتشام ابوالمظفر سلطان شاه‌صفی صفوی ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت ، **شعر** :

در ریاض ملك و دولت غنچهٔ شادی شکفت

بوستان سلطنت را تازه شد از سر نهال

و نهال مراد حضرت خاقان عدالت گستر از جویبار رحمت الهی سر سبز ۵ و شاداب شد و نخل دولتش در گلشن حشمت سر بر کشیده ، تیغ مرادش بفروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن و منور گردانید و لمعات تیغ همتش زنگ‌ـ زدای ظلمت ظلم‌آباد عالم شده نظام کارخانهٔ ایجاد و انتظام سلسلهٔ کون و فساد بکف کافی و رای صافی آن حضرت منوط گشت ، **نظم** :

صبح ظفراز مشرق امید برآمد   اصحاب غرض‌را شب سودابسرآمد ۱۰

دوحهٔ چمن رسالت و سرو بوستان ولایت شاه سلیمان میرزا باتفاق اولاد عظام بپایهٔ سریر خلافت مصیرشتافت [۶۲ ب] و بعز تقبیل بساط جلالت‌سرافراز گردیده زبان بأدای این مقال گویا گردانید ، **رباعی** :

ای گشته سریر پادشاهی جایت،   در سایهٔ چتر خسروی مأوایت

شد گلشن ملك و روضهٔ ملت هم   آراسته از رای جهان‌آرایت ۱۵

خسرو گردون اقتدار سلالهٔ خاندان ولایت و اولاد امجادش را منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانیده سیورغال و مقرری‌فرمود و هرروزلطفی مجدد وتفقدی ممهد بظهور می‌رسانید و موقوفات «حایریه» و «ملکتیه» و«نوریه»بدستوری که با آباءعظام واجداد کرامش بود باومفوض‌فرموده مراسم‌اعزار و تکریم‌ولوازم اجلال و تعظیم بجای آورد و از شرایط حرمت و جانبداری هیچ دقیقه‌ای نامرعی ۲۰ نگذاشت ، **شعر** :

ز جانبداری و تعظیم و اعزار   فرو نگذاشت‌چیزی آن سرافراز

و چون چندی برآن گذشت وسال هجری بسنهٔ خمسین والف رسید زیبندهٔ تاج و سریر بدیدهٔ بصیرت فر دولت و اقبال در ناصیهٔ حال فرزندان ستوده‌خصال

آن مرتضوی فعال مشاهده فرمود نهایت توجه و عطوفت ظاهر ساخت و بتجدید
متوجه تقویت ارکان شریعت غرّا و تمشیت مهام سادات و علما گشته افتخار
اعاظم سادات و نقبا، خلاصهٔ دودمان آل عبا، مقوی ملت علیهٔ امامیه، قدوهٔ اولاد
امجاد خیرالبریه، [۶۳الف] ملاذ سالکان مسالك اخلاص و یکرنگی میرزا شاه
۵ ابوالمهدی را بهسیورغالات و مسلمیات معزز و مفتخرساخت ومنصب جلیل المرتبهٔ
کلانتری خطهٔ جنت قرین یزد را بوجود عالی‌حضرت متعالی مرتبت میرزا شاه
ابوالقبا آرایش فرمود.

قطع نظر از تکلفات منشیانه و تصلفات مترسلانه ساحت گلزار ملك و ملت
برشحات اهتمام واجتهاداین دو عالی قدر ناضر و سیراب گشت و فضای ریاض‌دین
۱۰ و دولت ازقطرات غمام اعتنا و التفات ایشان در خضرت و نضارت ازسرابستان‌جنان
در گذشت. **شعر**:

چو از لطف شهنشاه سرافراز	دو عالی قدر گردیدند ممتاز
یکی درمملکت‌فرمان رواشد	یکی محراب‌دین رامقتداشد
یکی‌شد مرجع حکام اسلام	بلندی یافت زین‌یك‌نام اسلام
۱۵ زعدل آن‌یك‌فضای‌ملك‌آراست	زفضل‌این بنای‌شرع‌شدراست

چون قامت قابلیت هر یك‌بر جویبار اقبال بالا کشید بفرمان پادشاه جهان
روی توجه بخطهٔ یزد آورده بعد از وصول بر مسند کامرانی تکیه دادند، مهام
شریعت بیضا بر طبق اجتهاد آل سیدالوری بسرانجام اقتران یافت و فروغ رواج
ملت غرا از افق مشیت حق عز و علا بر وجنات احوال فرق برایا تافته [۶۳ ب]
۲۰ رعایا وزیردستان در پناه امن وامان غنودند.

چون مدتی بر آن گذشت وزمانه بسی اوراق لیل و نهار در نوشت در شهور
سنهٔ [۱] بسبب عین الکمال مزاج شریف قدوهٔ اولاد سید آخرالزمان صلوات‌الله
الملك المنان میرزا شاه‌سلیمان از نهج اعتدال انحراف یافته پهلو بربستر ناتوانی
گذاشت. اطبا در معالجه سعی نمودند و زهاد وعباد دست بدعابرداشتند. دوستان

---

۱ ـ در اصل: سفیدست

به‌زروجامه خاطرمستحقان را شاد گردانیدند. نه‌انواع‌معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد. چون روز بروز اشتداد مرض در تزاید بود بجهت تغییر آب وهوا اختر برج شرف و سروری در محفه منزل گزیده متوجه قریهٔ تفت گردید. بعد از وصول به آن محل قطع تعلق از جهان فانی نموده شرط وصیت بجای آورد.

۵ و دوحهٔ گلزار نیکواختری میرزا شاه ابوالمهدی فرزند اکبر خود را بمنصب ولایت و نقابت که از آبای عظام و اجداد کرام بیادگار داشت سرافراز ساخته در وقتی که زبان الهام بیان باداء کلمهٔ طیبهٔ توحید گردان داشت قوت متحرکهٔ انسانی از حرکت باز ایستاده روی بجانب ریاض قدس آورد، **شعر** :

چو شد بر ضمیر منیرش عیان که باید شدن جانب قدسیان

۱۰ ز دستور آباء خود یاد کرد [٦٤الف]پسررا بالطاف‌دلشاد کرد

نشان کرامت بنامش نگاشت بدو داد نقدی که‌دردست داشت

در آن دودمان عظیم‌الشأن مصیبتی در غایت صعوبت اتفاق افتادو محنت آن مهاجرت خون دل از دیدهٔ منتسبان خاندان سیادت بگشاد.

اما هاتف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتمزدگان در آمده پرتو این به‌مسامع جاه و جلال رسانید، **شعر** :

خدیو جهان خسرو دین پناه جوان بخت جم قدر عباس شاه

که از پرتو عدل آن شهریار شده چار فصل‌جهان چون بهار

به عواطف خسروانه خاطر اولاد امجاد آن حضرت را بانواع مرحمت نواز فرمود و جراحت سینهٔ ایشان را بمرهم توجه و شفقت شفا داد و قامت قابلیت سر

۲۰ یك را بخلاع فاخره آراست و نقابت و سروری بمرتضی ممالك اسلام میرزا شاه ابوالمهدی تفویض فرمود و به‌سیورغالات مجدد فرق افتخارش را بتاج استظهار مزین گردانید.

زینت یافتن این صحیفه بذکر مجملی از احوال خیرمآل نیر سعادت و سروری و شجرهٔ گلشن امامت و دین پروری میرزا شاه ابوالمهدی

شعشعهٔ خاطرخورشید نشانش نضارت‌بخش ریاض امید [٦٤ب] اهل عالم وظل
٥ ظلیل‌عاطفت و احسانش آرامگاه اعاظم واشراف بنی‌آدم، جبلت‌پاکیزه‌اش براحیاء سنت سنیه و متابعت[رویه] رضیهٔ آباء واجداد بزرگوارش منظور وانوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیهٔ خجسته سیمایش در کمال‌بروز و ظهور، **شعر** :

دلش روشن ز انوار حقیقت   ز رویش ظاهر آثار طریقت

١٠ بعد از آنکه والد بزرگوار کرامت نژادش متوجه ریاض قدس گردید حسب الفرمان فرمان‌ده زمین و زمان، خسرو جم قدر فریدون مکان ، **مصراع** :

شهریار نوجوان عباس شاه کامران

و بحکم وصیت والد عالی شأن آن نهال گلزار امامت قایم مقام گشت، نهال قامت با استقامتش بر جویبار ارشاد وهدایت سر کشید ، **شعر** :

١٥ چو منزل بپرداخت سرو کهن   سر افراخت سرو نو از سرو بن
اگر صبح فرخنده‌فر شد نهان   منور شد از آفتابش جهان

بدان ای عزیز ، که مشاطهٔ رخسار ابکار سخن و پیرایه‌بند عذار حکایات نو و کهن جواهر مآثر آن قدوهٔ آل خیرالبریه را بر این منوال بر منصهٔ ظهور می‌آورد که آن حضرت مؤید است بتأییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی ،
٢٠ [٦٥ الف] ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی هنگام نقابتش مانند هنگام خرمی دور از غم، ازشمایم مکارم اخلاقش دماغ امانی عطرسای و ازنسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای . در هنگام تواضع و فروتنی اقتدا بسنت سنیهٔ حضرت خیرالبریه نموده بر طبق « انما انا بشر مثلکم » خود را باسایرناس یکسان شمردی و در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا بقدر

امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی . در رعایت جانب سادات عظام وعلمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای بلاغت شعار هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح ملتمسات این زمرهٔ کریمه همواره همت گماشتی ، **مصراع** :

نیاید از بزرگان جز بزرگی

بصحبت درویشان و گوشه نشینان بسیار راغب و در دلجوئی این طبقه بغایت ۵ مایل ، **بیت** :

نظر کردن بدرویشان بزرگی را بیفزاید
سلیمان باچنان حشمت نظرها بود با مورش

در تعمیر قصور دلگشای و عمارات فرح افزای بسیار سعی واهتمام کردی و در طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین لوازم جد و اجتهاد بجای ۱۰ آوردی .

در شهور سنهٔ خمس و ستین و الف موافق قوی‌ئیل [٦٥ ب] بر طبق آیت هدایت‌نمای «والله علی الناس حج‌البیت من‌استطاع‌الیه سبیلا » رغبت گزاردن[1] حج اسلام و ادراك شرف زیارت روضهٔ منورهٔ خیرالانام علیه الصلوة والسلام در ضمیر منیرش پیدا شد ، **مصراع** : ۱۵

تمنای آن راه دشوار کرد

و بعد از اجازت از جانب خاقان صاحب قران ، **مصراع** :

خدیو فلك رتبه عباس شاه

باتفاق فرزندان عالی شان و متعلقان از خطهٔ یزد روی بدان مقام فیض انجام آورد ، **نظم** : ۲۰

کعبه بنا گشت که روی نیاز — سوی وی آرند کسان در نماز
سجده گه آن‌باشد ومسجود حق — معبده آن باشد و معبود حق
هر که رسیده بوجود ازعدم — در ره او ساخته از سر قدم
طعنه بر اکسیر زند خاك او — گل‌خجل‌است‌ازخس وخاشاك‌او

---
۱ ـ اصل : گذاردن

گمشدگان را لقبش رهنماست ریگ زمینش چو نجوم سماست

قافلهٔ توفیق پادشاه متعال رفیق ، **مصراع** :

چراغ دودمان آل یس

و بدرقهٔ تأیید مالك‌الملك لایزال همعنان موکب خدام ذوی‌الاحترام ،

۵ **شعر** :

توفیق رفیق و بخت همراه اقبال ندیم گاه و بیگاه

و چون غرهٔ شهر ذی قعدهٔ سنهٔ مزبور [٦٦ الف] شهر بصره محل نزول دوحهٔ چمن رسالت پناهی گشت والی آنجا حسین پاشا [1] مقدم شریفش عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمانداری ۱۰ بر وجهی که فراخور همتش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود. آن حضرت جواب داد که چون من احرام طواف بیت‌الله بسته زبان بأداء کلمهٔ «لبیك اللهم لبیك» گشاده وازهاتف‌غیبی ندای این مقال بگوش هوشم رسیده که،

مثنوی :

ای که دراین کوی قدم‌مینهی روی توجه بحرم مینهی

۱۵ پای ز اول بسر خویش نه خویش‌رها کن قدمی‌پیش نه

چونکه نهی‌برسرهر کام گام یابی از ین سیر بهر گام کام

پای باندازه در این کوی نه پایت اگرسوده شود روی نه

درهمه جاهست ادب‌شرط راه چه دردرویش‌و چه‌ایوان شاه

ره ندهند آنکه ندارد ادب کس‌بدرون ره نبرد بی طلب

۲۰ روی ادب نه به در بی نیاز عجز و نیاز آر بر بی نیاز

آینهٔ خویش چو زمزم صفا داده و را در حرم کبریا

دست زدامان غرض باز کش [٦٦ب]پای‌تردد ز ره‌آز کش

منــاسب نمیدانم در این سفر بمنزل هیچ مخلوقی روم و دامن عرض خود را بغبار مجلس حکام مجازی بیالایم، اگر صاحب سعادت لطف نموده غریب نوازی

---

۱ ـ اصل : پادشاه

فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورند کمال مردمی خواهد بود .

پاشا[۱] بواسطهٔ رعایت ناموس حکومت این سخن را متلقی بقبول نگشت و آن حضرت پای همت در دامان استغناء پیچیده چند روز در این گفتگو گذشت. آخرالامر مهم بر آن قرار یافت که خدام میرزا روزی بزیارت یکی از مزارات تشریف حضور ارزانی دارد و پاشا[۲] نیز بدانجا رود. در روز موعود در مقام معهود ۵ در میانهٔ ایشان ملاقات دست داده از هردو طرف لوازم تعظیم وتکریم بتقدیم رسید. حسین پاشا [۳] دوحهٔ چمن نبوی را در آغوش مهربانی کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانید .

و در دوازدهم همان شهر ندای این مقال بگوش آن حضرت رسید ، **مثنوی** :

خیز که شد پرده کش و پرده ساز	مطرب عشاق ز راه حجاز ۱۰
عزم تو بس مرکب رهوار تو	کو نرساند بتو آزار تو
گر رسدت خار مغیلان چه باك	[۶۷الف]دامن گل‌هم‌بوداز‌خار‌چاك
رنجه مشو از ستم خار راه	کان گل مشکین شودت عذرخواه

و از بصره روانه شد و در عرض راه بزبان نیاز مضمون این ابیات بأدا میرسانید، **مثنوی**: ۱۵

ای همه کس را بدرت التجا	کعبهٔ دل را زتو نور و صفا
نام یمین بر حجرالاسودش	داغ یمین تو بود بر دمش
ای کرمت واسطهٔ بود ما	خانهٔ تو کعبهٔ مقصود ما
شد حرمت زینت باغ جهان	خانهٔ توچشم و چراغ جهان
کیست که‌پروانهٔ‌این‌خانه‌نیست	واله وسر گشته‌ودیوانه نیست ۲۰
خانهٔ تو دیدهٔ هر معبد است	مردم دیده حجرالاسودست
چشمهٔ زمزم که ترا در حرم	هست ز سر چشمهٔ بحر کرم
سوی تو باشد همگی سعی‌ما	غیر تو ما را نبود مدعا

بعد از ورود بدان‌ارض مقدس و پس از مناسك حج اسلام ، **نظم** :

---

۱ و ۲ و ۳ ـ اصل : پادشاه

در حرم خلد یکی مه زسال — بود بذکر احد ذو الجلال
گرد وی‌ازغایت شوق و نیاز — طوف کنان گشتی‌و کردی‌نماز
عاقبت از خلد برین دورماند — غم زده وواله و مهجور ماند
[٦٧ب] گرچه‌بهشت‌ازهوس‌دل بهشت — باز هوس کرد بسوی بهشت

۵ و در دوازدهم شهر محرم الحرام سنهٔ ست و ستین و الف احرام طواف روضهٔ رسول انس و جان بسته بر راحلهٔ توفیق سوار گردیده روی بوادی یثرب نهاد ، و زبان هاتف اقبال بمضمون این مقال گویا گشت ، **مثنوی** :

ای که بمقصود ره آورده‌ای — گوی زمیدان وفا برده‌ای
شام ترا صبح سعادت دمید — روزتوفرخ شده‌چون روزعید
۱۰ حمد و ثنای احد ذوالجلال — ورد زبان سازچو داری مجال
حج‌توهرچند که‌دین‌رادرست — حج‌د گرهست که‌آن‌اکبرست
روسوی محراب نبی درنماز — روی نه آنجا بزمین نیاز
کوکب اقبال تو مسعودشد — عاقبت کار تو محمود شد
بخت تو زدتخت‌براوج سپهر — سوده بنعلین تورخ ماه ومهر
۱۵ ای شده محرم بحریم وصال — وقت طلب آمد و گاه سؤال
لب بگشا آنچه ترادر دلست — یك بیك ازتربت‌اوحاصلست

و در چهاردهم شهر صفر بأرض مقدس مدینهٔ طیبه رسیده دوازده روز نزول اجلال نموده‌بادراك شرف زیارت سلطان‌سریررسالت‌صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه‌سرافرازی یافت ، **نظم** :

۲۰ هـر کـه در آن روضه زمانی نشست
[٦٨ الف] تا ابد الدهـر زانـدوه رست

بعد از سعادت شرف زیارت ساقی اخلاص آن حضرت کؤوس[1] مالامال احسان و افضـال در داده حریفان فقر و فاقه را از جرعهٔ نذور و صدقات

۱ـ دراصل: کواوس،ظاهراًمقصودجمع «کاس» بمعنی«جام»است که «کؤوس» نیزمی آید.

سرخوش و دلشاد گردانید و از روح مقدس سلطان سریر رسالت و صاحب‌قران ممالك جلالت علیه افضل الصلوات و حضرات ائمهٔ بقیع صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین استمدادهمت نمود.

و از مدینهٔ منوره از سمت بصره عنان توسن خوش‌خرام بصوب اصفهان انعطاف فرمود و در زمان امان حضرت رحمان‌بآن خطهٔ شریفه رسیده بتقبیل بساط ۵ جلالت خاقان صاحب قران کشور گشای سرافزازی یافت و دیدهٔ دولت را از مشاهدهٔ طلعت جهان آرای خلیفهٔ زمان واسط امن و امان روشن گردانیده‌مراسم تهنیت و ثنا بتقدیم رسانید وپیشکشهای لایق کشیده زبان به‌ثنای پادشاه جوانبخت فلك تخت بیاراست و جواهر این ابیات برطبق بیان نهاده نثار فرق‌شهریار گردون اقتدار کرد ، **شعر** : ۱۰

تا بسترد بدست صبا سایهٔ چمن — گرد از جبین‌لاله‌ورخسار ارغوان
گلزار دولت تو که داردنصیب‌خلد — محفوظ باد از اثر آفت خزان

عاطفت خاقان کامیاب مقدم آن ملاذ سالکان مسالك اخلاص را باعزاز و اکرام تلقی فرمود و ریاض امانی و آمال افتخار اعاظم سادات نزدیك ودور را بزلال اجلال سرسبز و شاداب گردانید و خلاع فاخره و جامه های گرانمایه ۱۵ و انعامات وافره عنایت فرمود و به‌آبیاری مرحمت بی‌پایان شاهنشاهی مجدداً چمن دولت و سروری آن حضرت طراوت و خرمی [۶۸ ب] یافت و گل هرمراد در گلزار امانی از نسیم عنایت ربانی شکفته گردید.

و پس از اجازت ازمقربان بارگاه جلالت توجه‌بصوب خطهٔ یزد نمود. چون گوش هوش سادات و اهالی خبر قرب وصول آن حضرت استماع نمود دوحهٔ امید ۲۰ ایشان از آبیاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بارور گشت و ریاض تمنای معتکفان زاویهٔ فراق از نسیم مژدهٔ وصال شاداب گردیده مضمون این‌مقال بر زبان حال وقال ایشان گذشت ، **بیت** :

تا ابد بادا نثار روزگار دولتش — دولتی کزحضرت‌ایزدتعالی‌می‌رسد

و همچنین سادات و قضات وعلما و موالی و اکابر و اهالی بمراسم استقبال
پرداختند و بشرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص واختصاص ظاهر ساختند.
آن حضرت در غایت فرح و سرور بوطن مألوف و مسکن معهود در آمده بر
مسند دولت متمکن گشت. لله الحمد والمنة که از آن وقت الی الان همواره در
۵ متنزهات آن ملك با فوجی از علمای خجسته صفات و اکابر و اهالی و شعرای
فصاحت شعار بفراغت خاطر بصحبت روزگار [۶۹الف] می گذارند وتخم خیرخواهی
و نیك اندیشی درزمین دل متوطنان آن ولایت می کارد وبواسطهٔ کرم جبلی وسخاوت
اصلی پیوسته خوان ضیافت گسترده و ابواب انعام و احسان بر گشوده و وجه
معاش و مادهٔ انتعاش از سیورغالات و مسلمیات و زراعت مواضع ملکیهٔ موروثی
۱۰ و مکتسبی مقرر، و دور و نزدیك و ترك و تاریك از حاصل مزارعاتش کامیاب
و بهره‌ور. همت وافر مکرمتش خورشیدصفت رفعت یافته و انوار ضمیر وافر
موهبتش از مطلع سیادت واجلال بر وجنات احوال فقرای شکسته بال تافته، امید
به کمال مکرمت جاوید چنان است که عمر و کامرانی آن قدوهٔ اولاد خیرالبشر
تا آخر ایام جهان امتدادیابد، **شعر**:

۱۵ بماناد در کامرانی بسی مرفه باقبال او هر کسی

گفتار در بیان شمه‌ای از علو نسب اولاد امجاد آن حضرت و برخی از سیر ستوده و اوصاف پسندیدهٔ دو قرةالعین سیادت و ولایت

از کرایم نعم که ایزد عز و علا بعضی رابدان اختصاص بخشیده نعمت علو
۲۰ انسان است که مستلزم مکارم اخلاق ومستوجب محاسن آداب است. بناء علی هذا
در تمامی ملل وادیان اعیان عجم وعرب محافظت صحت نسب می‌نموده‌اند وبعظم شان
و سمو مکان آبا و اجداد مفاخر و مباهی می‌بوده‌اند وبی شایبهٔ [۶۹ ب] اشتباه
عالی‌حضرت سیادت‌منقبت نقابت‌مرتبت‌معالی‌رتبت‌قدوهٔ سادات عالی‌شان‌میرمیران،
وعالی‌حضرت وسیادت‌و نجابت پناهی نقابت وهدایت‌دستگاهی‌زبدهٔ اولاد مصطفوی

میرزا شاه ابوالولی هم از جانب والد و هم از طرف ام خلاصهٔ سادات عالی نسب و نقاوهٔ خاندان نقباء عظیم الشان‌اند. زیرا که والد خجسته آثار پسندیده اطوار کرامت دثار ایشان کهف الغرباء مربی فضلاء محب الاتقیاء افتخار النقباء میرزا شاه ابوالمهدی بن شاه سلیمان میرزا بن امیر غیاث‌الدین محمد میرمیران بن شاه نعمت الله باقی بن امیرعبدالباقی صدر بن امیر حبیب‌الله بن شاه نعیم‌الدین نورالله ثانی بن شاه خلیل الله بن کاشف اسرار ازلی سید نورالدین نعمت الله ولی است. ۵
ووالدهٔ ماجده مهد علیای ایشان صبیهٔ صلبیهٔ شاه ظهیرالدین علی بن شاه خلیل‌الله بن امیر غیاث الدین محمد میرمیران بود. و والدهٔ شاه ظهیرالدین‌علی نواب بلقیس مکان علیهٔ عالیه صفیه سلطان بیگم مشهور بشاهزاده خانم است بنت اسمعیل میرزا ابن‌شاه جنت مکان ابوالفتح سلطان شاه طهماسب بهادرخان بن خاقان عالی‌شان، ۱۰
[۷۰الف] **بیت**:

شاه انجم سپاه چرخ سریر مهر گیتی نورد کشور گیر

ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل صفوی موسوی بهادر خان، **مصراع**:

کس را نبود چنین نسب در عالم

چون قامت قابلیت هردودرچمن دولت واقبال بالا کشید فی‌شهور سنهٔ [1] ۱۵
حسب الفرمان خاقان خلدآشیان صاحب‌قرانی عالی‌حضرت‌رفیع القدری‌میرمیران بعداز فوت عم عالی مقدار میرزا شاه ابوالبقا به‌منصب جلیل‌المرتبهٔ کلانتری خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد معزز گردیده مقالید رتق وفتق و مفاتیح قبض و بسط مهام آن ملك در قبضهٔ اقتدارش قرار گرفت. و آن حضرت بحسب‌ارث و استحقاق برمسند اجلال نشسته باحیای مراسم عدل و احسان واستمالت خاطر رعیت و فروماندگان ۲۰
قیام و اقدام نمود و نهال آمال اصحاب عز و اعتبار از رشحات مرحمتش نشوونما پذیرفت و در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی‌شهر وولایت عقل خرده‌دان انگشت تعجب بدندان گرفته حیران ماند، **بیت**:

۱ـ اصل: سفیدست

تاهاتف دولت تو در داد آواز برعالمیان گشت در رحمت باز
پیرانه سراین کهن جهان کرد طمع کزبخت جوان توجوان گردد باز

و اختر برج نکواختری میرزا شاه ابوالولی به‌نیابت والد عالی‌شان[۷۰ب] بامر نقابت و سروری قیام و به‌تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید-
۵ المرسلین صلوات‌الله وسلامه [علیه] اقدام می‌فرماید . **شعر**:

هم بود از روی آن صبح سعادت را فروغ
هم بوداز رای این‌خورشید دولت راجمال
برسرند ازمهر ومه، آن درعلا این درعلو
بر ترنداز بحرو کان، آن‌درسخا این درنوال
۱۰ ازجناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب
وز رکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال
آن‌بود خورشید منظر، این‌بود برجیس‌قدر
آن بود محمود طالع این بودمسعود فال
ماه جاه و حشمت آن باد فارغ از خسوف
۱۵ آفتاب دولت این باد ایمن از زوال

چون مجملی از سیر ستوده واوصاف پسندیدهٔ مرتضی ممالك اسلام میرزا شاه ابوالمهدی و آباء عظام و فرزندان عالی مقامش بدستیاری کلك سخن گذار سمت تحریر یافت اکنون طوطی‌شیرین شکن شیرین گفتارقلم درباغات فردوس‌نما و منازل دلگشا و قصور فرح افزا که عمارت یافتهٔ معمار همت عالی نهمت آن
۲۰ حضرت است در طیران آمده ذکر خوشی وخرمی و صفای آنها را به گوش‌هوش اهالی نزدیك و دور می رساند [۷۱ الف] که در شهور سنهٔ سبعین والف معمار همت عالی‌نهمت آن دوحهٔ چمن رسالت در اهرستان بهشت بنیان بقرب «محلهٔ داربندك» درباغی که در ید تصرف شرعیش بودطرح عمارت عالی‌اساس‌انداخته تالاری دلگشا

درپیش آن بنا فرمود ودریاچه‌ای مانند فکر عقلا عمیق و بسان حوصلهٔ کریمان عریض و پهناور به‌اتمام رسانیدو در خیابان و اطراف و جوانب درختان سایه گستر و بارور غرس فرمود وآن باغ را موسوم ساخت به‌مهرآباد .

اکنون در خوشی و صفا بجائی رسیده که قصور جنان از رشك عمارات فلك ارتفاعش در غرفات نهان گردیده و فردوس برین از غیرت آن چمن و بستان ۵ پردهٔ حیا به‌روی کشیده رخساره بمردم‌ننموده. خاك صندل بویش ازسبزه رنگ مینا گرفته و از نفحات نسیمش نرگس را دیده روشن گشته ، **شعر** :

صد ورق تازه کرده دفتر گل　　　لاله بر کف گرفته ساغر مل

از شمیم شمال عنبر بیز　　　گشته اطراف آن عبیرآمیز

۱۰ ریاحین و ازهارش چون انجم فلك تابان و جداول چشمه‌سارش چون جویهای بهشت درخشان ، **بیت** :

برلب جوی نشین و گذر عمر بببن　　　این‌نصیحت زجهان گذران‌مارا بس

[۷۱ ب] باغبان حکمت به‌محض قدرت در آن باغ درخت چناری رویانیده که شاخش از بالای ثریا گذشته‌و بیخش در تحت زمین قرار یافته ، **بیت** :

۱۵ توانا درختی که هر شاخ او　　　زدی پنجه بر سدرة المنتهی

در اوصاف او « اصلها ثابت»　　　خردخواندهٔ«فرعهافی‌السما»

و هر که قدم بدان گلستان گذارد از جان که پادشاه اقلیم بدن است رخصت نیابد که پای بیرون گذارد . و عندلیب با هزار زبان بترنم درآمده ندا بگوش هوش رساند که هیچ عاقل به اختیار ترك چنین منزل نکند و دل ازین ۲۰ نمونهٔ فردوس نما بر ندارد ، **شعر** :

جای من کوی مغان‌است چه‌زیبا جایی است

هیچ عاقل بجهان ترك چنین جا نکند

لاجرم در اول فصل بهار که از فیض فضل پروردگار سلطان گل پردهٔ

زمردین از جمال برداشته بر اورنگ فیروزه رنگ قرار گرفته فضای باغ و بستان
و صحن چمن و گلستان از رشحات سحاب نیسان صفت خضرت و نضارت می‌یابد،
شعر:

سلطان گل رسید و دیار چمن گرفت

۵ اطراف جویبار سپاه سمن گرفت

آن حضرت نکوسیرت فرشته‌خصال در آن مکان جنت وصال تشریف
فرموده بافضلا و علما [۷۲ الف] و اشراف و اعیان صحبت می‌دارد و خوان احسان
و کرم برروی همگی گسترده اصناف اعطاف می‌فرماید و هرروز از وقتی که خسرو
خاوری برمسند نیلوفری برمی‌آید تا محلی که مشاطهٔ قدرت عروسان کواکب
۱۰ را بر منظرهٔ سپهر گوهرنگار بجلوه در می‌آورد خوانسالاران شیرین بیان و
مطبخیان چرب زبان زمان‌زمان اغذیهٔ لذیذه و مطعومات لطیفه از هر چه در
حوصلهٔ خیال گنجد افزون به مجلس بهشت آئین حاضر ساخته صرف می‌نمایند و
برین نهج می گذرانند تا آن گاه که آفتاب عالم تاب از غایت برودت هوا دربروج
زمستانی پناه می‌برد و آسمان پوستین سنجاب سحاب بردوش افکنده زمین شکم
۱۵ قاقم می پوشد، **نظم**:

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است

اجرام کوهها شده پنهان میان برف

به‌شهر تشریف آورده، همت برقضایای حاجات و ملتمسات خاص و عام‌می گمارد.
لاجرم عنایت‌سبحانی اشعهٔ شمسهٔ قصراقبالش‌را مانند نور آفتاب به‌اوج‌ظهور رسانید
۲۰ و اسم شریفش در نیکوئی بر کتابهٔ مبانی روزگار ثبت گردید.

[۷۲ب]و دیگری از باغات متعلق به‌سرکار آن حضرت باغ دیوانخانهٔ تفت
قهستان‌است، **نظم**:

درجهان هیچکس‌ندیده‌چنان منزل دلفروز جان‌افزای

عرصهٔ خرمش جهان افروز ساحت فرخش جهان‌آرای

در آن باغ منازل دلگشا و نشیمنهای روح افزا در غایت نزاهت همه مصور و منقش بعمل‌استادان نادره کار آراستگی یافته و به انواع و اقسام گل و ریاحین نظرفریب گشته، **شعر**:

ز پای تابسرش هر کجا که می‌نگرم
کرشمه‌دامن‌دل‌می کشد که‌جااینجاست ۵

چمن فردوس نشانش از نزاهت اشجار خاك در دیدهٔ روضهٔ ارم کرده و از طراوت ازهار و انهار داغ بر سینهٔ بوستان خورنق نهاده و درختان رنگارنگش را جلوهٔ طاوسی ظاهر و از گلهای زرنگارش فروغ تاج کاوسی باهر، **بیت**:

هوایش سبزوخرم همچو کشمیر سواد هند از درویش دلگیر

روی زمینش چون رخسار شاهد حله‌پوش منور و نسیم هوایش چون کلبهٔ ۱۰ استاد عنبر فروش معطر. درخت جوان بخشش از بسیاری اثمار چون پیران پشت‌خمیده و میوهٔ حلاوت آمیزش چون حلوای بهشتی بی حرارت آتش رسیده. الوان میوه‌های ربیعی و خریفی در غایت نازکی[۷۳الف] ونهایت‌لطیفی. سیب بی‌آسیبش چون ذقن‌دلبران سیمین دلها راصید کرده وبه‌رنگ زیبا [و]بوی راحت افزا عالمی را در قید آورده، **شعر**: ۱۵

سیب را با ذقن یار مشابه کردند
رنگ‌اوسرخ شدوروی‌برافروخت‌به‌باغ
سیب مانندچراغیست‌درخشان‌ز درخت
روزروشن‌به‌سر شاخ که دیده‌است‌چراغ

امرودها از سر هر شاخ مانند کوزه‌های نبات در آویخته و به‌صلای حلوای ۲۰ بی دود کاهلان بی سرمایه و سودا را از جای برانگیخته، **نظم**:

وصف امرودچه گویم که‌زشیرینی‌ولطف
کوزه‌ای چند نبات است معلق بردار

به پشمینه پوش چون صوفیان شب خیز با رخسارهٔ زرد سر از پنجرهٔ ابداع

بیرون آورده و روی گردآلودش دل دردآلود عاشقان را از مهر و ماه نشان داده و مجمرهٔ مطلای انار باشتیاق یاقوت لبان در صحن بوستان درخشان گردیده ، **شعر** :

انارش چون لب دلدار خندان حریفان را حریف آید بدندان
۵ چو نطقم وصف شفتالو سراید سخن در وی تر و شیرین نماید
هنوزش لب سوی لب نا رسیده که آب‌حسن‌ولطف‌ازوی چکیده

در یك جانب انجیر بی‌نظیر که دست قدرت وصف جمالش را [۷۳ ب] بر طبق نهاده و حلوای زیبا از قند و خشخاش ترتیب داده ، و از طرف دیگر انگور پر نور که خامهٔ حکمت شرح کمالش را برصفحهٔ شریفهٔ «فانبتنا فیها حباً و عنباً» ۱۰ کشیده و چون آبلهٔ تر بر کف برگ اخضر دمیده بی‌شایبهٔ تکلف و غایلهٔ تصلف مضمون :

روضة ماء نهرها سلسال دوحة سجع طیرها موزون

در شان آن منزل بهشت قرین آیتی است نازل ، **شعر** :

از غایت نزاهت و خوبی و دلکشی
۱۵ پنداشتم که جنت عدن‌است در خوشی

و در میان باغ دریاچهٔ عالی ساخته گردیده و در آنجا ماهیان زیباصورت شیرین هیأت که دیدهٔ مردم آبی مانند آن لعبتان در عرصهٔ بحار ندیده ، **نظم** :

سینه‌ای پاك همچو سیم سفید چشم‌روشن‌چوچشمهٔ‌خورشید

بسیار شده، و اطراف دریاچه درختان سرو و چنار سر بفلك مینا افراخته و زبان ۲۰ قدسیان از مشاهدهٔ آنها مترنم باین مقال گردیده ، **بیت** :

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کرد گار

و در اطراف و جوانب خیابانهای سرو و بید سر برافلاك کشیده ، **شعر** :

به‌طراحی هر خیابان طناب گرفته سر ریسمان آفتاب

[۷۴ الف] در هر بهار که جهان از آرایش گلزار نمونهٔ باغ ارم می گردد و اطراف بساط غبرا از ریاحین درخشنده می‌شود و فراش صبا بسیط زمین را بفرشهای رنگارنگ می گسترانند و باغبان صنع چمن جهان را به گلهای گوناگون می آراید ، **شعر** :

چمن از نسیم صبا مشکبار   سمن از لطافت چو رخسار یار ۵
ز باد سحر گل دهان کرده باز   چو معشوق خندان عاشق نواز

عالیجاه بانی مهمان نواز درباغ مزبور طرح عیش و صحبت انداخته بافضلا و دانشمندان و شعرا و ندیمان گوی مصاحبت می‌بازد و دست دریانوال گشاده دوست و دشمن را می‌نوازد. امید که پیوسته در گلشن آباد دولت سرسبز و شاداب بوده اسباب سعادت دو جهانی‌اش مهیا و آماده باد.[1] ۱۰

و دیگری از مستحدثات سرکار آن حضرت باغی است در قریهٔ مزبوره در کمال خوبی و خوشی ، **شعر** :

در این باغ خوش میوه های ترست
به زیبائی از یکدگر خوشترست

و ایضاً قنات مهدی‌آباد قصبهٔ مهریجرد و مزرعهٔ مبارك آباد حوالی میبداز مستحدثات سرکار عالی‌جاه معظم‌الیه است . ۱۵

[۷۴ب] و چون جواد خوش رفتار خامه بر سبیل اجمال شمه‌ای از احوال خیرمآل‌ستوده خصال‌این زمرهٔ عظام‌و این طبقهٔ لازم‌الاحترام که هر یك در دریای سیادت و گوهر بحر کرامت و ولایت‌اند باز نمود این ضعیف در دارالسعادهٔ حیدرآباد رحل اقامت انداخته بود ومفصل اوضاع و خصوصیات احوال آن فرقهٔ صاحب اجلال در نظر نبود، لاجرم بهمین قدراختصار نمودو به‌موجب و عده‌ای که در دیباچهٔ این صحیفه کرده عنان کمیت قلم واسطی نژاد بصوب احوال جمعی دیگرمعطوف ساخت.[1] ۲۰

۱ـ تا اینجا را ژان اوبن بعنوان « فصلی از جامع مفیدی » در کتاب« منابع برای احوال شاه نعمت‌الله ولی » از انتشارات انستیتو ایران وفرانسه(چاپ‌طهران) بطبع رسانیده‌است.

گفتار در ذکر شمه‌ای از استقلال عالی‌حضرت سیادت منقبت خلاصهٔ دودمان رسالت میرزامحمد امین‌المشتهر به‌میرجمله

آن‌حضرت والارتبت خلاصهٔسادات صاحب سعادات‌شهرستانك دارالسلطنهٔاصفهان است و قرابت قریبه بانواب غفرانْ پناهان میرزا رضی و میرزارفیع صدور ممالك محروسه داشته در اوان عنفوان جوانی ارادهٔ سیر بلاد هند ازخاطر عالیش سر زده ۵ متوجه هند دکن گردید . بعد از ورود به حیدرآباد ارم بنیاد پادشاه عالی مقدار سلطان محمد قلی‌قطبشاهی[۷۵الف] مقدم آن‌قدوهٔ سادات را گرامی داشته بعد از اندك وقتی بتکلیف تمام ومبالغهٔمالا کلام‌منصب‌وزارت ومیرجملگی به‌او رجوع‌نمود ودر«تاریخ‌قطبشاهی» مسطورست که چون تخت سلطنت ممالك کلکنده وبلادتلنگه ۱۰ بوجودقطب‌فلك‌سلطنت و کامکاری‌سلطان محمدقلی قطبشاه‌زیب‌وزینت گرفت همت برفاهیت حال سپاه و رعیت گماشت و چون از ناصیهٔ خجسته صفات سیادت منقبت والا منزلت میرزا محمدامین که به وفور کاردانی و اصابت رای از اکابر هر دیار ممتازبودلامع وهویدا می گردید قامت‌قابلیتش را به‌خلعت وزارت و جملة الملکی آرایش نمود . ازین بشارت زمانه که چون طرهٔ خوبان پریشان حال بود به انتظام ۱۵ امور جازم شد . روزگار که مانند چشم‌بتان ناتوان بیمار مانده بوداز طبیبی کلك روح افزای آن حضرت سیادت مرتبت به استقامت‌مزاج متیقن گشت. چون خامهٔ سحرآفرینش مفتاح امور مملکت گردید چمن سلطنت آن دیار نزهتی تازه یافت و ظلمات جور بهامنهٔ ستم‌پیشه از انوار رای منیرش نورانی گشت و از وفور فهم وافر کیاستش‌حکایت آصف[۷۵ب]برخیا را از صفحهٔروزگار محو نمود.ولاجرم‌بین ۲۰ این خصایل محمود عنایت پادشاه دربارهٔ آن عالی مکان متصاعد گردیده هرساله دو لك هون که قریب به مبلغ بیست هزار تومان باشد در وجه آن حضرت مقرر نموده به انواع تشریفات فاخره و اسپان بازین زر وفیلان کوه پیکرمعزز و ممتاز گردانید و قلمدان مرصع که هیچ عصر پادشاهان هند بوزراء نداده بودند به او عنایت شد . و به یمن ملاطفت شاهی اسباب شوکت و حشمت و قدر و عزتش از

جمیع سلاطین عظیم‌القدر گذشت .

ذکر بزم آراستن آصف دوران و استدعای قدوم قطب زمان

چون اسباب شوکت و حشمت سیادت منقبت میرجمله در مدت هشت سال از جمیع سلاطین هند در گذشت از غایت اخلاص و علوهمت خواست تا جواهر عقیدت را بر طبق عرض نهد. بنابرین بسامان و سرانجام اسباب عیش و عشرت پرداخته تمامی منزل را به دیبای هفت رنگ زیب و زینت داده از قطب فلك سلطنت استدعای تشریف دادن نمود. پادشاه فرخنده خصال [۷٦ الف] ایجاب آن ملتمس نموده درصباحی که خسروثوابت وسیار عرصهٔ فلك را به انوارطلعت خویش زیب وزینت داد سلطان زمان سلطان محمد قلی قطبشاه با تمامی ارکان دولت و اعیان حضرت به منزل سروبوستان سیادت تشریف داد و مجلس بهشت آیین از اجتماع امرا و مقربان وشعرا و ندیمان انعقاد یافته حضرت میزبان پیشکشهای پادشاهانه از نظر گذرانید . از آن جمله سی‌سراسب عربی و عراقی بازین و لجام مرصع و بیست‌زنجیر فیل باتخت نقره و طلا و بسیاری از جواهر نفیس و انواع اقمشه که تخمیناً یکصدو پنجاه هزار هون بود وپنجاه هزارهون دیگر برسم انعام‌به‌شعرا و ندما داده مجموع آن قریب به بیست هزار تومان میشود . پادشاه آن جناب را به تشریفات‌شاهانه از سایر امراوسرداران سرافراز فرمودو چادر زردوزی خاص از کتف خود برداشته بردوش اوانداخت و پنج سلسله فیل و پنج سراسب‌عربی بازین و لجام مرصع بهمشارالیه مرحمت فرمود .

گفتار در ذکر توجه‌میرزا محمدامین به جانب عراق و بیان بعضی‌از احوال‌آن مرکز دایرهٔ‌اجلال

و هم در «تاریخ قطبشاهیه»مذکورست که به موجب «کل‌نفس ذائقةالموت» طایرروح [۷٦ ب] پر فتوح سلطان ممالك دکن سلطان محمد قلی‌قطبشاه در هفتدهم شهر ذی قعدهٔ سنهٔ عشرین و الف هجریه به جانب جنات عدن درپرواز آمده سریر

سلطنت و فرمانروائی آن ملك در قبضهٔ اقتدارخورشید گیتی افروزسپهر جهانداری
سلطان محمد قطب شاه که برادرزادهٔ پادشاه مغفور بود قرار گرفت . حضرت سیادت
منقبت میرزامحمد امین استدعای رخصت زیارت عتبهٔ علیهٔ عرش درجهٔ سلطان سریر
امامت و کرامت سلطان ابوالحسن علی بن موسی رضا علیه التحیةوالثنا نموده در
۵ ربیع الاول سنهٔ احدی و عشرین و الف از حیدرآباد عنان عزیمت به جانب ایران
انعطاف فرمود. جناب اسکندربیك مؤلف «تاریخ عالم آرا» آوازهٔ این خبر بهمسامع
دور ونزدیك رسانیده که در اواخر سنهٔ ثلث و عشرین و الف که رایات جاه و جلال
اعلیحضرت فریدون حشمت خاقان گیتی ستان درحین مراجعت ازسفر گرجستان
زبدهٔ اولاد رسول ثقلین میرزامحمد امین بشرف رکاب بوسی اشرف سرافراز گردیده
۱۰ اعزازواحترام تمام یافته به مجالست مجلس بهشت آیین فرق اعتبار باوج اعلی
رسانید و پیشکش لایق از جواهر و مرصع آلات واقمشه وسایر نفایس [۷۷ الف]
گذرانیده به خلاع فاخره و انعامات لایقه ممتاز گردید و روز بروز پایهٔ قدر
و منزلتش می‌افزود. روزی دراثنای مکالمهٔسبب‌مراجعت از هند دکن [را] چنیین
بعرض اقدس رسانید که ادراك پای بوس شاهنشاه زمین و زمان و حب وطن و
۱۵ آرزوی آمدن ایران و خوشی‌های اصفهان جنت نشان در دل رسوخ تمام داشت.
جهات و مایعرف خود بالطوع والرغبه پیشکش قطب سپهر جلالت سلطان محمد-
قطب شاه کرده رخصت آمدن یافتم و چون به بیجاپور رسیدم ابراهیم عادلشاه
والی آنجا مانع آمدن گشته تکلیف‌توقف می کرد. لاعلاج طوعاً اوضرورة[1] تا
موازی دوازده هزار تومان مرصع آلات و جواهر و اقمشه به ابراهیم عادلشاه داده
۲۰ رخصت یافتم. بالجمله حضرت میرزا درمازندان بهشت بنیان استدعای رفتن به
اصفهان نموده مرخص گردید. و با آن که در وطن اصلی املاك خوب و منازل
مرغوب و اسباب حشمت و کامرانی داشت در عرض راه مرغ طبیعتش‌درهوای هند
پرواز نموده از طرق غیرمعهوده [۷۷ ب] بقصد ادراك ملاقات حضرت پادشاه

۱- اصل: ضرورتاً

والاجاه جهانگیر شاه سلیم فرمان فرمای ممالك هندوستان متوجه گردید. و چون قریهٔ نصرآباد من اعمال یزد محل نزول سلالهٔ حضرت خیرالانام گشت **مولانا اختری** که درعلم طب ومهارت درآن علم یدبیضا داشت ودر سایر اقسام کمال منفرد می‌نمود ملازمت آن حضرت اختیار کرده بـه بلاد هند شتافتند. و بعد از ورود بدان ملك پادشاه وافر مکرمت مقدم خدام‌میرزا را گرامی داشته‌اعزاز و احترام فرمود و منصب چهار هزاری التفات و چهار هزار سوار عنایت کرد و زمان زمان توجه و التفات پادشاه حشمت‌آیین بر وجنات احوال خیر مآل آن مطلع انوار جاه و جلال می‌تافت . و آن حضرت نیز دست دریانوال گشوده هرچه سرپنجهٔ قدرتش بدان می رسید در وجه انعام سادات و علما و فضلا مصروف داشته همت براشاعهٔ خیرات ومبرات می گماشت . ابر ازشرم ایثار دست گوهر بارش غرق‌عرق خجلت بود و کوه از اندوه دل گوهر بخشش خون در درون بسته کان لعل و یاقوت‌ظاهرمی‌نمود. و چون محالست که‌ارباب جود واحسان[۷۸ الف] بل‌مجموع طوایف انسان درین جهان بیقرار پایدار مانند بیك ناگاه سر بربستر ناتوانی نهاد و چون زمان حیات مقرر بسرآمده بود داعی حق را لبیك اجابت گفته بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود. و سرو بستان جاه وجلال و دوحهٔ چمن عزت و اقبال ومخزن اسرار فضل و کمال **میرزا ابو الفتوح** [را] که خلف‌سعادتمندش بود بیادگار گذاشت .

طبع آن حضرت در ترتیب نظم بسیار مایل بود ، چنانچه کلیات ایشان قریب بیست هزار بیت است ، این چند بیت ازآن جمله است :

هرچه گویم عشق ازآن برتر بود عشق امیرالمؤمنین حیدر بود

برضمایر آفتاب‌مآثر اصحاب‌ثروت روشن‌خواهدبود که منازل دلگشا وباغات روح‌افزا و قری و مزارع که در تحت‌تصرف و کلای آن حضرت بود از حیز تعداد بیرون است وخامهٔ مکسور اللسان ازعهدهٔ تحریر آن بیرون نمی‌تواند آمد . باری طوطی شیرین گفتار قلم‌بذکر بعضی ازباغات جنت صفات ومزارع بهشت‌بنیاد مانند

باغ سعدآبادواهرستان و مزرعه چم سیاه و مزرعهٔ حسینی وباغات تفت که عشرت‌ـ
گاه مجاوران خطهٔ یزدست و متعلق بسرکار آن جنابست مترنم گردید و عنان
بنان بصوب احوال دیگران انعطاف داد .

[۷۸ ب] در ذکر مجملی از احوال سلالهٔ خاندان رسالت امیرجلال‌الدین‌حسن واولاد

۵

بعلونسب و سموحسب و شرافت‌دودمان و جلالت خاندان از بسیاری سادات
والاشان امیتاز داشت. در اوایل ایام سلطنت اعلیحضرت فلك رفعت خاقان گیتی‌ـ
ستان بواسطهٔ کمال دولتخواهی نواب کامیاب شاهی و اشفاق برعایا و عجزه و
زارعان مالوجهات و سایر جهات یزد و توابع را از دیوان عدالت بنیان بمبلغی
۱۰ معین مقطع نمود تا دست حیف و تعدی عمال و محصلان از دامن عرض و مال
ساکنان آن جا کوتاه بوده باشد . و حضرت خاقان ملتمس‌اورا بفر اجابت اقتران
گردانیده آن‌جناب را بمزید عنایت و رعایت سرافراز ساخته مدت چند سال
زمام اختیار آن‌ولایت را در قبضهٔ اقتدار او گذاشت ورایت قدر و منزلتش را تااوج
فرقدین برافراخت . و آن افتخار دودمان سید ثقلین در زمان‌اقتدار بر سرجدول
۱۵ اهرستان‌به‌حوالی سعدآباد طرح‌باغی دلگشا وبوستانی روح افزا [۷۹الف] انداخت
وساحت‌باراحتش را از نشانیدن‌نهالهای‌ثمربخش و گلبنهای عبیرپرورمزین و معطر
ساخت و عمارتی عالی اساس بزرگانه بنا نهاده در نهایت تکلف و صفا به اتمام
رسانیده دریاچه درپیش ایوان ساخت. قطع نظرازآن تکلفات شاعرانه و استعارات
منشیانه‌آن باغ فردوس قرین بحسب لطافت آب و هوا از باغ ارم آیتی و از روضهٔ
۲۰ رضوان کنایتی است ، **شعر** :

صبانموده‌بخاکش طراوت‌طوبی   هوا سرشته بآبش حلاوت کوثر

نقشبدان نامیه بدایع خوش ریاضی را بر الواح جویبار وانهار او نگاشته
و مجاهدان صبا وشمال کسوتهای گوناگون در اعطاف نوعروسان خیابان واطراف
وی گشوده ، **شعر** :

زآبش کوثر اندر انفعال است   درختانش همه طوبی مثال‌است

بنفشه زار گردون درپیش صحن بهشت نمایش خوار و خجل، و سبز [ه] زار سپهر در برابرچمنهایش‌شرمنده و منفعل ، **شعر** :

در هر چمنش بنفشه زاریست   کز وی بدل سپهر باریست

[۷۹ب] و نیزدرجنب باغ طاحونه که باطاحونهٔ فلك در گردش است معمار همت عالی‌نهتمش طرح انداخت .   ۵

بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب مجد و جلال مخفی نماند که آن قدوهٔ سادات کرام را تمول‌تمامو اسباب مالا کلام بود و املاك بسیار و مستغلات[۱] بی‌شمار دريد تصرف داشت وشمساباد میبد ازآنجمله‌است که در لطافت ونزاهت ثانی‌اثنین جنت‌المأواست . و درمیان خیابان آن جنت‌آثارنهری آب چون چشمهٔ حیات‌روان و مانند سلسبیل بهشت روح فزا ، و در اطراف خیابان باغهای دلگشا و بوستانهای   ۱۰ فرح فزا که ساحت باراحت هریك از درختان کاج و سرو و نهالهای ثمر بخش و گلبنهای عطروش مزین و معطر وزبان روزگاردر توصیف اومترنم‌باین‌مقال، **شعر** :

ای سواد برخ ایام خال عنبرین   غیرت فردوس و رشك نگارستان چین

و چون دوام وثبات ممکنات از مقولهٔ محالاتست وفناوزوال‌تمامی‌مخلوقات [۸۰الف]ازقبیل واجبات لاجرم دروقتی که متقاضی‌اجل‌دررسید علم عزیمت بصوب   ۱۵ عالم‌آخرت برافراخت و خلف ارجمند سعادتمند نیکو خصالی **میرزا صادقی** نام به یادگار گذاشت که به‌مکارم ذات و محاسن صفات و شرف نفس وزیور عقل از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و مدت‌العمر در نهایت بزرگ منشی و غایت خوش خلقی سلوك نموده رایت تفوق بر اکثر اشراف واعیان می افراخت. وچون سنین عمر شریفش از هشتاد متجاوز گردید فی سنهٔ اربع و ثمانین و الف هجری   ۲۰ بجوار مرحمت حضرت رب العزة پیوست و فرزند اعزش **میرزا جلال الدین‌حسن** که به مکارم اخلاق و محاسن آداب معروف‌است بجای والد بزرگوار نشست. و حضرت بی ولد میرزا جلال‌الدین حسن را دو ولد نیك اختر کرامت فرموده : مهتر **میرزاسلطان‌حیدر** و کهتر **میرزامحمدسعید** که بوجاهت صورت و محاسن

۱ـ اصل: مستقلات

سیرت [۸۰ ب] معروف و به مکارم ذات و محاسن صفات و شرف نفس وزیور عقل موصوف‌اند واوقات ایام شباب را باکتساب کمالات صرف نموده و مینمایند.
چون مجملی از احوال آن سلسله در سلك بیان انتظام یافت وقت آن شد که خامهٔ سخن‌دان در تحریر و تقریر دیگران شروع نماید و ذیل این اوراق را ۵ بذکر حالات دیگر سادات عالیشان بیاراید، و منه الاعانة و التوفیق.

بیان احوال سید نجیب حسیب امیر زین العابدین روغنی و ذکر اولاد مومی الیه

عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن احوال آن سید حسینی باین مقال می‌سراید که مشارالیه از سادات ذوی الاحترام اصفهان بود و در بدایت حال مهم ۱۰ جلیل القدر کلانتری آن ملك تعلق بدو می داشت. در اوایل زمان سلطنت اعلحیضرت شاه جنت مکان ابوالفتوح شاه طهماسب بهادرخان از آن مهم معزول گشته باخدم و متعلقان بخطهٔ یزد آمده رحل اقامت گسترد. پس از مدتی چنانکه عادت روزگار ناسازگار [۸۱ الف] و گردش فلك کج رفتار است فتور تمام باحوالش راه یافته دستش از مال دنیوی تهی گردید. اما آن جناب را ۱۵ خلف ارجمندی بود **امیر خلیل الله** نام، در سن پانزده سالگی در نهایت عقل و غایت هوشمندی. روزی نزد والد از فقر و تنگی شکایت نموده گفت از عسرت و تنگی به تنگ آمده کسبی که لایق حال ما باشد نمی‌دانیم و بزرگان به این معنی اشاره نموده‌اند، **نظم:**

گر به غریبی رود از شهر خویش   سختی و محنت نبرد پینه‌دوز
۲۰ ور به خرابی فتد از ملك خویش   گرسنه خسبد ملك نیمروز

بارها در دلم آمد که از وطن سفر کرده به اقلیمی دیگر روم تا در آن صوب زندگانی کرده شود و کسی را بر نیك و بد من اطلاع نباشد، **شعر:**

بس گرسنه خفت و کس ندانست که کیست
بس جان بلب آمد و برو کس نگریست

باز از شماتت اعدا می‌اندیشم که زبان طعن ازمن کوتاه نکنند و در قفای من بخندند و گویند ، **شعر** :

ببین آن بی‌حمیت را که هرگز نخواهد دید روی نیکبختی
تن‌آسانی گزیند خویشتن را [۸۱ب]زن‌وفرزند بگذارد به‌سختی

الحال فکر کرده‌ام که از پنبه دانه روغنی به عمل آورم که چراغ از پرتو ۵
عنایت رب‌العالمین روشن گردد .ودر آن ایام به‌این قسم که این زمان روغن‌میگیرند
معمول نبود و این نوع از اثر فکر آن سید زاده است .

امیر زین‌العابدین که این سخن از ولد رشید شنید فرمود ، **بیت** :

ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار
که آب‌چشمهٔ حیوان درون تاریکی‌است ۱۰
منشین ترش از گردش ایام که صبر
گرچه تلخست ولیکن بر شیرین دارد

و قرةالعین خود را به اراده‌ای که نموده بود مرخص ساخت . امیرخلیل‌الله
متصل به«میدان خواجه ضیاءالدین‌محمد» به جنب‌مدرسهٔ کیا شجاع‌الدین[زمینی]
اختیارنموده طرح روغنگرخانه انداخته بنایان را بکار بازداشت . چون پاره‌ای از ۱۵
زمین به جهت گذاشتن‌اساس عمارت حفر کردند سنگی عظیم ظاهر گشت . امیر
خلیل‌الله به‌نور فراست دانست که سنگی چنین در زمین پنهان کردن خالی از
مصلحتی نخواهد بود . [۸۲ الف]لاجرم بنایان را بکار دیگر مشغول ساخته
تحقیق آن امر بوقت دیگر گذاشت. و چون روز به آخر رسید و ترك مشرقی
انتساب‌آفتاب روی استراحت به خوابگاه مغرب نهاد و شب لباس عیاری پوشیده ۲۰
پردهٔ ظلام درپیش ایوان سپهر مینا فام فرو گذاشت به خدمت والد عالی مقام
رفته آنچه در نهانخانهٔ ضمیر داشت در طبق عرض بنهاد و گفت از ظهور چنان
سنگی در زیر زمین به فکر خام افتاده‌ام ، می‌تواند بود در پشت آن چیزی مخفی
باشد . بعد از استخاره و استجازه از پدر بزرگوار با غلامی نام هوشیار و شخصي

دردوستی تمام عیار به‌همان مکان رفته بعد ازسعی بسیارسنگ را از جای برداشتند.
زیر زمینی ظاهر گشت. به درون رفته دوصندوق به نظر درآوردند: یکی به تیماج
سرخ ودیگر به ساغری مشکی. پنهان به خانه نقل نموده، چون گشادند یکی
مشحون بود به طلای احمر و دیگری مملو از نقرهٔ خام. همگی شکر و سپاس
۵ آفریدگار آسمان وزمین بجای آورده روی نیاز به زمین گذاشتند. بعد از ادای
حمد مالک‌الملک ارض‌وسما [۸۲ب] امیر زین‌العابدین رقم آزادی برصفحهٔ رخسار
غلام کشید تا آن سرّ در مخزن سینه نهفته دارد و مافی‌الصنادیق را فی مابین والد
رشیدو رفیق‌او براستینی قسمت نمود. وچون روغنگرخانه ازمخترعات جناب امیر
خلیل‌الله است بنابراین آن‌سلسله به «روغنی» بین‌الجمهور معروف‌و مشهور گشتند.
۱۰ بالجمله امیر خلیل‌الله که به زیور عقل و فهم خداداد آراسته بود دانست که بدون
منصب ومهم دیوانی آن وجه را رایج و صرف نمی‌توان کرد. بعد از رخصت ازوالد
گرامی روی ارادت به پایتخت همایون پادشاه جهان که در آنوقت دارالسلطنهٔ
قزوین بود نهاد و چون نسیم عنایت پادشاه لایزال از مهب «ولا تیأسو من رحمةالله»
در وزیدن بودو صبح اقبال آن شکوفهٔ گلشن رسالت درشکفتن، منظور نظر کیمیا-
۱۵ اثر اعلیحضرت سپهر منزلت آفتاب شوکت قدرقدرت قضاصولت خاقان کیوان-
مکان، **نظم:**

شاه طهماسب خسرو عادل　　که‌زشاهان کسش‌ندیده‌عدیل

گردیده التفات و عنایات بی نهایت شامل حالش شد و هم در آن اوان عواطف
خسروانه خاطراورا [۸۳الف] به‌انواع نوازش مرحمت فرموده‌منصب جلیل‌المرتبهٔ
۲۰ کلانتری خطهٔ بهشت منزلهٔ دارالعبادهٔ یزد و توابع را در عهدهٔ اختیار او گذاشته
سرانجام تمامی غنایم امور جمهور نزدیک و دور آن ولایت را برأی صواب‌نمایش
مفوض گردانید. و آن سلالهٔ خاندان نبوت با خاطر شاد به یزدآمده برمسند مراد
نشست. و بنابرآنکه آن جناب به مکارم اخلاق وعقلی کامل و لطفی شامل‌موصوف
و معروف بود و به لوازم دلجوئی و شرایط حق گزاری [۱] سادات و اشراف‌و فضلا و

۱- اصل: حق گذاری

به غوررسی احوال رعایا و فقرا و ضعفا کماینبغی بیرون می‌آمد سکان و اهالی آن ملك با او الفت تمام گرفتند و همت بر مجالست و مصاحبتش مصروف داشته در عظایم امور از رأی صایب و فکر ثاقب او استعانت می‌نمودند، **شعر**:

کسی فسانه شود درجهان به ذکرجمیل
که‌نیست جوهر نفسش به‌خوی‌بدموصوف ۵

و تا مدت بیست سالی من حیث‌الاستقلال بدان مهم و اشغال [۸۳ب] اشتغال نموده دقیقه[ای] ازدقایق‌نیکوئی فرو گذاشت‌نکرد .ودرآن مدت‌بسیاری ازباغات بهشت بنیاد و مزارع فردوس سمات و مستغلات [۱] به عنوان ملکیت در تحت تصرفش قرار یافت و اسباب و تجمل او به حدی رسید که محاسبان تختهٔ خاك و مستوفیان دفترخانهٔ افلاك از عهدهٔ حصرو حساب آن بیرون نتوانستند آمد . وبنا ۱۰ برآنکه از دایرهٔ فنا و فوات هیچکس را خروج ممکن نیست و هر که قدم درعالم وجود نهاد هرآینه شربت اجلش باید نوشید و لباس هلاکتش بباید پوشید ناگاه ندای «ارجعی» شنیده راه عالم باقی پیمود . خلف ارشداعزش **معزا شاهمیرا** جهت مرقد مطهر آن جناب در «سرقبر کشتی گیران» مشهورا قریب به «میدان‌خواجه ضیاءالدین محمد» حظیره‌ای در غایت تکلف و زیبائی منقش به طلا و لاجورد بنا ۱۵ فرمود و الی یومنا هذا برقرار است .

و بعد ازآن که سمی خلیل‌اله امیر خلیل‌الله به ریاض قدس خرامید فرزند سعادتمندش [۸۴الف] معزا شاهمیرا که به وفور عقل و فراست و صنوف فضل و کیاست اتصاف داشت و در صفت انشا و فن استیفا و سیاق علم مهارت و بی مثلی می‌افراشت و در اصابت رأی وتدبیرو کفایت شبیه‌و نظیرنداشت باردوی‌معلی‌خاقان ۲۰ زمان شتافته به سعادت بساط‌بوس استسعاد یافت . وبنابرآنکه آثار سعادت درناصیهٔ او پیدا بودو علامات دولت‌درحرکات‌و سکناتش هویدا لاجرم شاهنشاه جهان‌صنوف مراحم و عواطف خسروانه در بارهٔ او ارزانی داشته به‌خلاع فاخره و منصب عظیم‌ـ الشان کلانتری خطهٔ یزد سر او را به اوج اعتبار رسانید و آن جناب به بلدهٔ

۱ـ اصل : مستقلات

فردوس قرین یزد مراجعت نموده برمسند جلالت تکیه زد. و به سبب علوّ همت و سموّ مرتبت و لطف گفتار و حسن کردار با صورت خوب و سیرت مرغوب همواره به وفور انعام و احسان تخم مهرومحبت درزمین دل طوایف انسانی می‌کاشت و تا مدت هجده سال در کمال استقلال [۸٤ب] امورملك و مال را به سرانجام مقرون ۵ گردانید.

برضمایرمرآت نظایردیده وران دوربین ورازداران مکامن یقین[1] که‌تحقیق‌کنندگان احوال گذشتگان‌اند مخفی نماناد که مالك‌الملك علی‌الاطلاق آن سلالهٔ خاندان نبوی را از مال و منال دنیوی حظی وافر کرامت فرموده برکت تمام‌داده بود. چنانچه وفور املاك و رقبات و مستغلاتش[2] از حیطهٔ تعداد مستوفیان مرکز ۱۰ خاك بیرون بود.

بعضی ازآنها که پرتو شعور حقیر برآن تافته و برخی را که بنظر در آورده مجملی از توصیف هریك بقدر مقدور به دستیاری خامهٔ فصاحت بیان درین صحیفه تبیین می گردد. بدان ای عزیز که از جملهٔ منازل فردوس قرین آن جناب خانه‌ای است‌در«محلهٔ میرچماق» به‌قرب«خلف خانعلی» که بین‌الجمهور به «خانهٔ مین‌باشی» ۱۵ اشتهار یافته و آن چنان منزلیست که تا جام جهان نمای خورشید بر گرد صراحی فیروزه فام فلك در دوراست و سپهر بر گرد مرکز زمین گردان مانند آن منزلی شایستهٔ سرور و بهجت [۸۵الف] و عماراتی سزاوار عیش و عشرت ندیده، **نظم**:

برای فرش این ایوان عالی	ز مهر و و ماه زیبد سنگ قالی
ز دود مجمر او نکهت گل	به‌هم پیچیده همچون‌شاخ‌سنبل
۲۰ قبولش‌را همین‌شاهدتمام است	که‌دایم‌دلنشین‌خاص‌وعام است
طراوت را ازینجا کن تأمل	که جوشد ازدرو دیوار او گل
از آن شد بلبلش از ناله آزاد	که گوش گل ندارد تاب‌فریاد
زند تبخال از شبنم لب گل	نزاکت را ازینجا کن تأمل

۱ـ اصل: مکامن و یقین ۲ـ اصل: مستقلاتش

ودیگری باغیست درقصبهٔ مهریجردمشهوربه «باغ بیگمی» که عندلیب‌خوش الحان از وصف آن به هزار زبان مترنم باین مقال ، **شعر** :

زهی به حسن[و]صفا ثانی‌بهشت‌برین
که رشک‌جنت خلدی‌وجای حورالعین
اگر محیط فلك حوض تو نظاره کند
زشرم غرق شود زآب چشم عبرت بین

و الحق که آن باغ بهشت بنیاد که عذوبت زلال خوشگوارش ازعین سلسبیل حکایت می کند و لطافت هوای فرح افزایش ازنسیم جنات‌النعیم روایت می‌نماید ، **نظم** :

هوایش اعتدال جان گرفته نم از سرچشمهٔ حیوان گرفته
[۸۵ب] رسیده‌سبزه‌هایش‌تاکمرگاه درختانش زده برسبزه خرگاه
اگر مرغی بشاخش آرمیدی گشادی سایه‌اش بال و پریدی
بساطش در نقاب گل نهفته گل و لاله است کاندرهم شکفته
نسیمش را مذاق باده در پی همه جایش برای صحبت می

و آن منزل فردوس آسا اکنون به عنوان ملکیت شرعی به تحت تصرف نجابت‌وکمالات دستگاه زایر بیت‌الله‌الحرام‌المشرف به طواف رکن و المقام **حاجی محمد صالح بافقی**ــ که ذات جامع‌الصفاتش از غایت اشتهار بخوبی وخیراندیشی محتاج به توصیف و تعریف نیست ــ قرار دارد.

بر رای اصحاب اعتبار مخفی نخواهد بود که قصرروشن حیات انسان را به باران غم سرشته‌اند و صحن گلشن عمر کل مخلوقات را به نقوش « کل من علیها فان» آراسته‌اند . لاجرم روز شادی را شب غم درپی و شب وصال را روز فراق‌برابر، کمالی را زوالی و شرفی را نکبتی در قفا[ست] . **شعر** :

گیتی که اولش عدم و آخرش فناست
در حق او گمان ثبات و بقا خطاست

[۸۶ الف] ناگاه سلالۀ خاندان حضرت خیرالبر [ا] یا امیر معزالدین شاهمیرا، **شعر:**

رخت ازین منزل فانی بر بست به طربخانۀ باقی بنشست

و در «مزار سر قبر کشتی گیران» که خود ترتیب داده بود در پهلوی پدر
۵ بزرگوارش برهانا میرزا خلیل‌اللها [1] مدفون گشت.

و از آن جناب خلف ارجمندی بیادگار ماند **میرزا نورا** نام که به حلیۀ جمال آراسته بود وهم به‌پیرایۀ کمال پیراسته. صورتش از کمال معنی خبر می‌داد و کمال معنیش در آینۀ صورت جلوه می کرد، **شعر:**

صورتت می‌بینم و حیران معنی می شوم
۱۰ تا چه معنی لطیفی تو که اینت صورتست

و آن سلالۀ سادات عالی درجات چراغی بود روشن از شبستان خاندان خلیل‌الرحمن، و سروی بود قد کشیده از بوستان نجابت و احسان، **شعر:**

نهالی بود قدش سر کشیده ز گلزار خلیل الله دمیده
گلی روشن به بستان رسالت [۸۷ب] چو شمعی در شبستان جلالت

۱۵ و هم در آن ایام که والد غفران پناهش به جنات عدن شتافت اختر بخت بلندش از مطلع سعادت طلوع نموده روی ارادت و بندگی به آستان ملایک آشیان خاقان کامیاب سپهر رکاب شاهنشاه زمین و زمان، **شعر:**

شاهی که زمانه تابع دولت اوست آفاق گرفته سر بسر حشمت اوست
بر اوج سپهر نور ماه و خورشید بر قبۀ چتر آسمان رفعت اوست

۲۰ ابوالمظفر شاه عباس الصفوی الموسوی بهادرخان منظور انظار شفقت و تربیت گشت و پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال آن مهر اوج نجابت تافته برتبۀ مجالست مجلس بهشت آیین و مصاحبت خسرو روی زمین سرافتخار باوج مباهات رسانیده بین‌الاقران بدین پایۀ والا سربلندی یافت. وچون محالست که فلک کج‌رفتار ارباب عز و ناز بلکه سایر ناس را [۸۸الف] آسوده و برقرار گذارد ناگاه به

۱ـ اصل: الها

عارضه‌ای مبتلی[1] گشت ، چنانچه اطبای حاذق و حکمای مدقق هرچند در برابر ابراء آن مرض و ازالهٔ آن سعی نمودند صورت صحت دست نداد و ضعف قوت پذیرفته عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب به جانب گلشن قدس در پرواز درآمد. خاقان جهان نظر بر خدمات پسندیده‌وْ اخلاص گزیدهٔ آن جناب انداخته مقرر فرمود تا نعش او را به مشهد مقدس معلی نقل نموده در آن ارض متبرك اعنی ۵ روضهٔ مطهره مدفون ساختند .

بر ضمایر هوشمندان آگاه پوشیده نماند که آن شکوفهٔ گلزار مــرتضوی **میرزانورا** جوانی بود ازخاندان مجد و کمال و دودمان جاهو جلال. آباء واجداد او چنانچه سبق ذکر یافت صاحب مال و جاه بوده نعمتی فاخر و مالی وافر به میراث به‌آن جناب رسیدوچون به شرب مداموبخشش تمام شعفی‌تام داشت،اکثری ۱۰ آن مال و املاك و رقبات را [۸۸ب] در معرض بیع درآورده با مجلسیان نشاط و حریفان ظریف و ندیمان شریف صرف و بخشش نمود. وچون سن شریفش به چهل سالگی رسید چنانچه اشاره بدان شده روی به عالم باقی‌آورد ، **شعر** :

هر کس به‌بهانه‌ای درین دیرفنا   شد عازم آن سرای جاوید بقا

باقی نبود کسی به عالم ابدا   غیرازاحدی که‌نیست اورا همتا ۱۵

بر رای اصحاب اعتبار پوشیده نماند که **میرزا محمد شریف** ولد مرحـوم مولانا **شهاب‌الدین علی باقفی** خال مسود اوراق همشیره زادهٔ میرزا نورا و صبیه‌ـ زادهٔ معزا شاهمیراست . لاجرم طوطی بنان در شکرستان احوال ایشان کما هوحقه مترنم نگردیده به همین قدر اکتفا نمود و بخاطر رسید که اگر کلك سخن گذار ۲۰ بیش ازین در ذکرمکارم اخلاق و محاسن اطوار و بیان اسباب و اموال آن سلسله مبالغه کند شاید که مردم عیبجو بنابر نسبت مذکور به خود ستایی حمل نمایند [۸۹الف]و گفتار این بی مقداررا داخل‌لاف‌و گزاف[2] دانسته زبان اعتراض گشایند.

۱ـ اصل : مبتلا ۲ـ اصل : گذاف

بیان مجملی ازاحوال سادات نوربخش

مؤلف تاریخ افادات ایاب «حبیب‌السیر» مرقوم قلم فیروزی رقم گـردانیده که **سید جعفر** ولد اکبر **سید محمود نوربخش** بود و به لطف طبع و صفای‌ضمیر اتصاف داشت . درزمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بدارالسلطنهٔ هراة‌تشریف آورده منظور نظر اعزاز و احترام‌آن پادشاه عالی مقام گشت و امرای عظام‌وصدور کرام جهت‌مدد معاش آن‌جناب هرساله مبلغ پنج هزاردینار کپکی‌و دویست‌خروار غله مقررساختند. سید جعفر ازغایت علوهمت سر بدان مبلغ‌ومقدارفرود نیاوردودر خشم شده عزیمت دیار عربستان کرد . این مطلع ازمنظومات اوست که ، **بیت :**

ترك من دست چو برخنجر بیداد برد　　تشنه را آب زلال خضر از یـاد برد

شاه قاسم نوربخش نیز ولد ارشد حضرت ولایت پناه سید محمود نوربخش و برادر خردتر سید جعفر بود . لوامع انوار شمایل نبوی از [۸۹ب] ناصیهٔ حالش ظاهر، و لوایح آثار فضائل مآب مرتضوی از جمال باکمالش با هر؛ مرآت ضمیر منیرش عکس پذیر صورت ولایت‌و ارشاد، و فضای خاطر مهر تنویرش مظهر فروغ کرامت و اجتهاد . وآن جناب در زمان فرخنده نشان خاقان منصورسلطان حسین میرزا از عراق به خراسان تشریف آورده ، آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم خدام ذوی‌الاحترامش مبالغه فرمود و میرزا کجیك دست ارادت در دامن متابعتش زده همواره از باطن سیادت میامنش اقتباس انوار سعادت می‌نمود . بعد ازمدتی بر وفق حدیث «حب‌الوطن من‌الایمان» به صوب عراق شتافت و در ولایت ری متمکن گشته پرتو لطف و احسانش برساکنان آن حـدود تافت. و چون شاه دین پناه و خاقان عالیجاه ابوالبقا سلطان شاه اسمعیل صفوی لوای کشورگشایی برافراخت آن جناب را کماینبغی مشمول مراحم بیدریغ گردانیده [۹۰الف] از سادات عالم و منتسبان دودمان حضرت خاتم صلی‌الله علیه وآله و سلم به مزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز ساخت و شاه قاسم در ظلال دولت ابدی‌الاتصال در کمال فراغ‌بال

اوقات خجسته ساعات می گذرانید ، تا وقتی که ندای «یا ایتها النفس المطمئنة» را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید .ونبیرهٔ پسری آن جناب **شاه قوام-الدین بن شاه شمس الدین** قایم مقام جد بزرگوار گشته به احیاء سنن سنیهٔ آباء عظام قیام نمود . و او به صفت علوهمت و سموّ رتبت موصوف بوده ابواب لطف ومکرمت بر روی روزگار صغار و کبار می گشاد . و چون نوبت آن جناب در گذشت **شاه بهاءالدوله** بر مسند ارشاد نشست و آن سید ستوده خصال فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بودو بمزید علمودانش از سایر سادات صاحب سعادات ممتازومستثنی می‌نمود و همواره [۹۰ب] اوقات خجسته ساعات به ادای وظایف طاعات مصروف می‌داشت و در تتبع سنن سنیهٔ آباء عظام خویش کوشیده نقوش افاده و ارشاد بر صحایف خواطر ارباب دین و دولت می‌نگاشت .وآن جناب در اواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب عراق بدارالسلطنهٔ هراة تشریف داده در خانقاه خواجه افضل‌الدین محمد کرمانی نزول اجلال فرمود و منظور نظر رعایت آن پادشاه گشته در ظل عاطفتش بیاسود . و چون خاقان منصور وفات یافت شاه بهاءالدوله به صوب عراق و آذربایجان شتافته در سلك ملازمان بارگاه عالم-پناه شاهنشاه کیوان بارگاه ابوالبقا شاه اسمعیل بهادرخان منتظم گشت وبعد ازدو سه سال که‌در کمال اقبال ملازمت نمود به‌حسب اقتضاء قضا مؤاخذ شده در گذشت.

شاه صفی برادرشاه قوام‌الدین نوربخشی بود. بسیار درویش‌نهادوفانی‌مشرب بود . بقدر در تحصیل علوم سعی کرده بود . بشرف طواف بیت‌الله‌الحرام و زیارت حضرت رسول و ائمهٔ دین صلوات‌اللهو سلامه علیه و علیهم اجمعین مشرف شد . این رباعی ازآن جناب است :

هرگزدل هیچکس میازار صفی تا بتوانی دلی بدست آر صفی

سر رشته همین است نگهدارصفی زنهار صفی هزار زنهار صفی

ایضاً له .

خوش آن روزی که دشنام من بدنام می‌دادی

دعا هر چند می کردم مرا دشنام می‌دادی

•

وله :

ای عقل کجا ما سر و سودای تو داریم

دیوانهٔ عشقیم چه پروای تو داریم

شاه قاسم نوربخش : مؤلف « تاریخ عالم‌آرا » [۹۱الف] مسطور گردانیده که شاه قاسم ازاحفاد کرام قدوةالسالکین سید محمود نوربخش است که بعضی اوقات در قصبهٔ طرشت ری مسکن داشت و آثار نجابت‌وبزرگی‌و علوّ شان ازناصیهٔ احوالش نمایان‌و اطوار زکیه‌اش مذکورالسنه‌وافواه عالمیان، وآن جناب دردرگاه معلی بوده منظور نظر کیمیا اثر خاقان بلند مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادرخان بود و پیوسته مرجع مریدان سلسلهٔ علیهٔ نوربخشیه می‌بود و در ولایت ری وشهریار ضیاع و مزارع مرغوب بیشمار داشت .

سعادت پناهی **شاه حسام‌الدین نوربخشی** از سادات عالیات نوربخش بودو به اصابت رای و کمال عقل‌ونیکوخواهی خلایق از ابنای زمان امتیازی تمام داشت و در طلب سروری و علوّ همت وحید زمان خود بود . و آن جناب را ولد رشیدی بود **میرزا محمدتقی** نام بشرف ذات و حسن صفات [۹۱ب] ووفور خلق موسوم و معروف، ونسبت مصاهرت با مرحمت و غفران پناه میرزا عباس قلی بیك بایندری داشت . مدتها در نهایت عزت و اعتبار با حضرات اکابر و اشراف صحبت نموده در سنهٔ خمس‌و ستین و الف به تیولداری بعضی از محال خطهٔ یزد که به تیول عالیجاه ناظر بیوتات بود قیام نموده مدت دوسه سال در آن شغل اشتغال داشت . و پس از چند سال که از مهم مزبور دستش کوتاه بود در دارالسلطنهٔ اصفهان متوجه ریاض قدس گردید .واز آن جناب غفران پناه دو پسر ماند : مهتر **میرزاشاه حسام‌الدین**

که با شرف نسب و وفور حسب به صدق گفتار و حسن کردار و زیور عقل آراسته و حال تحریر این رساله در «محلهٔ مسعودیهٔ» اهرستان به منزلی که آباء عظام‌واجداد کرامش عمارت نموده‌اند به رفاه حال و فارغ‌البال روزگار به شادکامی‌میگذرانند. و کهتر **میرزا شاه ناصر** که در عنفوان شباب‌و اوان جوانی [۹۲الف] چراغ‌عمرش مرده گل حیاتش پژمرده گردید و به منزهات آن جهانی شتافت. ۵

حضرت عالی نسب گرامی حسب گوهر چمن سعادت و بزرگواری سلالهٔ سلسلهٔ امامزاده عریضی میرزا محمد رفیع الحسینی

آن خلف دودمان مرتضوی در نسبت نسب عالی‌و رتبت حسب متعالی ازفرق سادات ذوی‌المعالی‌امتیاز دارد، و صغارو کبار آن‌دیار به علوّ شان و سموّ مکان آباء ۱۰ و اجداد عظام آن والامقام اقرار و اعتراف دارند. پدر فرخنده اختر آن قدوهٔ اولاد خیرالبشر **امیر وجیه‌الدین**[1] **فضل‌الله** است ، و آن ثمرهٔ نخیل سیادت‌فرع اصل اصیل **امیر صفی‌الدین محمد** بود . و آن ستوده خصایل متصف به اوصاف ملکی‌ومتخلق به اخلاق قدسی‌نژادان بشری بوده بل فرشته‌ای بود به صورت آدمی. ذکر ثروت و مکنت آن ملکی ملکات بر زبانهای خاص و عام دایرو از آثاروابنیه ۱۵ و عماراتش صحت این قول هویدا و ظاهر ، **شعر** :

[۹۲ب] از نقش و نگار درو دیوار شکسته

آثار پدیدست صنادید عجم را

و الحال حضرت **میرزا رفیع‌الدین‌محمد** از معارف‌و اعیان خطهٔ بهشت‌نمای یزد و صاحب تجمل‌و مکنت‌است ونسبت مواصلت به‌قدوة‌السادات و النجبا **امیرسید** ۲۰ **محمد** مستوفی کل موقوفات ممالك محروسه که از جملهٔ سادات امامی‌دارالسلطنهٔ اصفهان و از اولاد امجاد امامزادهٔ واجب‌الاحترام امامزاده زین‌العابدین‌علیه‌السلام است درست نموده و سید مستغنی‌الاوصاف‌منظور نظر کیمیا اثر سید سلاطین جهان‌و

۱ـ اصل : وجیهه‌الدین

سند خواقین دوران زیبندهٔ تاج و تخت کیانی وارث مرتبهٔ سلیمانی ، **شعر:**

خدایگان جهان شهریار دریا دل

پناه ملت وراعی خلق و نصرت‌دین

گردیده در سلك نقباء با حشمت و در زمرهٔ مقربان با رفعت انتظام دارد .

۵ خلاصهٔ کلام آنکه میرزا رفیع‌الدین محمد در اتصاف به اوصاف حمیده تشبه تمام به آباء کرام و اسلاف عظام نموده به حسن خلق [۹۳الف] ودرویش نهادی‌وسخاوت و سماحت و پاکیزه وصفی ازاکفا و اقران منفرد و ممتاز و پیوسته خوان احسان بر روی خاص‌و عام گشوده خلایق ازنعمت الوانش التذاذ می‌یابند. وآن قدوهٔ اولاد خیرالبریه در بدایت حال و عنفوان شباب به مقتضای تقدیر قضا و به حسب سر ـ

۱۰ نوشت به‌جانب هندوستان توجه نمود . سلاطین آن‌دیارمقدم عزیزش را مغتنم‌دانسته التفات بی‌نهایت نمودند و طریق احترام مسلوك داشته دقیقه‌ای از دقایق فتوت فروگذاشت نکردند . معذلك به‌مقتضای حدیث‌حب‌الوطن ازتوطن‌درآن ولایت ابا کرده متوجه دیار خود گشت . ناگاه پرتوی ازانوارعنایت رب‌الارباب بروجنات احرال خیر مآل آن سرو گلزار [۱] سید ثقلین قرةالعین [۲] خواجهٔ کونین تافته

۱۵ گزاردن[۳] حج‌اسلام‌و دریافت‌سعادت زیارت روضهٔ[۹۳ب] مطهرهٔ سیدانام درخاطرش خطور کرد ، **مثنوی :**

روزی ازین‌پیش به‌عهدشباب — در دلش افتاد یکی اضطراب

مرغ‌دلش سوی‌حرم‌ساز کرد — بال بهم بر زد وپرواز کرد

شوق حرم دردل اوجوش زد — کوکبهٔ عشق ره هوش زد

۲۰ من‌زجفای‌فلك[و]چرخ پیر — مانده به‌صحرای جدائی‌اسیر

هر که‌جدامانداز کوی حبیب — درهمه جاهست اسیر وغریب

غمزده وبی سر و سامان بود — وز الم هجرپریشان بود

۱ـ اصل : گذار ۲ـ اصل : قرت‌العین ۳ـ اصل : گذاردن

بهر خدا مطرب عاشق نواز — راست کن آهنگ نوای حجاز
پیر و جوان ازعرب وازعجم — بادیه پیما به هوای حرم
راه روان را به زمان چنین — پای نیاید ز فرح بر زمین

وپس از توجه به حجازو یثربو دریافت سعادت دارین عنان عزیمت بهصوب دیارخود تافت . براذکیا پوشیده نماند که اخلاق زکیه و اوصاف مرضیهٔ آنجناب نه درآن مرتبه است که قلم زبان شکستهو دوات زبان بسته پیرامون تحریروتقریر آن تواند گشت . [۹۴الف] لاجرم درین مقام بر همین مقدار اختصار افتادو طوطی شیرین گفتار بنان به اوصاف احوال خلف امجد آن سلالهٔ خاندان مرتضویوذکر باغات بهشت بنیادش مترنم گردید .

بدان ای عزیز که بخشندهٔ بی ولد آن حضرت را خلفی گرامی که هم از عهد خردی آثار سعادت دوجهانی در ناصیهٔ احوالش هویدا وکوکب میمنت فرجام دولت از جبین خجسته سیمایش در نظر ارباب بینش پیدا ، **شعر** :

بالای سرش ز هوشمندی — میتافت ستارهٔ بلندی

کرامت فرموده موسوم به **میرزا محمد غنی** و بی شایبهٔ تکلف و استعارات منشیانه آن دوحهٔ چمن مصطفوی به واسطهٔ توفیق ابدی از مبادی ایام صبی اوقات خجسته ساعات را به تحصیل فضایل وکمالات مصروف داشته دراندك زمانی [۹۴ب] سرآمد ابنای روزگار گردیده از اقسام کمال بهرهٔ تمام یافتو در خط ثلث و نسخ و رقاع رایت خوش نویسی افراخت . و بکسب وفوز مکارم اخلاق و محاسن آداب هموراه با ارباب دانش و حال مصاحبت و مجالست نموده لوازم توقیرو احترام هر یك بجای می آورد .

چون کمیت خوش رفتار قلم در عرض احوال زبدهٔ آل مرتضوی و خلف امجدش از رفتار باز ایستاد طوطی خوش گفتار بنان بذکر باغات و منازل جنت‌آسای اولاد مصطفوی بترنم درآمده صفت هریك به مسامع دور و نزدیك میرساند که بعد ازآنکه میرزا رفیع‌الدین محمد از سفرهند مراجعت به وطن مألوف‌نموده

بر مسند عز و تمکین قرار گرفت فی سنة احدی و سبعین و الف هجریه معمارهمت بلندنهمتش به‌ساختن عمارات رغبت نمود . مهندسان هنرورو معماران مهارت گستر درساحت باغ به «محلهٔ گرمسیر» [۹۵الف] تفت قهستان حسب‌الاشاره طرح عمارات را بکلك بصارت بر لوح مهارت کشیده پس از عزقبول خدام بانی بجدی از حد بیرون و سعی از اندازه افزون روز و شب بکار اشتغال نمودند تا سقف رفیعش در بلندی از شرفات ایوان کیوان بگذشت‌ووضع بدیعش درنزاهت‌غیرت‌قصورخورنق[1] گشت . و در پیش عمارت حوضی ساخته آب گرمسیر جاری گردید . آنگاه باغبانان‌و دهقانان توانای دانا که ابواب بصارتی‌شامل‌و مهارتی‌کامل داشتندچنانچه هر چوب خشك که در زمین نشانیدندی مانند نهالی به‌کمال رسیده میوهٔ تازه بار آوردی‌وپای برهنه برهرخاك که نهادندی بی‌آنکه‌تخم‌فشانند سبز گردیدی، **شعر** :

باغ ازو گشته تازه وشاداب   زرع را منتظم ازو اسباب

اطراف‌و جوانب باغ را بدرختان سایه گسترو نهالهای ثمرپرورو گلهای‌رنگارنگ آرایش دادند چنانچه دراندك روز آن منزل نزهت قرین در صفا و لطافت رشك‌فلك اخضرو فردوس برین گردید . زمینش چون گیسوی ماه رویان دلاویز و مانند چهرهٔ دلگشایان طرب انگیز ، خواص دم عیسی در انفاس نسیمش مضمر و حیات آب خضر در هوای صفایش مخمر ، **نظم** :

[۹۵ب] چودرتوصیف‌وصفش‌نغمه‌راند
دگر مطرب بجز شهری نخواند
به وصف میوه‌اش چون سر کنم حرف
سخن در نکتهٔ شیرین شود صرف
خورد آب نزاکت سیب این باغ
گل رعنا ز رنگ و بوی او داغ

۱ـ اصل: خوارنق

بهش چون ناقه زان پوشیده پشمین
که شد از فیض بویش سیب مشکین

و ایضاً آن دوحهٔ چمن رسالت درسنهٔ اثنی وثمانین بعد الف در «محلهٔمصلی»
به منزلی که محل سکنایش بود دیوانخانهٔ مرغوب طرح انداخته عمارتی بهتکلف
ترتیب نمود. کلك دبیر بلاغت آثار خواجه محمد صفی که سرآمد سخنوران‌خطهٔ ۵
یزد است این مصرع تاریخ بر الواح روزگار ثبت ساخت ، **مصراع :**
ازین رفیع بناشأن‌آسمان‌افزود.

حضرت سیادت منقبت نقابت مرتبت افتخار آل سید الورا خلف دودمان آل عبا میرزا محمد کاظما

[۹۶الف] آن زبدهٔ گزیدگان «ویطهرکم تطهیراً» از طرف والد ناموسلالهٔ ۱۰
دودمان رسالت و اختر نوربخش برج ولایت است ، **نظم :**

ز خویش فایح‌آثارسعادت ز رویش لایح انوار سیادت
علوّ قدر او برتر ز افلاك زعلمش گشته‌حیران‌عقل‌وادراك

وازجانب امّ جد نسب شریفش بهسلسلهٔطاوس ریاض ارشاد ، عندلیب حدایق
رشاد ، مؤمل‌الاولیاء والاقطاب ، مطلع انوارالهدی سلطان **شیخ‌تقی‌الدین‌دادامحمد** ۱۵
علیه‌الرحمة والغفران می‌پیوندد . و آن شکوفهٔ گلزار مرتضوی به سمات حمیده
وصفات پسندیده اتصاف دارد و پیوسته تخم هدایت و ارشاد در زمین قلوب سالکان
مسالك اسلامی می‌کارد ، **شعر :**

قرةالعین مرتضی و بتول ذات او مظهر صفات رسول

علو قدر آن ستوده مآثر نه درآن مرتبه است که قلم دو زبان با همه بسیار ۲۰
گوئی شرح آن را تقریر تواند کرد ، و سموّ مکان‌آن قدوهٔ اصحاب دانش نه‌درآن
مثابه است [۹۶ب] که زبان بنان زبان بیان تواند گشاد . ظاهر فرخنده مآثرش

مظهر انواع فضل و کمال [و] باطن خجسته‌میامنش مهبط انوار دانش وافضال **شعر** :

گل گلشن خاتم الانبیا   چراغ شبستان آل عبا
رخش آفتاب سپهر جلال   قدش سرو گلزار فضل و کمال

در سنهٔ ثمان و سبعین و الف دست عنایت بخشندهٔ بی منت زمام اختیار تولیت
۵ سرکار حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه سلطان شیوخ ایام ، مظهر سرّ ملك علام
سلطان شیخ تقی‌الدین دادا محمد بحسب ارث شرعی به کف کفایت آن سید فرشته
خصال نهاد . لاجرم از دارالسلطنهٔ اصفهان که مدتها توطن نموده به افاده واستفادهٔ
علوم دینی قیام داشت به خطهٔ یزد که مسکن آباء عظامش بود تشریف داده‌به «محلهٔ
اهرستان» جنت نشان در باغی که معمار همت عالی نهمتش عمارت نموده بود رحل
۱۰ اقامت گسترد و خوان خلق و احسان بر روی روزگار فرومانده گان و مشتاقان [۹۷
الف] گشاده زنگ زدای دل متقیان می گردد . و در اوایل سنهٔ تسع و سبعین بعد
الف نسیم عنایت بی غایت حضرت سبحانی در اهتزاز آمده از مطلع مراد کوکب
سعادت اثر بلکه آفتاب نور گستر از افق سیادت طلوع نمود اعنی شکوفهٔ باغ
مرتضوی **میرزا جمال‌الدین محمد** درساعتی‌محمود بطالعی مسعود از کتم عدم‌قدم
۱۵ به عرصهٔ عالم نهاد و جهان‌بین ولد بزرگوار به جمال قرةالعین روشنائی یافت .
امیدواری به کرم باری عز اسمه آنکه آن سلالهٔ اولاد سیدالمرسلین مقرون‌به‌حصول
امانی و آمال در غایت رفاه حال روزگار خجسته‌آثار گذراند و فرزندسعادتمندش
در خدمتش بر مدارج علیا ترقی نماید . بمنه و کرمه [1] .

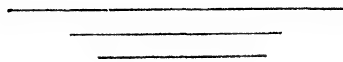


۲۰ [۹۸ الف] بر ضمیر منیر آفتاب اشراق ناظران این اوراق روشن و
هویدا باشد که چون لآلی احوال خیر مآل سادات عالیات که نیر سعادت ازلی
از روزن عنایت الهی به ساحت حال ایشان تافته است در رشتهٔ بیان سمت

۱ـ صفحهٔ ۹۸ الف به همین جا ختم می‌شود . صفحهٔ ۹۸ ب سفید است . دنبالهٔ مطلب به
صفحهٔ ۹۸ الف اتصال می‌یابد .

انتظام یافت ، اکنون بنا بر وعده‌ای که کرده پرتو اهتمام بروقایع احوال وزرای عالی‌مقام می‌تابد و بلبل خامه مجملی از سرگذشت آن طبقهٔ رفیعه را بیان می‌نماید ، **شعر :**

کنون تاچه‌داری بیار ای خرد   که گوش نیوشیده زو برخورد
سخن ماند اندر جهان یادگار   سخن را چنین خوار مایه مدار



[۹۸ب] مجلس دویم از مقالهٔ اولی

من مجلد سیوم

درذکر حکام کرام و وزرای عالی مقام

ای نام تو زیب‌نامهٔ فتح و ظفر وی ذکر تو عنوان سخن را زیور

۵ هر گز نشود کسی به افسر سرور تا دست عنایتت نیاید بر سر

حمداً کثیراً مبارکاً للملك القدوس السلام و صلوة وافرة کاملة علی محمد المبعوث خیرالانام، **شعر** :

ای فرق ترا تاج لعمرك زیور وی خیل ترا افسر دولت بر سر

۱۰ بگشاده زبان بنعت تو نوع بشر بربسته کمر به‌خدمتت هفت اختر

و تحیة طیبة شاملة علی آله البررة الکرام سیما الامام الهمام مظهرالعجایب ومظهر الغرایب.

شاه عربی سید اشراف سلف داماد نبی جامع اسباب شرف

دری که‌جز او نبوده‌درهیچ‌صدف یعنی که امیر نحل وسلطان‌نجف

۱۵ سلام‌الله المهیمن‌العلام علیه وآله و علیهم الی یوم القیام.



امابعد برضمایر مالکان‌ممالك عقل و دانایی و خواطرسالکان مسالك فضل و بینایی در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که طایفه‌ای ازشهسواران‌مضمار انشا و بلاغت و مسندنشینان اورنگ انشا و فصاحت که در ملك سخن رانی جولان نموده‌اند و به نیزهٔ خطی قلم اقلیم نکته دانی گشوده‌اند جواد خوش خرام خامه

درمیدان [۹۹الف] بیان احوال وزرای عطارد مقام به‌احسن عبارات وایمن استعارات بر منصهٔ عرض نهاده‌اند و الحق آن صحایف لطایف نگار و منشئآت غرابت آثار در دقت معانی وسلامت الفاظ به مرتبه‌ایست که نواسازان چمن املا ونغمه‌پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا خامهٔ تیز دبیر برصفحهٔ زرافشان مهرمنیرحالات کاینات تحریر می‌نماید و دست تقدیر صانع قدیر اوراق لاجوردی سپهر مستدیر ۵ بنقوش کواکب ثواقب می‌آراید در هیچ تاریخ عذار اجزاء تآلیف‌را به‌مثل آن‌خط مشکین زینت نبخشیده‌اند و در هیچ زمان رخسار عرایس تصنیف را به جبین‌زلفی عنبرآگین مزین نگردانیده ، سیما کتاب بدیع آثار « دستورالوزرا » که عبارات مرغوبش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزای آمده واستعارات رنگینش مانند عناب نوش لبان حورلقا دلگشای گشته، سوادش را که به حقیقت کحل الجواهر ۱۰ معانیست بر بیاض‌دیده جای توان داد وبیاضش را که بی تکلف غرهٔ صبح شادمانی است بر سواد چشم جهان بین [۹۹ ب] توان نهاد ، **مثنوی** :

سوادش نوربخش دیدهٔ حور　　بیاضش چون رخ خورشید پرنور
جهان‌افروز چون روز جوانی　　نشاط افزا چو صبح زندگانی
چو زلف مهوشان نثرش دلاویز　　چو لعل دلبران نظمش شکر ریز ۱۵

بنا برین فقیرقلیل‌البضاعهٔ عدیم‌الاستطاعه برخودجزم نموده بود که درمقام تحریر احوال آن‌طایفهٔ جلیل‌المرتبه در نیاید ومطالعهٔ‌اوصاف ایشان‌را بآن کتاب افادت ایاب و سایر کتب حواله‌نماید. عزیزی ازین اراده اطلاع یافته زبان سرزنش گشاده گفت کـه ای نادان دون‌همت هر چند کـه بزرگان فرموده اند که هیچ عاقل خزف را در برابر درمکنون ننهد و نقد مغشوش در جنب طلای‌تمام ۲۰ عیار رواج نپذیرد و با وجود ظهور گنج زر صراف عقل دراهم ناسره برنگیرد ، باری به لطف الهی واثق بوده و به فیض فضل نامتناهی امیدواری داشته طایر همت در هوای ادای این حکایت به پرواز درآور و سلك سخن را از یکدیگر

انفصال مده که بزرگان گفته‌اند ، **نظم** :

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

چون اطاعتش بر خود لازم می‌دانستم سخنش‌را ردنفرموده انگشت قبول بر
۵ دیده گذاشتم و کمیت خوش نژاد قلم در عرض این حکایت به جولان درآوردم ،
امید به کرم‌مالك‌الملك متعال آنکه توفیق رفیق گردد تا احوال جمعی از حکام
و وزرا که از کتب متقدمین و از السنه و افواه معلوم این ذرۀ بی مقدار گشته و
نسبت به سیاق این اوراق دارد مبین گردد، والتوفیق‌من الله‌الودود .

گفتار در ذکر احوال [۱۰۰الف]خطیرالملك ابو منصور یزدی

۱۰ جناب وزارت پناه از حلیۀ فضایل نفسانی و کمالات انسانی‌عاری وعاطل و از
تدبیر مملکت و ترتیب امور دولت به غایت غافل و ذاهل بود . امابه سبب حسن
طالع ومساعدت بخت مدت‌چهل وپنج سال دردودمان سلاطین صاحب تمکین منصب
انشا با اشراف و استیفاء ممالك بوی متعلی بود . و در زمان سلطان محمود بن
محمد بن سلطان ملکشاه سلجوقی به رتبۀ رفیع الشأن وزارت اعظم رسیده پای بر
۱۵ ذروۀ کمال استقلال نهاد ، **مصرع** :

جوی طالع ز خروار هنر به

در «جامع‌التواریخ» مذکورست که آن وزیر بی نظیر در ایام وزارت روزی
در دارالسلام بغداد بر اسب مراد سوار گشته با بسیاری از فضلای روزگار و اکابر
نامدار براهی می‌رفت . در آن اثنا از خواجه ابوالعلا که در سلك صنادید افاضل
۲۰ عالم انتظام داشت پرسید که لواطه رسم قدیم است یا نو پیدا شده . خواجه جواب
داد که رسم قدیمست و قوم لوط پیغمبر علیه‌السلام [۱۰۰ب] مرتکب این امر
شنیع می‌شده‌اند . وزیر دانا باز سؤال کرد که لوط پیشتر بوده یا پیغمبر
علیه‌السلام. خواجه ابوالعلا گفت‌الله‌الله! ایدالله الوزیر! پیغمبر ماخاتم‌النبیین‌است .

وزیر گفت حق سبحانه و تعالی دربارهٔ امت لوط چه فرموده؟ خواجه این آیه بر زبان آورد: «اتا تون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم تجهلون» .
یعنی نادان کسانند که مرتکب امر لواطه می‌شوند. خطیرالملک گفت این سهل وعید و تهدیدی است . القصه این گفت و گو در میان اهل دانش اشتهار یافته بسمع پادشاه رسید . سلطان محمود که بر دانش وزیر اطلاع یافت رقم عزل بر ۵ صفحهٔ حالش کشید. وزیر بی قابلیت در آرزوی منصب وزارت در گذشت .

گفتار در بیان احوال قدوهٔ اصحاب قلم و ملاذ ارباب قدم خواجه شمس الدین محمد جوینی

در زمان تسلط و استیلای هلاکوخان بر ولایات ایران منصب وزارت من حیث الاستقلال تعلق به خواجهٔ مومی الیه گرفت و ایالت دارالسلام بغداد به برادر ۱۰ او خواجه علاءالدین عطاءالملک که «تاریخ [۱۰۱ الف] جهانگشا» تصنیف اوست سمت انتساب یافت .

و خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد زبدهٔ حاویان کمالات نفسانی عبدالملک جوینی است. وابأعن جد متعهد مناصب بلندومتقلد ایالت ارجمند بوده. جد نامدارش که ایضاً شمس الدین محمد نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد ۱۵ خوارزمشاه بود . پدر بزرگوارش خواجه بهاءالدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت . و چون هلاکوخان منصب وزارت را به خواجه شمس الدین محمد که نزد مورخان مشهورست به صاحب دیوان تفویض نمود بنا بر کمال مکارم اخلاق و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده درهای عدل و کرم بر روی روزگار خلایق بر گشود ودرتمشیت مهم وزارت ورواج و رونق ۲۰ در کار سلطنت به نوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف برخیا زنده می‌بود شرط متابعتش را بجای می آورد و با وجود کفر حکام و سلاطین در محافظت دین مبین و تقویت شرع سیدالمرسلین کمر جد و اجتهاد بر میان بست و از رعایت

اصحاب علم و کمال و ارباب فضل وافضال لحظه‌ای[۱۰۱ب]فارغ ننشست . وچون
هلاکوخان وفات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال اباقاخان تافت
در بارهٔ وزیر صافی ضمیر عنایت و التفات بیشتر فرمود و او در تمامت مملکت
ایلخان نواب کافی و عمال تعیین نمود و آن طایفه را به انفتاح ابواب صلات وصدقات
۵ بر ارباب استحقاق و اصحاب حاجات مأمور گردانید . لاجرم از رشحات سحاب
انعام آن خواجهٔ عالی‌مقام غنچهٔ آمال اهالی زهد وتقوی و متصدیان درس وفتوی
در چمن اقبال شکفته گردید و امتیاز افاضل از اراذل [1] و دانا از جاهل در زمان
وزارتش پیدا و ظاهرست، و بیمن اعتنا وحسن اهتمامش پایهٔ قدر فضلا و علما از
ذروهٔ برجیس‌در گذشت. وچون ایالت دارالسلام بغداد به برادر عالی گهر خواجه
۱۰ شمس‌الدین محمد خواجه عطاءالملك قراریافت خدمتش در اندك زمانی به‌معماری
عدل و احسان آن‌بلده را که درغایت ویرانی بود به‌نهایت معموری رسانید وخاطر
سکان آن سرزمین را از نعیم و ناز خرم و شادمان ساخت و در سرزمین‌نجف‌اشرف
نهری حفر کرده زیاده از صد هزاردینار احمر صرف نمود وآب فرات‌را درحوالی
[۱۰۲الف] مشهد مقدس معلی حضرت اسدالله الغالب امیرالمؤمنین و امام المتقین
۱۵ علی‌بن ابی‌طالب صلوات‌الله و سلامه علیه جاری فرموده به مسجد کوفه برد و آن
مسجدمبارك را تعمیرفرموده سقاخانه وپایاب ساخت .

و چون آب بر روی ملك و ملکت آورد آبروی سلاطین ما تقدم و خلفای
زمان سابق را که درین آرزو خزاین عالم بباد داده بودند و اموال جهان باین‌هوس
صرف کرده برخاك تأسف و تلهف ریخت .

۲۰ و قبر مسلم عقیل که در جنب مسجد کوفه است عمارت فرمود و گنبدی
نیز بربالای قبرهانی ابن عروه ساخت و درسر من رای مقام حضرت صاحب‌الزمان
علیه‌السلام را عمارت نمود و همچنین در عسکریین علیه‌صلواة الله الملك‌الکونین [2]
عمارات عالی بنا فرموده به اتمام آنها موفق گردید .

پسران‌خواجه‌شمس‌الدین محمد، خواجه‌بهاءالدین‌محمدوخواجه‌شرف الدین

۱ـ اصل : ارازل ۲ـ اصل : علیه‌الصلوة‌الله‌الملك کونین

هارون در مبادی احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات نفسانی و تکمیل
فضایل انسانی سعی و کوشش می کردند . اما خواجه شرف‌الدین هارون بر برادر
سبقت گرفته در صنوف علوم ماهر و در فنون دانش مفتخر شد و علم موسیقی از
استاد صفی‌الدین عبدالمؤمن تعلیم گرفت و آن‌جناب «رسالهٔ شرفیه» بنام نامی او
تألیف کرد . ۵

ذکر حکومت خواجه بهاءالدین محمد در مملکت اصفهان

در زمان اباقاخان خواجه بهاءالدین محمد ولد صاحب دیوان خواجه
شمس‌الدین محمد جوینی والی ولایت اصفهان و حاکم تومانات عراق گردید .
۱۰ چون در آن خطه رایت حکومت برافراشت و طبایع اجلاف آن ولایت را برارتکاب
فتنه وآشوب مایل یافت [۱۰۲ ب] بنابرآن ابواب عفو و اغماض به یکبارگی
بربست‌وپشت برمسند غلظت نهاده دلها را به‌تجمیل بار گران بشکست . اگرسخنی
نه بر وفق مزاج شنیدی تا به جریمه صغیره و کبیره چه رسد خاندانها برباد داده
مال و جان مسلمانان را هباءً منثورا [۱] گردانیدی . ارکان دولت و نواب دیوان و
۱۵ اشراف و اعیان اصفهان اگر شب یك‌لحظه بر بستر استراحت می‌غنودند هنگام
وزیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر سر و جان خود ترسان ولرزان
بودند که آیا امروز از چنبر قهر او به‌چه تدبیر نجات توان‌یافت و باد شرارخشم
آتشبارش برروزگار کدام خاکسار ازاهالی این دیارخواهدتافت. رنود [۲] واوباش و
سراق که شبها هیچ آفریده ازبیم ایشان در اسواق تردد نمی‌توانست نمود در اندك
۲۰ زمان چنان مطیع [و]منقادش گشتند که زیاده ازآن متصور نتواند بود . ارباب
دهقنت و فلاحت اسباب حرث و زراعت را در صحرا به وکیل بطش و مهابت او
می‌سپردند واگرعیّاری فی‌المثل چیزی از آن در جوف لیل بخانه در آوردی روز
دیگر زرع حیات او بداس امل ممات محصود [۳] گشتی و همچنین محافظت محلات‌و
اسواق را بر رؤسا و ملازمان مفوض گردانیدی و دکانداران به موجب فرمان

---

۱ ـ اصل : منصورا ۲ـاصل: ربود ۳ـاصل: محصور

شبها ابواب دکاکین را [۱۰۳الف] باز گذاشته به‌خانه‌های خود می‌رفتند وهیچکس را یارای آن نبود که از مأکولات وملبوسات چیزی تصرف کند. گویند شبی عسسی قرصی نان از دکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و ضعف بهای آن همانجا بگذاشت. روز دیگر که قرص خورشید از تنور افق بر آمد خباز به‌دکان خویش معاودت نمود، بهای قرص نافروخته دو درم سیم که بر مبلغ آن زیاده بود دید. و چون‌یارای اخفا نداشت مانند سیماب در اضطراب آمده بدرگاه شتافت و صورت حال بعرض رسانید، همان ساعت حسب الاشاره عسس از در همان دکان مصلوب گردید.

نقل است که خواجه بهاءالدین محمد غلامی داشت نیکی نام که نیك محرم اسرارش بود. او را فرمود که گرد شهر برو و تفحص احوال محافظان محلات و اسواق نموده چیزی تحقیق‌نمای. نیکی بعد از شرایط تفحص و احتیاط باز آمده به‌عرض رسانید که فلان کس از اهل پاس مستعد کار و بیداردل و هوشیار بود و دیده‌بان عزمش از شرفات حصار حزم اطراف و جوانب اسواق و محلات ملاحظه می‌نمود، وفلان شخص درمقام حراست تمکن داشت. اما سلطان منام بر شهرستان دماغش غلبه کرده عملهٔ حواس [۱۰۳ب] ظاهری او را از اعمال معهود معزول گردانیده‌و فلان عزیز از موضع احتراس غایب بود. روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید حارسان شبستان آسمان از عیون اعیان زمان غیبت نمودند شحنهٔ قهر خواجه بهاءالدین محمد اشارت فرمود تا هر یك از آن سه شخص را هفتاد چوب زدند. شخصی ازندما پرسید که‌اگراین دو شخص بسبب عدم‌احتیاط یا غیبت مستحق عذاب شدند این‌عزیز که کما ینبغی به‌لوازم مهم خود قیام‌می‌نموده چرا در زمرهٔ ارباب جرایم‌انتظام یافت؟ خواجه در جواب فرمود که مؤاخذهٔ این شخص به‌جهت آنست که نیکی را که در تاریکی شب دزدیده بسر وقتش رسید نگرفت و تحقیق نکرد که دراین وقت به چه سبب از خانه بیرون آمده‌ای؟

آورده‌اند که روزی خواجه بهاءالدین محمد با ابهت و حشمتی که سلاطین

روزگار در آرزوی آن بودند به راهی می گذشت . شخصی در زینت و تجمل او
چنانچه عادت عوام است نظر کردن گرفت. خواجه بهاءالدین به‌جانب آن بیچاره
ملتفت شده او را پیش خود طلب کرد و پرسید که در چه نظر می کردی ؟ آن
بی گناه ازغایت دهشت مجال تکلم نداشت . خواجهٔ نازنین [۱۰۴ الف] ازسرخشم
و کین فرمود تا جهانبین او را بسرکارد از حدقه بیرون کشیدند . بالجمله چون ۵
سیاست و عقوبت و خونریزش خواجه بهاءالدین محمد از حد اعتدال متجاوز
گشت و به‌عرض خواجه شمس‌الدین محمد رسید از روی شفقت ابوت چند نوبت
مکتوبات نوشته ولدامجد را از کثرت قتل وسیاست منع فرمود [و]وخامت عاقبت
آن حرکات نالایق را باز نمود. اما او اصلا متنبه نگشت ، **مصرع** :

پند پدر مانع نشد رسوای مادرزاد را ۱۰

آخرالامر زبردستی روزگار در استرداد مواهب خویش سعی درپیوست و
عروض امراض متضاده صولت[۱] و قوت غضبی خواجه بهاءالدین را درهم شکست و
هنوز سنین اوقات حیاتش به ثلثین نرسیده بود که از عالم فانی به‌جهان جاودانی
انتقال نمود ، **قطعه**:

فغان ز آفت این رنج ساز راحت سوز ۱۵

فغان ز گردش این جان شکار جورپرست

که‌صورتی که به‌عمری نگاشت‌خودبسترد

که گوهری که‌به‌سی‌سال‌سفت‌خودبشکست

چون خبر وفات خواجه بهاءالدین محمد به سمع صاحب دیوان رسید
[۱۰۴ ب] درفراق قرةالعین خویش محزون‌شده این رباعی در سلك نظم کشید ، ۲۰
رباعی :

فرزند محمد ای فلك هندویت بازار زمانه را بها یك مویت

تو پشت‌پدربودی، ازآن پشت پدر خم گشت‌چوابروی‌بتان‌بی‌رویت

در روضةالصفا مسطورست که‌خواجه بهاءالدین محمد هر چند در شیوهٔ سیاست‌و

۱ - اصل : سؤلت

عقوبت سعی تمام و مبالغهٔ مالا کلام داشت به اضعاف آن در طریق جود و سخاوت اهتمام فرموده هرگز درباب تعظیم فضلا و علما دقیقه‌ای نامرعی نمی گذاشت.
اوقات خود رابه‌چند قسم منقسم‌ساخته بود: از صباح تا چاشت گاه در صفهٔ بار نشستی، آنگاه با طایفه‌ای ازاخوان‌الصفا بساط صحبت وملاطفت مبسوط داشتی، و
۵ بعد از پیشین ساعتی با افاضل ندما به تجرع اقداح ارغوانی مستأنس بودی، و در هیچوقت از سرانجام مهمات ملك و مال و استکشاف احوال رعایا و برایا تغافل ننمودی.

گفتار در بیان وصول اختر طالع مجدالملك یزدی باوج اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه‌شمس‌الدین محمد بحدود و بال

۱۰

[۱۰۵ الف] درگلشن سپهر بد مهر گل دولت بدست که افتاد که ازعقب خار ناکامی در پایش نشکست، ودر عشرتخانهٔ عالم پربهانه پیمانهٔ اقبال بکام که رسید که ازدرد سر خمار دلش نخست، **مثنوی**:

سر سبز نگشت بوستانی	کازار نیافت از خزانی
سروی بچمن‌نخاست[1] ازجای	کاخر تبری نخورد بر پای
هر ناز زمانه را نیازیست	هرشمع مراد را گدازیست
در دهر کجاست صبحگاهی	کش نیست زپی شب سیاهی

۱۵

مؤید این مقال صورت حال مهر سپهر فضل و افضال خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان است که چون در زمان سلطنت هلاکوخان و اباقاخان چند
۲۰ سال در کمال استقلال به سرانجام امور ملك و مال ممالك ایلخانی قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاءالدین محمد بسبب تقریر مجدالملك یزدی نقصانی تمام بجاه و جلالش راه یافته دست تقدیر ابواب تعب بر روی روزگار برادرش خواجه عطاءالملك برگشود.

۱ـ اصل: نخواست

تفصیل این اجمال آنکه خواجه مجدالملك ولـد خواجه صفی‌الدین ابوالمکارم بود و در سلك وزیرزادگان یزد انتظام داشت. بعد از پدر وزیر به استقلال اتابك یوسف شاه والی ولایت[۱۰۵ب] یزد گردید. بعد از روزی چند به سببی از اسباب اتابك یوسف شاه رنجیده متوجهٔ اصفهان گشت و ملازمت خواجه بهاءالدین محمد اختیار کرد و چون او را نازك مزاج و تند خوی یافت به‌خدمت ۵ صاحب سعید خواجه شمس‌الدین محمد مبادرت نمود و جناب صاحبی شغلی از اشغال دیوانی درعهدهٔ او کرد. مجدالملك کماینبغی ازعهدهٔ سرانجام آن‌مهم بیرون آمد. اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیهٔ احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد مدد علت شده نقد اعتمادو خلوص اعتماد وزیر نیکو نهاد نسبت‌به مجدالملك مغشوش گشت و به فساد انجامید. مجدالملك شفعا انگیخته عرضه داشتهای ۱۰ نیازمندانه ارسال داشت تا بار دیگر خواجهٔ عالی گهر او را منظور نظر اشفاق گرداند، لیکن بجایی نرسید و قرین یأس و حرمان روزگار می گذرانید و نزد امرا تردد نموده اساس معرفت مستحکم می‌ساخت.

در اثنای آن اوقات روزی مجدالدین اثیر که نایب خواجه عطاءالملك بود به تقریبی شمه‌ای ازعظمت پادشاه مصرو کثرت لشکر آن دیاربه بعضی[۱۰۶الف] ۱۵ ازمنشیان خود می گفت. مجدالملك آن سخنان را شنوده آغاز خباثت کرد و به‌وسیلهٔ یکی از معتبران به‌عرض اباقاخان رسانید که مجدالدین اثیر که از جملهٔ مخصوصان برادرصاحب دیوان‌است بنابر اشارت واستصواب اخوین با مصریان زبان یکی‌دارد وپیوسته درمجالس‌زبان‌به‌مدح سلطان‌مصرمی گشاید.ازاستماع این حدیث نایرهٔ خشم اباقاخان اشتعال یافته فرمان داد تا مجدالدین اثیر را گرفته در شکنجه ۲۰ کشیدند و اورا ایذاء بسیار نمودند تا به‌مدعای مجدالملك اقرارنماید و چون آن سخن کذب محض وافترای صریح بود مجدالدین مقرنیامد. پادشاه اورا به‌صاحب سعید سپرد و آن‌قضیه‌را مهمل گذاشت. جناب صاحبی چون لجاج وعناد مجدالملك را به‌این مثابه مشاهده فرمود در استمالت خاطراو کوشیده منشورحکومت سیواس

بنام او نوشت و چند بالش زر و براتی مبلغ دو هزار دینار به‌اسم او انعام فرمود. مجدالملك چون برچنان حرکتی اقدام نموده بود به مجرد تملق و اکرام صاحب سعید خاطرش قرار نمی‌گرفت و برجانب صاحب اعتماد نمی‌فرمود و انتظار فرصت کشیده با دشمنان جناب صاحبی دوستی [۱۰٦ب] و محبت می‌ورزید تا درزمانی
۵ که اباقاخان متوجه خراسان گشته به قزوین رسید و پسرش ارغون خان به سعادت ملازمت پدر فایز[1] گردید. مجدالملك به‌توسط یکی از مقربان درمجلس شاهزاده راه یافته به‌عرض رسانید که هرساله آن مقدار مال که از مجموع ممالك محروسه به خزانهٔ عامره می‌رسد حاصل املاك خاصهٔ صاحب دیوانست که برسبیل خیانت از اموال پادشاه به‌اسم خود خریده، معذلك در کفران نعمت می کوشد و با
۱۰ ملوك مصر و شام شراب اتحاد می‌نوشد و برادرش عطاءالملك ملك بغداد را ملك خود تصور کرده و بدستور ملوك ذوی‌الاقتدار تاج مرصع جهت خویش مرتب داشته که در خزاین سلاطین مثل آن موجود نیست. اگر خان گیتی ستان بنده را برتبت تربیت سرافراز فرماید برصاحب دیوان موجه و ثابت می‌سازم که قریب چهارهزار تومان از اموال پادشاهی املاك به‌نام خود خریده و ازنقود و جواهرو
۱۵ گله و رمه قرب دوهزار تومان دیگر درتحت تصرف دارد و بنا برآنکه دانسته که من بر معایبش اطلاع یافته‌ام اینك منشور حکومت سیواس بنام من نوشته‌و چند [۱۰۷ الف] بالش زر و یك قطعه لعل و براتی به مبلغ دو هزار دینار حق‌السکوت به‌جهت من فرستاده وهرچند که سعی می کنم که‌این مقدمات به‌عرض پادشاه رسانم صورت نمی‌یابد و چون وسیلهٔ امرا و خواص این معنی میسر نمیشود هرگاه بر
۲۰ سر حرف می‌آیم صاحب دیوان رشوت فراوان از مال پادشاه به‌آن جماعت می‌دهد تا در کتمان آن بکوشند، بنا برآنکه شاهزاده بخلاف امرا مصلحت ولی‌نعمت را به‌رشوت نمی‌فروشد بخدمت توسل‌جسته عرض نمودم. و ارغون خان این سخنان پریشان را بسمع رضا شنوده درخلوتی به‌عرض پدر رسانید. اباقاخان فرمود که

۱- اصل: فایذ

حالا به افشای این سر مبادرت منمای تا به هنگام فرصت شرط پرسش به جای آوریم .

در روضةالصفا مسطورست که چون مجدالملك از علم استیفا و سیاق وقوفی تمام داشت براحوال ملك و مال مطلع گشته در شهور سنهٔ ثمان و سبعین و ستمائه بوساطت بعضی از امرا بمجلس اعلی درآمد و نخستین تقریر که بهعرض ۵ رسانید این بود که صاحب دیوان درین مدت که بهشغل وزارت سرافراز است هرگز محصولات ممالكرا [۱۰۷ب] به راستی باز ننموده و تمامت ملك پادشاه را املاك خاصهٔ خود ساخته و در هرطرفی دیوانی پرداخته . و همچنین داستانی درمعایب خواجه عطاءالملك باز راندو گفت که خواجه بهاءالدین محمد پسرصاحب دیوان ۱۰ در مدت حکومت عراق بیرون از حقوق و واجبات مبلغ سیصد تومان مال از اعمال استخراج کرده و دیناری از آن واصل خزانه نشده و در ترتیب و تجهیز عسکر نصرت انتما مصروف نگشته. هرچند گوهر تقریر مجدالملك درنظر عقل نقدی خریفمینمودچونتعلق به زر گرفته بود پادشاهآنرا بگوش هوش اصغانمود و از گلزار سعادت نسیم عاطفت در وزیدن آمده اباقاخان او را نواخت و عاطفت ۱۵ زیاده از مطموع مجدالملك ارزانی داشت و بدست خود کاسه داشت و بدن او را به خلعت خاص اختصاص داد. و هم در آنمجلس پادشاه سخن ممالك میپرسید و مجدالملك به تقریر دلپذیر آنچه مسؤ[و]ل بود بادا رسانید و یرلیغ صادر شد که مشرف ممالك محروسه باشد و محاسبات چند ساله مفروغ گرداند و از شاهزادگان وامراو مقربان هیچکس درمهم اومدخل ننماید . بالجمله مجدالملك ۲۰ [۱۰۸ الف] در یك لحظه که پرتوعنایت ایلخانی بر روی روزگارش افتاد رتبهٔاواز ثری به ثریا رسید ، **نظم :**

مهرت به کدام ذره پیوست دمی

کان ذره به از هزار خورشید نشد

مجدالملك غلامان پریوش با جامه های زرکش بر اسپان تازی و باد پایان شامیو حجازی سوار ساخت و خرگاه چهل سری وبارگاه اطلس ششتری تا ذروهٔ

آسمان و ایوان کیوان برافراخت ، **بیت** :

ز روزگار همین حالتم پسند آمد
که خوب وزشت وبدونیك در گذردیدم
برین صحیفهٔ مینا به خامهٔ خورشید
۵ نگاشته سخنی خوش به آب زر دیدم
که ای به دولت ده روزه گشته مستظهر
مباش غره که از تو بزرگتر دیدم
کسی که تاج مرصع صباح برسرداشت
نماز شام ورا خشت زیر سر دیدم

۱۰ و همچنین مجدالملك جهت استحضار وکلا و نواب صاحبی که در تبریز و سایر ممالك بودند تعیین نمود و این رباعی در سلك نظم کشیده نزد آن جناب روان فرمود ، **رباعی** :

در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن
یا غرقه شدن یا گهری آوردن
۱۵ خصمی تو بس قویست خواهم کردن
یا سرخ کنم روی بدان یا گردن

[۱۰۸ب] چون رقعه بنظر صاحب سعید رسید این رباعی در جواب گفته نزد اوفرستاد ، **رباعی** :

یرغو بر شاه چون نشاید بردن
۲۰ بس غصهٔ روزگار باید خوردن
این کار که پای در میانش داری
هم سرخ کنی روی بدان هم گردن

القصه چون صاحب دیوان بعد ازچند روز قرین وحشت و دهشت به‌بارگاه درآمد پادشاه بر زبان عتاب گفت که سالها کمرخدمت بر میان بسته پدر ما را

کوچ دادی و منظور نظر عنایت گشتی وچون تخت سلطنت به‌وجود ما تزیین یافت
بیشتر ازپیشتر دربارهٔ تو عاطفت بظهور رسانیده ضبط اموال جمیع ممالك محروسه
را برأی ورؤیت تو منوط گردانیدم و حالا مجدالملك تقریر می کند که تصرف
و تقصیر تو بسیارست و از اموال سلطانی آنچه در معرض تضییع افتاده بیشمار .

۵ ضمیر صاحب دیوان که جام جهان نمای اقبال بود از خشونت مقال بر
صعوبت احوال استدلال نمود و مجال تکذیب محال دانسته به تلقین ملهم سعادت و
تأیید مرشد عقل و هدایت گفت که سر و مال و جان و خان و مان فدای جان
[۱۰۹ الف] خان باد . وفور نعم و ایادی پادشاه را چه سان پنهان توان داشت و
انوار ذره‌پرور خورشید ضیا گستر را نابود که تواند انگاشت . هرآینه از دولت
۱۰ ابد پیوند من و برادرم و فرزند ستدیم و داریم و برداشتیم و خوردیم و بردیم
و چیزی در خدمت درگاه سلطنت و چیزی جهت صدقات ثبات دولت صرف کردیم
و آنچه امروز در تحت تصرف است از ضیاع و عقار و املاك و اسباب و نقود و
دواب و عبید نواله‌ای از خان انعام پادشاه است و هرچه خاطر خواه بندگان
درگاه عالی‌پناه باشد بنده عن صمیم‌القلب به‌آن همراه است. هرگاه فرمان شود و
۱۵ هروقت مصلحت باشد بهر که اشاره نافذ گردد تسلیم رود و به‌هیچ وجه و درهیچ
حال توقف و اهمال ننماید و تا از زلال حیات قطره‌ای درجام زندگانی باقی باشد
پیك قبا میان خدمت بسته زبان‌دعا گشاید ، **شعر** :

تا جام اجل در ندهد ساقی عمر
دست من و دامان تو ای باقی عمر

۲۰ [۱۰۹ب] اباقاخان سخندان این‌سخن دل‌نشان استماع فرمود . نسیم عنایت
ازگلشن مرحمت وزیده غبار نقار از خاطر دریا آثار محو نمود و اصناف الطاف
خسروانه دربارهٔ خواجه شمس‌الدین محمد تازه گردانید و منصب وزارت بدستور
معهود بدو مفوض داشته نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجهٔ اعتبار رسید و صاحب
سعید سجدات شکر بجای آورد و رسولان به‌اطراف و جوانب فرستاده از تجدید

عنایت اباقاخان اعلام فرمود و رقعه را که درین باب به برادر خود خواجه عطاءالملك نوشت مصدر به‌این آیت ساخت که « یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی‌وجعلنی من‌المکرمین » واین بیت را ردیف آیهٔ شریف گردانید ، **بیت** :

امروز بحمدالله فارغ دلم از دشمن

۵ کاندردل‌تنگ‌من‌جزدوست نمی گنجد

در روضة الصفا مسطورست که صاحب سعید هرچند از سخط پادشاه ایمن شدو نوبت دیگررایت وزارت برافراخت، امامجدالملك بنابر کمال اعتبارواختیار [۱۱۰ الف] در قصد آن جناب همچنان مجد بود و صاحب به قوت نفس و علو همت از ملازمت پادشاه لحظه‌ای تقاعد نمی‌نمود. و روزی اباقاخان جناب صاحبی ۱۰ ومجدالملك یزدی را احضار فرموده فرمود که بالمشافهه با یکدیگر سخن گویند و چنانچه رسم است هردوپهلوی یکدیگرزانوزدند . پادشاه اجازه فرمود که‌خواجه شمس‌الدین محمد پس‌تر زانو زند وصاحب سعید در حضور دشمن از دست حکم عنایتی پادشاه آن جام تلخ مذاق را در کشید و سخنان او را برنهج صواب‌جواب فرمود .

۱۵ و همچنین روایت کنند که روزی در اثنای طوی که مجلس بزمش چون عرصهٔ بهشت غمزدای و شراب نابش مانند حیات جان افزای بود صاحب سه نوبت زانو زده اباقاخان‌را کاسه داشت و هربار پادشاه کامکار از قبول آن کاسه اعراض فرمود. و صاحب مرتبهٔ چهارم بدان امر اقدام نموده پادشاه از گوشتی که بنا بر نص کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته بسر کارد لقمه‌ای به صاحب داد . ۲۰ صاحب سعید آن لقمه‌را خورده زمین خدمت ببوسید. [۱۱۰ب] بعد ازآن ایلخان جام شراب از دست جناب صاحبی گرفته در کشید و به امیر گفت که این تازیك عجب جرأتی دارد. چون‌چند نوبت ازقبول‌کاسهٔاواعراض کردم واوهمچنان درکاسه داشتن مبالغه نمود. درخاطرچنان بود که اگر آن لقمه را رد کند دیدهٔ او را هم بسراین کارد از چشم خانه بیرون آورم . القصه چون مجدالملك دید که مکاید

اودرشان صاحب آصف نشان چندان تأثیری نکرد، در غمز وسعایت برادرش خواجه عطاءالملك سعی نمود نگرفت و نایب او مجدالدین اثیر را بفریفت تا در برابر عطاءالملك آمده آغاز تقریر کرد و فرمان پادشاه باخذ وقید عطاء الملك صادر گشت.

چون خواجه شمس الدین محمد نازکی آن مهم را مشاهده نمود به برادر پیغام داد که هر چه مقرران گویند قبول کن و به هیچ وجه بر سخنان ایشان انکار مکن و بعد از گفت و گوی بسیار خواجه عطاءالملك مبلغ سیصد تومان قبول کرد که مهم سازی کند، معذلك معاندان [۱۱۱ الف] خرسند نگشتند و مهم به جایی رسید که محصلان خواجهٔ نیکوخصال را به سلاسل و اغلال گـرد بغداد می گردانیدند و به انواع شکنجه و عذاب معذب می‌داشتند تا هرچه داشت وقاید جان خود ساخته و فرزندان گرامی خود را که هر یك چشم و چراغ عالمی بودند به بیع در آورده بفروخت و بها تسلیم نمود و اعدا به مجرد مطالبه اکتفا نکردند و آن صاحب عزیز را به مصادقت و موافقت حکام مصرو شام متهم می‌ـ داشتند تا به یکبارگی آن عزیز در خواری افتاد و در آن اوان که پادشاه در همدان بود مجدالملك از غایت اقتدار و اختیار کس به بغداد فرستاد تا صاحب عطاءالملك رابه بند گران باردو آوردند و بفرمودهٔ او محصلان آن‌حاکم‌عصررا به سلاسل و اغلال همراه داشته متوجه گشتند.

مقارن آن درچهارشنبهٔششم ذی[ال]حجةالحرام سنهٔ ۶۸۰ اباقاخان‌در همدان بر بستر ناتوانی افتاده در عشرین ذی‌الحجهٔ سال مذکور مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و سریر خانی‌و مسند جهانبانی را از وجود خویش عاری وخالی گذاشت و همچنان او را مقید می‌داشتند تا باری سبحانه و تعالی فرج و مخلص [۱۱۱ب] ارزانی داشت .وتفصیل‌بلاومحن عطاءالملك در رسالهٔ« تسلیةالاخوان» که از مصنفات اوست مذکورو مسطورست .

گفتار در بیان نجات یافتن خواجه عطاءالملك و کشته شدن مجدالملك به حکم پادشاه عدالت آیین

در روز یکشنبه سیزدهم ربیع‌الاول سنهٔ احدی وثمانین وستمأیه که فراش ربیع
اطراف کوه ودشت را به‌دیبای هفت رنگ بیاراست سلطان‌احمد به‌تأیید بخت سرمد
۵ قبای سلطنت بردوش گرفته‌و تاج مبارك بر تارك نهاده بر تخت بخت قرار گرفت
و از اشعهٔ ضمیر منیرش اقطار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت . اول حکمی که
فرمود آن بود که ایلچیان به همدان‌فرستاد تا خواجه عطاءالملك را به اردو آورده
مطلق‌العنان ساخت‌و زمام امور ملك‌و مال را من حیث‌الاستقلال در کف کفایت
خواجه شمس‌الدین محمد گذاشت . بنابران نوبت دیگر بندگان عداوت شعار
۱۰ خواجه مجدالملك نایرهٔ بغض وحسد درکانون درونش اشتعال یافته به ارغون‌خان
بن اباقاخان که در خراسان فرمانروا بود عرضه داشت نمود که [۱۱۲ الف]
صاحب دیوان پدر بزرگوار شما را به زهر هلاك ساخت و چون می‌داند که من بر
آن سرّ اطلاع دارم قصد سرمن دارد . سعدالملك برادرزادهٔ مجدالملك بر مضمون
این عریضه واقف گشت‌و بنابر آنکه عم او را از منصب خزینه‌داری عزل کرده‌بود
۱۵ به خدمت خواجه شمس‌الدین محمد رفته صورت حال بازنمودو این حدیث به‌عرض
سلطان احمد رسید . حکم فرمود تا مجدالملك را مقیدو مغلول گردانیدندو ایضاً
یرلیغ صادر گشت که آنچه درزمان اباقاخان به زجراز خواجه عطاءالملك گرفته
بودند باز دادند . خواجهٔ نیکو خصال به عرض پادشاه رسانید که هر نعمت که ما
برادران در مدت ملازمت یافته‌ایم از فواضل صدقات حضرت سلطانیست و من‌بنده
۲۰ همه را درین قریلتای ایثار می کنم و اشارت نمود تا آن اموال بی قیاس را حضار
درگاه پادشاه ازیکدیگر بربودند . آنگاه از موقف جلال حکم لازم‌الامتثال‌صدور
یافت که امرای‌عظام به‌پرسش مهم‌مجدالملك‌اشتغال نمایندوایشان به موجب‌فرموده
عمل نمودند . در آن اثنا از میان اقمشه و امتعهٔ مجدالملك مقداری ازپوست شیر
بیرون آمد که به زعفران و شنجرف سطری چند [۱۱۲ ب] مغشوش و نا مقرر

بر آن نوشته بودند و چون اتراك منکر سحر می‌باشند از آن نوشته خایف گشتند ، ودر آن باب قیل وقال بسیار واقع شد. آخرالامر به استصواب قامان[و]بخشیان مقرر گشت که آن تعویذرا به آب آغشته، غسالهٔ آنرا مجدالملك بیاشامد تا نتیجهٔ سحر به او عاید گردد . مجدالملك ازقبول این معنی ابا وامتناع نمود ، چه گمان برد که آن نوشته را شیخ عبدالرحمن که دوست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان ۵ کرده و درضمن آن مکیدتی‌ست. فی‌الجمله گناه بر مجدالملك ثابت شد. اما سونجاق نویان به کشتن او راضی نگردید . مقارن این حال سونجاق پهلو بر بستر ناتوانی نهاده شیخ عبدالرحمن به عیادت اورفت و چندان مبالغه نمود که آن امیر به کشتن مجدالملك راضی شد . آنگاه حسب الحکم جهان مطاع مجدالملك را به ملازمان صاحب عطاءالملك سپردند . صاحب از غایت سلامت نفس و کمال حسن خلق می‌خواست ۱۰ که به موجب کلمهٔ «العفو عندالاقتدار من علوالاقدار» عمل نموده و درزمان قدرت قامت مجدالملك را به خلعت عفو بیاراید. اما جمعی مخلصان حقیقی و انصارو اعوان صاحبی زبان سرزنش دراز کردند که بر همگنان روشن است که در ازاء اصطناع و احسان این آستان دولت آشیان جوهر نفس این مدبر چگونه ظهور بافت ، و او در آن حال [۱۱۳الف] حق و خلق را سرمویی مرعی نداشت. امروز که به جزای ۱۵ افعال سیئه و سزای اعمال دنیّهٔ خود گرفتار آمده عقل سلیم و طبع مستقیم کی روا دارد که بر خصلت حلم معتاد این ظالم مظلوم صورت را خلاص دهی و باز عالمی را بدست ظلم و عدوان او گرفتار کنی. فرصت از دست نباید داد و روی زمین و ساحت خاطر از جورو ظلم پاك باید ساخت و عدم شخصی چنین بی باك را نوید صبوح شادمانی و سرمایهٔ فتوح زندگانی باید شمرد ، **شعر** : ۲۰

یکی شربت آب از پی بد سگال

به از عمر هفتاد و هشتاد سال

و نیز اکابر سلف فرموده‌اند ، **نظم :**

سنگ در دست و مار بر سر سنگ
نه ز دانش بود فسوس و درنگ

و در آن‌حال خلایق بسیار از مغول‌و مسلم تیغ تیز‌وخنجر در دست مترقب‌و
۵ مترصد ایستاده بودند . ناگاه اعوان صاحبی اورا بیرون آوردند ودریك چشم‌زدن
مانند ذبایح که خلق بر تفریق اعضا و اجزاء او راغب باشند بدنش را پاره پاره
کردند و هرعضو از اعضاء او را به مملکتی فرستادند و قلوب رعایا و عجزه را
که ازدست ظلم او به جان آمده بودند تسلی دادند . سرش به بغداد رسیده مدتی
بردار اعتبار بود و پای [۱۱۳ب] آن شوم قدم به شیراز ودستش رابه عراق بردند.
۱۰ یکی از فضلا این بیت نظم فرموده ، **شعر :**

می خواست که او دست رساند به عراق
دستش نرسید لیك دستش برسید

در حبیب السیر مسطورست که شخصی زبان مجدالملك را به صد دینار از
جلاد خریده به تبریز برد و یکی از اهل طبع این رباعی را درباب قضیهٔ آن‌مدبر
۱۵ فرموده ، **رباعی :**

روزی دو سه سر دفتر تزویر شدی
جویندهٔ ملك و مال و توقیر شدی
اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی
فی‌الجمله به یك هفته جهانگیر شدی

۲۰ چون مجدالملك رخت هستی به باد فنا داد سلطان احمد نوبت دیگر
صاحب علاءالدین عطاءالملك را به حکومت بغداد تعیین فرمود . هر چند که آن
جناب با خود مقرر ساخته بود که بقیهٔ عمر در گوشه نشسته پیرامون امورسلطنت
نگردد اما چون عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه او را از دو غرقاب یکی
شماتت اعدا و دیگری هلاکت نفس بی همتا نجات داد و خلاص ساخت و خصم

معاند و دشمن حاسد را با هرچه از اموال او گرفته بود و آنچه درمدت حکومت حاصل کرده به‌اوعنایت فرموده‌از بنیادبر انداخت هر آینه درمذهب‌مروت وشریعت فتوت ردامرپادشاهی [۱۱٤ الف] جایز نبود. بنابر آن روی توجه بدارالسلام بغداد نهاد. بعد ازورود بدان حدود روزی‌چندبه تمهید معدلت پرداخت‌ناگاه هادم‌اللذات از کمینگاه بیرون تاخته آن خواجهٔ فاضل عادل را از تخت بخت برتختهٔ هلاك ۵ انداخت و این واقعه در شب شنبه چهارم ذی [ال]حجه سنهٔ احدی و ثمانین و ستمأیه روی نمود.

ذکر بعضی حالات که در ایام وزارت خواجه شمس‌الدین روی داد

در آن ایام که به حسن سعی و اهتمام صاحب‌دیوان و بیمن دولت پادشاه ۱۰ اسلام سلطان احمد ملت دین احمدی قوت گرفت و مجدالملك یزدی به جزای اعمال و افعال خود گرفتار شد و عریضهٔ مجدالملك به نظر و این خبر به عرض ارغون‌خان ولد اباقاخان رسید قاصد جان صاحب دیوان گشته شخصی را به‌خدمت عم عالی‌مقدار سلطان احمد فرستاد و قصهٔ تقریر مجدالملك و اشتعال نایرهٔ غضب اباقاخان و رجعت کوکب صاحب دیوان یاد آورد و نیز پیغام فرمود که در آن ۱۵ اوان خواجهٔ مشارالیه اقرار کرده بود [۱۱٤ ب] که از نقد و جنس و ضیاع و عقار هرچه در قبضهٔ تملك‌و اقتدار اوست همه تعلق به ایلخان داردو هروقت‌فرمان شود و هر گاه مصلحت باشدو به هر که اشاره نافذ گردد بی مجال تأخیرو اهمال سپارد. اکنون التماس از مخصوصان آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب را مصاحب ملازمی بدین جانب ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده شود. سلطان از ۲۰ استماع این سخنان دانست که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد. در جواب فرمود که امهات‌مهمات مملکت را حسن تدبیر وزیر صافی ضمیر در حیطهٔ کفایت می‌آورد، هر گاه او از درگاه عالم پناه غیبت نماید

مصالح ملك و مال در محل اهمال و صدد اختلال می‌آید و به رسول و نامه مطلقاً التفات نفرمود . ایلچی که به‌آستان ارغون مراجعت نمود این حکایت موجب شکایت گشت و صورت عداوت ارغونی از پرده پوشی در گذشت و نشانها به اطراف ممالك فرستاد که اسباب خواجه شمس‌الدین محمد را به‌تصرف و کلای این‌جانب
۵ گذارند [۱۱۵ الف] و گماشتگان او را از شروع در مهمات و معاملات بازدارند ، و بنابرآنکه ارغون خان در حدود عراق اقامت داشت عراقیان هراسان گشته هر کس از وکلای صاحب دیوان آنچه در قبضهٔ اختیار او بود به تصرف گماشتهٔ شاهزاده باز گذاشت و ارغون به جانب دارالسلام بغداد خرامید و عمال و متصدیان آن‌دیاررا ازچاشنی انتقام جرعه‌ای چشانید و بعدازآن عازم دیارشرقی شد . سلطان
۱۰ احمد که از جرأت برادرزاده اطلاع یافت یکی ازامرا [را] باجنود نامعدود به‌دفع او نامزد فرمود . بعد از تقارب فریقین شکست برسپاه‌شاهزاده افتاده به قلعهٔ کلاة پناه برد . سلطان احمد الیناق را با ده هزار سوار به پای آن حصار فرستاد . شاهزاده به غیراز تسلیم راهی و به جز توکل پناهی نیافت . از قلعه بیرون‌آمد . الیناق شاهزاده را دراوجان به‌آستان سلطنت آشیان رسانید . سلطان احمد مدت
۱۵ دیرباز ارغون را درآفتاب بازداشت . آنگاه بار دادو او را درآغوش مهربانی کشیده [۱۱۵ب] بـه تفویض حکومت مملکت خراسان امیدوار ساخت وجهت سکنای برادرزاده خرگاهی تعیین فرمود. وچهار هزار کس به محافظت امر نمود . و روز دیگر که شهریار ثوابت و سیار از جانب مشرق به طرف دیار مغرب رایت عزیمت برافراخت سلطان احمد به‌صحبت حرم خود که در اردوی‌بزرگ گذاشته بود مایل
۲۰ شده الیناق را به مصلحت کوچ دادن اردوی شاهزاده ارغون معین ساخت ، **بیت :**

بی‌خبرزانکه نقشبند قضا در پس پرده نقشها دارد

و چون سلطان‌روان گشت بوقاو بعضی دیگر از امرا را هوس مخالفت بر خاطر گذشت و در ظلمت لیل نزدیك به خوابگاه ارغون خان رفته دامن خیمه را

چون حجاب شرم‌و نقاب آزرم برداشتند . ارغون از بستر استراحت بـه اضطراب بی‌نهایت برجست ، چه تصور نمود که موسم وداع حیات زندگانی ست ۰ بوقا دست او را گرفته به پادشاهی نوید دادو ازخرگاه بیرون آورده به جانب اردوی الیناق تاختندو او را و اکثر مقربان سلطان احمد را به تیغ تیزازمیان برداشتند. [۱۱۶ الف] یکی از آن جماعت به مرکب فرار سوار شدو از عقب سلطان شتافت . در وقتی که چهار فرسخ از اسفراین گذشته بود به سلطان رسید و از خروج ارغون خان‌وحادثهٔ شبیخون‌وانقلاب روزگارو قتل اعوان و انصارشمه‌ای به عرض‌رسانید. سلطان ازین خبر موحش مضطرب‌و مشوش خاطر شده روی به جانب اردوی مادر خود که درسراب بود نهاد. امرا و سرداران‌و مقربان که در ملازمتش بودند در هر منزل جمعی از رکاب سلطنت انتساب جدایی اختیار می‌نمودند ، **نظم :**

به هر گامی ز کامی دور می‌ماند

ز محنت آیتی مسطور می‌خواند

وصاحب دیوان چون به جاجرم رسید الاغی چند بدست‌آورده عازم اصفهان گردیدو بعد از آنکه ارغون خان از عون مشیت ایزدی کار دشمن بساخت درتمام آن‌شب مانند بخت خویش بیدار بودو درآن‌زمان که صبح صادق آغاز دمیدن کرده مواکب را به خدمت جمشید خورشید رسانید شاهزادگان‌و امرا به‌ملازمت ارغون رسیده زبان به تهنیت گشودند ، و چون سلطان احمد [۱۱۶ب] به اردوی والده رسیدو اورا از حادثه آگاه گردانید خاتون گفت انسب آنست در همین منزل توقف کنی‌و جمعی که در ملازمت‌اند باخود متفق گردانی تا ببینم که ازپردهٔ غیب کدام‌صورت روی‌می‌نماید.و دوسه روزی حقیقت حال برمردم اردوی خاتون‌پوشیده بود تا آنکه سپاه قراوناس که از امرای ارغون خان بـود در اردو ریخته صدای غارت‌و تاراج در عالم انداختندو هم درآن دوسه روز ارغون بدانجا رسید . سلطان احمد را دست بسته به استقبال بردند ، **نظم :**

چنین عجایب جا به سالهـای دراز
نه گوش دهر شنید و نه چشم دولت دید

و چون ارغون خان به تجربه معلوم نموده بود که بر ابقای دشمن فایده‌ای غیر ندامت مترتب نمیگردد بی توقف و تأخیر سلطان احمد را به قتل رسانید.

۵ **گفتار در ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب‌دیوان و بیان مجملی از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون خان**

چون صاحب سعید درجاجرم ازسلطان احمدجدا شده به اصفهان رسیدبعد از اندك‌زمانی خبر استیلای ارغون‌خان و کشته‌شدن‌سلطان‌استماع نمود. لاجرم برخاطرش
۱۰ گذشت که از اصفهان [۱۱۷الف] به شیراز رود وازشیرازمتوجه هرموز شده به راه دریا خود را به دیارهند رساندو اگرچندروزی ازحیات باقی باشد در آن مملکت به فراغت بگذراند. باز از شدت قهر مغول اندیشیده بر ضمیر منیر گذرانید که اگر نفس خود را ازین غرقاب فنا به ساحل نجات تـوان انداخت، فرزنـدان و متعلقان‌و نواب‌و گماشتگان را در آتش خطاب‌و عتاب‌و بوتهٔ عذاب نتوان گداخت.
۱۵ مدت سی سال در کمال عظمت و استقلال گذرانیده و صبح نشاط وایام شباب به شام غم انجام شیب رسانیده، اگرسپهر بد مهر به موجب عادت خویش آغاز بی‌وفایی و میل جفاکاری نماید پیداست که از متانت تدبیر و فروغ رای منیر چه بندد و چه گشاید. انسب آنست که دست امید در دامان توکل استوار داشته بر کرم پادشـاه حقیقی اعتماد نمایم و التجا به درگاه شاه جهان پناه برده از اندیشهٔ انواع اندوه
۲۰ وملال ونزول‌وارتحال بازآیم. اگر نسیم عنایت‌ازمهب‌الطاف پادشاهانه وزیدن گیرد و ارغون خان از سر جریمهٔ نا کردهٔ بنده‌ای در گذرد، **مصراع:**

زمشك بوی وزخورشید نورنیست بدیع

والا باری چندین کس را از محنت شکنجه و تعذیب [۱۱۷ب] خلاص داده باشم. آنگاه کلمهٔ شریفهٔ «وافوض امری الی‌الله» بر زبان گذرانیده به صوب اردوی

ارغون خان روان گشت . دراثنای راه امیر خماری و اتابك یوسف شاه یزدی وملك
امام‌الدین قزوینی که ارغون خان ایشان را جهت استمالت صاحب دیوان ارسال
داشته بود بدان جناب رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان می گوید که چون خدای
جاوید مرا بردشمنان ظفر داد و تاج خانی وافسر جهانبانی برفرق مبارك من‌نهاد
گناه‌جمیع ارباب جرایم را بخشید و رقم عفو واغماض بر جرایدخطایای همگنان ۵
کشیدم . اگر صاحب دیوان به خدمت آید هرآینه به اصناف الطاف اختصاص‌یابد
و نشانی مشتمل برامثال این سخنان ظاهر گردانیدند و خاطر شریف صاحبی از
استماع این کلمات اطمینان یافته به سرعت برق و باد قطع مسافت می‌نمود ، تادر
روز دهم رجب‌المرجب سنهٔ ثلاث و ثمانین وستمأیه به اردو رسیده در وثاق بوقا که
امیرالامرا بود نزول فرمود ، و روز دیگر بوقا که دوست صاحب دیوان بود آن ۱۰
جناب را به پایهٔ سریر اعلی برد.[۱۱۸ الف] ارغون خان صاحب سعید را بنواخت
و به تفویض منصب وزارت امیدوار ساخت و صاحب زمین خدمت بوسیده و دعای
دوام دولت به ادا رسانیده به منزل خود باز گشت.و چون چند روز برین قضیه
بگذشت و نزد اهل حسد به وضوح پیوست که خواجه شمس‌الدین محمد به‌دستور
معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود فخرالدین مستوفی و حسام‌الدین ۱۵
حاجب با بوقا گفتند که با وجود وزارت صاحب ریاض حکومت تو صفت نضارت
نخواهد گرفت،و اگر چه خواجه روزی چند طریق تواضع مسلوك دارد هر گـاه
متمکن گردد ترا نیز مثل سایر امرا بی‌اختیار خواهد ساخت ، **رباعی** :

دشمن چو بدست آمد و فرصت داری
زنهار که از دست خودش نگذاری ۲۰
ور بگذاری و دست یـابد بر تو
سودی نکند ندامت و غمخواری

بناء علی هذا بوقا در خلوتی زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت

کسی که دربارهٔ پدر نیك نهاد پادشاه بد اندیشد و به کفران نعمت اقدام نماید ازو خدمت پسندیده چگونه‌توقع‌توان داشت. [۱۱۸ب] ثبات‌دولت صاحب تاج وسریر وفنای وزیر پر مکروتزویر قرین یکدیگرست. اورا زنده‌نمی‌باید گذاشت ، **شعر** :

چو قدرت یافتی بر خصم غدار

۵ مکن تقصیر و مغزش را برون آر

بنا بر آن ارغون خان حکم فرمود که صاحب دیوان‌را به موقف یرغو آرند وامرا و نوییینان همت بر تحقیق آن مهم گمارند. آنگاه جناب صاحبی را به‌موجب فرمان دستها بسته بسر دیوان حاضر گردانیدند و جهانیان فریاد و فغان به اوج آسمان رسانیدند که درارزاق خلایق‌راچرا بسته‌اند و خاطر بی نوایان و مسکینان ۱۰ را چون دل هنرمندان بچه جهت شکسته‌اند . خواجه شمس‌الدین محمد در جواب اصحاب حسد گفت تقصیرات و تصرفات بنده که ارباب غرض عرض کرده‌اند یکی را صد اعتراف می‌آرم اما ازتهمت اندیشه غدر و خیانت نسبت با ولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم ، **بیت** :

نه بر زبان گذرانیده‌ام نه بر خاطر

۱۵ نه درعقیدهٔ من بنده هر گز آن بوده

بر عقلای روشن ضمیر روشن و هویدا خواهد بود که نسبت غدری که به جناب صاحبی اثبات می کردند آن بود که مجدالملك [۱۱۹الف] یزدی بخدمت ارغون‌خان‌عرض کرده بود که‌خواجه‌شمس‌الدین محمد پدربزرگوارشما اباقاخان را زهر داده سلطان احمد را پادشاه کرد وچون می‌داند که من برآن مقدمه اطلاع ۲۰ دارم قصد سرمن دارد،و آخرالامر تهمت وعداوت مجدالملك بعد ازفوت او درحق خواجهٔ عالی‌مقدار کار گر افتاد. بالجمله طلاقت لسان وفصاحت بیان خواجهٔ عالی مقدار فایده نداد ، **مصرع** :

با حکم قضا دم مسیحا چه کند

و چون مهلت ایام صاحبی بسرآمده بود فرمان نافذگشت که مبانی فضایل

و معانی را خراب کنند و سرچشمهٔ جود و احسان را سراب گردانند. خواجه
شمس‌الدین محمد چون دانست که نجات از جملهٔ محالات است غسلی بجای آورده
دوگانه‌ای از برای یگانهٔ حقیقی بگزارد[1] ومصحفی‌را که همراه داشت‌به رسم تفأل
عاقبت‌کاربگشاد، این آیت بر آمد: «ان‌الذین قالواربنا الله ثم استقاموا تتنزل‌علیهم‌
الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بـالجنة التی کنتم توعدون». لاجرم ۵
خاطر از علایق فارغ ساخته در مقام تسلیم گفت، **مصرع**:

هرچه ازتو آید خوش‌بود [۱۱۹ب] خواهی شفا خواهی الم

ونماز دیگرروز دوشنبه چهارم شعبان سنهٔ مذکوره در موضع اهر از سر پنجهٔ جلاد
صاحب سعید شربت شهـادت چشید و سـاقی تقدیر اولاد امجاد آن وزیر صافی
ضمیر، یحیی و فرج الله مسعود و اتابك را نیز از همان شربت چشانید، **نظم**: ۱۰

تیغی کشیده برهمه این چرخ گوژ پشت
کو صد هزار شاه و گدا را به قهر کشت
چون عاقبت فناست جهان دو رنگ را
سهلست خوب و زشت اگر نرم یا درشت

بعد ازشهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاك و اسباب ۱۵
اورا که در ممالك عراق و آذربایجان و سایر ممالك بود به تحت تصرف درآوردند
واساس‌خیرات وبنای مبرات اورا مندرس‌ومنهدم کردند. درروضةالصفا وحبیب‌السیر
مذکور ومسطورست که حاصل‌املاك و رقبات و مستغلات[2] خاصهٔ صاحب دیوان
هرساله به‌مبلغ سیصد و شصت تومان می‌رسید وآن جناب اکثرآن وجه را درامور
خیر مصروف می گردانید. بررای محاسبان علم حساب مخفی نماناد که در باب ۲۰
هریك تومان آن زمان که چه مبلغ برای حال می‌شود [۱۲۰ الف] فیمابین اهل
حساب گفتگوی بی‌حساب شده اما برجایی‌قرارنیافته،چنانچه گفته‌اند که، **مصرع**:

۱ـ اصل: بگذارد ۲ـ اصل: مستقلات

قرار در کف آزادگان نگیرد مال

اما آنچه بر ذرهٔ بی‌مقدار ظاهر گردیده بر طبق عرض می گذارد ، چنانچه در مخزن سینه به ودیعت سپارند مختارند . بدان که مراد از دینار یك مثقال طلا است که در سنوات ماضی معمول و در ممالك ایران رایج بوده و قیمت یك مثقال طلا آن زمان یك هزار دینار این اوانست ، به جهت آنکه مثقال آنوقت نیم مثقال و طسوج حال است که از این‌قرار اگر موافق حساب باشد هر سال‌حاصل املاك و مستغلات[۱] خاصهٔ خواجه شمس‌الدین محمد سیصدوشصت هزارتومان تبریزی رایج حال می‌شود .

مشهورست که یکی از شعرا در حینی که خواجه شمس‌الدین محمد ارادهٔ سواری داشت این قطعه را نوشته بدستش داد ، **قطعه:**

دریا چو محیطست و کف خواجه نقط
پیوسته به گرد نقطه می‌گردد خط
پروردهٔ تو که[و] مه و پیر و جوان
دولت ندهد خدای کس را به غلط

خواجه صاحب دیوان همچنان ایستاده ودربدیهه درهمان رقعه نوشته باوداد، **قطعه:**

سیصد بره سفید چون بیضهٔ بط — کورا ز سیاهی نبود هیچ نقط
از گلهٔ خاصی نه از جای غلط — چوپان بدهد بدست دارندهٔ خط

یکی از فضلا در مرثیهٔ آن صاحب سعادت انتما این رباعی منظوم گردانیده ،

رباعی:

از رفتن شمس از شفق خون بچکید
مه روی بکند و ز هره گیسو ببرید

---

۱ ـ اصل : مستقلات

شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح
بر زد نفسی سرد و گریبان بدرید
ودیگری در وفات آن خواجهٔ پسندیده صفات این قطعه در سلك نظم کشیده،
قطعه : [۱۲۰ب]

نظام عرصهٔ آفاق و صاحب دیوان
محمدبن جوینی در یگانهٔ دهر
به‌سال‌ششصد وهشتاد وسه‌زشعبان‌چار
به وقت عصر دوشنبه به رودخانه اهر
ز دست ظلم نه ازروی اختیاربه جبر
ز جام تیغ لبالب چشید شربت قهر

و یکی از دوستان مجدالملك درآن واقعه‌به نظم آورده ، **شعر :**

چو مجدالملك از تقدیر ایزد
شهادت یافت در صحرای نوشهر
به قصد صاحب دیوان محمد
که دستور ممالك بود در دهر
پس از دو سال و دو ماه و دو هفته
چشید او هم ز دوران شربت قهر
تو در دنیا مشو بد را معامل
که دارد در ترازو نوش با زهر

ذکر عمارت خواجهٔ سعید خواجه شمس‌الدین محمد دردارالعبادهٔ یزد

بر رای عالم‌آرای سالکان مسالك توفیق و ضمیر منیر عارفان معارف تحقیق پوشیده نخواهد بود که در آن ایام که صاحب دیوان در مسند رفیع وزارت دیوان هلاکوخان واباقاخان تکیه داده آن مقدار بقاع نفاع وعمارات فلك ارتفاع معمار

همت عالی نهمتش در اطراف جهان از مدارس و خوانق و مساجد و دارالشفا و غیرها ساخته و پرداخته که هرگز هیچ پادشاهی ذو شوکت [۱۲۱ الف] صاحب حشمت به عمارت عشر آن موفق نگشته ، **شعر** :

ساخت عمارات بسی در جهان

۵ پی نبرد وهم به تعداد آن

و یکی از آنجمله دارالشفای صاحبی واقعه دردارالعبادهٔ یزد است. و بنا بر آنکه حکیم علی‌الاطلاق از دارالشفای «و یشف صدور قوم مؤمنین» کلیات شفای مرضی خسته دلان‌را به حذاقت طبیب لبیب مرحمت آن جناب حواله نموده و آن جناب به خواجه شمس‌الدین محمد تازیکو که در خطهٔ یزد وزیر و در سرانجام ۱۰ امور مهام صاحب وکیل بود رجوع نمود که عمارتی موسوم به دارالشفا بسازد واو حسب‌الفرمان عمارتی که در میان دودرگاه دارالشفا و به بازار متصل است ساخت. چون طرح آن به نظر خواجه صاحب دیوان در آمد فرمود که در خور همت خود ساخته‌ای‌نه موافق همت ما. **خواجه شمس‌الدین محمد تازیکو** ازین سرزنش‌ازتاب عرق‌انفعال‌بی‌تاب گشته موازی‌ده جریب زمین‌طرح‌عمارت دارالشفاومدرسه ومسجد ۱۵ بیت‌الادویه ومحبس مجانین و حوضخانه وطنبی و بادگیر انداخته اساس همگی از آجروسنگ نمود وتمامی رابه‌کاشی‌تراشیدهٔ الوان وطلا و لاجورد [۱۲۱ ب] منقش گردانید و باغی در جنب آن به انواع درختان ثابت ساخت و یخدانی نیزپرداخت وآب تفت درمیان مدرسهٔباغ جاری فرمود . بعد ازاتمام طرح آن‌را کشیده‌به‌خدمت صاحب دیوان فرستاد . صاحب فرمود که نه بدین افراط و نه بدان تفریط. چون ۲۰ این سخن به خواجه شمس‌الدین محمد تازیکو رسید عرض نمود که هرگاه اخراجات آن بر ملازمان صاحبی کرا نباشد امرفرمایند تا القاب صاحب از کتابه محو و تازیکو ثبت نمایند ،تا آنچه صرف اخراجات شده از سرکار به خزانه ارسال دارد . اما همین سخن در زبانها ماند. بالجمله در سنهٔ ستین و ستمأیه که عمارت به اتمام رسید خواجه شمس‌الدین محمد تازیکو مجلسی عالی ترتیب داده به احضار

اکابر واهالی فرمان داد. افصح‌المتکلمین امامی هروی که در آن‌وقت دریزد می‌بود در وصف آن عمارت قصیده‌ای گفته به عرض رسانید. خزانه‌دار همت عالی خواجه شمس‌الدین محمد تازیکو مبلغ یکهزاردینار که مراد هزار مثقال طلا است به‌سبیل صله به‌وی تسلیم نمود.و به موجب اشاره آن قصیده به‌کاشی تراشیده بر کتابه نقش یافت. بعضی از آن ابیات که به خاطر بود درین اوراق ثبت گردید، [۱۲۲الف] ۵

قصیده :

ای صفای صفه‌ات ترکیب عالم را روان

صحت عقل [و]فضای روحی وجان‌جهان

سدهٔ گردون مآب تست رفعت را پناه

ساحت عزت جناب تست دولت را مکان ۱۰

شدزرشك‌صحن‌وسقفت‌چرخ‌وجنت‌را مقیم

اشك و انجم در کنار وآب کوثر دردهان

کی به گردون‌سر فرود آردجنابت‌را که‌هست

زاطلس گردون زمینت وزکواکب آسمان

سقف مرفوعت سپهر عاشراست آن برزمین ۱۵

صحن‌دلخواهت‌بهشت‌تاسع[1] است‌اندرجهان

صاحبت آنکس که‌ازدست‌ودلش‌عاجزشود

هر نفس صدحاتم وهرلحظه‌صد نوشیروان

خواجهٔ دیوان‌هفت اقلیم شمس‌ملك ودین

مبدع امن و امان مقصود ابداع زمان ۲۰

اکابر و اعیان و رؤسا و کدخدایان از هر قصبه و قرا موازی پانصد جرّه‌آب به رسم تکلف به تصرف‌و کلای خواجه شمس‌الدین محمدصاحب دیوان دادند وآن خواجهٔ بلند جناب تمامی را داخل موقوفات دارالشفا فرمود با بسیاری از املاك‌و مستغلات[2] سرکار خاصهٔ خود.و الحال از موقوفات‌نامی واز دارالشفا نشانی مانده.

۱ـ اصل : لامع ۲ ـ اصل : مستقلات

ذکر احوال خواجه شمس‌الدین محمد تازیکو

مجملی از احوال خیر مآل خواجهٔ نیکوخصال در ضمن [۱۲۲ ب] حکایت صاحب دیوان به دستیاری بنان بیان گردید . وآن‌خواجهٔ مشارالیه درزمان اختیار و اعتبار بلکه به میامن توفیقات الٰهی بنابر خوابی که دیده بود در حوالی زندان سکندرواقعه در«محلهٔ شهرستان» مسجدی‌ساخته چهل محراب ترتیب نمود وموسوم ساخت به «چهل محراب» و چهاردانگ قریهٔ شیرقهستان را بر آنجا وقف فرمود و آن مسجد در کمال فیض است و هر کس به جهت مطالب عظیمه در مسجد مزبور نماز گزارد[1] و دعا کند حضرت مجیب الدعوات آن دعا را به شرف اجابت مقرون می گرداند ،انشاءالله تعالی وحده‌العزیز. و چون موقوفات سرکارمسجد به تصرف مباشرین موقوفات درآمده آن عمارت رو به خرابی نهاده .

و نیزخواجه شمس‌الدین محمد مذکور دربرابرمزارمنورشیخ جمال‌الاسلام نورالله مرقده عمارتی ساخته موسوم نمود به مصلی و به جهت امتداد ایام خراب گشته بود . در زمان دولت نواب خاقان گیتی ستان میرزا اسحق بیك که از اولاد خواجهٔ مغفور و ازاعیان و اشراف آن ولایت است آن را عمارت نموده [۱۲۳ الف] انشاءالله تعالی احوال آن جناب و بیان عمارت مصلی‌درمحل خود سمت گزارش[2] خواهد یافت .

گفتار دربیان شمه‌ای ازحال‌خواجه رشید وذکرشهادت آن‌جناب به‌سعی‌خواجه علیشاه وحکم‌سلطان ابوسعید

جناب فضایل پناه خواجه رشیدالدین فضل‌الله به فطنت ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت و به تکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بود و پیوسته نقش تألیف و تصنیف بر لوح خاطر می‌نگاشت . از مشخصات خامهٔ گوهر بارش ریاض فضل و فصاحت ناضرو ریان بود واز قطرات خامه دررنثارش حدایق انشاء و بلاغت وزواهرازهار پر می‌نمود ، **بیت :**

۱ـ اصل : گذارد ۲ـ اصل : گذارش

نظم سخن لؤلؤ و مرجان شدی
خامهٔ او چون گهر افشان شدی

ازجملهٔ مصنفات آن وزیر آصف صفات «جامع التواریخ رشیدی» و«توضیحات» در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرایب آیات و مسایل فرخنده سمات آن اوراق بر الواح خواطرمنقوش ومسطور ، وآن جناب درزمان [۱۲۳ب] ۵ غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صواب نمایش ناظم مصالح امم گشت و فکر مشکل گشایش مدبر امور جمهور بنی آدم شد و تا آخر ایام حیات غازانی در غایت اقبال و کامرانی بسر برده چون اولجایتو سلطان زمام مهام کشورستانی به قبضهٔ اقتدار درآورد بیشتر از برادر دربارهٔ آن دستور ستوده سیر لطف و مرحمت مبذول داشت و درجهٔ او را از ابنای جنس بلندتر کرد و آن وزیر نصفت نهاد به انامل ۱۰ مکرمت ابواب عدل و انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر عاطفت گردانیده جهت ایشان مدارس و بقاع خیر بنا نهاد ومزارع مرغوب ومستغلات[1] نفاع بر آن بقاع وقف نموده پیوسته غمام انعام واحسانش برفرق اصحاب رشدو رشاد می بارید ، وهر گز هیچ آفریده ازخوان نعمت وانعام بیکرانش مأیوس و محروم نمی گردید . آثار خیرات آن مظهر الطاف واهب العطایا هنوز ۱۵ در ولایت عراق و آذربایجان باقی و پایداراست. و در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان [۱۲٤ الف] خواجه علیشاه جیلانی به غایت مقرب شده بعضی مهمات را بی وقوف خواجه رشید فیصل می داد و از این جهت حزن و ملال به خاطر وزیر حمیده خصال رسیده نزد پادشاه زبان شکایت بگشاد و به عرض رسانید که اگر در منصب وزارت بنده بر علیشاه تقدم دارد اورا متابعت من باید کرد و اگر تمشیت ۲۰ این اموربدومقرر است بنده را روی به سرانجام مهم دیگر باید آورد، وحالا خواجه علیشاه هریك ازین صورت اختیار نماید بنده به قدم اتفاق پیش آید .

اول آنکه متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی شود تا من به جواب محاسبات سنوات سابقه قیام نمایم .

۱ـ اصل : مستقلات

دویم آنکه تمامی مهماتی که تعلق به وزرا می‌باشد به بنده بازگذارد تا من به عنایت سلطانی مستظهر بوده از عهدهٔ آن امر بیرون آیم .

سیوم آنکه بلاد وممالك محروسه را منقسم بدو قسم ساخته هریك درسر کار خود دخل کنیم و بقدر مقدور آثار کفایت به حیّز ظهور رسانیم .

۵ اولجایتو سلطان در جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکار شایسته‌اند ، رشید مردی پیرو دانشمند است و علیشاه جوانی [۱۲٤ ب] کاردان و بی مانند . و صلاح مملکت در آنست که هردو به اتفاق یکدیگرمهمات را فیصل دهند، و آن یك در مقام شفقت و این یك در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایرهٔ موافقت بیرون ننهند. و برحسب فرمان، آن دو وزیر عالی شأن به ۱۰ مصالحه راضی گشته گرگ آشتی کردند و بار دیگر بر سبیل مشارکت و مساهمت روی به سرانجام مهام مملکت آوردند. اماچون سلطان محمد خدابنده رخت به‌عالم بقا کشید و سلطان ابوسعید خان مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاده و هر چند خواجه علیشاه خواست که تصرفی بر خواجه رشید ثابت کند ابواب حصول این معنی بر روی او ۱۵ نگشاد. درین اثنا جمعی از نویسندگان عملهٔ دیوان چنانچه عادت ایشان است نزد خواجه رشید رفته به عرض رسانیدند که اگر اجازت فرمایند ما با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنیدیم تا مبلغی از تصرفات بر وی ثابت گردد . خواجه رشید [۱۲۵الف] ازغایت سلامت نفس بدان امر همداستان نشدو گفت من خواجه علی‌-شاه را سفارش کنم تا در مقام استرضای شما آید . آن جماعت از خواجه رشید ۲۰ مأیوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تردد کردند و به اتفاق روی به تقریر وزیر صافی ضمیر آوردند و در خدمت پادشاه آن خواجهٔ افاضل پناه را به‌عیوب منسوب ساختند،و در اواخر شهر رجب‌المرجب سنهٔ سبع‌و عشروسبعمائه رقم‌عزل[۱] بر ناصیهٔ حال او کشیده شد و سلطان ابوسعید درآن زمستان علم عزیمت به صوب دارالسلام بغداد برافراشت و در وقت نقل خسرو ثوابت و سیار ببرج حمل سلطان عالی محل

۱ـ اصل: عذل

به صوب سلطانیه نهضت فرمودو امیر چوپان درحدود آذربایجان برسم شکارپرداخته در آن اثنا خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت نزد خود طلب داشت و گفت وجود تو در ملك مانند نمك در طعام مطلوبست ، البته کرّت دیگر ملازمت درگاه اختیار می‌باید کرد وروی به فیصل مهمات‌مملکت آورد. خواجه در جواب گفت که عمری در ملازمت گذرانیده‌ام و شام اوقات [۱۲۵ ب] شباب را به صبح ایام شیب‌رسانیده ، روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است نهایت پذیرفته و نهال آمال و امانی بهار جوانی از هبوب صرصر خریف ضعف و ناتوانی‌سمت انحنا گرفته ، **قطعه:**

بسان پشت کمان گشته پشت من زان روی

که تیر عمر گرانمایه در گذشت از شست[1]

به پای خاستنم[2] مشکل است و می گوید

زمانه، خیز که این خانه نیست جای نشست

و آنچه مرا در ایام وزارت دست داده هرگز هیچ وزیری را اتفاق نیفتاده، اکنون سیزده نفر از اولاد رشید[برشد] رسیده‌اند، اولی آنست که حال ایشان در عوض من در خدمت باشند و بنده به تدارك مافات قیام نموده مخادیم رقم نسیان بر ورق حال من کشند ، **نظم :**

رسم است که مالکان تحریر آزاد کنند بندهٔ پیر

خواجه رشید هرچند درباب استعفا مبالغهٔ بیشتر نمود امیرچوپان درتکلیف قبول‌منصب وزارت افزود. آخرالامر خواجه سر رضا جنبانید و چون این خبر به خواجه علیشاه‌و جمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغازاضطراب کرده بندگان ابوبکر آقا را که نفس ناطقهٔ [۱۲٦ الف] امیرچوپان بود به ایثار درم ودینار بفریفتند تا مزاج امیر را بروزیر صافی ضمیر متغیر گردانید. وچوپان بیك اگرچه با خواجه نیك بود اما لوحی ساده داشت‌وهر کس می‌خواست مطلوب

۱ـ اصل : پشت ۲ـ اصل : خواستنم

خودرا بر آن‌می‌نگاشت. وکار به جایی رسید که اعدای خواجه رشید به عرض امیر
چوپان‌رسانیدند که خواجه ابراهیم ولدخواجه‌رشید که شربت دار اولجایتو سلطان
بود به اغوای پدرخود پادشاه را زهر داد و بدان واسطه سلطان محمد خدابنده روی
به عالم مخلد نهاد و امیرچوپان این حدیث را به عرض سلطان ابوسعید رسانید و
۵ دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند ادای شهادت نمودند و حکم قتل آن وزیر
فاضل عادل حاصل کردند، و به تاریخ هفتدهم جمادی‌الاولی [1] سنهٔ ثمان و عشر و
سبعمائه نخست جلاد خواجه ابراهیم را در نظر پدر گردن زده آنگاه متوجه
خواجه رشید شد. خواجه به‌او گفت علیشاه را بگو که بی جریمه قصد جان من
کردی، روزگار این کینه از تو باز خواهد خواست و تفاوت بین الجانبین
۱۰ همین قدر خواهد بود که گور من کهنه و قبر تو نو خواهد بود. [۱۲۶ب] بعداز
آن جلاد خواجهٔ نیك نفس را ازمیان بدونیم زد ولشکریان «ربع رشیدی» [را] که
متعلق‌بدان جناب بود غارت و تاراج نمودند و امرا املاك خواجه‌و اولاد عظامش‌را
دیوانی ساختند. مولانا جلال‌الدین عقیقی در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت‌در
سلك نظم کشید، **نظم**:

۱۵ رشید ملت و دین چون رحیل کرد به عقبی
نوشت منشی تاریخ او که «طاب‌ثراه»

بیان عمارات مرحوم شهید خواجه رشید در خطهٔ یزد

بر خواطر فیض مظاهرارباب‌اولوالابصار پوشیده نماناد که‌دستورعدالت‌شعار
در آن وقت که پشت بر مسند وزارت دیوان اعلی نهاد و کلای او حسب‌الفرمان
۲۰ در دارالعبادهٔ یزد متصل به«میدان وقت‌ساعت» طرح مدرسه و خانقاه انداخته ما بین
این دو عمارت دو منار رفیع برافراختند و القاب آن جناب در کتابه بکاشی ثبت
نمودند و تمامی به طلاو لاجورد تزیین دادند و بازاری مشتمل بر حوانیت ساختند
و در در مدرسهٔ عبدالقادر نیزبازاری مشهوربه «بازار کاغذیان» به‌اتمام رسانیده دایر

۱ـ اصل: الاول

گردانیدند . بعد از آن خواجهٔ حمیده خصال این دو بازار با حوانیت بیشمار و قنوات و مزارع بسیار بر خانقاه و مدرسه وقف فرمود [۱۲۷الف] و اکنون که دو مرحله از سنهٔ ثمانین و الف هجریه گذشته اوقاف آن سرکار معدوم و عمارات خیر خراب گردیده. وهمچنین مقررفرمود که در قریهٔ «سریزد» بقعه‌ای در کمال تکلف ساختندو بسیاری ازحقابه واراضی محل‌مزبوروسایر محال بر آن‌وقف فرمود. بنای خیر آن بانی‌برّ واحسان بیشماراست و عرصهٔ این اوراق گنجایش بیان آنها ندارد، لاجرم بهمین قدر اختصار نمود .

گفتار در بیان شمه[ای] از حال جناب سعید خواجه غیاث‌الدین محمدبن خواجه رشید

خواجه غیاث‌الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشیدالدین فضل‌الله بود مبادی عنفوان اوان جوانی را که خلاصهٔ اوقات زندگانی است به اکتساب فضایل نفسانی‌وتحصیل کمالات انسانی صرف نمود تا اندک‌زمانی حقایق اکثرعلوم‌منقول و دقایق بیشترفنون معقول را بر لوح خاطر نگاشت‌وجمال حالش به حلیهٔ اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت سخاوت برافراشت. به‌طلاقت لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع وسلامت نفس مشهور گشت وهم درایام شباب به گزاردن[1] حج اسلام وطواف روضهٔ مقدسه خیرالانام مشرف شده ازارتکاب منهیات در گذشت. بعد از شهادت خواجه رشید در اندك روزی سلطان سعید سلطان ابوسعید مقالید رتق و فتق ومفاتیح قبض وبسط ملك ومال را در قبضهٔ اقتدار خواجه غیاث‌الدین محمد نهاد و آن وزیر صافی ضمیر به حسب ارث و استحقاق بر مسند فرماندهی نشسته به احیای مراسم عدل و احسان و استمالت سپاهی‌و رعیت قیام واقدام نمود و ریاض امانی علمای ربانی از قطرات سحاب مرحمت بی پایانش صفت طراوت گرفت .

۱ـ اصل: گذاردن

گفتار در ذکر احوال سید غیاث‌الدین علی یزدی و بیان بنای مدرسهٔ غیاثیهٔ چهار منار

اورنگ‌نشینان مسند سخنوری و پیرایه‌بندان مجلس عبارت آرائی صحایف اوراق را به ذکر سید غیاث‌الدین الحسینی بدین نقوش آرایش‌داده‌اند که سید مشارالیه
۵ درعنفوان اوان جوانی ازخطهٔ دلگشای یزد به‌تختگاه‌سلیمان علیه‌التحیة والغفران شتافت و در اندك زمان به‌امداد بخت سرمد بر مسند وزارت شیخ ابواسحق که در بلاد فارس و عراق لوای سلطنت افراخته بود عروج نمود و در ایام اعتبار و اقتدار درسنهٔ اربعین و سبعمائه مقررفرمود که و کالای دیانت شعار دربلدهٔ جنت نشان‌یزددر «محلهٔ چهارمنار» متصل به‌رودخانه‌طرح‌مدرسهٔ مسدس [۱۲۷ب] مروح انداختند
۱۰ واستادان ماهر بکار پرداخته در اتمام آن کمال سعی مبذول[1] نموده سقوف وجدار به طلاولاجورد و کاشی تزیین دادندودو منار بلند برسردرگاه برافراختند وحسب‌الاشارهٔ بانی خواجه عبدالله صیرفی کتابه برسر درگاه تحریرنموده به کاشی مثبت ساختند. همت عالی‌نهمت آصف جم اقتدارمبلغ ده هزاردینار برسم اجرت وانعام به خواجه صیرفی‌نام عنایت نمود وتا این ایام بر زبان‌خاص‌وعام جاریست که خواجه
۱۵ عبدالله سرعینی در حین تحریر موقوف داشته‌ تحریر ننمود، و بعد ازاخذ انعام آن وجه را در کیسه کرده در میان دو منار به نظر ارباب حقد و حسد بلند گردانید و آوازه انداخت که هر گاه یکی از جوانان خوش خط سرعین را بخوبی و نیکوی آن خط نویسد عین آن وجه تعلق باو داشته باشد. مدتی ارباب قلم قـدم به ولایت یزد گذاشته نظربر آن گماشتند . وچون زیاده ازحوصله وقدرت خود یافتند‌دندان
۲۰ طمع کنده چشم ازآن برداشتند .

در بعضی از تواریخ [۱۲۸ الف] مسطورست که در مبادی حال میانهٔ شیخ ابواسحق و امیر مبارزالدین محمد مظفر مبانی‌عهد و پیمان به غلاظ ایمان تأکید یافته بود. دروقتی که امیرمحمد درولایت کرمان به محاربهٔ‌هزاره واوغانی مشغول بود امیر شیخ ابواسحاق فرصت غنیمت دانسته همت بر استیصال جناب مبارزی

۱ـ اصل : مبزول

مصروف داشت و با لشکری از قطرات امطار بیش به طرف یزد در حرکت آمد و
بنا بر آنکه حاکم یزد شاه مظفر در ملازمت پدر بود شیخ ابواسحاق آن خطه را به
تحت تصرف درآورد شاه مظفر بعد از استماع این خبرجهت محافظت عیال‌واطفال
خود که درقصبهٔ میبد گذاشته بود برجناح استعْجال ازکرمان بدان جانب شتافت
شیخ ابواسحاق با موازی بیست هزار سوار به ظـاهر آن قلعـهٔ استوار شتافت. ۵
و نیران جنگ و حرب التهاب یافته چند روز از جانبین غایت کشش و کوشش به
تقدیم رسانیدندوامیر شیخ ابواسحق از امتداد ایام محاصره ملول شده چون‌دانست
که مشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر میسر نیست لابد یکه‌سواره بدرقلعه رفته ازاسب پیاده
شده و گفت ، **بیت** :

۱۰ [۱۲۸ب] بیا که نوبت صلحست‌و دوستی و عنایت
به شرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت حکایت

و شاه مظفر از حصاربیرون‌آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفتند
و هریك به منزل خود باز گشتند . بعداز آن امیرشیخ عنان عزیمت به‌جانب شیراز
تافت و امیر محمد بعد از فراغ از محاربهٔ هزاره و جرما علم عزیمت به جانب
۱۵ دارالعبادهٔ یزدانعطاف فرمود. بعد از وصول موکب همایون بدان خطهٔ بهشت‌نشان
به مسامع جلال رسانیدندکه شیخ ابواسحق به تحریك و اغوای سید غیاث‌الدین
علی یزدی نقض عهد و پیمان نموده ، لاجرم شعلهٔ غضب جناب مبارزی در التهاب
آمده به انهدام مدرسهٔ غیاثیه فرمان‌داد . فرمانبران حسب‌الفرمان شروع‌درخرابی
کرده نخست ساباط و درگاه را با خاك برابر ساختند . سادات و فضلا به خدمت
۲۰ شتافته زبان به استشفاع گشوده عرض نمودند که خرابی مدارس و مساجد سبب
انهدام عمروزندگانی است. جناب مبارزی از آن اراده گذشته به دستورعلما وفضلا
به افاده واستفاده اشتغال نمودند ، وبعد ازآنکه حاصل‌موقوفات‌آن سر کارموقوف
شد طلبهٔ علم متفرق شدند وآن مکان شریف از مجالست آن طایفهٔ ناجیه محروم
گشته [۱۲۹ الف] خرابحال گردید .

❁ ذکرهٔ جملی از احوال سید عضد یزدی

مورخین بلاغت شعار برصفحهٔ بیان نگاشته‌اند که سید عضد درزمان سلطنت
خاقان سعید سلطان ابوسعید چنگیزی برمدارج عالی ترقی نموده در سنهٔ سبع و
ثلاثین و سبعمائه به حکومت خطهٔ فردوس نمای یزد رایت مفاخرت‌افراخته متوجه
۵ آنجا گردید . یکروز قبل از آنکه داخل شهر شود خبروفات سلطان ابوسعیدخان
به امیر مبارزالدین محمدمظفر که به‌فرمان سلطان به‌محافظت‌طرق یزدوداروغگی
قیام داشت رسید . خیال سلطنت و پادشاهی در خاطر عالیش خطور نموده‌بالشکری
آراسته به استقبال سید شتافت . سید را مجال مقاومت نبود، به مقابله درنیامده به
جانب دارالملك شیراز رفت . امیر محمد خزانهٔ پادشاهی که در یزد بود درحیطهٔ
۱۰ تصرف و ضبط درآورده درآن‌خطه و سایر بلادو امصاررایت سلطنت برافراخت و به
قوت بازوی مردی و مردانگی در فارس و عراق و کرمان فرمانروا گردید .
آورده‌اند که بعد ازآنکه تخت سلطنت عراق وفارس بوجود امیرمحمدمظفر
آرایش یافت و دارالعبادهٔ یزد محل‌جلوس آن‌جناب گردید امر وزارت به سید عضد
قرار گرفت . وقتی از اوقات امیر محمد با عظمتی تمام گرد محلات یزد طوف
۱۵ می‌نمود ، ناگاه به مکتب خانه رسید. از اسب پیاده گشته اندرون رفت و بنشست.
در آن حین نظرش بر طفلی افتاد که ماه چهارده از تابش رخسار رخشان او رشك
می‌برد ومهر جهان افروز از عکس عارضش در عرق خجلت می‌نشست. آثارسعادت
درناصیهٔ او پیدا و علامات دولت در حرکات و سکناتش هویدا ، **شعر** :

چشم گردون صورت و معنی ندیدست اینچنین
۲۰ بر چنین معنی و صورت آفرین باد آفرین

پادشاه از روی توجه از معلم پرسید که از شاگردان تو کدام یك نیکوتـر
می‌نویسندواین جوان‌پسر کیست.معلم زبان به‌ثنای‌شهنشاهی بر گشاده گفت، **شعر** :

شاها دوام قاعدهٔ عالم از تو باد
اطراف بوستان جهان خرم از تو باد

❁ـ ازینجا تا انتهای حالات سید عضد درحاشیهٔ‌صفحات است .

خط را آن بهتر می‌نویسد که قلمتراش خوب دارد و قلم را نیکو می‌تراشد، و آن شخصی می‌تواند بود که پدرش وزیر سلطان باشد و این پسر سید عضد وزیر پادشاه است وسید جلال نام دارد . سلطان سید زاده را طلب فرمود و گفت سطری بنویس تاخط ترا خوب تماشا کنم. سید جلال در بدیهه این قطعه را گفته و نوشته بدست سلطان داد ، **قطعه:** ۵

چار چیز است که در سنگ اگر جمع شود
لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارایی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد
تربیت کردن مهر از فلک مینایی
با من این هر سه صفت هست چه در می‌باید ۱۰
تربیت از تو که خورشید جهان آرایی

امیر محمد از حسن خط و زیبائی شعر و قابلیت سید جلال حیران بماند و معلمرا انعام و اکرام فرموده گفت این پسر صاحب ادراك عالی است و مراداعیهٔ آن بهم رسیده که اورا ملازم نموده به مرتبهٔ عالی رسانم . اما چون ساده‌روی است از زبان مردم اندیشنا کم . در تربیت او تقصیر جایز مدارتا بزرگ گردد وخدمت ۱۵ سلطنت را سزاوار شود . و مبلغ دو هزار دینار به سید انعام فرمود که در کسب کمالات صرف کن . چون سید جلال به حد کمال رسید ملازمت سلطان اختیار نمود و قصاید در مدح آل مظفر دارد و این دوبیت از جملهٔ یکی ازقصاید است ، **قصیده :**

باز از شکوفه گشت فضای چمن‌سفید ۲۰
اطراف دشت گشت ز برگ سمن سفید
در جنب رنگ ژاله و سرخی لاله هست
در معدن سیاه عقیق یمن سفید

سید عضد را در دارالعبادهٔ یزد و توابع عمارات و باغات بسیار بوده و در

«محلهٔ نرسوباد» به جهت مدفن خود عمارت عالی ساخته و در آنجا مدفونست و
قناة عضدآباد بفرویه به سعی آن جناب جاری گردیده .

ذکر خواجه ضیاءالدین دادیان و بیان عمارت مدرسهٔ ضیائیهٔ سرپلوك

٥ از مؤلفات اصحاب تواریخ چنان به وضوح پیوسته که خواجه ضیاءالدین‌در
زمان سلاطین آل مظفر در خطهٔ جنت فزای یزد علم وزارت افراشته بود و در شهور
سنهٔ ثمان و ثمانین و سبعمائه معمار همت عالی نهمتش در « محلهٔ سرپلوك » مدرسه
طرح انداخته میاه جدیده جاری ساخت ، و بازاری متصل مشتمل بر هجده دکان
ساخت و طنبی در جنب مدرسه به جهت مدفن خود ترتیب داد و هنوز آن عمارت
١٠ سمت اتمام نیافته بود که بنای‌زندگانی اوانهدام یافته درطنبی مزبورمدفون گردید
و بسبب ورود سیل بعضی از مدرسه و بازار با زمین یکسان گشت .

گفتار درذکرخواجه رکن‌الدین صاعد و بیان مدرسهٔ بسحاقیه مشهور به بقعهٔ‌صاعدیه ومریمیه

بر ضمایر آفتاب آثار واقفان اخبار بلاد و امصار مخفی نماناد که خواجه
١٥ رکن‌الدین صاعد از جملهٔ اعیان و اشراف خطهٔ فردوس مانند یزد بوده و به‌مکارم
اخلاق و حسن کردار و صدق گفتار از سایر اقران واکفاء ممتاز ومستثنی می‌بود
و در زمان جهانبانی پادشاهان مظفری بامر وزارت قیام می‌نمود و در ایام اختیار و
اقتدار[١٢٩ب] بلکه به توفیق ملك متعال‌درمحلهٔ مخزن‌مدرسه‌ای در غایت تکلف
و صفا منقش به لاجورد و طلا و درگاهی عالی رفیع مزین به کاشی الوان ساخت
٢٠ و میاه اشکذردر پایاب جاری‌فرمود و بعضی ازمزرعهٔ‌بدرآبادمورتی(کذا)با بسیاری
از باغات و صحاری بر آن وقف نمود. و اتمام آن بنای سپهر اساس در سنهٔ اثنی و
ستین و سبعمائه اتفاق افتاد و تولیت را باآباء عظام جالینوس الزمان‌حکیم سالك‌ـ
الدین محمد حموی‌تفویض فرمود. وحال‌تحریر که دو مرحله از سنهٔ ثمانین والف
هجریه هجرت نموده مدرسه روی‌به خرابی‌نهاده وموقوفات از تصرف متولی شرعی

بیرون رفته و اصحاب ثروت و تجمل حاصل اوقاف را بـه قبضهٔ تصرف درآورده نوش جان می‌نمایند.

گفتار در ذکر خواجه غیاث‌الدین محمد حافظ رازی و ساختن آن جناب مدرسهٔ حافظیه واقعه دراهرستان

مورخان پسندیده اخلاق ومستخبران موفورالاستحقاق صحایف اوراق را به ۵
این نقوش آراسته‌اند که چون بعد از انتقال خاقان صاحبقران امیر تیمور انارالله برهانه از دنیای فانی به سرای باقی تخت سلطنت عراق و فارس و کرمان به‌وجود شریف شاهزادهٔ نامور میرزا اسکندربن میرزا عمر شیخ‌بن امیر صاحبقران [۱۳۰ الف] آرایش یافت ، آن حضرت زمام امور دیوانی وسرانجام مهام سلطانی‌را به کف
کفایت خواجه غیاث‌الدین محمد گذاشت . و خواجهٔ صاحب وقار به اعلی مدارج ۱۰
اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم بر مسند وزارت دیوان اعلی نهاد و دست تصدی او در رتق‌و فتق و قبض وبسط و حل‌وعقد مهمات ممالك اسکندری قوی گردید. وبی شائبهٔ تکلف خواجهٔ ستوده خصال به صنعت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت به مشایخ و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر می‌نمود. وآن جناب به جهت رفـاهیت
احوال کافهٔ برایا و اشاعت خیرات و مبرات پیوسته همت می گماشت . چنانچه در ۱۵
سنهٔ سبع‌و عشروثمانمائه خالصاً للله‌تعالی به احداث مدرسه در جنت‌آباد یزد راغب گشت و حسب‌الاشارهٔ او مولانا امام‌الدین علی ندوشنی که قاضی آن ولایت و در امر وکالت‌وزارت‌پناهی عمل اعتماد بود در«محلهٔ‌اهرستان» طرح مدرسهٔ عالی رفیع انداخت و سقوف وجدار به کاشی تراشیدهٔ الوان‌وطلا ولاجورد فراوان منقش‌نمود
و دریاچه‌ای مانند فکر عقلا عمیق و بسان همت ارباب همت وسیع در میان مدرسه ۲۰
ساخت [۱۳۰ب] و میاه تفت و نصیری جاری گردانید و باغی ببسط بیست جریب در جنب مدرسه مشجر ساخت‌و حمامی نیکو با مسلخ و حیاض و خلوات بنانمود. و خواجهٔ موفق قری‌و مزارع و مستغلات[1] و خانات و باغات و اراضی بر آن وقف فرموده بر کتابه مثبت ساخت. وهنوز آن عمارت سمت اتمام نیافته بود که آفتاب

۱ـ اصل : مستقلات

اقبال میرزا اسکندر از اوج کمال بحضیض و بال انتقال کرد و تند باد اجل دوحهٔ
زندگانی آن‌ثمرهٔ گلشن کامرانی‌را ازپای درآورد وماهچهٔ لوای جهانگشای خاقان
عالی‌مکان میرزا شاهرخ سلطان به برج شرف رسید و تمامی ممالك ماوراءالنهر و
خراسان و کرمان و آذربایجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و
۵ گرجستان تا سرحد روم آن پادشاه نافذ فرمان را مسخر گردید ، چنانچه در
تواریخ مبسوطه مسطور است و این نسخهٔ حقیر احتمال گنجایش آن ندارد .

بنابر مقدمات مذکوره خواجه غیاث‌الدین محمد منصب وزارت کل راوداع
نموده درخطهٔ دلگشای‌یزد رحل‌اقامت انداخت. خاقان منصوربعد ازفراغ ازجدال
از راه عراق عنان عزیمت به دارالعبادهٔ یزد انعطاف فرموده در قلعهٔ مبارکه نزول
۱۰ اجلال نمود [۱۳۱ الف] و روز جمعه به مسجد جامع آمده به اقامت نماز جمعه
اقدام نمود و از آنجا به مدرسهٔ رکنیه تشریف داده شرف زیارت سید حسینی نسب
سیدرکن‌الدین محمد دریافت . در آنجا خواجه ضیاءالدین محمد به تقبیل انامل
خاقان عالیشأن سرافراز گردیده مورد شفقت و مرحمت گشت و حسب‌الالتماس
خواجهٔ با حشمت پادشاه رفیع منزلت روز دیگر مدرسهٔ حافظیه را به نور حضور
۱۵ منور ساخت . خواجه غیاث الدین به خدمات لایقه قیام نموده طوی پادشاهانه
ترتیب‌داد و پنج طبق فلوری و نقره به رسم‌پیشکش‌و نثار ایثار نمود.خاقان منصور
چون‌نذر نموده بود که خانهٔ کعبهٔ معظمه زادهاالله تعظیما را جامه پوشاند مقرر
فرمود که خواجهٔ مشارالیه‌به بافتن و اتمام آن‌سعی نماید و خود ماهچهٔ علم ستاره
حشم به مستقر سریر جاه وجلال برافراخت . بعد ازآنکه جامه سمت اتمام یافت
۲۰ خواجه به دارالسلطنهٔ هرات برد وحسب‌الفرمان به‌اتفاق‌امرای کرام عازم بیت‌الله‌ـ
الحرام گردید و پس از وصول به‌مکهٔ معظمه به‌سعادت طواف رکن و مقام استسعاد
یافته به‌اهتمام شرفاو خدام‌آن مطاف انام‌خانهٔ[۱۳۱ب] حضرت ملك علام را جامه
پوشانیدند و به اتفاق رفقا عنان عزیمت به‌صوب سریر خلافت تافته در دارالسلطنهٔ
هرات به ملازمت خاقان سرافراز گردید. وبتاریخ‌دوازدهم شهر جمادی‌الاولی[۱] سنهٔ

۱ـ اصل : جمادی‌الاول

خمس و عشرین و ثمانمائه در آن ولایت عازم سفر آخرت گشت. نعش او را به یزد
آورده در گنبد مدرسه به خاك سپردند. بعد از اندك زمان موقوفات از تصرف متولی
بیرون رفته بدان سبب عمارت مدرسه خراب گردید و اکنون بغیر از علامت صفه
چیزی دیگر بر جای خود قرار ندارد .

گفتار در بیان شمه[ای] از احوال شاه نظام کرمانی وذکر وزارت او در جنت آباد یزد بفرمان حضرت شاهرخی ۵

فضلای سخنور به اقلام صحت اثر بر صحایف اوراق لیل ونهار نگاشته‌اند که
میرزا بایقرا ولد میرزا عمرشیخ بن صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور حسب الفرمان
خاقان منصور میرزا شاه رخ سلطان در همدان و نهاوند به امر ایالت لوای ابهت
افراشته بود. در اواخر ربیع الاول سنهٔ ثمان وعشر وثمانمائه علم مخالفت برپای کرده ۱۰
خیال تسخیر دارالملك شیراز نمود . و چنانچه در «حبیب السیر» مذکور است شیراز
را فتح نموده در آنجا لوای عیش و عشرت مرتفع گردانید . چون خاقان سعید
قضایای فارس شنید [۱۳۲الف] رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که قبل از آنکه
میرزا بایقرا به مزید قوت و قدرت اختصاص یابد خطهٔ فارس را از تحت تصرفش
انتزاع نماید. بنابر آن به تاریخ هفتدهم جمادی الآخر [ۀ] سنهٔ مزبور نهضت لوای ۱۵
کشور گشا به جانب فارس اتفاق افتاد و صیت توجه موکب همایون درخم طاق گنبد
گردون پیچید. میرزا بایقرا چون قوت محاربت در حیطهٔ قدرت خود ندید به پای
عجز و انکسار بدرگاه خاقان کامیاب شتافت و بار دیگر به محض عنایت
پادشاه حقیقی ولایات فارس و عراق در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفت و
آن حضرت جناح امن و امان به مفارق متوطنان بلاد و امصار انداخت و زمام ۲۰
رتق وفتق حکومت دارالعبادهٔ یزد رادرقبضهٔ اقتدار شاه نظام کرمانی نهاد. مشارالیه
درشهور سنهٔ تسع وعشر و ثمانمائه به خطهٔ فردوس نشان یزد خرامید وبساط عدالت
و نصفت بر وجنات احوال اهالی و رعیت گسترد. و درایام اختیار به ساختن عمارات
خیر جازم گردیدو نخست مسجد جامع کبیر را که از جملهٔ احداث مرتضی اعظم

امجد سید رکن‌الدین محمد بود و به گچ سفید بود به‌کاشی تراشیدهٔ الوان تزیین نمود [۱۳۲ب] ودر کتابه سورهٔ «انافتحنا» ثبت‌فرمود و در شاه نشین گنبد مقصوره محرابی ازمرمر بکار گذاشت‌ودر پیش طاق صفه «دوازده امام» به‌کاشی‌مثبت ساخت و بربالای شرفهٔ طاق آیهٔ کریمهٔ «واذ یرفع ابراهیم‌القواعد من‌البیت و اسمعیل ربنا ۵ تقبل منا انك انت‌السمیع‌العلیم» به‌کاشی نیز بنوشت .

در زبان خاص و عام آن دیار مذکور است که چون شاه نظام اراده نمود که گنبد مقصوره و صفه را به‌کاشی منقش سازد و در کتابه سورهٔ « انـا فتحنا » ثبت نماید بجهت نوشتن کتابه ازمولانا بهاءالدین هزاراسب که سرآمد خوشنویسان آن زمان بود التماس نمود . مولانا که در آن وقت سن شریفش از هشتـاد متجاوز ۱۰ شده بود تعهد آن اثر نمود. درهمان‌شب درعالم رؤیا به خدمت سرخیل انبیاواشرف اصفیا اعنی حضرت با رفعت خاتم المرسلین صلواةالله و سلامه علیه و آله مشرف گشته آن حضرت او را به نوشتن کتابه امر فرمودند . او ضعف باصره و رعشهٔ دست را عرض نمود. [۱۳۳الف] حضرت قلمی‌تراشیده باو شفقت فرمودند . چون از خواب درآمد قلم را در دست خود یافت و به خدمتی که مأمور شده بود قیـام ۱۵ نمود، والحق چنان نوشته که خوشنویسان از مشاهدهٔ آن انگشت تحیر به‌دندان دارند.

و بریمین صفه و گنبد مقصوره جماعتخانهٔ عالی بنا فرمود که از رفعت فلك فرسایش خیمهٔ مینا فام سپهر خجل گردیده و [از] لطافت ابنیهٔ رفیعش قصر خورنق‌پردهٔ احتجاب بررخسار کشیده ، **شعر** :

۲۰ قبهٔ افلاك پیش طارمش نا مرتفع
روضهٔ فردوس پیش ساحتش نا دلپذیر
آسمان را ازفروز سقف مرفوعش مدار
اختران‌را برحریم صحن‌میمونش‌مسیر

پر عجایب چون سپهر و پر بدایع چون بهشت
بلکه آمد این و آن با نسبت قصرش قصیر
واضع تقدیر اساسش را مگر ترتیب داد
ورنه وضعی اینچنین هر گز که آرد در ضمیر

ودر صحن مسجد پایابی حفر کرد و به خشت پخته و کاشی مزین گردانید ، ۵
و آب محمود آباد جاری ساخت. و پنجرهٔ آهنین بر سر پایاب در صحن مسجد گذاشت و
فراشخانه بر در مسجد ساخت و بیرون در اصل مسجد کاروانسرائی بود که ریسمان‌ـ
فروشان در آنجامی بودند، [۱۳۳ب] خراب نموده ساحت در مسجد کرد و ده دکان
از یمین و یسار آن ساز داد و در میان ساحت حوضی ساخته آب تفت در آن جاری
نمود و در کتابهٔ درگاه مسجد القاب خاقان سعید میرزا شاهرخ سلطان به کاشی تراشیده ۱۰
ثبت نمود . و نیز در مسجد چاه آب سرد کنده چاهخانه بساخت و منقش کرد و
اشرف علمای ایران و افضل فضلای دوران مولانا شرف الدین علی مخدوم حسب‌ـ
الالتماس شاه نظام طوطی طبع شکرافشانش به نظم این ابیات لطافت آیات زبان
بیان بگشاد ، **نظم :**

شکر کز دور چرخ و گردش ماه — یوسف ما نمود جلوه ز چاه ۱۵
یمن اقبال شاه یاور شد — ساغر کام پر ز گوهر شد
گردش چرخ سازگار آمد — آب رفته به جوی باز آمد
فسحتی یافت عرصهٔ اسلام — ملك را داد عدل شاه نظام
در چنین موضعی شریف این چاه — صورت زمزم است و بیت‌الله
درکش از صدق صاف ریحانی — کز صفا نیست مروه را ثانی ۲۰
ساقی بزم عیش نیست بخیل — سلسبیل مراد کرد سبیل
غافل ار تشنه ماند جرم اوراست — [۱۳۴الف] ورنه عالم پراززلال عطاست
عارف پاك مشرب صافی — گفت ازین رمز نکتهٔ وافی [1]

۱ـ اصل: گفت این رمز نکته تادانی

ما چنین تشنه و زلال وصال همه عالم گرفت مالا مال
سال تاریخش ای ستوده صفات «چاه‌خیرست»و«نوشم آب‌حیات»
گر نگشتی ز سرّ کار آگاه در شمار آر «گنج دولت شاه»
کین سه‌فال نکو ز روی‌حساب هشتصد و نوزده بود دریاب

جولان کردن جواد خوش رفتار بنان درفضای احوال دستور عدالت بنیان خواجه عمادالدین مسعود

بر ضمیر منیر صدرنشینان مسند وزارت و مجلس آرایان بزم عمارت که به حقیقت جام جهان نما عبارت از آنست، پوشیده نماناد که عالی‌جناب اعظم سعید دستور اعلی اقدم حمیـد، قدوهٔ وزرای عاقبت محمود خواجه عمادالدین مسعود اباًعن جد در سلك اشراف و اعیان انتظام و بامر وزارت خطهٔ جنت فضای یزد قیام داشته‌اند و پیوسته دوحهٔ آمال اهل فضل و کمال از پرتو آفتاب عنایت ایشان مثمر و بارور و درخت بخت ارباب [۱۳۴ب] اشراف و اعیان از قطرات غمام التفاتشان سرسبز و سایه گستر بوده‌اند و نسبت نسب گرامی ایشان به چند واسطه به تمیم صاحب رایت حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب و مظهرالعجایب علی‌بن ابی‌طالب‌صلوات[1] الله و سلامه علیه می‌رسد . وآن جناب به نهایت دین داری و پرهیز گاری معروف به اصناف سیر سنیه و شیم مرضیه و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود ، و در تکمیل اسباب حشمت و بزرگی از وزرای زمان خود ممتاز و مستثنی می‌نمود و به اشاعهٔ خیرات و ساختن عمارات به غایت مایل‌وراغب بود . در ایام اختیار بلکه در زمان اقتدار بقاع خیرمانند مسجد و مدرسه و مصنعه و حمام و غیرذلك بنا فرمود. لاجرم عنایت سبحانی اشعهٔ قصر اقبالش را مانندنور آفتاب به اوج ظهور رسانید و اسم شریفش در نیکوئی بر کتابهٔ مبانی روزگار باقی و پایدار ماند ، **بیت** :

در خیر کوش زانکه بر اوراق روزگار
[۱۳۵الف] باقی به‌ذکرخیر بودنام آدمی

۱ـ اصل : سلام

وفات دستور خجسته‌صفات درشهورسنهٔ ثمان و ستین وثمانمائه اتفاق‌افتاده‘ **مصراع:**

روح پاکش غرقهٔ انوار باد

ذکر عمارتی که معمار همت وزیر خجسته صفات عاقبت‌محمود خواجه عمادالملة والدین مسعود دردارالعبادهٔ یزد ساخته

معماران مهندس و هنرمندان مؤسس حسب‌الاشارهٔ وزیرصافی ضمیر نخست ۵
در«محلهٔ درمدرسهٔ عبدالقادریه » محاذی خانهٔ سیداعظم سید غیاث‌الدین علی طرح
خانه مشتمل بر چند خرگاه وطنبی و ایوان‌و سرابستان از دیوان‌خانه و حرمسرا
انداخته در جنب آن مسجدی مروح‌منقش بساخت و امام ومؤذن و حافظ به جهت
سرکار مسجد تعیین نموده ودر رونق آن مساعی جمیله بجای آورد . بنا بر تقدیر
ایزدی به تاریخ بیست‌و سوم فروردین ماه جلالی سنهٔ ستین‌و ثمانمائه به سبب ورود ۱۰
سیل بنای آن عمارات از هم فرو ریخت ، **بیت :**

عمارت دل ویران دردمندان است   عمارتی که بدان تکیه می‌توان کردن

و نیز در جنب خانه گنبدی عالی منقش تمام به کاشی تراشیدهٔ هفت رنگ
مانند گنبد گردون مرتفع و سقف مقرنسش بسان طاق فلک فیروزه فام به جهت
مدفن خود و پدر عالی مقامش ساخته [۱۳۵ب] که تا غایت از تزلزل نوایب زمان ۱۵
مصون و بنای خجسته صفاتش از تخلخل حوادث دوران مأمون مانده و اتمام آن
در شهور سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه اتفاق افتاد . و درهمان‌سال در سر چهارمنار
به موضع سر کوچهٔ بهروك پایابی ساخته که آب« گردفرامرز» دروجاریست و تمام
را به‌آجر کرده . و مسجدی نیز درآنجا ساخته و کتابه به کاشی تراشیده بردرگاه
پایاب نصب نموده، اگر تشنه لبان بادیهٔ غفلت به سرچشمهٔ خیرات ره نبرده باشند ۲۰
قدم‌همت درراه گذاشته درجنب بقعهٔ ملکتیه به‌دیدهٔ بصیرت نظاره نمایند.

برالواح‌خاطرفایض‌الجود واقفان انساب و محققان سلسلهٔ اکابر واشراف به
دستیاری کلك‌بلاغت‌ایاب می‌نگارد که لله‌الحمدوالمنة که درسنهٔ اثنی‌و ثمانین‌و الف
هجریه که این بی بضاعت به‌تألیف این‌نسخه قیام‌داشت چند نفراز اعاظم اولادامجاد
دستورعدالت شعار که به سبب‌وفور حسب‌و علو نسب‌و عظم‌شان‌وقدم دودمان درخطهٔ

بهشت نشان یزد علم مفاخرت افراخته برمسند عزت تمکن دارند [۱۳۶ الف] از اولاد اناث مهر سپهر سیادت و احسان، آفتاب آسمان نقابت و ایقان سلالهٔ دودمان سیدالمرسلین صلواةالله الملك المبین **میرزا محمد کاظم دادایی** که سیدی عظیم الشان و فاضلی متعالی مکانست و زبان خاص و عام به مضمون این بیت که در شان او آیتی است گویا ، **بیت** :

ای نور سیادت از جبینت روشن

از طور تو ظاهرست اخلاق حسن

و از اولاد ذکور عالی جناب نجابت پناه تولیت دستگاه جامع الکمالات **شهابا مولانا عبدالله** متولی است که به زیور شرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده آراسته ، و دیگری حکمت و فضیلت دستگاه خلف الحکماوالنجباء **میرزا سالك الدین محمد** است که در میدان حذاقت گوی مسابقت از اطبای زمان ربوده .

ذکر سردفتر وزرای آفاق فهرست مکارم اخلاق خواجه ضیاءالدین محمد

خلف صدق خواجه عمادالدین مسعودست و به حسن خلق و لطف طبع و علوّ همت و وفور سخاوت موصوف و به جمع نفایس اموال و افزانی ابطال رجال در میان وزرای عالی مقدار مشهور و معروف بود . بعد ازفوت والد عالیشان حسب۔الحکم فرمانروای ایران خلف وزارت پوشیده قدم بر مسند جلالت نهاد [۱۳۶ب] و بی شایبهٔ تکلف و سخنوری آن دوحهٔ چمن سروری در رعایت رعیت کما ینبغی قیام نموده دقیقه‌ای از لوازم عدالت و نصفت فرو گذاشت نمی کرد، و به دلالت هادی ارشاد در زمان اقتدار به ساختن عمارات راغب گردید و نخست در «محلهٔ شهرستان» داخل شهر که منزل والد بزرگوارش بود عمارات عالی از حرمسرا و دیوانخانه در نهایت تکلف و صفا[ی] تمام به طلا ولاجورد منقش بساخت و آن منازل در حال تحریر این نسخه که دو مرحله از سنهٔ اثنی و ثمانین و الف گذشته در تصرف و

محل سکنی عالی‌جناب تولیت دستگاه **شها بامولانا عبدالله** متولی‌است که در سلك اولاد آن جناب انتظام دارد. و دیگر آن وزارت پناه درحوالی خانهٔ مزبور مصنعه[ای] چون حوصلهٔ ارباب‌سخا وسیع ساخته و مشهور گشته به «مصنعهٔ خواجه» و در جنب منزل مذکور حمامی بنا فرموده به اتمام رسانید و اکنون از آن جز نام و نشان نمانده. و همچنین در مقابل حمام خواجه جمال‌الدین خواری به‌تاریخ سنهٔ خمس و اربعین و ثمانمائه مصنعهٔ وسیع ساخته [۱۳۷الف] که از آب‌تفت مملو گشته مردمان مستفید می گردند . اما این‌لب تشنهٔ وادی سر گردانی به سرچشمهٔ آن پی‌نبرده که به دوستان نشان دهد. ۵

و نیز در «محلهٔ در مدرسه» به قرب مدرسهٔ امیر آخوریه دیوانخانه [ای] به غایت‌مرغوب‌مشتمل بر طنبی و ایوان و شاه نشین‌ساخته منقش ساخت و باد گیری به بادبانی بداشت و اشعار اشرف‌العلما مولانا شرف‌الدین علی مخدوم بر سبیل تبرّك در کتابه ثبت فرمود ، **مثنوی** : ۱۰

وقت صبوحم خرد نامور کرد خطابی که زهی بی‌خبر

چند بهر آرزوئی رو کنی روی هوس این‌سو و آن‌سو کنی

دست تصرف ز جهان باز گیر کین نه خرابیست عمارت پذیر ۱۵

روح «نظامی» به دعا شاد کن وین سخن از گفتهٔ او یاد کن:

«صحبت گیتی که تمنّی کند با که وفا کرد که با ما کند»

چون بهار عمر و زندگانی آن وزیر آصف صفاتی از آفت صرصر خزانی پژمردگی یافت تزلزل به قواعد آن عمارات افتاده درانداك زمانی‌ازهم فروریخت. وازجملهٔ عمارات [۱۳۷ب] خواجهٔ ستوده خصال‌دیگری «میدان خواجه» و «بازار مسگران» و «کاروانسرای خواجه» ودکاکین وچهارسوق درکاروانسراست که بین ـ الجمهورمشهور ودر نظر بینندگان ظاهرو هویداست. و دیگری «باغ خواجه» واقعه درقصبهٔ مهریجرد که‌در لطافت وخوبی نمونه‌ای ازباغ جنت‌است . ۲۰

خلف وزیر عاقبت محمود خواجه عمادالدین مسعود

ولدارشد خواجه ضیاءالدین محمد است وبه صفت سلامت نفس و لطف طبع وحسن

خلق و مکارم اخلاق معروف وبه اکتساب کمالات [و] فضایل انسانی معروف بود و اکثر اوقات خجسته ساعات به ادای وظایف طاعات وعبادات صرف می‌نمود. چون والد بزرگوارش از جهـان گذران به فضای جنان انتقال نمود پادشاه زمان و فرمانفرمای ایران آن جناب را منظور عنایت و رعایت فرموده منصب جلیل‌القدر وزارت دارالعبادهٔ یزد را به‌رای‌صواب نمایش مفوض فرمود. خواجهٔ ستوده خصال به واسطهٔ سلامت نفس و عدم میلان خاطر از امر وزارت استعفا نموده دست از آن کار بازداشت و مضمون این بیت را که ، **بیت** :

[۱۳۸الف] ز منصب‌روی در بی منصبی نه
که از هر منصبی بی‌منصبی به

مطمح نظر خجسته اثر گـردانیده همت‌عالی نهمت برادخار مثوبات اخروی گماشت و در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دارالعبادهٔ یزد به‌وظایف طاعات قیام می‌نمودو چون اجل‌موعود در رسیدهم در آن ولایت عـازم سفر آخرت گشته خانهٔ تن از مهمان روح بـاز پرداخت .

ذکراحوال صاحب سعید خواجه شمس‌الدین‌محمد طاهر وزیر

در بعضی از تواریخ به نظر رسیده که در سنهٔ ثمان و عشرین و ثمانمائه حسب‌الفرمان قضا جریان خاقان سعید سلطان شاهرخ میرزا وزارت خطهٔ یـزد به دستور حمید خواجه شمس‌الدین محمد طاهر مرجوع گردید . مشارالیه بدان‌ملك آمده بنای کار بر عدالت نهاد و خاص وعام را به درم و دینار خشنود ساخت. ودر سرریگ در جنب مدرسهٔ کیا شجاع‌الدین بازاری‌ساخت مشتمل بر پنجاه دکان‌و در حوالی « خان امیرسام » کاروانسرائی بنا نهاده به اتمام رسانید و بعد از چندوقت دست از شغل و عمل کوتاه نموده در زاویهٔ عقبی منزل گزید .

گفتار در بیان مجملی [۱۳۸ب] از احوال عالی جناب غفران پناه صاحب اعظم خواجه معین الدین علی میبدی

آن حاوی فضایل و کمالات از عظمای اشراف و اعیان خطهٔ یزد بود و به‌فضیلت و دانش ممتاز و مستثنی، وجمال حال خجسته صفاتش به حلیهٔ عدل وراستی مزین و محلی، ذات فایض البرکاتش به ادای وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش در تقویت ارکان ملت بیضا و ترفیه حال برایامصروف. در آن اوان که آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جاودانی طلوع کرده زمام سلطنت آذربایجان وعراقین وفارس به کف کفایت وفرمانروایی خاقان اعظم میرزاجهانشاه قرار گرفت و خلعت وزارت خطهٔ بهشت رتبهٔ یزد به قامت قابلیت آن جناب راست آمده بر وسادهٔ حکومت و وزارت و استقلال تمکن یافت و پرتو انوار عدالت و مرحمت بر وجنات روزگار اهالی آن دیار تافت و چون زبان زمانه ندای این ترانه که، **شعر** :

داد مظلومان بده مقصود محرومان بدار

دین ودنیا را بدین راه وروش معمور دار

به گوش هوشش رسانیده بود لاجرم درمدت وزارت یکسرموی از مضمون آن تجاوز ننمود [۱۳۹ الف] و چون همت والانهمتش به ترفیه حال کافهٔ برایا مقصور بود خوانق پاکیزهٔ با صفا از برای صافی دلان ولایت پناه و صوفیان صفهٔ صفوت اتصاف «الاان اولیاالله» ترتیب داده تا طالبان حقایق وقاصدان دقایق به‌میامن انفاس شریفهٔ ایشان به مقاصد و به مطالب می رسند و آثار انوار واحوال و اوقات ایشان ضمیمهٔ سعادات صوری ومعنوی می گردد، و وظایف وادرارات[۱] ارباب مدرسه و خانقاه نیز مرتب ساخته تاطلبه ازمطالعهٔ علوم و درویشان از اوراد واذکارخود باز نمانند .

۱ـ اصل: ارادات

ذکر عمارات صاحب الخیرات والمبرات الموفق بتأیید الملك الولی خواجه معین الدین علی

در تاریخ جدید یزد مذکور و مسطورست که قریهٔ «بفرویه» که از دیهات
مشهورهٔ یزد است مدتی بود که به‌سبب ورود سیل خراب و مجاورین آنجا متفرق
٥ گشته بودند. در سنهٔ تسع و خمسین و ثمانمائه عالی‌جناب وزارت قباب همت به‌
تعمیر آن گذاشت و چون مکان سابق و عمارات آن قابل عمارت و تعمیر نبود بر یك
طرف قریه که متصل صحرا بود طرح دیه انداخته خیابانی ترتیب داد و آب جاری
نمود و بر دو طرف نهر آب بیوتات و مساجد و بساتین [١٣٩ب] و حوانیت و حمام
ساخت، و رعایا که تفرقه به حال ایشان راه یافته به اطراف و جوانب رفته بودند
١٠ طلب نموده به زراعت و عمارت مأمور فرمود و آن محل را به‌معین آباد موسوم ساخت
والحال به‌دستور پیش به «بفرویه» اشتهار دارد. و در قریهٔ فیروزآباد میبد حمامی نیکو
به‌اتمام رسانید. و در سنهٔ احدی و ستین و ثمانمائه درمقابل مزار منور سلاله آل طه ویس
امامزادهٔ واجب التعظیم امامزاده ابوجعفر محمد علیه التحیة والتسلیم مدرسهٔ عالی
اساس طرح انداخته موسوم نمود به مدرسهٔ معینی و حجرات تحتانیه و فوقانیه ترتیب
١٥ نموده گنبدی رفیع برافراخت و دری مقابل مزار منور مفتوح کرده و پایابی درمیان
مدرسه حفر نموده آب جدیده جاری نمود و بسیاری رقبات و املاك وقف سرکار
مزبور نمود. و در همین سال در قریهٔ فیروزآباد میبد خانقاه عالی ساخت و چندان
ازقری و مزارع بر آن وقف نمود که محاسب وهم از تعداد آن به‌عجز اعتراف نمود.
و پادشاه زمان میرزا جهانشاه هر ساله مبلغ ده هزار دینار کپکی به سیورغال متولی
٢٠ خانقاه انعام و مقرر فرمود که صرف اخراجات اطعام فقرا و مساکین شود. و نیز
دستور مکرم «مزار زنگیان» و مدرسهٔ جنب آن عمارت نمود.

بر واقفان سلسلهٔ انساب مخفی نماناد کـه عالی جناب خواجه معین الدین
علی جد اعلای نتیجة الاکابر والاهالی **میرزا عبدالرشید منجم** بوده.

ذکراحوال [١٤٠الف]خواجه محمد شریف طهرانی

در «تاریخ جهانگیری» که به«اقبالنامه» اشتهار دارد مذکور ومسطورست که خواجه محمد شریف طهرانی در مبادی حال وزیرمحمد خان تکلوحاکم خراسان بود و بعد از فوت محمد خان به خدمت پادشاه جم جاه شاه طهماسب صفوی بهادر خان پیوست‌وخاقان کامیاب وزارت یزدرا باو تفویض فرمود. بعد از مدتی ازوزارت یزد، معزول گشته حسب‌الفرمان قضا جریان وزارت دارالسلطنهٔ اصفهان باو رجوع گردید و چون از آن شغل ملول گردید عازم سفر آخرت شد .

از مشارالیه دو پسرماند: نخستین **آقاطاهر** و ثانی **میرزاغیاث‌بیك**، و صبیهٔ میرزا علاءالدوله پسر آقا ملا در حبالهٔ نکاح میرزا غیاث بیك بود . بعد از فوت پدرمیرزاغیاث بیك با دو پسر ویك دختر متوجه هندوستان گشت‌ودر قندهار صبیهٔ دیگر حق تعالی به وی ارزانی داشت و در فتحپور به سعادت زمین‌بوس پادشاه زمان جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه ناصیهٔ اخلاص نورانی ساخت‌ودر اندك‌فرصت به دوام خدمت و جوهر رشد [١٤٠ب] به والامنصب دیوانی بیوتات فرق عزت بر- افراخت. و در لاهور علیقلی بیك استاجلو که در بلاد ایران به امر سفره‌چی گری شاه اسمعیل ثانی سربلندی داشت ازجانب عراق‌آمده درسلك ملازمان پادشاه‌جهان انتظام یافت و به حسب سرنوشت دختر میرزا غیاث بیك را که در قندهار به وجود آمده بود به وی نسبت دادند. و در آخربه خدمت‌جهانگیرپادشاه پیوسته به‌خطاب « شیرافکن » و منصب مناسب ترقی و تصاعد نمود. بعد از جلوس‌جهانگیر پادشاه در صوبهٔ بنگاله جاگیر یافته بدان صوب رفت و به خیالات باطل قطب‌الدین صاحب صوبهٔ بنگاله را کشته در آخر به جزای عمل خویش گرفتار آمده آوارهٔ بادیهٔ عدم گردید. و به موجب حکم‌پادشاهی صبیهٔ‌میرزا غیاث‌بیك [را] که‌در حبالهٔ نکاح شیرافکن‌بود. روانهٔ درگاه والا ساختندودرآن حین میرزا غیاث بیك به‌خطاب اعتمادالدولگی سربلندی یافته بود و چون هنگام سطوع کوکب بخت و طلوع اختر مراد دررسید اقبال به‌استقبال شتافت، طالع‌ازکران خواب بیدارشد، سعادت

روی آورد، دولت حجله آراست، زمانه به مشاطگی پرداخت، هوس گل کرده امید برخودبالید، [۱۴۱الف] آرزوهرسوهجوم آورد[ه] درهای بسته را کلیدآمد[و] دلهای خسته را دوا شد. بالجمله از نیرنگیهای آسمانی روزی در جشن نوروز جهان افروز به نظر دوربین آن حضرت مقبول آمده در سلك پرستاران حرمسرای پادشاهی انتظام یافت، آناً فآناً پایهٔ عزت و قبول و ارتفاع و اعتلا پذیرفت. نخست «نورمحل» نام کردند و پس ازروزی چند خطاب نورجهان بیگم عنایت شد. جمیع خویشان و منتسبان او بهانواع مراحم و نوازش اختصاص یافتند و برادر بیگم به خطاب «آصفخانی» مخاطب گردید به غیراز خطبه، دیگر آنچه لوازم سلطنت و فرمانروائی بود همه به فعل آمد و جمیع امرا به کورنش آمده گوش به فرمان داشتند، سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود، **شعر**:

به حکم شاه جهانگیر یافت صد زیور

به نام نورجهان پادشاه بیگم زر

و طغرای فرامین چنین نقش کردند: «حکم علیه عالیه مهدعلیا نورجهان بیگم پادشاه»، ورفته رفته کار به جایی کشید که از پادشاه به جز نامی باقی نماند. ازخوبی و نیك ذاتی بیگم چه نویسم؟ هرجا درماندهٔ بیچاره را عقده پیش آمد و به خدمت او ملتجی گشت گره ازکار او گشوده کامیاب مراد ساخت [۱۴۱ب] وهر کس که به ـ درگاه او پناه برد ازآسیب و ظلم و ستم محفوظ ماند و هر جا دختری بود بیکس به قصد ثواب عروسی کرده در خور حالت او جهاز لطف فرمودو یمکن که در عهد دولت خویش پانصد دختررا به ثواب عروس کرده باشد.

و بنا بر توجهات پادشاهان والاشان هندوستان بهشت نشان برادران و اقوام بیگم به مناصب بلندارجمندی یافتند، خصوصاً قدوهٔ خوانین بلند مکان آصف خان برادر نواب بیگم در زمان سلطنت و فرمانروایی پادشاه صاحبقران شهاب الدین محمد شاه جهان غازی به منصب نه هزاری ذات و نه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه

سرافرازی بافت و مداخل‌ویافت اوهرساله چهل ودولك و پنجاه هزار روپیه می‌شده که به حساب رایج ایران مبلغ صد و سی و سه هزار و سیصد و پنجاه تومان شاهی بوده باشد .

ذکرمجملی ازاحوال مقرب‌الخاقانی سلمان‌الزمانی آقاجمال‌الدین محمدالمشتهر به مهترجمال ۵

آن جناب وزیری بود به متانت‌عقل مشهوروبه اصابت رای‌موسوم ومذکور. دلایل کیاست و کاردانی‌و شواهد فراست‌ومهربانی بر چهرهٔ افعال و ناصیهٔ احوالش لایح و مآثر اخلاص و هواداری و میامن اختصاص و رضا جویی در مساعی جمیله و اجتهادات جلیله‌اش ظاهر وواضح. زبان زمان در وصف مقالش بدیـن کلام ترنم نمودی [۱۴۲الف] و در ادای شمه‌ای از اوصاف قدر و جلالش به این ابیات توسل ۱۰ جستی ، **شعر** :

ای‌آصفی که صاحب دیوان چرخ را
در مجلس تو منصب بالا نمی‌رسد
آنجا که کاتبان تو تحریر می کنند
حکم قضا به صاحب جوزا نمی‌رسد ۱۵

آقا جمال‌الدین محمد در زمان سلطنت خاقان جنت مکان ابوالفتح شـاه طهماسب بهادرخان در اردوی معلی به منصب مشعل‌چی باشی گری سرافراز بود و چون خاقان کامران نقد اخلاص‌و دولتخواهی و قابلیت او را در امر مملکت‌داری برمحك امتحان‌زده بود رای جهان‌آرا که هنگام‌تدبیر در سرانجام‌ملك‌داری گوئیا نسخهٔ لوح تقدیر بود به فحوای این مضمون که ، **ابیت** : ۲۰

خدا ترس را بر رعیت گمار
که معمار ملك است و پرهیزگار

آن جناب را به منصب جلیل‌المرتبـهٔ وزارت خطـهٔ بهشت رتبت یزد سر بلند گردانید . وزیر عاقبت محمود چون بدان بلاد شتافت به دلجویی سادات واکابر

و اهالی و دهاقین و رعایا و مستحقین همت گماشت . و چون می‌دانست که هـر تخمی که در مزرعهٔ عمل بکارند بسی بر نیاید که بَرِ آن بردارند به جز نیکویی [۱۴۲ب] کاری نمی کرد ، **شعر :**

خواهی که ترا هیچ بدی ناید پیش
۵ تا بتوانی مکن بدی از کم و بیش
چون نیك و بد تو با تو می گردد باز
بنگر که چکارمی کنی درحق خویش

لاجرم درمدت‌حکومت خاطری ازو آزرده نشد و از بام تا شام در مسند وزارت نشسته اوقات را به‌کارسازی خلایق صرف می‌نمود و به‌قدر مقدور به احوال رعیت و ۱۰ زیردستان باخبر می‌بود. در آن حین همت والانهمتش به‌ساختن‌عمارات جاریه پرتو شعور انداخت و به عمارت مسجد جامع کبیر راغب گردید . در افواه خاص و عام مشهورو به‌زبان اهالی آن دیار مذکور که وزیر عدالت‌آیین در جمعه‌ای از جمعات به مسجد جامع آمده بعد از ادای وظایف طاعات و عبادات بر در مسجد نشست و در ساختن عمارت متأمل بود . ناگاه شخصی ـ که مشهور بود به خواب دیدن و از ۱۵ مافی‌الضمیر مردم‌خبر کردن ـ حاضر گشت . وزیر موفق باو گفت که ما را ارادهٔ امریست، درخواب دیده‌صورت آن بیان نمای. آن شخص در همان مکان تکیه‌داده بعد از زمانی برخواست و گفت در عالم مثال دیدم که دوشمع سبز دردست داشتی و در دو گوشهٔ درگاه [۱۴۳الف] گذاشتی . وزیر او را انعام فرموده شروع درعمارت مسجد جامع نمود . از همت عالی نهمتش بر دو رکن طاق سر درگاه اصل که ، ۲۰ **مصراع :**

طاق بودی طاق اگر جفتش نبودی کهکشان

دو منار بر سوی آسمان کشیده نداء «ان آثارنا تدل علینا » به چهار رکن عالم رسانید و قبه‌ای بالای قبهٔ گنبد مقصوره به اتمام رسانید ، **مصراع:**

فرد بودی قبّه گر گردون نبودی ثانیش

و زیلوهای به تکلف به جهت فروش مسجد مزبور ترتیب داد و بعد ازفراغ از آنها در حوالی مصلی‌عتیق کاروانسرایی ساخته و تا غایت آباد و به«سرای مهتر جمال» اشتهار دارد. و در افواه مذکورست که قناة جمالاباد عزآباد درمحلهٔ مشهور به کمالاباد نیز ازآثار وزیرعدالت شعارست . ودر اهرستان به قرب باغ شاهی باغی ۵ احداث نمود موسوم به جمالاباد و در وسط آن عمارتی که رشك قصور بود بنا فرمود و درگاهی عالی ترتیب داده قطعه‌ای که مشتمل بر تاریخ اتمام بود به‌کاشی مثبت ساخت ، این دوبیت که درحین تحریر به خاطر بود زینت این اوراق گشت ،

قطعه:

جمال‌الدین محمد بندهٔ شاه ۱۰
چو کرداتمام این زیبا عمارت
پی اتمام تاریخش خرد گفت
جمالاباد بادا رشك جنت

چون مدتی در امر وزارت‌وحکومت قیام نمود روزگار رقم عزلیت برصفحهٔ عملش کشیده به اردوی معلی شتافت و در مهمی که سابقاً به‌او تعلق داشت استقلال ۱۵ یافت . مشهورست که روزی در بارگاه عرش‌اشتباه شاهی ایستاده بود . شخصی عریضه داد. پادشاه‌کامیاب باو اشاره نمود که گرفته بعد از مطالعه مضمون به عرض اقدس رساند. مهترجمال [۱٤۳ب] چون امی بودعرضه داشت که چیزی‌نخوانده‌ام. خاقان منصور فرمود که توبا بی‌سوادی بلدهٔ دلگشای یزد که عروس جهان‌و رشك روضهٔ رضوان است خراب ساختی . بی تأمل در جواب گفت که اینهم گناه منست . ۲۰ پادشاه شکفته گشت و او را به وزارت مشهد مقدس معلی سرافراز ساخت. مشارالیه مدتی در بلدهٔ طیبهٔ به امر وزارت قیام داشت ومدرسهٔ پایین پا حوالی مسجد جامع ساخت و املاك بسیار برآن وقف نمود و تاکنون دایرو محل توطن‌طلبهٔ‌علوم‌است.

جولان کردن کمیت واسطی نژاد درعرصهٔ صحایف احوال زبدةالاکابر والاهالی میرزاعبدالله ولد میرزا سلمان جابری

زمزمهٔ این نـدا بگوش هوش ارباب جاه و جلال می‌رساند که آن جناب
وزیری بود با رای پیروبخت جوان. دیدهٔ گردون تیز گرد در مدت سیاحت مانند
او دستوری بر مسند وزارت ندیده و گوش هوش عطارد صفت نصفت نهادی مثل او
در عرصهٔ زمان نشنیده ، **شعر :**

چشم گردون صورت ومعنی ندیدست این چنین
بر چنین معنی و صورت [۱۴۴الف] آفرین باد آفرین

میرزاعبدالله ولد اکبر میرزا سلمان اعتماد الدوله بود کد نسبت نسب به
عبدالله جابر انصاری درست می‌نماید. میرزا سلمان در زمان سلطنت پادشاه مغفور
شـاه اسمعیل ثانی به‌امداد بخت با سعـادت و به دستیاری استعداد و قـابلیت
نخست به منصب نظارت بیوتات سرکار خاصهٔ شریفه سرافرازی یافت و بعد از اندك
زمانی کوکب طالعش از اوج اقبال طلوع نموده قدم بر مسند وزارت اعظم نهـاده
اعتمادالدوله لقب‌یافت و حکم شهریار جهان نفاذیافت که آن عالی مقام در مجلس
دیوان به جهت تعظیم امرای عالی‌شان قیام ننماید. و درزمان خاقان سکندرشان به
همان دستور بر متکای وزارت تکیه داده به مرتبهٔ ایالت رسید و صاحب طبل و علم
گردیده وزارت با ایالت جمع نمودوصبیهٔ اودرحبالهٔ نکاح نواب جهانبانی سلطان
حمزه درآمده بدین جهات پایهٔ قدر و منزلتش ارتقاع یافت .

میرزا عبدالله که پسر بزرگتر آن وزیرعطارد نظیر بودو به زیورقابلیت و کمال
آراسته، مستغنی از ذکر اوصافست . در ابتدای دولت والد [۱۴۴ ب] به منصب
جلیل‌القدر وزارت یزد معزز گردید . بعد از ورود بدان ملك لوای عدالت افراشته
در فیصل مهمات رعایا و عجزه و مساکین غایت سعی‌زعایت می‌نمود، تا آنکه معمار
همتش به ساختن عمارات‌دلالت نمود .در حوالی«چهارسوق»به جنب«دارالفتح» باغی

بود مشجر و مکروم با بسیاری از خانه‌های یهودان که در حوالی آن بود مـالك گردیده طرح کاروانسرای عالی انداخت و حجرات تحتانیه و فوقانیه ترتیب داده دو دروازه گشود : یکی مقابل حمام وزیرو دیگری به‌جنب چهارسوق کهنه،وموسوم نمود به«خان دولت» و بازاری بر درسرا ساخته به «بازار علاقه بندان» شهرت‌یافت. وازسرای‌سلطان‌محمدتا حوالی «حصار» شارع را عریض و پهناور[1] گردانیده برجی عالی‌ساخته دروازهٔشهر قرار داد و«درب‌دولت» نام نهاد . وچون‌در همان سال از شغل وزارت ملول گشته بلکه زمانه رقم عزل بر صفحهٔ عملش کشیده بـه اردوی معلی رفت، اهالی‌شهر آن دروازه رامبارك ندانسته مسدودنمودند.ودر همان ایام‌کاروانسرا به عنوان تصرف شرعی به سرکارنواب مستطاب خورشید احتجاب ناموس‌العالمین [۱۴۵الف] علیه عالیه زینب‌بیگم صبیهٔ خاقان جنت مکان ابوالفتح شاه طهمـاسب بهادرخان متعلق گشت. و در سنهٔ خمسین والف هجری نواب علیه عالیه خان‌مزبور را به خاقان فردوس مکان علیین آشیان سلطان شاه صفی انارالله برهانه پیشکش نمود. و الحال داخل خالصجات سرکار خاصهٔ شریفه است. وهمچنین آن وزیر با تمکین در اهرستان به قرب «محلهٔ بیوك» (کذا)به جهت آرامش این جهان خانهٔ عالی‌اساس طرح انداخته درعمارات تکلف بیشمار نمودوالحال خرابی تمام به حال آن‌راه یافته .

القصه بعد آنکه دستور عالی قدر به اردوی معلی رسید به وزارت شاهـزادهٔ عالم و عالمیان حمزه میرزا ارجمندی یافت و برادر کهترش **میرزانظام‌الملك** مقرب الحضرت و انیس الـدوله گشتند پایهٔ قدر و منزلتشان از ایوان کیوان در گذشت. میرزا سلمان اعتمادالدوله‌والد ایشان وجود بعضی از امرای عالیشان‌را خار گلزار دولت خود می‌دانست، با امرا سلوك پسندیده‌نمی کرد و در فکردفع آن جماعت ساعی گردید. قورچی باشی و سایر امرا از اطواراو بی‌طاقت گشته به‌جهت دفع‌او فرصت می‌جستند.تا آنکه درشهورسنهٔ تسع وثمانین وتسعمائه که به‌سعی‌علی قلی‌خان‌شاملو بیگلربیگی[۱۴۵ب]خراسان خاقان وافراحتشام گیتی‌ستان برتخت

۱- اصل : پنهاور

سلطنت آن مملکت جلوس نمود ، **شعر** :

یافته در خطهٔ صاحبدلی سکهٔ نامش رقم عادلی

رایات جاه و جلال خاقان سکندرشان به جهت برهم خوردگی بلاد خراسان
متوجه آن طرف گردید و از فرّ وصول و نزول موکب کواکب شعار ظاهر بلدهٔ
۵ فاخرهٔ هرات از رتبت بر سقف طارم فیروزه حصار تفاخر نمود . بعد از روزی چند
میرزا سلمان ارادهٔ سیر گازرگاه کرده با کوکبه [ای] که چشم روزگار شبیه آن
ندیده‌بودسوار شده متوجه گردید . امراو خوانین پسران‌و اقوام وملازمان خود را
با گروه انبوه ازراه دیگر به جهت‌قتل میرزا سلمان به آن‌محل روانه ساختند. پرتو
این خبر بر پیشگاه شعور او تافته درکمال اضطراب خود را به دولتخانهٔ همیون
۱۰ انداخته حقیقت حال به عرض پادشاه بی‌مثال رسانید. جماعتی که به قصد او کمر
بسته بودند از مراجعت مشارالیه آگاه گشته کس به خدمت پادشاه فرستاده عرضه
داشتند که عصیان و طغیان امرای خراسان به‌سبب تحکمات اعتمادالدوله است و
حالا قزلباش پرده‌ازروی کار برداشته‌اند،اولی‌آنست که‌او نیز دامن ازمنصب‌وزارت
فراهم‌آورده درگوشه‌نشیند ، [١٤٦ الف] حسب الاستدعای امرا میرزا سلمان و
۱۵ میرزا عبدالله و میرزا نظام‌الملك مقیدو محبوس گشته اسباب و مایعرف ایشان به
تصرف دیوان درآمد، وبعد از دوسه روز وزیرآصف مقام از لباس حیات عاری گشته
از دست ساقی اجل جام‌هلاکت‌نوشید.

بعد از واقعهٔ شهادت نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا میرزا عبدالله از
حبس خلاصی یافته به شیراز رفت و با فساد او ذوالقدران فارسی جمعیت نموده
۲۰ امرای آن حوالی با میرزا اتفاق نموده رقم عزل بر صفحهٔ حال علی خان حاکم
آنجـا کشیده مهدیقلی خان شادی تکلو را در میانهٔ خود بـه ایالت و خانی
برگزیده اسباب‌وجهات علی خان حاکم سابق را به تصرف درآوردند . علی خان
در آنوقت در اردوی معلی بود ، ازین اخبار بی آرام گشته متوجه شیراز شد .
چون به حوالی شهر رسید مهدیقلی خان وآقایان ذوالقدر به اشارهٔ میرزا عبدالله

به عزم رزم او به‌استقبال شتافتند . در حملهٔ اول ملازمان علیخان منهزم گردیده مشارالیه به‌قتل آمد .

بعد ازین حرکت میرزا عبدالله و مهدیقلی خان از ارکان دولت نواب سکندرشان وابوطالب میرزاخایف و هراسان گشته کس‌به خراسان به خدمت‌خاقان گیتی ستان و مرشد قلیخان فرستاده خود را منسوب به ملازمان [۱٤٦ب] عتبهٔ شاهی‌ساختند. از جانب خاقان گیتی ستان و مرشد قلی‌خان رقم‌وزارت دیوان‌اعلی به اسم میرزا عبدالله و ایالت شیراز به اسم مهدیقلی خان‌عز صدور یافت. اماایشان ملاحظهٔ جانب نواب سکندرشان نموده در فارس تغییر خطبه نکردند و رعایت طریقین‌منظور نمودند .

گفتار درخاتمهٔ احوال میرزا عبدالله

از رشحات سحاب بنان در ضمن وقایع زمان خاقان گیتی‌ستان تحریر یافته که چون حضرت اعلی شاهی به یمن توفیق باری از ولایت خراسان به جانب‌عراق آمده در دارالسلطنهٔ قزوین برتخت سلطنت ایران قرار گرفت میرزا عبدالله ولـد میرزا سلمان‌وزارت دیوان اعلی در دست داشت، روی امید به آستان ملایك آشیان نهاد . مرشد قلی خان دربارهٔ او التفات نموده به خاطر داشت که وزارت اعظم رابه میرزا شاهولی ولد میرزا احمد که در سلك وزرای او انتظام داشت رجوع نماید . مقارن‌آن فیما بین امرای عظام و مرشد قلی‌خان غبارنقاری ارتفاع یافت و به سعی میرزا عبدالله شعلهٔ‌آتش خشم و کین افروخته گردید . امرا و مقربان درگاه‌بامیرزا عبدالله درباب دفع مرشد قلی‌خان [۱٤٧الف] عهد و پیمان در میان‌آوردند . امـا چنانچه در صحایف‌سابق اشعاری به‌آن‌شده‌کاری ازپیش‌نبردند. امرا ومقربان‌درگاه به تیغ سیاست خسرو بهرام انتقام مقتول گردیده میرزا عبدالله با میرزا نظام‌الملك برادرش مورد غضب پادشاهی گشته گرفتار شدند و اسباب وجهات ایشان به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد . ایشان مدتی در زوایای ناکامی به سربرده تاآنگاه که به سرای باقی شتافتند .

ذکر مجملی از احوال غازی بیك و بیان وصول کوکب طالع او به درجهٔ شرف و اقبال و تغیر مزاج خاقان گیتی‌ستان نسبت به وزیر نادان و سوختن خرمن عمر او به‌آتش خشم جهان‌سوز

راویان عجایب حکایات و گویندگان غرایب روایات آورده‌اند که مشارالیه وزیری بود به افروختن آتش ظلم و بیداد معروف و به انگیختن غبار فتنه و فساد موصوف، دوست‌و دشمن ازو هراسان وخویش و بیگانه نزداو یکسان، بردوستی او اصلا اعتماد نبودی و به اندك چیزی مردم بزرگ را خفیف و بی‌اعتبار ساختی، **شعر:**

بر افروخت نیران شرّ و فساد

بر افراخت اعلام جور و عناد

و هرچند که به این اوصاف اتصاف داشت [۱٤۷ب] لیکن به اصابت رای و تدبیر و غایت وقوف‌وکاردانی در سرانجام امور ملك‌ومال‌رایت بی‌مثلی می‌افراشت. در بدایت حال در اردوی معلی به خدمات سرکار خاصهٔ شریفه قیام واقدام‌می‌نمود، و بعد ازآنکه انوار کفایت و کاردانی از مطلع احوالش به پیشگاه ضمیر منیر خاقانی پرتوانداخته منصب وزارت خطهٔ یزد را به‌وی مفوض ساخت و کمـا‌یجب وینبغی به تربیت و رعایتش‌پرداخت‌و کوکب‌اقبال آن‌جناب به اوج اقبال آن‌جناب به اوج‌استعلاء واستقلال صعود نمود سرافرازی رایت حکومتش برفراز ملاك فرق فرقد شکست و کمین گشای عزم نافذش بر مسافر سریع‌السیر صبا و دبور راه آمدشد بربست، **بیت :**

جهان،وزارت او را به طوع داده عنان

فلك، سعادت اورا به فتح گشته ضمان

حقیقت حال آنکه در زمان وزارت او تمامت مملکت خطهٔ یزد در غایت معموری و آبادانی بود و هیچکس به غیر از او بر رعایا و مزارعان در هیچ‌باب‌ظلم

و تعدی نمی‌توانست کرد ، **شعر** :

نکردی هیچ آب از باد فریاد

قبای گل نگشتی پاره از باد

آخرالامر به کمال دولت و اقبال مغرور گشت و نخوت و جبروت و ابهت و
باد بروت او از حدّ درگذشت و به نقیر و قطمیر با رعایا و برایا مضایقه نموده ۵
شیوهٔ ظلم و عدوان او رواج یافت . چون حرکات ناشایست و افعال نابایست او
[۱۴۸ الف] ازحد اعتدال درگذشت ناگاه از شست قضا ناوك بلا گشاد یافته متوجه
جان او گشت .

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در وقتی که سپاه سبزه ولاله متوجه
دشت و کوه گردید ، **شعر** : ۱۰

بسر خواست به عزم گشت لاله

شد عازم کوه و دشت لاله

زیبندهٔ تاج و سریر از مقر سلطنت روزافزون به جانب مازندران بهشت نشان
نهضت فرمود، مقارن آن شخصی از اهل اعتبار که قابلیت جلوس مجلس خسرو
سکندرآیین داشت از جانب یزد آمده به عز تقبیل بساط جلالت سرافراز گردید. ۱۵
پس از روزی چند در خلوتی پادشاه عدالت دستگاه حکایتی که دافع ملالت تواند
بود ازو استنطاق نمود و چون او میل خاطر پادشاه را به جانب عجزه و مساکین و
رفع ظلم و زیادتی ظلم از بیچارگان معلوم داشت صورت احوال نواب و کتّاب هر
بلاد و دیار خصوصاً یزد را به تقریر دلپذیر بر لوح ضمیر همیون نگاشت و گفت
که تمامت اموال آن ملك را وزیر به قبضهٔ تصرف در آورده و ملازمان او ابواب ۲۰
ظلم و تعدی بر روی رعیت گشاده ، **شعر** :

گشاده بر خلایق دست بیداد

ز دست ظلم او عالم به فریاد

به چرخ از نالهٔ بیدادش آهنگ
ز بارش قامت مظلوم چون چنگ

و در آن ولایت صورت عدل و رفاهیت مانند رونق مهم اهل هنر [۱۴۸ ب] درکم وکاست افتاده و این قطعه که از نتایج طبع عندلیب گلستان سخنوری خواجه غیاث‌الدین علی نقشبند یزدی بود برخواند ، **قطعه:**

ایا شاه بخشندهٔ دادگر
مبخشای بر هر کجا ظالمیست
خصوصاً به غازی که در شهر یزد
به هر خانه از ظلم او ماتمیست
بود رحم نیکو نه با او ولی
که رحمت برو ظلم بر عالمیست

و در همان ایام غازی بیك به جهت تنقیح محاسبه به اردوی معلی آمده در فرح آباد بهشت بنیاد به عز تقبیل بساط خلافت مشرف گردیدودر دفترخانهٔهمیون محاسبهٔ ایام عمل خود را با مستوفیان عظام چنانچه باید و شاید مفتوح نموده یك دینار از وجوهات سرکار خاصهٔ شریفه در نزد او باقی نیامد و حقیقت آن به عرض اقدس رسید . چون خاطر خطیر پادشاه هفت کشور از جانب او غبارآلود بود به جایزه‌و جلدو سرافرازی نیافت . بعد ازان روزی پادشاه ستوده مآثر برزبان گوهر-بار فرمود که وزیر عدالت شعار ما را به جهت اخراجات عمارات فرح آباد مبلغی درکار است، باید که ازبابت وجوهات تحویل خود مبلغ دوازده هزار تومان فرود آوری . غازی بیك زبان به ثنای شاه جهان بخت گشوده گفت ، **بیت :**

شها بخت و جاه تو پاینده باد
مه و سال میمون و فرخنده باد

چیزی از وجوهات دیوان متوجه من نیست [۱۴۹ الف] و از بابت سال آینده دسترس نی ، خاقان گیتی ستان فرمود که به سر عزیز ما که زر موجود و همراه

نداری؟ غازی بیك بنا بر آنكه ، **شعر** :

کسی را که دولت بگردد ز راه

به راهی شتابد که افتد به چاه

قسم به خاك پای خسرو آفاق یاد نمود و در آن باب مبالغه بسر حد افراط رسانید . در همان شب خواجه سرایی که محرم حریم خاص وزیر بود به عرض ۵
اشرف رسانید که مبلغ دوازده‌هزار تومان تبریزی در صنادیق گذاشته با خود دارد.
خسرو فریدون فردیگر از آن ممر چیزی نفرمود ، لیکن او را طلب داشته سخن بد گویان و حقیقت سلوك او با درویشان یزد اظهارفرمود ، **بیت** :

بر آورد سر مرد بسیاردان

چنین گفت با خسرو کاردان ۱۰

مرا چون بود دامن از جرم پاك

ندارم ز خبث بداندیش باك

هرچند خاطر انور خسرو سکندر تمکین از رهگذر او غبار آلود بود در آن وقت مصلحت در اظهار غبار نقار و سیاست او ندیده بهمان مهم او را به جانب یزد روانه فرمودند و متعاقب از ملازمان سرکار خاصه غضنفر بیك نام جوانی را که ۱۵
اگر مردم دیده در شب تار روی او بدیدی گمان بردی که مگر صبح صادق ازافق شرق طالع گشته و اگر دیدهٔ مردم در پردهٔ ظلام نظر بر عارض زیبای او افکندی پنداشتی که آفتاب جهانتاب [۱۴۹ب] ازورای حجاب ظاهرولامع شدی ، رخساری چون گل سیّراب وخطی چون سنبل تر پر پیچ و تاب، گوئی نقاش حکمت پردهٔ ابداع دایره ای از عنبر تر بر صفحهٔ عذارش کشیده یا به نزهت دهقان قدرت ۲۰
سبزهٔ دلگشای از نواحی چشمهٔ حیاتش دمیده ، **شعر** :

چوگان ز مشك بر مه تابان کشیده‌ای

مه را چو گوی درخم چوگان کشیده‌ای

آن خط سبز فام که خضر است نام او

خوش بر کنار چشمهٔ حیوان کشیده‌ای

به جـانب یزد فرستادند کـه غازی بیك را از فضـای عالم بقا و حیات بسرحد منزل فنا و ممات رساند و اموال و جهات و سایر مستملکاتش را واصل دیوان گرداند. بیچاره غضنفر بیك چون بدان خطه‌رسید به زرو گوهر غازی بیك فریفته به صحبت و عشرت مشغول گردید و با جوانی‌زیبا روی مشکین موی، سرو بالای ماه سیمای شیرین زبان باریك میان که ترك خطایی از چین زلفش چون سنبل درپیچ و تاب بود تعشق آغاز نهاد، سلطان‌محبت ملك‌دلش را به استیلای عشق فرو گرفت، و عقل که کدخدای خانهٔ بدنست رخت رحمت بر بست. و از وقتی که جمشید خورشید به‌شبستان خانه مغرب‌می‌خرامیدو مشاطهٔ قدرت عروسان کواکب را بر منظرهٔ سپهر گوهرنگار به جلوه [۱۵۰الف] در می‌آورد تا محلی که فراش صبح صادق دامن خیمهٔ افق را چون حجاب شرم و نقاب آزرم بر می‌داشت بساط عیش گسترده جامهای شراب ارغوانی در می کشید و آن قمر پیکر زهره جبین را در بر گرفته کام دل ازو حاصل می کرد، **شعر** :

چو جان و تن بپیوستند ازان سان

که جان ازتن نشد فرق وتن ازجان

از هبوب صرصر این خبر شعلهٔ خشم خسرو آفاق اشتعال پذیرفت و یکی‌از قوریساولان را که به غایت سفاك و خونریز و بسیار بی باك و فتنه انگیز بود و به قساوت قلب و قلت رحم موصوف و به شدت مهر و عدم حلم معروف، **مثنوی** :

ز خونریز هرگز نمی‌داشت بیم

ز بیمش دل چرخ بودی دو نیم

روانه فرمود که به دهرهٔ قهر سرابستان مملکت بدن وزیر را باغبان آسا از نهال وجود بپردازد.

ذکر انهدام بنای زندگانی غازی بیك و غضنفر بیك به‌تقدیر ملك اکبر

گویندگان این قصهٔ عبرت بخش چنان بر زبان آورده‌اند که بعد از ورود قوریساول به خطهٔ یزد غضنفر بیك را که میوهٔ عنفوان شبابش نورسیده و سبزهٔ گلستان جمالش تازه دمیده و هنوز از باغ زندگانی بر نخورده‌و از جویبارجوانی ۵ تمتعی نیافته بود [۱۵۰ب] به خنجر بی‌رحمی دست و پا برید و آن جوان سه روز در چهار سوق‌شهر زنده افتاده آنگاه وداع جان نازنین نمود ، و غازی بیك‌را به‌ سلاسل‌و اغلال کشیده هر روز ازوقتی که غراب سیاه بال شب روی به‌آشیانهٔ‌غروب نهاده خیل ستارگان بنات‌النعش می کشتند تاهنگامی که زمانه در‌مصیبت کشتگان ۱۰ کسوت سوکواری می‌پوشید در چهار سوق شهر سرنگون آویخته با سگ شکنجه می‌نمود . غازی بیك‌چون نزدیك به آن رسید که به زخم چنگال عقاب عقوبت در پنجهٔ هلاکت‌افتد با خود خطاب نمود که‌عمری در بزرگی‌و تنعم و راحت گذرانیده وشام اوقات شباب‌را به صبح ایام شیب‌رسانیدی‌وروزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است نهایت پذیرفت و نهال آمال و امانی بهار جوانی از هبوب ۱۵ صرصر خریف ضعف و ناتوانی سمت انحنا گرفت ، **قطعه:**

بسان پشت کمان گشته پشت من زان‌روی
که تیر عمر گرانمایه در گذشت ازشست
به پای خاستنم [۱] مشکل است و می گوید
زمانه خیز که این‌خانه نیست جای نشست

۲۰ و مدت چند سال در کمال عظمت و استقلال گذرانیده صبح نشاط و ایام شباب در خدمت فرمانفرمای جهان بشام غم انجام شیب رسانیدی . آخرالامر [۱۵۱الف] سپهر بد مهر به موجب عادت خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری نموده اگر نفس خود را ازین غرقاب فنا به‌ساحل‌نجات نتوان انداخت باری نواب وگماشتگان و صاحب جمعان سرکار پادشاهی و فرزندان و متعلقان و تحویلداران

۱- اصل : خواستنم

خود را از آتش خطاب و عتاب و بوتهٔعذاب می‌توان رهانید، اولی وانسب آنست که دفاتر مظالم به‌آب شفقت و مرحمت شسته گرددو آنچه در نزد هر کس هست احدی برآن اطلاع نیابد تا آن بیچاره با فرزندان به رفاه حال روزگار گذراندو تو نیز از ثواب بهره‌مند بوده باشی، چنانچه شیخ مصلح‌الدین سعدی‌شیرازی فرمود ، **شعر** :

۵ کسی خسبد آسوده در زیر گل
که خسبند ازو مردم آسوده دل
زرو نعمت اکنون به دوکان تست
که بعد از تو بیرون زفرمان تست

و به دانهٔ درم ودینار مرغ دل قور یساول را صید نموده آنقدر مهلت خواست ۱۰ که فرزندان و متعلقان را درخلوتی طلب داشته رسم وداع و طلب رضا حاصل نماید . چون این معنی دست داد از ایشان التماس نمود که تمامی دفاتر سابق و لاحق چه از سرکار خاصهٔ شریفه و از سرکار خود با تمامی اسناد و تمسکات باب [۱۵۲ب] مرحمت شست و شوی دهید واین راز سربسته پیش احدی لب مگشایید. ایشان همان روز حسب‌الفرموده عمل نمودند . چون پرتو شعور قوریساول بر آن ۱۵ تافت آتش در نهادش افتاده فرمود تا غازی بیك را پوست کندند و پوستش پر کاه کرده به‌خانهٔ چشمهایش دومهره نصب کردند، وبه دستوراقتدار آن‌آصف بی‌اختیار رارخت پوشانیده برمرکب باد رفتار سوار نموده به‌خدمت فرمانفرمای جهان‌برد. از غرایب اتفاقات «پوستش پرکاه باید» (۱۰۱۳) سال تاریخ این واقعهٔ عبرت بخش است.

۲۰ ذکر اقتدار محمد زمان بیك در خطهٔ یزد و بیان وزارت اودر آن ملك

چون نهال دولت غازی بیك از تند باد قهر شاهی‌بیك زمان منطفی گردید و نسیم دولت خسروی بهار زندگانی آن سالك طریق ظلم و عدوان را به خزان‌مرگ مبدل گردانید محمد زمان بیك برادر او را که دران اوان به وزارت خطهٔ کاشان

قیام داشت منظور نظر تربیت و ملحوظ عین عنایت کرده عنان اهتمام به‌سوی انتظام
احوالش تافت و وزارت و حکومت بلاد یزد را علاوهٔ [۱۵۳ الف] منصب کاشان
گردانیده مقرر داشت که وزیر عدالت کیش در سالی شش شهر در شهر کاشان و تتمه
در یزد به خدمت سرکار پادشاهی و فیصل قضایای کافهٔ برایا قیام داشته باشد ، و
آن جناب حسب‌الفرموده به ضبط امور ملك و مال و سرانجام کلیات و جزئیات ۵
مهمات پرداخته در آبادانی الکا و ترفیه حال رعایا و تمهید بساط عدل و احسان
سعی تمام می‌نمود .

در شهور سنهٔ خمس و عشر بعد الف در اوایل فصل بهار که خسرو ثوابت و
سیّار از زمستان خانهٔ حوت عنان عزیمت به‌منازل شرف انعطاف داد و جنود نصرت
ورود ریاحین و ازهار روی توجه به‌بساتین و مرغزار نهاد پادشاه سعادتمند به ارادهٔ ۱۰
سیر و شکار مازندران بهشت تؤامان از مقر سلطنت در حرکت آمده چون رایات
جاه و جلال به حوالی کاشان رسید گل تمنای ساکنان آن خطه در چمن امید شکفته
گشت و شجرهٔ مقصود همگنان به‌ثمرهٔ بهبود بارور شده نوای فرح وسرور از طرب‌
خانهٔ ناهید در گذشت . اشراف و اعیان به لوازم استقبال استعجال فرمودند و رعایا
[۱۵۳ب] و بازاریان به بستن آیین و تزیین آن خطهٔ جنت قرین قیام و اقدام ۱۵
نمودند و تمامی اسواق و دکاکین را به دیبای هفت رنگ و اجناس روم و فرنگ
آرایش دادند و زینت شهر را غیرت کارخانهٔ چین ساخته جواهر اخلاص و دعا برطبق
عرض نهادند. مواکب کواکب مراتب شاهی محفوف به‌عواطف نامتناهی الهی به آن
بلدهٔ طیبه در آمده فضای آن ملك مانند فردوس اعلی نضارت یافت . و هم در آن ایام
از نزد قیصر روم ایلچی به آستان سلطنت آشیان آمده به سعادت تقبیل قوایم ۲۰
سریر سپهر سلطنت مستسعد گشت. آیین ابتهاج در مزاج همیون در افزود و در بزم
نشاط و کامرانی نشسته به سرانجام اسباب طوی و چراغان اشاره فرمود . و کلای
عظام با امرای جمشید احتشام چنانچه باید و شاید و غایت علوّ همت پادشاه بحر
مکرمت را لایق نماید به تقدیم رسانیدند .

در شبی که مجلس عیش و کامرانی انعقاد یافته پادشاه صاحب تأیید بر تخت بخت و سرافرازی بر آمد و جام راح ریحانی و ساغر بادهٔ ارغوانی از کف ساقیان زهره جبین دایر گردید و مغنیان خوش آواز به الحان بهجت افزای نقش غم از لوح خواطر می‌ستردندو سازندگان [۱٥٤الف] نغمه پرداز به نوای چنگ‌وقانون
٥ علت سودا از دماغ اهل جنون بیرون می‌بردند، **مثنوی :**

مغنی در مقام دل نوازی به آهنگ دعای شاه غازی
کشید از دل نوای روح پرور برقص آمدزصوتش چرخ‌اخضر
ز لحن دلگشای عود و قانون نشاط می پرستان گشت افزون

در چنان وقتی محمد زمان بیك وزیر به گفتن سخنی که قابل آن مجلس نبود
۱۰ دلیری نمود. از شنیدن آن نایرهٔ غضب قیامت لهب پادشاه غضنفر صولت اشتعال یافته به شکستن دندانهای او امر فرمود. فرمانبران همان زمان به ضرب پتك آهنگران تمامی دندان طمع وزیر نادان را شکستند. اگرچه در آن وقت رقم عزل بر صفحهٔ عمل وزیر کشیده نگشت، لیکن از نظر اعتبارافتاده پس از انقضای اندك زمانی نامش از جریدهٔ ارباب اعتبار ساقط گردید.

۱٥ **بیان عمل خواجه ابراهیم خلیل**

بعد از آنکه دست تقدیر بساط حکومت محمد زمان‌بیك را برچید خواجه ابراهیم خلیل به منصب جلیل‌القدر وزارت‌خطهٔ یزد مقرر گشته بدان‌ملك شتافت و از روی راستی در امر مزبور [۱٥٤ب] قیام نموده آن ملك را معمور گردانید و کار به جائی رسانید در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی شهر و ولایت که عقل
۲۰ خرده دان انگشت تعجب به‌دندان گرفته حیران ماند. بی‌شایبهٔ تکلف شیوهٔوزارت قبایی بود بربالای او زیبنده و شیمهٔ حکومت خلعتی بود قامت‌قابلیتش رابرازنده. اما چون بر ساقهٔ دولت افتاده بود روزگار ناسازگار آن وزیر عدالت شعار را امان ندادو بعد ازچندی رقم عزل بر صفحهٔ عملش کشیده اختلال به‌احوال ملك ومالش راه یافت.

ذکر مجملی از احوال خواجه محمد امین شوره بیز خراسانی و کیفیت سلوك او با اکابر واهالی

مولد و منشأ خواجه محمد امین بجستان است که داخل قصبات ولایت خراسان است و در اوقات شباب و اوان جوانی، **بیت :**

به دور شاه عباس جوان‌بخت ۵
که زیبد آسمانش پایهٔ تخت

چند گاهی در دفترخانهٔ [۱۵۵ الف] همیون به تحصیل علم سیاق مشغولی کرده فی‌الجمله مهارتی در آن بهم رسانید و به خدمت آستان سلطنت آشیان خاقان گیتی ستان رسیده منظور نظر عنایت و مرحمت گردید و وزیر خطهٔ یزد گشته پایهٔ قدر و منزلتش صفت ارتفاع پذیرفت و روزبروز عنایت خاقانی نسبت به او ۱۰ بیشتر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی آن بلده دخل کردن گرفت.

بدان ای طالب احوال هر کس که خواجه محمد امین شخصی بود بغایت منقلب‌الاحوال و مختلف‌الاقوال، علامات یبوست دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا، و امارات قلت فهم و سخافت رای در حرکات و سکناتش هویدا، **شعر :** ۱۵

دماغی داشت از افیون مشوش
از آنرو قول و فعلش بود ناخوش
[۱۵۵ب] زطور عقل فعلش دوربودی
ز قولش راستی مهجور بودی

گاهی برمسند حکومت و ابهت نشسته اصحاب علم و فضیلت‌را تعظیم‌ننمودی ۲۰ و احیاناً جهت اندك نفعی کمال تملق به‌رئیس دیهی کردی. در مجلس شریف اکابر و اهالی بی دهشت تکیه نمودی‌و بجز اندك سخنی که مخالف مزاج اوبودی الفاظ ناخوش برزبان گذرانیدی. اما در منع‌از ارتکاب منهیات‌لوازم سعی به‌جای‌آوردی .

مشکلترین امور که در آن اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت آن جناب به مثابه‌ای غلبه داشت که اگر فی‌المثل عزیزی ده روز متعاقب اورا ملازمت کردی وهر روز تحفه‌ای لایق وتبرّکی مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است. چون چندسال ۵ بدین حال گذشت او نیز حسب‌الفرمان [۱۵٦الف] خاقان وافر احتشام از آن‌عمل معزول گردید و مدتی در اردوی معلی بجهت تنقیح ایام عمل سابق گرفتار بود و بواسطهٔ غلبهٔ الم فراوان مریض شده پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت. اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدنش استیلا یافت و در آن حین ناگاه ابویحیی به خدمتش رسید و روح او را نیز مانند دیگران مقبوض گردانید، **مثنوی**:

۱۰ درین ره خواه سلطان خواه درویش

به آخر عقبهٔ مرگ آیدش پیش

درین بستان که جای خرمی نیست

گیاهی بی بقاتر زآدمی نیست

نورا محمدا که در اوایل ایام وزارت غفران پناه میرزا محمد شفیع در ۱۵ خطهٔ جنت صفات یزد به‌امر وزارت آن جناب اشتغال می‌نمود ولدارشد خواجه محمد امین بود. بعد ازچندی که‌در کمال عیش و طرب ودر نهایت فرح‌و سرور به‌آن شغل اقدام داشت فی شهور سنهٔ سبع و خمسین و الف علم عزیمت به جانب دیار آخرت برافراشت.

[۱۵٦ب]**خواجه شهابای کرمانی**

۲۰ از آدمیزادگان دارالامان کرمان بودو آباء و اجداد او در آن‌ولایت فی‌الجمله اعتباری داشته‌اند و پیوسته از جانب حکام و وزرا به‌امر تصدی و ممیزی علم اعتبار جولان می‌داده‌اند.

چون خواجه شهابا به‌سرحد رشد و تمیز رسید به کسب علم سیاق اشتغال

نموده مهارت تمام بهم رسانیده کمر ملازمت خوانین آن ملك بر میان بست، وبعد ازآنکه چند سال به خدمات مناسب قیام نموده مالك ملك و مال شد پای در وادی غربت نهاده به اردوی معلی شتافت و به دستیاری طالع و خدمات پسندیده پرتو آفتاب عنایت خاقان فریدون حشمت سکندر شوکت دارامکان ، **نظم :**

خسرو جمشید جام و داور دارا علم ۵
شاه کیخسرو حشم سلطان اسکندر بقا
[۱۵۷الف]سرورعالی نسب دین‌پرور والی‌حسب
آفتاب اوج شاهی سایهٔ لطف خدا

اعنی سلطان اعظم و خاقان اعظم پادشاه گیتی پناه سمّی عم حبیب‌الله المؤید من عندالله ابوالمظفر ابوالمنصورشاه عباس ماضی بهادرخان از مطلع‌مرحمت نامتناهی ۱۰ طالع شده بر وجنات احوالش تافت و به منصب جلیل المرتبهٔ [وزارت] خطهٔ فردوس نمای یزد معزز و مفتخر گردیده پای بر مدارج اعتبار و اقتدار نهاده بدان ملك شتافت و در کمال استقلال بامر مزبور قیام و اقدام نمود . چون چندی بر آن گذشت و زمانه بسی اوراق لیل ونهار در نوشت چون استحقاق آن منزلات در آن عزیز نبود نسبت به رعایا و زیردستان سلوك ناپسند پیش گرفت و با عجزه و ۱۵ دهقانان به نقیر و قطمیر [۵۷ب]مضایقه نمود و مع هذا کماینبغی از عهدهٔ ضبط مال سرکار خاصهٔ شریفه بیرون نمی‌توانست آمد، لهذا خلل فاحش به‌احوال ملك و مال راه یافت. چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر منیر خاقان عدالت گستر رسید رقم عزل بر صفحهٔ عمل وزیر کشیده اختر جاه و جلال دستور نادان به‌سبب بی مایگی [۱] دانش روی به مغرب زوال آورد و مدتی در اردوی معلی به‌جهت تنقیح ۲۰ محاسبات توقف داشت تا آنگاه که رخت بر راحلهٔ فنا بسته روانهٔ بلاد عقبی گشت.

۱ـ اصل: مایه

گفتار در ذکر احوال مرحمت پناه میرزا حسن علی اصفهانی و بیان وزارت او در بلدۀ یزد فردوس نشان

بر صحیفۀ خاطر ارباب ستوده مآثر روشن و مبرهن خواهد بود که آن‌جناب وزیری بود به متانت عقل مشهور و به اصابت رای معروف و مذکور، رقم کلک دلپذیرش فتح نامۀ روزگار و اثر فکر شهرآرایش کارساز ارباب دین و دولت، از خامۀ خضر خاصیتش اصحاب عزو شرف را مادۀ حیات افزا، **نظم :**

کلک تو بارک‌الله بر ملک دین گشاده

[۱۵۸الف] صد چشمه‌آب حیوان از قطرۀ سیاهی

۱۰ مشارالیه از اشراف و اعیان قریۀ نصرآباد من اعمال دارالسلطنۀ اصفهان جنت نشان بود و به وفور قابلیت ازمستعدان امصار وبلدان گوی‌مفاخرت می‌ربود. چون در جامه خانۀ غیب لباس دولت بر بالای والای او دوخته شده و از دیوان موهبت الهی رقم وزارت خطۀ یزد به‌اسم او صورت ثبت یافته بود در زمان خجسته فرجام خاقان گیتی ستان، **شعر :**

۱۵ سروری کز فرّ عدلش بست آیینها زمین

قیصری کز نور رایش داشت آیتها زمان

بدان منصب ارجمند معزز گردیده و مدتی متمادی در کمال نصفت و عدالت درآن ملک استقلال داشت‌و یکسرموی پای ازجادۀ عدل وانصاف بیرون‌نگذاشته‌در فیصل

۲۰ مهمات عجزه ورعایا دقیقه[ای] فوت وفرو گذاشت نمی کرد وباچنان شغل و عملی اوقات صبح و شام به عبادت ملک علام جل ذکره صرف می‌نمود، و بعضی از اوقات خجسته ساعات‌را صرف نوشتن کلام‌الله مجید می کرد و بعد ازاتمام خالصاً مخلصاً بر مساجدو اماکن [۱۵۰ب] متبرکه وقف می‌نمودو حال‌تحریر که‌دو سنین ازسنۀ ثمانین والف گذشته قرآنی بخط آن جناب در «مسجد جامع میرچقماق» هست که عبادالله از تلاوت وقراءت آن بهره مند می گردند.

هرچند که ابتدای ایام وزارت دستور عدالت آیین بر مسود اوراق پوشیده بود اما انتهای عمل او که سنهٔ احدی و ثلثین و الف هجریه بود ظاهر گردید.

☆مشهورست که در زمانی که جناب میرزا حسن علی در خطهٔ یزد بر مسند وزارت تمکن داشت حسب الفرمان خاقان گیتی ستان یکی از یوزباشیان عظام به امر داروغگی آن مملکت مقرر گردید و چنانچه شیوهٔ بعضی از ارباب اقتدارست دست ۵ تطاول به مال رعایا و عجزه دراز کرده در عرض اندك زمان مبلغی خطیر به سبب اندك جریمه به علت ترجمان گرفت ، و بنا بر آنکه حسب الحکم قضا جریان و استمرار مبلغ یکصدتومان در وجه داروغگان مقرر است وزیر عدالت تمکین این رباعی دررشتهٔ نظم درآورده به عرض خاقان وافر احتشام رسانید ، **شعر** :

۱۰ شاها احوال یزد بد می گذرد
ظلم ظالم بسی ز حد می گذرد
در شش مه اول از دوصد هم بگذشت
در مجلس شاه حرف صد می گذرد

چون حقیقت حال بر خدام آستان جاه و جلال ظاهر گشت رقم عزل بر ۱۵ صفحهٔ عمل حاکم کشیده مؤاخذه گردید . متوطنین و کافهٔ برایا در سایهٔ عدالت شاهنشاهی آرامش یافته زبان بادای این مقال گشودند ، **شعر** :

یارب این پادشاه کشور گیر
خسرو تاج بخش چرخ سریر
تا ابد باد در جهان منصور
۲۰ چشم بد از جمال جاهش دور☆ [۱]

ذکر وزارت میرزا عنایت‌الله اصفهانی

مشارالیه نوادهٔ مرحوم خواجه نعمت‌الله مالمیری اصفهانی بود و مدتها به امر وزارت مهردار قیام داشت . در شهورسنهٔ اثنی و ثلثین و الف موافق تنگوزئیل به منصب وزارت خطهٔ یزد سربلند گردیده بدان ملك شتافت و در همان چند روز

۱ـ میان دوستاره درحاشیه صفحات ۱۵۹ب و ۱۶۰ الف است.

اول فیمابین او و داروغهٔ آنجا مناقشه و گفتگو بهم رسیده به جنگ و جدال انجامید . وزیر به ارادهٔ شکوه داروغه به اردوی معلی رفته خود معزول گردید ودر اواخر همان سال که خسرو گردون احتشام عراق عرب را فتح فرموده رایات جاه و جلال متوجه نجف اشرف بود میرزا عنایت‌الله در عرض راه مریض گشته متوجه ۵ سفر عقبی گشت. نعش اورا به کربلای معلی برده در حایر مقدس دفن نمودند .

گفتار در ذکر مجملی از احوال [۱۵۹الف] مرحمت پناه الواصل الی رحمة‌الله میرزا خلیل‌الله

الحق جمال حال آن دستور پسندیده افعال به حلیهٔ انواع مکارم اخلاق و اصناف محاسن شیم مانند وفور کرم و سخاوت‌و اصابت رای و تدبیر و انشراح‌صدر محلی و آراسته بود و در تمشیت مهم وزارت [و] رواج و رونق ملك چون آصف ۱۰ برخیا آثار ید بیضا می‌نمود و در محافظت دین مبین و تقویت شرع سیدالمرسلین کمر سعی و اجتهاد بر میان جان بسته بود . آباء و اجداد آن آصف مقام درسلك اشراف و اعیان «بهاباد» من اعمال قصبهٔ بافق انتظام داشته‌اند . در زمانی که ایالت خطهٔ یزد به علی‌قلی‌خان شاملو متعلق بود به بلدهٔ یزد آمده از جملهٔ منشیان‌مومی‌الیه گردید ، رفته رفته به دستیاری استعداد و قابلیت بلکه به محض عنایت‌حضرت ۱۵ احدیت جل عظمته بر مدارج اعتبار ترقی نموده تصدی **مجوسیان** حسب‌الرقم خاقان گیتی ستان باو رجوع گردید. و در سنهٔ اربع و ثلثین و الف هجریة النبویة علیه الف‌الف‌الثنا والتحیة که طوطی نطق مولانا حسن علی یزدی در این باب گویا گردیده بر صفحات روزگار به یادگار گذاشت که : « کعبهٔ یزد را خلیل آمد » (۱۰۳٤) . پادشاه زمان اختیار ملك و مال خصوصاً منصب جلیل المرتبهٔ وزارت و ۲۰ کرکراقی [۱۵۹ب]وتصدی‌خالصه وحکومت‌مجوسیان‌ومهم‌استیفای دارالعبادهٔ یزد بررای‌صواب نمای وفکر مشکل گشایش‌بازگذاشت، و آن جناب با وجود جلالت قدر و نفاذ حکم نسبت به ارباب علم و فضیلت در غایت تواضع و تملق بود ، و در تعظیم و اجلال سادات واصحاب کمال‌بسیار مبالغه می‌فرمود، و دررفاه حال رعایا و

زیردستان غایت سعی می‌نمود و مضمون این ابیات مطرح نظر داشته در آزارخلایق اجتناب تمام لازم می‌دانست ، **مثنوی :**

عمر به خشنودی دلها گذار
تا ز تؤ خشنود شود کردگار
راحت مردم طلب ، آزار چیست ۵
جز خجلی حاصل این کار چیست
روز قیامت که بود داوری
شرم نداری که چه عذر آوری ؟

لاجرم از رشحات سحاب عدالتش غنچهٔ آمال طبقات اهالی در چمن فـرح بشکفت‌و اززلال مکرمتش نهال امانی‌کافهٔ برایا در گلزار روزگار نشوونماپذیرفت، ۱۰ **شعر:**

بعد بسی گردش چرخ آزمای
از شده ، آوازهٔ عدلش به جـای

مشهورست که در ایام وزارت آن جناب گبری بی دین دست خیانت به‌مال شخصی دراز کرده صاحب آنرا به زخم‌کاردی مجروح ساخته بود . داوری‌به‌خدمت ۱۵ دستور عدالت‌آیین‌آوردند. [۱۶۰الف] چون تقصیر دزد به درجهٔ ثبوت رسید شحنهٔ سیاست وزیر به تنبیه او امر فرمود . در وقتی که مو کلان سیاست به تازیانهٔ تأدیب گبر صاحب تقصیررا زدن گرفتند وعددآن ازسه به چهارنرسیده بود کلاه خواری[۱] از سر مجرم بر زمین افتاد . دستور مرحمت شعار از روی شفقت که جبلی ذات ملکی ملکاتش بود به‌ملازمی امرفرموده گفت که کلاه بر سر آن ملعون بگذار که ۲۰ چون هوادر غایت برودت است مبادا سرما دروی اثر کندوآزار یابد. بالجمله باین خلق و مرحمت و مردی و مروت قریب هشت نه سال در آن خطهٔ فردوس نما که سخن‌سنجان بلاغت انتما در صفت شهر و مجاوران آنجا فرموده‌اند ، **نظم :**

۱ـ اصل: خاری

شهری چـو بهشت از نکوئی
چون باغ ارم به تازه روئی
مردم آن جمله فرشته سرشت
خوش‌دل وخوش‌خوی‌چواهل‌بهشت

۵ در کمال عدالت به دلجوئی عجزه‌و رعایا پرداخت و چون وقت اجل‌موعوددر رسید مرغ روحش به بودن قفس بدن دلگیر گشته روی تسلیم و رضا به فردوس اعلی نهاد ، **شعر** :

اگرچه واقعه بس مشکل‌است وجان فرسای
به‌صبر کوش که کس نگذرد ز حکم خدای

۱۰ محل سکنی آن آصف صفات درین‌دار ملال خانه‌ایست در «محلهٔ گلشن» که [۱۶۰ب] معمار همتش به عمارت آن کمال سعی نموده. و از آن جناب عمارات بسیار مانده، از آن جمله «باغ چشمهٔ محلهٔ خیرآباد» و «بازار تازیان» است .

ذکر وزارت میرزاشاه طاهر در خطهٔ یزد

مشارالیه از اشراف و اعیان ولایت خراسان بوده در زمان دولت و جهانبانی ۱۵ اعلیحضرت فریدون حشمت خاقان جنت آشیان سلطان شاه صفی بهادر خان به‌وزارت یزد سرافراز گردیده بدان ملك شتافت و چون گوش سخن شنو نداشت به‌غور عجزه و مساکین و زیردستان‌نمی‌رسید وتند خوئی‌و درشتگوئی پیشنهاد همت نموده سخنانش به‌آزار و ایذای مردم موقوف بود ، **شعر** :

راحت مردم طلب آزار چیست
۲۰ جز خجلی حاصل این کار چیست

تا آنکه حقیقت سلوك ناستودهٔ آن وزیر پرخاشجوی [۱] بر پیشگاه ضمیرمنیر پادشاه عدالت‌آیین روشن گشت و پرتو شعور خاقان جهان بر خصوصیات عمل و کماهی احوال او تافت ، لاجرم رقم عزل بر صفحات احوالش کشید .

۱ـ اصل : پرخواشجوی

گفتاردرذکروزارت‌دستور عدالت‌آیین‌میرزا معین[۱۶۰الف] دربلاد جنت قرین یزد

آن جناب به علوّ نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان ازاکابرو اعیان امتیازی تمام‌داشت وبه امیرابوالمعالی واقعه نویس‌و وزیر قورچیان نسبت قرابت قریبه درست می‌نمود. بعد از عزل شاه طاهر منظورنظر عنایت خاقان ۵ عالی منزلت کیوان رفعت سلطان‌شاه صفی‌بهادرخان شده رایت وزارت خطهٔ‌خلدآباد یزد برافراشت و الحق آن وزیر خجسته سیما به وفور خرد و کمال فهم و صفای ذهن و حسن تدبیر معروف و مشهور و جوهر ملاطفت و مرافقت بر صفحات‌حالش ظاهر و لایح و روشنی رفق و مدارا از سخنان وی باهر و واضح بود. هر سخن که از مطلع طبع او سر زدی مقطعش نیز به لطف ادا نمودی و اگر در فاتحهٔ کلام ۱۰ ازسرغیرت‌بکلمهٔ هیبت افتتاح نمودی‌خاتمهٔ مقالش از روی توجه و دلجویی‌بودی. حاصل که سخن او بر قاعدهٔ لطف و خشم و حلم وقهر بود و طریق بستن و گشادن و گرفتن و دادن مرعی می داشت. لاجرم ناموس ملك داری و شکوه وزارت و حکومت داشت و مجموع اکابر واهالی آن ولایت به‌دیدار وی شادی کردند و به ملاقاتش منبسط گشته عجزه و زیردستان مرفه‌و آسوده بودند. [۱۶۱ب] او نیز در ۱۵ ایام وزارت در تشیید مبانی و نیکو کاری دادرعیت پروری بداد و بر صفحات روزگار نام نیك‌و ذکر جمیل یادگار گذاشت، **شعر**:

دو چیز حاصل عمرست خیر و نام نکو
چو زین دو در گذری «کل‌من علیها فان»
مباش در پی آزار و کار خلق بر آر ۲۰
کزین دو کار بیابی سعادت دو جهان

تبیین این مقال را طوطی کلك وقایع‌نگار بدین منوال بر صفحهٔ حال می‌نگارد که به سببی از اسباب که شرح آن مناسب تحریر سیاق تاریخ نیست در سنهٔ تسع و خمسین‌و الف که‌مرحمت‌و غفران پناه‌الواصل الی رحمة‌الله **میرزامحمد**

شفیع خلف زبدةالاماثل والاقران حاجی محمد تقی از سفر هندوستان به بلدهٔ یزد
که محل توطن او بود مراجعت نمود فیمابین وزیرو آن جناب غبار نقاری ارتفاع
یافت. میرزا محمد شفیع به اردوی معلی رفته دست‌همت گشاد و به دانهٔ درم‌ودینار
مرغ دل امرا و ارکان دولت را صید نموده متصدی امر وزارت گردید . میرزا معین
۵ به‌صد حسرت دل ازحکومت برداشته به اصفهان شتافت و بنا بر غیرت [۱٦۲الف]
و حمیت لشکر حزن و اندوه بر شهرستان بدنش تاختن آورد و امراض متضاده
عارض ذات آن خجسته صفات گشته مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و با
عندلیبان چمن قدس دمساز شد .

ذکر عمارات وزیر نیکونهاد درولایت یزد

۱۰ دراوایل وزارت به سرچشمهٔ کشنویه حومهٔمهندس طبع او طرح باغی‌انداخته
عمارات دلنشین ساخت، و بعد از عزل وزیر باغ مذکور به تصرف شرعی رفعت و
معالی پناه زایر بیت‌الله‌الحرام میرزا محمد امین در آمد. و نیز در حوالی علیاباد
اجرای قناتی نموده طرح باغات انداخت وموسوم ساخت به معیناباد، و بعدازفوت
دستور سعادت انتما مزرعهٔ مزبوره که در کمال خرابی بود به بیع لازم به سرکار
۱۵ وکیل عالی‌حضرت رفیع‌منزلت‌والارتبت سیادت منقبت میرزاهدایت‌الله انتقال یافت
و بقدر آبادانی به همرسانیده به هدایت آباد اشتهار یافت.

برضمایر مستمعان احوال سلف مخفی نماناد که هر چند بعد از عزل میرزا
معین مرحمت پناه میرزا **محمدشفیعا** بر مسند وزارت یزد تمکن یافته مدتی در
آن خطه کامروا بود ، لیکن درحین تحریر خصوصیات احوال آن جناب در پردهٔ
۲۰ خفامحجوب بود، لهذا خامهٔ فصاحت بیان [۱٦۲ب] بند خاموشی بر زبان گذاشته
در بیان آن گویا نگردید .

گفتار درذکر مجملی از آثار وزارت و اقبال پناهی نتیجةالاعاظم والاهالی صفی‌قلی بیك خلف ارشد مقرب‌الحضرت‌الخاقانی شمسا محمد علی بیکا ناظر بیوتات سرکار خاصهٔ شریفه

چون قلم تقدیر برلوح‌قضا رقم وزارت به اسم آن حضرت نگاشته گردانیده بود لاجرم به الهامات هاتف غیبی خاقان خلد آشیان صاحب قرانی برزبان گوهر- فشانی فرمود که لایق وزارت و حکومت خطهٔ جنت مرتبت یزد اوست که ذاتی‌پاك و نسبی پاکیزه دارد و بی‌شك در افتتاح ابواب عدالت و عاطفت نسبت بر رعیت اقتدابه‌والدغفران پناه خود خواهد کرد و تتبع آثار ستوده و رسوم پسندیدهٔ او نموده عدالت موروثی با مفاخرت مکتسبی جمع ساخته اهالی آن دیار را درسایهٔ رعایت آسوده خواهد داشت و لمعهٔ فرّ یزدانی کـه در جبین مبین او لامع است برین‌معنی دلیلی قاطع و حجتی ساطع است و هیچ صاحب نظر بر آن‌انکار ندارد ، **شعر :**

برحشمت سلیمان آن کس که‌شك نماید

برعقل و دانش او خندند مرغ و ماهی

و الحق آن حضرت وزیری بود رعیت پرور و مرحمت گستر که رای عالم- آرایش [۱۶۳الف] شمع شبستان مملکت بودی وفکر صواب اندیشش به‌یك تأمل هزارعقدهٔ مشکل بر گشودی و کشتی دریای فتنه را حلم گران‌سنگ او در گرداب اضطراب ساکن ساختی ، **نظم :**

ز عدلش چون رخ خوبان مهوش

به یکجا جمع گشته آب و آتش

و آن وزیر معدلت آیین که ، **شعر :**

صورت او جامهٔ مجد و سعادت را طراز

معنی او خاتم اقبال و دولت را نگین

در اول بهار سنهٔ اربع و ستین و الف موافق یونت‌ئیل ترکی که جمشید گردون سریر خورشید از شرف‌سرای ناهید نهضت نموده سایهٔ وصول بر منازل حمل انداخت‌و سلطان بهار با لشکر سبزه و ریاحین حدود و اطراف حدایق و بساتین را مخیم نزول ساخت ، **شعر** :

۵ چهار سوی چمن لشکر بهار گرفت
بنفشه رنگ وسمن‌بوی‌و گل‌نگار گرفت
صبا نقاب ریاحین مشك بیز گشاد
درخت مروحهٔ شاخ سیم بار گرفت

به‌آن بلدهٔ فردوس مانند خرامید و بساط امن و امان بر روی روزگار صغار و کبار ۱۰ گشوده به دانهٔ درم و دینار وخلق و احسان مرغ دل همگنان را در دام درآورد ، **بیت** :

به روزگار همایون او محقق شد که چیست معنی‌لفظ مکارم‌الاخلاق

وزیر نیکو ضمیر همواره خیال همنشینی و مجالست اهل طبع [۱۶۳ ب] و اصحاب فضل بر لوح خاطر می‌نگاشت و چون به شرب شراب روح افزاومصاحبت ۱۵ ماهرویان ناهید سیما شعف تمام داشت در باغات روح افزا و قصور بهشت بنا جشنها می‌آراست که زهرهٔ رامشگر از نظارهٔ آن ساز حیرت نواخته به ادای ایـن نوا مترنم می گشت ، **شعر** :

این چه بزمست مگر گلشن کامست اینجا
خضر در آرزوی جرعهٔ جامست اینجا
۲۰ نغمهٔ ساز سعادت طرب افزا شب و روز
گردش ساغر انعام مدامست اینجا
نعمت آماده و اسباب طرب جمع شده [۱]
مجلس خاص و طربخانهٔ عامست اینجا

۱ـ نسخهٔ موزهٔ بریتانیا : طرب‌افزا شب‌وروز؛تصحیح ازروی نسخهٔ کتابخانهٔ مسجد جامع یزدست .

و چون مجلس کامرانی و اوقات زندگانی را بی روح ریحانی و بادهٔ ارغوانی حرام می‌پنداشت هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار شراب خوشگوار طلبیدی، و هر شام که قدح سیم‌اندام هلال در مجلس ثوابت و سیّار به گردش در آمدی از دست خوبرُویان دیدار جام بادهٔ غمگسار در کشیدی. چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود و حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تصرفی تمام کرد و اسباب مرض قوی گشته استقامت ذات خجسته صفات روی به انحراف آورد و اطبّای حاذق و حکمای مدقّق [۱۶۴الف] هر چند در معالجه سعی نمودند به جایی نرسید و بنابر هدایت الهی لسان حال به فحوای این مقال که، **بیت :**

سپیده دم که شدم محرم سرای سرور ۱۰

شنیدم آیهٔ «توبوا الی الله» از لب حور

مترنم گشته آن آصف حشمت آیین به عزمی درست و نیتی صافی صادق از تمامی منکرات و معاصی توبه فرمود و حدّت مرض و شدت آن زمان زمان می‌افزود، با وجود این حال از غایت غیرت خود را نمی‌انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف شهر و قصبات سیر می‌فرمود. چون در «بقعهٔ صفویه» که معمار همت آن حضرت ۱۵ درقریهٔ تفت به جهت مدفن خود ساخته بود منزل نمود بر زبان آورد که، **مصراع :**

در منزل خوب جا گرفتیم

به حسب اتفاق شدت مرض در همان روز به مرتبه‌ای انجامید که حرکت از آن مکان متعذر بود. ناچار چند روزی در آنجا گذرانیده در اوایل شهر ذی حجة الحرام سنهٔ ست و ستین بعد الف مطابق پیچی ئیل از عالم محنت انجام طبل رحیل کوفته ۲۰ به ریاض قدس خرامید و در همان بقعه مدفون گردید ، **شعر :**

آسمان با سینهٔ پر آتش و پشتی دوتاه

شد به هایاهای گریان برسر آصف پناه

از جملهٔ عمارات آن دستور ستوده خصال بقعهٔ مزبور است موسوم به «بقعهٔ

صفویه» واقعه در تفت که‌املاك و رقبات و بازارچهٔ نو مشهوررا بر آن وقف نموده و
خانهٔ واقع در «محلهٔ میرچقماق» که در حالت اقتدار واختیار درآنجا سکنی‌داشت
و کاروانسرای «میدان محلهٔ میرچقماق» نیز ازبناهای آن‌حضرت‌است. واین چند
بیت در سلك منظوماتش انتظام دارد ، **نظم :**

۵ گذشت از چاره کارم، عقدهٔ بس‌مشکلی دارم
گریبانی به‌دست نوجوان جاهلی دارم
تغافل برده ازحد شوخ‌چشم من نمی‌داند
که‌من هم در تلافیها نگاه غافلی دارم
نوآموز وفا طفلی حریص صید دل شوخی
۱۰ بدنبال من افتادست پندارد دلی دارم

وله

دشت را ازخون مه گلگون‌سوارم رنگ کرد
بر رم آهو بیابان‌را ز شوخی تنگ کرد

[۱٦٤ب] گفتار در بیان وصول میرزا جعفر به خطهٔ یزد به امر وزارت و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث لیل ونهار که درآن اوان روی داد

۱۵

[در]زمزمهٔاین احوال‌طوطی کلك بیان‌ندای این‌مقال‌بگوش‌هوش ارباب‌جاه
و جلال می‌رساند که در اواخر سنهٔ ست و ستین‌و الف موافق بیچی‌ئیل طومارِاعمال
دستور عالی مقدار و زبدهٔ وزرای نیکوشعار **صفی قلی بیك** به‌بند « کل‌نفس‌ذائقة ــ
۲۰ الموت» رسیده نفس شریف او دعوت «ارجعی‌الی‌ربك راضیة مرضیة» را اجابت نمود
وازین نشیمن به‌گلشن عدن انتقال فرمود. **میرزاجعفر** که در آن وقت به سببی از
اسباب و بد سلوکی از شکوه و شکایت ساکنان لاهیجان از وزارت آنجا معزول
گردیده درکمال ناکامی در اردوی معلی بی سر و سامان می گشت ، اما شب وروز

در خیال منصب و استقلال می‌بود و گوش هوش به پنبهٔ غفلت مسدود ساخته مرغ
دلش در هوای جاه‌پرواز می‌نمود ناگاه به ارادهٔ پادشاه بی انباز کوکب طالعش که
روی به‌حضیض نکبت آورده بود درخشیدن آغاز نهاد و آفتاب اقبالش که به سرحد
ادبار رسیده بود از صیقل توجه وزیر اعظم نورانی گشته به منصب جلیل‌القدر
وزارت خطهٔ فردوس نمای یزد معزز و منظور عنایت و شفقت خاقان [۱۶۵ الف] ۵
جهان گردیده قامت او به خلاع فاخره آراسته شد، و دروقتی که جمشید خورشید
منازل بروج خریفی می‌پیمود به‌آن خطه خرامیده برمسند تمکن و استقلال قرار
گرفت. اگر چه به علوهمت و سمو رتبت اتصاف داشت و در سلك اشراف ولایت
قزوین منتظم و به واسطهٔ انتساب به اولاد **میرجعفرقزوینی** رایت مفاخرت
می‌افراشت و به جودت طبع و مهارت در نظم و نثرو اشعار فارسی و ترکی معروف ۱۰
و مشهور بود و پیشنهاد همتش آن بود که درفضای خواطر سادات و علما تخم لطف
و احسان بکارد اما از حسن خلق بی بهره بود و جبلتش بر صفت ذمیمهٔ عجب و
نخوت و کبر و خویشتن داری و مردم آزاری مجبول و مفطور بود. اشراف واعیان
که به ملازمتش می‌رفتند بی شایبهٔ انتظار هیچکس را بار نمی‌داد و چون رخصت
شدی بعد ازآنکه مردم از چند «دربند» در گذشتندی غیر از معدودی که نام بردی ۱۵
کسی را مجال دخول نبودی، واکثر ملاقات نا کرده باز گشتندی. هر چند زمانه
ندای‌این ترانه به گوشش می‌رسانید به سمع‌رضا اصغاء نمی‌نمود، **نظم**:

درین دار مکافات آنکه بد کرد
نه‌باجان کسان، با جان خود کرد
اگر خواهی نکو باشی نکو باش ۲۰
همیشه راستگوی وراست خوباش

[۱۶۵ب] و هاتف غیبی ندای این معانی در می‌داد، **شعر**:

فرصتی یافته‌ای خیزوغنیمت دارش
دولتی‌رو بتو آورد زکف مگذارش

در همان روز اول خاطر مردم از او متنفر گشت و اجامره و اوباش پای

جسارت پیش نهاده دست شجاعت گشادندو گردن از فرمان او پیچیده سر به شورش و فساد برآوردند و هر روز در قریه ای و هرشب در محله‌ای کوس مخالفت او می‌نواختند . وزیر ناتدبیر تندخویی و درشت گویی با غرور و پندار و نخوت و استکبار جمع کرده دست ظلم دراز کرد و به حرص مال دهن آز گشاد ، **نظم :**

۵ ره مردمی نزد او خوار شد

دلش بندهٔ گنج و دینار شد

و چندانکه نیك خواهان از راه نصیحت به‌او عرضه داشت می نمودند که ، **شعر :**

با هیچکس زخلق جهان دشمنی مکن

تا بر مراد دوست رود روزگار تو

۱۰ نمی شنید ، تا آنکه خاطر خاص و عام به کلی ازو متنفر گشت و روی دلها از راه مودت و موالات او برگشت و چون از هرگونه دلایل و علامات محقق شد که وزیر ناخوش حرکات طبل ظلم درزیر گلیم ستم می‌زند وتا فرصت یافته مافی‌ـ الضمیرخود به عمل می‌آورد و بر سادات و اکابر و اهالی به حکم وجوب دفع ظلم که به شرع ثابت شده ضرورت گشت [۱۶۶الف] که در تدبیر کار او سعی نمایند و

۱۵ پیش از آنکه اختیار نماند بدانچه توانند قیام نمایند و چون همت بلند ایشان رخصت نمی‌داد که پیش از آن از وزیر تعدی کشند چه او بنیاد کار بر حیله و نفاق که منشأ آن ظلم و زیادتی بود نهاده و تمام راهها را به مستحفظان شوارع و ملازمان اعتمادی خود سپرده که احدی نتواند به‌طرف اردوی معلی‌رفت ، به‌حسب اتفاق وقتی بود که خسرو انجم سپاه اقلیم سپهر در زمستان خانهٔ جدی در آمده

۲۰ شدت سرما نصاب کمال داشت و روزبروز می‌افزود و درآن سال فصل شتا از معهود دیگر سالها لشکر برد بر اطراف و اقطار بلاد و امصار دست به غارت بنات نبات گشاده از برودت تقصیر نمی کرد و آفتاب عالمتاب از شرمساری اکثر اوقات در حجاب سحاب متواری بود و ابر با گریه و زاری در گوهر افشانی و کافور باری

سادات و اکابر و اهالی در چنان فصلی توکل به عون عنایت ربانی قوی داشته پوشیده
وپنهان یك یك و دو دو شب هنگامی که جهان از فراق آفتاب و تراکم سحاب که
[۱۶۶ب] فلك با چراغ ماه راه نمیدید و سحاب از دیده و دم حسود مایه گرفته
برفی عظیم می‌بارید و هوا چون دل ستمکاران تیره و ابر چون دست دریا نـوال
کریمان سیم‌بار، **شعر** : ۵

هوا پر ز میغ و زمین پر ز برف

ز لب ره‌نبردی سوی گوش حرف

از منازل خود بیرون آمده ازراه غیر معهود روی به‌اردوی معلی‌می گذاشتند. چون
[در] دارالسلطنهٔ اصفهان که محل‌نزول خسرو آفاق‌بود اجتماع نمودند ودرهنگامی
که خاقان عدالت کیش بر سریر شهریاری جلوس فرموده داد مرحمت گستری ۱۰
می‌داد ، **شعر** :

گشاده حشمت او دست عدل بر عالم

کشیده سطوت او پای ظلم در زنجیر

اهالی یزد عجز حال خود درمعرض عرض‌رسانیدند ، **بیت** :

به پاسخ گشادند یکسر زبان ۱۵

دعا و ثنا کرده زیب بیان

بد اندیش تو هست بی دادگر

به بی حد رعیت ز بیداد سر

قلم در کش آیین بیداد را

کفایت کن از خلق فریـاد را ۲۰

و تا رکن شوکت وزیر به شفقت و توجه وزیر اعظم قوی بود هر که اظهار
شکایت او کرده زبان تشنیع می گشادو سرش ازضرب گرزو دگنك ایشك آقاسیان
و یسـاولان شکسته می گشت، و هر مطلب کـه دستور بیدادگر پیش می گرفت

حسب‌المدعی [1] [۱۶۷ الف] ارقام و احکام شرف صدورمی‌یافت و به معاونت امرای عظام‌مهمات‌او فیصل‌پذیرمی گشت.و در آن ملك همچنان‌لوای‌شوکت‌او ارتفاع‌داشت وبا عزیزی از اهل اعتبار که نهال کینهٔ آن شخص در فضای خاطر نشانیده باب‌حسد پرورش می داد بنا برمصلحت وقت وزیر بدیدن اورفت ومجلس جشن‌و عیش‌انعقاد
۵ یافت. اتفاقاً دیوان اشعار حافظ شیرین کلام درمیان بود . وزیرروی به حضار کرده گفت مردمان زبان طعن بر ما دراز کرده نقل مجالس و محافل ساخته‌اند که نهال دشمنی این عزیز در مزرعهٔ دل خود نشانیده در مقام کسر اعتبار او شده‌ایم . بیان واقع و خلاف آن از روح پر فتوح خواجه شمس‌الدین محمد حافظ التماس کرده می‌شود . بعد از تفأل در صفحهٔ یمنی که فال می دانند غزلی برآمد که این
۱۰ ابیات در آن درج بود، **بیت** :

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد
نهال دشمنی بر کن که رنج بی‌شمار آرد

چو مهمان‌خراباتی به‌عزت باش بارندان
که‌دردسر کشی‌جانا گرت‌مستی‌خمار آرد

۱۵ مستمعان ازشنیدن این‌ابیات انگشت تحیر به دندان گزیدند[2] و وزیر سنان نیزهٔ کینه همچنان به‌آب ظلم و بیداد به‌قصد جان‌مسلمانان آب‌می‌داد [۱۶۷ ب] و چندانکه زبان زمان ندای این مقال در می‌داد که ، **شعر** :

کسی را که روز بد آید به پیش
بپیچد سر از راه بهبود خویش

۲۰ استماع نمی نمود . لاعلاج دیگر باره ارباب و اهالی که در اردوی معلی بودند زبان به ثنای شاه جوانبخت فلك تخت آراسته جواهر این ابیات بر طبق عرض نهاده نثار فرق شهریار گردون اقتدار کردند ، **نظم** :

۱ـ اصل : المدعا ۲ـ اصل : گزیدن

ایا شاه جم جاه انجم سپاه
خدیـو فلك رتبه عباس شاه
عدوی ترا افسر از خـاك باد
گریبانش از دست غم چاك باد
ز بیداد ظالم شها داد داد
که بی عدل و داد تو گیتی مباد

خاقان صاحبقران به‌نفس نفیس در مقام تفتیش آمده از اخبار منهیان وفریاد دادخواهان حقیقت تعدی میرزا جعفر وزیر برپیشگاه ضمیرانور خسرو فریدون‌فر روشن گشت . به مقتضای عدالت رقم عزل بر صفحهٔ عمل وزیر بی تدبیر کشیده‌شد. اهالی و عجزه که از وهم مشارالیه مانند قطرات سیماب در اضطراب بودند به‌مکان خود قرار گرفتند . و اوبعد از عزل به‌اصفهان رفته از غایت غصه امراض مختلفه و علل متضاده بر وی استیلا یافته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و از حسرت وزارت آه سرد می کشید تا در سنهٔ اربع و سبعین و الف موافق تنگوزئیل به عالم‌عقبی منزل ساخت . میرزا جعفر اگر چه متلون مزاج [۱] و تند خو بود اما قامت قابلیتش به زینت استعداد آراسته بود . [۱۶۸ الف] این بیت زادهٔ طبع اوست که در حین تحریر به خاطر بود ثبت گردید ، **شعر** :

هر که برمن تکیه کرد او تکیه گاهی شد مرا
من بیاسودم چو از من خاطری آسوده شد

و در مرثیه‌ای که درشأن حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام به نظم آورده این بیت مسطورست :

ای ازازل ز ماتم تو در بسیط خاك
گیسوی شام باز و گریبان‌صبح چاك

چون کوکب اقبال میرزا جعفراز اوج اعتبار روی به وادی ادبار نهاد پرتو انوار عواطف خاقانی بر وجنات احوال وزارت و اقبال پناه دستورالزمانی **میرزا**

۱ـ اصل : تلون‌مزاج

محمدشفیع که سابقاً وزیر یزد بود و تا آنوقت که قریب چهارسال می‌شد به امـر وزارت دارالمؤمنین کاشان اشتغال داشت تافته مجدداً وزارت خطهٔ جنت رتبهٔ یزد به آن جناب تعلق گرفت .

چون کمیت واسطی نژاد قلم که در عرصهٔ میدان عرض حال هر طبقه در تکاپوی بود به این‌مقام رسید مسود اوراق پریشان در شاهجهاناباد که اعظم ولایات ۵ هندوستان است رحل اقامت گسترد و بنابرآنکه مفصل احوال دستور عدالت شعار در نظر نبود لاجرم عنان توسن بنان را به ذکر بیان آن انعطاف داده در عرصهٔ عمل حاجی محمد باقر بیک به جولان در می‌آورد .

گفتار در ذکر مجملی از احوال وزارت پناه حاجی محمد باقر بیک ولد محمد قاسم بیک وزیر جهرم ۱۰

بر ضمایر آفتاب آثار واقفان جاه و جلال و مبصران کارخانهٔ اعتبارواستقلال ظاهر و آشکار خواهدبود که محمد قاسم بیک به حسن خلق و وفور اسباب‌وتجملات از امثال و اقران امتیاز تمام‌داشت‌و مدت چند سال‌در ولایت جهرم من اعمال فارس در کمال اعتبار به امر وزارت اشتغال داشت و چون دست قضا بساط حیات او را ۱۵ [۱۶۸ب] درنوشت ولد ارشدش **حاجی‌محمدباقر بیک** حسب‌الفرمان سلطان‌صاحب قران به وزارت آنجا سرافرازی یافته مدتی در آن امـر اشتغال داشت و در سنهٔ احدی و سبعین بعد الف موافق بارس‌ئیل از آن مهم معزول گشته نصف استیفـای دارالملک شیراز بدو مرجوع گردید. و چون پایهٔ قدر و منزلت خودرا زیاد از آن می‌دانست در اردوی معلی توقف نموده نایبی به شیراز فرستاد . تا آنکه در اواسط ۲۰ سنهٔاربع وسبعین والف‌مطابق‌لوی‌ئیل کوکب‌طالع‌مرحمت‌وغفران پناه میرزامحمد شفیع وزیر دارالعبادهٔ یزد به حضیض وبال انتقال نموده رخت هستی به سرای‌باقی کشید، حسب‌الفرمان خاقان خلد آشیان‌صاحبقرانی شاه عباس‌ثانی انارالله برهانه منصب جلیل‌القدر وزارت جنت صفات یزد به مشارالیه مفوض گردیده بـدان ملک خرامید . اما از روی بی‌دماغی و استغنا به امور ملکی نمی‌پرداخت ورعایاوزارعین و سایر متوطنین آن ملک که رجوع به وجود آن جناب می‌شدند رحل اقامت

بر آستان [۱۶۹ الف] او انداخته شبها به روز و روزها به شب می‌آوردنـد و او در پردهٔ خفا محجوب بوده به نامه‌وپیغام با ایشان سلوك می‌نمود. و فلوس یزد را که سلاطین ذوی الاقتدار و وزرای عالی مقدار به جهت رفاه حال رعایا و عجزه هـر یك عباسی را پانزده دینار صرف مقرر فرموده به‌مرور ایام هر عباسی چهل وپنج دینار صرف معمول شده بود، و این معنی باعث آن شده بود که تجار زر عباسی به یـزد ۵ آورده اقمشه خرید می‌نمودند ، آن جناب فلوس را شکسته صرف را برطرف نمود و از این حرکت دلهای اهل حرفه خصوصاً شعربافان شکسته دست از شغل خـو. بازداشته پا در وادی غربت نهادند.و آن‌وزیر عدالت شعار چون پیوسته نقش‌وزارت جهرم در فضای دل می‌کاشت در اوایل سنهٔ ثمان و سبعین و الف موافق پیچی‌ئیل از وزارت جنت آباد یزد معزول گشته به‌مطلب خود فایض گردیده بدان ملك شتافت . ۱۰ کلك دلپذیر طوطی شکرستان بلاغت و سخن سرائی میر محمد قاسم المتخلص به «نبیره» در تاریخ عزل از مهم یزد وسرافرازشدن به وزارت جهرم این بیت برالواح روزگار نگاشته ، **نظم :**

«عزل یزد» و«نصب جهرم» هر دو تاریخش یکیست

«عزل ظالم» سال تاریخ وزیر جهرم است ۱۵

جناب حاجی محمد باقر بیك گاهی زبان به نظم اشعار می گشاد و این‌رباعی از جملهٔ منظومات اوست ، **رباعی :**

تقدیر تو ای دوست به ما ارزانی

تدبیر بـه عقل عقلا ارزانی

ما رخت به ساحل توکل بردیم ۲۰

کشتیبانی به ناخـدا ارزانی

و ایضاً این رباعی ازنتایج طبع آن جناب‌است ، **رباعی :**

این نه فلکی که در هوا می گردد

دانی که شب‌وروز چرامی گردد

از روز ازل ز بهر تعظیم حسین

بر گرد زمین کربلا می‌گردد

[۱۶۹ب] گفتار درذکر شمه‌ای ازاحوال خیر مآل و بیان حسن اخلاق و سیرت ستوده وزارت و اقبال پناه دستور الوزراء فی‌زمانه نظاما للوزاره و المعالی الله قلی بیك وزیر ۵ دارالعبادهٔ یزد برسبیل اجمال و اختصار

آن‌حضرت به غایت‌حمیده خصال وپسندیده افعال بود . از اوایل ایام‌جوانی تا آخر اوقات زندگانی از روی اخلاص‌حلقهٔ ملازمت و بندگی سلسلهٔ علیهٔ صفویه بر گوش جان جای داده بود و روز به روز به جهت نیکو خدمتی مهم او در اوج ۱۰ رفعت‌و اقبال بود. تامن حیث‌الاستقلال زمام مهمات‌ومعاملات‌و حکومت دارالعبادهٔ یزد و توابع به قبضهٔ اقتدار درآورد و وزیر جلیل‌القدر و متصدی خالصجات و کرکراق سرکارخاصهٔ شریفه‌و ناظر کل اوقاف دارالعبادهٔ مزبور گشت‌و حکومت و داروغگی **مجوسیان** که فی‌الواقع منصبی‌است عظیم به‌آن جناب تعلق می‌داشت و بی‌شایبهٔ تکلف و سخن آرایی آن‌دوحهٔ چمن سروری درمدت چهل سال که در کمال ۱۵ اعتبار و اقتدار دربلدهٔ طیبهٔ یزد علم استقلال برافراشته بود پیوسته سرانجام‌مهمات سادات و علما و فضلا و مشایخ و ارباب و رعایا و فقرا و غربا را بر ذمهٔ همت خود لازم و واجب می‌شناخت و به رفاهیت احوال کافهٔ برایا و اشاعت خیرات و مبرات خالصاًلله تعالی [۱۷۰الف] همت عالی نهمت مصروف می‌ساخت و هر کس از جفای روزگار و آسیب زمانهٔ ستمکار مضطرب گشته دست امید در دامن عاطفتش زد مانند ۲۰ گل جیب و دامن او را از زر تمام عیار پرنمود ، **شعر** :

در ابر اگرزدست تو یك خاصیت نهند

دست تهی برون ندهد هرگز از چنار

و آن وزیر نصفت نهاد به‌انامل مکرمت و انصاف موصوف‌وبه وفورفراست و کیاست معروف و مشهور بود و مبادی عنفوان اوانِ جوانی را که خلاصهٔ اوقات

زندگانی است به اکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نمود و حقایق اکثر علوم معقول و دقایق بیشتر فنون منقول را بر لوح خاطر عاطر نگاشت و کمال حالش به حلیهٔ اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت سخاوت بر افراشت. به طلاقت لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس مشهور و سر آمد گشت و حکایات غرایب آیات و مسایل فرخنده سمات و اشعار ۵ فارسی و ترکی به خاطر داشت و پیوسته غمام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و رشاد می‌بارید . هرگز هیچ آفریده از خوان نعمت و انعام بی کرانش مأیوس و محروم نمی گردید. زبان ارباب نظم و نثر از شمول مراحم و عواطفش مدح گوی و ثنا گستر و به جهت تعظیم و تکریم خواص و عوام اسم شریفش بر زبان آوردن ترك ادب می‌دانستند، لهذا به «آقا» مشهور و معروف گشت ، **شعر:** ۱۰

دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست

کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

و در ایام وزارت و اقتدار آن آصف صفات جم اقتدار شعرای زمان زبان به مدایح او می گشادند. درین محل به این چند بیت که زادهٔ طبع [۱۷۰ب] نجابت و فضیلت پناه نتیجة النجباسیفا میرزا مظفرا که گوی دانش و سخنوری از امثال و اقران ۱۵ ربوده و استعداد و قابلیت ظاهری با نجابت ذاتی جمع نموده در مدح آن جناب به رشتهٔ نظم کشیده به جهت تبرك ثبت می‌شود ، **قطعه** :

شکر کز مکرمت شاه ولایت گوهر

آنکه دریای شرف را بود او درّ صدف

جم کی رتبه فریدون سلیمان حشمت ۲۰

کز غلامیش کند قیصر و فغفور شعف

شاه شاهان جهان شاه سلیمان که بود

تاج شاهان زمان افسر شاهان سلف

خویش را بر در او بندهٔ رومی بیند

گر سکندر نهد آئینهٔ انصاف به کف

خرم از بندگیش جملهٔ شاهان جهان
شاکر از نسبت فرزندی او شاه نجف
گرنه هر صبح زند مهر دم از دولت او
می کشد چرخ چومه بررخ اوداغ کلف
۵ صبح اقبال وی از مشرق امید دمید
آفتاب فلك معدلت از برج شرف
یزد آباد شد از مقدم آصف صفتی
که ندیدست چو او مادر ایام خلف
آصف معدلت افروز رعیت پرور
۱۰ که نگه داردش اقبال شه از بیم تلف
گردن ظلم به زنجیر عدالت بسته‌است
جور را رشتهٔ بیداد گسسته‌است زکف
چون بود صوفی صافیِ اوجاق صفوی
بر درش بهر شرف خیل ملایك زده‌صف
۱۵ دولتش را به‌دعا چون ز خدا می‌جستم
آمد از شست دعا تیر اجابت به هدف
شد چواز لطف سلیمان زمان آصف یزد
مژدهٔ تهنیت آورد به گوشم هاتف
کردم از وی طلب مصرع تاریخی گفت
۲۰ که بگو شاه سلیمان شد و آقا آصف

اشاره به‌این‌معنی« که بگوشاه سلیمان شد و آقا آصف» آنست [۱۷۱الف] که در آن ایام خجسته فرجام که‌اورنگ سلطنت وجهانبانی ممالك ایران ازیمن قدوم بندگان خاقان سلیمان مکان سلطان سلاطین نشان سلطان شاه سلیمان بهادرخان در علو قدر از سپهر برین برتر آمد افسر خلافت و کشورستانی به برکت وصول

بر فرق آن زیبندهٔ سریر کیانی ازجمیع اسباب سرافرازی برسر آمد و فراز منابر
به‌خطبهٔ امامیهٔ اثناعشریه و القاب همایون شاهیه زینت پذیر گشت و وجوه دنانیر
بنام نامی واسم سامی آن برگزیدهٔ اله سکه و آرایش یافت. اسم مبارك آن حضرت
سلطان شاه صفی ثانی بود و در روز نوروز پیچی ئیل موافق سنهٔ ثمانین و سبعین
و الف هجریه به الهام هاتف غیب اسم مبارك آن حضرت سلطان شاه سلیمان بهادر ۵
خان قرار یافت. به اعلام این خبر بهجت اثر رقم عالی مشعر باین معنی به مهر
مهرآثار نواب همایون شاهی ظل اللهی به اسم آن آصف ثانی عزورود یافت. بنابر
توجهات شاهانه در القاب آن جناب آصفی خطاب فرموده‌بودند، لاجرم نجابت‌پناه
مشارالیه اشعاری بآن نموده و چون رقم مبارك به عبارتی مرغوب بود لازم نمود که
تیمناً ثبت گردد، وهی هذا: ۱۰

حکیم جهان مطاع شد ـ آنکه وزارت و رفعت و معالی پناه
عزت و عوالی دستگاه آصفی نظاما للوزارة والرفعة الله قلی‌بیك وزیر
دارالعبادهٔ یزد و [۱۷۱ب] کرکراق سرکار خاصهٔ شریفه به توجهات
شاهانه سرافراز گشته بداند که چون سنت سنیه و طریقهٔ مرضیهٔ
سلاطین جم‌آیین‌زاین‌سلسلهٔ علیه آن بوده که در حین جلوس براورنگ ۱۵
سلطنت والا واتکاء برچهاربالش خلافت کبری که در حقیقت نوروز
فیروز عالمیان و بهار عالم افروز پیر و جوانست لباس نام نامی واسم
سامی را مانند رخت نوروزی تجدید می‌فرموده‌اندواین معنی‌درخاطر
والا و ضمیر منیر آسمان سیما مرکوز بود تا درین هنگام که آفتاب
جهانتاب به برج شرف تحویل نموده و ابواب شکفتگی و انبساط بر ۲۰
روی خلوت نشنیان اکنان اکمام گشوده زمین و آسمان شکفته و
خندان و ایام اهتزاز پیر و جوانست و مع‌هذاقران سعدین نیز اتفاق
افتاده این اراده مانند اثمار ازهار که به تدریج قدم به حدایق بروز
و ظهور گذارند جلوهٔ وقوع نموده پیرایهٔ نام نامی به طراز سلیمانی

مطرز گردید و رئوس منابر و وجوه دنانیر باین نام نامی زیب و بها
یافت و رسانیدن این نوید جان افزا به عهدهٔ اهتمام رفعت و معالی پناه
صفی قلی بیك قوم مرحوم میرفتاح شد ، می باید به دعای دوام دولت
روزافزون مواظبت نموده در نظم و نسق محال متعلقهٔ خود مساعی
۵ جمیله به ظهور رساند و به توجهات شاهانه مستمال باشد . تحریراً
فی شهر شوال المعظم سنهٔ ثمانین و سبعین بعد الف .

گفتار درذکرشمه‌ای ازعلو نسب وزیر ستوده خصال و بیان وصول کوکب طالع آباء و اجداد و اعمام آن آصف صفات ملکی ملکات به درجهٔ شرف و اقبال

۱۰ [۱۷۲الف] زیبندهٔ رفعت و اجلال و وزیر و متصدی به استقلال سعادتمندی
تواند بود که چون نیر دولت و اقبالش از مطلع افق و استقلال طلوع نماید
سرگشتگان بوادی نامرادی را در سایهٔ لطف و انصاف جای داده ازتاب آفتاب قهر
واعتساف برهاند، وتشنه لبان مسالك بیدادی را اززلال عدل و احسان سیراب ساخته
به فضای راحت فزای برّ و امتنان رساند، و به گلزار ریاست و سرافرازی از آن در
۱۵ درآید که به‌دست مرحمت و دلنوازی خار آزار از پای ستمدیده بیرون آرد، و در
جویبار وزارت و کامکاری نهال اقبال از آن نشاند که سایهٔ مکرمت و دلداری بر
مفارق بر گشته روزگاران گستراند ، **بیت** :

چو اعلام ریاست بر فرازد رعیت پروری را پیشه سازد
کند تعمیر قصر عدل واحسان پی آسایش اشراف انسان[۱]

۲۰ ماصدق این معنی آن حضرت تواند بود که به‌حسن صورت وسیرت و صفای
طبع و به حلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده‌و اوصاف پسندیده‌معروف
و به صحبت علما و فضلا و درویشان و گوشه‌نشینان به غایت مایل و همگی همتش
مقصور به دلجوئی عجزه و مساکین و زیردستان بود، و آن‌جناب ولدارشد ارجمند
علیقلی بیك است که به کمالات و صفات حسنه آراسته‌ودرمیدان عبادت گوی‌مسابقت

۱ـ نسخهٔ وزیری : اشرف سلیمان

اززهادوعبادر بوده بودو آن جامع اوصاف حمیده خلف صدق **علیخان بیك** مشهور [۱۷۲ب]
به **قزل علی خان** است که درزمان سلطنت وجهانبانی اعلیحضرت خاقان علیین آشیان
شاه طهماسب باخیل وحشم درغایت عظمت وابهت به‌رسم رسالت از جانب فرمانفرمای
بلاد گرجستان بپایهٔ سریرسلطنت مصیر آمد. بعد ازتبلیغ رسالت بمیامن توفیقات
سبحانی شعشعهٔ انواراسلام‌در او تافته ازروی اخلاص در مجلس همایون خاقانی‌زبان ۵
بکلمهٔ طیبهٔ «لااله الاالله محمدرسول‌الله علی ولی‌الله» گویا گردانید ودرسلك مقربان
وغلامان بارگاه فلك اشتباه انتظام یافت و متعلقان و خدام اونیز به‌این دولت ابدی
سر افرازی یافتند. هر چند که با پادشاه گرجستان قـرابت قریبه داشت و در
بعضی از ولات آن‌ولایت لوای ایالت افراشته تعلق به‌او میداشت قطع تعلق کـرده
حلقهٔ بندگی سلسلهٔ علیهٔ صفویه در گوش جان جای داده بود و از راه نیکوبندگی ۱۰
و حسن اخلاص یوماً فیوماً مرتبهٔ او در ترقی بود تا آنکه به‌رتبهٔ ایالت‌ولایت‌شکی
که از اعمال شیروان‌است سرافرازی‌یافت ومدتی‌مدید من‌حیث الاستقلال‌والانفراد
به‌آن منصب عالی قیام می‌نمود. بعد از رحلت خاقان علیین آشیان ازین خاکدان
به‌فرادیس جنان بسبب وقایعی که در تواریخ مبسوطه مسطورست مهمات ولایات
ایران مختل ماند و حکام اطراف‌وسلاطین آفاق دست حیل از آستین جرأت‌بیرون ۱۵
کرده اطراف ولایات را [۱۷۳الف] به حیطهٔ ضبط وتصرف خودآوردند. گرجیان
بی‌ایمان برممالك شیروان مسلط گشته عازم‌تسخیرولایت‌شکی‌شدند. چون این‌خبر
به‌قزل‌علیخان که حاکم آنجا بود رسید به‌تعبیهٔ[۱] لشکر قیام نموده‌شبدیزعزم به‌مهمیز
ستیز تیز ساخت و روی به میدان رزم آورده اعلام قتال بر افراخت. چون تقارب
فریقین به تلاقی انجامید و غریو کوس و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته ۲۰
علامت صوراسرافیل ظاهر گردانید، باد حملهٔ یلان چراغ زندگانی پر دلان فرو
نشانید وشعلهٔ‌سنان پهلوانان خرمن حیات شجعان را به‌سرحد احتراق رسانید [و]
گوهر حسام زمرد فام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت، **بیت:**

۱ـ نسخهٔ وزیری: تهیه

ز خون یلان سنگ شد لعل گون
روان شد به روی زمین جوی خون
بهر سو سر سروری نامجوی
بمیدان در افتاد مانند گوی

۵ قزل‌علیخان که شیر بیشهٔ شجاعت و مردی بود تیغ تیز از نیام انتقام آخته بر قلب لشکر کفر تاخت و در حملهٔ اول جمعی را قتیل گردانیده برخاك خذلان انداخت. اما چون اعداء اضعاف مضاعف سپاه اسلام بود ازاطراف وجوانب در آمده آن خان‌عالی‌شأن و سپاه اسلام را بقتل رسانیدند وتمامی‌جهات واسباب او را غارت و تاراج نموده ولایت شکی را بتصرف درآوردند.

۱۰ چون قبل از آن متعلقان و فرزندان خان مرحوم بپایهٔ سریرسلطنت مصیر رفته تا آن غایت در [۱۷۳ب] دارالسلطنهٔ قزوین بودند از جور گرجیان مصون ومحفوظ ماندند. خان مومی‌الیه را دوخلف نیك اختر بود.

بزرگتر **علی قلی بیك** است که اسم اورقمزدهٔ کلك بیان گشت و کوچکتر **علی‌بیك** که به **علی بیك‌چهاریار** مشهور گشته و در زمان دولت و جهانبانی ۱۵ خاقان جنت آستان شاه صفی بهادر خان به رتبهٔ بیکلربیگی گری ایروان و حکومت خطهٔ لار سرافراز شده لقب خانی یافت وبه کلبعلی‌خان موسوم گشت. شجعان روزگار در روز مصاف او را بر افراسیاب تیزچنگ و اسفندیار رویین تن ترجیح‌میدادند و در جرأت وجلادت‌از رستم دستان و سام‌نریمان کمتر نمی‌دانستند. لهذا در زمان ایالت ایروان با وجودی که اطراف ممالك ایران مشحون به‌وجود ۲۰ شیران بیشهٔ شجاعت وخوانین باجرأت وجلادت بود که‌بهرام کیوان بر اوج‌آسمان از بیم پیکان خون افشان ایشان سپرزرین‌آفتاب برسر کشیدی و نهنگ بی‌درنگ درتك دریا از خوف سنان جان ستان ایشان جوشن پوش گردیدی، **نظم**:

همه تندخوی و همه تیزچنگ
به‌صحرا چو شیر و به دریا نهنگ

برخاتم انگشتری نقش نموده بود که ، **نظم:**

آنکه به‌شیران جهان غالب است

کلب علی بن ابی طـالب است

و همگنان از روی انصاف تصدیق شجاعت کـامل و قدرت شهامت شامل آن خان عالیجاه نموده بودند . ۵

[۱۷۴الف]ذکر مجملی ازصفات و شمه‌ای ازاوصاف امیرعالیجاه عدالت شعارکلبعلی‌خان بیگلربیگی ایروان ورسیدن کوکب طالع آن عالی مقام به‌درجهٔ شرف واقبال

خان مومی‌الیه به صفت شجاعت و بهادری از اکثر شجعان ممتاز بود و در میدان رزم و پیکار گوی مسابقت از رستم و اسفندیار می ربود و به‌قوت دولت ۱۰ پادشاه اسلام در تمامی معارك به استعمال سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می‌آورد. بنابرآن روز بروز مرتبهٔ او در ترقی بود تا به‌رتبهٔ ایالت سر افراز گشت. در ایام عنفوان جوانی و زمان دولت اعلیحضرت خاقان گیتی‌ـ ستانی سلطان سلاطین شاه عباس ماضی بهادر خان در سلك غلامان آستان سلطنت آشیان به‌سرمی‌برد و در اسفار ومعارك یك اسبه می‌تاخت و به‌غیر ازشجاعت کامل ۱۵ چیزی دیگر نداشت و به‌قلیلی تیول که در قرای دارالعبادهٔ یزد داشت می‌ساخت . نوبتی به‌جهت بازیافت وجه تیول به‌یزدآمده بود وعلی‌الدوام به‌تجرع شراب یزدی اشتغال می‌نمود تا آنکه فیمابین او و حاکم به مخالفت انجامید. داروغه‌جمعی را به‌طلب‌او فرستاد. از رفتن ابانمود. [۱۷۴ب] داروغه که به‌این معنی‌اطلاع یافت با فوجی از ملازمان متوجه مشارالیه شد . ۲۰

مومی‌الیه بقوت و پهلوانی فرداً و وحیداً به آن جمع حمله برده برخی را زخم‌دارساخت . داروغه با ملازمان فرار نمودند . کلبعلی‌خان که در آنوقت او را علی بیك می گفتند از پی می‌تاخت تا به حوالی **زندان سکندر رومی** رسیده قدم در درون نهاد و به‌زیرزمینی که اصل زندان‌است تنها رفت و کلهٔ آدمی بیرون‌آورده

یك قرابه می ناب که تخمیناً به‌وزن شاه یك من بود در آن ریخته به یك جرعه در کشید. بعد از آن چند روزی توقف نموده به‌پایهٔ سریر سلطنت مصیر شتافت و در رکاب فلك‌فرسای پادشاه گیتی ستان به‌سفر قندهارروان شد و درآن حین دست مکنتش به‌فلسی نمی‌رسید و در نهایت عسرت روزگار می گذرانید و زبان حالش

۵ به‌مضمون‌این بیت مترنم میبود، **بیت:**

بی عنایت گر بود گردون دون با من‌چه باك

چون عنایتهای شاهنشاه ایران با من است

چون در بعضی از معارك عموماً و درآن‌سفر خصوصاً اسب جرأت تاخته و به‌زور قوت و بهادری پهلوانان رستم شکن را انداخته بود برخی ازآن [۱۷۵الف]

۱۰ به مسامع جاه و جلال رسید. لهذا منظور نظرعنایت و ملحوظ‌عین تربیت ورعایت گشت و به اصناف انعام واحسان محسود اماثل و اقران شده مرتبهٔ او از مراتب اقربا و اخوان در گذشت و به رتبهٔ بلندایشیك آقاسیگری دیوان اعلی سرافرازی یافت ودراندك زمانی داروغگی دارالسلطنهٔ قزوین و منصب جلیل القدرعظیم‌الشأن دیوان بیگی گری علاوهٔ خدمت سابق او شده حسب الامر الاعلی به کلبعلی بیك

۱۵ اشتهار یافت. ودرزمان دولت با سعادت نواب خاقان رضوان مکان شاه صفی‌ماضی بهادرخان به امداد بخت سرمد به اصناف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه به انعام خلاع فاخره و حکومت خطهٔ لار مفتخر و سرافراز گردیده لقب خانی یافت ومدت دوسال من حیث‌الاستقلال در آن ولایت لوای ایالت افراشت و بعد از آنکه طهماسب قلی‌خان حاکم ایروان دفترحقوق تربیت سلسلهٔ علیهٔ صفویه را بر

۲۰ طاق نسیان نهاده نقش اطاعت فرمانفرمای روم بر لوح خاطر نگاشت و ولایت چخور سعدرا به‌تصرف آل‌عثمان داده متوجه استنبول شد. [۱۷۵ب] خاقان رضوان مکان فروغ‌همت‌بلند نهمتش براندیشهٔ تسخیر آن‌ولایت تافت و به‌احضار خوانین ذوی‌الاقتدار و امرای نامدارفرمان داده متوجه ایروان گردید. کلبعلی خان در

آن‌سفر کمال جرأت وجلادت‌نموده مردانگیها نمود که‌ناسخ داستان سام واسفندیار گردید . بنابرآن منظور عنایت و تربیت گشت ، **مثنوی** :

خسرو کامران عدل طراز

شاه عالیْ مکان بنده نواز

بعداز فتح آن‌ولایت چنانچه در شاهنامه[1] منظوم ومذکور است . زمام[2] رتق وفتق ۵
امور مملکت ایروان درقبضهٔ اقتدار اونهاد و مدت چندسال به‌امرایالت‌در آن‌ولایت استقلال داشت و در آن اوان لوای ابهت و شوکت افراخته پرتو انوار عدالتش برساکنان چخورسعد می‌تاخت و بی‌شایبهٔ تکلف خان عالی‌شأن شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت. در امر عدالت پادشاه عدالت شعار انوشیروان بر او تحسین
کردی و در میدان مصاف و قتال روح رستم و اسفندیار بر وفورجلادت و پهلوانی ۱۰
او آفرین گفتی، **شعر** :

ز شمشیر خون‌ریز او روز جنگ

همه روی صحرا شدی لاله رنگ

عاقبة الامر چنانچه عادت قدیم روزگارست هادم اللذات بر شهرستان بدن
خان عالی‌مقدار تاختن آورده مملکت ایروان را وداع نموده متوجه ملك عدم ۱۵
گردید . از آن‌جناب سه‌خلف نیك اخترفریبرز حشمت رستم قدرت زال[3] فطرت، به‌یادگار ماند .

بزرگتر[4] [۱۷٦الف] **محمدزمان‌خان** که نخست به رتبهٔ جبّادارباشی گری رسیده بعد ازآن علم ایالت برولایت قوچان ودرون‌افراخت‌و درسنهٔ اثنی و ثمانین
و الف هجریه که تاریخ تحریر این اوراق است در کمال اقتدار حسب‌الفرمان ۲۰
نواب خاقان‌سلیمان مکان به‌بستن بندمرو شاهیجان مأمور گردیده به‌آن شغل قیام می‌نماید.

۱ـ نسخهٔ وزیری : شهنشاهنامه ۲ـ اصل : زمان ۳ـ اصل : ذال ٤ـ اصل : بنرگتر

و دیگری **رستم خان** است که رستم دستان بهم‌نامی او افتخار می کند و ازجملهٔ مقربان بارگاه فلك‌جاه و صحبت یساول مجلس بهشت اشتباه است و علم ریاضی چنان در لوح خاطر نگاشته که بطلمیوس[۱] اگردر حیات می بود درمجلس افادهٔ او به‌دو زانو درآمده استفاده می‌فرمود.

وسیوم **زال خان** است که زال زر با همه دانش آرزوی مجلس بزمش دارد و در میدان رزم‌روح رستم بردست‌وبازوی‌او «وان‌یکاد» می‌خواند وچون به‌صفت عقل کامل مشهور و به‌وفور شجاعت شامل معروف وامارات‌اقبال‌واجلال‌ازناصیهٔ‌احوالش ظاهر و هویداست لاجرم در سنهٔ اثنی و ثمانین بعد الف منظور عنایت و الطاف اعلیحضرت خاقان سلیمان مکان شده به‌منصب والای بیگلربیگی گری و حکومت دارالقرارقندهار سربلندی یافته رایت اقتدار برافراخت.

ذکر صادرات‌افعال و واردات احوال حضرت ستوده صفاتی نظام‌المرفعةوالمعالی الله‌قلی بیك و بیان شمه‌ای از وقایع ایام اقبال آن‌سعادتمند

ولادت خجستهٔ آن جناب روز هفتدهم شهر ربیع‌الاول سنهٔ تسع عشر و الف هجرةالنبویه علیه الف الف من‌التحیة اتفاق افتاد. ودرایام رضاع واوان‌طفولیت در مهدرعایت وحجرتربیت والدخویش تربیت یافته اوقات‌خجسته ساعات‌می گذرانید و هرچند بزرگتر می‌شد [۱۷۶ب] آثار سعادت و اقبال‌ازصادرات افعال و واردات اقوالش ظاهرترمیگردید . هرکس از اهل کیاست‌وفراست‌درجبین‌اش‌می‌نگریست می‌دانست که عنقریب بر اوج کمال ترقی خواهد نمود، و هریك از اصحاب درایت به‌نور هدایت اخلاق حمیده و اطوار پسندیده اش را مشاهده می فرمود به خاطر می گذرانید که علی اسرع‌الحال ابواب دولت بر روی روزگارش خواهد گشود.

بیت

آن را که نشان ضرب اعلی است
بر چهرهٔ او چو نور پیداست

۱ـ اصل: بطلمیوس

در وقتی که مانند ماه تمام چهارده منزل از منازل زندگانی طی‌نمود منظور نظر کیمیا اثر نواب خاقان گیتی ستانی سلطان شاه عباس ماضی گردیده مواجب و مرسوم یافت و در سلك پروانه چیان بارگاه عرش اشتباه انتظام یافت و روز بروز به‌حسن خدمات پسندیده مرتبهٔ او در ترقی می‌بود تا آن زمان که آفتاب عنایت بی‌غایت پادشاه مالك الملك قدیم از مطلع آمال خاقان رضوان مکان شاه صفی ۵ صفوی طالع گشته قدم برمسند سلطنت و جهانبانی نهاد و ابواب مرحمت بر روی جهانیان گشاد ، **بیت:**

گشاد حشمت او دست عدل بر عالم
کشید هیبت او پای ظلم در زنجیر

۱۰ آن‌جناب به‌انواع انعام و عاطفت خسرو ایران سر بلندی یافت و روز بروز مرتبهٔ او در تزاید می‌بود تا آن که به سعی عم عالی‌مقدارش **کلبعلی خان** که در آن وقت از جملهٔ مقربان بارگاه عرش اشتباه و ایشیك آقاسی درگاه فلك جاه بود [۱۷۷الف] بخدمت کرکراقی‌سرکارخاصهٔشریفه‌سرافرازی‌یافت‌وحسب‌الامرالاعلی بدارالعبادهٔ یزد آمده به‌آن‌مهم قیام نمود. و به‌نوعی به‌خدمت‌مرجوع اقدام می‌نمود ۱۵ که زیاده بر آن مقدور و ممکن همگنان‌نبود. و درهرسال بلکه در هرماه به‌خلاع گرامی و الطاف شاهنشاهی معزز و ممتاز میگردید . و در ایام اختیار و اقتدار از روی خلق و احسان همواره با فضلا و علما و دانشمندان و شعرا صحبت داشته بساط انبساط می گسترانید و تخم مهر و محبت در فضای دل همگنان می کاشت و کم‌آزاری را شعار خود ساخته به‌مضمون این‌بیت عمل می‌نمود ، **بیت:**

۲۰ در دولت و اقبال کم آزاری به
با خلق به‌عدل و رفق دلداری به

لاجرم ذره‌ای از عنایت سبحانی بروجنات احوالش تافته دولت او مانند نور آفتاب درخشیدن آغاز نهاد . و در آغاز دولت و زمان سلطنت خاقان خلد آشیان صاحب قرانی شاه عباس ثانی انارالله برهانه به منصب جلیل‌المرتبهٔ‌تصدی‌خالصجات

خطهٔ یزد و سر کار خاصهٔ شریفه سرافرازی یافته علاوهٔ منصب سابقش گردید ویوماً فیوماً به‌خدمات مجدد و خلاع فاخره مفتخر ومباهی گردیده زمام اقتدارش بلندی گرفت، و هرالتماس و استدعا که‌ازدرگاه پادشاه عالم پناه‌می‌نمود به‌اجابت اقتران می‌یافت و او نیز ابواب احسان [۱۷۷ب] بر روی همگنان گشاده درانجاح مطالب ایشان تقصیروتهاون نمی‌نمود. لهذافصحا وبلغای‌زمان‌زبان‌به مدائحش می گشادند. وچون این چند بیت که یکی از اهل استعداد در مدح آن جناب در رشتهٔ نظم در آورده در نظر بود ثبت افتاد، **شعر:**

رفیع‌منزلتا از فیوض خلق خوشت
کند نسیم صبا در چمن گل‌افشانی
تو آن رفیع جنابی که هندوی در تو
نیایدش بنظر اقتدار کیوانی
تو آن یگانهٔ دهری که از ره ادراك
نگفته میشنوی ناشنیده میدانی
رموز مخفی تقدیر بر تو مکشوف است
ز لوح جبهه خط سرنوشت می‌خوانی
مراست شکوه‌ای از دست بی‌وفایی دهر
بیان کنم بتو تا عرض حال من دانی
منم که ساحل امیدم از تهی دستی
همیشه می کند از اشك یاس عمانی
منم که کشتی بختم به‌لجهٔ امید
ندیده باد مرادی به‌غیر طوفانی
غرض ز دردسر بندگان آن خدّام
از آن ره‌است که چون شرح حال‌من‌دانی

هزار عیب مرا هست از ره افلاس
عیوب داعی خود را همه بپوشانی
کنار و جیب جهان پر شود ز نقد امید
ز روی جودْ اگر آستین بیفشانی
مدام تا بود از نور خور جهان روشن ۵
همیشه تا که کند جلوه شام ظلمانی
محب جاه تو بادا به عزو ناز[1] و بود
عدوی رای ترا درد همدم جانی

و دیگری نیز فرموده ، **رباعی** :

ای گوهر عدل و داد پیرایهٔ تو ۱۰
سود دو جهان بود ز سرمایهٔ تو
در سایهٔ پادشاه باشی جاوید
پاینده بود بر سر ما سایهٔ تو

[۱۷۸الف] ودرسنهٔ سبع و سبعین والف موافق یونت‌ئیل که پادشاه‌ملك‌بخش خلعت‌با بهجت «والله یوتی‌ملکه‌من یشاء» برقامت قابلیت‌خاقان بلند مکان‌افتخار ۱۵ سلاطین زمان سلطان سلطان نشان سلطان شاه سلیمان مرتب ساخت آن حضرت بیش از خواقین صفوی دربارهٔ آن‌جناب لطف ومرحمت مبذول فرموده مهم‌نظارت دارالعبادهٔ یزد که حسب‌الفرمان خاقان خلد آشیان صاحبقرانی باو مرجوع بود رقم مجدد عنایت فرمود .

چون رتبهٔ هریك از بندگان آستان ملایك پاسبان ازمضمون فرامین لازم‌ـ ۲۰ الاطاعه ظاهر و نزدهمگنان واضح میگردد لهذا درین اوراق ثبت گشت تا موجب افتخار و سرمایهٔ مباهات اولاد امجاد آن‌جناب بوده باشد.

«حکم جهان مطاع شد. آنکه چون به موجب رقم نواب خاقان خلد آشیان

۱ـ نسخهٔ وزیری : درعزوناز باد .

صاحب قرانی شاه باباام انارالله برهانه که به‌تاریخ شهر رمضان المبارك
سنهٔ ۱۰۷٦ بالمشافهة‌العلیة‌العالیة الخاقانیة شرف‌صدور یافته مقررشده
که عمال و حکام دارالعبادهٔ یزد قضایایی که میانهٔ عجزه و رعایا[ی]
دارالعبادهٔ مزبور و توجیهاتی که واقع‌میشود به‌وقوف و شعور و اطلاع
۵ رفعت و معالی پناه کمالا للرفعة و المعالی الله قلـی بیك کر کراق
سر کارخاصهٔ شریفه ومتصدی [۱۷۸ ب] محال‌خالصهٔ دارالعبادهٔ مزبور
پرسش و توجیه نموده بدون وقوف و شعور و اطلاع رفعت و معالی پناه
مومی‌الیه پرسش‌وتوجیه‌ننمایند واستدعای‌امضاءنواب‌همایون‌مانمودند
بنا برعنایت شاهانه دربارهٔ رفعت‌ومعالی پناه مشارالیه ورفاه‌حال عجزه
۱۰ و رعایای دارالعبادهٔ مذکور مقررفرمودیم که عمال و حکام دارالعبادهٔ
مزبور قضایا و توجیهاتی که‌درمیانهٔ عجزه ورعایا[ی]دارالعبادهٔ مزبور
واقع شود به‌وقوف و شعور واطلاع رفت‌ومعالی پناه مومی‌الیه پرسش و
توجیه نموده بدون وقوف وشعور و اطلاع رفعت و معالی پناه مشارالیه
پرسش و توجیه ننمایند و دریـن باب قدغن دانسته از فرموده تخلف
۱۵ نورزند و هرساله رقم مجدد طلب ندارند و در عهده شناسند. تحریـراً
فی شهر شعبان المعظم سنهٔ ۱۰۷۷.»

و چون منشی تقدیر دیوان ازل منشور وزارت خطهٔ یزد در لـوح قضا بنام
نامی آن دستور ستوده سیر رقم فرموده بود این معنی در آینهٔ خاطـر انور پادشاه
هفت کشور پرتو انداخت که‌جهت سرانجام مهام سلطانی و تمشیت معاملات‌دیوانی
۲۰ و ترفیه احوال رعایا و برایا که ودایع بدایع حضرت پرورد گاراند جلّ شانه آن‌
جناب را [۱۷۹الف] وزیر می‌باید ساخت که رعایت‌جانب سادات عظـام و علمای
اعلام برذمهٔ همت خودواجب ولازم می‌داند و در تنظیم امورمملکت و سرانجام‌مهام
وزارت ازعقلای‌زمان ومدبران دوران‌امتیاز دارد. بنابرآن آن منصب جلیل‌المرتبه

را به‌مشارالیه تفویض فرمود و به‌این عنایت کوکب اقبال آن آصف صفات روی
به‌اوج شرف و رفعت نهاد و سایهٔ مکرمت بروجنات احوال اهالی آنجا گسترد . و
صورت رقم وزارت دستور عدالت شعار که منشیان دیوان شاهی حسب‌الفرمان خاقان
گیتی ستانی به‌عبارات خوب و استعارات مرغوب تحریر نموده‌اند اینست:

صورت رقم ۵

«حکم جهان‌مطاع شد ــ آن که چون رعایت و مراقبت جمعی از
بندگان اخلاص نشان که حسن خدمات و نیکو بندگی ایشان بر
مرآت ضمیر منیر مهر تنویر کیمیا تأثیر عکس پذیر شده باشد برذمت
همت پادشاهانه‌واجب‌ولازم است لهذا شمه‌ای از شفقت بی‌غایت خسروانه
[۱۷۰ ب] شامل حال و کافل امانی و آمال وزارت ورفعت ومعالی پناه ۱۰
عزت‌و عوالی دستگاه آصفی‌نظاماً للوزارة والرفعة‌والمعالی **الله‌قلی بیك**
کرکراق سرکار خاصهٔ شریفه فرموده از ابتداء پیچی ئیل وزارت
دارالعبادهٔ یزد را با مواجب و رسوم امر مزبور به‌دستوری که در وجه
وزارت و رفعت و معالی پناه حاج الحرمین الشریفین شمساللوزارة
محمدباقر بیك وزیر جهرم مقرر بود بعلاوه خدمت سابق بوزارت و ۱۵
رفعت و معالی پناه مومی‌الیه شفقت‌ومرحمت فرموده ارزانی داشتیم که
در آبادانی الکاو رفاهیت رعایا و تحصیل دعای خیر وضبط مال خاصهٔ
شریفه مساعی جمیله بظهور رساند . کلانتر و سادات عظام و ارباب و
اهالی و رعایای الکای مزبوروزارت‌ورفعت‌ومعالی‌پناه مومی‌الیه‌راوزیر
الکای مزبور دانسته دست تصدی او را در امر مزبور قوی و مطلق ۲۰
شناسند و ازسخن‌وصلاح‌حسابی وزارت ورفعت‌پناه‌مزبور که[۱۸۰الف]
هرآینه مقرون به‌صلاح‌دولت روز افزون وتوفیرمال خاصهٔ شریفه بوده
باشد بیرون نروند . سبیل وزارت و رفعت و معالی پناه مشارالیه آنکه
بارعایا و برایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگار جل شأنه‌اندبروجه

احسن سلوك نموده نگذارد که از اقویا بر ضعفا و زیردستان ستم و
زیادتی واقع شود . مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی‌رقم این عطیه را
در دفاتر خلود ثبت نموده از شوایب تغییر و تبدیل مصون و محروس
شناسند . تحریراً فی شهر رمضان المبارك سنهٔ ۱۰۷۸ بالمشافهة
۵ العلیةالعالیة.»

ونیز حسب‌الفرمان شاهی خلاع خاصهٔ پادشاهی از مندیل‌وکمربند و قبا و
بالاپوش به‌آن دستورستوده سیرشفقت شد. و دراول فصل بهار که نسیم اعتدال آثار
از شکفتن ریاحین و ازهارساحت عالم خاك را رشك مرغزار افلاك ساخت وخسرو
ثوابت و سیار در بیت الشرف خویش بر سریر سرافرازی نشسته رایت عشرت و
۱۰ کامرانی بر افراخت سلطان گل [۱۸۰ ب] بر تخت حشمت و تجمل تکیه زده
پردهٔ زنگاری از چهرهٔ گلناری بگشود و بلبل بی تحمل آغاز نغمهٔ سرایی کرده
به‌هزار زبان دعای دوام دولت پادشاه ادا می‌نمود ، **مثنوی** :

چون گشت بهار عالم افروز
بشکفت چمن ز باد نوروز
۱۵ سلطان گل از کمال اعزاز
بنشست فراز مسند ناز
از بهر نثار باد گل بیز
از شاخ شکوفه شد گهر ریز
نرگس ز نوای بلبل زار
۲۰ از خواب خمار گشت بیدار

قاصدان صبا رفتار این خبر بهجت اثر به آن آصف جم اقتدار رسانیدند . آن
جناب لوازم محامد واهب‌العطایا به‌جای‌آورده پیشانی مسکنت برخاك‌عبودیت‌نهاد

و خواطر فرق انام وضمایرخواص و عوام به‌آن بشارت‌خرم ومسرور گردیده‌صدای
بشارت و آواز تهنیت از ایوان کیوان در گذرانیدند و در صباح نوروز سلطانی
موافق پیچی‌ئیل ترکی آن صدرنشین اورنگ وزارت من حیث‌الاستقلال والانفراد
برمسند حکومت تکیه‌زده همگی‌همت عالی نهمت برتمهید بساط عدالت [۱۸۱ الف]
ورعیت پروری مصروف داشت و به‌قلم لطف و احسان نقش فراغت و رفاهیت بر ۵
صحایف ضمایر طوایف انسان نگاشت، و در تفتیش احوال مظلومان شکسته بال
بقدر امکان سعی نمود، وبه‌استماع اقوال‌مغمومان پریشان حال گوش هوش گشود
و صورت مطلوب وچهرهٔ بهبود محتاجان جفا رسیده رادرنقاب تعلل وحجاب توقف
نگذاشت. سادات صاحب سعادات را که کوکب سماء رسالت و در دریای ولایت‌اند
به‌نوعی تعظیم کرد که لوح ضمیر بصورت کمال‌محبتش نقش‌پذیرساختند، وعلمای ۱۰
عالی درجات را که از مشارق رای هدایت نمایشان مشکوة ایمان و مصابیح عرفان
واضح و روشنست به‌مثابه‌ای‌ملحوظ عین عاطفت‌ومرحمت گردانید که ازروی‌فراغت
به‌افاده و استفاده پرداختند. دهاقین ومزارعان‌را که نظام حال عالم‌وعالمیان‌به‌انتظام
مهام ایشان متعلق است در ظلال مراحم و احسان آسوده و مطمئن گردانیده و از
رشحات سحاب مکارم و امتنان مزرعهٔ امید آن‌طایفه را به‌صفت خضرت و نضارت ۱۵
رسانید. فصحاوشعرا زبان به‌مدحش گشادند و تاریخ آن‌منصب عظیم‌القدررا به نظم
آوردند. از آن جمله نونهال بوستان شاعری **خواجه محمد مجیب‌شهرستانی**
[۱۸۱ ب] که هنوز سر از باغ عرفان در نیاورده این عقود درر و جواهر که
«کانهن الیاقوت والمرجان» عبارت از آنست آویزهٔ گوش و گردن «حور مقصورات
فی‌الخیام» کرده به‌مجالس و محافل‌خواص و عوام فرستاد، **نظم**: ۲۰

بدوران عدل شه دادگر
صفی دویم ظل ایزد تعالی
عطا کرد حق جل شأنه به یزدی
وزیری که کردند عمری تمنی[۱]

---

۱ اصل: تمنا

چه آصف خجسته صفاتی که باشد
نگهدارش از چشم بد حیّ دانا
چو بنشست بر مسند کامرانی
ز پیر خرد شد رقم این معما
که بنمود چون رخ هلال مبارك
لبـاس وزارت مبـارك بآقـا

اشعار به‌این‌معنی «که بنمود چون رخ هلال مبارك» مراد عید مبارك رمضان است که به‌حسب اتفاق پنج یوم قبل از آن که خسرو خاوری به دولتخانهٔ حمل خرامد ماه مبارك جلوهٔ ظهور نموده بود و در روز نوروز عالم افروز آن وزیر باتدبیر قدم برمسند وزارت و کامرانی نهاد. وایضاًفرموده:

چون ز تأئید خداوند و ز لطف پادشاه
آسمان قدری فلك شانی امیر یزد شد
منشی دوران الف گردید و گفتا عالمی
میشود آباد چون آقا وزیر یزد شد

بر ضمایر ارباب فضل و دانش مخفی و مستتر نماناد که تاریخ آن منصب عظمی[1] [۱۸۲الف] سنهٔ ثمان‌وسبعین و الف بوده وجناب بلاغت آیات درقطعهٔ اولی فرموده که «لباس وزات مبارك بآقا» موافق سنهٔ تسع و سبعین والف است. چون اکثر ارباب طبیعت تفاوت یك سال کم و زیاد رااذعان فرموده‌اندالتماس‌ازحضرات مخادیم عظام آنکه در حین مطالعه زبان به‌اعتراض نگشایند و زیاده گویی عندلیب گلشن فصاحت که هنوز در باغ امید نشو ونمانیافته به‌کم دیگران‌حساب نمایند. قطع نظرازبسط بساط تکلف بواسطهٔ اهتزاز نسایم خلق واحسان‌آصف نصفت دثار درآن دیار گلهای آمال و امانی در چمن تمنای اهالی شکفته گشت و روز به‌روز آثار معدلتش ارتفاع یافته پایهٔ قدر و منزلتش بلندی می‌یافت و پیوسته از صباح تا وقت ظهر همت بر فیصل مهمات و سرانجام امور مسلمانان میگماشت. و بعد از

۱ـ اصل: عظما

آن تا نزدیك نیمشب با علمای رفیع مقدار وشعرای بلاغت آثار صحبت می‌داشت. در مجلس او لطایف طرب انگیز بسیار می گذشت [۱۸۲ ب] و از نتایج افعال و اقوالش شجرهٔ مراد و کامرانی بارور می گشت. و در اکثر شهور از جانب نواب کامیاب شاهی به‌انعام خلاع فاخره سرافرازی می‌یافت و جشنهای بزرگانه طرح انداخته خوان احسان می گسترانید. ودرحینی که دستورعدالت شعار به‌پوشیدن خلاع پادشاهی سرافرازی یافته بود جناب فصاحت و بلاغت آثار **مولاناشاه‌محمد یزدی** که به‌لطف طبع وصفای ذهن‌موصوف وبه‌مهارت درفن شعر ومعما معروف ودر اکتساب کمالات انسانی‌مذکوربود، این دررمکنون را به‌رشتهٔ‌نظم کشیده نثارنمود،

قطعه

ای که از اقبال و جاه و رای و تدبیر وخرد ۱۰
ساخت ممتازت ز اهل جاه و منصب پادشا
شاه شاهان جهان یعنی سلیمان زمان
آنکه دارد آصفی همچون تو با عدل وسخا
از تودولت برنگردد تا فلك در گردش است
تا بود دوران بود خورشید تابان را ضیا ۱۵
گشت رشك گلشن جنت ز عدلت ملك یزد
چون دل ویران عاشق ز التفات دلربا
یزدیان از عدل و احسان تو در هرصبح‌وشام
وردشان چون من نباشد جز دعای بی‌ریا
[۱۸۳الف] گاه‌تمکین‌ازتوحسن‌خلق‌باشددلپذیر ۲۰
در بزرگیها بود کوچکدلیها خوشنما
ای تویی امروز در ملك سخن حرف آفرین
داند این معنی به‌معنی آنکه باشد آشنا

آسمان قدر آصفا چون از سلیمان زمان

شد مشرف از سراپایی ترا سر تا به‌پا

خواست **فایز** مصرعی تاریخ پیر عقل گفت

قدر مه افزود مهر انور از زیب قبا

و چون محالست که سپهر غدار درین مرحلهٔ نا پایدار ارباب جاه و جلال‌را آسوده و برقرار گذارد و نیز هر کمالی را زوالی مقدرست و هر بهاری را خریفی مقرر در عین نشاط وخرمی که آن دستور ستوده‌سیر دردیوانخانه نشسته‌و با دوستان در صحبت بود که نا گاه مزاج موفورالابتهاجش‌سمت تغییرپذیرفته‌آفتاب‌حیاتش به‌مغرب‌فناغروب نمود واین واقعهٔ عظمی[1] ظهرروزجمعه نهم شهرذی‌الحجة[2] الحرام سنهٔ تسع وسبعین والف اتفاق افتاد .

چنانچه در ذیل این اوراق خامهٔ جامه‌سیاه زبان‌به‌ادای آن‌خواهد گشاد ایام حیات آن‌جناب شصت‌سال‌وهشت‌ماه و بیست ویك‌روز بود. ازآن‌حضرت سه پسر نیك اختر به‌یادگار ماند: بزرگتر **صفی‌قلی بیك** است که درسلك‌غلامان سرکار خاصهٔ شریفه انتظام دارد [۱۸۳ب]، و دیگری **محمدخلیل بیك** که بعد ازپدر عالی‌قدر از جانب نواب آفتاب احتجاب خورشید قباب ناموس‌العالمین‌علیه عالیه والدهٔ‌ماجده نواب کامیاب اشرف اعلی حاکم و متصدی مجوسیان دارالعبادهٔ یزد گشت، و کوچکتر **محمد حسین بیك** است که در سن نه سالگی بود که واقعهٔ هایلهٔ والد بزرگوارش‌روی نمود.

ذکر عمارات آن‌آصف خجسته‌صفات در بلدهٔ طیبهٔ یزد

در اوایل‌حال که آن جناب ازجانب‌خاقان جنت‌آشیان به‌خدمت کرکراقی سرکارخاصهٔ‌شریفه سرافراز گردیده‌به‌یزد آمددر«محلهٔ‌بازارنو»متصل به«میدان‌وقت [و] ساعت» خانه خریداری نمود و دراطراف و جوانب چند خانهٔ دیگر خریده به یکدیگرمتصل ساخت وعمارات عالی‌ازحوضخانه وشاه‌نشین وطنبی‌وقهوه خانه‌طرح

۱ ـــ اصل: عظما ۲ـ اصل: ذی حجة

انداخته به اتمام رسانید و در ایام حیات و زمـان دولت در آنجا به صحبت مشغولی می‌نمود.

دیگر احداث باغ صفی‌آباد واقعه در موضع اهرستان است

باغ مذکور واقع است در جنب باغ زرگری و زمینی سادج و چند درخت توت ثابت بود . آن حضرت در اوان دولت [۱۸٤الف] خریداری نمود و معماران مدقق و مهندسان حاذق طرح عمارتی رفیع انداخته استادان بنا و عملهٔ توانا آغاز کار کردند و درباب تکلف و لطافت ومتانت و نظافت آن بوستان جنت‌صفت کمال جدواهتمام بجای‌آوردند و در اندک‌زمانی به‌اتمام رسیده به‌صفی‌آباد موسوم گردانید و مادام الحیوة درباب تزیین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی واجتهاد بذل می‌فرمود . لاجرم فضای دلگشایش چون عرصهٔ بهشت پر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم اردی‌بهشت فرح بخش‌دل‌غمگین گشت . از نضارت ریاض خضرت آیینش سبزه زار سپهر شرمساری بـرد و ازلطافت آب عذوبت مآبش چشمهٔ حیوان عرق خجالت بر جبین آورد ، **مثنوی :**

لطیف و دلگشا آب و هـوایی

مبـارك منزلـی فرخنده جـایی

درختان چون بتان قد بر کشیده

ز یکدیگر به خوبی سر کشیده

نهال سرو کز جنت خبر داشت

خط «طوبی لهم» بر هرورق داشت

[۱۸۴ب]دیگر باغ خلیل آباد موضع تفت قهستان

این باغ واقع است در میانهٔ محله گرمسیر و سلطاناباد . در زمان سابقه به تصرف و کلاء شاه عبدالعلی بود ، و بعد از فوت حضرت سیادت منقبت به‌میرزا محمد زمانِ کلانترِ کرمان انتقال یافت . اما به‌غایت خراب گردیده بود . دستور

والاشأن به‌عنوان ملکیت خریده معمارهمت عالی نهمتش به‌تعمیروآبادانی آن سعی موفور به‌تقدیم رسانید و حوضی از مرمر در میان‌عمارت ساخته چهار ایوان‌برچهار طرف عمارت طرح انداخت و بادگیری بلندبه‌بادبانی برافراخت ودر پیش هرشاه‌نشین حوضی ساخته خیابانها طرح انداخت و الحق زلال حیاض کوثر مثالش ۵ آبروی ساکنان خطهٔ‌خاك و اطراف بساتین طربناکش «جنات‌تجری‌من‌تحتها‌الانهار» ولطافت آب خوشگوارش به مرتبه‌ای که هوای اردیبهشتی از خجالت آن قطرات شبنم بجای عرق فروباریده [۱۸۵الف] و اعتدال‌هوای روح افزایش به مثابه‌ای که نسیم بهشتی از غیرت آن مضطرب بهرسودویده ، **شعر** :

چـو باغ ارم ساختنش دلگشا
۱۰ چو صحن فلك عرصه‌اش جانفزا
مروّج صبا از نسیم گلشن
معطر هوا از دم سنبلش
درختانش طوبی صفت سربسر
بـر آورده بر اوج افلاك سر

۱۵ میوه‌های لطیفش شیرین‌تراز شیرهٔ‌جان وسبزه‌های صحن بساتینش دلفریبتر ازخط عذار جوانان ، **نظم** :

چو خط بتان سبزه اش دلفریب عـذار بساتین ازو دیده زیب
بـود عطـر گلهاش آرام دل شود حاصل از میوه‌اش کام دل

ودیگری از عمارت آن‌جناب بازارچه وقهوه‌خانه‌ایست که‌درحوالی «میدان ۲۰ وقت [و] ساعت» ساخته . چون مجملی از سیر ستوده و اوصاف حمیده و برخی از متانت و لطافت و نظافت عمارت با رفعت و بساتین جنت صفت دستور نیکو نهاد و پسندیده خصلت‌تحریریافت اکنون‌خامهٔ‌مشکین‌شمامه‌باجامهٔ‌نیلی‌شرح‌خرابی بنای عمر وزندگانی آن آصف جم اقتدار را بیان می‌نماید .

[۱۸۵ الف] ذکر انتقال عالیحضرت مرحمت و غفران پناهی زبدة الاعاظم و الاعالی دستور الوزرائی آقائی کمالا المرحمة و الرضوان الله‌قلی بیگ اوزبیر یزداز سرای فانی به عالم جاودانی

از ضمایر فضایل مآثر ناظمان مناظم سخن‌دانی نیر عالم‌افروز این معانی طالع است که جناب جلال سبحانی اشرف طبقات انسانی را به شرف «ولقد کرمنا بنی آدم» ۵
مشرف گردانیده و به تشریف خطاب «یا بن آدم خلقت العالم لاجلك وخلقتك لاجلی» فرق مباهات ایشان را به اوج سماوات رسانیده پس نتواند بود که دار قرار و فضای اقتدار آن نوع گرامی غیر این مرحلهٔ بی اعتبار و سرای نا پایدار جایی نباشد،

بیت

دنیا به نزد اهل خرد بس محقر است   با آفتاب قدر تو از ذره کمتر است ۱۰

بلکه علو شان و رفعت مکان طایفه‌ای که خلعت افتخارشان بطراز «وفضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا» مطرز باشد آنست که بیش از چند سال درین منزل پر ملال نیایند و چون ندای [۱۸۶ الف] «یا ایتها النفس المطمئنة» شنوند بی شایبهٔ اهمال به ریاض دلگشای خلد برین انتقال نمایند و به قدم همت ازین محنت سرا به دار بقا خرامند و به دیدهٔ بصیرت نظارهٔ عالم ملکوت نمایند ، **بیت :** ۱۵

برین سرای فنا دل منه که جای دگر
برای مسکن تو بر کشیده‌اند قصور

پس قاطبهٔ علمای عالم را معلوم و طایفهٔ فضلای بنی آدم را مفهوم گردید که حکمت شاملهٔ «حی قدیم» و قدرت کاملهٔ پادشاه واجب التعظیم جل شأنه و عم سلطانه پیوسته مقتضی آنست که سرهر سروری که در تختگاه «ان مکناهم فی الارض» بافسر ۲۰
پرزیور «تؤتی الملك من تشاء» آراسته گردد عاقبت دست امید از تمشیت امور ملکی دنیوی باز داشته به مقام « حور مقصورات فی الخیام » انتقال نماید و سنت سنیهٔ حق عزوعلا همواره برین منوال جریان یافته که هر ذوی الاحتشامی که در دار الملك ربع مسکون و بساط بسیط بوقلمون [۱۸۶ ب] سر افتخار برافرازد آخر الامر از تنگنای هیاکل جسمانی ملول و متنفر گشته به ساحت وسعت آثار «جنان تجری من تحتها

الانهار» توجه فرماید ، **بیت :**

نباشد خسروی در دهر جاوید
وفا از ملك دنیا نیست امید
چه شد جمشید را ، دارا کجا رفت
۵ سکندر سوی آن عالم چرا رفت
کجا رفتند بهرام و منوچهر
فریدون چون نقاب افکند بر چهر
همیشه هیچ کس را زندگی نیست
بدنیا خلعت پایندگی نیست

۱۰ هرچند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهراست که از تمهید این مقدمه مقصود چیست و غرض از عرض این‌تحریرواقعهٔ ناگزیر کیست‌خامهٔ مشکین‌شمامه کسوت سوگواری‌پوشیده با سینهٔ چاك شرح این‌واقعهٔ دردناك را به‌این‌عبارت درسلك‌تحریر می کشد که چون نوروز عالم افروز تخاقوی ئیل سنهٔ تسع و سبعین و الف هجریه در رسید مزاج افسردهٔ روزگار که از علل و امراض باردهٔشتا از اعتدال افتاده بود ۱۵ به‌صحت و استقامت روی‌آورد، بهار عالم‌آرا با هزاران خرمی ودلگشایی‌جلوهٔظهور نمود، [۱۸۷ الف] عالم طراوت و جوانی از سر گرفت ، بساط خوشدلی و نشاط در نزهت‌آباد جهان گسترده گشت ، یعنی خسروسیارگان پیرایه‌بخش‌مسندشرف‌و اقبال گشته قدم بربساط جهان آرای نهاده قسمت سرای جهان را به تازگی نمونهٔ گلزار ارم ساخت ، **بیت :**

۲۰ نوروز چو گشت عالم افروز
تاریك شب زمانه شد روز
کیخسرو این چهار ایوان
بر تخت حمل نشست شادان

مشاطهٔ دهر چون رخ یار
آراست زمانه را دگر بار
از بهر قدوم شاهد گل
شد نغمه‌سرا ز شوق بلبل

در روز نوروز آن آصف دوران با صد هزاران خرمی و کامرانی در مسند ۵
وزارت تکیه زده مجلسی عالی بر روی اکابر و اهالی آراسته و ابواب بذل واحسان
بر روی همگنان گشوده دلهای دور و نزدیك را به‌خلق‌واحسان صید نمود . بعد از
انقضای ایام جشن وسرور نوروزی نواب سکندرشان [۱۸۷ب] سلیمان‌مکان‌افتخار
سلاطین جهان اعنی‌اعلیحضرت‌شاهی ظل‌اللهی وزیرعالیشان‌را به‌تشریف‌خلاع‌فاخره
سرافراز نموده مصحوب معتمدی‌ارسال یافت. چنانچه رسم وآیین‌بندگان‌بااخلاص ۱۰
است با جمیع خواص و عوام به استقبال شتافت و در « باغ شاهی » به شرف پوشش
مشرف گردید و به‌شکرانهٔ آن موهبت عظمی جشنی بزرگانه ترتیب‌داده، **مصراع:**
« چوچنگ اندران بزم خلقی نواخت » مستعدان شهر تواریخ مرغوبه یافته منظوم
ساختند. ازآن‌جمله نجابت وبلاغت دستگاه **سیفامیرزامظفرا** که درشیوهٔ نظم گوی
مسابقت‌ازاقران ربوده تاریخی درنهایت خوبی یافته ودرین‌قطعه اشاره به‌آن نموده، ۱۵

قطعه

به‌گوشم می‌رسد هر لحظه ازنومژدهٔ شادی
ز الطاف سلیمان جهان با آصف ثانی
سلیمان جهان کز روی استحقاق می‌زیبد
کند بر درگهش گر قیصر وفغفور دربانی ۲۰
شهی کز لمعهٔ شمشیر او آفاق روشن شد
بلی‌چون‌تیغ‌زد [۱۸۸الف]خورشیدعالم گشت نورانی
عقاب از بیم نهیش جانب تیهو نمی‌بیند
ز سهمش کردچون‌اهل‌ریاضت ترك‌حیوانی

کلف نبود به روی ماه گویی از سر رغبت
کشیده همچو زنگی داغ فرمانش به پیشانی
همان کردست لطفش باوزیر آسمان حشمت
که با برگ گل سوری کند باران نیسانی
۵ وزیر معدلت گستر که از معماری عدلاش
به معموری مثل شد ملك یزد از بعد ویرانی
ز بس عامست در دوران او جمعیت خاطر
نمی بیند کسی در خاطر عاشق پریشانی
به امر معدلت خویش اکابر در رضا جوئی
۱۰ ز نهی مصلحت جویش اهالی در تن آسانی
به پاس دولتش دلها پیاپی در دعا گویی
به وصف حشمتش لبها دمادم در ثناخوانی
به حسن خلق مشهورست آری آن چنین باید
ندیده هیچکس خورشید را با چین پیشانی
۱۵ نگهدارنده از آسیب دورانش نگهدارد
طبایع را کند ارکان عالم تا نگهبانی
وزیر مرشد کامل رعیت پرور عادل
سراپا چون مشرف شد به تشریفات سلطانی
پی تاریخ در ملك تفکر سیر می کردم
۲۰ دو مصرع بر زبان جاری شد از الهام ربانی
لباس شاه بر اندام آقائی همی زیبد
چو باید در بر آصف سراپای سلیمانی

بعد ازان آن دستور عدالت شعار در باغ بهشت آثار اهرستان که رشك فرمای قصور وجنان است و زینت افزای روضهٔ رضوان و به یمن همت والای آن حضرت

عمارت یافته تشریف بردند وهرروز جمعی از اکابر[۱۸۸ب] انام واصحاب خجسته
فرجام را طلب داشته ومجلسی عالی ترتیب داده با دوستان ومحبان یك دل به فراغ بال
به عیش وصحبت مشغول بودند تا صبح روز ششم ماه ذی الحجة الحرام سنهٔ مذکور مراجعت
به شهر نموده در کمال صحت به منزل تشریف آوردند. مقارن آن ملازمی ابن علی نام که
مدت هشت ماه قبل از آن بطرف خراسان به جهة آوردن ابریشم فرستاده بودند رسید و ۵
کتابات عالیجاه وزیر خراسان وحضرات مشهد مقدس رسانید. یکی از دوستان در مکتوب
محبت اسلوب تحریر نموده بود که شبی به جهت زیارت به روضهٔ مقدسهٔ حضرت امام الانس
والجن ثامن ائمهٔ هدی سلطان علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا رفته بعد از شرف
زیارت و فراغ از عبادت به منزل خود مراجعت نموده بخواب رفتم، در عالم رؤیا مشاهده
کردم که شخصی در روضهٔ مقدسهٔ عرش درجه به طواف اشتغال دارد. چون چشمش بر ۱۰
من افتاد [۱۸۹الف] گفت که زود باشد که اللّه قلی بیك وزیر به این مکان متبرك حاضر
گردد. چون وزیر عالی شان کتابت را مطالعه نمود ومضمون آن را به حضار مجلس
تقریر نمود فرمود که ما را گمان نیست که در ایام حیات[1] بدین دولت عظمی
مشرف گردیم، نهایتش این که زود باشد که جسد این حقیر را به آن محل شریف که
طوافگاه ملایکهٔ مقربین است برند. حضار مجلس زبان به دعا گشوده گفتند که ۱۵
چرا این نوع سخنان بر زبان باید گذرانید؟ در جواب فرمودند که مکرر ازما
شنیده اید که شصت مرحله از مراحل زندگانی طی کرده ام و چون دوقرن تمام شده
در امسال ازین سرای فانی به سرای باقی انتقال خواهم کرد، ودر همان روز به مصالح
ملکی و انتظام امور جزوی و کلی و فیصل مهمات خلایق پرداخته یك یك از
تحویلداران سرکار دیوان و محصلان سرکار خاصه را طلب داشته تأکید ومبالغه ۲۰
می فرمودند که محاسبات خود را با کتاب دفتر خانهٔ [۱۸۹ب] سرکار تنقیح داده
بروات و نوشتجات و مفاصا حساب خود باز یافت کرده بمهر رسانید که دنیا محل
حوادث است و گاه باشد که اگر تقصیر وتکاهل نمائید دیگر فرصت نخواهید یافت

---

۱ — اصل: حیوت

کلف نبود به روی ماه گویی از سر رغبت
کشیده همچو زنگی داغ فرمانش به پیشانی
همان کردست لطفش باوزیر آسمان حشمت
که با برگ گل سوری کند باران نیسانی
۵ وزیر معدلت گستر که از معماری عدلش
به معموری مثل شد ملك یزد ازبعد ویرانی
ز بس عامست در دوران او جمعیت خاطر
نمی‌بیند کسی در خاطر عاشق پریشانی
به‌امر معدلت خویش اکابر در رضا جوئی
۱۰ ز نهی مصلحت جویش اهالی در تن آسانی
به‌پاس دولتش دلها پیاپی در دعا گویی
به وصف حشمتش لبها دمادم در ثناخوانی
به‌حسن خلق مشهورست آری آن چنین باید
ندیده هیچکس خورشید را با چین پیشانی
۱۵ نگهدارنده از آسیب دورانش نگهدارد
طبایع را کند ارکان عالم تا نگهبانی
وزیر مرشد کامل رعیت پرور عادل
سراپا چون مشرف شد به‌تشریفات سلطانی
پی تاریخ در ملك تفکر سیر می کردم
۲۰ دو مصرع بر زبان جاری شد از الهام ربانی
لباس شاه بر اندام آقائی همی زیبد
چو باید در بر آصف سراپای سلیمانی

بعد ازان آن دستور عدالت شعار در باغ بهشت آثار اهرستان که رشك فرمای قصور وجنان است و زینت افزای روضهٔ رضوان و به یمن همت والای آن حضرت

عمارت یافته تشریف بردند وهرروز جمعی از اکابر[۱۸۸ب] انام واصحاب خجسته فرجام را طلب داشته ومجلسی عالی ترتیب داده با دوستان ومحبان یك‌دل به‌فراغ بال به‌عیش وصحبت مشغول بودند تاصبح روزششم ماه ذی‌الحجة الحرام سنهٔ مذکورمراجعت به‌شهر نموده‌در کمال صحت به‌منزل تشریف آوردند . مقارن آن ملازمی ابن‌علی نام که مدت هشت‌ماه قبل‌از آن بطرف خراسان به‌جهة آوردن ابریشم فرستاده بودندرسید و کتابات‌عالیجاه وزیرخراسان وحضرات مشهدمقدس رسانید. یکی‌ازدوستان درمکتوب محبت‌اسلوب تحریر نموده بود که‌شبی به‌جهت زیارت به‌روضهٔ مقدسهٔ حضرت امام الانس والجن ثامن ائمهٔ هدی سلطان علی‌بن‌موسی الرضا علیه‌التحیة والثنا رفته بعدازشرف زیارت و فراغ‌ازعبادت به‌منزل خودمراجعت‌نموده بخواب رفتم، درعالم رؤیامشاهده کردم که‌شخصی درروضهٔ مقدسهٔ عرش درجه به‌طواف اشتغال دارد. چون چشمش بر من‌افتاد [۱۸۹الف] گفت که‌زودباشد که الله‌قلی‌بیك وزیر به‌این مکان‌متبرك حاضر گردد . چون وزیر عالی‌شان کتابت را مطالعه نمود ومضمون آن را به‌حضار مجلس تقریر نمود فرمود که ما را گمان نیست که در ایام حیات [۱] بدین دولت عظمی مشرف گردیم، نهایتش این که زود باشد که جسد این حقیررا به‌آن محل‌شریف که طوافگاه ملایکهٔ مقربین است برند . حضار مجلس زبان به دعا گشوده گفتند که چرا این نوع سخنان بر زبان باید گذرانید ؟ در جواب فرمودند که مکرر ازما شنیده‌اید که شصت مرحله از مراحل زندگانی طی کرده‌ام و چون دوقرن تمام‌شده در امسال ازین سرای فانی به‌سرای باقی انتقال خواهم کرد، ودر همان‌روز به‌مصالح ملکی و انتظام امور جزوی و کلی و فیصل مهمات خلایق پرداخته یك یك از تحویلداران سرکار دیوان و محصلان سرکار خاصه را طلب داشته تأکید ومبالغه می‌فرمودند که محاسبات خود را با کتاب دفترخانهٔ [۱۸۹ب] سرکار تنقیح داده بروات و نوشتجات و مفاصا حساب خود باز یافت کرده به‌مهر رسانید که دنیامحل حوادث است و گاه باشد که اگر تقصیر وتکاهل نمائید دیگر فرصت‌نخواهیدیافت

۱ — اصل: حیوت

و بعد از ما تأسف خوردن سود ندارد . و در آن‌روز که‌چهارشنبه بودا کثرمحاسبات
تنقیح یافت و بروات به‌مهر آن‌حضرت گرفتند . تا صبح روز پنجشنبه به‌دفترخانه
تشریف آورده کتاب سر کار را به کارسازی خلایق امرفرمود وبه‌جهت‌مهمات‌خلایق
تا عصری در دفترخانه نشستند . بعد از آن به‌حرمسرا رفته اولاد امجاد واهل بیت
۵ راحاضرساخته‌سخنان‌مشعر بر بی‌وفایی‌دنیا وارتحال ازین‌دارپرجفا برزبان گذرانیده
فرزند خود را **محمد حسین بیك** که در صغر سن بود طلب کرده فرمودند که ای
نورچشم نمی‌دانم که فردا درفراق پدربچه‌سان گریان ونالان خواهی بود واندوهی
که بتو خواهد رسید به که اظهار خواهی کرد و بعدازین چشم خود را به‌دیدار که
روشن خواهی نمود ؟
۱۰ [۱۹۰الف] چون‌ازاین کلمات که رایحهٔ فراق به مشام جان می‌رسید وسیل
سرشك ازدیده‌ها روان‌می‌شد فراغت‌یافت به‌دیوانخانه آمده ملازمان خودرا به‌احضار
مصاحبان و دوستان فرستادند ومی‌فرمودند که یك شب دیگرصحبت غنیمت است،

بیت

صحبت غنیمتست مبادا چو آفتاب
۱۵ صبحی بر آوری سر و شامی فروبری

درین اثنا وجعی درسینه‌احساس نموده متوجه حرمسرای شدند وعلی‌الصباح
که روز جمعه و یوم العرفه بود از حرمسرای بیرون آمده به کارسازی و دلجوئی
عجزه و مساکین پرداخته نهایت اشفاق و مرحمت دربارهٔ ایشان مبذول داشتند. و
درین اثنا عالی‌حضرت شیخ‌الاسلام و جمعی دیگراز حضرات عالیات سادات واهالی
۲۰ و اشراف تشریف حضور ارزانی داشتند و بندگان آقایی مقدم آن جمع‌را گرامی
داشته نهایت انبساط نمودند و با ایشان به‌صحبت مشغول شدند و می‌فرمودند که
الحمدلله که مرتبهٔ دیگرملاقات میسر گردید [۱۹۰ب]، چون وقت صلوة جمعه در
رسید حضرات اهل مجلس جهت صحت ذات ملکی صفات آن مجمع جود و افضال
دست بدعا برداشته به‌خواندن فاتحه اشتغال‌نمودندوآن‌جناب نیز به‌خواندن فاتحه

فاتحه با ایشان رفاقت می‌نمود . و چون به آیهٔ کریمهٔ « اهدنا الصراط المستقیم »
رسید و حضرات اعزه بر خواستند و آن حضرت نیز میل برخاستن [1] نمودند که
ایشان را مشایعت نماید . و در آن اثنا ضعفی بر ایشان طاری شده به طریق اهل
احتضار پای به سمت قبله کشیده زبان به کلمهٔ طیبهٔ شهادتین گشاده طایر روح پر
فتوحش قفس [2] قالب شکسته بحظایر قدس پرواز نمود ، **بیت :** ۵

هرگز به باغ عمر گیاهی بقا نکرد
هر گز ز شست [3] مرگ خدنگی خطا نکرد
خیاط روزگار به بالای هیچ کس
پیراهنی ندوخت که آخر قبا نکرد

همان لحظه این خبر وحشت اثر در شهر اشتهار یافت و نایرهٔ حزن و اندوه ۱۰
کانون سینهٔ خواص و عوام را فرو تافته آواز ناله و نفیر برنا و پیر بچرخ اثیر رسید،

بیت

بر آمد ناله و آه از چپ و راست
[۱۹۱ الف] ز مرد و زن فغان و ناله برخاست [4]
ز فریاد و غریو پیر و برنا ۱۵
امارات قیامت گشت پیدا

ازین واقعهٔ هایله علمای اعلام را عمامهٔ عزت از سر افتاده متحیر شدند که
دیگر تربیت از که یابند و فضلای لازم‌الاحترام را خلعت شکیبائی چاک گشته
ندانستند که من بعد ملجاء ایشان که باشد و به مجلس که شتابند ، **بیت :**

بر آمد ابری از دریای اندوه ۲۰
فرو بارید سیل از کوه تا کوه

و از کمال حزن و غم و غایت غصه و الم دوستان ومصاحبان بجای اشک سیلاب
خون از دیدهٔ پرنم گشودند ، **بیت:**

۱ـ اصل: خواستن ۲ـ اصل : قفس ۳ـ اصل : سصت ٤ـ اصل : خواست

به‌دست غم گریبان چاك كردند
ز دیده خاك را نمناك كردند
ز خون دل زمین كردند گلگون
ز دود آه ایشان تیره گردون
ز مژگان شد روان جویی پر از خون ۵
علم زد آتش دلهای محزون

صبح روز دیگر كه خورشید خاوری‌با كسوت نیلوفری [۱۹۱ب]مانندشعلهٔ اندوه از درون ماتمزدگان ظاهر شد علما و فضلا برنهج شرع قویم وسنت حضرت سیدالمرسلین به‌لوازم تغسیل وتجهیز وتكفین جسد آن جناب‌قیام نمودند ودرمحفهٔ ۱۰ محفوف به‌رحمت حی لایموت گذاشته به‌مسجدجامع بردند و به‌آن‌جامع كمالات صوری و معنوی نماز گزاردند .[۱] بعد از ادای نماز به‌مزار فایض‌الانوار «ركنیه» رسانیدند و به مقتضای سنت خیر البریة علیه و آله الف الف صلوة والتحیة مدفون گردانیدند، **بیت**:

دلا نیست دایم بقـای حیـات
۱۵ كه عالم ندارد قرار و ثبـات
رسد تخت وبخت ار به اوج كمال
چو خورشید تابنده یـابد زوال

دوستان انام و محبان بااحترام درآن روزعیدلوازم پرسش بجای آورده‌به‌این ابیات ترنم مینمودند، **بیت** :

۲۰ همی‌گفت هر یك در آن روز عید
بدین شومی اندر زمانه ندید
مبادا بدین گونه عیدی دگر
كزین شد جهان را خلیده جگر

---

۱ — اصل : گذاردند

بود خرمی همگنان را به عید

[۱۹۲الف] درین عید شد شادی ازما بعید

مستعدان دهر و شعرای عصر تاریخ وفات آن وزیر بی بدیل را به عبارات مختلفه در سلك نظم کشیدند و در مرتبهٔ آن آصف صفات ملکی ملکات مقطعات منظوم گردانیدند و از جمله فصاحت شعار بلاغت آثار **خواجه محمد صفی** ولد مرحوم ۵ خواجه محمد ظهیر یزدی این قطعه را بر لوح بیان نگاشت ، **قطعه :**

فلکا کج مدار گردونا
ای خراب از تو خاندان بقای

ای که در دور تو ندیده کسی
خوش دلی را مگر به خواب فنای ۱۰

روز و شب از غم تو می نالند
چه فقیر و غنی چه شاه و گدای

ای جفا پیشهٔ و فا دشمن
حرکتهای تو همه بی جای

یك نفس از سر جفا بگذر ۱۵
یك زمان از در وفا به در آی

بنگر کینه با که می ورزی
یك نظر چشم بینشی بگشای

ای ز دستت بنای دل ویران
چه ستونی در آمد از تو ز پای ۲۰

آن بلنداختر نکو تدبیر
آن عطارد ضمیر روشن رای

آن پسندیدهٔ خدیو زمان
آن وزارت پناه ملك آرای

[۱۹۲ب]معدن خلق و منبع احسان
مرکز همت و محیط سخای
آن که در سایهٔ سعادت او
کسب فر می نمود بال همای
۵ سایه از فرق آسمان بردست
گشت همسایهٔ زمین ای وای
به لحد سود آفتاب رخی
که زدی صبحدم ازان سیمای
شد هم آغوش خاك آن دستی
۱۰ که سبق بردی از ید بیضای
لایق دولتش نبود این گوی
پشت پا زد درین خراب سرای
رشتهٔ صحبت از زمانه گسست
خیمه در زد به‌سوی ملك بقای
۱۵ از ره منزلت به منزل قرب
کرد در روز عید قربان جای
مردمانش ز دیدگان شستند
کعبه بگرفت از براش عزای
سرو آزاد او به باغ نعیم
۲۰ همچو طوبی نمود نشو و نمای
بود از جان غلام شاه نجف
بست دل را به حیدر و ابنای
چشم از هستی جهان پوشید
غرق بحر امید شد به خدای

گنج بود و به خاك پنهان گشت
خازنش شد به خلد راهنمای
بـه مقـام رفیـع علیین
حـاجب . رحمتش نمـود ایمـای
شد چو آصف بدولت و اقبـال
مسنـد آرای جنت المـأوای
[۱۹۳الف] سال آن را نمود استفسار
دل ز دستور عقل و فطرت و رای
دست بر سر زنان همه گفتند
یزدیان را یتیم کـرد آقای
و فضیلت و صلاحیت دستگاه جامع الکمالات الصوری و المعنوی **خواجه‌محمدزکی** که در عنفوان جوانی تا آن زمان که قریب چهل سال است انیس مجلس خاص و ندیم بزم اختصاص و محرم اسرار آن وزیر صایب تدبیر بود به‌دست اضطراب لباس شکیبائی چاك کرده سیلاب سرشك از دیدهٔ خونبار بر روی روان میساخت ، **مصرع** :

«ز مژگان دم بدم‌خوناب میریخت»

این چند بیت را در تاریخ این واقعه بنظم‌آورده ، **بیت** :

چون مشرف شد به‌اکرام امیرالمومنین
جانب ملك بقا آقای دولتیار شد
روز جمعه حج اکبر جان‌پاکش‌درسجود
همره روح القدس با فرقهٔ احرار شد
لامکان سیر آفتابا عرش فرسا کوکبا
چون برای صید دلها روح تو شنغار شد

گفتمش چون شد ملاقاتت به‌خیل قدسیان

چون بظهر کوفه روحت واصل ابرار شد

گفت رضوان روح وریحان وصل عالی فطرتان

[۱۹۳ب] ازولای مرتضی روحم چو برخوردارشد

۵ گفت اگر تاریخ تفریدم بخواهی ازقضا

گو همای روح آقا لامکان سیار شد

وایضاً کلك سخن گذار **ملافدائی اردکانی** برتحریر آن مضمون زبان گشاده، **مصراع** : «همنشین با نبی و آل نبی است». آن حضرت گاهی زبان بنظم اشعار می گشاد، این چندبیت از نتایج طبع ادراك اوست که در حین تحریر به‌خاطر بود ، **بیت :**

۱۰ چوپری ز لطف پنهان ز ریاض دیده باشی

گل نو رسیدهٔ من ز کجا رسیده باشی

ایضا

فلك ویران نخواهد شد اگر بر دارد از خاکم

پدر از پا نمی افتد اگر دست پسر گیرد

۱۵ **وله ایضاً**

بی تو کی هر گز رسد مژگان من بر یکدیگر

از نشستنها مگر گاهی رود پایم به خواب

برضمایر منشیان سخندان که ناظمان جواهر بلاغت وجوهریان بازار فصاحت به حقیقت ایشانند پوشیده نخواهد بود که فرامین [۱۹۳ب] واحکام سلاطین گردون ۲۰ احتشام موجب افتخار و مباهات ارباب اعتبار است ورقمی که درباب تصدی خالصهٔ دارالعبادهٔ یزد باسم آن جناب شرف صدوروعزورود یافته دبیران عطاردنظیر بعبارات رنگین و استعارات شیرین مرقوم قلم مشکین‌رقم گردانیده‌اند، لازم دید که صورت آن درین اوراق ثبت گردد:

صورت رقم

حکم جهان مطاع شد ـ آنکه چون از روزی که [۱۹٤الف] صاحب

اختیار دیوان‌قضا وفرمان ده کشور فسیح الفضای توتی‌الملك من‌تشاء
منشور جهانبانی‌و کشور گشایی‌نواب کامیاب‌همایون‌مارا بتوقیع وقیع
رفیع خلود ودوام موشح ومزین ساخته همگی همت والا و جملگی
نیت کثیرالاعتلا مصروف و معطوف بدان‌می‌باشد که جمعی ازکاردانان
خیراندیش وبك جهتان اخلاص کیش‌را که حسن اخلاص وخدمات ۵
ایشان اباًعنجد درین دولت والا و دودمان معلی به‌منصهٔ ظهور رسیده
باشد از اکفا و اقران شرف امتیاز بخشیده به‌نوعی مشمول نوازش و
احسان و مورد الطاف بی پایان فرماییم که مزیدی برآن‌متصور نبوده
باشد، ومصداق این مقال صورت احوال خجسته مآل رفعت و معالی-
پناه عزت و عوالی دستگاه کمالاللرفعةوالمعالی‌الله‌قلی‌بیك برادر زادهٔ ۱۰
عالی جاه کلبعلی‌خان بیگلربیگی چخورسعد است که حسن اخلاص
و کاردانی‌مشارالیه در مرآت ضمیر منیر بیضا نظیرجلوه نما گردیده
لهذا از ابتداء قوی‌ئیل تصدی خالصهٔ دارالعبادهٔ یزد سرکار خاصهٔ
شریفه را برفعت و معالی‌پناه مشارالیه مفوض و مرجوع [۱۹٤ب] و
آنچه به صیغهٔ حق‌التصدی و حق القرار و هر اسم و رسم که در وجه ۱۵
متصدیان سابق مقرر بود به‌رفعت ومعالی‌پناه مومی‌الیه‌شفقت‌ومرحمت
فرموده ارزانی داشتیم که من حیث‌الاستقلال والانفراد به امر مزبور
و لوازم آن قیام و اقدام نموده در نظم و نسق امور و تمشیت مهام و
آبادانی املاك و رقبات سرکار خاصهٔ شریفه حسن‌سعی‌و کاردانی‌خود
را بیشترازبیشتر بر نواب همایون ما ظاهرسازد. مستوفیان عظام کرام ۲۰
دیوان اعلی رقم این عطیه‌را در دفتر خلود ثبت نموده از شوایب تغییر
و تبدیل مصون و محروس شناسند و مهر و نوشتهٔ رفعت و معالی پناه
مشارالیه را در مهم مزبور معتبر دانسته بدون مهرو نوشتهٔ رفعت و
معالی پناه متصدی مزبور یك‌دینار و یك من بار دادوستد ننمایند و در

عهده شناسند.»

***

برای عقده گشای ناقلان آثار و راویان اخبار نو و کهن و ضمیر عالم آرای
فصاحت آرایان سخن روشن و مبرهن خواهد بود که اهل تاریخ نخستین کسی را
۵ که در سلك وزرا انتظام نموده‌اند آصف بن برخیاست که وزیر مشیر حضرت سلیمان
پیغمبر علی نبینا وعلیه من الصلواة افضلها [۱۹۵ الف] و من التحیات اکملها بود و آصف
بصفت نصفت و تقوی و کثرت عبادات و اطلاع برحقایق اشیا اتصاف داشت و حضرت
سلیمان جمیع مهمات ملك و ملت را به وقوف واستصواب او فیصل میداد، لهذا تا غایت
متکفلان منصب وزارت را بدان جناب منسوب ساخته و درین لغت قصد توصیف
۱۰ ایشان کرده آصفی می‌نویسند. و احوال وزرا درخدمت سلاطین کشور گشا متفاوت
می‌بوده و هست، چه بعضی از آن طایفه در کمال استحقاق و استقلال به لوازم آن
منصب پرداخته آثار حمیده یادگار گذاشته‌اند مانند خواجه نظام الملك حسن طوسی
و خواجه شمس الدین محمد جوینی وزیر اباقاخان و جمعی دیگر قدم از جادهٔ
وزارت برتر نهاده در جرگهٔ امراء عظام انتظام یافته و در سرانجام امور ملك و ملت
۱۵ مطلق العنان گشتند مثل صدرجهان و خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید
وزیر سلطان ابوسعید و امیر یار احمد اصفهانی عقب به امیر نجم ثانی وزیر خاقان
سلیمان شان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادرخان و میرزا سلمان [۱۹۵ب] جابری وزیر
خاقان سکندرشان سلطان محمد پادشاه.

***

۲۰ غرض ازین مقدمه آنکه مورخین بلاغت شعار جمیع وزرا را یکسان تعظیم
مینمایند و هریك را فراخور اختیار واستحقاق تعریف والقاب نویسند. بندهٔ فقیر و ذرهٔ
حقیر که به محض ارادهٔ لم یزلی از مبادی سن رشد و تمیز همواره بانشای مؤلفات
غریب و املای منشآت بدیع مایل و راغب می‌بود وهر گاه از شواغل مهام ومناصب
اندك فراغتی دست می‌داد بسواد الفاظ و عبارات بلاغت آیات اشتغال می‌نمود واین

معنی به‌مثابهٔ عبارت طبیعت این‌بی‌بضاعت‌شد که باوجود آن که به‌حسب تقدیر ازلی
پای در وادی غربت نهاده متوجه هندوستان بود و به‌واسطهٔ نوایب روزگار و گردش
لیل‌ونهار خاطر متألم و غمناك بود به‌جهت‌رفع کدورت‌در هرمنزل که نزول می‌نمود
یا در بلدی که چند روز توقف می کرد سطری‌چند از نهانخانهٔ ضمیر بر صحیفهٔ
ظهور آورده الفاظی دلبند در شیوهٔ یادگار از احوال خیر مآل وزرای آصف صفات ۵
بر صحایف این‌اوراق می‌نگاشت و به‌اندك زمانی به‌فیض فضل نامتناهی الهی ریاض
بساتین مجلس وزرای عدالت گستر و دبیران دانشور [۱۹۶الف] ازرشحات سحاب
خـامهٔ فصاحت قرین سمت نمو پذیرفت ، **نظم :**

سوادش نوربخش دیدهٔ حـور
بیاضش چـون سواد دیده پر نور ۱۰
سراسر نثر او چون عقد گوهر
به پاکی دلفریب و روح‌پرور
جهان افروز چون روز جوانی
نشاط افزا چو صبح زندگانی

امید به کمال کرم جاوید آنکه این مخدر بدیع منظر با حسن صورتی در ۱۵
چهار جهت عالم جلوه نماید و ازحسن قبول مبصران بازار سخنوری‌در عقدجواهر
آبدار وسلك لآلی شاهوار انتظام یابد ، **بیت :**

آنکس که ز شهر آشنائیست
داند کـه متاع ما کجائیست

مجلس سیُوم از مقالهٔ اولی

در ذکر کلانتران با احتشام

بر شهسواران میدان ادراك روشن است که حق سبحانه و تعالی زمام قوام عالم را به کف قدرت سلاطین با داد و دین سپرده وانتظام‌احوال بنی آدم‌را به وجود ایشان منوط ومربوط گردانیده‌است. پس‌هر آینه برخسروان‌جهان و فرمانفرمایان زمان لازم است که جمعی که انوار قابلیت از جبههٔ حالشان لامع و از حرکات و سکناتشان خیرخواهی کافهٔ برایا که ودایع حضرت آفریدگار جل‌شأنه [۱۹۶ب] و عم نواله‌اند ظاهر بوده از حسن خلق که نوریست از انوار حکمت الهی‌وسرّی از اسرار عزت پادشاهی که بدان نور شریف دیدهٔ بصیرت منور کرده بهرهٔ تمام داشته باشند زمام اختیار ملك‌ومال بقبضهٔ اقتدارچنان شخصی‌باز گذارند، چه‌نظام سلسلهٔ کون و فساد به کف کافی ورای صافی اینان منوط و مربوط است‌وبه‌حمدالله تعالی که سلاطین‌حشمت‌آیین‌سکندرتمکین دودمان‌صفوی‌پیوسته‌رعایت آن‌می‌فرموده‌اند و از بندگان‌آستان‌خلافت‌مکان ودولتخواهان خیرخواه که‌به‌این صفات آراسته‌اند به‌خدمات لایقه ممتاز و معزز میگردانند ، خصوصاً منصب جلیل‌القدر کلانتری که از مناصب علیه است .

بنابر آن از قدیم‌الایام سادات‌عالیشأن واشراف طوایف انسان به‌مهم کلانتری خطهٔ یزد علم اقتدار افراشته بر مسند تمکن قرار داشته‌اند ، مثل **امیرخلیل‌الله روغنی** و **معزاشاهمیرا** خلف ارجمندش و سیادت و غفران پناه **شاه‌عبدالقیوم** که در سنوات سابقه به نوبت به شغل مذکور قیام نموده‌اند . چون خصوصیات احوال‌اینان کماهوحقه برمسوداوراق ظاهر نبودطوطی کلك شیرین‌مقال‌در آن‌باب خاموشي اختیار نمود و بعد از آن غفران پناه **میرزاحکیم** پای بر مدارج عزت و

اعتبار نهاده مدت بیست سال [۱۹۷الف] درغایت استقلال بآن‌منصب اشتغال‌داشت.
بعد ازآنکه زمانه رقم عزل بر صفحهٔ عملش کشید کارپردازان قضا و قدر سراپردهٔ
ابهت و مسند حشمت به‌جهت تمکن عالی حضرت سیادت منقبت والا رتبت **میرزا
شاه ابوالبقا** و اختر برج سیادت و بزرگواری و نیر سپهر ولایت‌وسرافرازی‌دوحهٔ
چمن مصطفوی **میرمیران** گسترانید ، شمه‌ای از حال‌خجسته مآل آن دوسعادتمند ۵
در ذیل مقالهٔ اولی گزارش [۱] یافته دربن مقام به‌تکرار اندیشیده کمیت واسطی نژاد
قلم را در میدان‌عرض حال مرحمت وغفران دستگاه الواصل الی رحمةالملك‌العلیم
میرزاحکیم به‌جولان در می آورد.

بر خواطر واقفان احوال ارباب جاه و جلال پوشیده و پنهان نخواهد بود
که آن جناب ولد ارشد حکمت پناه **مولانازین‌الدین‌طبیب** است و به واسطهٔ ۱۰
انتساب خویشی با عالیحضرت مرحمت و غفران پناه **حکیم‌محمدداود** المخاطب
به‌خطاب تقرب خانی همواره رایت مفاخرت می افراشت. بحدت طبع‌وجودت ذهن
و مهارت در فنون‌فضایل و کمالات‌وایثار درم و دینار موصوف و معروف بودوپیوسته
همت براداء وظایف طاعات و عبادات گماشته لمحه‌ای ازذکر و اوراد فارغ‌نمی‌بود.
در اوایل [۱۹۷ب] ایام جوانی منظور عین التفات خاقان گیتی ستان ، **مصراع :** ۱۵
« بلند مرتبه عباس شاه دین پرور » گشته بمنصب احتساب خطهٔ یزد سرافرازی
یافت . و بنابرآنکه بر عجزه و رعایا حیف و تعدی جایزنمی‌داشت وانوار کفایت
و کاردانی از مطالع احوالش ظاهر و لامع بود حسب الفرمان قضا جریان خسرو
زمان برمسند کلانتری آن‌مملکت متمکن گردیده در آن‌مهم شروع‌نمود، وبه‌واسطهٔ
وفور فراست‌وکمال کیاست روز بروز مرتبهٔ او در ترقی می‌بود و مهمات‌سلطانی را ۲۰
از روی وقوف و کاردانی به‌سرانجام مقرون می گردانید . با وجود اشتغال به‌امثال
این اشغال و دخل در مهام ملك و مال از ادای فرایض و نوافل ساعتی غافل وذاهل
نبود و در سردیوان تسبیح بر دست گرفته در اثناء قیل و قال به‌وردی که داشت

۱ـ اصل : ل گذارش

مشغولی می‌نمود . و چند گاه در غایت اختیار و اقتدار به‌لوازم امر مزبور پرداخته
یك دینار و یك‌من بار از احدی توقع نکرده رایت نیکنامی برمی‌افراخت‌ومضمون
این مقال به‌خاطرمیداشت ، **شعر** :

تو با خلق نیکی کن ای نیك بخت
که فردا نگیرد خدا بر تو سخت ۵

مع ذلك در وقتی که خاقان کیوان مکان فریدون شان ابوالمنصور سلطان
شاه صفی بهادرخان [۱۹۸الف] برسریر تخت فرمانروایی و اورنگ کشور گشایی
جلوس فرمود ، **شعر** :

به‌فر و شرف شاه فیروزبخت
بر آراست تاج و بر افراخت تخت ۱۰
بر اورنگ گیتی ستانی نشست
به آیین صاحبقرانی نشست

تخت پایهٔ رفعت بر دوش آسمانیان نهاد ، چتر سایهٔ رحمت بر فرق زمینیان
افکند ، منبر تارك عزت بر فلك سود ، سکهٔ چهرهٔ نشاط برافروخت ؛ غمازان و
۱۵ حاسدان راه سخن یافتند و آن کلانتر امانت آثار را به‌تغلب و تصرف متهم داشته
نزد نواب کامیاب اشرف اعلی زبان غمز و سعایت گشادند و آن سخنان در مزاج
همایون تأثیر کرده از آن منصب معزول گشت بلکه او را مقید بپایهٔ سریرخلافت
مصیر برده مبلغی کلی بدیوان فرود آورد ، **نظم** :

چه حاصل نازش ونالش زاقبالی وادباری
۲۰ که تا برهم زنی‌دیده نه‌این‌بینی‌نه‌آن‌بینی

و بعد از چند گاه نوبت دیگرمنظور نظرالتفات‌خاقان‌عالی جاه گشته کرهٔ
ثانیه بهمان مهم منسوب گشت و اعتبار و اختیار بسیاریافته‌اقتدارش بیشتر ازپیشتر
شد . او نیز در استمالت خواطر اکابر و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بجای
آورد تا در سنهٔ سدس و اربعین و الف به‌سبب شکوه و شکایت خلف الحکما **میرزا**

مقیم ولدمرحوم **حکیم عبدالله** که پیوسته نسبت به وزرا و کلانتران و سایر ارباب مناصب [۱۹۸ب] رقم تقریر و تزویر بر اوراق ضمیر مینگاشت معزول گشت و درین نوبت آنچه داشت از زر و کتب نفیسه واجناس شریفه وظروف چینی و املاك و رقبات و قری ومزارع به باد فنا وتاراج حادثات رفت. پس از آنکه ازتقریر معاندان فراغت یافت رخصت حج یافته روانه گردید و چون به بصره رسید عنان ازراه حجاز برتافته به ارادهٔ سفر هند در کشتی نشست وعنان به دست باد سبك رفتار باز داد. هنوز ثلث بحرطی نکرده بود که کشتی عمر فرزند دلبندش **میرزامحمدرفیع** که به مکارم اخلاق ومحاسن آداب آراسته، عدیل و نظیر نداشت، در گرداب فنا افتاد و روز دیگر عندلیب روح پر فتوح آن جناب از تنگنای قفس قالب خلاصی یافته به جانب گلشن قدسی در پرواز آمد، **مصراع**:

«یافت از حادثهٔ دهر نجات»

و غفران پناه میرزا حکیم را خلف دیگر بود موسوم به **میرزافخرالدین** که در تزکیهٔ[۱] نفس نفیس وسیر رضیه وشیم مرضیه مثل ومانند نداشت. پس ازین واقعات روانه بلاد هند گشت ودر اندك زمان مؤنت تمام بههم رسانید. از آنجا احرام طواف رکن و مقام بسته روانه گشت و بعد از گزاردن[۲] حج و زیارت روضهٔ مطهره حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلام علیه بهند مراجعت نمود و از آنجا به بنگاله رفته در آن ولایت عازم سفر آخرت گشت.

ذکر عمارات و آثار آن عالیمقدار درین دنیای ناپایدار

دراوایل [۱۹۹الف] زمان اقتدار دراصل شهر به مقام «باغ بهشتی» طرح منزلی عالی اساس افکنده در اندك زمانی سقف رفیعش از ایوان کیوان در گذشت وتالاری چون هفت کشور وسیع ودرو هفت آسمان نمایان مشتمل برمنظرها و غرفه ها ترتیب داده نقاشان ومصوران مانی آسا سقف وجدار آن را به نقوش گونا گون تزیین نمودند.

۱ — اصل: تذکیه ۲ — اصل: گذاردن

شعر

این قصر که هست رشك فرمای بهشت

ایام به آب زندگانیش سرشت

و در پیش تالار باغچه‌واقع گشته درصفاولطافت مانند فردوس برین،خاصیت دم عیسوی در انفاس نسیمش مضمروحیات آب‌خضردرصفای هوایش‌مخمر،ودرمیان آن نهری مانند سلسبیل روان، بی تکلف این مکان ازغایت نـزاهت و صفا مانند جنت‌المأوی‌است، **شعر** :

جنت و خلدچه خوانیش که دررتبه‌وزیب

خود قیاسی نکند کس نه بدان ونه‌بدین

خاك او عنبر و آبش بمثل آب حیات

باد او چون نفس روح امین‌مشك‌آگین

گر به‌فردوس بگویم که بهشتست بهشت

کنداقرار و بگوید که چنین است چنین

و **دیگـری** عمارت«دارالفتح»و«قهوه‌خانهٔ‌چهارسوق»است که‌مقیمان کهکشان از بدو ایجاد آب و خـاك تا اکنون بدین ارتفاع و زیبایی بنایـی بنظـر در نیاورده‌اند .

و **دیگـری** «باغ‌عشرت‌آباد» ویکی دیگر«باغ سعدآباد» اهرستان‌است که از توصیف و تعریف مستغنی‌اند. واکنون باغ عشرت آباد داخل خالصجات سرکـار خاصهٔ شریفه [۱۹۹ب]وسعدآباد به‌عنوان‌ملکیت‌دریدتصرف‌و کیل ورثهٔ‌عالیحضرت میرجملهٔ شهرستانی‌قراردارد . و همچنین «باغ‌خان»مشهورا درقریهٔ تفت ، ومزرعهٔ فیضاباد حوالی علیاباد که اکنون در تحت متملکات سرکار خاصهٔ شریفه است، و مزرعهٔ اهروك ، و مزرعهٔ میرزا محسن حوالی سریزد ، و مزرعهٔ دولتاباد زارچ ، و مزرعهٔ سرو حوالی‌شورآب، وغیاثاباد توابع بیداخوید ، وطاحونهٔ تفت به جنب باغ خان ، و طاحونهٔ عشرت‌آباد که ازجملهٔ مستحدثات اوست، ومزرعهٔ «قریهٔ شیر

کهنه» و بابکان داخل متصرفات آن‌جناب بود.

غرض از ایراد این حکایت آنست که باغات و دکاکین و قری‌ومزارع آن قدوهٔ ارباب جاه و جلال زیاده از آن است که بدستیاری بنان بیان تواند گشت.

و هرساله مبلغ پنجاه تومان تبریزی مالوجهات ووجوهات رقبات اومی‌شده که بسر کار دیوان مهمسازی می‌نموده.



چون فارس مضمار سخن گستری از ذکر احوال آن جامع کمالات بـاز پرداخت بنا بر وعده‌ای که داده بود عنان بیان به صوب شرح سلوك مستوفیان و ارباب قلم معطوف ساخت.

[۲۰۰الف] مجلس چهارم از مقالهٔ اولی

از مجلد سیوم

در ذکر مستوفیان عطارد نشان و ارباب قلم

این طبقهٔ جلیله که در بلدهٔ طیبهٔ یزد زبان بنان به اخذ جان و مال مسلمانان نیز
۵ نموده اند بسیاراند. اما بعضی ازجانب دیوان اعلی و برخی به صلاح حکام و وزرا
به آن مهم قیام می نموده اند. چون ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است واطناب
و اجتناب شیوهٔ ستودهٔ اولوالالباب نیست لاجرم خامهٔ سخن گذار عنان بیان را به
احوال زمره ای که در کتب متقدمین وازالسنه وافواه معلوم این ذرهٔ بی مقدار گشته بر
صحیفهٔ بیان آورده برطبق عرض می نهد.

۱۰ آورده اند که در زمان سلاطین ماضی یکی از ارباب قلم را به مهمی تعیین فرموده
به قری و مزارع فرستادند. آن شخص به منزل یکی از رعایا نزول نمود. آن فقیر
چنانچه توانست به خدمات قیام نموده دقیقه ای از دقایق میهمانداری و مردمی
فرو گذاشت نکرد، فاما چنانچه عادت آن طایفهٔ لازم الاحترام است در بستن خراج و قرار
اجارات صرفه و غبطهٔ سر کار دیوان منظور داشته راه و روش حق و حساب را فراموش
۱۵ نمود، **مصراع** : زفعلش راسبی مهجور بودی

[۲۰۰ب] و بر مزرعه ای که در تصرف میزبان بیچاره بود مبلغی زیاده بر
مالوجهات مقرر قرار نمود، بعداز آنکه دبیر عطارد نظیر از منزل آن دهقان متوجه مکان
دیگری گردید دوات و قلم را فراموش کرد. مرد بیچاره به واهمهٔ آنکه مبادا به جهت
باز یافت آن مراجعت نماید واین مرتبه خانهٔ حیات[1] او را خراب سازد دوات وقلم

---

۱ — اصل : حیوات

را برداشته در پی او روان شد و فریاد می کرد که ای یار مهربان چقماق وآتشدان
رافراموش کرده‌ای. دبیرایستاده گفت که ای عزیز قلمدان‌است نه آتشدان. درویش
گفت ای عالی‌مقام توبه این‌حربه‌آتش‌در خرمن زراعت و خانهٔ فراغت من زده‌ای،
چگونان من این را بنام دیگر خوانم ، **بیت :**

بسوخت آتش ظلم تو جملهٔ تر و خشك ۵

چنین بود چو در افتد به‌مرغزار آتش

بالجمله از مشاهیر این طبقهٔ **خواجه عبدالقادر** خلف ارشد **خواجه کمال‌الدین‌محمداشکذری** است که در زمان‌سلطان سعیدسلطان ابوسعید بهادرخان
به‌منصب استیفاء دارالعبادهٔ یزد سربلندی یافت و در علم سیاق گوی مسابقت از
امثال واقران میربود ، لهذا خواجه‌تاج‌الدین علیشاه [۲۰۱الف]وزیردیوان‌اعلی‌او ۱۰
را به‌جهت تنقیح‌محاسبات‌ممالك‌محروسه‌به‌اردوی‌معلی‌طلب‌داشت واوحسب‌الفرمان
در اندك روزی نسخه‌برجمع[و] خرج‌ممالك چنانچه باید وشاید پرداخته به عرض
رسانید . اما خواجه علیشاه مبلغی که قبول کرده بود که بعد از اتمام آن باو دهد
مضایقه نمود . لاجرم خواجه عبدالقادر کمر انتقام وزیر را بر میان بسته به عرض
سلطان ابوسعید رسانید که خواجه علیشاه مبلغ یکصدتومان ازسرکار خزانهٔ‌عامره ۱۵
به‌تغلب تصرف نموده‌از سایر ممالك برین قیاس باید کرد. حکم سلطانی نفاذ یافت
که خواجه عبدالقادر به حساب تغلب و تصرف خواجه علیشاه در مالیات سر کار
دیوان رسیده حقیقت عرض نماید . ولد امجد خواجهٔ مرحوم خواجه رشید که
خواجه علیشاه را قاتل والد بزرگوار خود می‌دانست و در آنوقت در ولایت روم
می‌بود از استماع بی توجهی سلطان‌نسبت به وزیر و تقریر کردن مستوفی بی آرام ۲۰
گشت ، **نظم :**

ز شادی بر افروخت رویش روان

چو گل در بهاران بخندید از آن

واحرام پایهٔ سریر خلافت مصیر بست که درین [۲۰۱ب] امر ممد و معاون

خواجه عبدالقادر باشد . از غرایب واقعات در شبی که داخل اوجان شدجان‌شیرین
به‌قابض‌ارواح سپرده و در همان شب خواجه علیشاه که مدتی بود که‌ازغایت‌غصه‌والم
امراض مختلفه و علل متضاده بروا‌ستیلا یافته و صاحب فراش بود از اوجان کوچ
نموده به‌عالم‌عقبی منزل گزید و خواجه عبدالقادر از شئامت ابواب تقریر در همان
۵ شب و همان منزل رخت هستی بر بسته به‌ملك عدم شتافت ، **مثنوی :**

چو از لوح دل شست نقش بقا
به‌صد محنت و درد شد مبتلی
وفا کن بهر کس ولی نعمت است
که در بیوفایی بسی زحمت‌است

۱۰ **ذکر مدرسهٔ‌عبدالقادریه**

معمار همت خواجهٔ مشارالیه در این مقام که الحال «محلهٔ در مدرسه»
مشهور گشته و در آن وقت متصل به صحرا بود مدرسهٔ عالی مشتمل بر
حجرات تحتانیه و فوقانیه و گنبدی عالی رفیع که باقبهٔ سپهر مینافام لاف برابری
و همسری می‌زند بنا فرمود و دو گلدسته در دو رکن بیرون برافراخت و تمام
۱۵ را به کاشی‌تراشیده الوان و طلا و لاجورد تزئین نمود و سورهٔ « انافتحنا » بکاشی
بر درگاه ثبت کرده میاه «جدیده» درمیان‌مدرسه[۲۰۲الف] جاری فرمود،و بازاری
مشتمل بر دکاکین‌بسیارساخته باتمام تمامی موفق گردیدواتمام‌مدرسه‌وبازارفی‌سنهٔ
اربع وثلثین وسبعمایهٔ اتفاق افتاده، چون‌خواجهٔ‌مرحوم‌در اوجان‌وداع جان‌شیرین
کرد نعش او را به یزد نقل کرده به گنبد مدرسه بخاك سپردند، رحمة‌الله علیه.

۲۰ **خواجه کمال‌الدین ابوالمعالی**

به‌شرف‌ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف و
به‌امراستیفاء خطهٔ یزد منصوب بود .والدبزرگوارش **خواجه برهان‌الدین لطف‌الله**
در سلك وزرای‌امیرمبارزالدین محمد مظفر انتظام داشت . از غایت حسن‌اعتقاد و
نیت پاك در «محلهٔ شهاب‌الدین قاسم»به‌احداث مدرسه‌عالی در کمال‌تکلف پرداخت

و ازاره‌ای به کاشی الوان وسقف به‌طلاولاجورد تزیین نمود و دو منار در نهایت ارتفاع بنا فرمود که هرصبح وشام از استماع اصوات مقریانش ساکنان صوامع ملکوت التذاذ می‌یافتند. و نیز حمام و خانقاه و بازاری مشتمل برد کاکین بسیار ساخت و قناتی که با آب دجله و فرات لاف [۲۰۲ب] هم‌مشربی می‌زد از «فراشاه» جاری و در میان شهر گذرانیده به‌مدرسه وخانقاه آورد. و پایابی در صحن مدرسه حفر نموده میاه زارچ جاری نمود . و درحین تحریر این اوراق که دو مرحله ازسنهٔ ثمانین و الف هجرت نموده بنای مدرسه و حمام چون بنای عمر نا پایدار فروریخته‌وخانقاه مانند درویشان زاویه نشین خود را به گوشهٔ اختفا کشیده و آب خوشگوارش با چشمهٔ حیوان همچشمی نموده در ظلمات گمنامی مأوا گزیده و بازاری که با بازار مینا سرسودا می‌داشت در دکان بسته و املاك ورقباتی که خواجه‌موفق‌وقف‌مدرسه و خانقاه کرده بود به‌تصرف متغلبان قرار یافته و اتمام عمارات مذکوره‌فی‌سنهٔ عشرین وسبعمائه بوده و محل و مکان آرامگاه بانی در گنبد مدرسه‌است .

خواجه‌شهاب‌الدین‌قاسم

به وفور حسن‌خلق‌و مکارم اخلاق معروف ومستوفی به‌استقلال بود . درایام اعتبار و اختیار مدرسه‌ای در نهایت نزهت‌وصفا بنانهادوتمام به کاشی ولاجورد وطلا مزین‌نموده در سنهٔ سبع وثلثین وسبعمایه به‌اتمام رسانید.ومسجدی مروح در مقابل و بازاری مشتمل برحوایئت در اطراف‌ساخت، وبازارچه‌موصوف با بسیاری ازباغات و بساتین [۲۰۳الف] وقف نمود. چون اسم موقوفات آن سر کار از زبانها موقوف گشته مدرسه خراب ومکان مسجدخانه‌ها شده.

نقاوهٔ دودمان مرتضوی امیرجلال‌الدین حسن‌شهرستانی اصفهانی

در اوایل جلوس نواب‌سکندرشان‌سلطان محمد پادشاه چند گاه‌منصب‌استیفاء ولایت یزدبه‌وجود شریفش مباهات می‌نمود و دران اوان در اهرستان باغی احداث نموده‌به«باغ مستوفی» موسوم ساخت و عمارت‌مرغوب در آنجابنافرمود . وبه‌واسطهٔ تقدس ذات و علوشأن از امر استیفا استعفا نموده دست از آن کار بازداشته به‌جانب

دارالسلطنهٔ اصفهان شتافت و در اندك زمان به‌امداد بخت میمنت انجام منظورانظار خاقان گیتی آستان شاه عباس ماضی انارالله برهانه گشت. وخلف عالیشانش **میرزا رضی‌الدین‌محمد** به شرف مصاهرت خسرو کامران و بمنصب صدارت‌ممالك‌ایران سربلندی‌یافت

وجیه‌الدین قاضی افضل

در نسبت نسب از جملهٔ اشراف و اعیان خطهٔ یزد بود. به‌سرعت فهم وجودت طبع [۲۰۳ب] معروف و مشهور و در مهارت علم سیاق گوی تقدم از زمرهٔ آن کار ربوده و در امر حساب محاسبان آن زمان را به‌حساب نمی گرفت و گاهی به‌اشارهٔ وزراء به‌امر استیفا قیام نموده استیفای‌تمام می‌یافت، و از غایت مهارت در آن مهم و علوهمت‌سر کشی آغاز نهاده به‌اردوی معلی‌شتافت وحسب‌الفرمان‌خاقان گیتی‌ستان من حیث‌الاستقلال مستوفی مال و محصول گردید و مدت هفت سال در آن منصب قیام و اقدام نمود . عاقبت به‌اغوای‌نفس اماره بنین‌قلم به‌الماس مدادآب داده‌برات زیاده از حساب تحریر نمود و محصلان شدیدالعداوه‌رابه‌قری ومزارع فرستاده‌رعایا ودهاقین رادر تشویش و تعب انداخت . لاجرم متقاضی‌اجل به‌اخذ جانش کمر بسته نقد حیات [۱] او را به‌باد غارت وتاراج داد.

اجلهٔ‌سادات‌عالیشان و خلف نبی آخرالزمان‌علیه صلواةالله‌الملك‌المنان میرزا صدر جهان

[از] اکابر زمان‌واعیان ایران است. درنسبت‌نسب عالی‌ورتبت حسب متعالی آن قدوهٔ اولاد مصطفوی وسلالهٔ دودمان مرتضوی [۲۰٤الف] و ثمرهٔ شجرهٔ گلشن ابراهیمی اقرار و اعتراف دارند و آن حضرت اخلاق حمیده و اطـوار مرضیه را علاوه این نسب عالی ساخته در زمان سلطنت نشان خاقان رضوان مکان شاه صفی صفوی مستوفی دارالعبادهٔ یزد گردید . چون‌علی‌الدوام‌خوان ضیافت‌درنظرخواص

۱ — اصل: حیوات

و عوام انام میگسترانید منافع آن منصب به‌عشر اخراجات آن حضرت وفا نمی‌نمود
ونیز همت عالیش بآن مهم قلیل راضی نمی گردانید، لهذا بعد ازدوسال بپایهٔ سریر
سلطنت مصیر رفته دامن از آن شغل در چید و حسب الفرمان قضا جریان بمنصب
استیفاء خطهٔ لار معزز گردیده چندسال من حیث الاستقلال بآن امر قیام و اقدام
می‌نمود. و در زمان جهانبانی خاقان‌خلد آشیان صاحبقرانی به اقبال بخت خداداد ۵
بلکه بارادهٔ مالك‌الملك لایزال زمام‌منصب‌جلیل المراتب‌وزارت فارس وعنان اختیار
ملك و مال آن‌دیار در کف کفاتیش قرار گرفت [۲۰۴ب] و آن دستورعدالت نهاد
مدتی در دارالملك سلیمان علیه‌التحیة والغفران برمسند وزارت تکیه زده در تمهید
قواعد عدالت ونصفت قیام واقدام داشت .

خلف‌الوزرا تاجامیرزاحسن‌المتخلص به‌واهب ۱۰

آن عندلیب خوش الحان گلدستهٔ سخن سرایی نبیرهٔ دستور اعظم **خواجه نعمت‌الله‌مالمیری** است و آن وزیر بی‌نظیر از نبایر **خواجه‌قوام‌الدین‌حسین** وزیر
پادشاه مطاع شاه شجاع مظفری و ممدوح خواجه شمس‌الدین محمد حافظ‌شیرازی
است . چنانچه‌حضرت لسان‌الغیب در دیوان اشعار خودفرموده که، **شعر:**

دریای اخضر فلك و کشتی هلال ۱۵

هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

به‌حسن تدابیر صایبه و آراء ثاقبه و مهارت درفن‌شعروانشاوممارست در علم
تواریخ ازا کفاء و اقران سرآمد ابناء زمان بود و درعلم سیاق وحیدویگانهٔ دوران
و در آن‌عصر در اصفهان که مولد ومنشاء آن‌جناب است به ثروت و مکنت و تجمل
خواجه صاحب حشمت کسی‌نبود . بنا بر نجابت ارثی و کمالات ذاتی منظور نظر ۲۰
پادشاه فریدون فر [۲۰۵الف] ستاره حشر سلطان شاه طهماسب انارالله برهانه شده
حسب‌الفرمان آن خسرو گردون توامان خواجهٔ ستوده سیر مدت چهل سال من
حیث‌الاستقلال والانفراد متکی وسادهٔ علیه وزارت‌اصفهان بود . ودرآن اثنا خاطر
خطیرش ازشغل وزارت انزجار یافته داعیهٔ استعفا نمود . آن پادشاه فردوس‌جایگاه

به خط مبارك این بیت را که از واردات طبع اقدس بود بر حاشیهٔ عریضه‌اش رقم فرمود ، **بیت** :

نعیما نعمت الله مالمیری   وزیر اصفهانی تا بمیری

بنابرآن آن خواجهٔ عالی‌مقام تا درقید حیات بود به‌آن شغل شگرف‌اشتغال
٥ داشت و به یمن معدلت و احسان واز غایت حسن خلق و امتنان‌جذب قلوب اکابر واصاغر نموده ذکرجمیل ووصف جزیل بر کتابهٔ ایوان روزگار ثبت نمود و درایام اختیار و اعتبار به صوابدید مدبر عقل دوراندیش تمامی ضیاع و عقار که ارثاً و اکتساباً در ید تصرف و قبضهٔ تملکش بود و قریب به چهل هزار تومان تبریزی می‌شد بر اولاد امجاد خویش وقف نمود. و ذکر ثروت و خبر مکنت و تجمل آن
١٠ وزیر ارسطو نظیر بر السنه و افواه صغیر و کبیر [۲۰۵ب] دایر و سایر است . و ازآن جناب اخلاف گرامی که در کشور قابلیت بی‌عدیل و نظیر بودند به یادگار مانده‌هر یك در بلدی از بلاد ایران به‌رتبهٔ‌وزارت‌اختصاص‌یافتند . چنانچه **خواجه میرزابیك** والد **میرزاحسن‌واهب** مدتی سمت وزارت استرآباد داشت و **خواجه معین‌الدین‌علی** برادرش به وزارت مشهد مقدس اشتغال می نمود و درین فن از
١٥ فیوضات زیارت‌آستان ملایك‌آشیان فرزند رسول انس و جان علیه الصلوة والسلام من الملك المنان فواید اخروی می اندوخت . و **میرزاعنایت‌الله** نبیرهٔ خواجه نعمت‌الله جوانی بود به صباحت وجه و وجاهت منظر موصوف و به حسن‌خلق وعلو همت مشهور و معروف، جامع جمیع کمالات صوری و معنوی ، در عهد خویش بر مستوی قامتان انجمن استعداد سر تفاخر و تفوق می‌افراشت و بر صدرنشینان
٢٠ محافل قابلیت تقدم می‌نمود . نواب خاقان گیتی ستان شاه عباس ماضی بهادرخان اسکنه‌الله فی‌فرادیس‌الجنان به نوازش وتربیتش التفات‌فرموده به وزارت دارالعبادهٔ یزد [۲۰٦الف] سرافراز گشت و به سببی ازاسباب که ذکرسبب موجب اطناب‌است از آن شغل معزول گشته چون در ناصیه‌اش آثار نجابت و کاردانی‌تفرس‌می‌فرمود به نوید خدمتی ازخدمات دیوانی سرافرازفرمود. مشارالیه که مژدهٔ منصب‌استماع

نمود، حوصله اش گنجایش آن نیاورده در همان چند روز دامن از اشتغال دنیوی
درچیده متوجه شهرستان عدم گردید ونجابت پناه **تاجامیرزاحسنا** که نسبت قرابت
با مرحوم مزبور داشت و به وفور قابلیت بین الاقران ممتاز بود در زمان سلطنت و
فرمانروایی خاقان بلند مکان سلطان شاه صفی به منصب استیفای خطهٔ بهشت
منزلهٔ یزد معزز ومفتخر گردیده مدت چهارده سال در آن شغل قیام داشت و چون ۵
بسیار درویش نهاد ومتعیش [بود] وبه صحبت گوشه نشینان میل تمام داشت واستیفاء خط
از منصب استیفا نمی‌نمود بنا کام دست از آن شغل باز داشت بلکه از امور دنیوی
اعراض نموده درزاویهٔ عدم منزوی گردید. مومی الیه بسیار عیاش وعاشق پیشه بود
[۲۰۶ب] و پیوسته به‌نظم اشعار زبان‌می گشود و قبل از آنکه به منصب استیفا معزز
گردد در اصفهان جنت نشان با زاغی نام پسری میل تمام بهم رسانیده اظهار تعشق و ۱۰
تعلق می‌نمود و در آن کار بحدی سعی نمود که انگشت نمای دور و نزدیک گردید.
اما زاغی به‌نوعی گرفتار پری‌وشی بود که به‌دام او درنمی‌آمد، و آن طوطی بوستان
بی‌وفائی از صحبت زاغ اعراض نموده در باغات فردوس آباد وعمارات بهشت بنیاد با
جوانان نوخواسته وعاشقان دلخواسته دست در آغوش وبنوشانوش عشرت پیرامی بود.
میرزاحسن به‌جهت خاطرجویی معشوق از روی تهدید و وعید غزلی به‌نظم آورده ۱۵
به‌نزد معشوق ارسال نمود وهی‌هذا، **نظم**:

ای که صیاد مرا کرده نگاهت نخجیر
با خبر باش که صیدش نشوی سهل مگیر
چنگ بر سینهٔ شاهین قضا بند کند
زاغ سیمرغ شکاری که ترا گشته اسیر ۲۰
منما چین جبین تا به‌ربائی دل او
دام عنقا نتوان یافتن از موج حصیر
آفتابی که رخ از مطلع حسن تو نمود
[۲۰۷الف] می‌برد پرتو او روشنی از مهر منیر

تو اگر باغ گلی او چمن یاسمن است
در گلستان جهان هر دو ندارید نظیر
عطر زلف تو اگر برده دل عالم را
اوهم از نکهت خط کرده جهان را تسخیر
۵ تیغ ابروت به ابروی کمانش نرسد
کار شمشیر نیاید ز غلاف شمشیر
پنجهٔ عشق و دل نازك او انصافست
بند گردیده به گلبرك تری ناخن شیر
عشق تر کیست که از گوشهٔ ابروی کمان
۱۰ پادشه را به زمین افکند از روی سریر
عشق بود آن که به یك دم زدن همت او
سر منصور ز دار ادب افتاد به زیر
عالمی صید تو گردید چو او صید تو شد
بود در طالع حسنت که شوی عالمگیر
۱۵ شب که مستانه به بزم تو قدم بگذارد
سجدهٔ شکر کن و در قدم دوست بمیر
به نگاهی که اسیرانه کند چشمش پوش
به نیازی که فقیرانه زند دستش گیر
همچو مژگان خود انگشت به چشمت بگذار
۲۰ گر زمژگان تو خواهد که بسازد پر تیر
چمن خوبیت امروز که با برگ ونواست
گل به جیبش کن وچون غنچه مسازش دلگیر
نار پستان تو فرداست که بر نخل قدت
به طریقیست که بر شاخ بخشکد انجیر

به صفای نظر و مهر و محبت سوگند
که اگر آینه‌اش از تو شود زنگ پذیر
می کنم روز ترا چون شب خود تیره و تار
می کشم زلف ترا چون خط او در زنجیر

و آن طوطی شکرستان فصاحت [۲۰۷ب] در فن انشا ید طولی داشته چنانچه ۵
مهارت او درین علم از رقعه‌ای که به جهت طلب اسب به مرحمت پناه **قاضی صفی الدین محمد** اقضی القضات یزد نوشته ظاهر می گردد.

صورت رقعه

امید که طرهٔ عنان سمند جهانگرد قضا و دنبالهٔ لگام توسن عالم نورد
قدر همواره در دست اختیار بندگان عالی مقدار بوده ابلق روز و شب ۱۰
به کام دل دوستان گام هواخواهی در وادی ارادهٔ خاطر ملکوت ناظر
گذاشته، پای دولت محبان دولتخواه از رکاب سعادت اشهب مراد خالی
نگردد.

ثانیاً معروض می‌دارد که بر پیشگاه خاطر انور فروغ این خبر بهجت اثر
پرتو ظهور افکنده که قبل ازین حسب الفرمان قضاجریان وارث سلسلهٔ ۱۵
صاحب براق و ارشد دودمان راکب دلدل نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف
اقدس ارفع اعلی که هزار جان گرامی فدای خاك پای توسن عرش سیر
گردون خرامش باد، مقرر شده بود که پیادهٔ مات عرصهٔ حیات حسن
واهب در جرگهٔ ارباب مناصب دارالعبادهٔ یزد که یکه سواران میدان
استعداد و استقلالند درآمده یکسر سمند تند هوش [۲۰۸الف] قلم گوش ۲۰
آهسته خرام نرم لگام بطریق نذر به درگاه معلی فرستاده در خیل خواجه-
تاشان سر افتخار به اوج مباهات ساید. و مدتیست که دستور ملك عدالت
و سعادت و اقتدار و شهریار شهر نجابت و اصالت و اعتبار و متصدی محال
خالصه جلالت و جلادت افتخار هریك ابرشی که در بهاربند جبروت کرهٔ

کبود فلك را به‌باد بروت نخوت در نمی آوردند وازآخرآخرۀ طاحونۀ
گردون گردنکشی کرده دعوی سرطویله گی به رخش رستم و [توسن][1]
افراسیاب می کردند در زیرجلهای رنگین وافسارهای پر تزئین کشیده
به‌دستیاری مؤنت و پایمردی تمول در پیشگاه عرض جلوۀ قبول داده‌اند
۵ و این‌ناقبول به‌استیفاء غفلت ومنصب حیرت مشغول و ازسر کشی توسن
حرون بخت واژگون پای‌بند چارجدار عناصر گردیده هر چند بادپای
اندیشه را به‌شش‌جهت هفت اقلیم پریشانی احوال می‌دواند که شایدعنان
مرکب‌مدّعا ومطلب به‌دست تمنی در آید تکاور آرزو به زیر زین‌حصول
مقصود درنمی آید.
۱۰ دربنوقت که خیال دوربین در تنگنای این واهمه‌ام درآورده بود که‌مبادا
امیرآخوراعراض[۲۰۸ب]به‌تحریك اهل‌نفاق‌به‌تبرتخماق‌شلتاق‌سر کوبم
کند که دربن‌خدمت چراطریق‌تقصیرسپرده‌ای‌جاسوس اندیشه‌وپیك‌خیال
به گوش هوش این سروشم رسانیدند که مهتران کمربسته طوایل‌مرکبان
خاص از روی اخلاص‌به‌خدمت دو پریزاد دیوهیکل و دو قمرسیر گردون
۱۵ کفل‌مشغول و مسرور به‌قشاول مهر و اطلس سپهر به‌تیمارداری دوسنبل-
موی بنفشه کاکل مشغول و مأمورند که یکی با شبرنگ سپهرهمرنگ
و یکی با سبز خنگ فلك‌هم‌آهنگ‌است، فارس‌خیال از استماع‌این‌خبر
خرمی اثر به‌تحریك تازیانۀ طمع‌شاعرانه سمند امید از جا بر انگیخته
بلدطریق توفیق به‌سرمنزل این تفکر رهنمون گردید کـه هـر گاه در
۲۰ معرکه‌ای از معارك نزول حوادث حادثه رو داده و تکاور خیالت از پا
در آمده بهر تدبیر کاردانی آن گلگون سوار عرصۀ جمعیت و عنایت
چون صبح روشن ضمیردواسبه به‌میدان حمایت تاخته‌به‌محافظت احوالت
پرداخته چه نقصان دارد اگر کمیت قلم را در صفحۀ میدان عرض

۱ـ اصل: ندارد، ازروی نسخۀ وزیری نقل شد.

تمنی[1] به جلوه در آورد چشم در راه قاید کردی تا آنچه لازمهٔ ذات‌ملکی ملکات باشد ازقوت به‌فعل آورند . چون اندیشهٔ امید را مفید دید چون [۲۰۹الف]خامهٔ انگشت به‌چشم‌قبول گذاشته به‌این درازنفسی سخن کوتاه کرد ، چشم داشت از ملازمان رفیع‌الشأن آنکه از بخشایش یکی از آن دومر کب که‌با شبدیزخسرو و با گلگون شیرین لاف برابری و همسری ۵ می‌زنند کام تلخ کامان وادی حیرت را شیرین سازند و از قلیلی که به‌طریق نعل‌بها و سبیل نذر به‌دست بی‌بضاعتی و گستاخی به‌خدمت‌ملازمان ارسال داشته دیدهٔ بصارت پوشیده داشته بر جرأت کمترین ببخشایند . رخش‌دولت علی‌الدوام درزیر زین سعادت باد.

۱۰ رقعهٔ دیگر که به‌جهت طلب شکر به‌وزارت پناه‌میرزا محمد شفیعای وزیر نوشته

طوطیان شکر شکن شیرین منقار اقلام مشکین ارقام شکر نثار خدام والامقام وزارت شعار پیوسته در شکرستان عدالت و اقبال و نیشکرزار سخاوت و اجلال به شیرین کلامی منطق گردیده کام امید تلخ مزاجان مستمند را به‌شهد شکرخند التفات چاشنی قند مکرر بخشند . صاحب ۱۵ واهب مدتی شد که مربّای تربیت این‌تلخکام یعنی عدم بضاعت‌تنگهای [۲۰۹ب] شکر خام طمعی در خاطر تنگم بالای هم نهاده جو تجار تنگ تنگ و اندیشهٔ آن دارد که از شکر خواهش قلم تراشیده عارض صفحهٔ آبرو را بناخن بی‌آبروئی خراشیده رقعه از شیر وشکرچرب وشیرین‌تر در سلك انشا در آورده به خدمت ارسال دارد و به گلشکر التفات سرشار ۲۰ طالع زبون را از ضعف طالع بیرون آرد و به گمان اینکه مبادا شکر تمنی[1] در آب و عرق انفعال رد سؤال بگذارد طوطی خامه را به اظهار این شکر شیرینی رخصت نمی‌داد.

۱ ـ اصل : تمنا

الحال که وقت سامان دادن بارخانهٔ اردوی معلی چون تنگ شکر تنگ
گردیده و قیمت شکر نایاب بلکه چون شکر درآبست چاره جز این
ندانست که نی قلمرا از لکنت بندزبان بپردازد و چشم دوات را از شکر
خواب بیدار سازد وبه‌این مطلع و حسن مطلع حافظ شیرین کلام مترنم
۵ گردد که، **بیت :**

صبا به‌لطف بگو آن غزال رعنا را
که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
شکر فروش که عمرش دراز باد چرا
تفقدی نکند طوطی شکرخا را

۱۰ چنانچه از دست ودل حوصلهٔفراخ مخلص گستاخ را به[۲۱۰الف] تنگ
شکراحسان شیرین کام سازند که مصالح مربای طمع قوام یافته مرتبان
امید لبریز شهد حصول مدعی گردد از الطاف جبلّی‌بعید نخواهد نمود
هر چند طمع چون کالك خامست صفرا به لیمویی می شکند ، یقین که
به‌شکر سفیدروی شاهدتمنی‌سرخ‌وسفیدخواهد گردید. تلخکامی قسمت
۱۵ دشمنان و شیرین مزاجی نصیب دوستان باد .

قدوهٔ ارباب قلم میرزا حسین

آن‌جامع کمالات‌صوری‌ومعنوی برادر**میرزا حسن واهب** و بس‌ازاوبزرگتر
بود و به‌متانت طبع و لطافت ذهن و مهارت در فن شعرو انشا مشهور و معروف . در
مبادی ایام زندگانی و عنفوان اوان جوانی از جانب نواب آفتاب احتجاب قمر-
۲۰ رکاب علیهٔ عالیه زینب بیگم صبیهٔ شاه جنت مکان شاه طهماسب انارالله برهانه
به منصب تصدی املاك و رقبات خطهٔ یزد سرافرازی یافت و در اندك زمان
استعداد و قابلیت ذاتی و اکتسابی علم استیفا در دارالمؤمنین کاشان برافراخت .
بعد از فوت برادرمرحوم [۲۱۰ب] درسنهٔثمان وخمسین بعد الفمستوفی‌دارالعبادهٔ
یزد شده مدت هفت‌سال در بلدهٔ بهشت منزله استیفاء خط نمود و چون پایهٔ قدر

و منزلت خود را زیاده از آن میدانست مهم استیفا را به ولد ارشد **میرزاهمایون** گذاشته به اردوی معلی شتافت و به تلاش استیفاء خطهٔ رشت که از امهات ولایات گیلان است همت گماشت.

وبنا بر آنکه در آن اوان به امداد و اعانت زنان مردصفت جمعی به مناصب عالی سرافراز گردیده بودند این بیت که از نتایج طبع آن جناب است در سلك نظم ۵ درآورده به نزد یکی ازمخدرات عظمی ارسال نمود که ، **نظم :**

رشتهٔ باریك استیفای رشتی رشته‌ام

کو زن‌مردانه‌ای کین رشته‌در سوزن کشد

اگر چه به مطلب خود فایض نگردید اما در همان سال که دوسنین از سنهٔ سبیعن والف موافق اودی ئیل گذشته بود به منصب وزارت بندر مبارکهٔ عباسی از جانب ۱۰ خاقان خلدآشیان صاحبقرانی شاه عباس ثانی سربلندی یافت و در آخر همان سال از امور دنیوی اعراض نموده در خطهٔ لار روی بشهرستان عدم نهاد.

مستجمع مکارم اخلاق و احسان میرزاهمایون

[۲۱۱الف] به اصناف سیرسنیه وشیم مرضیه واخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف و به حسن خط و مهارت در علم سیاق معروف بود . درسنهٔ خمس وستین و ۱۵ الف به منصب استیفاء خطهٔ یزد سرافراز شده مدت یازده سال از آن مهم استیفاء خط نمود و در آن مدت پیوسته خوان احسان گسترده باشعرا وندما گوی مصاحبت و مجالست می‌باخت ، تاآنکه **میرزامؤمن هرندی** برباد پای تلاش سوار گشته به دستیاری سعی و ابرام دست مراد به گردن مقصود درآورد. **میرزاهمایون** که مدت مدید حسب الارث تکیه بر مسند مراد زده بود با عزلت دمساز نگشته به اردوی ۲۰ معلّی شتافت ومجدداً به منصب سابق سرافراز گردید. اما زمانهٔ غدار با اومساعدت نکرده هنوز پروانچهٔ عملش صورت اتمام نیافته بود که روزنامچهٔ حیاتش به اختتام رسیده در هفتم شهر رمضان المبارك سنهٔ سبع و سبعین و الف در دارالسلطنهٔ اصفهان ازدست ساقی اجل جام راحت انجام ممات نوشیده به عالم جاودان شتافت.



[۲۱۱ب] بر رأی مهرانجلای راقمان صحایف آمال و محرران لطایف اقبال مخفی نماناد که مجملی از احوال مستوفیان عطاردنشان که به موجب حکم و فرمان پادشاهان عظیم الشان در خطهٔ یزد به امر استیفا قیام نموده‌اند و براین حقیر ظاهر گردیده بود بـه دستیاری خـامهٔ بلاغت آیین به تحریر پیوست.
و در این مقام نیز لازم دید که ذکر جمعی ازاصحاب‌قلم که بر مدارج‌دانش ترقی نموده به‌مرتبهٔ عالی رسیده‌اند و در این‌بلدهٔ طیبه به‌دستیاری‌قابلیت واستعداد کمیت واسطی نژاد قلم را در میدان صحایف اوراق به‌جولان درآورده به‌سنان نیزهٔ خطی خامهٔ اخذ مال کافهٔ برایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگار جل شأنه و عم نواله‌اند نموده‌اند درین اوراق تحریر یابد تا نام آن زمرهٔ واجب الحرمة درصفحهٔ روزگار باقی‌ماند.

آورده‌اند که شخصی ازارباب قلم که به‌وفور فضایل‌نفسانی‌واکتساب کمالات انسانی موصوف و به‌زیور صلاح و پرهیزگاری معروف بود حلقهٔ ارادت یکـی از فضلای دانشور در گوش کشیده غاشیهٔ حسن عقیدت بر دوش افکنده بود وپیوسته به‌ملازمتش‌می‌شتافت. [۲۱۲الف] اما از جانب آن‌عالم‌ربانی زیاده‌توجهی‌دربارهٔ‌خود نمی‌دید. نوبتی درحضور یکی از دوستان گله آغاز کرده گفت سبب عدم توجه آن خدام را نمی‌دانم وچندانکه به ملازمت عتبهٔ علیه‌اش کمر خدمت بر میان می‌بندم آثار شفقت مشاهده نمی کنم، استدعا آنست که شمه‌ای ازین معنی به عرض رسانی وآنچه در جواب فرماید بمن‌رسانی. آن‌شخص‌به‌خدمت شیخ رفته ماجرای گذشته تقریر کرد و التماس دربارهٔ یار عزیز خود نمود. شیخ فرمود که سبب آنست که عمر عزیز را صرف کاری می کند که پروردگار عالمیان ناراضی و خلایق ازنیزهٔ قلم او در زحمت و از تیغ زبان او زخمدار [و] دلفکار[ند]، **شعر**:

همه ریو [و] رنگست و مکرو فریب
نه صدق و مروت نه صبر و شکیب

آن شخص گفت که آن عزیز اگر عملش شوم و شغلش مذموم [1] است اما طینتی پاك و دلی صاف دارد. هرگز جام می ارغوانی به لب نگذاشته و چشم خیانت به جمال خوبان نگشاده . حسب المقدور بریاضت منهاج عبادت و طاعت میپردازد و روز و شب به تدارك اوقاتی که درغروروجهالت ضایع کرده مشغولی می نماید وتوشهٔ راه عقبی به توبه و انابت مهیّا میگرداند و زنگاری که ازظلمت [٢١٢ب] شب سیاه جوانی بر آینهٔ سینه می بابدبه مدد روشنایی صبح شیخوخت [2] جلاداده نورانی می سازد وبه مضمون این بیت عمل می نماید ، **بیت :**

صبح پیری میدهد آخر دمی هشیار شو

خواب نیکو نیست در وقت سحر بیدارشو

شیخ فرمود که آنچه گفتی حق و صدق واز غایلهٔ مکرو ریا مبرّاست. امااو در جرگهٔ ارباب قلم انتظام دارد و خصوص آن طبقهٔ جلیله طبیعت مار دارند. بدان آن قوم چون ارقم وافعی و نیکان ایشان مانند شترمار و مار آبی [اند]، اگرچه ازقسم ثانی ضرر چندان به آدمی نمی رسد اما از مشاهدهٔ آنها خاطر مکدرمیگردد.



مجملا حقیقت احوال مستوفیان عطارد نشان که به فرمان سلاطین جهان در خطهٔ یزد علم اقتدار افروخته بودند و برحقیر فقیر ظاهر گردیده به دستیاری بنان بیان گردید . درین مقام لازم دید که مجملی از احوال جمعی که در آن علم نادرهٔ دوران و سردفتر دبیران زمان بوده اند درین صحیفه نگارش یابد .

ومقدم آن طبقهٔ جلیله **خواجه قطب الدین خسروشاه میبدی** است که سلسلهٔ نسب او به امیر کبیر اعظم امیر جلال الدین چقماق شامی می پیوندد، وآن جناب درعلم سیاق به مرتبهٔ کمال رسیده بود . [٢١٣الف] در زمان سلطنت شاه جنت مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادرخان قرارمال ومنال دارالعبادهٔ یزد داده و نسخهٔ قانون بر آن درست داشته و در علم سیاق و تعلیم حساب تألیفی مرتب نموده موسوم به «خلاصة الحساب»

---

١ ــ اصل : مزموم ٢ ــ اصل : شیخوخیت

والحق در آن رساله کمال فصاحت و بلاغت بکار برده سخنوران سابق و حساب‌دانان لاحق مانند چنان رساله تألیف و تحریر ننموده‌اند و تولیّت مسجد جامع میرچقماق حسب‌الشرط واقف متعلق به آن‌جناب بوده والحال نسبت به‌اولاداودارد، اما مباشرین اوقاف درحیطهٔ ضبط وتصرف خود درآورده‌اند و جزنام تولیت چیزی ۵ با ایشان‌نیست.

وآن جناب گاهی به‌نظم اشعار زبان می گشایدو«بیانی» تخلص‌می‌نموده، این رباعی ازمنظومات اوست ، **رباعی**:

حیرانم و از حدّ شده حیرانی من

ز اندازه برون بی سر و سامانی من

۱۰ چندان که به‌حال خویشتن می‌نگرم

جمع آمده اسباب پریشانی من

ودیگری عمدهٔ ارباب‌اهل قلم‌ومحاسب مدقق سلیم‌النفس‌راست‌قلم **معزامحمدا** نویسنده است که به‌انواع فضل‌وهنرموصوف و به حسن خط و لطف طبع معروف و به‌غایت‌خوش محاوره و شیرین کلام و به‌واسطهٔ وفور استعداد و راست قلمی مرجع ۱۵ اصحاب انام بود. درمبادی ایام‌جوانی تا انتهای‌اوقات‌زندگانی که‌سن‌شریفش قریب هفتادسال رسیده بود درددارالعبادهٔ یزد به‌امر نویسندگی قیام داشت وراستی را شعار خودساخته یك‌دینار ویك‌من‌بار بر احدی [۲۱۳ب] زیادتی‌روا نمی‌داشت‌و باوجود آن شغل خطیر درطاعت‌وعبادت‌دقیقه‌ای فرو گذاشت‌نکرده اوقات‌صبح‌وشام‌به‌عبادت‌ملك علام جل ذکره می گذرانید . و چون از روی دفتر روزگار نقش بی‌وفایی دنیا را ۲۰ خوانده می‌دانست که نوش مسرت بی‌نیش مضرت صورت نبندد و نقد گنج بی‌مار رنج عنا به دست نیاید و به‌زرو گوهردنیا فریفته شدن نه کارعاقلانست که آن‌متاعی است عاریتی که هرروز فرسوده شده در دست‌دیگری خواهدبود وباهیچکس راه وفا به‌سر نخواهد برد، **شعر** :

یک گل بی‌خار درین باغ نیست
لالهٔ او بی اثر داغ نیست
تیغ زند بر تو و گویی خور است
زرد کند رویت و گویی زر است

نظر التفات به مزخرفات [۱] آن نمی‌انداخت تا آنکه در شهور سنهٔ خمسین و الف ۵
دامن از صحبت اهل دنیا فراهم آورده به مضمون این ابیات عمل‌نمود که، **مثنوی:**

صحبت گیتی که تمنی کند
با که وفا کرد که با ما کند
مغز وفا نیست درین استخوان
بوی وفا نیست درین خاکدان ۱۰

ازین سرای فانی به‌عالم باقی خرامید، **مصراع:** بقای حقیقی بقای خداست.

و دیگری از دبیران دانشور حضرت سیادت و نجابت پناه نظارت و معالی دستگاه **شمسا امیر محمد طاهر** است [۲۱٤الف] که صبیه‌زادهٔ مرحمت‌پناه معزامحمدا و سلالهٔ حضرت خیرالبرایا صلواة‌الله و سلامه علیه است که تیر سپهر کمان بیان او نتواند کشید و منشی فلک به‌قدم تأمل برمدارج مصنوعات بنانش نیارد رسید. گویی ۱۵ زبان کلک لطافت شعارش مخزن اسرار فصاحت وسریر خامهٔ ظرافت آثارش مطلع انوار بلاغت، هر در معانی که به‌الماس تفکر بسفتی سنجیدهٔ ارباب هوش و هر نقد حقایق که به‌میزان تدبر بسنجیدی پسندیدهٔ اصحاب خرد، زلال فکر صائبش به‌تعریفات کامل و توصیفات شامل به‌نظر خریداران دقایق درمی‌آورد، **نظم:**

معانیّ تقریر او جانفزای ۲۰
مبانیّ تحریر او دلپذیر
نی کلک او طوطی نطق را
خجل کرده از نغمه‌های صریر

۱ — اصل: مذخرفات

در مبادی ایام طفولیت در خدمت جدّ نامور به‌تعلیم علم سیاق اشتغال نمود و در اندك زمان بر مدارج دانش عروج نموده به‌امر تحریر دفاتر قیام نمود و در آن باب گوی مسابقت و رجحان از دبیران ماتقدم در ربود ، بلکه بر دفاتر ایشان قلم نسخ کشیده به‌اختراع امری چند که مستحسن ارباب کمال واستعدادبود جرأت نمود [۲۱٤ب] چنانکه گفته‌اند، **شعر :**

شاگرد قابل به از استاد هم بسیست

مشعل شود افروخته از شمع در حساب

نسخه‌جاتی[1] که درعلم سیاق به‌قلم معجز رقم برصفحات ایام‌تحریرنموده از تعریف و توصیف مستغنی‌است . صحایف تدبیر آن دبیرعطارد نظیر که‌نقشبندسپهر بلند شاگرد بیان او و دبیر زیبا تقریر ریزه خور خوان بیان اوست لفظی چون لئآلی منظوم دلگشای و خطی چون در منثور طرب افزای ، **شعر :**

لطف لفظش‌داده با هم‌آب و آتش را قرار

حسن‌خطش کرده باهم آب‌وآتش‌راقرین

و حالا جمعی که در علم سیاق علم اقتدار افراشته به سلامت فطرت‌و جودت قابلیت به‌انامل سعی رقم‌مهارت‌بر صفحات دهرمی‌نگارند در خدمت آن جناب کسب این علم شریف‌نموده‌اند وطریقهٔ آن‌سید نیکوصفات‌را پیشنهاد نظر فطرت‌سلیم‌ساخته متابعت می کنند . قوت حافظهٔ آن جناب به‌مرتبه ایست که طوماری که یك‌صداسم نوشته درتحت هریك مبلغی تحریر یافته باشد به‌یك نظر اسامی و مبلغها رابه‌خاطر گرفته در حفظ می‌خواند و به‌میزان در می‌آورد و بی‌آنکه آحاد و عشرات‌ومآت والوف‌را به‌دستور قانون و قواعد اهل حساب حساب‌نماید میزان‌می‌نمایدوبی‌شایبهٔ تکلف در آن شیوه بی‌مثل‌زمان و فرید عصر است چنانکه گفته‌اند ، **مصراع :**

طبع‌لطیف توهمه‌فکر نکو کند.

راقم‌حروف به‌زبان گستاخی‌درعلم‌سیاق خود رادر سلك‌شاگردانش‌می‌شمارد .

۱ـ اصل: نسخاتی

سبحان‌الله غلط گفتم انتساب قطره به دریا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خور [۲۱۵الف] والاغایت بوالعجبی، **شعر** :

چه نسبت ذره را با مهر انور
نمی شاید خزف در عقد گوهر

۵ غرض ازین اظهار آنکه اگر کلك سخن گذار درین مقام بیش ازین در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آن‌جناب مبالغه کند شاید که مردم عیب‌جوی بنا بر نسبت مذکور به‌خود ستایی حمل نمایند . لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم می گرداند که آن‌سید حسینی‌نسب بعد ازچند سال که به امر استیفای خطهٔ یزد و تحریردفاتر به‌دستورجدماجد قیام‌نمود به‌پایمردی قابلیت وبه‌دستیاری ۱۰ استعداد به اردوی معلی رفته با امرای کرام و **مستوفیان** عظام گوی مصاحبت در میدان اختلاط باختن آغازنهاد و در اندك زمان مطبوع طبایع صغارو کبار گشت. تا آنکه حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع نظارت خالصجات دارالعبادهٔ یزد سر کار خاصهٔ شریفه به‌آن جناب مرجوع گردید و حالت‌حریر که دوسنین ازسنهٔ ثمانین و الف گذشته به همان مهم اشتغال دارد.

۱۵ و سر آمد آن طبقهٔ لازم الاحترام عالیجناب سیادت و غفران پناه سلالة‌العظام **زینا امیر سید علیا** نویسنده است که به اصناف سیر سنیه و وفور اخلاق حمیده واطوار پسندیده معروف و به تکمیل اسباب بزرگی وسعادت دارین مشهور و به حسن خط تعلیق و وقوف در علم سیاق [۲۱۵ب] و به سرعت فهم وجودت طبع از اکثرارباب قلم ممتاز و مستثنی بود . از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات زندگانی همواره در ۲۰ عمل استیفا و تحریر دفاتر مالوجهات ومحصولات علم بی مثلی افراخته رقم‌مهارت برصفحات دهر می‌نگاشت وحسب‌حکم‌جهان مطاع آفتاب‌شعاع اشراف کر کراقی خطهٔ یزد سر کار خاصهٔ شریفه به‌آن‌سید پسندیده صفات‌متعلق و مرجوع بود. در خطهٔ یزد وزرا و مستوفیان هیچ مهمی را بی وقوف و استصواب آن جناب فیصل نمی‌دادند و در توجیهات وتحصیلات وقرارمهمات مزارعان ومحترفات رای‌صواب-

نمایش را عمده دانسته ابواب مشورت می گشادند و با وجود این اشغال لیلا ونهاراً همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات افزوده گاه و بیگاه مضمون این ابیات حقایق سمات با خود تکرار می کرد، **نظم** :

ای دل ازین جهان دل‌آزار در گذر
وز تنگنای گنبد دوّار در گذر
کار جهان نه لایق اهل بصیرتست
مردانه وار از سر این کار در گذر
چون میتوان به گلشن روحانیان رسید
سعیی نمای و زین ره پر خار در گذر

و چون سن شریفش قریب به‌هشتاد سال رسید ندای «یاایتها النفس المطمئنة» را به گوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید. عنایت‌ازلی آن‌سیدحسینی‌نسب در[۲۱۶الف] خلف ارجمندی کرامت فرموده که انوار نجابت از ناصیهٔ او تابان و شعاع سعادت برصفحات حالش درخشان، **بیت** :

خجسته طالع و روشن دل و مبارك پی
فرشته طلعت و نیك‌اختر و همایون فال

موسوم به **میرزا محمدابراهیم** که دیدهٔ بصیرتش از سرمهٔ توفیق روشنایی یافته و پرتو انوار الهی بر چهرهٔ حال‌خیرمآلش تافته اکثر اوقاف خجسته‌ساعات به‌اداء وظایف طاعات و عبادات صرف‌می‌نماید و همواره‌برسجادهٔ‌پرهیز گاری‌نشسته شرایط اوراد به‌جای می‌آورد، **شعر** :

سرمایهٔ سعادت دنیا عبادتست
پیرایهٔ کرامت عقبی عبادتست

و چون اشراف کرکراقی سرکار خاصهٔ شریفه منصب ارثی آن‌سید نیکو سیرت پاکیزه خصلت است در زمان حیات والد حسب الرقم خاقان خلدآشیان صاحبقرانی رجوع به‌آن جناب گردید ودرنهایت‌دیانت‌وپرهیز گاری‌و بغایت‌امانت

و دین داری بدان مهم اشتغال نمود و پیوسته وقار [۲۱۶ب] و بردباری را شعار خود نمود، لهذا فرق همتش به‌تاج تواضع زینت گرفت و کتف منقبتش به‌خلعت حلم زیور یافت و فرمودهٔ حکما را که اشاره به‌این معنی نموده‌اند که تواضع دشمن را دوست گرداند و دوست را به مرتبهٔ اقربا رساند پیشنهاد همت ساخته با کافهٔ برایا که ودایع حضرت پروردگار جل ذکره‌اند باحسن وجهی سلوك مسلوك می‌دارد. بنا بر آن خواص به‌صحبت شریفش مایل گردیده عوام مضمون این بیت را ورد زبان ساختند،

بیت

بر خور ز حیات ابد و عمر مخلّد

کانست دعا شام و سحر پیر و جوان را

بر ضمایر ارباب توفیق واصحاب سعادت روشن و مبرهن خواهد بود که اوصاف حمیده و اطوار پسندیدهٔ آن جناب ازحیطهٔ ضبط بیرون است. اگر کمیت واسطی- نژاد قلم در صفحهٔ میدان عرض آن در آید از رفتار مانده از عهدهٔ بیان عشری از اعشار آن بیرون نخواهد آمد، باری درین مقام به همین قدر اختصار نموده مابقی رجوع به‌صحبت شریفش مینماید.

[۲۱۷الف] محل سکنی آن عزیز دو جهانی خانه‌ایست در «محلهٔ مریاباد» که از غایت صفا چون روضهٔ بهشت پر نور و از صفای هوا چون باغ ارم محل بهجت و سرور،

نظم

سبزه ها نو دمیده بر لب جوی

باد صبح از شکوفه عنبر بوی

زلف سنبل به‌حلقه های کمند

کرده جعد بنفشه را در بند



این بود کلمه‌ای چند از احوال مستوفیان که به مقتضای زمان زبان قلم به‌انشای آن مسارعت نمود و بر وجهی که توانست ودانست ازعهدهٔ شرح آن بیرون

آمد . امیدواری به‌مکارم اوصاف افاضل‌انام ومحاسن اطوارا کابرعالی‌مقام‌چنانست که ذیل اغماض بر کلمات ناسنجیده و عبارات ناپسندیدهٔ کمینهٔ بی‌بضاعت پوشند و از روی ذره‌پروری وفقیر نوازی ، **مصراع :** با آنکه سراسرهمه[زشت]افتادست ، به عین‌الرضا ملحوظ سازند ، **مثنوی :** [۲۱۷ب]

هر چه درین سینه نهان داشتم

یك به یك از دل به زبان داشتم

گر بد و گر نیك فکندم به پیش

پوش بد من بـه نکویی خویش

چونکه به‌این پایه رساندم کلام

به که کنم ختم سخن والسلام

[۲۱۸الف] مجلس پنجم مقالهٔ اولی

ازمجلدسیوم

دربیان احوال‌مین باشیان و یوزباشیان‌شجاعت‌آثار

برضمیرمنیرمهرتنویرمالکان‌دولت‌واقبال‌وشجعان معارك‌تهور واجلال روشن ومبرهن‌خواهد بود که نخست شخصی‌ازین‌طبقهٔ جلادت شعار که درخطهٔ‌جنت نشان یزد علم استقلال‌افراشت، صاحب حشمت صایب تدبیرمرجع و ملاذ اعاظم روشن‌ـ ضمیر فارس مضمار تفاخر **مولانا فخرالدین احمد بافقی**است کـه آباء کرام و اجداد عظام وافر احتشام او از قدیم الایام در سلك اعاظم و اشراف قصبهٔ طیبهٔ بافق انتظام داشته رایت اعتبار و اقتدار می‌افراختند. و خـال آن حضرت اشرف فضلای زمان و افضل علمای دوران **مولانا شرف الدین علی بافقی** که به‌وفور علم و دین‌ـ داری و مزید فضل و پرهیزگاری ازسایر اکابرهردیار امتیازداشت همواره به‌لوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده برالواح خاطر طلبه می‌نگاشت ، درسلك مقربان بارگاه فلك جـاه و از جملهٔ مصاحبان مجلس جنت اشتباه خاقان جنت مکان شاه طهماسب علیه‌الرحمة و الغفران انتظام داشت و پیوسته [۲۱۸ ب] پادشاه عدالت دستگاه همت عالی‌نهمت بر استرضاء خاطر شریفش می گماشت .

در کتاب «سلم السموات» که از جملهٔ مؤلفات شیخ‌ابوالقاسم کازرونی است مـذکورست که جناب اشرف العلما **مولانا شرف الدین علی** در دارالملك شیراز کسب علوم و فضایل نموده و جاه و عزتی تمام داشته ، در واقعهٔ قتل سلطان بایزید ولد سلطان سلیمان فرمـانفرمای ولایت روم و اولاد اربعهٔ او چنانچه در تـواریخ

مبسوطه مسطورست به حسب تقدیر ایزدی در☆ دارالسلطنهٔ قزوین روی داد آن جناب این رباعی به رشتهٔ نظم کشیده در مجلس بهشت آیین شاه جنت مکان بیان فرمود، **رباعی**:

دست ستم سپهر بیداد نما

سر پنجهٔ فتنه داشت از پنج بلا

۵ چون دعوی زور پنجه با بخت تو کرد

اقبال تو ساخت دستش از پنجه جدا

و این بیت نیز از نتایج افکار آن بزرگوارست که در دیوان خوشتر از آب حیاتش به نظر درآمده ، **بیت**:

نخواهم بگذرد سوی چمن باد از سر کویش

۱۰ که ترسم بوی او گیرد گل وغیری کند بویش

☆صاحب کتاب « هفت اقلیم» مرقوم ساخته که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی بافقی در ملك سخنوری ولطافت بیان سرآمد بود، تا اختر فضایلش به افق کمال برآمد از پرتو طلوع آن عرصهٔ ساحت حال فصاحت روشن گشت و تا گلبن افاضتش از جویبار سرابستان کمالات سر کشید فضای دلگشای بلاغت ۱۵ نورانی گردید و آن جناب در سلك فضلا به زمان خود انتظام داشته در غایت عزت و احترام روزگار به پایان رسانید واشعار بلاغت آثارش اکثر قصاید است که مزین[۱] بنام نامی و القاب گرامی خاقان جنت مکان ابوالفتح شاه طهماسب انارالله برهانه گردانیده و آنچه نوشته می‌شود از آن جمله است ، **نظم**:

زعنبرین خط او بر بیاض صفحهٔ ماه

۲۰ نوشت کلك قضا شرح ثم وجه الله

بقدر طول زمان گر زمین پذیرد عرض

ترا هنوز کم است از برای «عرض سپاه»

---

۱ ـ اصل : مزیل

☆ـ ازستاره ببعد درحاشیه برگهای ۲۱۸ب-۲۱۹ الف مسطورست و نسخهٔ وزیری فاقد آنست.

ظفر برون نرود از شمار لشکر تو
بدان صفت که شش ازشصت و پنج از پنجاه
حسود جاه ترا با کمال پستی طبع
فکنده است به‌چاه عمیق بخت سیاه
که آفتاب اگر بگذرد به تحت‌الارض ۵
نمایدش به نظر همچنان که آب از چاه
ز بس که خاك نشینان آستان ترا
بلند ساخته ایزد اساس مسند و گاه
بزیر طارم عالی اساس چرخ برین
گهی که راست نشینند و کج نهند کلاه ۱۰

روزی از اوقات خاقان وافر احتشام اعنی شاهنشاه زمان با آن‌جناب سخنی می گفت و او از گرانی گوش بدان واقف‌نشد. بعدازآنکه پرتوشعورش بدان تافت در بدیهه فرمود، **شعر**:

از گرانی صدف نشد گوشم
قول شه را که بود در ثمین ۱۵
جای آن بود کز گرانی گوش
پای تا سر فرو روم بزمین ✿

و **مولانا فخرالدین احمد** در مبادی ایام جوانی و عنفوان ایـام زندگانی به‌تحصیل فضایل و کمالات مشغولی می‌نمود تا آنکه پادشاه بی‌انباز مفاتیح سلطنت ایران‌را به‌قبضهٔ اقتدارخسرو کامکار، **بیت**: ۲۰

شایستهٔ افسر کیانی زیبندهٔ تخت خسروانی

اعنی خاقان گردون احتشام گیتی ستانی شاه عباس ماضی داد و آن حضرت پشت برمسند حشمت و کامرانی نهاده پرتو عاطفت و عدالت بر تنظیم امور جمهور

✿ـ تا اینجا درحاشیه است.

نزدیك و دور افکنده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طوایف انسان گسترد. آن جناب به‌امداد بخت خداداد به‌پایهٔ سریر خلافت مصیر شتافت ، **مثنوی** :

خسرو کامران عدل طراز   شاه عالی مکان بنده نواز

التفات و عنایت بی نهایت دربارهٔ او فرموده فرمان همایون شرف نفاذ یافت
۵ کـه آن جناب در دارالشجاعهٔ بافق و دارالعبادهٔ یزد موازی سیصد نفر از مبارزان جلادت آثار و دلاوران رستم اقتدار درسلك ملازمان سر کار خاصهٔ شریفه انتظام دهد که درمعارك درموکب فلك فرسای نقدجان نثارخدّام عالی مقام پادشاه کشورستان نمایند [۲۱۹ الف] و از آن باك ندارند . آن سر خیل افاضل حسب الفرمان شاهنشاه عادل به بلاد مذکوره شتافت و موازی سیصد نفر از تفنگچیان قـدرانداز
۱۰ وقلعه گشایان شجاعت شعار که هریك در صحرای هیجا به‌نوك‌سنان‌ثعبان مانند کوه الوند را ازپیش برداشتندی ودرمعرکهٔ نام وننگ به پیکان تیر خدنگ تخم اجل در زمین دل مخالفان کاشتندی و به گلولهٔ تفنگ آتش فعل تزلزل درارکان قلعهٔ اولاد مرزبان انداختندی فراهم آورد و آن جوانان ، **نظم** :

همه با دل شاد و با ساز جنگ

همه گیتی افروز با نام و ننگ

۱۵ به اتفاق آن جناب به پایهٔ سریر خلافت مصیر پادشاه هفت کشور شتافتند و مشمول عواطف‌بی‌دریغ گشتند وخسروجهان پناه قامت‌قابلیت مین‌باشی‌اخلاص‌پناه را به‌تشریفات فاخره بیاراست و ولایت بافق و سریزد و فهرج یزد و بعضی ازمحال حومهٔ کرمان ومفازه [۱] وجندق‌و نوقات و غیر ذلك را به‌تیول و ضبط اومقررفرمود
۲۰ و به‌جهت اولاد امجاد آن جناب سیورغالات تعیین نمود ، مومی‌الیه در حکومت آن ولایت استقلال یافت [۲۱۹ ب] ولوای اقتدار افراخته پرتو انوار عدالتش بر وجنات احوال‌رعایا ومتوطنان‌آنجا تافت و بی‌شایبهٔ تکلف وغایلهٔ تصلف‌آن‌حضرت شجاعتی کامل وعدالتی شامل داشت و درادای وظایف طاعات وعبادات رایت سعی و اهتمام می افراشت . از صبح تا شام در اشاعت نصفت و احسان گذرانیدی و از بام

۱ — اصل : مفاضه

تا شام در اوقات نوافل و قراءت قرآن بسر بردی . در میدان مصاف و قتال روح رستم و اسفندیار بر وفور جلادت او آفرین کردی و در محراب عبادت و نماز روان عباد و زهاد بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط تحسین به‌جای آوردی ، **بیت** :

به روزش همه معدلت کار بود
شب از بهر طاعات بیدار بود ۵
ز شمشیر خونریز او روز جنگ
همه روی صحرا شدی لاله رنگ

و چون آن افتخار اهل اقتدار به‌جمع نفایس اموال و افزونی ابطال رجال و به‌حسب استقلال و اجلال استظهار تمام پیدا کرد ناگاه پیك اجل دررسیده مرضی مهلك بر ذات شریفش طاری گردید [۲۲۰ الف] و مدبر طبیعت دست از تدبیر ۱۰ امور شهرستان بدن کوتاه کرده ازعالم فانی به‌جهان جاودانی انتقال نمود ، **مصراع** :

آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود.

رباعی

ای‌دل چو فنای عالم از حکم قضاست
هر روز مصیبتی به تقدیر خداست ۱۵
خوش آنکه صحیفهٔ حیات خود را
پیوسته به خاتم عبادت آراست

و از آن عالیشان پنج خلف نیك‌اختر به‌یادگار ماند، بدین ترتیب : **میرزا هدایت بیك** و **ملامحمدمظفر** المشتهر به **میرزاخان** و **میرزا عنایت بیك** و **میرزا شمس‌الدین ابراهیم** و **میرزا سلطان‌مسعود**. و از آن‌جمله **میرزا عنایت بیك** و **میرزا سلطان‌مسعود** ۲۰ به رتبهٔ جلیل المرتبهٔ مین باشیگری سرافراز گردیدند و احوال خیر مآل هریك درمحل خود رقمزدهٔ کلك بیان خواهد گشت، انشاءالله تعالی وحده‌العزیز.

وسایر فرزندان و برادران و اقوام آن عالی مکان در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام دروطن مألوف ومسکن معهود یعنی دارالشجاعهٔ بافق روزگار

گذرانیدند و می گذرانند وطوایف انام [۲۲۰ ب] ازخواص وعوام آن‌دیار به‌وجود فایض‌الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده و هستند .

و آن حضرت در دار بی‌وفا وسرای بی‌بقا عمارات رفیع ارتفاع و باغات دلگشا احداث‌نموده، وازآن جمله در« محلهٔ‌مال‌امیر» خارج دارالعبادهٔ‌یزد منزلی درنهایت تکلف و صفا ساخته و درآنجا سکنی داشتند . و بعد ازآن که‌افتخارا کابر و اهالی رایت عزیمت به‌دیاربقابرافراخت‌منصب عالی‌مین‌باشیگری‌حسب‌الحکم قضاجریان خاقان والاشان گیتی ستان شاه عباس ماضی‌به‌اقبال‌پناه جلالت دستگاه **جلالامحمدا** برادرزادهٔ آن حضرت مفوض گردید . فروغ این معنی برپیشگاه ضمیر هوشمندان آگاه می‌تابد که نضارت روضهٔ دولت و اقبال از سرچشمهٔ شمشیر آبدار است و اضاءت شمع امانی و آمال از پرتو شعلهٔ سنان شهاب آثار روشنی دیدهٔ امید درغبار معرکهٔ پیکار توان دید و فروغ حدقهٔ سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید طلبید ، **شعر** :

هر کس که کشید از میان تیغ جهاد
پیوسته قدم به وادی غزو نهاد
گردد به ریاض ملك دایم دلشاد
[۲۲۱ الف] درسایهٔ شمشیر بود باغ مراد

مصداق این سیاق صورت حال خجسته مآل رفعت‌و اقبال پناه جلالا محمدا است که از مبادی ایام جوانی تا نهایت اوقات اقبال و کامرانی همواره در رکاب فلك فرسای فرمانفرمای ربع مسکون اعنی خاقان ولایت پناه گیتی ستان خلدالله ملکه و سلطانه مانند ظفرونصرت ملازم آستان اقبال آشیان بود ، ودر اکثرمعارك نقد جان در کف گرفته به‌سبب قوت دولت پادشاهی وبه‌امداد شجاعت موروثی بر عساکر روم و گرجی غالب می‌آمد . در معرکهٔ شجاعت ودلاوری از کمال جلادت و میدان داری روح رستم را خجل ساختی، و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت ستیزوخونریزبنیادشجعان اسفندیار توان‌را بر انداختی، وازسهم گرز گران-

سنگش کیوان برسپهر هفتم اضطراب نمودی، وازبیم پیکان تیرخدنگش چشم‌مریخ
شبی بربستر فراغت نغنودی. شمشیر آبدارش دردریای هیجاهمه‌جاوهمه وقت بگردن
خصم می‌رسید، وشعلهٔسنان‌خونریزش‌درصحرای‌وغامدام‌خرمن‌حیات‌اعدا[را]محترق
می گردانید . لاجرم دست عنایت ایزدی‌ابواب موادات [۲۲۱ب] بر روی او گشود
واز رشحات سحاب مرحمتی شاهنشاهی گل دولتش‌درمملکت تمنی[1] شکفته گردید ۵
و منصب جلیل القدر عظیم‌الشان مین باشیگری و حکومت بافق و بهاباد و توابع
ولواحق و نوقات و حومهٔ کرمان مع مفازه [2] و جندق و سربزد و فهرج در قبضهٔ
اقتدارش قرار گرفته پایهٔ قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت. در زمان
کامرانی و استقلال وایام دولت و اجلال همواره به‌ایثار درم و دینار خاطر بیگانه
و خویش و ضمایر غنی ودرویش را خرم ومسرورمی گردانید و پیوسته بساط عیش ۱۰
ونشاط مبسوط داشته‌به‌تجرّع‌شراب‌ارغوانی‌واستماع‌الحان صبوح‌را به‌عیوق وعیوق
را به صبوح می‌رسانید تا در سنهٔ [3] و اربعین و الف که سلطان مراد فرمانفرمای
ولایت روم به‌ارادهٔ تسخیروفتح‌دارالسلام بغدادبا لشکری که اندیشهٔ حساب وتعداد
ایشان در ضمیر وهم و قیاس نگنجد روی توجه به عراق عرب نهاد حسب الاشاره
شاهنشاه ملایك سپاه مظهر الطاف ربانی موردفیوضات‌جاودانی‌آفتاب‌جهانتاب‌افق‌ـ ۱۵
معدلت وانصاف شعلهٔ جهانسوز نهال‌جور و اعتساف ملاذ سلاطین بلند اقتدارسلطان
شاه صفی بهادرخان آن جناب به‌اتفاق بعضی ازامرای عالیشان [۲۲۲ الف] به‌جهت
محافظت شهروقلعه بدان‌ملك شتافت ومحافظت طرفی ازحصار و نگاهداشت بعضی
از بروج در عهدهٔ اهتمام آن جناب مقرر گردید .

چنانچه درجلد دویم این مجلد مرقوم قلم فیروزی رقم گردیده سلطان مراد ۲۰
بعد از جنگ وجدال شهر وقلعه را به‌ید تصرف وقبضهٔ اقتدار درآورده در آن حین
یکی از بروج که فی‌الجمله از آسیب توپ و تفنگ محفوظ مانده بود آن حضرت
با جمعی از بهادران شجاعت آثار و جوانان رستم اقتدار که عدد ایشان به‌دویست
می‌رسید، **شعر** :

۱ـ اصل: تمنا ۲ـ اصل : مفاضه ۳ـ دراصل سفیدست

همه با دل شاد و با ساز جنگ
همه گیتی افروز با نام و ننگ

قطب وار پای وقار در مرکز قرار چون اساس دولت خاقان سکندر اقتداراستوار گردانید و سبک دست به تیر و کمان یازید و چپ را الف و راست را دال ساخته ،

۵ **شعر :**

خدنگش الف از خم نون و دال
روان کرد بر سینهٔ بد سگال

جوانان بافق که به بهادری و حصار داری مشهور و در واقع ایشان طایفه‌ای اند در شیوهٔ شجاعت و بهادری بحد کمال و در دلاوری و پهلوانی بی شبه و مثال
۱۰ به‌موافقت اوچون ستاره درخیل ماه [۲۲۲ ب] از چرخ کمان شهاب پیکان آتش‌فشان و گلولهٔ تفنگ آتش خوی به‌جان رومیان روان گردانیدند. چون خبر جرأت آن فوج نصرت شعار و قتل عساکر روم نکبت دثار به سلطان مراد رسید به خیال آنکه دفع ایشان به اسهل‌وجهی میسر خواهد گردید ازپیکار ایشان چندان حسابی بر نداشت و متعاقب هم‌عساکرخود را به‌پای برج می‌فرستاد وبهادران ایران به‌زخم
۱۵ تیر و گلوله دمار از نهاد آن قوم بر می‌آوردند، تا مدت چهار روزهر روزاز وقتی که جمشید شرقی انتساب آفتاب سنجق ارتفاع از قلعهٔ حصار فیروزه کار سپهر بر می‌افراخت تا اوانی که رایت عزیمت به جانب نهانخانهٔ مغرب انعطاف می‌فرمود لشکر ادبار شعار روم به‌پای برج شتافته در تسخیر آن می کوشیدند وچون دست قدرت و کمند همتشان به کنگرهٔ آن‌نمی‌رسید ناچار خاك بی ناموسی بر مفارق
۲۰ خویش ریخته باز می گردیدند . آخرالامر سلطان روم خود به‌پای برج آمده‌امان‌نامه مانند اساس دولت خویش نااستوار و رسولی به نزد دلیران فرستاده به‌هرحیله که دانست و توانست آن جماعت را به‌زیر آورد . جلالامحمدا مکمل ومسلح داخل بارگاه [۲۲۳ الف] فرمانفرمای روم شد. در اثنای مکالمه و گفتگو شعلهٔ غضب در کانون دل سلطان مراد مشتعل شد و دود سبکباری روی به‌روزنهٔ دماغش نهاد و

عقل از تیرگی دخان خبث باطن که چون ابر ظلمت سبب تاریکی دیدهٔ او گشته
بود به‌قتل دلیران فرمان‌داد و اسباب حشمت وتجمل‌مین باشی مذکور را که زیاده
از چند و چون بود در حیطهٔ ضبط [و] تصرف در آورده او را به موکلان هوشیار
سپرده به جانب دیارروم برد وبعد از آن از آن جناب خبری به‌ایران نرسید وحقیقت
این‌مضمون به‌وضوح انجامید ، **شعر** : ۵

جهان را هر گلی بر نوك خاریست
خزانی در پی هر نو بهاریست
وصال غنچه بی خار جفا نیست
چراغ لاله بی باد فنا نیست
جهان گر گنج دارد مار با اوست ۱۰
وگر خرما نماید خار با اوست

وچون خامهٔ مشکین عمامه برسبیل‌اجمال شمه‌ای ازحال آن‌جناب‌جلالت‌ـ
آثار را در سلك تحریر کشید اکنون عندلیب بنان را در گلزار باغات آن
حضرت به ترنم در آورده بر صفحهٔ بیان می نگارد که آن جناب در اوان اقتدار
بل زمان اختیار در قصبهٔ بافق [۲۲۳ب] به احداث باغی فردوس نما امر فرمود ۱۵
وآن‌باغی است درغایت نیکویی ونهایت زیبایی، مشهوربه « باغ عمارت » . عماراتش
ازقصر و ایوان همه منقش و بساتینش سبزی با طراوت و دلکش ، و در میان باغ
قصری ساخته شده که ایوان اودررفعت با کیوان دعوت همسری می کند وشرفاتش
از روی اوج سر بر ماه و مهر می افرازد ، **شعر** :

تبارك الله از این قصر آسمان مقدار ۲۰
که روبد از سربامش فلك به‌دیده‌غبار
فراز شرفهٔ او ماه قبهٔ سیمین
درون غرفهٔ او مهر شمسهٔ زرکار

گفتار در بیان وصول کوکب طالع مطلع الانوار جاه و جلال میرزا عنایت بیك به درجهٔ شرف و اقبال و ذکر شمه‌ای از صادرات افعال آن قدوهٔ ارباب استقلال

خامهٔ گوهرفشان بر صفحات بیان بدینگونه رقم می زند که آن حضرت
۵ به صفت عدالت و شجاعت اتصاف داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرّا می گماشت و در ایام دولت وحکومت سادات عظام وعلمای اعلام و مشایخ کرام [را] که در قصبهٔ بافق وبها بادساکن بودند ازمؤونات وتکالیف دیوانی معاف [۲۲۴الف] و مرفوع القلم ساخت و به‌همین منوال به حال ضعفا وبیچارگان پرداخته وظیفه ومدد معاش به جهت هر یك مقرر داشت
۱۰ و هم‌در عنفوان اوان جوانی به‌تهورو دلاوری معروف گشته در میدان شجاعت گوی مسابقت از مبارزان رستم آیین در ربود ، **بیت** :

به دور شاه عباس جوان بخت
که زیبد آسمانش پایهٔ تخت

کوکب اقبالش در نفاذ امر و علو شأن و مزید اقتدار و کمال اختیار روی
۱۵ به‌اوج شرف و رفعت نهاده به‌منصب یوزباشیگری‌سرافرازی یافت و کمرخدمت بر میان جان‌بسته همواره در موکب فلك احتشام پادشاه می بود تا آنگاه که به‌ارادهٔ پادشاه ملك بخش خاقان سکندر شوکت دارا کیاست فریدون شان سلطان سلاطین جهان سلطان شاه صفی صفوی موسوی بهادر خان‌قدم بر سریر پادشاهی ایران نهاد وبه‌سرپنجهٔ قدرت‌قادر کن فیکون مقالید ایالت ربع مسکون به قبضهٔ درایت آن
۲۰ حضرت داده ماهچهٔ رایت ظفر آیینش از مشرق عظمت طلوع کرد. حکام زمان وسلاطین نافذ فرمان سر بر خط فرمانش نهاده روی به‌آستان ملایك آشیان گذاشتند ، **مثنوی** :

به گردش ز گردان هر کشوری
به اندك زمان جمع شد لشکری

بگسترد سر خیل کار آگهان

[۲۲٤ب]بساط بزرگی به رسم جهان

طهماسب قلی‌خان حاکم دارالملك ایروان خاك بی‌ناموسی و ادبار بر فرق خویش پاشیده روی از آستان ملایك آشیان گردانید وقلعهٔ ایروان و سایر محال قلمرو چخورسعد را به‌تصرف قیصرداده روی به‌خدمت سلطان‌روم‌نهاد . و چون این خبر به مسامع جاه وجلال رسید رای مملکت آرای خاقان بلند مکان اقتضای آن فرمود که به جانب ایروان و دیار روم حرکت نماید و ولایت موروثی را به حیطهٔ تصرف در آورده سلطان‌مراد والی ولایت روم را گوشمالی دهد که دیگرباره پای غرور از حد قدرت و مکنت خود فراتر نگذاشته بندگان عاصی این دودمان عالیشان‌را به خدمت خود راه ندهد ، **شعر** :

کان سیه دل که شد ازجام هوی مست غرور

فتنه انگیز تر از غمزهٔ خوبان گردد

بنا برین سایهٔ التفات بر ترتیب سپاه انداخته در اول بهار سنهٔ[1] و اربعین و الف که لشکرسبزه و ریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکت نمود وسلطان گل به اصناف حشمت و تجمل روی به باغ و بستان آورده به زخم پیکان خار جنود شتوی را از فضای[2] گلزار منهزم گردانید با سپاهی مانند [۲۲٥الف] اوراق اشجار بسیار و بسان قطرات امطار بی‌شمارهمه‌چون کوه‌آهن پولادپوش وچون سیل تندرو با افغان وخروش‌رایت عزیمت به صوب چخورسعد برافراخت و بعد ازوصول‌بدان ارض و بام سراپردهٔ حشمت و عظمت برافراشته گشت.پاشایان وسنجق بیگیان روم که در قلعهٔ ایروان بودند از وسوسهٔ دیو غرور وپندار به‌حصانت حصار و تیغ بسیار مغرور گشته سر به‌ربقهٔ متابعت و گردن به طوق بندگی واطاعت درنیاورده دست به انداختن توپ و تفنگ گشادند . چون جرأت وسرکشی ارباب خلاف ظاهر گشت حسب الفرمان‌قهرمان‌زمان عساکر نصرت نشان دایره کردارقلعه‌وحصار را درمیان،

۱ ــ اصل : سفیدست ۲ ــ اصل : فزای

گرفته در تضییق محصوران کوشیدند و ازدوطرف نیران جنگ اشتعال یافته توپ وتفنگ صاعد و هابط گردید وچند روز از وقتی که بر افق مشرق علم نورانی صبح صادق نمایان می‌شد تا زمانی که تیغ آفتاب از حجاب غروب نیام می‌ساخت شمشیر کینه و جدال آخته‌رایات جنگ و قتال افراخته بود ، بعد از انقضای یك ماه در ٥ هنگامی که جمشیدمنوچهر چهربه عزم تسخیر حصار زبرجد نگار سپهر لوای ضیا بر افراخت و شهر بند گردون به تیغ جهان ستان عالم اقطاع [۲۲٥ ب] شعاع از حشر اختر و مواکب کواکب پرداخت **شعر** :

کشید از کمین تیغ کین شاه مهر

بپرداخت ز انجم حصار سپهر

١٠ **مصراع**:

خدیو جهان بخش گیتی ستان

جبهٔ توکل پوشید و برسمند دولت ابد پیوند به سعادت و اقبال سوار گشته غریو و خروش کورکه و کوس در خم طاق آبنوس سپهر افتاد ، لشکر فیروزی اثر ، **مصراع** :

١٥ به فرمان سلطان صاحب قران

روی قهر به حصار و قلعه آورده از هر جانبی جنگ در انداختند و از آهن تیغ بر سنگ دلها و از تیغ آتش پیکار افراخته کمند همت بر تسخیر آن حصن حصین انداختند ، **شعر** :

ز هر سو چو تنگ اندر آمد سپاه

٢٠ یکی ابر گفتی بر آمد سیاه

که باران او بود شمشیر و تیر

جهان شد به کردار دریای قیر

و یکی از بروج قلعه که تسخیر آن در عهدهٔ شیر بیشهٔ مردی و نهنگ‌دریای پر دلی‌میرزا عنایت بیك و تفنگچیان تابین او بود و آن برجی بودبه غایت محکم و استوار، بلندی بارویش به مرتبه‌ای که چون پاسبانش به کنگره‌بر آمدی از آسیب

شیر فلك در خطر بودی و عمق خندقش به حیثیتی که اگر در تهش سبزه دمیدی از تعرض گاو زمین امان نیافتی، از پهنای خندقش [۲۲٦الف] عقاب به‌یك‌پرواز نتوانستی گذشت، و مرغ بر کنگره اش اگر توانستی برسید از شدت حرارت آفتاب نتوانستی نشست، **نظم:**

به غایتی ز بلندی که عقل نتوانست ۵
کمند فکر فکندن به طرف‌بام حصار

آن شیر دل که در بحر کین نهنگی بود مردم خوار و در بیشهٔ پیکار شیری بود پیل شکار پای مردی پیش گذاشت و دست شجاعت از آستین تأیید آسمانی بر آورده به یك ساعت قبل از غازیان شیر شکار خود را بر فراز چنان برجی رسانیده علم فتح را استوار ساخته در نظر ارباب شجاعت ظاهر نمود، فلك دوّار ازان حرکت ۱۰ حیران و مریخ خنجر گذار از آن کار انگشت تعجب در دهان بماند ، **شعر:**

گر آن جنگ رستم بدیدی به‌خواب
شدی از نهیبش دل و زهره آب

قورچیان عظام وسائر ملازمان آستان خلایق مکان چون چنان دیدند عرق حمیتشان در حرکت آمده روی جلادت به‌فتح قلعه و حصار آوردند و از اطراف و ۱۵ جوانب هجوم‌نموده جنگ در انداختند. **مثنوی:**

به جنبش در آمد سپه فوج فوج
چو دریای جوشان به هنگام موج
دل و جان پر از کین قیصر همه
به کف گرز و شمشیر و خنجر همه ۲۰

[۲۲٦ ب] لا جرم نسیم فیروزی از مهب دولت غرّا وزیدن گرفت و والی قلعه از نهیب صولت بهادران گردون سطوت مضطرب و مضطر گشته از در عجز و مسکنت در آمد و آوازهٔ این فتح نامدار که سرمایهٔ فتوح سلاطین کامکار است به اقطار امصاررسید ، **شعر:**

جهان شد پر آوازهٔ فتح شاه
ز هر جانبی تا بیك ساله راه
فزود اهل اسلام را خرّمی
دل مشرك از خوف وحشت غمی
۵ از آن اهل ایمان به امن اندرند
کزو کافران خون دل میخورند

بنا بر چنان دلیری که از آن جناب صادر گشت تحسین پادشاه حشمت آیین بروجنات احوالش تافت و هر روز در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت ورفعت ترقی زیادت می‌یافت تا در سنهٔ [1] اربعین و الف هجریه که کوکب بخت جلالا ۱۰ محمدا به حدود وبال رسید آفتاب اقبال آن حضرت سمت ارتفاع گرفته به منصب جلیل‌المرتبهٔ مین باشیگری معززومفتخر گشت و چون [نهال] قامت قابلیتش بر جویباراقبال بالا کشید به‌فرمان خاقان جهان روی توجه به حکومتگاه‌خود نهاد و درتشیید قواعد نصفت‌پرداخته‌درهای عدل وانصاف‌بر گشاد و به نفس‌نفیس‌سرانجام کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت [۲۲۷ الف] و در تعمیر باغ ۱۵ و بستان وترفیه حال رعایا و برایـا سعی تمام نمود ودر افاضهٔ خیرات و اشاعـهٔ حسنات و انعام علما و اکرام فضلا کمال اهتمام فرمود. و هم در آن ایام در اصل قصبهٔ بافق مصلایی در نهایت وسعت و تکلف بنا کرد و به‌اتمام رسانید و در کمال اعتبار و اقتدار گاهی در رکاب فلك فرسای پادشاه سکندر آیین به‌خدمـات لایقه قیام نموده بعضی اوقات به امر حکومت در محال ترشیزوتون و طبس لوای ابهت ۲۰ می‌افراخت و مابقی ایام اقبال در متنزهات فردوس نمای یزد و محال تیول خود با اکابر واهالی به‌عیش وعشرت‌وصحبت روزگار می گذرانید وچون رایت اعتبار و اقتدار آن جناب درغایت ابهت واقبال سر به فلك دوار کشید ودرسنهٔ اثنی وخمسین و الف که فراشان قضا وقدر بساط جهانبانی و سریر سلطنت و فرمانروائی عرصهٔ ربع مسکون راجهت جلوس همایون نواب کامیاب سپهر رکاب کیوان بـارگاه

۱ ـ دراصل سفیدست

ملایك سپاه باسط بساط امن و امان رافع لوای عدل و احسان سلطان سلطان نشان
صاحب قران گیتی ستان ابوالمظفر ابوالمنصور سلطان شاه عباس ثانی بهادرخان
خلدالله ملکه وسلطانه زیب وزینت داده منشیان دیوان « والله یوتی ملکه من‌یشاء»
منشورخلافت معمورهٔ جهان‌بنام نامی‌آن حضرت نوشتند سلاطین‌اطراف و گردن ـ
کشان [۲۲۷ ب] آفاق وامرای نامدار و بهادران امصار غاشیهٔ بندگی بر دوش و ٥
کمر فرمان برداری بر میان بستند ، **نظم** :

سراسر دلیران ایران زمین
کشیدند صف بر یسار و یمین
پی تهنیت یك بیك همگنان
زبان بر گشادند زانو زنان ۱۰
که شاها به زیب و فرو تخت و تاج
بمان تا بماند ز آدم نتاج
ترا بندگانیم از جان و دل
ولی بندگانی ز خدمت خجل
نه ما چاکرانیم و تو شهریار ۱٥
که ما بندگان تو خداوندگار

و چون شاهنشاه ایران بر مسند خاقانی‌متمکن گشت ابواب خزاین ودفاین
بگشاد و مجموع از کان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوایف خدام را
به‌مواهب فراوان وعطایای بی کران بنواخت ، **شعر** :

رعیت ز انصافش آباد شد ۲۰
ز بخشش سپاهش همه شاد شد

و امرا وخوانین و سایر مقربان را به‌مناصب بلند و مراتب ارجمند مفتخر
و سرافراز گردانید و همگی همت خاطرقدسی مظاهرملکوت ناظر بر آن گماشت
که دارالملك قندهار که بسببی از اسباب چنانچه درجلد دویم این مجلد بدستیاری

کلك وقایع نگار مرقوم قلم فیروزی رقم شده در تحت تصرف فرمانفرمای بلاد هند در آمده بود مجدداً در حیطهٔ ضبط و تصرف [۲۲۸ الف] این دودمان خلافت‌نشان قرار گیرد، و به‌این اراده همیون درزمستان سنهٔ ثمان وخمسین والف که آفتاب تابان در اواخر جدی بود و از شدت برودت آب رود منجمد شده مانند نقرهٔ خام
۵ می‌نمود و از بسیاری برف قلهٔ کوه و فضای صحرا و بساط هامون مسطح شده و با هم مساوی واز وفور طوفان باران کرهٔ خاك غدیری می‌نمود صاحب قران زمان از سریر خلافت مصیر برمرکب کوه شکوه قمر مسیر بر آمده عنان عزیمت بدان ولایت ارتفاع فرمود، **شعر** :

روان کرد لشکر به عزم جهاد
۱۰ سمند ظفر زیر ران مراد

و چون رایت نصرت شعار محفوف به‌عنایت آفریدگار درساحت‌قندهاررسیده سرا پردهٔ ابهت و تمکین افراشته گشت و قبهٔ بارگاه کیوان دستگاه ازاوج افلاك و ذروهٔ سماك در گذشت حاکم نافرجام و امرایی که در آن قلعه بودند چون از دانش مایه و ازسعادت پیرایه نداشتند به اقدام اطاعت و فرمانبرداری پیش نیامده
۱۵ طریق طغیان و عصیان سپرده ابواب قلعه چون بخت خود بستند و پای جهالت از طریق ضلالت فراتر نهاده دست جسارت از آستین بی باکی برآوردند، لاجرم امر واجب الامتثال به‌فتح قلعه و استیصال آن زمره صادر گشت [۲۲۸ ب] و در اول بهار طراوت شعار تسع و خمسین و الف که سلطان بلند جناب آفتاب بقلعهٔ عالی محل حمل نهضت نمود و بهار در تیز تاز صبا از هوا داری خسرو ربیع جهانگشا قلعهٔ
۲۰ غنچه را بی آنکه سنان خار بخون لاله رنگین گردد به‌چستی و چالاکی بگشود، **شعر** :

صبا به قلعه گشائی غنچه بسته کمر
به فرّ دولت شاه ربیع عدل سیر

نکرد خار سنان را به خون لاله خضاب

حصار غنچه شده فتح با ذخیرهٔ زر

عساکر گردون مآثر روی‌جلادت واقتدار به‌فتح حصار آوردند و از اطراف و جوانب هجوم آورده چنان جنگی در پیوست که تابهرام خون آشام به‌کوتوالی قلعهٔ زبرجد فام حصار فلك موسومست واقعه‌ای بدان هولناکی یاد نداشت و چون نزدیك شد که قلعه را به‌غلبه وقهر بگشایندسیلاب رعب و بیم در خانهٔ تمکن‌ساکنان بروج افتاد و والی قلعه از نهیب صولت بهادران گردون سطوت مضطرب و مضطر گشته از در عجز و مسکنت در آمده به اقدام عبودیت و بندگی طریق اطاعت و انقیاد سپردن گرفت و با اکابر و اهالی ازحصاربیرون‌آمده روی بر آستان سلطنت آشیان که سجده گاه سرافرازان روی زمین و بوسه گاه سلاطین جمشید تمکین بود نهادند. [۲۲۹ الف] در آن یورش شیر بیشهٔ هیجا میرزا عنایت بیك ، **شعر** :

گروهی نه پر دل که یك پاره دل

نپوشیده آهن که آهن گسل

شجاعتی نمود که داستان رستم و اسفندیار در نظر ها خوار و بی اعتبار گشت. لاجرم حضرت خاقان صاحبقران صنوف مراحم وعواطف خسروانه دربارهٔ اوارزانی داشته به خلاع فاخره و انعامات مفتخر و سرافراز فرمـود و داروغگی و حکومت تون و طبس علاوهٔ آن گردانید. و ایضاً چنانچه در همان کتاب‌افادت ایاب مرقوم است سپاه تیره رای هند کـه محاسب وهم به‌عقد انامل و قیاس تخمین و شمار آن نمیتوانست کرد به ارادهٔ تسخیر قندهار روی جلادت به آن مرز و بوم نهاده واز دستبرد سپاه اقبال پناه ایران شکسته راه فراپیموده بودند در سنهٔ ثلث وستین بعد الف باز به فرمان پادشاه هند یکی از شاهزادگان با لشکر فراوان متوجه قندهار گشت. چون پرتو این خبر برضمیر منیر خاقان‌سکندرتمکین رسید حسب‌الاشارهٔ همایون بعضی از امرا و شجعان روانهٔ آن ملك گشتند و بعد از ورود به فرمان حاکم قلعه هـر یك از بروج و محافظت دروازه بجمعی از دلیران و مبارزان رستم

تؤامان مقررشده نگاهبانی «دروازهٔ ماشول» بعهدهٔ اهتمام میرزا عنایت بیك وجوانان تابین او قرار گرفت . به حسب اتفاق عسا کر هند در برابر آن دروازه [۲۲۹ ب] رحل اقامت گسترده کمر همت به فتح وجدال بستند. مین باشی اسفندیار شوکت دروازهٔ مزبور را چون بخت خاقان دارا احتشام گشاده تختهٔ پل بر روی خندق انداخته درشاه برج قرار گرفت . سران سپاه مخالف چون چنان مشاهده کردند آن را فوزی عظیم دانسته بهیأت اجتماعی قدم جرأت پیش گذاشتند . بهادرانی که بر فراز برج و باره بودند دست به انداختن تیر و تفنگ گشاده بسیاری از آن قوم تیره رای را برخاك مذلت[1] انداختند ، **نظم** :

کمان گشت دهقان صفت تخم کار
ورا تخم پیکان و دل کشتزار

سپاه ناقص‌عقل‌هند چون حال بدان منوال دیدند خجلت زده و شرمسار خاك بی‌ناموسی بر فرق خویش پاشیده روی به بنگاه خود آوردند و تا مدت چهار ماه و ده روز حال بدین منوال جاری بود ، عاقبت چون دانستند که دست قدرتشان به خاکریز نمی‌رسد ناکام راه فرار پیمودند .

بر مرآت‌ضمیرمنیر ارباب جاه وجلال مستور نماناد که در آن‌اوقات که‌سپاه مخالف در برابر قلعه وحصار نشسته هرروزه به‌طرف «دروازهٔ ماشول» که محل‌قرار مین‌باشی شجاعت قرین بود [رایت] جنگ و جدال افراخته می گشت[2] [۲۳۰ الف] ازبسیاری‌سعی و زد و خورد[3] مزاج آن عالی‌مقدار از نهج‌استقامت انحراف یافته به سر حد سقم‌وعلت‌شتافت‌واطباهرچندسعی نمودند فایده براستعمال‌دوا وغذا مترتب[4] نگشت ، عاقبت مدبر طبیعت دست از تمشیت امور قلعهٔ بدن کوتاه کرد ، **شعر** :

اینست همیشه عادت چرخ کبود
چون بی غمیی دید زوال آرد زود

۱ــ اصل: مزلت ۲ ــ از اینجادرصحافی دوورق پس و پیشی روی‌داده است ، اصلاح‌شد.
۳ــ اصل: خرد ٤ــ اصل : مرتب

از آن حضرت خلف ارجمند سعادتمندی که ماه برج جلالت و آفتاب اوج مکرمت است موسوم به **میرزافخرالدوله** به یادگارماند . سیمای بزرگی از ناصیهٔ خجسته اثرش ظاهر و امارات اقبال وجاه از حرکات و سکناتش باهر ، **مصراع** :

چو بدردرخشنده روشن لقا

خاقان صاحبقران سکندر مکان رعایت حقوق خدمات والد غفران پناه و اجداد عظامش نموده اورا به منصب جلیل‌القدر یوزباشی گری سرافراز و بین‌الاقران ممتاز فرمود ، و حال تحریر این صحیفه که سنهٔ اربع و ثمانین و الف است آن فرازندهٔ [1] مسند جلالت بر وسادهٔ ابهت و کامرانی متمکن و به امرمزبور قیام و اقدام دارد .

ذکرشمه‌ای ازحشمت وکامرانی رفعت واقبال پناه میرزا سلطان مسعود و بیان مجملی ازاحوال آن‌عاقبت محمود

باز بلبل طبع خرد سخن ساز این نغمه آغاز نهاد که در آن زمان که افتخار [۲۳۰ ب] فضلای روشن‌ضمیرومرجع ارباب جاه واهل‌شمشیر **مولانا فخرالدین‌احمد** والد آن حضرت به دیار عقبی شتافت بنا بر آنکه آن عاقبت محمود هنوز در صغر سن و در مبادی اوان صبی بود در قصبهٔ بافق که مسکن و موطن آباء عظامش بود توقف نموده همت بر تحصیل گماشت. بعد ازچندی به‌دلالت هادی‌توفیق به دارالعلم شیرازتشریف‌داده به‌تحصیل‌فضایل‌و کمالات مشغولی فرمود وهمواره به‌مجلس‌اکابر علما تشریف برده نسبت به سایرصلحا و فقرا طریقهٔ اخلاص وارادت بجای می‌آورد و به‌طاعات وعبادات اوقات شریف صرف می‌فرمود ، **نظم** :

نشستی به اهل عبادت همه
سر انجام کارش سعادت همه
فرو نامدش سر به چرخ کبود
همین سر به محرابش آمد فرود

درآن اثنا شمه‌ای‌ازحسن کردار و عظمت و اقتدار آباء نامدار آن جناب بر

---

۱ ـ نسخه وزیری : برازنده

پیشگاه ضمیر انور خاقان فریدون حشمت دارا کیاست ، **شعر** :

فرازندهٔ تـاج کیخسروی

طـرازنـدهٔ تخت اسکندری

شعر

۵ عظیم قدری که قدر او و حشمت او

اگر در افتد بر اوج نه سپهر ظلال

چنان ز قدرش قدر فلك بیفزاید

که گر چو نشر کند آفتاب از اختر بال

دگر ز سطح فلك با کمال گرم روی

۱۰ [۲۳۱ الف] دقیقه‌ای نکند طی بصد هزاران سال

السلطان بن السلطان بن السلطان سلطان شاه صفی موسوی الصفوی بهادر خان روشن گشته فرمان واجب الامتثال عز ورود و شرف صدور یافت که روی امید به آستان سلطنت آشیان آورد . بنا بر فرمان پادشاه کامران آن حضرت روی ارادت به‌پایهٔ سریر خلافت مصیر آورده زبان به‌ثنا وستایش بر گشاد که ، **شعر** :

۱۵ ای در پناه چترت خورشید پادشاهی

محکوم امر و نهیت از ماه تا به ماهی

هم ملك تست ایمن از صدمهٔ تزلزل

هم دور تست فارغ از وصمت تباهی

از رای تست عالی رایات کامکاری

۲۰ در شان تست منزل آیات پادشاهی

التفات و عنایات بی‌نهایت خاقان وافر احتشام شامل حالش شده منظور نظر مرحمت گشت و به‌خلاع فاخره و منصب یوزباشیگری جلو خاصهٔ شریفه سر افتخار به اوج اعتبار رسانید و پیوسته در رکاب ظفر انتساب و اسفار و معارك نقد جان بر کف گرفته نثار اقدام شاهنشاه زمان کرده به‌خدمات لایقه قیام و اقدام داشت ، تا در سنهٔ اربع وستین و الف که غفران پناه میرزا عنایت بیك چنانچه در صدر این

صحیفه مرقوم گشته در قندهار جان نازنین به جوارمغفرت [۲۳۱ ب] رب العالمین سپرده رخت بـه ریاض رضوان کشید، پرتـو آفتاب عنایت خاقان کامران خلد آشیان صاحبقران از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بروجنات احوال خیرمآل آن حضرت تافت ومن حیث الاستقلال د. مسند میمن باشیگری وحکومت دارالشجاعهٔ بافق و بهاباد و نوقات ومفازه [۱] و جندق تکیه داده پایهٔ قدر ومنزلتش از امثال و ۵ اقران در گذشت، و بی شایبهٔ تکلف و سخنوری آن مهر سپهر سروری حاکمی بود در کمال نصفت و رعیت پروری و نهایت معدلت و مرحمت گستری. نسبت به اهل فضل و هنر التفات بسیار داشت و همواره همت عالی نهمت بر انتظام حال رعیت و زیردستان می گماشت، **نظم**:

فرو مرد بدعت در ایام او ۱۰
نبودی بجز مکرمت کام او

و هم در زمان استقلال در منزل «چاه قادر» که وسط راه یزد و بافق و چون تیه موسی از آب و آبادانی دور است سرایی در نهایت وسعت و تکلف ساخته گرد ستم از چهرهٔ مترددین بسترد، و درقصبهٔ طیبهٔ بافق حمامی در افروختگی و گرمی چون سینهٔ عاشقان و در لطافت و پاکیزگی مانند خاطر ارباب عرفان بنا فرمود و ۱۵ از جامه خانهٔ التفات لنگهای لطیف و کیسهای پاکیزه بهجهت صادرین وواردین معین نمود و حجامان چربدست جهت خدمت برپای داشته [۲۳۲ الف] خاطر ها را از اجرت آزاد کرد، **شعر**:

که گرمابه در دهر دید این چنین؟
که گلشن ازو گشته گلخن نشین ۲۰
جهانیست از جامش اختر شناس
که هست این رصد بر ضمیرش قیاس
به مهر آب و آتش در آغوش هم
در آن خاك تن ایمن از باد غم

---

۱ ــ اصل: مفاضه.

ز شامش فروزان صفای سحر
در آن فـرش مـرمر به‌جای صخر
برای جدارش ز کاشی تراش
دل کان فیروزه اندر خراش
۵ در آن لاله‌رویان به‌بالای سرو
زجامش نگه رشك بال تذرو

و چون رایت اعتبار و اختیارش درغایت ابهت واقتدار سر به‌فلك دوار کشید به‌تاریخ شهور سنهٔ احدی و سبعین بعد الف در دارالسلطنهٔ اصفهان به‌عارضهٔ صعب مبتلی گشت ، چنانچه اطباء حاذق و حکماء مدقق هر چند در ابراء آن مرض و ۱۰ ازالهٔ آن سعی نمودند جوهر ذات پسندیده صفات‌را صورت صحت دست نداد و صفت ضعف قوت پذیرفته عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب به جانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد ، **شعر** :

جانش مقیم روضهٔ دورالسرور باد
خلوتسرای مرقد او پر ز نور باد

۱۵ چون واقعهٔ آن حضرت به عرض مقربان بارگاه جلالت خسرو کامران‌رسید و از چهرهٔ حـال و صفحهٔ آمال جلالت و اقبال پناه **محمد حسین‌بیك** برادر زادهٔ [۲۳۲ ب] غفران پناه مزبور دلایل عزت و شواهد عظمت پیدا و در میدان جلادت و سپاهیگری گوی مسابقت از یکه سواران معرکهٔ دلیری می‌ربود وحسن خدمات و جانسپاری آبای نامدارش منظور نظر خاقان سکندرشان بود لاحرم او را به‌عنایات ۲۰ پادشاهانه ونوازشات خسروانه ممتاز وبه منصب موروثی سرافراز گردانید، به جهت محافظت دارالقرار قندهار روانهٔ آن سرحد فرمود .

وآن عالی مقدار بعداز ورود بدان دیار علم شوکت افراخته به خدمات سرکار خاصهٔ شریفه قیام و اقدام می نمود و با وجود غلوی جوانی واستعداد عیش و کامرانی حیا و تقوی بر او غالب و از مناهی و ملاهی به غایت محترز و

مجتنب می بود . چون مدت چند سال در آن مملکت در غایت ابهت گذرانید در
سنهٔ ثلث و سبعین و الف موافق توشقان ئیل بنا براقتضاء قضاء مالك الملك واجب۔
التعظیم سر بر بستر ناتوانی نهاده مضمون آیهٔ کریمه « و ما تدری نفس بای
ارض تموت » وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات مقرر
بهسرآمده بود داعی « یاایتها النفس المطمئنه» را لبیك اجابت گفته به هزار حسرت ۵
در گذشت ، **بیت:**

تا دیده دید واقعه زین صعتبر ندید

دل کین خبر شنید کسش با خبر ندید

پس از فوت آن حضرت قرةالعین سپهر جلالت و ماه اوج حکومت
[۲۳۳ الف] **میرزا فخرالدین احمد** که انوار بزرگی از ناصیهٔ خجسته اش طالع و ۱۰
آثار جلالت و حکومت از بشرهٔ همایونش ساطع به وفور شجاعت و دلاوری مشهور
و به صفت نباهت و سخاوت بر السنه وافواه مذکور، **مصراع :**

فلك احتشام معالی پناه

به فرمان خاقان صاحبقران گیتی ستان‌افسر حکومت برسرنهاده لوای استقلال
منصب مین باشیگری افراشت و با عجزه و زیردستان عدل و داد ورزیده با کافه ۱۵
برایا بر وجه احسن معاش فرموده والی یومنا هذا که مسود اوراق در دارالخلد
حیدر آباد [است] و تاریخ هجری بهشهر رجب المرجب سنهٔ اربع و ثمانین والف
رسیده آن حضرت‌جلالت دستگاه در قصبهٔ بافق و بهاباد به امر حکومت اشتغال
دارد و رجاء واثق ووثوق صادق که آن عالی مقام در سایهٔ دولت ومعدلت آفتاب
اوج پادشاهی خلد الله تعالی ملکه و سلطانه بهاعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ ۲۰
انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب شاهنشاهی بر وجنات احوالش
تابد ، **شعر:**

خواهم که بهظل دولت شاه جهان

بر مسند اقبال بماند جاوید



[۲۳۳ب] و چون به‌مراقبت رفیق توفیق‌قلم صاحب تحقیق جواهراخبار این طبقهٔ جلیله را تا این غایت در سلك عبارت کشید از رشحات چشمهٔ حیات‌بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان به صوب تحریر بدایع وقایع دیگران معطوف گردانید.

بر ضمیر دانش پذیر والیان ممالك سخن و خاطر مهر تنویر واقفان حکایات نو و کهن پوشیده نماند که در صدر مقالهٔ اولی مقرر شده بود که برخی از احوال مباشرین اوقاف و عمال جزو سرکار دیوانی در **مجلس سادس و سابع** نگارش شود و چون کمیت خوش‌رفتار قلم در عرصهٔ احوال هر طبقه تکاپوئی نموده به سر منزل ایشان رسید مسود اوراق که غریب وادی حیرت و نا کامی بود در رکاب ظفر انتساب‌نواب قدسی القاب[۱] [۲۳٤ الف] پادشاهزادهٔ نامدار کامکار، قرهٔ باصرهٔ دولت، غرهٔ ناصیهٔ‌سلطنت. تازه‌نهال بوستان رفعت، نوباوهٔ گلستان‌ابهت، نور حدیقهٔ شوکت و حشمت، ثمرهٔ روحیهٔ عظمت و جلالت، یکتا گوهر دود مان گیتی ستانی، خلاصهٔ اولاد حضرت صاحبقرانی، عالی نژاد والا گهر **سلطان محمد اکبر** به تاریخ نهم شهر شعبان المعظم سنهٔ تسع و ثمانین بعد الف بدارالامان مُلتان داخل گردید. اما چون هر خزانی را بهاری در عقب و هرلیلی را نهاری متعاقب می‌باشددر خلال اختلال احوال ریاح امانی و آمال از مهب جاه و جلال‌در اهتزاز آمده غنچهٔ دل مانند دل غنچه از تنسم نسیم بهاری تبسم آغاز نهاد و انوار [۲۳٤ب] لطف و افضال از مطلع دولت و اقبال لامع گشته نرگس دیده را مانند دیدهٔ‌نرگس ازخواب ناز باز گشاده شجرهٔ امید به‌ثمرهٔ سعادت جاوید بارور گردید،

بیت:

دمید صبح سعادت ز مشرق آمال

رسید مژدهٔ دولت ز هاتف اقبال

یعنی به محض موهبت ایزد متعال بندهٔ خاکسار منظور نظر کیمیا اثر آن

۱ـ ازینجا دوورق پس‌وپیش صحافی‌شده است،اصلاح‌شد.

پادشاهزادهٔ عالی گهر که مهر منیر در سپهر مستدیر هر صباح اقتباس نور از مصباح رای جهان آرایش می نماید و زحل بلند محل بر فراز طلسم هفتم هر شام جهت پاسبانی قصر کامرانیش ابواب افتخار بر روی خود می گشاید، **نظم:**

پایهٔ قدر او ازان بیش است

که توانم ادای آن [۲۳۵الف] کردن ۵

بلکه نتوان به صد هزار زبان

عشر اوصاف او بیان کردن

گردید، و مهم وزارت و خدمت «خان سامانی» سرکار نواب مستطاب معلی القاب آفتاب احتجاب قمر رکاب مریم آداب علیهٔ عالیهٔ متعالیه حرم محترم خود که بلقیس سراپردهٔ عصمت و شاهزادهٔ دودمان سلطنت و عظمت است علاوهٔ منصب «دوصدی» حقیر ۱۰ نموده به خطاب «خان سامان» سرافراز فرموده به مقام عنایت و التفات درآمد. بنا برین امور فرصت تألیف و تحقیق احوال جمعی که ملتزم شده بود نماند.

و سبب دیگر آنکه برخی از خصوصیات هر یك از این طبقه به تقریب مناسبت در ضمن وقایع سابقه به قید کتابت [۲۳۵ ب] در آمده و به عون عنایت یزدانی مجملی دیگر در تحت حکایات آینده تحریر خواهد یافت. لا جرم درین ۱۵ مقام طریق اختصار مسلوك داشته متعرض [۲۳۶الف] حالات ایشان نگشت و عنان جواد خامهٔ بلاغت نژاد را به صوب تحریر مقالهٔ ثانیه انعطاف داد، و هو الهادی فی سبیل الرشاد.

[۲۳۶ ب] مقالهٔ ثانیه ازمجلدسیم

در ذکر علما و قضاة ومحتسبان و واعظان وخطبا ومنجمان و خطاطان واطبا وشعرا واشراف و اعیان از خواص و عوام

که خامهٔ بلاغت نشان به همین ترتیب درده فصل‌بیان خواهد نمود، انشاءالله تعالی
۵ وحده العزیز ، **شعر** :

خدایا ثنای تو گویم نخست
که بالاتر ازهرسخن حمد تست
تویی صانع انجم و نه سپهر
ز انوار لطف تو یک ذره مهر
۱۰ ز انشای صنع تو در روزگار
سواد شب است و بیاض نهار

فصل اول

در بیان شمه‌ای از احوال علما و فضلا

بدان ای عزیز که این ضعیف طریق طلب قدم قدم نوردیده و اوراق صحف
۱۵ ورق ورق گردیده و از هر کس سخنی شنیده تا سرمایهٔ احوال این زمرهٔ جلیله
چون خرقه و لقمهٔ درویشان هر پاره از جایی و هر لقمه از سرایی فراهم آورده ،
نظم :

به پوست‌تخته‌و کشکول‌و بانگ‌شیءاللته

جهان بگشتم کاینک منم گدای سخن

ز نقد عمر عزیزم هر آنچه رایج بود

به رونمای سخن رفت و در بهای سخن

علما و فضلا که درخطهٔ یزد درظلال مرحمت نامتناهی الهی در غایت فراغت ۵
بـه نشر فضایل و کمالات اشتغال نموده بیشمارنـد و بیان حالات مجموع موجب
اطناب و تطویل، لاجرم خامهٔ نکته‌دان‌صحایف [۲۲۷الف] این اوراق را به‌ذکرمجملی
از حال مشاهیر این طبقه می آراید و تقدیم و تأخیر منظور نمی‌دارد.

اشرف فضلای ایران والطف علمای دوران جامع کمالات صوری ومعنوی‌مولاناشرف‌الدین‌علی‌الیزدی ۱۰

آن حضرت به کمال دانش وسخنوری علم گشته و به‌جمال‌فطنت وهنرپروری
از امثال و اقران در گذشته ، عقود منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون فرح بخش
خواطر ودرر منظوماتش درنظر دیده وران مبصر بهتر از عقود جواهر ،**شعر** :

روشن روان تیززبان بلند قدر

مجلس فروز انجمن‌آرای سرفراز ۱۵

همواره در عراق و فارس نزد سلاطین حشمت‌آیین معزز و محترم می‌بود و
به‌قلم‌لطایف نگار مؤلفات بدایع آثار بر صحیفهٔ روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر
می‌نمود . مدتی مدید در کمال اعتبار انیس خاص وندیم بزم اختصاص‌خاقان مظفر-
لوا معین‌السلطنه شاهـرخ میرزا بود وبـه لفظ گـوهر بار آن حضرت به «جناب
مخدومی» ملقب گردیـده بود . در سنهٔ خمس‌واربعین و ثمانمائه فارس مضمار تهور ۲۰
میرزاسلطان محمدبن‌میرزا بایسنغردر ممالك عراق به تخت سلطنت متمکن گشته
دردارالمؤمنین‌قم‌نزول‌اجلال فرمود. به‌سمع شاهزاده رسید که مخدوم جهان مولانا
شرف الدین‌علی در بلدهٔ یزد بر مسند افاده نشسته [۲۳۷ ب] و چندانکه سلاطین
زمان‌استدعای حضورشریفش میکنند التفات‌نمی‌فرماید . شاهزادهٔ عالیقدر را داعیهٔ

صحبت آن جناب غالب گشته نشانی به‌استدعای حضورموفورالسرورش در قلم آورده مصحوب بعضی ازمقربان با تحف فراوان به‌جانب دارالعبادهٔ یزد ارسال نمود . آن حضرت حسب‌الفرمان قضا جریان متوجه پایهٔ سریر سلطنت مصیر گردید. چون قرب وصول قریب گردید شاهزاده با خواص امرا به استقبال شتافت و آن حضرت را درآغوش عطوفت کشیده آن مقدار اشفاق و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بر آن متصور نبود . بعد از ورود به منازل جنت آثار همواره شاهزادهٔ عالی مقدار بافوجی ازعلمای خجسته صفات در خدمت آن‌جناب صحبت می‌داشت وبیشتراوقات فرخنده ساعات به‌تحصیل فضایل وتحقیق مسائل همت می گماشت. و بنابرآنکه در آن ایـام از اطراف بلاد و امصار اکابر و اشراف به درگاه شاهزادهٔ عالیجاه جمع آمدند ودخل آن خسرودر یادل به خرجش وفا نمی کرد بعضی ازمردم فتان به عرض رسانیدند که ضعف شیخوخت[1] بر مزاج همایون حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوا به مرتبه‌ای ضعیف شده که آن حضرت‌را مجال حرکت‌نماند. فرصت غنیمت باید شمرد و بلدهٔ اصفهان و شیراز را به تحت تصرف در آورد و حال آنکه در آن زمان [۲۳۸ الف]حکومت اصفهان تعلق به‌امیرسعادت خواند شاه می‌داشت و میرزا عبدالله ولـد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می‌افراشت . القصه میرزا سلطان‌محمد آن‌سخنان را قبول نموده بیك ناگاه برسراصفهان تاخت وامیر سعادت را گرفته مقید ومحبوس ساخته اموال بسیار ازآن ولایت حاصل کرده به سپاهیان بخشید و یورش فارس را پیشنهاد همت بلند نهمت گردانید . چون این خبر بـه سمع شریف خاقان عـالی گهر رسید بـا وجود ضعف شیخوخت[1] به واسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی در شهور سنهٔ خمسین وثمانمائه لوای نصرت انتما به جانب فارس و عراق بـر افراشت . چون مملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد از استماع این خبرازیورش‌فارس عنان بازکشیده‌راه فراپیش گرفت. خاقان سرافراز فرارشاهزاده را معلوم فرموده‌عنان انصراف به‌صوب اصفهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلك هواداران

۱ـ اصل : شیغوخیت

میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مؤاخذ و معاتب گردانید ، بلکه در اواسط ماه مبارك رمضان اکثر آن قوم عالیشان را به یاسا رسانید و جناب اشرف الفضلاو المحققین مولانا شرف الدین علی را طلب فرمود و بنا بر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاهزاده خوانده که ، **شعر** :

[۲۳۸ ب]چرخ است پیرو اختر بخت تو نوجوان ۵

آن به که پیر دولت خود با جوان دهد

و می گفته که حضرت خاقان سعید متوجه این جانب نخواهد شد ، پرسید که تو از کجا می گفتی که من بدان جانب نخواهم آمد . مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی نمی گفتم بلکه به قیاس عقلی عرضه می داشتم، زیرا که شاهزاده نهالیست خجسته ظلال بر جویبار دولت و اقبال بالا کشیده، و ۱۰ آفتابیست فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده . ظاهر چنان بود که از صرصر غضب خسرو عالی گهر از پای در نیاید و در برج عاطفت خاقان بحروبر از وصمت زوال و عقدهٔ کسوف ایمن ماند .

میرزا عبداللطیف که خاطر متوجه مخلص حضرت مولوی داشت عرض نمود که پدرم میرزا الغ بیك مدتیست به جهت اتمام رصد در سمرقند طالب خدمت ۱۵ مولوی است، اگر رای عالی اقتضا فرماید او را به نزد والد گرامی فرستم. حسب الاستدعای شاهزاده اشارهٔ خاقان سعید درین معنی نموده شد و میرزا عبداللطیف آن جناب را در کمال اعزاز و اکرام به جانب ماوراءالنهر فرستاد . بعد از وصول به بلاد ترکستان مدتها درنهایت احترام مصاحب میرزا الغ بیك می بود. بعد ازواقعهٔ هایلهٔ خاقان سعید چون سلطنت بلاد خراسان با میرزا [۲۳۹ الف] سلطان محمد ۲۰ قرار گرفت حضرت مخدومی را رخصت انصراف به جانب دارالعبادهٔ یزد داد و مایحتاج سفر از خیمه و خرگاه و سایر اسباب سرانجام فرموده هر ساله به جهت مدد معاش آن جناب مبلغ پانزده هزار دینار از بابت وجوهات یزد مقرر فرمود .

در شهور سنهٔ ثلث و خمسین و ثمانمائة حضرت مولانا شرف الدین علی بلدهٔ

یزد را به نور حضور منور فرمود و پس ازیک ماه به‌قریهٔ تفت‌در«باغچهٔ مخدوم» که
به‌یمن همت عالی‌نهمتش عمارت یافته بود رحل اقامت گسترد و به موجب استدعای
علما آغاز درس و افاده نموده پرتو انوار ضمیر دانش پذیرش بر صفحات احوال
طلبه‌تافت.

۵ در کتاب «سلم السموات» که از جملهٔ مؤلفات شیخ ابوالقاسم ولد شیخ
ابوحامد کازرانی(کذا) است‌مرقوم ومسطور گشته که حضرت اشرف العلما مولانا
شرف‌الدین علی یزدی صاحب«ظفرنامه» و جناب خواجه صاین‌الدین محمد ترکه
اصفهانی,شارح «فصوص الحکم» بعد ازتحصیل علوم رغبت تمام به مشاهدهٔ درویش
صاحب‌حال و ولی صاحب کمال داشتند. چنان مصلحت دیدند که در جست و
۱۰ جوی این معنی مسافرت نمایند با کتب و مؤونات بسیار متوجه بغداد شدند و در
مدرسه نزول نمودند و به‌طریق طلب گرد محلات و کوچه های بغداد گشتند.
[۲۳۹ ب] به‌درخانه‌ای‌رسیدند که دو درویش درآنجا نشسته بودند. از حال ایشان
پرسیدند. گفتند مارا پیریست، دراین خانه‌ساکن است و ما در خدمت او براین
در مجاوریم. استدعای ملاقات‌پیر نمودند وبعد ازصحبت التماس رفاقت و همراهی
۱۵ او کردند. وی گفت طریقهٔ ماترك است و شما را کتب ومتعلقات بسیار هست.
ایشان به مدرسه‌آمدند و جملهٔ کتب ومؤونات سفر بر طلبهٔ علوم و مستحقین ایثار
کردند و به‌خدمت درویش باز گشتند و مدتها با درویش مسافرت کردند و احتمال
ریاضات نمودند. اصلا فتح البابی که منظور ایشان بود دست نداد و چیزی از
مشاهدهٔ کرامات وخارق‌عادات‌اتفاق نیفتاد. ازصحبت پیرجدا شدند وبه‌مصررفتند.
۲۰ شنیدند که درویشی صاحب حال مدتیست که از خلق منقطع گشته و در بالاخانهٔ
خانقاهی‌منزویست. بر خانقاه رفتند ومدتی مجاور شدند. اتفاق صحبت نیفتاد،
تا آنکه آن درویش وفات یافت. ناچار عزیمت مراجعت نمودند. چون به تبریز
رسیدند شنیدند که زنی مجذوبه از غیب خبر می‌دهد و خلقی برو گرد آمده‌اند.
ایشان نیز آنجا رفتند. آن زن از خصایص سفر و اسامی ایشان خبر داد و گفت
سبب‌آنکه درویش ثانی با شما خلطه ننمود [۲۴۰ الف] بی‌وفایی بود که با درویش

اول نمودید .

از جملهٔ مؤلفات افادت ایاب آن جناب یکی کتاب بلاغت ایاب « ظفرنامه » است که به اعتقاد اکثر مورخین در فن تاریخ به لطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخه‌ای مکتوب نیست، و آن کتاب شریف بواسطهٔ حسن اهتمام میرزا ابراهیم سلطان در شهور سنهٔ ثمان وعشرین و ثمانمایه به‌اتمام رسید . و «حقایق التهلیل » و ۵
« حلل‌مطرز » و «منتخب »آن درفن معما ولغزو «شرح قصیدهٔ برده» و « کنه المراد در علم وفق اعداد » ازجملهٔ نتایج اقلام بلاغت نظام ان فاضل عالی‌مقام است .

وفاتش در سنهٔ ثمان و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در « مـزار شرفیه » واقعه درجنب«مسجد جامع محلهٔ میرچقماق» که بانی آن مولانا شمس‌الدین علی والد آن جناب بود و حضرت مخدومی درجنب آن‌عمارت مدرسه ساخته و«شرفیه» ۱۰
نام کرده مدفون گشت .

جناب غفران پناه مولانا شمس‌الدین محمد برادر زادهٔ آن جناب در عمارت و تعمیر «مدرسه و خانقاه شرفیه» کمال اهتمام فرمودو اطعام هرروزه به‌جهت فقرا ودرویشان ومرسوم قرّاء ومؤذنان تعیین نموده مدتی‌مدید هرصباح و مسا درویشان و فقرا مستفیض و بهره‌مند می‌بودند . الحال آن عمارت روی بـه خرابی آورده ۱۵
[۲۴۰ ب] و حکم سایر بقاع‌الخیر به هم رسانیده .

بر رأی جهان آرای ارباب استعداد مخفی نخواهد بود که «جناب مخدومی» گاهی زبان به نظم‌اشعار می گشود و این غزل از نتایج طبع آن حضرت است کـه درحین تحریر به‌خاطر بود ، **غزل** :

سواره بر سر ره جلوه‌ای نمودی و رفتی ۲۰

هزار تیر بلا بر رخم گشودی و رفتی

سواره دوش به میدان‌چومست ناز گذشتی

به یك کرشمه دل عالمی ربودی و رفتی

چه آتش‌ازدل‌من کم شود ازینکه تویکره
بسان برق ز دورم رخی نمودی و رفتی
نه کشتن شرفت قصد بود در دم رفتن
به صید می‌شدی وخنجر آزمودی و رفتی

۵ **افضل‌الفضلاء المتقدمین اعلم العلماء المتأخرین افتخارالحکماء المتبحرین مولانا مؤمن حسین یزدی**

از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلا فایق بود و در میدان تحقیق و آن حلال معضلات رسایل و توضیح خفیات متقدمین قصب السبق از دانشمندان زمان می‌ربود ، **بیت** :

۱۰ سپهر علم را بود آفتابی
فنون فضل را جامع کتابی

آن استظهارالعلما در مبادی ایام زندگانی همت بر کسب کمال گماشت و در صحبت دانشمندان شرایط تلمذ بجای آورد و به واسطهٔ قابلیت اصلی [۲۴۱ الف] بلکه به محض عنایت لم یزلی هنوز درسن شباب بود که از شمیم فضایل و ۱۵ کمالاتش مشام مستنشقان گلزار علوم معطر گشت و از رشحات قلم گوهر بارش ریاض دانش در خضرت و نضارت از ساحت بوستان ارم در گذشت . لاجرم اعاظم افاضل به امید کسب علم ودانش متوجه ملازمتش بودند و بعد از ادراك آن سعادت عظمی ازشعشعهٔضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات‌می‌نمودند. در ایام جهانبانی خسرو گیتی‌ستانی به‌حسب تقدیر مفتح الابواب آن‌جامع فضل‌و کمال‌را عارضه‌ای ۲۰ دست داد که اطبا از معالجه عاجز آمدند . آخرالامر مرغ روح شریفش ازتنگنای قفس قالب به فضای عالم ارواح طیران نمود .

رباعیات آن فاضل عالیمقام در میان ارباب فضل مذکور ومنظومات فصاحت‌آیاتش ورد زبان خاص و عام این چند رباعی که ازنتایج طبع مستقیم آن دانشمند یگانه است و در حین تحریر به‌خاطر بود زینت این صحیفه گردید ، **رباعی** :

در مرتبهٔ علی نه چون است و نه چند
در خانهٔ حق زاده به جانش سوگند
بی فرزندی که خانه‌زادی دارد
شك نیست که باشدش بجای فرزند

٥

[٢٤١ب] ایضاً

گه بستهٔ زلف همچو زنجیر شدم
گاه از نگهی نشانهٔ تیر شدم
آزادی هر دو کون می‌خواست دلم
در بندگی نفس و هوی پیر شدم

١٠

ایضاً

مست می عشقیم و جنون در سر ماست
این کهنه سفال چرخ کی درخور ماست
آبی که ازو عمر ابد یافته خضر
بر خاك فشاندهٔ تهِ ساغر ماست

١٥

ایضاً

شادی ز دل کسی گریزنده مباد
بر گریه کس زمانه را خنده مباد
هر دم غمی از رهگذری باید خورد
روزیّ کسی چنین پراکنده مباد

٢٠

ایضاً

لبریز ز باده ساغر جهّال است
پیمانهٔ ما ز غصه مالامال است
اوضاع جهان اگر برین منوال است
خوبست که رسم عمر استعجال است

ایضاً

در دهر بنای خرمی منهدم است
و اسباب نشاط و عیش نا منتظم است
خون می‌خورم و نمی‌زنم دم گویا
۵ طفلم من و تنگنای گیتی رحم است

و حضرت بخشندهٔ بی‌منت دو خلف نیك اختر سعادتمند به آن قدوهٔ اصحاب فضل و کمال عنایت فرموده بود که به حسن صورت و سیرت آراسته و نهال جود ایشان از صفات ذمیمه پیراسته. یکی **میرزا ابوالحسن** که به جودت طبع و حدّت ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان موصوف ومعروف و هم در عنفوان ایام جوانی ۱۰ ازین منزل فانی به دیار باقی خرامید. ودیگری حضرت [۲۴۲ الف] خجسته صفات **میرزا ابوالهادی** که از ناصیهٔ سعادت اثرش انوار بزرگی طالع و آثار جلالت از بشرهٔ پاکیزه‌اش ساطع، درزمان خلافت و فرمانروایی ماه آسمان عظمت وشهریاری مرکزدایرهٔ شوکت وجهانداری خاقان جمجاه‌ملایك سپاه مظهر الطاف‌اله، **شعر**:

شاه قوی طالع فیروز جنگ
۱۵ گلبن این روضهٔ فیروزه رنگ
داغ نه ناصیهٔ سرکشان
تیغ زن تارك لشکرکشان

ابوالمظفر سلطان شاه صفی صفوی موسوی بهادرخان ارادهٔ سفر هندوستان نمود وبعد از عرض رخصت سلطان صاحب سعادت از غایت عنایت قامت قابلیتش را ۲۰ به تشریفات شاهانه آراسته اجازت رفتن فرمود. بعد ازورود بدان مملکت در کمال اعتبار به ملازمت حضرت پادشاه آن دیار شهاب الدین محمد شاه جهان رسیده چند سر اسب عراقی با سایر نفایس به رسم پیشکش به نظر گذرانیده درجهٔ قبول و شرف استحسان یافت و به تشریفات معزز گشت. بعد از چندی عنان ابلق مراد به جانب دارالخلد حیدرآباد انعطاف داد و در آن خطه به خدمت قطب فلك سلطنت

و کامکاری سلطان عبدالله قطبشاه رسید. چون ازاوضاع و اطوارش لوامع نجابت درخشان و از حسن گفتار و کردارش دلالت سعادت نمایان بود بنابر آن منظور نظر آن پادشاه والاجاه گردید ومدتی در غایت [۲۴۲ب] فراغت ورفاه حال و در نهایت عزت و اجلال در متنزهات فردوس نمای آن ملك روزگار می گذرانید ، تا در شهور سنهٔ [1] به حسب اقتضای قضا آن حضرت به عارضه‌ای افتاده چنانچه اطبای حاذق وحکمای مدقق هرچند درازالهٔ آن سعی نمودند جوهر ذات پسندیده صفات را صورت صحت دست نداد وضعف صفت قوّت پذیرفته عندلیب روح پرفتوحش از قفس قالب به جانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد و فحوای مضمون این رباعی به ظهور پیوست ، **رباعی** :

بی خار اگر گلی میسر بودی
هر دم به جهان لذت دیگر بودی
این کهنه سرای زندگانی ما را
خوش بود اگر نه مرگ بر در بودی

بعد از این واقعهٔ هایله قدوهٔ ارباب جاه و جلال امیر محمد سعید میرجملهٔ حیدرآباد نظر بر دوام آشناییهای سابق نموده یکی از معتمدان خود را تعیین فرمود تا نعش آن غفران پناه را از حیدرآباد به نجف اشرف نقل نموده در آن ارض مقدس به خاك سپرد وبه جهت مجاوران آن مکان متبرك تحف کرامت وارسال فرمود .

و از حضرت مرحوم مغفور خلف سعادتمندی **میرزا محمد صفی** نام به یادگار مانده که به فنون فضایل و کمالات آراسته و به محامد سیر و محاسن شیم پیراسته و به ذکرمکارم اخلاق و قدم خاندان معروف و مشهور و از اکابر و اشراف ممتاز گشته و سیمای بزرگی ونجابت از ناصیه‌اش طالع و ظاهر، **مصراع**: «به دانش بزرگ و به همت بلند» و از طرفام نهال سیادت از دودمان رسالت پناهی می‌افرازد چه نسبت صبیه زادگی با عالیحضرت سیادت و غفران پناه حاوی علوم

۱ـ دراصل سفیدست.

مصطفوی، جامع کلام مرتضوی . الواصل الی رحمةالله الولی [۱]**میرمعزالدین محمد شیخ‌الاسلام** دارد و پیوسته درخطهٔ بهشت منزلهٔ یزد با کمال‌اقتداراوقات با برکات به اکتساب فضایل و کمالات مصروف می‌دارد .

جامع اصناف علوم‌محسوس ومنقول حاوی انواع مسایل فروع و اصول‌مولانا محمد صادق

۵ علوشأن آن جناب درمیان، [۲۴۳ الف] علما کالشمس فی وسطالسماء هویدا و کمال دانش و تبحر در علوم معقول و منقول ضرب المثل فضلا ، در علم فقه و حدیث بی مثل و بدل و در فنون علوم از اکثر علما افضل، در حسن سیرت و نقاء سریرت دست پرورد عنایت سبحانی، به جودت طبیعت وحدّت قریحت جامع انواع کمالات نفسانی. ذهن سلیمش در ادراك اقسام علوم به درجهٔ کمال ترقی ۱۰ نموده ، طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب‌السبق از علمای زمان‌ربوده، جواهر زواهر مصفاتش مثال اللؤلوء المکنون ، **شعر** :

ای طبع تو مشّاطهٔ ابکار سخن

از رشحهٔ کلك تو جهانی گلشن

آن فاضل فرخنده صفات به صفت تواضع و پرهیزگاری و حلم و دینداری ۱۵ اتصاف داشت و همواره نقش افاده وتألیف بر صفحات خاطر شریف می‌نگاشت. در اندك فرصتی آوازهٔ فضل و کمال و زهد و دیانت آن فاضل بی‌نظیر روی زمین در اقطار و امصار رسیده و پرتوی از آن بر پیشگاه ضمیر منیر خاقان گیتی ستان، **مصراع** :

که ختم گشت برو تا ابد جهانبانی [۱]

۲۰ تافت ، [۲۴۳ب] رای حقیقت بین خسرو عدالت آیین ، **مصراع** :

سلطان تاج بخش جهاندارتخت گیر

اقتضای آن فرمود که مبلغ یکهزار تومان نقد و جنس که همه ساله از بابت خالصه در وجه مستحقین آن خطه مقرراست آن جناب به ارباب وظایف واستحقاق

۱ـ اصل : جهانی تافت

رساند . چون اطاعت امر پادشاهی بر کافهٔ خلایق واجب و لازم است آن جناب انگشت قبول بر دیده گذاشته در غایت اختیار و نهایت دیانت و اعتبار به لوازم آن مهم اقدام نمود و هر روز مرتبهٔ او در تزاید می‌بود ، تا مدت چهل‌سال من حیث‌الاستقلال بدان امر اشتغال داشت و چون به مقتضای کریمهٔ « کل شیءهالك الاوجهه له الحکم و الیه ترجعون » ثبات و دوام خاصهٔ ذات بیچون قادر کن فیکون است و انتقال و ارتحال از دنیای دون لازم وجود محنت فرسود، در شهور سنهٔ ثلث وستین بعد الف آن ، **مصراع** :

سپهر فضل و مهر اوج افضال

در بلدهٔ یزد به جوار مغفرت ایزد متعال پیوست ، **مصراع** :

شد مقیم کوی ارباب وصول .

اعاظم اهل علم و اجتهاد و اکابر اصحاب زهد و ارشاد و مظهر فیض الهی مولانا محمد باقر یزدی

برادر اعیانی طغرای فرامین فضل و کمال و عنوان مناشیر عزت و جلال **مولانا محمد صادق** بود ، **شعر** :

هر یکی در مکارم اخلاق

شده چون آفتاب عالم گیر

فضایل و کمالات ارسطوحکمت، افلاطون دانش **مولانامحمدباقر** بسیار است و تصنیفات افادت آیاتش در علوم دینیه و فنون نقلیه و ریاضی و سایر علوم بی‌شمار و محتاج به شرح و بیان نیست ، **مصراع** :

به‌ماهتاب چه‌حاجت شب تجلّی را.

لاجرم خامهٔ گوهر فشان بر صفحات بیان به همین قدر اختصار نمود و به مناسبت کلام عنان خوشخرام بنان به صوب ثبت اثری از اولاد امجاد آن جناب انعطاف می‌دهد که جامع فضل و کمالات **مولانامحمد حسین** که ، **مصراع** :

به فضل و هنر مثل او کس نبود

خلف ارجمند سعادتمند آن جناب بود . و عالیجناب حقایق و معارف آگاه **مولانامحمدمجیدا** که در فضل و کمال به درجهٔ بلند و مرتبهٔ ارجمند ترقی نموده شرف صبیه زادگی **مولانا زین‌العابدین** برادر آن جناب با کمال و قابلیت ذاتی جمع نموده وهمواره نکات رنگین و کلمات شیرین برلوح بیان می‌نگارد وپیوسته
۵ در مسجد جامع دارالسلطنهٔ اصفهان مجلس افاده گشاده جمعی کثیر و جمعی غفیر از طلبهٔ علوم ازمیامن با بر کاتش مستفیض وبهره‌مند می گردند .

[۲۴۴ الف]عالیجناب فضایل پناه‌افادت دستگاه افتخار المحققین
استظهار المحدثین حاوی الفروع والاصول
مولانا محمدمقیم یزدی

۱۰ علومرتبهٔ آن‌نقطهٔ دایرهٔ تقوی‌وطهارت درتحصیل علم وفضیلت به مرتبه‌ایست که در مذهب علمای علیهٔ امامیه کمال درجه یافته و از غایت تبحر در علوم فقه و حدیث‌معتقدحکام اسلام ومرجع علمای واجب الاحترام آن‌دیار گردیده ، فصاحت بیان و طلاقت لسان آن جناب از درجهٔ توصیف بیرون و نهایت دینداری و پرهیز-گاریش نزد اکابر و اصاغر بسان فروغ آفتاب ظاهر و هویدا . و چون آن مزین
۱۵ محراب عبادت به صفت علم وعمل موصوفست و به غایت تقوی و دینداری معروف هرگزازهیچ پادشاه والاجاه وصدور عالیجاه انعام و سیورغال و وظیفه و مدد معاش قبول ننموده و به سبب آنکه پیوسته صفحهٔ درس و فتوی و ایوان علم و تقوی آراسته و ابواب تقریر معانی تفسیر وحدیث گشاده جمعی کثیر از طلبهٔ علوم و درویشان در صحبت شریفش بسر می‌برند [۲٤٤ ب] و از نتایج طبع و میامن
۲۰ باطنش بهره ور گردیده شرایط تلمذ و ارادت بجای می‌آورند .

ازجملهٔ مؤلفات بلاغت سماتش‌ترجمهٔ « جامع‌الاخبار» و کتاب «من‌لایحضره الفقیه » است و تفسیر قرآن مجید معروف به « سفینة النجاة » که به نکات بدیع و استعارات دقیق نوشته و در میان طوایف انام مشهور گردیده . و چون امامت و گزاردن [۱] نماز جمعه و جماعت از سنت سنیهٔ حضرت خاتم‌الانبیا علیه من‌الصلوات

۱ـ اصل: گذاردن

و حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است آن پیشوای اهل
طاعت متابعت امام الرسل و پیشوایان اهل توکل نموده دراوقات صلوة به‌آب دیده
وضو ساخته و به پای خضوع به مسجد شتافته ، **مصراع** :

روی نیاز بر زمین ، دستِ دعا بر آسمان

به آداب فرایض‌می‌پردازد . وامید که توفیق طاعات قرین اوقات خجسته‌ساعاتش ۵
باد.

بر ضمیر منیر واقفان سلسلهٔ انساب مخفی نماناد که حضرت بخشندهٔ
بی‌منت تعالی شأنه جهان بین آن جناب را به دیدار اولاد امجاد که هر یك در
میدان عبادت گوی مسابقت از زهاد ربوده‌اند روشن ساخته ودر وقتی [۲٤۵ الف]
که آن جامع فضل و افضال به معرکهٔ جهاد با شیطان رجیم و نفس اماره کمر ۱۰
اجتهاد بسته به آداب صلوة خمس می‌پردازد صف اول به پشت گرمی و شجاعت
فرزندان گرامی استحکام می‌یابد .

و فرزند ارشد اکبر آن جناب **مولانا کمال‌الدین محسن** به‌حسن‌خلق وصفای
بشره وطلاقت لسان و سیرسنیه معروف وبه غایت فضل و کمال ونهایت زهد وتقوی
مشهور، پیوسته ایوان درس و افاده گشاده جمعی‌از طلبهٔ علوم ازصحبت با برکاتش ۱۵
مستفیض می گردند.

دیگری **مولانا حسنا** که از غایت زهد و تقوی محتاج به تعریف نیست،
همواره اوقات خجسته ساعات به ادای وظایف طاعات وعبادات صرف می‌نماید.

و دیگری **مولانا محمد تقی** که به‌تمامی صفات حسنه آراسته و به زیور
کمالات و فضایل پیراسته ، **شعر** : ۲۰

خلوت دیگران و صحبت او
وحدت این و آن کثرت او

پای رفعت بر آسمان دارد
سر خدمت بر آستان دارد

در عبادت به گفتن و دیدن
حق او طرز حق پرستیدن
در دلش این و آن نمی گنجد
هیچ جز حق درو نمی گنجد

[۲٤۵ ب] و این معانی در شأن او آیتیست نازل: گوشی حق شنو، زبانی حق گوی، چشمی حق بین، دلی حق جوی، خاطری عرفان رای، سینه [ای] معرفت خیز، تارکی آسمان سای.

و دیگری **مولانا محمد مفیدا** است که سیرت پسندیده و اطوار گزبده دارد. صاحب خلق و جمال و جامع فضل و کمال به مطالعهٔ تألیف الفتش بیگانگان در شرح متن آشنایی، **شعر**:

آنکه رخسار او ندید چه دید
وانکه نشنید ازو سخن چه شنید

سال و ماه ابد پیوندش در سرخیابان عشر سیوم، و غلغلهٔ فضایل و کمالاتش در مغز ساکنان سپهر هفتم.

و خامس ایشان **مطیعا محمدا** و سادس **مولانا محمد ابراهیما**. آن دو گوهر گرانمایه تحصیل کمالات و فضایل در خدمت والد بزرگوار نموده‌اند. اولین در اوان شباب وعنفوان‌جوانی‌شرف زیارت‌بیت‌الله‌الحرام‌وروضهٔ منورهٔحضرت سیدالانام صلوات‌الله و سلامه علیه دریافته و ثانی از راه زهد و عبادت متابعت ابراهیم ادهم نموده امید که روز به روز خاص و عام این دیار به میامن با برکاتشان مستفیض و بهره‌ور گردند.

[۲٤۶الف] ذکر اهتزاز صرصر خزان از مهب تقدیر حضرت سبحانی دربهار چمن زندگانی اعلم العلمایی مولانا محمد مقیماء یزدی

گفتم که ز غصه مشکلی بنویسم
وز درد فراق حاصلی بنویسم

کو دل که ازآن‌حال غمی شرح دهم
کو دست کزان درد دلی بنویسم

افسوس که سپهر غدّار ارباب فضل و کمال را در مسند افاده آسوده و برقرار نمی‌گذارد و فریاد که زمانهٔ ستمکار پیوسته تخم‌آزار در فضای ضمیر خاص و عام می‌کارد ، **شعر** : ۵

آن روز که آب و خاك برهم زده‌اند
بر طینت آدم رقم غم زده اند
خالی نبود آدمی از درد و بلا
کین ضربت اولین بر آدم زده‌اند

۱۰ باغبان قدر نهال ثمربخش کدام فاضل افادت دستگاه را در چمن زندگانی پرورش داد که بالاخره خریف اجل اوراق شجرهٔ وجودش را به باد فنا بر نداد و کاتب دیوان قضا نام کدام حقایق آگاه را در دیوان «یرفع درجات» ثبت کرد که عاقبت الامر رقم ختم بر حاشیهٔ اوراق حیاتش نکشید ، **شعر** :

خورشید حیات که بود پاینده
۱۵ [۲٤٦ ب] دایم نبود نور بقا تابنده
چه شه چه گدا چه‌خواجه و چه بنده
باشد همه را به یك اجل آینده

«کل شیء هالك الاوجهه له الحکم و الیه ترجعون» . غرض ازین تحریر و مقصود برین تقریر آنکه آن جناب در صغر سن نزد علمای انام درتحصیل علوم محسوس و ۲۰ منقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورد و به اندك زمانی سرآمدعلمای‌عالم گشته‌شمایم‌نتایج طبع سلیمش‌مانندروایح گلهای بهاری ازوزیدن نسیم به مشام ناظمان مناظم فضیلت وری رسید و نسایم خصایص ذهن مستقیمش همچون فوایح فیض اثرحواشی ریاض مؤلفات عالمیان معالم سخن سازی را تزیین داده ، خامه گوهر نثارش عقود دقایق نکته دانی در دست امانی شرایف اماثل

نهاد ، **شعر** :

ز لفظ دُرفشانش گشت بی قیل
مبین معنی آیـات تنزیـل
ز ابـر کلك او بحر معانی
شدی پر از زلال زندگانی ۵

لاجرم آن فاضل ستوده شیم بـه التماس مسلمین بـه لوازم درس و افـاده پرداخت [۲٤۷ الف] و نیزمدت چهل سال در «مسجد جامع کبیر» دارالعبادهٔ یزد به‌اقامت فرایض جمعه و جمعات قیام واقدام نمود و در فیصل شرعیات کافهٔ برایا خود را معاف نداشته در این ابواب غایت جد وجهد به جای می‌آورد. و در هنگام ۱۰ فرصت وایام تعطیل به تألیف وتصنیف همت نیکونهمت مصروف و معطوف می‌داشت و چون متقاضی اجل که حجتش در محکمهٔ قضا به‌نشان «لا یستاخرون ساعة و لایستقدمون» ثبت یافته بود در رسید و تاریخ هجری بـه روز جمعه بیست و پنجم شهررمضان‌المبارك سنهٔ اربع‌وثمانین والف رسید، موکلان قضا وقدر گریبان جان آن جناب را گرفته کشان کشان به عیادت دوستی به «محلهٔ میرچقماق» بردند. ۱۵ بعد ازمراجعت در وقتی که به «میدان قلعه» عبور می‌فرمود سه جاهل ازملازمان تجار قزوینی از روی جهل و غرور به دوانیدن مراکب اجل سیر اشتغال داشتند، از باد حملهٔ مرکبان آن فاضل عالی مکان بر خاك ناتوانی افتاده اعضایش توتیا-آسا گشت. نهال ثمربخش گلزار فضل و کمال ازاهتزاز صرصربیداد عالم پر ملال از پای در افتاد و کوکب آسمان علم و هنراز اوج برج افضال روی به‌حضیض خانهٔ ۲۰ وبال نهاد. مؤمنان آن حوالی ازین واقعهٔ عبرت بخش اطلاع یافته آن جناب را بر دوش مهربانی گرفته بـه منزل شریفش رسانیدند.

[۲٤۷ ب] فرزندان و متعلقان واصحاب‌و دوستان‌ازوقوع‌این‌واقعه بی‌طاقت گشته آواز گریه و افغان به‌مرتبه‌ای بلند ساختند که‌غلغله در زمین وزمان افتاد و به‌موافقت ایشان سیلاب اشك از دیدهٔ معتکفان عالم بالا ومقیمان‌ملاء اعلی بگشاد

و بعد از سه روز که یکشنبه بیست و هفتم ماه مبارك رمضان بود عندلیب روح پر فتوحش از قفس قالب به جانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد و نایرهٔ حزن و اندوه کانون‌درون خاص و عام را فرو تافت و آوازناله وفغان برنا و پیر صدا در گنبد سپهر مدّور انداخت ، **شعر** :

زین مصیبت جان آن دارد که چشم آفتاب ۵
دامن گردون ز اشك گرم آلاید به خون
لیك با حکم قضا جان را چو می‌افتد رجوع
مرجع دل نیست جز « انا الیه راجعون »

چه گویم که متوطنان بلدهٔ یزد را از حدوث آن واقعهٔ هایله چه مقدار اضطراب دست داد و چه نویسم که سادات و افاضل را از وقوع آن حادثهٔ شامله ۱۰ چگونه اندوهی اتفاق افتاد ، **شعر** :

ز اندوه این ماتم جان گسل
روان کرد و ز دیده‌ها خون دل

عاقبت همگنان دست درحبل متین تحمل زده به تجهیز وتکفین قیام نمودند وبه‌ختمات آیات بینات کلام ملك علام‌روح شریفش را شاد فرمودند و جسدمطهرش ۱۵ را در«حظیره»حوالی « میدان وقت[و] ساعت» به‌مقتضای‌سنت خیرالبریه‌علیه‌السلام والتحیة مدفون گردانیدند .

***۱عارف‌معارف ازلی‌واقف علوم‌خفی وجلی‌علامة العلمایی شفیعامحمدا المخاطب به‌خطاب مستطاب «دانشمندخانی»**

شمه‌ای از اوصاف کمال و اندکی از فضل و افضال ومجملی از جاه و جلال ۲۰ آن حضرت حمیده خصال بیان‌می گردد . ظاهر حالش به وفور دانش و تبحرعلوم آراسته و به درجات عالیهٔ اجتهاد و اخلاق حسنه پیراسته، باطن‌فیض مواطنش به فقر و درویش نهادی موصوف، ظاهر جاه و جلالش مانند آفتاب تابنده معروف ، **نظم** :

۱ ـ ازینجا ببعد در حاشیهٔ صفحه‌است.

آراسته بود جانش از زیور علم

بر فرق سر مبارکش افسر علم

در اوایل ایام شباب تحصیل علوم در خدمت سلالهٔ خاندان حضرت خیرالانام **امیرمعزالدین محمدشیخ الاسلام** که لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار کتب
۵ الهی و صحیفهٔ خاطرعالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی بود نموده. بعد ازآن چندوقتی دردارالسلطنهٔ اصفهان اوقات شریف به افاده واستفاده صرف فرمودو درسنهٔ [1] الف هجری به حسب سرنوشت وتقدیرات ازلی متوجه بلاد هندوستان شده چون وارد آن ملك شد کوکب طالع ارجمندش ازافق سعادت واجلال لامع گردیده منظورعین التفات خسرو آن دیار گردیده نخست به منصب «یك هزاری»
۱۰ ذات و پانصد سوار سرافرازی یافت و پس از آنکه انوار دانش و فضل و کمال آن منبع فضل وافضال بر پیشگاه ضمیر انورپادشاهی پرتو انداخت به خطاب مستطاب «دانشمند خانی»و منصب جلیل المرتبهٔ «پنجهزاری» ذات و سه هزار سوار یك اسبه ودواسبه مفتخرو سربلندشده « بخشی الملك» گردید وآن جناب معدلت شعار به نشر عدل واحسان قریب جود و امتنان لوای مفاخرت وابقای ذکر جمیل و ادخاء فضل
۱۵ جلیل را مقصد همت بلند ساخت و تخم محبت در فضای سینهٔ ارباب عرفان کاشت. و چون خیاط قضا قبای اقبال بر قامت قابلیت او دوخت و دست صنع و قدرت انگشتری اجلال در انگشت دولت او کرد . باران انعامش چنان بر خاص و عام هر دیار بارید که آوازهٔ آن به گوش اهالی روم و شام رسید، بلکه چمن آمال ساکنان اقطار و امصار ازرشحات سحاب قیمتی آثارش تازه وریّان گشت، دربذل و سخا طریق
۲۰ افراط می سپرد ودرجودوعطا گوی ازمتقدمان ومتأخران می برد. به حکم آنکه، **شعر** :

جهان نیمی ز بهر شاد کامیست

دگر نیمی ز بهر نیك نامیست

چو بگشایی گشاید بند برتو

فرو بندی فرو بندند بر تو

---

۱ - دراصل سفیدست.

ازمنافع و مداخلش آنچه می‌رسید بی ثبت مستوفی ومشرف می‌بخشید و خط نسخ بـر حکایـات حاتم و آل برمك می کشید . هیچ سایل اززبانش کلمهٔ لاو لم نشنید و هیچ فقیر از مایدهٔ احسانش بی‌بهره باز نگشت ، **شعر** :

ز غایت کرم اندر کلام تو نی نیست

در اعتقاد تو ضد است نون مگر نی را ۵

آدمیزادگان اقطار که درمحبس هند به قید مفلسی گرفتار می گشتند کیسهٔ امید ایشان را به نقود ابیض و احمر مالا مال گردانیده روانهٔ وطن می کرد. ودر ایام اقتدار آن مقدار کتب نفیسه جمع ساخت که هرگز هیچ صاحب جاهی را میسر نگشت .

و بنابر آنکه بقای موجودات از جملهٔ ممتنعات است در شهور سنهٔ احـدی ۱۰ وسبعین و الف آن جناب پهلو بـر بستر ناتوانی گذاشته بعد از روزی چند جهان فانی را وداع کرده روی به عالم باقی آورد ، **نظم** :

هر کس به بهانه‌ای ازین دیر فنا

شد عازم آن سرای جاوید بقا

باقی نبود کسی بـه عالم ابدا ۱۵

غیر از احدی که نیست او را همتا

دوستان و محبّان و ملازمان حسب الوصیت در شاه جهان آباد به مقام قدم حضرت رسول حظیره‌ای که آن جناب به جهت همین مصلحت ساخته بود مدفون ساختند . از جملهٔ آثار آن جناب حظیره‌ایست که مسطور گشت و دیگرخانه‌ایست که در کمال تکلف و صفا و غایت زینت و بها در شاه جهان آباد معمار همت عالی ۲۰ نهمتش به اتمام رسانیده.

و حضرت رب جلیل آن حـاوی علوم نبوی را خلف ارشد ارجمندی موسوم به **میرزامحمدنصیر** کرامت فرموده که به جودت طبع سلیم وسلامت ذهن مستقیم از ابنای زمان امتیاز تمام دارد و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده

مقبول اعالی واصاغر گردیده ودراین اوقات درغایت اعزازو احترام و نهایت حرمت و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود اعنی خطهٔ بهشت نمای یزد تشریف دارد وطوایف انام به وجود باکرامتش مستظهر وبه صحبت پرفیضش مشعوف اند .☆[1]

[۲۴۸ الف] جامع فضل و کمال مولانا علاءالدین محمد

۵ ولد رشید مرحوم **مولانامحمدحسین قاری** بود و در مکارم اخلاق و محاسن اعراق ولطف گفتار و حسن کردار سر آمد ابنای روزگار می‌نمود . طبع پاکش از اقسام فضایل و کمالات بهره‌ور ، و ذهن دراکش نقاد فنون علم و هنر . رشحات خامهٔ بدایع نگارش بسان خط خوبان گل عذار دلفریب ، و اثر آب کلك بدایع لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پر زینت و زیب . در مبادی ایام جوانی

۱۰ از تحصیل علوم و فنون محسوس و مفهوم در میدان درس و افاده از اماثل و اقران قصب السبق در ربود و به دستیاری عنایت حضرت پروردگار و به پایمردی توفیق دومرتبه سفر حجاز و یثرب نموده ، بعد از آن در قریهٔ تفت من اعمال یزد همت بلند برادای وظایف طاعات وعبادات گماشت و به درس و افاده اشتغال نمود والحق درآن اوقات طلبهٔ علوم [۲۴۸ ب] ازنتایج طبع نقادش مستفیض می گشتند وسالکان

۱۵ زهد وتقوی وطالبان دولت عقبی نسبت به آن جناب درغایت اعتقادسلوك می‌نمودند تا در اوایل محرم الحرام سنهٔ ثمانین و الف بر بستر ناتوانی افتاده بعد از هشت روز از محنت آباد جهان به ریاض راحت فزای جنان انتقال فرمود ، **قطعه** :

مخدوم اهل علم علاء جهان فضل

دردا که کوکب شرفش در وبال رفت

۲۰ آمد ز اوج عزّقدم همچو روح قدس

در عالم مثال ولی بی مثال رفت

عنایت ایزدی آن ، **مصراع** :

علامهٔ بی مثال آفاق

۱ــ تا اینجا درحاشیهٔ صفحات است.

را فرزندی کرامت فرموده که آثار صلاح از ناصیهٔ حالش هویدا و به‌سن‌هفت‌سالگی رسیده‌امید که به‌مراتب والد مرحوم رسد .

محل‌سکنی آن‌جناب در اوایل حال منزلی‌بود موروثی در «محلهٔ خلف بقعه» و دراواخر حیات « باغچهٔ قاضی‌مشهورا» درقریهٔ تفت و«باغ زرگری» اهرستان که ازغایت‌شهرت محتاج به‌تعریف و توصیف نیست. ۵

و«حمام فرط» وبازار جنب آن‌ملك شرعی آن جناب بود .

افادت پناه امینامحمدا عادل

فاضلی‌است‌زاهدصفت‌با امانت و عالمی‌است کم آزار با دیانت. در علم صرف ونحوبی بدل ، [۲۴۹الف] ودر علم کلام و منطق ضرب المثل، به‌صیام دهرروزگار می‌گذارند و همواره به‌وظایف‌طاعات و عبادات قیام می‌نماید . ۱۰

در صلاح و تقوی منزلتی یافته که گوشه‌نشینان آن دیار دریوزهٔ همت از باطن او می‌کنند وگرمروان بادیهٔ مجاهدت استمداد عنایت از بدرقهٔ نظر او می‌نمایند، **بیت:**

روی خوبست وکمال هنرودامن پاك
لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست. ۱۵

فضیلت وکمالات دستگاه مولانا محمد داود

ارشد اولاد توفیق آثار **حاجی‌محمدشفیع‌مصلائی** بود . مبادی عنفوان اوان جوانی راکه خلاصهٔ اوقات زندگانی‌است به‌اکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نموده به‌اندك زمانی‌حقایق اکثرعلوم معقول ودقایق بیشتر فنون معقول را برلوح‌خاطرنگاشت و درنوشتن خطوط خصوصاً خط ثلث و نسخ[1] ۲۰ و رقاع و ریحان قلم نسخ [1] بر خطوط استادان ماهر کشید و جمال حالش به حلیهٔ اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت بی مثلی برافراشت [۲۴۹ ب]

۱ـ اصل نسق

به طلاقت لسان وفصاحت بیان وحسن‌خلق و لطف طبع وسلامت نفس مشهور گشت.
حاصل الامر آن‌جناب دربیان‌فضایل‌و آداب بحری بود بی کران‌و درمعرفت وحقایق
گنجی بود گوهر افشان . لاجرم اکابر و اهالی به‌صحبت شریفش مبل نمودند و
به مجالست او اظهار دلخوشی میکردند و هم در ایام شباب آن جناب به گزاردن [۱]
۵ حج اسلام ء طواف روضهٔ مقدسهٔ خیرالانام علیه‌الصلوة والسلام مشرف شده به وطن
مألوف مراجعت نمود و به‌افاده و استفاده مشغولی می‌نمود. تا در شهور سنهٔ ثمانین
و الف قاید تقدیر عنان جانش گرفته به جانب هندوستان کشید . چون به حوالی
جهرم رسید سر بر بستر ناتوانی نهاد و مضمون آیه کریمهٔ « و ماتدری نفس بای
ارض تموت » وصف‌الحال‌او آمده همچنان منزل به منزل طی می‌نمود . چون زمان
حیات مقرر به‌سر آمد به مقام کوخرد حوالی بندر کنگ‌رسیدوداعی «یا ایتها‌النفس
۱۰ المطمئنة » را لبیك اجابت گفته به‌هزارحسرت عازم سفر عقبی گشت ، **نظم** :

کرد عزم سفر ولی سفری
[۲۵۰الف] که‌ازآن‌هیچکس‌نداد‌نشان
سفری چون شب دراز فراق
همچو روز وداع آفت جان
۱۵ بود کان هنر غریب بدان
که نهان شد به زیرسنگ چو کان
قصه کوته به‌خاك غربت مرد
گشت در خاك همچو گنج نهان
در خط استاد بود لیك چه سود
۲۰ که نبودش ز مرگ خط امان

اعیان علما وافضل‌فضلا مولانا محمد شریف مزنگ

آن جناب سر آمد فضلاء محققین و افضل علماء مدققین بود. درمبادی ایام
شباب به تکمیل‌فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق گشته تا آخر

۱ـ اصل: گذاردن .

ایام حیات [۱] به افاده‌مشغولی میفرمود ، نخل قامت با استقامتش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده و دیدهٔ دل ریاضت کشیده‌اش دز مرآت رخسار مهرویان جز پرتو جمال حقیقت صورتی ندیده ، از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده و از شام تا بام به رکوع وسجود و قیام و قعود اقدام فرموده ، **شعر** :

همه ذکر او در رکوع و سجود

همه فکر او در قیام و قعود

محل سکنی آن‌جناب[۲۵۰ ب] در داردنیادر« محلهٔ خلف باغ عزاباد » بود و انتقال روح مطهرش به منزهات عالم عقبی در شهورسنهٔ [۲] اتفاق افتاد.

فضیلت پناه نورا محمدا اعلمی

آن جناب برادر اعیانی وزارت و غفران پناه برهانامیرزا خلیل اللهاء وزیر بود و به‌شرف علم وعمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع اخراجات و تکالیف دیوانی از رعایای آنجا سخنان به عرض عمال می‌رسانید وعمال خجسته اعمال آن سخنان را به سمع رضا می‌شنودند .

بدان ای‌عزیز که آن جناب به طلاقت لسان معروف و در گفتن الفاظ مغلطه مهارت تمام بهم رسانیده در نهایت ادب تکلم می‌نمود .

چنانچه مشهور است که گبری بهرام نام‌خرواری هیمه به جهت فروختن حمل‌الاغ نموده متوجه محلی بود . آن جناب ارادهٔ خریداری کرده به این‌عبارت فرمود: خدام حضرت رئیس کمال‌الدین‌بهرام حفظه‌الله‌این وقر حطب که به‌ریسمان رطب برخلف‌حمارمرتب داشته‌اید ☆ [۱] به چند دینار عراقی به‌داعی باخلاص مبیع می‌فرمایی . گبراین‌سخن رافهم نکرده گفت ملاتر کی نمی‌دانم . آن‌جناب متبسم شده فرمود عجب از هوش خدام بـا کمال دانش و قابلیت ذاتـی کلام فضلا را به لسان اتراك نسبت جنسیت دهند . چندان کـه گبر سعـی نمـود آن سخنان را

۱ـ اصل: حیوات ۲ـ دراصل‌سفیدست ۳ـ ازاینجادر حاشیهٔ صفحات‌است.

ندانست، و آن‌جناب هر چند خواست که به او فهماند نتوانست. ناچار از سر بیع و شری گذشتند.

و ایضاً اشتهار دارد که میرزا خسرو که از نبایر خواجه **قطب‌الدین خسروشاه میبدی** است در مبادی عنفوان جوانی بعضی از اوقات شریف به کبوتر پرانی صرف می‌نمود و منزل او در همسایگی خانهٔ نورا محمدا بود. پیوسته آن جناب از کردار میرزا خسرو انکار نموده در نصایح او تقصیر نمی‌نمود. اما او اصلا آن سخنان را به سمع رضا اصغاء نمی‌فرمودودرامرمزبور غایت سعی به جای می آورد. نوبتی به همان شغل بر فراز بام با همکاران در گفت و شنود بود. جناب فضیلت‌ـ پناهی بر بام خانهٔ خود رفته زبان به‌نصایح او گشود: که ای میرزا خسرو تا چند حمامه بازی را شعار خود ساخته و به قبول نصیحت من نپرداخته قدم بر سطح می گذاری و احجار ارضی را به ید بد خود برداشته به سوی سماء مطبق معلق می‌اندازی و اندیشه نمی‌نمائی که بعد از رجوع آن از فلك مطبق معلق به سوی درك اسفل که مرکز اصلی اوست اگرخدا نخواسته بردست یا پای یکی از اهالی حرم محترم ما که بدایع ودایع حضرت آفرید گارند خورده اشل یا اعرج گردد چگونه از عهدهٔ جنایت آن‌بیرون‌می‌توانی آمد. میرزاخسرواز راه‌مزاح تفك‌آتش‌خا را از پنبه و باروت پر ساخته به جانب نورا محمدا آتش داد. آن عزیز برپشت افتاده فریاد کرد که: حضرت والدهٔ ماجده نوشیدم! والدهٔ عصمت پناهش فرمود چه‌چیز؟ گفت شما فنگك! آن‌صالحه ازصدای تفنگك و اضطراب فرزند جامهٔ صبر و شکیبایی چاك زده خودرا برسانید و چندانکه ملاحظه نمود اثر زخم ندید. باز آن جناب فرمود نیکو ملاحظه کنید که‌به جان وسر برادرعالیقدرم برهانا خلیل‌ـ اللهاء سلمه‌الله‌تعالی که مکرر مشاهده افتاده که بندگان میرزایی ما تحت مناقیر عصافیررا زده، عجب با کمال مهارت که تیر او خطا شده باشد. بعد از آنکه برو ظاهر گشت که اثر گلوله وزخمی‌نیست برخاسته[1] گفت الحمدلله که خلل در

۱ـ اصل: خواسته.

هنر آن عزیز راه یافته و تیر او خطامیشود .

بدان ای عزیز که به این قسم سخن گفتن مخصوص آن جناب نبوده و دیگران هم در نهایت غلظت تکلم می نموده‌اند . چنانچه در « حبیب السیر » مرقوم است که خواجه جمال الدین یلغز وزیر پادشاه مرحوم سلطان حسین بن سلطان اویس مقید بود به آنکه بغایت مغلظ تکلم نماید . ۵

و دو پسر داشت موسوم به **عبدالله وفضل‌الله**. نوبتی امیرشمس الدین زکریا یکی از نوکران ترك را جهت طلب کاه به خدمت خواجه جمال الدین فرستاد. چون آن شخص پیغام بگزارد خواجه جواب داد که به سر عبدالله و به جان فضل‌الله که در متبن ما چندان تبنی موجود نیست که عصافیر به مناقیر بر سطوح بیوت کشند. ترك بیچاره معنی این کلمات را ندانسته باردیگر گفت چه جواب فرمودید. ۱۰ خواجه فرمود که اعادت عبارات از عادات اولوالالباب بعید است . آن ترك چون دید که هر چند می‌ایستد سخنی مفهوم نمی‌شود باز گشت و امیر شمس الدین زکریا را گفت من هرچند از خواجه کاه می‌طلبم او قران می‌خواند .٭[1]

اعاظم اهل علم واجتهاد واکابر ارباب زهد و رشاد مولانا زین الدین ۱۵

توضیح کلام الله را عبارات فصاحت آیاتش وافی و تصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی را اشارات حقیقت صفاتش کافی ، کشف مشکلات رسائل سلف را منطق بلیغش مبین ورفع شبهات [۲۵۱ الف] مسایل خلف را بیان بدیعش متضمن، خلاصهٔ روزگارمتقدمین درمرآت طبع نقادش مصور و نقاوهٔ آثارمتأخرین بر صحیفهٔ ضمیر فیض پذیرش محرر ، **شعر** : ۲۰

هست نوك کلك او مفتاح باب مشکلات
هست نور رای او مصباح راه اهتدا
می‌برد لطف کلامش تاب از آب حیات
می‌زند بحر کمالش موج بر اوج سما

۱ـ تااینجا درحاشیهٔ صفحات است .

و آن جناب درسلك اشراف واعیان ولایت یزد منتظم ، و به رقت قلب و کثرت عبادت از زهاد زمان ممتاز ، و به مزید مکنت و اسباب و افزونی املاك و رقبات از ارباب حال مستثنی بود . و اکثر اوقات خجسته ساعات بـه اداء وظایف طاعات و عبادات صرف مینمود. و همواره بر سجادهٔ پرهیزگاری ودین داری نشسته شرایط ۵ افادهٔ علوم ظاهری و باطنی به جای می آورد ، **نظم** :

ازو نور ایمان فروزنده بود

به‌او سنت مصطفی زنده بود

و آن جـامع فضایل را دو خلف نیك اختر پسندیـده خصال حمیده اخلاق خجسته افعال بود :

۱۰ یکی **میرزا محمد صالح** نام که بواسطهٔ اتصاف به‌وفورمکارم اخلاق‌ومحاسن آداب همواره نقش خیر خواهی بـر صحایف خاطر نگاشته نهال مودت در پیشگاه ضمیر صغیر و کبیر می‌نشانید [۲۵۱ ب] و چون سن شریفش قریب به هفتاد رسید متوجه ریاض قدس گردید. محل‌سکنی آن جناب‌دربن‌دار بی‌بقا منزلیست بهشت‌نما در « محلهٔ گنبد سبز » مشهورا .

۱۵ و دیگری به **میرزا محمد سلیم** موسوم که سیمای نجابت از ناصیهٔ خجسته‌ـ اثرش ظاهر ووفور فهم وجودت طبع و قابلیتش نزد همگنان‌باهر، پیوسته اکابر و اهالی جویای صحبت شریفش بودنـد و در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام با وی سلوك می‌نمودند .

وچون متقاضی‌اجل موعود در رسیددر سنهٔ‌خمس‌وسبعین والف دامن ازصحبت ۲۰ برچیده متوجه عالم‌آخرت گردید. و از آن جناب خلف‌سعادتمندی به یادگارمانده **میرزا محمد مظفر** نام که به زیور قابلیت و کمالات آراسته و در مکارم اخلاق و محاسن اعراق ولطف گفتار وحسن کردارسرآمد ابنای روزگار گشته طبع پاکش از اقسام کمالات بهره‌ورو ذهن‌دراکش نقاوهٔ‌علم وهنر . [منثورات]منشوراتش مثال سخنان‌سحبان به زیورجواهر بلاغت آراسته‌ومنظومات‌منشآتش مانند لآلی بحرعمان

از شوایب عیب و منقصت پیراسته . رشحات خامهٔ بدایع نگارش بسان خط خوبان گلعذار دلفریب ، و ترشح کلك لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پر زینت و زیب . [۲۵۲ الف] مهارتش در فن معما و نظم تاریخ به جایی رسیده که رقم نسخ بر گفتار چهرهٔ آن صنف کشیده . محبتش درخاطرها چنان‌سرشته گشته که نقش غم را در آن‌جای نمانده. قصاید و مقطعات طبع سحرآثارش مانند عقود ۵
جواهر آبدار مزین ، رخسار عرایس ابکار سخن و غزلیات خامه گهر نثارش « کامثال اللؤلؤالمکنون » زیور گوش هوش اصحاب انجمن .

چون درحین‌تحریراحوال خیرمآل آن زبدهٔ نجبااین‌غریب‌وادی سر گردانی در حیدرآباد رحل اقامت گسترده ندامت تمام به احوال و اوضاع خود داشت و مضمون این ابیات به خاطر گذرانیده دریافت صحبت عزیزان از درگاه احدیت ۱۰
مسئلت مینمود، **بیت** :

غرض زعمر بجز وصل دوستداران نیست
ز زندگی غرضی جز حضور یاران نیست
قسم به جان عزیزان که شادکامی دهر
به غیر صحبت یاران و غمگساران نیست ۱۵

از منظومات آن جامع کمالات چیزی به خاطر نمی‌رسید ، لاجرم طوطی کلك شیرین منقار زبان در کام خاموشی کشیده صحایف این اوراق زیب و زینت نیافت .

افادت مآب قدوةالمحققین وافضل المتأخرین

[۲۵۲ب] مولاناوجیه‌الدین‌فضل الله ۲۰

عالمیست متبحرو به طلاقت لسان‌وفصاحت بیان مباهی ومفتخر، وبه جودت ذهن و حدت طبع سرآمد افاضل . مولد و منشأ آن جناب قریهٔ عقدا من اعمال یزد است . درمبادی ایام شباب و جوانی همگی همت به تحصیل مصروف ساخته در اندك زمانی از اکتساب فضایل و کمالات بهرهٔ تمام یافته در سلك علما منتظم گشته

بلکه رایت بی مثلی برافراخت . و بعد از آن بر مسند افاده نشسته به مباحثهٔ علوم دینیه اشتغال فرمود والیوم حسب الاستدعای اکابرو اهالی در آستانهٔ مقدسهٔ فرزند حضرت خیرالبریه اعنی امامزاده واجب التعظیم والتکریم امامزاده ابوجعفرمحمد علیه التحیة والتسلیم ودربقعهٔ رفیعهٔ خونزاده ومخدومزاده به لوازم افاده می‌پردازد
۵ و از بر کات انفاس شریفش تلامذه مستفیض و بهره ور می گردند و به زبان حال مضمون این مقال به ادا میرسانند، **نظم** :

ای مشکل اهل فضل از کلك توحل
گشته به فنون علم در دهر مثل
طبع تو در انواع فضایل کامل
۱۰ ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل

و بخشندهٔ بی‌منت آن جناب را چند خلف صالح زاهد عابد عالم کرامت فرموده .

بزرگتر **مولانامسعود** نام که در خدمت [۲۵۳ الف] والد بزرگوار تحصیل علوم نموده و از اقسام فضایل بهرهٔ تمام یافته .

۱۵ سیادت و افادت پناه علامی شمساللسیاده
امیر محمد صالح اردکانی

جمال حالش به علوّ نسب و تبحر در علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی‌و حکمیات سرآمد فضلای دوران می‌نمود . طبع سلیمش مدرك مخفیّات مؤلفات علماء متقدمین وذهن‌مستقیمش‌مظهر مخزونات مصنفات فضلای متأخرین. در عنفوان اوان جوانی از بلدهٔ اردکان که منشأ و مولودش بود بعضی اوقات
۲۰ به دارالسلطنهٔ اصفهان رفته و برخی احوال به دارالعبادهٔ یزد آمده تحصیل علوم نمود و به اندك زمانی تکمیل اکثر فنون کرده قصب‌السبق از امثال و اقران درربود . آنگاه علم عزیمت به‌جانب‌دیارهند برافراشته روانه گردید . بعد از ورود چون شاه جهان آباد و کهنه دهلی را از وحشت هندو نژادان ظلمات « بعضها فوق بعض » مشحون دید خاطر عاطرش متأذی گشت و به مقتضای حدیث حب‌الوطن

مراجعت فرمود و درخطهٔ بهشت منزلهٔ یزد رحل اقامت انداخته چند گاه به قلم
دانش نقش افاده بر صحیفهٔ خاطر طلبه می‌نگاشت تا درشهور سنهٔ [1]
[۲۵۳ب] توجه به‌صوب عالم آخرت نمود ودو پسر خجسته سیر یادگار گذاشت :
میرزا محمدنصیر و **میرزا وجیه‌الدین** ، و این دوْ جوان فضیلت نشان به لطف طبع
و صفاء ذهن و اخلاق حمیده واطوار پسندیده موصوف و معروف‌اند. ومیرزا محمد ۵
نصیر در سنهٔ ثمان و سبعین و الف مستوفی موقوفات سرکار مشایخ عظام کرام
دادائیه علیه الرحمة والتحیة گشته مدت سه چهار سال در آن امر اشتغال داشت .

افادت پناه جامع‌الاوصافی حاجی
محمدتقی استیفاجی

آن جناب به صفت ورع و پرهیزگاری و وقوف و کاردانی در امور دنیوی ۱۰
اتصاف دارد و به زیور حسن خلق که نوریست ازانوار حکمت‌الهی وسرّی از اسرار
عزت پناهی که بدان نور شریف دیدهٔ بصیرت منور گردد ، آراسته . از بدایت حال
تا این زمان که سن شریفش از خمسین سنه تجاوز نموده اوقات با برکات به
تحصیل‌علوم‌وبه اکتساب کمالات مصروف داشته درخیرخواهی [۲۵٤ الف] عبادالله
و کلمة الحق خود را معاف نداشته ، و از گفتار و کردارش بوی نفاق به مشام ۱۵
اولوالالباب نرسیده ، بلکه پیوسته نقش خیرخواهی کافهٔ برایا بر ضمیر منیر
نگاشته رعایت ومراقبت همگنان‌را واجب ولازم میداند . لاجرم ارباب جاه وجلال
به صحبتش راغب و اهل فضل و کمال به مجالستش مایل و عجزه و زیردستان
به‌دیدارش خرسنداند [2] ، **شعر** :

هر چند فکر میکنم از هرچه در جهان ۲۰
نام نکوست حاصل ایام آدمی [3]

و چون میداند که ملاحظهٔ دیانت لازمست و دیانت محافظت امانتیست که
میان بنده و خداوندست و کسی بر آن اطلاع نیابد مگر بعد ازاظهار آن، وصیانت

۱ـ دراصل سفیدست ۲ـ اصل: خورسنداند ۳ـ نسخهٔ وزیری: زندگی

قانون دیانت موجب سعادت هر دوسرای بلکه سبب وصول رضای خداست ، **شعر** :

در دیانت کوش تادنیا ودین گردد فروغ

بی‌دیانت را نه دنیا بر مرادست ونه دین

آن جناب در گفتار و کردار همین شیوهٔ ستوده منظور نظر همت داشته یکسر موی پای ازشاهراه دین‌داری برنداشت. بنا بر آن درسنهٔ اربع‌وستین‌و الف که‌مسند-آرای‌وزارت صفی‌قلی‌بیك خلف مقرب الخاقانی‌محمد علی‌بیك ناظر بیوتات سرکار خاصهٔ شریفه بامر حکومت و وزارت به مملکت یزدآمد [۲۵٤ ب] به تکلیف تمام و مبالغهٔ مالاکلام مهم استیفا چیگری اقمشه انفادی سرکارخاصهٔ شریفه در عهدهٔ اهتمام او گذاشت . و آن جناب در زمان صاحب دخلی رایت کفایت و درویش-نوازی برافراشت و در رعایت و جانبداری زیردستان و اهل حرفه خود را معاف نداشت . و چون از اشغال دنیوی ملول گردید و اجل مقرر در رسید جهان فانی را وداع نموده در شهور سنهٔ[1] ثمانین و الف متوجه ریاض رضوان گردید .

مولانا محمد شرفی

به ذکرمکارم اخلاق وقدم خاندان ممتازبود ونسبت قرابت بااشرف العلماو افضل‌الفضلا مولانا شرف الدین‌یزدی‌المشتهربه«مخدوم» که از غایت اشتهار احتیاج به توصیف و تعریف ندارد درست می‌نمود و در اوایل حال سالها صاحب رتق و فتق سرکار حضرت کرامت منقبت ولایت مرتبت مرتضی ممالك اسلام شاه نورالدین نعمت الله ثانی بوده لوای وکالت و نیابت می‌افراشت و در اواسط زمان خلافت و فرمانروایی **مصراع** :

شهریار کامیاب کامبخش کامکار

ابوالفتح شاه طهماسب بهادرخان انارالله برهانه از بلدهٔ یزد که وطن مألوفش بود به دارالسلطنهٔ قزوین رفته منظور نظر کیمیا تأثیر پادشاه جنت مکان گشته در سلك ندمای بارگاه فلك جاه انتظام یافت و مادام‌الحیوة در نهایت اعتبار روزگار

۱- دراصل: سفیدست

گذرانیده تخم محبت واخلاص درمزرعهٔ دل‌همگنان‌می کاشت . این رباعی از نتایج فکر آن جنابست که در حین تحریر بـه خاطر آمده در این اوراق[۲۵۵ الف] نگارش یافت ، **رباعی** :

خواهم که به کام خویش ای مهر گسل
در زلف دلاویز تو آویزم دل ۵
چین در سر زلف دلکشت بگذارم
تا هیچ دلی درو نگیرد منزل

الموفق بتأییدات الهی مولانا
معین الدین معلم یزدی

درزمان خود اعلم علما وافقه فقها بود و پیوسته اوقات با برکات را به درس ۱۰ و افـادهٔ علوم عقلی ونقلی صرف نمود . به‌قلم بلاغت رقـم تألیفات فصاحت شیم بر صفحات روزگارمرقوم می گردانید ، وازاوایل‌زمان سلطنت سلاطین‌حشمت تمکین آل مظفر که شهریاران نیك سیرت ملك نهاد وجهانداران خوب صورت پاك اعتقاد بودند تا اواخراستقلال آن زمرهٔ عدالت کیش در بلدهٔ فاخره یزد بر سجادهٔ تقوی و پرهیزگاری نشسته مردم آن دیاراز تزکیهٔ نفس نفیس و تصفیهٔ خاطر خطیرش ۱۵ بهره‌مند می گشتند . و همواره جمعی کثیر از فضلا و اهل طلبه طریق ملازمتش پوئیده بـه صحبت بـا فیضش مستفیض بـوده مضمون این مقال بـه گوش هوش یکدیگر می‌رسانیدند ، **شعر** :

صحبت غنیمتست عزیزان درین چمن
فرداست همچو گل همه برباد رفته‌ایم ۲۰

و پادشاه مطاع سلطان [۲۵۵ ب] جلال‌الدین شاه شجاع از زمان صبی تا اوان اوقات[شباب]زندگانی به‌قدم‌اخلاص به‌مجلس‌درس آن‌جناب شتافته به‌تحصیل علوم دینیه و کمالات انسانیه اشتغال داشت ، و حسب الاستدعای پادشاه وافر احتشام آن حاوی فضایل « تاریخ معینی مظفری » کـه مشتمل است بـر ذکر جهانگیری و

خصوصیات ووقایع احوال خسروان مظفری به قلم فصاحت رقم مرقوم ساخته وبلبل‌نوایان گلشن انشا و نغمه پردازان چمن املا به هزارزبان اعتراف نموده‌اند که در هیچ وقت و اوان عذار اجزای تألیف را به مثل الفاظ دررنثار آن نسخه به خط و خال عنبرفام زیب و زینت نداده‌اند.

و در سنهٔ تسع و ثمانین و سبعمائه معمار همت مولانا معین الدین دراهرستان بموضع «داربندك» طرح مسجدی عالی اساس و گنبدی رفیع ارتفاع انداخته در نهایت خوبی و تکلف به اتمام رسانیده و پنجرهٔ کاشی بر شارع گذاشت و باغی دلگشا در جنب مسجد احداث فرمود و در سنهٔ مذکوره به مقتضای «کل نفس ذائقة الموت» بنای حیات آن جناب انهدام یافته در گنبد مسجد مزبور مدفون گردید.

[۲۵٦ الف] و بسبب طول زمان خرابی تمام به آن عمارت راه یافته بود و از مجالست زهادو عباد محروم گشته‌بود. درسنهٔ احدی‌وثمانین و الف هجری معمار همت عالی‌نهمت حضرت سیادت‌منقبت فرشته خصلت نیکو سیرت زبدهٔ اکابر و اعاظم قدوهٔ سادات ذوالمکارم، **شعر:**

همه حسن و همه خلق و همه حلم
همه لطف و همه جود و همه علم

اعنی **میرزا محمد کاظم‌دادائی** که ذات محمدت صفاتش از ذکر مکارم و اوصاف مستغنی و طبع درّاکش به انواع فضایل و کمالات متحلی، **شعر:**

چراغ روشن از نور امامت
مه تابنده بر برج کرامت

به تعمیر مسجد و مزار مزبور ساعی گردیده در نهایت تکلف و صفا به اتمام رسانید. الحال از رفعت فلك فرسای گنبد مقصوره و جماعتخانه اش خیمهٔ مینافام سپهر خجل گردیده‌و در لطافت ابنیهٔ رفیعش قصر خورنق پردهٔ احتجاب بررخسارش کشیده، **بیت:**

تا بر گذشت سقف رفیعش ز آفتاب
گردون سایه دارشب وروزدرغم است

مولاناعبدالله یزدی صاحب‌حاشیه

از جملهٔ اشراف و اعیان بهاباد بافق است و پیوسته بقلم گوهر نگار نقش تألیف و تصنیف بر لوح روزگار می‌نگاشت و در میدان درس و افاده [۲۵۶ ب] گوی سبقت و رجحان بر امثال و اقران می ربود. ۵

ازجملهٔ تألیفاتش دوحاشیه است: یکی بر«مختصر معانی» ودیگری بر«حاشیهٔ خطائی». و مهارتش در فنون علم فقه به غایتی بود که می گفته اگر متوجه بدان علم گردم به توفیق الله تعالی برهان دلایل عقلی بر مسایل‌فقهی گفته چنان علم فقه را مدال سازم که مجال‌چون وچرا نماند. برخواطردانایان سلسلهٔ انساب پوشیده نماند که فخر الوزرا **برهانامیرزاخلیل‌اللها**[۱] وزیرخطهٔ یزد نسبت قرابت قریبه با آن فاضل افادت دستگاه داشت و بدان واسطه علم مفاخرت می افراشت. ۱۰

مولاناحاجی حسین اردکانی

مردی صالح فاضل پسندیده اخلاق بودو دامن عرض خود را به‌اغراض‌دنیویه کمتر می آلود و پیوسته به ادای وظایف طاعات و روایت، عبادات قیام و اقدام می‌ـ نمود. در اواخر ایام حیات به‌دارالسلطنهٔ اصفهان رفته به افاده واستفاده اشتغال‌داشت تاوقتی که‌متوجه‌بلادعقبی گشت. **میرزا ابوالفضایل** که‌جوان پسندیده‌اخلاق‌نیکوـ صفات‌است‌ولدارجمند آن جناب‌است و تاحین تحریراین‌اوراق‌در اردکان[۲۵۷الف] که مسکن آباء و اجدادش است به‌امر زراعت و عمارت و تحصیل ثواب آخرت مشغولی می نماید. ۱۵ ۲۰

مولاناسلطان حسین‌ندوشنی

افضل‌واعلم‌فقهاء و محدثین‌عصرخود بود. ازوطن مألوف بدارالسلطنهٔ‌اصفهان رفته به افاده و استفاده اشتغال نمود و بغایت دین دار و پرهیزگار و با تقوی بود

۱ـ اصل: خلیل‌الها.

و در ترك مستلذات دنیا درجهٔ علیا داشت. از مأکولات ومشروبات به‌سدرمق قناعت
می فرمود واکثر ایام صایم می بود و از غایت اشتهار منظور نظر توجهات پادشاه
گیتی ستان اعنی خاقان والاشان ، **مصراع :**

جهان دار دین دار عباس شاه

۵ گردید و در سنهٔ عشرین و الف هجری که صدر اعظم قاضی خان به ایلچی گری
روم مأمورشده حسب الفرمان قضا جریان آن‌جناب به رفاقت مقرر گردید و بعد از
مراجعت [۲۵۷ب] از آن سفر چند سال دیگر در کمال اعتبار ونهایت زهدووقار
دراصفهان به‌افاده مشغولی‌داشت.

و بنابر آنکه از دایرهٔ فنا و فوات هیچ کس را خروج ممکن‌نیست و هر که
۱۰ قدم در عالم وجود نهاد هر آینه شربت اجلش باید نوشید و لباس هلاکتش می‌باید
پوشید ، اونیز چون دیگران ندای‌ارجعی شنیده‌راه عالم‌باقی‌پیمود .

[۲۵۸الف] ملاعباس گیلانی

فضیلت پناه مشار الیه در ایام شباب و عنفوان جوانی از بلاد گیلان که مولد
مألوفش بود به دارالعلم شیراز آمده به طلب علوم دینیه و تحصیل کمالات اشتغال
۱۵ نمود و در اندك روزگار بر مدارج دانش ترقی نمود ، اما به‌غایت تندخو ودرشتگو
بود ودر حین درس و تعلیم باطلبه کمال درشتی کردی ، **مصراع :**

بی محابا ، پاك طینت ، تندخو ، آتش مزاج

و گاه بودی که به حرب و ضرب می رسانیدی .

نوبتی بنا بر مقدمه ای کـه شرح آن لایق سیاق نیست فیمابین آن فاضل
۲۰ شجاعت آثار و آصف عدالت شعار مناقشه و مجادله روی نمود و کار به حدی رسید
که مولانای مومی‌الیه را بودن در شیراز محال مینمود. ناکام‌ترك مجاورت آن ملك
داده به‌دارالعبادهٔ یزد آمد ودر «مصلی کبوترخان» [1] گوشهٔ خلوتی اختیار نموده
از تکلفات خورش وپوشش به کشکینه و پشمینه قناعت نمود و پشت بر اسباب دنیا

---

۱ - اصل : خوان

کرده روی به تهیهٔ زاد آخرت آورد ، **بیت:**

سوختهٔ تاب تجلی شده   شیفتهٔ حضرت موسی شده

در اندك زمان آوازهٔ فضل و صلاح آن عزیز [۲۵۸ ب] به حوالی و نواحی افتاد . فضلا و علما از دور و نزدیك به رسم تیمن، و تبرّك و تحصیل علوم درخدمتش آمد شد آغاز نهادند وچون او را به زیور دانش آراسته یافتند در مواد اعتقاد افزوده تردد بیشتر می نمودند . اما به احتیاط تمام مباحثه کرده مضمون این بیت به ادا می رساند، **شعر :**

رسیده ام من تشنه جگر به چشمهٔ صاف

ولی چه سود که یارای آب خوردن نیست

چون سالی چند برین گذشت از صحبت مردم آن دیار ملول گردیده اجابت دعوت حق نمود و از جام «کل نفس ذائقة الموت» بی هوش افتاد ، **بیت:**

هر آنکه زاد ز مادر ببایدش نوشید

ز جام دهر می «کل من علیها فان»

فضیلت و صلاحیت دستگاه مولانا عبدالله عادل

آن عزیز دوجهانی برمدارج دانش عروج کرده و جوهر نفس ناطقه رابه زیور فضایل تحلیه نموده واز صحبت خلق احتراز فرموده باندك کفافی قانع شده ودیده ازخلایق دنیی بردوخته وخاشاك اخلاق ناپاك رابشعلهٔ آتش ریاضت سوخته ، و دیدهٔ چشم بیدارش از فرط شب زنده داری چهرهٔ خواب ندیده ، گوش هوشش از غایت [۲۵۹ الف] پرهیز گاری جز ندای «والله یدعو الی دارالسلام» نشنیده، **شعر:**

دمش گنجینهٔ تحقیق ریزان

جبینش آفتاب صبح خیزان

آن جناب چهار مرتبه به دستیاری مؤونت وتوشهٔ توکل سفر به بطحا ویثرب کرده وبه شرف زیارت بیت الله الحرام و مرقد منور ومعطر سید انام صلوات الله و سلام علیه استسعاد یافته ، و در هیچ وقت از اوقات از پادشاهان ذی شان و صدور

عالی‌مکان وظیفه ومدد معاش نگرفته .

لله الحمد و المنة که در حین تحریر که‌دوسنین ازسنهٔ ثمانین والف هجری گذشته آن‌فاضل عبادت شعاردر دارالعبادهٔ یزدتوفیق مقیم و ساکنین آنجا به‌میامن بافیضش بهره‌مند می گردند.

۵ **جناب‌فضیلت‌پناهی کمالات‌دستگاهی خواجه‌محمدزکی**

مکارم اخلاق و محاسن صفات درطینت آن‌جامع کمالات سرشته‌وقلم‌خجسته رقم آیت جوانمردی و فتوت بر صفحات حال آن جناب نوشته . به‌صیقل‌صحبت‌او غبار ملال از آینهٔ دل دوستان محومی گردد و بنور حضور اوظلمات آفات از هوای سینهٔ محبان مرتفع می شود ، **شعر:**

۱۰ دل که‌آیینهٔ شاهی‌است غباری دارد

ازخدا می‌طلبم صحبت روشن رائی

[۲۵۹ب] از مبادی عنفوان جوانی تا این اوان که سن شریفش شش‌مرحله از منازل عشره طی نموده روزها بوادی کسب فضایل و کمالات به سر برده وشبها مناهج عبادت را به طریق جهد و مجاهده به پایان رسانیده ، **بیت:**

۱۵ شمع محبت به دل افروختی

هر چه به‌جز حق همه را سوختی

وخلف‌ارشد آن‌جناب **خواجه‌محمد مغیث** جوانیست‌به صفت کمالات معروف وبه‌شرف ذات وحسن صفات موسوم وموصوف ،**بیت:**

۲۰ با ادب‌جان فزا ، با سخن دلپذیر

با خرد بیکران ، با هنر بی شمار

و آن عزیز مصاحبی است مناسب‌و دوستی‌است‌موافق ورفیقی است مهربان، دل مصاحبان در صحبت او تازه و خرم و سینهٔ محبان به محبت او مبتهج وبی‌غم .

و در حین تحریر ، این غریب وادی تحیر خصلتهای ستوده و صفتهای پسندیدهٔ آن دوست حقیقی و برادر دینی‌را به خاطر گذرانیده این ابیات رانگاشتهٔ

این اوراق ساخت ، **شعر:**

مرد را دوستان صاحبدل
زیور دین و زینت دنیاست
نعمت دهر اگر چه بسیار است
نعمتی بهتر از رفیق کجاست ۵

فضیلت و کمالات دستگاه زایر بیت‌الله‌الحرام حاجی میرشیخ احمد دادائی

[۲٦۰ الف] آن جناب به کمال خرد و صلاح هنر آراسته و به داد و امانت و تقوی و دیانت زینت یافته و به حق گزاری [۱] و نصیحت و هواخواهی مسلمین از امثال و اقران ممتاز گشته، اکابر و اشراف مشتاق صحبت او و خواص و عوام آرزومند مجالست او. سلسلهٔ نسب پاکیزه‌اش به‌سلطان الاولیاو برهان‌الاتقیا سلطان ۱۰ تقی‌الدین دادا محمدا علیه‌الرحمه انتظام دارد و به دستور آباء عظام واجداد کرام از زمانی که نوبت جمشید سریر خورشید در پیشگاه ایوان « والسماء بنیناها » می‌نوازند وتا وقتی که بساط مشکین شعارسلطان شب درفضای « والارض فرشناها» می گسترانند اوقات شریفش به موعظت عباد و قضای حاجات مسلمین و مسلمات مصروف میگردد ، **شعر** : ۱۵

بهر حرفی فلك را کیسه پرداز
بهر کاری قضا را محرم راز

و از هنگامی که مواکب سپاه نجوم و ثواقب در میدان سپهر بـه جولان می‌آیند تا فرصتی که فراشان قدرت بواسطهٔ قندیل صبح عالم آرا که از مطلع افق‌فروزان شده آثارطلیعهٔ آفتاب جهانتاب به‌ساکنان اقطارزمین می‌نمایند شمع‌وار ۲۰ بر قدم طاعت ایستاده و از سوز محبت و شعلهٔ توفیق در گداز آمده [۲٦۰ ب] اشك می بارد، **نظم** :

۱ـ اصل: حق گذاری

به آب دیده دست از خویش شسته
ز کنج فقر گنج فیض جسته
زده بر هر دو عالم پشت پایی
ز خود بیگانه با حق آشنایی

۵ **افادت و فضیلت دستگاه مولانا محمد محسن مصلایی**

درفنون علوم و کمالات کمال‌مرتبه و درجه یافت‌و‌به‌نوشتن خطوط خط‌نسخ برمرقومات خوشنویسان عراق و فارس کشیده ، از لطافت صورت و اعتدال مزاج او استدلال خوبی توان کرد و از ذهن کاملش دلالت دانش فهم توان‌نمود . سقیم مزاجان کند فهم که به تربیت آن فاضل سر ارادت گذرانند، اگر چه طبع ایشان ۱۰ از نهج اعتدال منحرف گشته باشد به نظر تربیت و تازیانهٔ تعلیم او در اندك زمان به مرتبهٔ کمال رسند . چه‌از اثر تربیت آن جناب سنگ خاره یاقوت فرح افزای ولعل آبدار دلگشای تواند شد ، چنانچه اکابر اشاره به‌آن نموده‌اند ،**شعر:**

ازتربیت است کاب گوهر گردد
خون در تن نافه مشك اذفر گردد
۱۵ وان آهن تیره روی بی قیمت را
اکسیر چو تربیت کند زر گردد

مؤسس مبانی فضایل‌وسالك مسالك کمال‌شهابا مولانا عبدالله

آن جناب ولد اکبرارشد **مولانا محمد محسن** است که[۲۶۱الف] به انواع آداب محلی گشته‌و با اصناف فضایل و کمالات آراسته، چنانچه‌بزرگان‌فرموده‌اند:

بیت

۲۰ ندارد پدر هیچ بایسته تر
ز فرزند شایسته شایسته‌تر

و الحق در معرفت کمـالات گنجی است گوهرافشان و به فنون فضایل بحری است بیکران ودر تحریر نمودن خط ثلث و نسخ «صیرفی» دوران .

۱ـ اصل: نثواند(!)

الموفق بتأییدات ربانی میرزاتقی ولد توفیق آثاری حاجی محمد رضای بندشی

جوانی است پسندیده خصال حمیده افعال، به کمال صلاح و تقوی موصوف و به صفت علم و فطانت و طلاقت لسان و فصاحت بیان معروف. چون موفق به تأییدات الهی گشته با آنکه در حین تحریر که هنوز هجده مرحله از منازل سنه طی ننموده در اکثر علوم وقوف تمام بهم رسانیده، بلکه از بعضی فضلا و دانشمندان رجحان یافته و همگی اوقات در «مسجد جامع کبیر» بعد از ادای وظایف طاعات و عبادات به درس و افاده اشتغال می‌نماید و طلبهٔ علوم از افاضهٔ ضمیر فیض پذیرش مستفید می‌گردند و نیز در نوشتن خطوط سته گوی مسابقت از اقران ربوده و چهرهٔ جمال خط به نقطهٔ خال ندرت گشوده و به حسن قدرت [۲۶۱ب] از استادان بلند رتبت در گذشته و به روش دلپسند خط نسخ بر رخسار آثار ناسخان سحرمدار کشیده. اگر این دو بیت از نتایج طبع سلیم آن عزیز می بود به غایت مناسب و بجا بود، **نظم:**

جوهری قدر خط من داند
ورنه در دهر مهره بسیار است
زان سبب خط من بود شیرین
که نی کلك من شکربار است

مولانا محمود طبسی

طالب علمی متبحر بود و در علم حدیث و فقه اظهار مهارت می‌نمود و به ارشاد و نصایح فرق برایا به غایت مشعوف و در زهد و پرهیزگاری سرآمد زهاد و عباد. سالها در مقصورهٔ جامع میرچقماق علم موعظه افراخته به نصیحت خلایق مشغولی داشت.

مولانا علی

برادر مولانا محمود طبسی بود و مدتها غاشیهٔ ارادت علامهٔ عصر **مولانا نورالله واعظ** بردوش گرفته خود را ازجملهٔ شاگردان آن جناب می‌شمرد، و در تمامی

جمعات در «مسجد جامع کبیر» در وقتی که علامی مومی‌الیه بگفتن وعظ قیام می‌نمود در برابر منبر به قراءت کلام ملك علام اشتغال داشته در نهایت خوش ـ خوانی صدای بهجت فزا به گوش حاضران می‌رسانید.

اعلم‌العلماء وافضل‌الفضلاء مولانا رفیعامحمدا اردکانی

۵ آن جناب جامع اصناف فیوضاتست. به نصیحت وارشادفرق‌عباد می‌پرداخت و الحق در آن باب به احسن وجهی و ابلغ صورتی رایت تفوق بر اماثل و افاضل می‌افراخت. ازسایر اقسام فضایل نیز بهرهٔ تمام داشته همواره نقش تتبع سنن سنیهٔ حضرت مصطفویه علیه التحیة بر لوح خاطر عاطرمی‌نگاشت. در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و منقول کمال ۱۰ دقت و لطف طبع ظاهر می‌نمود. [۲۶۲ الف] سالها درقصبهٔ طیبهٔ اردکان‌من اعمال یزد که محل‌توطن و مسکن مألوفش‌بود به درس وافادت اشتغال می‌نمود. در اوایل سنهٔ ثمانین و الف از محنت‌آباد جهان به ریاض‌راحت فزای جنان انتقال فرمود،

شعر:

جانش مقیم روضهٔ دارالسرور باد

۱۵ خلوتسرای مرقد او پر ز نور باد

بر ضمایر آفتاب مآثر طالبان احوال علماء دین دار پوشیده نماند که مسود اوراق از زبان گوهر افشان سرخیل فضلا مولانا رفیع‌الدین محمداء مزبور شنید که در اوایل ایام جوانی در مدرسه ای از مدارس اصفهان به تحصیل علوم اشتغال می نمودم و در شبی از شبها در حین مطالعه سلطان منام [۱] بر شهرستان دماغم غلبه ۲۰ کرده سر بر بستر آسایش گذاشتم. بعد از اندك زمان ازحرکات و صدای جمعی از خواب در آمده چهار نفر را در نهایت حقارت جثه دیدم که دو بر بالای [۲] سرود و بر پایین پا گوشه های قالیچه ای که بر آن غنوده بودم

۱ـ اصل: مشام ۲ـ اصل: بالین

گرفته‌ازجای برداشتند . ازغایت خوف ودهشت به خواندن آیهٔ کریمهٔ آیة الکرسی شروع کردم . دو نفر کـه در بالای سر بودند دست از قالیچه برداشته بـه رفقا خطاب نمودند که به خواندن قرآن اشتغال دارد . دیگران در جواب گفتند باکی نیست و همه به اتفاق قالیچه را گردانیدند، چنانچه سر به‌جای پا وپا به جای سر قرار گرفت . بعد از آن از نظر من غایب گشتند. بعد از تفحص ظاهر گشت که ۵ قرآن مجید در پایین پای بوده به خواب رفته بودم .

شیخ زاده محمد حافظ

در سلك حفاظ کلام ملك علام انتظام داشت و از اوایل ایام صبی تـا نهایت اوقات شیب در«مسجد جامع کبیر» دارالعبادهٔ‌یزدبه‌قراءت‌قرآن مجید اشتغال‌نموده همت برادای وظایف طاعات وعبادات‌می گماشت وهمواره اوقات شریف را مستغرق ۱۰ ذکر الهی گردانیده جمعی کثیر از باطنش‌اقتباس‌انوار سعادت می‌نمودند. و او را پسری بود **میرزا ابراهیم** نام که مهر درخشان روشنی ازچهرهٔ رخشان او وام کردی و ماه تابان از زیبایی رخسارش و تازگی عذارش در میدان سپهر سرگشته گشتی و باوجود حسن صورت بخوبی سیرت‌آراسته بود ونهال‌جمال به‌ازهار کمال‌زیوربسته. از طرف مادر در زمـرهٔ اولاد رسالت پناهی صلی‌الله علیه وآلـه و سلم انتظام یافته . ۱۵ ناگاه چشم زخم روزگار بـه آن جوان رسیده [۲۶۲ ب] به دست یکی از جهال کشته گشته به عالم آخرت شتافت . شیخ زاده محمد از فراق قرةالعین گریان و نالان نعش فرزند دلبند برراحلهٔ توفیق نهاده کربت غربت و خطر سفر قبول‌نموده از غم وناله زاد و توشه بر داشته روی به آستانهٔ عرش درجهٔ سلطان کرامت وامامت صلوات‌الله وسلامه‌علیه‌آورده متوجه‌خراسان گشت ومضمون‌این‌بیت به‌ادا می‌رسانید، ۲۰

شعر :

هردو گامی کردچشمم‌چشمهٔ‌خونین روان

حال‌رفتن‌چون‌بود این خود نخسین‌منزلست

بعد از ورود به آن مشهد عطرسا روی نیاز برزمین و جسد نوردیده به خاك نهاده به طاعت و عبادت شبانروزی همت گماشت، تا آنگاه که داعی حق را لبیك

اجابت گفته در گذشت . مشهور است که آن موفق به‌تأییدات ابدی قرآن مجید
درحفظ کتابت کرده والحال در «مسجدجامع کبیر» در صف حفاظ گذاشته مؤمنان
از قراءت آن بهره‌ور می گردند.

فضیلت پناه مولانامحمدطاهر

۵ آباء واجداد آن جناب در سلك اشراف و اعیان ولایت بافق انتظام داشتند
و جد او مولاناعبدالله مدتی در آن ملك به امور دنیوی صاحب اختیار بود و چون
رخت هستی به عالم بقا کشیدولد امجدش مولانا میرحسین [۲۶۳الف] که در زهد و
تقوی درجهٔ علیا داشت بعد ازتفحص و تجسس هر کس به‌غیر وجه شرعی چیزی به
پدرش داده بود ردنموده ابراءالذمه حاصل نموده آنگاه به خطهٔ یزد آمده به وظایف
۱۰ عبادات پرداخت تا وقتی که بـه ریاض جنان خرامید . و مولانا محمد طاهر که به
مکارم اخلاق و محاسن آداب سر آمد گشته ازاوایل‌ایام صبی تااین زمان همواره به
تحصیل علوم مشغول وبه اداء وظایف طاعات و عبادات قیام دارد .

خواجه عبدالغالب

ولدحاجی‌محمدامین است ، دراویل‌ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی‌است
۱۵ از ارتکاب مناهی‌وملاهی به‌یکبار گی‌در گذشت‌وروی‌به محراب‌عبادت وپرهیز گاری
آورد، و هم در آن ایام به اشارهٔ هادی توفیق روانهٔ حجاز و یثرب شده شرف طواف
بیت‌الله الحـرام و زیارت روضهٔ حضرت رسول انس و جان صلوات‌الله الملك المنان
دریافته به وطن مألوف مراجعت نمود وبه تحصیل علوم مشغول شده در اکثر فنون
علمی مهارت تمام بهم رسانید، والحال در«مصلی کبوتر خان» که محل فیوضاتست
۲۰ به درس و افاده اشتغال دارد .

افادت وفضیلت پناهی مولانا هدایت‌الله آبشوری

ازجملهٔ دانشمندان خطهٔ یزد است و در علم حکمیات و ریاضی عدیل و نظیر

ندارد و به وفور فضایل و محاسن خصایل[۲٦۳ب] بر اکثر اماثل و اقران امتیاز دارد.
ازمبادی ایام نشو و نما تا این زمان که سن شریفش قریب به شصت رسیده پیوسته بعد
ازافاده و استفاده سجادهٔ دین داری گسترده به ادای وظایف طاعات و رواتب عبادات
قیام و اقدام می‌نماید، وازغایت علوّ همت ازصحبت و مجالست ارباب جاه و جلال روی
گردانیده نظر التفات به مزخرفات دنیوی نمی فرماید و طالب درویشان اهل حال ۵
بوده به زبان مقال مضمون این رباعی به ادا می‌رساند ، **رباعی** :

از هر دو جهان گذشته می‌خواهم
وز مهر و وفا سرشته می‌خواهم
مانند دل کباب در پهلوی خویش
یك سوختهٔ برشته می‌خواهم ۱۰

و آن جناب را ولدیست صالح **خواجه‌محمدزکی** نام کـه اوقات خود را
صرف عبادات می‌نمایند .

مولانا قطبا

در زهـد و تقوی درجهٔ علیا داشت و همواره همت بر ادای وظایف طاعات و
عبادات می گماشت . در اوایل ایام جوانی ازقریهٔ «خویدك» که محل توطن آباء و ۱۵
اجدادش بود بـه یزد آمده بـه تحصیل علوم مشغول گردیـد و روی به محراب
پرهیز گاری آورده جیب خود را به گرد گناه آلوده نساخت ، تا وقتی که متوجه
عالم بقا گردید. و از وی پسری ماند **ملامحمدربیع** نام که به تحصیل علوم ساعی
[است][۲٦ الف] و در ادای طاعات غایت جهد بجای می آورد .

کمالات دستگاه خواجه اسمعیل مصلایی ۲۰

به لطف طبع و سرعت فهم و محاسن سیرت معروف است . در ایام شباب بـه
تحصیل علوم و کمالات قیام نموده ازاماثل و اقران رتبهٔ تقدم یافت و از حسن خط
قلم نسخ بر خطوط استادان کشید و حال تحریر این صحیفه دردارالسلطنهٔ اصفهان
به تحصیل و کسب کمالات اشتغال دارد .

سید حسیب نجیب امیر محمد رفیع‌ولد مرحوم
امیر محمد ابراهیم

جوانیست ستوده خصال به زیور صلاح آراسته و به اقسام کمال پیراسته، هم
در عهد شباب به دستیاری عنایت الهی و به‌پایمردی همت متوجه‌حجاز گشته به‌شرف
۵ طواف بیت الله الحرام استسعاد یافته بـه وطن مألوف مراجعت نمود و اکنون بـه
تحصیل علوم دینیه و آداب فرایض اشتغال دارد .

افادت دستگاه مولاناعبدالباقی

خلف مـرحوم **مولانازین‌العابدین** است که شمه‌ای از صفات آن جناب به
دستیاری کلك وقـایع نگار درین رساله نگارش یافته، و مولانا عبدالباقی دراکثر
۱۰ علوم مهارت تمام بهم رسانیده و در حسن خط انگشت نمای دور و نزدیك شده خط
نسخش [۲۶۳ ب] ناسخ مرقومات متقدمین وحسن‌خطش مرضی طبایع متأخرین.

حاوی فضایل نفسانی شیخ یحیی عشیره اردکانی

به صفت علم و فضیلت و زهد وعبادت موصوف بود. در بدایت حال از قصبهٔ
طیبهٔ اردکان که محل‌توطن آباء واجدادش بود به دارالسلطنهٔ اصفهان رفته به افاده
۱۵ و استفاده همت گماشت و در خدمت علمای آن دیار استماع حدیث و تحصیل علم
فقه و تفسیر و قراءت نموده درجمیع‌علوم مهارت کامل پیدا نمود و درآخر علمای
انام وفضلای کرام به اجتهادش اذعان فرمودند . اما اودر همان ایام داعی « یاایتها
النفس المطمئنة ، ارجعی الی ربـك راضیة مرضیة » را لبیك اجابت گفته به جهان
جاودان توجه نمود .

۲۰ **ملامیرزا علی بافقی**

آن جناب به صفت فضل و تقوی و پاکیزه روزگاری و پرهیزگاری مشهور
و معروف بود و مدتها در «مسجد جامع کبیر» خطهٔ یزد گوشه اختیار کرده بـه
طاعت و عبادت شبانروزی اشتغال داشت وبعد از چند روزکه به صوم می گذرانید
یك روز [۲۶۵ الف] افطار میکرد و هرگز پیرامن دنیای فانی نمی گشت ، **شعر** :

چو بودش ملک ملک جاودانی
نبودی طالب دنیای فانی

سید مرحوم امیر مظفر شیخ دادائی

[در]حقیقت زهد وعبادت واطاعت اوامر و نواهی الهی و متابعت سنن سنیهٔ حضرت‌رسالت پناهی تقصیری از آن جناب واقع نشده، و در تمامی اصناف طاعات ۵ به‌مرتبه‌ای‌اجتهاد و اهتمام می‌نمود که فوق آن درجه [۲۶۵ب] تصور نتوان کرد و زیاده بر آن دقیقه‌ای به خزانهٔ خیال در نتوان آورد .

[۲۶۶ ب]زینت مجالس و آیین محافل‌نورا محمداء جلد

بر خواطر فیض مظاهر ارباب قابلیت و استعداد و صدرنشینان مسند افاده و ارشاد ظاهرو مبرهن خواهد بود که آن عزیزصورت نیکو دارد ونیکویی صورت ۱۰ به زیبایی معنی دلیلیست روشن که « الظاهر عنوان الباطن » و بزرگان گفته اند حسن عنوان از لطف مضمون نامه خبر می‌دهد ، **بیت** :

هر که عاقل بود از خوبی عنوان داند
که درآن نامه خبرهای نکو خواهد بود

و صفحهٔ عذارش به آیت حسن مزین است و بدین دلیل نیکویی از تازه‌ ۱۵ رویی او چشم توان داشت ، **مصراع** :

کسی که روی تو ای گل ندید هیچ ندید

و رخسارهٔ حالش به خال خوبی آراسته است و حسن صورت نمونهٔ لطافت معنی است ، **نظم** :

هر که اخلاق ظاهرش با خلق ۲۰
نیک بینی گمان بد مبرش

کاروانسالار عمر شریفش پنج مرحله‌ازمنازل عشره طی نموده و آوازهٔ فضل و کمالاتش در **هفده محلهٔ یزد** افتاده . درین مدت پیوسته جزو بیاض در بغل هرجا مجلسی منعقد می‌شود از طلبهٔ علوم به‌نورحضور آن مجمع‌را روشن می‌سازدو به دو

زانو درآمده بلی‌بلی می گویدو هرمسئله که به‌میان می آید [۲۶۷الف] غواص‌فکر را ببحر تفکر فرستاده بعد از ساعتی گوهر جوابی بر طبق بیان نهاده نثار حضار می‌سازد ، اما هیچ کس به جای خزف بر نمی‌دارد و با اینهمه سعی و کدّ که چون شمع گداخته و لمحه‌ای ازسوز و گدازمطالعه ومباحثه فارغ‌نبوده تا «شرح جامی»
۵ خوانده و به اعتقاد ناقص خود هیچ عبارت نفهمیده ، **شعر** :

اگر از مخزن توفیق عطایی نرسد
سعی سودی نکند جهد به جایی نرسد

چه کند بیچاره! هرچند جهد بیش‌می کند تصرفش‌در آن کمتراست‌و چندان که نهال عبارت در گلشن خیال‌می‌نشاند به جز ثمرهٔ نسیان بار نمی‌آورد و درلباس
۱۰ زهاد و عباد آراسته با تحت الحنك بسته به **معبدگبران** می‌رود ، **شعر** :

هیچ کس منکر تحت الحنك زاهد نیست
اینقدر هست که چسبانتر ازین می‌باید

و شانه و مسواك در دست و خرقهٔ صوفیانهٔ دربر، گوی مسابقت و جلد روی از چابك‌سواران ربوده به معرکهٔ **جنگ‌گاو** و **طاس‌بازی** حاضر می گردد . و عجب
۱۵ اگر این بیت از زبان حال آن فاضل بر صفحهٔ مقالش مرقوم نگشته ، **نظم** :

خرقه پوشیّ من از غایت‌دین‌داری نیست
پرده‌ای بر سر صد عیب نهان می‌پوشم

کمالات آن عزیز [۲۶۷ب]بسیارست. به‌دست‌چپ‌خط را خوب می‌نویسد ـ اماصورتی ندارد.ودرفن تاریخ خوانی مهارت‌تمام‌دارد ، اما سوادنداردو از بس‌خوب
۲۰ می‌خواند عبارت درمیان نمی‌ماند. نوبتی درحین‌خواندن «تاریخ عالم‌آرا» زینل‌بیك توشمال‌باشی [را]زنبیل‌بنگ[1] توشمال باشی‌و«اللیل‌حبلی»را «لیلی‌چپلی» خوانده. درشیوهٔ عشق‌و عاشقی‌اندازه ندارد. گاه گاه عاشق‌دختران گبر می‌شود ، اما معشوق معین نیست . و از وقتی که مرغ زرین جناح آفتاب درآشیانهٔ مغرب قرارمی گیرد تا اوانی که زاهد سفید پوش صبح صادق از گوشهٔ خلوت قدم بیرون می گذارد

۱ـ نسخهٔ وزیری: تنگ

گرد محله و کوچهٔ یار خود می گردد ، اما خانه را نمی‌داندو شمع وار از شعلهٔ هجران می‌سوزد و اشك حسرت می‌ریزد و می گوید ، **شعر** :

همچو صبحم یك نفس باقیست کو دیدار یار

دلبرم گر رخ نماید جان بر افشا م چو شمع

و ازمضمون جانش فحوای این بیت مستفاد می‌شود ، **بیت** : ۵

دارم امشب گرمیی در سر که ننشینم‌زپای

تا سرا پای وجود خود نسوزانم چو شمع

نیکوتر آنکه زود ازعاشقی فراغت می‌باید وبا آنکه سخن معشوق به گوشش نرسیده اظهار محبت وتعشق ورازو نیازش‌می کندو [۸ الف] نقلهای عجیب‌وغریب از زبان معشوق معدوم نقل مجلس می‌سازد و به سوز سینه دود آه به کرهٔ اثیر ۱۰ رسانیده می گوید ، **بیت** :

محبت‌شمع‌فانوس‌است کی‌پوشیده‌می‌ماند

غم او عاقبت در پرده رسوا می کند ما را

حکایت **ملالتربوق بن‌پشم بن پانزده** را نیکو به رشتهٔ نظم کشیده و معانی غریب و استعارات عجیب به یادگار گذاشته ، امید که به مطالعهٔ آن موفق بوده ۱۵ باشد .

به گوش هوش ابوالبصائر والابصارمی‌رساند که فصاحت وبلاغت شعار **مولانا نورالدین محمد** در اداء حکایات و بیان روایات مزخرفات نادرهٔ دوران است ، چنانچه درباب عشقبازی و کمال تعلقی که با دختر گبری داشته بدین عبارت در رشتهٔ بیان آورده : که دخت زردشتی نژادی در دام فریب آورده‌ام در نهایت حسن و ۲۰ غایت جمال ، آهو چشمی که به عشوهٔ شیرین شیر شرزه را شکار نماید و به شیوهٔ روباه‌بازی صد همچو من را خواب خرگوش سازد ، **مثنوی** :

در سرم دیگر همای عشق یار

ریخت طرح آشیان از خار خار

شوق بر گرد دلم پرمی‌زند
از طپیدن حلقه بر در می‌زند
همچو فانوس‌از فروغ عشق دوست
جمله خونم نور شد در زیر پوست
۵ [۲۰۸ب]از دلم برخیزد آه‌ازشوق‌یار
چون ز تاب مهر از دریا بخار
بر دلم زد عشق اکسیر گداز
شد ز خون مرده‌ام پروانه ساز
اشکم آید از دل پر اضطراب
۱۰ از گل بر قست در جامم گلاب
عضو عضوم مشق سودا می‌کند
از طپیدن بال و پر وا می‌کند
فکر خالی برده آرام از برم
مور را سر داده در مغز سرم
۱۵ گشت دل بر کاکل شمعی اسیر
کش پر پروانه‌ام ریزد عبیر
سوز غم در استخوانم یافت راه
شد تنم چون شمع صرف اشك و آه
یاد زلفی سوخت خون در پیکرم
۲۰ بوی عنبر می‌دهد خاکسترم
باز در مغزم شرابی ریخت عشق
روغنم با شعله‌ای [۱] آمیخت عشق
دلبری برد از دلم صبر و قرار
کز رخش برقع بود صبح بهار

۱ـ نسخهٔ وزیری: شعله‌ای باروغنم.

فتنه جویی آفت صبر و شکیب
نوگلی چشم غزالش عندلیب
زلف پرچین کردهٔ عمر دراز
نوك مژگان خامهٔ تصویر ناز
گردش چشمی چو دور روزگار
صد هزاران فتنه‌اش اندر کنار
از زنخدان بر کباب دل ز دور
سرنگون کرده نمکدان بلور
از صفا سیب ذقن کوکب شده
گشته شبنم هاله و غبغب شده
[۲٦۹ الف] غمزه‌اش بر سینه ناوك می‌زند
خنده‌اش بر بوسه چشمك می‌زند
عنبر از سودای زلفش تردماغ
سینهٔ ماهی ز پشت پاش داغ
سینه‌اش ازبس که باشد نرم و صاف
بوسه از لغزش ناستد تا به ناف
صاف مروارید و مه را بیختند
طرح لوح سینه‌اش را ریختند
سینه‌اش دل برده از خوبی ز حور
در صفا سرچشمهٔ آب بلور
بوی گل در نسترن پنهان شده
غنچه سان بالیده و پستان شده
ابرویش از ناز چشم نیم خواب
می‌زند پشت کمان بر آفتاب

گشت شیدای چنین چشمی دلم
ز آتش گل سوخت آخر حاصلم
روزم از خورشید تابان شد سیاه
رفت دین و دل به تاراج نگاه
۵ گفتمش ای از تو دلها کامیاب
از تو زهر آرزو در شهد ناب
شادی وصل و غم هجران ز تو
گرمی هنگامهٔ دوران ز تو
گر توانی چاره کن درد مرا
۱۰ ارغوانی کن رخ زرد مرا
سوختم از انتظار وصل یار
ای بهشت از دوزخ هجرم برآر
در جوابم با زبان حال گفت:
کی شده با محنت ایام جفت

۱۵

***

شب عشرت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان
که در عالم نمی‌داند کسی احوال فردا را

[۲۶۹ب] و در اثنای تقریر حکایت، زمان به زمان آه سرد از سردرد کشیده می گوید که ای دوستان زبان سرزنش کوتاه کنید ومرا ملامت مکنید که منظور من
۲۰ چنان دلربائیست که زلف شبرنگش دردرازی شب یلدا را مدد می‌دهد و روی جان‌بخشش به کمال حسن از مه چهارده سبق می‌برد. زاهد شب زنده دار اگر خیال جمال او را در خواب بیند چون صبح پاکیزه دامن از مهر رویش گریبان خرقهٔ پرهیز چاك زند، **شعر**:

به دیدن همایون به بالا بلند
به ابرو کمان و به گیسو کمند

چو سروی که پیدا کند در چمن
ز گیسو بنفشه ز عارض سمن

مرا با چنان نازنین دلبستگی بهم رسیده که مشاهدهٔ جمالش را حاصل‌الحیات می‌دانم و تماشای زلف و خالش را سرمایهٔ زندگانی می‌شمرم . هر نفس جاذبهٔ عشق جانان جوهر جانم را بـه جانب خود می کشد و طرّهٔ طرّار دلارام نقد شکیبایی از جیب دلم درمی‌رباید . **شعر** :

من نه به اختیار خود می‌روم از قفای او
گیسوی چون کمند او می‌بردم کشان کشان

و آن شوخ فتنه‌انگیز چون مرغ دل مرا مقید دام زلف دلاویز دیده کمان ابرو را تابنا گوش کشیده[۲۷۰الف]و خدنگ غمزه بر هدف سینه‌ام می گشاید و ساعت به ساعت به کرشمه‌های رنگین و عشوه‌هـای شیرین بندی دیگر برپای دلم می‌نهد ، **شعر** :

رسم عاشق‌کشی و شیوهٔ شهرآشوبی
جامه‌ای بود که بر قامت اودوخته است

و از آنجا که استغنای[1] حسن اوست به مجردعشقبازی با من‌قانع نمی‌شود و از اطراف و جوانب دیگران را نیز مسخر می‌سازد و کمند دلـربایی در گردن شوریدگان بیابان هوس انداخته به جانب خود می کشاند .

الحال با جوانی زیبا طلعت نیکو سیرت که خط سبزش مانند خضر بر لب آب حیات رسیده و سبزهٔ خطش چون سنبل بهشت بر کنار جویبار کوثر دمیده ، **شعر** ،

بـه گرد لعل لب او دمیده سبزهٔ خط
چو بر حوالی آب‌حیات مهرگیاه

سر و کاری آغاز نهاده و آن جوان نیز به غرقاب عشق در افتاده و بر جریدهٔ حالش از دفترثبت رقمی و بر صفحهٔ روزگارش از اثر حیات‌رمقی نمانده. چون به

۱ - نسخهٔ وزیری: مقتضای

خلاف طبع ازجانان این حرکات دیدم که ناپسندم آمد دامن ازصحبت‌اودر کشیدم و مهر ازو برچیده و گفتم ، **شعر** :

برو هـرچه می‌بایـدت پیش گیر

سر ما نـداری سر خویش گیر

۵ بر پیشگاه خاطر عشقبازان عرصهٔ جهان مختفی نماناد که با آنکه حکایت آن عزیز بطول کشید سخن ناگفته و درّ ناسفته درین باب بسیار ماند . **شعر** :

سخن دراز کشیدیم ، همچنان باقیست

حـدیث دلبر فتان و عـاشق مفتون

ملا محموداردکانی

۱۰ مدتی‌مدیدهمت [۲۷۰ب] بر تعلیم و تعلم‌اطفال مسلمین گماشته جمعی کثیر درخدمتش راه هـدایت یافتند. اکنون در مسجد جامع چقماقیه که جامع اصناف فیوضاتست بـه امر پیش نمازی و نصیحت و ارشاد فرق عباد اشتغال دارد و همواره نقش سنن سنیهٔ حضرت مصطفویه بر الواح خاطر همگنان می‌نگارد .

خواجه محمد علی ولد خواجه عبدالله

۱۵ ساکن خلف باغ عزآباد

مرد درویش‌وش‌پسندیده اخلاق است ودامن غرض خود را به اغراض دنیویه کمتر آلوده می‌سازد و پیوسته به ادای وظایف طاعات و رواتب عبادات قیام و اقدام نموده بر سجادهٔ پرهیزگاری نشسته بـه اظهار زهـد و تقوی و ارشاد فرق برایا به غایت مشعوفست و جهة سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر می‌نماید، ۲۰ و در سلوك وریاضت و داشتن چله و تسخیر کـواکب و اجنه اوقات شریف صرف نموده در آن باب حکایات نقل می کند و گاهی بهمعالجهٔ امراض وعلل عباد امـة همت گماشته به مداوا می پردازد . از عزیزی استماع شد که وقتی از اوقات **آقا رفیع** ولد **آقاجلال** بر بستر ناتوانی افتاده اطباء حذاقت‌دستگاه از معالجه عاجز آمده به عجز اعتراف[۲۷۰الف] نمودند . آن‌سجاده‌نشین‌مسندزهدو تقوی‌بر بالین‌اورفته به

معالجه پرداخت و به سمع جمع رسانید که چند یوم دیگر جهانبینش از دیدن
عاطل و باطل خواهد ماند و بعد از پنج‌شش یوم روشن می گردد. بلکه صحت بدنی
نیز یافته در سلك تندرستان منسلك می‌شود. به حسب‌اتفاق چنانکه بیان‌نموده بوده
واقع گردیده مشاهدهٔ اولوالابصار گردید .

شیخ یحیی معلم اردکانی ۵

حافظ کلام‌الله است و در علم قراءت مهارت تمام حاصل‌نموده و در صلاح و
تقوی تتبع‌قدما می کند. مدتی‌مدید در «مسجدجامع کبیر» درصدرحفاظ به قراءت
قرآن مجید وفرقان حمید اشتغال داشت و هم در آن ایام در جنب مسجد مزبور به
تعلیم اطفال‌همت می گماشت وبه تازیانهٔ شفقت تأدیب ایشان می کرد . ناگاه شوق
سفر هند و خیال دور و دراز عنان اختیار او را گرفته بدان دیار برد و پس از دو ۱۰
سال به الهام ملهم توفیق و دلالت هادی سبیل‌به حجاز ویثرب شتافته و شرف طواف
رکن و مقام و زیارت رسول آخرالزمان‌علیه‌التحیة والسلام دریافته به خطهٔ یزد
مراجعت نمود و الحال به امر حافظی و به تعلیم اطفال مؤمنین مشغولی دارد .

ملا محمد کوزه گر

به مزید زهد و تقوی و کثرت طاعات و عبادات از زهاد [۲۷۱ب] و عباد ۱۵
زمان ممتاز گشته چندین سال‌به‌طلب علم‌مشغولی‌نموده مهارت تمام در مسائل شرعی
بهم‌رسانیده بود و به سبب کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در
فضای خاطر صغیر و کبیر می کاشت ، **شعر** :

معاصی نیامد ازو در وجود
ز لوث گنه پاك و معصوم بود ۲۰

به جهت کمال دین‌داری وپرهیز گاری مردمان به تقبیل انامش‌رغبت داشتند
و او سپر ممانعت بر روی کشیده به غایت از آن حرکت احتراز می‌نمود و این
معنی سبب آن گردیده بود که اکثر مسلمانان از روی اعتقاد و یا از راه مزاح

همت بر تقبیل دست و پای او می‌بستند و احیاناً اگر احدی را این معنی میسر می گشت آن صالح متقی اراده می کرد که در عوض دست آن شخص را بوسه دهد و سر در عقب او نهاده کوچه به کوچه در قفای او می گشت، و گاه بودی که در اثنایی که به نماز مشغول بود احدی این حرکت می کرد . بعد از سلام سر در عقب آن مرد گذاشته تا دست و پایش نمی‌بوسید دست از سرش بر نمی‌داشت و چون عمرش قریب به هشتاد رسید از سجادهٔ تقوی برخاسته[1] متوجه ریاض خلد گردید.



و چون جواد خوش خرام خامه از جولان در میدان احوال این طبقهٔ کرام باز پرداخت به‌موجب وعده که کرده بود عنان به‌صوب احوال قضاة اسلام معطوف ساخت .

۱ـ اصل : خواسته

[۲۷۲ الف] فصل ثانی از مقالهٔ دویم

دربیان احوال قضاة اسلام

بر مرآت ضمیر آفتاب کردار علمای دین دار صورت این معنی عکس پذیر خواهــد بود که قضات اسلام و مقوّیان مهام ملت خیرالانام علیه الصلوة و السلام هر گاه که در فیصل قضایای شرعیه از اغراض دنیوی اعراض و اجتناب نموده میل ۵ مداهنه ننمایند و جمال حال خود را به حلیهٔ امانت و دین داری که بهترین صفات انسانیست بیارایند ، هرآینه شرع شریف احمدی ودین‌حنیف جعفری رواج ورونق تمام خواهد یافت ومسلمین و مسلمات که بدایع ودایع حضرت آفریدگارند جلت عظمته در مهاد امن و امان روزگار می‌توانند گذرانید و جمعی ازین طبقهٔ جلیله ۱۰ که به صفات موصوفه و اطوار گزیده آراسته و در خطهٔ یزدبر مسند قضاتکیه داده و احوال خیر مآلشان برین خادم دین مبین ظاهر و هویدا گردیده بر صفحهٔ بیان می‌آورد ، بمنه و کرمه .

قاضی کمال الدین میر حسین میبدی

در سلك افاضل علمای عراق بلکه‌اعاظم دانشمندان آفــاق انتظام داشت و در ۱۵ مملکت یزدبه امرقضا منصوب بوده علم دیانت‌وامانت می‌افراشت،[۲۷۲ب]وعالی‌- جناب‌صاحب اعظم دستور وزراءمعظم **خواجه معین‌الدین علی میبدی** ولد آن حاوی فضایل و کمالات نفسانی وزیر دارالعبادهٔ یزد بوده و احوال خجسته مآل آن منبع جود و احسان در ذیل حالات وزرا به دستیاری کلك حقایق بیان مرقوم گردیده .

ازجمله مؤلفات قاضی کمال‌الدین میرحسین شرح‌دیوان معجز نشان حضرت مقدسهٔ امیرالمؤمنین‌علیه‌التحیة والثنا تصنیفی‌است دانش اثرومطبوع طباع‌سلیمهٔ دانشوران فضلیت پرور . همچنین آن جناب بر « کافیه » و « هدایه حکمت » و « طوالع » و « شمسیه » حـواشی دقیقه در عقد انشا انتظام داده و در آن‌مـؤلفات کمال دانش و ۵ جودت طبع خود را برمنصه‌عرض و بیان‌نهاده. در فن‌معما نیز رساله‌ای نوشته مفیده به میزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجیده .

و در یکی از مؤلفات درج نموده که روزی در مسند قضا نشسته و برمتکاء افاده تکیه‌داده بودم. شخصی‌مذکورساخت که‌در« کوچهٔدیگ‌بندان» حوالی«میدان وقت [و]ساعت» عورتی که‌مدت هفت‌سال‌حامله‌بوددوروزقبل ازین‌وضع حملش شده ۱۰ و دختری ازو تولد یافته واورا فاطمهٔ سربزرگ نام نهاده ، هر کس بخانهٔ ایشان در می‌آیدآن‌دختر وصف الحال آن کس [۲۷۳الف] بیتی ازاشعارخواجه شمس‌الدین محمد حافظ‌شیرازی می‌خواند . ازین سخن متعجب گشتم و به اتفاق جمعی از اهل فضل ودانش به در آن خانه شتافتم. چون حلقه بر در آشنا کردیم آن دختر مادر خود را آوازداده گفت: قاضی شهر با جمعی بدیدن ماآمده‌اند ، دربگشا تادرآیند . ۱۵ چون درآمدیم‌و چشم او‌بر ما افتاددر کمال‌فصاحت‌این‌بیت را بر ما خواند ، **شعر** :

چون ما به گرد دامن مردی نمی رسیم

شاید کـه گرد دامن مردی بما رسد

تعجب کنان باز گشتیم . روز دیگر استماع افتاد که به مزخرفات دنیی ناپایدار التفات ننموده وبه عالم باقی‌خرامید .

۲۰ وصاحب«نگارستان» مرقوم قلم‌فیروزی‌رقم گردانیده که قاضی کمال‌الدین میر حسین مزبور در شرح دیوان معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی‌بن ابی‌طالب صلوةالله وسلامه علیه ایراد نموده که ازجمعی مردم مقبول الروایة شنیدم کـه درخطهٔ یزد طفلی تولد یافت که انواع سخنان می گفت و قرآن‌و اشعار می‌خواند و از احوال خفیّهٔ غیبیه خبر می‌داد و چون‌دو ساله گشت

وفات یافت و خواجه معین‌الدین علی پدرم آن‌طفل را دیده بود ، **قطعه** :

از غرایب هر آنچه می‌شنوی
که نیابی به منع آن برهان
ممکنش دان نه ممتنع که حکیم
گفت دعه ببقعة‌الامکان ۵

بالجمله به تقدیر ایزد سبحانی در اوایل دولت و پادشاهی خاقان سلیمان شان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادرخان سجل حیات آن‌قاضی کامل الصفات به خاتم انقضا مختوم گشت و نقد حیات به قابض ارواح سپرد .

مکشوف رأی حقیقت پیرای ارباب دانش و بینش آنکه‌ازاسناد معتبره به نظر ذرهٔ بی‌مقدار درآمده که در آن ایام که‌قاضی کمال‌الدین میرحسین در مسند قضای ۱۰ خطهٔ یزد متمکن بوده القاب آن‌جناب‌را بدین عبارات دراسانید مرقوم می‌نموده‌اند: « عالی‌حضرت شریعت شعارحقیقت‌دثار، مخدوم علی‌الاطلاق، قاضی‌القضاة فی‌الافاق، اعلم العلماء المتقدمین، افضل‌الفقهاءالمتأخرین، جامع‌المعقول‌والمنقول[۲۷۳ب]، حاوی الفروع والاصول، کشاف‌المشکلات العقلیه، حلال‌المعضلات النقلیه، صاحب النفس القدسیه و الکمالات الانسیه، المؤید من عندالله مالك الکونین‌خواجه کمال ۱۵ الشریعة و الحقیقة والطریقة والتقوی والدین امیرحسین قاضی نافذالحکم خلدالله تعالی ظلال معدلته واقباله بین الانام . »

خلف‌الاکابروالاهالی **میرزاعبدالرشیدامنجم** از اولاد امجاد آن جنابست و از عمارات رفیع بنایش که در نظرارباب بصایرظاهراست «حمام قاضی» است که در حوالی « میدان خواجه» ساخته. آن جناب رااشعار دلفریب و معانی خاص بسیار ۲۰ است و «منطقی» تخلص‌می‌فرموده ، این غزل از جملهٔ دیوان اشعار او بخاطربود ثبت افتاد ، **غزل** :

رفتیم و دل ملازم آن آستان بماند
چون مرغ پر شکسته که درآشیان بماند

افروختیم شمع محبت هزار بار
از آتش فراق که در استخوان بماند
ماریست گرد گنج حقیقت بر آمده
داغت که در درون دل ناتوان بماند
گردون به سینه داغ تو دارد ز روی مهر ٥
اینك ببین که ماه ز داغش نشان بماند
هر کس بروی یار دهد آب دیده را
جز «منطقی» که دیدهٔ‌اوخون‌فشان بماند
این معما باسم «حسام» زادهٔ طبع آن‌فاضل عالی مقام است ، **معما** :
از حسن بی‌حد تو ای نازنین شمایل ۱۰
عاقل‌شدست مجنون مجنون شدست عاقل

جامع سعادات دنیوی و اخروی ومظهر لطف الهی
شیخ علی صبح جبل عاملی

در فضل و کمال به درجهٔ بلند و مرتبهٔ ارجمند رسیده‌بود . [۲۷٤الف] در اوایل سلطنت پادشاه گیتی‌ستان به منصب جلیل‌المرتبهٔ شیخ‌الاسلامی‌خطهٔ یزد معزز ۱٥ گشته علم شریعت پروری برافراخت و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیرالانام علیه‌الصلوة والسلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده ، درهای معاصی بر روی خلایق بربست و به آب تقوی گرد گناه از چهرهٔ اهالی آن دیار فروشست . و چون پیشنهاد خاطرش‌تقویت دین نبوی وترویج ملت مصطفوی‌بود پادشاه شریعت‌- پرور دست تصدی آن زبدهٔ متورعین را در تمشیت آن امر خطیرقوی ساخته زمان‌- ۲۰ زمان پرتو تحسین بر وجنات احوالش می‌تافت . و در باب منع از شراب و آزار شراب خوارگان به نوعی اهتمام می‌نمود که درآن عصرمستی‌جز در چشم مشکین‌- خطان خطایی‌مشاهدهٔ نظاره‌گیان نمی‌گشت . رندان باده نوش ازصولت تازیانه‌اش دست ازگردن صراحی و لب از لب پیاله برداشته شکسته خاطربا تسبیح و مسواك

به مساجد آمد و شد آغاز نهاده بجای تهلیل به مضمون این دوبیت حافظ شیرین کلام ترنم می‌نمودند ، **غزل** :

[۲۷۴ ب] بود آیا که درمیکده‌ها بگشایند
گره از کارِ فرو بستهٔ ما بگشایند
در میخانه ببستند خدایا مپسند
که در خانهٔ تزویر و ریا بگشایند

در شهر و نواحی هر جا خمخانها از گلاب ناب مالامال و اندیشهٔ وصول به آنجا جهت ریختن شراب امری محال بود ، **مصراع** :

آنجا مگر شمال وزد یا صبا رسد

پیك شریعتش راه برده آن راح ریحانی و بادهٔ ارغوانی را برخاك راه می ریخت و جویی ازیاقوت حمرا در میان کوچه و بازار روان می‌ساخت . رندان می پرست ازاستشمام رایحهٔ آن از دست رفته ازاشك عقیق رنگ رخساره را لعل گون ساخته در غایت حسرت سر انگشت تأسف به دندان گزیده کلمهٔ « یالیتنی کنت ترابا » بر زبان می آوردند .

نقلی است مشهور که در آن اوان جمعی از بی‌باکان اوزبك از جانب والی ترکستان متوجه پایهٔ سریرخلافت مصیرشاهنشاه ایران بودند . چون به خطهٔ یزد رسیدند چند روزی به جهت آسایش از رنج راه رحل اقامت گسترده به‌نای و نوش مشغول گشتند . اتفاقاً [۲۷۵ الف] حضرت شریعت‌دستگاه سواره بدان‌محله رسید. از نغمه پردازی طنبور و شادی دایره که حلقهٔ غلامی او در گوش کرده از نشاط در پوست نمی گنجید ، به غمّازی کمانچه پیك شعورش بدانجاراه یافته از اسب پیاده گشت و کلمهٔ توحید بر زبان رانده فرداً و وحیداً بدان مجلس داخل شده صراحی را از پای درآورد و آبروی دختر رز بر خاك مذلت ریخت و نای که همدمی‌ارباب طرب می کرد بند از بندش جدا ساخت ودایره را بـه ضرب طپانچه از دایرهٔ نشاط بیرون کرد . ترکان باده نوش از مشاهدهٔ آن حال‌جهان در چشمشان تاریك گشته

دم نیار ستند زد .

غرض از عرض این حکایت آنکه چون در آن زمان سلاطین حشمت آیین قضات و محتسبان امین دین دار متشرع تعیین نموده دست تکفل ایشان را قوی و مطلق می‌داشتند و به این مرتبه در ترویج ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرّا
۵ می کوشیدند لاجرم یوماً فیوما ساحت مملکت سعت‌وسعت‌می گرفت و ساعة فساعة ریاض دولت صفت خضرت و نضارت می‌پذیرفت ، **قطعه** :

سرسبزی نهال سعادت به باغ ملك
[۲۷۵ب] بی‌رشحهٔ‌عیون‌شرایع طمع‌مدار
لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان
۱۰ بی یاری سیاست شاهان کامکار

امیرعبدالغفار المشتهر به‌میر بزرگ

مرجع سادات و اعلم علما بود. در زمان سلطنت و اقبال خاقان جنت مکان در خطهٔ یزد به لوازم امر قضا اشتغال داشت‌و در فیصل قضایاء برایا به دستورآباء و اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوك می‌نمود و معذلك به امر
۱۵ درس و فتوی و نشر علوم دینیه می‌پرداخت و همواره طلبه را از فواید ذهن وقاد و مآثر طبع نقاد مستفید و بهره ور می‌ساخت .

شاه‌عبدالعلی

ازاعاظم سادات عبدالوهابی بود وبه لوازم منصب اقضی‌القضاتی بلدهٔ یزد علم اقتدار بر می‌افراشت و از علوم دینیه و کمالات نفسانیه بهرهٔ تمام داشت و هرگز
۲۰ خیال مداهنه وملاحظه برضمیرمنیر نمی گذرانید. وچون علم عزیمت به جانب دیار عافیت بر افراخت حسب‌الفرمان قضا جریان خاقان گیتی‌ستان خلف ارشد ارجمند سعادتمندش **میرزامحمدابراهیم** بر مسند قضاء آن ملك متمکن گردید . و آن جناب نیزبه دستورآباء عظام و اجداد کرام مدتی‌مدید به لوازم آن امرجلیل‌القدر اقدام می‌نمود .

[۲۷۶ الف] میرزا محمد مؤمن

مقتداء سادات عالیشان وپیشوای دانشمندان بلند مکان بود. درزمان سلطنت و جهانبانی اعلیحضرت خاقان فریدون مکان گیتی‌ستان مدتی در کمال استقلال درخطهٔ بهشت نمای یزد به تمشیت منصب جلیل المرتبهٔ اقضی القضاتی قیام و اقدام می‌فرمود وتا آخرایام حیات بر مسند جاه وجلال متمکن بوده همواره نقش امانت ۵ و دیانت و خیرخواهی بـرایا بر سجل ضمیر و صحیفهٔ خاطر عاطر می‌نگاشت. بعد از وفات آن حضرت **میرزاشاه‌عبدالباقی** که خلف ارشد او بود تصدی موقوفات متفرقهٔ آن ملك را اختیارنموده داد و ستد اوقاف در عهدهٔ اهتمامش بود تا آنکاه که متوجه عافیت آباد عقبی گردید. و از آن جناب سه خلف نیك اختر به یادگار ماند. **میرزاابوالفتوح** کـه ولدمیانی بود، در سنهٔ تسع و سبعین و الف هجریـه از ۱۰ وطن مألوف هجرت نموده با توشهٔ توکل‌و پایمردی همت قدم دربلادهند سیه‌بختان نهاد و نخست کوکب اقبالش درخشیدن آغازنهاده به منصب «دوصدی» رسید و پس از دو سال چنانچه عادت روزگار است ستارهٔ بختش روی به نشیب آورده در حوالی [۲۷۶ ب] پشاول در وقتی که فیمابین امرا و خوانین هند و افاغنهٔ یوسف زئی[۱] مجادله به مقاتله انجامید و افاغنه چون سباع شکاری که در گلهٔ گور و آهوافتند ۱۵ ومانند عقاب شکوهمند که قصدمرغان ضعیف غراب صفت کنند بر مردم هندحمله بردند و خرمن زندگانی جمله سوخته روزحیاتشان تیره‌تر از پرزاغ و روی زمین از خونشان گونهٔ منقار طوطی گرفت، **شعر**:

ز بس کشته کافتاد بر کوه و دشت

جهان گفت بس بس که از حدّ گذشت ۲۰

قلیلی از سپاه هند راه هزیمت یافته اسباب و جهات ایشان به باد غارت و تاراج رفت، اموال آن جناب نیز صورت هباءً منثورا گرفت و بهزار مشقت جان خود را از ورطهٔ خوف و بیم بیرون آورد. فرمانفرمای بلاد هند در مقام تدارك و دلجویی آمده یکصدی از منصب او کم نموده به تعیناتی کشمیر مقررساخت. در اوایل سنهٔ

۱ـ مقصود یوسف زائی است.

ثلث وثمانین و الف که آن عزیز روانهٔ کشمیر بود مسوّد اوراق در شاه جهان آباد
با او به صحبت یکدیگر رسیده غمزدای خاطر هم گردیدیم .

امیر غیاث الدین محمد

آن جناب در انواع فضایل و کمالات نصاب کامل حاصل نموده در سلك
۵ سادات رفیع مقدار و فضلاء کبار دارالسعادهٔ ابرقوه انتظام داشت و در فن انشا و
علم املا بی‌مثل زمان خود بود. در اوایل سلطنت و فرمانروایی اعلیحضرت خاقان
رضوان مکان علیین آشیان به منصب شیخ الاسلامی بلدهٔ یزد علم اقتدارافراشت و
مدتی در آن امراشتغال می‌نمود تا وقتی که سجل عملش به قلم عزل مزین گردیده
به وطن مألوف و مسکن معهود شتافت و در آنجا کارسازی سفر خیراثر فنا نموده
۱۰ روانه گشت. از آن جناب یك پسر ماند **میرزا ابوالفضل** نام که بعضی اوقات در
ابرقوه به امر شیخ الاسلامی و مدتی درمحال باونات[1] به شغل تصدی‌ومنصب وزارت
اشتغال می‌نمود.

[۲۷۷ الف] افضل الفقها نورا محمداء مفتی

در سلك افاضل علمای دارالسلطنهٔ اصفهان انتظام داشت. در زمان سلطنت
۱۵ شاهنشاه قضا فرمان گیتی‌ستان سمی عم‌رسول ملك منان، **نظم** :

ابوالغازی آن شاه گیتی ستان
که دادست دوران به دستش عنان
جهاندار جم قدر گیتی پناه
که خورشید ملکست و ظلّ اله

۲۰ به منصب جلیل القدر شیخ الاسلامی خطهٔ یزد ممتاز گردیده بدان ملك شتافت
و چند سال من حیث الاستقلال به لوازم آن مهم و فیصل قضایای فرق عباد اشتغال
داشت و در آن اوقات یك دینار و یك من بار از احدی طمع و توقع نکرده رایت
نیکنامی برافراشت . و بعد ازآنکه ازآن امر دلگیر گشت به دارالسلطنهٔ اصفهان
مراجعت کرده مدتها بی‌آنکه مقید به منصبی باشد روزگار می گذرانید تا آنگاه

۱- دراصل چنین است. ظاهر أمراد بوانات است. در نسخهٔ وزیری بوانات آمده است.

که عازم سفر آخرت گشت . و حالت تحریر که دوسنین از ثمانین والف گذشته [۲۷۷ ب] خلف العلمایی **میرزاافضل** که به محامد سیر و محاسن شیم آراسته و از مستعدان زمان و ولد ارشد آن جنابست درغایت احترام و نهایت اکرام در اصفهان بروسادهٔ عزت و اعتبار تمکن دارد .

۵

میر محمد صفی

در سلک اشراف سادات حسینی قصبهٔ نایین منتظم بود و با زبدهٔ [اولاد] آل عبا **میرزا رفیع الدین محمد** قرابت قریبه داشت . در اواسط سلطنت خاقان گیتی ستان به موجب فرمان واجب الاذعان متصدی شرعیات و شیخ الاسلام بلدهٔ یزد گردید و در فیصل قضایا اقتدا بسنت سنیّهٔ آباء عظام و اجداد کرام خویش کرده غایت سعی و اجتهاد و نهایت امانت بجای می آورد. بعد ازدو سه سال بواسطهٔ سلامت نفس و عدم میلان خاطر بسرانجام اشغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت. و درحین تحریر ولدارشدش **میرزامحمد یوسف** در غایت احترام در اصفهان بسر میبرد.

۱۰

[۲۷۸ الف] عالیحضرت سیادت منقبت افادت مرتبت غفران پناه الواصل الی رحمة الله امیرمعزالدین محمد شیخ الاسلام

۱۵

سدّه سنیّه‌اش ملاذ طوایف اکابر و اشراف انام و عتبهٔ علیه‌اش مجمع خاص و عام، لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی، گنجینهٔ سینه‌اش به جواهر زواهر علوم مشحون و عقود درر کلمات در مخزن باطن خجسته میامنش مخزون . نیّر شمایل نبوی از مشارق جمال خجسته مآلش طالع وشعشعهٔ آثار فضایل مرتضوی از مطالع خصایص علم و کمالش لامع . رأی عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تأویل . فنون مکنون که

۲۰

ازعلوم ابوعلی و علامهٔ طوسی درستر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوهٔ ظهور داشت واسرار آن مخزون که ازمعلم‌اول وثانی‌مکتوب مانده بود قلم عنایت سبحانی بر صحیفهٔ ضمیرش می‌نگاشت ، **شعر** :

زبانش مظهر اسرار تحقیق
ضمیرش مظهر انوار توفیق ۵
جمال دین مزین ز اهتمامش
علوم شرع واضح از کلامش
ز توضیح بیانش گشته روشن
بر اهل علم هر مشکل ز هر فن

۱۰ آن حضرت درعلم تفسیر و حدیث بی‌نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینیه و انواع فنون تعیینیه از مفسران و محدثان به استحقاق در گذشته و پیوسته به قلم هدایت ازلی نقش وارشاد ونصیحت برالواح [۲۷۸ ب] خواطراعاظم اشراف و اکابرمی‌نگاشتند وبعد ازفراغ ازآن شغل‌بقیهٔ اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات وعبادات ساخته‌به‌اذخار مثوبات اخروی‌می‌پرداختند. درزمان سلطنت خاقان ۱۵ زمان و فرمانفرمای جهان شاه صفی صفوی‌بهادرخان به تکلیف تمام و مبالغهٔ مالا۔کلام منصب عظیم‌الشأن‌شیخ‌الاسلامی دارالعبادهٔ یزد بـه وجـود فایض الجود آن حضرت زیب و زینت یـافت و دین مبین حضرت رسالت پناهی رواج و شرع شریف احمدی رونق مجدد گرفت ، **شعر** :

شد از سعیش قوی ارکان اسلام
۲۰ ندارد جز شریعت پروری کام

اگر چـه راضی به‌آن شغل نبوداما رعایت‌جانب امر و فرمان‌پادشاهی‌نموده درفیصل قضایای مسلمین ومسلمات توجه می‌نمود و چون محالست که سپهر غـدار درین مرحلهٔ ناپایدار ارباب فضل و افضال را آسوده و بر قرار گذارد در شهور سنهٔ خمسین‌والف‌هجریه داعی «والله یدعو الی دارالسلام» ندای «یاایتهاالنفس‌المطمئنه»

به گوش هوشش رسانیدو آن جامع حقایق شرعیه خاطرازاموردنیوی‌فارغ گردانیده به ضیافتخانهٔ «وفیها ماتشتهیه‌الانفس و تلذالاعین» خرامید، نهال ثمربخش فضل و افضال به صرصر فنا از پای در افتاد و آفتاب درخشندهٔ برج سیادت و نقابت از اوج کمال روی به حضیض وبال نهاد، **شعر** :

روح پـاکش در جهـان پرنور باد ۵
[۲۷۹الف] چشم‌زخم ازخاندانش دور باد

گاهی آن حضرت متوجه نظم اشعار می‌شدند و این رباعی در مدح حضرات مطهرات فرموده :

از بعد نبی خواجـهٔ خورشید غلام
میدان کـه دوازده امامند مـدام ۱۰
ازمهرجهان‌فروزشك نیست که‌مهر
گـردد بـه دوازده مهش دور تمام

حضرت ستوده حسب‌حسینی نسب‌عارف رموز مسایل شرعی واقف علوم عقلی و نقلی سلالهٔ سلسلهٔ امامزادهٔ عریضی‌امیر محمد جعفر مفتی ۱۵

به زیور کمالات علمی و عملی متحلی و از رذایل و نقایص نفسانی متخلی، [۲۷۹ ب] ذات کامل الصفاتش منبع فنون فضایل و معالی ، و محکمهٔ حقانیت اساسش مرجع اصاغر و اکابر و اعالی، و مکنون ضمیر منیرش محض خیر و نیك خواهی . و به تحقیق که این سخن از تکلف بیگانه و از ریا بریست و نه از قبیل تصنیفات منشیانه و آرایش سخنوریست **شعر** : ۲۰

خجسته ذات شریفش به صورت بشری
تبارك‌الله گویی کـه رحمتیست جسیم

درعلم فقه و حـدیث کمال تفقه دارد ، چنانچه اهالی این دیار پیوسته از رای رزینش استفتا می نمایند و در معضلات مسایل از ذهن وقادش انحلال می‌جویند. در

اکثر علوم متداوله خاصه در فن طب یدطولی دارند، اما از غایت‌دین داری متوجه معالجهٔ مرضی از امراض جسمانی‌نگشته سوداوی مزاجان علت تنازع را به داروی سودمند تصالح مداوا می‌نماید . از لسان گوهر افشانش که مفاتیح خزاین فضل و احسانست در وقت‌افاده، **نظم** :

٥ عقل واله شود و دیده بمـاند حیران
دل منور شود و قوت روان یابد جان

به ظرافت طبع وجودت ذهن وسرعت قریحت اتصاف داشت و جمهور عقلا به حسن تدابیر صایبه وصحت آراء ثاقبه‌اش اقرار واعتراف دارند و از کمال وثوق و اعتقاد همه روزه صغیر و کبیر درمهام کلیه وامور جزئیه برای مقتبس[1] تقصی می‌نمایند ،

١٠ **شعر** :

شد از سعیش قـوی ارکـان اسلام
ندارد جز شریعت پروری کام

[٢٨٠الف] درتحریر سجلات وصکوك شرعیه متوحدزمان ومنفردعصراست. چنانکه بر محررات مهرهٔ این فن همیشه نقطهٔ شك گذاشته خط بطلان می کشند و

١٥ پیوسته فیصل‌معاملات‌شرعیه وقطع منازعات کلیه درخدمت شریفش می‌شود وآباء و اجداد کرامش نیز در اعصـار خود مشارالیه و مرجع‌الیه طوایف خلایق بوده‌اند. امیدواری به کمال‌مکرمت کرد گاری‌آنکه‌پیوسته‌آن حاوی فضایل انسانی مقرون به حصول انواع امالی و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و پیوسته از رشحات سحاب کلك گوهربار و قطرات غمام خامهٔ گوهر نثار

٢٠ ریاض فضل و کمال را ناضرو ریّان گرداند ، بمنه و فضله وعونه وطوله .

مقوی شریعت غرّا وحامی دین حنیف بیضا
قاضی‌صفی‌الدین محمدا

بر سرابوستان خاطر فیض مظاهـر ارباب فضل و کمال و صدرنشینان مسند شریعت و اجلال آرایش یافته خواهد بود که اشتهار آن افتخار قضاة عظیم‌المقدار

١ـ اصل: متقبس.

به کمال علم و دانش در اقطار امصار به مرتبه‌ایست که احتیاج شرع و بیان ندارد و اعتبار آن استظهار فضلای بلاغت دثار در زمان سلاطین حشمت آیین به مثابه‌ای بود که قلم دو زبان [۲۸۰ ب] تبیین آن را کما ینبغی محال‌می‌شمارد والحق آن شریعت دستگاه قاضیی بود صایب تدبیر روشن‌ضمیر که به طریق مناصحت‌جهانی‌را به راه صلاح آورده بر شاهراه شرع اقدس ثابت قدم گردانیدی و به نوشداروی ۵ موعظت انحراف مزاج عدالت را زایل ساخته بر سمت سلامتش صفت استقامت بخشیدی وچون مزاح برمزاج آن‌جناب غلبه داشت همواره نکات رنگین و کلمات شرین بر لوح بیان می‌نگاشت و آنچه گفتی به صدق و صواب مقرون و به فواید حکمت و عواید فضیلت مشحون بود . و در ایامی که بر مسند قضا تمکن داشت احدی را یارای آن نبود که سرپایی‌از جادهٔ شریعت غرّا بیرون گذارد . ۱۰

تبیین این مقال بر سبیل اجمال طوطی کلك بلاغت شعار بیان می‌نماید که قاضی صفی‌الدین‌محمد برادر زاده **قاضی‌عبدالمؤمن هرندی** است و قاضی‌عبدالمؤمن سالهای بسیار به حسب‌ارث و استحقاق بر مسند شرعیات آن‌ولایت اشتغال داشت و قاضی‌صفی‌الدین‌محمد درایام‌خجسته آغازفرخنده انجام‌سلطنت خاقان وافراحتشام گیتی ستان ازوطن مألوف هجرت نموده به یزدآمد وهم‌در آن روزها ازجناب صدور ۱۵ عظام به امر تصدی موقوفات [۲۸۱الف] اشتغال نموده دراندك روزی نظارت سر کار مزبور نیزدرقبضهٔ اختیارش قرار گرفت واو به‌رهنمایی‌نفس سلیم وارشاد پیر عقل با رعایاوبرایا بروجه‌احسن‌سلوك مسلوك می‌داشت‌وچون جمال حالش به‌متابعت ملت حضرت خیرالانام علیه‌السلام زیب وزینت داشت وهمواره همت عالی نهمت برتقویت ارکان شریعت غرّاو تمشیت مهام ملت‌بیضامی گماشت بنابرآن کار فرمایان قضا و ۲۰ قدر منصب اقضی‌القضاتی دارالعبادهٔ یزد و توابع و لواحق و منع و زجر اصحاب فسق و فجور من حیث الاستقلال در کفّ کفایت و قبضهٔ درایت او گذاشتند و آن جامع کمال بر مسند جلال نشسته به‌آب معدلت وانصاف گرد ظلم و اعتساف ازچهرهٔ اهالی آن حوالی فروشست ودر ترویج امور شریعت مساعی جمیله به تقدیم

رسانید و در تمشیت آن امر بر وجهی آثار اقتدار ظاهر ساخته بود که هیچکس
از مردم آن دیار خیال ارتکاب مناهی درحواشی ضمیر نمی گذاشت وزمان تا زمان
پرتو تحسین پادشاه سکندرآیین بر وجنات احوالش تافته تا در کمال دولت و نفاذ
امر ترقی عالی یافته منصب نظارت کل خالصجات علاوۀ مناصبش گشت و بواسطۀ
۵ اطوار حمیده و آثار پسندیده به اندك زمانی اختیارملك و مال آن ولایت [۲۸۱ ب]
مسخرفرمان او گشته پایۀ قدر ومنزلتش ازایوان کیوان در گذشت وفرمان واجب۔
الاذعان شرف نفاذ یافت که سایر عمال از سخن و صوابدید آن قدوۀ اهل کمال
تجاوز ننموده وجوه مستحقین و حاصل و مداخل خالصجات مادام که بروات به
مهر آن جناب نرسد هیچکس داد وستد ننماید. وچون دوام و ثبات جمیع ممکنات
۱۰ از مقولۀ محالاتست و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قبیل واجباب مقارن آنکه
کوکب اقبالش به کمال رسید آفتاب حیاتش به حضیض وبال تحویل نموده سر
بر بستر ناتوانی گذاشت و چون دانست که ازدایرۀ فنا و فوات هیچکس را خروج
ممکن نیست وهر که قدم درعالم وجود نهاد هرآینه شربت اجلش باید نوشید ناچار
در شهورسنۀ ثلث وستین و الف که عمرعزیزش قریب به هشتاد رسیده بود دل از مال
۱۵ و جاه بر داشته راه عالم باقی پیمود ، **مصراع** :

ز دارالقضا شد به دارالسلام

از آن جناب گرامی خلفی به‌یادگار ماند **میرزامحمدمفید** نام که به لطف
طبع وجودت ذهن و مکارم خلق معروف و به شیوۀ تهور و سخاوت و کمال
همت موصوف است و از اوان رشد تا این زمان که عمر شریفش قریب به هفتاد
۲۰ رسیده پیوسته با حضرات عمال و حکام مصاحبت و مجالست نموده همگی اعزاز
و احترام و اکرامش بجای می آورند . در شهور سنۀ احدی و ثمانین
و الف امرجلیل‌القدر احتساب خطۀ یزد به‌آن جناب رجوع گردیده [۲۸۲ الف]
و حالا در آن مهم استقلال دارد . و بخشندۀ بی‌منت جهانبین آن جناب را به دیدار
دو اختر برج سعادت[1] که دوجوان پسندیده‌خصال حمیده افعال خجسته اطوار که

۱ــ اصل: سعادت که‌دو .

به محاسن آداب و مکارم اخلاق و حسن خلق و استقامت طبع و سلامت نفس زیب
و زینت یافته‌اند روشن ساخته: بزرگتر **میرزامحمدعظیم** که لمعات اصناف صفات
محمدت آثارش بسان فروغ آفتاب بر تمامی فرق بشر ظاهر و هویداست و محتاج
به شرح و بیان نیست ، **مصراع** :

۵ به ماهتاب چه حاجت شب تجلی‌را

و آن حاوی کمالات نفسانی درسنهٔ خمس وسبعین والف به‌امداد وتوفیق سبحانی
در ایام شباب و عنفوان اوان جوانی که بیست مرحله ازمنازل‌سنه طی نموده بود به
دلالت هادی دین قویم و هـدایت دلیل « والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم »
قدم از سر ساخته و آن را سرمایهٔ همه مرادات شناخته پای در وادی بطحا و یثرب
۱۰ نهاد و به‌ادای‌مناسك حج اسلام وطواف بیت‌الله الحرام پرداخته به زیارت‌روضهٔ منورهٔ
حضرت خیرالانام علیه السلام سر افـرازی یافت و ازآنجا به عتبات عالیات شتافته
سعادت ابدی حاصل‌نمود، **شعر** :

پـای ملامت زده بر سنگ آز
روی نهاده بـه زمین نیاز

۱۵ وپس‌ازآن درضمان‌امان حضرت‌منان به‌وطن‌مألوف ومسکن معهود مراجعت
نمود و اکنون در غایت اعزاز و احترام و فراغت خاطر درداراالعبادهٔ یزد مقام دارد
و همواره اوقات شریف را به‌ادای وظایف طاعات مصروف می‌دارد .

و کهتر **میرزامحمدسدید** است که بواسطهٔ [۲۸۲ب] اتصاف به وفور مکارم
اخلاق ومحاسن‌آداب انگشت نمای خرد و بزرگ گشته و به سبب صلاحیت جبّلی
۲۰ و ملایمت اصلی و توفیق سرمدی از مبادی ایام صبی اوقات خجسته ساعات را بـه
تحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشته بواسطهٔ جودت ذهن وحدّت طبع به اندك
زمانی قصب‌السبق از امثال و اقران ربوده رایت مهارت در فنون محسوس و مفهوم
بر افراشت، وبی شایبهٔ تکلف درین‌روزگار آن جناب به‌مزید صلاح و تقوی وسعی

در اوامر طاعت و عبادت وتحصیل درعلم و فضیلت از اکثر صنادید آن ولایت علم مفاخرت می‌افرازد.

بر خواطر ارباب اجلال مخفی نماناد که جناب قاضی صفی الدین **محمد** در ایام اقتدار و کامرانی باجرای قنوات وانشاء عمارات عالی وقصور زرنگاری بسیار راغب بود ودر شهر وبلوکات باغات بهشت بنیاد احداث فرمود. در بدایت حال در قریهٔ توران پشت باغی مروح طرح انداختـه عمارتی نیکو ساخت ودر حوالی آن قناتی جاری ساخته مزرعه احداث کرد مشتمل بر باغات وعمارات وحمام وغیرذلك وموسوم نمود به مفیدآباد. ودر قریهٔ تفت باغی که رضوان از رشك آن انگشت تحیر بدندان داشت در ید تصرفش بود و بعـد از فوت او متعلق گشت بافادت پناه **مولانا علاءالدین محمدا**. و در اصل قصبهٔ مهریجرد خانه و باغچه کـه بنا کرده معمار همت خواجه عبدالعظیم سمنانی بود، با بسیاری از باغات واراضی وحقابه به‌عنوان تملیك شرعی داخل متصرفات او گشت. ودر«محلهٔ پیربرج»خانهٔ عالی اساس طرح انداخته درایام حیات بلکه زمان‌اقتدار درآنجا بسرمی‌برد. وهمچنین دراکثر قری ومزارع املاك ورقبات وباغات‌بهم رسانید. ودراصل شهرمستغلات[1] بیشمار خریده وفور آنها بحدی رسید کـه هر ساله مالوجهات وجهاتی کـه موافق قانون مملکت بسر کار دیوان میداد قریب بمبلغ سی وپنج تومان تبریزی‌میشد.

شریعت پناه قاضی محمد محسن

بعد ازآنکه متقاضی‌اجل که‌حجتش درمحلهٔ قضا بنشان« لایستأخرون‌ساعة ولایستقدمون » ثبت یافته بود در رسید وقاضی صفی‌الدین محمد علم عزیمت‌بصوب عالم‌آخرت‌برافراخت. قاضی محمدمحسن‌ولد **قاضی عبدالمؤمن هرندی** که به‌شرف مصاهرت آن جناب اختصاص داشت بر مسند قضای خطهٔ یزد متمکن گشت و پس از چندی سفر حجاز و یثرب اختیارنموده متوجه‌آن صوب گشت. **مولاناشاه‌تقی** که نسبت قرابت قریبه به‌آن جناب داشت به خدمت دیوان الصدارةالعلیة العالیة عرضه داشت که مرغ روح قاضی محمد محسن که در تنگنای قفس قالب محبوس بود در

۱ـ اصل:مستقلات.

دربادیه‌اززندان‌بدن خلاصی یافته بطرف آشیانهٔ عقبی پرواز نموده‌است ودرضمن این عرض استدعای منصب‌قضا کرده[۲۸۳ب] بمطلب خویش فایض گردید. بعد ازآنکه قاضی محمد محسن از آن سفر مراجعت نموده از فوت خود و نصب او درمسند قضا مطلع گردید به غایت متألم گشته آن‌زمان مرگ خود را معاینه‌دید. روی به‌اردوی ۵ معلی نهاده به عرض مقربان‌بارگاه خلافت پناه رسانید ،**شعر**

نشان هستی من زان جهان همی دادند

امید لطف حقم باز این جهان آورد

و به شاهد و بینه ثابت و محکوم به نمود که در قید حیاتست، اگر چه وکلای دیوان الصدارةالعلیه العالیه‌قول‌اول‌را اصح می‌دانستندوخلاف‌شبهه‌بآن‌راه نمی‌دادند، ۱۰ اما بنا براخذ ارمغان و رشوه سخن او را به‌سمع رضا اصغا نموده بدستور سابق مهم مزبور را رجوع به‌اونمودند. بعد از مدتی زمانه رقم عزل برصفحهٔعملش کشید ودر شهور سنهٔ احدی وثمانین والف علم عزیمت بصوب عالم‌آخرت بر افراخت .

سیادت وشریعت‌پناه افادت وفضیلت ونجابت دستگاه
خلف السادات شهابا میرزا عبداللهاء نایب الصداره
العلیه العالیه ۱۵

نخل بند حدایق اخبار گلدسته احوال آن حضرت را بدین روایت زیب و زینت‌می‌دهد که سیادت‌وغفران‌پناه [۲۸٤ الف] **میرمحمدحسین‌المشتهر به میراجری** والد ماجد آن حضرت ازجملهٔ اجلهٔ سادات صاحب‌سعادات عظیم‌القدر دارالمؤمنین استرآباد است‌وبه‌جودت طبع‌سلیم وحدّت ذهن‌مستقیم و اتصاف به فضایل و اکتساب ۲۰ کمالات سرآمد اکابرزمان و مستعدان دوران بود و به وفور تمول و ثروت مشهور و بـه صفت نجابت و قدمت خاندان برالسنه و افواه مـذکور . املاك و رقباتش از حیطهٔ ضبط بیرون و نفایس اسبابش زیاده از چند و چون . همواره اوقات خجسته

ساعات به‌صحبت ارباب نظم‌و نثر صرف می‌نمودواحیاناً زبان به نظم اشعار می گشود.
این دو بیت در سلك منظومات آن جامع کمالات انتظام دارد ، **نظم** :

ما نـواسنجان محنت خانـه‌زاد غـربتیم

در میان بیضه ما را ز آشیان برداشتند

۵ **وله**

بس که کردم گریه بریادقدآن می‌پرست

سبزه ازویرانه‌ام یك گردن ازمینا گذاشت

و چون محالست که زمانهٔ ستمگر ارباب مجد و معالی را پایدار و برقرار گذارد و حکم محکم و قضای مبرم سمت تقدیم و تأخیر گیرد در شهور سنهٔ سبع
۱۰ و اربعین و الف جمعی از اهل شرّ و فساد که از آن جناب کینهٔ دیرینه در سینهٔ بداندیش داشتند قاصد انهدام بنای حیاتش گشتند و شبی با تیغهای کشیده در قریهٔ اشکذر به سربالینش‌رفته [۲۸۴ ب] چند زخم بروی زدند تا به رحمت الهی‌پیوست.
روز دیگر هرچند حکام آن ولایت تفحص و تفتیش‌نمودند از قاتل خبری نشنیدند و نه بر حقیقت جریمهٔ مقتول شهید مطلع گردیدند.

۱۵ در آنوقت که نهال حیات آن سید ستوده‌خصال به‌تیغ ستم اعادی ازپای‌درآمد سلالهٔ آل طه ویس میرزا عبداللها کـه عقل وافر و کیاستی زایدالوصف داشت و هم از عهد خـردی آثار بزرگی در ناصیهٔ خجسته‌اش‌ظاهرو هویدا بود ازخطهٔ یزد که وطن مألوفش‌بود به دارالسلطنهٔ اصفهان رفته به‌اکتساب فضایل و کمالات پرداخته آغازدرس‌وتحصیل علوم‌فرمود و به‌اندك زمانی‌تکمیل‌اکثرفنون کرده‌قصب‌السبق از
۲۰ امثال واقران‌درربوده پایهٔ قدرومنزلتش‌ارتفاع یافت‌وبواسطهٔ کمال‌فراست و کیاست و علونسب‌وسموّحسب‌و شرافت دودمان‌وقرابت قریبه که باسیدصاحب‌حشمت صایب تدبیر مرجع و ملاذ فضلای‌روشن ضمیر **میرزامحمدشفیع** مستوفی موقوفات ممالك محروسه داشت پرتو التفات پدری و توجه واشفاق خویشی[پروری]آن حضرت بر وجنات‌احوال‌خیرمآلش‌تافته به‌مصاهرت آن قدوهٔ‌ارباب‌جاه و به منصب جلیل‌القدر

احتساب دارالعبادهٔ یزد معزز گردید. و بنا بر آنکه آن سید مرتضوی خصال به زیور ایمان و اسلام و حلیهٔ متابعت ملت حضرت خیرالانام علیه‌الصلوة و السلام [۲۸۵ الف] زیب وزینت داشت و همواره همت عالی نهمت بر تقویت ارکان شریعت غرّا و تمشیت مهام ملت بیضا می گماشت در سنهٔ اربع وستین و الف حسب‌الفرمان قضاجریان خسرو خلد آشیان صاحبقران تقسیم وجوه مستحقین دارالعبادهٔ یزد ۵
که فی‌الحقیقة منصبیست از مناصب علیه به قبضهٔ اختیار و اقتدارش قرار یافت و چون امانت رکنی اعظم است از خصال حمیده و دیانت اصلی محکم از اخلاق پسندیده ، **شعر** :

شرع که بنیاد صیانت نهاد

قاعدهٔ دین به دیانت نهاد ۱۰

و این خصال حمیده و اوصاف پسندیده لازمهٔ ذات شریف آن حضرت است مدت چند سال درآن مهم به نوعی قیام و اقدام نمود که موجب سعادت هردوسرای بلکه سبب حصول رضای حق سبحانه‌و تعالی گردید ، **شعر** :

از دیانت کار می‌گیرد نظام

وز امانت مرد کامل می‌شود ۱۵

وهمچنین میرزا عبداللها درسنهٔ ثلث و سبعین والف به منصب نیابت صدارت علم اقتدار افراشته در فیصل قضایای شرعیه‌غایت امانت ودین داری و نهایت دیانت وپرهیزگاری ظاهر ساخت ودر کمال استقلال به قطع وفصل مهمات دینیه پرداخته مضمون حکم همایون « فاحکم بین الناس بالحق » همواره مطمح نظر عالی اثر گردانیده در هیچ قضیه از قضایای فرق انام از مقتضای فتوی علمای اسلام تجاوز ۲۰
نمی‌نماید. و حالا در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود اعنی خطهٔ یزد تشریف دارد و به همان مهم پرتو اهتمام انداخته طوایف انام ازخواص و عوام به وجود فایض الجودش مستظهر و مطمئن خاطر بوده لوازم حسن عقیدت به جای می آورند. و بخشندهٔ بی‌ولد ازفیض‌فضل ربّانی و اطعام

عـام سبحانی آن حضرت را خلفی ارجمند موسوم بــه **میرزا محمدمهدی** کرامت فرموده که هم از عهد خردی آثار بزرگی از ناصیهٔ خجسته‌اش ظاهر است . امید که درخدمت والد بزرگوار بر مدارج علیه عروج نماید . بر پیشگاه خاطر اصحاب بینش مخفی نماناد که آن حضرت سیادت منقبت در وقتی که قدم بر مسند منصب احتساب گذاشت در «محلهٔ مصلی عتیق» که منزل آباء عظامش بـود طرح عمارتی دلگشا انداخته در نهایت تکلف به اتمام رسانید و میاه دهاباد در میان حوضخانه و اطراف عمارت جاری ساخت و اکنون در خرمی وصفا به جایی رسیده که عذوبت زلال خوشگوارش از عین سلسبیل حکایت می کند و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم جنات‌النعیم روایت می‌نماید .

[۲۸۵ ب] اعلم العلما و افضل الفقها آقا بدیعا محمدا شیخ الاسلام

لمعات فضایل و کمالات آن جناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصهٔ [ربع]مسکون است و رشحات اقلام فیض انجام آن زبدهٔ شیخ و شاب بسان قطرات سحاب‌خضرت بخش‌فضای جهان‌بوقلمون . حاشیهٔ سجاده‌اش مهبط فیوضات غیبی و آستانهٔخلوتش مستقر واردات عالم لاریبی ، **شعر** :

بر سر از شین شرع ساخته تاج
دل او عرش و مسجدش معراج

درشهورسنهٔ خمسین و الف که قدوهٔ ارباب علم و عرفان ودوحهٔ چمن پیغمبر آخرالزمان صلوات الله و سلامـه من‌الملک‌العلام **امیرمعزالدین محمدشیخ‌الاسلام**، **مصراع** :

کرد رحلت به سوی خلد برین

آن جناب به منصب جلیل القدر شیخ الاسلامی یزد منصوب گشت و در فیصل قضایا اقتدا به سنت سنیّهٔ حضرات ائمهٔ هدی نمود و تمامی همت بر احیای رسوم شرع مصروف داشت و همگی همت بر امضای لوازم‌خیر مقصور ساخت. مرغ محبت دنیا

در ساحت سینهٔ او آشیانی نیافته و پرتو التفاتی ازخورشید ضمیرش برجهان تیره‌وش نتافته ، **شعر** :

خوش آن کسان که گذشتند پاك چون خورشید
که سایه‌ای به سر این جهان نیفکندند

وبا وجوداین ورع وزهادت [۲۸٦ الف] آنچه‌ازخزانهٔ ولله‌خزاین السموات ۵
والارض نصیب آن حضرت شدی بر فقرا و غربا ایثار فرمودی ، **نظم** :

رسان کواکب ایثار را بر اوج سپهر
ز برج بذل که ایثار را بسی اثر است

چون قریب مدت بیست‌سال درآن **خطه** به‌فیصل قضایای مسلمین قیام نموده
۱۰ ازآن شغل هرگاه فراغت حاصل می‌نمودمجلس‌افاده گشاده‌ازنفحات انفاس فضایل اقتباسش ضمایر بسیاری ازطلبهٔ علوم روشن می گشت . و چون سن شریفش ازهفتاد تجاوز نمود ناگاه گوش هوشش صفیرعقاب اجل شنیده مرغ روح پرفتوحش قفس از قالب شکسته به سرابستان جنان پرواز نمود . ولد ارشد ارجمند افادت پناهش **میرزا قواما محمدا** قایم مقام گشت‌و اعتبار واختیار آن‌حضرت درآن‌ولایت از اماثل
۱۵ و اقران در گذشت و در فیصل قضایای شرعیّه غایت امانت و دین داری و نهایت دیانت وپرهیز گاری ظاهرساخته مضمون حکم همایون « فاحکم بین‌الناس‌بالحق » همواره مطمح نظر عالی اثر می‌نمود. ودر هیچ دقیقه ازقضایای فرق‌انام ازمقتضای فتوای علماء اسلام تجاوزنمی‌نمود ، **بیت** :

چو قاضی به فکرت نویسد سجل
۲۰ نگردد ز « دستاربندان » خجل

بعد از چند سال که به آن شغل استقلال داشت در شهور سنهٔ خمس و سبعین والف ، **مصراع** :

از حکم قضا سجل عمرش طی شد .

[۲۸٦ ب] و از آن حضرت دوپسر عالی گهر بهیادگار ماند :

مهتر عالی جناب فضایل پناه **میرزا محمدمغیث** و کهتر حضرت افادت و شریعت دستگاه اقضی القضاتی **میرزامحمدحسیب** . بعد از آنکه والد غفران پناه ایشان ، **مصراع** :

۵ یافت ازحادثهٔ دهر نجات

منصب قضاء دارالعبادهٔ یزد و مضافات مفوض به رأی صواب نمای حضرت‌شریعت پناهی **میرزامحمدحسیب** گردیده در فیصل قضایاء شرعیّه اقتدابه‌سنت‌سنیهٔ آباء عظام و اجداد کرام خویش نمود . و در حین تحریراین‌اوراق که دو سنین ازسنهٔ ثمانین و الف گذشته هر دو برادر خجسته سیر در غایت اعزاز و احترام یکی به افاده و ۱۰ استفاده و دیگری بر مسند قضا تمکن دارند ، **شعر** :

آن بود خورشیدمنظر،این‌بودبرجیس‌قدر
آن بود محمود طالع، این بود مسعودفال

حضرت سیادت وشریعت پناهی‌افادت وفضیلت
دستگاهی شمسا[۱] میرزا محمد باقر
۱۵ **امامی‌اصفهانی**

در سلك اولادامجادامامزادهٔ واجب‌التعظیم‌امامزاده زین‌العابدین علیه‌التحیة والتسلیم انتظام وبه‌رتبت برادر زادگی و شرف مصاهرت با قدوة السادات والنجبا **شمساامیرسیدمحمد** مستوفی موقوفات ممالك‌محروسه دارد. قامت قابلیتش به زیور کمال‌فضل و انسانیت و غایت مکارم اخلاق [۲۸۷ الف] و شریعت پروری آراسته، ۲۰ طبع لطیفش مدرك اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون . در بدایت حال به منصب احتساب خطهٔ فردوس نمای یزد و استیفای کل موقوفات آن ملك معزز گردیده‌بر مسند استقلال نشست و بعد ازچند سال امراقضی القضاتی به آن جناب متعلق گشته رقم بطلان بر دفتر موقوفات کشید . و چون چندی برین گذشت و

۱ـ نسخهٔ وزیری: شهابا

زمانه بسی اوراق لیل و نهار را به سجل شرع آرایی درنوشت به‌سببی از اسباب آن ، **شعر** :

حـامی دین حضرت نبوی جانشین جناب مـرتضوی

فی سنهٔ ثلث و سبعین بعد الف قالیچهٔ قضا را به مسند شیخ الاسلامی مبدل ساخت .
آنگاه همت بلند بر فیصل قضایاء فرق عباد گماشت و با ارباب مجد و معالی ۵
سلوك پسندیده مسلوك فرمود. و در شهور سنهٔ خمس وسبعین و الف حسب الفرمان
قضا جریان خاقان خلدآشیان صاحبقران تقسیم وجوه‌مستحقین که ازمناصب علیه
است علاوهٔ مهماتش گشت ، و از آن اوان الی یـومنا هذا در کمال اعتبار و نهایت
استقلال به مهمات مزبوره اشتغال دارد و بـه وظایف طاعات و عبادات غایت سعی به
جای می‌آورد. و در منزل جنت نمای « باغچهٔ بهشتی » که عمارت یافتهٔ غفران پناه ۱۰
میرزا حکیم کلانتر است با علماء و اهل حال صحبت می‌دارد .

شریعت پناه مرحمت دستگاه مولانا

شاه‌تقی نایب‌الصداره

برادر زاده و داماد عمدة المحدثین و افتخار المحققین **آقابدیعاءشیخ‌الاسلام**
بود و از فنون علوم متداوله بهره‌مند، ودربعضی اقسام فضایل و کمال دعوی مهارت ۱۵
می‌نمود. دربدایت حال به امر نیابت صدارت به‌خطهٔ یزدآمده چند گاه به همان مهم
راضی و شاکر بود. [۲۸۷ ب] در سنهٔ خمس و ستین و الف که اقضی القضاتی قاضی
محمدمحسن هرندی که با آن جناب قرابت‌قریبه داشت به ارادهٔ گزاردن[1] حج‌اسلام
روانهٔ حجاز گردید جناب نایب الصداره به دیوان الصدارة العلیة العالیه عرض‌نمود
که شریعت پناه مـذکور از راه بادیه عنان گـردانیده بـه جانب دارالملك فنا رفته ۲۰
است، به جایزه و جلدوی این‌خبر منصب جلیل القدرقضا به‌دستیاری کار کنان قدر
و قضا به او متعلق گشت . قاضی محمد محسن بعد از مراجعت ازسفر خیر اثر بر
آن‌حال اطلاع یافته آن‌زمان مرگ خود را معاینه دید و بـه اردوی معلی شتافته به
شاهد و بینه ثابت و محکوم به‌ساخت که در قید حیاتست. هر چند که وکلاء عظام

۱ـ اصل: گذاردن .

مشهوراست کـه قوت عربیت و بلاغت آن جناب به مرتبه ایست کـه هر مـرتبه خطبهٔ غیر مکرر انشاء کرده به سمع خلایق می‌رسانـد و در علم انشا کمال وقوف دارد.

سیادت وفضیلت دستگاه
میرعبدالمطلب اشکذری

۵

سید حمیده اخلاق خجسته اطوار به سلامت نفس واستقامت طبع مشهور ودر خط نسخ سرآمد خوشنویسان نزدیك و دوراست. درتحریر صکوك وسجلات مهارت تمام بهمرسانیده رایت بی‌مثلی می‌افرازد و به طریق آبا واجداد در قریهٔ اشکذر من اعمال‌دارالعبادهٔ یزد به امرقضا منصوب و به فیصل‌قضایای شرعیهٔ فرق‌انام برحسب فتوی علماء اسلام قیام و اقدام دارد. ۱۰

شریعت پناه قاضی محمد محسن

به وفور فضایل و محاسن‌خصایل از امثال و اقران ممتاز و بـه سلامت نفـس و کم آزاری و دین داری معروف است. آباء و اجدادش در قریهٔ بهشت بنیاد تفت به امر قضا اشتغال داشته‌اند و به حسب ارث و استحقاق اکنون آن جناب بر مسند شریعت پـروری متمکن و در فیصل قضایـای [۲۸۹ ب] کافـه برایـا در غـایت پـرهیز گاری قیام می‌نماید. و شریعت پناه مزبـور را خلف ارجمندیست **قاضی میرحسین** نام که به زیور صلاح آراسته‌و همواره اوقات به‌اکتساب فضایل‌و کمالات مصروف می‌دارد. ۱۵

قاضی افضل

ولد **قاضی‌میرمحمدنصرآبادی** است که به امر قضاء قریهٔ نصرآباد و مضافات منصوب و نسبت قـرابت با مرحوم **مولانا سلطان حسین ندوشنی** کـه اعلم علماء زمان خود بـود درست می‌نمود. قاضی افضل در ایام شباب بـه اکتساب کمالات پرداخته مهارت تمام درعلم تحریر و صکوك شرعیه به هم رسانیده مدتی دردارالقضا در سلك محرّران انتظام داشت و بعد از پدر بـه مهم موروث مأمور گشته در غایت ۲۰

کدّو سعی در آن شغل اشتغال دارد .



للهالحمد که خامهٔ مشکین عمامه بر سبیل اجمال شمّهای ازحال قضاة اسلام و مقربان ملت حضرت خیرالانام علیه الصلوة والسلام درسلك تحریر کشید .



۵

اکنون به موجب التزامی که نموده عنان بیان به صوب حالات محتسبان معطوف می‌دارد .

[۲۹۰الف] فصل ثالث ازمقالهٔ دویم

در ذکر محتسبان لازم الاکرام

بر رای شریف صدرنشینان مجالس شریعت ظاهر و هویـدا خواهد بود که منصب احتساب از اجـل مهمات دین نبویست، و چون بی‌شایبهٔ اغراض دنیوی بدان امرجلیل القدر قیام نمایند منتج سعادات اخرویست و به جهت تقویت ارکان ملت حضرت خیرالبشر و تمشیت مهمات امر معروف و نهی‌منکر فضلاء دانشور پیوسته در دارالعبادهٔیزد به‌اجتهاد رای شرع آرای‌فرق انام‌را به‌ادای وظایف طاعات و اقامت نماز جمعه و جماعات امر می فرموده‌اند و از مهابت تازیانهٔ سیاست جهلاء امت را از منکرات بازداشته مستحقان عقوبت را تأدیب می‌نموده‌اند، لاجرم روزبروز رونق اسلام و رواج ملت خیرالانـام علیه‌الصلوة والسلام در تزایـد بوده چنانچه یکی از شعرای بلاغت ایاب درین باب فرموده ، **رباعی:**

تا مرشد احتساب آمد به ظهور

زاهد نکشد ز ترس او جام طهور

شد دغدغهٔ فسق ز خاطر مهجور

فاسق ز می مغانه در دور تو دور

[۲۹۰ب] وچون اوصاف‌واحوال‌برخی‌از آن‌طایفهٔ‌جلیله‌درضمن‌حکایات‌سابقه مرقوم قلم‌مشکسا گردیده و کیفیت انجام روزگار بعضی دیگر نزد این ضعیف به وضوح نپیوسته بود و در حین تحریر این مقاله با خاطر مشوش در محنت غربت

سر گردان و [در] دارالقید هندوستان گرفتار و از صحبت فیض بخش دوستان و ارباب اخبارمحروم مانده دربحرحیرت واضطراب افتاده هرساعت تشویش و تفرقهٔ گوناگون دست می‌داد ، **مثنوی** :

هر روز که صبح نو دمیدی
بر جان ستمی دگر رسیدی ۵
از سیل سرشك چشم خونبار
هر شام شفق شدی پدیدار
دل از ستم سپهر خود کام
در سینه نداشت یکدم آرام

بنابرآن به پیرامن ذکر آن نگردید و کمیت واسطی نژاد قلم را در میدان عرض ۱۰
احوال واعظان نصیحت انجام در تکاپوی درآورد.

[۲۹۱ الف] فصل رابع از مقالهٔ دوم

در ذکر واعظان نصیحت انجام

برای عقده گشای واعظان منابر دانش ودانشمندان کارخانهٔ آفرینش روشن و مبرهن خواهد بود که موعظه و نصیحت از جملهٔ سنن حضرت خاتم الانبیا است و علی‌مرتضی علیه‌من‌الصلوة اتمها آن سنت‌را احیا فرموده‌اند. و واعظ را چند امر ضروریست: اول دانستن علم تفسیر و حدیث، دویم علم به اخبار و احوال انبیای مرسلین وائمهٔ معصومین واولیای کرامت‌قرین، سیوم عالمی‌دانشمند فصاحت آیین که عبارت قریب‌الفهم مؤدا نماید و موزون بوده قوت حافظه داشته باشد و این معانی آیتیست نازل در شأن

عمدةالمفسرین ناصح‌الملوك والسلاطین عالم معالم التنزیل
واقف مواقف التأویل مولانا نورالله
الواعظالیزدی

و اولاد امجاد آن هدایت شعار که به صفت زهد و تقوی موصوف و به حسن خلق و به استقامت طبع معروف[۲۹۱ ب] و به‌وفور علم و دانش وپرهیزگاری در اکناف عالم به غایت مشهور و به سعادت دارین موفق و مستسعد و در علم تفسیر و حدیث بی بدل و در سایر علوم عقلی و نقلی از اکثر علماء زمان افضل‌اند و آن عالی جناب هدایت دستگاه مقتداء فضلاء زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود و درجمیع اقسام علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول‌سرآمد علماء یزد

بلکه مقتدای دانشمندان هر شهر بوده و سلسلهٔ نسب شریفش بـه علامهٔ نیشابوری ملحق می گردد .

از اوایل ایام جوانی تا نهایت اوقات زندگانی همواره همت با نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات می گماشت و در جمعات به آواز خوش و صوت دلکش در مسجد جامع دارالعباده به امر وعظ و نصیحت عباداللہ می‌پرداخت و در سایر لیالی به قلم فضل و کمال نقش افاده بر صحایف ضمایر بسیاری ازطلبهٔ علوم می‌نگاشت. و از آن منبع فضل و افضال تصنیف و تألیف عربی و فارسی بسیار مانـده و در نظم اشعار قوت بیشمار داشته و پیوسته در منقبت‌حضرت‌رسالت‌پناه و شاه‌ولایت دستگاه [۲۹۲ الف] و سایـر ائمـهٔ معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین تصنیفات و تـألیفات می‌پرداخت و حالا آن صحایف بلاغت مآب به غایت مشهوراست و برالسنه و افواه محبّان آل‌عبا مذکور .

و فور وقوف آن جناب در فن شعر وصفت انشا عربی وفارسی به‌مرتبه‌ای‌بوده که‌قلم سخن‌آرا از تبیین آن به‌عجز وقصوراعتراف‌دارد و کمال بلاغتش درتحریر حکایات و تقریر روایت درجه‌ای داشته که بیان بنان فصحا توضیح آن‌را کماینبغی از جملهٔ محالات می‌شمارد .

تألیف « مولودنامهٔ» رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم و کتاب «روضةالشهدا» بـر ثبوت این دعوی برهـانیست معیّن و تلطیف عبارات آنها بر وقوع این معنی دلیلیست مبرهن. و چون اجل موعوددر رسید زبـان زمان به ادای این مقال گویا گردید که، **شعر** :

پیش‌واعظ منشین قصهٔ طوبی مشنو

قد برافراز که کوته شوداین‌افسانه

و بعد از آنکه آن عالم ربّانی از جهان فانی بـه عالم جاودانی انتقال نمود فرزندارجمند سعادتمندش مولانا **هدایت‌حسین**

در علم یگانه در فضیلت نـادر

عالی نسبی که بود در دین فاخر

[۲۹۲ب]قایم مقام والدبزرگوارخویش گردیدودرهرجمعه در«مسجد جامع کبیر»یزد که‌جامع‌فیوضاتست به‌نصایح وارشادفرق عبادمی‌پرداخت. والحق معانی آیات‌بینات واحادیث به‌احسن وجهی‌و ابلغ صورتی بیان‌می‌نمود و در آن باب رایت تفوق بر اماثل و افاضل می‌افراخت . از سایر اقسام فضایل نیز بهرهٔ تمام داشت. و چون واقعهٔ ناگزیر در رسید مهر سکوت برلب زده عالم آخرت را منزل ساخت و جای آباء عظام واجداد کرام که‌حسب‌الارث درتصرف‌داشت به‌اعیان علماوابلغ‌بلغا و افصح فصحا **مولانانورالله** فرزند دلبند سعادتمند خود تفویض نمود. و آن‌جامع فضل و کمال به وفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و معروف و در انواع محاسن خصایل ازاقران و اماثل ممتاز ومستثنی و به‌لطافت طبع‌وطلاقت لسان سرآمد فصحا و افاضل دوران بود ، **شعر** :

مادر گیتی نزاده همچو او صافی صفات

دیدهٔ دوران ندیده مثل او صاحب کمال

و آن عالی‌جناب بعد ازوالد فضیلت مآب پای بر پایهٔ منبر نهاد و به گفتن وعظ و ارشادعباد همت گماشت و دراثنای موعظه [۲۹۳الف] حکایاتی که مشتمل بود به وفورحکمت و عبارتی که از صفا و لطافت مشابه‌آب حیات بود و ازشیرینی و ظرافت‌همشیرهٔ شربت‌نبات ادامی‌نمود، **شعر** :

سخنهایی به پاکی از گهر به

به شیرینی ز حلوای شکر بـه

کسی را کان سخن در گوش رفتی

گر افلاطون بُدی از هوش رفتی

و در مبادی ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی آرزوی حـرم که عبـارتست از استیناس « ان اول بیت وضع للناس، فمن دخله کان آمنا » اززاویهٔدلش ظهور نموده صدای داعی « و اذن فی الناس » را لبیك اجابت زنان‌عزیمت احرام و زیارت کعبه مصمم گردانید ، **نظم:**

امیّد طواف حرم کوی تو افکند ۵

در وادی غم طایفهٔ بی سر و پا را

لبیك زنان بر عرفات سر کویت

صد قافله جان منتظر آواز درا را

وبعدازقطع‌مسافت به مکهٔ معظمه‌رسیده‌لوازم وارکان‌حج بجای آورده توجه به‌آستان بوسی روضهٔ مقدسهٔ حضرت‌سلطان تختگاه رسالت وخاقان بارگاه عزت و ۱۰ جلالت ، **شعر :**

آن شهسوار گرم‌عنان بلند سیر

کز نه ادیم چرخ دوال رکاب ساخت

صلی الله علی محمد المختار و آله الاطهار نموده به سعادت تقبیل عتبهٔ علیهٔ نبویه [۲۹۳ب] مستسعد گشت ، **شعر:** ۱۵

ای خاکبوسی درت‌مقصود هر صاحبدلی

بردن بخاك این‌آرزو مشکل‌ترازهرمشکلی

و پس از فراغ از آداب مراسم زیارت زبان به ادای این‌مقال گویا گردانید که، **شعر:**

سخن بست از لبم احرام طوف کعبهٔدلها ۲۰

تماشا کن دروچون کاروان کعبه محملها

ز زهدوتوبه درکار دلم‌صد عقده افتادست

بیا ساقی مرا آزاد کن از قید مشکلها

بود سیب ذقن نقل می تحقیق عارف را

بیابان حرم را بر سر چاه است منزلها

و به‌جانب وطن مألوف توجه نموده در ضمان‌امان حضرت ملك منان‌نزدیك به یزد رسید. ازنسیم مژدهٔ وصول‌مقدم آن فاضل‌خجسته سیما گلهای خاطرعلما و فضلا و دوستان باوفا شکفته مضمون این مقال بر زبان حال و قال ایشان گذشت، ۵ **مصراع :**

چشم روشن شد که نور دیدهٔ ما می رسد

و بعد از وصول به دارالعباده در جمعات به شغل موروث قیام نمود مابقی اوقات فرخنده ساعات را به تحصیل فضایل و تحقیق مسایل گذرانیده همت بر اکتساب سعادت اخروی می گماشت ودر لیالی تعطیل از درس و مباحثه مجالس ۱۰ حضرات عالیان و اکابر عالی درجات‌را به نور حضور روشن ساخته [۲۹۴ الف] درکمال شکفتگی و بشاشت با ایشان صحبت می‌داشت ـ چنانکه بزرگان اشاره به آن نموده‌اند ، **شعر:**

صحبت یاران غنیمت دان که نقد زندگی

خاصه ازبهر نثار صحبت یاران خوشست ۱۵

خوش بود بهر تماشا گلشن عمر عزیز

وان تماشا هم به‌دیدار هواداران خوشست

وچون محال است که سپهر غدار درین مرحلهٔ ناپایدار ارباب فضل‌وافضال راآسوده وبرقرار گذارد در شهورسنهٔ سبع وستین والف هجریه‌نبویه بربسترناتوانی افتاد و معالجه و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه ۲۰ درگذشت. داعی « والله یدعوا الی دارالسلام » ندای « یا ایتها النفس المطئنة » به گوش هوشش رسانید و او به طیب نفس اجابت نموده به ضیافت خانهٔ « فیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین » خرامید. نهال ثمر بخش گلزار فضل به‌صرصرفنا از پای در افتاد و آفتاب برج اوج کمال روی به‌حضیض وبال‌نهاد، **بیت:**

گردون که مرکز ستم و نقطهٔ بلاست

یك دل که مبتلای غمش نیست در کجاست

و چون آن جناب دامن همت بر عالم افشاند از وی خلف نیك اختری به یادگار ماند .

و هو العالم الفاضل مولانامحمـ ـ ـه‌الله که دراوان صبی به تحصیل ۵ علوم اشتغال نموده در اندك زمان در تمامی فنون متداوله به‌درجهٔ کمال ترقی کرده و در میدان دانش قصب السبق از علماء زمان در ربود و بعد از آن آغاز درس و افاده‌فرمود . از شمیم فضایل و کمالاتش مشام گلمزارطالبان علوم معطر گشت و از رشحات قلم گوهر بارش ریاض [۲۹۵ب] دانش‌درخضرت ونضارت از ساحت بوستان ارم در گذشت وبعداز آنکه‌والدغفران پناهش. **مصراع :** ۱۰

رفت از دارفناسوی بهشت

آن علامـهٔ بی مثال آفاق کـه به جودت طبع مستقیم و وفورقوت حافظه و وقوف برعلوم دینیه‌اتصاف‌دارد برفرازمنبرموروث برآمده به‌آوازفرح افزا وصوت دلگشا به‌امر موعظه ونصایح‌عبادالله‌پرداخت، به‌عبارات فصاحت آیات‌معانی آیات‌بینات کلام الهی وغوامض‌اسراراحادیث نبوی‌صلوات الله و سلامه علیه را مبین به مسامع خاص ۱۵ وعام می‌رساند وبه‌صیقل‌نصایح‌مشفقانه‌زنگارغفلت ازمرآت غافلان می‌زداید ، **شعر:**

زهی ضمیر تو از سرّ کن فکان واقف

زهی بیان تو اسرار علم را کاشف

امید که الی یوم‌القیام صدرمنابر به وجودشریفش آراسته[و] فرِق‌برایا از نتایج طبع سلیمش بهره مند می گردیده باشند و چون راقم حروف نسبت به آن ۲۰ واضع کمالات که، **شعر:**

جز به قانون علم دم نگشاد

پای از راه دین برون ننهاد

عقد اخوت استحکام داده اگر کلك سخن گذار درین مقام بیش از این در ذکر مکارم اخلاق ومحاسن آداب آن عزیز مبالغه کند شاید که دوربینان ارباب عرض به خودستایی حمل نمایند و گفتار این بی‌مقدار را داخل لاف و گزاف داشته زبان اعتراض بگشایند، لاجرم از اطناب اجتناب کرده تحقیق این معنی را به‌صحبت کثیرالفیض آن جناب حواله نمود.

[۲۹۵الف] فصل خامس از مقالهٔ دوم

درذکر خطباء فصیح‌الکلام

برلوح خاطر فضلاء ستوده مآثر این‌معنی سمت تحریر پذیرفته خواهد بود که چون فصیح بیان‌انا‌افصح‌العرب علیه‌السلام‌والتحیة ازمکهٔ مکرمه‌هجرت نموده درنواحی مدینهٔ طیبه نزول‌اجلال فرمودند،درروزجمعه که از محلهٔ قبا متوجه‌نفس ۵
مدینهٔ‌طیبه شدند دربطن رانونافرودآمده‌خطبه‌ای‌درغایت‌فصاحت‌خوانده نماز جمعه به‌جماعت گزاردند[1] وآن‌نخستین‌خطبه‌ای بود که برزبان‌مبارك آن حضرت گذشت واول نمازجمعه بود که مؤدا گشت. وهم درآن‌سال سنت اذان جهت اعلام وقت نماز معین شد. اماتاسال هفتم ازهجرت آن‌حضرت برچوبی که آن‌را حنانه گویندتکیه فرموده خطبه می‌خواندند ودرسال مذکورمنبری‌مشتمل برسه درجه ترتیب یافت و ۱۰
مقرر گشت که من‌بعدخطبا برمنابرصعود کرده‌خطبه خوانندوآن‌سنت سنیّه درمیانهٔ امت تاقیام‌الساعة باقی ماند. وخطهٔ مبارکهٔ یزد که دارالعباده‌ومحل اجتماع علماو فضلابوده وهست‌همواره‌خطبای بلاغت‌شعارخطبه‌رابه‌زبان‌فصیح [۲۹۵ب]انشا نموده به‌حسن‌اداقراءت نموده‌اند واحوال‌جمعی که بر این‌حقیر ظاهر گردیده به مناسبت مقام‌درین نسخهٔ بلاغت انجام مرقوم کلك اهتمام ودرسلك بیان سمت انتظام یافته و ۱۵
حالات جمعی دیگر که نزد راقم حروف به‌تحقیق نپیوست همچنان در پردهٔ اختفا گذاشته‌ازسربیان آن در گذشت.

۱ـ اصل: گذاردند.

و حال تحریر این مجلد خطابت مسجد جامع کبیر آن خطه تعلق دارد به سید نجیب حسیب نیکو صفات جامع الخصایل **امیرمحمد ابراهیم مهریجردی** که به‌شرف سیادت وعلوّنسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوفست و والد غفران‌پناه او **امیر خلیل‌الله** واجداد کرامش به‌این امر قیام داشته‌اند، اقدام دارد.

۵ ودرهرجمعه خطبه در غایت فصاحت به آواز دلکش به‌مسامع اصحاب دور و نزدیك می‌رساند.

[۲۹۶ الف] فصل سادس از مقالهٔ دوم

در ذکر منجمان برجیس احترام

حکمای دقیقه شناس و دقیقه شناسان حکمت اقتباس دانند کـه علم نجوم از جملهٔ معجزات ادریس پیغمبراست علی‌نبینا وعلیه‌الصلوة والسلام. و منجمان در اکثر زمان محتاج الیه امیر و وزیر و برنـا و پیر بوده‌اند و در خطهٔ میمنت ــ ۵
افزای یزد جمعی در آن علم شریف انگشت نمای صغیر و کبیر گشته کـوکب طالع ایشان درخشیدن آغاز نهاده و به‌سبب حسن طالع و مهارت در آن فن آفتاب عنایت سلاطین آفاق سایهٔ مرحمت بر وجنات احوال ایشان تافته خصوصاً زبدهٔ اصحاب تقویم افتخار ارباب تنجیم **مولانا محمد طاهر منجم اردکانی یزدی**
که تاسپهر دوار به‌نجوم ثوابت و سیار آرایش یافته و در گرد کرهٔ خاك دایراست ۱۰
و به‌صد هزار دیده در حال عالم و عالمیان ناظر، اختر بخت‌هیچ صاحب طالعی را مانند کوکب اقبال آن سعادتمند ندیده که‌دربارگاه فلك‌ارتفاع احدی ازسلاطین بـه‌این مرتبه ارتفاع نیـافته باشد و ازشعشعهٔ انوار خورشید مثال پـادشاه مجازی به‌حضیض وبال نرسیده باشد، سوای اختر اقبال آن ستوده‌اوصاف کـه روز بروز
به‌اوج رفعت و کمال رسیده وآفتاب عنایت خاقان ستوده خصال سرو گلزار جاه و ۱۵
جلال سلطان شاه صفی ماضی انارالله برهـانه بروجنات احوالش تافته به‌رتبهٔ تقرب رسیده و پایهٔ قدر و منزلت او از ایوان کیوان در گذشته ازعقدهٔخسوف و کسوف ایمن ماند. و بنا برالتفات‌خسرو کیوان جاه قصبهٔطیبهٔ اردکان من‌اعمال‌دارالعبادهٔ

یزد که محل توطن و مسکن آباء عظام و اجداد کرام آن فاضل عالیمقام بود تیول و مقرری او مقرر گردید و خواص و عوام آن خطه بوجود فایض الجود[۲۹۷الف] آن‌جناب مستظهر و مطمئن‌خاطر گشته در بستر راحت غنودند ولوازم حسن‌اعتقاد و ارادت بجای آورده و مرفه و آسوده‌خاطر به‌عبادات شبانه روزی‌قیام و اقدام می‌نمودند. و چون دوام و ثبات درعالم محنت انجام به‌هیچ فردی ازافراد ممکن و مسلم نیست لاجرم آن‌جناب در شهورسنهٔ[۱] و الف هجریه ازدست ساقی اجل جام راحت ممات نوشیده علم عزیمت به‌صوب عالم آخرت بر افراخت، **مصراع:**

بقا بقای خدایست و ملك ملك خدا

و از او دوخلف به یادگار ماند: یکی موسوم به **میرزا محمدعلی** که مدتی مدید درزمرهٔ مقربان آستان ملایك‌آشیان اعلیحضرت خاقان‌خلد آشیان‌صاحبقرانی انتظام داشت، و دیگری **میرزامحمدشفیع** که‌اکنون در وسادهٔ دولت متمکن و علم اقتدار می‌افرازد و به‌مجالست مجلس بهشت آیین خسروسلیمان بارگاه سرافرازی دارد.

و دیگری[۲۹۷ب] نتیجةالاکابر العظام **میرزامحمد مظفر خلف نجما محمودا** است که به‌علوقدرورفعت‌مکان وشرف دودمان‌ازاشراف واکابرزمان ممتازومستثنی واعلم منجمان دوران بود واحکام نجومی آن جناب مانند حکم قضا وقدر تخلف نمی‌نمود، **بیت:**

همه زیج فلك جدول به جدول　　　به‌اصطرلاب حکمت کرده مدخل

ذات فایض البرکات آن مرجع اهل کمال به اداء وظایف طاعات و عبادات موصوف واوقات‌فرخنده ساعاتش به‌خیرخواهی‌خلایق معروف. عمال خجسته‌افعال درتعظیم واحترامش می کوشیدند واشراف واهالی به مجالست ومصاحبتش مفتخر می‌بودند. و چون به‌اقسام کمالات حسنه آراسته گشته‌شرف‌مصاهرت مرجع سادات عالیمقام وملاذعلماء اقطارجهان **امیرمعزالدین‌محمدشیخ‌الاسلام** دریافته‌بود وبعد از

۱ــ دراصل سفیدست

آنکه سن شریفش ازهفتاد سال متجاوز گشت ندای « یاایتهاالنفس المطمئنة» را به گوش هوش شنیده‌متوجه‌ریاض قدس گردید. **میرزامحمدسامع** و **میرزاوجیه‌الدین** و **میرزامحمدمجیب** که از جملهٔ اعاظم اولاد خیرالبشر واجلهٔ سادات سعادت اثـر و جوانان حمیده اخلاق خجسته اطوارپسندیده‌سیر که به‌سلامت‌نفس واستقامت طبع ومحاسن آداب ومکارم اخلاق معروف‌وبه‌صدق گفتاروحسن کردار موصوف پیوسته ۵ به‌اکتساب فضایل‌نفسانی‌و کمالات‌انسانی قیام‌واقدام دارند صبیه‌زادهٔ آن‌حضرت‌اند، ووالدغفران پناه ایشان‌سیادت و نجابت پناه سلالة السادات **میرزاغیاث** خلف **میرزا رکنا محمدا** است که از مشاهیر سادات صاحب سعادات آن‌ملك بود.

و دیگری ازمنجمان‌صلاحیت‌دثار **مولانا جعفر**ست که در علم نجوم بی مثل زمان ودر اکثر علوم سر آمد امثال و اقـرانست و پیوسته اوقات شریف را به‌اداء ۱۰ وظایف طاعات وعبادات‌صرف می‌نمایدو در سلوك ریاضت وتقوی تتبع قدما می کند وهمواره برسجـادهٔ پرهیز گـاری و دین داری نشسته‌شرایط اوراد بجا می‌آورد وبه زبان راز مضمون این مقال به‌ادا ، می‌رساند، **بیت** :

از پی شوق و ذکر حق ما را
در دو عالم دل و زبانی بس ۱۵
وز طعام و لباس اهل جهان
کهنه دلقی و نیم نانی بس

و خالق بی مانندا‌و را ولدی کرامت کرده **مولاناعبدالواحد** نام که سیماء صلاح از ناصیه‌اش ظاهر و حرکات والد ازسکناتش باهر ، وآن دوفرشته خصال در «محلهٔ اهرستان» به«کوچهٔ عنبری» ساکن و به‌عبادات شبانه روزی قیام‌دارند . ۲۰

[۲۹۸الف] فصل سابع از مقالهٔ دوم

در ذکر خطاطان

علماء فن تاریخ وسیر اتفاق دارند که صنعت کتابت به‌امداد قلم ومدادمخترع
ادریس پیغمبر ست علیه السلام و کعب الاحبار[1] که از جملهٔ اخیار علماء اخبار تمیز و اشتهار
۵ دارد در اخبار درج کرده است که اول کسی که آغاز کتابت فرمود آدم صفی بود علیه السلام
واین صورت پیش ازفوت آن حضرت به‌سیصد سال واقع شد، امادر مکتوبات آن حضرت
کاغذ وقلم ومداد مدخل نداشت زیرا که صفی‌الله بر گل کتابت کرده آن را به آتش
مطبوخ گردانید تا به‌مرور شهور ازالواح خواطر محو نشود و دلیل بر آنکه صنعت
کتابت درزمان ابوالبشر علی نبینا وعلیه‌الصلوة والسلم ظهور یافته و بصحت پیوسته
۱۰ آنست که در آن وقت که حق سبحانه‌وتعالی ذریت آدم رادرعالم رؤیا بدان حضرت نمود
نظر آن جناب برجوانی افتاد که بسیارمی گریست. ازجبرئیل علیه‌السلام پرسید که
این جوان کیست وسبب گریهٔ اوچیست. روح‌الامین جواب داد که ازجملهٔ اولادعظام
تست ودرسلك انبیای عظام انتظام دارد واسم شریفش [۲۹۸ب]داوداست و گریهٔ اورا
سبب الله تعالی می‌داند. آدم بازسؤال فرمود که عمر داود چندسال خواهد بود؟ جبرئیل
۱۵ جواب داد که مقدر چنانست که آن حضرت مدت شصت سال درجهان سریع الانتقال
زندگانی نماید. آدم علیه‌السلام برقلت حیات داود رحم کرده وشفقت ابوت به‌حرکت
آمده فرمود که من چهل سال ازعمرخود به‌داود بخشیدم وآن بخشش مقبول بارگاه
خالق موت و حیات افتاده مقرر شد که داود علیه‌السلام مدت صدسال دردارالملال

۱ـ اصل: کعب‌الاخبار

به‌سر برد وچون نهصد وشصت‌سال‌ازعمر آدم علیه‌السلام بگذشت ابویحیی به‌ملازمتش
رسیده قصد کرد که به‌قبض روح مطهرش‌قیام نماید.حضرت آدم‌فرمود که بخشندهٔ‌بی
منت‌عمرمرا به‌هزارسال مقرر ومقدر کرده‌است‌وهنوزچهل‌سال از آن‌باقی‌مانده، سبب
تعجیل چیست؟عزرائیل گفت که‌توچهل‌سال از آن‌به‌داودعلیه‌السلام‌بخشیده‌ای. آدم
از کیفیت‌واقعه فراموش کرده‌انکارفرمود.عزرائیل‌این‌صورت رامعروض‌رای‌بارگاه ۵
حضرت عزت گردانید . فرمان الهی صادرشد که چهل سال دیگر مزاحم ابوالبشر
نشود و عمر داودنیز صدسال‌باشد،مشروط بر آنکه من بعد هر کار که درمیان بنی-
آدم واقع‌شودوثیقهٔ موشح به‌خطوط‌شهودوعدول‌نویسندتادروقت‌فیصل‌آن[۲۹۹الف]
قضیه انکار نتوانند نمود . بالجمله درزمان انبیای سابق امت ایشان‌به‌خطی کتابت
می کرده‌اندودرزمان حضرت رسالت پناه صل‌الله‌علیه‌وآله وسلم خط کوفی‌شایع‌نبود ۱۰
و حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین علی‌بن ابی‌طالب وحضرات ائمهٔ معصومین
صلواةالله وسلامه‌علیهم‌اجمعین به‌خط کوفی کتابت فرموده‌اند.

وصاحب تاریخ «هفت اقلیم» را اعتقاد آنست که خط کوفی اختراع حضرت
امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

در زمان خلافت مقتدر یا قاهر که از جملهٔ خلفاء عباسی‌اند محمد بن علی ۱۵
ابن‌مقله که برمسند وزارت تمکن داشت رقم نسخ برخطوط سابق کشیده اختراع
خط‌ثلث‌ونسخ نمود ویاقوت‌مستعصمی درخلافت‌مستعصم‌تصرفات در آن‌نمود و به‌قلم
مشکین رقم خط نسخ برلوح تعلیق ثلث ابن‌مقله کشید ودرتمامی اقطار عالم این
خط شهرت یافته به آن کتابت کردند.

ودر«رسالهٔ خط» که ازجمله تألیفات **میرعلاءالدولهٔ حسینی** است مذکور ودر ۲۰
صفحات آن مسطورست که خط کوفی از مخترعات حضرت امیرالمؤمنین و امام -
المتقین اسدالله الغالب علی‌ابن ابی‌طالب صلواةالله و سلامه علیه است ودرسنهٔ‌عشرو
ثلثمائةابن مقله‌خط‌نسخ وتوقیع‌را اختراع نمودوبعضی بر آنند که‌خط ثلث‌وتوقیع
ونسخ وریحان ورقاع از استخراج ابن مقله است و خط نستعلیق در زمان حضرت

صاحبقران امیرتیمور گورکان مولانا میرعلی‌تبریزی‌اختراع نموده وخط نستعلیق
که از رقاع و توقیع مأخوذاست اسنادآن به خواجه تاج سلمانی کرده‌اند. و در
همان کتاب مذکور است که یك‌روز خواجه تاج در سمرقند به اتفاق علما و اکابر
و شعرا به سیر باغی رفت. در اثنای صحبت در فن کتابت و مهارت در آن سخن به
۵ میان‌آمد. خواجه تاج برای‌امتحان‌دوات وقلم طلب کردوبه‌نوشتن مشغول گردیده
چون چاشتگاه شد و طعام ترتیب یافت و سفره در میان آوردند دو هزار و هفتصد
سطر از جمیع خطوط نوشته بود که همگی متحلی بود بر تعلیم و اسلوب و قواعد
خط و در آن بـاب وثیقه نـوشته شیخ الاسلام و اکابر و علما و جمعی که حاضر
بودند مهر کردند.

۱۰ و صاحب خطان عرصهٔ دلگشای یزد به‌خامهٔ‌خطوط شعاعی مهرمنیر بر کاغذ
زر افشان اطباق آسمان مشق فضایل کردنـد و در خطوط اصول کـه عبارتست از
ثلث و نسخ و محقق و ریحان و رقاع و توقیع بجایی رسانیدند کـه دیدهٔ هیچ
مبصری برمانند رقمی که از قلم مانی‌شیم[۲۹۹ ب] ایشان‌نیفتاده‌بلکه خامهٔ معجز-
طراز آن سرافرازان رقم نسخ بر خطوط جمیع خوشنویسان کشیدندو به‌خط‌تعلیق
۱۵ و نسخ تعلیق که از خطوط فروعست قصب السبق از امثال واقران ربودند.

و سرآمد خوشنویسان نگارخانهٔ یزد **مرحوم مغفورسعیدمولانا شمس‌الدین محمد شاه حکیم** است که به صفت ورع و دین داری و تقوی و پرهیزگاری اتصاف
داشته ودرتحریرانواع خطوط درجهٔ کمال حاصل نموده به تخصیص در ثلث و نسخ
و رقاع‌وتوقیع و درعلم کتابه‌نویسی عدیل ونظیرنداشته. چنانچه بی‌شبهه سطور آن
۲۰ رشك لؤلؤی منثور و نسخ و رقاع خوشنویسان نزدیك و دور است. اگر خوش-
خطان بلاد و امصار به دیدهٔ بصیرت بـر کتابهٔ مسجد چقماقیه و پیش طاق عمارت
حاجی‌صدرالدین‌احمدابیوردی که از نتایج‌قلم سحر آثار آن جنابست نظاره نمایند
از روی انصاف خواهند فرمود، **رباعی**:

ای کلك تو ز آیینهٔ دل زنگ زدای

از جوهر خط تو بصر نور فزای

هر چند که چشم تیره گردد ز غبار

بیند ز غبار خط تو دیده جلای

وفات آن جناب درغرّه شهر محرم الحرام سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمائة اتفاق افتاد و مدفن و محل آسایش او در «مزار زنگیان» واقع گردید. ۵

[۳۰۰ الف] و ازجملهٔ مشاهیر آن طبقه دیگری **مولانا کمال الدین بن مولانا شهاب‌الدین** المشتهر **به‌عصار** است که در ایام شباب و اوان جوانی به تحصیل فضایل نفسانی موفق گشته و با وجود حسن خلق و لطف طبع در خط ثلث ونسخ و رقاع وتوقیع آن مقدار مهارت‌حاصل نموده وبر آن دست یافته که تعلیم مشکین رقم خط ۱۰ نسخ بر الواح خطوط خوشنویسان کشیده و آن جناب همواره به کتابت قرآن مجید اوقات شریف‌صرف می‌نمود و گاهی به جهت یادگار به کتابه نویسی همت می گماشت و کتابهٔ آن جناب درعمارات دلگشای‌یزدبسیار است. کتابه که دربیرون **حظیرهٔ آقا شمس** که درحوالی «میدان‌شاه» واقع است ازجملهٔ تحریر مشارالیه است که چون خط عذارخوبان دلربا ودرنظرارباب بصیرت ظاهرو هویدا است وهر کرا ۱۵ نظر بر آن‌می‌افتد بی‌اختیار برزبان می آورد، **رباعی**:

ای خط تو از لؤلؤی مکنون خوشتر

چون خط عذار خوبرویان دلبر

کردی یاقوت اگر به خط تو نظر

فی‌الحال زدی دست تعجب بر سر ۲۰

و دیگری **مرحوم ملافاطمه سلطان صبیهٔ ملا مقصود** است که به حسن خط ثلث و نسخ [۳۰۰ ب] سر آمد خوشنویسان و مانند هلال انگشت نمای متوطنان اکناف بود و توفیق الهی شامل احوال سترعظمی گشته پیوسته به نوشتن کلام‌الله

مجید وفرقان حمید و «صحیفهٔ کامله» اشتغال می‌نمود و به اعتقاد مستعدان اطراف آن عفت شعار قلم نسخ بـر خطوط یـاقوت و خواجه عبدالله صیرفی کشیده ، و همشیرهٔ آن عفت قباب عمدهٔ نستعلیق نویسان جهان بوده .

و از جمله خوش نویسان این خطهٔ جنت مرتبه **مولانا ابوطالب** که به صفت زهد وتقوی موصوف و معروفست و در نوشتن خط ثلث و نسخ‌سرخیل نویسندگان نزدیك و دور و در علم کتابه نویسی علم مفاخرت می افراخت و از رشحات خامهٔ مشکین عمامه‌اش تتمهٔ سورهٔ انافتحنا[است]که در کتابهٔ صحن مسجدجامع کبیر است ، معلوم همگنان می گردد .

ودیگری‌از آن‌جمله شیرازه مجلس اهل صحبت وطرب **مولانا نورالدین محمد کجوئی**است که به‌لطف طبع‌وصفاء ذهن‌موصوف‌و به‌فنون کمالات‌معروف‌بود. درمبادی ایام جوانی تااوان اوقات زندگانی پیوسته اوقات شریف‌را به صحبت فضلا وعلما و اکابر اهالی صرف نموده دقیقه‌ای از دقایق [۳۰۱الف] ندیمی ونکته پردازی فوت وفرو گذاشت نمی کرد ومهارت درعلم تواریخ وشناختن خطوط ازابنای زمان‌امتیاز تمام داشت ودر علم کتابه نویسی علم مفاخرت می‌افراخت وبه قلم اعجاز کردار به نوشتن‌خط‌ثلث ونسخ خط‌نسخ‌بر‌خطوط استادان کشیده بود. وعمارات شهر وبلوکات بل اکثر بلاد وامصار که بنظر او در آمده ودست بدان رسانیده بقلم صحایف نگار اشعار آبدار بدیوار آن نوشته واسم خود را درتحت آن به‌یادگار ثبت نموده. چنانچه در میانهٔ ظرفا مشهور ومعروفست که نوبتی با جمعی از مصاحبان حریف وجوانان لطیف به‌باغی در آمد که خلدبرین ازلطافت آب‌وهوای آن‌عرق انفعال برروی‌جاری می ساخت ودر آن باغ عمارات عالیه پر تزیین که رشك قصور جنان بود معماران مدقق ومهندسان مؤسس ساخته بودند ودرجنب آن عمارت «صحت خانه» ترتیب‌داده بودند. آن عزیز بی آنکه پی بر آن برده‌معلوم نماید که‌چه مکان و کدام محل‌است در دیوار «صحت خانه» این بیت مرقوم می‌سازد ، **نظم:**

[۳۰۱ب] به نادانان چنان روزی رساند
که صد دانا درو حیران بمانند

العبد نورالدین محمد کجویی

ظرفا و ندما که بدین معنی اطلاع یافتند این بیت را ورد زبان ساخته پیوسته با آن عزیز «دهان خوانی» می کردند و چون عمر عزیزش قریب به هشتاد رسید از صحبت دوستان ملول گشته در سنهٔ ثمان و سبعین و الف هجریه هجرت نموده در زاویهٔ عدم منزوی گردید. محل سکنی آن جناب دردار فانی در «محلهٔ شیخ داد» بود و مدفنش در جوار **سیدمیراشرف** حوالی بقعهٔ رفیعهٔ سلطان مشایخ شیخ تقی الدین دادا محمدعلیه التحیة والغفران اتفاق افتاد، **مصرع** :

روح پاکش در جهان پر نورباد.

ودیگری فضیلت و کمالات دستگاه **مولانا افضل** محرر محکمهٔ علیه دارالقضاء یزداست که درانواع فضایل و کمالات درجهٔ علیا دارد واکثرخطوط درغایت جودت بر صحیفهٔ تحریر می آورد ، **شعر:**

مشام دهر معطر شود گهی که کند
بیاض صفحهٔ کافور را بهمشك افشان

خطوط باصفایش مانند سبزهٔ گلزار جهان و قطعات دلگشایش زینت صفحات زمان، منشیان شیرین زبان [۳۰۲ الف] به بدایت مراتب کمال او نرسند ونظر دقیق هنروران صاحب عرفان به دقایق ارقام کلك معجز نظامش راه نیابند . قریب بمدت سی سالست که آن عزیز در محکمهٔ دارالقضاء یزدبه امر تحریر اشتغال دارد.

در این مدت احدی سخن بلند ور کیك ازو نشنیده وبه ناخن بی حرمتی رخسار اعتبار احدی نخراشیده ، بلکه درنهایت خلق وشکفتگی و کم طبعی درفیصل مهمات مسلمین و مسلمات همت می گمارد . وقتی که گوش به حرف شخصی می دارد کمیت واسطی نژاد قلم را در عرصهٔ میدان عرض دیگری جولان داده و یکی را به تحریر و

دیگری را به‌استماع‌تقریر راضی وخوشنود ساخته‌وپیوسته این مضمون را ورد زبان خود نموده ، **شعر:**

عمر به خوشنودی دلها گذار

تا ز تو خوشنود شود کردگار

۵ ودیگری از خطاطان سحرآثار استاد الماهرین و افتخار المعاصرین **مولانا زین العابدین آبشوری**است که درنوشتن‌خط نستعلیق‌مرتبهٔعالی یافته‌وباوجود حسن خط به‌انواع‌فضایل و کمالات وتقوی آراسته بود . خطش در میانهٔ خطوط استادان کالشمس من‌سایرالکواکب امتیاز تمام دارد وبه قدرت و تعلیم‌ازخطوط[۳۰۲ ب] متقدمین رجحان یافته و گاهی به‌نظم اشعار زبان می گشاد و دیوان اشعاراو در میان ۱۰ فرق انام‌به‌غایت مهشور است واین‌غزل که ازجملهٔ منظومات آن جناب وبخاطربود مرقوم گردید ، **غزل:**

تا عشق تو در جان من خسته وطن ساخت

شادم که سرای دلم از غیر تو پرداخت

تأثیر می شوق تو نازم که به یك‌دم

۱۵ یکباره مرا بی‌خبر از هستی خود ساخت

تنها نه سر من به سر کار وفا رفت

صد همچو مرا درد تو از پای در انداخت

تدبیر من سوخته دل غیر فنا چیست

۲۰ گر آتش غم شمع وجودم همه بگداخت

ترك سرخود چون نکنم کای ستم اندیش

ساغر زده خنجر بکف از خانه برون تاخت

تر دامنی من تو نکو یافتی ای عشق

کس قلب زراندود مرا غیر تو نشناخت

تاراج الم شد خـرد عزلتی آن‌روز
کاندر دل او آتش شوقش علم افراخت

و آداب تعلیم را به شاگردان در لباس نظم ادا می‌نموده ، اکابر و اشراف به ملازمتش می‌رفتند و بـه شاگردیش مباهات می‌نمودند. وفات مولاناء مشارالیه در اواخر سلطنت خاقـان علیین آشیان شاه صفی‌صفوی بهادرخان اتفاق افتاد. و آن جناب را دو پسر بود : یکی **مولانا محمدمحسن** و دیگری **مولاناکمال‌الدین‌اصیل.** هر دو در نهایت صلاح وتقوی وفی‌الجمله درخط نستعلیق دستی‌داشتند و بعدازمدتی ایشان نیز به دیدن والد خود شتافتند .

و دیگری ازآن طبقه زبدة الاماثل والاقران **خواجه علی‌اکبر** است کـه بـه خصایل و شمایل مرضیّه اتصاف دارد . در مبادی ایام جوانی به رسم تجارت به جانب بلاد هندوستان رفته در کمال اعتبار چند سال در آن ملك ماند . بعد از مراجعت گاهی به‌نیابت غفران پناه میرزا محمد شفیع وزیر یزد کـه برادر خرد[1] آن جناب بود به حکومت اشتغال می‌نمود ودرامر نظم و نسق وسیاست دقیقه [ای] فرو گذاشت نمی کرد . چون از آن امور دلگیر گشت همت بر مثوبات [۳۰۳ الف] اخروی گماشت و به فراغت خاطر در منزل خود که در ایام قدرت‌واعتبار در «محلهٔ مصلی عتیق» ساخته بود منزوی گردید و به نوشتن خطوط اشتغال نمود ودر خط ثلث و نسخ رتبهٔ اعلی و درجهٔ قصوی بهم رسانید و در تناسب و استحکام رتبه‌اش به جایی رسید که دست اهل کمال به‌دامنش نرسید . در حال تحریر که دوسنین از ثمانین و الف گذشته آن جناب در یـزد و در همان شغل مشغول است .

ودیگری **ملا عبدالوهاب** است ، که دروادی‌قوت کتابت و صفای خط ممتاز بوده خصوصاً ثلث ونسخ ومحقق و پایهٔ آن‌رابه‌جایی رسانیده که‌دست‌قدرت‌خطاطان به آن نمی‌رسد و تتبع آن ازحیّز قدرت وامکان بیرونست. کتابهٔ در «مصنعهٔ درب شاهی» که‌از رشحات کلك آن جنابست برین معنی شاهدیست ظاهر .

۱ـ اصل : خورد

ودیگر ازخطاطان ماهر **حاجی محمد حسین** ولد **حاجی قطبی** بوده ودرنوشتن خط ثلث ونسخ بهرهٔ تمام یافته واکثر اوقات همت برتعلیم قواعد آن فن می گماشت وازنتایج قلم مشارالیه کلام‌الله مجیدی است که درمسجد جامع کبیرعباد‌الله تلاوت می‌نمایند.

۵ و دیگری از خطاطان آن ملك سیادت پناه **میرمحمد فضایل [۳۰۳ ب] طباطبایی** است. مشارالیه سید درویش صالح متقی کم آزار است. قریب بیست سال میشود که در محکمهٔ قضات به امر تحریر قیام‌دارد[و]احدی‌را ازخودآزرده نساخته و حسب المقدور در فیصل قضایای درویشان سعی نموده و هر گاه از آن شغل فارغ می گردد بقیهٔ اوقات صرف کتابت می‌نماید .

۱۰ و دیگری از خوشنویسان و سر آمد ظرفا و خوش طبعان **مولانا رحیمای قاری** است که در خط نستعلیق رایت بی مثلی می افرازد وبا وجـود حسن خط و خلق انواع فنون و اصناف کمالات حاصل نموده و اکثر اوقات همت بـر تعلیم قواعد آن می گمارد. قطعاتش چون گلهای بهاری روح افزای وخطش چون خط خوبان دلربای . در فنون شعر و معما سر آمـد بلغا واشعار آبدارش رشك چشمهٔ حیوان و

۱۵ بنات افکارابکارش غیرت حورو ولدان ابیات دلاویزش ناسخ سخنان سخن سنجان و لطایف لطف آمیزش مرغوب طبایع انسان. هـر کس که‌اشعار شیرین او شنید و ظرافتهای رنگین‌او استماع نمود [۳۰۴الف] به‌جان و دل جویای صحبتش گردید، **شعر** :

رخسارهٔ او نـدیده چون مردم چشم

۲۰ فی‌الحال درون دیـده جایش دادنـد

درشهور سنهٔ ثمانین والف به پایمردی قابلیت وبه دستیاری استعداد به اردوی معلی شتافت وقطعات‌واقسام کمالات خود به‌عرض مقربان‌بار گاه خلافت‌پناه‌خاقان سلیمان شان رسانیده به درجهٔ قبول و خلعت استحسان رسیده سرافرازشد و مدتی در اصفهان جنت نشان با اعزه و ارباب دانش گوی مصاحبت و نرد مجالست باخته

باز به وطن مألوف مراجعت نموده و حال تحریر درخطهٔ یزد با دوستان یکدل و محبّان مشفق صحبت داشته به زبان حال می گوید ، **شعر** :

صحبت غنیمت است بهم چون رسیده‌ایم
تا کی دگر بهم رسد این تخته پاره‌ها

و این بیت را به آن جناب نسبت می‌دهند که در تعریف شکیله نام مطلوب ۵ خود فی‌البدیهه به رشتهٔ نظم کشیده ، **شعر** :

شپش سر شکیله بنظر چنان نماید
که میان سنبلستان چرد آهوی خطایی

ودیگری ازصاحب خطان **ملا زکی** ولد کوچکتر فضیلت پناه **مولانا محمد محسن معلم** است. در سنهٔ احدی وثمانین بعد الف که ولدمرحومش به سرای باقی ۱۰ خرامید بر زیلوچهٔ تمکین قرار گرفته همت بر تعلیم اطفال مؤمنین گماشت ، **مصراع** :

به جای پدر شاد و خرم نشست

وتختهٔ جفا بردامان خردسالان دبیرستان بیغمی گذاشته به‌تازیانهٔ [۳۰۴ب] صلابت‌و زهرچشم نگاه رونق عیش و نشاط از دلشان در ربود، **بیت**: ۱۵

در ایام او روز طفلان چو شام
شب از بیم او خواب ایشان حرام

و یکی دیگر از خوشنویسان معروف و مشهور **مولانا بهاءالدین هزارسپ** بود که چون یاقوت مستعصمی سرآمد گشته نظیرنداشت و در علم انشا و مهارت درآن رایت بی‌مثلی می‌افراخت . اکثری کتابه‌های عمارات یزد مثل کتابهٔ «مسجد ۲۰ جامع» که به فرمودهٔ شاه نظام کرمانی وزیر یزد سورهٔ انا فتحنا منقوش نموده و استادان سحرآفرین کاشی ساز به کاشی تراشیده نصب نموده، ترتیب داده‌اند .



للهالحمد والمنة که به تأیید احدی‌وتوفیق سرمدی فصل‌سابع از مقالهٔ دویم من مجلد ثالث جامع مفیدی به‌اتمام رسید وفارس واسطی‌نژاد خامهٔ بدیع هنگامه عنان بیان به‌صوب احوال اطبای عیسوی انفاس معطوف گردانید، بمنه و کرمه

[۳۰۵ الف] فصل ثامن از مقالهٔ دویم

در ذکر اطبای مسیحادم و حکمای خضرقدم

به نام حکیمی که روز نخست
شد از حکمتش کار عالم درست
پی موری از حکم او سر نتافت ۵
سر مویی از سرّ او کس نیافت
دهد قطرهٔ آب را چشم و گوش
نهد در کفی خاك فرهنگ و هوش
پدید آورد از تف خون و شیر
حکیمان دانای روش ضمیر ۱۰
کند بخت بر آن زبان آفرین
که گوید ثنای جهان آفرین

بر رأی عقده گشای اکابر و اهالی مخفی نماناد که علمای فن تاریخ و سیر اتفاق دارند که در زمان سلطنت و پادشاهی جمشیدبن یافل‌بن لامخ که از نسل قابیل بن‌آدم علیه‌السلام بود درعلم طب شروع نمود و پیش از وی کسی دیگر این ۱۵ علم شریف را نمی‌دانست وطبقهٔ جلیلهٔ اطبا همواره معزز ومکرم بوده‌اند و سلاطین معظم در باب تعظیم و تکریم و رعایت و تربیت ایشان اعتنا واهتمام می‌فرموده‌اند وپیوسته در خطهٔ دلگشای یزد اطبای حاذق‌و حکمای مدقق بوده‌وهستند واحوال

جمعی که بر فقیر حقیر بی‌بضاعت ظاهر گردیده بــه دستیاری خامهٔ سخن گذار [۳۰۵ ب] بر صفحهٔ بیان می آورد .

عالیجناب حکمت مآبی‌معانی آثاری مولانا
مؤیدالدین محمد الحموی

۵ از سایر اولاد مولانا سعدالدین محمد حموی بلکه از اکثر علماء فضایل‌ـ پناه واطباء حذاقت دستگاه به جودت طبع سلیم وسلامت وذهن مستقیم امتیاز تمام داشته و درایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشته. وفورو وقوف آن حضرت درعلم طب به مرتبه‌ای بوده که اگرجالینوس و بطلمیوس در زمانش می‌بودند در خدمت او به دو زانو درآمده ۱۰ دست ارادت وشاگردی به دامانش می زدند و به مطالعهٔ نسخه‌جات افادت سماتش زنگ امراض و علل ازالواح خاطر سقیم مزاجان میزدودند . اگر تمامی صفحات این اوراق بـه ذکر کمالات و فضیلت و بیان نجابت و حـذاقت آن ارسطو صفت بیاراید عشری‌ازاعشار آن مرقوم‌نخواهد نمود. لاجرم‌درین‌مقام به‌همین قدراختصار می‌نمایدو به‌دستیاری خامهٔ‌بلاغت شیم به‌ذکراحوال خلف آن مسیحا دم می‌پردازد .

۱۵ **اعلم اطباء زمان و اکمل [۳۰۶ الف] حکماء دوران**
مولانا سالك الدین‌محمدالحموی

آن حکیم مؤسس مبانی فضایل وسالك مسالك اخلاق با طبعی‌مخزن نفایس علوم اسرار و حکم و ذهنی‌معدن سرایر خواص [حدوث] و قدم ، **شعر** :

رای پیرش تتق سرّ قضا را محرم

۲۰ دل پاکش نظر لطف خدا را منظور

در خطهٔ فرح فضای یزد در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل برایـا میمنت انفاس مسیحا ظاهر می‌نمود و مهارتش در علم طب بلکه در سایر علوم به مرتبه‌ای بود که قلم سخن آرا از تبیین آن به عجز و قصور اعتراف دارد و کمال فضل و دانش آن جناب درجه‌ای‌داشته که بیان بنان فصحا توضیح آن‌را کماینبغی از جملهٔ محالات

می‌شمارد . تألیف کتاب افادت آیات « **هیکل فیل** » بر ثبوت این دعوی برهانیست معین و تلطیف عبارات و بیان خواص اشیا و سایر فنون آن نسخهٔ شریفه بر وقوع این معنی دلیلی است مبرهن .

در اواخر ایام سلطنت خاقان گیتی‌ستان شاه عباس صفوی موسوی بهادرخان پهلو بربستر ناتوانی نهاد و چون زمان [۳۰۶ ب] حلول اجل مقدر در رسیده بود ۵ استعمال اشربه‌واغذیه اصلا نافع نیفتاد، **مصراع**: طبیب کیست فلاطون اگر شود بیمار؟ نا کام آن حکیم فطنت شعاردل برواقعهٔ نا گزیر نهاده ازعالم ناپایدار درگذشت، **شعر** :

دریـن دقیقه بماندنـد جملهٔ حکما
که آدمی چکنند با قضای کن فیکون
اصول نبض چوشد منحرف زجنبش اصل ۱۰
بلای عجز فـرو رفت پـای افلاطون
صلاح طبع چو روی فساد روی نمود
بمانـد بیهده در دست بوعلی قانون

میرزا نجیم بیك ومیرزا جعفری

علو نسب و رتبت حسب ایشان بسان فروغ آفتاب برتمامی معشر بشر ظاهر ۱۵ و هویداست و عظم‌شان و شرف دودمان آن دو جوان پسندیده خصال حمیده فعال محتاج به شرح و بیان نیست ، **مصراع** :

به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را.

آن دو نهال خجسته کـه در گلزار فضل و کمال پرورش یافته و از چشمهٔ صافی حذاقت و به آبیاری باغبان حکمت آب خورده فرزندان **مولانا سالك‌الدین** ۲۰ **محمد** بوده‌انـد و در بلدهٔ یزد در معالجهٔ مـرضی و ازالهٔ علل برایا میمنت انفاس مسیحا ظاهرمی‌نموده‌اند . **میرزانجیم بیك** در « قلعهٔ چاه خاور » که وسط راه بافق و یزد است داعی حق را لبیك [۳۰۷ الف] اجابت گفته بـه منزهات ریاض جنان شتافت .

و **میرزاجعفری** بعد از مراجعت از سفر هندوستان در سنهٔ خمس و اربعین و الف از بلدهٔ یزد ، **مصراع** :

کرد رحلت به سوی خلد برین

و از آن ارسطو دانش افلاطون منش خلف ارجمندی **میرزاسالک‌الدین‌محمد** نام به یادگار مانده که به لطف طبع و صفای ذهن موصوف و در علم طب و مهارت در آن از ابناء زمان ممتاز و به احیاء سنن سنیهٔ آباء عظام و اجداد کرام قیام و در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل برایا میمنت انفاس مسیحا ظاهر می‌سازد. محل سکنی ومنزل حکمت انتماء آن سلسلهٔ حذاقت دستگاه در «محلهٔ شهرستان» داخل شهر یزد بوده و هست .

سلالهٔ اشراف و اعیان زبده و خلاصهٔ اطباء زمان میرزا عبدالکریمای حکیم

به اصناف سیر سنیه وشیم مرضیه معروف وبه لطف طبع وصفاء ذهن و اخلاق حمیده واطوار پسندیده موصوف بود و به تحصیل فضایل و کمالات وتکمیل اسباب بزرگی و سعادات سرآمد ابنای روزگار می‌نمود. آن جناب حکیمی بود که «قانون» [و] «کلیات شفا» [۳۰۷ ب] از طیب انفاس روح افزایش هویدا و رای صوابنمایش در ازالهٔ امراض و حصول اعراض حاوی اصناف کمالات بود . لاجرم آواز فضل و حذاقتش در اطراف و اکناف بلاد و امصار منتشر گشته سلاطین زمان و فرمانفرمایان جهان به صحبت و مجالستش راغب گشتند . تا در شهور سنهٔ خمسین و الف خاقان بلندمکان شایستهٔ سریر سلطنت فریدون خلاصهٔ اولاد سلاطین صفوی نشان شاه صفی بهادرخان آن جالینوس زمان را به رفتن بلادهند و شرف دریافت ملازمت نیر برج دولت و اقبال، کوکب سپهر عظمت و اجلال، درةالتاج نصرت و فیروزی ، **مصراع** :

سلطان تاج بخش جهاندار تخت گیر

سلطان عبدالله قطب شاه تکلیف فرمود . چون اطاعت فرمان سلاطین عدالت

آیین بر کافهٔ برایا واجب و لازم است آن جناب انگشت قبول بر دیدهٔ اخلاص ـ بین گذاشته به جانب کلکنده روانه گشت.✲[1] بعد ازورود بدان ملك شرف خدمت آن حضرت دریافته بر مـدارج تقرب ودولت ترقی نمود و ساعت به ساعت سایهٔ التفات پادشاهی بر وجنات احوالش می‌تـافت و به فراغ خاطر در سایهٔ مرحمت پادشاه نصفت پناه روزگار می گذرانید. تا درسنهٔخمس وسبعین و الف موافق قوی ـ ئیل **میرزامحمدابراهیم** خلف ارجمند سعادتمند حکیم افلاطون منش کـه سروی بود برجویبارحکمت پرورش یافته شوق ملاقات والدبزرگوار عنان جانش گرفت و به دستیاری قاید تقدیر به جانب حیدرآباد بهشت آباد کشیده بعد ازوصول بدان خطه به دیدار یکدیگرخوشوقت گشتند و هم در آن چند روزبه سبب عین الکمال حکیم حذاقت شعار سر بر بستر ناتوانی نهاده دست اطباء حاذق به دامن علاج آن عارضه نرسید و کار از تدبیر برنا و پیر در گذشت و طایر روح شریفش به منزهات آن جهانی بروازنمود. میرزا محمد ابراهیم نعش والدغفران پناه را به آیین شریعت سیدالمرسلین صلواة الله علیه وآله الطیبین به خاك سپرد و خـود بـا تجمل تمام و اسباب مالاکلام متوجه بلاد ایران گشت و از بندر سورت در کشتی نشسته زورق[2] حیات درسفینهٔ ممات نزدیك نمود و درعین دریا کشتی عمرش در گرداب فنا افتاده بصد حسرت ونگرانی جان نازنین به‌قابض ارواح سپرده چون حضرت یونس علی نبینا وعلیه‌السلام در کام ماهی جای گرفت و زبان روزگار به ادای این مقال گویا گردید ، **نظم** :

ز رورگار همین حـالتم پسند آمـد
که خوب وزشت وبد ونیك در گذر دیدم
برین صحیفهٔ مینا بـه خانهٔ خورشید
نگاشته سخن حوش بـه آب زر دیـدم

---

۱ ـ ازینجا تا ستارهٔ بعد در حاشیهٔ صفحات نسخهٔ لندن است.

۲ ـ اصل : ذورق

که ای به دولت ده روزه گشته مستظهر
مباش غرّه که از تو بزرگتر دیدم

مقارن همان ایام فرزندلبندش **میرزااسمعیل** نام که تازه‌تر از نهال کامرانی و سرافرازتر از شاخ شجرهٔ شادمانی بود و ده مرحله ازمراحل‌سنه‌طی‌نموده بود در خطهٔ یزد طبل رحیل فرو کوفته به‌دیدن‌والد رحمت پناه‌شتافت. برنظاره کنندگان گردش روزگار مخفی نماند که اسباب و امـوال و رقبات و مستغلات [1] و نقود و جواهر واقمشه ازحکمت پناه **میرزا عبدالکریما** بید تصرف وارثان قرار گرفت که از حیطهٔ تعداد بیرون بود . اما دراندك روز بسیاری در معرض تلف در آمده صفت هباء منثورا گرفت. اما حلیلهٔ جلیلهٔ **میرزا محمد ابراهیم** خلف حکیم ارسطومنش در خیرات ومبرات تقصیرو تکاهل‌نکرده بسیاری ازضعفا وایتام و فقرا را به لباس و مایحتاج دستگیری نمود و در « محلهٔ چهار منار » به قرب « مزار سید عضد » مصنعه‌ای ساخت و همچنین در قصبهٔ میبدبرسرراه مسافران‌اطراف واکناف مصنعهٔ دیگر احداث نموده کافهٔ برایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگار جل شانه اند مستفیض می گردند .

افتخار حکماء حذاقت دستگاه حکیم عبدالله

اعلم اطباء خطهٔ یزد بود و در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل برایا میمنت انفاس مسیحا ظاهرمی‌نمود و بصفت حسن‌خلق متصف بود. دراوایل‌ایام شباب علم عزیمت بصوب بلاد هندوستان بر افراخت و چون سلاطین و امراء آن ملك از ورود مقدم عزیزش مطلع گشته دانستند که «قانون»[و]« کلیات‌شفا» ازطیب انفاس‌روح افزای آن جناب هویدا ورای صواب نمایش درازالهٔ امراض‌وحصول‌اغراض حاوی اصناف کمالات است لاجرم صحبت فیض اثرش را مغتنم دانسته کمال توقیر و احترام به جای آوردند و پس از چند وقت مضمون حدیث حب‌الوطن من‌الایمان به خاطرش رسید و قائد توفیق گریبان جانش گـرفته از راه دریـا نخست به جانب حجاز و

۱ـ اصل مستقلات

یثرب برد و بعد از طواف بیت‌الله الحرام و شرف زیـارت روضهٔ رسول انس و جان صلواةالله‌الملك المنان به خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد که وطن مألوفش بود آورد و آن جالینوس الزمان تا در قید حیات [1] بود به عنایت حکیم علی‌الاطلاق از دارالشفاء «واذا مرضت فهو یشفین» شربت‌شفاء به کام‌بیماران می‌رسانید. و آن جناب را سه ولد ستوده خصال بود: **میرزا محمد مقیم** ، **میرزا محمد شفیع** ، **میرزا کاظم** . ۵

میرزامحمد مقیم به صفت ورع و دین داری و تقوی و پرهیز گاری اتصاف داشت و درطاعت وعبادت‌از واجبی ونوافل‌شبانه روزی‌دقیقه‌ای فوت و فرو گذاشت نمی‌کرد. اما بواسطهٔ نفس الامری‌و تند خویی‌و آتش مزاجی‌و اطاعت شرع شریف و رفع ظلم و ستم بعجزه و ضعفا پیوسته بر روی عمال ابواب تقریر می گشاد . در زمان سلطنت خاقان سرافراز ، **مصراع** : ۱۰

گل‌بخت بهارستان اقبال

سلطان شاه عباس صفوی مرحمت پناه میرزا حکیم کلانتر به‌سبب گفتگو وتقریر آن عزیزازاوج جاه و اعتبار به حضیض وبال‌ونکال افتاده روی ازراه دریا به طرف هندوستان نهاد و در میان بحر کشتی عمرش در گرداب‌بلا سر گردان شده سفینهٔ حیاتش‌غرق گردید . بعد از روزی‌چند قائد تقدیر و محصل قضاعنان اختیار میرزا ۱۵ محمد مقیم را کشیده به جانب هندد کن برد. چون اوضاع آنجا راموافق دلخواه ندید به جانب ایران مراجعت نمود و در آن اوان فـراشان قضا شادروان عظمت و سلطنت خاقان کامران ، **مصراع** :

چراغ چشم دولت شاه عباس

در بسیط زمین گسترانیده بود . آن جناب به منصب نظارت موقوفات و بعضی از تصدی کامیاب گردید و در آن مهمات چنانچه لازمـهٔ امانت و دیانت بود سر موئی فرو گذاشت نکرد . بـالاخره به منصب نظارت خالصهٔ خطهٔ یزد سرکار خـاصهٔ شریفه سرافراز گردید و در کمال دقت و امانت وسعی در آن کار مدت چند سال قیام و اقدام نمود و بنا برآنکه نقش کفایت و ضبط مال دیوانی بر لوح

۱ـ اصل : حیوات

خاطرعاطرمثبت ساخته بود و روز وشب نسبت به وزراء ومتصدیان و سایرعمال رقم
تقریر براوراق ضمیر می‌نگاشت مزاج اهل عالم از وی متنفر گردید و دست او از
مهمات‌دیوانی کوتاه گشت . نا کام در کنج انزوا مقیم گشته به عبادت پروردگار
که‌همیشه پیشنهاد خاطرش بود اشتغال نمود، تا در سنهٔ اثنی وسبعین و الف هجری
۵ داعی حق را لبیك اجابت گفته درگذشت . و از مومی الیه یك پسر ماند **میرزا
محمدداود** نام ، **بیت** :

چنین است کردار گردون سپهر
گهش زهر قهرست و گه نوش مهر
به ناز ار کسی پرورد در کنار
۱۰ به خاك افکند آخرش خوار[۱] و زار

وخلف دیگر آن جناب **میرزامحمدشفیع** است که درمکارم اخلاق ومحاسن
اعراق و لطف گفتار و حسن کردار عدیل و نظیر نـدارد . طبع پاکش از اقسام
فضایل و کمالات بهره‌ور و ذهن درّاکش نقّاد فنون دانش وهنر و پیوسته نیکویی
و خوش خلقی‌را شعار خود ساخته هرگز دلی را نیازرده به آستین مرحمت و کلام
۱۵ ملایم گرد کدورت ازجبین ودل دوستان‌زایل کرده‌مزاحمت به‌حال احدی نرسانید
و از روی نیت پاك واعتقاد درست به حجاز و یثرب شتافت و بعد از گزاردن[۲] حج
اسلام و طواف رکن و مقام به زیارت روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیرالانام فایض گردیده
عنان عزیمت به جانب دیار خود انعطاف فرمود و باداء طاعات و عبادات مشغول
گردید .

۲۰ و خالق بی‌ولد آن مجمع مکارم‌اخلاق را دوولد امجد کرامت فرموده: اول
میرزا محمدرفیع که در فضل و دانش و زهد و تقوی درجهٔ علیا دارد و همواره همت
به تحصیل علوم دینیّه مصروف داشته اوقات شریف بـر اداء وظایف عبادات صرف
می‌نماید .

۱ — اصل : خار ۲ — اصل : گذاردن

و دیگری **میرزا عبدالحسین** است کـه از اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی است تا این زمان که سن شریفش قریب به چهل سالگی رسیده هرگز گرد گناه به خاطرش ننشسته و همواره به سلوك پسندیده با دوست و دشمن بسر برده درعبادت پرورد گارعالمیان به تقصیرراضی نمی‌شود.

۵ وفرزندخردتر آن‌جناب یعنی جالینوس الزمان حکیم عبدالله **میرزا محمدکاظم** بود که در اوان عنفوان جوانی متوجه هندوستان شده ازو خبری نیامد و او را ولدیست **میرزاعبدالله** نام که درتاریخ تحریر این صحیفه دروطن مألوف اعنی بلدهٔ یزد به رفاه‌حال روز گارمیگذراند ☆[1].

عالیجناب حکمت وحذاقت دستگاه ارسطوصفاتی

۱۰ **جالینوس الزمانی مولانا معینا محمدا**

آن‌جامع کمالات [۳۰۸ الف] درزهدوتقوی وصلاح و پرهیز گاری درجهٔ علیا داشت وهمواره همت بر اداء وظایف طاعات وعبادات می گماشت و به وفور فضل و ادب و کمالات پیراسته و درحسن سیرت و نقاء سریرت دست پرورد عنایات سبحانی بود و در تکمیل اسباب بزر گی و سعادت دارین ممتاز و مستثنی می‌نمود. در اوایل ایام

۱۵ جوانی که اوان نشاط و کامرانی است روی به محراب دین داری آورده هـرگز گرد گناه به پیرایهٔ ضمیرمنیرش ننشست وبه تعلیم علم طب وسایرعلوم که موروثی داشت اشتغال نموده به مرتبهٔ کمال رسید بلکه از اکثر دانشمندان فاضل ارسطو-منش رجحان یـافته در علم طب جالینوس زمان خود گردید و در معالجهٔ امراض عبادالله همت گماشته سقیم مزاجان دردمند ازانفاس عیسوی‌مثالش جان تازه می‌یافتند

۲۰ و باوجود اشتغال بـه این امراز اداء فرایض ونوافل شبانروزی ساعتی غافل و ذاهل نبود. چـون اوصاف حمیده [۳۰۸ ب] و اطوار پسندیده و ذکـر محاسن آداب و مکارم اخلاق آن جناب بر تمامی فرق بشر ظاهر و هویدا است محتاج به شرح و بیان نیست ، **مصراع** :

به ماهتاب چه حاجت شب‌تجلی را.

۱- تا اینجا درحاشیهٔ صفات نسخهٔ‌خطی بود.

و چون عمر شریفش ازهفتاد متجاوز گشت مرضی صعب بر آن جناب طاری شد و هر چند اطباء حاذق به‌تدبیرات لایق و ادویه واشربهٔ موافق در معالجه سعی نمودند اصلا مفید نیفتاد وچون طومار عمر آن‌یگانهٔ روزگار به بند« کل نفس ذایقه الموت» رسیده بودنفس‌شریفش‌دعوت «ارجعی‌الی‌ربك‌راضیة مرضیة»را اجابت نمود و ازین نشیمن تغیّر و انقلاب به گلشن عدن انتقال نمود ، **شعر** :

روانش بـه خلد برین شاد باد

ز اخلاف او عـالم آبـاد بـاد

مرقوم کلك سخن گذارمی گرداند که ، **مصراع** :فاضل عصر و منشی دوران **میرزامحمدابراهیم منشی** رقعه به خدمت شریف آن حاوی فضایل و کمالات نوشته و طلب مداوا نموده در حین تحریر احوال خیرمآل آن جناب در نظر بـود لایق نمود که درین صحیفه ثبت گردد، **صورت رقعه** :

امید که همیشه حضرت‌حق‌سبحانه‌وتعالی اززلال [۳۰۹الف]سرچشمهٔ ابدی‌الاتصال‌احسان وعطانهال برومند وجود باجود فایض‌الجود سعادت اثر فضیلت ثمر حضرت‌مسیح الالقابی راخرم‌و شاداب‌وسرسبزوسیراب داشته ازهراس صرصر خزان تاهنگام ظهور صاحب العصرو الزمان محفوظ و مصون دارد تا شکسته دلان وادی حیرت‌وسینه ریشان‌خارخار الفت ومحبت که پریشان‌خاطران رنجور وسر گشتگان از بلاد عافیت دوراند به مدد انفاس حیات افزای جان بخش آن افلاطون الزمانی و بقراط الدزوانی از فیض لذات نفسانی وجسمانی‌بهره‌مند توانندشد. حقیقت‌حال وبیان‌این‌مقال‌چند مزخرفیست که نکته‌پرداز خیال درسلك‌نظم درآورده‌و به ارسال آن مصدع اوقات فرخنده مآل خجسته خصال گشته تا به یمن توجه خاطر عاطر فیض مظاهر دریامقاطر خورشید مآثر آن مخدومی که‌مجاور دیارفضیلت[۳۰۹ ب] و دانشوریست از ضعف القلبی خلاصی‌یافته به صحت مزاج تواند رسید ، **قطعه** :

ای حکیمی که عقل دور اندیش

بـه ضمیر تـو التجا دارد

وی خردپروری کـه افلاطون
گر سبق گیرد از تو جا دارد
بنده را هست یـك سخن لیکـن
خجلت از عـرض مـدعا دارد
بـی هنـر عضو شهوت انگیزم ۵
پشت گرم از شکست ما دارد
کام از جای بـر نمی‌گیرد
بند گویی مگر به پا دارد
ضعفش از پا چنان در آورده
که ز انگشت من عصا دارد ۱۰
نیست جز نام در میان چیزی
حال سیمرغ و کیمیا دارد
آنچه او کرد در حقم یك چند
گـر بـود آن چنین سزا دارد
لیك داغم از آنکـه هر گوشه ۱۵
شوخ‌چشمی به من نوا دارد
نسخه‌ای لطف کن که می‌دانم
حرز خط تواش شفا دارد
لطف فرما خلاصیم بخشا
که مرا بخت[1] مبتلا دارد ۲۰

حق تعالی به ظاهر و باطن اول و آخر حفیط و حافظ و ناصرو معین بادبحق‌محمد وآله الامجاد.

۱ — نسخهٔ وزیری : سخت

[۳۱۰ الف] جالینوس زمان‌وافلاطون دوران جامع خلق واحسان
میرزا محمد مفیدای حکیم خلف ارشد ارجمند
سعادتمند قدوهٔ حکماء ایران
معینا محمدا

به وفور علم و سرعت فهم وجودت طبع ازاکثر اطباء حاذق امتیاز دارد و در تزکیهٔ[۱] نفس نفیس و تصفیهٔ باطن شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر ندارد ، **بیت** :

ای‌چوصبح‌آخرین سرتا به پاصدق وصفا
وی چو عقل اولین پا تا بسر فضل و هنر

و به سبب کمال تواضع و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر می کارد ، **شعر** :

ای چو وهم از افتتاح آزمایش دوربین
وی چو عقل از ابتدای آفرینش کاردان

به جهت تقرب به درگاه الهی و دریافت مثوبات اخروی با وجود وفور اسباب و مکنت و جلالت قدر ومنزلت به‌طیب نفس و بشرهٔ شکفته بسر بالین فقراو مساکین تشریف می‌برد و از روی طوع و رغبت بی تکلف نخست از بیمار و مدت ملال و کیفیت و کمیت علت واسباب و علامات آن استکشافی تمام‌واستفساری شافی می‌نماید [۳۱۰ ب] و بر کلیات و جزئیات و دلایل نبض ووقوفی کامل حاصل کرده بعد از آن در معالجت شروع و در مداوات خوض می‌فرماید لاجرم به میامن انفاس با برکاتش که دل مرده را حیاتی تازه و سینهٔ پژمرده را نشاطی بی‌اندازه می‌دهد شداید الم به عواید راحت مبدل می گردد ، **نظم** :

بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود
عیسی دمی خدا بفرستاد و بر گرفت

این قدر اوصاف آن مسیحا صفات که به تحریر و تقریر در آمده قطره‌ایست

۱— اصل : تذکیه

ازدریای بیکران فضل و ذره‌ایست از کمال دانش او ، **بیت** :

گر صد هزار قرن کنم وصف بی‌شکی

از صد هزار گفته نیاید مگر یکی

للهالحمد والمنة که بخشندهٔ بی‌منت جهانبین آن فرشته خصلت را به جمال
خلف ارجمند کـه به شرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار مرضیه ۵
موصوف و به اصناف سیر سنیه و شیم رضیه ولطف طبع و به انواع فضایل و کمالات
معروف و اسم‌شریفش **میرزامحمدرضی** است روشن ساخته، [۳۱۱ الف] امیدواری به
کمال مکرمت کردگاری آنکه ، **مصراع** :

تا جهان را بقا بود ممکن

آن حـاوی فضایل انسانی و مخدومزادهٔ گرامی مقرون به حصول انواع امالی ۱۰
و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و همواره از دم
عیسوی انفاس ایشان مستمندان خطهٔ فرح آباد یزد مستفیض و بهره‌مند باشند. با
وجود آنکه آن عالی جناب در حومهٔ شهر و بلوکات منازل دلگشا و باغات فرح-
افزا دارد خصوصاً در موضع خیرآباد اهرستان مشهور بـه « باغ شاه نگار » و آن
چنان باغیست که به انواع اشجار آراسته وبه گونه گونه ریاحین پیراسته ، رضوان ۱۵
از رشك آن روضه انگشت عبرت گزیـده و آسمان در نظارهٔ او دیـدهٔ حیرت
گشوده ، **شعر** :

از گل و سبزهٔ نو خواسته و آب روان

چشم بدور تو گویی که بهشت دگرست

دراصل شهر به «محلهٔ وقت [و] ساعت» در خانهٔ آباء کرام واجداد عظام خود ۲۰
نشسته [۳۱۱ ب] و خوان احسان و کرم بر روی خلایق گشاده و به تفقد احوال
عجزه و مساکین می‌پردازد .

مولاناشاه‌قلی ولدحکمت‌پناه **مولانا زین‌الدین** طبیب ازجانب والدبرادرغفران

دستگاه **میرزا حکیم کلانتر** بودو به صفت علم‌وعمل موصوف و اکثر اوقات [را] به‌اداء وظایف طاعات و عبادات صرف می‌نمود و در میدان حذاقت گوی مسابقت از اکفا می‌ربودو آن جناب‌را ولدارشدی‌بود **مولانا محمد رحیم** نام‌به‌وفوردانش‌وسرعت‌فهم و جودت طبع مشهور و معروف و در معالجهٔ مرضی و ازاله علل برایا غایت مهارت ۵ ظاهر می‌نمود و هم در ایام جوانی علم عزیمت به صوب عالم آخرت برافراشت .

قدوهٔ اطباء مسیحا صفات و حاوی فضایل و کمالات
میرزا حسن بیک

به شرف دودمان و نجابت خاندان موصوف و بـه لطف طبع و صفاء ذهن و اخلاق حمیده و اطوارپسندیـده معروف. آن‌زبدهٔ اطباء حکمت‌اقتباس طبیبی است ۱۰ حاذق‌مشفق که «قانون»علاج‌دانسته و «اغراض»حکمارا «ذخیره» خاطر کرده و در «شفای» امراض کلیات پرفن‌شده ودر افاضهٔ انفاس عیسوی یدبیضامی‌نماید ، **شعر** :

تازه گردد جان بیمار از دمش
روح را راحت رسد از مقدمش

در مبادی ایام جوانی و عنفوان اوقات زندگانی به تحصیل علم طب و سایر ۱۵ علوم همت گماشت ودر میدان دانش از اماثل و اقران ممتاز گردید و به پایمردی توفیق از خطهٔ یزد که مسکن مألوفش بود بـه جانب مشهد مقدس رفته قریب بـه بیست سال به دولت زیـارت روضهٔ رضویـهٔ عرش درجهٔ سلطان خراسان علیه‌التحیة سرافرازبود ودر آن ارض مقدس به‌معالجهٔ عباداللّٰه‌قیام نموده دم عیسوی [۳۱۲ الف] ظاهر می‌ساخت . آخرالامر به مقتضای حدیث حب الوطن عمل نموده به یزد آمد ۲۰ و حال تحریر کـه دو سنین از سنهٔ ثمانین و الف هجریه گذشته در آن ملك تشریف دارند و کافهٔ برایا از انفاس با برکاتش مستفیض می گردند .

حکمت پناهی حذاقت دستگاهی حکیم
محسنای نصرآبادی

آن جناب به کمال هنر مذکورو به‌یمن معالجت ومبارکی دم وقدم مشهور،

دمی چون دم عیسی جان گشای و قدمی چون قدم خضر فرح‌افزای، **شعر** :

گر خواستی به یك دونفس آفت دوار
زایل شدی ز گنبد دوّار بی ثبات
یمن قدم چنانکه به باغ ار در آمدی .
دادی ز رنج رعشه سفیدار را نجات ۵

و با آن کمال به صفت اخلاق حسنه آراسته و با منظر خوش درین گشاد بازار محبت و قحط سال الفت که دوستان قدیم از هم فراموش کرده‌اند و آشنایان کهن ازیاد هم رفته‌اند در دکان مصاحبت گشاده و متاع خلق بالای هم نهاده ، **مصراع** :

بالای هم نهاده چو تجار تنگ تنگ ۱۰

و سبك روحی وشیرین حرکاتی را شعار خود ساخته اگر کسی به جهت بیع‌وشرای محبت به خدمت شریفش میل نماید به‌برکت‌صحت آن عزیزاخلاق ذمیمه ازوزایل گشته[۳۱۲ب] مزاج حالش به‌اعتدال میل می کند ، چه سرکه‌ای به آن حدت و ترشرویی که‌دارد چون‌باانگبین‌درآمیزد از صرافت‌حموضیت بازرسته موجب ازالت چندین علت می گردد ، **بیت** : ۱۵

تو همچو سرکه ترشرو به انگبین آمیز
که دافع مرض و راحت روان گردی
مباش‌مرده دل وهمدمی به جان بگزین
که از مصاحبت جان تو نیزجان کردی
چو سایه باش ملازم به پیش اهل صفا ۲۰
که آفتاب صفت شهرهٔ جهان گردی

و بنا برآنکه نقد محبت آن جناب در دارالضرب اخلاص به سکهٔ وفاداری آرایش یافته و نهال مودت او در روضهٔ اختصاص به رشحهٔ یکجهتی و رضاجویی پرورش پذیرفته مصاحبت او راحت روح و مدد فیض و فتوح است ، **مصراع** :

شکر خدا که شربت صحبت چشیده‌ام .

عزیزی در باب لطفهای شیرین و ظرافتهای رنگین آن‌جناب چه نیکو گفته،

شعر

طبع را لذت از ظرافت او

روح را بهجت از لطافت او .

✡✡✡

چون شمه‌ای ازحال اطبا در سلك بیان انتظام یافت، وقت آن شد که خامهٔ سخن‌دان در تحریرو تقریروقایع دیگری شروع‌نمایدو ذیل این صحیفه‌را به ذکر مجملی از احوال شعرا بیاراید، ومنه الاعانة والتوفیق .

[۳۱۳الف] فصل تاسع از مقالهٔ دویم

در ذکر شعرای بلاغت شعار

بر ضمایر اولوالابصار مختفی و مستتر نخواهد بود که در بلدهٔ جنت صفات یزد ازطبقهٔ شعرا که ناظمان مناظم سخنوری‌و پیرایه بندان سلسلهٔ معنوی‌اند جمعی کثیر در میدان فصاحت گـوی بلاغت از چابك سـواران اقالیم‌سخندانی ربوده‌اند. ۵
چون درحین تحریر احوال این‌زمرهٔ فصاحت‌آثار که درباب علوّ شان ایشان همین بیت کافیست ، **شعر** :

پیش و پسی بست صف انبیا

پس شعـرا آمـد و پیش انبیا

فقیر حقیر بی‌بضاعت در بصرهٔ بصیره گـرفتار و سفر خیر اثر بلاد هند در پیش و ۱۰
مآل حال خود را نمی دانست چه جای آنکه از احوال خیر مآل دیگری باخبر باشد و راضی بـه آن هم نمیشد که صحایف **جامع مفیدی** از ذکراحوال این طبقهٔ جلیله بالکلیه خالی ماند. چنانچه فرموده‌اند، **بیت** :

همچوبلبل‌های‌وهویی کن که برخواهدپرید

مرغ روح از شاخسار عمر تا هی می کنی ۱۵

لهذا خامهٔ نکته دان صحیفهٔ این اوراق را بـه ذکر مجملی از احوال بعضی از آن طایفه که به خاطر بود می‌آراید وزبان زمانه به نیابت آن زمره مضمون این مقال به گوش هوش بندهٔ خاکسار می‌رساند ، **نظم** :

ای‌مگس عرصهٔ سیمرغ [۳۱۳ب] نه جولانگه تست
عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

مجد همگر

یزدی الاصل است و معاصر اباقاخان بود و دیوان مجد از قصاید و غزلیات
۵ مشهورست و ابیات بلاغت آیاتش در السنه و افواه مذکور. در اوایل حال از یزد
به اصفهان‌رفته چند گاه درملازمت خواجه بهاءالدین‌محمد ولدخواجه شمس‌الدین
محمد صاحب دیوان می‌بود. ودر آن ایام که از یزد عزیمت اصفهان نمود منکوحهٔ
خود را که به غایت مُسنّه بود در یزد گذاشت، و گویا که‌این‌دوبیت خواجه غیاث
نقشبد یزدی مناسبت تمام به احوال آن عفیفهٔ عفت شعار دارد، **شعر** :

۱۰ درج لبش ز گوهر دندان شده تهی
سرو قدش چو بید مولّه شده دو تا
چشمان به دستیاری عینك کرشمه ساز
قد در خرام و جلوه به پامردی عصا

مجد که جوان‌ظریف لطیف شیرین سخن‌خوش حرکات بود ومدت مفارقت
۱۵ ازحد گذشت خاتون زیاده از آن تاب جدایی نیاورده ازعقب شوهر به اصفهان رفت
و در وقتی که مجد در خانه نبود به خانه منزل نمود. یکی از تلامذه[۱] مجد را
از قدوم خاتون خبر داده گفت مژده که خاتون به خانه فرود آمد و مژدگانی
طلبید. مجد گفت که مژدگانی وقتی‌می‌دادم که خانه به خاتون فرو آمدی و خبر
مرگ خاتون آورده بودی. همان‌ساعت[۳۱۴ الف] این سخن را رسانیدند، **نظم** :

۲۰ خاتون چو شنید این فسانه
زد آتش غیرتش زبانه
گفتا چه کنم چه چاره سازم
بیم‌است که جامه پاره سازم

۱ــ اصل : تلامزه

مقارن آن مجد به خانه آمـد . چون چشم زن بـر شوهر افتاد آغاز عتاب کرده گفت ، **مصراع** :

پیش از من و تو لیل و نهاری بوده .

مجد گفت‌ای بی بی پیش‌ازمن بلی،اما پیش‌ازتوحاشا که‌لیل ونهاری بوده‌باشد.

در کتاب سلم السموات که از جملهٔ مؤلفات شیخ ابوالقاسم کازرونی است ۵
مذکورست که خواجه مجدالدین همگر معاصر شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی بوده و مدتی به امر وزارت اشتغال نموده. شعرای آن زمان اورا بـه استادی مسلم می‌داشته اندونسبت میانهٔ شعرا از او سؤال می‌نموده‌اند . این دوبیت ازآثار مکارم اوست ، **شعر**:

۱۰ آن مهر گسل بـا دگری زان پیوست
تا بشکند آن عهد که با ما می‌بست
بر دیـده نهم دست چو او بر گذرد
تا با دگری نبینمش دست بـه دست

نام مناظم‌سخندانی‌مولانا وحشی

۱۵ بافقی‌المولدست اما درخطهٔ یزد نشو ونمایافته، جوان حمیده‌اخلاق خجسته اطوار وشاعری شیرین کلام فصاحت‌آثار، درمیدان بلاغت وسخندانی گوی مسابقت از شعرای زمان خود ربوده بود و همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لـوح بیان می‌نگاشت و در هیچ‌مجلس‌دقیقه‌ای‌از ندیمی و نکته پردازی نامرعی نمی‌گذاشت و بی‌شایبهٔ تکلف نـادرهٔ دوران و وحید زمان بود . در غـزل و مثنوی ۲۰ سرخیل فصحا و شعرای آن اوان. ازغزلیات این چند بیت کـه از نتایج طبع آن شاعر شیرین کلام است و در خاطر بود اکتفا می‌رود ، **غزل** :

یك جهان‌جان خواهم وچندان امان ازروزگار
کین جهانِ جان برآن جان جهان سازم نثار

ایضاً

مریض طفل مزاجند عاشقان ورنی

[۳۱٤ ب] علاج رنج تغافل دو روزه پرهیز است

ایضاً

گرد ننشیند به طرف دامن آزادگان

گر براندازد فلك بنیاد این ویرانه را

می زرطل عشق خوردن کار هر بی ظرف نیست

وحشیی باید که برلب گیرد این پیمانه را

و کتاب «فرهاد و شیرین» که ازرشحات کلك بلاغت آیات انتظام داده بین-
الجمهور مشهور و معروف و از جملهٔ ابیات آن به این ابیات قطع می گردد ، **شعر** :

که گر بر سنگ خوردی نعل شبرنگ

وزان خوردن شراری جستی از سنگ

هنوز آثار گرمی با شرر بود

کزان در مجلس شیرین خبر بود

ایضاً فرموده :

خوشا عشق خوش آغاز خوش انجام

همه ناکامی اما اصل هر کام

هر آن شادی که بود اندر زمانه

نهادند از کرانه در میانه

چو کلی جمع گشت آن شادی عام

شدش آغاز عشق و عاشقی نام

ایضاً

یکی صیاد مرغی بسته پر داشت

به بستان برد و بند ازپاش برداشت

زدندش طایران آسمانی
صلای رغبت هم آشیانی
چو پر زد دید بال خویش بسته
عدوی خانه در پهلو نشسته
بر آورد از شکاف سینهٔ خویش ٥
صفیری پر خراش از سینهٔ ریش
که مرغی راچه ذوق ازسرو[و]شمشاد
که پروازش بود بر دست صیاد
شما کازادگان شاخسارید
نشاط سرو و گل فرصت شمارید ١٠
که صیاد مرا با من شکاریست
مرا هم با شکنج دام کاریست

این دو بیت نیز از دیوان غزلیات اوست ، **غزل** :

ما بی خبر ز قاعدهٔ و کار عالمیم
بیهوده گرد کوچه و بازار عالمیم ١٥
مامردمان‌خانه‌بدوشیم‌وخوش‌نشین
نی زآن گروه خانه نگهدار عالمیم

[٣١٥الف]مکارم اخلاق جناب فصاحت شعار واشعار آبدار آن شاعر بلاغت آثار زیاده‌از آنست که این مختصر گنجایش بیان تمامی آنها داشته باشد، لهذا به همین قدر اختصار نمود . وفات آن جناب در شهور سنهٔ سبع وتسعین و تسعمایه در ٢٠ خطهٔ جنت‌نشان یزداتفاق افتاد ودر «محلهٔ‌پیر برج» مقابل مزار کثیرالانوار سلالهٔ دودمان‌رسالت صلی‌الله علیه و آله وسلم‌شاهزادهٔ‌واجب التعظیم شاهزاده فضل‌رضاعلیه التحیة‌والثنا مدفون گشت ، **نظم** :

وحشی شیرین سخن نکته سنج
کالبدش شد به زمین همچو گنج

و در وقتی که مقرب الخاقانی محمد علی‌بیك حسب‌الامر خاقان گیتی‌ستان کرکراق و متصدی سرکار خاصهٔ شریفه و در یزد می‌بود مقبرهٔ مختصر در غایت ۵ تکلف و صفا بر سر قبر آن بلاغت انتما ساخت و تا حالت‌حریر این اوراق که سنهٔ اثنی و ثمانین و الف است دایر و در نظر بینندگان ظاهر. مولانا ضمیری و مولانا محتشم کاشی با آن جناب معاصر بوده‌اند.

عندلیب گلستان فصاحت وخوش‌الحانی
و طوطی شکرستان بلاغت و شیرین زبانی خواجه
۱۰ **غیاث الدین علی نقشبند یزدی**

به فصاحت بیان وطلاقت لسان وحدت فهم ولطافت طبع موصوف ودرتحصیل کمالات [۳۱۵ب] وتکمیل اسباب بزرگی و سعادت ازسایر ابناء روزگار معروف و ممتازبود وآن جناب ازبرابر جناب **مولانا کمال خطاط**[۱] المشتهر به **عصار** است که یاقوت زمان و صیرفی دوران بود و جناب خواجه غیاث الدین علی همواره مقبول ۱۵ سلاطین ومتبوع خواقین نافذ فرمان می‌بود ودرزمان جهانبانی خاقان گیتی‌ستانی شاه عباس ماضی منظور نظر کیمیا اثر آن حضرت گشته از سایر مقربان درگاه و مصاحبان بارگاه فلك اشتباه به مزید قرب و منزلت امتیاز یافت و به مجالست مجلس اعلی سر افتخار به اوج مباهات می‌افراخت وپیوسته ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان می‌نگاشت و مطالب خود را نظم نموده به خدمت پادشاه سرافرازعرض می‌نمود، چنانچه درباب طلب‌مواجب درین‌رباعی درج نموده،

رباعی:

ای از تو فروغ چشم خونبار مرا
بگشا به نگاهی گره کار مرا

۱- اصل: خطات

ای عقده گشای ملك ایران سخن
امسال بده مواجب پار مرا

مشهور است که زربفت مشجری تمام کرده بود که صورت خرسی نقش شده بود به خدمت خاقان گیتی ستان برد. ابوقرداش [1] که در کمال شوخی بوده بعد از مشاهدهٔ زربفت تعریف خرس که بافته شده می کند. خواجه غیاث در بدیهه می‌رساند که :

خواجه در خرس بیش می بیند
هر کسی نقش خویش می‌بیند.

وقتی قبای زربفتی تمام کرده درحاشیهٔ آن این رباعی را که زادهٔ طبع اوست نقش نموده :

ای شاه سپهر قدر خورشید لقا
خواهم ز بقا به قد عمر تو قبا
این تحفه بنزدچون تویی عیب‌منست
خواهم که به‌پوشی ز کرم عیب مرا

شاه در جواب فرمود که بچشم بپوشیم.

و آن جناب درمبادی زندگانی وعنفوان‌جوانی به‌شرب‌شراب [۳۱۶الف]روح افزا ومصاحبت ماهرویان ناهید سیما شعف تمام داشت و اوقات زندگانی را بی‌راح ریحانی و بادهٔ ارغوانی حرام می‌پنداشت و پیوسته در مجلس بهشت اساس خاقان گیتی‌ستان در هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار شراب خوشگوار طلبید وهر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیار به گردش در آمدی از دست خوبرویان ماه دیدار جام بادهٔ غمگسار در کشیدی تا آنکه توفیقات ازلی شامل حال او شده زبان به اداء کلمهٔ « توبوا الی الله » گویاساخته عن صمیم القلب از جمیع مناهی توبه نمود. وسبب توبه او آن بود که شبی از روی پشیمانی و ندامت روی نیاز بر خاك گذاشته توفیق

۱ـ اصل : ابوقرداس (تصحیح مبتنی بر تذکرهٔ نصرآبادی است).

توبه از حضرت غفارالذنوب مسئلت نموده تیر دعای او به هدف اجابت رسید و در همان شب درعالم رؤیا به خدمت امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی‌ابن‌ابی‌طالب صلوات‌الله و سلامه علیه رسیده دردست مبارك آن حضرت به شرف توبه [۳۱۶ ب] مشرف گردید و این چند بیت از آن جمله است که نظم نموده ،

۵ **مثنوی :**

شبی از دهشت تقصیر طاعات
به خاك افتادم و کردم مناجات
که غفّارا به حق شاه مردان
کزین آلودگی ام پاك گردان
۱۰ چو ظاهر کرد صدق دل زبانم
اجابت کرد استدعای آنم
همان شب نیك بختم دید در خواب
شه خیبر گشا را رو به محراب
دل بیدار بر وی اقتدا کرد
۱۵ دو فرض اندر قفای او ادا کرد
چو فارغ گشت آن بحر حقیقت
گرامی کردم از پند و نصیحت
ز اندرزم در توفیق بگشود
ز شرب بادهام پس توبه فرمود

۲۰ و این چند رباعی نیرزادهٔ طبع آن بلبل شکرستان فصاحت است ، **رباعی:**

امروز مرا به دشمنان غالب کن
و اندر طلب حقیقتم طالب کن
فردا که سر از خاك لحد بر دارم
حشرم به علی ابن ابی طالب کن

ایضاً

من دُرّ گرانمایه این نـه صدفـم
من مـادر دهر راگـرامی خلفم
صد ره ز ملك پیش ز قدر و شرفم
یعنی سگ آستـان شاه نجفـم ۵

ایضاً

در دهر محبت علی حاصل ماست
وین گل به‌ازل شکفته ز آب و گل ماست
چون‌خون‌به‌رگ‌غیاث‌وچون‌جان به‌جسد
مهر علـی و آل علی در دل مـاست ۱۰

[۳۱۷الف]خواجه غیاث‌الدین علی‌درفن‌نقشبندی‌عدیل‌ونظیر نداشت وپیوسته به قلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار می‌نگاشت واقمشهٔ نفیسه به اتمام می‌رسانید و در آن کار به مرتبه‌ای بلند آوازه گشت کـه پادشاهان عالیشان نافذ فرمان هند وترك وروم تحف وهدایا به‌جهت او ارسال فرموده اقمشه‌ای که در کارخانهٔ طبیعت اوبه‌اتمام رسیده بودطلب می‌نمودندواسباب تجمل ونفایس ازچینی و کتب و املاك و رقبات او به حدی رسید که محاسب وهم از حساب آن به عجز اعتراف دارد. و آن جناب بـه جهت سکنی دردار فنا در«باغچهٔ دارالشفای صاحبی» عمارات عالی در غایت تکلف و صفا به اتمام رسانید و این غزلی که از نتایج طبعش بود در کتابه به آب زر مسطور ساخت ، **غزل** : ۱۵

خانهٔ ما کـه بنای غم ازو ویرانست ۲۰
وقف رنـدان خرابـاتی بـی سامـانست
خشك از رشك زلالش لب سرچشمهٔ خضر
تر ز تـأثیر شمالش چمن رضوانست

اثر نزهت این آب و هوا دانی چیست
اثر فیض قدوم ملك ایـرانست
آن شهنشاه جهان بخش که از معدلتش
رشك فردوس برین کلبهٔ درویشانست
۵ خنك آن کس که درو رخت اقامت بنهد
زآنکه این مرحله سر منزل بیکارانست
اندرین عرصه مده زحمت کس گر خواهی
روضهٔ خلد که مـأوای کـم آزارانست
غرض آسایش احباب بود ورنه غیاث
۱۰ کی دلش را هوس قصر و سرایوانست
هشت بیت است که دم می‌زند از هشت بهشت
حوریش بکر سخن حسن خطش غلمانست

و در ایام زندگانی در آنجا مأوی داشت و چون ثبات ودوام در عالم محنت‌فرجام هیچ فرد از طوایف انام رامیسر نیست او نیز اقتدا به قدما کرده از لباس حیات
۱۵ عاری گشته خانهٔ تن از میهمان روح باز پرداخت ، **مصراع** :

بقای جاودانی نیست ممکن .

و چند وقت قبل از آنکه متوجه سفر عقبی گـردد زبان به ادای این رباعی گشاد ، **رباعی**:

افسوس که رفت حاصل عمر به باد
۲۰ فریـاد ز ایـام جوانـی فریـاد
[۳۱۷ب] ای پیر خرف مگر نمی آری یاد
سودا بـه میان شصت و هفتـاد افتاد

و از آن جناب شش پسر به یادگار ماند، چنانچه طوطی نطق شکر افشانش اشاره به آن نموده ، **نظم** :

ای سرو سرور خردمندان
بشنو حال ما و فرزندان
من که در یزد، رشك ایرانم[1]
در هنر بر گزیدهٔ یزدانم
بر سر صد هزار گونه عطا ۵
شش درم داده از دو درج خدا
افضل و **اکمل** و **رفیع** و **معز**
که نبینم زوالشان هرگز
اصغرست و **ابوالفضایل** خرد
صاف در سیرت و بصورت درد ۱۰
از کرم ای کریم عقده گشا
صانع بی شریك ارض و سما
همه را در هنر گرامی کن
در کمالات و فضل نامی کن

و در حین تحریر این مقاله که دو سنین از سنهٔ ثمانین و الف هجریه هجرة ۱۵ نموده از نبایر واقوام آن‌جناب جمعی‌در بلدهٔ جنت‌صفات، یزد در کمال‌عزت روزگار می گذرانند واشرف وافضل ایشان حکمت پناه جالینوس الزمان **میرزامحمدمفیدا** ولد مرحمت پناه **معینامحمداحکیم** است که به صفت زهد و طاعت و حسن خلق و عبادت [۳۱۸الف] آراسته و در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل برایا آثار نفس مسیحا ظاهر می گرداند وازروی‌طوع ورغبت‌وطیب نفس وبشرهٔ‌شکفته درمعالجهٔ درویشان ۲۰ و محتاجان شرایط اهتمام به جای می‌آورد و بی تکلف خواص و عوام آن دیار از یمن انفاس میمنت انجامش محظوظ و بهره‌ور می گردند.

مولانا محمد زمان رونقی

بافقی الاصل بود ودر زمان خاقان گیتی‌ستان شاه عباس ماضی از قصبهٔ طیبهٔ بافق که وطن مألوف و مسکن معهودش بود به دارالعبادهٔ یزد آمده به تحصیل

۱ـ اصل : افزایم

کمالات کمال جد و اجتهاد نمود و پیوسته با اکابر واشراف [1] مصاحبت می‌نمود
و از نظم اشعار مهارت و وقوفی تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب وابیات طرب‌
آمیز برلوح بیان می‌نگاشت ودر حین تحریر این چند بیت که از منظومات اوست
و به خاطر بود ثبت گشت : **بیت:**

۵ زخم دندان‌خوبتر کرد آن لب پرخنده را
قیمت آری [2] بیشتر باشد عقیق کنده را

ایضاً

مکیدن ، لب شاهد و زخم کردن
نمك خوردن است و نمکدان شکستن

۱۰ **[۳۱۸ ب]وله ایضاً**

دلم درزلف او گم گشت و من با شانه درجنگم
که درشب آنچه گم گردد به شبگردست تاوانش

و در ایامی که مولانای مذکوردربلدهٔ بهشت اساس یزدمقام نموددر مُریاباد
حومه منزلی در غایت صفا ترتیب داد ودر آنجا بسر می‌برد تا آن وقت که به عالم
۱۵ عقبی منزل گزید .

افصح البلغا امینا محمدا متصدی مشهورا

در سلك فضلاء فصیح زبان و بلغاء ملیح بیان انتظام داشت وبه متانت طبع
و لطافت ذهن و تحقیق مسایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس و مفهوم مشهور
و معروف بود. در عنفوان شباب از خطهٔ یزد که مسکن معهود او بود بپای سعی و
۲۰ اجتهاد به دارالعلم شیرازرفته به تحصیل علوم‌دینیّه و کمالات نفسانیّه اشتغال نموده
در اندك زمانی ترقی بسیار کرد و در فن‌انشا وشعر و معما نیز مهارت تمام حاصل
نمود و چون پایهٔ قدر ومنزلت خود را زیاده از امثال واقران یافت به اردوی معلی
شتافته ازجانب صدور عالیقدر به‌منصب‌تصدی وقف [۳۱۹الف] دارالعبادهٔ یزد معزز
گردید و چند سال به لوازم آن شغل اشتغال داشت و به واسطهٔ وفور قابلیت و

۱ـ اصل : شراف ۲ — اصل: آری قیمت

استعداد قریب مبلغ چهل تومان تبریزی ازسر کار خاقان خلد آشیان صاحبقرانی و از حاصل اوقاف یزد مدد معاش وظیفهٔ همه ساله یافت و چون ازوجه معاش خاطر راالطمینان داد از سرچشمهٔ ضمیر صافی زلال اشعارلطافت آثار مرشح می‌ساخت و به نظم قصیده و تاریخ و رباعی از سایر اقسام شعر زبان می گشاد واین رباعی از جملهٔ منظومات آن بلاغت شعار است کـه خامهٔ فصاحت آئین بیان می‌نماید که ، **رباعی**: ۵

مجنـون منشان عشـق ربالاربـاب
در بحرو برند روز و شب بی‌خور وخواب
یـك زاهـد روزه‌دار در بحر[1] سراب
یك صوفی چرخ زن به دریا گرداب

۱۰ و این بیت نیز از جملهٔ منظومات اوست که ، **شعر** :

«یزد» از«ایزد»یك الف دور است تا دانی که‌نیست
ساکنان این بلد را دوری از حق بیش از این

و ایضاً این غزل از جملهٔ منظومات اوست ، **شعر** :

آن روز بویم آن زلف شب بو
۱۵ کز هجر گردم چون تار آن مو
بر گشته از من پیوسته با غیر
بر گشته مژگان ، پیوسته ابرو
نازم بـه داغم کـز ذوق ناسور
از ننگ مـرهم دزدیـده پهلـو
۲۰ چون شاه حسنش آید به بازار
خورشید گـردد سنك ترازو
آید به دامم شوخست بسیار
من کهنه صیاد او برّه آهو

۱ـ نسخهٔ وزیری : دشت

بر ضمایر دانش مآثر اذکیا مخفی نماناد که جامع الکمالات **امینا محمدا** به سبب عارضهٔ کوفت قریب سه چهارسال بر بستر ناتوانی افتاده قدرت برقیام نداشت. در برابر این غزل که از نتایج طبع «رافع» است که . **غزل** :

خضر ره‌شد تا مرا چون نقشِ پا افتادگی
میکنم در هر قدم صد جا به‌جا افتادگی
٥ اختلاط ما و او باهم چو آب و آتشست
شیوهٔ او سرکشی و کار ما افتادگی
دست پرورد سرشك ما بود سرگشتگی
خانه زادماست همچون نقش پا افتادگی
١٠ لغزش پایی نمی‌باید مرا در هیچ باب
طفل اشکم قسمتم کرده خدا افتادگی

من کلام امینا محمدا

خاکساری طور ومن موسی عصاافتادگی
وحی ما خاموشی و معراج ما افتادگی
کعبه ازما درگذشت از شوق استقبال ما
١٥ حبّذا بیدست و پایی مرحبا افتادگی
هر کجا ره دور شد گفتیم یا گمگشتگی
هر کجا لغزید پا گفتیم یا افتادگی
حاصل آزادگی از سرو پرسیدیم گفت
ابتدا گـردن فـرازی انتها افتادگی
٢٠ در طریق عشقباری ای«امین» کوی عشق
هست مقصد خاکساری مدّعا افتادگی

و چون ثبات و دوام در عالم محنت انجام هیچ فـرد از طوایف انام‌را میسر نیست لاجرم در سنهٔ خمس و سبعین والف [٣١٩ب] روی به عالم آخرت آورد و از مشارالیه سه‌پسر ماند .

مولانا ابوالآداب از همه بزرگتر و به‌وفور فضایل و کمالات و قابلیت ازامثال و اقران ممتاز و مستثنی می‌نمود ودر فن انشا و شعر و معما انگشت نمای پیرو برنا بودو درعنفوان جوانی از دارالسلطنهٔ اصفهان به تاریخ شهرذی‌حجةالحرام سنهٔ سبع و سبعین و الف هجریه روی به‌شهرستان عدم نهاد. ودر اندك زمـان **مولانامحمدکافی** به‌دیدن پدر و برادر مهربان شتافت. و **مولانا عبدالنبی** که ازهمه کوچکتر است در حین تحریراین اوراق که سنهٔ اثنی و ثمانین والف است دربلدهٔ یزد اقامت دارد. ۵

مولانا حسن علی یزدی

در اکثر اوقات به کسب کمالات اقدام نموده با ارباب فضل و دانش مصاحبت ومجالست می‌نمود و گاهی به گفتن شعرزبان می گشود. این چند رباعی از رشحات کلك بلاغت نظام اوست، **رباعی**: ۱۰

گوشم کروچشم کور[1] وپایم لنگست
این پیری نامرد سراپا ننگست
عیبم مکن ار کسی مرا ننوازد
کین سازشکسته سخت بی آهنگست

ایضاً ۱۵

در زیر سپهر مرد درآزارست
در گلشن ایام ذلیل وخوار[2] است
با زن طبعان زمانه دایم یار است
مهر مادر به دختران بسیار است

ایضاً ۲۰

جان چیست درون سینه سوزی وتفی
دل چیست غم و درد وبلا را هدفی

۱ـ اصل: کند، تصحیح مبتنی بر نسخهٔ وزیری است ۲ـ اصل: خار

القصه پی شکست ما بسته صفی
مرك ازطرفی و زند گی[1] ازطرفی

واین غزل نیز ازجملهٔ منظومات آن‌عزیز است:

غم هجران آن سرو قباپوش
گرفته چون قباتنگم در آغوش

۵ زمانه با مراد من چنانست
که غم با شادمانی زهر با نوش

چنان با تلخکامی خوگرفتم
که کردم جان شیرین را فراموش

۱۰ زمانه پر صدای کوس رحلت
ولی ما را ز غفلت پنبه در گوش

فلك باصدهزاران دیده حیران
بکار ماو ما در خواب خرگوش

جامع الکمالات مولانامحمدامین المتخلص به وقاری

۱۵ جوان مستعد سخندان وشاعری بلیغ‌فصیح‌زبان به‌مکارم [۳۲۰الف] اخلاق آراسته و در نظم ونثر گوی تفوق و رجحان از ابنای زمان ربوده است ودر خط ثلث و نسخ و تعلیق به‌قلم اعجاز کردار خط نسخ بر خطوط متقدمین کشیده. آن جناب خلف **مولاناعبدالفتاح** برادر مرحوم **مولانا عبدالکریم طبسی** است و جد اعلای او **مولاناشمس‌الدین‌محمدطبسی** بود که در «تذکرهٔ دولتشاهی» بعضی از
۲۰ کمالات نیکوخصالش برسبیل اجمال‌مذکوراست‌واز آن‌تاحال‌تاریخ فضل وشعر از آن‌سلسله گسیخته. **مولانامحمدامین** چون‌دریزدبسیاربوده به یزدی شهرت یافته. در مبادی‌حال‌و اوان جوانی‌به‌مصاحبت‌عمش **مولاناعبدالکریم** از بلدهٔ طبس که مولد و منشاء اوبودبه‌قصبهٔ طیبهٔ‌بافق‌وخطهٔ‌دلگشای‌یزدخرامیده‌به کسب‌علوم‌دینی‌ودنیوی و

1- اصل: زنده گی

استعداد ظاهری اشتغال نموده به درجهٔ کمال رسید و پیوسته با اکابر آن ولایات گوی مصاحبت‌می‌باخت و درشهور سنهٔسبعین و الف هجری ازبلدهٔ بهشت بنیاد یزد هجرت نموده به‌دارالسلطنهٔ اصفهان شتافت و به دستیاری استعداد و قابلیت مقبول اعاظم و امرا وخوانین گردیده به‌صحبت‌فیض‌مآثرش‌مستفیض‌می گردند.این‌غزل‌از جملهٔ‌منظومات‌واز نتایج طبع مشارالیه است ، **غزل** :

باخیال صنمی عیش نهان ما را بس

باغم دوست کناری زمیان مارابس

سایهٔ سرو ولب جوی به‌عاشق نرسد

درغم سروقدی اشك روان مارابس

دل شاد ولب خندان به شما ارزانی

جان‌پرحسرت‌وچشم‌نگران‌مارابس

عاشقان خسرو اقلیم تجرّد باشند

دل پرداغ ز اسباب جهان مارابس

[۳۲۰ب]اگرم‌زاهدشهر ازنظرانداخت چه‌باك

نظر مرحمت پیر مغان ما رابس

ماندار یم «وقاری» طمع‌بوس‌و کنار

سخنی‌ازلب‌شیرین‌دهنان مارا بس[۱]

---

۱ – در نسخهٔ وزیری اضافه دارد :

مراتب فضل و کمال و معارج متانت فکر و لطافت خیالش ازمطالعهٔ دیوان حقایق بنیانش بر ارباب هوش و اصحاب شعور ظاهر و هویدا می گردد و خود در بعضی حقایق وقصاید اشارتی به‌این معنی نموده چنانکه خطاب به ممدوح میگوید:

قصیده

خدا یگانا دارم به دل گره دردی

ز غنچهٔ دلم این عقده خار راه گشاد

بقیهٔ حاشیه صفحهٔ بعد

طوطی شکرستان فصاحت امیر محمدقاسم المتخلص به نبیره

چه گویم از شوخی طبع فرح افـزای مشارالیه و چه بیان نمـایم در ایانی ظرافت مومی الیه. اهالی مجـالس عمـال و اکابر از دیدن روی اوشادان و اشعـار آبدارش چون لؤلؤی مکنون آویزهٔ گوش و گـردن منعمان . دکـاکین بازار بزازان ازیمن مقدمش چون غرفهای جنان وباغات بهشت آباد«اهرستان» از فرّ طلعتش برسا کنان روضهٔ خلد نواخوان. جوانان ظریف طبع از استماع غزلیاتش درجوش و پیران خردمند از شنیدن رباعیاتش در خروش . قطع نظر از تکلفات منشیانه و

منم که منفردم در جهان استعداد
به جامعیت من مـادر زمانه نـزاد
نماند در صدف کون گوهر هنری
که دست قدرت در جیب فطرتم ننهاد
چه از رسوم علوم و چه از فنون خطوط
چه از طریقهٔ انشاء ، چه از ره انشاء
چه مثنوی ، چه رباعی ، چه قطعهٔ تاریخ
چه از غزل ، چه قصیده کفی بها الاشهاد
چه حل و عقد معما، چه قبض وبسط لغز
چه از مبادی مبدأ ، چه از مآل معاد
دگر ز جنس هنر آن قدر که شخص گمان
کُه شمارهٔ آن عاجز آید از تعداد
ولی چه سود که بختم نمی کند یاری
ولی چه سود که طالع نمی کند امداد
بهر دری که زدم حلقه زین فنون کمال
بهیچوجـه مـرا هیچ فتح روی نـداد
« ظهیر » نادره گـو قهرمان ملك سخن
مگر به وصف من این بیت کرده است ایراد

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ بعد

استعارات شاعرانه سیادت پناه بلاغت شعار جوانیست ظریف خوب‌رو و حریفیست ـ ندیم خوشخو . قصاید و مقطعات مولانا نظیری و انوری و ظهیر فاریابی که شعرای حال وماضی ازبیان معانی آن به‌عجز اعتراف دارند بی‌تأمل معانی‌ظاهری و باطنی را به‌عباراتی که‌هیچ گوش نشنیده‌بیان می‌نماید. اما ظرفا پردهٔ بی‌انصافی بروی کشیده به‌جای تحسین وصله[٣٢١الف]خنده‌های خنك بیشمارایثار می‌نمایند وآن عزیزاز راه‌ایانی که سرشتهٔ ذات اوست گذرانیده درآن امرتغافل نمی‌کند و به‌تازیانهٔ اشعار بدیهه هر یك را تأدیب می‌نماید . غزلیات آبدارش ورد زبان‌خاص و عام گردیده و طنطنهٔ رباعیاتش آوازه درربع‌مسکون‌انداخته. اگربه نوشتن تمامی دیوان خوشتر از آب‌حیاتش شروع‌نمایم ازعهده بیرون نمی آیم. باری این چند بیت که زادهٔ‌طبع حکایت پرداز آن عندلیب گلشن اهرستان‌است‌ودرحین تحریراین‌اوراق که‌منتصف شهر ربیع‌الاول سنهٔ ثلث و ثمانین و الف هجریه این غریب از اکبرآباد روانهٔ‌دار ـ الخلافهٔ شاه جهاناباد بود اکتفانمود ، **غزل** :

دیریست که ما چلو نخوردیم
آلوبالو پلو نخوردیم
دیریست که در طویلهٔ دهر
پیشاهنگیم و جو نخوردیم
سر چنك زدیم بر حریفان
صد شکر که پیش‌رو نخوردیم

«مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد
که هر یکی به دگر گونه داردم ناشاد»
سفینه کرده ام از لجهٔ عدم سفری
ز رهزنان حوادث کشیده صد بیداد
کنون ز بندر دل می‌رسم به شهر امید
متاع فضل و قماش هنر مباد کساد

رفتیم به جلوه گاه معشوق
از هیچ کسی مرو نخوردیم

وله

این سواد نیلگون دانی که در گردش چراست
بردماغش خورده گویا بویی از مینای من[1]

٥

وله

«نبیره» جان به حق تسلیم می کرد
ندا آمد که ای طیار مگسل

و در باب معشوقی که کمال تعلق داشت گفته ، **شعر** :

١٠

ای دلبر نیك چهرهٔ من
بردی به قیافه زهرهٔ من
تا سبزه و عارض تو دیدم
فریاد کشید کهره من
گر تشنهٔ سلسبیل فیضی
آبی بخور از مطهره من

١٥

محل سکنی آن طوطی فصاحت آثار در «اهرستان» واسم والدش **میرمحمدرضا** و شغلش بزازی و عملش خوش طبعی.

نتیجة السادات امیرسید علی [٣٢١ ب] المتخلص به میرصوتی

در مکارم اخلاق و محاسن اعراق ولطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابناء روزگار بود . طبع پاکش از اقسام کمالات بهره‌ور و ذهن درّاکش نقاد فنون هنر. منظوماتش مانند لئالی بحرعمان ازشوایب عیب پیراسته. در فن موسیقی وادوار به قانون ادراك خرده بر استادان ماهر گرفته و به دستیاری عنایت پروردگار پای در وادی حجاز ویثرب نهاده در زمان سلطنت و فرمانروایی اعلیحضرت خاقان بلند

٢٠

١- نسخهٔ وزیری: ما

مکان شهاب‌الدین محمد غازی شاه جهان صاحبقران ثانی به پایمردی کمالات و استعداد پای در وادی طلب نهاده به بلاد هندوستان شتافت و منظور انظار پادشاه والاجاه گشته مشمول انعام واحسان به وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دارالعبادهٔ یزد معاودت نمود و در سنهٔ سبع و ستین و الف به امداد کمالات و قابلیت به همراهی بخت بلند حسب‌الامر خاقان خلد آشیان صاحبقرانی سلطان شاه عباس ثانی به اردوی معلی رفته منظور نظر و التفات پادشاه عالم پناه گردیده به مجالست مجلس بهشت آیین مفتخر گردیده [۳۲۲الف] رتبهٔ تقرب یافت و به انعامات وافره از نقود و خلاع فاخره بهره‌مند و سرافراز گردید و در اواخر سنهٔ ثمانین وسبعین بعد الف باز کوکب طالعش درخشیدن آغاز نهاده به مجالست مجلس بهشت نشان خاقان وافر احتشام سلطان شاه سلیمان معزز گردیده سر مفاخرت به اوج مباهات رسانید .

و چون ثبات و دوام درعالم محنت فرجام ممکن نیست به ناکام پا در دامن انزوا کشیده در اصفهان به ریاض راحت فزای جنان خرامید . اشعار و تصانیف آن جامع کمالات بسیار است و این بیت از نتایج طبع درّاك اوست که در حین تحریر به خاطر بود ثبت افتاد ، **نظم** :

از وجود من وجود هر گناهی قائم است

می‌توان گفتن مرا پروردگار معصیت

و نیز این بیت از جملهٔ اشعار آبدار مشارالیه است که تصنیف نموده و ورد زبان گلعذاران [1] گردیده ، **شعر**:

شاها چمن گلی و «صوتی» بلبل حیفست که بلبل نبرد فیض از گل

فصاحت وبلاغت شعاری مولانا شاه محمدیزدی

گلشن یزد را بلبلی خوشنوا و عندلیبی نغمه‌سراست . به خوشنوایی او هیچ مرغ از آن گلشن بر نخواسته و به نغمه سرایی او هیچ طوطی [۳۲۲ب] شیرین -

۱ـ اصل : گلعزاران

زبان آن انجمن را نیاراسته. طبع سخن پردازش از نظم غزلهای گزین بازار جوهری شکسته و کلك بلاغت شعارش آوازهٔ رباعیات در ربع مسکون انداخته و به خامهٔ مشکین شمامه خطوط سبعه خصوصاً خط نسخ خط نسخ بر خطوط استادان کشیده و با وجود کمالات و قابلیت و استعداد گوی صلاح و تقوی از زهاد عصر ربوده. چون در
۵ حین تحریر این اوراق ذرهٔ بی‌مقدار در جنت آباد شاه جهاناباد و از صحبت دیوان غزلیات آن عزیز که مطبوع خاص و عامست محروم گشته بود و راضی به آن نمی‌شد که اوراق **جامع مفیدی** از ذکر افادات بلاغت آثار مومی الیه چون کیسهٔ مفلسان خالی ماند این قطعه که از واردات طبع آن جامع کمالات انسانیست. و در حینی که دستور عدالت آیین کمالاالله قلی بیکا وزیر به پوشیدن خلاع فاخرهٔ خاقان سلیمان
۱۰ تمکین سرافرازی یافته بود در مدح آن حضرت دررشتهٔ نظم کشیده. و به خاطر بود ثبت افتاد، **قطعه**:

ای که از اقبال و جاه و رای و تدبیر و خرد
ساخت ممتازت زاهل جاه و منصب پادشا
شاه شاهان جهان [۳۲۳الف] یعنی سلیمان زمان
۱۵ آنکه دارد آصفی همچون تو با عدل و سخا
از تو دولت بر نگردد تا فلك در گردش است
تا بود دوران بود خورشید تابان را ضیا
گشت رشك گلشن جنت ز عدلت ملك یزد
چون دل ویران عاشق ز التفات دلربا
۲۰ یزدیان از عدل و احسان تو در هر صبح و شام
وردشان چون من نباشد جز دعای بی‌ریا
گاه تمکین از تو حسن خلق باشد دلپذیر
در بزرگیها بود کوچکدلیها خوشنما
ای تویی امروز در ملك سخن حرف آفرین
داند این معنی به معنی آنکه باشد آشنا

آسمان قدر آصفا چون از سلیمان زمـان
شد مشرف از سراپایی ترا سر تا به پا
خواست «فایز» مصرع تاریخ پیر عقل گفت
قدر مه افزود مهر انور از زیب قبا
هـر چند این قطعه در ضمن احوال خیر مآل آصف ملکی صفات درج شده ٥
درین مقام نیز به تکرار نیندیشیده نگاشتهٔ کلك وقایع نگار گشت .

خواجه عبدالغالب ولد خواجه زینل بیك بارجینی

بسیارخوش طبع ونیکو روی بود وپیوسته باارباب سخن معاشرت [۳۲۳ ب]
و مصاحبت می نمود . روزی در **قهوه خانه** نشسته چنانچه عـادت اهل زمانه است
شخصی به خبث دوستان و مصاحبان زبان گشود . مشارالیه در بدیهه این بیت نظم ١٠
نموده به سمع جمع رسانیده ، **بیت** :

منصب هر که شد هزاری خبث
می شود **قهوه خانه** جـا گیرش

این دو غزل نیز از نتایج فکر مشارالیه است :

شعله را سوزندگی از آتش آه منست ١٥
دردناکی ناله را از درد جانکاه منست
با وجود آنکه روزم تیره از زلف مهیست
مشعل خور روشن از آه سحر گاه منست
در طریق کعبهٔ وصلش نمی خواهم دلیل
رهبری همچون محبت هادی راه منست ٢٠
ای دل شوریده راز عشق او از من مپوش
محرم سرّ محبت جان آگاه منست
گشته‌ام بر نه فلك غالب زیمن بند گیش
پادشاه ملك خاور چاکر مـاه منست

غزل

کرشمه گوشه نشینِ سواد دیدهٔ تست
حلاوت لب شیرین نمك چشیدهٔ تست
شهید طرز تو گردم که گاه جلوه گیری
ربودن دل عشاق آفریدهٔ تست
به کعبه روی توجه نیاورم به خدا
مرا که قبلهٔ دل ابروی خمیدهٔ تست
دلم که گشته دگر باره میهمان غمت
سفارشی که نکو داردش رسیدهٔ تست
وفات آن عزیز در سنهٔ اثنی و سبعین و الف بود .

نوری تنباکو فروش

مردیست عامی و شغلش **تنباکو** فروشی . هرگز به مجلس هیچ عالمی ننشسته و شرف صحبت هیچ دانشمندی در نیافته ، اما طبع نظمی دارد و گاهی به حسب اتفاق چند بیت نظم می‌نماید . روزی‌در«قهوه‌خانهٔ میدان خواجه» این رباعی که ازنتایج طبع پادشاه‌اهل سخن‌وملك شعرای ماتقدم میرزا صایبای تبریزی است خوانده شد ، **رباعی:**

یارب به نیاز و ناز مستان الست
صایب را کن زجام هوشیاری مست
بخشای در آن شبی که ساییم بهم
ماساق‌به ساق‌ودیگران‌دست‌به‌دست

نوری مزبور در گوشه‌ای‌ایستاده استماع می‌نمود . در همان ساعت در جواب آن این رباعی به رشتهٔ نظم کشیده به سمع حضار رسانید ، **رباعی:**

گر زاهد شهری و وگر باده پرست
می‌باید داد جان و می‌باید رست

[۳۲۴ب] ازمال‌جهان و نقدجان‌دل‌بر گیر
نی‌ساق به ساق مال ونی دست به دست

وهمچنین در جواب این رباعی ملك‌الشعرا میرزا صایبا که :

وی آمده بود بر رخش رنگ عبوس
تا جام ز لعلش نکند جرأت بوس ۵
از حسرت بط بسوخت ماهی و نشد
با خون کبوتر آشنا چشم خروس

نوری مذکور گفته،جواب:

ای صاحب این مسئلهٔ ساغر و بوس
میدان به یقین که چین ابروست عبوس ۱۰
بط شیشه و جام ساغر و ماهی دست
می خون کبوتر و دهان چشم خروس

و اکثر رباعیات و غزلهای ملك الشعراء مومی‌الیه را جواب گفته. چون‌این نسخه گنجایش تفصیل همگی را نداشت به همین قدر اکتفا شد . وفات **نوری** در سنهٔ خمس و ثمانین و الف در خطهٔ یزد اتفاق افتاد . ۱۵

ملا عرشی

در میدان زهد و عبادت گوی مسابقت ازابنای روزگار ربوده بود و همواره اشعار آبداراز نتایج طبع اوترشح می نمود. در جواب این غزل خواجه‌شمس الدین محمد حافظ شیرازی که، **غزل:**

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو ۲۰
یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو

فرموده و زبانزد خاص و عام گشته . این بیت که مطلع آن غزلست و در حین تحریر بخاطر بود ثبت افتاد ، **غزل:**

تخم دیگر به کف آریم و بکاریم ز نو
کانچه کشتیم ز خجلت نتوان کرد درو

مشهور است که بعد ازفوت ملا عرشی عورتی زهره جبین نرگس چشم بنفشه‌موی سیمین ساق صنوبر قامت نازك اندام شیرین گفتار ، **شعر**

شب افروزی چو مهتاب جوانی
سیه‌پوشی چو آب زندگانی
٥ سر زلفی ز ناز ودلبری پر
لب و دندانی از یاقوت و از در
دو شکر چون عقیق آب داده
دو گیسو چون کمند تاب داده
صنوبر قامتی آرام جانی
١٠ ز سر تا پای مقبول جهانی

[٣٢٤ ب] به‌نزد **میرزاعبدالله** ولد مشارالیه که در کمال حسن وملاحت و در نهایت شوخی و بلاغت بود آمده گفت که میرزای من این معنی وقوع دارد که والدبزرگوارشما فرمود که ، **غزل:**

تخم دیگر بکف آریم و بکاریم ز نو
١٥ کانچه کشتیم ز خجلت نتوان کرد درو.

میرزا عبدالله را از شنیدن این سخن حال متغیر شده در همان چند روز از گلشن یزد که مسکن مألوفش بود روانهٔ هندوستان بهشت نشان گردید و دیگر کسی از وی نشان نداد تا در سنهٔ ثلث و ثمانین و الف هجریه که مسود این‌اوراق به برهانپور که از جملهٔ بلدان هندوستان است رسید شخصی مذکو[ر] ساخت که ٢٠ میرزا عبدالله مزبور در قید حیات و ملبس به لباس فقراست و او را حالتی دست داده که با اهل دنیا آمیزش نمی کند.

زمانای یزدی نیز در جواب این غزل گفته مطلعش اینست که ، **غزل:**

سوده شد بر سر این مزرعه داس مه نو
بس که دهقان اجل کرد به‌این داس درو

این دو بیت نیز از نتایج فکر ملا عرشی است :

نبود بدلی من غبار گله
ندهم به‌لب خود اختیار گله
آن کس که ز بیداد دلم را خون کرد
داغش کردم ز انتظار گله ٥

وایضاً این دو بیت از نتایج طبع‌اوست، **نظم:**

مباش عاشق [١] دنیا که این عروس مدام
کفیش پر بود از خون ، کفیش پر زحنا
نشان کشتن شوهر بود کف خونین
حنا از آنکه کند شوهر دگر پیدا ١٠

ملا رمزی

از طبقهٔ اتراك است . پدرانش در خطهٔ دلگشای یزد اقامت داشته‌واوبه‌نوعی [٣٢٥الف]در گفتن وخواندن‌اشعار خود مبالغه می‌نمود که در هر مجلس که داخل می‌شد تفرقه در آن مجمع می افتاد . و این رباعی از نتایج طبع مشارالیه است که درحین‌تحریر به خاطربوده ثبت‌افتاد ، **رباعی:** ١٥

عارف که همای عشق شد دمسازش
ز انجام نکوی تر بود آغازش
دنیاش حقیرتر نماید به نظر
هر چند بلندتر شود پروازش

این بیت را نیز به خود نسبت می داد ، **شعر:** ٢٠

دل خراب من و مهر بوتراب در او
خرابه ایست که تابیده آفتاب در او

---

١ — اصل: عابد، متن مبتنی بر نسخهٔ وزیری است.

ملامصاحب نائینی

اگرچه مولد او قصبهٔ نائین بود اما بیشتراوقات دریزد می‌بود و طبیعت‌نظم داشت ، این دو بیت از جملهٔ منظومات اوست ، **شعر:**

مصاحب در ره این عشق جان سوز
۵ محبت را از آن کودك بیاموز
که مادر بهر جورش چون ستیزد
همان در دامن مادر گریزد

ملافوقی یزدی

بر ضمایر خورشید مآثر ارباب عظمت واصحاب خبرت‌واضح و لایح خواهد
۱۰ بود که اوشاعری است شیرین زبان و زیبا بیان که‌درفصاحت گویی گوی ازمیدان بلاغت سخن گذاران ربوده و در بلاغت [۳۲۵ ب] قصب السبق از سخنوران زمان برده ، **بیت:**

روز بازار فصاحت را رواج از نظم او
صحن گلزار بلاغت راز شعرش‌رنگ وبو

۱۵ و ندیمی بود تازه روی بذله گوی که به نکته‌های رنگین محفل را آراسته می‌داشت و به‌لطیفه های شیرین ابواب انبساط بر روی حاضران می گشاد و اکثر اوقات دربدیهه به نظم این مزخرفات که‌زادهٔ طبع خودش‌بود زبان می گشاد ، **نظم:**

سیر و نمك به کون نهد لعل لب‌توجام را
قیلقهٔ نگون کند زلف کج تو شام را

۲۰ **ایضاً**

ز کون خر دگر امروز فیضها بردم
به ریش بنده مخندید عالم غربی است

وله

فوقیا در زمانه خوش کلکی است
هر کرا یافتیم احمدکی است

و از جملهٔ منظومات او یکی کتاب «فرهاد وشیرین» است که‌داد هرزه گویی داده‌و ابتداء آن نسخهٔ شریفه به این ابیات نموده، **نظم**:

سخن ترتیزك بستان فکر است
سخن طوطیّ هندستان فکر است
سخن پیسوز بزم خرمی دور ۵
سخن گوز دهان آدمی دور
سخن سوداگر شهر خیال است
سخن کاه معانی را جوال است
سخن تیز و دهان چون تیزدانست
سخن قارورهٔ شاش بیان است ۱۰
توان گفتن سخن را پر طراوت
که از کونش چکد مغز حلاوت[1]
سراویل سخن بس نرم باید
که کون طبع را راحت فزاید
و لیکن کو شکرریزی که از فکر ۱۵
چکد از نیفه اش صد گوهر بکر
کسی در هند معنی فیل راند
که در دشت فضیلت خر چراند

بدین روش به اتمام رسانیده و کتاب « لیلی و مجنون » و دیوان غزلیات او تمامی برین نمط است که به نظم آورده و در میان طوایف انام شهرت تمام یافته ۲۰ و مولانای مشارالیه دو مرتبه به بلاد هند شتافت و در آن ملك با اکابر و اهالی صحبت داشته کمال احترام او به جای آوردند و در مرتبهٔ ثانیه دربندر سورت‌سفر آخرت اختیار کرده به دیار عقبی شتافت‌و آن عزیز در اکثر مقطع غزلیات‌تخلص و اسم و کنیت ولقب خود را به‌این قسم در رشتهٔ بیان‌می آورد : « فوق‌الدین احمد

۱ـ نسخهٔ وزیری: جلادت

سراجا شه مطلب قاسما».

مولانا اختری یزدی

[۳۲۶الف] در علم طب و مهارت در آن علم کمال وقوف حاصل نموده و به دیگر فضایل و کمالات اتصاف داشت. در ایام شباب فی‌سنهٔ ثلث وعشرین والف که زبدة السادات العظام میرزا محمد امین شهرستانی المشتهر به میرجمله در مرتبهٔ ثانی که متوجه بلاد هندوستان بود در قریهٔ نصرآباد یزد که محل توطن مولانا مشارالیه بود عبور فرمود تقدیر ایزد متعال عنان او را گرفته در خدمت سلالهٔ دودمان مصطفوی سلام الله علیه متوجه آن سفر شده قریب سی و هفت‌سال در بلاد هند به‌سر برد و در آخر عمر که سنش ازهشتاد و پنج تجاوز نموده بود شوق وطن و دیدار دوستان گریبان جانش گرفته کشان کشان به خطهٔ بهشت بنیاد یزد آورد و کریمه‌ای در حبالهٔ نکاح آورده ازو پسری در وجود آمد و آن مولود مسعود هنوز در عهد صبی بود که والد غفران پناهش طبل رحیل کوفته به سرای باقی خرامید وحال تحریر که دوسنین از سنهٔ‌ثمانین‌والف گذشته ولد مولانای مومی‌الیه که **مولاناجلال‌الدین‌محمد** نام دارد وبیست مرحله‌ازمراحل زندگانی طی نموده در دارالعباده به کسب کمال اشتغال دارد.

مولانا اختری درنظم اشعار کمال مهارت [۳۲۶ ب] داشته ودیوان غزلیات‌او ورد زبان خاص و عام و مقبول طبایع است. در حین تحریر این بیت که ازنتایج طبع آن جناب‌است و درخاطربود ثبت گردید، **بیت:**

شست اگر صاف نباشد نرسد تیر به‌صید
صاف کن دل که دعایت به اجابت برسد

و این دو مقطع در دیوان غزلیات آن جناب مذکور است، **نظم:**

اختری درچه خیالی که چو تاری‌شده‌ای
مگر اندیشهٔ در[1] خویش تنیدن داری

۱- نسخهٔ وزیری: بر

وله

لب بسته **اختری** زفغان یك دوشب گذشت
یا مرده است یا به وصالی رسیده است

ملا وارسته

همدانی الاصل است، امامدت چندسال دریزدساکن بود وباعمال‌وظرفاگوی مصاحبت ومجالست می‌باخت. این چند بیت زادهٔ طبع آن شاعر بلاغت‌آثاراست که در وقت تحریر به‌خاطر بود، **شعر:**

آن چه برجستیم و کم دیدیم و در کار است و نیست
نیست در معنی به جز انسان که بسیار است و نیست
نیست می‌گویند عنقا نیست باور کردنی
هست عنقایی ولی یار وفادار است و نیست
لذت وحدت به جز عنقا نمی‌داند کسی
یك کس از حال نهان ما خبر دار است و نیست

شیخ نور مال‌امیری

خود را از احفاد شیخ صمدانی و قطب ربانی شیخ فخرالدین احمد فهادانی می شمارد. طبع نظمی داشت و پیوسته سخنان لطافت‌آمیز و اشعار مزاح‌انگیز در عرصهٔ بیان آورده «مدامی» تخلص می کرد. این رباعی از نتیجهٔ طبع اوست که در حین تحریر دراورنگ‌آباد بهشت‌بنیاد که ازجملهٔ بلادهنداست[۳۲۷الف]وبه‌خاطر بود ثبت گردید، **رباعی:**

دلم را زلف جانان می شناسد
پریشان را پریشان می‌شناسد
هنوز اندك شعوری با جنون هست
که دست ما گریبان می شناسد

وفاتش درشهورسنهٔ احدی‌وستین بعدالف اتفاق افتاد. میرعلم‌الهدی آبشوری

این مصرع در تاریخ فوت‌او گفته، **تاریخ:**

از برم «ملا مدامی» همچو «نور» از دیده شد

شیخ‌محمد مسیح ساکن «محلهٔ سرسنگ» که به‌زیور صلاح آراسته و با روزگار در ساخته و در کمال مردمی با مردم سلوک‌می‌نماید ولد ملامدامی است .

۵

مفیدا ملاغیاث بزاز

در کمال صلاح بود و گاهی به‌نظم‌اشعار اشتغال می‌نمود. این دو بیت ازجمله اشعاراوست ،**نظم:**

زلف پرتاب تو در آتش نهد زنجیر را

برق پیکان تو همچون شمع سوزد تیررا

۱۰ گریهٔ ما را سبب جز لعل شکربار نیست

غیرشیرین هیچ باعث نیست جوی‌شیر را

خواجه‌محمدظهیر مخمل‌باف

به‌اکتساب فضل و کمال ، کمال سعی‌نموده در زمرهٔ آدمیزادگان آن ولایت ودر سلك ناظمان مناظم سخن‌گذاری انتظام داشت وپیوسته به‌ادای وظایف وعبادات ۱۵ اشتغال می‌نمود . در شهورسنهٔ ثمانین بعد الف [۳۲۷ ب] متوجه ریاض جنت گشت. ازو سه‌پسر سعادتمندصالح عابدبه‌یادگار ماند: ولداکبر **خواجه محمد صفی** است که‌به‌زیور صلاح وتقوی‌آراسته‌وبه‌لطف طبع‌و کثرت فهم‌معروف گشته در اثنای محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش می گذرد . و این بیت از نتایج‌طبع اوست که درحین تحریر به‌خاطر بود ، **شعر:**

۲۰ گـو اختر ما زیـر فلك اوج نگیرد

خورشید چو بر اوج رسد وقت زوال است

ودیگری **خواجه محمد مفیض** که به‌صفت‌عبادات علم گشته ، وثالث **خواجه محمد مجید** است که اوقات فرخنده ساعات به کسب علوم دینیه مصروف می‌دارد .

صاحب وقار و تمکین آقا احمدا مشهور به ناوخدا

آن‌عزیز مردیست‌شیرین گوی شیرین‌زبان‌مطایبه‌دوست،هرگز گرد کدورت والم‌پیرامن‌خاطرش نگشتی، هر که را غنچه‌صفت دل‌تنگ یافتی‌به‌سخنان دلاویز و ظرافتهای‌مطایبه‌انگیز در کمال‌بشاشت وخرمی چون گل خندان ساختی ، وهر گاه حکایتی به‌میان‌آمدی آن کلمات را به‌عبارات رنگین‌وباحرکات ملیح شیرین ادا ۵ نمودی‌واکثر اوقات‌باکمال شکفته طبعی باحضرات عمال واکابر واشراف صحبت داشته‌همگی اوراچون جان عزیز [۳۲۸الف] گرامی داشتندی . و در عنفوان‌اوان جوانی امر تجارت که مستحسن ارباب کیاست است اختیار نموده پادروادی غربت نهاد وقریب ده‌مرتبه‌به‌هند دکن رفته هرمرتبه به‌وطن مألوف مراجعت‌نمود وآنچه از منافع تجارت به دستش آمد با ارباب حاه و فقرا مصروف می گردانید . والحق ۱۰ آن‌جناب بازرگانیست‌صایب تدبیر دوراندیش تمام خرد که هنگام کفایت به عقل کامل رشتهٔ شب را بر گردن روز بستی ودر وقت معامله زر خورشید را از چار بازار فلك بدست آوردی ، **مصراع** :

به دانش کار سازی کاردانی.

۱۵ و در مدت مسافرت در بلاد هند در کمال اعتبار با امرا و خوانین آن‌ولایت گوی مصاحبت و مجالست باخته بدیدارش شادمانی می کردند . در شهور سنهٔ ثلث و ثمانین و الف که از حیدرآباد متوجه ایران بود چون وارد بندر سورت گردیده خان عظیم‌الشأن غیاث الدین خان مقدم آن جناب را مغتنم دانسته مدتی در کمال عزت واعتبار به‌هم‌صحبتهای‌منتعش می‌نمودند. در زمانی که مسود اوراق از جهاناباد ۲۰ مراجعت نموده متوجه اورنگ آباد بود [۳۲۸ ب] شخصی مذکور ساخت که فصاحت‌شعارمومی الیه قصیده‌درمدح‌خان‌عالی مقداربه نظم‌آورده و به‌غایت‌مستحسن افتاده و آن بزرگ آنچه لازمهٔ بزرگی و احسان بوده به جای آورده و آن عزیز مقضی‌المرام‌از بندرسورت متوجه مکهٔ معظمه شدو در ششم شهرذی‌حجة الحرام سنهٔ مزبوره به احرامگاه رسید و در آنجا از لباس حیات [۱] مستعار عریان گشته احرام

۱ـ اصل: حیواة

سفر عقبی پوشیده ازعالم‌محنت قرین به‌فرادیس‌جنان خرامید. اشعار آبدار آن‌جامع کمال بسیار و قصاید وغزلیاتش بی‌شمار. به‌این چندبیت که‌از نتایج طبع آن جناب است ودرحین تحریر در حیدرآباد شخصی از ارباب اعتبار مذکور ساخت اکتفا میرود ، **نظم**:

۵ گذشته از سر مطلب به چرخ ناز کنید
مباد رشتهٔ امید را دراز کنید
عروس حسن چو بر باز بر سر ناز است
در نگاه به‌روی کرشمه باز کنید
۱۰ به پیش اهل جهان آب رو نگهدارید
برای مطلب خود رو به کارساز کنید

مولانانظامای فیروزآبادی المتخلص به‌ناظما

آن عزیز به‌فرط کیاست و کمال فهم وفراست بین الامثال والاقران‌علم گشته و پیوسته به‌صیقل کلمات شیرین وسخنان دل‌آمیز ومطایبات فرح انگیز زنگ‌ملال از مرآت خواطر دوستان می زداید . در بدایت حال سفرهند اختیار نموده چند گاه ۱۵ در آن ملك سیر نموده ودر سنهٔ خمس وستین والف به وطن مألوف مراجعت کرده در قصبهٔ فیروزآباد میبد پای در دامن فراغت کشیده اشعار آبدارش که چون لؤلؤ و مرجان‌آویزهٔ گوش و گردن جوانان[۳۲۹الف]ظریف طبع تواندبود بسیاراست. د ر حینی که در هند د کن می بود این رباعی در رشتهٔ نظم در آورده ، **رباعی:**

در هند نه من سیم و زری می خواهم
۲۰ زیبا صنم خوش کمری می خواهم
افتاده هوای کدخدایی به سرم
بسیار بجدّ م پسری می خواهم

٭وایضاً این بیت ازجملهٔ منظومات‌آن فصاحت قباب‌است :

اندوخته «ناظم» دگری خرج نماید

خودخرج نکردن عبث از کیسهٔ مارفت ✿[1]

ملامحمد کاظم ساکن گوشهٔ باغ گندم

طبیعتی نظم دارد و گاهی زبان به نظم اشعار می گشاید . این رباعی از نتایج فکر اوست ، **رباعی:** ۵

ای با همه بی همه به صحبت انباز

با وصل تو مانده ام ز دیـدار تو باز

کز چشم ترم نگه چو شبنم بر گل

افتد به رخت ولی نمی گردد باز

سعیدای مجنون ۱۰

از کدخدا زادگان معتبر یزد است . در ایام شباب و عنفوان جوانی شورشی درسرش افتاده ازلباس اعتبار عریان گشته وقریب مدت سی سال با کمال نشأه جنون با ارباب عقل و هوش مصاحبت و مجالست نمود و اکثر اوقات در بدیهه اشعار آبدار بر زبان آورده به مسامع حاضران می رسانید و این رباعی ازجملهٔ منظومات اوست ، **رباعی:** ۱۵

تا در صف لشکر جنون تاخته ایم

بر سر علـم فتیله افراخته ام

داغی که چراغ خانه روشن کن ماست

قندیل کلیسیای دل ساخته‌ایم

[۳۲۹ ب] و ایضاً در بدیهه گفته ، **بیت:** ۲۰

ما کجا و هوس لاله به دستار زدن

سایهٔ داغ جنون از سر ما کم نشود

۱ـ میان دو ستاره در نسخهٔ وزیری نیست .

مولانا آزاد یزدی

آزاده‌وار می گردیده و گاهی زبان به گفتن شعر می گشاده ، این بیت ازوست ، **بیت:**

به طوف گلستان بودم که ناگه دل‌شد از دستم
عجب شاخ گلی دیدم چو غنچه دل درو بستم

مولاناصفائی

خراسانی‌الاصل بوده اما در یزدمجاور بودو اوقات‌به کارد گری می گذرانید، **شعر :**

سوختم چندانکه بر تن نیست دیگر جای داغ
بعد از این خواهم نهادن داغ بر بالای داغ

فیضی

یزدی بود و کسب‌اوقصاری[1] بود. بسیار فقیرودرویش‌نهادمی‌زیست. این‌مطلع از اوست ، **شعر:**

گر نباشد بامنت‌مهر و وفا کین‌هم خوش است
من به اینها پر مقید نیستم این‌هم‌خوش است

مولانا هیبت‌الله المتخلص به نوائی

از قاضی زادگان قصبهٔ طیبهٔ بافق است وآباء عظام و اجداد کرام او پیوسته بر مسند قضاء آن ولایت تمکن داشته‌اند و آن جناب به اصناف اخلاق سنیه وشیم مرضیه‌ولطف طبع‌و صفای ذهن اتصاف داشت و گاهی زبان به‌نظم اشعار می گشاد . این بیت از جملهٔ منظومات اوست که در حین تحریر به خاطر بود ، **بیت:**

درد دل با سنگ گفتم آتش اندر وی فتاد
یادگاری آخر از ما در نهاد سنگ ماند

ملامؤمن‌اردکانی

در اکثر علوم مهارت تمام داشت و در فن شعر و حل معما اظهار بی‌مثلی

۱- قصاری = گازری کردن .

می‌نمود وبنا بر آنکه در مجالس و محافل‌تلاش تقدم ودرسخن سرایی غایت مبالغه کرده همواره به مدایح خود زبان می گشاد و با ناظمان مناظم سخنوری مجادلات کرده و کنایة با ایشان گفتگو می نمود همگی در مقام غیبتش بودند و مولانا فوقی یزدی بیش از همه در این باب ساعی بوده و در اکثر منظومات آن جناب را مخاطب می ساخت و او نیز به‌همین شیوه‌باایشان‌سلوک‌مسلوک می‌داشت[۳۳۰الف] ۵
چنانچه فرموده ، **شعر:**

با ما نشدند صاف ناانصافان

هر چند که درشکرشان شیر شدیم

وله

۱۰
هیچ کافر زخمی تیغ زبان ما مباد

آب‌ازخون[1] جگرداديم‌اين‌شمشير را

وچون عمر اوازهشتادتجاوز نمود روی ازهم صحبتی اهل روزگار گردانیده متوجه بلادعافیت گشت وخواجه غفورای یزدی درتاریخ آن‌واقعه گفته ، **مصراع :**

«مؤمن» متقی ز دنیا شد.

۱۵
زمانای نقاش‌یزدی‌المتخلص‌به‌سالك

مدتی در خطهٔ یزد به قلم اندیشه نقش امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار می‌نگاشت وپیوسته اشعار آبدار‌برلوح خیال تحریرمی‌نمود . ناگاه‌هوای هندبرسرش افتاده پادر وادی‌غربت‌نهادودیگر به‌وطن مألوف‌مراجعت ننموده‌درهمان بلاد روانهٔ ولایت عقبی گشت واین چند بیت که ازنتایج طبع اوست فی‌سنهٔ خمس و ثمانین و الف در حیدرآباد به‌نظر رسیده مرقوم گردید ، **شعر:** ۲۰

صفحهٔ رخ ز صفـای خط او ساده شود

آب در کوزه ز فیض لب او باده شود

۱ــ اصل: خان

جلوه‌ای کرد و نهان گشت ز پیش نظرم
آدمی زاده ندیدم کـه پری‌زاده شود

ایضاً

خوبست کـه دلدار وفا داشته باشد
چندانکه دلش میل جفا داشته باشد
ما خود سر فتراك جفا کیش تو داریم
فتراك تـو آیـا سر ما داشته باشد؟
[۳۳۰ب] رنجش ز تو خوبست ولیکن نه ز «سالك»
باید بروش یـار ادا داشته باشد

ایضاً

جواب نـامهٔ ما غیر نا امیدی نیست
ز دست سودن بـال کبوتـرم پیداست

ایضاً

از ما به اسیران قفس باد بشارت
کز بیضه به یك منزلی دام رسیدیم

ایضاً

دشت خالی شد و پر شد ز غزالان کویت
از تـو آوارهٔ شهرنـد بیابـان وطنان

ملا کسوتی

در سلك شعرای یزد انتظام دارد واین رباعی از جملهٔ منظومات اوست، **شعر**

ای باده چـه همنشین صهبا شده‌ای
زاهد تـو چه موی بینی ما شده‌ای
بایـد که به ریش محتسب بند شوی
ای پنبه چـه میخ چشم مینا شده‌ای

ملا آگهی

نیز از جملهٔ شعرای آن خطهٔ دلگشاست و به کسب خیاطی اشتغال داشته و به غایت ندیم شیوه و خوش محاوره بوده. صاحب تاریخ « هفت اقلیم » این قطعه را به او نسبت داده، **قطعه**:

در جهان ده چیز دشوار است نزد **آگهی** ۵
کز تصور کردن آن می‌شود کس بی‌حضور
زهد فاسق، ناز عاشق، بذل ممسك، هزل رذل
عشوهٔ محبوب بدشکل و نظر بازی کور
لحن و صوت بی اصولان، بحث علم ابلهان
میهمانیّ به تقلید و گداییّ به زور ۱۰

و این دو بیت نیز زادهٔ طبع مومی‌الیه است ، **شعر**:

منم به‌روی تو حیران و آن کسان که نباشند
غریب بی بصرانند بهتر آن که نباشند
مکن ملامت اهل نظر در آینه بنگر
ببین که عاشق روی تو می‌توان که نباشند؟ ۱۵

ملا کاسب

نیز از جملهٔ شعرای آن ملك است و این دو بیت از منظومات اوست، **شعر**:

ای گل که چنین در بغلت تنگ گرفته؟
کز خون دلش پیرهنت رنگ گرفته
با سوزن زنگال گرفته نشناسند ۲۰
بس کز نم گریه مژه ام رنگ گرفته

ایضاً فرموده

چو مه چارده از گوشهٔ بامش دیدم
سعی بسیار نمودم که تمامش دیدم

[۳۳۱الف] **شوقی**

از نیکو طبعان یزد است. از زمانی که گل غفلت در چمن جهالتش شکفتن آغاز نهاده تا هنگامی که یاسمن مأیوسی از عارض ندامتش سر برزده قدم در کوی عاشقی داشته و اندیشه برملاقات گلرخان جفا پیشه می گماشته، **شعر:**

۵ نداند عاشق بی دل قناعت
فزاید حرص او ساعت به ساعت
دو دم نبود به یك مطلوبش آرام
به هر دم در طلب برتر نهد گام
چو یابد بوی گل خواهد که بیند
۱۰ چو بیند روی گل خواهد که چیند

این دو رباعی ملا شوقی در تاریخ «هفت اقلیم» مسطور و بین الجمهور به غایت مشهور است ، **رباعی** :

شوقی غم عشق دلستانی داری
گر پیر شدی غم جوانی داری
۱۵ شمشیر کشیده قصد جانها دارد
خود را برسان تو نیز جانی داری

منه

شوقی غم دوست را به عالم ندهی
با هر که نه اوست شرح این غم ندهی
۲۰ مرغ غم او به حیله شد با ما رام
زنهار که مرغ رام را رم ندهی

سراج الدین

شاعری بود که سراج قلوب همگنان از نکته های دلفریب او ضیاء و روشنی می داشت و در سخن سنجی بین الاقران گوی تفوق می ربود . این دوبیت ازوست :

بیت

به روزگار ستم هر شکایتی که مراست
[۳۳۱ ب] به روزگار دراز ار کنم نیاید راست
چه سعیها به هنر برده‌ام خصوص به شعر
کزان‌هنرهمه اکنون نتیجه‌رنج‌وعناست ۵

مولانازمانی

شعری دارد در غایت روانی. **شیخ‌محمدزرگر** این رباعی در صفت اشعار و تعریف او گفته، **نظم:**

اشعار «زمانی» دُر مکنون باشد
وصفش ز قیاس عقل بیرون باشد ۱۰
قانون فصاحت است نطقش درشعر
پیچیدن آن گرفت قانون باشد

و این چند بیت از جملهٔ منظومات **زمانی** است ، **شعر:**

گر خاك پای مردم صاحب نظر شوی
در چشم روزگار چو نور بصر شوی ۱۵
روزی رسی به دولت آزادی ای پسر
کز بندگان حلقه به گوش پدر شوی
گر چه به خوبی تو ملایك نمی‌رسند
می کوش جان‌من که از آن خوبترشوی

منه ۲۰

الا ای در وطن با عشرت و نوش
مبادا از غریبانت فراموش
ازو یك گل بدست کس نیاید
مگرباغ بهشت است‌آن بر و دوش

بیا یك شب بـه راه ما بر افروز

چراغ زندگانی زان بنا گوش

مولانا امینی

با وفور خبط‌دماغ فکری‌درغایت نازکی و اندیشه‌ای‌در نهایت راستی داشته،

٥ چنانچه ازین ابیات [۳۳۲ الف] مستفاد می گردد، **نظم:**

هـرگاه ز توسنت بـرم نـام

آغـاز شود رديـف انجـام

از غیـرت کـاسهٔ سم او

مه بر سر خویش بشکند جام

١٠ همچون دل بی قرار عاشق

در خواب ندیده روی آرام

محمدباقر

در کتاب«هفت اقلیم»مسطوراست که مومی‌الیه تتبع پاره‌ای‌ازمتداولات کرده

وشعر را نیز می گفته و این از جملهٔ اشعار اوست ، **شعر:**

١٥ پیوستن دوستان بهم آسان است

دشوار جدایی است ولیك آسان است

شیرینی وصل را نمی دارم دوست

از غایت تلخیی که در هجران است

مولانا شمس

٢٠ شمس فلك هنر و عطارد آسمان کمال بود وطریقهٔ مصاحبت ورموز مجالست

را نیك می‌دانست . این دو رباعی که ثبت می‌افتد اثر قریحت طبع اوست، **رباعی:**

دل گفت به یار رفته جز جان نرسد

جان رفت ولی به یار آسان نـرسد

اکنون تن خسته بر جناح سفر است

ترسم کـه به‌جان رسد به جانان نرسد

منه

ای دل پـی یار ناتوانـی بس نیست
ای چشم فکار خون فشانی بس نیست
عمریست که یار رفت و جان با او رفت
هان ای تن زار زندگانی بس نیست ۵

ملامحمدباقر

فضیلت بسیارومکنت بی‌شمار داشته‌واحیاناً بنابرامتحان طبع شعری می گفته و این از آن جمله است ،[۳۳۲ ب] **بیت:**

امشب که بلا به این ستم کش بارد
از دیـده همه شراب بـی غش بارد ۱۰
من گـربه ندیده ام بـدین بـوالعجبی
کـز دیـده به جای آب آتش بـارد

معانی

درشاعری خود را کم از شعرای نامی نمی‌دانست. اما دراشعار اوبحسب‌ظاهر معانی کم می‌توان‌یافت، هرچند تخلصش «معانی» است. این مطلع ازاو است ،**شعر:** ۱۵

عاقبت دل کشتهٔ عشق بتان خواهد شدن
آنچه‌بیهودست آخر آن‌چنان‌خواهدشدن

ندائی

یزدی الاصل بوده و به‌شرف زیارت بیت‌الله‌الحرام مشرف گردیده بودودرشعر مهارت تمام داشت. «روضة الشهدا» را نظم کرده، این مطلع ازوست ، **شعر:** ۲۰

من شمع جان گدازم تو صبح دلگشایی
سوزم گرت نبینم میرم چو رخ نمایی
.... یك این چنین ام دور آن چنان
بی تاب و وصل.... م بی‌طاقت جدایی [۱]

۱ـ نقطه‌چینها درعکس چاپ نشده است . نسخهٔ وزیری‌ندارد.

ملا الفتی

علم ریاضی را نیکو می‌دانست ودر اوایل ایام شباب ازخطهٔ بهشت منزلهٔ یزد بەولایت هند رفته تقرب تمام در خدمت خان زمان یافت و به جایزهٔ این بیت که، **بیت :**

٥ مشت خاشاکیم و داریم آتشی همراه خویش
دور نبود گر بسوزیم از شرار آه خویش

خان سخن فهم هزار روپیه به‌او انعام فرمود .

نجدی

در بدیهه گویی عدیل و نظیر نداشت . این ابیات از واردات طبع اوست ،
١٠ **نظم :**

در من زبس که آتش هجر تو کرده کار
دارم دلی که دوزخ ازو هست یك شرار
طوفان هجر بــرده به جایی سفینه ام
کز من هزار ساله بود راه تا کنار
١٥ هر حسرتی که راه به جایی نمی‌برد
در کوچهٔ فراق به من می‌شود دچار
شادی طــلاق دادهٔ صد سالــهٔ منست
با او مرا چه نسبت و او را به من چکار

ذهنی نقاش

٢٠ ازجملهٔ خوش طبعان یزد وسرحلقهٔ ارباب‌سوز و درد بود. ذهن صافی وسلیقهٔ وافی داشت چنانچه ازین مطلع مفهوم‌می گردد، **شعر:**

بعد از وفات هر قلم استخوان ما
سر بستهٔ نامه ایست ز درد نهان ما

[۳۳۳ الف] محمد سعید ولد استاد رضا حلاق[1] مال امیری

جوانی بود خوش منظر شیرین سخن . در اوایل ایام شباب پای در وادی غربت نهاده به دیار هند شتافت و از آنجا به کلکته رفته در حیدرآباد رحل اقامت انداخت و با صاحب طبعان آن ملك گوی مصاحبت و مجالست باخته پیوسته زبان به نظم اشعار می گشود و چون از آن امر دلگیر گردید برراحلهٔ فنا سوار شده متوجه دیار عقبی شد. این دو غزل از جملهٔ منظومات اواست که در حیدرآباد بنظر رسیده ثبت گشت، **غزل:**

مرحبا قاصد بگو آن شوخ بی پروا چه گفت
از من شوریده حال بی سر و بی پا چه گفت
روز ما شد تیره بی رخسار او قاصد بگو
از شب هجران و از اندیشهٔ فردا چه گفت
گفت می باید چو شمع از آتش غم سوختن
سوختم بی درد آخر از دل شیدا چه گفت
گفت با من در طریق عاشقی خاموش باش
گشته ام خاموش از شور و شر دنیا چه گفت
گفت با من در طریق آشنایی خاك باش
خاك ره گشتیم ما از حاصل عقبی چه گفت
گفت در عقبی ترا با عشق من کار است و بس
گفتمش دیگر بگو آن ماه بزم آرا چه گفت
[۳۳۳ب] گفت هر کس واله ما گشت از ما می شود
«راغب» بی صبر ودل دیگر بگو از ما چه گفت

ایضاً

بیا که جلوهٔ آن شوخ دلربا آنجاست
فغان و نالهٔ عشاق بی نوا آنجاست

۱ـ حلاق = سرتراش .

برون ز دایرهٔ عشق پا منه ای دل
بهر طرف چه زنی گام رهنما آنجاست
بر آستان تو دارم رخ نیاز ای دوست
خوشم که سایهٔ بال و پرهما آنجاست
٥ به شاهراه حقیقت بر آر دست نیاز
بخواه حاجت خود قبلهٔ دعا آنجاست
مرو به صومعه گر عارف سخندانی
درآ به میکده جام جهان نما آنجاست
به پیش ناکس و کس شکوه سرمکن «راغب»
١٠ خموش باش دل خسته را دوا آنجاست

ملامحمد فدائی

در خطهٔ اردکان یزد ساکن و با اصحاب فضل و کمال مصاحبت و مجالست می‌نماید و همواره زبان به نظم اشعار می گشاید. این غزل که از جملهٔ منظومات اوست در سنهٔ خمس و ثمانین و الف که به‌حسب تقدیر مسود اوراق و مومی‌الیه در
١٥ حیدرآباد رحل اقامت گسترده بودیم از زبان او استماع شد، **شعر:**

جگر تا بوته‌گاه تیر آن برگشته مژگان‌شد
دل‌حسرت‌نصیبم‌چون کمان‌از گوشه گیران‌شد
علاجش‌جز به‌باغ دلگشای حسن‌ممکن‌نیست
غمی کز روز اول قسمت محنت نصیبان شد
٢٠ [٢٣٤ الف] بیاد آوردنی امشب سوی عاشق فراموشی
به انگشت صبا پیغام ما از رشتهٔ جان شد
دهم از رشك جان پیش از اجل در صید گاه‌او
اگر بینم که صیدی با اجل دست‌و گریبان‌شد

به‌تحریك صبا چون زلفش ازعارض جدا افتد

دروغی نیست گر گوید کسی عالم گلستان‌شد

نهان در زیر دام زلف نتوان داشت عارض را

تواند ماه نو یك‌شب به‌زیر ابر پنهان شد

بهشتی خوشتر از دیدار در عالم نمی‌باشد ٥

خوشا پیری که نقد عمر اوصرف جوانان شد

مه یوسف عذارم را همین بس دعوی خوبی

که در ایام هجرانش «فدایی» پیر کنعان شد

سردفتر ارباب نظم وانشاء مولانا محمدمجیب‌ولد حاجی محمد حسین

جوانیست در لوازم محبت و برادری یکدل و در فنون کمالات و هنروری ١٠
کامل، **شعر:**

نخل بندی در گلستان وفا

شوخ چشمی نزد ارباب وفا

در گفتن تاریخ و غزلیات وقوف تمام دارد و در نظم رباعیات و اقسام اشعار
رایت بی مثلی می‌افرازد. درسنهٔ ثمان و سبعین و الف که مسند وزارت‌خطهٔ بهشت ١٥
منزلهٔ یزد به‌وجود عالیحضرت وزارت‌واقبال پناه اللّٰه‌قلی بیك آرایش یافت آن‌تازه‌ـ
نهال چمن شاعری با وجود آنکه هنوز ازباغ عرفان‌سربر نیاورده بوداین عقود درر
و جواهر که « کانهن الیاقوت و المرجان » تواند بود آویزهٔ گوش و گردن
«حورمقصورات فی‌الخیام » ساخته به مجالس ومحافل خاص و عام فرستاد، **قطعه** :

چون ز تأیید خداوند و ز لطف پادشاه ٢٠

آسمان قدری فلك شانی امیر یزد شد

منشی دوران الف گردید و گفتا عالمی

می‌شود آباد چون آقا وزیر یزد شد

و بنا بر آنکه آن آصف مکان از غایت علو شان به زبان اشراف و اعیان

به «آقا» اشتهار داشت لهذا درمصرع تاریخ اشاره به‌آن نموده وموافق‌تاریخ‌ساخته.

[۲۳٤ ب] **اوجی**

از مشاهیر سخنوران یزد است و این رباعی ازجملهٔمنظومات‌اوست ، **رباعی** :

زاهد ز می ناب نخواهیم گذشت

۵ زین گوهر نایاب نخواهیم گذشت

هر چند که این آب گذشت ازسرما

ما از سر این آب نخواهیم گذشت.

و دیگری از شعرای آن خطه **قبولی** است که به این ناقبولی گفته، **شعر:**

نام رقیب بر لب جانان من گذشت

۱۰ واقف نشد کسی که‌چه‌برجان‌من گذشت.

و دیگری **شوخی** است که شوخانه گفته ، **شعر:**

در واقعه دیدیم که شد یار پریشان

گشتیم ازین واقعه بسیار پریشان.

و دیگری **عشرتی است** که‌درشاعری به‌ساحری مشهوربود ودر صناعت سخن

۱۵ چون سامری مذکور. این دوبیت از جملهٔ منظومات اوست، **بیت:**

دوستان در بوستان چون عزم می خوردن کنید

اول از یاران دور افتاده یاد من کنید

منه

کجاست قابل داغ غمت دل همه کس

۲۰ گلیست آن که‌نمی روید از گل همه کس

و این بیت را به او نیز نسبت‌می‌دهند، **شعر:**

کسی مقید عشق بتان تواند بود

که پیش تیر ملامت نشان تواند بود.

و دیگری از صاحب طبعان این خطه **محمدمؤمن** است که در اوایل ایام‌شباب

پا در وادی غربت نهاده به‌دیار هند شتافت و در کرناتك به‌تیغ ستم بیباکی کشته گشت. این بیت که از جملهٔ منظومات اوست درحیدرآباد به نظر رسید ثبت افتاد، **شعر:**

هر دم رخت زجوش عرق تازه‌تر شکفت
گل‌غنچه گشت‌وغنچه‌به‌رنگ‌دگر شکفت. ٥

دیری یزدی

شاعری بود سخنور و این غزل [٣٣٥الف] که از جملهٔ منظومات اوست، در کلکنده به‌نظررسید، **غزل:**

مرغ دل بی او ندارد میل بستان دگر
بی‌رخش خارست در چشمم گلستان دگر ١٠
پرشدازخون‌جگرچندانکه‌جای‌اشك‌نیست
از کجا آرم رفیقان باز دامان دگر
در تنم جان نیست از تیر او شرمنده‌ام
می‌خورداز‌بس که پیکانش‌به‌پیکان دگر
در میان بت پرستان باد زنارم حرام ١٥
گر دهم غیر از تو دل برنامسلمان دگر
«دیری»این‌طوفان‌ز گردابم‌به‌ساحل‌می‌رود
می‌برم کشتی به استقبال طوفان دگر.

محمد باقر زرکش

طبعی موزون داشت و گاهی به نظم اشعار زبان می گشاد و او را خالی بود ٢٠
محمود شیرجی نام که ازبدایت حال تا زمانی که‌قریب هفتاد سال از عمرش گذشته بود مضمون این‌مقال پیشنهاد خودساخته بود که، **شعر:**

عهد کردم که نیایم به‌در از میخانه
تا بدانم که مرا پر نشود پیمانه

محمدباقر که همشیره زادهٔ او بود این بیت به‌رشتهٔ نظم کشیده به گوش هوش خال رسانید، **بیت:**

محمود خواهی عاقبت کارخویش‌را
محمودوار در خم تیزاب توبه رو

آن غافل از شنیدن این بیت بهوش آمده دست در دامن توبه وانابت زد وهم در آن‌سال متوجه گزاردن [1] حج اسلام شده بعد ازمراجعت به‌وطن مألوف در زمرهٔ تائبان عمر به‌پایان رسانید.



این بودشمه‌ای‌ازاحوال شعرا که برین‌حقیرظاهر بود. اکنون به‌موجب‌وعده که کرده عنان بیان به‌صوب احوال دیگران معطوف می‌سازد.

۱ـ اصل: گذاردن

[۲۳۵ ب] فصل عاشر از مقالهٔ دویم

در ذکر اشراف واعیان از خاص وعام

بر رأی عقده گشای ارباب دین و دولت مخفی نماناد که بلبلان گلستان سخنوری و طوطیان سرابوستان فضل و هنر پروری طوایف انسان را بـه چهار طبقه منقسم ساخته‌اند: اعلی و اشراف و اوسط و ادنی .

اعلی عبارتست از سلاطین و امرا و صدور و وزرا و مقربان درگاه پادشاهی و متصدیان اعمال سلطانی .

و اشراف کنایه است از سادات و مشایخ و علما و فضلا و قضات و اصحاب مناصب شرعیّه و متکلفان امور دینیّه .

و مـراد از طبقهٔ اوسط دهاقین است و تجـار و مهندسان هنرور و هنروران مهارت گستر . ۱۰

و مقصود از طبقهٔ ادنی محترفاتست وصناع و اهل بازار و مردم پیشه‌کار.

و از طبقات اربعه طبقهٔ اولی و بعضی از ثانیه به دستیاری کلك وقایع نگار مرقوم قلم فیروزی‌رقم گردیده در این‌مقام بقیه از طبقهٔ ثانیه و ثالثه ورابعه به‌همین ترتیب در ضمن سه‌سطر مسطورخواهد گشت. انشاءالله تعالی وحده‌العزیز . ۱۵

سطر اول

در ذکر اشراف و اکابر و اهالی و اصحاب مکنت وارباب ثروت



[۳۳۶ الف]زبدهٔ اکابر عالیشان محمد زمان سلطان بن مراد بیك بایندری ترکمان واولاد امجاد واقوام او

مجملی از احوال آن طبقهٔ جلیله که برین حقیر ظاهر گردیده آنست که **محمدزمان سلطان** از اولاد سلاطین و میرزاده های بایندر ترکمان است و پدرانش از زمرهٔ ارباب عقیدت و اخلاص دودمان کرامت نشان صفوی بوده و پیوسته در نهایت اعتبار و استقلال زندگانی می کرده‌اند. مشارالیه به‌امداد بخت با سعادت و براهنمونی عقل دوراندیش از دارالعبادهٔ یزد که مسکن آن سلسله بود به اردوی معلی رفته چندگاه در ملازمت شاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا و از جملهٔ ندما و مصاحبان مجلس اعلی بود. در ایام طغیان ترکمان و تکلو چون عفت پناه جان‌آغا خانم همشیرهٔ اودرحبالهٔ علیقلی‌خان شاملو بیگلربیگی کل‌خراسان بود و امراتابکی ولله گی خاقان گیتی‌ستان شاه‌عباس بهادرخان به‌جناب خان تعلق‌داشت به‌آن تقریب به‌خراسان رفته چندگاه در دارالسلطنهٔ هرات در خدمت آن حضرت می‌بود و خدمات پسندیده که از آن جناب و همشیرهٔ محترمه‌اش نسبت به خاقان گیتی‌ستان در وجود آمده در بطون کتب مبسوطه مذکور [است] [۳۳۶ ب] و برخی از آن به‌دستیاری کلك حقیقت نگاردرذیل این دفترتحریر یافته درین مکان

محتاج به تکرار نیست .

بالجمله بعد از قضایای خراسان به یزد رفته چند گاه در وطن اصلی می بود و از آنجا توفیق زیارت بیت الله الحرام و روضهٔ منورهٔ مقدسهٔ حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه دریافته بعد از معاودت سفر خیر اثر حجاز و یثرب به فرّ ملازمت خسرو آفاق معزز و سرافراز گردیده در سلك ندما و مقربان خاص انتظام یافت و ۵
در سنهٔ تسع والف هجری که خاقان گیتی ستانی از دارالسلطنهٔ اصفهان پیاده به ارادهٔ زیارت سلطان روضهٔ رضا علیه التحیة و الثنا که ، **شعر** :

یك طواف درش از قول رسول قرشی

تا به هفتاد حج نافله یکسان باشد

۱۰ قدم در شاهراه اخلاص گذاشتند . آن سعادتمند از ابتدا تا انتها پیاده در ملازمت بوده مطلقاً سواری نکرد و حسب الفرمان به دستیاری مهتر سلمان رکابدار-باشی و میرزا هدایت الله نوادهٔ نجم ثانی طنابی بدست گرفته ودوازده هزار زرع را که یك فرسخ شرعی است منظور داشته راه می پیمودند و عمدة المنجمین مولانا جلال-الدین یزدی حساب آنرا نگاه می داشت وبدین وتیره منازل و مراحل رفته [۳۳۷ ۱۵ الف] تا آنکه در عرض بیست روز از اصفهان به مشهد مقدس معلی رسیده به ادراك سعادت طواف و زیارت روضهٔ منوره فایز گردید، **مصراع** :

ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

بعد از مراجعت همچنین معزز و به سعادت مجالست و همصحبتی پادشاه کامران سرافراز و سرمست بادهٔ التفات می بود تا در شهور سنهٔ ثمان وعشر والف که آفتاب ۲۰ حیاتش روی به مغرب فنا آورده در دارالسلطنهٔ قزوین از جهان گذران[1] در گذشت .

آن مغفرت پناه مرد بزرگ منش ندیم خوش صحبت شعر فهم سلیم النفس بود و در شیوهٔ سپاهیگری از شجاعت موروث بهرهٔ تمام داشت و در خیرخواهی خلایق و القای کلمة الخیر خود را معاف نمی داشت ، لاجرم اولاد عظام و اقوام کرام او

---

۱ ـ اصل : گزران

تا غایت معزز و مکرم بر وسادهٔ دولت وابهت تمکن دارند، **نظم:**

هر مدتی نظر به کسی می کند سپهر
هر نوبتی زمین به کسی می‌دهد امان
چون کام جاودان متصور نمی‌شود
۵ خرم کسی که ماند ازو نام جاودان .

جان آغا خانم همشیرهٔ محترمهٔ محمد زمان‌سلطان که بلقیس زمان و عفیفهٔ دوران و در حبالهٔ علی قلی خان بیگلربیکی خراسان بود بنابر مهربانی و سبق خدمت که در هراة ازو نسبت به‌فرمانفرمای جهان صدور یافته بود [۳۳۷ ب] تا آنگاه که ودیعت حیات را بدرود کرد در کمال حرمت و عزت در حرم علیه‌می‌بود ۱۰ در زمان اختیار در «محلهٔ اهرستان» به‌این مکان که الحال به «زاویه» اشتهار دارد عمارات عالی ساخته و بقعهٔ در کمال تکلف و تزیین به‌طلا ولاجورد به‌اتمام رسانیده موسوم به« بقعهٔ زاویه » و املاك و رقبات بسیار بر آن وقف نموده .

در « تاریخ عالم‌آرا » مذکور و مسطور است که عصمت قباب عفت ایاب‌صبیهٔ مرادبیك بایندر ترکمان وحرم‌محترم امیرعالیشان علی‌قلی‌خان شاملو بیگلربیکی ۱۵ خراسان بود در اوایل طفولیت خاقان گیتی‌ستان که خان مذکور به حکومت دارالسلطنهٔ هراة و به لله گی واتالیقی آن حضرت‌سرافراز بودعلیاجناب مشارالیها از آن تاریخ تاسنهٔ اثنی وثلثین والف موافق تنگوزئیل که سال سی و دویم جلوس میمنت مأنوس‌شاهی بود که قریب چهل و پنجسال می‌شود متکفل خدمت آن‌نوباوهٔ بوستان سلطنت بود و از سایر پرستاران حریم عزت به‌دوام خدمت ممتاز و به‌رتبهٔ ۲۰ بلند ننه گی یعنی‌مادری سرافراز و کدبانوی حرم علیه‌ومحل وثوق و اعتمادخاص بود . درین سال هنگام بیرون آمدن از قشلاق مازندران رحل اقامت بر راحلهٔ فنا بسته سفر [۳۳۸ الف] آخرت اختیار نمود. حضرت اعلی نظر بردوام‌خدمت آن مرحومه فرموده نعش او را به کربلای معلی فرستاده در آن ارض مقدس مدفون ساختند .[1]

---

۱ ــ صفحهٔ الف‌ازورق۳۳۷ به‌همین‌جاتمام میشود و صفحهٔ ب همین‌ورق‌سفیداست .

[۳۳۹ الف] اقبال‌پناه‌میرزا اسحق بیك المخاطب به‌خطاب «حقیقت‌خانی»

آن‌جناب از اولاد سلاطین ومیرزاده های دودمان آق قوینلو وبایندری است و چنانچه در کتب مبسوطه مسطور است که در شهور سنهٔ اثنی وثمانین و ثمانمائه که معزالسلطنه ابو النصر امیرحسن بیك مشهور به حسن پادشاه وداع تاج‌و تخت نموده به‌بلاد عقبی‌شتافت فتور تمام به‌احوال آن دودمان راه یافته هریك ازفرزندان ۵ و اقوام‌آن امیر عدالت گستر به‌قطری ازاقطار رفتند جداعلی آن جناب وحضرات بایندری با بعضی از فرزندان و اقوام به‌الهام‌ملهم غیبی به‌دارالعباده توجه نموده‌در «محلهٔ اهرستان» که درلطافت هوا ثانی اثنین فردوس برین‌است‌رحل‌اقامت گسترده پای در دامن فراغت کشید و به جهت این عاقبت اندیشی آفتاب عنایت پادشاهان سکندرمکان فریدون حشمت دارا کیاست صفوی بروجنات احوال آن طبقهٔ جلیله ۱۰ تافته همگی را به‌سیورغالات و تیولات و انعامات سرافراز فرموده درتعظیم وتکریم ایشان ارقام و احکام مطاعه عزصدور یافته کمال تأکید فرمودند و بعضی از آن جماعت را به‌مناصب علیه معزز گردانیدند.

و چون میرزا اسحق بیك ازسرحد طفولیت به‌حد رشد و تمیزرسید به‌حسب سرنوشت پای در وادی [۳۳۹ ب] غربت نهاده ببلاد هند توجه نمود. بعد از ورود ۱۵ بدان‌ملك چون از حرکات وسکناتش نسایم‌نجابت به‌مشام جان فرمانفرمای آنجا رسید او را طلب داشته به‌منصبی لایق معزز نمود. بعدازچندسال حب وطن ازخاطر خطیرش سرزده بالحاح و مبالغهٔ بسیاررخصت معاودت به‌بلاد ایران حاصل کرده با جمعیتی تمام از حیطهٔ حساب و شمار بیرون بخطهٔ‌بهشت قرین‌یزد خرامید و به‌الهام ملهم توفیق به‌ساختن عمارت خیر راغب و ساعی گردید . ۲۰

نخست به‌تعمیر «مصلی کبوترخان» مقابل‌مزارمنورسلطان‌العارفین شیخ‌جمال‌الاسلام که از جملهٔ متحدثات‌خواجه‌شمس‌الدین محمد تازیکو بود و به‌سبب امتداد ایام‌خراب و بایر گشته بود پیشنهاد همت‌ساخته‌معماران‌و بنایان را طلب داشت و در ساعتی مسعود طرح عمارت انداخت واطراف و جوانب را صفه‌های رفیع وایوانهای

منیع ساخته در میان فضا طاقی در نهایت ارتفاع به اتمام رسانیدند ودر طرف قبلی
مسجدی عالی اساس بنافرموده وتمامی صحن واطراف را فرش از آجر پخته‌مثمن
گستردو در وسط حقیقی کوی‌بود برسر آب جدیده، در آنجا مسجدی عالی‌اساس‌بنا
نهاد وبه کاشی‌مزین ساخت‌و بر در مصلی‌در گاهی‌عالی‌اساس‌ساخته دری نصب[1] نمودو
۵ کتابهٔ آنرا خوشنویسان یاقوت بنان [۳۴۰الف] به کاشی الوان تزیین‌نمودند و
تاریخ اتمام و اسم بانی مثبت گشت . طوطی طبع مولانا حسن یزدی به نظم آن
ابیات گویا گشته درحین‌تحریرمصرع تاریخ به‌خاطربود نگارش یافت، **مصراع:**

کعبهٔ ارباب‌حاجت سجده گاه مقبلان

و الحق که تا خسرو سیارگان به سیر در آمده هرگز چشمش بر اساسی
۱۰ بدین قیاس نیفتاده و تاسپهر تیزرو آغاز حرکت نموده عمارتی بدین سان مشاهده
ننموده، از آوازمؤذنانش مقیمان عالم بالا را فیض وسرور وازغلغلهٔ ذکرمسبحانش
ساکنان ملاء اعلی را مسرت وحضور . و ایضاً مقرر نمود تاعلمای عالیمقدار بساط
افادت انداخته طلبهٔ افاضت شعار به تحصیل‌پردازند و وظیفه و مدد معاش‌به‌جهت آن
جماعت عاقبت محمود تعیین کرده اطعام‌هرروزه جهةفقرا و مساکین مقررداشت.

۱۵ و در شهر و بلوکات املاك و مستغلات[2] و قری‌ومزارع خریده بر آن بقعهٔ
شریفه وقف ساخت و در منزل «چفته» خانقاهی بود ازجملهٔ بناهای سیدرکن‌الدین
محمد . چون موقوفات آن سید عالیشأن به عنوان ملکیت به‌تصرف هرکس قرار
گرفته رونق ازآثار خیر او روی برتافته بودجناب میرزا اسحق بیك آنرا عمارت
نموده‌سا باطی برددروازه‌ساخت‌ومصنعه‌ای‌ترتیب داده مزارع حوالی‌را خریده‌داخل
۲۰ موقوفات اسحاقیه نمود و نیز در «انجیره» کـه پنج فرسخی شهر است رباطی بود
[۳۴۰ ب] که مسافران در آن منزل می‌نمودند و به سبب طول‌مدت خراب گشته
عمارت کرده مصنعه در حوالی آن ساخت و در پای کوه که نیم فرسخی رباط است
چشمه‌ای بود که چون چشم سنگین دلان نم بیرون نمی‌داد و مانند کف درم داران

۱ـ اصل: نسب ۲ـ اصل: مستقلات

گشوده نمی‌شد به‌ضرب کلنگ و تبر قطرهٔ آب بهم‌رسانیده به‌مصنعه آورد تا متردّدین از آن منفعت‌یابند.

و چون ازین شغلها باز پرداخت دیگر باره شوق سفر هند از خاطرش خطور نموده متوجه گردید و در اکبرآباد به‌ملازمت حضرت پادشاه فرمانروا شهاب‌الدین محمد شاه جهان رسید . پادشاه جهان برحقیقت او آفرین گفته از غایت توجه آن ۵ جناب‌را به‌خطاب « حقیقت خانی » مخاطب وبه منصب دیوانی مهد علیاجهان‌آرای-بیگم صاحب صبیهٔ ارجمند خود که ملکهٔ بلاد هند وبه‌منصب هشتاد هزاری ذات و سوار علم اقتدار می‌افراخت سربلند ساخت .

و آن جناب همگی همت به خدمات سرکار شاهزادگی و مثوبات اخروی گماشته در بندر سورت که‌به‌صاحب صوبگی[1] قیام داشت کاروانسرائی که شبیه و ۱۰ نظیرش [۳٤۱الف] در مملکت هندبه‌نظر هیچ‌مسافری درنیامده ساخته وقف‌نمود و در همان بندر و سایر بلاد هند منازل دلگشا و باغات بهشت‌بنیادبنا فرمودو چون سن شریفش قریب به‌هشتاد سال رسید وداع ملك‌و مال نموده به‌عالم بقاشتافت .

ازآن جناب یك‌صبیهٔ عفت‌قباب ماند که به‌عقد ازدواج خان عالیجاه والاشان ظهیرالدلاله ابراهیم خان درآمده و حضرات عالیات زاویه بنی اعمام آن حضرت و ۱۵ نجابت و معالی پناه میرزا زمان بیك که‌حسب الوصیة آن جناب متولی «اسحاقیه» است شرف همشیره زادگی دارد .

نظارت و اقبال پناه مقرب الخاقانی شمسا محمد علی بیکا
ناظر بیوتات سرکار خاصهٔ شریفه

آن حضرت به‌صفت اصابت رای و صفای عقیدت و وفورحسن خلق و مروت ۲۰ از ازباب جاه وحشمت مستثنی و ممتاز بود . در بدایت حال به‌امداد بخت‌خدا داد منظور نظر عنایت وملحوظ تربیت ورعایت خاقان جمشید حشمت فریدون شوکت گیتی ستان گشت و به‌اصناف [۳٤۱ ب] انعام و احسان معزز و مفتخر شده

۱- صوبه = ولایت.

محسود اماثل و اقران گردید و مرتبهٔ او از مراتب اقربا و اخوان در گذشت و نخست به خدمت کر کراقی به‌خطهٔ یزد آمده مدت چندسال در کمال استقلال بدان مهم قیام و اقدام نموده رایت اعتبار در امر امانت و دیانت برافراخت و انوار حسن سلوك وسعی او درهر باب به‌پیشگاه خاطر خاقان‌وافر احتشام روشن گشته به‌نوازشات ۵ شاهانه و الطاف خسروانه سربلند گردید. تا آنکه از مهم مزبور استعفا نموده روی امید به‌آستان ملایك آشیان گذاشته در اندك زمان در سلك مقربان بزم اختصاص و در زمرهٔ امراء کبارانتظام یافته پای بر ذروهٔ جاه وجلال نهاد ومهم قیجاجی‌سر کار خاصه وملك التجاری ممالك‌محروسه به‌قبضهٔ اقتدارو ید اختیارش در آمد. همچنین در اوایل سلطنت و فرمانروائی پادشاه جمجاه ملایك سپاه، سزاوار تشریف خلافت ۱۰ و جهانداری، شایستهٔ سریر سلطنت و کامکاری، رافع لوای عدل‌و احسان، مظهر قدرت رحیم رحمان سلطان شاه صفی موسوی بهادرخان پرتو الطاف شاهنشاهی بروجنات احوالش تافته به‌ایلچیگری هندوستان مأمور گردید، [۳۴۲ الف] **رباعی:**

هر کس که ز فضل ایزدی بهره ورست

بر چهرهٔ او ز نور دانش اثر است

۱۵ اندر نظرش عروس اقبال ظفر

هر دم به‌بهانهٔ دگر جلوه گر است

و آن‌جناب حسب الفرمان‌لازم الاذعان‌جهان مطاع به‌حشمتی که چشم زمانه شبیه و مانند آن ندیده اعلام توجه مرتفع ساخت و پس از وصول به ولایت هند به‌نوعی در اداء رسالت قیام نمود که دستور العمل ایلچیان عظیم‌الشأن گشت و بعداز ۲۰ مراجعت و تقبیل قوایم سریر خلافت خدمات شایستهٔ او در نظر پادشاه هفت کشور درجهٔ استحسان یافته فرق افتخار و مباهاتش را به‌انعام افسر زرنگار وخلع فاخره به‌اوج سپهر دوار رسانیده مشمول عواطف بی‌دریغ ساخت .

و هم در آن ایام منصب جلیل المرتبهٔ وزارت دارالسلطنهٔ اصفهان را در عهدهٔ اهتمامش فرمود و آن وزیرعدالت تمکین به‌تمهید بساط عدالت وانصاف ورفع‌رسوم

ظلم و اعتساف پرداخته روضهٔ امید رعایا و متوطنان آن ملك که تشنه‌لبان بوادی
نامرادی‌بودند ازرشحات سحاب مکرمت‌انتساب آن آصف ثانی‌سمت نضارت گرفت
و بعد از اندك زمان باز پرتو آفتاب عنایت از مطلع مرحمت شاهنشاهی طالع شده
بروجنات احوالش تافته‌نظارت بیوتات سرکار خاصهٔ شریفه که اعظم مناصب‌دیوان
اعلی است به آن جناب مفوض گردید و پایهٔ قدر و منزلتش از اکثرامراء عظام و ۵
مقربان بارگاه فلك احتشام در گذشت و درگاه خلایق ملاذش آرامگاه اکابر و
اشراف [۳۴۲ ب] و بی شایبهٔ تکلف و غایلهٔ تصلف آن جناب از عنفوان اوان
جوانی تا اواخر ایام زندگانی در کرم وسماحت وجود و سخاوت رقم نسخ برمکارم
صاحب ری و حاتم طی کشید وهرچه از هرممر به‌دستش آمد دروجه انعام سادات‌و
علما و مشایخ و فضلا مصروف گردانید و پیوسته همت بر اشاعهٔ خیرات و مبرات ۱۰
می‌گماشت و در باب ساختن پل‌ورباط و اجرای‌آب قنوات واحداث قری ومزارع
غایت مبالغه به‌جای می‌آورد .

در آن اوقات که کوکب اقبال آن حضرت در نفاد امر و علوشان و مزید
اقتدار روی به‌اوج شرف و رفعت نهاد ابراز شرم ایثار دست گوهر بارش غرق عرق
خجلت بود و کوه از اندوه دل گوهر بخشش خون در درون بسته‌کان لعل و یاقوت ۱۵
ظاهر نمی‌نمود ، **نظم:**

هیچ سایل به خوش دلی و به خشم
لا در ابروی او ندیده به چشم
تا نیاید ز سایلان تشویر
همه پیش از بیار گوید گیر. ۲۰

ذکر قری و مزارع و عماراتی که حسب الفرمودهٔ آن‌حضرت در
اصل شهر وبلوکات یزد احداث گردیده

در آن اوقات که مقرب الخاقان مومی‌الیه به‌امر کرکراقی در خطهٔ یزد بر
قالیچهٔ استقلال نشسته بود نخست در اصل‌قصبهٔ مهریجرد قناتی حفر نموده موسوم

ساخته به‌میاه علیاباد .

و ایضاً به موجب اشارهٔ آن جناب[۳۴۳الف] استادان بنا و باغبانان دانا باغاتی دلگشا و بوستانی روح افزا در صحرایی بهشت آسا به قرب قصبهٔ مزبوره به سر آب نعیماباد طرح انداختند و در اطرافش جدار بلند مقدار برافراخته ساحت باراحتش را از نشاندن نهالهای ثمر بخش و گلبنهای عطر پرور معطر ساختند و در اطراف و جوانب درخت سرو و چنار و کاج غرس نمودند و آسیا و مصنعه و سرا در همانجا بنا نموده به‌اتمام رسانیدندوحالا آن گلشن‌فردوس‌وش‌مشهور گشته به«علیاباد» و به کمال معموری رسیده و از نزاهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده ، شکوفهٔ بساتین افلاك از انفعال گلهای رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد برآید وعندلیب خوشنوای طبع‌دراك در وصف گلهای بدایع آثارش نغمهٔروضة من ریاض الجنة سراید ، بنفشهٔ مشکبوی از حوالی لاله‌هایش چون زلف دلفریب خوبان سر برزده و سنبل سلسلهٔ موی با گلهای حمرایش همچون خط غالیه بوی بالعل بتان خوش بر آمده اثمار حلاوت آثاراشجارش قوت روح وقوت دل و هوای فضای دلگشایش [۳۴۳ ب] در جمیع اوقات به غایت معتدل ، **شعر:**

چو خط بتان سبزه اش دلگشا
ز سرگشتگانش نسیم صبا
درختان سروش همه دلپسند
چو سبزان رعنای بالا بلند
هوایش همیشه نه گرم ، نه سرد
نه در وی غم گل نه اندوه گرد

و همچنین در سنهٔ ست و اربعین و الف در حوالی قصبهٔ مهریجرد چشمه جاری کرده قریب به‌پنج فرسخ راه قنات حفر نموده آن آب‌را به‌موضع «چاهوك» آورد و در آن صحرا امر فرمود تا معماران دانا و استادان بناطرح قریه انداختند مشتمل‌بر خیابان بسیار، همه متساوی‌الاضلاع. ومسجد وحمام و بازارچه وکاروانسرا

و باغات و عمارات رفیع‌الارتفاع بنا کرده به‌اتمام رسانیدند .

وخلف الامرایی **محمدمؤمن‌بیك** ولد اکبر آن جناب در سنهٔ ثلاث وخمسین والف که به‌امر داروغگی به‌خطهٔ یزدآمده بود برسرخیابان به‌جهت دیوانخانه‌طرح باغی انداخت و بنایان ز معماران چابك دست به اندك روزی عمارت نمودند و در باغ دریاچه‌ای که طول وعرض آن چون فضاء امل پایان‌ندارد ساخته درختان چنار در اطراف نشانیدند .

و عالیحضرت غفران پناه **صفی قلی‌بیك** ولد کهتر آن حضرت در میان همان باغ [٣٤٤الف] عمارتی مختصر ساخته در رونق‌قریهٔ مزبوره مساعی جمیله به‌ظهور رسانید و اکنون خرمی‌و نزاهت آن محل به‌درجه‌ای‌رسیده که رشك‌فرمای‌فردوس برین و از کثرت باغات و عمارات غیرت افزای طارم ارم گردیده، **بیت:**

بوستانیست که طاوس ملایك هردم
از سر سدره نماید به هوایش پرواز

دیگر درحوالی «سریزد» قناتی حفر نمود و از میان باغات و شارع سریزد آب‌راجاری ساخت ودر سفلی سریزدطرح دیهی‌انداخته سرا وخانه‌ها وباغات‌ترتیب داده آن محل را موسوم ساخت به ناظرآباد وتا مدت سه چهار سال قریب چهاررقم آب در جریان بود بیك نا گاه‌آب باز ایستاد وقنات مسدود گشت وآن موضع روی به‌خرابی آورد و هر چند وکلاء آن جناب در جریان آب سعی نمودند قطره‌ای به‌کام لب تشنگان اطفال نبات نرسید .

دیگر برسرقبر ناظم مناظم سخندانی مولانا وحشی بافقی‌حظیرهٔ مختصر در نهایت تکلف ساخت ودر حوالی مزارمنور حضرت امامزاده واجب التعظیم‌شاهزاده فضل رضا علیه التحیة والتسلیم برجی‌ساخته **نقاره‌خانه** ترتیب داد وتا الیوم صبح و شام صدای نای و نفیر به گوش ساکنان فلك اثیر می‌رسانند .

دیگر در بیرون«درب مهریجرد» حمامی چون دل عاشقان جان سوخته گرم سودا و مانند چهرهٔ گلرخان [٣٤٤ ب] عرق آلود حیا بنا فرمود . سقفش از

قطرات عرق چون گنبد آسمان پرستاره و چشم مهر و ماه بر گل جامش گـرم نظاره، **شعر:**

به جز گل جام و سقف او که دیده
طلوع چند مهـر از یـك سفیده

۵ دیگر در «عبدالملك» که محل نزول قوافل است و مصنعه و سایر عمارات آن منهدم گشته بود عمارت نموده به‌حالت اصلی آورد.

برضمایر دانش مآثر اذکیا ظاهر و هویدا خواهد بود که مقرب الحضرة الخاقانی محمد علی بیك به‌اشاعهٔ خیرات و ساختن عمارات به غایت مایل و راغب بود و در ایام اختیار به بقاع خیر و رباطات مثل بقعهٔ واقعه دربابا رکن اصفهان و ۱۰ رباط ورزنه و نائین و نیستان و شاه طور ومورچه خوار وسرراه چال سیاه وخوار ری وسایر بلاد و امصار بنافرمود. لاجرم عنایت سبحانی اشعهٔ شمسهٔ قصر اقبالش را مانند نور آفتاب به اوج ظهور رساند و اسم شریفش در نیکویی بر کتابهٔ مبانی روزگار باقی و پایدار ماند.

و آن حضرت را دوخلف نیك اختر بود: یکی **محمد مؤمن بیك** نام که هم‌در ۱۵ ایام حیات والد به عالم بقا خرامید و دیگری **صفی قلی بیك** که بعد از فوت پدر نامدار برمسند وزارت خطهٔ یزد متمکن گردید وشمه‌ای ازاوصاف حمیدهٔ او در ضمن اطوار وزرا مرقوم گشته و درین مقام متوجد تکرار آن نمی گردد.

مرحمت و غفران [۳۴۵ الف] پناه زبدة الاماثل آقا حاجی یزدی المشتهر به‌مهتر حاجی

۲۰ والد مشارالیه مرد صالحی نیکو نهاد بود چندانکه ولد خود را در ایام صبی ترغیب به کسب کمال می‌نمود ومفید نمی‌افتاد وهرچندزجر می کرد آن پسر بلند همت اطاعت پدر نمی‌نمود. چون منع و زجر به‌سرحدافراط رسید و آقا حاجی از دست والد خود به‌جان رسید ناچار فرار نموده از وطن مألوف اعنی دارالعبادهٔ یزد پیاده و بی زاد و راحله به‌جانب اصفهان شتافت. وچون به شهرستانك اصفهان رسید

دید که خاقان گیتی ستان سلطان شاه عباس ماضی بهادر خان برسمند باد رفتار هامون نورد که‌شمال تندرو ازهمراهی‌او بازماند ووهم تیر گرد به گرد اونمی‌رسد ، **شعر:**

چو اشك عاشقان گلگون و خوش رو •

جهان پیماتر از شبدیز خسرو ۵

نشسته و به همراهی قاید اقبال بی جود و حشم متوجه یزد است . بی آنکه برو ظاهر شود که آن والاجاه فرمانفرمای زمانست در جرگهٔ شاطران رکاب فلك‌فرسا به‌دوندگی‌درآمد . چون منزل ورزنه محل نزول‌خسروجهان گردید تمامی پیاده‌ـ روان که در رکاب سعادت انتساب بودند در عقب مانده سوای آقا حاجی دیگری حاضرنبود. اسب‌را به‌او سپرده به‌استراحت مشغول شد،ودر وقتی که خسروسیارگان ۱۰ [۳۴۵ ب] از راحت خانهٔ مغرب به جانبی دیگر از افق رایت طلوع و ظهور برافراخت خسرو ایران برتوسن گردون خرام سوار گشته روانه گردید و در آخر همان‌روز آن مسافت بعید که قریب‌به چهل فرسخ بود طی فرموده به یزد رسید . و چون‌آن خطهٔ بهشت منزله ازفرّ شکوه آن‌حضرت رشك حدیقهٔ‌جنان وروضهٔ‌رضوان گردید آقا حاجی را در رکاب عالی‌دیده زبان‌به‌تحسین گشاده اسب را بدو سپرد و ۱۵ مشارالیه‌رادرسلك شاطران‌سرکارهمایون‌انتظام‌فرمودوبعد،ازمراجعت به‌مقر سلطنت آقا حاجی که جوانی‌بود خوب روی شیرین زبان دل‌پادشاه زمان در اثنای‌محاورت به‌ملاقات او مایل شد و خاطر مبارك را به ملاقات دایمی او رغبتی پدید آمد و او روزبروز به‌حرکات غریب وسخنهای عجیب پادشاه‌کامران را شکفته ساختی وساعت به‌ساعت ملك وافراحتشام در تقرب و تعظیم او بیفزودی تا محرم حریم سلطنت و ۲۰ جلال گشت ،**مصراع** :

هرکه شد محرم دل درحرم یاربماند.

خاقان‌بنده نواز رتبهٔ تقرب ومحرمیت ومجالست مجلس‌اعلی اورا اختصاص داده به امر عظیم القدر مهتری رکابخانهٔ خاص سرافراز ساخت و به خطاب مقرب‌ـ

الخاقانی «مهتر حاجی» معزز و ممتاز فرمود. مشارالیه زمین خدمت بوسه داده گفت، **شعر** :

گل باغ شه عالم‌افروز باد
[۳۴۶ الف] چراغ شبش مشعل روز باد

من بنده خودرا قابل این منصب عالی نمی‌بینم و استحقاق چنین رتبه درخود مشاهده نمی‌نمایم لیکن نظر شهنشاهی کیمیایی است که خاك تیره‌را زر صافی سازد و سنگ ناقص را گوهر کامل گرداند، **مصراع** :

خاکی که بر آن گذر کنی زر گردد.

امید که به‌میامن عنایت خسروانه شرایط ملازمت بر وجهی مرعی افتد که به درجهٔ استحسان اقتران تواند یافت و خدمت شهریار را به نوعی پیش گرفت که روز به‌روز قربت او در حضرت شاهی زیاده می‌شد تا بکلی معتمد علیه گشت و به‌واسطهٔ ملازمت گوی شرف از اقران در ربود، **مصراع** :

به‌چوگان خدمت توان برد گوی.

و چندان املاك و رقبات و زر و اسباب جمع نمود که نه‌پای یقین پیرامن قیاس و تخمین می گشت و نه‌دست گمان به‌دامن حصر و شمار آن می‌رسید و چون اجل مقدر در رسید به‌صد حسرت دل ازملك ومال برداشته به‌وادی عدم شتافت ودر اندك وقتی تمامی آنها در معرض تلف در آمده از دست وارث بدر رفت .

و بعد از فوت آن جناب هریك از پسران و اقوام به منصبی مقرر و ممتاز گشتند و رفعت و معالی پناه جامع الکمالات **میرزا ابراهیم** که به‌صفت فراست و کاردانی و سمت کیاست و فضایل نفسانی [۲۴۶ ب] اتصاف داشت و به حلاوت گفتار و محاسن کردار و اطوار پسندیده معروف ومشهور بود و قرابت قریبه با آن مرحمت پناه داشت درزمان سلطنت وجهانبانی اعلیحضرت کیوان رفعت قضاقدرت جمشید حشمت خاقان رضوان مکان سلطان شاه صفی بهادر خان به‌منصب تصدی خالصهٔ سرکارخاصهٔشریفهٔخطهٔ یزد سرافراز گردیده فرق‌عزت به‌اوج مباهات‌رسانید

وصبیهٔ صلبیهٔ خود را در عقد ازدواج **اسمعیل قلی بیك** ولد غفران دستگاه **آقاحاجی** انتظام داده بعد از چند وقت درخت بختش بـهمیوهٔ مراد بارور گـردید و در چمن زندگانی گلی شکفته گشت، **شعر**:

چو بختش به اقبال منشور داد

سپهرش یکی نامور پور داد ۵

یعنی طلیعهٔ طلعت خجسته اثر خلفی ارجمند در شهور سنهٔ ثلاث و خمسین و الف از افق ولادت طلوع نموده موسوم گشت به **میرزانورالدهربیك** . دیدهٔامید جد و والد از دیدن آن قرةالعین روشنایی افزود، **شعر:**

ز نور طلعت آن دری سپهر کرم

چو بوستان ارم شدریاض جان خرم ۱۰

کلك دبیر نتیجة الوزرائی میرزاحسن مستوفی المتخلص به «واهب» درتاریخ تولد آن مولود عاقبت محمود [۳۴۷ الف] برلوح روزگار نگاشت، **نظم** :

فکر تاریخ کرد «واهب» و گفت

مـردم هـر دو چشـم اسمعیـل

و میرزا خان مفرد نیز در رشتهٔ نظم کشیده، **شعر** : ۱۵

بربـا از قمـر کلاه و بگـو

از قمـر آفتـاب پیدا شـد

و میرزا نور الدهر بیك در ایام طفولیت در مهد تـربیت جد نامدار و پـدر عالیمقدار نشو و نما یافته چون به حد تمیز رسید به کسب کمال و تعلیم علم سیاق همت گماشته در اندك زمانی سرآمد نویسندگان عطارد نظیر گشت و در حسن خلق ۲۰ و خط انگشت نمای مستعدان روزگار گردید .

و بنا بـر آنکه **حاجی احمدخان** عمش در ولایت هند منظور نظـر مرحمت فرمانفرمای آن دیار شده به منصب مناسب رسیده بود شوق ملاقات عم عنان جانش گـرفته در سنهٔ ثمانین بعد الف به جانب هندوستان روان گـردید و در اکبرآباد

به‌ملاقات عم رسیده در همان چند روز اول مراجعت نمود و به‌حسب سر نوشت کار-
فرمایان قضا و قدر آن جناب را به‌جانب حیدرآباد تکلیف نمودند و بعد ازوصول
بدان ملك نواب‌نامدارعالی‌مکان‌نیکنام خان امیرالامرای ولایت کلکنده [٣٤٧ب]
که رای عالم آرایش شمع شبستان مملکت بودی وفکر صواب اندیش او بیك‌تأمل
٥ هزارعقدهٔ مشکل بر گشودی وبیك نظر التفات آدمیزادگان سر گشتهٔ وادی‌غربت
را به‌مرتبهٔ جاه وجلال رسانیدی، **شعر** :

همتش دست کرم چون بر گشادی روز بزم

خیره ماندی از عطایش دیدهٔ وهم و قیاس

آن جناب را منظور نظر اشفاق ومرحمت فرموده مقدم‌او را به‌اعزاز و اکرام تلقی
١٠ نمود و ریاض امانی وآمالش را به زلال عاطفت سر سبز و شاداب گردانیده قامت
حالش‌را به‌خلعت مکرمت و افضال‌اعتدال سروسهی‌بخشیدومنصب«جماعت‌داری» و
سر کردگی پنجاه‌سوار مع انعام و مواجب مناسب عنایت‌نمود، **شعر** :

به کاری که اقبال یاری دهد

از اول اساسش به خوبی نهد

١٥ و چون میرزا نورالدهر بیك به‌صفت فراست وکاردانی و سمت قابلیت ارثی‌و
اکتسابی اتصاف دارد و به میدان دانش گوی مسابقت از امثال و اقران در ربوده
همواره تخم خیر خواهی و نیکویی و احسان در زمین دل طوایف انسان می‌کاشت
و شمه‌ای ازین اوصاف مرضیه در نظر بصیرت نواب حقیقت بین حشمت تمکین
روشن گردید لاجرم در ازدیاد جاهش افزود و در روز چهارم شهر مبارك رمضان‌سنهٔ
٢٠ اثنی و ثمانین والف «سرلشکری» پانصد سوار به او مفوض گردانیده [٣٤٨الف]
سرافتخارش رابه‌اوج اعتبار و عزت رسانید .

بر ضمیر منیر ارباب استعداد مخفی و مستتر نماناد که آن جناب طبعی
نظم و وقوفی تمام در حل معما دارد و گاهی کلك سخن گذارش به‌تحریر غزل و
رباعی زبان می گشاید . در سنهٔ خمس و سبعین و الف **آقامحسن‌معدن‌باشی در**

یزدآباد اصفهان به‌احداث مسجدی جدید موفق گشت و طوطی قلم خجسته رقم آن جامع کمال به‌نظم این رباعی گویا گردید، **رباعی**:

چون گشت به یمن شحنهٔ ارض نجف
این تـاره بنا تمـام از روی شعف
از عـرش مجید این ندا نـازل شد ۵
یابد ز نماز صاحب‌الامـر شرف

غفران پناه امجد خواجه پیراحمد

از بزرگزادگان و اشراف و اعیان مفازه[1] و جندق بود و در علم استیفا و سیاق بی‌نظیر آفاق بود. مدتی به‌سرانجام اعمال بزرگ ووزارت نواب بلقیس‌الزمانی صفیه سلطان بیگم مشهور به‌شاهزاده خانم صبیهٔ شاه اسمعیل ثانی اشتغال داشت ودر ۱۰ آن‌مهم پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت و به‌سبب عنایت آن ملکهٔ جهان مالك عقار [۳۰۸ ب] و ضیاع بی‌شمار شده رایت بی مثلی می‌افراخت و آن جناب را دوخلف سعادتمند بود: **خواجه محمد سعید** و **خواجه‌عبدالحی** و هر دو در کمال اعتبار و حرمت زندگانی به‌پایان رسانیدند وا کنون اولادامجاد ایشان در غایت رفاه‌حال و نهایت عزت در خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد روزگار می گذرانند. ۱۵

منظور انظار حضرت ربانی خواجه محمد علی یزدی و اولاد امجاد آن غفران پناهی

آن جناب در امر تجارت به‌غایت ماهر بود. ازحسن طالع بعد از ترددات و تعب اسفار روم و هند صاحب مال و اسباب حشمت گشته املاك و رقبات لاتعد ولاتحصی درید تصرفش قرار گرفت واجرای قنات علیاباد ازطرف ولایت میبد کرده ۲۰ آب آنرا بقصبهٔ طیبهٔ اردکان برده‌درخانه‌هاو باغات اهالی و اشراف ورعایا جاری‌ساخت و نهال امید ساکنان آنجا را سرسبز وسیراب نمود و نیز همت به‌جاری نمودن قنات محمودآباد میبد [۳۴۹ الف] واحداث قریهٔ‌مزبوره گماشته‌باغات‌بهشت بنیاد وعمارات عالی اساس طرح انداخته در اندك زمان چنان آباد نمود که رشك فرمای جنان و

۱- اصل: مفاضه

قصور خورنق گردید . وچون زمان اجل مقدر رسید فرزندان گرامی خود **خواجه ملك قاسم** و **میرزامحمدامین** را به ساختن سرا و پل ورباط و مصانع وصیت و امر نمود .

خواجه‌ملك‌قاسم که مهین فرزند ارجمندش بود و در امور دنیوی ید بیضا داشت از مشقت گاه و بیگاه و تعب اسفار نیندیشیده همت به‌امر تجارت گماشت و بعد از آنکه سالها اوقات در آن امر صرف نموده مالك ضیاع و عقار گردید، قاید قضا و قدر عنان اختیارش به‌جانب‌بلاد هند کشیده در اکبرآباد مرغ روح شریفش از قفس قالب نجات یافته به‌جانب فردوس اعلی در پرواز آمد. واز آن‌جناب خلف سعادتمندی ماند موسوم به **میرزاعسکر** [۳۴۹ ب] و آن جوان حمیده خصال به‌لطف گفتار و حسن کردار و صورت خوب وسیرت مرغوب اتصاف داشت وپیوسته نقش زهد و عبادت بر لوح خاطـر می‌نگاشت . در شهور سنهٔ ثلث و ثمانین و الف متوجه بلاد هند گردید وبعد ازآنکه به‌احمدآباد گجرات رسید ازغایت دین‌داری و پرهیزگاری شوق طواف بیت‌الله الحرام و ادراك زیارت روضهٔ حضرت خیرالانام صلوات الله وسلامه علیه‌ازباطن پاکیزه‌اش‌سربرزده‌بودن‌درولایت هندرامکروه‌شمرد و از راه دریا به‌حجاز ویثرب شتافت وپس از شرف وسعادت طواف وزیارت وتحصیل دولت آخرت عنان عزیمت به‌صوب وطن مألوف انعطاف نموده چون به‌ارض فارس رسید داعی حق رالبیك اجابت گفته به‌منزهات آن جهانی رخت هستی انداخت.

وخادم آل‌سیدالمرسلین **میرزامحمدامین** ولد خردتر [1] [۳۵۰ الف] خواجه محمدعلی که‌به کمال‌مردمی ومروت‌و جوانمردی‌وسخاوت معروف و به‌حسن مقال ولطف گفتار و سیرت پاکیزه وخوی خوش و کردار نیك موصوف بود بعد از والد غفران‌پناه به‌فرّ‌مصاهرت، جالینوس الزمانی‌حکیم‌کاشفا محمدا که از غایت عظم‌شان و سبب تقرب پادشاهان عالی مکان صفوی محتاج به توصیف نیست رسیده در نهایت اعتبار و غایت اقتدار در بلدهٔ یزد قرار گرفت و نخست حسب الوصیة والد مرحوم

۱ـ اصل : خوردتر

کاروانسرائی در قصبهٔ میبد و دیگری در قریهٔ عقدا به‌استحکام تمام ساخت تا ملجأ
مسافران ستم رسیده و پناه غریبان محنت کشیده و موجب امن و امان دارین بوده
باشد و دیگر پلها بسته بر آبهای عظیم مثل «پل‌اجیه» و غیره تا مردمان را تردد بر
آن سهل و آسان و موجب رضای حضرت رحمن و ترفیه حال مسکینان و متردّدان
بوده باشد و [۳۵۰ ب] دیگر در « محلهٔ ابوالمعالی » مصنعه ساخته که آب آن ۵
باماءمعین‌دم مساوات می‌زندو پیوسته لب تشنگان آن‌محله از زلال چشمهٔ همت آن
جناب کام امید تر ساخته‌سیراب می گردند.

و بنابر آنکه میرزا محمد امین در باب ساختن قصور و منازل دلگشا و باغات
فردوس‌نما شعف‌تمام داشت درین باب نهایت سعی به‌عمل آورده چندان زرصرف‌نمود
که به‌نوشتن و گفتن در نمی‌تواند آمد. راقم اوراق بر بیان بعضی از آن مرقوم‌قلم ۱۰
حکایت نگار می گرداند و رجوع برخی دیگر به‌نظاره کردن حواله‌می‌نماید، بمنه
و کرمه.

حجله‌آرای ابکار معانی و پیرایه بند انجمن‌خوش الحانی اعنی طوطی‌شیرین
کلام قلم عشرتگاه سخن را بدینگونه آرایش داده و دارالملک معنی را بدین نمط
آذین می‌بندد که آن جناب منزلی نزهت قرین‌در حوالی «خان‌خواجه ضیاءالدین ۱۵
محمد» اختیارنمود ومهندسان‌ومعماران‌حسب‌الفرموده به‌بدیع‌تر وصفی[۳۵۱الف]
اساس انداختند و سقف و جدار به‌نقوش وزیب به‌خوبتر صورتی پرداختند چنانچه
آن‌آرامگاه ارم آیین از طلا و لاجورد رشك نزهت سرای خلد برین گردید، **شعر:**

رضوان به‌لاجورد ابد بر کتابه‌اش
تحریر کرده دام لك العز و البقا ۲۰

و دیگر در سر آب گرد فرامرز طرح باغی بهشت آسا انداخته عمارتی نیکو
بنا نمود و درختان سرو غرس کرده در کمال تکلف به‌اتمام رسانید و بعد از آنکه
ازین امور فراغت یافت در سنهٔ سبع وستین و الف هجریه لبیك گویان به حجاز و
یثرب شتافته به‌شرف طواف بیت الله الحرام و زیارت سید آخرالزمان علیه الصلوة

والسلام مشرف گردیده عنان عزیمت به‌وطن مألوف انعطاف داد وپس‌ازورود سالهای بسیار درنهایت عزت و اعتبار برمسند مرادتکیه داده آسوده و مرفه زندگانی نمود و به‌قدر مقدور در ترفیه حال فرق برایا همت گماشت .

و بنا برآنکه هر کمالی رازوالی متعاقب [۳۵۱ ب] و هر بهاری راخزانی
۵ در پی فی سنهٔ ثمان و ثمانین بعدالف بدست تقدیر حضرت سبحانی بساط زندگانی آن‌جناب طی گردید و سه خلف نیکو خصال به‌یادگار ماند : **میرزا کلبعلی**، **میرزا محمدعلی** ، **میرزا محمد رضا** .

میرزا کلبعلی جوانیست که ذات مکرمت قبابش به آب خوشگواری سرشته شده و نهال قامت طوبی مثالش سر به‌اوج خلق و احسان کشیده با وجـود حسن
۱۰ صورت به‌خوبـی سیرت آراسته و جمالش به ازهار بی تکلفی پیراسته، همه مردی و مروت و جوانمردی و فتوت و حسن مقال و لطف فعال ازو پیدا، **نظم:**

ای ز سر تا پا چو چشم خویش عین مردمی

چون تواند بود چندین لطف در یك آدمی

دل دوستان در صحبت او تـازه و خـرم ؛ سینهٔ غریبان از مرهم خلقش
۱۵ مبتهج وبی‌غم. از بدایت حال تا این زمان که سن عزیزش ده مرحله از چهل گذشته پیوسته در دکان مصاحبت باکافهٔ خلایق گشاده[۳۵۲ الف] وهزل و مزاح نسبت به خاص‌وعام‌ورد زبان کرده در سنهٔ‌ثمان وستین بعدالف هجری که جامهٔ عمرش طراز شباب‌وموی سرش‌اثر پر غراب داشت متوجه‌مشهدمقدس معلی گردیده شرف طواف مزارفایض‌الانوار، **شعر:**

۲۰ دین و ایمان جهان سلطان علی موسی‌رضا

آنکه‌بی‌مدحش‌سراسر گفتگو قیل‌است‌وقال

حاصل نمود و در ماه مبارك صیام به طاعت و عبادت گذرانید و درلیالی‌ثلثین اصلا سلطان منام برشهرستان حواس آن جناب استیلا نتوانست یافت . وبعد ازچند وقت

به‌خطهٔ یزد که وطن مألوفش بود مراجعت نمود و فی سنهٔ تسع وستین و الف قاید قضا و قدر گریبان جانش گرفته به‌دیارهند کشید . و بنابر آنکه مردم خلیق‌مکرم باشند و نزد همه‌کس عزیز و محترم، چه حسن خلق‌نوریست ازانوار حکمت‌الهی و سری از اسرار عزت پادشاهی که بدان نور شریف دیدهٔ بصیرت منور گردد وبدان سرعزیز معرفت‌حسن‌صفات [۳۵۲ب] [حاصل‌شود] و آن جناب جوانیست به کرم مشهورو به‌رعایت میهمانان و مراعات ایشان موصوف و به حسن خلق و مصاحبت معروف، امرای عالیشان به صحبتش راغب گشتند و تا این زمان که سنهٔهجری به تسعین و الف رسیده منظور انظار اعاظم خوانین و امرای آن ملك است .

میرزا محمدعلی به‌محامدسیر ومحاسن شیم موصوف ودر زهد و تقوی درجهٔ علیا دارد و همواره به‌تحصیل علوم دینیه همت می گمارد. در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط وکامرانی است تا این اوان که چهار مرحله از مراحل عشره طی نموده اصلا مرتکب مناهی و ملاهی نشده و روی به‌محراب دین داری و طاعت و عبادت آورده از خود به‌تقصیر راضی نگشته .

و **میرزامحمدرضا** که فرزند کهتر میرزا محمد امین و صبیه زادهٔ بقراط‌الدورانی حکیم کاشفا محمدا است که از غایت عظم شان محتاج به توصیف نیست عزیزیست [۳۵۳ الف] نیکـو روی خوش خوی شیرین مقـال . درحین‌تحریر احوال خیرمآل آن جناب در دارالامان ملتان اشتیاق ملاقات از حداعتدال تجاوز نموده طوطی شیرین گوی بنان ازجانب مسود اوراق به‌این مضمون مترنم گردید، **شعر:**

گر چه دوریم به‌یاد تو قدح می‌نوشیم

بعد منزل نبود در سفر روحانی[1]

۱ـ صفحهٔ الف ازورق ۳۵۳ بهمین جاختم میشودوصفحهٔ ب آن‌سفیدست.

[۳۵۴ الف] نجابت پناه نتیجة الحکما میرزا محمد سمیع ولد میرزا عبدالجلیلا

آن جناب خلف سعادتمند مرحمت پناه میرزا عبدالجلیلا و برادرزادهٔ حکمت وغفران دستگاه میرزا کریما استُ و به‌حسب نجابت ذاتی و کمالات اکتسابی افضل اماثل و اقران بود. رخسار آفتاب کردارش چراغی بود ازشبستان خاندان مجد و کمال روشن گردیده وقامت طوبی مثالش سروی بود از بوستان حکمت اطباء عالی‌مقام سر کشیده ، **شعر:**

جمالش خوبتر از هر چه گویم
نمی‌دانم ازین بهتر چه گویم
کمالش تا به حدی بود ظاهر
که کلکش از بیانش گشت قاصر

و آن مجمع کمالات از طبابت که موروثی آن سلسله است استغنا زده ظاهر همت خود را درهوای تحصیل کمالات دیگر درطیران درآورده لوای عافیت افراخت و همواره بروسادهٔ بی‌تکلفی متکی بوده با حضرات عالیات عمال خجسته اعمال و اشراف واهل علم واجتهاد صحبت می‌داشت وچون سن شریفش قریب به‌چهل سالگی رسیده ناگاه فی سنهٔ سبع و ثمانین و الف [۳٥٤ ب] دست تقدیر ایزد قدیر تعالی شانه و عظم برهانه بساط انبساط آن حاوی اخلاق را درنوشت و آفتاب جهانتاب زندگانیش سر درنقاب اختفا کشید، **شعر:**

آن یوسف مصر عزّ و اقبال
خورشید سپهر فضل و افضال
از اوج سریر و عزت جاه
در چاه فنا فتاد ناگاه

محل سکنی میرزامحمد سمیع درین دارفنا و منزل بی‌بقا خانه‌ای بوددر«محلهٔ چهار منار » مشهور به«خانهٔ امینای فتوحا» که به‌عنوان ملکیت شرعی دریدِ تصرفش

درآمده در تعمیر آن غایت سعی به‌جای آورده بود. و از آن جناب چند پسر نیك‌اختر به‌یادگار ماند. در سنهٔ ثمان و ثمانین بعد الف که مسود اوراق در شاه جهاناباد بود استماع افتاد که **میرزامحمد مغیظ** مهین فرزندش که در عنفوان شبابست و آثار نجابت از ناصیهٔ احوالش هویداست به‌طرف حیدرآباد توجه نموده .

جامع کمالات و فضایل صوری و معنوی مولانا محمد امین قاری

۵

به‌علو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق [۳۵۵ الف] موصوف و معروف و عالمی متبحر و فاضلی روشن ضمیر و در علم قرائت به‌غایت ماهر بود. از خطهٔ یزد که محل توطن آباء کرامش بود به‌دارالسلطنهٔ اصفهان رفته پرتو انوار عاطفت شاهنشاهی بروجنات احوالش تافت و به‌مدد معاش ومقرری همه ساله کامروا گردیده بعد از اجازت ازجانب‌خاقان‌کامران به‌مشهد مقدس معلی‌رفته ۱۰ برسجادهٔ تقوی وپرهیزگاری نشسته سالهای بسیار علما و اشراف هردیار از وجود فایض‌الجود آن‌منبع خلق واحسان مستظهرمی‌بودند تا آنگاه که به‌منزهات جنات عدن انتقال نمود .

و از آن عالم علوم ربانی خلفی به یادگار ماند **میرزاابوالحسین** نام‌که ذات بابرکاتش مجمع‌اخلاق حسنه‌بود. درایام‌شباب‌واوان جوانی‌به‌تحصیل فضایل نفسانی ۱۵ موفق گشته‌درسنهٔ‌ست‌وستین والف‌به عزم گزاردن[1] حج اسلام ودریافت‌سعادت زیارت روضهٔ مطهره ، **شعر:**

محمد تاجدار تخت کونین
دو کون ازوی پراز زیب وپراز زین
چراغ‌چشم[۳۵۵ب]چرخ‌انجم‌افروز ۲۰
ز نامش حرز طومار شب و روز

توجه نمود و بعد از ادراك آن دولت عظمی و مراجعت از یثرب و بطحا به‌وطن مألوف در کمال اعتبار و احترام روزگار خجسته ساعات می گذراند .[2]

---

۱ — اصل: گذاردن

۲ـ صفحهٔ ب ازورق۳۵۵ بهمین جاختم میشود وصفحهٔ الف ازورق۳۵۶سفیداست.

[۳۵۶ ب] مرحوم سعادتمند خواجه سیف‌الدین محمود نقشبند

آن جناب نسبت قرابت قریبه با عندلیب بوستان فصاحت و شیرین کلامی خواجه غیاث الدین علی نقشبند یزدی داشت و در اقسام کمالات و هنر و کیاست یگانهٔ روزگار ووحید اعصار بود . در اصابت رای و وقوف ومهارت درامر نقشبندی شبیه و نظیر نداشت . لاجرم کمالات او در السنه و افواه دایر گشته شمه‌ای‌از آن به عرض خاقان زمان و زمین خلاصهٔ اعاظم السلاطین ابوالمظفر سلطان شاه صفی ماضی موسوی صفوی رسیده قامت قابلیت‌او به‌تشریف‌خلعت آراسته درزمرهٔ بندگان انتظام فرمود و به آن التفات پایهٔ قدر و منزلت آن جناب روی در تزاید نهاده در اندك زمان آن مقدار املاك و رقبات وباغات بهشت بنیاد واسباب جمع نمود که کم دولتمندی‌رامیسرشده باشدودر«فراشاه» مزرعه‌ای‌احداث کرده‌در آبادانی آن‌مساعی جمیله به‌تقدیم رسانید ودر«محلهٔخیر آباد» اهرستان باغی که نمونه‌ای از گلستان ارم است [۳۵۷ الف] مشتمل بر عمارات مرغوب طرح نموده به‌اتمام رسانید و به جهت مثوبات اخروی درقناة سلغر آباد به‌رضای مالکین یك‌رقم آب زیاد کرده‌نصفی به‌صاحبان باز گذاشته نصفی دیگراز خانه‌ها وباغچه‌های « محلهٔمال امیر » و«قلعه کهنه» جاری ساخته بردر «مسجد جامع کبیر»آورد وحوضی‌مانند فکر عقلا عمیق وبسان همت اهل‌سخا عریض وپهناور ترتیب دادتابندگان حضرت رحمان‌مستفیض گردند. ودر « محلهٔ قلعه کهنه » حمامی نیکوساخت. مقارن‌آن ذره‌ای از توفیقات الهی و شرزمه ای از عنایت لایزالی شامل حال خواجهٔ مومی الیه گشته به‌الحاح و مبالغه والتماس رخصت مجاورت نجف اشرف اعلی ازحضرت پادشاه دین‌دار حاصل نموده بدان‌مکان متبرك که قبلهٔ ارباب حاجات و محل استجابت دعواتست شتافته روی مسکنت به‌آن خاك پاك گذاشت و مدت چند سال به عبادت شبانه‌روزی‌قیام و اقدام نمود [۳۵۷ ب] و دست همت از آستین سخاوت بیرون آورده به‌درم و دینار به زایران و مجاوران آن ارض معلی‌مضایقه نکرده به‌دانهٔ احسان مرغ دل همگی را به‌دام محبت خود درآورد و در صحن روضهٔ مقدسه ، **شعر** :

امام انس و جان شاه ولایت سرور غالب
که می زیبد گدای آستانش را سلیمانی

چاهی حفر نمود وعمارتی برسرچاه‌ساخته مبلغی ازحاصل رقبات خودمعین گردانید که هرساله به‌جهت اخراجات کشیدن آب اولاد او می‌داده باشند و این خیر جاری امید هست که تا قیام‌الساعة باقی و پایدار ماند وچون خواجهٔ موفق مدتی متمادی به طاعت و عبادت و زیارت عتبات عالیات و مجاورت روضهٔ منوره روزگار گذرانید جهان فانی را وداع کرده روی به عالم باقی آورد و در روضهٔ مطهر مدفون گردید ، **شعر:**

چونکه در آنجا شده مدفون تنش
مرتبهٔ خاص بشد حاصلش .

[۳۵۸ الف] جامع فضایل نفسانی مرجع اکابر و اهالی مولانا عبدالحی متولی

خلف‌صدق عالی‌جناب غفران دستگاه معالی پناهی **مولانامسعود متولی است** که نسب شریفش به چند واسطه به حاوی علوم ظاهری و باطنی مولانا سعدالدین محمد حموی می‌رسد . لمعات فضایل و کمالات مولانا سعدالدین محمد مانندفروغ آفتاب جهانتاب منور عرصهٔ ربع‌مسکون‌ورشحات‌اقلام فیض انجام آن زبدهٔ شیخ و شاب بسان قطرات سحاب خضرت بخش‌فضای جهان‌بوقلمون، از جواهر کلام سحر آفرینش صدف افلاك‌پردرشب‌افروز وازلئالی گفتارش‌عرصهٔ‌عالم خاك جواهراندوز، تصانیفش در اقسام علوم بی‌حد و در هرتصنیف خزاین معانی بی‌عد ، لاجرم حاجت به‌آن نیست که خامهٔ دو زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان شروع نماید و به‌انامل سعی واجتهاد ابواب [۳۵۸ ب] مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب ایقان بر گشاید .

و مولانا مسعود پس از وصول به‌سن رشد و تمیز بواسطهٔ مناسبت اصلی و ملایمت ذاتی به دستور آباء عظام واجداد کرام به امر تولیت «مسجد جامع کبیر»

دارالعبادهٔ یزدقیام واقدام نموده غایت‌امانت ودین‌داری ونهایت دیانت‌وپرهیزگاری بجای آورد و از عهدهٔ نظم ونسق و تعمیر و رونق آن مکان متبرك کما ینبغی بیرون آمد و به جهت سکنی خود و اولاد امجاد در « محلهٔ دردمق » قصبهٔ مهریجرد باغی بهشت بنیاد و عمارتی خورنق نژاد کـه رشك فرمای جنان و نگارخانهٔ چین بود
۵ طرح انداخت وبه‌نوعی به‌اتمام رسانید که سپهر برین درعرصهٔ زمین مانندآن‌ندیده و موسوم ساخت آن‌نزهت قرین رابه« باغ باحرز[۱] »(؟) ودر برابر باغ مسجد عالی اساس فیض بخش ومصنعهٔ کوثر اثر حیات[۲] بخش ترتیب نمود وچون خاطر ازین امور فارغ ساخت [۳۵۹ الف] رایت عزیمت به‌صوب عالم آخرت برافراخت .

و ولد سعادتمند نیکو خصایل **مولانا عبدالحی** را به‌نیابت گذاشت و آن‌عالی
۱۰ جناب به غایت دین‌دار و پرهیزگار و زاهد و متورع بود و با امرا و حکام و وزرا درکمال‌ابهت‌واستغنا سلوك می‌نمودوبسیاری دکاکین وباغات و مزارع خریده‌اضافهٔ موقوفات سرکار مسجدمزبور که‌نمونه‌ای ازمسجد اقصی‌است نمود وباغات ومزارع وقف‌آن سرکار که درزمان فتن وفتور به‌تصرف سلاطین ماضیه وحکام سابقه درآمده بود بعد ازسعی و ترددات که حقیقت آن به مسامع پادشاه جهان نافذ فرمان‌عرصهٔ
۱۵ ربع مسکون خاقان گیتی ستان ، **شعر:**

خدیو جهان خسرو دین پناه

جوانبخت جم قدر عباس شاه

رسانید و احکام و ارقام حاصل کرده مجدداً داخل رقبات آن‌سرکار گردانید و موذنان و حفاظ [۳۵۹ ب] و خدام‌تعیین[کرده] وآشخانـه ساخته اطعام یومیهٔ
۲۰ به‌جهت‌فقرا و ایتام وضعفا مقررنمود. و ساحت‌در مسجدو دهلیزو اطراف و جوانب ازسنگ فرش نمود وپس ازآنکه سن‌شریفش‌هشت مرحله ازمراحل عشره‌طی‌نموده قریب به‌منزل نهم رسیدعالیجناب نجابت‌وافادت‌پناه حاوی کمالات و جامع اخلاق

۱ـ نسخهٔ وزیری باخرر ۲ـ اصل : حیوات

حسنه‌شهابامولاناعبدالله خلف ارجمند سعادتمندش که به‌محاسن آداب‌ومکارم اخلاق موصوف‌و به‌صفت دین داری و پرهیز گاری معروف و سیمای نجابت ذاتی از ناصیهٔ خجسته‌اثرش هویداوعلامات سعادت‌دو جهانی‌ازجبین مبین‌اش پیدا برمسند تولیت شرعی نشانید و زمام رتق و فتق و حل و عقد و بسط و گشاد سرکار فیض آثار خانهٔ معبود در قبضهٔ اقتدار ولد رشید کامکار گذاشته جهان فانی‌را وداع کرده [۳۶۰الف] روی به عالم باقی آورد و چون آن جناب معالی قباب حسب الارث و الاستحقاق به جای آباء عظام و اجداد وافر احترام قرار گرفت نهال قامت با استقامش از جویبار رحمت الهی سر کشیده سایهٔ مرحمت بر مفارق زهاد و عباد گسترده همت عالی نهمت بر تعمیر ورواج و رونق آن بقعهٔ رفیعه گماشته در شهر و بلوکات املاك و رقبات بی شمار خریده و اجرای قنات عباس آباد حوالی مهریجرد نموده داخل موقوفات‌سرکار مزبور نمود و به‌نوعی‌سعی واجتهاد کرد که زیاده‌بر آن مقدوراهالی روزگار سابق ولاحق نبوده و نخواهد بود . لله‌الحمد والمنه که‌بسعی آن‌عالی وقار الحال در کمال رونق وحاصل موقوفات آن به‌موجب شروط واقفین به‌مصرف رسیده دقیقه‌ای فوت و فرو گذاشت نمی‌شود .

براذکیا پوشیده نماند که‌پادشاه بی‌ولد آن‌عالی حسب را خلف ارجمندی کرامت فرموده موسوم به **مولانا اسحق** که نجابت ارثی [۳۶۰ ب] با کمالات مکتسبی جمع نموده و به حدّت طبع و جودت ذهن ومکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد ابنای روزگار است و پیوسته نقش رضامندی والد عالی‌مقدار بر لوح ضمیر نگاشته به‌ضبط و نسق املاك و رقبات سرکار فیض آثار مسجد مبارك که قیام و اقدام نموده متوجه احوال ضعفا و مستحقان و فقرا می شود و همگی را به درم و دینار خوشدل می‌سازد .

وعالیجناب‌شهاباعبداللها در«باغ باحرز»[1] که به‌ارث‌شرعی به‌اوانتقال‌یافته بود عمارات عالی اساس ساخته در تزیین و تکلف آنها و آبادانی آن سعی جمیل به‌جای آورد . چگویم از صفا و زینت ونزهت آن ساحت جنت نشان . اگر خور العین

۱ـ درین مورد نسخهٔ وزیری نیز «باحرز» است.

این‌مکان فرح افزای دیدی ازرشك درکانون سینه صدهزار شعلهٔ سوزنده افروختی. اگر فردوس برین به تماشای این بهشت مثال رسیدی از آتش غیرت چون دوزخ تابنده سوختی، [۳۶۱ الف] **شعر:**

زرشك این بر و بوم خجسته
بهشت عدن در دوزخ نشسته

شمیم عنبر آمیز و نسیم عطر بیزش جان پرور روح روحانیان از هوای دلاویزش دریوزه گر، **نظم:**

هوا چندان [۱] نشاط انگیز و نیکوست
که از شادی نگنجد غنچه در پوست. [۲]

[۳۶۲الف] الموفق بتأیید ازلی خواجه‌کریم الدین براکوهی

آن جناب از جملهٔ اشراف و اعیان قصبهٔ براکوه من اعمال کرمان بود و به‌غایت نیکو اعتقاد و پاك طینت وخجسته صفات‌بوده به‌صفت عقل ودیانت موصوف و به‌زیور زهد وعبادت آراسته . درعین جوانی ازوطن مألوف به‌خطهٔ یزد آمده‌رحل اقامت گسترده و بداد و ستد مشغول گشته به‌خریدن املاك و رقبات همت گماشت وچندان از باغات بهشت بنیاد ومزارع نزهت‌آباد و منازل دلنشین به عنوان ملکیهٔ شرعی در ید تصرفش قرار گرفت که از حیطهٔ تعداد بیرون است. و مدت سی وپنج سال در یزد روزگار گذرانید و هرگز خاطری آزرده نساخت و چون اجل موعود در رسید در سنهٔ ثلث و ثمانین بعد الف به‌ناکام دست از دنیای ناپایدار کوتاه کرده به‌منزهات آن‌جهانی شتافت .

خواجه‌شمس یوسف

مشارالیه از مردم ولایت خطهٔ میبد بود. در آغاز جلوس‌همیون [۳۶۲ ب] پادشاه گیتی‌ستان ، **مصراع :**

خدیو فلك رتبه عباس‌شاه

۱ــ اصل : خندان ۲ــ صفحهٔ الف ازورق۳۶۱ به‌همین‌جاختم‌میشودوصفحهٔب آن‌سفیدست:

به‌حسب حسن‌طالع به ملازمت اشرف رسیده منظور نظر اعتبار گردید و به‌خدمت تصدی [خالصجات] دارالعبادهٔ یزد سرکارخاصهٔ‌شریفه‌سرافرازشده‌روز به‌روز آثار رشد وکاردانی وضبط و ربط مهمات از ناصیهٔ احوال او مشاهدهٔ خاقان بنده‌پرور گردیده واعتبارش می‌افزودو او در مهم تصدی به وفور رُشد وکاردانی مدتها در مملکت یزد حکمرانی کرده مالك باغات فردوس مانندو مزارع‌نزهت قرین وخاناتو دکاکین گردید. ازجملهٔ متملکات ومتحدثات اویکی«چهار سوق‌میرچقماق»وخان مشهور به «کاروانسرای شمس یوسف» است.

و دیگر خانه و باغچه در قصبهٔ مهریجرد احداث نمود که صدق این مقال مناسب آنست[1] : و از هر گوشهٔ‌روضه آن‌نگارخانهٔ چین ــ دوشیزگان وحورعین کامثال‌اللؤلؤالمکنون.

و خواجه شمس یوسف را پسری رشید بود [۳۶۳ الف] **نورالدین محمد** در کمال وجاهت و شجاعت. در اوایل جوانی‌وعنفوان شباب به‌طرف هند رفته‌به‌حسن طالع و وفور مردانگی منظور نظر التفات خان عالیشان آصف خان شده در سلك ملازمان آن جناب انتظام یافت و در زمانی اندك اموال واسباب بسیار فراهم‌آورده به‌ولایت ایران فرستاد و خود درهمانجا مانده چون اجل مقدر در رسید متوجه‌سفر عقبی گردید. وحال‌تحریر این‌نسخهٔ بلاغت‌دثارصبیه زاده‌های او **خواجه‌شمس الدین و خواجه‌نورالدین محمد** در فیروزآباد میبد به‌خوبی و خوشحالی می گذرانند.

توفیق وتأیید آثار حاجی مولانا قطب الدین نقشبند

به‌سلامت نفس و استقامت طبع و محاسن آداب معروف و به‌صدق گفتار و حسن کردار موصوف. لوح ضمیر منیررا به نقوش‌خیرخواهی خلایق آرایش داده خود را از گفتن کلمة الحق معاف نمی‌دارد و در طلب رضای الهی غایت سعی‌نموده برخود واجب و لازم می‌داند. دربدایت‌حال و عنفوان شباب‌به‌مضمون این مقال که،

۱ـ ظاهراً اینجا اشعاری ساقط شده است.

شعر :

هست طواف حرم کردگار

در دوجهان [۳۶۳ب] واسطهٔ اقتدار

متوجه گزاردن [1] حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ حضرت خیرالانام علیه ـ
۵ الصلوة والسلام شده بعد از ادراك زیارت به‌وطن مألوف مراجعت نموده در کمال حرمت و نهایت عزت روزگار می گذراند و در امر نقشبندی و مهارت در آن مظهر بدایع صورت و مظهر نوادر هنر گردیده قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم‌و بیان معجز شیمش ماحی تصویرات هنروران بنی آدم .

و بخشندهٔ بی‌مانند آن جناب‌را چندولد صالح کرامت فرموده، واکبر ایشان
۱۰ **ملاعبدالکریم** است که‌هرگز گرد گناه بذیل‌جامه‌اش‌ننشسته‌وارادهٔ عصیان بخاطرش خطور نکرده. در بدایت حال بعضی اوقات به‌نوشتن‌خط وتعلیم در آن همت گماشت و در خط ثلث و نسخ ید طولا بهم رسانید .

وجناب حاجی مولانا قطب‌الدین را دراصل قصبهٔ مهریجرد به« محلهٔدردهق» باغیست جنت مثال و به‌عذوبت ماء ولطافت هوا موصوف وبه کثرت اشجار میوه‌دار
۱۵ و وفور اثمار حلاوت‌آثار معروف، **نظم:**

باغی چو بهشت از نکویی

چون باغ ارم به تازه رویی .

[۳۶۴ الف] زایر بیت الله الحرام خواجه محمد شفیع ولد خواجه احمد

۲۰ در ایام شباب و عنفوان جوانی به امر تجارت قیام نموده چندین مرتبه سفر هندنمود وبعدازآنکه اسباب وجهاتش به‌سرحدنصاب و کمال رسید متوجه گزاردن [1] حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام شده پس از مراجعت در خطهٔ یزد پای در دامن فراغت کشیده در اصل شهر و بلوکات باغات

۱ـ اصل : گذاردن

خوب و مزارع مرغوب خریداری کرده دربد تصرفش درآمد وحال تحریر که سنهٔ هجری به‌ثلاث وثمانین والف رسیده سن آن جناب قریب به‌هشتادرسیده و اثرپیری درآن عزیز اثر کرده وحواس ظاهری خلل کلی پذیرفته گردش آسیای چرخ‌دوار غبار ضعف برفرقش افشانده و دست‌برد خزان ووزگار آب طراوت و آثار لطافت‌از نهال بوستان حیات باز ستانده، شب شباب که سراسراسباب قوت و تابست به صبح شیب مبدل شده، **شعر:**

آه کـه ایام جوانی گذشت
عمر بدانگونه که دانی گذشت
داعیه کم گشت و ندامت فزون
رفت ز سر بـاد رعونت بـرون

وآن جناب راولدارشدیست **آقا بقا** نام. [۳۰۴ب] جوانیست‌حمیده اخلاق خجسته اطوار، به‌سلامت نفس موصوف و به‌صلاح و کم آزاری معروف که در اوان شباب به‌دلالت هادی توفیق شرف طواف بیت‌الله‌الحرام وزیارت روضهٔ حضرت رسول انس و جان صلواة الله الملك المنان دریافته .

حاجی غلامرضای مال‌امیری

درمبادی ایام جوانی به‌امر تجارت که مستحسن ارباب‌عقولست مشغول گشته اسباب و مؤنت تمام بهم رسانید و در « محلهٔمال امیر » خانـهٔ خواجه قوامی که از مشاهیر منازل بهشت بنیاد است خریداری نمود و بسیاری املاك و رقبات درموضع سلغرآباد و یعقوبی و تفت بهمرسانید .

و او را دو پسر بود صالح‌وعابد: یکی **حاجی محمد علی** نام ودیگری موسوم به‌**محمد حسین**. در اوایل شباب‌متوجه عتبات‌عالیات شدند، دراثنای راه‌ناگاه ازجام « کل نفس ذائقة الموت » جرعه‌ای‌نوشیده به‌عالم بقا رفتند. ازغم والم فراق آن دو قرة العین و سبب طول مکث درین دار ملال مقدمهٔ سپاه مرگ که عبارت از ضعف پیری باشد بر مملکت نهادش تاختن آورد و طلایهٔ لشکر اجل کـه اشاره به‌موی

سفید است حوالی حصار وجودش فرو کوفت، **شعر:**

نوبت پیری چو زند کوس درد

[۳۶۵ الف] دل شود از خوشدلی وعیش فرد

موی سفید از اجل آرد پیام

۵ پشتِ خم از مرگ رساند سلام

حاجی غلام رضا دانست که دم بدم کوس رحیل فرو خواهند کوفت وسرمایهٔ حیات که متاعیست در خانهٔ بدن ودیعت نهاده بازخواهند طلبید، در فکر کار آن جهانی افتاد و حقوق واجبی که بر ذمه داشت از خمس و زکوة [1] به مستحقان رسانید و در «محلهٔ مال امیر» به قرب «حوض آبشور» حمامی در نهایت خوبی و ۱۰ وسعت و تکلف بنا نمود و اتمام آن در شهورسنهٔ ست وسبعین و الف اتفاق افتاد.

میر کمال بندرآبادی

اعضای ترکیب اوخالی ازغرابت نبود وبه عظم جثه [2] و دورهٔ کمر و کوچکی سر و بزرگی شکم مشهور و معروف بود. در امور دنیوی ید بیضا داشت، اما از فضایل اکتسابی و نفسانی به غایت بی بهره بود، چنانچه بزرگان اشاره فرموده اند، ۱۵ **مصرع:**

جوی طالع ز خروار هنر به

به حسب امداد طالع و تقدیر قضا از مرتبهٔ دکانداری به منصب نظارت خالصهٔ خطهٔ یزد سرکار خاصهٔ شریفه [۳۶۵ ب] و حکومت و داروغگی **مجوسیان** رسیده مدت چند سال به استقلال در سرانجام امور ملك و مال دخل داشت و به شرب مدام ۲۰ شعف تمام داشت. مضمون این رباعی که زادهٔ طبع عزیزی است مناسبت تمام به حال او دارد، **رباعی:**

شغل تو و این باده پرستی با هم

مانند بلندی است و پستی با هم

۱ـ اصل: زکواة ۲ـ اصل: جسته

حال تو به‌چشم خوبرویان ماند

کانجاست همیشه نور و مستی با هم

در ایام اقتدار در کمال مغروری و بلند پروازی سلوك نموده علم کامرانی ارتفاع داده بود تا آنکه به‌تصرف در اموال دیوانی و تعدی به‌رعایای مجوسی متهم گشته درسنهٔ اربع و خمسین والف معزول و محبوس گردید. چون خود را مقید نتوانست دید افیون دوبالا برانداخته سر در نقاب تراب کشید، **شعر:** ۵

نردبان خلق از ما و منی است

عاقبت این نردبان افتادنی است

هر که او یك پله بالاتر نشست

گردن او خوردتر خواهد شکست[1] [۳۶٦الف] ۱۰

بر پیشگاه ضمیر منیر مستعدان روزگار و صاحبان دولت واعتبار پوشیده و پنهان نماند که کمالات میر کمال‌الدین ازمضمون انشاء کتابتی که‌زادهٔ طبع‌دانش‌پذیرش بوده به‌افلاطون دوران و ارسطوی زمان کاشفا محمدای طبیب که حکیم‌باشی ایران واز جملهٔ مقربان خاص ومحرمان سرادق اختصاص سلاطین والامکان صفوی بنیان بود مرقوم قلم حماقت رقم گردانیده معلوم همگنان می گردد که، **شعر:** ۱۵

بخت و دولت به کاردانی نیست

جز به تأیید آسمانی نیست

کیمیا گر به غصه مرده و رنج

ابله اندر خرابه یافته گنج

درآمد کتابت سعادت‌نصاب اعتمادی‌دولت‌ایاب اعتضادی نواب مستطاب فلك‌جناب آفتاب احتجاب خورشید شعاع قمر رکاب فردوس مکانی حکمت پناه بلقیس رتبت جنت آشیانی جالینوس الزمانی ملایی‌زرین کلاهی آنکه‌اورا به‌وصف حاجت نیست **ملا کاشف‌الدین محمد** سلام‌ما لا کلام عرضه می‌دارد. ۲۰

۱ـ دراصل روی این دو بیت خط کشیده شده است. نسخهٔ وزیری هم‌اشعار را ندارد.

بدان ای عزیز که چون سخن[٣٦٦ ب]بدین مقام رسید طوطی بنان از تحریر باقی اعراض کرده در بیان احوال دیگران به ترنم در آمد.

مرحوم خواجه علی اکبر طراح

به صنوف کمالات انسانی و فصاحت و خلق اتصاف داشت و به اوصاف ارباب عرفان و تحقیق واستسعاد به سمات اصحاب ایقان و توفیق خیرات و مبرات امتیاز تمام داشت. در بدایت حال به مقتضای ایام شباب پیوسته به اسباب بهجت و مسرت پرتو التفات برعیش و عشرت می انداخت و در بزم امانی و شادمانی می نشست و نوای مطربان خوش الحان زمزمهٔ طرب و شادمانی در عشرتگاه ناهید می رسانید. ناگاه ابواب عنایت ربانی برروی روزگارش مفتوح گردید و دست در دامن توبه و انابت زده روی به طاعت و عبادت آورد و به خیرات و مبرات راغب گشته در« محلهٔ شاه ابوالقاسم» مصنعه بنا نمود و از عین فیض بحر موهبت الهی به سعی آن جناب مصنعه ای ساخته گشت که ریاض [٣٦٧ الف] آمال تشنگان بادیهٔ غوایت تازه و سیراب گردید و خواجهٔ موفق شکر فیاض علی الاطلاق به جای آورد. آنگاه روی ارادت به آستان ملایك آشیان، **شعر:**

علی عالی الشان مقصد کل
بذیلش جمله را دست توسل

جبین آرای شاهان خاك راهش
حریم قدس دور بارگاهش

ولایش عروة الوثقی جهان را
بدو نازش زمین و آسمان را

آورد و رحل اقامت گسترد و در آن مکان سعادت نشان به طاعت و عبادت حضرت ذوالمنن و اقامت وظایف صیام و قیام وهر گونه فرایض و سنن می پرداخت تا وقتی که جهان فانی را وداع کرده روی به عالم باقی آورد و درارض مقدس نجف

اشرف معلی مدفون گردید .

و آن‌جناب‌را دو پسر بود : **خواجه محمد رشید** و **خواجه محمدمقیم** . خواجه محمد رشید در زمان [۳۶۷ ب] حیات [1] والد آفتاب حیاتش به مغرب فنا غروب نمود. و خواجه محمد مقیم بعد از آنکه به طواف بیت‌الله الحـرام و زیارت روضهٔ مطهرهٔ حضرت خیرالانام علیه‌السلام مشرف گردیده بود فی سنهٔ سبع و سبعین بعد ۵
الف دست قضا اوراق زندگانی او را به‌باد فنا داد .

بر رای اصحاب اعتبار پوشیده نماند که خواجه علی اکبر را مالك الملك قدیر املاك و رقبات بسیار کرامت کرده بود و آن جناب در ایام مجاورت [نجف] اشرف‌اقدس‌اعلی فروخته وجه‌آن در راه پرورد گارعالمیان‌به‌فقرا ومسکینان ایثار نمود . ۱۰

و ایضاً مشارالیه را خانهٔ نیکو در « محلهٔ مال امیر » بود که میاه سلغرآباد در آن جاری و در ایام اختیار عمارت عالی کـرده بود و تا اکنون در یـد تصرف اولادش باقی مانده [2] .

۱ـ اصل: حیوات ۲ـ صفحهٔ ۳۶۸ الف دراصل‌سفیدست.

سطر دویم

در ذکر صلحاء و گوشه نشینان و مهندسان هنرور و هنروران مهارت گستر



۵ و آن مشتمل است بردو حلّه .

حله اول

در ذکر صلحا و گوشه‌نشینان

امیرهدایت‌الله

حافظ قران و قاری کلام ملك علام است و سیدیست صحیح‌النسب به‌صلاح و
۱۰ تقوی آراسته و ازغایت عبادت و ریاضت رنگش زرد گشته . دراوایل ایام زندگانی شاگردان بسیار داشت که از وی قرآن آموخته تعلیم قرائت می گرفتند . در سنهٔ سبعین و الف در بقعهٔ صفیهٔ تفت قهستان رحل اقامت انداخته به عبادت پرورد گار عالمیان مشغول گردید.

و **امیرنعمت‌الله** مهین‌فرزندش کمر خدمتکاری والدبرمیان جان‌بسته‌چنانچه
۱۵ باید و شاید به‌خدمت شبانه‌روزی قیام می‌نماید .

حاجی محمد زمان‌جندقی

آن‌عزیز مکرمت‌قباب به‌مکارم اخلاق‌ومحاسن آداب موصوف و معروف‌است. دانشمندی گفته که من در لطافت و ظرافت و استقامت عقل و روش صوفیه و لزوم

قناعت و اعتقاد پاکیزه و کثرت عبادت و وفور زهد [۳٦۸ ب] و تجرد وتفرد از علایق دنیویه و خوش بودن و خوش گذرانیدن بی اسباب صوری مانند او کمتر دیده‌ام و چنان خلیق و شیرین سخن و مؤدب است که راحتی از مجالست با وی می‌یابم که از مجالست هیچکس دیگر نمی‌یابم.

۵ سالها میانهٔ **مولانا عباس گیلانی** که شمه‌ای‌ازفضل‌و کمال‌اودرین اوراق‌تحریر یافته رابطهٔ محبت و اتحاد مستحکم بود. چنانچه در آن ایام که ضعفی در باصرهٔ مولانا عباس روی داده از دیدن باطل و عاطل مانده بود به منزل خود بـرده مدتها به‌تفقد حال او می‌پرداخت و سرمویی از جوانمردی و مروت‌فوت و فرو گذاشت نکرد و به‌مضمون ابیات شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی عمل کـرده نسبت به‌آن

۱۰ فاضل غریب بینوا و سایر فروماندگان‌رعایتها نمود، **نظم:**

به‌حال دل خستگان در نگر
که روزی تو دل خسته باشی مگر
درون فـروماندگان شاد کن
ز روز فروماندگی یاد کن.

۱۵ **[۳٦۹الف] شیخ اسمعیل صوفی**

مردیست‌درویش نهاد، به‌اخلاق پسندیده و آداب آراسته و نهال اقوال وافعالش باظهار مکارم اوصاف پیراسته و بواسطهٔ آنکه دلی دارد به‌حقایق معرفت دانا اهالی شهر اورا دوست می‌دارند، **شعر:**

آنرا که کمال معرفت شد حاصل
۲۰ هم‌مونس جان باشد وهم مرهم دل

قریب سی سال است که در مسجد جامع کبیر گوشهٔ خلوتی اختیار نموده و اوقات را صرف عبادات می‌نماید و به‌اندك چیزی قناعت کرده خودرا تسلی می‌دهد و به‌زبان‌راز می گوید، **مصراع** :

هر که قانع شد به‌خشك و ترشه بحر و براست

و به‌ذکر و ذاکری کمال شعف دارد و طـریقهٔ صوفیه را نیکومی‌خواند. در

شبهای جمعه صوفیان و ارباب حال در حجرهٔ او جمعیت نموده به ذاکری قیام می‌نمایند ودر آن حال او را حالی دست داده به‌سماع درمی‌آید. امید که موفق بوده این غریب وادی تحسررا بدعا یاد نماید، **مصراع**:

شاید که باز بینم دیدار آشنارا.

۵ **خواجه محمدعلی المشتهر به‌حاجی ارباب**

صالحیست به‌کمال نفس موصوف [۳۷۰ ب] و به‌نیکویی اخلاق معروف. مولد ومنشأ او قصبهٔ طیبهٔ بافق است. درعنفوان‌جوانی وایام شباب به‌خطهٔ یزدآمده ساکن گشت و در اندك زمان اسباب و مایعرف موروثی که مبلغی کلی بود صرف صلحا و درویشان نمود وبه‌دستیاری توفیق و به‌پایمردی همت دومرتبه سفرحجاز و ۱۰ یثرب نمود و الحال با دست تهی‌و توشهٔ توکل، **شعر**:

بگذشته‌ازتکلف‌و بنشسته گوشه‌ای

زاسباب‌این جهان شده قانع به‌توشه‌ای

بدان ای درویش که آن‌عزیز مدتی‌متمادی در شادی گذرانید وبهار جوانی را به خزان پیری و ناتوانی رسانید. الحال آثار ضعف در اطراف‌بدنش پدید آمده ۱۵ سرور از دل و نور ازبصر رخت رحیل بربسته و نهال قوت که میوهٔ مراد بارآوردی ازسموم عجز و بیچارگی روی به‌پژمردگی نهاده و چراغ طربش ازتندباد آفت و تعب منطفی‌شده وبساط نشاط به‌هجوم غموم منطوی گشته و زمان‌زمان زبان‌به‌ادای این مقال گویامی گرداند، **نظم**:

نشاط جوانی ز پیری مجوی

۲۰ که آب روان باز ناید به جوی

بباید هوس کردن از سر به در

که دور هوس بازی آمد بسر

چو بر سر نشیند ز پیری غبار

دگر عیش و شادی توقع مدار

[۳۷۱ الف] درویش علی خان

از طبقهٔ اتراك است ودرویشی مجذوب بود واز وی کرامات و خوارق عادات ظهور می‌نمود وقریب بیست سال در خطهٔ یزد بوده اکثر اوقات درمزارات متبرکات به‌سرمی‌برد و از کسی چیزی طلب نمی کرد وپیوسته به‌سر کارد درنهایت خوبی آیات قرآنی و احادیث حضرت نبوی صلواةالله و سلامه علیه بردر ودیوار نقش می کرد. ۵
در آن حین که خسرو سکندر آیین علیین آشیان خاقان فردوس مکان ابوالمنصور سلطان شاه‌صفی انارالله برهانه سریر سلطنت‌را خالی نموده عازم مملکت بقا گردید وسرپنجهٔ قدرت قادر کن فیکون‌مقالیدخلافت‌ربع‌مسکون به‌مقتضای « ان‌الارض‌لله یورثها من یشاء من عباده » به‌قبضهٔ درایت خاقان سپهر منزلت خورشید رتبت‌قدر قدرت قضا صولت خلاصهٔ ملوك عالم زبدهٔ سلاطین بنی‌آدم شاه‌عباس ثانی بهادرخان ۱۰ داده ماهیچهٔرأیت ظفر آیتش ازمشرق‌عظمت طلوع کردوهنوراین‌خبر انتشارنیافته بود و به‌غیر از خواص براین معنی مطلع نبودند یکی از ارباب جاه و جلال که به سرّکار آگاه شده بود درویش علی خان را دیده می گوید که از خسرو ایران چه خبرداری. [۳۷۱ ب] درویش روشن ضمیر به‌نور کرامت دریافته زبان به‌ادای این مقال می گشاید، **بیت:** ۱۵

یتیمی که نا کرده قرآن درست

کتب خانهٔ هفت ملت بشست

اگر اصحاب تفکر تأمل نمایند بکنه‌سخن‌اوخواهند رسید که شاهنشاه قضا فرمان در سن طفولیت در مسند خلافت و گیتی ستانی متمکن گردید و پادشاهان جهان سر برخط فرمان و متابعتش[1] نهادندو آفتاب رای گیتی گشای آن‌حضرت از ۲۰ افق حشمت نورافشان شده ولایت شرق و غرب را کـواکب آسا معدوم و نا پیدا ساخت و حقیقت این که، **شعر** :

چو خورشید بر دارد از رخ نقاب   ستاره نهان گـردد اندر حجاب

به وضوح پیوست .

۱ـ اصل : مطابعتش

عارف ریاضت کش سیفاء زر کش

به‌جودت‌طبع و حدّت ذهن شهرت تمام دارد دربدایت‌حال چند گاه به کسب زر کشی اشتغال نموده درآن فن بی‌مثل گشت وبعد ازآن‌اوقات به‌دانستن علم‌سیاق مصروف داشته مهارتی به‌هم‌رسانید و در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی است از ارتکاب مناهی و ملاهی به‌یکبارگــی در گذشت و همت به تحصیل کمالات اخروی گماشت [۳۷۲ الف] وروش صوفیه را پیشنهاد همت ساخت ودرسن‌جوانی به‌سلوك طریق درویشان مایل‌شده به‌اصفهان‌شتافت و درآنجا دست ارادت به‌متابعت شیخ المشایخ خراسان شیخ محمد علی‌صوفی مشهدی زده درسلك مریدان‌آن‌جناب انتظام یافت و بعد از فوت شیخ تقوی دثار به‌مشهد مقدس معلی رفته چند گاهی در آن ارض مقدس در خدمت درویشان و گوشه‌نشینان به سر برده بالاخره به‌مقتضای حب‌الوطن متوجه دیارخود گشت و به‌اداء طاعت‌وعبادت مشغول گردید.[1]

۱- صفحهٔ ۳۷۲ الف بهمین‌جا ختم میشود وصفحهٔ ۳۷۲ ب سفیداست.

[۲۷۳الف] حلهٔ دویم

در ذکر مهندسان هنرور و هنروران مهارت‌گستر



نادر العصری محمودا نقاش

آن عزیز در چرب دستی انگشت نمای جهان شده و در نقاشی دلپذیر اهل ۵ زمان گشته از خامهٔ چهره گشای او جان صورتگران چین در وادی غیرت حیران و از طبع رنگ آمیزش دل نقش پردازان خطا به‌بادیهٔ حیرت سر گردان، **شعر:**

به چابك دستی آن فرزانه استاد
کشیدی نقشها بر آب چون باد
چو زلف و روی خوبان دل افروز ۱۰
به بستی زلف شب بر تختهٔ روز
چو او بر لوح صورت کلك راندی
چوصورت‌عقل بر‌جا خشك ماندی

و او را ولد رشیدیست **خواجه مسعود** نام که پیوسته به‌قلم اندیشه امورغریبه و صور عجیبه برصحایف روزگار تحریر می‌نماید و در فن تصویر مهارت تمام‌دارد، ۲۰ **شعر :**

تا خامهٔ تقدیر شده نقش نگار
همچون تو مصوری نیاورده‌به کار

هر چهره که تو گشایی از نوك قلم
از غمزه کند خاطر یوسف افکار

استاد محمد صالح ولد استاد شهاب

قدوهٔ مهندسان زمان و مرجع معماران دوران بود. از جملهٔ آثـار آن استاد
۵ نادره کار درخطهٔ یزدعمارت «دارالفتح» استو آن چنان بنائیست که قوت ناطقه از
توصیف آن به‌عجز قایل وزبان قلم درتعریف آن به‌قصور مایل. درزفعت به‌مرتبه‌ایست
که مرغ تیز پر تا به سقف آن می رسد چند جای توقف می نماید، [۳۷۳ ب]
شعر :

پر ازنقش و نگار از فرش تا سقف
۱۰ مهندس را برو فکر و نظر وقف
ز عالی غرفه هایش چشم بد دور
مقرنس طاقها چون ابروی حور

انهدام بناء حیات استاد محمد صالح در شهور سنهٔ اربع وستین و الف اتفاق
افتاد.

۱۵ «باغ استاد شهاب» که نمونه ای از روضهٔ ارم و در« محلهٔ خلف باغ عزآباد »
واقعست از آثار استاد شهاب معمار والد مشارالیه است.

آقاملك قصاع

در فن کاشی پختن ذوفنون زمان خود بود و پیوسته به‌قلم اندیشه امورغریبه
و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر می‌نمود. چند گاه همت بر پختن **چینی**
۲۰ **فغفوری** گماشت. بعد از تجربهٔ بسیاروارتکاب مشقت بی‌شمار جسم ظروف واوانی
که به‌اتمام رسانید با چینی بغایت شبیه گشته‌اما رنگ وصفایش چنانچه می‌بایست
نبود. منزل و محل سکنی پدران آقا ملك در «محلهٔ خلف باغ عزاباد» بوده و او
نیز منزلی به‌غایت دلنشین ساخته تادر قید حیات [1] بوددر آنجا به‌عشرت گذرانید.
آقا سلیما و آقامعز ولدان مشارالیه‌اند که شغل والد از دست نگذاشته به همان
امر مشغولی دارند.

۱ـ اصل: حیوات

[۳۷۴الف] خواجه سمیع زرگر

به‌جودت طبع وحدت ذهن شهرت تمام‌داشت. دراوایل حال چند گاه‌به کسب
علوم پرداخته در علم نجوم و ریاضی‌ماهر گردید. بالاخره به‌جهت‌وجه معاش کسب
زرگری اختیار نموده دراندك زمان چنان استاد گشت که کورهٔ تفتان آفتاب برای
گداز زر او لایق وبوتهٔ رخشان ماه‌کارگاه سیم‌پالای اورا موافق . در جوهرشناسی ۵
به‌مثابه‌ای که به‌مجرد دیدن صدف قیمت‌دری که درون او بودی بدانستی و در عیار
گرفتن به‌منزلهٔ تجربه محك از غش و صفای زر خبر دادی، **نظم:**

روز و شب کوشش هنر کرده
وز هنر کار خود چو زر کرده
هرچه بتوان زسیم و زر پرداخت ۱۰
ساختی آن چنان که نتوان ساخت

و در سنهٔ سبع و سبعین و الف به‌حجاز و یثرب شتافته بعد از گزاردن [۱] حج
اسلام و طواف مرقد مطهر [۳۷٤ ب] حضرت خیرالانام به وطن مراجعت کرد
و هم در آن ایام پهلو به‌بستر ناتوانی نهاده رخت هستی به باد فنا برداد .

نادر الزمان والاعصار استاد محمد صادق معمار ۱۵

قدوهٔ مهندسان و مرجع معماران دوران است و ازجملهٔ آثار آن استادنادره‌
کار درخطهٔ فردوس نمای یزد تعمیر عمارت«چهارسوق اعظم» است که بین الجمهور
مشهور و منظور اقطار نظاره گیان اکناف و اقطار است . [۲]

---

۱ ــ اصل : گذاردن ۲ ــ صفحهٔ ۳۷٤ب بهمین‌جا ختم میشود

تألیف جامع مفیدی در سه مجلد باتمام رسیده است ومجلد سوم که درین روزگار بطبع میرسد مشتمل است بر پنج **مقاله** ویك خاتمه که دردو **جلد** تنظیم و چـاپ میشود . اینك نخستین جلد آن که **دو مقاله** را در بردارد در اینجا باتمام رسید و دنبالهٔ آن در جلـد دوم چاپ خواهد شد .

هفتم بهمن ماه ۱۳۳۹

دنبالهٔ مجلد سوم

جامع مفیدی

مشتمل بر سه مقاله

و یک خاتمه

[۲ الف] بر رای مطالعه کنندگان مخفی نماندکه چون برید خامهٔ تیزتك پاره‌ای در عرصهٔمقالهٔ ثانیه تك‌و‌دو نمود الحال عنان بنان[را] بصوب تحریر مقالهٔ ثالثه‌که مصدر خواهد بود بذکر مالکان والامکرمت امامزادگان عظیم‌الشان ومشایخ والاامکان‌وبعضی از مریدان اخلاص نشان وبرخی ازغرایب حالات ایشان انعطاف میدهد.انشاءالله‌تعالی وحده‌العزیز .

[۲ ب] مقالهٔ سیوم از مجلد ثالث

درذکر صادرات افعال امامزادگان ومشایخ و بیان احوال بعضی از مریدان اخلاص نشان

برضمیر خورشید آثار موالیان اولیاء ولایت دثار مخفی نخواهد بود که‌این صحایف موفورة اللطایف مقالهٔ سیوم از مجلد ثالث کتاب **جامع مفیدی** است‌مشتمل بر تبیین احوال امامزادگان واجب‌الاحترام ومشایخ لازم الاکرام و ایضاً محتوی است به‌ذکر بعضی از خوارق عادات ایشان . اگر چه لازم آن بود که بنابر اعزاز و احترام این طایفهٔ جلیلة المرتبه احوال خیر مآل آن زمرهٔ برگزیده [1] در صدر این صحیفه رقمزدهٔ کلك وقایع نگار گردد چون نخست در فهرست دیباچه غفلت ورزیده هرمقاله به‌ذکر جمعی مثبت ساخته‌بودلهذا خامهٔ سخن گذار درین‌مقام‌بیان احوال ایشان راگزارش‌داده [2] در مقالات دیگرشروع می‌نماید، **مثنوی** :

کار بسیار است در پیش قلم
گشته لیکن قوت تحریر کم

باد الطاف الهی رهبرم
خامهٔ توفیق بادا یاورم

۱ـ اصل : گذیده   ۲ـ اصل : گذارش

تا دهم این داستان را اختتام
رؤ نهم سوی دگر [1] حسب المرام

امامزادهٔ واجب التعظیم والتکریم سلالهٔ آل طه ویس
امامزاده ابوجعفر محمد علیه التحیة والتسلیم

آن سلالهٔ سلسلهٔ رسالت خلف صدق سید بزرگوار امام زاده **علی** است، و آن فروغ خانوادهٔ سیادت نور باصرهٔ شمع شبستان هدایت امام زاده **عبدالله** است، و آن فارس براق توفیق [۳الف] نقاوهٔ دودمان عارج معارج عرفان امامزاده **احمد** است، و آن گوهر صدف مکرمت حاصل نیسان بحار حقایق و ایقان امامزاده **علی العریضی** است، و آن زلال چشمه سار ولایت فرزند صلبی امام واجب التعظیم لازم التکریم امام ناطق **جعفربن محمدصادق** است، و آن جناب در زمان خلافت متوکل عباسی که از اعوجاج دوحهٔ اعتقاد در زمین موات دل قساوت نهاد غرس نهال کینه وعناد مستوی قامتان حدایق امامت و رشاد می نمود و قطع اغصان شجرهٔ طیبهٔ نبوت را دعایم کاخ دولت بی بنیاد خویش تصور می کرد ازطغیان بیداد آن محیی مراسم فرعون وشداد مقدس تباران علوی لقب وفرشته عیاران حسینی نسب حلق گیسویان مشکفام که نشان سیادت وعلامت اهل بیت طهارت است نموده نسب نامه‌های شرافت بنیان که مبین نسبت نبوت اشرف خاندان امکان بود ازخوف عباسیان پنهان ساخته بمقتضای الفرارممـا لایطاق من سنن المرسلین از مدینهٔ مشرفهٔ سیـد النبیین و مشاهد مقدسهٔ آبـاء طاهرین به اطراف و اکناف روی زمین مهـاجرت می فرمودند، آن مهر سپهر هدایت خورشید صفت از افق دیار غربی به بلاد شرقی حرکت نموده چون ساحت دارالعبادهٔ یزد از اشراقات مقدم مسعودش سمت اضاءت و انارت [۳ب] گرفت چند روزی از رنج راه آسوده بنابر احتیاج به تغذیه در «کوچهٔ حسینیان» به دکان آهنگری رفته به دمیدن دم اشتغال نمود واز این جهت آتش غیرت در کانون طاقت کون ومکان افروخت. ودر آن وقت یزد در تصرف فخرالدولهٔ دیلمی بود واز جانب او امیراوجش که امیری عادل پسندیده صفات واز اقرباء فخرالدوله

۱ـ اصل: دیگر

بود به حکومت اختصاص داشت.

شبی والی دارالملك توفیق حضرت خیرالبشر علیه الصلوة والسلام من الملك۔ الاکبررا در واقعه دید که فرمودند که یکی ازفرزندان ما به این شهر آمده وارادهٔ الهی به توطن او درین سرزمین تعلق گرفته، او را رعایت نموده گرامی دار. والی بعد از تیقظ هرچند تفحص نمود اثری از مقصود نیافت. ۵

شبی دیگر مثل رؤیای سابقه دیده درین مرتبه ازمقام ومسکن آن مسافر قدسی وطن او را آگاه ساختند. صبحدم که قافلهٔ نسیم در بندرمشام مسافران شهرستان منام بار گشود و حاکم اقلیم چهارم سموات به حکم فرمانروای قلمرو کاینات ازخوابگاه تحت الارض قدم به ایوان مینارنگ افق نهاد امیر صافی ضمیر به جان و دل فرمان۔ ۱۰ پذیر گشته به تلقین معبّر عقل صاحب تدقیق واشاره والی دارالملك توفیق میهمان۔ سرای اخلاص فضای دل را به جاروب اعتقاد ازغبارارتیاب رفت و رو داده به مصباح زجاجهٔ موالات تنویر نمود. بسیط خاطرموالات مناظررا بصفاده محبت [٤الف] صفاداده بساط عبودیت و بندگی گسترانید. اعوان وانصارمدرکات وقوی را ازدروب خمسهٔ حواس به اتفاق کارکنان جوارح واعضا به میقات ملاقات که درعالم واقعه استعلام ۱۵ نموده بود روان ساخت. بعد ازسیر رسته بازار تفحص و سراسر میدان تجسس پیك دوربین نظر برهمقدمان سبقت گرفته در گلشن دکان حداد که ازفیض قدوم گل گلزارا براهیم درنظر تماشائیان بوستان حقیقت صنعت « یا نار کونی برداًوسلاماً علی ابراهیم » گرفته بود شامهٔ رفقا به استشمام نسیم خلق محمدی تسابق نمود. والی بی اختیار خود را در قدوم مبارك آن شهریار انداخت و هرچند دراستکشاف نام و ۲۰ نسب همایونش مبالغه نمود آن جناب از خوف وهراس بنی عباس حجاب از چهرهٔ استظهار نگشود. بالاخره حقیقت رؤیای صادقه را عرض نمود. حضرت امام زاده ایمن گشته نسب نامهٔ شرافت ترجمه را که در جوف مطهرهٔ آب تعبیه نموده بود ظاهر ساخت.

والی سعادت موالی مقدم گرامی آن عطیّهٔ الهی را فوزی عظیم دانسته سرمایهٔ

مفاخرت دارین ووسیلهٔ حصول مواهب منزلین شناخت واز روی حسن عقیدت واخلاص
کمر عبودیت برمیان جان بست و حلقهٔ متابعتش بـر گوش روان کشید و منزلـی
مرغوب و سرایی خورنق اسلوب [٤ب] در « کوچهٔ حسینیان» که از آن تاریخ به این
نام اشتهار یافته بجهة سکنی آن اختر برج هدایت ورشاد تعیین نمود و صبیهٔ خود
۵ را که بلقیس پردهٔ عصمت و ملکهٔ سبای طهارت بود درسلك ازدواج سلیمان بارگاه
تجرید در آورد و فهرج و طرزجان را که از قرای [1] معتبرهٔ یزدند به جهت صرف
معیشت آن حضرت مقرر کرد و تا غایت تسوید این اوراق که ثلث وثمانین بعدالف
است آن منزل فـردوس مماثل از برکت قدوم آن فـرشته شمایل به حالت عمارت
باقی است ومقامی که مزار کثیر الانوار آن سلالهٔ اطهار است تاقریهٔ ابراند آباد جنگلی
۱۰ بوده مشبك از درختان که مجال دخول پیك تیزرو وهم محال بود . و در آنجا
شیری که ثور گردون از مهابت آن در صید گاه فلك روز مخفی می بود مسکن
داشت و از بیم سطوتش طریق تـردّد خلایق مسدود و از نهیب صولتش پیوسته آرام
و اطمینان از حواشی ضمایر و حوالی قلوب همگنان مفقود و مطرود بود. تا آنکه
روزی سباع ضاره خوف و هراس بر بیشهٔ خواطر سکان آن بلدهٔ عبادت اساس هجوم
۱۵ آورده به والی استغاثه نمودند . امیر معدلت کیش دردفع آن سبع خون آشام بفرزند
شیر یزدان وبر گزیدهٔ حضرت بیچون استعانت نموده در رکاب ظفرانتسابش بکنار
بیشه رفت . آن شیر از دور تفرس نمود که شیر بیشهٔ ولایت بسر منزل او می آید.
از مکان خود [۵ الف] بیرون آمده خلایق متوهم گشته متفرق گردیدند. جناب
امامت نژاد به تقویت الهی و قوت سرپنجهٔ شجاعت ارثی بی ملاحظه متوجه شده شیر
۲۰ خود را به خاك مذلت افکند وروی درپای فرقدسای آن حضرت نهاد. آن جناب دست
مبارك برسر او کشیده فرمود که دیگر کسی را اذیت مرسان وهرروزه جگر گوسفندی
به جهت طعمه اش تعیین نمود .

در « تاریخ جدید یزد » مرقوم گردیده که آن شیر به مثابه [ای] با آدمیان

۱ ـ اصل : قری

انس گرفته بود که اطفال خردسال[1] برپشت اوسوار شده بازی می کردند واواذیتی به احدی نمی‌رسانید .

چون‌زمانه بسی اوراق سفید وسیاه لیل‌ونهار درنوشت روزی آن شیربخدمت آن‌سرور آمده سربرقدم‌مبارکش گذاشته‌نقدحیات[2] راایثار مقدم همایونش نمود . حسب‌الاشارهٔ لازم البشاره شیر را تغسیل وتکفین‌نموده در همان‌مکان دفن نمودند . ۵

بدان ای عزیز که بخشندهٔ بی‌منت به‌آن حضرت فرزندان سعادتمند کرامت فرموده در نسل‌ایشان برکت نمود ودر حال‌تحریر ازاولاد امجاد جناب امامت‌نژاد در دارالعبادهٔ یزد دواختر برج سیادت و دین داری در غایت اعزاز و نهایت احترام برمسند مراد و کامرانی تمکن دارند : یکی سید ستوده حسب حسینی نسب،قدوهٔ فضلاء ذوی المکارم،زبدهٔ سلسلهٔ‌اعالی واعاظم، عارف رموز مسایل‌شرعی، واقف‌علوم ۱۰ عقلی‌ونقلی **امیر محمدجعفر مفتی** که نیّر رای عالم‌آرایش [۵ب]خورشید صفت از مشرق‌صواب طالع‌وفروغ‌تدبیرصوابنمایش‌چون‌ماه شب چهارده‌درشب‌دیجور لامع ، طبع پاکش دراك حقایق معانی وذهن درّاکش جامع‌دقایق‌نکته‌دانی ، ذات کامل‌الصفاتش منبع فنون فضایل ومعانی ومحکمهٔ حقانیت اساسش‌مرجع اشراف واکابر و اعالی . در علم فقه و حدیث کمال تفقه دارد ، چنانچه اهالی این دیار پیوسته از ۱۵ رای متینش استفتا می‌نمایند و در معضلات مسایل ازذهن وقادش انحلال میجویند. دراکثر علوم متداوله خاصه در فن‌طب یدطولی دارد، اما از غایت دین‌داری متوجه معالجهٔ مرضی ازامراض جسمانی نگشته سوداوی‌مزاجان علة تنازع را به‌داروی سودمند نصایح مداوا می‌نماید. به‌ظرافت طبع و جودت ذهن وسرعت‌قریحت‌اتصاف [دارد] و جمهور عقلا به تدابیرصائبه وصحت‌آراء ثاقبه‌اش اقرار و اعتراف دارندو ۲۰ از کمال وثوق و اعتقاد همه روزه صغیر و کبیر در مهام کلیه و امور جزئیه بر رای رزینش تقضی میمانند . در تحریر سجلات و صکوك شرعیه متوحد زمان و منفرد عصر است ، چنانچه برمحررات مهرهٔ این فن همیشه نقطهٔ شك گذاشته خط بطلان

۱ـخوردسال ۲ ـ اصل :حیوة

می کشد و پیوسته فیصل معاملات شرعیه و قطع منازعات کلیه در خدمت شریفش می‌شود [٦الف] وآباء واجداد کرامش نیزدراعصارخودمشارالیه و مرجع الیه طوایف خلایق بوده‌اند.

دیگری حضرت سعادت منقبت نقابت مرتبت عالی نسب گرامی حسب، گوهر درج سعادت وبزرگواری سلالهٔ سلسلهٔ امامزادهٔ عریضی **میرزا رفیع الدین محمد الحسینی** است که در نسبت نسب عالی ورتبت حسب متعالی از فرق سادات ذوی المعالی امتیاز دارد و صغار و کبار آن دیار به علوشان وسمومکان آباء واجداد عظامش اقرار و اعتراف دارند. پدر فرخنده اختر آن قدوهٔ اولاد خیر البشر **امیر وجیه الدین فضل الله** است، و آن ثمرهٔ نخیل سیادت فرع اصل اصیل **امیر صفی الدین محمد** است. و آن ستوده خصایل متصف به‌اوصاف ملکی ومتخلق به‌اخلاق قدسی نژادان بشری بوده بل فرشته‌ای بوده به‌صورت آدمی. ذکر ثروت و مکنت آن ملکی ملکات بر زبانهای خواص و عوام دایر و از آثار ابنیه و عماراتش صحت این قول هویدا و ظاهر،

شعر:

از نقش و نگار در و دیوار شکسته

آثار پدید است صنادید عجم را

والحال میرزا رفیع الدین محمد از معارف و اعیان خطهٔ فردوس‌نمای یزدو صاحب تجمل و مکنت است ونسبت مواصلت به‌حضرت قدوة السادات والنجبا **امیر سیدمحمد** مستوفی کل موقوفات ممالك محروسه که‌ازاجلهٔ‌سادات امامی دارالسلطنهٔ اصفهان و از اولاد امامزادهٔ واجب التعظیم [٦ ب] امامزاده زین العابدین است درست نموده و سید مستغنی الاوصاف منظور نظر کیمیا اثر خاقان سلیمان بارگاه،

شعر:

خدیو جهان بخت فرخ‌لقا

معلی سریر مظفر لوا

گردیده در سلك نقباء با حشمت و در زمرهٔ مقربان با رفعت انتظام دارد.

حاصل که‌خلاصهٔ امامزادهٔ امجد **میرزارفیع‌الدین‌محمد** در اتصاف به اوصاف حمیده تشبه تام بآباء کرام و اسلاف عظام نموده بحسن خلق و درویش نهادی و سخاوت و سماحت و پاکیزه وضعی ازاکفاو اقران منفرد وممتاز و پیوسته‌سرخوان‌احسان برروی خاص وعام گشوده‌خلایق‌از نعمت الوانش التذاذ می‌یابند.

و بخشندهٔ بی ولد آن حضرت را خلفی گرامی که هم از عهد خردی آثار سعادات دو جهانی در ناصیهٔ حالش هویدا و کوکب میمنت انجامش در نظر ارباب بینش‌پیدا ، **شعر:**

بالای سرش ز هوشمندی — می‌تافت ستارهٔ بلندی

کرامت فرموده موسوم به **میرزا محمدغنی** و بی‌شائبه تکلف و سخنوری آن دوحهٔ چمن مصطفوی بواسطهٔ توفیق سرمدی از مبادی ایام صبی اوقات خجسته ساعات‌را به تحصیل فضایل و کمالات مصروف داشته در اندك زمانی سر آمد ابنای روزگار گردیده از اقسام کمال بهرهٔ تمام یافت و در خط ثلث و نسخ رایت خوشنویسی افراشت و به‌سبب وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب همواره با ارباب دانش وحال مصاحبت و مجالست نموده لوازم توقیر [۷ الف] و احترام‌هریك به‌جای‌آورد. و به‌حسب شروط واقف تولیت مزار کثیر الانوار امامزادهٔ عالیمقدار به**میرزارفیع‌الدین‌محمد** تعلق دارد و آن حضرت مرتضوی خصال از فرط خویشتن‌داری بسید صافی، عمیم **ظهیرا میرزا ابراهیم** که نسبت قرابت قریبه به آن جناب دارد تفویض نموده و حقاً که موافق شروط مقرره سید مشارالیه حاصل موقوفات سرکار مزبور را آنچه الحال درتصرف متولی است و از دست‌انداز متغلبه مصون و محروس‌مانده به مصارف معینه صرف می‌نماید و همه روزه فاضل‌متورع **مولاناوجیه‌الدین**[1] **فضل‌الله‌عقدایی** که از فحول علماء آن ولایتست و در علوم معقول و منقول کمال تبحر ومهارت دارد درآستانهٔ مقدسهٔ فرزند حضرت‌خیرالبریه به‌مباحثهٔ علوم دینیّه‌اشتغال دارد و از برکات انفاس شریفش تلامذه مستفیض و بهره‌ور می گردند.

۱ـ اصل: وجیهه‌الدین



برمرایای خاطر حقایق مظاهر بینادلان روشن روان حقیقت این بیان ظاهر ومبرهن خواهد بود که از بدو ظهور عالم تکوین و ایجاد تا اختتام جهان کون و فساد هر موجودی که از کتم عدم قدم بهسرای [۷ ب] وجود نهاده چند روزی برسم عاریت درین منزل فانی اقامت نموده به حکم کریمهٔ « ارجعی الی ربك راضیة مرضیة » به خانهٔ اصلی مراجعت فرموده و جمعی را که رایحهٔ گلشن تحقیق بهمشام جان رسیده باشد معلوم است که دنیای دنی در نظر بالغ نظران نفوس قادسه سجنی است مظلم کما ورد فی الحدیث « الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر » و تنگنای پیکر هیولائی بر طایر قدس آشیان روح قفسی است تنگ فضا و مقامیست ظلمت افزا ، درین‌صورت نفوس کامله را مفارقت قالب عنصری استخلاصی است از وحشت‌آباد زندان و خلاصی است از قفس تنگ‌ابدان. ملخص کلام آنکه در سنهٔ اربع و عشرین و اربعمائه امامزادهٔ ولایت مرتبه راشوق ملاقات آباء عظام که انجمن آرایان محافل ملکوت‌اند غالب گشته روح قدسی‌فتوحش بهحظایرقدس ارتحال‌فرمود وحسب‌الوصیة جسدمطهرش را قریب بهمدفن شیرمدفون‌ساختند وبعد از زمانی که حرم‌عفت خیمش بهجهان‌باقی شتافت‌پیش‌روی آن‌حضرت درحجلهٔ تراب نقاب احتجاب بر چهره افکند .

درسنهٔ ست و سبعین وسبعمائه صاحب اعظم **خواجه‌ابواسحق** بن خواجه‌حسن ساروج خوارزمی قبرمنور آن‌امامزادهٔ‌اطهررا[۸ الف]کاشی نمود وسنگی که تاریخ رحلت آن سرور بر آن ثبت نموده بودند برداشته لوح‌کاشی بهجای آن نصب نمود و آیات‌بینات کلام ملك علام «انما یریدالله لیذهب عنکم‌الرجس اهل‌البیت یطهر کم تطهیرا» بر آن‌نقش کردوبالفعل بهحالت‌اصلی‌باقیست‌و معمارهمت عالی‌نهمت‌مرتضی الطف **امیرمعین‌الدین‌اشرف** ساباطی بلند اساس که با محدب فلك زحل مماس بود بر در مزار جنت آثار بنا نموده وقایع آن نقاوهٔ طاهرین را بر کتابه نقش نمود .

و در ثمان و تسعین و سبعمائه امیر بی نظیر **امیرصدرالدین‌قنبر** وزیر قطعه

زمینی که در جنب مزار بود خریده داخل صحن نمود . وچون پسر ابوسعیدطبسی آن جناب را به‌تیغ ظلم به‌درجهٔ شهادت رسانید در آن زمین مدفون گشت . وبعد از او خلف ارجمندش مشمول رحمت نامتناهی **امیرقطب‌الدین** که قدوهٔ اکابر زمان خود بود آن زمین را داخل مزار وافرالانوار نموده صفهٔ کوچکی مقابل قبله طرح انداخت و اطرافش را فخر مدنی نموده در یك ضلع پنجره از آجر ساخت ۵ و به‌جانب پیش‌رو اساس‌طنبی عالی نهاده سقفش‌را باطارم هفتم برابر نمود ودرسمت شمالی صفهٔ‌بلند رواق به رسم مسجد احداث کرد و **خواجه‌پیرمحمدقمی** در پایین مرقد منور صفهٔ منقش ساخته قنادیل نصب کرد [۸ ب] وخلف الاولیاء المحققین برهان الملة والدین **امیرشیخ‌دادائی** در جانب تحتانی‌مرقد صومعهٔ‌مروح ساخته و محرابی‌ازسنگ مرمر نصب کرد و بربالای آن صفهٔ منقش به‌اتمام رسانیده درها بر ۱۰ جوانب گشود .

درسنهٔ‌اربع و خمسین و ثمانمائه **خواجه‌احمدفراش** که از ملازمان امیرزاده سلطان محمد تیموری بود قطعه زمین خلف ساباط را داخل نموده عمارات امیر معین الدین اشرف را منهدم ساخته طرح مدرسهٔ عالی بشکل مسدس انداخت و در را بر شاه‌نشین مفتوح ساخت و دو در دیگر یکی به‌جانب شرق و دیگری بطرف ۱۵ غرب گشاد و حجرات به‌جهت سکنی خدام و فقرا بنانموده آشخانه ساخت .

و در شهور سنهٔ تسع و تسعین و ثمانمائه قدوة السادات العظام الممجد **امیر جلال‌الدین‌محمد** قطعه زمینی از جانب قبلی داخل نموده صفهٔ مرتفع و طنبی وسیع مروح بنانمود .

و هم درین سال دستور الوزرائی **خواجه معین‌الدین علی المیبدی** که جد ۲۰ اعلی‌عالی‌جناب استاد المنجمین و برهان المدققین **میرزا رشیدالدین محمدمیبدی** است پایابی وسیع مشتمل بر حیاض و خلوات و صفه برسم مسجد از آجر احداث کرده «آب‌جدیده» درآن جاری ساخت ودرخارج‌مزار‌محاذی آن‌مکان قدسی‌بنیان مدرسه برسم حظیره‌به‌اتمام رسانید [۹ الف] وصبیهٔ خود را درآنجا دفن کرد .

و در اربع و خمسین و ثمانمائه **شیخ‌حاجی‌محصل** بطمع استروای کوثر و

سلسبیل بر شرقی مزار مصنعه حفر نموده به‌آجر برآورد واز آب تفت مملو گشته سکنهٔ آن محله تمتع می‌یابند وثواب آن درنشاء ثانیه به‌روح بانی متواصل‌میگردد.

ودر «تاریخ جدید یزد» مرقوم است که درسیوم فروردین ماه جلالی موافق سنهٔ ستین و ثمانمائه هجری بنابر مصلحت کاملهٔ الهی که قوهٔ درّاکه بشری ازدرك آن عاجز و قاصر است سحاب غمام قهرقهّاری در فضای کاینات الجو متراکم گشته قطرات امطار از دیدهٔ سحاب مانند اشك عاصیان بر صفحهٔ رخسار ارض فرو ریخت و در اندك زمان آبهایی کـه در مغاك جبال و منافـذ احجار جمع شده بود مجتمع گشته از قلل جبال متوجه صحرا و نشیب شد واز دشت ورود گذشته درطرق وشوارع روان گشت. از صدمات شدید وغرش عنیفش علامت صوراسرافیل وغوغای روزرستاخیز ظاهر شده لرزه در اندام قصور افتاده روی به‌انهدام نهادند. ابنیهٔ رفیعه وعمارت عالیه باخاك یکسان گشته اجزاء ترکیب وگل وآجر ازهم پاشید وبطرفة‌العینی اکثر محلات‌باساحت‌غبرا سمت تساوی و تشارك [۹ ب] پذیرفت. حاصل که بمرتبه‌ای طغیان نمود که ذکرطوفان نوح ازصحایف‌خواطرمتتبعان آثار سلف و مستخبران اخبار فـرو شست. چون ساقی ابرازساغر حباب جام پیاپیش می‌داد مزاجش از اعتدال طبیعی انحراف یافته بیحوصلگی آغاز نمود و دیوانه‌وار بحریم حرم محترم شهریار علوییّن حشم قدم نهاده از غایت بیخودی نصف صفهٔ جدید و صومعه و صفهٔ پایین پا و مدرسه و پایاب را بابر ساخته به‌حول مرقد منور ومقبرهٔ اولاد خیرالبشر رسید. صیحه‌ای‌ازمحیط به‌گوشش رسید، که‌ای سرمست بادهٔ جوش و خروش هشیار باش واز سوء ادب بیدارباش که مبادا گستاخانه قدم پیش نهی وتا قیامت خال انفعال بر رخسارهٔ ما و خویش نهی و ازین جسارت ذکـر فضیلت این عنصر شریف که «ومن الماء کل شیء حی» از السنه و افواه براندازی. آن‌بی‌خبر از استماع‌این‌نصیحت‌هشیاری اثربهوش آمده قدم‌فراپیش‌ننهادوازروی اعتذار برحول مرقد آن بزرگوار دوران نموده پیروی فرات نمود.



بیان این مقال آنکه ثانی نمرود و شداد مقلد عبیدالله زیـاد متوکل مفقود

المتوکل فاسد اعتقاد از غایت بغض وعناد که با اهل بیت قدسی نژاد هادی سبیل رشد و رشاد[۱۰الف] وقائدطریق رسالت و ارشادخصوصاً با حضرت‌امیرالمؤمنین و امام‌المتقین اسدالله الغالب و اولاد امجادآن‌صدرنشین انجمن ایجاد بل‌عالم کون و فساد داشت ساکنان امصار و بلاد وطوائف محبانْ عباد را ازطواف آستان جبرئیل‌-
۵ آشیان فردوس بنیاد منع کرد و نفرین زهاد و عبّاد را زاد سفر نموده اندیشهٔ عقوبت و تعذیب اولاد آن‌حضرت کرد و به‌این امر مذموم و فعل میشوم نیز اکتفا ننموده حکم به‌تخریب مرقدفرشته معبد سرخیل شهیدان آل محمدوسیلهٔ تبسم‌غنچهٔ صبح‌شفاعت،واسطهٔ گشایش ابواب‌مرحمت، علت تموج دریای مغفرت‌سلطان‌نبوت‌و دودمان‌امامت‌لواء، تکیه ده بستر ارض مقدس کربلا علیه التحیة والثنا فرموده فی-
۱۰ الحقیقه مخرب بنای عمر و دولت‌خود گردید، چنانچه درذیل مرقوم قلم وقایع‌رقم خواهد گشت، انشاءالله تعالی وحده‌العزیز.

تفصیل این اجمال آنکه اعوان بی‌ایمان وانصار نامسلمان متوکل که جنود شیطان و مردودان نظر رحمت یزدان بودند به‌فرمان آن‌سالك طریق بغی و عدوان آب فرات را بر روضهٔ‌عرش‌قبهٔ‌ملائك صومعه بستند که‌با زمین‌یکسان‌نموده [۱۰ ب]
۱۵ آن ارض مقدس را مزروع نمایند و ندانستند که ازین گستاخی درین نشاء آبروی ایمان را ریخته در عالم باقی از فیض زلال کوثر و سلسبیل محروم می گردند. فرات از عرق خجالت آب گشته غریق بحرتحیر و گرداب اضطراب گردیده و قریب به مشهد قدس نشان که رسید از روی ادب ایستاده حیران کار خود گشت که گاهی‌قوم بدکردار یزید پلید برروی امام مظلوم شهیدش بندند که مقربان
۲۰ بارگاه ملك حمید تشنه و دلخسته به دیوان قهرمان قهرقهار شدید لب بـه شکایت گشانید وزمانی به انهدام روضهٔ مقدسه‌اش مأمور ساخته گل‌آلود عصیان و طغیانش می‌نمایند. کلاب کوی ضلالت وخنازیروادی غوایت ازمشاهدهٔ این حالت با وجود کمال‌قساوت وعدم بصارت بر کرامت سلطان سریر شهادت واقف گشته از ارتکاب آن شناعت متقاعد گردیدند.

بعد از این واقعهٔ شنیعه آن غدار نابکار تمتعی از چشمهٔ حیات[1] نیافته دار۔الخلافهٔ جهان محسوس را بدرود کرده به‌تسخیر اقالیم سبعهٔ نیران شتافت .



مقصود از تحریر این حکایت که به‌مطلب مربوط بود آنکه اگر آب رود اقتدا به‌فرات نموده نسبت‌بمنتسبان دودمان امامت‌رعایت ادب نگاهداشته در حریم حرم اولاد آن حضرت قدم جرأت پیش ننهادمقام استعجاب نیست و همچنین اگر اجساد طاهرهٔ موالیان و محبّان خاندان ولایت که از بیم عذاب روز محشر و خوف عقاب عرض اکبر به‌پناه مقربان درگاه دادار داور و نزدیکان بارگاه خالق‌البشر گریخته اند ازآفت سیلاب محروس گردد محل ارتیاب وشك نیست و نخواهدبود.

ودر همین‌سال پیشقدمان‌وادی‌توفیق سیدامجد **سیدجلال[الدین]محمد**وسلالهٔ سلسلهٔ سلطان متعالی **برهان‌الدین‌امیرشیخ‌دادایی** و مسند آرای دیوان تدبیر **خواجه معین‌الدین‌علی** وزیر هر یك عمارتی که معمار همتشان احداث کرده بود واز نزول نازلهٔ سیل تخریب یافته تجدید عمارت نمودند ودستور اخلاص کیش‌خواجه معین۔الدین‌علی ازروی ارادت واخلاص به‌احداث عمارت جدیدپرداخته [۱۱الف] به‌اتمام رسانید، **شعر:**

چنان بنای عمارت نهاده‌اند وسیع
که هست مطلع خورشید از درون حصار
نه دیر زود که محو قمر ستوده شود
که رخ بساید در برج و بام در ادوار

و حسب المقدور بعضی از املاك و رقبات برموقوفات آن سرکار افزود و حالت تحریر که سه مرحله از سنهٔ ثمانین و الف هجریه گذشته بعضی از عمارات منهدم شده و کسی را بنای چابك دست توفیق رفیق نگشت که به‌استحداث آن در دار باقی طرح قصور عالی افکند .[2]

---

۱ ـ اصل : حیوة ۲ ـ صفحه ۱۱ب بهمین‌جا ختم میشود وصفحهٔ ۱۲الف سفیدست .

[۱۲ب] شاهزادهٔ بلندقدر عالیمقام شاهزاده فضل بن امام موسی کاظم علیه السلام

شهریاران فلك قدر ، اولیاء نامدار
جمله هستند از عنایات الهی تاجدار
هر مرادی را که خواهی همت از ایشان طلب ۵
تا همه مقصود تو حاصل شود بی‌انتظار
هر کـه از بی‌اعتقادی پیرو ایشان نشد
تا ابد مردود گشت ودردوعالم ماند خوار

مورخان بلاغت آثار و ناظمان فصاحت شعار به قلم اعجاز کردار بر صفحات اوراق لیل و نهار [۱۳ الف] نگاشتهٔ کلك بدایع نگار گردانیده‌اند که سلطان ممالك ۱۰ فتح و ظفر امیر مبارزالدین محمد مظفر در زمان سلطنت و فرمانروایی به عمارت «حصار» و حفر «خندق» کهنه آباد یزد امرفرموده حسب الفرمان فرمانبران بدان مهم شروع نمودند ، چون بدان مکان که الحال مقام آسایش شاهزادهٔ واجب الاحترام است رسیدند به سبب حفر خندق قبری ظاهر گردید و شخصی باهیبت باجامه‌های سبز و سفید و مصحفی بر سینه گذاشته و جـراحتی براندام و پنبه بـر جراحت ۱۵ گذاشته بنظر بینندگان درآمد. حفّار دست جرأت دراز کرده پنبه از روی جراحت برداشت، فی‌الحال خون تازه از زخم جریان یافت و آوازی به گوش حفّار رسید که دست خودنگاهدار. حفّار ازمشاهـدهٔ آن حال و شنیدن آواز بیهوشوار افتاد . پادشاه اخلاص شعارازین حال اطلاع یافت. چون روزبه آخر رسیده بود زیارت کردن قالب مطهر آن شهید را بروز دیگر گـذاشت . در آن شب چند علم نور از قبر ۲۰ آن جناب افروخته گشته مشاهدهٔ اولوالابصار گردید. روزدیگر که شهسوارعظیم القدر آفتاب بیرق زرنگارافراخت [۱۳ب] جناب امیرمبارزالدین محمد پای سعادت بر کاب اشهب مراد درآورده بدان مکان شریف شتافت و مقرر فرمود تا قبر آن جناب را بسته «فصیل» بدان طرف قبر کشیدند و صومعه‌ای ساختند و جناب امیر مبارزالدین محمد

مظفر سرخدمت بر آستان سعادت‌نشان امامزادهٔ والا گهر گذاشتند، مضمون این ابیات به او رسانید، **بیت** :

ای شرف گوهر آدم به‌تو
روشنی دیدهٔ عالم به‌تو

دولت آن سر که برو پای تست
بخت بر آن دل که درو جای تست

تا مگر از دوستی رای تو
سر نهم آنجا که بود پای تو

گرد تو گیرم که به گردون رسم
تا نرسانی تو مرا چون رسم

ذره صفت پیش تو ای آفتاب
باد دعای سحرم مستجاب

از کرامات شاهزادهٔ فضل رضا علیه التحیة والثنا که در آن‌اوان مشاهدهٔ‌مردم آن دیار گردید آن بود که شبی مرد و زنی بد کار در صومعهٔ امامزادهٔ عالیه‌مقدار رفته به‌فساد مشغول شدند . به‌قدرت‌کاملهٔ قهار شدیدالانتقام آتشی در ایشان افتاده هردو خاکسترشدند . بامداد که خدام‌در گشودند تودهٔ‌خاکستر [۱۴الف] و کفش مرد و زنی دیدند و از حقیقت حال آگاه گشتند و بعد از آن کرامات بسیار در آن مزار به‌نظر خدام در آمده و از آن تاریخ تا حال به‌جهت زیارت امامزادهٔ واجب‌التعظیم شب جمعه که شریف‌ترین ایام است اختیار کرده حاجات و ملتمسات خود عرض می‌نمایند و البته به‌مراد می‌رسند .

ظاهر شدن قبر امامزاده و صومعه‌ساختن امیر مبارز الدین محمد بن مظفر درسنهٔ سبع و اربعین و سبعمائه بود و چون سنهٔ اربع و اربعین وثمانمایه در رسید **امیرقطب‌الدین‌خضرشاه** خلف مرحوم سعید شمس‌الدین محمد خضر شاه قطعه زمین از شهر داخل صومعه کرده بقعه‌ای در کمال‌زینت و تکلف و صفا بساخت و فرش گسترده قبر را از کاشی ترتیب داد وقبرپوش زربفت بر آن انداخت و درهای

خوب به‌تکلف نصب نمود .

بدان ای عارف هوشمند که در زمانی که رایات جاه وجلال پادشاه ملکستان شاه اسمعیل بهادرخان به‌جهت دفع فتنهٔ رئیس محمد کرهٔ و تسخیرولایت یزد عنان عزیمت به‌جانب خطهٔ یزدانعطاف فرمود ، و چنانچه درذیل [۱٤ب] این دفترمرقوم قلم فیروزی‌رقم گردیده به‌فتح و ظفر اختصاص یافتند در حین محاصره کراماتی از امامزادهٔ عالی تبار مشاهدهٔ پادشاه عدالت شعار گردید . بنا برآن مبلغی از بابت وجوهات بلدهٔ بهشت منزلهٔ یزد به رسم سیورغال متولی آستانهٔ عرش درجه مقرر فرمودند وتا این‌اوان استمرار دارد وبرقراراست و نیزجمعی که سرارادت واخلاص به‌آستان ملایك پاسبان دوحهٔ‌چمن رسالت‌نهاده‌بودند دکاکین‌بسیار و اراضی بیشمار بربقعهٔ شریفه وقف کردند. الحال قلیلی نام‌وقف برآن باقیست وحاصل آن‌قلیل نیز متغلبه به‌علت‌وظیفه برخود مباح‌دانسته متصرف می‌شوند وچیزی صرف سرکار مزار منوّر نمیشود، وجزاك‌الله خیرا .

و در بیرون مزار فایض الانوار شاهزادهٔ کرامت دثار تالاری از چوب ساخته اطراف آنرا محجر نموده‌اند و شیخ بزرگوارمشهوربه«پیربرج» در آنجا آسوده‌در ایامی که مقرب‌الحضرة العلیة العالیه محمد علی بیك‌ناظر بیوتات کرکراق سرکار خاصهٔ شریفه و دارالعبادهٔ یزد می بود برجی رفیع اساس که از قدیم الایام در آنجا ساخته بودند عمارت کرده نقاره‌خانه‌را از «میدان‌خواجه ضیاءالدین‌محمد» بدانجا نقل نمود و در زیر برج آشخانهٔ سرکار امامزادهٔ واجب التعظیم است که در آنجا هرروزه آش طبخ نموده به‌فقرا و مساکین میرسانند .

سید حسین گل‌سرخ رحمةالله علیه

آن دوحهٔ‌چمن‌امامت و نور باصرهٔ‌سیادت دربدایت حال در «محلهٔ سرچم» در دکان خبّازی به‌امر نان پزی قیام داشت و با وجود مشغلهٔ تمام‌پیوسته به‌عبادت‌حیّ قیّوم پرداخته قدم از جادهٔ شرع شریف فراتر نمی‌نهاد وهمچنین شخصی [۱۵الف] در بازار داخل شهر به‌امرخمیر گیری دردکان خبّازی مشغول بود وازراه سلوك‌درجهٔ

عالی یافته. صاحب حال شده بود. نوبتی دست در میان خمیر برده شاخ نرگسی
بدر آورد و به‌نزد سید حسین فرستاد. سید از مشاهدهٔ آن رخسار همایونش مانند
گل سرخ شکفت و دست مبارك به میان آتش تنور برده گل سرخی بر آورده نزد
خمیر گیر فرستاد و پیغام فرمود که، بیت:

٥ سرخ گل و غنچه مثالم هنوز

منتظر باد شمالم هنوز

شخص خمیر گیر ازاستماع این پیغام دست‌ازشغل خود کشیده در گوشهٔ زاویه
به‌عبادت پروردگار اشتغال نمود، تا آنگاه که به‌عالم جاوید شتافت و بدین سبب
به «پیرخمیر» اشتهاریافت. مدفن اوحوالی«حمام شاه» به‌قرب «جلوخانه» واقعست.
١٠ خمیر گیران وسایر خدمهٔ خبّازان آن‌جناب‌را پیرطریقتی خود می‌دانند وبه‌اخلاص
تمام به‌زیارت مزارش می‌روند.

بدان ای عزیز که در میانهٔ خاص وعام این‌ولایت چنان اشتهار یافته وبصحت
رسیده که دراوان زمان‌سلطنت پادشاه کشور گیرشاه اسمعیل جهانگیربه‌فرمان‌پادشاه
اوزبك جمعی از طرف ترکستان به ارادهٔ [١٥ ب] تاخت و تاراج خطهٔ امن‌آباد
١٥ یزد بدان‌ولایت آمدند و چون به‌مقام«زنگیان» که‌بیرون شهراست رسیدند عجزه و
بیچارگان از راه خوف و دهشت نه به‌اراده جنگ و جدال از شهر بیرون آمدند و
چون فوج بی‌باك اوزبك‌را دیدندسرهابرهنه کرده نجات خودو سایرمسلمانان رااز
حضرت مجیب الدعوات مسئلت نمودند. سیدحسین که دردکان‌خبازی به‌نان پختن
مشغول بود بیرون آمد و جامه که پوشیده بود بیرون کرده افشاند، به‌قدرت باری
٢٠ تعالی شرارهای آتش از جامهٔ اوشعله‌ور گشته بعضی از لشکر اوزبك که پیش‌آمده
بودند به‌آتش غضب حضرت قهاری سوختند و مابقی روی به جانب فرار آورده تا
ترکستان در هیچ مکان توقف نکردند، شعر:

آتش سوزان نکند با سپند

آنچه کند آه دل مستمند

فوج اوزبك كه به‌خدمت پادشاه خودرسیدند چنانچه کرامات‌سید دیده‌بودند به‌عرض رسانیدند . پادشاه از استماع آن خبر اخلاص و ارادتـی به‌خدمت سید بهم رسانید و شخصی را با تحف و هدایا به نزد سیدفرستاد. چون فرستاده به یزد رسید سید نقد جان بقابض ارواح سپرده بود .

۵ بعد از اطلاع، پادشاه اوزبك مقرر فرمود كه آن‌وجه را صرف بقعه و مزار و خانقاه نمایند. به‌موجب اشاره مزار سید تعمیر نموده ومسجدی درپیش‌روی ساخته خانقاه عالی در بالای سر طرح انداختند و پایابی ازآجر پخته برسر آب فیروزآباد حفر نمودند و به‌جهت فقرا و مساکین هرروزه طعامی مقرر کردند و موقوفاتی بر آن قرار دادند .

۱۰ در حین تحریر این دفتر که سه مرحله از سنهٔ ثمانین و الف هجریه گذشته خانقاه بایرو مزار منور خراب و موقوفات سرکار ازتصرف متولی بیرون رفته .

[۱۶ الف] سیدالعارفین امیر علی قوام‌الدین علیه الرحمة

برخواطر فیض مظاهر دوستان آل عبا مخفی و مستور نخواهد بود که آن جناب به‌صفت زهد وعبادات معروف و به‌اظهار کرامات وخوارق عادات مشهور بود.

۱۵ در ایام حیات پیوسته اهالی بلدهٔ یزد به صحبت شریفش رسیده مشاهدهٔ کـرامات می‌نمودند . چون‌ازین دارغروربه‌سرای‌راحت‌و سرورانتقال‌فرمود درمقبرهٔ «نظامیّه» که در«محلهٔ میرچقماق» به‌جنب«دارالسلخ» واقعست وبانی‌آن‌بقعهٔ شریفه‌سیدنظام‌الدین والد بزرگوار سید رکن‌الدین محمدقاضی بود مدفون گردید و از آن‌وقت تا حال که سنهٔ ثلث و ثمانین و الف هجریه رسیده متوطنین بلدهٔ طیبهٔ یزد به جهت

۲۰ زیارت مرقد منور آن سید ستوده سیر روز نهم شهر ذی حجة الحرام که یوم العرفه است مقرر نموده‌اند واز«میدان‌میرچقماق» تا حوالی مزار منور آذین بسته تجار و اهل محترفه دکاکین آراسته مردم شهر وبلوکات از ذکور واناث درآن محل‌حاضر می‌شوند و به‌بیع وشری اشتغال‌می‌نمایند ، **نظم:**

پـر ز نعیـم است دکانهـای او
پیر و جوان مایل سودای او
بس کـه بهم ریختـه همیان زر
گشته دکانهـا همگی کان زر
۵ اطلس رومـی و قماش فـرنگ
مانده بهر خانه ازو تنگ تنگ
رومی و هندیست که با یکدگر
کرده مواسات چو شیر و شکر
کیسه بُـرانند درین رهگـذر
۱۰ هر که تهی کیسه تر، آسوده تر
هست بسی نیز ز وارستگـان
فارغ و آسوده ز سود و زیان
گرچه تهی دست ز سیم وزرند
جان بفروشند و غم دین خرند
۱۵ جنس نفیس است خریدار کو
رونق این گرمی بازار کو
از دل ایشان شده بازار گرم
آیدشان از در و دیوار شرم

و چنان به‌خود شگون ساخته‌اند که بعضی از اجناس و امتعه و اشربه را که
۲۰ در آن‌روز خریداری می‌نمایند [۱۶ ب] تا سال دیگر همانوقت درمنزل خودنگاه
می‌دارند .

سید قطب الدین

نیز از جملهٔ اهل الله بود. در « تاریخ جدید یزد » مذکور است که خواجه
اوجی در سلک مریدان عاقبت محمود آن سید عالـی حسب انتظام داشت . نوبتی
به اتفاق جمعی از خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد متوجه تبریز گـردید . در اثنای طریق
جماعت قطاع الطریق بر قافله زده اهل قافله متحیر و سراسیمه گشتند . خواجه

اوجی ازسید قطب الدین اعانت و از آن بلیه نجات طلب نمود. مقارن آن ازبرابر کردی نمایان شده سید ظاهر گردید برشیری سوار و بجای تازیانه ماری‌در دست. دزدان چون این حال مشاهده نمودند دست از کاروانیان داشته متفرق گردیدند واهل قافله بسلامت از آن‌مهلکه نجات‌یافتند. خواجه اوجی بعد ازمراجعت ازسفر به‌خدمت سید قطب‌الدین رسیده خواست که آن حکایت غریب به‌سمع سید و حضار رساند، زبانش از تکلم باز مانـد و چندانکه خواست‌سخن نتوانست گفت. بعد از تفرقهٔ اهل مجلس زبان خواجه گشاده گردیده سید فرمود که ای‌خواجه [۱۷الف] از ما امانتیست نزد تو باید که تا من در قید حیات[۱] باشم زبـان به‌اظهار این راز نگشایی و چون ثبات و دوام درعالم محنت فرجام هیچ فردازطوایف انسان‌را میسر نیست لاجرم‌آن سید بزرگوار متابعت قدما نموده ازعالم محنت انجام رحلت‌نموده به عالم جاودان شتافت و حسب الوصیة در بقعهٔ منورهٔ سید امیر علـی قوام الدین مدفون گردید.

مرتضی اعظم سعید قطب الاولیا و قدوة العلما سید نظام الدین حیدر المقلب به‌سید روح‌الله

آن جناب از اکابر سادات آل نظام و صاحب کشف و کرامات بود و پیوسته به گفتن وعظ و ارشاد خلایق همت عالی نهمت مصروف می‌داشت. نوبتی در اثنای موعظه ساعتی خاموش گشته بعد از آن سر برآورد و به‌حضار گفت که از عالم اسرار بما ندا کردند که به‌جانب‌کازرون حرکت نمای و درهمان روز روانهٔ‌کازرون گردید و آن بلده را به‌نور قدوم مزین ساخته علما وفضلا و مشایخ به مجلس شریفش‌تردد آغاز کرده التماس موعظه نمودند و روز جمعه به مسجد تشریف داده بعد از ادای نماز حسب الاستدعای [۱۷ ب] علما و صلحا برفرازمنبر برآمده شروع‌درموعظه نمود. خطیب‌کازرون که درپای منبر حاضر بود دربارهٔ سید چیزی‌به‌خاطر رسانید. آن جناب بنور ولایت دریافته فرمود که ای‌آن کس که انکارما به خاطر رسانیده‌ای

---

۱ ـ اصل : حیوة

ارادهٔ ازلی بآن تعلق گرفته که درین نزدیکی به‌عالم آخرت شتابی و منکوحهٔ تو به‌عقد ازدواج من قرار یابد و از وی پسری متولد گشته به **سرالله** موسوم گردد و این زمان آن نطفه درپشت من بذکر الهی اشتغال دارد. خطیب درهمان‌روز بر بستر
۵ بیماری افتاده بعد از سه روز به‌عالم عقبی شتافت . بعداز انقضای مدت زوجهٔ خطیب در حبالهٔ نکاح سید در آمده از وی پسری متولد گردید و حسب الاشاره ملقب به **سرالله** گردید .

آن جناب بعد از مدتی از کازرون به‌دارالعبادهٔ یزد تشریف آورده درسنهٔ ثلث وثلثین وسبعمائه در« کوچهٔ دیگ بندان » طرح مسجد عالی‌انداخته درجنب‌مسجد
۱۰ به‌جهت مدفن خود مقبره بساخت وصفه و طنبی نیکو ساخته پنجرهٔ آهنین بطرف شارع نصب نمود و به ارشاد خلایق مشغول گردید [۱۸ الف] . [نقل است که] چون‌شیخ نظام‌الدین‌دهلوی که[از]اولیای وقت‌ومقتدای‌عصر بود وامیرخسرو دهلوی دست ارادت به‌دامن شیخ زده بود و شیخ نظام‌الدین باسید روح‌الله معاصر و فیمابین ایشان محبت بسیار بود ، سید مکتوبی به شیخ نظام الدین نوشته از رحلت خود
۱۵ اظهار نموده بود و آن نامه را به مریدی داده به طرف دهلی‌فرستاد و چون در دهلی قاصد به خدمت شیخ نظام‌الدین رسید مکتوب را سپردو بعد از دوروزالتماس‌نوشتن جواب نمود .

شیخ نظام‌الدین دست آن‌شخص‌را بدست گرفته فرمود که نظر کن. آن‌شخص چون نظر کرد جمعی را دیدبا جنازه و مصاحف وعلم بسیار در «مدرسهٔ رکنیه» که
۲۰ واقع است در دارالعبادهٔ یزد . آنگاه شیخ نظام فرمود که این جنازهٔ سید روح‌الله است که ازدارغرور بسرای سرورانتقال‌فرموده و آن‌شخص را رخصت مراجعت داد. چون مرید به‌یزد رسید و حقیقت رحلت سید براو ظاهر گردید موافق تاریخی بود که در دهلی مشاهده نموده بود . وفات آن سید بزرگوار در سنهٔ سبع و ثلثین و سبعمائه بوده .

[۱۸ ب] گوهر صدف امامت و دوحهٔ چمن مکرمت سید تاج‌الدین جعفر مشهور به سید پنهان علیه‌الرحمة والغفران

از آن وجه اولیای حضرت حق .

ز چشم مـردمان باشند پنهـان

که تا وقت شهود و کشف اسرار

کسی جز حق نداند حال ایشان

برضمیر انوار ارباب معارف و خاطر ازهر اصحاب عوارف ، **مصراع** :

که مهر و ماه از آن اقتباس نور کنند

روشن و مبرهن خواهد بود که سلسلهٔ نسب عالی حسب قرة العین باصرهٔ امامت و شهباز اوج هدایت و نور انوار سیادت و دوحهٔ چمن ولایت، **مثنوی** :

سرو بن روضـهٔ صدق و صفـا

تازه نهــال چمن مصطفی [1]

قـرة عینین نبی و ولـی

میـوهٔ بستان بتـول علـی

سیدتاج‌الدین جعفر علیه الرحمة والغفران به امامزادهٔ واجب التعظیم والتکریم سلالهٔ آل طه‌ویس امامزاده ابو جعفر محمد علیه‌التحیة و التسلیم انتظام دارد و آن گوهر صدف کرامت در «محلهٔ‌شهرستان» داخل شهردرزاویهٔ خلوت معتکف گردیده بعبادت پروردگار انس و جان روز بشب و شب بروز می‌آورد و در هر جمعه به‌نماز جماعت حاضر گشته به‌آداب فرایض می‌پرداخت . اهالی دارالعباده از لمعات‌انوار فایض البرکاتش بهره‌ور گردیده مشاهدهٔ [۱۹ الف] کرامات که ازآبای عظام به‌یادگار داشت می‌نمودند و معتقدان خانوادهٔ رسالت را اعتقاد براعتقاد افزوده به برکت وجودفایض‌الجود آن‌زلال چشمه‌سار ولایت‌ابواب فتوحات دوجهانی‌دریافته زنگ هموم از صفحات قلوبشان زدوده می گردید . چنانچه فرموده‌اند ، **شعر:**

---

۱ ـ اصل : مصطفا

هر که باشد مؤمن روشن دل نیکو نهاد

باشدش با اولیاءالله صفای اعتقاد

مؤلف «تاریخ جدید یزد» بنقل صحیح آورده که درزمان اتابکان یزد یکی از ملازمان والی در حالت مستی از منزل خود بیرون آمده بجستجوی شرابخانه پای در وادی طلب نهاد و بهر کوچه و محله می‌شتافت. اتفاقاً گذارش[1] به‌منزل سید افتاده بنای کار به‌اشتلم نهاده سید را طلب نمود. چون آفتاب هدایت از گوشهٔ افق مشرق عبادت طلوع نمود آن مست بادهٔ غفلت چوبی حوالهٔ فرق مبارک سید نمود. بقدرت کاملهٔ یزدانی دست آن شخص همچنان در بالا مانده خشک گردید. جرعه‌نوش بادهٔ بیهوشی [۱۹ب] سر در قدم آن حضرت نهاده به‌زبان نیاز عرض نمود، **مصراع**:

عهد کردم که دگر بادهٔ گلگون نخورم

آن جناب متبسم گشته نجات دارین او را از درگاه قاضی حاجات مسئلت نمود. در همان ساعت دست آن شخص به‌حالت اصلی معاودت نموده حلقهٔ اخلاص در گوش جان جای داد و در سلک مریدان سید انتظام یافته مدة العمر از جادهٔ متابعت وشاهراه اخلاص سر نتافت، **نظم**:

بیا و محض کرامت ببین و سرّ حمایت

چگونه دفع بلا کرد ازو بدست ولایت

وچون سنهٔ ستمائه رخ نمود آن جناب را اشتیاق ملازمت آبای عظام ازخاطر عالی سرزده حفّار و غسّال را بمنزل شریف طلب داشته امر فرمود که درهمان خانه که معبد او بود حفر قبر نمودند وبیست درهم به‌جهت اجرت داده به‌غسل وتکفین امر کرد و چنانچه عادت اولیای کرامت قبابست پای به‌سمت قبله دراز کرده بگفتن کلمهٔ طیبهٔ شهادتین زبان گشاده مرغ روح شریفش به‌ساحت وسعت آباد دار جنان در طیران آمد و الحال [۲۰ الف] مرقد منوّر آن سید کرامت نسب مطاف طوایف امم و معبد علمای بنی آدم است، **مثنوی**:

---

۱ ـ اصل: گزارش

خـاك رهش هست به از تـوتیا
دیدهٔ جان را بـود از وی جلا
خار و خس او گل [و] ریحان بود .
مـردمك دیـدهٔ اعیان بـود
رایحه اش زنـده کند مـرده را ٥
راحت از آن خاطر افسرده را

هر کس که به‌اعتقاد تمام به‌جهت مرادات دنیوی و اخـروی در شب جمعه بدان مکان شریف بخواندن یکهزار مرتبه سورهٔ اخلاص موفق گردد به‌مطالب دو جهانی فایض می گردد و به‌جهت صحت بیمار بکرّات تجربه شده که‌یك‌مرتبه سورهٔ فاتحة الکتاب و سه‌مرتبه سورهٔ توحید خوانده دوازده‌بار صلوات باید فرستاد . ١٠

والد مسوّد اوراق در باب کرامات و خوارق عادات آن سید ستوده خصال حکایات غریب نقل می‌نمود، بتوّهم آنکه شاید جمعی انکار نمایند خامهٔ‌وقایع‌ـ نگار از اظهار آن خاموشی گزیده بذکر دیگری می‌پردازد .

سیدسرچم

١٥ در ایام حیات و بعد از ممات آن سید مجذوب کرامات بسیار مشاهدهٔ مردم گشته و وفات او در سنهٔ ست و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاده مدفن‌او در «محلـهٔ سرچم» به‌حوالی « برج اولیا» است. هر کس‌راتوفیق رفیق گشته‌به‌زیارت سیدتوجه نماید بمرادات دارین کامیاب می گردد .

سادات عریضی مشهور بسادات قل‌هوالله

٢٠ احوال این [٢٠ ب] زمرهٔ عظیم الشان چنانچه باید برمسوّد اوراق ظاهـر نگشته که به‌شرح بر صفحهٔ بیان تواند آورد.مزار متبرك آن بزرگان دین مقابل «باغ کمال کاشی» مشهور به« گنبد هشت‌در» واقعست‌ودرین مزار بطرف قبله صفه‌ـ ایست و درآنجا سه قبر است . در « تاریخ یزد » مذکور است که هر درماندهٔ به‌غم گرفتار که در آن مکان شریف یك‌هزار مرتبه سورهٔ اخلاص به‌اخلاص بخواند به

مطالب خود فایض می گردد و بکرّات تجربه شده .

صاحب خط سبز

مؤلف « تاریخ جدید یزد » مرقوم قلم فیروزی رقم گردانیده که در آن ایام
که ولایات فارس و عراق به‌تحت تصرف جناب مبارزالدین محمدبن مظفر درآمده
۵ عرصهٔ جنّت فضای یزد پای تخت همایون بود به عمارت حصار و حفر خندق امر
فرمود . در اثنای حفر خندق قبری ظاهر گردید و شخصی را دیدند که اعضای او
درست و دوپاره حریر سبز که خطی سبز بر آن نوشته بود در دست و مصحفی حمایل
داشت. پادشاه عدالت دستگاه از آن‌حال اطلاع یافته به‌آن محل آمد وامر فرمود
که دو پارچه حریر از دست میت گرفته بر آن خط اطلاع یابند. چندانکه سعی
۱۰ کردند . از دست اوبیرون نتوانستندآورد . [۲۱ الف] پادشاه حوالهٔ‌آن کار بوقت
دیگر کرده بمنزل معاودت نمود . شبانگاه در واقعه آن شخص را دید نزد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم ایستاده و زبان به‌شکایت گشاده، می گفت که
می‌خواستند خط آزادی مرا باز ستانند. پادشاه از هیبت این واقعه ازخواب درآمد،

بیت:

۱۵ روز دیگر که باز چرخ بلند
پرتو مهر بر جهان افکند

پادشاه امر فرمود تا آن شخص را با آن دوپاره حریر در همان مقام دفن
کردند و صومعه‌ای بر بالین اوساختند. مردمان علامات بسیار که دلالت بر کرامات
می کند در آن مکان متبرك دیده‌اند و برهمان حوالی که مشهور است به «غازیان»
۲۰ بسیاری از علما و صلحا آسوده‌اند، مثل مولانا شمس‌الدین محمد واعظ ومولانا نور-
الدین خطیب که از جملهٔ اولیا بود .

درآن هنگام که یزدجز [د] شهریار در قادسیه ازلشکر اسلام منهزم گردیده
راه فرار پیمود و از راه یزد متوجه خراسان شدلشکر اسلام به‌تعاقب تابه‌یزدآمدند
وچنانچه درمجلداول اشاره به‌آن شده اهالی فهرج که به دین‌مجوس بودندشبیخون

بر آن لشکرزده بسیاری‌را [۲۱ ب] شهید ساختند. به‌جهت بازخواست این‌حرکت به‌امر سردار عساکر مسلمانان که در مداین بود لشکری متوجه یزد و دفع فتنهٔ مجوسیان فهرج گردید . بعد از قتل و قمع مجوسیان و فتح قلعهٔ فهرج جمعی از لشکر اسلام که در آن حربگاه زخمدار شده بودند به‌یزد آمده به عالم جاودان شتافتند . اجساد مطهر آن جماعت در آن زمین به‌ودیعت به‌خاك سپردند . بنابر آن ۵ آن مقام به«غازیان» اشتهار یافت .

سیدنصر

در«محلهٔسلغر آباد» به‌مقام « کشخوان‌آبشور»مدفون‌است. مزارفایض‌الانوار اومطاف طوایف انام و موضع استجابت دعای انسان است .

سید صحرا ۱۰

درحوالی سرچشمهٔ کثنویه حومه مدفون است والحق که مزار منور آن‌سید به‌غایت بافیض است و اثر استجابت دعا به‌زوار آن‌بقعهٔ شریفه ظاهر می گردد.

مرتضی اعظم امجد سیدرکن‌الدین محمد

جوهریان رسته بازار معانی و صرافان دارالعیار سخندانی و چهره گشایان غرایب حکایات و صورت آرایان عجایب روایات عنوان جراید اخبار سلالهٔ حضرت ۱۵ سید ابرار و دوحهٔ چمن [۲۲ الف] ابن عم پیغمبر اطهار سید **رکن‌الدین‌محمد** را باین گونه آرایش داده‌اند ودیباچهٔ صحایف‌احوال آن عالی‌مقدار را باین نمط‌توشیح وتزیین نموده‌اند که سلسلهٔ نسب آن‌جناب به‌چند واسطه به‌حضرت ابی‌عبدالله‌صلواة‌الله وسلامه علیه می‌پیوندد ، وآن‌سید با وجود این نسب عالی به‌زیور فضل و کمال آراسته و گوی ولایت در میدان کرامت از چابك سواران معرکهٔ ولایت ربوده بود ۲۰ و مسند قضاء دارالعبادهٔ یزد به وجود فایض الجود او زیب و زینت داشته در ایام اختیار بل‌زمان اقتدار در «محلهٔ وقت [و] ساعت» درجنب« مدرسهٔ صفویه» که آنرا «مدرسهٔ محمود شاهی» می‌نامندطرح مدرسهٔ عالی‌بنا و گنبد رفیع[1] ارتفاع انداخته بنایان چابك دست را بکار باز داشت .

---

۱ ـ اصل : رفع .

و در آن ایام حکومت خطهٔ ارم بنیاد یـزد در حوزهٔ تصرف اتابك یوسف شاه بود و بنابر آنکه «مدرسهٔ محمود شاهی» از آثار اجداداو بود برخاطرش گران آمد که سید در حوالی آن طرح این‌قسم عمارتی انداخت. توسن کینه‌در زیرزین انتقام کشیده درپی سید میتاخت. [۲۲ب] ناگاه از نهانخانه چرخ شعبده‌باز شعبده‌بازی آغاز کرده امری غریب واقع گردید و بدان سبب حکم شقاوت شعار بر آن جناب دست یافت.

تبیین این مقال و تفصیل این‌اجمال آنکه در آن‌زمان ترسایی با جمعیتی از حیطهٔ ضبط بیرون از دیار کفر بدارالعبادهٔ یزد آمده‌ساکن گردید ودر«محلهٔ فهادان» باغی مشجر ومکروم ساخته در اهرستان‌باغی مشهوربه«باغ ترسا» وآسیایی احداث نمود و چون آوازهٔ تمول او در السنه و افواه افتاده بود طرّاران خانه برانداز در شبی با کمند حیله به‌خانهٔ او داخل شدند و به‌خنجر بی‌رحمی سر او را از بدن‌جدا کردند و از جواهر و نقود آنچه دست یافتند بردند . اتابك یوسف شاه کـه نهال کینهٔ سید درفضای سینه نشانیده به‌آب شقاوت وحسدپرورش‌میدادواین معنی‌بخاطر نمی‌آورد ، **بیت:**

حسد هر جا که آتش بر فروزد
هـم از اول حسودان را بسوزد

این امر شنیع را به سید نسبت داد و دامن طهارت آن حضرت را بلوث خیانت آلوده ساخت و بی‌آنکه گناه بر آن عزیز ثابت گردد او را ذلیل کرده بزیرشکنجه کشید و قریب هزار تازیانه وچوب براعضای‌او زد وبعد از فضیحت بسیار وعقوبت بی‌شمار [۲۳الف] که هیچ دیده را تاب مشاهده و هیچ گوش را قوت استماع آن نبود در «چاه قلعهٔ خورمیز» با سلاسل و اغلال مقید ومحبوس ساخت و زبان زمانه این ابیات باین ترانه بگوش آن حاکم ظالم شعار می‌رسانید ، **شعر:**

هر کـه آیین ظلم پیش نهـاد
بند بر دست و پای خویش نهاد

چند روزی اگـر سر افـرازد
دهرش آخر ز پا در انـدازد

وهاتف غیبی ندای این مقال در میداد، **نظم:**

که کرد درهمه عالم کمان ظلم بهزه
که تیر لعنت جاوید را نشانه نشد ٥
که در زمانهٔ بی اعتبار طرح ستم
خیال بست که خود غیرت زمانه نشد

ومضمون این قطعهٔ غرّا از زبان سید به گوش هوش اهل دنیا می‌رسید، **قطعه:**

در باب من زروی حسد یك دو ناشناس
دمها زدند و کورهٔ تدبیر تافتند ١٠
واندر شب ضلال به‌سعی گمان نگر
موی غرض به ناوك حیلت شکافتند
زاعمال آن مهم همه نیکی به من رسید
ایشان جزای فعل بدخویش یافتند

١٥ وحاکم به‌جست وجوی خلف ارشد سعادتمند آن سید که گلی بود ازجویبار سیادت رسته ودوحه [ای] بود سر از باغ فضل و کمال بالا کشیده و چهارده مرحله از مراحل زندگانی طی نموده و اسم سامیش **میرشمس الدین محمد** بود، درآمد. و چندانکه به‌پای طلب بوید بسر کوی مقصود نرسید [٢٥ ب] وآن عندلیب بوستان جلالت در «محلهٔ نابینایان» مشهور به «کوچهٔ نو» درخانهٔ حاجی علی استرابادی در ٢٠ قفس خفا و زاویهٔ اختفا خود را محبوس ساخته بـود و آن خادم اولاد رسالت پناه صلواة الله و سلامه علیه کمر خدمت و بندگی برمیان جان بسته به تعهد و تفقد حالش می‌پرداخت.

ودر همان کوچه شخصی بودخواجه علیشاه نام که گرد گناه به‌پیرامن جیبش نرسیده و دود کدورت عصیان برعرصهٔ خاطرش راه نیافته. درشبی از شبهای جمعه

سرفراغت بربستر استراحت نهاد وخیل‌خواب برپیشگاه‌عرصهٔ دماغش مستولی‌شد،
در عالم رؤیا به‌خدمت حضرت با رفعت نبی آخرزمانی علیه‌صلواةالله الملك المنان
رسید و از جانب آن حضرت باو اشاره گردید که فرزندم شمس‌الدین درخانهٔ حاجی
علی در زاویهٔ اختفا از نظر اغیار غایب است . به‌نزد او رفته استری به‌جهت سواری
٥ و یك‌هزار دینار آقچه برسم خرجی باو ده که‌متوجه دارالسلطنهٔ تبریز گردد واجر
آن در روز جزا از من بازخواه، **نظم:**

خاطر محنت‌زدگان شاد کن

وز شب محنت‌زدگان یاد کن

خواجهٔ مشارالیه انگشت قبول بدیده گذاشته عرض‌نمود، **مصراع:**

١٠ [٢٤ الف]هرچه فرمایی بجان فرمان برم.

و چون از خواب درآمد با خود گفت، **مصراع** :

این که می‌بینم به بیداریست یارب یابه‌خواب

و ساعتی چون شمع افروخته با دل سوزان اشك خوشحالی بارید و پروانه‌
صفت از آرزوی شعلهٔ شوق سید زاده اضطراب نمود و بعد از آن روی به‌خانهٔ‌حاجی
١٥ علی نهاد و شرح حال باز نمود . بعد از اجازه به‌خدمت سید شمس‌الدین رسیده‌روی
نیاز در پای آن سید ستوده خصال نهاد و گفت ، **شعر:**

بگذشت شام محنت و صبح طرب رسید

گم شد خزان هجر و بهار عجب رسید

و نقدی که اشاره شده بود با استری تیزرفتار هامون نورد که شمال تندرو
٢٠ از همراهی‌او بازماندی ووهم تیز گرد بگرد گردش‌نرسیدی پیشکش کرد ومضمون
این بیت ادانمود ، **بیت:**

دربیابان چون زشوق کعبه خواهی زدقدم

سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور

و حاجی علی نیز به تهیهٔ اسباب ارتحال اشتغال نموده شرایط مبار کباد سفر

بادا رسانید و به‌تکرار این بیت غلغله از گنبد دوار در گذرانید ، **بیت:**

کرده‌ای‌عزم سفر لطف‌خدا یار تو باد

همت اهل نظر قافله سالار تو باد

[٢٤ ب] ودر همان‌شب دروقتی که خوانسالار قدرت‌طبق سیمین ماه برروی‌خوان آسمان بجلوه درآورد ، **شعر:** ٥

چون نافــه گشاد گیسوی شــام

مه جلوه کنان بر آمد از بــام

بآن هنگام که مرکز ماه بدایرهٔ نصف‌النهار نزدیك رسید و شعاع نیّر اصغر بر اطراف بساط غبرا منتشر گشت و روی زمین به جمال‌جهان آرای آن شمع جان‌ـ افزای چون زاویهٔ تهی‌دستان روشن شدآن جناب، **مصراع** : ١٠

چنانچه مرغ مقید برون پرد ز قفس

برغبتی تمام و میلی صادق پای در رکاب اشهب مراد در آورده روی بسمت تبریز نهاد. علی‌الصباح که بفرمان خالق‌الاصباح آفتاب عالمتاب ازافق مشرق طلوع‌نمود بصحرای «نه گنبد» رسید و آن بادیه‌ای بودپرتاب و بی‌آب، ابر بهاری‌در فضای آن ازغایت تشنگی بسوختی و پیك تیزگام‌ماه از صعوبت آن بیابان بر آسمان‌راه گم کردی، وهم جهان پیمای از مضایق آن بیرون آمدن نتوانستی وخیال عالم‌گرد از منازل او راه بیرون شدن ندانستی . سمومی در آن بیابان می‌وزید که [٢٥ الف] اثر آن بهر که رسیدی فی‌الحال آب گشتی وریگ وخاك را چون کورهٔ آهنگران تفتان ساختی و به سبب سموم هیچ گیاه در آن‌صحراو شوره‌زار مردم خوار نرستی، ١٥ **نظم** : ٢٠

بیابــان وسیعی پــر مخــافت

بهر گامی درو صدگونه آفت

هوایش آتش و آتش هوا بـود

زمینش سنگ و سنگ آهن‌ربا بود

و آن سید عالی‌مقدار همچنان می‌رفت تاوقتی که آفتاب بسمت الرأس‌رسید و از حرارت آفتاب بمثابه‌ای‌افروخته گشت که‌هر که درهوا نظر کردی چون‌پروانه بسوختی وهر که قدم برزمین نهادی چون‌موم بگداختی، **شعر:**

ز گرما آن چنان می‌شد نفس گرم
که‌لب‌از‌تاب اوچون‌شمع‌میسوخت
ز باد گرم پنداری که تقدیـر
بدنیا دوزخ دیگر بر افروخت

کار آن جناب باضطرار کشید و از تشنگی جگرش کباب گردید، آنگاه پیاده شده روی نیاز برزمین نهاد و بیچارگی وتشنگی خود را معروض رأی‌مقربان درگاه احدیت نموده درآخر گفت ، **بیت:**

آنـرا که بدست لطف برداشته‌ای
بنواز و به‌یکبار میفکن برخاك

[۲۵ ب] ناگاه فراش سبك سیر باد بامر خالق عباد سایـه‌بان سحاب در فضای هوا بر افراشت و از فیض فضل نامتناهی قطرات امطار از ابر رحمت باریده کام امید آن جناب سیراب گردید . آن حضرت عهد نمود کـه چون بر اسباب و اموال دنیوی دست قدرت یابد درآنجا قلعه ساخته‌چشمهٔ‌آب جاری سازد. و بعـد ازآنکه بمنتهای مطلب خود کامجوی شد بعهدی کـه کرده بود وفانموده درهمان صحرا طرح قلعهٔ رفیع بنا انداخت مشتمل برچهل‌خانه و حمام و مسجد و بازار و دکاکین‌ومصنعه وبرجهای عالی ودری‌ازآهن بجا گذاشت و آن را موسوم نمود به «نه گنبد» و آن چنان قلعه ایست که بروج آن‌در بلندی با شرفات‌فلك اعظم لاف برابری زدی وعقاب سپهر بقوت طیران به کنگرهٔ پست آن‌نتوانستی پرید و نسر طایر باوجود بلند پروازی به پیرامن‌خاکریز آن نتوانستی رسید، **مصراع:**

قلعه چون قلعهٔ سپهر بلند

و در چهار فرسخی دهی‌بوده اهرکان‌نام، خریداری‌نموده آب آن‌رادر میان

قلعه جاری ساخت و باغات و بساتین احیا نموده چهل نفر را درآنجا به‌توطن امر فرمود و به جهت هر یك مرسوم و مواحب مقرر داشت و قری و مزارع و بساتین خریداری کرده بر آن وقف ساخت و مقرر کرد که حاصل آنها صرف[۲۶الف] اطعام فقرا و ابناءالسبیل گردد و موقوفاتی که مقرر کرده بود در کتابه مسطور و مرقوم گردانید. ۵

در تواریخ مبسوطه مسطور و مرقوم است که آن حضرت بقیهٔ آن‌روز و آن شب در آن مکان توقف نمود و بامداد که کبوتر سفید بال صبح از آشیانهٔ سپهر پر زدن گرفت و زاغ شب سیاه فام عنقا صفت از نظر پنهان شد ، **نظم:**

به فال همایون چو طاوس مهر

خرامان شد اندر ریاض سپهر ۱۰

آن‌جناب پای مبارك به‌رکاب سعادت درآورده‌عنان عزیمت به‌جانب آذربایجان انعطاف فرمود و در مدت شش‌روز از یزدبه‌اوجان رسیده در منزلی قرار گرفت .

در آنوقت پادشاه سعید سلطان ابوسعید در اوجان بر سریر سلطنت متمکن و آوازهٔ عدالتش در اطراف و اکناف جهان منتشر گردیده بود و آن‌حضرت چنان پادشاهی بود که عنان تسخیر برسر توسن سبزخنگ فلك کرده و کمند تصرف در ۱۵ گردن روزگار سرکش افکنده، از بیم آتش شمشیر برق‌آثارش باد را زهرهٔ آن نبود که مخالف‌صورت راستی‌تواند وزید وازهیبت‌سنان [۲۶ب] جان ستان صاعقه‌کردارش‌آب قوت آن نداشت که برروی خاك کج تواند رفت ، **شعر:**

جهان را خلعت‌امن آن چنان داد

تیغ که از ننگ عریانی شد آزاد ۲۰

ز عدلش جان مظلومان سحرگاه

فرامش کرده تیر اندازی آه

و مسند وزارت اعظم به وجود فایض‌الجود دستور نصفت آثارو وزیر عدالت‌شعار خواجه غیاث الدین محمدبن خواجه رشیدالدین فضل الله آرایش داشت. آن

جناب دستوری بود که رای‌منیرش درشب هرحادثه آفتابیست روشنی افزای وپرتو شمع ضمیرش در تیرگی‌هرواقعه نوریست ظلمت زدای، **نظم:**

بی دستیاری قلم بـی قـرار او
تخت ملوك را نبود پای بر قرار

۵ آن‌جناب در شبی ازشبها بعد ازآداب فرایض وعبادات وادای دعا وتسبیحات سربربالین فراغت نهاد. درعالم نوم چشمش برجمال‌جهان‌آرای سلطان سریررسالت و صاحبقران ممالك جلالت علیه افضل الصلـوات و اکمل التحیات روشنایـی یافته سربرپای آن حضرت گذاشته زبان‌ثنا بگشود ونقش این ابیات از صحیفهٔ منقبت‌ـ گستری‌فروخواند، [۲۷الف] **بیت:**

۱۰ کای‌مبارك پی‌شهنشاهی که‌حاصل می کند
اختران در آسمان ازطلعتت نیك اختری
مورد دولت شود چون سایهٔ فرّ همای
برهمان‌بومی[1] که‌توظلّ همایون گستری
من چه گویم در کمال کبریای حضرتت
۱۵ آفرین باد آفرین کز هرچه گویم‌برتری

آن حضرت بر زبان معجز بیان فرمود که ای غیاث الدین‌فرزندمن شمس‌ـ الدین بدین ملك آمده از حال او باز رسیده قصهٔ او را به‌پادشاه ابو سعید بگوی و به‌ملاطفت ودلجویـی او تقصیر منمای. خواجه انگشت قبول بر دیـدهٔ‌اخلاص بین گذاشته گفت ، **مصراع :**

۲۰ بهر چه حکم کنی نافذست فرمانت.

و از خوشحالی آن واقعه از خواب در آمد و بقیهٔ شب را به عبادت و طاعت گذرانید تا وقتی که عارض‌صبح روشن ازشکن[زلف]شب تار درخشیدن آغاز کرد وشمامهای‌کافوری به‌عوض‌غالیه‌های‌عنبرتر براطراف‌چرخ‌اخضر پدید آمدن گرفت.

۱ـ نسخهٔ وزیری : برهر آن بامی

بیت:

چو رست از سایهٔ شب شاهد روز

دمید از چرخ صبح عالم افروز

چنانکه دست تقدیر نقاب ظلمت از پیش جمال روز جهان آرای برداشت و شاه سیارگان بالای تخت مینا کار سپهر بر آمده آوازهٔ عدل روشنی بخش به‌مسامع عالمیان رسانید [۲۷ ب] وزیر در تفحص و تجسس در آمده به‌منزل سید شمس‌الدین‌راه یافت وبه‌اعزاز و اکرام تمام اورا به‌بارگاه پادشاه زمان درآورده حقیقت واقعه به‌آنها رسانید. سلطان از روی تلطف ودلجویی به‌سید متوجه شده کیفیت آن حال و سبب انتقال از فرح‌آباد یزد به‌سریر عزّ و اقبال استفسار نمود. آن جناب بعداز عرض این مضمون که، **شعر**:

بر خور ز حیات ابد و عمر مخلّد

کانست دعا شام وسحرپیروجوان را

گفت، نظم:

از ما مپرس کاتش دل تا چه غایتست

از آب دیده پرس که آن ترجمان ماست

پس قصهٔ ظلم اتابك یوسف‌شاه والی یزد و محبوس گردانیدن والد بزرگوار خود به‌تفصیل عرض نمود و گفت آن‌حاکم شقاوت شعار گردن ازحکم قضا جریان پادشاه عالم پناه پیچیده و دست جور و ستم به‌عرض و مال رعایا و زیردستان گشاده وسلوك او نه‌طریق عدالت و نه‌لازمهٔ ملك داریست. پادشاه چون سخنان آن جناب شنید و آثار صدق و صواب بر صفحات آن مقالات معاینه دید ایلچی به‌جانب یزد روانه نمود که بعد از تنبیه و تأدیب حاکم سید رکن الدین محمد را ازچاه خمول بیرون آورده برمسند قضا نشاند و تمامی همت والا نهمت به‌تربیت سید شمس‌الدین محمد [۲۸الف] مصروف داشته قامت‌قابلیت آن‌سرو بوستان سیادت‌را به‌خلاع‌لایقه بیاراست و منصب جلیل القدر عظیم الشأن صدارت ممالك محروسه و نیابت عامه و

قضای کل ولایات را به‌او تفویض فرمود ، **بیت:**

بالید ازین نشاط تن تخت برزمین

بگذشت‌ازین‌نوید سرتاج ازآسمان

و به‌وسیلهٔ وزیر عطارد نظر هر روز جاه و رفعت و عظمت و ابهت آن جناب زیاده‌می‌شدوساعت به‌ساعت قرب ومنزلتش درحضرت شاهنشاهی‌می‌افزود وبه‌حدّی رسید که شاهزادگان کامکار و امراء رفیع مقدار و وزراء کفایت شعار و اشراف و اعیان اقطار وامصار حلقهٔ اطاعتش بر گوش کشیده غاشیهٔ فرمان برداریش بردوش گرفتند و نیز دستور اعظم صبیهٔ[1] محترمهٔ خود که بلقیس سرادق عصمت وطهارت و سرو بوستان وزارت و حشمت بود به عقد ازدواج آن جناب درآورد و ازاین‌جهت پایهٔ قدر و منزلت آن سید عالیشان از ایوان کیوان در گذشت .

نجات یافتن سلالهٔ آل طه‌ویس سیدرکن‌الدین ازمحبس چاه وبرمسند قضا و جاه تمکن یافتن

مورخین [۲۸ب] صادق‌الاخبار در صحایف‌آثار چنین نگاشتهٔ بیان‌نموده‌اند که چون‌سیدعالی تبار یک‌چندی در چاه «قلعهٔ خور میز» باسلاسل و اغلال بسر برد و زمانه بسی‌روزنامچهٔ سیاه وسفید لیل‌ونهار طی نمود وزبان اوبه‌تکرار این مضمون گویا بود، **بیت :**

ای دل صبور باش بر آفات روزگار

نیکو شود به صبر سرانجام کار تو

ناگـاه نسیم عنایت الهی در وزیـدن آمـده سلطان ابو سعید خان فرمانفرمای ایران چنانچه در صدر این صحیفه مرقوم گردید از احوال سید رکن‌الدین وظلم و تعدّی حاکم یزد نسبت به آن جناب اطلاع یافت. ایلچی از پایهٔ سریر خلافت‌ـ مصیر به جانب خطهٔ یزد ارسال داشته حکم قضا جریان به استخلاص سید عالیشان عزّ صدور یافت . چون ایلچی بدان ولایت رسید اتابك یوسف‌شاه والی قوت خلاف و سر کشی در حیطهٔ اقتدارخود ندیده لاعلاج انگشت قبول بردیدهٔ بی‌دانشی نهاده

۱ـ نسخهٔ وزیری : همشیرهٔ

جمعی را به جهت بر آوردن یوسف ثانی از چاه بـه جانب «قلعهٔ خور میز»فرستاد .
فرمانبران چون به چاه در آمدند دیدند که ماری تیره صفت جوشن پوش و تیز -
خشم کینه کوش ، الفی که به وقت سکون به شکل دایره متشکل گردد ، خدنگ
رفتاری که [۲۹ الف] گاه گاه چون کمان کجك[1] سر به سر آرد، **نظم:**

گهی شده چوسپر گرد و گه چوتیر دراز ۵
گهی نموده ز تن حلقه‌ها کمندآسا
نه ابر لیك دو برق اندرو شده پنهان
نه بحر لیك برآن موج بیکران پیدا

در نزد فرزند حیدر کرّار حلقه کـرده سر بردامن آن جناب نهاده چون چشم
حیّه بر آن جمع افتاد روانه گردید وازنظر بینندگان ناپیدا گشت . آنگاه سید ۱۰
رکن‌الدین را از چاه بر آورده متوجه یزد شدند ، **نظم** :

خورد بسی پیچ و تاب دلو ملمع رسن
تا به درآمد ز چاه یوسف گل پیرهن
کرد زلیخای صبح پیرهن صبر چاك
راز دلش فاش گشت بر سرهر انجمن ۱۵
داد به زال سپهر طرفه ترنجی ز مهر
طرفه که شد هم ترنج بر کف اوتیغ زن

سادات عالی‌درجات و اکابر خجسته صفات به استقبال شتافته گوهر شاهوار
سخن از درج لب‌بگشاده نثارنمودند ، **مثنوی:**

شکر کز دور چرخ و گردش ماه ۲۰
یوسف ما نمود جلوه ز چاه
یمن اقبال شاه یساور شد
ساغر کام پـر ز گوهر شد

۱- نسخهٔ وزیری : کجیك

گـردش چرخ کارساز آمـد
آب رفته به‌جوی بـاز آمـد

و یکی در مقام مدح گستری درآمده گفت خلاصهٔ دوحهٔ چمن رسالت را از حسد دشمنان و مکر حسودان چه باك، بحمدالله که سخنان دروغگویان و حیلهٔ
٥ بی‌خردان در جنب پاك‌دامنی وفضایل آن‌جناب چون سها باتاب آفتاب تاب‌نیاورد و به عیب بدگویان غباری بردامن طهارت او ننشست، **بیت:**

گر بدی گفت ترا دشمن دون باکی نیست
مس نه آنست که اومرتبهٔ [۲۹ ب] زر شکند
طعن خفّاش کجا رونق خورشید برد
١٠ سنگ بد اصل کجا قیمت گوهر شکند

القصه سید رکن‌الدین در ساعت سعد که، **مصراع:**
[به ساعتی که] تفاخر کند بدان ایام

در مدرسهٔ رکنیه مجلسی عالی آراسته حسب الفرمان پادشاه زمان برمسند قضا نشست و ایلچی سلطان ابوسعیدخان دشمنان و معاندان وحاسدانی که این گرد
١٥ فتنه‌انگیخته آن امرشنیع رابه‌سید نسبت داده بودند جداجدا طلبیده دراستشکاف خفیّات واستخراج‌غوامض آن حیله‌مبالغه به‌حدّ افراط رسانید وبه‌آن وعده که اگر بیان واقع‌بازنمایندصحایف جرایم‌ایشان‌به‌آب عفوشسته گردد ودراین باب‌تأکیدات فراوان نمود آخر بعضی از ایشان اعتراف نمودند و دیگران نیز به‌ضرورت اقرار کرده صورت واقعه براستی درمیان آوردند. بنابر آن آفتاب عصمت جناب سیادت‌
٢٠ قباب از زیر ابر شبهت بیرون آمد و غبار شك از پیش دیدهٔ یقین مرتفع شد، **مصراع:**

امتحان کردیم و حال هر کسی معلوم شد.

آن سید به‌موقع اهتمام شکرگزاری[1] ومنت داری گفت المنةلله که به‌میامن

١- اصل: شکر گذاری.

توجهات پادشاه عالم پناه ، **بیت:**

راه تاریک گشته روشن شد

کار دشوار مانده آسان گشت

[۳۰ الف] و چون برمن روشن ومبرهن است که هرعفو که ازکمال استیلا و قدرت واقع گردد همه هنر است با وجود قدرت برخصمان ازسر جریمهٔ ایشان‌در گذشتم، چه قدرت یافتن‌بردشمن‌نعمتی‌است‌بی‌کران وشکر گزاری[1] آن نعمت‌جز به‌عفو و اغماض نتواند بود ، **شعر:**

بر گنه کار چون شدی قادر

عفو را شکر نعمت خود ساز

و همگی را به‌خلعت و درم و دینار نواخت و به ملاطفت قلوب انـام را صید کرد و به‌دانهٔ احسان و اکرام مرغ جان خاص و عام به‌دام‌مودّت آورد و در همان چند روز آرزوی حج که عبارتست از استیناس «ان اول بیت وضع للناس فمن دخله کان» از زاویهٔ دلش ظهور نموده صدای داعی « واذن فی الناس » را لبیك اجابت‌ـ زنان عزیمت احرام زیارت کعبه مصمم گردانید ، **نظم:**

امیّد طواف حرم کوی تو افکند

در وادی غم طایفهٔ بی سر و پا را

لبیك زنان بر عرفات سر کویت

صد قافله جان منتظر آواز درا را

بعد از آنکه ازجانب پادشاه دستوری یافت طبل رحیل کوفته دراندك فرصتی قطع مسافت نموده به‌مکهٔ معظمه رسید و لوازم وارکان‌حج به‌جای آورده توجه به آستان بوسی روضهٔ مقدسهٔ [۳۰ ب] حضرت سلطان تختگاه رسالت و خاقـان بار گاه عزت و جلالت، **بیت:**

---

۱ ـ اصل: شکر گذاری

آن شهسوار گرم عنان بلند سیر
کز نه‌ادیم چرخ دوال رکاب ساخت

صلی‌الله علی محمد المختار و آله الاطهار نموده به سعادت تقبیل عتبۀ علیۀ نبویه مستسعد گشت، **شعر:**

٥ ای خاکبوسی درت مقصود هر صاحب دلی
بردن به‌خاك این آرزو مشکلتر از هر مشکلی

بعداز فراغ از آداب مراسم زیارت عنان عزیمت به‌جانب وطن مألوف انعطاف نمود و چون به‌حوالی بلدۀ جنت صفات یزد رسید سادات و قضات و اکابر واشراف رسم استقبال به‌جای آورده بعد از هدیۀ دعا گفتند، **شعر:**

١٠ امروز بخت نیك بشارت رسان ماست
اقبال را به پردۀ امیّد صد نواست
روزیست اینکه دل به‌هزاران دعاش جست
عیدیست اینکه‌جان به‌هزار آبروش خواست

چون سید رکن‌الدین محمد چند روزی از رنج راه آسوده گشت معمار همت

١٥ بلند نهمتش به‌ساختن عمارات خیر واجراء قنوات اقتضا نمود و نخست امر کرد تا در «فراشاه» قناتی جاری نموده چند آب از سهام قنوات دیگر به عنوان ملکیت خریداری کرده به‌یکدیگر ممزوج ساختند و ازمیان شهر ومحلات [٣١ الف] در مسجد جامع آورده از آنجا به«مدرسۀ رکنیه» و«میدان‌وقت [و]ساعت» گذرانیده از «درب کوشکنو» بیرون برد و به‌خانۀ محمد یعقوب‌معلم خود جاری ساخت و آن‌را

٢٠ «آب‌وقفاباد» نام نهاد. و بعد از آن «حمام سوچه» و «خان ندافان» بساخت، وبر بیرون«درب کوشکنو» مدرسه وخانقاه و مصنعه وبازاری مشتمل‌بر دکاکین بسیار ساخت. ودراندرون «دروازۀ کوشکنو» دوحمام یکی به‌رسم رجال‌و دیگر به‌جهۀ نسا و خانقاه و بازاری‌بنانهاده به‌اتمام‌رسانید.و در«سر ریگ» دو کاروانسرا یکی مشهور به«خان نو»ودیگری موسوم به«خان چهانوك»وبازاری مشتمل‌بردکاکین ساخت و

«آب‌اهرستان» درمیان بازار جاری فرمود .

مسود اوراق از سند معتبر ملاحظه نموده والحال در نزد خود دارد که درسنهٔ ستین‌وتسعمائه هجریهٔنبویهٔمصطفویه **میرزا شاه حسین** که‌ازاولادانات‌سیدشمس‌الدین بود کاروانسرایی که الحال موسومست به «کاروانسری‌آقاشمس» بمبلغ یکهزار و دویست تنکهٔ دوازده دیناری فلوس عراقی باجارهٔ نود ساله به مقرب الحضرت آقا ۵
شمس‌الدین‌محمدبرادرزادهٔوزیرعدالت شعارمهترجمال به اجاره داده بود [۳۱ ب] وآقا شمس‌الدین‌محمد آن را تعمیرنموده به‌اسم خود موسوم ساخته والحال به«خان آقا شمس» اشتهار داردو به عنوان ملکیت درتصرف جمعی است .

و همچنین سید رکن الدین در حوالی مزار منور شیخ الاسلام سعید قطب‌ـ الاولیاء المحققین سلطان تقی‌الدین دادا محمد علیه الرحمة باغی‌بقرب پنجاه قفیز ۱۰
مشجر ساخت و بر در باغ ساباطی رفیع‌ارتفاع بنافرمود و موسوم گردانید به«ساباط نقشین».

درتواریخ مبسوطه به‌نظررسیده که‌خانقاه ابرندابادوخانقاه مجومرد و خانقاه اشکذر وخانقاه عقدا وخانقاه هفتادر وخانقاه چفته و خانقاه نیستانه ازجملهٔعمارات آن‌سید ستوده‌خصال‌است وبرهریك ازخوانق‌املاك ورقبات بسیار وقف نموده واطعام ۱۵
به‌جهت فقرا و مساکین مرتب داشته الحال به‌جزنامی ازآنها نمانده . و نیز مسجد جامع کبیر ومسجد مصلی عتیق از جملهٔ عمارات آن جناب است .

بر ضمایرارباب توفیق پوشیده نخواهد بود که‌آن‌حضرت‌آن‌مقداربقاع نفاع وعمارات فلك ارتفاع که معمارهمت عالی‌نهمتش‌دراطراف جهان ازمدارس و خوانق ومساجد ودارالشفاء و اربطه وغیرها ساخته و پرداخته [۳۲ الف] که هرگز هیچ ۲۰
پادشاهی ذوشوکت صاحب حشمت به عمارت عشر آن موفق نگشته ، **بیت** :

ساخت عمارات بسی در جهان

پی نبرد وهم به تعداد آن

تنگ شد از وسعت آنها زمین

رفعتشان غیرت چرخ بریـن

وبنا بر آنکه حکیم علی الاطلاق از دارالشفای « ویشف صدور قوم مؤمنین » کلیات شفاء مرضی بستر حرمان‌را به‌حذاقت طبیب لبیب‌مرحمت‌آن‌جناب تفویض فرموده واسباب حصول اغراض‌معلولان مختلف المزاج را به انفاس عیسوی اقتباس عاطفتش‌حواله نموده بود ، درجنب «مدرسهٔ رکنیه» «دارالشفایی» در کمال تکلف و تزیین ساخته و پرداخته نسیم عنبر بیزش مانند دم مسیحا روح پرور و خاك مشك‌ـ آمیزش‌چون هوای اردیبهشت روح گستر واطبای مسیحادم خضر قدم ازصبح تا شام درآن‌خجسته‌مقام به‌معالجهٔ‌مرضی‌وتداوی‌امراض غرباوفقراقیام‌واقدام‌می‌نموده‌اند . الحال آن عمارت حکم سایر عمارات دارد و ازمفارقت‌آن طایفه خاك ناکامی برسر می کند.

وچون‌آن‌سید عالی نسب ازساختن عمارات فارغ گردیدبه‌حسب تقدیرمفتح‌ـ الابواب تزلزل دربنیان قصر حیاتش‌افتاد و اطبا از معالجه [۳۲ ب] عاجز آمده مرغ روح شریفش از تنگنای قفس‌قالب به‌فضای عالم ارواح طیران نمود وآن‌واقعهٔ عظمی در شهور سنهٔ اثنی وثلثین و سبعمائه اتفاق افتاد . نعش‌مغفرت اندازه‌اش‌را در «مدرسهٔ رکنیه» بخاك سپردند .

بقیهٔ احوال اختر نوربخش برج سیادت و دین داری وگوهر درج سعادت و بزرگواری امیر شمس الدین محمد و انتقال آن حضرت از دارملال به‌سرای‌آن‌جهانی

سابقاً رقمزدهٔ کلك وقایع نگار گردیده که آن جناب‌حسب الفرمان پادشاه سعید سلطان ابوسعید بر مسند صدارت قرار یافت و آوازهٔ ابهت و عظمتش در ربع مسکون شایع گردید ودلهای خاص‌وعام‌به‌محبتش مایل شد. در سنهٔ سبع وعشرین و سبعمائه امرفرمود تادر دارالعبادهٔ یزد در«محلهٔ چهار منار» طرح‌مدرسه ودارالسیاده و بازار وحمام و کاروانسرا انداخته تمامی به‌طلا و لاجورد و کاشی تزیین نمودند و

ساباطی در نهایت ارتفاع بر در مدرسه ساخته موقوفات را در کتابه به کاشی ثبت گردانیدند و چهار منار که پیك دوربین وهم بهمراهی دیدهٔ خیال بقبضهٔ آن نتواند رسید درچهار رکن [۳۲الف] برافراخته بکاشی سبز تربیین نمودند و «آب اهرستان» در میان بازار و ساباط و «آب نرسوباد» در «دارالسیاده» جاری گردانیده باغات مشجر درجنب مدرسه احیانمودند و وظیفه به جهت طلبهٔ علوم و مرسوم به جهت فقرا وابناء السبیل مرتب داشتند وهمچنین آن حضرت مقرر فرمود تا وکلا ومعتمدان اوازخاص مال سرکار در یزد واصفهان وقم و کاشان وساوه وهمدان وری وقزوین وسلطانیه وتبریزوشیراز وابرقوه و کازرون مدارس ومساجد وبقاع واربطه و کاروانسرا وحمام ساخته وبه جهت هریك قری ومزارع واملاك ورقبات علیحده مقرر و غلامان خریده به جهت خدمت بازداشت.

وبعد ازآن امر نمود تا در موضع جو گند وقریهٔ نیستانه وعقدا و مجومرد و چاهوك سر راه مهریجرد رباطها ساخته موقوفات به جهت هریك مقرر نمود.

چون از این اشغال فراغت یافت بتهیهٔ زاد سفر آخرت پرداخت و در شهور سنهٔ ثلث و ثلثین و سبعمائه طبل رحیل کوفته از دار غرور و منزل پرتعب به سرای سرور وقصور راحت انتقال فرمود [۳۳ب]، **شعر:**

دریغا که خورشید روز جوانی

چو صبح دویم بود کم زندگانی

بعد از این واقعه حرم محترمهٔ آن حضرت که صبیهٔ صلبیهٔ وزیر عدالت شعار خواجه رشید بود صندوق ومحجر مرقد سیدشمس الدین را از چوب صندل وآبنوس ترتیب داده ومحرابی از مرمر تراشیده بانعش آن جناب از تبریز به یزد فرستاد تا در گنبد «مدرسهٔ چهار منار» گذاشتند.

در «تاریخ جدید یزد» مذکور است که هر درماندهٔ دلریشی که در روز شنبه برسرمرقد آن حضرت به تلاوت چهل مرتبه سورهٔ اخلاص قیام نماید به مطالب دارین کامیاب مراد می گردد.

ازآن‌سید عظیم الشان همین یك‌صبیه بود که در عقدازدواج سید معین‌الدین اشرف‌بن سید شرف الدین حسین عریضی بود .

امیرمعین الدین اشرف

آن‌جناب ازاعاظم سادات‌عریضی‌بود وبا این نسب عالی به‌زیور فضایل آراسته وبه‌شرف مصاهرت سیدشمس‌الدین محمدممتاز گردیده بود. درساختن عمارات بسی ۵ مشعوف و به‌رفاه حال مسلمین بسیار راغب بود . در«محلهٔ کوچهٔ حسینیان» منزلی به‌تکلف ترتیب‌داده [۳٤الف]درآنجا میبود و«مسجدجامع سرریگ»و«مسجد جامع سرآب نو» مشهور به«محلهٔ شیخ‌دادا» ازآثاراوست واملاك ورقباتی که برآنها وسایر بقاع وقف نموده بسیار و بیشمار است . اکنون بجز نامی باقی نمانده و چون آن ۱۰ جناب موافقت قدما نموده سفر عقبی اختیار نموده حسب‌الوصیة در گنبد «مدرسهٔ کوچهٔ حسینیان» که از آثاروالد بزرگوارش بوده‌مدفون گشت.

امیر معین الدین اشرف را از صبیهٔ سید شمس‌الدین محمدسه‌خلف‌نیك اختر در وجود آمده بود : یکی **امیررکن‌الدین شاه حسن** ودیگری **امیر شرف الدین حسین** وثالث **امیر کمال‌الدین شاه‌علی**.

۱۵ امیر رکن الدین شاه حسن وزیر اعظم پادشاه مطاع جلال الدین شاه شجاع مظفری بود و چنانچـــه در ضمن احوال پادشاه‌مرحوم سمت گزارش یافته به‌درجهٔ بلند شهادت رسید.

سید ابوالفتح المشتهر به‌سید فتح

آن‌جناب مردی بودمصلح وپرهیزگار و موفق ودین دار. بر وظایف عبادات ۲۰ مدامی‌می‌پرداخت ومراسم طاعات شبانه‌روزی‌بروجه اخلاص به‌جای‌می‌آورد وصفای صفوتش اثر کدورت علایق را زایل می‌ساخت‌وپاکیزگی‌فطرتش پردهٔ ظلام عوایق را ازپیش [۳٤ب] نظر ارباب بصیرت برمی‌داشت. لاجرم بعد ازرحلت او متوطنین آن ملك به‌پای صدق آثار وبادل اخلاص شعاربه‌زیارت مرقد منورش رفته به‌مطالب می‌رسند وهرتمنائی که از روح پرفتوحش نمایندبه کام دل فایض می گردند، **شعر** :

هر که بدین جاره و رو یافته
فیض دل از درگه او یافته

حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه سلطان شیوخ ایام مظهر سر ملك علام، نقطهٔ دایرهٔ کشف حقایق، قطب قاطبة الاقطاب، مونس الاولیاء والاحباب شیخ تقی‌الدین دادا محمدا نورالله مرقده

٥

مرشد صافی درون کز پرتو ارشاد او
خانقاه و بقعه و ملك و ملل معمور شد
فیض انوارش منوّر کرد عالم را تمام
ظلمت و شرك و نفاق از طبع دوران دور شد

١٠ رتبهٔ قدر و منزلت آن شهباز اوج حقیقت و عرفان از آن والاتر است که طایر اندیشه به هوای ادراکش طیران تواند نمود و ساحت معرفت و ایقان آن سلطان قلمرو تجرید و شحنهٔ مدینهٔ ایمان از آن وسیع‌تر است که جواد قلم در عرصهٔ بیانش جولان تواند کرد. خوارق عادات آن جرعه‌نوش [٣٥ الف] مصطبهٔ تحقیق مشاهدهٔ دور و نزدیك گردیده و صیت کرامات و کمالاتش به مسامع قریب و بعید رسیده، مرقد
١٥ فیض بخشش مطاف خلایق و محل انجاح مرادات ارباب حوایج، **شعر** :

به کوی مشك فروشان کسی که کرد گذر
اگر چه خواجهٔ عطار بسته باشد در
نسیم نافهٔ خوشبوی از ورای حجاب
به هر دمش برساند ز عطر خویش اثر

٢٠ مولد شریف آن حضرت از فروزان اصفهان است و در زمرهٔ مریدان سالك مسالك ایقان شیخ محمد اندایان که از ارباب کشف و شهود بود انخراط داشتند و شغل شریفش «بارپازی» بود. و آنچه از آن ممر اکتساب می کرد به فقرا و درویشان بذل و عطا می‌فرمود و خود به نخالهٔ شعیر قناعت می‌فرمود، **نظم** :

نشان اولیاء حق همین است
به‌نزد هر که او اهل یقین است

همواره به‌صیام دهر و قیام لیل تهذیب اخلاق و تنزیه صفات نمودی تا آئینهٔ دل را به صیقل معرفت جلا داده دانهٔ اخلاص در زمین دل می کاشت ، تا آنکه کشتزار ٥ اعمالش از چشمه سار فیض هدایت دهقان مزرعهٔ رسالت سیراب گشته از حاصل خرمن اعتقاد به تناول لقمهٔ معرفت [د ٣٥ ب] مرتزق گردید . تصریح این مضمر و تفصیل این مجمل آن که، **شعر** :

شاه اقلیم هدی اعظم تقی دین حق
نامور دادا محمد مقتدای انس و جان

١٠ روزی خرمنی پاك نموده صاحب خرمن غله‌را به انباربرد . مقارن آن علوی ای پیدا شد . چون از خرمن اثری و از صاحبش خبری ندید و نشنید آتش در خرمن طاقتش افتاد و خاطر محزونش چون گیسوی عنبرافشانش پریشان گردیده گرد ملال برصفحهٔ رخسارش نشست . آن جناب چون درناصیهٔ خلف دودمان رسالت آثار ملال مشاهده کرد فرمود که ای مخدومزادهٔ عالمیان و ای فرزند اشرف بنی نوع ١٥ انسان سبب حزن واندوه چیست. سید فرمود که‌مرا هرساله برصاحب مزارع‌وظیفه مقرر بود که در سرخرمن ادا فرمودی تامن آن‌را صرف معیشت‌عیال واطفال نموده از مخافت جوع ایمن واز آفت تقاضای ایشان فارغ ومطمئن خاطر می‌بودم . امسال به‌جزدانه یأس وحرمان درخرمن امید حاصلی نمی‌یابم وازخجالت اطفال روی‌رفتن به‌منزل ندارم، بالضروره تخم ارادهٔ غربت‌درمزرعهٔ‌اندیشه‌می کارم . حضرت شیخ که ٢٠ خوشه چین خرمن‌توفیق‌بودفرمود که [٣٦الف] غبارغم‌ازساحت ضمیرپاك نمای که صاحب خرمن وظیفهٔ معهود را به‌ودیعت به‌من سپرده که به‌وثاق تو رسانم و غله که به‌اجرت گرفته‌بود به‌دوش‌اخلاص کشیده‌به‌منزل‌سیدزاده‌رسانید ودروقتی که نیراعظم بیت الشرف خویش رابه یمن مقدم‌همایون‌مشرف گردانیده‌به شبستان‌مغرب‌خرامید به‌محل قرارگاه خودمراجعت نمود و بعدازاداء فرایض وسنن جنود خواب برروزنهٔ

حواس آن‌شب زنده دار استیلا یافته‌سر بر بستر آسایش نهاد دریچه‌ای ازعالم مثال بر روی دیدهٔ دل آگاهش گشوده گشت ودر شهرستان منام‌به‌خدمت اقدس حضرت سید انام‌علیه الصلواة والسلام مشرف گشت . آن حضرت‌به‌جانبش‌التفات فرموده گفتند که‌ای تقی‌الدین محمد چون توفرزند مارا ازخرمن احسان خویش خوشدل‌ساختی مانیز از حاصل مزرعهٔ ولایت ترا بهره‌ور گردانیدیم . علی الصباح که دهقان قدرت ٥ گل صد برگ‌آفتاب رادر چمن‌افق‌بصد آب ورنگ می‌نمود وسنبل غالیه بار شب‌تار از بنفشه زار سپهر پردهٔ خفا در روی کشید ، **مصراع :**

چو لاله چهرهٔ مهر از سپهر تابان شد

شیخ ولایت دستگاه [٣٦ب]ازصومعهٔ مبارك قدم بیرون گذاشته‌به‌خدمت شیخ اندایان [1] شتاقت . پیر در بشرهٔ مرید نور ولایت مشاهده‌نموده گفت، **مثنوی:** ١٠

کای شده پاك از همـه آلودگی
دردی دل رفته به پالودگی
داده جلا آینهٔ خویش را
ساختـه مرهم جگر ریش را
شهد وجود تـو مصفا شده ١٥
بلکه ز هر صافتر اصفا شده

وازحقیقت حال‌استکشاف‌فرمود. شیخ کیفیت احوال‌وسر گذشت رؤیا عرض نمود . پیر حقیقت بین فرمود ، **مثنوی :**

ظلمت زنگ از دل آئینه رفت
از ته دل محنت دیرینه رفت ٢٠
تیر گی شب به‌سحر گه رسید
صبح مراد تو ز مطلع دمید
ماه برون آمد از ابر سیاه
گشت شب تیره ازآن جایگاه [2]

١ـ اصل: انداديان ٢ـ نسخهٔ وزیری: چاشتگاه

پردۀ مانع ز نظر چاك شد
چشم جهانبین ز سبل پاك شد
رنگ خسوف از رخ مه دور گشت
سر بسر از پرتو خور نور گشت
٥ خواب کـه دیدست کـه غفلت برد
صحت تـن آرد و علت برد
باد صبا برد حجاب از میان
بر همه شد شاهد معنی عیان

ای تقی الدین محمد دادی دادند مبارک باد، بگیر این دستار الجه را [۳۷الف]
١٠ که شعار تو و اولاد و مریدانت اینست و آن جناب را به ارشاد اهل یزد مأمور ساخته گفت، **مثنوی:**

پای تجرّد به سر خویش نه
خویش رها کن قدمی پیش نه
سکه زن این نقد که آورده‌ای
١٥ ورنه زر آورده و مس برده‌ای

شیخ تقی الدین دادا محمد که حدیث فراق از پیر عالی مقدار شنید به زبان حال مضمون این مقال ادا فرمود، **مثنوی:**

روز جدایی که نبیند کسی
تیره تر است از شب هجران بسی
٢٠ کس نکند محنت هجر اختیار
مرگ جدائیست میان دو یار
جان جهانی و به از جان بسی
قطع ز جان چون کند آسان کسی
عاشق دل‌سوخته در هجر یار
آورد انجم همه شب در شمار

کـرده بـه‌راه طلبت جان فـدا
می شود اکنون به ضرورت جدا
دوری من از تـو ضروری بـود
ورنه کـرا طاقت دوری بود

و چون از فرمودهٔ مرشد تجاوز نمی‌توانست کرد بنابر اشاره متوجه یزدشد و ٥
در قریهٔ اردکان که مجمع علماء دانشور وموطن فضلاء فطانت اثر است رحل‌اقامت
گسترده همت به‌ارشاد خلایق مصروف داشت وهم‌در آن‌زودی[٣٧ب]طرح خانقاهی وسیع
انداخته سفرهٔ احسان برروی خاص وعام گسترانید. اهالی آنجا بسی خوارق‌عادات
از آن‌جناب مشاهده نموده حلقهٔ‌ارادتش به‌گوش جان کشیده غاشیهٔ متابعتش بردوش
روان افکندند . رفته رفته صیت مقامات علیّه‌اش به مسامع قریب و بعید رسیـده ١٠
خلایق از اطـراف و اکناف باستلام عتبهٔ علیهٔ رفیعه‌اش شتافتند و از مواهب ذات
قدسی سماتش فواید دنیوی و عواید اخروی می انـدوختند . چون سدهٔ سنیّهٔ آن
عارف‌معارف یقینی مهبط رجال طوایف ومعارف گردید بمقتضای جبلت بشریت که
درهرعصری ازاعصار که یکی ازمقربان بارگاه کبریا تشریف شریف هدایت‌پوشیده
مردم را به‌متابعت شریعت کامله که نسخهٔ جامعهٔ طب‌روحانی خاتم اطبا نفوس ناطقهٔ ١٥
انسانیت دلالت می‌نماید ومنحرف مزاجان‌نفوس ناقصهٔ بشری را به‌جلاب مناصحت
که موجب صحت کامل نفس انسانی است امرمی‌فرماید، طایفه‌ای که‌مرض‌جهل در
مزاجشان مزمن گشته ازمعالجهٔ آن‌حکیم‌کامل الصناعه سر بازده درمقام‌عناد وافساد
در می‌آیند و از عـدم بصیرت آن طبیب حاذق را [٣٨ الف] به جهالت منسوب
میسازند. مصداق‌این مقال‌آنکه‌چون در آن‌اوان آن سجاده نشین محراب زهادت و ٢٠
عبادت وتاجدار ایوان ولایت کشف و کرامت از فارسان میدان ولایت قصب السبق
ربود و گوشهٔ تاج تارک‌ش برتارك ذروهٔ سپهر برین سود ، **مثنوی** :

آن به ولایت شده سلطان پناه
ساخته از ترك دو عالم کلاه

رخش ز میـدان ازل تـاختـه

گـوی به چوگان ابـد بـاخته

طنطنهٔ کراماتش در اطـراف روم و دیار مغرب سایـرو دبدبهٔ مقاماتش بر ساکنان اطراف مصر و شام وحجاز و یمن ظاهر گردیده غربای عراق چون ظرفای
٥ خراسان سر بر خطّ محبتش نهادند و صادقان ترکستان چون عاشقان هندوستان دستخلوص دردامن ارادتش زدند. جمعی ازناپاکی دلمغشوش که در کورهٔ ریاضت تابی نیافته بود سکهٔ کم عیاری بر نقد شیخ می زدنـد و از حال جناب ولایت مآب بیخبر اعتراض ناموجّه می کردند ، **شعر:**

ایمدعی که میگذری بر کنار آب

١٠ مارا کهغرقهایمچهدانی چهحالتست

و در خـدمت قاضی شهـاب الدین مسعود [٣٨ ب] که در آنوقت بروسادهٔ قضای خطهٔ یزد تمکن داشت مذمت و منقصت شیخ نمودند . قاضی بافساد مفسدان فاسد المزاج علیل النظر آن برگزیدهٔ خالق خیر و شرّ را احضار فرمود . چون مجلس دارالقضا از پرتو نور حضور آن شمع هدایت لکن مانند محافل فردوس-
١٥ مماثل خواطر قدسی مظاهر روشن ضمیران خوانق تفرید و تجرید نوربخش جرم قمر و اضاءت گر جمال خورشید گردید قاضی در خلوتسرای خاص بود ، او را از ورود مقدم آن مبارك قدم آگاه ساختند. درینوقت شیطان نفس امّاره فرصت دخول در خلوت ضمیرش یافته آغاز وسوسه و تشکیك نمود که هر جاهلی که عارف به آداب طهارت خود نباشد چگونه متصدی تکمیل خلایق تواند شد . سخن مدعیدر
٢٠ مزاج قاضی مؤثر افتاده بعد از زمانی بهمجلس آمد. چون نظرش بربشرهٔ آنمظهر جمالافتاد آثار جلالدر ویاثر کرده اساس طاقتش متزلزل گردید وبتقبیل انامل آن قدوهٔ افاضل مبادرت نمود . حضرت شیخ متبسم گشته فرمود کی روا باشد که قاضی مسلمانان دست جاهلی را بوسه نمایـد . از استماع این سخن لـرزه بر اندام [٣٩ الف] قاضی افتاده بی اختیار خود را در پای آن مقتدای ارباب طـریقت و

رشاد انداخت. سر کردهٔ اصحاب کشف و شهود بدست مبارك سر آن سراپا ندامت را
از خاك خجالت برداشته به‌صحبت مشغول شدند. دراثنای محاورات قاضی بنا بر بقیهٔ
اشتباهی که در خاطرش مابقی بود گفتگوی علمی به‌میان آورده آن عالم ربانی به
جوابهای شافی رفع شبههٔ او فرمود. قاضی دست ارادت به‌دامان متابعتش زده به‌تعمم
دستارالجه که کسوت آن جناب بود سر تفاخرو تمایز به‌اوج مهر وذروهٔ ماه رسانید ۵
و شوق منصب دارالریاضهٔ طریقت به‌ترك فضاء دارالعباده‌اش تحریص نموده درسلك
مریدان راسخ الاذعان شرف انسلاك یافت ، **نظم:**

هر آنکه یافت نصیب از عنایت ازلی

زمان‌زمان رسدش جذبه‌های لم یزلی

اگرچه مبدأ این ره ریاضت است ولی ۱۰

به‌یك کرشمه زالطاف اوشوند ولیّ

بعد از آن شیخ عالیشان بحکم کارفرمایان دیوان ازل به‌ارشاد سکنهٔ یزدمأمور
گشته‌در «محلهٔ سر آب نو» اقامت‌فرمود. ازطراوت فیض قدوم‌میمنت لزومش آبروی
آن‌مکان افزود . ودراین مقام که‌الحال مزارسعادت انوار آن بزرگوار است بستانی
بود آنرا خریده به‌قاضی‌وصیت‌فرمود که زمان رحلت من [۳۹ب] نزدیکست، چون ۱۵
ازین دارفانی بسرمنزل باقی ارتحال نمایم مرا درین‌مکان‌دفن نمای وحسب‌الاشارهٔ
غیبی شیخ‌ولایت‌قباب به‌موضع بُندرآباد توجه فرموده به‌ارشاد متوطنین آنجا وسایر
حوالی و نواحی اشتغال میفرمود .

در اول فصل بهار موافق شوال سنهٔ سبعمائه که سبزه چون دل غمزدگان از
جای برخاست و لالهٔ خونین کفن اطراف‌دشت و صحرا رابیاراست حضرت ولایت- ۲۰
منقبت را شوق ملاقات قدسیان و مجالست روحانیان بر خاطر مقدس غالب گشته
روح‌پرفتوحش ازتنگنای بقعهٔ‌قالب عنصری به‌خوانق دلگشای دارالارشاد عالم‌قدس
توجه نمود ، **شعر:**

عارفانی که اهل ایقانند
عاشقان را بەمرده کی خوانند
جان عاشق زوال کی بیند
غیر نور وصال کی بیند

۵ اخلاف ستوده اوصاف جسد مطهر آن برگزیدهٔ اله را در گنبد خلف خانقاه بندرآباد دفن نمودند . قاضی شهاب‌الدین مسعود بعد از سه روز به اتفاق سادات و اکابر و اهالی در لباس سوگواری مقارن فریاد و افغان و زاری به جانب بندرآباد رفت[٤٠الف] وبەحکم وصیت جسد مطهر آن‌مقرب‌درگاه صمدیت‌را بەشهرآورده درمکان مسعود که امروز محل آسایش آن‌حضرت است مدفون ساخت .

۱۰ **ذکر عمارت نمودن مزار منورسلطان دارالعبادهٔ ولایت وبقعه و مدرسه‌وغیرذلك بەسعی وهمت‌ارباب‌توفیق وسعادت**

مورخین‌بلاغت قرین چنین بیان نموده‌اند که درسنهٔ عشرین و سبعمائه‌قاضی شهاب الدین مسعود بەاستصواب‌معمار توفیق صفهٔ‌عالی که با قبهٔ جوزالاف مساوات و دم از محاذات می‌زد برسر مدفن آن‌فردوس وطن بنا نمود ودرشهور ثمان واربعین ۱۵ وسبعمائه تزازل ببنای قصر بنیان‌حیات قاضی افتاده بەجانب قصور جنان خرامیده رحل بقا گسترد و درقفای مرقد شیخ فردوس مکان مدفون گردید ، **شعر**:

هر کرا دل متعلق بەمقام اصلیست
یك زمانش‌نبودصبر وقرار وتسکین

ودر سنهٔ ست وثمانین وسبعمائه مهدعلیاخانزاده خاتون که از بنات‌مکرمات ۲۰ سلطان مبارزالدین محمد مظفر است بەمساعدت همت ومظاهرت نیت در جنب‌مزار کثیرالانوار مدرسهٔ وسیع مشتمل بر چهار صفه و حجرات طرح افکنده محاذی مرقد آن‌فردوس لحد گنبد و صفهٔ مرتفع که با محدب فلك مساوی و موازی بود احداث نمود و مخدرات خانوادهٔ[1] مظفری خانزاده خاتون و سلطان پادشاه صبیهٔ

---

۱ ـ اصل : خانه‌واده

شاه‌شجاع [٤٠ب] وابنای‌ایشان سلطان‌ابراهیم‌وسلطان‌بایزید درین‌صفه به‌حجله‌خانهٔ خاك متواری گردیده‌اند و همچنین مهندسان دارالملك توفیق طرح عمارتی رفیع‌و شکل مدرسهٔ وسیع که به‌مرور اعوام و دهور از حادثهٔ تزلزل و انهدام مصون بوده باشد مشتمل بر صفهٔ عالی و حجرات تحتانی وفوقانی و حیاض واسعه وحجره‌واقعه درصحن سراچه و درگاه متصل به شرقی مزار برتختهٔ‌اندیشهٔ سلالة المشایخ والای ٥ عالی امیر شیخ دادایی که از نبایر عظام و اولاد فخام شیخ عالی مقام است کشیده در سنهٔ[1] بچابك دستی‌معمار جهد و نازك کاری بنای سعیش صورت فعلیت پذیرفته اشکال موهومه به صورت خشت و گل تصویر و تکوین‌یافت ودری از صفهٔ سپهر درجه برمزار مفتوح ساخت و آب خوشگوار اهرستان که در مذاق سیاحان ربع مسکون‌هم مشرب فرات ودجلهٔ بغداد است درحیاض کوثر مثال جاری ساخت ١٠ تا درجنت اعلی از چشمه و نهر سلسبیل انتفاع تواند یافت وباز باغبان حسن‌نیتش بامهندسی اندیشه طرح مشارکت افکند تادرین طرفه‌بنا مدخلی داشته باشد. ازین رو در سراسر خیابان درگاه نهال سرو [٤١ الف] و کاج غرس نمود و در اندك زمانی سایه ور گردیده باعث تظلیل طوبی و اشجار جنت اعلی گـردید و در سایهٔ درختان سایه‌گستر و صفه و گنبد و اصل مزار منور بسی از مشایخ نامور واکابر ١٥ دانشور سر درنقاب تراب کشیده در جوار آن‌حضرت آسوده‌اند، **مثنوی** :

بوی مسیحا دمد از خاکشان
نـور فـروزد ز دل پاکشان
فسحت آن زینت با زیب و فرّ
وسعت آن عرصهٔ جنت اثر ٢٠
هست زمین شرف‌آن خاك در
نور ده دیدهٔ اهل نظر
کوچهٔ آن تربت عنبر سرشت
سنبل مشکین ریاض بهشت

١-دراصل: سفیدست

هست زیارتگه اعیان بسی
لیك نهان از نظر هر کسی
جمله در آن امکنه آسوده‌اند
روی به خاك در او سوده‌اند
۵ منتظر رحمت پروردگار
خاطـر شاد و دل امیـدوار
هر که در آنجا شده مدفون تنش
مـرتبهٔ خـاص شود حاصلش
دیدهٔ معنی بگشا و ببین
۱۰ هر طرفش روضهٔ خلد برین
بوی دل سوخته در این مقام
می‌شنود هر که ندارد زکام

وحالت تسوید اوراق که روز شنبه سلخ شهرشعبان المعظم سنهٔ اربع وثمانین و الف هجریه [٤١ب] بود و راقم حروف در دارالخلد حیدرآباد بهشت‌بنیاد رحل
۱۵ اقامت گسترده کمیت واسطی نژادقلم‌را در میدان عرض حال حضرت ولایت منقبت به‌جولان درآورده بوداکابرواهالی وخرد[1] و بزرگ‌سکنهٔ یزد درمزار فایض‌الانوار شیخ عالی‌مقدار به ادای زیارت وعرض حال اشتغال می‌نمودندواین ضعیف ازشرف زیارت و ملازمت روضهٔ فردوس منزلهٔ آن قدوهٔ اهل ایقان‌محروم و در بادیهٔ غربت گرفتار بود، این چند بیت که‌ازنتایج‌طبع حضرت مولوی‌معنوی‌مولانا عبدالرحمن
۲۰ جامی‌است به‌گوش هوش زوّاران عتبهٔ علیه می‌رساند ، **مثنوی:**

ای قدم از سر به‌رهش ساخته
پا ز سر از دغدغه نشناخته
بی، سر و بی پـا شده بشتافتی
ره به حـریم حـرمش یافتی

۱ـاصل : خورد

من به جفای فلك و چرخ پیر
مانده به‌صحرای جدایی اسیر
هر که جدا ماند ز کوی حبیب
در همه جا هست اسیر و غریب
غمزده و بی سرو سامان بود ۵
وز الم هجر پریشان بود
در غم این گلبن رضوان اثر
لاله صفت داغ غمم بر جگر
ای گل مشکین به‌نوای عجیب
ترك وصال تو کند عندلیب ۱۰
شوق‌تواش‌سوخت‌به‌داغ‌جگر [۴۲الف]
تا دگرش هجر چه آرد به سر
روز جدایی که خرابم ز تو
کافرم ار روی بتابم ز تو
گر ز توام دور کند بخت بد ۱۵
مهر توام باز کشد سوی خود

بیان بعضی از کرامات و خوارق عادات شیخ ولایت مآب

اگر چه خوارق عادات و ظهور کرامات آن بزرگوار زیاده از آنست که قلم حقایق رقم از عهدهٔ تحریر آن بیرون تواند آمد لیکن این صحیفه را به‌ذکر مجملی از آن تیمناً و تبرکاً مذیل میسازد تا بینادلان ازمنه و آیندگان دهور ۲۰ مستقبله که شرف حضور نیافته‌اند فی‌الجمله معرفتی به‌حال ولایت و کرامت آن قدسی مرتبت حاصل کرده در تحصیل گوهر مرادات و تفتیح ابواب فیوضات به‌قدم صدق مجاورت مزار کثیرالفتوحات اختیار نمایند وملازمت بقعهٔ سپهر قبّه‌را واجب و لازم شمرند . و هر گاه گوهر مقصود در کف تمناشان قرار گیرد و باب فتوح بر

روی دیدهٔ مطلوبشان مفتوح گردد مسوّد اوراق‌را به‌دعای خیریاد نمایندتا ازبرکت
روح آن‌قدسی مرتبت این‌غریق دجلهٔ معصیت به‌ساحل مغفرت‌آرام گیرد .

در تذکرهٔ محرم اسرار ملك دیان **شیخ‌زین‌الدین‌محمود** مشتهر به **علی
بنیمان** منقولست که سیّار قلمرو ازل وابد [۴۲ ب] شیخ تقی الدین دادا محمد
۵ نوبتی به حدود ابرقوه‌تشریف داد. از استماع این‌بشارت اکابر و اصاغر آن‌ولایت
استبشار نموده به‌استقبال آن سرمایهٔ سعادت و اقبال استعجال نمودند. اگرچه نقد
جان و سرمایهٔ حیات[1] جاویدان‌را از غایت اخلاص نثار مقدم گرامی شیخ حقیقت
اختصاص می‌نمودند ، لیکن می‌خواستند که هریك به‌قدرمکنت و توان تحفه‌به‌رسم
ارمغان‌درنظر انوارآن مهر معرفت‌سپهر برده بگذرانند. از جمله‌حاجی فخرالدین
۱۰ ابن‌حسین‌بن ابوالقاسم مروسی[2] که صوفی صاف اعتقاد و در گنجوری نقود محبت
وولای ارباب قلوب محل وثوق واعتمادبودشوق ملازمت غالب گشته ماننددیگران
خواست که هدیه‌با خود داشته‌باشد. به‌منکوحهٔ خود گفت که آنچه درخانه موجود
است بیاور که شاید در نظر سلطان قلمرو فقر درجهٔ قبول یابد . آن صالحه گفت
سوای سه قرص نان ذرت وقدری دنبه چیزی دیگر نیست واین محقر قابل مجلس
۱۵ آن‌حضرت نیست . درویش اخلاص احتشام به‌مبالغهٔ تمام‌اقراص و دنبه را گرفته به
خدمت آن‌جناب شتافت . برآن صاحب کرامت به‌نورولایت صورت حال منکشف
گشته بعد از تصافح اشراف و اعیان و شرف دریافتن پای بوس شیخ عالیشان در
دامن دشت [۴۳ الف] طیلسان مبارك افکنده نزول فرمود . خوانسالاران ارباب
ثروت سفره گسترده اطعمهٔ لذیده در طبق اخلاص نهادند . درویش اخلاص اندیش
۲۰ ازحقارت‌هدیهٔ خویش در گوشه خزیده عرق انفعال‌می‌ریخت . حضرت ولایت قباب
رغبت به‌آن مأکولات نفرمودند. اصحاب التماس نمودند که قدری تناول فرموده
خاطر ارباب اخلاص‌را شاد نمایند. شیخ فرمود که این مطعومات همه مرغوبست ،

۱ ـ اصل : حیوة ۲ ـ[مروستی=] منسوب به ده‌مروست ازآبادیهای میان یزد
به شیراز است . اما مؤلف جامع مفیدی نام این ده را از جمله در صفحهٔ بعد سطرپنجم
«مروس» می‌آورد.

لیکن ملایم مذاق درویشان نان زرت حاجی فخر الدین است که از روی اخلاص
آورده و از خجالت به مجلس نمی‌آورد . درویش شرمگین و حزین از روی فرح و
کمال استبشار اقراص را بنظر انور گذرانیده شیخ و اصحاب تناول نمودند . بعداز
آن‌معارف‌وصنادید استدعاء توجه آن‌ملاذ به‌شهر نمودند، به‌عزّ اجابت مقرون‌نگشته
در قریهٔ مروس سعادت نزول ارزانی داشتند. چون ساحت آن موضع دلگشا ازفیض ۵
قدوم میمنت انجام آن‌حضرت مماثل وادی ایمن و با طور سینا توأم گشت از پرتو
نور هدایت آن فروزندهٔ چراغ انجمن طریقت وارشاد محافل خواطر تاریك درونان
ناقص معرفت روشنی یافته بـه‌دیدهٔ عیان مشاهدهٔ جمال تازه رویان شواهد کرامات
می‌نمودند و به‌چشم باطن [۴۳ ب] در چهرهٔ عرایس حجلهٔ حقایق می‌نگریستندو
ساکنان آن‌ولایت به‌قدم‌ارادت‌همه روزه درخدمت شریفش حاضر می‌شدند. یکی از ۱۰
قضاةبه‌ارادهٔ استفاضه‌انوارمشکوة ولایت عزیمت زیارت آن‌سرحلقهٔ سالکان مسالك
طریقت نمود . در اثنای طریق ابلیس نفس امّاره آغاز وسوسه نمود که مردی که
مردمك دیده اش از مشاهدهٔ سواد خط وخال بری بوده باشد چگونه به‌اداء فرایض
وسنن مواظبت می‌نماید. چون به‌شرف بساط‌بوسی جناب‌ارشاد پناه فایض شدصورت
اندیشه‌اش در مرآت خاطر حقایق نما که محل تجلیّات صور غیبی است انعکاس ۱۵
یافته فرمودند که قاضی می‌خواهم که دوگانه بگزارم[1] وتو احتیاط صحت وبطلان
آن نمایی . چون حضرت شیخ در ظاهر مشغول وضو و درباطن متوجه شستن‌صفحهٔ
دل تاریکدلان گردید به‌تغسیل‌هرعضوی که می‌پرداخت عرق انفعال‌مانند رودآب
از همان عضو آن‌غریق بحر ندامت روان می گشت . بعد ازتغسیل جسد و تطهیر
قلب به گفتن اذان و اقامت پرداخته‌برقاضی کمال برهان وحجت اقامت نمود . از ۲۰
صدای تکبیرة الاحرام آن‌موّحد پاك‌اعتقاد غلغلهٔ تکبیر قدسیان به گوش هوش آن
محروم نشاء سروش رسیده ارکان ثبات‌وقرارش متزلزل شده عمامه از سر بینداخت
[۴۴ الف] و بیخود گشته در گوشه‌ای بیفتاد.

---

1. اصل : دو گونه بگذارم

چون آن جناب از نماز فارغ گردیده قاضی را بدان حال دید دستار خاصه که شرف قرب مفارق فلك سایش یافته بود برفرق افتخار قاضی نهاد و آن تبرك تا درشهور سنهٔ[1] در بلدهٔ ابرقوه در مزار متبرك شیخ ربانی شیخ عبدالله محفوظ و مضبوط بود.

و نیز در همان نسخهٔ شریفه مسطور است که چون مدت سکون آن قدسی نفس ۵ درقریهٔ مروس متمادی شد ازازدحام خلایق خاطر مقدس مایل به انزوا گشته به حاجی فخرالدین فرمودند که خانه تعیین نمای تا یك اربعین در آنجا منزوی گردیم، و در حجره را به خشت و گل مسدود ساز تا راه دخول و خروج انسداد یابد. قاضی عرض نمود که درین صورت چگونه اکل وشرب میسر می گردد. فرمودند که هر روز هشت عدد مغز بادام. و حسب الاشاره حاجی فخرالدین سیصد و بیست عدد مغز ۱۰ بادام حاضر ساخت. و آن مربع نشین خلوتخانهٔ عرفان داخل خلوتخانه شده راه دخول و خروج مسدود ساختند. قطب محیط تجرید مرکزوار قدم دردایرهٔ تفرید نهاد و به صیقل سلوك نقوش علایق و عوایق از صفحهٔ خاطر زدوده به تصفیهٔ باطن و تزکیهٔ نفس و تجلیهٔ قلب و تخلیهٔ ضمیر پرداخت. بعد از انقضاء مدت وعدهٔ مواصلت قاضی با هفتاد نفر از اصحاب ومتابعان به عزم تقبیل آستان هدایت ۱۵ بنیان به در معبد آن مسافر اقلیم تجرّد شتافته در خلوت سرارا [۴۴ ب] مفتوح ساختند و دری از گلشن ریاض فیض برروی دیدهٔ آگاه دلان گشودند. دیدند که هفتاد و یك عدد مغز بادام مانده، به عدد جمعی که درخدمت قاضی حاضر شده بودند در میانه قسمت نمودند واین کرامت نیز باعث مزید رسوخ عقیدت همگنان گشت.

و هم در رسالهٔ شیخ زین الد[ین] علی بنیمان علیه الرحمه منقول است که ۲۰ حضرت کرامت دستگاه شیخ دادامحمد در فیروزان اصفهان بود. اتفاقاً رئیس آن موضع متوفی شده ازوی دوپسر مانده بود وبه جهت اسباب واموال و املاك ومنصب پدر فیمابین ایشان به نزاع و جدال انجامید. اصحاب صلاح خیال بستند که آن دو جاهل را به خدمت آن پیر کامل باید برد، شاید به صیقل نصیحت سریع الاثر آن

۱ ـ در اصل: سفید است

جناب غبار کدورت از صفحات مرآت قلوبشان زدوده گردد . قبل از اظهار قوم
حضرت شیخ بزرگوار به‌فراست بدانست و فرمود امروز ایشان‌را در مجلس ما راه
نیست. روز دیگر که اصحاب سعادت فرجام به دولت ملازمت مفتخر شدند حضرت
شیخ فرمود که پسران رئیس را طلب کنید. چون به‌دولت پای‌بوس سرافراز گشتند
جناب ارشاد پناه فرمود که برادران با هم صلح نموده خصومت ونزاع مکنید، یکی ۵
پیشوای‌موضع باشید ویکی متابعت نمائید تا بواسطهٔ تفرقهٔ شما این جمع پریشان
نباشند [٤٥ الف] واز ترکهٔ پدر به کم وبیش بایکدیگر مضایقه مکنید که صلاح
دارین و فلاح منزلین شما دربنست ونجاح اصحاب ورعایت رعیت باین معنی‌قرین.

برادر بزرگ گفت پدرمرا کدخدا کرده و مال بسیار به‌من انعام فرموده به
همان قانعم ودیگر احتیاج نیست، آنچه مانده برادر کوچك متصرف شود و هم او ۱۰
به‌امر ریاست قیام نماید . چنانکه در ایام حیات والد من‌هرروز به‌سلام پدر می‌رفتم
تصورمی کنم که ربقهٔ حیاتش انقطاع‌نیافته‌به‌همان قاعده ودستوربه خانهٔ پدری رفته
برادر عزیز خود راهم ملازمت می کنم ، چه حطام دنیوی را بقایی مقدر نیست و
از سلام بزرگ بر کوچك خطایی مقررنی. من که به‌سن ازو بزرگترم اگر غیر از
این کنم لایق برادری و مروت نباشد . ۱۵

برادر کوچك گفت برادر بزرگی می کند و کمال‌خود می‌نماید، فاما تاپدر
زنده بود بنده در امر ریاست دخیل نبودم . برادربزرگ به منزلهٔ پدر است به مهم
ریاست قیام نماید و چنانچه من به خدمت پدر اقدام می‌نمودم به ملازمت او تقصیر
نخواهم کردو موجب مفاخرت‌و مباهات‌می‌دانم.اصحاب و رعایا رااز آن دفع جدل
و رفع‌مضرت‌نفع مسرت‌حاصل‌آمد. خادم‌ازحضرت‌سلطان سؤال کرد که‌چه‌حکمت ۲۰
بود امتناع‌اول روز[٤٥ب] وامروزطلب داشتن‌ودردل هیچ یك‌ازین دو اثر کدورت
نمانده و صفائی بدین‌مرتبه حاصل شده. فرمود روز اول در خاطرم خطور کرد که

مبادا غباری از کسی در ضمیرم باشد و سخنی که در حق ایشان بگویم قبول نیابد.
اول با حضرت عزت تعالی مناجات کردم و آن حضرت [را] که احکم‌الحاکمین
است بر خود گواه گرفتم که فردای قیامت بنده‌را با هیچ آفریده‌بحثی نیست و بر
هیچکس حقی نی . هر کس هرچه کرده یا بکند ازایذاء و آزار و ظلم‌به‌صدق اورا
۵ حلال کردم، ازین سبب نصیحت مؤثر افتاد ، **نظم:**

در حق کسی که صد بدی با ما کرد

گــر دست دهد هــزار نیکی بکنم

بدان‌ای‌عزیز که صیت کمالات و کرامات سلطان ولایت دستگاه از شرق
به‌غرب‌رسیده وخوان نعمت‌الوانش برروی فقراومساکین کشیده، هر که به‌اخلاص
۱۰ روی ارادت به‌عتبهٔ علیه‌اش آورد از محنت دارین خلاصی یافت و هر که گردن از
متابعت آن حضرت واولاد عظام ومریدانش پیچید دیگر سرامید برنیافت ، **بیت** :

هر که خاك مرقد پاك توتاج سرنساخت

دست برسر برد تا دستار جوید سر نیافت

لاجرم سلاطین جم‌آیین وخواقین بهرام تمکین وامراء اخلاص قرین [٤٦
۱۵ الف] واشراف و اعیان ممالك ایران وتوران حلقهٔ ارادت آن حضرت‌در گوش جان
جای داده ربقهٔ اطاعتش بردوش‌اخلاص گرفته‌قری و مزارع ومستغلات[1] بیشمار که
از حیطهٔ ضبط مستوفیان عطـارد نشان بیرونست بر مزار فـایض الانوار سلطان‌ـ
المشایخ واولاد امجاد و مریدان‌آن حضرت وقف نموده مدارس و خوانق و مساجد
ساخته و پرداخته به جهت سر کار هر یك مبلغی کرامند تعیین و آشخانـه‌ها و
۲۰ دارالضیافه مرتب داشتند، مقررفرموده‌اند که وظیفهٔ سالیانه علما وطلبه و راتبهٔ هر
روزهٔ فقرا و غربا و درویشان و مستحقان از حاصل آنها سرانجام و مرتب گردد و
مدارس به وجود شریف علماء دانشور و فضلاء فضیلت سمر و طلبهٔ توفیق اثر رواج
ورونق داشته به افاده واستفاده قیام و اقدام نمـایند وتـا مدتی به سعی و اهتمـام
عالی جناب مغفرت ایاب شیخ الاسلام اعظم سعید خلف الاولیاء الحمید **امیرشیخ**

۱ـ اصل : مستقلات

[۴۶ب] **دادایی** وحضرت سیادت‌منقبت وغفران پناه‌سلالة الاولیا الواصل‌الی رحمةالله **امیرسلطان‌احمدا** که از اعاظم اولاد امجاد سلطان المحققین وافتخار المدققین شیخ تقی الـدین دادا محمدا علیـه الرحمه والغفران‌اند به شروط مقرر صرف گشته سر کارات در کمال نسق و رونق بوده و روزبه‌روز موقوفات مزبور در تزاید.

درین اوقات‌بنابرجهاتی که خامهٔ فصاحت قرین را یارای اظهار وبیان کشف گفتار حقایق آن نیست عمارات روی به خرابی آورده و چراغ مساجـد خاموش گشته و مدارس از مفارقت علما و طلبه خاك ادبار بر مفارق خویش پاشیده و دود حسرت از روزنهٔ دماغ آشخانه‌ها متصاعد گردیده‌و رسم راتبه وصادر ووارد ازخوانق ومزارات متبرکه برافتاده وبنا براقتضای حکمت الهی تا غایت هیچ صاحب دولتی را توفیق رفیق نگشته که در باب تعمیر ومعموری وآبادانی‌آن سر کار سعی‌نماید. انشاءالله تعالی من بعد به یمن [۴۷ الف] کمـال معدلت و نصفت خاقان فریدون حشمت کیخسرو کیاست سکندر شوکت دارا پناه سلیمان بارگاه، **نظم**:

شه کامران عدالت نهاد خدیو جهانگیر والا نژاد

ابواب این مراد بر روی امید اهل فضل و دانش بر گشاید. والتوفیق من‌الله تعالی وهوالقادر علی مایشاء.

برضمیر منیر ارباب‌معارف وخاطر ازهر اصحاب عوارف واضح ولایح‌خواهد بود که حضرت سیادت منقبت افادت و افاضت پناه حقایق و معارف آگاه افتخار آل سیدالوری‌زبدهٔ گزیدگان «ویطهرکم تطهیراً» **شمسا میرزا محمد کاظما** ازطرف پدر نیك اخترسلالهٔ‌دودمان حضرت رسالت واخترنوربخش برج ولایت است، **شعر**:

ای نور سیادت از جبینت روشن

از طور تو ظاهر است اخلاق حسن

و از جانب والدهٔ ماجده خلف دودمان طاوس ریاض ارشاد و عندلیب حدایق رشاد **مؤمل الاولیاء والاقطاب المستغنی باعتلاء جنابه عن الاطنـاب فی الالقاب مطلع انوار الهدی السلطان الشیخ تقی‌الحق والدین دادا محمدا** است والحق طبع

کامل کیاست [۴۷ب] آن زبده وخلاصهٔ نبی وولی به وفورفضیلت موصوف وضمیر وافر فراستش به صفت نصفت معروف، آفتاب طالعش چون اقبال آفتاب بی‌زوال و کرایم اخلاقش مانند اخلاق کرام در مرتبهٔ کمال، مثنوی :

سپهر فضل و مهر اوج افضال

نهال مثمر گلزار اقبال

آثار تصفیهٔ باطن در ناصیهٔ خجسته میامنش ظاهر و انوار تزکیهٔ نفس نفیس از مطلع جبین مبینش باهر، نظم :

نوری که جهان ز پرتوش بهره ور است

تابان ز فروغ روی خیرالبشر است

در حسن سیرت ونقاء سریرت‌دست‌پرورد عنایات سبحانی و به جودت‌طبیعت و حدت قریحت جامع انواع فضایل‌نفسانی، ذهن سلیمش در ادراک اقسام علوم به درجهٔ کمال ترقی نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب‌السبق از قضا ربوده، رباعی :

ای گشته کلامت از حقایق مخبر

از کلك تو اسرار دقایق ظاهر

ز الفاظ تو انوار معانی روشن

از خط تو نامهٔ فضایل فاخر

در سنهٔ ثمان و سبعین و الف‌دست عنایت بخشندهٔ بی منت زمام اختیارتولیت سرکار فیض آثار سلطان المحققین به حسب ارث شرعی به کف کفایت خدام قدوهٔ سادات عالی مقام نهاد. بنا بر آن آن حضرت ازدارالسلطنهٔ اصفهان عنان توجه به خطهٔ‌یزد انعطاف فرموده دراهرستان‌جنت‌نشان در باغی که معمار همت عالی‌نهمتش عمارت فرموده بود رحل اقامت گسترد. همواره خوان خلق و احسان بر روی روزگار فروماندگان و فقرا و درویشان گشاده زنگ زدای دل متقیان می گردد. [۴۸ الف] و در اوایل سنهٔ تسع و سبعین و الف عنایت بی غایت حضرت سبحانی

نسبت به اولاد مصطفوی در تزاید آمـده از مطلع مراد کوکب سعادت اثر بلکـه آفتاب نور گستر ازافق سیادت‌طلوع نمود، اعنی سرو گلزار نیکو اختری وشکوفهٔ باغ مرتضوی **میرزا جمال‌الدین محمد** در ساعتی‌محمود به‌طالعی مسعود از کتم عدم قدم به عرصهٔ عالم نهاد و چشم والد بزرگوار به جمال قرةالعین روشنی پذیرفت و زبان زمان ندای این مقال به گوش هوش‌آن حضرت رسانید ، **مصراع** : ۵

دلت هر دم به‌فرزندی دگر شاد

امیدواری به کمال کرم باری‌آنکه، **مصراع**:

تا جهان را بقا بود ممکن

آن قدوهٔ اولاد سیدالمرسلین مقرون به حصول انواع امالی وامانی درغایت کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند وآن مولود خجسته مسعود در خدمت والد ۱۰ عالی‌مقدار بر مدارج دانش ترقی‌نماید، بمنه و کرمه .

حضرت فلك بسطت آسمان رفعت شهباز هوای هدایت و عنقای قاف قربت و سیمرغ اوج وحدت و عندلیب حدایق ارشاد الهادی‌الی منهج الحق و طریق‌الصواب سلطان حاجی نجم‌الدین محمودشاه قدس‌الله روحه ۱۵

آن ملك قدری که او ازبحرو برّ وشرق وغرب
عالمی هستند بر خوان عطایش میهمان

تا به اسم او نباشد خانقاه از هر دیار
چرخ نیلی‌پوش هستش‌مفردی ازخادمان

سایهٔ اولاد او هم اولیا هم اتقیا ۲۰
هم مریدان رامحب هم‌مخلصان رامهربان

هم ولایت هم هدایت هم عطا و هم کرم
از کمال مکرمت او را مقیم آستان

ذوالجلالا بی زوالا کردگـارا قادرا

روح ایشان‌رامدام ازحضرتت‌روحی‌رسان

مقصود از جمع این کلمات و ضبط قراین ابیات که عارفان‌را مونس جان و صلحا را روح روانست آنست که آن حضرت از عواطف وهّـاب بی منت وفیاض بی ۵ ضنت به مواهب عالیهٔ منیعه ومراتب عالیهٔ رفیعه اختصاصی تمام دارد واز منظوران [۴۸ب] انظار عواطف سبحانی‌وملحوظان لواحظ ربانی بوده انوارتجلیات درخلقت میمونش ظاهر وباهر ودرسیمای‌همایونش‌ساطع و لامع و انشراح صدر به مرتبه‌ای داشت و به‌مثابه ای‌رسانیده بود کـه از بسیـار امور گذشته و خطور آینده اخبار می‌فرمود. وآنچه من حیث الشرع بروی‌واجب‌بوده و از تعلیم‌آن ناگزیر برلوح ۱۰ رای انورش‌نقش کرده ونموده لاجرم ملوك و سلاطین جهان واشراف و اعیان‌انسان از روی خلوص نیت منطقهٔ ارادتش برمیان جان بسته‌اند. درزمان حیات به‌ملازمت خدامش مباهات و بعد از رحلت به زیارت روضهٔ مطهره و مرقد منوره‌اش کامیاب مطالب دوجهانی می گردند.

نقل ـ فضلاء دانشور وسخنوران بلاغت گستر در کتب متعدده به‌نقل معتبره ۱۵ مرقوم نموده‌اند که یکی از ملوك روم را پسری بود وحاشا عن‌المؤمنین علت‌برص او را طاری شده بود و در آن اوان کرامات و خوارق عادات سلطان اولیا در جهان اشتهار یافته بود. یکی از مریدان [۴۹الف] آن‌حضرت را در آن ملك عبور افتادو دستارچهٔ نشان آن جناب در سرداشت. پادشاهزاده آن شخص را دیده از حقیقت استفسار نمود و حال بیمـاری خود را با او در میان نهاد. مرید صادق گفت ۲۰ دفع رنج ورفع مرض تو به دعای **سلطان حاجی محمودشاه** خواهد بود. پادشاهزاده پرسید در کجا دولت خدمت‌سلطان درتوان‌یافت. گفت در بُندرآباد یزد. شاهزاده به‌خدمت پدر رفت و کیفیت ماجرا تقریرنمود و گفت به‌طبیب می‌روم. پدر گفت هرجا طبیبی هست به‌جهت تو طلب کنم. پسر گفت این طبیب خود نیاید. قیصر فرمودچگونه‌میتوان که لشکری‌را درخدمت توبدان‌ملك‌فرستاد. جوان گفت‌جایی

که عرض حال عجز بود کثرت جنود و غلبهٔ جیوش به کار نیاید،از راه مسکنت و
طریق‌مذلت احرام خدمت‌ولی باسعادت‌می‌بندم وپیاده‌به‌حضرت اومی‌شتابم . عاقبت
با یکنفر ملازم وسه سر اسب احرام عتبهٔ علیهٔ آن حضرت بست و بعد از قطع‌منازل
وطی‌مراحل درسرراه‌ندوشن به‌سه فرسخی‌بندرآباد رسیدند مقارن‌آن‌شخصی آمده
گفت حضرت سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه می‌فرماید به تعجیل آمده در ۵
آنجا توقف مکنید . شاهزاده فرمود سلطان حال ما از کجا دانست . آن شخص
گفت که هر گاه سلطان برحال شما اطلاع ندارد و نمی‌داند که از کجا می آئیدو
کی به‌این‌مکان رسیده‌اید چرا می‌آمدید . قیصرزاده با رفقا همراه آن شخص شده
به‌مزرعه‌ای که‌مشهور بذروك ودر حوالی‌بندرآباد واقع است آمدند. آن‌شخص گفت
سلطان می‌فرماید در اینجا برهنه گشته غسلی بجا آر و همچنان ایستاده باش تا ۱۰
آهویی بیاید وسر تا قدم ترا نظر کند . پادشاه‌زاده باخود اندیشید که درین صحرا
آهو از کجا خواهد آمد . مرد صاحب خبر گفت تو غسل کن که آهو می‌رسد .
چون پادشاه‌زاده از غسل فارغ شد آهویی پیدا شده نظربه‌جانب اوانداخت، به‌قدرت
کاملهٔ حی قدیر علامات برص از بدن‌پادشاه زاده برطرف گردید [۵۰ الف] و
صحتی کامل روی نمود. باز آن‌مرد گفت سلطان می‌فرماید که‌آمدن‌شما به‌موضع ۱۵
بندرآبادمصلحت‌نیست، به‌موضعی که‌مشهوراست به«باغ عیسی» فرود آیید . حسب‌
الاشاره بدان موضع نزول نمودند . حضرت سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه
تشریف فرمود وتفقد نمود و ماحضری انعام کرد و گفت زمانی استراحت کنید که
مادر و پدر انتظار می کشند . پادشاه زاده فرمود تاحیات باقیست از جملهٔ خادمان
و غلامان بوده کمر خدمت بر میان جان خواهم بست و از ملازمت شریفت دوری ۲۰
اختیار نخواهم کرد . سلطان مبالغه فرمود که در حالت بیماری از دیار خود بیرون
آمده و خاطر والدین تو متعلق است ، مراجعت باید نمود . آن روز وبعضی ازشب
توقف کردند . چون وقت شبگیر در رسید سلطان اولیا شاه زاده را سوار کرد و
پیاده در رکاب او روان شد. شاه زاده چندانکه التماس ومبالغه نمود که‌آن‌حضرت
سوار شود و یا باز گردد راضی‌نشد و پادشاه زاده‌را به‌حکایات مشغول داشت تابعضی

راه رفتند . آنگاه فرمود اگر صبحگاه آواز نقاره و طبل بشنوید [۵۰ ب]خوف مکنید و پادشاه‌زاده را دعا نموده باز گشت. ایشان همچنان می‌رفتند تا وقتی که شهسوار عظیم‌القدر آفتاب بیرق زرنگار افراخته از دردروازهٔ افق شهرستان آسمان درآمد. سوادشهری که وطن‌مألوف ومسکن معهود ایشان بودبه‌نظردرآوردند وآواز نقاره و طبل و دهل استماع نمودند . چون داخل بارگـاه قیصر شده چشم پادشاه روم برجمال قرةالعین[1] افتاد فرمود چرا اراده که کرده بودی به تقدیم نرسانیده بازگشتی . پسر گفت رفتیم و شرف خدمت دریافته صحت یافتیم و آمدیم. قیصر ازسخن شاهزاده متعجب شده گفت در روزی که ارادهٔ آن ولایت نمودی اگرمانند فلك الافلاك از حركت نیاسوده بودی یحتمل کـه دربن روزها به‌ولایت یـزد که انتهای بلاد عراقست می‌رسیدی. پسرحقیقت رفتن ورسیدن وشفا یافتن وبازگشتن چنانچه بود به‌عرض رسانید. پادشاه از استماع آن امر غریب اخلاصی کامل به‌خدام آستان ملایك آشیان سلطان بهمرسانیده مقرر فـرمود تا چهارده خانقاه بر چهـارده شهر ازاطراف ولایت روم به‌اسم حضرت سلطان مشایخ‌ساخته اطعام به‌جهت[۵۱الف] فقرا و مساکین تعیین فرمود و معتمدی با تحف و هدایا به خدمت آن‌جناب ارسال نموده اظهار ارادت و اخلاص و مریدی عرضه داشت کرد .

نقلـ محمدبن‌حسن‌بن‌حسین‌بن علی الشریف که ازعلمای کباراست درتذکرهٔ شیخ کرامت دثار شیخ زین‌الدین علی‌بنیمان‌مرقوم خامهٔ بلاغت نشان گردانیده که حسین ابراهیم بیداخویدی چنین نقل کرده که در وقتی که در موضع بندرآباد به‌خدمت حضرت سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه می‌بودم روزی آن حضرت فرمود ای حسین بیا تا به صحرا رویـم . در خدمت آن جناب متوجه شدم . چون مقدار یك‌دو فرسخ درمیان ریگ برفتیم ، فرمود درهمینجا بنشین تامن باز گردم. بعد از آنکه چند قدمی رفت دیدم از هوا دو مرغ نزد سلطان آمدند . چون‌خوب نظر کردم دو مرد بودند و با هم سخنی و بحثی داشتند . بعد ازساعتی پرواز کرده از نظر غایب شدند . سلطان باز گشت . خواستم از آن حال غریب و عجیب سؤال

۱ ـ اصل : قرت العین

کنم ، شرم داشتم. آن‌جناب فرمود بسیار می‌خواهی از سرّ این امر اطلاع یابی ؟ گفتم بلی . فرمود دو شیخ بودند و با هم گفتگویی داشتند . حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه و آله و سلم [۵۱ ب] جواب ایشان به‌من رجوع فرموده بودند .

منقول ومشهور است که یکی لولی در راهی می‌رفت و کمانچه می‌نواخت. ۵ صدای غریب از آن به‌مسامع علیهٔ حضرت سلطان العرفا حاجی نجم‌الدین محمود شاه آمد و حالی عجیب ظاهر شد و به‌غایت خوشوقت گشت . در آن زمان عالی - جناب ولایت مآب شیخ زین الدین علی بنیمان حاضر بود . سلطان در اثنای جذبه از لولی پرسید که چه میخواهی ؟ کمانچه‌ای گفت دراز گوشی دارم پاره‌ای کاه می‌خواهم و به جهت صرف معاش مقداری ذرت . عالیجناب شیخ زین الدین علی ۱۰ گفت ای سلطان صورت و معنی آنچه به خاطر مبارك رسیده که به کمانچه سرای انعام فرمایی به علی بنیمان بخشش کن که آنچه او خواست این فقیر به‌او دهد . سلطان حاجی محمود شاه فرمود گنج توفیق یافتی که قابلی نه کابلی . بدان ای محقق که‌محققان‌راهرصدایی که‌به گوش‌می‌رسدضمیمهٔ کشف‌حقایق وموجب ازدیاد دقایق می‌شود و ارواحشان به‌ترقی عالم علوی فایز و فایق و مقلدان مقتدی را که ۱۵ میلان خواطرجز به‌لذات‌نفسانی وراحات ابدانی نیست از نغم‌نعم به‌التذاذ نفس‌اماره طالب و راغب اند سبحان الله در یك جمال [۵۲ الف] هر باصره را علیحده اثری و از هر مثال هر سامعه راخبری، **بیت:**

این طرفه که‌ازیك خم، هریك ز میی مستند

وین طرفه که از یك ره، در هرقدمی خاری

۲۰ عالیجناب بابا شیخ علی بیداخویدی فرموده که یك نوبت سلطان اکابراولیا سلطان حاجی محمود شاه فرمود که ای علی بنیمان با هوی[1] و هوس چه‌می کنی. گفتم به‌زحمت ازخود دفع می کنم. آن حضرت دو انار به‌من عطا کرد و گفت‌یکی هوی[1] ویکی‌هوسست ، بخور تاتمام دفع ورفع شود. چون تناول کردم به قدرت الله

۱ ـ اصل : هوا

تعالی تمام مرفوع و مدفوع گردید .

وفور کرامات و خوارق عادات وفضایل و کمالات آن حضرت به‌مثابتی‌بوده که اگر از هزار یکی و ازبسیار اندکی در معرض افشا و انشا آید اذهان و افکار اولی‌الابصار از احصاء و ادراك طول آن متحیر مانند و این مختصر گنجایش شرح آن نیاورد . لاجرم خامهٔ مشکین عمامه سر به جیب تفکر فرو برده زبان در کام کشید و باز عتابانه با سینهٔ چاك زبان گشاد و از اشك خونین صفحهٔ رخساره را رنگین ساخته چنین ادا نمود که چون شهباز بلند پرواز روح کثیرالفتوح سلطان‌المشایخ عالم ازین نشیمن فانی ملول گردیده عازم ریاض [۵۲ ب] رضوان گشت وبه‌جانب اعلا علیین طیران نمود حسب الوصیت در بقعهٔ شریفهٔ بندرآباد مدفون گشت. الحال آن مکان متبرك قبلهٔ دعوات و کعبهٔ حاجات خاص وعام است. اکابر واصاغر و مقیم ومسافر بدین بقعهٔ منوره تبرّك‌و تیمن می‌جویند . واولاد امجادآن حضرت خصوصاً عالیجناب معالی مآب شیخ الاسلام ممالك عجم هادی قاطبهٔ امم سلطان شمس‌الحق والدین دادا محمد واعظم المشایخ والاکابر برهان الملة والدین امیر شیخ دادایی که از اولاد ذکور و حضرت سیادت منقبت غفران پناه الواصل الی رحمة الله الملك الصمد میر سلطان احمد که زبده و خلاصهٔ اولاد آن حضرت بود معمار همت عالی نهمتشان مزار منور و خانقاه مطهر و مسجد رفیع‌الارتفاع در اطراف‌وجوانب مرقد آن‌حضرت ساخته و پرداخته‌اند. و از جملهٔ ابنیهٔ رفیعه و عمارات منیعه مدرسهٔ عالی است و الحق آن مدرسه به وضع غریب و طرح بدیع ساخته شده ، طاق سپهر آسایش در معمورهٔ جهان جفت ندارد وایوان فلك فرسایش در مطمورهٔ خاك نظیر آن نیامده و هوای فضای روح افزایش لطیف‌تر از نسیم‌جنان و هشت صفهٔ اطرافش [۵۳ الف] از غایت تکلف و تزیین غیرت هشت بهشت رضوان، اززمزمهٔ قراءت حفاظ فصاحت‌شعارش‌معتکفان عالم بالا مبتهج‌ومسرور واز غلغلهٔ تسبیح و اذان مؤذنانش مسبحان ملاء اعلی بروح و حضور ، نظم:

فرخنده بقعه‌ای و مبارك عمارتی
در نیکویی بدیع و به‌پاکیزگی سمر
با سقف او سپهر بلند است بی‌محل
باصحن او بهشت برین است بی‌خطر

بر ضمیرمنیر جمعی از اصحاب اعتقاد که به‌صیقل ریاضات ومجاهدت مصقل ۵
گشته و پرتو لمعات آفتاب اشراق الهی بر صفحهٔ سینهٔ ایشان تافته ظاهر و باهر
خواهد بود که سلاطین ذوی الاقتدار و حضرات مشایخ ولایت شعار و اولاد امجاد
با عز و اعتبار قری و مزارع و باغات و صحاری و حقابه و دکاکین و طواحین از
بلده و بلوکات یزد و اصفهان و ابرقوه بر بقعهٔ شریفه و مزار منوره و خانقاه و
مدرسهٔ سرکار سلطان المشایخ عالم شیخ تقی‌الدین دادا محمد و سرکار حضرت ۱۰
ولایت‌مرتبت کرامت‌منقبت‌سلطان‌المحققین‌سلطان‌حاجی‌نجم‌الدین محمودشاه‌وقف
نموده‌اند و در «محلهٔ شیخ داد» و موضع بندرآباد واشکذرو عزآباد و بیده وعقداو
هفتادرو اردکان خوانق و بقاع ساخته [۵۳ ب] املاك و رقبات بسیار برهریك
وقف کرده اطعام به‌جهت‌فقرا ومساکین‌مرتب داشته‌اند وآن موقوفات‌را «موقوفات
دادائیه» موسوم نموده‌اند . وموقوفات آن سرکارات به‌حدی رسیده بود که محاسب ۱۵
وهم از تفصیل و تعداد آن به عجز و قصور اعتراف داشته و دارد و با آنکه بسیاری
از آن به تصرف اهل تغلب در آمده و مابقی خراب و بایر و ارحاصل افتاده درین
تاریخ که چهار مرحله از سنهٔ ثمانین و الف هجریه هجرت کرده ازنقد و جنس‌هر
ساله قریب به‌مبلغ هشتصد تومان تبریزی شاهی حاصل‌آن‌سرکارات می‌شود . و با
وجود آنکه حضرت سیادت منقبت نجابت مرتبت افادت و افاضت رتبت حقایق و ۲۰
معارف‌آگاه خلف السادات العظام المشرف بطواف رکن والمقام نظاما میرزامحمد
کاظمای دادایی زبده و خلاصهٔ اولاد امجاد سلطان المشایخ است و تولیت شرعی‌به
خدام معظم الیه نسبت دارد عمال و مباشرین اوقاف‌آن‌سرکارات با برکات را ملك
[۵٤ الف] طلق خود دانسته حصهٔ اناث را به علت مواجب و حق التصدی
و رسومات متصرف می گردند و رسد ذکور را ارباب وظایف ابرام شعار به ضرب

تازیانه[و] شاقشانه و شلتاق بازیافت می کنند و بدین جهات عمارات روی به خرابی
گذاشته و مزارات و مساجد از مفارقت حفاظ شیرین کلام و مؤذنان خوش الحان
مهجور و مدارس از مصاحبت طلبهٔ علوم محروم مانده و آشخانه ها را دود حیرت از
سر متصاعد گشته و فقرا و مساکین آوارهٔ دیار ناکامی گردیده اند . امید به کرم
۵ حضرت قادرمختار آنکه رشحات سحاب مکرمت خاقان کامکار افسرد گیهای جهان
بی آب ورنگ را طراوت و نظارت بخشد و چشمه سار دین ودولت به آبیاری مرحمتش
تشنه لبان بادیهٔ ناکامی را سیراب امید سازد واز فیض فضل معدلتش غرفات مدارس
رشک روضات هشت بهشت شودوبه دستیاری سیاستش دست متغلبه از تصرف مال وقف
کوتاه گردد ، **رباعی:**

۱۰ ای مفتخر از لطف تو شاهان جهان

[۵۴ب]احکام جهان مطاع تو فتنه نشان

معمـور ز تدبیر تو شد کشور دل

آبـاد ز رای روشنت عالم جان

درخلال این مقال ودر اثنای این حال ناگاه هاتف غیبی ندای این مقال بگوش
۱۵ هوش مسود اوراق رسانید که ، **مصراع** :

ای ز خدا غافل و از خویشتن

چه می گویی و چه می سرایی ، **شعر:**

پیر و جوان در خطر از کار تو

شهـر و ده آزرده ز پیکار تـو

۲۰ نه تو مدتی بنابر حبّ جاه و دولت اختیار نظارت موقوفات خطهٔ یزد نموده
پشت برمسند جلالت گذاشتی و از حال فقرا و درویشان غافل بودی و مال اوقاف
بر خود مباح دانسته صرف اسباب و تجملات می نمودی تا زبردستی روزگار ابواب
تفرقه و پراکندگی بر روی دولت تو گشاده و ابواب طریق حصول آمال و امانی
انسداد یافته تا پای در وادی غربت و سرگردانی نهاده در حیرت آباد هند افتادی

و زبان زمانه ندای این ادا به گوش هوشت رسانید ، **نظم:**

هر دم صور تفرقهٔ گوناگون
آمد ز پس پـردهٔ تقدیر برون
جان گشت ز بسیاری اندوه زبون
دل نیز ز زخم غصه شد غرقه به‌خون ۵

اکنون خود را ناصح امین تصور کـرده [۵۵ الف] آنچه بر زبان بنانت‌می‌آید بر صفحهٔ تقریر می‌نگاری و مضمون این بیت خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی به خاطر نمی‌آری ، **بیت:**

مرا که نیست ره و رسم لقمه پرهیزی
چـرا مذمت رنـد شرابخواره کنم ۱۰

حاجی زین‌الدین علیشاه

مورخین بلاغت شعار در کتب معتبره روایت کرده‌اند که بخشندهٔ بی منت جهانبین‌حضرت شیخ تقی‌الدین دادا محمد را به‌جمال چهار قرةالعین روشنایی داده بود که هریك در میدان ولایت گوی کرامت ربوده بودند .

نخستین سلطان المحققین **سلطان‌حاجی‌محمودشاه** است که مجملی ازاوصاف ۱۵ حمیده و کرامات پسندیدهٔ آن جناب رقمزدهٔ کلك بیان گشت .

و دیگری **حاجی‌زین‌الدین‌علیشاه** است کـه در ملازمت والد غفران مآب به سفر خیر اثـر بیت الله الحرام رفته و در اثنای راه از قافله جـدا مانده بود و چندانکه طلب نمودند آن دُرّ گرانمایه‌را نیافتند . بعد از ده روز که به‌ذات العرق رسیدند در حالت احرام حاجی علیشاه در صحرا پیدا گشت برشیری سوار . اهل ۲۰ قافله از مشاهدهٔ آن امر غریب تعجب کنان پیش رفتند و از حال پرسیدند. فرمود چون راه گم کرده در بیابان تنها ماندم به‌خدمت حضرت [۵۵ ب] خضر نبی علی نبینا و علیه السلام رسیده ده روز در ملازمت آن حضرت بودم و به‌اشارهٔ راه‌نمایندهٔ فقیران بر شیر سوار گشته بدین مقام آمـدم . چون از شیر فرود آمد آن سبع

بازگشت .

و دیگری **حاجی ابوبکر شاه** بود ، و او را حالی عجیب بوده و با مردمان اختلاط و مجالست نمی‌کرد و از مافی‌الضمیر هر کس خبر می‌داد .

و خلف چهارم **سلطان حاجی محمدشاه** است که سلاطین آل مظفر غاشیهٔ مبارکش دردوش و حلقهٔ ارادتش در گوش داشتند ، و به‌یمن همت آن‌جناب موقوفات سرکار ۵ دادایی افزوده بقاع و مدارس و خوانق رونق تمام یافت . و به تفقد احوال عجزه و درویشان می‌پرداخت . اکابر و اهالی به ملازمت او مفتخر و مباهی می‌بودند . و چون به‌حسب تقدیر مفتح‌الابواب جناب ولایت‌مآب راعارضه‌ای دست داد که اطبا از معالجه و مداوای آن عاجز آمدند مرغ روح شریفش از تنگنای قفس قالب به ۱۰ فضای عالم ارواح طیران نمود .

[۵۶ الف] عالیجناب ولایت مآب هدایت قباب شیخ الاسلام بزرگوار شیخ زین‌الدین علی‌بن محمودبن پنیمان مشهور به بابا شیخ علی بیداخویدی

گر نبودی پرتو ارباب صدق و انتباه

۱۵ کشتی عمر جهان گشتی به‌یک‌ساعت تباه

ورنبودی دولت تقوای اصحاب صلاح

قهرها نازل شدی بر مجرمان پر گناه

اولیا فضل‌اله‌اند ای برادر جهد کن

تا که‌یک لحظه نمانی غافل از فضل‌اله

۲۰ علوّ منزلت وسموّ مرتبت و صیت کرامات وخوارق‌عادات عالی جناب ولایت‌مآب شیخ‌الشیوخ ایام ، مظهر سرّملك علام ، نقطهٔ دایرهٔ کشف حقایق ، **شعر:**

گوهر دریای وحدت عین اعیان زمان

کوکب افلاك عزت بی‌خلاف و بی گمان

شیخ الاسلام ممالك تاج دین حق علی
ابن محمود بنیمان ناشر امن وامان

از فروغ شمس و قمر اشهر و اظهرست و این ضعیف را حد آن نیست کـه از عهدهٔ
بیان عشری از اعشار آن بیرون تواند آمد وراضی به آن هم نمیشد که صحایف این
اوراق از ذکر احوال خیرمآل آن جناب خالی ماند. بنا بر آن از ارواح مقدسهٔ ۵
حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین استدعای همت نموده مجملی
از آن کـه محمد بن حسن [۵۶ ب] بن حسین بن علی الشریف به اقلام صحت اثر
در مؤلفات خود مرقوم خامهٔ بلاغت نشان گردانیده مبین می گردد ، بمنه و کرمه.

نقل است کـه چون مغفور مبرور مسعود نجم الدین محمود علیه الرحمة
والمغفره من الله الودود که پدر نسبی عالیجناب ولایت مآب بود والدهٔ سعیدهٔ عفیفه اش ۱۰
غفر الله لها را به نکاح درآورد ومواصلت واقع شده ماده خلقت میمون و نسبت همایون
عالی جناب هدایت شعار از مستودع صلب نقل کرده در مستقر رحم قرار گرفت یك
روز درویشی صاحب حال به رسم شی الله به در دولت سرای ایشان رفت. والدهٔ صالحه اش
چنانچه رسم عفایف خیرات می باشد ماحضری بـه درویش رسانید . درویش سائل
گفت ای عزیزه حضرت عزت جلت عظمته فرزندی بزرگ بشما حوالت فرموده ، ۱۵
زینهار حاضر باشید و از لقمهٔ شبهه اش نگاهدارید که دولتهای دو جهانی سرنوشت
ویست . عزیزه که درج آن گوهر گرانمایه و برج اختر بلند پایه بود سمعاً و طاعتا
گفته تقبل وتعهد نمود وبعد از آن ازهمه وجه به نوعی که توانست محافظت بجای
آورد [۵۷ الف]،و چون آن عاقبت محمود از کتم عدم قدم به صحرای وجود نهاد
حضرت سلطان الاولیاء و الاقطاب شیخ تقی الدین دادا محمد رفعه الله مکانه ۲۰
فی دار السلام در موضوع محمد آباد میبد برنجم الدین محمود که پدر نسبی عالی-
جناب قدس سره بود التماس تشریف حضور حضرت شیخ بزرگوار کرد که به ضیافت
برد . حضرت شیخ از راه کرم قدم در خانهٔ آن مرد عاقبت محمود نهاد و فرمود

که ای محمود پسرت را بیاور . چون بیاورد و به نظر کیمیا خواص آن حضرت سرافرازشد طعام درمیان بود. طفل به سوی طعام‌دست دراز کرد. چون‌طعام حرارتی داشت دست مبارك شیخ علی متألم شده گریان گردید . حضرت شیخ‌دست‌مبارکش رابه‌دهان بردو بمکید تا وجع‌ساکن شدو پیشانی نورانیش را ببوسید و آن مقدمهٔ فتوحات بود ، چنانچه عالی جناب ولایت مآب همیشه فرمودی که‌بجهت آن همه کس دست مرا می بوسند که حضرت قطب الاقطاب ضریحهٔ دهان مبارك بدان رسانیده ومکیده واز آن وجه جبین من روشن ودرخشنده وتابنده است کـه‌حضرت قطب عالم اعلی درجته فی علیین مقبول و مقبل فرموده ، [۵۷ب] **نظم** :

هر که یك لحظه بیابد نظر اهل کمال

هردم افزون شودش مرتبهٔ جاه وجلال

بدان ای عزیز که بدایت حال عالی‌جناب قدس‌سره آن بود که چون والدان مغفوران و ابوان مرحومان او به حکم کریمهٔ «کل نفس ذائقة الموت» از دار فنا ارتحال به‌عالم بقا نمودند او را دو همشیره‌بوده و گوسفندی چند موروثی‌داشته‌اند. عالی‌جناب قدس‌سره فرموده که حضرت شیخ‌عالم‌وقطب الاقطاب امم شیخ تقی‌الدین دادا محمد از این نشیمن افنی به مقام «والاخرة خیرو ابقی» انتقال فرموده بود و مرا داعیهٔ ملازمت حضرت سلطان عرفا حاجی‌نجم‌الدین محمود شاه افاض‌الله‌انواره علیه بود و چنان واله بودم کـه گوسفندان را از جهت چرانیدن به‌صحرا بردمی و بداشتمی وخود در مقابل بندرآباد نگریستمی ویك‌دم نبودی که زار زارنگریستمی. روزی بـا خواهران گفتم شما گوسفندان را متصرف شوید ومرا رخصت دهید تا به ملازمت سلطان حاجی‌محمود شاه روم که کار دنیی‌وعقبی‌مرا در آن‌جا ترقی خواهد بود . وخواهران گفتند اگررغبتی و داعیه داری حالیااظهارنمی‌باید کرد و به‌حال خود ومامشغول‌می‌باید بود. عالی جناب‌مشارالیه‌را ازمنع ایشان [۵۸ الف] شوق و شعف ازدیاد می‌یافت. چرا که گفته‌اند، **شعر** :

عشقش‌به‌قول‌مدعی پنهان‌نشاید داشتن

سرچشمهٔ‌خورشیدرانتوان به‌خاك انباشتن

اوبامن ومن‌با غمش‌خو کرده‌ایم‌ای مدعی

لطفی ببایدکردن ومارا بهم بگذاشتن

خواهران سخنی بگفتند که مخالف عقل ومناقض شرع بود و بغیر اختیار از لفظ ایشان صادر شد. عالی جناب قدس سره فرمود آتش غیرت شعله زد و باد بی‌نیازی به‌وزیدن در آمد وبه‌یك هفته هردو به‌عالم آخرت رفته‌بخاکشان سپردم و با اغنام به ملازمت سلطان اکابر اولیا **حاجی نجم الدین محمود شاه** مشرف شدم. آن حضرت عمدة السالکین **شیخ‌ضیاءالدین یوسف** چوپان طلب را فرمود و گفت پدر بزرگوارما نورالله مرقده‌این‌پسررا نظرفرموده است وآنچه حضرت عزت جل‌عظمته بمن‌حواله فرمود نصیبی باوداده‌ام، مصاحب توباشدوخدمت تو بکند وتوهم اورانظر فرما. مدتی باشیخ ضیاءالدین یوسف بودم روزی در صحرائی‌تلی بود وشیخ یوسف در بالای آن‌تل‌مرا به‌جانب خود خواند وبه‌قدر یك گز ریسمان بمن بخشش فرمود وگفت که این سررشته است که [۵۸ ب] بدست توداده شد. درلحظه بقدرت کاملهٔ ربانی دل من گشاد و کارم نوع دیگر گشت وآن قطرات عبرات که در ابتداء حال از دیده‌ها باران می‌شد ضایع نماند ونافع آمد، **نظم**:

هر کرا باشدبه‌دولتهای جاوید اشتیاق

اول آب‌دیده سازد تحفه از راه وفاق

ناله‌اش‌آید بریدوگریه‌اش باشد شفیع

تا مگر این مقصد اعلی نماید اتفاق

هر که دراین ره‌ندارد آه‌سردواشك گرم

کی‌میسرمی‌شوداورا خلاص ازافتراق

از عالی جناب هدایت مآب شیخ زین الدین علی بن محمود منقولست که حضرت سلطان‌حاجی‌محمود شاه بعد ازوفات شیخ کامل واصل ضیاءالدین یوسف‌مرا به بیداخوید حواله کرده فرمودآن‌موضعی محقر[است]وآب شوروزمین شوره دارد به یمن مقدم تو معتبر وبا تزیین وآب شیرین خواهد شد. چون به‌آنجا رفته مدتی

بودم ملول گشته متوجه بندرآباد گشتم. حضرت سلطان حاجی محمود شاه را در
واقعه دیدم که کتابی بدست من داد وفرمود بخوان. گفتم امیّ ام. گفت به من ده
که بخوانم. کتاب از هم باز کرد وفرمود حق تعالی می‌فرماید که هر کس را که
من کاری حوالت کنم[۵۹الف] دست در گردن آن باید کرد. باز گرد که حوالت
۵ تو آنجاست واراضی آن آباد وآب آن شیرین می‌شود، و فی الواقع ازمیان برکات
آن حضرت یوماً فیوماً این معنی متضاعف واین‌صورت متزاید می گردد، **شعر**:

هر آن زمین که بود شوره زار اول‌حال
به‌آب تربیت اولیا شود شیرین
وگر به بی‌خبری التفات فرمایند
۱۰ دلش تمام منور شود به‌نور یقین
هر آن فتاده که یابد نظر زاهل الله
رسد مراتب او تا به اوج علیین

نقل است که روزی جناب ولایت پناه جایی به جهت گوسفندان می‌ساخت و
حضرت سلطان حاجی‌محمود شاه حاضر بود. اتفاقاً سنگی بردست مبارك شیخ علی
۱۵ آمد و خون روان شد. حضرت سلطان فرمود دست او را ببندید تا خون نیاید.
مریدان گفتند چه حاجت، خود داند. حضرت‌سلطان فرمود که این دست را که‌شما
می بینید چندان ببوسند و بر جهانبین گذارند که حضرت عزت جل جلاله حساب
آن‌داند، **بیت**:

سرفرازان کزارادت‌دست اوبوسیده‌اند
۲۰ پایهٔ ایشان گذشته از سپهر زرنگار

بدان ای درویش که آن عالی جناب [۵۹ ب] در زمان صغر سن ملازم و
مصاحب اخلاص‌الاولیاضیاءالدین‌یوسف شبان علیه‌الرحمة والغفران به‌عمل چوپانی
مشتغل بود. روزی به‌خانقاه متبرکهٔ بندراباد رفت که راتبی که به‌جهت اومقرر بود
بستاند. دید که‌مردی‌بزرگ بر دکانچه‌ای که نزد خمرهٔ سقایهٔ عام بسته‌اند نشسته

و بخیه بر خرقه می‌زند . اثر بزرگی تمام و فربهی مالاکلام در وی مشاهده بود .
به‌واسطهٔضخامت بدن وجسامت جسم اندیشهٔ عجیب وغریب در خاطرش خطور کرد.
بعد از مراجعت چون به شیخ یوسف رسید ، شیخ یوسف درو نظر کرده نوری که
همواره از بشرهٔ مبشرهٔ او احساس می کرد مختفی گشته بود . فرمود نقدی که
به‌تو داده‌بودند چه کردی . در جواب گفت هیچ نکردم . شیخ یوسف فرمود راست ۵
بگو که تا رفتی و آمدی چه دیدی و کرا به نظردر آوردی ودر دل چه گذرانیدی.
بعد از مبالغهٔ بسیار در جواب گفت مردی برد کانچه در مطبخ دیدم نشسته به غایت
بزرگ و فربه ، دروی نگاه کردم و چیزی به خاطرم گذشت . شیخ ضیاءالدین
یوسف فرمود به تعجیل باز گرد که هنوز آنجاست ، چون برابر او رسی هیچ سخن
مگووبه‌هر دوقدم برابرش‌بایست[۶۰الف] وهردو گوش‌خودبه‌دست بگیروانگشتان ۱۰
پایها بر سرهم نه و سرپیش‌انداز تا زمانی که ترا روان کند. عالیجناب ولایت مآب
باز گشت نمود و به موجبی که شیخ بزرگوار ضیاءالدین یوسف فرمود به تقدیم
رسانید . بعد از زمانی طویل آن بزرگ دنیا و آخرت فرمود: سبحان‌الله اکبرالله
سبحانه و تعالی ؛ دولتی به کسی حواله فرمود به خدمت استادان و پیران چنین
دانایش می‌فرستند واگر عنایت ازلی قریب و رقیب بنده شد گاه باشد که یك گناه ۱۵
موجب چندین ترقی شود . القصه آن بزرگ صاحب کمال به‌مقتضی آیهٔ «والکاظمین
الغیظ و العافین عن‌الناس» بعد ازعفو به‌افاضت نظری کریمانه در خور بزرگی
خویش اضافت احوال عالی‌جناب ولایت مآب قدس سره فرمود .

مشهور و معروفست که آن بزرگ حقیقی حضرت با نصرت صلاح العالمین
وفلاح‌المسلمین خضرنبی علیه‌السلم والتحیة والاکرام بود که به آن صورت در آن ۲۰
مقام جلوه فرمود . و بعد ذلك مدتها آفتاب صفت [۶۰ ب] سایهٔ عنایت بر مفارق
رعایت جناب ولایت مآب می‌فرمود و آن جناب به خدمت مبارك آن حضرت
سرافراز می گشت و بسیاری از خدام و ندما این‌معنی مشاهده نموده‌اند، **نظم:**

هر که ازخضر نظر یافت به عمری یك بار
پادشاهان جهانند گدای در او
وانکه زو یافته باشد نظر بی‌پایان
در علوّ درجه کس نبود همسر او
التفاتش نه به دنیا بود و نی عقبی
زانکه جز لطف الهی نبود در خور او

شیخ مغفور قطب الدین ابراهیم علیه‌الرحمه نقل کرده که روزی عالی‌جناب ولایت مآب فرمود که خانهٔ من دوازده در دارد. اگر یکی ببندند دیگری گشاده باشد. و مرا پوشش صد مرد هست. پرسیدم که مخدوما این دورمز که فرمودند چه معنی دارد؟ فرمود که صد کس‌از اولیاالله مرا نظر فرموده‌اند ودوازده کس از اولیا واقطاب که ازین عالم رحلت فرموده‌اندنقد ایشان به من حواله شده .

نقل‌است که عالیجناب بابا شیخ علی‌بنیمان مدت سی‌سال چوپانی گوسفندان مزار متبرکهٔ بندرآباد می‌نمود وهرگز میخی آهنین بر پا افزازنزد . همین که شیب آن مندرس شدی پاره بر آن نهاده ، میخ چوبین بزدی جهت صرفه و غبطهٔ خانقاه [۶۱الف] و مزید کفایت فقر او ارباب استحقاق .

منقولست که آن جناب که کمر بستهٔ عبودیت حق بود محافظت گوسفندان خانقاه بندرآباد می کرد هرگز میان مبارك به فوطه و ریسمان و غیره نبستی و نان با خود برنداشتی، قدری آرد جو در دامن کردی و احیاناً به جهت سدّ رمق اندکی تناول فرمودی .

ای درویش از رفعت‌درجات وعلوّ منازل آن جناب یکی آن بود که مدت چهل‌سال که در بیداخوید مقام فرمود هرچند مریدان ومعتقدان به مبالغهٔ التماس نمودند که خانه از جهت شما بنا کنیم تا در خانهٔ دیگری توطن‌نباید نمود، فرمود که من مدةالعمر کار گل نکرده‌ام و نکنم و نفرموده و نفرمایم . عرض که در

مستقری که در ملکیتش متعلق بوده التفات وسکون ننموده، **شعر**:

کسی که خانهٔ دلها ازو بود معمور
درین جهان نکند رغبت عمارت گل
بنای دنیی دون کی ثبات خواهد داد
که هست سیل فنا را گذر بدان منزل ۵
مکان اصلی عشاق عالم علویست
جز آن مقام دگر گوشه‌هاست بی‌حاصل

نقل است از شیخ قطب‌الدین ابراهیم که روزی عالیجناب ولایت مآب بابا۔
شیخ علی فرمود ای ابراهیم امروز هزار بار و یك نوبت سورهٔ [۶۱ ب] قل‌هوالله
احد خواندم به نیت آنکه حق سبحانه و تعالی برادرترا **عمادالدین** پسری کرامت ۱۰
فرماید . من گفتم ای شیخ مطایبه می‌فرمایی، فرزندی که در رحم هشت ماهه شده
باشد اگر پسر بوده خود پسر هست و اگر دختر بوده چگونه این تغییر خواهد
بود . در آن حالت دانهٔ چند زردالو در گوشه‌ای ریخته بود . فرمود ابراهیم آن چیست
که در آن کنج ریخته . گفتم دانهٔ تلخ زردالوست . فرمود قدری بیاور و به من
ده. دانه[ای] چند به دست مبارکش دادم . زمانی نگاهداشت . بعد از آن فرمود ۱۵
بیا و بستان . چون آمده نظر کردم بادام دیدم به دست مبارك آن جناب . عجب
ماندم و گفتم ای شیخ امروز لطفی و کرامتی فرمودی . گفت ای ابراهیم قادری که
دانهٔ تلخ زردالو را در دست این ضعیف بادام شیرین تواند کرد دختر به‌دنیا نیامده
را پسرتواند کرد . شیخ قطب‌الدین ابراهیم گفت مرا حالی عجب دست داد ، رقت
کنان در قدمش افتادم و گفتم از برای خدا بفرما که این منزلت از کجا یافتی. ۲۰
گفت ای ابراهیم به عزت ذی‌الجلال که مدت هشتاد سال از فرمودهٔ حضرت عزت
یك سرموی تجاوز نکردم تا اکنون الله سبحانه و تعالی آنچه‌رفع می کنم در اتمام
آن انعام می‌فرماید ، **بیت** :

[۶۲الف] بی ترش رویی بدل هر کس که شور عشق یافت
همتش زن مرد سازد تلخ ازو شیرین شود
ور بود ابرو ترش هر جا بود شیرینئی
تلخ گردد بروی و بیقدر و بی تمکین شود
۵ از دعای اولیا گر دختری گردد پسر
نی عجب ازصدق اهل الله، دوصد چندین شود

ایضاً ازشیخ قطب الدین ابراهیم مرویست که فرمود روزی به خلوت عالی جناب ولایت مآب رفتم، دیدم که کسوت مبارکش تر بود. گفتم ای شیخ چه حالتست که جامهٔ مبارك شما به آن می‌ماند که آبی بـه آن رسیده باشد. فرمود در فلان
۱۰ دریا در فلان موضع فلان کشتی غرق می‌شد، مسلمانان که در آن کشتی بودند از خاندان حضرت شیخ عالـم تقی الدین دادا محمد مـدد طلب کردند و استغاثه نمودنـد. من رفتم و مدد حالی کردم و بـه عنایت الله تعالی به‌راه آوردم و از غرقاب نجات یافتند، **نظم:**

هر که شد مستغرق دریای وحدت یك نفس
۱۵ یا بود ملاح بحر فکرت از چندین جهات
در جهان هرجا که باشد کشتیی ازبیم غرق
همت او آردش تا ساحل امن و نجات

ایضاً شیخ سعید قطب الدین ابراهیم علیه الرحمه نقل کرده که عورتی نابینا که درنابینایی چند فرزند زاده بود نزدجناب ولایت مآب آمده [۶۲ ب] التماس
۲۰ کرد که دعا کن تا چشمم بینا شود. آن جناب فرمود من بندهٔ ضعیفم، چگونه حق تعالی را امر توانم کرد که چشم نـابینا را بینا کند. آن عاجزه الحاح وشفاعت کرد و گفت اعتقاد این شکسته آنست که دعای تو مستجاب خواهد بود. شیخ دعا کرد. آن عورت به قدرت الله تعالی بینا گردید و باقی عمر به ملازمت آن جناب آمدی و از زمرهٔ صالحات شد، **بیت:**

هر کرا روی دل بود به خدا
چون برآرد به صدق دست دعا
روشنایی جاودان یابد
دیده‌هائی که بوده نابینا

ایضاً

۵

شیخ قطب‌الدین ابراهیم روایت کرده که جمعی ازناحیتی به‌زیارت عالی‌جناب ولایت مآب آمدند. آن جناب فرمود که به چه کار آمده [اید]. گفتند به زیارت خدام. فرمود کسی که عزم زیارت کند چراغارتگر باشدو رو به یکی کرده فرمود تو در مسجد فلان، موضع گیوهٔ کهنهٔ خود را گذاشته در عوض گیوهٔ نو برداشتی و در پای کرده به زیارت من آمدی. آن شخص گریان گشته تائب گردید. ۱۰

روزی جمعی از ابرقوه به‌زیارت آن جناب می‌آمدند. یکی از آن جماعت به فالیزخربزه‌رسیده یك‌خربزه بی‌اجازت صاحب برداشت. چون به‌خدمت شیخ [۶۳ الف] سرافراز گشتند هر کس تبرّکی که داشت به‌نظررسانیده به درجهٔ قبول آمد. آن مرد خربزه که غارت کرده بود به نظر رسانید. شیخ قبول نکرده فرمود شرم نداشتی که به زیارت ما می‌آمدی‌وخربزهٔ دیگری رابرای ما می‌آوری. آن شخص منفعل شده توبه نمود. ۱۵

ایضاً

شیخ قطب‌الدین ابراهیم روایت نموده که شخصی از سخوید بیامد ودو نیمه گوشت گوسفند فربه جهت جناب شیخ بیاورد. من رفته به خدمت عرض نمودم. فرمود قبول نمی کنم که شخص مهمی دارد و به جهت آن آورده که سخنی در بارهٔ او بگویم و شایبهٔ رشوه دارد. ما اگر سخنی از برای خدا توانیم گفت می گوئیم، اما چیزی از اوقبول نمی کنیم. شیخ ابراهیم گفت من باخود قرار دادم که اگرشیخ قبول نمی کندحا کمست، به جهت کار کنان بستانیم وبپزیم تابخورند. بعدمقداری از آن پاره کرده در دیگ انداختم و چندانکه آتش در زیر آن افروختیم به حال ۲۰

اول بود . دیگ را برداشتم کـه در تنور گذارم کـه تنور افروخته بود . با خود
گفتم شیخ علی این چه مبالغه است که می کنی، تا این معنی به خاطرم خطور کرد .
دیگ که در دست داشتم و در تنور می‌نهادم از گل بود شکسته شد [۶۳ ب] و آب
و گوشت همه در تنور رفت و بخاری عظیم از تنور بر آمد و هر دو دست و ساعد من و اکثر
۵ بشره از حرارت آن بسوخت . متألم و دردمند شدم و از غایت وجع دل بر مـوت
نهادم . خبر به عالی جناب قدس سره بردند . آن جناب به رسم عیادت تشریف فرمود
و نزد من نشسته گفت ای ابراهیم نگفتم که خیر گی مکن، وقدری آب دهان مبارك در
روی و دستهای من بمالید، به عنایت الله سبحانه و تعالی به طرفة العین آن الم به صحت
مبدل گردید، **نظم:**

۱۰ در دم از یارست و درمان نیز هم
دل فدای او شد و جان نیز هم
این که می گوید که آن خوشتر ز حسن
یار ما این دارد و آن نیز هم.

ایضا

۱۵ شیخ قطب الدین ابراهیم علیه الرحمه نقل نموده که برادرم خواجه عماد الدین
عزیمت سفر سمرقند و طـرف ماوراء النهر داشت . به عزم زیارت به ملازمت جناب
باباشیخ علی رفت. عالی جناب شیخ فرمود هر گاه که ترا مهمی افتد آوازی به ما رسان.
در وقت معاودت از آبی که مشهور است به آب آمویه گذشته به جانب خراسان می آمد.
قضارا مرکبی که داشت با تمام اثقال واحمال به میان جنگلی رفت و گم گشت .
۲۰ مضطرب شده ناگاه به خاطرش آمد که [۶۴ الف] عالی جناب شیخ در وقت وداع فرموده
بود که هر گاه ترا مهمی پیش آید ما را به مدد طلب . بنابر آن استمداد همت از آن
عالیجناب نمود . در زمان گردی نمایان شد و از میان گرد مردی سواره بتاخت
و از میان جنگل مرکب او را گـرفته بیاورد و بـه او رسانید . چون به ملازمت
عالی جناب ولایت مآب رسید آن جناب فرمود عماد الدین دراز گوش گم کرده بودی ؟
عماد الدین گفت مخدوما در چنان وقتی فریاد رسی از جانب شما بود. شیخ فرمود

من مردی خسته حال که به دست دیگری طعام و آب تناول می کنم با اسب و سواری چه مدخل سازم ، این سرّها که از اسرارالله است فاش نباید کرد و با خود باید داشت ، **بیت** :

خاکساران جهان را به حقارت منگر
تو چه دانی که درین گرد سواری باشد ۵

نقل است که در آن اوان که شاه محمودبن امیرمبارزالدین محمد مظفر تخت سلطنت عراق بوجود او آرایش داشت به ارادهٔ تسخیر شیراز لشکری فراهم آورده متوجه آنجا گردید . شاه شجاع برادر او که فرمانفرمای ولایت فارس بود چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطور است شکست یافته [٦٤ ب] متوجه ابرقوه شد وازآنجا احرام زیارت عالی جناب بابا شیخ علی بسته در مزرعهٔ « اشتروك » به خدمت شیخ ۱۰ مشرف گردید و در پای آن جناب افتاده گفت که دشمنان مرا از خانهٔ خود بیرون کرده اند. شیخ فرمود که از همینجا متوجه کرمان شوو از آنجا عنان عزیمت به جانب دارالملك سلیمان علیه التحیة و الغفران منعطف ساز که ولایت فارس تعلق به تودارد . شاه عالم مطاع شاه شجاع گفت سیصد نفر در رکاب من حاضراند و در کرمان لشکرمخالف بسیار واز اطاعت من سر باز زده اند . فرمود که فرصت تراست ۱۵ و نشانه آنکه اول تیری که به جانب تو اندازند بی پیکان باشد . شاه شجاع خرم گشته به جانب کرمان نهضت فرمود، و اهالی آنجا سپرمخالفت بر روی کشیده به استحکام برج و باره پرداختند. پادشاه در برابر شهر وقلعه صف آراسته مقرر فرمود که اهل قلعه تیری که در اول بیندازند باید که به نزد من آورید . حسب الفرموده تیر را به نظر رسانیدند . چون ملاحظه نمود پیکان نداشت. شاه شجاع به فتح وظفر ۲۰ امیدوار گشته، اهل حصار [٦٥ الف] از مخالفت پشیمان گشته به خدمتش شتافتند وبعدازاندك زمان از کرمان باعساکر نصرت مآثر متوجه شیراز گشته ولایت فارس نیز به تصرفش قرار یافت .

ازشیخ قطب الدین ابراهیم منقول است که فرمود شخصی آمده گفت می خواهم

که ازجملهٔ مریدان جناب‌شیخ‌بوده چوپانی گلهٔ ایشان کنم . من‌به عرض رسانیدم. آن جناب‌فرموداو لایق این کار نیست . چون مبالغه نمودم فرمود که این شخص رفیق خود را کشته و گریخته است . روز دیگر جمعی به طلب آن مرد آمده اورا گرفتند . حقیقت گفتهٔ آن جناب ظاهر گردید .

۵ آورده‌اند که در زمان سلطنت شاه شجاع شخصی‌میبدی مباشرمراعی قهستان بود و سرشمار گوسفندان می کرد . عالی‌جناب ولایت مآب او را نصیحت کرده گفت‌این شغل‌به‌غایت بداست و عاقبت آن واصل گشتن‌به‌نارجحیم . آن شخص در جواب گفت‌سخن سلطان حکمست. آن جناب‌فرمود که‌اگرنصیحت‌قبول نمی کنی به گوش استر بگویم که سزای تو بدهد . آن سیاه روز چشم سفید [ی] کرد و

۱۰ قبول نصیحت نکرد وروانهٔ محل دیگر شد چون درمیان شعب در آمد سبعی پیدا شد. استرش رم کرد واورا بینداخت . [۶۵ ب] افتادن همان و جان دادن همان .

شمس شجاع توران پشتی‌نقل نموده که روزی ازجهت آوردن هیمه به صحرا رفتم . سیاه گوشی در آمد و آهویی بگرفت . پیش رفته از سیاه گوش باز گرفتم . چون کاردی با من نبود که ذبح کنم گفتم ای شیخ علی اگر کاردی به من رسانی

۱۵ مزید درجات تو و اعتقاد من خواهد بود . دیدم که شخصی ظاهر گشته کاردی به من داد و گفت در خانه بودم کلاغی آمده گفت پسر شجاع آهویی گرفته و کارد می‌خواهد . کارد از او گرفته آهو را ذبح کردم . دیدم که آتشی افروخته بود. آن شخص گفت آتش نیز با خود آوردم که شاید خواهی که گوشت‌آهو کباب کنی، واز چشم من ناپیدا گشت .

۲۰ منقول است که شمسا محمدا و فخرا احمدا در زمان صغر سن به موضع بیداخویدتشریف دادند. بعد از چند روز که‌ارادهٔ رفتن نمودند جناب شیخ فرمود امروز دیگر مروید و به صحرا روید که من از حضرت عزت درخواست کنم تا شما را گوسفندی صحرایی کرامت‌فرماید. ایشان توقف کرده به صحرا رفتند . دیدند که گوسفندی به درختی محکم شده آن را بگرفتند . روز دیگر عزیمت

رفتن نمودند . و شیخ فرمود امروز دیگر مروید که در مناجات از قاضی حاجات بخواهم تا شما را حمار وحشی با کره بدهد . ایشان به عزم طواف به صحرا رفتند. بهادر نام غلامی همراه ایشان بود، گورخری را شکار نمود. اتفاقاً کره داشت . ازحوالی [٦٦الف] مادر دور نمی‌رفت. او را هم بگرفتند، بیت :

بازی که همه جهان شکارش باشد ٥ بر جملهٔ عالم اختیارش باشد

آرد به دعا طایر قدسی در دام حیوان بر او چه اعتبارش شد

شیخ ابراهیم رحمةالله علیه نقل نمود که روزی عالی‌جناب ولایت مآب فرمود ابراهیم حلوایی ترتیب ده که شجاع می‌آید و از من حلوای گرم طلب کرده. من از عالم گستاخی گفتم ای شیخ پیرشده‌ای و هر چه به خاطرت می‌آید ١٠ می‌گویی. شاه شجاع درشیراز است و مثل او پادشاهی که به جایی آید هیچ آوازه نباشد ؟ فرمود تو حلوا راست کن و به اینها کار مدار . چون حلوا ساخته شد پنج سوار بردرخانه حاضرشده رخصت زیارت شیخ طلب نمودند . چون باریافتند عالی جناب شیخ فرمود از کجا می‌آیید وحال آنکه در آنوقت جهت مصلحتی چند باصرهٔ مبارك از نظر اعتبار پوشیده بود. شاه شجاع خود گفت ما را شاه شجاع نزد شما فرستاد. ١٥ جناب شیخ فرمود شاه شجاع امتحان به درویشان مکن ، تو در راه حلوای گرم طلب کردی وما مردم درویشیم ، شاید که دوشاب یا روغن نداشته باشیم وحلوا نساریم وتومنکردرویشان شوی . شاه شجاع پیش آمده عذر خواست . من که خادمم رفتم و حلوا آوردم ، بیت :

ای برادر امتحان بر اولیاء الله مکن

٢٠ [٦٦ب] کامتحان کردن به درویشان ز کوته‌همتیست

فیض ایشان بیحد است و لطف و همت بی‌قیاس

لیك از آن هر کس که حرمان یابد از بی‌دولتیست

دیدهٔ ایشان به انوار الهی روشن است

گوهر اسرارشان در هر دوعالم قیمتیست

ایضاً

شیخ مغفور قطب‌الدین ابراهیم و بمان بیداخویدی کـه او هم از مریدان بود نقل کرده اند که شاه شجاع از شیراز عزیمت یزد نمود ، اولا ارادهٔ زیارت‌جناب شیخ کرده به موضع بیداخوید رفت . چون به صومعه در آمد، آن جناب تکیه فرموده روی از وی بگردانید ورخسارهٔ مبارك برزمین نهاد. پادشاه همچنان ایستاده بود. بعداز آن‌شیخ سراز زمین برداشته روی‌به‌وی کرد . پادشاه سلام کرد ودست شیخ ببوسید . آن جناب فرمود که این یزد به‌تو حواله نیست، باز گرد . پادشاه مطاع فرمود عهد کردم که دیگر باره به یزد نیایم . عالی جناب ولایت مآب فرمود بعداز این ترا روزی نخواهد بود که به‌یزد روی وآن خود هم چنان شد . شاه شجاع عرض کرد کـه درد شکم دارم ، فاتحه بخوانید تا خدای تعالی صحتی دهد . شیخ فرمود چندین هزار کس از تو درد دارند ، تو نیز داشته باش . دیگر باره پادشاه التماس نمود . عالی جناب ولایت مآب خادم را گفت اگر نـان گندم هست بیاور . در آن لحظه حاضر نبود ، نان جو تر کرده بیاورد وپادشاه [۶۷الف] گرفته‌تناول نمود، وحق تعالی‌شفا فرمود.

ایضاً

شیخ مغفور قطب الدین ابراهیم نقل نموده کـه روزی دیدم کـه دست مبارك جناب شیخ بزرگوار زخم تیر داشت . پرسیدم این چـه حالت است . فرمود که شاه منصور در فلان معر که گریخت وجمعی‌از عقبش تاخته تیر بدو انداختند.من دست خود پیش آن تیرها می‌داشتم تا بروی نیاید . این زخم آن تیراست . درساعت زخم دست آن‌جناب بر گشته اثری نماند، **بیت** :

ایا به‌جان شده‌خواهان فیض ولطف و عنایت
بیا ومحض کرامت ببین و سرّ حمایت
کسی که مخلص اوبد چومی زدند به تیرش
چگونه دفع بلا کرد ازوبدست ولایت

نقل است که پادشاه مطاع جلال‌الدین شاه شجاع از محبّان ومخلصان عالی‌ـ جناب شیخ هدایت شعار بود . نوبتی‌به‌فرمان پادشاه‌لشکری‌به ارادهٔ تسخیر بلدهٔ‌یزد

از دارالملک شیراز متوجه یزد گردیده به ابرقو رسیده بودند. اعیان و اهالی دارالمتحیرین
یزد به خدمت جناب شیخ آمده التماس کردند که شما را به ابرقوه می باید رفت و
سردار لشکر را منع می باید کرد تا باز گردد و بعد از آن به شیراز رفته شاه شجاع را
به فسخ ارادهٔ تسخیر یزد امر فرموده والا ولایت یزد از ورود [۶۷ ب] آن لشکر
خراب می گردد. حسب الالتماس آن جماعت خطهٔ ابرقوه به میامن قدوم مبارک ۵
شیخ مزین شد. پهلوان خرم که سردار لشکر بود به ملازمت شیخ آمد و چون
پهلوان خرم منع نموده بود که غله از اطراف وجوانب به یزد نیاورند ودر یزدبدان
سبب تنگی بهم رسیده بود آن جناب به پهلوان خرم گفت که منع غله از یزد نمی باید
کرد. در جواب گفت فرمان از حضرت شیخ است و در همان ساعت فرمود تا چند
خروار غله به جانب یزد روانه سازند. یکی ازندما و مقرّبان با پهلوان خرم گفت ۱۰
در روز چرا اجازت می دادی. او گفت اگر سخن شیخ رد می کردم بلایی به من
میرسید. آن جاهل دوش پیش داشت و گفت هر بلائی که از جانب شیخ بیاید من
دوش پیش آن دارم. همان لحظه دردی دردست ودوشش گرفت وفریادمی کرد وجمعی
به شفاعت به خدمت شیخ رفتند. فرمود او خود دیروز دوش پیش می داشت، جرم
از طرف مانیست وقضاکار خود کرده. باری آن شخص درهمان روز راه عدم پیموده ۱۵
و عالی جناب ولایت مآب روانهٔ شیراز گردید. [۶۸ الف] چون به منزل مهیار
رسیدند، صبح گاهی بود. شیخ اشاره به شیخ احمد که از جملهٔ رفقا بود کرده
فرمود شجاع به دیدن من می آید و در همان لحظه شاه شجاع در رسید وخواست که
پای شیخ ببوسد. آن جناب فرمود توعالمی وفاضل و درجهٔ علم بلند است. شاه
شجاع گفت به عذر خواهی آن که شما این همه راه آمده اید نذر کرده ام که پای شما ۲۰
را ببوسم والحاح نمود تابه این دولت سرافراز گردید. بعد از آن گفت متحمل زحمت
نمی بایست شد. هر گاه مهمی وخدمتی باشد یکی از مریدان را ارسال فرمایید که
سخن شما بر بنده حکم است وسمعاً وطاعتا هر چه ارادهٔ علیه باشد به تقدیم رسانیده
آید، عالی جناب شیخ فرمود مهم آن است که به یزد نیایی که خراب است وخراب تر

گردد . شاه شجاع گفت هر چه اشاره و امر عالی باشد اطاعت و انقیاد داشتن دولت
دو جهانی است· خواجه قوام الدین صاحب عیار که از جملهٔ حضار بود نقود خالصه
وعیون رایحهٔ کرامات و ولایات عالی جناب شیخ بر محك امتحان نزده بود ، گفت
چگونه چندین مبلغ خرج کنند و ارادهٔ تسخیر مملکتی نمایند و آوازه در تمام
۵ ولایات افتدو[۶۸ب] اکنون فسخ عزیمت کنند. عالی جناب ولایت مآب به‌زبان ولایتی
سؤال کرد که چه‌می گوید. آنچه او گفته بودعرضه داشتند . آن جناب فرمرد اورا
لای آخرینست به اصطلاح مردم دهات · خواجه قوام‌الدین گفت«لای آخرین»
چه باشد · گفت آنکه ترا پاره پاره کنند . بعد ازاندك روزگاری‌حرکتی‌وتقصیری
عظیم از وی‌دروجود آمد واسباب قتل اوآماده گشته پادشاه مطاع شاه شجاع فرمان
۱۰ داد تا او را پاره پاره کردند ·

نقل کرد استاد شمس الدین از استاد یوسف که او گفت فخر یوسف هروکی
دشتبان موضع هرمزآباد هروك بود ونعوذ بالله من غضبه علت برص به هم رسانید ،
چنانچه در یك لحظه تمام مویهایش ریخته شده و رنگ بدن متلون گشت . همان
روز متوجه موضع مبارك بیداخوید گشت . گفت چون بدانجا رسیدم عالی جناب
۱۵ قدس‌سره‌دربیرون حصار نشسته بودند. فرمود فخر ترا چه می‌شود. گفتم ای‌سلطان
شمارا معلوم است ، چه حاجت که عرضه داشت کنم .آن جناب قدری‌محلوج‌طلب
فرمود وآب دهان مبارك خویش تر کرد وبفرمود تا به من دادند وفرمود که این‌را
خطخط بر اعضای خود بکش وبروبه‌در آسیا وغسلی بکن وباز گرد . فخر مذکور
گفت به‌موجب‌فرموده به‌عمل‌آوردم [۶۹الف]، به‌عنایت‌الله‌تعالی وبه‌یمن همت شیخ
۲۰ صحت‌تمام روی‌داد· چون‌مراجعت نمودم رخصت زیارت فرمود و گفت فخرمی‌دانی
که این واقعه ازکجا روی داد ؟ گفتم هر چه حضرت شیخ بفرمایند . فرمود که
از آن جهت که دشتبانی می کردی و مال مردم می‌خوردی واز آن باك نمی‌داشتی،
لاجرم دورنگی از آن حاصل‌شد . اکنون به‌اخلاص توبه کن . فخر مذکور گفت
تایب شدم که فیما بعد صحرابانی‌نکنم ومال مردم نخورم·

کرامات وخوارق عادات جناب‌ولایت مآب ازحد بیرون وازعدّ افزون‌است. اگر تمام در این مجموعه مثبت گردد ازمقصد دور می‌مانیم . لهذا حالا به این قدر اکتفا می‌رود .

بدان ای درویش که بعد از فوت عالی جناب شیخ بزرگوار ولایتی چند به ظهور رسیده و جمعی از صلحا ومعتقدان خوابی چند دیده اند که آنها نیز دلالت بر کرامات آن‌جناب می کند ، به‌میامن توفیقات الهی در این مختصر درج می‌شود. جمعی‌ازمریدان‌وموالیان کتب متعدده‌پرداخته‌وبرصفحهٔ‌روزگارتبیین نموده‌اند،لهذا فقیر حقیرقلم ازآن کوتاه‌وکشیده‌داشت ورجوع آنها به‌مطالعهٔ‌آن کتب حواله‌نمود

ای عزیز کمالات و حالات آن جناب بسیار است . حالا شمه‌ای‌ازآن در این مختصر اندراج می‌یابد

[٦٩ ب] **شیخ قطب الدین ابراهیم** فرموده که یك‌لحظه اوقات‌قدسی ساعات آن‌جناب ضایع نبودی وبه امور دنیا کم مشغول‌شدی،الابر حسب ضرورت وآن هم موافق‌شرع‌شریف بودی و در مبادی حال‌ریاضات بسیار کشیده و در آخرایام حیات اغذیهٔ‌لطیفهٔ طیبه‌جهت تقویت بدن و مدد طاعت تناول‌فرمودی وتمام لیالی به‌طاعت وعبادت قیام نمودی ودرمیانهٔ صحرای ابرقوه‌ویزد کمابیش هزار موضع سنگ قبله نهاده و‌مسجد ساخته و نماز گزارده[١] . و از اشغال پسندیدهٔ او یکی آن بود که پشم رشتی وتاجها[٢] به سوزن‌چیدی و بهر کس دادی، **بیت** :

زهی تاجی که اکثر تاج داران
اگر چه داشتندی سر فرازی
همه خواهان آن بودی کزآن تاج
کند آن خسروان را دلنوازی

وازمکارم اخلاق واشفاق آن‌جناب یکی آن بود که بسیاری باحضرات ماضیه نسلا بعد نسل و عقباً بعد عقب طریق ادب و حرمت مرعی داشته تا غایتی که نقل

١ـ اصل : گذارده ٢ـ اصل: تاچها ، نسخهٔ وزیری : تاجها . «تاچه» هم در لغت یزدی معنی دارد وطاقهٔ پارچه است .

نموده‌اند که چون عالی‌جناب ولایت شعار شیخ الاسلام اعظم قرة اولیاءالعالم حاجی زین الدین علی شاه اجابت‌دعوت ربانی فرموده بود[۷۰الف] آن‌جناب ازبیداخوید به ارادهٔ پرسش تعزیه از راه تفت متوجه شد. چون به تفت رسید در آن نزدیکی کاروانسرایی بود که جناب مشارالیه بنا فرموده بود وقریب رودخانه بود و سیلاب آمده ودیوار انداخته بود. جناب قدس سره توقف فرمود واستاد واجرا طلب نمود وباز به حال عمارت آورد. چنانچه سنگی هست وقدم مبارك آن جناب به‌آن رسیده واکنون بر گوشهٔ دیوار است. بعد از آن هر گاه سیلاب به مقابل آن سنگ رسید به قدرت الله تعالی میل داده به طرف دیگر می رود و این معنی مشهور گشته و به زبانهای خاص و عام افتاده و مردمان جای قدم شیخ بزرگوار را زیارت می کنند. بعد از اتمام عمارت‌به بندرآباد[تشریف] فرمودوبه خانه‌ای که مشهور است به«خانهٔ جولاهان»نزول کرد وسه روز گذشته‌به‌خانقاه‌نرفت‌وبه‌تعزیه‌حاضرشد. حضرت شیخ‌الاسلام‌اعظم افتخاراولیاء ماتقدم‌شیخ‌حاجی‌محمد شاه‌نورالله مرقده که صاحب عزا و برادر بود عزم کرد که به دیدن بابا شیخ علی رود. جمعی گفتند که او مرید است وشما فرزند وبرادر فوت شده او را باید آمد تا شمارا ببیند. آن‌جناب فرمود آنچه حق تعالی به او کرامت کرده حالی غریب و عجیب است، اما مصلحتی‌می‌داند که نمی آید، ما برویم. چون برفتند جناب بابا شیخ علی فرمود مرا [۷۱ ب] به‌دیدن شما می‌بایست‌آمد، بنا بر موانع تقصیر شد. حاجی شمس‌الدین محمد شاه فرمود الحال به خانقاه تشریف دهید. در جواب گفت نخواهم آمد، زیرا که در طریقت راست نباشد که من‌پا به‌آستانهٔ سلطان حاجی محمود شاه گذارم و آواز پای من به مرقد سلطان‌نرسد. این بی آدابی نخواهم کرد ونرفت وچون مراجعت‌نمود روی بر روضهٔ آن جناب کرده به عقب می رفت تا از دیوار بست بیرون رفت.

شیخ قطب الدین ابراهیم نقل کرده که جناب ولایت قباب در تواضع و تفقد احوال میان امیروفقیر تفاوت ننهادی وهریکی را جهت تبرّك قرصی نان و قرصی پنیر دادی وروزهٔ سنتی بسیارداشتی. چون میهمانی رسیدی افطار فرمودی.

ایضاً

شیخ قطب الدین ابراهیم نقل کرده که عالیجناب ولایت شعار در اواخر عمر مدت شانزده سال تردد نکرد وچند سال باصرهٔ منوره براغیار نگشود ومدتها حرکات ظاهری ازآن جناب حرمان یافته بود، تابه آن غایت لقمه‌ای که تناول می فرمود من به‌دهان مبارکش می گذاشتم. روزی به‌همان کارقیام داشتم. فرمودحاضرباش که‌مویی دارد. [۷۲الف] چون نیك احتیاط کردم یك تارموی باریك در آن میان بود. گفتم نه‌شمافرمودید که نمی‌بینم، چگونه موی چنین باریك وضعیف رادیدید؟ فرمود جمعی هستند که نمی خواهم که ایشان را ببینم، ازآن چشم برهم نهاده ام.

انتقال عالی جناب شیخ بزرگوار از دار فانی به‌سرای جاودانی روز یك شنبه چهارم شهر رمضان المبارك سنهٔ احدی و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد و در آنوقت سن شریفش از نود عام متجاوز شده بود، برحسب الوصیة آن گوهر گرانمایه را در موضع بیداخوید به‌بقعهٔ شریفه مدفون ساختند.

زهی مزار فلك اشتباه شیخ علی
که هست ملتجأ خلق جملهٔ عالم
گذشت مرتبهٔ قدرش از نهم افلاك
به‌صدق هر که درینجا نهاده‌است قدم
ایا کسی که‌توجه به‌حضرتش داری
بیا مآثر الطاف بین و فیض کرم

جناب شیخ قطب الدین ابراهیم برسر روضهٔ آن جناب مجاور شده درخدمت فقرا و مساکین خود را معاف نمی‌داشت تا آنکه او را شوق ملاقات پیربزرگوار غالب گشته سفرآخرت اختیار نمود. و بعد از آنکه یازده سال از فوت آن‌جناب گذشت بقعه حوالت به‌عالی جناب‌شیخ‌الاسلام اقدم اکرم **حاجی شمس‌الدین محمدشاه** شد و از اسباب بقعه چیزی ظاهر نبود. عالی جناب مشارالیه همگی همت‌به‌رواج و رونق بقعهٔ مذکوره مصروف داشت و ارواح مقدسهٔ حضرات ممد و توفیق ربانی

قرین گشت و درابتدا پنج قفیز زمین خریده وقف سرکار نمود و شیخ ولی مبرور سعید **شیخ عزالدین داود** علیه‌الرحمه [۷۲ ب]حواله به خدمتش کردندوخدمتش اولا تمام املاك پدری‌خویش وقف کرد وآنچه در تحت تصرف‌خودداشته‌ازاملاك واسباب و اغنام و دواب و غیره رقبات مؤقوفهٔ بقعهٔ منورهٔ موصوفه کرد. ودر وقتی که امیر
۵ ترمش به داروغگی یزد تعیین گردید عمارتی چند در پیش مدفن بنا نهاد و بعضی املاك خریده وقف سرکار گردانید. و عالی جناب شیخ شمس الدین حاجی محمد شاه نیز املاك و رقبات خریده داخل کرد و چون رونق و زینت بقعهٔ مذکوره و خانقاه اشتهار تمام گرفته بود و مدت چهل ودوسال برآمده خلایق بسیار ازاطراف و جوانب متوجه و متردد می‌شدند در پیش عمارت امیر ترمش عمارتی دلگشا به
۱۰ غایت نزهت مبنی بردو طبقه از آجر و گچ بنا فرمود و به‌دواربعین که عبارت از هشتاد روز باشد به اتمام رسید و حال آنکه از غرایب است مثل این عمارت به این مقدار ایام تکمیل‌یافته از مناظر وصفه‌ها و چهار جانب تحتانیه‌وفوقانیه. فاما چون میامن علو همت اولیا الله سرکاری کند امثال این و صد چندین غریب نباشد و از غایت صدق نیت و صفای طویت محاسبهٔ استاد و اجرا وعمله اصلا درمیان نیاورده
۱۵ و [۷۳الف] مرقوم و مکتوب نگردانید.

بعد از اتمام عمارت ربع محصولات خانقاه به‌دستور هر سال بود و عمارت چنین ساخته شد و در آخر سال به خلاف سالها غله و سایر اجناس هنوز در خانقاه مانده بود. مقصود کلی و مطلوب اصلی بانی این مبانی رعایت جانب فقرا وصلحا بوده و از این جمله از قبیل صدقاتست و از تصدق خسران و نقصان لازم نمی‌آید،
۲۰ بل سمت تزاید وتضاعف می‌پذیرد، **بیت:**

هر که اورا روی دل همواره درکارخداست
کارش از لطف الهی یافته نشو و نماست
بنده سعیی می کند دروسع حال‌خود ولیك
دم به‌دم وی‌را مدد از فیض لطف کبریاست

اینچنین توفیقها گردد رفیقش بی گمان

هر خردمندی که از جان دوستدار اولیاست

استاد شرف الدین گفته که من سرّی عجیب درین بنا دیده‌ام . مدتی که به کار این عمارت مشغول بودم چنان می‌یافتم که هر خشتی کـه من می گذاشتم ده خشت دیگر به کار می‌رود وازین حال متعجب بوده وچه جای تعجب، **شعر:** ۵

در کار خیر هر که نمودست جد و جهد

البته دست غیب مـرو را مـدد کند

در راه خیر گر بنهی یك قدم به صدق

حق با تو لطف و موهبت بی عدد کند

و ازعجایت قضایا [که] در بنای عمارت بقعهٔ مبارکه واقع شد آن بود که روزی ۱۰ کـه طاق صفه می‌بستند [۷۳ ب] از بالای طاق خشتی پخته از دست استاد رها شد . طفلی در پایین ایستاده بود و عرقچینی برسر داشت و بر سر او خورد وخشت به‌ده پاره شد و آن طفل را هیچ الم نرسید .آن نیزازجملهٔ کرامات و ولایت عالی‌ـ جناب شیخ بود ، **شعر:**

کسی که شد سپرش دوستیّ اهل خدا ۱۵

نیاورنـد بر او اهل روزگـار شکست

ایضاً

شیخ الاسلام سعید شمس الـدین حاجی محمد شاه فـرموده کـه سال اول کـه بنیاد عمارت خانقاه شد اندك محصولی بود و خرج بسیار واقـع می گشت و اندیشه و تفکر رومی‌نمود چنانچه موجب حزن بودی ، واسباب خانقاه ارهرجهت ۲۰ خریده می‌شد وغله به‌بهای آن می‌رفت تا آخـر سال و چون غلهٔ نـو می‌رسید هنوز مقداری غلهٔ کهنه در انبار مانده بود ، تعجب از آن می‌رفت . روزی جمع محصول و اخراجات سفرهٔ خانقاه و غیره می‌خواست که برجای نوشته به مفصل در آورد و گمان آنکه هنوزتمام ننوشته، چون در میزان خرج نگاه کرد سوای آنچه به‌خرج

سفره رفته بود فاضل از جمع می‌نمود . دانست که اضافه از برکت کرامت شیخ عالیقدر است . اگر متصرفان بلاد عقل و کفایت [٧٤الف] و محاسبان ممالك‌فهم و درایت خواهند که یك دفعه از دفعات ولایت اوویك بابت از کرامت بی‌نهایت او بردفاتر اوهام وطوامیر افهام نقش کنندحرفی از آن فی‌بدالشهور و الاعوام‌درتحت ٥ ضبط نتوانند در آورد . چه جای آنکه مجملی از مفصلات بل رقمی از مسوداتش ثبت توانند نمود ، **بیت:**

آنرا که بر خزاین الطاف کردگار
باشد برات موهبت و فضل بی شمار
هرچندبیش صرف کند درطریق خیر
١٠ افزون کند ورا کرم آفریدگار

نقل است که چون همای همایون فرّ روح بزرگوار عالی جناب شیخ علی به‌حظایر قدس و حدایق انس طیران فرمود بعد ازیك‌سال بارندگی عظیم شده‌بود وسیل رحمت از ابـرعنایت به‌هواداری زیارت وجود باجودش متوجه مدفن ریحان مخزن‌ومرقد رضوان مسکن گشته وشیخ مرحوم قطب الدین ابراهیم علیه‌الرحمه ١٥ در آن‌حال به‌ابرقوه رفته بود. به‌واقعه اخبار او فرمود که افطار امطار بر قبر من بارانست و کرباسی که به کفن من کرده‌اند از عدم مناسبت بر تن من بار آنست .

شیخ قطب الدین ابراهیم به بیداخوید آمد و سردرج درر اقبال وبرج دراری افضال [٧٤ ب] راباز کرد ، دید که بعضی از بعضی خوشتر شده و آنجا که قدم مبارك آن جناب بود لون کرباس گردیده، دیگربارتختهٔ تخت را به غسل جدید آن ٢٠ عالی جناب تزیین کرد . و از ولایت بی‌نهایتش یکی دیگر آنکه شیخ قطب الدین ابراهیم دراثنای غسل جدید محاسن مبارکش‌را شانه کرد، یك‌تار موی از وی‌جدا نشد .

بدان ای مرید صاحب اعتقاد که عالی جناب شیخ الاسلام سعید شمس‌الدین حاجی محمد شاه در عمارت مزار و خانقاه و بقعهٔ رفعت دستگاه و در باب رواج و

رونق سعی موفور به ظهور رسانیده و املاك و رقبات و بساتین از حاصل آن سرکار خریداری و داخل موقوفات نموده. و همچنین بسیاری از مریدان و معتقدان و موالیان مزارع و باغات احداث نموده به‌آنها داخل کرده‌اند و حاصل آنها به‌حدی رسیده بوده که محاسب و هم از حساب آن به عجز اعتراف می‌نموده و در رفاهیت فقرا و مساکین و ارباب استحقاق کمال سعی به‌ظهور می‌آورده‌اند. درین ایام به خلاف ماضی متغلبه به‌عنف بعضی از مزارع و املاك از ید متولی انتزاع نموده‌اند و ارباب وظایف [٧٥الف] ابرام شعار و عمال و مباشرین تغلب دثار دست تطاول از آستین جرأت دراز کرده قلیلی حاصل که مانده نوش جان می‌نمایند و از روح پرفتوح شیخ کثیرالحلم آزرم ندارند و مزار منور و خانقاه مطهررو به‌خرابی نهاده و فقرا و مساکین محروم و آواره گردیده‌اند. ١٠

برضمایر ارباب بصایر پوشیده نماناد که‌مسوّد اوراق ازعالم جهالت وضلالت و حبّ جاه و دولت غافل از مضمون‌این ابیات که، **شعر:**

کار به دولت نه به تدبیر وراست

تا به جهان روزی و دولت کراست

مرد ز بی دولتی افتد به خاك ١٥

دولتیان را به‌جهان در چه باك

مستوفی موقوفات دارالعبادهٔ یزد شده پشت بر مسند استیفاء نهاد وهاتف‌غیبی‌ندای این مقال درمی‌داد، **بیت:**

این چه نشاطست کزو خوش دلی

غافلی از خود که به‌خود غافلی ٢٠

و این بی خبر خود را به لباس زهاد در نظر خلایق جلوه می داد و مال اوقاف خصوصاً حاصل سرکار شیخ کرامت دثار به بهانهٔ رسومات و مواجب و حق الجعاله برخودمباح می‌دانست واز معنی بیت خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرین کلام غافل که، [٧٥ ب] **بیت:**

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد
که می حرام ولی به‌ز مال او قاف‌است
عاقبت الامر به‌شئامت مال وقف ازوطن‌مألوف واز صحبت دوستان یکدل‌جدا و محروم مانده به‌ولایت هند سیه روزگارافتاد ، **شعر:**

٥ چون ز پی دانه طمع خام کرد
خویشتن آوارهٔ آن بام کرد
چون ز پی دانه هوسناك شد
مقطع این مزرعهٔ خاك شد
آب رساند این گل پرورده را
١٠ زد به سراندیب سراپرده را

شیخ سالك ناصح ضیاء الدین یوسف علیه الرحمه

بررای عالم آرای سالکان مسالك توفیق وضمیر منیر عارفان معارف تحقیق پوشیده نخواهد بود که ضیاء الدین یوسف چوپان اغنام سرکار سلطان اولیا سلطان حاجی محمود شاه ولی بود و بعد از آنکه عالی جناب ولایت مآب بابا شیخ علی ١٥ علیه الرحمة والغفران دست ارادت در دامن دولت سلطان اولیا زد و آن حضرت او را به شیخ یوسف سپرد که در خدمت تو و به امر چوپانی قیام داشته باشد روزی سلطان به ضیاءالدین یوسف فرمود که گوسفندان [٧٦ الف] سرکار خانقاه از «مزرعهٔ بادکان» به‌قریهٔ‌بندرآباد باید برد. شیخ ضیاء الدین یوسف فرمود که بندرآباد علف نیست وتقاعد نمود. تا آنکه روزی‌حضرت سلطان به‌خادم فرمود ٢٠ که گله بهراه بندر آباد بران . هر چند خادم سعی نمود و آواز داد گوسفندان نمی‌رفتند . شیخ ضیاء الدین یوسف فرمود علی بنیمان گله بخوان و به‌راه بندرآباد برو . آن جناب پیش شده گوسفندان از عقب روانه شدند. چون یك فرسخ رفتند ضیاء الدین یوسف متوجه شد ودر محلی که « بر که سر » می گویند، سلطان اکابر اولیا نظر جلالی به جانب ضیاءالدین یوسف انداخت . چون به بندر آباد رسیدند

شیخ یوسف را مرضی طاری شد و فرمود ای علی بنیمان در آن محل که حضرت سلطان نظر به‌جانب من انداخت و به‌تیغ سیاست وسهم‌صلابت مرا که مقبول حضرت بودم به‌یك‌نکته مقتول کرد و بعد از چهار روز به‌جانب ریاض رضوان خرامید.

مشهوراست که آن جناب مغفرت مآب را ترك و تجرید به‌مرتبه‌ای‌بود که از دنیا بهای‌قرص نانی وخرقه‌ای قدرت نداشت وحضرت‌سلطان ازوجه خانقاه‌مراعات [۷۶ ب] و تفقد او می‌نمود.

نقل است که عالی جناب شیخ تاج الدین علی بنیمان درصغر سن ملازم‌شیخ عارف محقق ضیاءالدین یوسف‌شبان بود. یك‌نوبت گوسفندان‌خانقاه بندرآباد[را] به قریهٔ زارچ برده بودند. در آنجا باغی بود و تعلق به‌حکام داشت. گله در آن باغ بود. یك طرف‌صیفی از پنبه و ذرت و غیره زرع کرده بودند وبه‌تازگی آب‌داده بودند و گوسفندان در طرف دیگر چرا می کردند. روز جمعه شیخ ضیاء الدین یوسف ارادهٔ رفتن مسجد نمود و گفت ای علی حاضر باش و مگذار که گوسفندان در میان زراعت روند و خرابی کنند. چون شیخ یوسف به نماز جمعه رفت اتفاقاً خواب برعائی جناب ولایت مآب شیخ علی غلبه کرد و گوسفندان در زراعت رفته خرابی بسیار کردند. چون از خواب درآمد دید که صیفی ضایع و معطل شده. از این‌صورت‌خاطرش‌متغیر شد. گوسفندان را رها کرد وعازم ولایت خود شد. درراه شیخ ضیاء الدین یوسف رسید و فرمود هیچ دغدغه نیست، باز گرد. چون در باغ رفتند گوسفندان به‌همان موضع که شیخ‌ضیاءالدین یوسف [۷۷ الف] باز داشته بود قرار داشتند وهیچ خلل در زمین صیفی ظاهر نبود، **بیت:**

بزرگوار حکیمی که در زمین موات
مزارع کرم او نبات رویاند
عجب‌مدار زصنعش که چون‌خراب‌شود
ز فضل خود به همان حال باز گرداند

جناب تقوی شعار کرامت آثار شیخ الاسلام سالك ناسك منظور الاولیاء الکبارشیخ عزالدین داودعلیه‌الرحمه

آن‌جناب فرموده که من درصغر سن همواره رفتمی در حوالی صومعهٔ منوره سلطان حاجی نجم‌الدین محمودشاه و ازدور بنشستمی و سر برهنه می کردم وزاری ۵ می‌نمودم ومی گفتم الهی تومیدانی که حضرت سلطان اخلاص وطلب‌مرا واقفست، غایبانه چه‌شود اگر نظر فیضی حواله فرمایی که مرا موجب رفعت دارین وحشمت منزلین شود . هر نوبت از اندرون صومعه که مجمع روحانیاز و مورد مقربان است دو اشارت صدور می‌یافت به‌آواز بلند ، چنانچه مرا تنبیه شدی وموجب بسی ترقی بودی: یکی « التعظیم لامرالله والشفقه علی خلق الله » و یکی دیگر « عنایة الازلیه ۱۰ کفایة الابدیة» ، و در ضمن این دو افاده چندین هزار سعادتست [۷۷ ب] بلکه [در]تمام کتب و شروح اگر تحقق و تعمق نمایند راه هشت بهشت به این چهار کلمه‌میتوان رفت ، **شعر:**

ای دل ببین که حسن عنایت چه‌می کند
در بنده‌پروری و رعایت چه می کند
۱۵ آن را که نیکبخت ازل آفریده اند
عقلش‌چه حاجتست و کفایت چه‌می کند

منقول‌است که خواجه حسن تورانپشتی گفت با جماعت حرّاز حرز بلوك قهستان می کردیم . چون به نصر آباد رفتیم در حین توجه به صحرا شیخ عزالدین داود فرمود به‌حرز مزرعهٔ «مردوك» مروید و آن مزرعه‌تعلق به‌خدام‌شیخ می‌داشت. ۲۰ مرا دغدغهٔ خاطر بود . گفتم دو کس برویم و احتیاط کنیم و هیچ نگوئیم و کسی همراه ما نبود . چون باز گشتیم شیخ عزالدین داود سفره فرستاد ودکانچهٔ‌بزرگ‌در زیر درختی بسته بود وما نشسته بودیم واثر قهر در بشرهٔ مبارك‌ش پیدا بود. چون بنشست تازیانه‌ای‌بدست‌مبارك‌داشت واشارتی‌می‌فرمودوماهمه واهمه کرده‌برخاستیم[۱] و برپشت تلی رفتیم . بعد از یك‌ساعت به‌حال بسطت باز آمده ما را طلب فرمود تا

۱ـ اصل : خواستیم

اکل نمودیم‌ورخصت نموده به‌محل دیگر رفتیم ودروقتی که حاصل صیفی[٧٨الف]
رسید به همان مهم متوجه شدیم . چون به پای آن درخت رسیدیم با وجود آنکه
درختی قوی و به‌غایت بزرگ بود و قریب صد سال از غرس آن گذشته بود خشك
شده بود و ما آن‌را از کرامت شیخ‌عزالدین داود دانستیم که دروقت حرز شتوی در
پای آن درخت طیش فرموده بود ۰ ٥

نقل کرد محمد میمونه که در زمان امیرزاده رستم شصت هزار دینار آقچهٔ
عراقی از اموال «ورزنه» برات بر رقبات سرکارعالی جناب ولایت مآب کرده بودند
و من در ملازمت شیخ عزالدین داود به‌اصفهان رفتم ، شاید که تخفیفی شود . چون
به‌اصفهان رسیدیم ما را به‌دست شش محصل دادند . محصلان به‌تشدد در آمدند. شیخ
فرمود سه روز مهلت دهید که حق تعالی در ادای آن برما توفیق خواهد داد. بعد ١٠
از مهلت به خلوت نشست . من فکر کردم که شیخ به نیت صادق توجهی می‌بندد
یا قرضی خواهد کرد . بعد از سه شب وقت نماز خفتن مرا گفت برخیز و امامت
کن . چون من هرگز امامت نکرده بودم عذر می‌آوردم. [٧٨ ب] بعد از مبالغهٔ
بسیار پیش رفته اقامت گفتم . شیخ دست برداشت و به‌تضرع هر چه تمامتر گفت
الهی شرّ فلان وفلان را از ما کفایت کن ونماز ببست. صبحگاه شیخ امامت کرد و ١٥
نماز فجر کردیم . بعد از آن گفت برو و آبی بیاور که مرا غسل می‌باید کرد .
تعجب کردم که نماز گزارد [1] را کنون غسل می کند، چه حکمتست . لاعلاج آب
آوردم تا غسل کرد . آنگاه فرمود برخیز که روانهٔ یزدمی‌شویم . من خرم گشتم
و با خود گفتم حالا بگریزیم تا بعد از این چه روی دهد . چون یك منزل رفتیم
در پای درختی منزل کردیم . ناگاه سه سوار از راه اصفهان پیدا شدند . چون به ٢٠
نزدیك رسیدند پیا[ده] شده پیش آمدند و دست مبارك شیخ را بوسیده بر چشم
نهادند وعرض نمودند که امیرزاده رستم شما را می‌طلبد . مراجعت کرده‌به‌اصفهان
آمدیم و چون به حوالی دولتخانهٔ [2] پادشاهی رسیدیم امیرزاده به تعجیل به‌استقبال

١ ـ اصل : گذارد ٢ـ اصل : دولتخوانه

آمد و فرمود که محصلان شما هرشش نفر به‌یکبار از لباس حیات بیرون رفتند و در مطمورهٔ[1] عدم منزل گزیدند. من آن‌وجه‌را [۷۹الف] به تخفیف مقرر نمودم.

بدان ای درویش که جناب شیخ عز الدین داود هیبتی چنان داشت که هر پادشاه عالیشان و اکابر و اعیان که به‌زیارت او می‌آمدند از جذبات و حالات آن جناب لرزه بر ایشان می‌افتاد و بی رخصت نزد او نمی‌توانستند رفت و بی‌اشارت و بی‌اجازت نمی‌توانستند نشست. والیوم باوجودی که ظاهراً از نظر خلایق مختفی و در قریهٔ نصراباد قهستان مدفون است، هیچ کس در آن موضع به تجرّع روح روحانی و به آشامیدن شراب ارغوانی لب نمی تواند گشاد. و اگر جاهلی از راه جهل و غرور و از عالم بی‌خبری جامی از انگوری در کشد بی شك قدم در وادی عدم‌می گذارد واین معنی‌به کرّات تجربه‌ومشاهدهٔ اهل بصایر شده، لاجرم‌متوطنان آن موضع از بزرگ و کوچك شیشه وپیاله از دست گذاشته‌اند و همگی شکسته خاطر از اشك عقیق رنگ رخساره رالعل گون ساخته‌اند.

شیخ اقدم سعید المشهور [۷۹ ب] بوفور الکرامات المعروف بعلوالمقامات شیخ شمس الحق والدین محمد بن بهاء الدین نورالله قبره

شیخ مشارالیه به چند خواص مخصوص بود. اول آنکه دایماً در بندآن بود که غمی از دل درویش غمزده بردارد، دیگر آنکه بسیار دوست داشتی که کسی را مهمی ساخته گرداند و از بند قید و گرفتاری خلاصی دهد، دیگر آنکه اعانت فروماندگان برخود واجب و لازم شمردی، دیگر آنکه نخواستی که اصلا پردهٔ هیچ آفریده دریده شود.

چنانچه **نقل** است که شبی به‌صحرا رفت،دید که یکی از اکره و برزیگران او از خرمن شیخ خرواری گندم بار عوامل کرده به‌خانهٔ خود می‌برد. مشارالیه‌در پس دیواری رفت تا آن شخص او را نبیند و شرمنده نشود وجناب شیخ هرگز آن را به‌روی او نیاورد و اظهار نکرد.

۱ـ اصل: متموره

نقلاست که جماعتی چوپانان در صحرای شهر بابك بودند . **اعراب فولادی** بیامدند و گلهٔ ایشان براندند وببردند. حاجی نامی که [۸۰الف] سالار بود بیامد و استغاثت نزد شیخ شمس الدین محمد آورد . مشارالیه اعراب را طلب نمود و فرمود گوسفندان را باز دهید . ایشان قبول نکردند. او دستار از سرمبارك در هوا انداخت و در میان هوا بایستاد . آن جماعت متنبه شدند و گوسفندان باز دادند . ۵
خوارق عادات او بسیار است . جهت تبرك بههمین قدر اختصار رفت .

سلطان حاجی مسافر

آن مسافر شاهراه حقیقت و آن سالك شهرستان طریقت بهاعانت وهمراهی توکل در بلاد و امصار جهان گشته بود و در اثنای مسافرت چون بهقصبهٔ طیبهٔ مهریجرد- که از فسحت ساحت ونزهت فضا رشك گلستان جنان و آب زلالش از ۱۰ غایت [گوارائی]عذوبت فزای چشمهٔ حیوان وهوای روح افزایش روحبخش حور وغلمان، **شعر**:

بحر مسجورست آبش یا زلال سلسبیل
عرصهٔ چرخست صحنش یا بهشت جاودان
باد و آب اوست چونبادمسیح و آبخضر ۱۵
بادجانبخشش چوجان و آبدلجویش روان

-رسید در «محلهٔ مهر آباد» به سرچشمهٔ«ارزانداران»- که ، **شعر**:

هستند متفق همه عالم که هیچکس
زینگونه جایگاه ندیدست هیچ جای

منزوی گردید و بعد از اندك زمان رخت هستی بربسته مسافر دیار عدم شد ۲۰ و در همان مکان مدفون گشت . یکی از ارباب جاه و جلال خانقاهی محقر بر سر مزار آن مسافر بلاد عقبی ساخت و باغی مشجر نمود [۸۰ ب] و چنار و سفیدار و غیره درختان در اطراف خانقاه غرس نمود و میان «بغدادآباد» و«مهرپادین» و «ارزانداران» از هر یك قدری بهاراضی وباغات وقفسرکارنمود . چونحاصلسرکار

مزبور جمعی به علت وظیفه و مواجب و غیرذلك متصرف می‌شوند مزار و خانقاه
بایر و از رونق افتاده بود در سنهٔ تسع و سبعین والف مسود اوراق را توفیق ممدّ و
معاون گردیده به‌تعمیر آن پرداخت و به‌قدر مقدور و ضرورت در آبادانی آن‌سعی
نمود . امید به کرم قادر مختار آنست که این آوارهٔ وطن را از دارالقید هندوستان
۵ به‌راحت آباد یزد رساند تا در عمارت مزارمنوروخانقاه مطهر آنچه مقدور وممکن
بوده باشد به عمل آورد و مؤذن‌و حافظ و خادم تعیین کرده مرسوم و جیره در وجه
هریك مقرر نماید، بحرمة محمد و آله الطاهرین.

*** ۱ سلطان العارفین سلطان قطب الدین علیه الرحمة و الغفران**

آن حضرت ولایت منقبت شهریاری صاحب شوکت و جهانداری عالی همت
۱۰ بود . کیاست و شجاعتش به کمال و گنجینهٔ سینه‌اش ازنقود علوم مالامال . مؤلف
« تاریخ جدید یزد » مرقوم قلم فیروزی رقم گردانیده که در سنهٔ اربع و سبعمائه
که حسب الارادهٔ پادشاه بی انباز زمان زمام اختیار سلطنت یزد به کف کفایت
ابومنصور سلطان قطب الدین بن سلطان وردان قرار گرفت و ابواب ولایت برروی
روزگارش گشوده به حسن کردار و گفتار آن جناب رسم جور برافتاد و نامهٔ عدل
۱۵ انوشیروان و بذل حاتم در نوردیده گشت شبها به‌طاعت و عبادت به‌روز آورده روزها
با علماوفقهای‌ملت بیضا به‌مباحثه‌اوقات می گذرانیدو اکثر اوقات‌برهمه‌فایق‌می آمد.

نقل‌است کــه در آن ایام درویشی از مجذوبان به‌یزد آمد و روزی به غایت
گرسنه شده چیزی نیافت و کسی نیز به‌حال او نپرداخت. درویش ازشدت جوع و
به‌سبب بی‌طاقتی در بازار نانی از دکان خبازی برداشت. مرد خباز به‌جبر نان‌را باز
۲۰ گرفته درویش را رنجانید . آن فقیر به‌دکان دیگر رفته با او همان معامله کردند.
درویش دل ریش گرسنه و نالان به «مسجد فرط» داخل شده در گوشه [ای] سر بر
زمین نهاد و گفت سر بر ندارم تا این شهر خراب نگردد. سلطان قطب‌الدین برفراز
تخت سلطنت به‌نور ولایت‌این‌معنی‌رادریافت‌نمود . همان ساعت سوار شده به «مسجد
فرط» رفت و نزدیك درویش نشسته سر او را بر زانو نهاده گفت روا می‌داری که به
جهت گرده نانی ولایتی خراب گردد ؟ درویش چون این سخن بشنید سر برداشته

۱ـ ازینجا تاصفحهٔ ۶۲۱ درحاشیهٔ صفحات است. ۲ـاصل : دردوران

گفت در مملکتی که چون تو پادشاهی باشد هرگز خراب نشود و روز به روز معمور و آبادان‌تر گردد .

و همچنین **منقول** است که شیخ تقی الدین استادان که از کبار مشایخ آن عصر بود و در خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد برسجادهٔ ذین داری نشسته بود روزی اورا تب گرفته سر بر بستر ناتوانی گذاشت . شیخ گفت ای تب ازصحبت من چه میخواهی، نزد سلطان قطب الدین رو که او ترا عزیز و گرامی دارد و شیره و شربت دهد ودر جامهٔ اطلس و کمخا خواباند . تب در حال از وجود مبارك شیخ زایل شده سلطان را تب گرفت . پادشاه ولایت قباب دربستر تکیه فرموده سه روز به شیره وشربت مداوا نمود . روز چهارم شخصی را به خدمت شیخ فرستاده پیغام داد که میهمان چنین را بیش از سه روز نزد مردم گذاشتن معقول نیست ، به دعا مدد نمایند . شیخ دعا کرده تب از سلطان زایل گشت .

ایضاً

مروی و منقول است که در آن اوان تاجری از استرآباد متوجه یزد گشته در «ریگ فیروزی» که حوالی خطهٔ یزد است منزل ساخت که آن شب را در آنجا گذرانیده علی الصباح داخل شهر شود، و اسباب او ابریشم بسیار بود. در وقتی که چتر سحری شب سایهٔ مشك فام براطراف و اکناف عالم انداخته چشمهٔ خورشید در دامن کوه گردون به مکدّرات ظلمت و تیرگی آلوده گشته سپاه خواب بر اهل قافله تاختن آورد ، عیّاری شبرو خود را به میان قافله رسانیده دو بوقچه ابریشم برد . علی الصباح که قاضی روشن رای آفتاب برمحکمهٔ فلك پدیدار شد وخیانت شب سیاه روی بر عالمیان چون روز روشن گشت تجّار بر آن حال اطلاع یافته به خدمت سلطان شتافتند و از راه عجز حقیقت به عرض رسانیدند. سلطان فرمود چرا خواب می کردید که دزد ابریشم شما را بدزدد . در جواب گفتند که گمان آن بود که سلطان بیدار است. ازین سخن پادشاه عدالت آیین روشن ضمیر به غایت متأثر گشته سر درپیش افکند و بعداز زمانی سر برآورده به یکی از ملازمان امر فرمود

که در فلان محله به‌خانهٔ فلان شخص رفته‌صاحب بلیت را طلب نموده حاضر ساز.
حسب الفرموده آن شخص را در مجلس حاضر ساختند. سلطان روی به آن کس
آورده گفت که دو بوقچه ابریشم که امشب در «ریگ فیروزی» از مال این مردمان
برده[ای] به‌ایشان باز ده که ما تقصیر ترا به‌آب عفو واغماض‌شسته معاتبه نخواهیم
۵ کرد. آن شخص ابا کرده گفت من ازین خبر ندارم. سلطان به‌جمعی فرمود که به
خانهٔ او روید ودر مطبخ در میان‌هیمه طلب کنید. فرمانبران حسب‌الفرمان‌عمل‌نموده
و ابریشم را از میان هیمه بیرون آورده به‌خدمت سلطان‌حاضر‌ساخته تسلیم‌صاحبان
نمودند.

و در همان کتاب بلاغت ایاب مسطور است که آن پادشاه نیکو سیرت
۱۰ پاکیزه‌سریرت در ایام‌سلطنت اساس جهانداری بر‌عواطف رعیت‌پروری نهاده وظیفه
و مقرری جهت علما و فضلا مقرر واطعام وراتبهٔ درویشان مرتب‌داشت. و به‌احداث
عمارات همت گماشته بعضی از محلات بیرون شهر را داخل حصار کرده طرح
دولتخانه انداخت و میدانی وسیع که اکنون به«باغ شهر آباد» موسوم گشته بردر
دولت سرا ترتیب داد. و مدرسه بنا فرموده گنبدی در نهایت زینت و تکلف منقش
۱۵ به‌طلا و لاجورد به‌اتمام رسانید ودو مناره بر درگاه ساخت واملاک ورقبات بسیار بر
آن وقف فرمود. و اکنون ازموقوفات‌سوای«مزرعهٔ میرکاباد» میبدمحلی دیگر در
تصرف سرکار وقف‌نیست. وهمچنین‌سلطان‌در بیرون «درب‌مال‌امیر» قدمگاه حضرت
امام‌الانس‌والجن سلطان ابوالحسن علی‌بن موسی الرضا علیه التحیة والثنارا عمارت
نمود. و والدهٔ ماجدهٔ آن جناب مریم ترکان خاتون قناتی درقصبهٔ مهریجرد جاری
۲۰ ساخته آب آن را به‌شهر آورد. و در حومهٔ شهردهی احداث‌نموده مریم آباد نام‌نهاد
والحال‌به مُریاباد‌مشهور گشته. ونیز آن صالحه‌به‌قرب میدان ودولتخانهٔ ولدارجمند
خود دروازه‌ای مفتوح نمود و در اندرون و بیرون دروازه بازاری‌مشتمل بردکاکین
بسیار بساخت و «درب مادر امیر» نام نهادواکنون‌به«درب‌مال امیر» شهرت یافته.

ومریم ترکان را غلامی بود آقسنقر نام، در بیرون دروازه مسجدی و حمامی‌ساخت‌و

آثار آنها هنوز باقیست. و سلطان قطب‌الدین در شهور سنهٔ ست وعشرین و سبعمائه ازین سرای سپنج ومنزل عناو رنج به ریاض قدس خرامید، و در گنبد مدرسه که جهت مدفن خود ساخته بود مدفون گردید. از آن زمان تا حال مردمان بهزیارت مزار آن بزرگوار رفته به مطالب خود فایض می گردند.[1]

[٨١الف] قطب الاولیا المحققین شیخ جمال الاسلام ابی سعید محمد بن احمد بن مهریزداز ٥

ازمورخین سخنور بهاقلام صحت اثر بر صحایف اوراق لیل ونهار نگاشته‌اند که حضرت ولایت منقبت شیخ الاسلام سعید جمال الاسلام ازاولاد امجاد پادشاه عدالت دستگاه انوشیروان عادل است. جدّ اعلی آن برگزیده الله **مهریزداز** که در سلك سلاطین انتظام داشت شبی در عالم رؤیا جمال با کمال صدر بدر کاینات ز خلاصهٔ موجودات صلوةالله و سلامه علیه دیده و شعشعهٔ انوار الهی بهاو تافته به شرف اسلام مشرف گردید. و بعد ازآنکه از خواب درآمد متابعت سلطان ابراهیم ادهم نموده ترك امارت و ایالت گفته طریقهٔ زهد و عبادت پیشنهاد خاطر نموده ملبس به لباس فقر گشت، **مصراع**: ١٥

[٨١ب] این کار دولتست کنون تا کرا رسد. ١٠

و اولاد امجاد آن هادی شاهراه شریعت متابعت آن جناب نموده در عبادت سرآمد عبّاد بودند. و چون شیخ جمال الاسلام از کتم عدم قدم به فضاء عالم نهاد آثار ولایت و نور هدایت از جبین همایونش درخشیدن آغاز نهاد و در عهد طفولیت که هنوز بهخدمت شیخ و مرشدی نرسیده بود و از قرآن و کتب چیزی مطالعه ننموده بود شبی در شهرستان‌نوم به خدمت حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه و آله و سلم مشرف گشت و آن حضرت گیسوان مبارك به دست او داده آب دهن مبارك بهدهانش کرد. چون شیخ از خواب درآمد یك‌تار موی گیسوی آن‌حضرت دردست‌داشت واز علوم‌لدنی اورا حاصل شده‌تمامی‌قرآن مجید او را حفظ[شده]بود و جمیع علوم او را کشف گشته بود و با علما و دانشمندان مباحثه نموده بر همه ٢٠

١ـ ازصفحهٔ ٦١٨تا اینجا درحاشیهٔ صفحات‌است

فایق آمد و با امام الحرمین امام راغب اصفهانی مباحثات نمود، **شعر:**

هر که از خضر نظر یافت به عمری یکبار

[۸۲الف] پادشاهان جهانند گدای در او

و آنکه زو یافته باشد نظر بی پایان

۵ در علوّ درجه کس نبود همسر او

التفاتش نه به دنیا بود و نی عقبی

زآنکه جز لطف الهی نبود در خور او

و این ابیات چه مناسبت تمام دارد به احوال آن طفل هدایت شمار، **نظم:**

طفلی که یافت تربیت از لطف کردگار

۱۰ خردش مبین که هست بزرگ و بزرگوار

اول ز ابر قطره فتد در دل صدف

وآنگه به روزگار شود درّ شاهوار

لیکن ز اصل پاك چو آن قطره قابل است

در گوش خسروان بودش عزّ افتخار

۱۵ چون قطره‌ای ز نور وصفا یافت این شرف

بنگر که دل چه یابد بی گرد و بی غبار

و آن هادی شاهراه عرفان در خطهٔ فردوس مانند یزد به ارشاد خلایق همت گماشته سرگشتگان دریای معاصی را به متابعت شریعت غرّای نبوی راهنمائی می‌نمود، و هر کس دست اطاعت در دامن متابعتش می‌زد به ساحل نجات رسیده کامیاب دو ۲۰ جهانی می گشت.

و در شهور سنهٔ ثمانین و اربعمائه از صحبت اهل دنیا ملول گشته به مقام «حور مقصورات فی الخیام» [۸۲ب] خرامید ودر مقابل «مصلّی کبوتر خان» مدفون گشت.

و مرتضی امجد **مولانا شهاب الدین محمد** که از جملهٔ احفاد آن جناب و

سر آمد فضلاء زمان خود بود درسنهٔ اربع وثمانین وسبعمائه برسر قبر جدّبزرگوار خود مقبره [ای] درغایت تکلف مشتمل بر چهار صفه وطنبی طرح انداخته به‌اتمام آن موفق گشت و پنجر[ه]های آهنین برطریق گشاده نهر «آب صواب» در میان مدرسه جاری نمود و ساباطی رفیع منقش بر درگاه ساخته قصیدهٔ **سیدحسن متکلم** رابر کتابه ثبت نمود و مطلع قصیده اینست ، **نظم:** ۵

سلام کالطاف اله الممجد .

بدان ای عزیز که از تاریخ رحلت شیخ هدایت آیین به‌جانب خلد برین تا حال تحریر این رساله که سه مرحله ازسنهٔ ثمانین و الف گذشته کرامات و خوارق عادات آن سرخیل اولیا ورد زبان خاص و عام است .

۱۰ مؤلف « تاریخ جدید یزد » ذکر نموده که عورت جمیلهٔ مطربه‌ای بود گل گندم‌نام. شخصی با اودعوی داشت. به‌اتفاق داخل مزارمنور آن‌جناب شده گل گندم قسم یاد نمود و چون حق به‌جانب مدعی بود [۱۸۳الف] گل گندم درهمان روز پژمرده گشته از پای در آمد .

ودیگری شرف علاّف نام، او نیزازراه جهل وغرور دربقعهٔ شریفه قسم‌خلاف خورد . بعد از دو روز به عالم آخرت شتافت. ۱۵

مسود اوراق گوید که از جمعی صادق الخبر استماع افتاده که شخصی گوسفندی داشت به‌نزد قصابی برد تا ذبح نماید . قصاب میش صورت گرگ سیرت دنبهٔ گوسفند را برده پنهان ساخت . صاحب گوسفند ماجرا نزد قاضی عصر برد . قاضی امانت دستگاه رجوع به‌قسم نمود. چون این‌معنی نزدمردم یزد محقق گشته ۲۰ که در مزار حضرت شیخ المسلمین قسم ناحق نمی‌توان خورد و هر کس جرأت نماید از عمر و زندگانی تمتعی نمی‌یابد، قصاب‌را به‌آن مکان شریف برده قسم داد . با آنکه قصاب دنبهٔ گوسفند را در خانهٔ خود پنهان ساخته بود از کرامات شیخ ولایت رتبت دنبه از دامن‌قصاب برزمین افتاده آن‌بی‌دیانت در همان ساعت به‌درک‌الاسفل شتافت . قاضی به جهت‌افشای این کرامت مانند قبری مربع از کاشی سبز

ترتیب داد. [۸۳ب] و فرزندان و اولاد آن جناب اکثر فاصل و دانشمند و نزد سلاطین معزز بوده‌اند، چنانچه مولانای سعید **غیاث الدین علی منشی سر آمد** ابناء روزگار خود بود. و**مولانا معین الدین جمال‌الاسلام** در نهایت فضل و کمال درخطهٔ یزد مدتی به‌امر احتساب اشتغال می‌نمود.

٥ **شیخ تقی الدین عمر استادان**

جناب هدایت شعار از جملهٔ اولیای کبار وقطب زمان ومعاصر سلطان الاولیا شیخ قطب الدین علیه‌الرحمة بوده ودر اکثر علوم درجهٔ عالی‌داشته. واعظی شیرین کلام و فاضلی فصیح زبان بود. چنانچه فرموده‌اند، **شعر:**

هم عمل هم علم با هم یار داشت

١٠ هم عیان هم کشف هم اسرار داشت

خود صلوة و صوم بی حدّ داشت او

هیچ سنّت را فرو نگذاشت او

وفات شیخ بزرگوار در شهور سنهٔ ست و سبعمائه اتفاق افتاد.

١٥ **شیخ خلیل آسوده مشهور به کورداری**

احمدبن علی الکاتب مؤلف « تاریخ جدید یزد » نگاشتهٔ کلك وقایع نگار نموده که ولد ارجمند شیخ کرامت دثار از بلدهٔ یزد پای در وادی طلب نهاده به‌سفر خیر اثر حجاز شتافت. چون [۸٤ الف] نهم ذی‌حجة الحرام که یوم العرفه‌است در رسید زوجهٔ شیخ به جهت سلامتی سفر فرزند دلبند حلوایی ساخت تا به فقرا و ٢٠ درویشان رساند. در آن حین از فراق‌قرة‌العین از فوارهٔ دیده آب برصفحهٔ رخساره جریان ساخته می گفت که ای نور دیده من ندانم کــه در کجایی تا ازین حلوا تناول کنی. شیخ‌به‌زوجهٔ خود خطاب کرد که به‌جهت فرزند قدری حلوا جدا کن. عورت فراق کشیده طاسی داشت پر از حلوا کرده گذاشت. بعد از آنکه ولــد دلبندش از سفر کعبه مراجعت نمود طاسی که در آن حلوا کرده بود درمیان اسباب

سفر او دید ، تعجب نموده از حال استفسار نمود. گفت در روز عید اضحی دروقتی که در بازار منا بودم والد بزرگوارم را دیده این طاس پر از حلوا به من عنایت نمود. چون شیخ خلیل ازصحبت اهل دنیا ملول شد به‌سرای عقبی خرامید. مولانا قوام الدین مشهور به‌شیخ دوران در سنهٔ سبع و ثمانین وسبعمائه برسر قبرآن‌جناب مقبره‌ای ترتیب داد و الحال آن عمارت روی به خرابی آورده ، اما آثار قبر آن ٥ عـزیزباقیست .

[٨٤ب]شیخ الفقرا فخرالدین پیرخواجه المشتهر به‌پیرمراد

آن خلوت نشین صومعهٔ صفا در سلك اولاد عظام عم رسول انس وجان عباس انتظام داشته و به بیست واسطه به آن جناب پیوسته و با وجود این نسب عالی در علوم دنیوی سرآمد و فاضل گشته و در میدان عبادت گوی مسابقت از عبّاد ربوده ١٠ بود . در اواخر ایام حیات دامن از صحبت اهل دنیا فـراهم آورده در گوشهٔ [ای] منزوی گردید و آوازهٔ کراماتش به گوش خاص وعام رسید. سلاطین عصر وحکام دهـر حلقهٔ ارادتش در گوش و سجاده عبادتش در دوش داشتند . چون سنهٔ اربع و عشرین و ثمانمائه در رسید از صحبت دوستان ملول گشته به‌سرای جاوید خرامید و حسب الوصیة در خانقاه مولانـای اعظم شهاب الـدین محمد منشی که در «محلهٔ ١٥ شهرستان» به‌جنب «زندان‌سکندر» مشهور واقع بود مدفون گردید. والحال خانقاه معدوم وازنظر بینند گان محجوب‌است. اما آثارقبرآن بزرگوار ظاهر وهویداست و مشهور گردیده به «پیر مراد» .

در «تاریخ جدید یزد» مسطور است که هر کرا توفیق رفیق گشته در روز جمعه شرف زیارت آن جناب دریابد [٨٥ الف] به‌منتهای مطالب فایض می گردد . ٢٠

مولانای‌اعظم نظام الدین پیرخواجه که برادر آن پیر روشن ضمیر وازجملهٔ افاضل زمان بود بعد از آنکه به عالم عقبی شتافت در جنب بـرادر مهربان منزل ساخت .

بابا مجدالدین

آن سالك راه حق مجذوب غیر سالك و صاحب حال بود و با کسی آمیزش نمی کردوا کثر اوقات بردر«مسجدپیرحسین»نشسته دوچوب نزد خود می گذاشت و به گفتن صمد صمد زبان می گشاد، و به غیر ازاین اسم بـزرگوار چیزی دیگـر ۵ نمی گفت . عورتی صالحه به ملازمت و محافظتش قیام می نمود .

روزی مدّاحی صفت حرب احد وشهادت یافتن دندان مبارك سید رسل صلی الله علیه و آله و سلم بیان می کرد. بابامجدالدین را حال متغیر شده به اهتمام دندان خود را شکسته نوحه و زاری به گوش ساکنان عالـم علوی رسانید و بعد از چند روز به انگشت جهانبین خود را از حدقه بیرون آورد و در اقامت نماز داعی حق ۱۰ را لبیك اجابت گفته به سرای باقی شتافت. واو را درمقابر«باغ حاجی» دفن نمودند. وفات [۸۵ ب] بابا مجدالدین در سنهٔ ثمان و عشرین و ثمانمائه اتفاق افتاد .

امیر جنید

در « تاریخ جدید یزد » مرقوم است که امیر جنید وبرادر او از جملهٔ امراء عظام امیرزاده اسکندر بودند. بنا بر حرکتی که ازبرادر امیر جنید صادر گردیده ۱۵ بودامیرزاده اسکندر حکم فرمود که او را زنده پوست [1] کنند . امیر جنید حاضر بود . از استماع این حکم حال براو متغیر شده ترك امارت وایالت گفته مجنون صفت روی به کوه و بیابان نهاد و چون وقت رحلت او در رسید به شهر آمده صلحا و فقرا را وداع نموده از لباس حیات عاری گشت. امیرزادهٔ عالی نژاد شمس الدین محمدمیرك ولد امیرجلال الدین چقماق تجهیز وتکفین او امر نموده به پای جنازهٔ ۲۰ مغفرت اندازه اش حاضر گـردید و در جنب قبر بابا مجد الـدین او را به خاك سپرد .

بابا ضیاءالدین ابدال

درویشی صاحب حال بودو از او کرامات بسیار مشاهدهٔ اهل راز می گردید. ازجمله آنکه دراکثر اوقات شب دربیرون شهر بوده چون صباح دروازه میگشودند [۸۶ الف] او را دراندرون شهر می دیدند .

۱ـ اصل : پوس

امیر قطب الدین مسعود قاضی یزد زبان به ادای این راز گشوده که نوبتی به‌زیارت «مقابر تازیان» رفتم، بابا ضیاءالدین‌را دیدم که برسرقبری نشسته‌ماری‌بر کنار او حلقه زده با او رازی در میان داشت. آن حیّه چون نظرش بر من افتاد وداع ضیاء الدین نموده روانه گردید وبرفت. و چون ضیاء الدین به منزل عافیت شتافت او را در جنب بابا مجدالدین دفن نمودند. ٥

شیخ زین الدین علی سوخته

خطیبی‌فصاحت‌آیین و صالحی هدایت قرین بود. مدت چهل سال در «مسجد جامع یزد» به امر خطابت و تعلیم اطفال اشتغال داشت وقرب هزار نفر از برکت انفاس او قرآن آموخته بودند. بعد ازآنکه در زاویهٔ عدم منزوی گردید درمقابر مُریاباد و یعقوبی او را دفن نمودند. ١٠

منقولست که یکی از جملهٔ شهداء فهرج در آن مزار متبرك آسوده است و حضرت خضر نبی علی نبینا و علیه السلام در هرشب جمعه به زیارت قبور مؤمنان آن مزار توجه می‌نماید.

و صبیهٔ شیخ زین الدین علی [٨٦ ب] که رابعهٔ سجاده عفت و صدیقهٔ زمان بود در حین اقامت نماز به‌جوار مرحمت ملك غفار پیوست‌و اورا نیز در آن ١٥ مقبره دفن نمودندو بسیاری از صلحا خوابهای عجیب و نشانهای غریب درقبرآن عفیفهٔ عفت شعار دیده‌اند.

مولانا اعظم‌سعید وشیخ الاسلام حمید مولانا شرف‌الدین خضر علیه الرحمة والغفران

٢٠ موالیان اولیاء کرامت شعار به‌دستیاری خامهٔ بلاغت دثار احوال خیرمآل مولانا شرف الدین خضر را بدین‌سان درصفحات اوراق لیل‌ونهار بیان نموده‌اند که آن سالك مسالك یقین در جمیع‌علوم از افاضل زمان ممتاز بود و سلاطین بنی‌مظفر منقاد امر و نهی او و اشراف و اعیان یزد راضی به‌اوامر او بودند. در زمان حیات بل ایام اختیار خانقاهی مختصر وطنبی محقر در نهایت صفا و تکلف مزین

به‌طلا و لاجورد در «محلهٔ پای بور»[1] مشهورا احداث نموده پایاپی از آجر پخته در میان‌خانقاه حفر نمؤد و آب سوی در آن جاری کرد. [۸۷الف]وچون آن عمارت در سنهٔ خمس و خمسین و سبعمائه صفت اتمام پذیرفت در شهورسنهٔ ستین وسبعمائه بنای زندگانی آن جناب انهدام یافته در طنبی مزبور مدفون گشت.

۵ وخلف ارجمند سعادتمند او **مولانا ظهیرالدین محمد** که سرخیل افاضل بود تصانیف اومثل «اربعین حدیث» و «شرح ینابیع» و «تاریخ یافعی» وغیره درمیانهٔ فرق انام مشهور ومعروف است ، آن جناب نیز درسنه خمس وعشر وثمانمائه عازم سفر آخرت گشته خانهٔ تن از میهمان روح باز پرداخته در جنب پدر بزرگوارش دفن نمودند .

۱۰ عالی جناب سیادت و افادت پناه فضیلت و کمالات دستگاه **میرزاخان** ولد سیادت و مرحمت پناه **امیرمحمدتقی کهدوئی** که همشیره زادهٔ سید مرحوم امیرسید علی مشهور به میرصوتی است وبه مکارم اخلاق‌حسنه وجمیع صفات مرضیه آراسته وبحسن خلق علم مفاخرت افراخته ازنبایر مولانای اعظم مولانا خضرعلیه‌الرحمه است .[۸۷ب] مولانای سعید محمدبن حسن‌بن حسین بن علی الشریف درتذکرهٔ

۱۵ احوال خیرمآل‌جناب هدایت شعارا کمل‌اولیاء رفیع مقدار کاشف اسرار ربانی‌مهبط انوار سبحانی ، **نظم:**

محیط عطا تاج ارباب ایقان

علی بن محمود ابـن بنیمان

نگـاشتهٔ قلم فیروزی رقم گردانیده که «مزرعهٔخضرآباد» از جملهٔ مستحدثات

۲۰ مولانا شرف الدین خضر است و در وقتی کـه آن جناب به احیای مزرعهٔ مزبور و اجرای قناة کمر اجتهاد برمیان بسته بود نزد مقنیان رفته دید که گلهٔ گوسفندان از طرف کوه به‌صحرا می‌آیند . پرسید گوسفندان کیست ؟ مقنیان گفتند که تعلق به حضرت عالی رتبت نور ایمان اعالی اولیا عین انوار اکابر اتقیا منظور انظارالله سلطان حاجی نجم الدین محمود شاه دارد . باز پرسید که هیچ معلوم کرده‌اید که

۱ـ نسخهٔ وزیری : پای‌بوز

حاجی محمود شاه چوپانان و کارکنان خود را تعلیم فرایض ووضو ونماز وواجبات کرده ؟ گفتند اطلاع نداریم. کودکی‌است همراه این گله هر روز می‌آید و گوسفندان را آب داده باز گوسفندان را [۸۸ الف] به میان کوه میبرد. حال آنکه آن کودك عالی‌جناب ولایت مآب شیخ علی بن محمود بنیمان بود . مولانا فرمود که من بروم و از وی سؤالی چند کنم. چون به نزدیك رفت حضرت شیخ سلام کرد . بعد از ادای سلام جناب مولانا پرسید که چوپان حاجی محمود شاهی ؟ شیخ فرمود خیر . آن حضرت چوپان بنده است و بنده چوپان گوسفندان اویم . مولانا از جواب وی متعجب شده بازپرسید که نماز می‌گزاری[1] ؟ فرمود بلی . از پیر خود شنیده‌ام که هر کس که نماز نگزارد[2] کافر باشد . مولانا پرسید که وضو چون میکنی ؟ فرمود وضوی تابستانی میپرسی یاوضوی زمستانی. مولانا گفت وضوی تابستانی وزمستانی فرق دارد؟ فرمود بلی، وضوی هریك جداست. مولانا گفت من این از کسی نشنیده‌ام و در هیچ کتاب ندیده‌ام ، به هرحال تو که می گوئی تقریر کن. عالی‌جناب ولایت‌ـ مآب قدس سره فرمود در زمستان آب سرد باشد و تن آدمی خنك . چند نوبت دست باید مالید تا آب وضو به بیخ موی و اعضا برسد [۸۸ ب] . و تابستان آب گرمست و اعضا گرم، به یك مالیدن دست مجموع بیخ مویها آب می‌رسد، پس فرق باشد . مولانا دیگر باره پرسید که اگر آب نباشد چکنی ؟ فرمود تیمم میکنم . در تیمم چند چیز فرض است . عالی جناب ولایت مآب فرمود که ای مولانا چند سؤال از من کردی ، اجازت هست که بنده سؤالی از شما بکند . مولانا گفت بلی. فرمود که می‌خواهم بدانم که غرض شما ازین سؤال چیست ، اگر مقصود انفعال است منفعل گردانیدن من چندان کاری نیست، و اگر مقصود آنست که چون ندانم تعلیم کنی من دو رکعت نماز بگزارم[3] ، آنچه مطابق شرع نباشد تعلیم کن . مولانا شرف الدین خضر فرمود مقصود تعلیم است . عالیجناب ولایت قباب گوسفندان را پیش روی خود برابر قبله بداشت و تیمم کرده به نماز مشغول شد . گوسفندان

---

۱ ـ اصل : میگذاری ۲ـ اصل : نگذارد
۳ ـ اصل : بگذارم

به‌چرا رفتند و بعضی از برابر به‌عقب گشتند . عالی جناب قدس‌سره روی به‌جانب گوسفندان کرده باز روی به‌سمت قبله کرده نماز تمام کرد واز مولانا خضر پرسید که تیمم چون کردم ؟ مولانا گفت تیمم نیکوساختی ونماز خوب گزاردی[1] ، روی از قبله نمیبایست گردانید . عالی‌جناب قدس سره فرمود ازجهت آنکه گوسفندان خصمی دارند یعنی گرگ و تا گوسفندان برابرمن بودند مرا [۸۹ الف] اطمینان بود به‌یك حرکت که نظر کردم وخاطر خود جمع نمودم،چه نقصان باشد ؟ مولانا گفت هیچ نقصان در نماز تو نیست. بعد از آن مولانا شرف‌الدین خضر نزد مفتیان رفت . پرسیدند این پسرك چیزی می‌داند ؟ مولانا فرمود که این پسر چیزی گفت که همه درشرع راستست، اما من در هیچ کتاب ندیده‌ام ، **نظم:**

هر کرا تعلیم کرد الهام علام الغیوب
آنچه او گوید نیابدهیچ‌عالم در کتاب

ودر« تاریخ جدیدیزد» به‌نظراحقررسیده که«حمام فرط» ازجملهٔمستحدثات جناب شریعت دستگاه مولانا شرف الدین خضر است . و درافـواه عـوام مشهور و به‌زبان خواص مذکور که به‌یمن قدوم یکی‌ازپیشوایان دین‌حنیف آب کوثر مثال آن دافع امراض جسمانی ابدان بنی آدم است .

شیخ شکور

ازکبار مشایخ عظام و مولد او غزنین یا مولتان بوده و به‌هرحال که بودبه ادای شکر قیام می‌نمود. بعد ازمسافرت بسیار به‌یزدآمده به قرب«دروازهٔ نو» مقیم شد. و چون سنهٔ سبع و عشر و سبعمائه در رسید تمام محلات شهر گشته مردان را وداع نمود و می گفت که عزیمت سفر دارم . روز دیگر به‌تحقیق پیوست که عازم سفر آخرت گشته . اکابر و اهالی به پای جنازهٔ مغفرت انـدازه‌اش حاضر شده در گنبد خانهٔ خودش دفن کردند وخرقهٔ او را بربالای قبرش گذاشتند .

مردم به‌زیارت مزار او می‌روند و به جهت‌حاجات آن خرقه‌می‌پوشند . اگر به‌آسانی پوشیدند آن مراد به زودی برآید [۸۹ ب] و اگر به دشواری پوشیده

۱ - اصل: گذاردی

شود باید دانست که آن حاجت میسر نمی‌گردد . و گاه چنان سنگین گردد که برنتوانند داشت .

و در جنب مقبره صفه‌ایست که در آنجا نمازحاجت گزارند[1] و زوجهٔ شیخ‌در آنجا مدفونست .

حاجی‌حسین‌المدفون به‌باغ اعلی ۵

آن سر خیل ارباب سعادات از جملهٔ مجذوبان و صاحب حال و کرامات بود . به‌سبب‌مشاهدهٔ کرامات و خوارق عادات پادشاه شهید شاه نصرة الدین یحیی حلقهٔ مریدی او در گوش جان جای داده بود و آن مجردمیدان تجرید هرگز از هیچ کس‌سؤال و طلب نمی‌کرد . و آنچه به‌زبان مبارك اومی‌رفت مؤثر می‌افتاد .

۱۰ در«تاریخ‌جدید یزد» مرقوم و مسطور است که روزی برسر «بازارصحافان» در دکان طوّافی‌قدحی ماست گذاشته بود وطواف‌ارادهٔ فروختن آن داشت . حاجی حسین چرخ‌زنان به دردکان‌رسیده پای برآن قدح ماست زد و بینداخت و بریخت. ماری در میان ماست آن قدح بود . مردمان را محقق شد که حاجی به نور ولایت این معنی را دریافته بود .

۱۵ فوت او در سنهٔ سبعمائه‌اتفاق افتاد ودر همان‌خانه که‌سکنی داشت [۹۰الف] مدفون گردید .

مولانای سعید مرحوم شیخ احمد فهادان و شیخ محمد برادراو

در کتب‌راستان مرقوم‌خامهٔ بلاغت نشان گشته که آن‌دوبر گزیدهٔ اله‌به‌غایت صالح و متقی و در قریهٔ اسفنجرد مقیم بودند وبه‌امر«شودمالی»[2] قیام داشتند .

۲۰ آورده‌اند که صاحب جمع اسفنجرد به غایت ظالم وستمکار بود و پیوسته با رعایا و متوطنین آن موضع سلوك ناهموار می‌نمود. شیخ احمد او را طلب داشته نصیحت کرد که با بندگان خالق سلوك پسندیده کن و در پی آزار خلایق مباش تا خدای تعالی برتو رحم کند وترا به بلیه مبتلا نسازد. صاحب‌جمع از سر لجاج و

۱ـ اصل: گذارند ۲ـ هر دو نسخه چنین‌است . تاریخ یزد : شومالی، امروزدریزد نیز«شومالی» گفته میشود.

قهر گفت سخن تو نمیشنوم . اگر می‌توانی با خدا بگو تا جان مرا بستاند. شیخ دست به‌دعا برداشته گفت خداوندا اقوال و کردار او برتو ظاهر و روشن است ، اگر مصلحت دانی جانش را بستان . فی‌الحال صاحبجمع افتاده جان بداد ..چون آن کرامت مشاهدهٔ عوام الناس گشت از قری و مزارع به خدمت او گرد آمدند . ۵ آن جناب از معاشرت با ایشان ملول گشته به‌اتفاق برادر به‌اصل شهر یزد آمده‌در «کوچهٔ فهادان» [۹۰ ب] ساکن گشتند .

منقول است که در آن اوان که ولایت بهشت بنیاد یزد به وجود فایض الجود شیخ اعظم سعید شیخ احمد آرایش داشت غلامی که محافظت یوزسر کار اتابك‌تعلق بدو می‌داشت از حراست غافل گشته آن یوز درچاه افتاده سقط شد. غلام ازسیاست ۱۰ اتابك اندیشناك شد و بـه خدمت شیخ احمد رفته شرح حال عـرض نمود و اعانت خواست . شیخ فرمود از دروازه بیرون رو کـه از راه خراسان یوزی می‌آید او را گرفته در عوض نگاه دار . غلام حسب الفرموده ازشهر بیرون آمد وبه‌راه خراسان روان گشت . چون به«ریگ فیروزی » که یك فرسخی شهر است رسید یوزی‌را دید که‌می‌آید . قلاده در گردن یوز کرده به محافظت درخانه آورد و نگاهداشت .

۱۵ شیخ‌هدایت‌شعار درسنهٔ سبع وعشرین‌و سبعمائه‌عازم سفرعقبی گشت. و برادر اودر سنهٔ‌خمس‌وثلثین وسبعمائه به‌دیدن‌برادر مهربان شتافت . مدفن‌ایشان در«محلهٔ فهادان » حوالی «حصار» اتفاق افتاد . جناب امیر مبارزالدین محمد مظفر ساباطی رفیع بردر مزار متبرك ایشان ساخت .

و پادشاه مطاع شاهشجاع [۹۱ الف] آسیابی در قریهٔ ابرنداباد[1] ساخته وقف ۲۰ سرکارمزار متبرك نمود وجمعی دیگر اراضی و صحاری و دکاکین به سرکار مزبور وقف‌نمودند. والحال ازموقوفات نامی مانده ومزار متبرك روی به خرابی آورده و مسجد و خانقاهی که درجنب مزار ساخته بودند منهدم وبایر گردیده .

بدان ای درویش که بقعهٔ منورهٔ شیخ‌احمدمحل‌استجابت دعا وبر آمدن حاجات است و **مولانامحمودواعظ** که از قدوهٔ علما و اولیا بود و چند مرتبه در عالم رؤیا به

۱ــ نسخهٔ‌وزیری : بندر آباد

خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم رسیده بود باخلف گرامی **مولانا امام الدین واعظ** در آن بقعه مدفون است .

شیخ سعید فریدالدین عبدالباقی وشیخ اعظم مولانا شمس الدین محمد خلوتی نور الله قبرهما

شیخ سعید فرید الدین عبدالباقی از بزرگان دین و سالکان راه یقین بود . ۵
مولد او کازرون و صاحب کشف و کرامات و به یك واسطه خرقه به شیخ علاءالدوله سمنانی می رساند.

در « تاریخ جدید یزد » مذکور است که آن جناب روز عرفه در کازرون بوده وروز دیگر که عید اضحی باشد زایران بیت الله الحرام در مسجدالحرام به خدمت آن جناب رسیده اند . در همان نسخه مرقوم است که سلطان [۹۱ ب] ابواسحق بن ۱۰
خواجه شیخ محمد بن خواجه کمال الدین ابوالمعالی مبلغی به علت اخراجات « صادر وارد » به اسم شیخ فریدالدین عبدالباقی برات نموده، محصل بر و گماشت . شیخ نزد سلطان ابواسحق فرستاده راجع طلب نمود . سلطان دست رد برسینهٔ ملتمس شیخ گذاشته اشاره نمود که محصل وجه برات باز یافت نماید . چون خبر تأکید و مبالغهٔ سلطان ابواسحق در باب وصول آن وجه به شیخ رسید دست برداشته گفت ۱۵
این ظالم را بگیر . در همان روز سلطان بر بستر ناتوانی افتاد و از آن حرکت نادم گشته کس به عذرخواهی نزد آن جناب فرستاد. شیخ فرمود ، **مصراع** :

زهری که به جان رسید تریاق چه سود؟

روز دیگر سلطان وفات کرد و چون سنهٔ ثلث و عشر و ثمانمائه رخ نمود
مرغ روح شریف جناب شیخ فریدالدین عبدالباقی از تنگنای قفس قالب به فضای ۲۰
عالم ارواح طیران نمود. به حکم وصیت جسد مطهر اورا درسراهرستان قرب مزار مامانوك[1] مدفون ساختند ، رحمة الله علیه .

در سنهٔ سبع و اربعین و ثمانمائه خواجه ناصر الدین محمود سمنانی وزیر در

۱ـ نسخهٔ وزیری : بابانوك ، تاریخ یزد : مامانوك

سر مزار او عمارتی عالی بنا نهاد و به‌اتمام آن موفق گردید.
و شیخ الاسلام اعظم مولانـا شمس‌الدین محمد خلوتی [۹۲ الف] در یوم السبت عشرین شهر ربیع‌الاول فی‌سنة تسع و اربعین و ثمانمائه به جوار مرحمت حق پیوست . به موجب وصیت آن جناب را در مزار مـزبور دفن نمودند . امیر
۵ جلال‌الدین خضر شاه تختگاهی‌مروح ساخت و میلی بر بالین قبر بنا نهاد .

*۱شهداء فهرج

ناصبان اعلام سخن و ناطقان اخبار نـو و کهن بر صفحات لیل و نهار چنین نگارش نموده‌اند که قبل‌از آن که خلافت‌روی زمین برابن‌عم حضرت سیدالمرسلین صلوات‌الله و سلامه علیه قرار گیرد حسب الصلاح مهـاجر و انصار سعد وقاص را
۱۰ امیر سپاه کرده به‌جنگ یزدجرد شهریار که ازسلاطین عجم بود فرستادند وچنانچه در کتب تواریخ مرقوم‌قلم فیروزی رقم مورخین بلاغت شیم گشته یزدجرد شکسته وپریشان حال ازراه یزد عنان فرار به‌جانب دیار خراسان انعطاف‌داد و لشکراسلام به‌تعاقب او ایلغار می‌نمودند. جمعی از صحابه وتابعین دربیابان طبس راه گم کرده به حوالی فهرج افتادند . چون اهالی آن‌جارا به‌دین مجوس یافتندایشان‌را به‌اسلام
۱۵ دعوت‌فرمودند[۲] و آن طایفه‌را گبران‌نیزمیگویند، و گبران طایفه‌ای ازبی‌دینان‌اند که دیدۀ بصیرتشان ازاشراق نور توحید محروم مانده، کاینات وحوادث رادومبدأ اثبات کنند و آن رایزدان و اهرمن خوانندو به‌نور و ظلمت از آن تعبیر نمایند. و هرچه ازقبیل خیرات شناسنداز یزدان دانند و فساد و شرور که درمجاری‌امور عالم روی نمایدبه‌اهرمن نسبت کنند . و آتش راتعظیم و تکریم نموده زردشت را پیغمبر
۲۰ وزند وپازند را کتاب آسمانی اعتقاد دارند. بالجمله اهالی‌فهرج مهلت طلب نمودند که ما قبایل و عشایر و دوستان را احضارنموده کمر متابعت به میان جان و طوق فرمان خدا و رسول بر گردن اخلاص در می‌آوریم. و به‌این اراده مردم خویدك و

۱ـ ازینجا تا سه صفحۀ بعد در حاشیۀ صفحات نسخۀ اصل‌است.

۲ـ نسخۀ وزیری‌اضافه‌دارد: ودر آن زمان مردم‌خویدك‌وقرای‌سایر بلاد عجم مجوس بودند

فرافتر را که با هم هم کیش بودند طلب کرده درین باب حکایت در میان آوردند. آن بدبینان که از دانش مایه و از سعادت پیرایه‌نداشتند به‌قدم اطاعت‌واذعان پیش نیامدند و طریق طغیان و عصیان سپرده گفتند که ما ازدین آباء و اجداد دست باز نداشته این طایفهٔ قلیل را نیز نگذاریم کـه از دیار ما به سلامت‌بیرون روند. و با یکدیگر عهد و پیمان درمیان آورده چون روز به آخررسید و چهرهٔروزگار مانند روی هندوان تیره و دل بی دینان سیاه شدن گرفت پای جهالت از طریق ضلالت فـراتر نهادند و دست جسارت از آستین بی باکی‌برآورده شبیخون برسپاه اسلام آورده به‌تیغ بی رحمی اکثری را بی جان ساختند وحشی که جوانی بود به‌غایت متهور و دلاور پندار پهلوانی دردماغ‌و بعد ازواقعهٔاحد و قتل سیدشهدا امیر حمزة بن عبدالمطلب بن عبد مناف ربقهٔ اطاعت اسلام‌در گردن انداخته بسیاری از معارك با کفار مقابله ومقاتله نموده بود درین‌معرکه درمیان لشکر اسلام بود. گرزی که کوه البرز از تاب زخمش بلرزیدی در چنگ گرفته آهنگ جنگ کرد و در آن معرکه‌کاری کرد که‌کارنامهٔ رستم و اسفندیاررا در روزگار خوار کرد وآن شب به این انواع به‌پایان‌رسیده چندانکه عنقای سحردر افق شرق به‌پروازآمد وبال نور-گستر خویش به‌اطراف بگسترد، **شعر:**

فلك تیغ کین از میان بر کشید
شب تیـره دامن ازو در کشید

گبران‌هجوم آوردند وبا شمشیرهای آخته‌به‌مسلمانان‌حمله کردند. لشکراسلام‌نیز در جوش وخروش درآمده دست به‌انداختن تیر گشادند، **شعر:**

ز هر تیر کز شست پرواز کرد
تنی را ز پیوند جان باز کـرد

آخرالامر تمامی‌مسلمانان‌درآن معرکهٔ هولناك به‌عزّشهادت سرافراز گشتند وخویطب بن هانی خواهرزادهٔ اسدالله الغالب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام وعبدالله تمیمی صاحب ولایت آن حضرت و وحشی از جملهٔ قتیلان بودند. زنان وفرزندان

مسلمان سراسیمه وحیران روی به وادی گریز آورده گبران ازعقب ایشان میشتافتند. چون کار بر آن ناتوانان تنگ و گبران سنگ دل نزدیك رسیدند چاهی در نظر زنان و اطفال مؤمنان در آمد، همگی خود را در درون آن چاه انداختند . رؤسا و سران سپاه گبران برسرچاه آمده چون خواستند که در چاه نظر کنند به قدرت کاملهٔ جبار منتقم آن جمع نابینا گشته چشمهاشان از دیدن عاطل ماند و برخی که به تاخت و اخذ غنایم همت گماشتند در آن حین ، **شعر:**

طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز

وز دود ابـر دیدهٔ انجم سرشك ریـز

گشته تمامی اجساد و اموال مسلمانان در زیر ریگ روان پنهان گشت .

چون سلطنت خطهٔ یزد بر امیر مبارزالدین محمد مظفر قرار یافت و پس از چندی آن پادشاه عالی جاه به ارادهٔ تسخیر کرمان علم عزیمت برافراشته به مقابر شهدا رسید مقرر فرمود تا مقبره ترتیب داده پایاپی برسر آب مریاباد حفر کردند وبعضی ازحقابه و اراضی فهرج بر آن وقف ساخت .

و همچنین مولانای اعظم مولانا شمس الدین محمد بافقی گنبد مقبره را ازنو عمارت کرده خانقاه ترتیب داد واملاك بسیار برموقوفات افزوده اطعام به جهت فقرا ومساکین مقرر داشت و بر سر قبر وحشی گنبدی ساخت وبه مرور ایام ارباب خیر و توفیق دیگر عمارات کردند .

در «تاریخ جدید یزد» مسطور داشته و درافواه مذکوراست که در چاهی که عورات واطفال شهدا از نظرها غایب گردیده اند مردم بزیارت روند وسنگ ریزه یا نبات در چاه انداخته مطالب خود ذکر کنند، اگراستماع خنده وخوشحالی نمایند آن مطلب برآید ،اگرصدای نوحه و زاری از چاه بیرون آید مطلب در حیز تعویق بماند .

۱ـ تااینجادرحاشیهٔ صفحات است.

سلطان زرندیان

آن چه از السنه وافواه معلوم گشته آن است که جمعی از مردم زرند که از جملهٔ توابع پارس است به خلدآباد یزد آمده مقیم گشتند و به امر زراعت اشتغال نمودند و در همین مقام که امروز مدفن ایشان است کشخوانی بود رعایای مریاباد
۵ خربزه زرع کرده حراست ونگاهبانی آن‌را درعهدهٔ ایشان کردند. به‌حسب اتفاق شبی درویشی بدانجا رسید و خربزه طلب نمود. ایشان از روی طوع و رغبت از زمینی که‌متعلق‌ومخصوص‌خودشان بود خربزه‌ای‌چند چیده بخدمت‌درویش‌آوردند. درویش دعائی که مشتمل برخیر وبرکت دنیوی وعلو درجات ومراتب اخروی‌بود کرده غایب گشت. حالی بر آن جماعت دست داده دست از شغل دنیوی کوتاه
۱۰ کردند وبه عبادت قادر مختار پرداختند. بعد از اندك روزی ازلباس حیات عاری گشته به جنات نعیم شتافتند و در مقابر مریاباد که الحال مدفن ایشان و معبد صالحین و محل استجابت دعای مؤمنین است مدفون گشتند. [۹۲ ب] متوطنین یزد درهرروز شنبه به‌زیارت قبور ایشان رفته حاجات وملتمسات ازحضرت مجیب الدعوات مسئلت نموده به‌اجابت مقرون می گردد و هر که ارادهٔ کاری دارد
۱۵ دو رکعت نماز در مسجدی که متصل قبور منوره ایشانست گذاشته بعد از فراغ از نماز گوش راست برزمین می گذارد، اگر آن‌مهم خوبست ومطلب آن‌شخص حاصل خواهد شد صدایی از عالم غیب به گوش او می‌رسد و به‌مطلب رسیدن خود متیقن می گردد.

حاجی صدرالدین المدفون به باغ کمال

۲۰ در مبادی حال حاجی صدر الدین به‌علوم ظاهری اشتغال داشت و به زیارت بیت‌الله الحرام شتافت. بعد از مراجعت از سفر حجاز و یثرب وقدس خلیل شروع در تصوف کرده مهارت بسیار درعلم هیأت بهم‌رسانید. در آن حال جذبه به‌او رسیده ازمردمان کناره نمود و به‌طرف مهریجرد رفته‌در کوه «خورمیز»مقیم گشت. امیر-یوسف خلیل حاکم یزد به‌خدمت او شتافت‌وچهارطاقی به‌جهت سکنی اوبنافرمود.

بعد از اندك روزی حاجی صدرالدین روی دربیابان نهاد و در صحرای انار ایستاده
جان به‌قابض ارواح سپرد. عبدالرحمن والی یزد بفرمود تا نعش اورا به‌یزد آورده
درموضع «باغ کمال» به‌خاك سپردند و مقبره‌بنا کرده [۹۳الف] اغچه‌ای‌در **خلف**
بقعه احیا نمود. درآن‌مکان درقدیم الایام چاهی‌بود که آب آن خشك گشته بود. بعد
۵ از فوت حاجی صدرالدین آب آن‌چاه جوشیدن‌آغاز نهاد وپوست ناری بر روی آب
آمد. به‌جهت شفای امراض مسلمانان از آب آن چاه می‌آشامند وصحت می‌یابند.
وفات حاجی صدرالدین در سنهٔست وثمانمائه‌بوده .

مولانا مجدالدین حسن و مولانا شرف الدین‌علی قاضی‌ومولانای اعظم ضیاءالدین محمد المدفونین به مزارصالحان

۱۰ مولانای سعید **مجدالدین‌حسن‌رضی**[۱] از جملهٔ اکابر و اشراف دارالعبادهٔ یزد
و صاحب مکنت و تجمل بود. اولاد امجاد او درنهایت فضل و کمال و غایت عزت و
اعتبار بوده‌اند و حال که سه مرحله از سنهٔ ثمانین و الف هجریه گذشته جمعی از
اولاد آن جناب مثل نجابت دستگاه **شاه معزالدین محمد رضی** و **میرزا مجدالدین
حسن** در خطهٔ فردوس آباد یزد روزگار می گذرانند. مولانا مجد الدین حسن در
۱۵ ایام‌حیات‌بل درزمان‌اختیار قرب مزارامامزادهٔ بزرگوارعالی‌تبارامامزاده ابوجعفر
محمد طرح بقعهٔ عالی اساس انداخته چهار صفه در چهار جانب بساخت و چون به
اجل موعود از عالم فانی به‌سرای باقی خرامید در همین بقعه مدفون گشت.

[۹۳ ب] و **مولانا شرف‌الدین علی** که « اقضی القضات » این ولایت بود در
سنهٔ سبع و خمسین و سبعمائه آفتاب‌حیاتش به‌مغرب‌زوال‌انتقال کرده درپهلوی آن
۲۰ جناب جای گرفت .

و **مولانا ضیاءالدین محمد** و **امیرعمادالدین‌بن‌رکن‌الدین‌اسلام** در همین بقعه
مدفون‌اند .

ودرین بقعه صفه ایست عالی‌موسوم به «صفهٔ صفا» **مولانا جمال‌الدین مسعود**
درآن‌صفه‌مدفونست، و بانی آن جلال الدوله والدین خضر شاه است .

۱ـ نسخهٔ وزیری : رضی الله‌عنه .

بابا محمد مشهور به بابا ناصر

در «تاریخ جدید یزد» مسطور و مذکور است که عمر او به‌صد وچهل سال رسیده بود و شب و روز ازیك مقام برنخاستی[1] ودر زمستان و تابستان برروی خاك خفتی. و چون‌وفات یافت درمقابر «باغ کمال‌کاشی» به حوالی «اسکندریه» مدفون گردید. در صحایف این‌دفتر مرقوم خامهٔ عنبر عمامه گشته که در زمانی که‌سلطان محمد ولدابوسعیدطبسی به‌تغلب خطهٔیزدرا به‌تصرف‌درآورد حسب الفرمان‌صاحب‌ـ قران گیتی ستان امیر تیمور انارالله برهانه لشکر ولایت فارس و عراق بدان بلده آمده امر محاصره به‌دور و دراز کشید، قریب سی هزارنفر از ذکور واناث دراصل شهر به‌علت‌قحط جان به‌قابض ارواح سپرده بودند. بعد ازفتح [۹۴الف] آن بلدهٔ طیبه‌اسکندر هندو به‌محصلی‌خراج‌تعیین گردید وچون اموات در خانه‌ها و بازارها برزبر هم افتاده بودند اسکندر در حوالی «باغ کمال» باغی بودخریده وقف‌اموات نمود و مقرر نمود تا اموات را از شهر بیرون آورده در آنجا دفن کردند. و نیز اسکندر ساباطی عالی رفیع ومسجدی و چهاردکان بساخت وآن‌را «اسکندریه» نام نهاد وبه‌سبب ورود سیل که قبل ازین گزارش[2] افتاد آن عمارات‌منهدم گشت ومیلی که در آن مقام ساخته‌اند علامت قبر **پهلوان‌اسدطغاشاهی** است که در کرمان حاکم بود.

شیخ احمد صایم الدهر و مولانا عزالدین ابراهیم فیروزانی و حاجی علی‌رویدشتی

وشیخ زاهد عابد متقی**شیخ‌احمد** مدت چهل سال در غرفهٔ مسجد جامع کبیر مجاورو معتکف بود و ازوی کرامات‌بسیار مشاهدهٔ مردم آن دیار میگشت و چون وفات نمود او رابه قرب «باب کوشك‌نو» بر کنار خندق مشهور و معروف به «باغ مولائی» دفن کردند.

و**مولانا عزالدین ابراهیم‌فیروزانی** از فضلای عصر و واعظ شیرین کلام بود.

۱ـ اصل: نخواستی ۲ ـ اصل: گذارش

مدت چهل سال یك ختم کلام الله را تفسیر کرده وسلاطین بنی‌مظفر در پای منبر موعظهٔ اوحاضرمی‌شدند و قریب ششصد [1] هزار [۹٤ ب] از ابیات عربی وفارسی در ذکر داشت. در اثنای موعظه لطایف بسیار گفتی. چون عمر او به‌هشتاد رسید و سال ثمان و تسعین و سبعمائه رخ‌نمود سفر آخرت اختیار کرد وقرب «باغ مولائی» مدفون گردید.

و مولانای بهشتی **حاجی علی رویدشتی** از جملهٔ فضلای زمان خود بود و وعظ را به‌غایت خوب گفتی ودرهای معانی سفتی. درحین موعظه مردمان‌را خندان ساخته گاه می گریانید و با اکابر واهالی مطایبه بسیار می کرد. وچون از صحبت دوستان ملول گشت رخت هستی برچیده درزاویهٔ عدم منزل گزید ودر«باغ‌مولایی» مدفون گردید. قبر آن جناب و **شیخ‌احمدحق‌مدد** و **شیخ‌جلال‌الدین‌زاهد** به هم متصل است.

وقرب «باغ مولایی» مقابر «سرچم»واقع است. ودرآن‌مقام بسیاری ازصلحا و مؤمنین آسوده‌اند و در آنجا دو قبر بزرگ بسته‌اند و درین دو قبر قریب سی هزار نفر از زن و مرد که در ایام مخالفت سلطان محمد پسر ابو سعید طبسی و قحط و دربندان دراندرون شهر جان به‌حق تسلیم کرده بودندمدفون‌اند. وازآن دو قبر بسیار نشانها به‌نظر مردمان درآمده وقرب‌آن مزاربر کنار خندق مقابل «برج اولیا» مسجدیست که درسنهٔ اربع وتسعین وسبعمائه خلایق‌بعد ازورودسیل وخرابی شهرو ولایت جمع‌شده‌بودند [۹۵الف] و آن به«سرچم» مشهور گشته‌ساخته‌اند وآن مسجد از اهل الله خالی نیست و در آن جا علامتها دیده‌اند وبه‌مکان «چهل تنان» شهرت یافته.

سلطان قطب الدین زنگی المدفون به مزار زنگیان

مجملی ازحالات سلطان قطب الدین درجلد اول این مجلد به‌دستیاری کلك وقائع نگار رقمزدهٔ خامهٔ بلاغت شعار گشته درین مقام به تکرار اندیشیده زبان در کام خاموشی کشید. بدانکه مزارزنگیان ازآثار عمدة الاکابر العظام **خواجه‌معین‌**

1 -- نسخهٔوزیری : سیصد

الدین علی جد زبدة الاکابر و الاهالی **میرزاعبدالرشید منجم** است و تاریخ بنا و اتمام آن در ضمن احوال خواجهٔ ستوده خصال بیان شده. وچون مسود اوراق اکثر اوقات از روی نیاز به‌زیارت آن مزار فایض الانوار مبادرت می‌نمود امری غریب و حالی عجیب مشاهده کرده تبیین این مقال و تفصیل این اجمال چنان است که درشهور سنهٔ تسع و سبعین والف هجریه روزی به اتفاق سلالة الفضلایی **مولانامحمدتقی** خلف مقتدای فضلاء زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان الموفق بتأییدات الملک المنان **مولانامحمدمقیم** به آن مکان شریف رفته در دهلیز مزار سنگی بزرگ تخمیناً به‌وزن پنجاه من دید که بربالای تختگاه گذاشته و اثر پنجهٔ دست راست و پنجه و ساعد[1] دست چپ بر آن نقش گرفته، چون ملاحظه نمودیم آن علامت به دستیاری کلنگ و تیشه نبود بلکه به‌قدرت کاملهٔ یزدانی وبه‌زور وپنجهٔ مقربان درگاه باری این امر غریب‌روی نموده بود ، چندانکه ازحال آن سنگ وآن امرعجیب استفسار شد مجاوران آن مکان و سایر متوطنان بلدهٔ یزد به‌اظهار آن راز زبان نگشودند و احدی که قبل‌از آن آن سنگ را دیده باشد یافت نشد . [٩٥ ب] آخر الامر این ضعیف جمعی را طلب داشته سنگ مزبور را در دیوار درمزار روی برقبله نصب ساخت و دری بدانجا به‌کار گذاشت تا آن نشان در روزگاران باقی ماند .



چون مجملی ار حالات و کرامات و خوارق عادات اولیاء خجسته صفات سمت تحریر یافت خامهٔ سخن گذار عنان‌بیان به‌صوب مقالهٔرابع تاخت،ومنه‌الاعانة و التوفیق .

۱ـ اصل : صاعد

مقالهٔ چهارم از مجلد سیوم

در ذکر مساجد و مدارس وبقاع الخیر وخوانق ورباطات وقری و مزارع وقنوات و غیر ذلك وآن مبین است بر پنج گفتار

گفتار اول

در بیان مساجد

5

شعر :

وفور حمد وثنا می‌فرستم از چپ وراست
به‌حضرتی که سزاوار حمد و اهل ثناست
آنجا که کمال کبریای تو بود
10 عالم نمی از بحر عطای تو بود
ما را چه حدّ حمد وثنای تو بود
هم حمد و ثنای تو سزای تو بود

و درود همایون ورود برمرکز دایرهٔ نبوت قطب سماء فتوت مخدوم ارباب شهود ، **شعر:**

15 ای نور تو گشته اول و آخر ما
روشن شده از تو باطن و ظاهر ما

و سلام سعادت‌انجام برمراقد آل‌عظام آن حضرت که پیشوایان و راهنمایانند ، باد.
[۹۶الف] برضمیرمنیرمهرتنویرارباب‌توفیق روشن‌و مبرهن خواهد بود، چون خطهٔ بهشت بنیاد یزد قبلهٔ دعوات و کعبهٔ حاجات خاص و عام هردیار است‌در

اصل شهر و بلده و بلوکات آن بلدهٔ طیبهٔ مساجد جمعه و جمعات بسیار و بی شمار ساخته‌اند . اگر این ضعیف بذکر تمامی آن همت گمارد یحتمل که ازعهده بیرون نیاید . باری به‌توفیق ربانی ذکر بعضی از مساجدی که مشهور است مرقوم خامهٔ بلاغت آیین می گردد .

مسجد جامع کبیر ۵

واقفان آثار و ناقلان اخبار در کتب متعدده چنین اخبار نموده‌اند که‌نخست **سلطان‌علاءالدوله گرشاسب** بن علی بن فرامرز بن سلطان علاءالدوله کالنجار مسجدی عالی اساس مشهور به«مسجد عتیق» ساخته‌سه‌باب مفتوح داشت . یکی روی برقبله و دیگری بر«بازار کلاه دوزان‌قدیم»و دیگری‌به‌طرف«مدرسهٔ کمالیه». و در دهلیز آستانه مقابل‌صفهٔ بزرگ«کتب خانه» بنا فرمود . ۱۰

و دختران سلطان فرامرز بن علی که بلقیس زمان بودنـد در جنب مسجد مزبور جماعتخانهٔ مروح مزین به‌طلا و لاجورد بنا کرده گنبدی به‌جهت مدفن‌خود ترتیب نمودندوا کنون درآنجامدفون‌اند و آن‌عمارت‌مشهور گشته‌به«صف‌دختران»، [۹۶ ب] و ذکر آن در مجلد اول مرقوم قلم فیروزی رقم گردیده .

و در سنهٔ اربع و عشرین و سبعمائه مرتضی اعظم سعید **سیدرکن‌الدین‌محمد** ۱۵ ابن سید نظام الدین محمد قاضی درقبلی‌مسجد قطعه‌ای‌زمین خریداری کرده طرح «مسجد نو» انداخت وصفه و گنبد ومقصوره‌ها و غرفه‌ها بنا کردو اساس همگی از سنگ و آجرو گچ استوار داشت و هنوز به‌اتمام نرسیده بود که بنای عمر آن سید عالیشان انهـدام یافت . حسب الوصیة **مولاناشرف‌الدین‌علی** در اتمام آن سعی فرمود و مناره‌ای بر سر گنبد مقصورهٔ قدیم ساخت و مرتضی اعظم **امیرشمس‌الدین** ۲۰ **محمد** خلف ارجمند سعادتمند سید رکن‌الدین‌محمد که در آن‌وقت درتبریز میبود زیلوهای نیکو جهت گنبد مقصوره فرستاد.و در سنهٔ سبع وسبعین و سبعمائه دهلیز مسجد به فرمودهٔ آن سید والا قدر ساخته شد و پادشاه شهید **شاه‌نصرة‌الدین‌یحیی** مظفری در طرف دست چپ گنبد مقصوره وصفه وطنبی عالی بنا فرمود .

و در زمان سلطنت خاقان منصور میرزا شاهرخ سلطان **شاه نظام کرمانی** به امر وزارت خطهٔ فردوس نشان یزد [۹۷الف] سر بلندی یافته بدان ملك شتافت و بساط عدالت و نصفت بر وجنات احوال اهالی و رعیت گسترد و به‌ساختن عمارات خیر همت گماشت و نخست «مسجد جامع کبیر» که گچ اندود بود به‌کاشی تراشیدهٔ الوان تزیین نمود. و کتابهٔ سورهٔ «انا فتحنا» به‌خط مولانا بهاءالدین هزارسب که سر آمد خوشنویسان زمان بود نصب نمود. و درشاه نشین گنبد مقصوره محرابی از مرمر به‌کار گذاشت و درپیش طاق صفه «دوازده امام» به‌کاشی مثبت ساخت و بر بالای شرفهٔ طاق آیهٔ کریمهٔ «و اذ یرفع ابراهیم القواعد» تاآخر آیه به کاشی کرد. و در صحن مسجد پایابی حفر نموده به‌خشت پخته و کاشی مزبن گردانید. و آب محمود-آباد جاری ساخت و پنجرهٔ آهنی برسر پایاب درصحن گذاشت. و فراشخانه بردر مسجد بساخت. و در بیرون در اصل مسجد کاروانسرائی بود که ریسمان فروشان می‌بودند خراب کرده ساحت در مسجد کرد. و ده دکان از یمین و یسار ساز دادودر میان ساحت [۹۷ ب] حوضی ساخته آب تفت جاری نمود. و در کتابهٔ درگاه مسجد القاب خاقان منصور میرزا شاهرخ سلطان به کاشی ثبت نمود. و در اندرون مسجد بریمین گنبد مقصوره جماعتخانهٔ عالی بنا فرمود که از رفعت فلك فرسایش خیمهٔ مینا فام سپهرخجل گردیدی. و نیز در مسجد چاه آب سرد کنده چاهخانه بساخت ومنقش فرمود. واشرف علمای ایران مولانا شرف‌الدین‌علی‌مخدوم حسب-الالتماس شاه نظام طوطی طبع شکرافشانش به نظم ابیات لطافت آیات زبان بیان بگشاد و تمامی ابیات درمقالهٔ اول در ذکر احوال شاه نظام وزیر سمت بیان یافته[1]. والحال چاهخانه به‌سعی‌عالی‌جناب متولی‌عمارت جدید یافته و «قهوه‌خانه» گردیده.

در «تاریخ جدید یزد» به‌نظر درآمده که جوی زارچ از آثار ارسلان خاتون حرم سلطان علاء الدوله کالنجار است.

و همچنین در زمان سلطنت و فرمانفرمایی خاقان جنت مکان شاه طهماسب بهادرخان که مقرب‌الحضرة **آقاجمال‌الدین‌محمد** مشهور به «مهترجمال» به‌حکومت

۱-نگاه کنید به صفحات ۱۵۷ — ۱۶۰.

و وزارت خطهٔ یـزد سربلندی یافته بـدان ملك شتافت و تعمیر مسجد جامع و ساختن مناره بردرگاه پیشنهاد همت نمود ومدتی درین فکر می‌بود تا آنکه روزی به‌مسجد مزبور آمده بردرمسجد نشست [۱۹۸الف] و درآن‌مهم متأمل بود. ناگاه شخصی که مشهور بود به‌خواب دیدن و از ما فی الضمیر مردم خبر کردن حاضر گشت. وزیر عدالت آیین گفت‌ما را ارادهٔ‌مهمیست. درخواب دیده،اعلام نمای.فی‌الحال در حضور خوابیده به‌خواب رفت و بعد از زمانی بیدار گشته گفت در عالم واقعه دیدم که دو شمع سبز آورده در گوشه‌های درگاه مسجد گذاشتی . وزیر او را انعام فرموده شروع در ارادهٔ خود نمود و دو منار که مؤذنان خوش الحانش با مسبحان ملاء[1] اعلی‌در راز و باملایکهٔ سماوات هم‌آوازندبرافراخت ومنارهٔ یمین را دو راه قرار داد ، **شعر:** ۱۰

در صفت طول قد هر منار
طعنه زده بـر فلك زرنگار
سایه‌اش از غایت اعلای چرخ
غاشیه افکنده به بالای چرخ

و گنبدی بربالای گنبد مقصوره به‌کاشی ساخت ، **مثنوی** : ۱۵

قبه کـه بر قبه او آمـده
نور فشان چون مه خرگه زده
هست عیان در نظر اهل دین
گنبـد یـاقوت سپهر بـرین

۲۰ و در شهور سنهٔ اثنی وستین وثمانمائه امارت پناه معدلت شعار **امیر نظام‌الدین حاجی قنبر جهانشاهی** القاب پادشاه زمان میرزا جهانشاه به خط مولانا شمس‌الدین محمد شاه خطاط به کاشی تراشیده به‌کار گذاشت ودر زمانی که حکومت خطهٔ‌یزد به‌امیر جلال الدین چقماق شامی متعلق‌بودحرم محترم امیر مشارالیه بی‌بی فاطمه

۱ ـ اصل : ملهٔ

خاتون صحن مسجد جامع را سنگ مرمر فرش نمود و دو ستون [۹۸ ب] از مرمر در دوجانب صفه گذاشت. و منبر خطیب که ازچوب بود برداشته درعوض آن از کاشی الوان مرتب داشت و به‌صحت رسیده که به‌فرمودهٔ ستر عظمی از کربلای معلی خاك عنبربیز درپشت شتران ودواب به‌یزد نقل نموده این منبر مبارك ترتیب یافته. و در هر جمعه خطبای فصاحت شعار برفرازمنبربه خواندن خطبهٔ اثنی عشر قیام می‌نمایند، **مثنوی** :

خطبه کند بر سر منبر خطیب
راست چو بر شاخ شجر عندلیب
نغمهٔ نوروزی و سوز درون
۱۰ دیده و دل خوش کند وغرق خون
خلق در آن جمع به پهلوی هم
انس گرفته همه بر بوی هم
دست دعا رفته سوی آسمان
زلزله آمد به زمین و زمان
۱۵ شیوهٔ شیون به بدن راه یافت
آتش دل دستگه آه یافت
دل به‌درون گرم چو خورشید شد
رعشهٔ تن بر نهج بید شد
نعرهٔ یا رب ز فلك درگذشت
۲۰ اشك روان آمد و از سر گذشت
گشته فلك زخمگه تیر آه
رحمت حق ریخته زآن جایگاه
از نم دریای کرم کوه کوه
فیض خدا ریخته برآن گروه

جمع به‌هم آمده انس و ملك
پر زفغان کرده رواق فلك
سوز درون بین که بهر یا ربی
سوخته برچرخ برین کوکبی

وچون نوبت تولیت‌شرعی به‌عالی جناب غفران پناهی **مولانا عبدالحی** انتقال یافت‌در رواج و رونق و تعمیر آن‌مسجد که نمونه‌ای‌ازمسجد اقصی است سعی موفور نموده مؤذنان و حفّاظ و خدّام تعیین ومقرر داشت و آشخانه ساخته اطعام یومیه‌به جهت فقرا و مساکین مقرر نمود و ساحت در مسجد ودهلیزها و اطراف و جوانب از سنگ فرش نمود و املاك و رقبات ودکاکین بی‌شمار ازحاصل مسجد خریداری کرده داخل موقوفات آن سرکار گردانید. ١٠

و بعد از او عالی جناب نجابت و افادت پناه خلف الاکابر و الاهالی **مولانا شهاب‌الدین‌عبدالله** خلف ارجمند سعادتمند آن جناب علم تولیت شرعی افراشت و بسیاری از رقبات واملاك در شهر وبلوکات خریده و اجرای قنوات ومزارع کرده بر موقوفات مزید ساخت وبه تعمیر وعمارت[٩٩ الف] به‌نوعی سعی‌نمود که زیاده بر آن بر متخیلهٔ احدی نگذشته بود ، لله الحمد و المنة که به سعی عالی جناب ١٥ مومی‌الیه مسجد مزبوردر کمال رونق [است] و حاصل‌موقوفات آن‌به‌موجب شروط واقف به‌مصرف رسیده دقیقه‌ای فرو گذاشت نمی‌نماید.

بر مرآت ضمیر آفتاب کردار علمای دین‌دار و صلحای عالی مقدار صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که این‌مسجد همایون مسکن‌زهاد و عباد و اولیا و اتقیا و مأمن اصحاب حاجات و مرجع غربا و فقرا بوده و هست و هر کس که ٢٠ برسبیل عبور یا به جهت ادای فرایض بدین مکان شریف در آید از دل که پادشاه شهرستان بدن‌است رخصت نیابد که‌قدم‌بیرون‌نهد و هرچند گردون پیر گردمعمورهٔ عالم گردیده و با صدهزار دیده نظاره نموده شبیه و نظیر آن ندیده و گوش هوش زمانه قرین وعدیل آن نشنیده. وچنان مرتفع وزیبا به‌چشم بینا درمی‌آید که گوئیا شاعر دربارهٔ آن گفته ، **بیت:**

چشم فلك ندید و نه گوش جهان شنید
زین خوبتر مکان و پسندیده تر مقر

و کلمهٔ « ادخلوها بسلام آمنین » در بارهٔ او آیتی [۹۹ ب] و کریمهٔ « جنة عرضها السموات والارض » از فسحت ساحت و نزهت فضای سماحتش کنایتی . از رفعت شرفات فلك عروجش قلعهٔ مینا فام سپهر خجل و از لطافت عمارات عالیه و نظافت ابنیهٔ رفیعه‌اش بیت المقدس ومسجد اقصی‌منفعل. و به جمعیتی معروف که گوش سامعان اخبار امصار شبیه و نظیر آن نشنیده وبه‌جامعیتی موصوف که دیدهٔ گردون با آنکه قرنها گرد جهان گشته این مقدار جمعیت در هیچ مسجد ندیده ،

شعر :

۱۰ از غایت نزاهت وخوبی و دلکشی
پنداشتم که‌جنت‌عدن‌است درخوشی
برسقفهای گنبد اخضر زعکس او
گلهای گونه‌گونهٔ حمرا و آتشی

و از آن زمان کــه بنای او استحکام یافته الی الآن آن مکان شریف قبلهٔ
۱۵ دعوات و کعبهٔ حاجات **گشته، بیت:**

مسجدی کز شرف به‌یك مسجد
کرده با مسجدالحرام نماز

ایضاً

مسجـد او جامع فیض الـه
۲۰ زمزمهٔ خطبهٔ او تا به مـاه
غلغـل تسبیح به گنبد درون
رفته ز نه گنبد والا برون
طاق بلندش به فلك گشته جفت
حامل او گشته فلك در نهفت

قبه او بر شده بالای چرخ

فرش ته‌اش اطلس والای چرخ

[۱۰۰الف] و درو دیوار این بقعهٔ شریفه بر هر گونه نقوش بدیع از کاشی ــ که اگرمانی نقاش زنده بودی از کمال‌لطافت‌وغرابت‌آن انگشت تعجب به‌دندان گرفتی ـ مزین است، و به انواع اختراعات غریبه‌واصناف صنایع و بدایع محلی، ۵
بیت :

پر از نقش ونگار ازفرش[1] تاسقف

مهندس را برو فکر و نظر وقف

قرص زرین مهر از خجلت خشت زرنگار دیوارش سرخ و زرد برآید وطارم فیروزهٔ سپهر ازانفعال لاجورد نقوش جدارش‌به‌کبودی گراید، **نظم:** ۱۰

نمازی که آنجا توان کرد ادا

توان کرد در کعبه عمدا قضا

چراغش به‌پروین شرار افکن‌است

که از مغز مهر ومهش روغن است

چو دامان فانوسها بر زنند ۱۵

به پروانگی قدسیان پر زنند

زهی فیض کز مایهٔ یك دعا

شود حاجت صد اجابت روا

مسجد جامع میر چقماق مشهور به‌مسجد نو ۲۰

بانی آن امیر کبیر اعظم **امیر جلال‌الدین چقماق شامی** است . و ذکر امیر عدالت شعار و عماراتی که معمار همت آن حاکم نصفت‌دثاردریزد وبلوکات ساخته در **مقالهٔ هفتم مجلداول** به دستیاری کلك حکایت پرداز رقمزدهٔ بیان گردیده . واین مسجد در سنهٔ احدی و اربعین و ثمانمائه به سعی‌حرم محترم امیر مشارالیه بی بی‌- فاطمه خاتون سمت اتمام یافته .

۱ـ اصل : فرق،تصحیح مبتنی برنسخهٔ وزیری است .

مسجد جمعهٔ سرریگ

در «تاریخ جدید یزد» مذکور و مسطور است که این مقام کاروانسرا بود و مقبره‌ای درجنب آن. [۱۰۰ ب] مرتضی اعظم سعید **امیرمعین‌الدین اشرف** که‌از اعاظم سادات عریضی وشرف‌مصاهرت سیدعالیشان امیرشمس الدین محمدبن سیدرکن الدین محمد قاضی دریافته بودآن سرارا بایر کرده طرح مسجد انداخت و صفه و گنبد مقصوره و جماعتخانه بنا فرمود وپایابی حفر کرده «میاه جدیده» جاری نمود و دکاکین در اطراف مسجد خریده و ساخته بر آن وقف کرد.

و در شهور سنهٔ ثلثین و سبعمائه درگاه مسجد انهدام یافته **خواجه‌توکل قزوینی** به حال عمارت آورد و**خواجه‌فخرالدین ابرقوهی** گنبدی در پیش صفه‌ساخته منبر خطیب ترتیب داد و جماعتخانه را مرمت کرد.

و در سنهٔ اربعین و ثمانمائه به حکم وصیت **حاجی خواجه جان‌تبریزی** مبلغ یکهزار دینار به‌خرج پایاب و جماعتخانه نموده رونقی تمام یافت و تا اکنون معبد مقیمان آن خطهٔ شریفه است.

*[1] مسجد فرط

مورخین فصاحت قرین به‌قلم اعجاز رقم چنین تحریر نموده‌اند که **احمدبن محمدزمچی** در آن زمان که حسب الفرمودهٔ صاحب الدعوة ابو مسلم مروزی با لشکر پرخاشجو[2] به‌عزم استیصال بنی‌امیه عنان عزیمت به‌جانب خطهٔ یزد انعطاف داد وچنانچه در **جلد اول** این مجلد مرقوم قلم فیروزی رقم گردیده با ابوالعلا که از جانب‌مروان حمار والی آن ولایت بود محاربه نموده او را به‌دست آورد وبا علم یزید به‌آتش قهر و غضب سوخت و اولاد و اتباعش را به تیغ انتقام بگذرانید و در آن خطه به مسند حکومت نشست همت عالی نهمتش به‌ساختن عمارات و اجرای قنوات فرمان داد. فرمانبران در حوالی «درب کوشک‌نو» باغی طرح انداخته در میان آن کوشکی رفیع بنا نمودند و قناتی حفر نموده موسوم ساختند به « قنات

۱ــ ازینجاتا آخر مطالب‌مربوط‌به‌مسجدفرط درحاشیهٔ‌صفحات‌است ۲ــ اصل : پرخواشجو

محمد آباد» و در قبلی قصبهٔ مهریجرد مزرعهٔ مشهور به «مدوار» احداث نموده به سعی تمام آب مدوار از کوه جاری ساختند. وهمچنین آن امیر عدالت کیش به قرب در «درب مهریجرد» مسجدی طرح انداخته، درغایت تکلف ونهایت صفا به اتمام رسانیده مشهور و معروف گردید به «مسجدفرط».

ودرآن زمان که شهسوار میدان امامت وولایت وتخت نشین بارگاه کرامت امام طیب طاهر علی بن موسی بن جعفر بن محمد باقر حسب الالتماس مأمون خلیفهٔ عباسی ازجانب مدینهٔ طیبه متوجه طوس بودند چون ساحت ولایت یزد ازیمن مقدم مبارك رشك روضهٔ جنان گردید چند روزی به جهت ارشاد خاك نشینان آنجا درآن ملك رحل اقامت گستردند. ساکنان آن خطه احرام ملازمت وخدمت برمیان جان بسته به قدم نیاز و اخلاص به عتبهٔ کعبه اختصاص شتافته نقد جان نثار خاك قدم مبارکش نمودند. و آن حضرت در همین «مسجد فرط» به عبادت ملك علام قیام نموده و آن موضع شریف را یکی از مؤمنان به اخلاص عمارت نموده گنبدی محقر ساخته و تاکنون محل استجابت دعای سکان آن دیار است و هر کس که به اخلاص تمام دو رکعت نماز کرده روی نیاز بر زمین گذارد البته به مطالب دارین بهره ور می گردد و هاتف غیبی گویا این مضمون را به گوش هوش ارباب اخلاص می رساند، **شعر:**

ای که درین کوی قدم می نهی
روی توجه به حرم می نهی
پای به اندازه درین کوی نه
پایت اگر سوده شود روی نه
روی ادب نه به درِ بی نیاز
عجز و نیاز آر بر بی نیاز

بررای اولوالالباب مخفی نماناد که مسجد مزبور به سبب دست انداز ارباب تغلب که موقوفات سرکار را به تصرف گرفته اند و به جهت امتداد زمان خرابی به حال

عمارات آن راه یافته منهدم‌شده بود، در سنهٔ ثمان و سبعین بعد الف به دلالت هادی توفیق زایر بیت‌الله الحرام **مولانا محمد امین بزاز** ولد **شاهمیرک نائینی** به تجدید عمارت آن مکان متبرک پرداخت ودر آن‌باب غایت سعی به‌جای آورده مبلغی کلی صرف اخراجات مسجد و پایاب کرده به‌صد تکلف و صفای اول به‌اتمام رسانید. و سیدهٔ صالحه عفت قباب زوجهٔ مولانا محمد امین به شراکت زوجش زیلوچهایی‌در غایت‌خوبی درتمامی عمارات انداخته قنادیل در سقف نصب نمودند و خادم بازداشته هر روزه به جهت راتبه‌اش قلیلی مقرر کردند وشمع و چراغ هر شبه به قدر کفاف سرانجام کرده خود رامعاف نمی دارند.[1]

مسجد جمعهٔ سرآب‌نو

این مسجد هم از مستحدثات مرتضی اعظم **امیرمعین‌الدین اشرف** است و در آن مقام باغی بود آن جناب در سنهٔ ثمان و اربعین و سبعمائه طرح مسجد انداخته در نهایت تکلف وصفا [۱۰۱الف] به‌اتمام رسانید وساباطی عالی ارتفاع بردرمسجد ساخته دکاکین بسیار براطراف ترتیب داد و برمسجد مزبور وقف نمود.

و برحوالی مزار منور قطب‌الاولیا سلطان تقی‌الدین دادا محمد علیه‌الرحمة حمامی نیکو ساخت. والحال مسجد خراب وموقوفات از ید متولی بیرون رفته.

مسجد مصلی عتیق

مورخین بلاغت شعار در مؤلفات خود آورده‌اند که در سنهٔ خمس وعشرین‌و سبعمائه **سید رکن‌الدین محمد** قاضی این مسجد شریف را بنا نهاده به اتمام آن موفق گردید.

و سید نجیب **امیرمعین‌الدین اشرف** طنبی و غرفه متصل آن ساخته مناره‌ای که الحال مشاهدهٔ مردمان می گردد استوار داشت و «آب نرسوباد» جاری نمود.

و **امیر شمس‌الدین محمدخضر شاه** بقدر عمارت در آن مسجد کرد. و تخت مؤذنان **مهترعلیشاه‌فراش** از آجر و کاشی ترتیب نمود.

و درسنهٔ ستین وثمانمائه مسجد و بازار بلکه تمام «محلهٔ مصلی» به‌سبب ورود

۱- تا اینجا در حاشیهٔ صفحات است.

سیلاب خراب گردید و بعد ازمدتی اصحاب خیرات تعمیر نموده به حالت اصلی آوردند .

[۱۰۱ ب] مسجد پیر حسین به موضع اهرستان

بانی آن خواجهٔ موفق مرحوم **خواجه پیر حسین دامغانی** بوده و ذکر بنای آن عمارت و تاریخ اتمام در ضمن حکایت احوال خواجهٔ مومی الیه در **مقالهٔ هفتم مجلد اول** سمت گزارش[1] یافته .

مسجد جمعهٔ یعقوبی

پادشاه شهید شاه نصرة الدین یحیی مظفری در زمان سلطنت و فرمانروایی در محلهٔ مزبور مسجد نیکو ساخته منارهٔ بلند برافراخت و اتمام آن درسنهٔ خمس و ثمانین وسبعمائه اتفاق افتاد .

۱ ـ اصل : گذارش

*

گفتار دویم از مقالهٔ چهارم

در ذکر مدارس و بقاع و خوانق ورباطات وغیره

الاول

درذکرمدارس

مدرسهٔ رکنیه واقعه در میدان وقت [و]ساعت ۵

بانی آن عمارت فلك ارتفاع کـه مشهور و معروف گشته بـه ام‌البقاع سلالهٔ خاندان مصطفوی دوحهٔ چمن مرتضوی **سید رکن‌الدین محمد حسینی** بوده و این عمارت برعلو همت آن جناب دلالت می کند. درگاه رفیعش رشك معمورهٔ آفاق و جفت منارهٔ اوبا قامت و دل آرایی در روی‌زمین طاق، گنبد و صفه و غرفه‌های او ۱۰ از غرفات و شرفات جنان نشانه‌ای، **نظم**:

و هم چون طرح او بدید از دور
گفت از عجز کای اولوالابصار
[۱۰۲الف]این چه‌صحنی‌است‌بی کران‌وسعت
وین چه سقفی است آسمان هنجار
۱۵ عقل کل تا مهندس فلك‌است
برزمین کس نزد چنین پرگار
گر کسی وصف این بنا گفتی
عقل باور نکردی این گفتار

لیك چون دیده دید وحس دریافت
عقل حس را کجا کند انکار

و اتمام این بقعهٔ شریفه که مضمون کلمهٔ « روضة من ریاض الجنة » در شأن او آیتی‌است درسنهٔ خمس و عشرین و سبعمائه اتفاق افتاده و سبب بناء آن در مقالهٔ سیوم همین مجلد در ضمن احوال سید رکن الدین محمد بانی سمت تحریر یافته ٥ و در شهور سنهٔ اثنی و ثلثین و سبعمائه که حضرت بانی به عالم جاودانی شتافت در گنبد بقعهٔ مذکور مدفون گردید . و اکنون اکابر و اصاغر ومقیم و مسافر درآن مزار متبرك تبرك و تیمن می‌جویند، و به پای عجز و نیاز تردد می‌نمایند و به‌جهت مطالب دارین‌دعا کرده شرف استجابت درمی‌یابند ·

١٠ در « تاریخ جدید یزد » مسطور و مذکور است که حضرت سید رکن الدین محمد درجنب‌مدرسهٔ مزبوره **کتابخانه** ساخته‌سه‌هزارجلد کتاب وقف‌طلبهٔ‌علوم نمود وچندان ازقراء و مزارع و باغات و دکاکین و خان و طواحین [١٠٢ ب] وقف نموده که محاسب وهم ازتعداد آن به‌عجز و قصور اعتراف دارد. الحال آن‌عمارت روی به‌خرابی آورده و ازمصاحبت و مجالست طبقهٔ علوم‌محروم مانده، و نه‌از کتب ١٥ نشان هست و نه از موقوفات اثر .

مدرسهٔ‌شمسیه واقعه درمحلهٔ چهارمنار

حضرت سیادت منقبت مرتضی اعلم **سیدشمس‌الدین‌محمد** در شهور سنهٔ سبع وعشرین‌وسبعمائه آن‌عمارت فلك ارتفاع‌راساخته وخود در گنبد آن مدفون گردید. و سبب بنا و تعریف آن در مقالـهٔ سیوم همین مجلد در ضمن احـوال آن جناب ٢٠ تحریر یافته ·

در میان مردم مشهور و بر زبان خاص و عام مذکور است کـه هر که در روز شنبه برسرمزارآن حضرت چهل مرتبه سورهٔ قل‌هوالله‌احد تلاوت و قراءت نماید به مطالب دارین کامیاب‌می گردد· متوطنین دارالعبادهٔ توفیق به‌جهت زیارت آن‌جناب روز سه‌شنبه اختیار نموده‌اند و روغن گل زرد در آن مزار متبرك می‌سوزانند و دعا

نموده به‌مطلب می‌رسند ۰

مدرسهٔ ضیائیه شهرستان

جناب مرتضی سعید **مولاناضیاءالدین‌حسن‌رضی** که شرف مصاهرت سید امجد سید رکن‌الدین محمد دریافته بود درزمان اعتبار و اقتدار در محلهٔ شهرستان ۵ طرح مدرسه انداخته [۱۰۳الف] در نهایت تکلف و زینت به اتمام رسانید و درگاه رفیع و دو مناره در کمال ارتفاع بر افراخت و باغچهٔ مشجر در خلف مدرسه احیا فرمود وپایابی درمیان صحن حفر کرده آب اشکذر جاری نمود وزاویه و کتابخانه و حمامی درمقابلهٔ مدرسه بساخت وخانه‌ها دراطراف‌وجوانب ترتیب نمود. والحال که دوسنین از سنهٔ ثمانین و الف گذشته تمامی روی به‌خرابی نهاده و به‌غیرازمنارهٔ ۱۰ آن چیزی دیگر به‌نظر اهل بصیرت در نمی‌آید . و اتمام آن عمارات درسنهٔ خمس و سبعمائه اتفاق افتاده .

و از مولانا ضیاء الدین حسن دو خلف نیك اختر صاحب حشمت به یادگار مانده بود : نخستین **مولانا شرف‌الدین علی** که در فنون دانش و کمالات آراسته و علم فضل و افضال افراشته ، وثانی **مولانا مجد الدین حسن** مصنف شرح کتاب‌حاوی ۱۵ که به‌حکم سلطان مبارز الدین محمد مظفر برمسند قضا متمکن گردیده بود ۰

بر ضمیر منیر سلسلهٔ انساب روشن‌و مبرهن خواهد بود که نجابت و فضیلت پناه **میرزا شاه معزالدین و میرزا مجدالدین‌حسن** که الحال در یزد تمکن دارند [۱۰۴ب] از اولاد امجاد مولانا ضیاءالدین حسن‌رضی اند .

مدرسهٔ حسینیه واقع به کوچهٔ حسینیان

۲۰ در «تاریخ جدید یزد» به نظر رسیده که **سیدشرف‌الدین‌حسین** والد [۱] امیر معین الدین اشرف درسنهٔ ست وعشرین وسبعمائه در«کوچهٔ حسینیان» طرح مدرسه انداخته در نهایت تکلف تمام به کاشی وطلاو لاجوردمنقش نمود و دومنار بردرگاه برافراخت و «میاه وزیر» که الحال به«میاه محمودآباد»اشتهار یافته درپایاب جاری ساخت و در جنب صفه قبهٔ عالی به جهت مدفن خود و اولاد ترتیب داد و بسیاری

۱ـ نسخهٔ وزیری : ولد.

ازسادات حسینی در آنجا مدفونند ·

محرراوراق مکرراز زبان صدق بیان فضیلت و کمالات دستگاه زایر بیت‌الله‌ـ
الحرام حاجی میرشیخ احمد دادایی استماع نموده که دوتاره موی مبارك حضرت
نبی آخرالزمان علیه الصلواة الله الملك المنان مانند گنج زر و جواهر در اندرون
قبّه به ودیعت گذاشته از نظر بینندگان مخفی است و بدان سبب آن مکان شریف ۵
مطاف ملایکهٔ مقربین و محل استجابت دعای مؤمنین گردیده ·

مدرسهٔ‌خانقاه

در بعضی ازتواریخ مرقوم قلم فیروزی رقم مورخین بلاغت آیین گردیده که
مهدعلیا**شاه‌خاتون** والدهٔ‌ماجدهٔ[۱۰۵الف]پادشاه‌شهیدشاه نصرة الدین یحیی مظفری
درزمان اقتدار درجنب دولتخانهٔ پادشاه مرحوم‌مدرسهٔ عالی‌ساخته وبعد ازآنکه‌اولاد ۱۰
مظفری و شاه نصرة الدین یحیی در قمشهٔ اصفهان به درجهٔ شهادت رسیدند نعش
ایشان‌را به‌یزد نقل نموده در مدرسهٔ مزبور به‌خاك‌سپردند · موقوفات آن‌سر کار از
حیطهٔ ضبط و تعداد بیرون بوده والحال نام آن در جریدهٔ دفاتر ایام محو و عمارت
روی به‌خرابی آورده . اتمام آن مدرسه در سنهٔ سبع و ثمانین و سبعمائه بوده ·

مدرسهٔ سر ریگ ۱۵

درسنهٔ سبع و ستین و سبعمائه **امیرغیاث‌الدین‌علی‌عقیلی** در « محلهٔ سرریگ »
مدرسهٔ عالی ساخت و املاك و رقبات بسیار و دکاکین بی شمار بر آن وقف نمود.
الحال نه آن عمارت برجا و نه‌نام وقف برموقوفات آن سر کار جاریست ·

مدرسهٔ امیرآخوریه واقعه در «محلهٔ در مدرسه»

بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نماناد که **محمدبن‌محمودبن‌قاسم‌بن‌سعید** که ۲۰
امیرآخورباشی سلطان مبارز الدین محمد مظفر بود در شهور سنهٔ تسع و خمسین
و سبعمائه در مقابل «مدرسهٔ عبدالقادریه » طرح مدرسهٔ نیکو انداخت [۱۰۵ ب] و
در نهایت تکلف و تزیین منقش به کاشی و طلا و لاجورد به‌اتمام رسانید ودر گاهی
مرتفع ساخته سورهٔ « هل اتی » به کاشی ثبت ساخت و در کتابه القاب و تاریخ‌اتمام

بنا نگاشت واملاك ورقبات بسیار بر آن وقف گردانید و بر در مدرسه، مسجد ومسافرخانه و فراشخانه ترتیب داد و باغچهٔ مشجر در خلف گنبد مدرسه احیا فرمود و «میاه تفت ونصیری» درصحن مدرسه و «میاه جدیده» در پایاب جاری نمود.

اکنون تمام آن عمارات خراب وموقوفات برطرف شده وبه غیر از گنبد مدرسه ۵ چیزی برجای نمانده.

مدرسهٔ دارالصفا مشهور به مدرسهٔ قطبیهٔ سرپلوك

درسنهٔ اثنی وثلثین وثمانمائه **خواجه قطب‌الدین محمود** خلف خواجه حاجی علی در سرپلوك درجنب مسجد ومقبرهٔ والد بزرگوار خود مدرسهٔ عالی مشتمل بر حجرات تحتانیه وفوقانیه مزین به کاشی الوان ساخته «آب تفت» درمیان جاری نمود ۱۰ و در اطراف و جوانب صفه‌ها و گنبد ها بـه جهت مسکن فقرا ترتیب نمود و اکنون آن هم حکم سایر مدارس دارد.

مدرسهٔ خواجه ابوالمعالی

[۱۰۶ الف] **خواجه ابوالمعالی** مردی بود در نهایت تمول و کمال اعتبار، در زمان اختیار در «محلهٔ ابوالمعالی» که باسم خواجهٔ نیکونهاد موسوم گردیده درشهور سنهٔ ۱۵ سبع وثمانین و سبعمائه به قرب «مدرسهٔ نظامیه» طرح مدرسهٔ عالی اساس انداخته در کمال تکلف و تزیین بـه اتمام رسانید و طنبی بـه جهت مقبرهٔ خود ترتیب نمود و اطراف مدرسه خانه های رفیع و بساتین وحمام ومصنعه ساخت و «میاه تفت ونصیری» جاری نمود. و اکنون به غیر از حمام از عمارات دیگر نشانی نمانده.

مدرسهٔ اصیلیهٔ دهوك

۲۰ **خواجه اصیل‌الدین محمدبن مظفر عقیلی** در سنهٔ سبع و ثلثین و سبعمائـه در «محلهٔ دهوك» مدرسهٔ عـالی و حمامی نیکو و دکاکین بسیار ساخته بود و الحال به‌سبب ورود سیل تمامی بازمین هموار است.

مدرسهٔ یوسف چهر [۵]

امیر یوسف بن حاجی حبیبی[1] مشهور به **چهره** از جانب امیر جلال الدین

۱- نسخهٔ وزیری: خلعتی، تاریخ یزد: حلبی.

چقماق شامی بـه امر حکومت دارالعبادهٔ یزد اشتغال داشت . در سنهٔ اربع و ثلثین
و ثمانمائه در «محلهٔ دهوك سفلی» مدرسه وبساتین ساخته بود وا کنون به‌سبب ورود
سیل تمامی با زمین مساویست .

مدرسهٔ قطبیه در کوچهٔ حاجی عماد

در«تاریخ جدید یزد» مذکور و مسطور است [١٠٦ ب] که **مولاناقطب‌الدین** ٥
محمدبن‌حاجی‌عماد به حوالی « مدرسهٔ عبدالقادریه » به قرب «درب قطریان » که به
«درب شاهی» اشتهار یافته مدرسهٔ مروح‌ساخته ودرجنب آن‌جماعت خانهٔ نیکو باتمام
رسانیده و بیوتات و بساتین و حمام در حوالی‌آن احداث فرموده واتمام‌آنها در سنهٔ
سبع و ثمانین و سبعمائـه اتفاق افتاده . و الحال تمامی در کمال بی‌رونقی و مشرف
بر خرابی‌است . ١٠



بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نماناد که جمعی ازاصحاب خیرات ومبرات
در دارالعبادهٔ یزد مدارس رفیع بنا ازحدّ تعداد بیرون ساخته و پرداخته موقوفات
بسیار بر آنها وقف کرده‌اند. ذکر جمعی ازآن درضمن احوال بـانیان بـه دستیاری
خامهٔ بلاغت نشان مرقوم و مسطور و برخی در این مقاله تحریر یافته . اما درحین ١٥
تحریر در این مقاله کـه دو سنین از سنهٔ ثمانین و الف هجریهٔ هجرت کرده تمامی
خراب و بایرو از مفارقت طلبهٔ علوم خاك حسرت بر سر می کنند

الثانی

در ذکر بقاع و خوانق و رباطات

بقعهٔ خانزاده ومخدومزاده ٢٠

آن بقعـهٔ شریفـه درجنب مزار مشهورسلطان المشایخ سلطان تقی الـدین
دادا محمد واقع و از جملهٔ عمارات**خانزاده‌خاتون و مخدوم‌زاده** [١٠٧ الف] **خاتون**
دختران پادشاه عدالت شعار سلطان مبارزالدین محمد مظفراست ونیزآن مخدرات
عظمات املاك و رقبات بسیار برآن وَقف نموده‌اند و حاصل‌آن هرساله قریب مبلغ
چهل تومان می‌شود و به‌غیر مصرف صرف می گردد. و الحال متولی شرعی آن
سرکار سیادت و نجابت پناه **امیرمحمدزمان‌مهریجردی** است کـه نـام تولیت با آن

جناب و اختیار بااو نیست .

خانقاه اشکذر

درتاریخ‌قدیم و جدید یزدبنظر رسیده که آن‌عمارت‌رفیع بنا از جملهٔ عمارات سلالهٔ آل طه[1] و یس **سیدرکن‌الدین‌محمد** است و در « وقف نامچهٔ » سید عالی قدر ملاحظه شده که املاك و رقبات بسیار از اصل قریهٔ اشکذر بر آن وقف است ، اما چیزی صرف آن نمی‌شود.

خانقاه فیروزآبادمیبد

عالی جناب دستورالوزراء فی زمانه **خواجه معین الدین علی** جد اعلی نتیجة‌ـ الاکابر **میرزا عبدالرشید منجم** درسنهٔ احدی و ستین و ثمانمائه در قریهٔ فیروزآباد میبد این عمارت دلگشا طرح انداخته و بعد از اتمـام چندان از قری و مزارع بر آن وقف فرموده که از حد ضبط و تعداد افزون بوده و پادشاه زمان **جهانشاه** هر ساله مبلغ ده هزاردینار کپکی به‌سیورغال متولی‌آن سر کار انعام ومقرر فرمود که صرف اخراجات اطعام فقرا و مساکین شود . [۱۰۷ ب] الحال آن سیورغال بر قرار نیست، و حاصل‌آن سر کار صرف خانقاه مزبور نمی شود .

خانقاه اردکان

از جملهٔ عمارات حضرات مشایخ عظام کرام **دادائیه** است و موقوفات آن سر کار بسیار و حاصل آن بی‌شمار است. الحال آن هم حکم سایر بقاع دارد.

رباط چاهوك مهریجرد

در زبان خاص‌و عام مذکورو مشهور است که آن‌عمارت از جمله‌عمارات سید عالی‌قدر **سیدشمس‌الدین‌محمد** است و موقوفات بسیار داشته و مقرر بوده که « آب فتحاباد ونعیماباد» که از طرف‌مهریجرد می آید بدان مکان‌آورده مصنعهٔ‌آنجا ازآن آب‌مملو نمایند، الحال انقطاع یافته .

---

۱ – اصل: ط

رباط چفته

در قدیم الایام ساخته شده و به‌مرور ایام خرابی به‌آن‌راه یافته بود. در زمان سلطنت و فرمانروایی خاقان و افراحتشام شاه عباس ماضی خلف الاعاظم والاعالی **میرزااسحق‌بیک‌بایندری** از بلاد هندوستان مراجعت نموده آن را به‌حال اصلی آورد و ساباطی ساخته مصنعهٔ وسیع دربرابر رباط حفر نموده از آجر ترتیب داد ومزرعه در آن حوالی احداث نمود تا باعث رونق آن بوده باشد. ٥

در«تاریخ یزد» مسطوراست که این‌رباطی که در موضع چفته واقع است **سید رکن‌الدین** به رسم خانقاه ساخته بوده و هر روزه در آنجا اطعام و مایحتاج فقرا و متردین سرانجام می‌نموده‌اند، به‌مرور زمان خرابی به‌آن‌راه‌یافته‌بود **میرزا اسحق بیک** چنانکه مرقوم گردید به‌حال عمارت آورده ساباطی بردر آن ساخت. ١٠

رباط شوراب

مدتی‌بود که‌آن رباط خراب ومسکن قاطعان‌طریق گردیده بود. [١٠٨الف] در زمانی که **میرزاجعفرقزوینی** به وزارت خطهٔ یزد تعیین گردیده به‌آن بلده آمد رباط مزبوررا عمارت نمود. و از قدیم الایام در حوالی رباط آب‌شوری بود خواست که‌آن‌را جاری سازد، دوسه چاهی که‌دربلندی حفرنمود آبی که بود درجوف زمین ناپدید گردید. ١٥

رباط پاغمش

به سرحد یزد و اصفهان در میان بیابان واقع است . جائیست خوفناك و مکانیست پر وحشت . در قدیم الایام قلعه ساخته بودند از سنگ‌رخام ، اما خرابی تمام در بنیان آن راه یافته بود . ایالت و شوکت پناه **جانی‌خان‌قورچی‌باشی** در زمان اقتدار به تعمیر آن همت گماشت و در نهایت استحکام به اتمام رسانید و بر اطراف‌آن‌برجهای عالی ترتیب داد ودرساحت آن چاهی‌حفر نمود که متردین از آن مستفیض می گردند و بانی را به‌دعا یاد می کنند . ٢٠

رباط الجیره

درسوابق زمان در آن مکان رباطی ساخته بودند که اثر آبادانی بر آن نمانده
بود . خلف الاهالی **میرزااسحق بیك بایندری** چنانچه شمه‌ای از حال او درین اوراق
سمت گزارش[1] یافته آن‌را عمارت نمود و مصنعه ساخته تا پایان کوه که در آنجا
۵ چشمهٔ آبیست‌ممر ترتیب دادوالحال از آن آب مملو می‌شود ومترددین [۱۰۸ ب]
مستفیض می گردند.

رباط خرانق

از مؤلفات اهل تواریخ به‌نظر نمی‌رسد که بانی آن چه کس بوده . در افواه
مذکور و مشهور است که چهار هزارسال و کسری قبل ازین **خورافروز** نام گبری
۱۰ رباط خرانق ودیه را ساخته و خورنق نام نهاده و به کثرت استعمال در زبان خاص
و عام به‌خرانق اشتهار یافته .

رباط ساغن[2]

در بیست و شش فرسخی یـزد واقعست و متوطنین آنجا در کمال صلاح و
پرهیزگاری و در نهایت بی‌چیزی و پریشانی‌اند و به‌امر «شال بافی» اشتغال دارند .
۱۵ سلالهٔ اولاد مصطفی شاهزاده قاسم در آن ارض مدفـون است و مـزار متبرك خراب
گردیده بود ، معمار همت رفعت ومعالی پناه زایر بیت‌الله الحرام **میرزامحمدامین
یزدی** آن مزار را تعمیر نموده فرش گسترانید و اکنون مطاف طوایف انام و معبد
خاص و عام است .

رباط پشت بادام

۲۰ در آن محل‌دوچشمهٔ آب‌واقع‌است: یکی شور ودیگری‌شیرین.ومتوطنین آنجا
درکمال تمول گردنکشی وشرارت ذاتی‌راباجلافت مکتسبی جمع‌نموده با آینده و
رونده‌سلوك‌پسندیده‌مسلوك‌نمی‌دارند. درسنهٔ [3] که خاقان کامیاب‌فلك‌جناب، **بیت:**

---

۱ ـ اصل : گذارش ۲ـ نسخهٔوزیری:ساغند ۳ـ در اصل سفیدست

[۱۰۹ الف] فریدون حشمتی جمشید جاهی

سکندر شوکتی دارا پناهی

الخاقان بن الخاقان شاه عباس ماضی بهادر خان به قصد تسخیر دارالقرار قندهار از دارالسلطنهٔ اصفهان عنان عزیمت از راه یزد انعطاف فرمود وموکب عالم‌شکوه سایهٔ وصول به «رباط پشت بادام» انداخته قبهٔ خیمه و خرگاه به‌اوج مهر وماه برافراختند متوطنین حماقت شعار قنات شیرین را به خاك انباشته اغنام و مواشی خود را به‌محال دور دست فرستادند وازمأکولات و مشروبات آنچه داشتند درجوف زمین و نهانخانه‌ها گذاشته از نظر بینندگان مخفی ساختند. مقربان بساط عزت و اهل اردوی معلی از کمی آب و به‌دست نیامدن آذوقه به‌خدمت پادشاه دادگر شتافته گفتند ، **شعر:**

کای آفتاب کشور و ای سایهٔ خدای

میمونترست چتر تو از سایهٔ همای

کار ما از کمی اطعمه به جان و از شوری آب جان شیرین به لب رسیده . پادشاه وافر احتشام بنابرین معنی که، **نظم:**

به‌حکمت حل هر مشکل توان کرد

به‌حکمت کام دل حاصل توان کرد

رؤسا و کدخدایان آنجا را طلب داشته [۱۰۹ ب] از روی تلطف و توجه نوازش فرمود و به‌لفظ گوهر افشان گفت که خدام بساط عزت و عساکر نصرت‌فرجام با سعادت از نایافتن آذوقه دراضطراز و از غایت تشنگی چون‌ماهی درشبکهٔ اضطراب . اگر به قدر مقدور در تحصیل آذوقه سعی نمایند و آبی بر عطش لب تشنگان رسانند هر آینه به عواطف بی‌دریغ پادشاهانه و نوازشات شاهانه مفتخر و کامیاب خواهند گردید . آن جماعت بی‌خرد متفق‌الکلمه به‌خاك پای‌مبارك نواب همایون قسم یاد نموده گفتند ، **بیت:**

کامکارا ماه جاهت از کسافت دور باد

خانهٔ عمر تو تا دور ابـد معمور باد

دست قدرت ما بیچارگان به قلیل و کثیر مأکول نمی‌رسد و به جز این آب تلخ
و شور کام امید ما شیرین نگشته. خاقان منصور از غایت اضطراب سپاه متفکروار
٥ پای‌سعادت به‌رکاب اشهب مراد درآورده‌با بعضی ازنزدیکان بساط اقدس درهرطرف
طوف نمودن گرفت . ناگاه جهانبین مبارکش بر اغنام بسیار و شتران بی‌شمار
افتاد که در صحرا چرا می کردند . آن حضرت [۱۱۰الف] شبانان و مستحفظان
را طلب داشته فرمودند که گوسفندان کیست ؟ عرض نمودند که تعلق به‌ساکنان
اینجا دارد و این صحرا از اغنام و دواب و اشتر مشحون است. آن حضرت فرمود
١٠ که آب‌شیرین درین سرزمین یافت‌می‌شود ؟ گفتند غدیر ومصانع دراطراف وجوانب
بی شمار و آب آنها از غایت عذوبت و صفا ثانـی آب فرات است. آن حضرت به
بارگاه خلایق پناه تشریف داده مردم آن موضع را طلب نمود و دیگر باره در باب
مأکولات و مشروبات مبالغه نمود . به‌دستور اول جواب گفتند . پادشاه عدالت‌پناه
جمعی را به‌تفحص وتجسس فرستاد. درهرخانه که داخل شدند ازمأکولات مملوی
١٥ یافتند ، و هر در که گشودند انواع مشروبات دیدند و به‌اندك تردد به‌سرچشمهٔ آب
شیرین راه بردند . بنا بر آن آتش غضب قیامت لهب شاهنشاهی شعله افروز گشته
حکم‌قتل عام صادر گردید. مقربان بارگاه جلال‌برپا ایستاده زبان ثنا گویی گشاده
گفتند سایهٔ‌دولت ظل‌الله برمفارق عالمیان [۱۱۰ ب] پاینده باد و آفتاب عطوفت
از اوج شرف و ذروهٔ عظمت تابنده ، **شعر:**

٢٠ دست رعـایت ز رعیت مـدار

کـار رعیت به رعایت گـذار

امید آنکه تقصیر و گناه این بی خردان را بهما بندگان بخشند و قلم عفو
برجراید جرایم ایشان کشند و از سر خون اینان که فی‌الحقیقة مستحق سیاست و
عقوبت شده‌اند در گذرند . پادشاه خطاپوش به‌التماس مقربان و ندما از سرخون و

ومال آن جماعت گذشت وغایتش آنکه مقرر فرمود که قوافل ومترددین که ازاطراف واکناف عالم عبورشان ازین راه می‌شد تردد ننمایندودرین باب احکام و ارقام به‌اسم حکام و عمال ممالك محروسه عزصدور یافت . لاجرم ساکنان آن موضع که از عبور قوافل صاحب ملك ومال بودند به‌صد حسرت در آن بیابان ماندند واین حکم جاری بود تا وقتی که‌مسند فرماندهی و سریرپادشاهی عرصهٔ ایران به‌وجود خسرو کیوان رفعت جمشید حشمت سکندر قدرت ، **بیت:**

فلك کوکبه شاه جمشید بخت

ملك مرتبه ماه خورشید تخت

شاه‌صفی موسوی بهادرخان آرایش یافت تزلزل دربنیان آن حکم‌افتاد [۱۱۱الف] و مردم قدم در وادی آن راه نهادند .

رباط شتران

این رباط در پنجاه و چهار فرسخی یزد واقع و داخل یزد است . در ازمنهٔ سابقه قلعه‌ای در نهایت استحکام ازسنگ ساخته دراطراف و جوانب برجهای عالی ترتیب داده‌اند و حمام و مصنعه و دکاکین ساخته و پرداخته بودند. الحال بعضی از دیوارها افتاده و خلل در بنیان ثبات آن راه یافته . ودر مابین «رباط پشت بادام» و «رباط شتران» ریگ روان بسیار و عبور مردم دشوار است . پیك خیال در آن‌محل راه نمی‌برد و وهم دوربین درآن سرزمین راه بیرون‌شدن ندارد. در افواه مشهوراست که آن ریگ به‌ریگ ختا اتصال دارد . در میان ریگ نه‌میل ساخته‌اند که مردم به آن نشان تردد می‌نمایند . بعضی را امیر الامراء العظام **الله‌وردی‌خان** و برخی را غفران پناه **میرزامعین‌الدین‌محمد** وزیر فارس ساخته‌اند .

الثالث

درذکرمصانع

مراد از مصنعه آبنبار [1] است که در زمستان آب در آن کرده عبادالله در تابستان صرف می‌نمایند. و مصانع در اصل شهر و بلوکات بسیار و ازحیطهٔ تعداد

۱ - [= آب‌انبار]

بیرونست . این تشنه‌لب وادی حیرت ذکر بعضی را به دستیاری خامهٔ واسطی نژاد [۱۱۱ ب] بیان می‌نماید .

مصنعهٔ چهارسوق

درزمان سلطنت اعلیحضرت خاقان فردوس مکان شاه‌صفی صفوی بهادرخان

۵ مرحمت پناه **خواجه‌عطاءالله** که در سلك نجبای یزدانتظام داشت به‌دلالت توفیق و وبه‌رهنمایی سعادت وبه‌دستیاری تمول درسر«چهارسوق» این‌مصنعه به‌اتمام رسانید .

افصح الفصحا **مولاناحسن‌علی‌یزدی** در تاریخ آن این ابیات به رشتهٔ نظم کشیده به‌یادگار گذاشت ، **شعر:**

به دور شاه عباس جوانبخت

۱۰ که خاك پاش آب زندگانیست

زعدلش شیر با آهو خورد آب

میان آب و آتش مهربانیست

عطاءالله را حق داد فرصت

کـه در تأییدکارآن جهانیست

۱۵ به توفیق الهی برکه‌ای ساخت

که درآبش حیات جاودانیست

به جایی جاگرفته شیرك او

که با گاو زمین درهم زبانیست

پی تاریخ اتمامش **حسن** گفت:

۲۰ بنوش ای دل که آب زندگانیست

و هم در آن ایـام خواجهٔ موفق مـرحوم دو مصنعهٔ دیگر ساخت : یکی در « محلهٔ یعقوبی » و دیگری درموضع «مریاباد حومه».اللهم اغفرله .

مصنعهٔ مصلی عتیق و مصنعهٔ دربمال امیربیرون محلهٔ مربور

از جملهٔ آثار **خواجه‌مقصودعلی‌صباغ** است .

[١١٢الف] مصنعه خان خواجه

این مصنعه ایست عظیم چون قریحهٔ صافی طبعان نیك عمیق و مانند عرصهٔ همت کریمان به‌غایت پهناور. درافواه عوام‌مشهورو به‌زبان‌خواص مذکور است که در اوایل سلطنت خاقان گیتی ستان زبده و خلاصهٔ فرمانفرمایان جهان شاهنشاه ممالك ایران ابوالمظفر سلطان شاه عباس ماضی انارالله برهانه در خطهٔ جهان‌نمای ٥ یزدچنان خشك سالی روی نمود که عنان طاقت درویش ازدست رفته درهای آسمان برزمین بسته بود و فریاد از اهل زمین برخاسته[1] ، **شعر:**

نماند جانور از وحش و طیر و ماهی و مور

که بر فلك نشد از نامرادی افغانش

عجب که دود دل خلق جمع می‌نشود ١٠

که ابر گردد و سیلاب دیده بارانش

در چنان وقتی صاحب برّو احسان **خواجه‌شاهمیراسترابادی** با مؤنتی تمام و ثروتی مالاکلام بروسادهٔ عزت و اعتبار نشسته نقود و اقمشهٔ بی‌شمار درصنادیق‌و غله و سایر حبوبات بسیارداشت ، به‌الهام ملهم توفیق وبه اشارهٔ‌هادی سبیل خواست که دست‌همت گشاده جیب و بغل عجزه و مساکین را پر درهم [١١٢ ب] و دینار ١٥ و گوشهٔ بی‌توشهٔ ارباب استحقاق را به‌غله و سایر مأکولات مملو سازد، از آنجا که همت جبّلی متوطنین‌آن خطهٔ شریفه است که دست‌احتیاج برحلقهٔ درسرای‌متمولان نمی‌زنند و کف خود مانند سایلان بی‌آبروی به پیش مخلوقی نمی گشایند و به‌غیر از درگاه‌خالق ارض والسماء ملتجی به‌احدی نشده از کسی چیزی نمی‌خواهند به آنهاالتفات نکرده‌روی ازو گردانیدند وهریك مضمون این‌ابیات به‌خاطر گذرانیده ٢٠ خود را تسلی می‌دادند ، **شعر:**

فراموشت نکرد ایزد در آن حال

که بودی نطفهٔ مدفون و مدهوش

١ـ اصل : برخواسته

روان پاك داد و طبع و ادراك

جمال ونطق و رای وفکرت وهوش

ده انگشتت مرتب کرد بر کف

دو بازویت مرتب داشت بر دوش

۵ کنون پنداری ای تاریك همت

که‌روزی خواهدت کردن فراموش

خواجه چون از اراده‌ای که داشت‌مأیوس گشت با خود اندیشید که ، **شعر:**

خواهی که خدای برتو بخشد

با خلق خدای کن نکویی

۱۰ و در«چهارسوق» در«خان‌خواجه‌ضیاء الدین محمد» طرح این‌مصنعه انداخت و منادی در داد که هر کس به‌مزدوری قیام‌نماید هرروزه فلان مبلغ ومقدار برسبیل اجرت[۱۱۳الف]خدمت‌می کنم و بنابر آنکه به‌سبب قحط و غله ، **شعر:**

به‌یزدی خورش آن‌چنان‌تنگ گشت

که نانی به جانی نیامد به‌دست

۱۵ خلایق روی به کار آوردند و هر روز از وقتی که معمار کرهٔ زمین جهت اشتعال کرهٔ خاك بر سر دیوار افلاك بر آمدی هر یك به کاری مشغول شدندی و برمثال فلك از حرکت نیاسودندی و به‌وقتی که کفهٔ آفتاب زرپاش از عمود معیار معدل‌النهار متمایل گشته علی سبیل التدریج برسطح غرب نشستی خواجه ترازوی ادای اجرت بر آورده اجرا اجرت یافته شاکرا و سعیاً مشکورا و عملا مبرورا به‌منازل

۲۰ خویش رفتندی. درآن مدت که خواجه به‌آن شغل اشتغال داشت از درگاه احدیت شهادت طلب می‌نمود . بعد از اتمام مصنعه در سنهٔ سبع و تسعین و تسعمائه روی ارادت به آستان ملایك آشیان سلطان‌سریرولایت و کرامت سلطان‌ابوالحسن‌علی‌بن موسی‌الرضا علیه التحیة والثنا آورده روانهٔ مشهد مقدس معلی گردید . بعدازشرف طواف وزیارت‌درهمان‌زودی عبدالمؤمن خان پادشاه‌ترکستان‌به‌ارادهٔ‌تسخیر آن‌بقعهٔ

شریفه عنان ادبار بدان دیار [۱۱۳ ب] انعطاف داد . چنانچه در **جلدثانی** این این مجلد گزارش [1] یافته بر آن خطهٔ بهشت منزله مستولی گشته از قتل و غارت دقیقه‌ای‌فرو گذاشت نکرد. **خواجه‌شاهمیر** به‌مطلب خود فایض گشته در حینی که در اندرون روضهٔ منورهٔ عرش درجه به‌ادای زیارت و نماز اشتغال داشت به‌تیغ یکی از اوزبکان به‌درجهٔ شهادت رسید .

مصنعهٔ محلهٔ نهادان

خواجه‌محمدامین که از کدخدا زادگان معتبر ابرندآباد و صاحب مؤونت ودر محلهٔ مزبور ساکن بود به‌احداث آن همت گماشته و همچنین درقریهٔعزآباد مصنعهٔ دیگر ساخته است .

مصنعهٔ محلهٔ ابوالمعالی

برکهٔ آبی که درآن موضع است
هر طرفش راه به‌جوی دل‌است
آب رخ چشمهٔ خورشید از اوست
تشنهٔ آن سرو که در طرف جوست
در تك آن آب عیان ریگ آن
همچو نجوم از پس هفت آسمان
از تن سیمین بدنان پاك تر
وز دل عشاق صفا ناك تر
مصری اگر آب خورد زان سبیل
تلخ نماید به لبش رود نیل

درآن‌حین که‌مرحمت‌پناه‌الواصل‌الی رحمةالله الملك القوی **خواجه‌محمدعلی** رخت هستی برراحلهٔفنا بسته [۱۱۴الف] عازم سفرآخرت بودمبلغی کرامند به‌جهت فقرا ومساکین وابناءالسبیل وصرف‌اخراجات پل‌و رباط وبر که‌وصیت‌فرمود و بعد

۱ - اصل : گذارش

ار آن که ، **مصراع** :

شد مقیم کوی ارباب وصول

رفعت و معالی پناه جامع اوصاف حسنه حاوی اخلاق مرضیه الموفق بتأییدات الملك المتین **میرزا محمد امین** خلف ارشد ارجمند سعادتمندش کـه به مکارم اخلاق و محاسن آداب معروف گشته و از سرچشمهٔ همت وافر مکرمت کام امید تلخ مـزاجان مستمند را به شهد شکرخند التفات چاشنی قند مکـرر می‌بخشد ، حسب المقدور در آن بـاب سعی نمود و به‌معماری تـوجه و التفات چنان مصنعه به اتمام رسانید .

مصانع خلف باغ عزآباد

یکی که در حوالی «ساباط جهانگیر» واقع‌شده صالحهٔ مکرمه نیتجه بدیع‌الجمال که از اقرباء **آق‌ملك** بود ساخته ، ودیگری که‌به‌جنب «مسجد خواجه علی» ساخته شده مع مسجد از جملهٔ احداث **خواجه‌علی** است .

مصنعهٔ شهاب‌الدین قاسم

زبدة‌الاماثل **خواجه‌علی اکبر طراح** که مجملی ازاحوال آن جناب به‌دستیاری قلم فیروزی رقم دربن مجلد گزارش[1] یافته ساخته است .

مصنعهٔ گازرگاه

در سنهٔ‌ثمان وستین بعدالف **مهدعلیا** حضرت والدهٔ ماجده عالی‌حضرت‌غفران پناه صفی‌قلی بیك‌وزیر یزدبه‌ساختن آن‌امرفرمود ووکلاء [۱۱۴ ب] آن بلقیس‌الزمان در اتمام‌آن‌سعی نمودند.

مصنعهٔ درب مهریجرد و درب شاهی

آن‌دو مصنعه که خاصیت چشمهٔ حیوان وزلال سلسبیل از آشامیدنش حاصل می گردد به‌سعی سید مرحوم مغفور الموفق بتأیید ملك الغفور **امیرمعزالدین‌محمد قنادی** که در زمرهٔ اولاد خیرالانام صلواةالله وسلامه علیه انتظام داشت به‌اتمام رسیده

۱ ــ اصل : گذارش

و تاریخ بنا و اسم بانی به‌خط **مولانا عبدالوهاب خطاط** بر کتابهٔ هریك ثبت است و تا غایت کام امیدتشنه لبان از آن سیراب می گردد ، **مصراع** :

چشمهٔ خضر است آبش یا زلال سلسبیل .

مصنعهٔ زاویه

در زمان سلطنت اعلیحضرت کیوان منزلت خاقان گیتی ستان ابوالمظفر سلطان شاه عباس مهد علیا حضرت مریم سیرت **جان‌آغاخانم** همشیرهٔ زبدةالاکابر محمدزمان‌سلطان بایندرتر کمان به‌اتمام این‌مصنعه‌همت مصروف‌داشت وخصوصیات حالات آن عصمت پناه در محل خود درین اوراق سمت گزارش[1] یافته.

۱ـ اصل : گذارش

[۱۱۵الف] گفتار سیوم از مقالهٔ چهارم

درذکر قری ومزارع بهشت‌بنیاد وباغات‌جنت‌آباد شهرو بلوکات

زینت شهرستان‌بیان تاریخ شهر بند امکان‌را حمدمالك الملك یزدان فایده‌رسان است که تقدیر با تدبیرش صحرای قابل التعمیر هیولای ممکنات‌را معمورهٔ خوش آب و هوای با زیب و بها ومادهٔ انسانی را که مجموعهٔ کمالات امکانی است از روی آب و رنگ زینت قابلیت عروس موجودات ساخت ، و بزه کاران مملکت طغیان را به‌محض انابت و التجا به‌بارگاه رحمتش به ابقای اثر ونام ونشان‌دردهور و قرون وازمان بنواخت . وصلات صلوات نامیات و جایزهٔ تسلیمات وافیات نثار مدینهٔطیبه‌شریف‌النبیین ونجیب‌المرسلین وآله‌الطاهرین که ازنظرفیض ومرحمتش مدینهٔ ضالهٔ ارباب جهالت مدینهٔ فاضله گردید و از غایت شفقت بررعیت آل‌هدایت‌مآل خود را که هریك باعث معموری سرای فانی و علت معموری سرای باقی‌اند به جهت حفظ بیضهٔ اسلام الی یوم‌القیام معین گردانید .

[۱۱۵ ب] اما بعد مشهود ضمایر نزهت مآثر ارباب بصایرآنکه در اصل و بلوکات آن‌خطهٔ فرح‌افزا قری ومزارع‌جنت فضاازحیطهٔ تعداد بیرونست . ذکر بعضی ازآن درذیل حالات سلاطین‌و وزراء مرقوم گردیده و برخی که قابل تحریر و بیان‌نیست کلك شیرین مقال زبان [از] توصیف آنها خاموشی گزیده به تعریف قصبات وقرای مشهوره به ترنم درمی آید .

اهرستان جنت نشان

هستند متفق همه عالم که هیچ کس
زین گونه جایگاه ندیدست هیچ جای

آن‌موضع دلگشا ازقرای مشهورهٔ جهان ورشك روضهٔ جنان است. دراطراف نهرهای آب چون سلسبیل‌روان، وباغات فردوس مانندش ثانی بهشت جاویدان، ۵
شعر :

هست هر باغ او چو فردوسی
هر طرف کوثر زلال روان
سرو در رقص از گذار صبا
بلبلان در فغان به‌صد دستان ۱۰

سکان منازل و عماراتش **زردشتی**‌نژادان ماه روی مشکین موی که نه‌چشم چرخ مانند رخسارشان در اطراف جهان دیده ونه بدست دهر مثل چنان نگاران رسیده، رخسارهائی چون روز وصال‌تابان وزلفهایی‌چون شب‌فراق غریبان بی‌پایان. ماه شب چهارده به‌مدد اقتباس آفتاب جمالشان شب تیره‌را رخشان‌تر از روز روشن سازد وچراغ جهان افروز آفتاب که [۱۱۶ الف] قندیل پیشگاه سپهر است باپرتو ۱۵ شمع دلاشان تاب برابری نیاورد. وزبان زمان دروصف هریك ازآن نازنینان به‌این ابیات‌مترنم ، **شعر:**

جمالی چو در نیمروز آفتاب
کرشمه کنان نرگس نیمخواب
رخی چون گل و آب گل ریخته ۲۰
میان لاغر و سینه انگیخته
به شیرینی از گلشکر نوشتر
به نرمی ز گل نازك آغوشتر

واز جملهٔ باغات مشهورهٔ آن محل فردوس قرین **باغ مهرآباد** است که به‌یمن

معمار همت عالی نهمت نواب مرتضی ممالك اسلام مقتداء طوایف انام اعاظم سادات با احترام **میرزاشاه‌ابوالمهدی** مد ظله السامی عمارت یافته ، **شعر:**

تبارك الله ازین روضهٔ بهشت آیین
که‌هست‌غیرت‌نزهت‌سرای‌خلدبرین
٥ حسد برد زکمالش بنای ذات عماد
خجل شودزجمالش نگارخانهٔچین

و در آن باغ دلگشا عمارتی ساخته شده که تا جام جهان نمای خورشید بر گرد صراحی فیروزه فام فلك در دور است و سپهر بر گرد مرکز زمین گردان مانند آن عمارتـی سزاوار عیش و عشرت و منزلی شایستهٔ سرور و بهجت ندیـده،
١٠ [١١٦ ب] و تا مهندس روزگار برمسند هنرمندی قرار دارد مثل آن قصر وتالاری در ربع مسکون به‌نظر در نیاورده . صفه‌هایش از فیض باطن اولیا صفا یافته وانوار عنایت ایزدی از روزنهاش تافته ، **مصراع :**

ز روزنهاش نوربخت تابان

و براطراف از طلوع گل و ریحان چون گلزار آسمان به‌کواکب آراسته و
١٥ آن گلستان جنت سرشت از لاله و نسرین پیراسته ، **شعر:**

مـروح صبـا از نسیم گلش
معطـر هـوا از دم سنبلـش
درختانش طوبی صفت سر به‌سر
بر آورده بر اوج افلاك سر

٢٠ و دربرابر قصر وعمارت خیابانی ازسروغرس گردیده ودر انتهای باغ درخت چناریست که دهقان حکمت به‌ید قدرت آفریده و باغبان صنع به آبیاری مرحمت تربیت نموده، **شعر:**

چنار سالخورد سرو کردار
فلك چون بار سرو از وی نمودار

ازو گاو زمین در دادخواهی
ز ریشه ساخته قلاب ماهی

[۱۱۷الف] و دیگر باغیست متعلق به‌سر کارعالی‌حضرت مرحمت وغفران پناه **کمالاالله‌قلی‌بیکا** وزیر دارالعبادهٔ یزد. هر چنددر ذیل احوال آن دستور عدالت‌شعار بیان عمارت‌باغ مذکور تحریر یافته‌بنابر مناسبت درین مقام طوطی شکرستان ٥ بنان بیان می‌نماید که آن باغیست نمونهٔ روضهٔ خلد برین ، صبا از زلف پرتاب بنفشهٔ اونافهٔ مشك ناب گشوده وعطار شمال ازجعد پرشکن نسرینش عنبرتر ربوده، ریاحین‌جنان ازروایح گلهای سیرابش سمت طراوت جستندی و شکوفه‌های نهال سدره و طوبی از انوار اشجار سرافرازش صفت لطافت وام کردندی ، **شعر:**

به‌خوبی باغ چون خلد برین است ۱۰
درآن‌خلد برین گل حورعین است
سمن ساقی و نرگس جام در دست
بنفشه پر خمار و سرخ گل مست
فکنده سنبل تر زلف بر دوش
گشاده باد نسرین را بناگوش ۱۵
نوای بلبل و آواز درّاج
شکیب عاشقان را داده تاراج

و دیگری از باغات جنت‌آباد اهرستان **باغ علیشاباد** است .

زخوبی بس‌که دامنگیر جان‌است
گلش مرغ نگه را آشیان است ۲۰
شکوفه از صفا در نور پاشی
نهال از برگ در **عینك** تراشی
[۱۱۷ب] زشوق دیدن گلهادرین‌باغ
برآید عندلیب از بیضهٔ زاغ

هوایش را چنان عیسی دمی‌خوست
که‌مغز پسته طوطی گشته درپوست
ز چتر افرازی سرو و گل و بید
درو مهتاب داری نور خورشید
۵ نگه بر شاخه‌ها بهر تماشا
چو تار عنکبوتان مانده بر جا
نسیم از نورپاشی رشك ماه است
زموجش چشم نرگس پرنگاه‌است
سمن هر سو چو مژگان اسیران
۱۰ گرفته چشمه ای در زیر دامان
نسیم از بوی گلها مست و مدهوش
درو هرسو دکان عطر بر دوش
هوایش در لطافت آن چنان است
که بر دوشش سمن بار گران‌است
۱۵ صفای نسترن با ماه توام
ز روشن کاری مهتاب شبنم
گل صد برگ از آن خندان‌نشسته
که صد آئینه را یك دسته بسته
صنوبر همچو لیلی عشوه پرداز
۲۰ شده صد بید مجنونش نظرباز
چنار آغوش بگشوده ز هر سو
کشد خمیازه بر بالیدن او

آن باغ ارم تزیین که باغ ارم از رشك طراوت آن روی در نقاب خفا کشیده و به‌مدد انفاس شمال راحت افزایش دل پژمرده حیات تازه یافته در سنهٔ[1]

۱ - دراصل سفیدست

و تسعمائه معمار همت عالی نهمت نواب [۱۱۸ الف] مرتضی ممالك اسلام مقتداء ارباب عرفان نور حدقهٔ اشراف و اعیان جهان **امیر غیاث‌الدین محمد میرمیران** به عمارت آن امر فرمود . مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعتی خجسته‌وطالعی‌شایسته‌طرح‌عمارات‌عالی‌اساس‌انداختند. عمله وپیشه‌کاران چابك‌دست که‌هریك سرآمد کشوری و یگانهٔ مملکتی بودند دقایق حذاقت و مهارت درتشیید ۵ ارکان وبنیان آن به‌ظهور رسانیدند . اصناف صناع و پیشه‌وران هر یك در فن خود غایت جهدمبذول داشتند تا ازمیامن التفات آن حضرت شرفات عالیش چون مصاعد قدربانی به محاذات ایوان کیوان رسید، و صفای‌صحن دلگشا و طیب‌هوای روح ـ افزایش خط نسیان براوصاف باغ جنان و روضهٔ رضوان کشید ، **شعر:**

۱۰ زهی بلند بنایی که‌غرفه‌های بهشت
ز رفعتش همه‌هستندمعترف به‌قصور

و بر اطراف و جوانب فواره‌ها وآبشارها درجوش و خروش ، **نظم:**

ز جیب ارغوانهای شفق پوش
ز آب لعل صد فواره در جوش
۱۵ ز هر سو آبشاری ارغنون ساز
همه از یکدگر در جلوه ممتاز
یکی چون ابر نیسان قطره‌باراست
گلاب‌افشان[۱۱۸ب]جیب‌لاله‌زارست
نسیم از قطره افشانیش هردم
۲۰ دهد بر باد خرمنهای شبنم

و دیگری از باغات آن محل موسوم است به **باغ فردوس** و آن باغیست به غایت دلگشا و روضه‌ای بسیار خوش هوا ، **نظم:**

درختانش همه بالا کشیده
بر آنجا میوه های خوش رسیده

ز بالای درختان سرافراز
نواخوان گشته مرغان خوش آواز

آن جنت المأوی نیز ازجملهٔ آثار نواب مرتضی ممالك اسلام مقتداء طوایف انام **امیر غیاث‌الدین محمد میرمیران** است و یکی از شعرا گفته ، **بیت:**

۵ باغ فردوس کزو خاطر رضوان شادست
بلبلش هیمه کش مطبخ « عیشاباد » است

و دیگر از باغات مشهوره **باغ شاه** است. مؤلف «تاریخ جدید یزد» مرقوم قلم فصاحت رقم گردانیده که آن باغ ازجملهٔ مستحدثات اتابکیان و موسوم بودبه «**باغ ابوسعیدی**». نصرة الدین شاه یحیی مظفری درایام سلطنت خوددرآنجا عمارات ۱۰ عالیه از طنبی وحوضخانه و شاه‌نشین و ایوانها و تالار ساخته دریاچهٔ وسیع در پیش تالارترتیب دادو اطراف دریاچه راسرو [و] چنارغرس نمودوتمام عمارات را به‌کاشی الوان تزیین فرموده قصیدهٔ شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی بر کتابه مثبت نمود و مطلع قصیده در حین تحریر به‌خاطر بود درین اوراق نگارش یافت ، **قصیده** :

فضل خدای را که تواند شمار کرد
۱۵ [۱۱۹ الف] یا کیست آنکه‌شکر یکی‌ازهزار کرد
آن صانع قدیم که بر فرش کاینات
چندین هزار صورت الوان نگار کرد

و بر در باغ ساباطی عالـی اساس بنا فرموده در برابر آن میدانـی در غایت وسعت و براطراف طاق‌نماها ترتیب داد. واز کنارمیدان تاسر «پل چهارمنار» خیابان ۲۰ کرده درخت بید وچنار نشانید. وهمچنین در همان بـاغ حمامی چون دل عاشقان گرم بنا نمود وموسوم نمودآن باغ رابه **باغ ساباط** واکنون متعلق گشته به‌سرکار وکلای خاصهٔ شریفه .

ودیگری ازباغات مشهورباغیست موسوم به **باغ سیبك** ودر تحت متصرفات سرکار خاصهٔ شریفه است ، **شعر:**

درین باغ خوش میوه‌های ترست
به زیبایی از یکدگر خوشترست

و بردر باغ درخت چناریست که باغبان حکمت به‌ید قدرت آفریده ودربلندی از تمام اشجار به سر آمده و به بزرگی و اصالت در میان درختان سرفراز گشته.[1]

[۱۱۹ ب] و دیگری از باغات جنت نما **باغ شاه‌نگار** است که در « محلهٔ خیرآباد» واقع گشته وتعلق به‌عالی جناب افادت وحکمت پناه جالینوس الزمانی **میرزامحمدمفیداءحکیم** دارد . در نزاهت و لطافت آن باغ جنت رتبت رشك فلك اخضرودرصفا و وسعت داغ‌نه‌ناصیهٔ فردوس اعلی. زمینش چون چهرهٔ بتان‌حورسیما طرب انگیز و سروهایش چون گیسوی مــاه رویان دلاویز. خاصیت دم عیسوی در انفاس شمالش مضمر و حیات جاودانی در صفای هوایش مخمر ، **بیت:**

این مقام خوش که مستغنیست ازنقش‌ونگار
هست با جنات تجری تحتها الانهار یار

[۱۲۰ الف] ذکرمامانوك مشهور به‌شاه‌پریان

هرچند ذکر احوال او در ضمن مزارات مناسبت داشت لیکن چون نسبت و حالاتش معلوم مسوداوراق نگشت و به‌غیر از شهرتی که در افواه دارد اسم او را در سلك اولیا و اتقیا در آوردن از ادب دور بود و به کلی از قلم انداختن لایق‌نی ، لهذا درین‌مقام به‌مناسبت تحریر می‌یابد که در زمان سلطنت امیر زاده اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر صاحبقران چون **امیر ترمش** به حکومت بلدهٔ یزد تعیین گردید درین مکان طرح عمارت انداخته صفهٔ عالی و دو گنبد درجنب آن ساخت و جماعتخانهٔ‌نیکو ترتیب داد و آب تفت جاری نمود. و بعدازآنکه ولایت عـراق در حوزهٔ[2] تصرف خاقان سعید میرزا شاهرخ سلطان درآمد **سیداحمد** ولد امیر ترمش دست‌از امارت برداشته ملبس به‌لباس فقر گردید و درین مزار متوطن گردید وخانه بجهت اولاد وسکنای خود بساخت وحمامی نیکو ترتیب داد وازجانب خاقان‌سعید

۱ ـ صفحه الف همینجا ختم میشود. ۲ ـ اصل : حوضه

مبلغی کلی به رسم سیورغال در وجه او مقرر گردید . آن سعادتمند کمر خدمت مجاوران و مسافران [۱۲۰ ب] بر میان بست و املاك و رقبات بسیار بر آن وقف نمود و حاصل آن را به‌جهت مرسوم خدام و اطعام فقرا مقرر کرد وتا مدتی معمور و سیرگاه مردم نزدیك و دور بود و به‌سبب امتداد ایام و شهور خرابی تمام به‌حال عمارت راه یافت. زیرك عتیق ملا احمد گلابگیر که به‌امر چوپانی روزگار می گذراند آنچه به‌سبیل اجرت به‌او رسیده و می‌رسد صرف اخراجات آن مزار وخانقاه می کند والحال آبادانی ورونق تمام به‌هم رسانیده است .

ذکر باغ عشرت‌آباد

باغیست مشتمل بر انهار واشجار گوناگون ، **شعر:**

فضای[1] دلگشایش جان فزودی
هوای جان فزایش دل گشودی
دمیده سبزهٔ تر بر لب جوی
چو خطی گرد لب خوبان دلجوی

مرحمت وغفران پناه **میرزا حکیم کلانتر** در این مقام طرح باغ انداخته اشجار سرو و چنار و کاج و اشجار غرس نمود و بر در باغ دکان و سرا ترتیب داد و در جنب آن طاحونه ساخت و چون به‌حد کمال رسید و فتور به احوال آن جناب راه یافت به‌بیع لازم به سرکار **علی‌مردان‌خان** انتقال گرفت و الحال داخل خالصجات سرکار خاصهٔ شریفه است.

ذکر باغ سعد آباد

کند روشن صفای گل درین باغ
چراغ کرم شب تاب از پر زاغ
هوا با چرب‌ونرمی گشته همخواب
توان روغن گرفت از شیر مهتاب

درزمان سابقه این مقام باغی بودمشهور ومعروف به «**باغ ابوسعد**»،وعمارات

۱ـ اصل: فزای ۲ـ نسخهٔ وزیری: ابوسعید

تمام انهدام یافته واراضی ازحلیهٔآبادی دورمانده، [۱۲۱الف] حضرت غفران‌پناهی **میرزاحکیم** در وقتی که بر مسند کلانتری خطهٔ یزد تکیه داد درین مکان باغی بُودمشهوربه **باغ خواجه سعد** [1] به‌بیع‌لازم‌خریداری کرده بسیار ازاراضی وصحاری داخل نموده و خیابانها طرح انداخته اشجار سرو و کاج و چنار و بید غرس نمود و آن باغ که قریب به‌دویست قفیز است به‌حلیهٔ آبادانی آورد و بردر باغ دکاکین ۵
و بازار طرح انداخت . بعد از آنکه کوکب طالع آن جناب به‌حضیض وبال رسید آن باغ جنت‌آباد به‌تصرف شرعی ز کلا سیادت و غفران پناه **میرجمله** قرار گرفت و اکنون درتحت تصرف و کلای عظام ورثهٔ کرام آن حضرت است .

ذکر چم تفت

روضة ماء نهرها سلسال ۱۰
دوحة سجع طیرها موزون
آن پر از لالهای رنگارنگ
وین پر از میوه‌های گوناگون
حبّذا آب **تفت** و **اهرستان**
که چو خلد برین بود به‌جهان ۱۵
هست هر باغ او چو فردوسی
هر طرف کوثر زلال روان
چون دم عیسی است روح افزا
راح و روحش که هست راحت جان
سرو در رقص از گذار صبا ۲۰
بلبلان در فغان به صد دستان

در زمانی که اورنگ سلطنت عراق خصوصاً خطهٔ بهشت نمای یزد به‌وجود نصرت الدین [۱۲۱ ب] شاه یحیی آرایش داشت ، در مقام **چم** که دو فرسخی **تفت** و سه فرسخی شهر است و آب سردسیر و گرمسیر داخل هم می‌شود طرح

۱ـ نسخهٔ وزیری : سعید

عمارت انداخته صفهٔ عالی و طنبی و گنبدها ترتیب داد و حوضی مانند فکر عقلا
عمیق و مانند همت کریمان پهناور در پیش ایوان ساخت و بعد از آنکه بلدهٔ یزد
به‌تصرف امیرزاده اسکندر درآمد به‌تجدید عمارت امر فرمود . و **خواجه جلال‌الدین**
محمود خوارزمی نیز در تعمیر آنها همت گماشت . وبه‌مرور ایام خرابی‌تمام به‌حال
۵ عمارت راه یافته ازحیطان انتفاع افتاده بودمعمارهمت عالی‌حضرت رفیع‌منزلت‌سامی
مرتبت سیادت منقبت ملاذ و ملجاء ایام و کامکار انام **میرزاشاه‌ابوالبقا کلانتر**
به‌تعمیر آن همت گماشت و باغی احداث فرموده مشجر ساخت و اکنون در کمال
آبادانی و نهایت معموریست ، چنانچه در وصف آن گویند ، **قصیده:**

این قصر بی نظیر که منظور عالم است
۱۰ چون‌چرخ‌بر کشیده‌وچون‌خلدخرم است
بر خلق صد هزار در از خرمی گشاد
گویی درو مفرح ارواح مدغم است
بر باد داد آب رخ عرصهٔ ارم
باغش که چون حدیقهٔفردوس درهم است
۱۵ صحن مبارکش چه عجب گر شد ازصفا
جام جهان نمای خداوند او جم است
از فیض ابر بخشش دریا نوال او
چون چشم بحرچشمهٔ خورشیدپرنم است
بادا ز یمن دولت و بخت جوان او
۲۰ چرخ کبودپوش که پیر مقدم است

[۱۲۲الف]قریهٔ ارم‌تمثال تفت

شعر:

ازو تا یزد یك شب در میان است
بهشتی گر به عالم هست آن است

آن قریهٔ بهشت بنیاد در میان کوه واقع شده ، **شعر:**

چه کوهی از فضا در دهر مشهور
فروزان لاله اش چون آتش طور

و گویا آن موضع باغیست همیشه بهار یا قلعه ایست آهن حصار. اکابر و اهالی را گلشنی است عشرتگاه ودرویشان را خانه ایست خاطرخواه. حقا که سوادمینا- رنگ اوازروضهٔ بهشت دلگشای تر ونسیم شمال غالیه بیزش ازمشك تتارعطرسای تر، ۵
بیت :

صد هزاران گلی شکفته درو
سبزه بیدار آب خفته درو
هر گلی گونه گونه از رنگی
بوی هر گل رسیده فرسنگی ۱۰

و در آن موضع دومحله است: یکی بردامن کوهی افتاده که قله‌اش باسبز- خنك فلك عنان در عنان و کمرش با سطح منطقةالبروج رکاب در رکاب و آن را **محلهٔ گرمسیر** خوانند. ودر میان باغستان محلهٔ مذکور کوهیست که به قدرت کاملهٔ الهی پای ثبات درزمین استوار کرده وسر به کرهٔ اثیر رسانیده. درسنهٔ خمسین ۱۵ والف که امارت پناه **داودبیك** غلام سر کار خاصهٔ شریفه به حکومت خطهٔ یزد علم اقتدار افراشته بود در قلهٔ کوه مزبور تختی ساخته واکنون به **تخت داودبیك** اشتهار یافته و **ملاادهم بافقی** چند بیتی در تعریف آن به رشتهٔ نظم کشیده و این بیت از آن جمله است ، **نظم:**

تختی که سلیمان نبی داد به باد
داود سلیمان شد و از باد گرفت ۲۰

و دیگری را **محلهٔ سردسیر** نامند. و درمیان این دومحله رودخانه واقع است بی‌آب و از تشنگی جگرش کباب. اطراف و جوانب درختان سایه‌دار [۱۲۲ ب] سر به فلك افراخته و در و دیوار و صحن از مشعل لاله بزم افروز باغ جنان گشته.

مثنوی :

شده جلوه‌گر نازنینان به باغ
رخ افروخته هر یکی چون چراغ
شده مشك بو غنچه در زیر پوست
٥ چو تعویذ مشکین به بازوی دوست
غزل خوانی بلبل صبح خیز
تمنّای می‌خوارگان کرده تیز
نشاط از گل و سبزه گلشن شده
چراغ گل از باد روشن شده
١٠ بنفشه سر زلف را خم زده
گره در دل غنچه محکم زده

هوای روح افزای آن قریه در غایت اعتدال، ودست بیماری‌وامراض از دامن ساکنان آن کوتاه. متوطنین آنجاتوانا ودانا و رنگ رخسارشان چون گل حمرا. منبع قنوات تفت از **شیرکوه** است و آن چنان کوهی‌است که سرتیغ[1] سبز-
١٥ فامش از سر افق گذشته و گویا شیخیست که پای ثبات در دامن تمکن کشیده و سنگ قناعت برمیان بسته ، **بیت:**

ز رفعت بر فلك آن کوه سر داشت
که گویی بیستون را بر کمر داشت
غلط گفتم اگر بر پا ستادی
٢٠ فلك بر دامن او سر نهادی

و در دامن آن کوه پرشکوه مرغزاریست که سواد مینا نمایش چون مرغزار [١٢٣ الف] پیراسته و روی زمینش مانند صحن آسمان آراسته ، **شعر:**

زهرسو چشمه ای چون آب‌حیوان
چراغ لاله هر جانب فروزان

١ـ کذا ، ظاهراً «ستیغ» مناسب‌ترست .

بنفشه رسته و سبزه دمیده
نسیم صبح جیب گل دریده
شقایق بر یکی پا ایستاده
چو بر شاخ زمرد جام باده

۵ وازاطراف وجوانب آن مرغزار چشمه‌ها و قنوات جاری و به موضع «فراشاه» می آید و به آب چشمه‌های آنجا مخلوط شده به قریهٔ تفت می آید و آن را «آب تفت» می نامند. و در سر «محلهٔ سردسیر» به موضع «پای چنار» مشهورا دو چشمه جاری می گردد : یکی را **سعدآباد** و دیگری را **نصیری** می گویند .

در « تاریخ جدید یزد » مذکور و مسطور است که به سعی **نصیرالدین** نام ۱۰ شخصی قنات سعدآباد نصیری جاری گردیده و جمعی بر آنند که شخصی بوده ودو چشمه جاری ساخته و چون میخواسته که به حکم لاتثنی الاوقد تثلث به اجرای قنات دیگر کمر بندد دراثنائی که مقنیان به حفر نمودن آن قنات مشغول بودند آوازی می‌رسد که « نه سیری »! یعنی سیر نمی‌شوی، ودست از آن بازداشته قنات اول را «سعدآباد» و ثانی را « نسیری » نام می گذارد و الحال دردفاتر و اسناد « نصیری » ۱۵ [۱۲۳ ب] به صاد مرقوم می گردانند . به هر تقدیر چشمهٔ سعدآباد و نصیری با یکدیگر ممزوج [گشته] واز میان قریه درباغات و منازل گذشته به خانقاه می آید .

ذکر خانقاه بهشت بنیاد تفت

بدان ای عزیز که بانی آن خانقاه دلگشا نواب سیادت و نقابت منقبت کرامت و ولایت مرتبت اختر نور بخش برج رسالت و نیّر جهانتاب سپهر جلالت مقتدای ۲۰ عرب والعجم سلطان اولیا و مرشد طوایف امم شاه **نورالدین نعمت‌الله‌ولی** [است] که قطب اولیاء زمان وقدوهٔ اهل ایمان و آفتاب آسمان عرفان ومخدوم جهان و جهانیان بوده و فی الواقع خانقاه مذکور رشك روضهٔ جنان است. و در وسط آن کوشکی رفیع عالی ساخته شده مشهور به **صفهٔ صفا** . و بر اطراف خانقاه بیوتات و غرفات جهت مسکن مساکین و زهاد ساخته شده ومطبخی نیکو عمارت شده و یوماً فیوماً

اطعام به جهت فقرا و سفرهٔ اغنیا و توانگران معد و مهیا می‌شود ، و این ابیات از اشعار خاصهٔ آن حضرت در کتابهٔ درگاه ثبت گردیده ، **بیت:**

نعمت‌الله را اگر خواهی که مهمانی کنی

سفره[ای] گرد جهان سرتا به‌سر باید کشید

۵ ور به قدر همتش سازی سرای مختصر

چار دیواری به هفت اقلیم در باید کشید

[۱۲۴ الف] و دربرابر کوشك مزار متبرك ساخته وقبهٔ عالی‌اساس ارتفاع یافته و قبر مطهر از مرمر تراشیده شده. اما جسد مبارك آن حضرت در مزار منور ماهان کرمان آسوده گشته وطرف قبلی نواب آفتاب اصحاب بلقیس‌مکان خدیجة‌ـ

۱۰ الزمان فاطمة الدوران مریم شان مهدعلیا علیهٔ عالیه **خانش‌بیگم** همشیرهٔ محترمه خاقان‌جنت آشیان شاه‌طهماسب علیه‌الرحمة والغفران که حرم‌محترم نواب مرتضی ممالك اسلام مقتدای طوایف انام‌زبده وخلاصهٔ اولاد سیدانس وجان مرشد ومخدوم عالمیان شاه نورالدین نعمت‌الله باقفی بود مسجدی عالی اساس بنافرموده ودرغایت تکلف و کمال تزیین به اتمام رسانیده .

۱۵ و در جانب دیگر عمارتیست که آنرا **منصوریه** می‌نامند ، **شعر:**

طاق بلندش به فلك گشته جفت

حامل او گشته فلك در نهفت

قبهٔ او بر شده بالای چرخ

فرش تهش اطلس والای چرخ

۲۰ و الحق **خانقاه** مزبور عرصه‌ایست دلگشای و فضائیست روح افزای. به‌غایت طویل‌و عریض‌مشتمل بر بیوتات وغرفات بی‌شمار ومحتوی بر جداول و انهار بسیار، و ساحت آن خوش و خرم و بوستانی تازه‌تر از گلستان ارم . [۱۲۴ ب] هوای آن‌نسیم بهار را اعتدال بخشد وشمامهٔ‌روح‌افزایش دماغ جان‌را معطر سازد، **مثنوی:**

گلستانی چو گلزار جوانی
گلش سیراب آب زندگانی
نوای عندلیبش عشرت انگیز
نسیم عطربیزش راحت آمیز

و آب جداول و انهارش به صفا با صبح صادق دم برابری می‌زند و در نمودن ۵
عکس‌صورت بر آینهٔ گیتی نمای سبقت می گیرد . دانهٔ ریگ در قعر آن توان‌شمرد
و بیضهٔ ماهی در جوف آن توان دید .

درشهور سنهٔ اربع وسبعین والف هجریه معمار همت بلند نهمت نواب سیادت
ونقابت مرتبت‌والامنزلت‌متعالی‌رتبت‌افتخار آل‌سیدالوری سلالهٔ خاندان «ویطهر کم
تطهیرا » مرتضی ممالك اسلام نظاما **میرزاشاه‌ابوالمهدی** کـه خلف صدق سید ۱۰
اولیاست برساحت در خانقاه دریاچهٔ عالی ساخته که آبش به‌صفا چون‌رخسارتازه ـ
رویان گلعذار و به‌حلاوت چون سخن شکرلبان شیرین گفتار، و اطراف وجوانب
درختان سایه‌دار غرس [1] نموده ، **شعر:**

زیك‌سو شاخ ریحان بر دمیده
ز دیگر سو درختان سر کشیده ۱۵
به پای سرو سنبل در فتاده
بنفشه پیش سوسن سر نهاده

[۱۲۵ الف] ذکرباغ دیوانخانه

برخواطر فیض مظاهر ارباب جاه و جلال پوشیده نماناد کـه عالی حضرت
سیادت منقبت والا رتبت در دریای سیادت و ماه برج ولایت **میرزاشاه‌ابوالمهدی** ۲۰
پیوسته پیشنهاد خاطر خطیرش به احداث باغات و اجرای قنوات و بنای عمارات
راغب و مایل است و معمار همت عالی نهمتش در شهر و بلوکات بسیاری از قری و
مزارع و بیوتات و باغات به اتمام رسانیده و از آن جمله **باغ‌دیوانخانه** قریهٔ تفت

---

۱ ـ اصل : غرص

است که چون همت جوانمردان‌وسیع، واطراف وجوانبش نهرهای آب زلال جاری.
انفاس باد شمالش دل پژمرده را حیات جاوید بخشد واز صوت بلبلانش دل غریبان
فرح و سروری به هم‌رساند . معماران ماهر و هنرمندان کامل حسب الاشارهٔ آن
حضرت قصرهای رفیع و ایوانهای وسیع که شرفات آن چون قدربانی از ایوان
۵ کیوان در گذرانیده‌اند، وخیابانهای سرو و چنار ترتیب داده اطراف و جوانب را
اشجار میوه‌دار و گلهای خوشبوی و ریاحین دلجوی نشانیده‌اندودریاچه‌های عالی
و جداول از آب صافی مالا مال وپر ، **شعر:**

گلابست گویی به جویش روان

[۱۲۵ب] همی شاد گردد به بویش روان

۱۰ چمن فردوس مثالش از نزهت اشجار خاك حسرت در دیدهٔ روضهٔ ارم ریخته
و از طراوت ازهار و انهار مهر الفت برسینهٔ بوستان و خورنق نهاده . روی زمینش
چون رخسار شاهد حله‌پوش منور، ونسیم هوایش چون طبلهٔ عطار معطر . درختان
نونهالش ازبسیاری اثمار چون پیران‌پشت‌خمیده، ومیوه‌های حلاوت آمیزش چون
حلوای بهشتی بی حرارت آتش رسیده . سیب بی‌آسیبش مانند ذقن دلبران سیم‌تن
۱۵ دلها را صید کرده ، و به‌لطیفش چون کوزه‌های آب نبات از هر شاخی درآویخته،
شعر :

باغی چو بهشت در نکویی

یابی تو درو هر آنچه جویی

گر پیر به دیدنش شتابد

زو عمر گذشته باز یابد

۲۰ زو هر چه بدست کم بیابی

یابی همه چیز و غم نیابی

ذکر باغ دلگشا

تا مقیمان کهکشان در مرغزار آسمان نگهبانند و ذکر چشمهٔ حیوان بر

زبانها جاریست ، منزلـی خوش هوا و محلی دلگشاتر ازین ندیـده و نشنیده‌اند ، **شعر :**

در آب صافی حوضش، عیان توان دیدن

جمال صورت و معنی به چشم عالم بین

و تا هنروان‌بی‌مانند نقش[۱۲۶الف]قصور برصفحهٔ خاك ریخته‌اند به‌زیبایی ۵
و ارتفاع آن عمارت قدرت نیافته‌اند ، **شعر:**

چون دل دانا درو پیداست صورتهای غیب

بس که مصقولست دیوار و درش آئینه‌وار [۱]

[۱۲۶ ب] ذکر بقعهٔ صفیه

آن بقعهٔ رفیعه از غایت صفا چون روضهٔ بهشت پرنور و از لطافت هوا چون ۱۰
باغ ارم محل بهجت وسرور ، **شعر:**

سبزه‌ها نو دمیده بر لب جوی

باد صبح از شکوفه عنبر بوی

زلف سنبل به حلقه‌های کمند

کرده جعد بنفشه را در بند ۱۵

در زمانی کـه وزارت خطهٔ دلگشای یزد حسب الفرمان قضا جریان خسرو
خلد آشیان صاحبقرانی به وزارت و غفران پناه خلف الاعاظم **صفی‌قلی بیگا** مقرر
گردید فی‌شهور سنهٔ سبع وستین بعدالف به‌ساختن این‌بقعه همت گماشت واستادان
چابك‌دست در اندك‌زمان[۱۲۷ الف] چنان عمارتی که با قصر خورنق دم همسری و
لاف برابری‌می‌زند به‌اتمام رسانیدند ، و بعد از آنکه شرف اتمام یافت آن‌حضرت ۲۰
به‌سبب بیماری که عارض ذات‌شریفش شده‌بود به محفه نشسته بدانجا رفت. دروقتی
که محفه برزمین می گذاشتند بر زبان آورد که ، **مصراع :**

در ساعت خوب جا گرفتیم.

به‌حسب اتفاق در همان شب بیماری او اشتداد یافت و بعد از چند روز مرغ

۱ـ صفحهٔ‌الف بهمین‌جا ختم می‌شود

روح شریفش از تنگنای قفس پرواز نموده به مقام «حور مقصورات فی الخیام» خرامید و در همان مکان مدفون گردید . بعضی از رقبات و باغات و بازارچه که مشهور است به «بازار آقا» در قریهٔ تفت وقف نموده و حاصل آنهـا صرف اطعام فقرا و مرسوم حفاظ و مؤذنان میشود .

۵ **ذکر باغ دولتخانه**

بر پیشگاه خاطر ارباب دولت مخفی نماناد که آن باغیست چون روضهٔ رضوان دلگشای و مانند خلد برین بهجت افزای. از طراوت [1] و صفا چون بستان بهشت تازه و خرم ، **نظم:**

بسی گل شکفته براطراف باغ

۱۰ برافروخته هر گلی چون چراغ

درختش ز طوبـی دلاویز تر

ز سوزن نهالش زبان تیزتـر

[۱۲۷ ب] و در آن باغ عمارتیست که دست ارتفاعش کمربند جوزا وشرف اعتلایش پای شرف بر ایوان کیوان مینهد ، **شعر:**

۱۵ چنین بنای همایون فلك ندید به چشم

چنین عمارت عالی جهان ندارد یاد

و آن باغ و عمارت که نشانه‌ای از گلستان ارم وقصور جنان است به‌فرمودهٔ نواب مستطاب مرتضی ممالك اسلام مقتداء طوایف انام نور حدقهٔ ارباب عرفان **امیر غیاث‌الدین محمدمیر میران** به اتمام رسیده .

۲۰ **ذکر باغ متعلق به حضرت سیادت و نجابت و معالـی پناه خلف‌السادات العظام شمسامیرزا محمدرفیعا**

درسنهٔ احدی وسبعین‌والف‌معمارهمت حضرت مومی‌الیه در«محلهٔ گرمسیر» به‌ساختن عمارت‌راغب گشت در ساعتی فرخنده به‌طالعی خجسته ، **مصراع :**

کـه تفاخر کند بدان ایام

۱ـ اصل: تراوت

مهندسان کاردان و معماران چابك دست روشن روان در باغی جنت نشان طرح عمارت را به کلك بصارت بر لوح مهارت کشیدند. بعد ازعزقبول خدام بانی به‌جدی از حد بیرون و سعی از اندازه افزون روزوشب به کار مشغول گشتند تاسقف رفیعش در بلندی از شرفات ایوان کیوان بگذشت و وضع بدیعش درنزاهت [۱۲۸ الف] غیرت روضهٔ‌رضوان گشت و در اندك روزی ، **مصراع** : ۵

به‌خرمی وخوشی‌این سرای میمون‌را

به اتمام رسانیدند و نهرهای آب در پیش عمارت جاری ساختند ، **نظم**:

آب مگو شیرهٔ شاخ نبات
در مزه همشیرهٔ آب حیات

و در اطراف عمارت اشجار گونا گون نشانیدند . اکنون ، **مثنوی** : ۱۰

به نوعی از طراوت گشته شاداب
که نو شد تشنه از مد نفس آب
ز رنگین شاخه‌های بید مجنون
عیان قوس قزح [۱] برسقف گردون
چنارش را به هر سو دسترس بود ۱۵
ز شاخش نسر طایر در قفس بود
گرفته در بلندی از فلك باج
رسانده کار بالیدن به معراج
فلك در سایه اش بگرفته آرام
زمین از ریشه‌اش چون دانه در دام ۲۰
چه ریشه از فشارش خاك در جوش
ازو گاو زمین گشته زره پوش
شده در لاله اش خون شفق صرف
زعکسش سرمهٔ شب گشته شنجرف

۱ـ اصل: قوس وقزح .

به‌روی هم نهال از بس که بر پاست
بر افلاك از زمـرد نردبانهاست
ز بس موزون فتاده برگ اشجار
هوا از جنبشش گردیده گفتار

۵ **ذکر باغ خلیل آباد متعلق به‌سر کارعالی‌حضرت وزارت و اقبال‌پناه دستور الوزراء العظام کمالاالله قلی بیك وزیر دارالعبادهٔ یزد**

[۱۲۸ ب] تا دهقان قدرت گل صد برگ آفتاب را درچمن افق به‌صد آب و رنگ نموده منزلی دلگشاتر از آن به‌نظر سیاحان عرصهٔ تفرج در نیامده ، **نظم**:

فکنده نکهت آن عشرت آباد
۱۰ ز سنبل رشته‌ها در گـردن باد
ز سیر او نگه هر جا که بیند
نظاره تـا کمر در گل نشیند
ز فیض لالـه و اعجاز سنبل
همه بلبل دمد از سایهٔ گل
۱۵ ز برگ گل زمین زردوز گشته
چراغ گل چمن افروز گشته
به کف آب روان طومار دارد
حسـاب سبـزهٔ بسیـار دارد
ز بس گلها ز شبنم گشته شاداب
۲۰ نمودی داغ لالـه چشمهٔ آب
هـوا خوی مسیحائی گرفته
دماغ لالـه بالایـی گـرفته
گلش از بس زمین در زر گرفته
غبارش قیمت از عنبر گرفته

عالیجاه بانی دز زمان اختیار بل ایام اقتدار در محلهٔ گرمسیر باغی بود خراب به تصرف شرعی گرفته عمارت نمود و چهار دریاچه در پیش ایوانهای اربعه ساخته درمیان طنبی حوضی از سنگ مرمر ترتیب نمود و در آن باغ فردوس نشان اشجار گونا گون ثابت ساخت و الحال به جایی رسیده که ، **شعر:**

۵ هوایش در لطافت آن چنان است

که بر دوش سخن[1] بار گران است.

ذکر صفت شیر کوه

در قبلی قریهٔ تفت کوهیست مشهور به شیر کوه که از غایت بلندی شعاع بصر از نشیب آن به فراز نمی رسد واز غلبهٔ درختان پرتو آفتاب وماه از بالا برزمین ۱۰ نمی افتد [۱۲۹ الف] ، **مثنوی** .

عجب گونه کوهی خدای آفرید

که مانند آن کس به گیتی ندید

رهش تند و لغزان ز تك تا فراز

چو زلف بتان پیچ پیچ و دراز

۱۵ بر آن سر که از ابر بالا ترست

یکی دشت هموار پهناور است

زیك فرسخ افزون به طول و به عرض

زمینی دگر بر فلك کن تو فرض

به هر سو روان چشمهٔ خوشگوار

۲۰ درختان پر میوه و کشتزار

شکاری بی حد در آن پهن دشت

شده یار جدی و حمل گاه گشت

ز آب چشمه سارش ابر لب تر

ز سنبل تیغ کوهش غرق جوهر

۱ـ نسخهٔ وزیری : سمن.

رهی پیوسته همچون زلف دلدار
نشیبش تا کمر اوجش به گلزار
رهی از مختلف گلهای زیبا
چو میل بال طاووسان رعنا
۵ عیان در لاله آن دامان کهسار
چو خطها از کف دست حنا دار
عجب کوهی به گردون سر کشیده
ترنج مهر را تیغش بریده
فلك گم در درختانش ز انبوه
۱۰ کواکب بیضه‌های کبك آن کوه
ز بس تیغش کشیده سر بر افلاك
چو گندم سینهٔ انجم شده چاك
بود بر قله اش نه چرخ دوار
چو طوق از گردن قمری نمودار
۱۵ که از قوس قزح آن با صفا دل
کمند وحدتی کرده حمایل
[۱۲۹ب] کشد بهر چراغ لاله یکسر
سحابش روغن از بادام اختر
زمین در سایه اش گشته حصاری
۲۰ برو گردون چو بر فیلی عماری

نصرآباد

چنان دیهیست که عذوبت آبش خاصیت چشمهٔ حیات ظاهر می گرداند و لطافت هوایش چون نسیم خلد روحی، تازه به قالب پژمرده می رساند. در میان خواص مشهور و به زبان عوام مذکوراست که درآن قریهٔ ارم بنیاد احدی رایارای

آن نیست که لب برلب پیاله ودست در گردن صراحی رساند و سکان آن موضع از نشأه بادهٔ ارغوانی محروم مانده این‌بیت تکرار می نمایند ، **شعر:**

خمار بی ادبی می کند شراب کجاست

چکیده عرق شرم آفتاب کجاست

و اگر جاهلی از غرور جوانی و از عالم بی‌خبری جامی از راح ریحانی ٥ تجرّع نماید بی‌شك در همان روزبیهوشانه قدم در وادی عدم می گذارد و این‌معنی به کرّات مشاهدهٔ ارباب بصیرت گشته لاجرم متوطنان‌آن قریه از بزرگ و کوچك دست از دامن دختر رز کوتاه داشته شکسته خاطر از اشك عقیق رنگ رخساره را لعل‌گون میسازند و ظاهراً این معنی از کرامات شیخ ارشاد پناه شیخ عزالدین داود علیه الرحمة بوده باشد [١٣٠ الف] که در آن موضع آسوده است . ١٠

منقولست که جناب شیخ عزالدین داود در زمان حیات هیأتی چنان داشت که پادشاهان بلند مکان و امراء عالی شان هر گاه به خدمت اومیرفتند ازمشاهدهٔ جذباتش لرزه بر اعضاء ایشان می‌افتاد وبی رخصت به‌صومعهٔ او نمیتوانستند رفت وبی اشاره و اجازه نمی‌توانستند نشست . چه عجب اگر در موضعی که مدفون شد از برکت جسد پاکیزه‌اش به‌این امرقبیح اقدام نتوان نمود. درافواه عوام مشهور و ١٥ به زبان خواص مذکور است که در آن وقت که خطهٔ یزد در تصرف‌آل مظفر بود و پادشاه عدالت آیین شاه یحیی بن امیرمبارزالدین محمد مظفر در آن بلده برتخت سلطنت متمکن بود نوبتی با امراء وازکان دولت به عزم شکار از شهر بیرون رفته متوجه تفت گردید و درمحل مراجعت ازامراءولشکری دورافتاد و به غایت گرسنه و تشنه شد . ناگاه شخصی از مردم نصرآباد را دید که خرواری میوه حمل الاغی ٢٠ سیاه رنگ کرده متوجه شهراست . به‌آن مرد گفت که‌قدری‌ازین میوه به‌مافروخته قیمت بازیافت کن . آن شخص‌در جواب گفت که حاجتی به پادشاه جهان شاه‌یحیی دارم وبه‌آن اراده میوه به شهر می برم‌تا پیشکش کنم . لهذا نمی توانم فروخت ، پادشاه گفت چه اراده و مطلب داری . گفت که فلان مبلغ قرض دارم وباغی

که این میوه حاصل آن است به قرض‌خواه به بیع شرط داده‌ام و موعد رسیده و آن شخص می‌خواهد تا باغ را متصرف گردد. اگر باغ از تصرف من بیرون رود عیال و اطفال از کشت باغ و حاصل آن محروم‌می‌شوند. فکر کرده‌ام که این‌وقر میوه پیشکش خسرو زمان کرده احوال خود عرض نمایم. شاید ترحم فرموده این مبلغ را در وجه من انعام کند. پادشاه گفت این‌مبلغ کلی‌است ، به‌تحقیق میدانم نخواهد داد. روستایی گفت شاید نصف بدهد. پادشاه گفت آن‌هم بسیار است. مرد بیچاره گفت اگر ثلث آن مبلغ بدهدچند وقتی دیگرقرض خواه را راضی میتوانم کرد. پادشاه گفت نمی‌دهد. گفت به‌عشرهم راضی می‌شوم. باز شاه گفت عشرهم نمیدهد و من می‌دانم که مطلقاً به‌تو چیزی انعام نخواهد کرد. مرد درویش آزرده گشت و گفت هر گاه پادشاه عظیم الشان‌عار بخل‌را بر خودقرار دهد پاچهٔ الاغ‌سیاهم را به‌فلان زنش کرده من هم برمی گردم و باغ را فروخته به صاحب قرض می‌دهم. پادشاه ازو گذشته به‌شهر آمد و به‌حجاب دولتخانه[1] سفارش فرمود که روستایی با خروارمیوه همین زمان می‌رسد. اورا به‌نزدمن حاضر کنید. بعداز ساعتی‌نصر آبادی به‌در بارگاه رسید. حسب‌الفرمان اورابه نظر خسروزمان‌رسانیدند. چون چشم آن مرد به‌پادشاه افتاد بشناخت و لرزه براعضایش اوفتاد. پادشاه او را به سخن گفتن دلیر کرده پرسید چه مطلب داری؟ بیچاره سخن اول را سر کرده گفت فلان مبلغ قرض دارم ومناظره و گفتگویی که سابقاً مذکور شده بود بینهما واقع‌شد، تابجایی رسید که پادشاه گفت اگر هیچ ندهم چه خواهی کرد؟ آن شخص گفت هر گاه چنین کنی همان الاغ سیاه بر در است. پادشاه در خنده شد و مضاعف آنچه مطلب آن مرد بود به‌او انعام کرد.

فیضاباد

از جملهٔ مستحدثات مرحمت و غفران پناه **میرزا حکیم کلانتر** است که در حین‌حیات به‌وکلاء علی‌مردان خان‌فروخته والحال داخل‌خالصجات سرکار خاصهٔ

---

[1] اصل: دولتخوانه

شریفه است .

علیاباد

سابقاً درین اوراق سمت گزارش[1] یافت که بانی آن امیر مبارزالدین محمد مظفر است .

مزرعهٔ طهره

۵

حاجی پیر محمد شعر باف و نادر العصری‌قیاس افضل در سنهٔ ثمان و ستین‌و الف در حوالی فیضاباد قناتی حفر نموده قرب سه رقم آب جاری ساختند و باغات احداث نموده مشجر نمودند و چون میاه قابل دارد ممکن است کـه آبادانی تمام به‌هم‌رساند .

مزرعهٔ میرزا حسین مستوفی

۱۰

در آنجا چشمه‌ایست [۱۳۰ب] چون چشم بخیلان سخت دل که قطره‌ای آب به‌صد حسرت بیرون می‌آید . دربدایت حال‌داخل املاك سرکار مقرب‌الخاقانی **محمدعلی‌بیك** ناظر بیوتات بود و به حسب ارث شرعی به‌متعلقهٔ مرحمت پناه **میرزا همایون مستوفی** انتقال یافت . غفـران پناه **میرزاحسین‌مستوفی** در آبادانـی آن همت گماشته چند باغ احداث کرد و مدتی اوقات صرف آن نمود . چون به حکم ۱۵ قضا رخت هستی به‌منزل عقبی کشید باز آن مزرعه روی به‌خرابی نهاد .

شاهاباد ولهفتر

در زمانی که جناب امیرمبارزالدین محمد مظفردرخطهٔ یزدفرمانروا بوداین مواضع را احداث فرمودوالحق که ازنزاهت وطراوت اشجار وسلاست انهارغیرت‌فزای سایرقری ومزارع است . **غازی‌بیك** که برمسند وزارت یزد متمکن گشت در ۲۰ تحت تصرفش‌قرار گرفت وبنای عمارات‌وانشاء باغات‌نمود واکنون‌داخل‌متصرفات سرکارخاصهٔ شریفه است.

۱ـ اصل: گذارش

مزرعهٔ معین‌آباد

در آن ایام که **میرزامعین‌الدین‌علی** در آن ملك علم وزارت افراخته بود به احداث آن محل همت گماشت و بعد ازآنکه‌زمانه رقم عزل برصفحهٔ حالش کشید [۱۳۱الف] به‌عنوان ملکیت به‌سر کار عالی‌حضرت سیادت منقبت‌دوحهٔ‌چمن رسالت ۵ **میرزاهدایت‌الله** متعلق گردیده موسوم گشت به‌**هدایت‌آباد**.

توران‌پشت

مورخین بلاغت شعار به قلم درر نثار چنین بیان نموده‌اند که بعد از آنکه شیرویه ولد خسرو پرویز جهان فانی را وداع کرده به‌عالم باقی شتافت و از اولاد ذکور سلاطین کیانی شخصی که قابل تاج وسزاوار تخت‌بوده باشد یافت نشد، اکابر ۱۰ عجم برمتابعت توران دخت بنت پرویز کمربسته اورا به‌پادشاهی برداشتند و چون آن عفت قباب تخت کیانی را به‌وجود خویش زیب و آرایش داد عمال به‌اطراف و اکناف‌فرستاده مقرره‌فرمود که در بسط وعدالت کوشیده درآبادانی هربلاد خصوصاً ولایت یزد مساعی جمیله به‌جای آورند.

عامل یزد چون بدان خطه رسید درپانزده فرسخی شهر در بالای کوهی بلند ۱۵ که ابر تا به‌پای او رسیدی عرقش از جبین روان گشتی و باد جهان گرد را نفس در برافتاده تا از فراز آن گذشتی، **بیت:**

ز راهش پیك فکرت خسته گشته

[۱۳۱ب] به‌عجزازنیمهٔ ره‌باز گشته

دیهی وسیع احداث نمود و بیوتات و حوانیت و باغات ساخته اقسام درختان ۲۰ غرس نمود و آن محل را به‌نام ملکهٔ ایران توران دخت موسوم گردانید و به‌مرور زمان‌به‌توران پشت اشتهار یافت. متوطنین آن‌قریهٔ فردوس قرین به‌طاعات وعبادت شبانروزی راغب وبه‌امر زراعت و عمارت روزگار می گذرانند.

سنگ مرمر که صد تخته برسریشم[1] ویرقان میزند در آن کوه از دل‌سنگ

۱ـ نسخهٔ وزیری: یشب.

خارا بیرون آورده به‌امصار و بلاد نقل می‌نمایند.

و در یك فرسخی آن موضع کوهیست که اندیشه را در ترقی به معارج آن نردبان از طبقات سموات باید ساخت و برفراز آن قلعه‌ای بوده که دست کیوان‌از دامن خاکریز آن کوتاه بوده، **شعر:**

زان حصاری که طرف بارهٔ او ۵
در علو از ستاره دارد عار
حصن او حصن اختر ثابت
بام[1] او بود گنبد دوّار

در افواه عوام مشهور و به‌زبان خاص و عام مذکور است که آن قلعه کك کهزاد و مقام او بوده، والله اعلم بحقایق الحال. ۱۰

مزرعهٔ مفید آباد

در زمانی که شریعت و غفران پناه [۱۳۱ الف] **قاضی صفی‌الدین محمد** در مسند قضاء آن خطه متمکن بود در حوالی توران پشت مزرعه‌ای احداث نموده مشتمل‌بر باغات و عمارات و حمام و دوشابخانه وغیر ذلك. و تا الحال در تصرف ورثهٔ‌عظام غفران‌پناه مشارالیه است. ۱۵

اردان

بعد از آنکه توران دخت وداع تاج وتخت نموده به‌عالم عقبی‌شتافت سلطنت بلادعجم برایران دخت همشیرهٔ اوقرار گرفت. به‌فرمان ایران‌دخت ابرندنام عامل یزد دودیه احداث کرد، یکی در دو فرسخی شهرمشهور به **ابرلدآباد** که ذکر او سمت گزارش یافته و دیگری در محال قهستان موسوم به **اردان**. در بعضی ازنسخ ۲۰ به‌نظر آمده که **ایرنان** قهستان نیز از آثار ایران دخت است.

قریهٔ شیر

در اوایل سنهٔ اربع و خمسین و سبعمائه همت بلند نهمت ارجمند جناب امیر مبارزالدین محمد مظفر را بر آن داشت که درتسخیر ولایت فارس پای‌سعادت

۱ـ اصل: بوم.

در رکاب دولت در آورد .

وبا سپاهی که از غبارسم سمندشان آینهٔ سپهر تیره واز رؤیت اشعهٔ اسلحه‌شان دیدهٔ ماه و مهر خیره می گشت علم عزیمت به‌جانب دارالملك سلیمان علیه التحیة والغفران بر افراخت . چون در موضع « ده شیر کهنه » قبه و خرگاه آن پادشاه [۱۳۱ ب] فیروز بخت سر به‌اوج مهر وماه کشید به‌جهت ترتیب‌عساکر واجتماع امراء اطراف چند روزی توقف واقع گـردید . به جهت قلت آب و علف اکثری ستوران لشکری به‌چراگاه عدم‌ایلغار کردند، چه‌ازسرحد یزدتا ابرقوه بیابانیست چون تیه موسی از آب و آذوق (کذا) دور و در آن صحرا به‌غیر از گیاه و دانهٔ حرمان حاصلی نمی باشد. جناب مبارزی از روی اخلاص از درگاه پادشاه حقیقی عرض مطالب نموده برخود لازم ساخت که هرگاه قادر توانا ابواب فتح و فیروزی برروی روزگارش برگشاید درآن بیابان آبی برروی‌کار آورده قریه‌ای آباد سازد وحاصل آن‌را برمترددین وارباب‌استحقاق مخصوص گرداند . بنابرنیت آن‌خسرو عادل در همان یورش برشیخ ابواسحق والی فارس غالب گشته برفراز تخت کیانی متمکن و دردارالملك جمشید قرارگرفت. بفرمود تا کارکنانش طرح قریهٔ معظم انداخته خانقاه و بیوتات و باغات ومساجد[۱۳۲الف] بنا نهادند ودراندك روزی معمور و آبادان نمودند و آن امیر صافی ضمیر به عهدی که کرده بود وفا نموده محصول آن‌را به‌جهت اطعام فقرا ووظیفهٔ مساکین مقرر فرمود .

و در حین تحریر این اوراق که سال به‌ثلاث وثمانین و الف رسیده آن‌محل خراب و ساکنانش در نهایت تعب روزگار می گذرانند .

مزرعهٔ کرمانشاهان حوالی سریزد

ازجملهٔ‌بناهاوآثار شاپوربن نرسی‌بن بهرام بن بهرامیان‌بن‌هرمز بن شاپوربن اردشیر بابکان است .

مزرعهٔ بابکان قهستان

از آثار همین اردشیر است .

احمدآباد تفت

محلیست خوش هوا و مکانیست دلگشا، آب زلالش خاصیت آب حیات ظاهر سازد و انفاس باد شمالش دل پژمرده را حیات جاوید بخشد. اطرافش باغات بسیار مشتمل بر انواع اشجار و درختان میوه‌دار و گلهای خوشبوی و ریاحین دلجوی. درختان نونهالش از بسیاری اثمار چون پیران پشت خمیده، ومیوه‌های حلاوت آمیزش چون حلوای بهشتی بی حرارت آتش رسیده. این قریه داخل متملکات سر کار نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکان علیهٔ عالیهٔ متعالیه زینب بیگم صبیهٔ صلبیهٔ نواب جنت مکان علیین آشیان ابوالفتح سلطان طهماسب بهادرخان [۱۳۲ ب] بود و آن مهد علیا در حین حیات به‌سر کار نواب مریم شان خان بیگم فروخته آن وجه را مقرر فرمود که صرف اخراجات مزار منور نمایند. والحال آن محل به‌عنوان ملکیت شرعی در تصرف عالی حضرت سامی رتبت **مظفرحسین میرزا**[1] و حضرت سیادت منقبت نجابت مرتبت خلف السادات **شمسامیرزا محمدرفیعا** قرار دارد.

فراشاه

محلیست دلگشا و به عذوبت ماء ولطافت هوا موصوف و به‌وفور اثمار حلاوت آثار معروف و در دو فرسخی قریهٔ تفت واقع گشته.

مزرعهٔ خواجه سیف‌الدین محمود

آن موضع بهشت قرین در حوالی فراشاه واقع و درزمان سلطنت اعلیحضرت خاقان رضوان مکان سلطان شاه صفی صفوی بهادرخان به‌سعی مرحوم **خواجه سیف‌الدین محمود نقشبند** آباد گشته وتا کنون درتصرف ورثه و اقوام مرحوم مزبور است.

مزرعهٔ رضی آباد حوالی طزنج

در سنهٔ خمسین و الف که رفعت ومعالی پناه زبدة الاماثل **میرزا محمدابراهیم** به‌منصب تصدی خالصهٔ سر کار خاصهٔ شریفه سرافرازی داشت به‌احداث آن سعی موفور به تقدیم رسانیده درختان سفیدار و بید و غیره نشایند و آن محل را به‌اسم

خلف سعادتمند خود **آقارضی** موسوم نمود.

[۱۳۳الف] قصبهٔ مهریجرد

برمرآت ضمیر منیر سیاحان بلاد و امصار صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که قصبهٔ طیبهٔ مهریجرد صانها الله عن الافات از سوابق زمان الی آن همواره مجمع سادات عالی حسب و مسکن اکابر و اشراف بانسب بوده، عیونش رشك چشمهٔ حیوان و بساتین خوشش غیرت بستان جنان، بیوتات مروحش چون اطباق آسمان مرفوع و باغات خلد نمایش نشانهٔ بهشت جاویدان، **قصیده**:

زهی مقام همایون کز اعتدال هوا
چو روضه آمده بس دلگشا و روح افزا

درختان سرو و چنارش مشابه اشجار جنت، **مثنوی**:

سرو بن چون زمردی کاخی
قمریان بر فراز هر شاخی
آب در پای سروهای جوان
سبزه بر گرد آبهای روان
تاك انگور کج نهاده کلاه
دیده در حکم خود سفید و سیاه

فواکه الوانش چون میوه بهشت لامقطوع، انار یاقوت فامش مانند مفرح جانفزا و سیب سیمینش چون زنخدان خوبان دلربا، **شعر**:

عیان در شاخسارش عقد پروین
چو از خاك قفسها مرغ زرین

و در قبلی آن کوهیست، چه کوهی [۱۳۳ب] سرافرازی که سایهٔ دامنش بر سر آفتاب افتاده و شعاع تیغش خنجر مریخ را روشنی داده، **نظم**:

به قد چون چرخ اطلس رفته بالا
ملمع کرده اطلس را به خارا

چو با خنك فلك هم تنك گشته

به تندی قلهٔ او در گذشته

فلك از تیغ همچون آهن او

نموده سبزه‌ای در دامن او

از هر طرف مرغزاری به‌انواع ریاحین آراسته و بر هر جانب بوستان‌ومزرعه‌ای ۵
از نزهت‌آباد ارم نشان‌داده، **شعر** :

سبزه زارش‌را ثمرهای‌زبرجد بر کنار

وز نسیم بوستانش باغ جنت بو ستان

و در دامان آن جبل کوهیست‌مشهور و معروف به«مدوار» که چون گوشه ـ
نشینان پای تمکن در دامن وقار کشیده و ازچشمه‌هایش سیل‌سرشك به‌دامان‌رسیده ۱۰
و درآنجا فضائیست چون میدان امل در غایت وسعت و عرصه‌ای مانندساحت امید
در نهایت فسحت . ازسبزه نمودار گلشن‌آسمان و به‌آب و هوا مشابه مرغزارجنان.
در صحن او بنفشه در حوالی گل چون زلف دل فریب خوبان سر بر زده و سنبل‌تر
با لالهٔ خود روی چون خط غالیهٔ شکرلبان‌روبرو نشسته . بید طبری نیمچهٔ اطلس
گلگون [۱۳٤ الف] پوشیده و سرو سهی بغلطان[۱] حریر در بر کشیده . زبان ۱۵
نسیم مشکبار اسرار روایح گلزار به چهار سوی جهان فاش می کند و از گفتگوی
بلبل حکایت رنگ وبوی گل به سمع ساکنان سراچهٔ عالم بالا میرسد . **نظم** :

لطیف و دلگشا آب و هوایی

مبارك منزلی فرخنده جائی

به آب ژاله دست و روی شسته ۲۰

ریاحین بر کنار جوی رسته

درختان چون بتان قد بر کشیده

ز یك دیگر به‌خوبی سر کشیده

فراز شاخ مرغان خوش آواز

به الحان ارغنون را کرده پرساز

۱ـ بغلطاق = بغلتاق، برگستوان وقبارا گویند.

نهال سرو کز جنت سبق داشت
خط طوبی لهم برهر ورق داشت

و در میان این مرغزار غدیری است که آب او چون چشمهٔ حیات روان‌افزا و مانند سلسبیل بهشت در عین لطافت و صفا ، **مصراع** :

۵ روان اندرو ماهی سیم بر

در « تاریخ جدید یزد » مذکور و درالسنه وافواه عوام مشهور است که‌در زمان خلافت عباسیان احمد بن محمد زمچی از جانب صاحب الدعوه ابو مسلم مروزی والی ولایت یزد گردید و بعد ازتمکن برمسند حکومت در آن خطشریفهٔ به‌اجرای قنوات و احداث باغات بهشت آباد امر فرمود . از آن جمله در حوالی ۱۰ «درب کوشك‌نو» طرح دیه انداخته قناتی از طرف مهریجرد جاری کرده **محمدآباد** نام کرد و [۱۳٤ب] باغی طرح‌انداخته کوشکی‌رفیع درمیان باغ ساخت وآن‌شهرت یافت به« کوشك‌نو». الحال آن دیه‌خراب وباغات محله گشته ومشهور شده به «محلهٔ کوشك‌نو » و به‌غرب «درب‌مهریجرد» حمامی ساخته مشهور به «حمام پتك» . و در جنب **زندان‌اسکندر** جهت مدفن خود عمارتی عالی ساخته قبهٔ رفیع برافراخته ۱۵ و میاه **مداور** که اشعاری بر توصیف او شد به‌سعی اوجاری گشته وبه‌قری‌ومزارع قسمت‌یافته تاا کنون‌جاری وخلایق بهره‌مند می گردند .

و قصبهٔ مهریجرد که از تعریف و توصیف مستثنی است در زمانی که چهار - بالش سلطنت ممالك عجم بوجود پادشاه عدالت شیم انوشیروان آرایش یافت خطهٔ یزد را به اقطاع مهرنگار صبیهٔ خود که ملکهٔ ایران بود مقرر فرمود . آن ۲۰ بانوی عظمی به احداث قری و اجرای قنوات فرمان داد . فرمانبران در هشت فرسخی یزد قنات **مهرپادین** حفر نموده طرح بیوتات و باغات و سرا و دکاکین انداخته در اندك روزی رشك قصور جنان و روضهٔ رضوان گشت و **محلهٔ‌مهرآباد** معمور ساخته قصبهٔ مذکور را به‌نام حجله نشین سرادق سلطنت **مهرگرد** موسوم نمودند و به مرور زمان [۱۳۵الف] به مهریجرد اشتهاریافت. **وهمچنین‌درحوالی**

مدینهٔ **میبد** دیهی دیگر احداث نموده **مهرجرد** نام نهادند .

و قنات **بغدادآباد** مهریجرد که از جملهٔ قنوات مشهور است به سعی بغداد۔ خاتون دختر امیرچوپان که حرم محترم خاقان سعید سلطان ابوسعیدخان چنگیزی بود جاری گشته .

۵ ***

اگر کمیت واسطی نژاد قلم درعرصهٔ میدان عرض خصوصیات وذکر تمامی قنوات و باغات آن قصبه در تکاپوی درآید از رفتار باز مانده به سر کوی مقصود نخواهد رسید . بنا براین از تك و دو کاهلی نموده به ذکر باغ **نعمتاباد** که از جملهٔ باغات مشهورهٔ آفاق و در نزاهت و خرمی وطراوت اشجار وحصانت عمارات ۱۰ و سلاست انهار غیرت فزای جنان وازجملهٔ مستحدثات شاه یحیی مظفری است ختم می نماید وآن چنان باغی است که عندلیبان گلزارش به هزارزبان این نوا به گوش هوش مجاوران جنات خلدمی رسانند ، **مثنوی**:

صفات نو خطان با سبزه زارش
صفای وقت وقف چشمه سارش

۱۵ هوایش اعتدال جان گرفته
نم از سر چشمهٔ حیوان گرفته

زکس گر سایه برخاکش فتادی
ز جا جستی و بر پا ایستادی

اگر مرغی به شاخش آرمیدی
۲۰ گشادی سایه اش بال و پریدی

گلش چون گلرخان پروردهٔ ناز
نوای بلبلانش عشوه پرداز

تو گفتی حسن خیزد از فضایش
فتوح عشق خیزد از هوایش

اگر بر سبزه‌اش پویی به فرسنگ
سر مویی نیابی زعفران رنگ
رسیده سبزه‌هایش تا کمرگاه
درختانش زده برسدره خرگاه
۵ بساطش در نقاب گل نهفته
گل و لاله است کاندر هم شکفته
نسیمش را مذاق باده در پی
همه جایش برای صحبت می

بدان ای عزیز که مردمان این قصبه دلیر و جنگ جوی و مردانه باشند
۱۰ و ابنای ایشان از وقت طفولیت تا انتهای رجولیت پر دل و قوی زهره و با قوت.
بسیاری از مجاوران آن سادات صحیح النسب غریب نواز میهمان دوست
بامروت اند و وزرا وحکام همیشه‌درتعظیم وتکریم ایشان فرو گذاشت نکرده‌اند و
بسبب عذوبت ماء [۱۳۵ ب] و لطافت هوا و وسعت فضا هر کس که بر سبیل عبور
به‌این قریه که ، **شعر** :

۱۵ عروس اصفهان بسته نگارش
شده شهر حلب آیینه دارش

درآید از دل که پادشاه شهرستان بدن است رخصت نیابد که قدمی فراترنهد ،
لاجرم مدتی در آنجا توطن نماید و از دلایل چنان معلوم گشته که هر عاملی
که در خرابی و ویرانی آن سعی نماید و در تفرقه و پریشانی ساکنانش کوشد
۲۰ صبح دولتش به‌شام نکبت تبدیل یابد و از عرصهٔ راحت بـه زاویهٔمحنت شتابـد .
مجاوران آن جنت‌آباد همواره بـه نغمات فصیح که از معجز مسیح خبر دادی
مفتون و بنوای عود عالم‌سوز که آتش دردلهای عشاق میزنند آهنگ بزم‌عشرت‌ساز
نموده هریك به نوائی می‌نوازد و مضمون این معنی به گوش اهل هوش می‌رساند ،

شعر :

خود مکن بیگانگی باری چو میدانی که چرخ
آشنایان را زیك‌دیگر جدائی می‌دهد.

قریهٔ خورمیز

آن دیه در دامن کوه واقع شده انهارش جاری و آبها در غایت عذوبت و ۵
سازگاری‌وهوای‌زمستانش لطیف‌تر از نسیم‌بهاری. درزمانی که شاه‌هرمز بن انوشیروان
به‌تخت سلطنت ایران‌قرار گرفت به‌احداث آن محل‌امر نمود. و قلعه‌ای‌در فراز کوه
ساخت که در وقت معموری پاسبان بامش باهندوی فلك همراز وازترشح آب خندق
عمیقش گاو زمین [۱۳۶ الف] در شناوری با ماهی همتاز ، **مصراع :**
گردون چو خاك وخاك چو گردون همی نمود . ۱۰

فهرج و خویدك و فرافتر

قرای ثلثه حسب الفرمان شاه قباد بن‌فیروز شاه که والی ولایت عجم بود
معمور وآبادان گشته متوطنین آن محال به دین‌مجوس بودند تا درزمانی که لشکر
اسلام کمر فتح خطـهٔ یزد برمیان بسته درحینی که یزد گردبن شهریار از محاربهٔ
قادسیه شکست یافته از راه یزد متوجه خراسان بود لشکر اسلام بـه تعاقب او به ۱۵
یزدآمدند و در بیابان طبس راه گـم کرده بعد از مشقت بسیار بعضی از صحابه و
تابعین به‌موضع فهرج رسیده منزل ساختند و اهالی‌فهرج راطلب کرده به‌دین‌اسلام
تکلیف نمودند. ایشان‌دوروزمهلت‌طلبیدند که به‌اتفاق دوستان ومتابعان‌بخدمت آمده
به شرف اسلام مشرف می گردیم . به جهت مشورت کسان به طلب مردم خویدك و
فرافتر فرستاده بعد از اجتماع آن‌دو فرقهٔ ضاله ما فی الضمیر خود بر طبق عرض ۲۰
نهادند. ایشان درجواب گفتند ماازدین‌قدیم خوددست بازنمیداریم ، و به این لشکر
ضعیف پریشان حال‌شبیخون‌می آوریم. اهالی فهرج به سخن‌آن گروه نادان فریفته
گشته به اتفاق یك‌دیگر برلشکراسلام شب خون [۱۳۶ب] زده بسیاری از صحابه
وتابعین‌را بدرجهٔ‌شهادت رسانیده‌خیام ایشان‌را غارت نمودند، ازجملهٔ شهداء لشکر

اسلام درتواریخ‌خویطب بن هانی خواهر زادهٔ حضرت امیرالمؤمنین وامام المتقین
اسدالله‌الغالب‌علی‌بن ابی طالب علیه‌السلام وعمربن عاصم وعبدالله‌بن عاصم و وحشی
قاتل سیدالشهداء حمزة بن عبدالمطلب و عبدالله تمیمی صاحب رأیت حضرت
امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام بودند وآن جماعت‌را شهداء فهرج می‌نامند ·

۵ **نعیماباد و فتحاباد**

در بعضی از تواریخ به‌نظر رسیده که درزمانی که تخت سلطنت ولایات فارس
به‌وجود پادشاه مطاع جلال الدین شاه‌شجاع آرایش داشت‌و بلاد عراق عجم درتحت
تصرف شاه محمود بن مبارزالدین محمد مظفر بود و سلطان احمد رقم اختصاص
برولایت کرمان کشیده درآن فرمان روا بود نصرت الدین شاه یحیی در بلاد یزد
۱۰ طرح سلطنت و پادشاهی انداخته فراز منابر و وجوه دنانیر را [۱۳۷ الف] بنام
جود آرایش داد و باآن سه پادشاه عالیجاه درمقام خلاف درآمده همواره براطراف
ولایات عراق و فارس تاخت‌آورده ، **مصراع** :

به‌بازوی‌مردی برآورد دست

رعایا را پایمال حوادث می‌نمود . و چون جرأت و جلادت او از حد اعتدال
۱۵ گذشت ومکرراً به عرض پادشاه مطاع شاه شجاع رسد غیرت پادشاهانه در التهاب
آمده به جهت تأدیب او درحرکت‌آمد و رایت فرخنده فال از شیراز به‌جانب یزد
نهضت فرمود و در کنف حفظ ذوالجلال روان‌شد و در ظل‌آن رایت فتح‌آیت لشکر
گران همه آراسته‌و مرتب‌و بی پایان مجموع سنگین دل و آهنین سلب‌روی‌جلادت
به‌راه‌آوردند. و چون هوای بزدازغبار موکب گیتی گشای عطرسای گشت و فضای
۲۰ بیابان و صحرا از خیمه و خرگاه مالامال شد شاه یحیی نخست در مقام قلعه داری
درآمده **قنات هرموزخان**وسایرقنواتی که‌میاه‌آنها درقصبهٔمهریجردشرب‌می‌شد بشهر
آورده در خندق انداخت و مدتی با آن لشکر بی‌عدد در مقام‌جنگ و جدالی‌بود.
در آخرپشیمان گشته‌به‌خدمت‌شاه‌شجاع عرضه‌داشت که [۱۳۷ ب] بنده با خاقان
کامیاب در مقام انقیاداست و ازحرکات نا ستوده که سابقاً به‌آن‌اقدام نموده نادم

وپشیمان‌وبه‌مراحم‌پادشاهانه‌امیدوار. امید که‌خامهٔ‌عفووا‌غماض‌رقم‌نسیان‌برحرف‌آن جریمه کشیده خطهٔ یزد را به‌اقطاع من مقرر فرمائید. پادشاه عدالت آئین التماس او را قبول‌فرموده به‌جانب‌دارالملك سلیمان علیه‌التحیةوالغفران‌معاودت‌فرمود. شاه یحیی‌از قلعه داری نجات یافته‌مجدداًدرمسند کامرانی‌تکیه فرمود وآب‌قنواتی که از طرف مهریجردبشهر آورده بود در یك فرسخی‌شهر طرح باغات‌وبساتین وبیوتات انداخته آن موضع را **نعیماباد** نام نهاد.

و در دو فرسخی یزد دیهی دیگر احداث نموده موسوم ساخت به **فتحاباد** و الحال آن محال آباد و مجاوران آن اکثری مجوس‌اند.

نصراباد میبدوقنات‌یحیی‌آبادمهریجرد

نیز از آثار نصرت‌الدین شاه یحیی‌است.

یعقوبی

چنانچه در تواریخ مبسوطه مسطور است در شهور سنهٔ اربع و خمسمائه سلطان علاءالدوله کالنجار از دارالسلطنهٔ اصفهان که مستقر سلطنت او بود به یزد آمده‌آنجارادارالعباده‌نام گذاشت[۱۳۸الف]ودرمقام‌آبادانی‌در آمده‌معمار همت‌عالی نهمتش‌به ساختن‌عمارات واجرای قنوات امرفرمود. و آن پادشاه عدالت شعار را امیری‌بود **ابویعقوب‌دیلمی** نام، مشارالیه‌ازطرف‌مهریجرد قناتی‌حفرنموده‌آب آن را به شهرآورد و طرح باغات و بیوتات و بساتین انداخته آن محل را به‌نام خود موسوم ساخت. درسنهٔ اثنی و ثلثین و سبعمائه به‌سعی جمعی از اصحاب مشارب آب قنات مزبور زیاده گشته و اکنون معمور است و مجاوران آن جا به حلیهٔ صلاح آراسته و به کسب شعربافی و به زراعت مشغول‌اند.

مریاباد

در زمانی که پادشاه عدالت شعار سلطان قطب الدین علیه الرحمة درخطهٔ بهشت منزلهٔ‌یزد لوای ابهت و عظمت افراشته‌آوازهٔ کرامات او در اطراف واکناف منتشر گردید ملکهٔ عظمی مریم ترکان خاتون والدهٔ سلطان در سنهٔ عشروستمائه

از طرف مهریجرد قناتی حفر نموده و میاه آن را به فهرج آورده از مزار شهدا جاری ساخت . و به حوالی شهر باغات فردوس قرین و قصور بهشت آذین ترتیب داد و آن موضع را **مریم آباد** نام نهاد . و دروازه‌ای در شهر مفتوح ساخته [۱۳۸ ب] به **درب مادرامیر** مشهور ومعروف گشت .

۵

سلغرآباد مشهور به آب شور

در سنهٔ اربعین وستمائه چون نوبت سلطنت به سلغرشاه بن محمودشاه بن سلطان قطب الدین رسید به قرب «درب مادرامیر» طرح دیهی انداخته قناتی ار طرف **چاهوك** جاری نموده بدان محل آورد و چون منبع این آب از زمین شوره است اندکی شوری بهم رسانیده وتمام مردم **محلهٔ مریاباد و یعقوبی و سرسنگ** از این آب نمایده می‌

۱۰ یابندودرخانه‌های آن مردم این آب جاری است. در «تاریخ جدید یزد» مذکورومسطور است که سلغر شاه قنات مزبور را بر اولاد امجاد خودوقف نموده ، والعلم عندالله .

دهاباد ونرسوباد

بر ضمایر خورشید مآثر ارباب فطنت و ارباب و اصحاب خبرت واضح ولایح باشد که در جلد اول این نسخ مرقوم کلك وقایع نگار گردیده که در زمانی که

۱۵ اسکندر رومی اطراف و اکناف عالم را به حیطهٔ ضبط و تصرف درآورد و پادشاهزادگان ایران را در قید اسار آورده از دارالملك فارس متوجه ولایات خراسان بود چون به زمین یزد رسید صحرایی ملاحظه نمود درغایت اعتدال هوا واز هر طرف سی فرسخ از آبادانی دورو ازروی دلایل [۱۳۹ الف] معلوم نمود که دراین مکان موافقت ویگانگی امکان نداردبه جهت محبس شاهزادگان قلعه ساخته در میان قلعه

۲۰ چاهی حفر نمود و در اندرون چاه گنبدی ترتیب داده آن جماعت را درآن جا موقوف داشت و آن موضع را « **کثه** » نام نهاد وجمعی را به محافظت امر فرمودو قناة دهاباد را جاری ساخته برخی را به زراعت و عمارت مقرر گردانید .

و بنابر آنکه مقصود بانی از عمارت آن بلده سبب بازداشتن اکابر واشراف بود غریب و بومی را این خاك دامنگیر آید وساکنان آنجارا پیوسته غم واندوهی باشد از « تاریخ اسکندری » چنان معلوم ومستفاد می گردد که ازبنای خطهٔ بهشت

منزلهٔ یزد تا سنهٔ اربع و ثمانین و الف هجریه که مؤلف این اوراق پریشان از بلاد هند سیه روزگار مراجعت نموده متوجه حیدرآباد عدالت بنیاد بود و چند روزی به‌جهت آسایش دربرهانپور رحل اقامت گسترده وبه‌جهت رفع کدورت واندوه خود را به‌نوشتن این‌مزخرفات‌مشغول می‌نمود یکهزارونهصد وهشتاد وچهارسال میشود، والعلم عندالله . ۵

واجرای‌قنات نرسوباد درزمان[۱۳۹ ب] سلطان علاء الدوله کالنجار بوده . مجمل آن مفصل آنکه در شهور سنهٔ اربع و خمسمائه که سلطان علاءالدوله از دار-السلطنهٔ‌اصفهان که مقر سلطنت آبای او بود به‌یزد آمده آنجا را دارالعباده نام‌نهاد و در مقام آبادانی محل مزبور درآمد. سپاه سالارآن پادشاه عدالت آیین کیانرسو نام در **سرریگ** مدرسه‌ای عمارت نمود و قنات نرسوباد را جاری نمود و در پائین ۱۰ **کثنویه** و شهر طرح محلات وبیوتات وباغات انداخت و باغستان و کشخوان دهاباد و نرسوباد به‌یکدیگر اتصال یافت و در کمال معموری رسید . تا در سنهٔ ستین و ثمانمائه به‌سبب ورود سیل‌باغات‌و کشخوان تمام‌خراب گردید و مجاوران‌آن‌متفرق شدند، مگر جمعی از سادات که همچنان در آن محله مقیم اند و به کسب شعر بافی مشغول . ۱۵

کثنویه

تاریخ‌بنای آن‌محل واسم بانی‌معلوم راقم حروف نگشته لیکن چون‌ساکنان آن موضع از اهل صلاح‌اند و بریکدیگر تغلب و تسلط و زیادتی جایز ندارند و پیوسته به‌طاعت و عبادت گذرانند حق تعالی بر مال وحاصل ایشان برکت فرموده و همگی مرفه الحال‌اند و به‌خیرات مایل و راغب . و توفیق آثار **حاجی‌معزالدین** ۲۰ **محمد** که اباًعن‌جد[۱۴۰ الف] به‌امرریش‌سفیدی آن‌محل قیام داشته‌اند[واز]اعزهٔ آن‌موضع است درسنهٔ احدی وثمانین و الف حسینیه‌ای درغایت‌خوبی ومصنعه‌ای‌در کمال نیکویی ساخته والحق آب آن درنهایت سردی و گوارندگی است، چنانچه

گفته‌اند ، **شعر:**

اگر چه مشتعل است آتش جگـر هر دم
ز آب سرد تـو بنشانیش درین گـرما

قنات سوی

۵ در مقالات این صحیفه مرقوم شده که در سنهٔ اربع و خمسمائه که سلطان علاء‌الدوله کالنجار در خطهٔ یزد برمسند سلطنت قرار گرفت ارسلان خاتون حرم محترم آن پادشاه عالیجاه راخواجه سرائی بود صواب نام . خواجهٔ مشارالیها قناتی جاری نموده موسوم ساخت به **قنات صواب** و تا اکنون جاری و به قنات سوی شهرت یافته و درقریهٔ **محمودآباد** شرب می‌شود .

۱۰ **ابر و مبارکه**

ونیز آن مهدعلیا را دو کنیز بود: یکی ابر ودیگری مبارکه نام بود . آن دوجاریه قناتی جاری ساخته ابر ومبارکه نام نهادند و تا حال جاری ودر **محلهٔ خلف خانعلی ومیرچقماق** شرب می گردد .

قنات خیرآباد مشهور به آب دهوك

۱۵ منبع آن ازطرف مهریجرد است و داخل آب **نعیماباد** شده [۱۴۰ب] به شهر می آید . جاری کنندهٔ آن معلوم نیست . درزمان سلطنت خاقان سعید میرزاشاهرخ مسدود گشته بود . امیر جلال‌الدین چقماق شامی که به امر حکومت بلدهٔ یزدقیام داشت مجدداً تنقیه نموده در خانقاه وحمام و کاروانسرای « **محلهٔ میرچقماق** » که از بناهای خودش بود جـاری کرده به قلعهٔ مبارکـه آورد و الحال مشرب آن موضع ۲۰ **محمودآباد** است .

آب نو مشهور به جدیده

جاری کنندهٔ آن قنات معلوم نیست . امـا ازاکثر محلات وخانه‌ها گـذشته مسلمانان مستفیض می گردند وتا محلهٔ سلطان‌المشایخ شیخ تقی‌الدین دادا محمد علیه‌الرحمة آمده درباغچه‌های آن‌محله شرب می‌شود .

قریهٔ محمود آباد شهره

موضعی است از نزاهت وصفا چون خاطر اهل حضور پر نورو خرم وقریه‌ای از غایت نضارت وطراوت غیرت‌فزای روضهٔ ارم ، **نظم:**

بساط سبزه چون جان خردمند

هوائی معتدل چون مهر فرزند ۵

در «تاریخ جدید یزد» مذکور و مسطور است که امیر محمود وزیر این قنات را جاری و این محل را آباد ساخته ، ساکنانش اکثری سادات صحیح النسب و جوانان فهمیدهٔ باادب‌اند .

ابرندآباد

چنان دهیست که دیدهٔ نظارگی درتماشای آن خیره می‌ماند و مردم دیده را ۱۰ ازمشاهدهٔ سبزهٔ دلگشای او روشنی چشم می‌افزاید، **بیت:**

زو نور بصر فزود و معلومم شد

[۱۴۱ الف] کزسبزه‌شود روشنی‌چشم فزون

درتواریخ مبسوطه مسطور است که بعداز آنکه خسرو پرویز به‌دست شیرویه ولدخود کشته گشت‌وشیرویه به پادشاهی ممالك عجم نشسته بعد از شش ماه او نیز ۱۵ بقتل رسید ومضمون این معنی که ، **بیت:**

پدر کش پـادشاهـی را نشاید

وگر شاید به جزشش ماه نپاید

محقق گشت واز نسل ساسان شخصی که لایق پادشاهی باشد نماند امرا ووزراء را بر ایران دخت دخترخسرو بیعت‌نموده اورا برتخت‌سلطنت عجم‌نشانیدند. ملکهٔ عظمی ۲۰ ابرند نام امیری به جهت حکومت یزد تعیین نموده بدان‌ملك فرستاد .

چون ابرندبه یزد آمددردوفرسخی شهردیهی احداث کرده بیوتات‌وبساتین‌ساخت وآن محل را **ایران‌آباد** نام‌نهاد، اکنون به اسم آن امیر **ابرندآباد** شهرت یافته وبر یك طرف دیه قلعه‌ای در نهایت استحکام ساخت ، **شعر:**

چو عهد عاشقان محکم حصاری
معاذالله ز خیبر یادگاری

و آن قلعه آباد بود تا زمانی که صاحب‌الدعوة ابو مسلم مروزی برممالك خراسان وسایر بلاد عجم‌فرمانروا گردیده احمدبن محمد زمچی را به‌حکومت‌خطهٔ یزدمقرر فرمود. چون اوبه یزد آمدابوالعلاءطوقچی که ازقبل خلفای بنی امیه در یزد حاکم بود وعلم یزید که‌ابن زیاد [۱٤۱ ب] در واقعهٔ کربلا با عمرسعدهمراه کرده درنزد اوبود از آمدن‌احمدزمچی خبریافت وچون قدرت مقابله در خود نمی دیددر**قلعهٔ‌ابرندآباد** متحصن گردید . احمدزمچی بعد ازورود بدان ملك، **شعر:**

حصاری بدان استواری که بود
که تسخیر آن ممتنع می‌نمود
دلیران لشکر بفرمان شاه
گرفتند و کندندش از گرد راه

و ابوالعلا را گرفته نزد اوآوردند ، **مصراع:**

سرش را همان‌دم زتن باز کرد

و جسد پلیدش را با علم یزید در آتش بسوخت و قصر و عمارات او را که در موضع مایله ساخته بود خراب نمود ودر حوالی آن قصری رفیع و باغی احداث کرد و از طرف مهریجرد قناتی جاری کرده آب آن را بدانجا آورده موسوم به **محمدآباد** نمود . الحال آن‌موضع به‌محله‌مبدّل شده و به« کوشك نو»اشتهار یافته.

گردفرامرز

سابقاً دراین اوراق سمت گزارش [۱] یافت که امیر فرامرز بن گرشاسب [۲] بن سلطان علاء الدوله کالنجار حسب الفرمان سلطان سنجر بن سلطان جلال الدین ملکشاه والی ولایت یزد گردیده درآن ملك علم اقتدار افراشت و در زمان‌اختیار قناتی جاری ساخته دیهی در حوالی ابرندآباد احداث نموده به **گردفرامرز** موسوم

۱ـ اصل گذارش ۲ـ گرشاسب‌الدوله

نمود و تا الحال[۱۴۲الف] آن محل آباد و به **گرد فرامرز** مشهور گشته .

قریهٔ زارچ

اسم بانی از کتب تواریخ معلوم و محقق نگشت . درافواه عوام مشهور است که ازجملهٔ متحدثات زال زراست، والعلم عندالله . متوطنین آن موضع بعضی صادق‌القول‌اند ، اما بیشتر شیطان صفت لجاجت پناه که ازدانش مایه و از سعادت پیرایه‌ای ندارند . درافواه عوام مذکور و به‌زبان خاص وعام مشهور است که یکی ازمردم زارچ درهنگامی که صبح صادق دم صافی اندرون رایت نوراز قلهٔ قاف گردون برافراشت دهقان قدرت گل صدبرگ آفتاب را درچمن افق به‌صدآب ورنگ بنمود، **شعر:**

چو خورشید تابنده بنمود چهر

در باغ بگشاد گـردون سپهر

به باغی که در ید تصرفش بود در آمد . برفراز درختی قمری دید آرام گرفته کوکومی‌زند. به خـاطرش رسید که مدعی باغست و می گوید چرا به این باغ آمده‌ای . به جانب آن مرغ توجه نموده گفت **نظم:**

سلامت ارطلبی ازفضول دست بدار

و گرنه شاخ فضولی ندامت آرد بار

این باغ موروثی منست وقاضی ورئیس شاهد، به‌عبث خود را رنجه مدار و به‌جایی دیگر تشریف بر ، **بیت:**

برو این دام بر مرغ [۱۴۲ ب] دگر نه

که عنقا را بلند است آشیانه

من به‌ید تصرف دارم وقبالچه به‌سجل قاضی دربغل . مرغ همچنان ترنم می‌نمود . روستائی افروخته گشت و گفت ، **مصراع:**

ای مدعی مبالغه ازحدّ چه می‌بری

باش تارفته قاضی ورئیس را خبر کنم و قبالچه آورده برتو خوانم . و از باغ بیرون آمده در رامحکم بست . باخود اندیشید که مبادا تا آمدن حضرات از باغ

به‌دررود ووقتی دیگردعوی از سر گیرد. بهتر آنست که در همین روز مشخص گشته جواب بشنود. چون در را بسته‌ام مبادا ازروزنهٔ کلیدان بیرون رود . زیرجامهٔ خود را ازپا بیرون کرده در کلیدان گذاشت ودوان‌دوان به‌خدمت قاضی رفته گفت، **شعر:**

ای حاکم شرع پرور عالی جاه

۵ از حکم قضا دل تو آمد آگاه

سخن مدعی این وشاهد احوال‌تو، **شعر:**

نالهٔ زار شنو حال دل زار مپرس

چشم خونبار ببین و ز دل افکار مپرس

قاضی بعد از استماع آن سخن در تأمل افتاده به دریای اندیشه مستغرق

۱۰ گشت و اطراف و جوانب این حکایت را به‌قدم فکر پیموده به احضار رئیس و کدخدایان فرمان‌داد. بعد از اجتماع روی به باغ نهاد . همان مرغ را دید برشاخ درختی‌قرار گرفته[۱۴۳الف]کو کو می گوید. روی‌به‌جانب‌مرغ کرده گفت،**شعر:**

اگر بد کنی چشم نیکی مدار

که هرگز نیاورده انگور خار

۱۵ نپندارم ار کاری امروز جو

که گندم ستانی به وقت درو

رطب ناورد چوب خر زهره بار

چو تخم افکنی برهمان‌چشم‌دار

ازین خیال در گذر و به این مرد بیچاره ستم روا مدار که این باغ ملك

۲۰ موروثی اوست و تو ودیگری‌را در آن حقی و نصیبی نیست . چندان که به‌موعظه‌و نصایح کوشید از جانب آن مرغ جوابی نشنید . روی به‌رئیس آورده گفت ، **شعر :**

نرسد کار عالمی به نظام

ور نه پای تو در میان باشد

مصلحت آن است که بر فراز درخت برآئی و مضمون قبالچه خاطر نشان

مدعی نمائی. شخصی که از پیر عقل ارشاد یافته بود گفت شاید مدعی زبر دستی کند وقبالچه از دست رئیس گرفته پرواز نماید. حضار زبان به‌تحسین او گشاده گفتند، **مصراع:**

ذهن لطیف تو همه فکر نکو کند

۵ اکنون بیان‌فرمای که چه باید کرد و به کدام حیله این بلیّه را ازسر این مرد درویش دور باید نمود، **نظم:**

مرد دانا به این سخن بشنود

در گنجینهٔ سخن بگشود

که می‌باید طنابی بر پای رئیس بندیم [۱۴۳ ب] و سر طناب را جوانان ۱۰ زورمند گرفته رئیس به‌بالای درخت رود و مضمون قبالچه به عرض مدعی رساند. اگر مدعی دلیری کرده اراده نماید که سند را گرفته پرواز کند جوانان به‌قوت بازوی شجاعت طناب را فرو کشند تا رئیس به‌زودی به پایین آید. حضار بر دانش او آفرین کرده بدین مضمون مترنم گشتند، **بیت:**

توان به‌نورضمیرتو شام در ظلمات

۱۵ کشیدرشته به انگشت‌پای درسوزن

و به‌رهنمائی او عمل نموده رئیس بر فراز درخت بر آمده خواست که قبالچه از بغل بر آورده‌شروع در خواندن کند. مرغ از حرکات او رم خورده پروازنمود. جوانان به‌قوت بازوی یلی ریسمان را کشیدند. اتفاقاً سر رئیس در شکاف درخت مانده جسد بی‌جانش بر زمین آمد. قاضی و رفقا متفکر شده گفتند سر رئیس چه ۲۰ شد و چه بر سر او آمد؟ عقلا گفتند که شاید در خانه گذاشته باشد. به اتفاق به نزد زوجهٔ عاقلهٔ او که، **بیت:**

نگاری دلفریبی جان گدازی

پری پیکر بتی عاشق نوازی

بود رفته صورت ماجرا تقریر نمودند. آن عاقلهٔ صالحه سر به جیب تفکر

فرو برده بعد ازساعتی سربرآورده گفت : صباح که متوجه باغ بود نمی‌دانم[۱٤٤
الف] که‌سررا باخود برده یانه، نهایتش آن که قبل از بیرون رفتن از خانه به‌خوردن
کاچی مشغول بود می دیدم که بروتهایش در حرکت بود . باقی شما می دانید.

اشکذر

۵ در « تاریخ جدیدیزد » مسطور است که اشکین زال که از جملهٔ ملوك‌طوایف
بود این محل را احداث نمود. در «تاریخ آن‌مظفر»مسطور است که در آن زمان که
دارالملك فارس محل حکومتگاه پادشاه مطاع جلال الدین شاه شجاع بود برادر-
زاده‌اش شاه یحیی در خطهٔ یزد رایت مخالفت ارتفاع می داد و بدین سبب میانهٔ عم
و برادر زاده مدتها لشکر خلاف در میدان مبارزت تاخته با هم در مقام جدال می‌-
۱۰ بودند وشاه شجاع هرساله جمعی را از شیراز فرستادی تا نواحی یزد را غارت می‌-
کردند. نوبتی شاه‌یحیی یکی از مردم اشکذر رابه تجسس به‌شیراز از جهةاستخبار
فرستاد. آن شخص به‌شیراز رفت وازهیچ‌ممر تفحص‌این امر نتوانست‌نمود. عاقبت-
الامر داخل بارگاه پادشاه شده بعرض رساند که مردی روستایم و مرا مدتی شد که
والی یزد به‌جاسوسی فرستادتامعلوم کنم که‌شما درین‌سال کسی رابه‌غارت‌نواحی‌یزد
۱۵ خواهید فرستاد یانه . از هیچ کس معلوم نتوانستم کرد، به‌خاطرم رسید که کسی
بهتر از شما نمی‌داند. پادشاه تبسم کنان فرمود که داعیه داشتم که جمعی‌را بفرستم
اما به جهت خاطر تو برطرف کردم. آن شخص چند قدم رفته باز گشت‌و با پادشاه
گفت مبادا از قول خود بر گردی و مرا شرمنده و دروغ گوی کنی ؟ پادشاه به
غایت شکفته گشت و او را به خلعت و انعام نوازش فرمود .

۲۰ **فیروزآباد مجومرد وفیروز آباد میبد**

بر ضمایر فطنت مآثر طالبان اخبار مستور نماناد که در زمانی که تخت
سلطنت عجم به‌وجود فیروز شاه بن یزدگردبن بهرام گور آرایش یافت درولایت‌یزد
دو دیه احداث نمود : یکی فیروزآباد مجومرد و دیگری فیروزآباد میبد .

وبیان احوال آن پادشاه و سبب‌احداث آن‌محال به‌دستیاری کلك وقایع‌نگار
در ضمن مقالهٔ دویم جلد اول مرقوم قلم معجز رقم گردیده .

بندرآباد

قبل از زمان اسلام احداث گشته و بانی آن بندار نامی بوده از امراء پادشاهان عجم والحال آن قریه محل آرامش سلطان مشایخ عالم و قدوهٔ محققان بنی آدم سلطان حاجی محمود شاه ولی ومکان استجابت دعای مؤمنان است .

۵ **عزآباد**

چنانچه از کتب تواریخ مستفاد گشته و فروغ آن بر مقالهٔ پنجم جلد اول تافته آن است که چون عزالدین لنگر حسب الفرمان سلطان سنجر به امر اتابکی دختران امیر فرامرز مقرر گردید درسنهٔ تسعین وخمسمائه [۱٤٤ ب] در خطهٔ یزد برمسند فرمانروائی نشست و اساس سلطنت نهاد در خارج شهر به جهت مسکن خود باغی احداث کرده کوشکی در میان باغ بساخت و آن را **باغ عزآباد** نام نهاد . ۱۰
و در سنهٔ ستمائه در شش فرسخی شهر دیهی احداث نمود و قناتی جاری ساخت و آن را نیز **عزآباد** نام کرد و الحال به همان اسم اشتهار دارد و اقسام میوه ها در نهایت خوبی و طراوت حاصل می شود و سادات حسینی صحیح النسب در آنجا متوطنند و اهالی آن موضع همه از اهل صلاح و رعایا بعضی به کسب شعر بافی و برخی به زراعت روزگار می گذرانند . ۱۵

و در همان قریه مسجد جامع و بازار و بیوتات و بساتین نیکو ساخته و شرف الدین مظفر ولد مبارز الدین محمد مظفر قنات **شرفاباد** جاری و **محلهٔ شرفاباد** در قریهٔ مذکوره ساخته و سلمان الزمانی **آقا جمال الدین** المشتهر به **مهتر جمال** در زمان وزارت قنات **جمالاباد** را جاری و **محلهٔ جمالاد** ساخته .

۲۰ **اسفنجرد**

واقع است درمیان ریگ عزاباد موضعی بوده درنهایت آبادی وقلعه‌ای داشته به غایت استحکام و معموری. مجاوران و متوطنانش در کمال صلاح و پرهیز گاری حضرت شیخ ربانی و قطب صمدانی شیخ فخرالدین احمد که آوازهٔ کشف و کراماتش از شرق به غرب رسیده [۱٤٥ الف] اسفنجردی الاصل بوده به سببی ازاسباب

آن موضع خراب ومجاوران متفرق شده‌اند و میاه آن را به قریهٔ عزاباد آورده‌الحال در آن محل شرب می نمایند.

محمدآبادوشاه‌آباد وغیره

بر رأی عقده گشای اصحاب دانش و بینش مخفی نماناد که در آن اوان که
۵ دست عنایت مفتح‌الابواب عزشانه و عظم سلطانه مقالید سلطنت خطهٔ یزد و کرمان و سایر بلاد به کف کفایت خدام‌مبارزالدین محمد مظفرنهاد در اصل شهر وبلوکات یزد عمارات عالی ورفیع و قـری و مزارع منیع احداث فرمود. ازجملهٔ قـری و قصبات که از کتب تواریخ به نظر حقیر رسیده بدین تفصیل است که مثبت مـی‌گردد: **محمدآباد** و **شاهاباد** و **مبارزآباد** و **بدرآباد** و **مظفرآباد** و **علیابادقهستان** و
۱۰ **خاتون‌آباد** و **مظفرآبادزارچ** و **دیلم‌آباد** و **احمدآباد** و **سطانابادتفت** و **ده‌شیر** قهستان.

و به‌سعی و فرمودهٔ خوانزاده خاتون و مختومزاده خاتون دختران جناب مبارزی **ترکاناباد میبد** احداث گردیده.

۱۵ **شرفابادشهتری** از آثار شرف الدین محمد والد جناب مبارزی است.

قصبهٔ طیبهٔ میبد صانهاالله فی‌الافات

مورخین بلاغت شعار سبب [۱٤۵ ب] احداث آن موضع در کتب تواریخ به دو نوع مرقوم نموده‌اند و چون ایراد هردو از لوازم است لهذا کمیت واسطی نژاد در عرصهٔ عرض آن در تکاپوی در آمده چنین بیان می سازد که بعد از آن که
۲۰ بهرام گور بر بلاد عجم استیلا یافته برفراز تخت سلطنت قرار گرفت وامرا وسران سپاه حلقهٔ اطاعتش در گوش و غاشیهٔ متابعتش بر دوش گرفتند خطهٔ یزد رابه‌اقطاع ولد ارشد خود یزدگرد اصغر عنایت فرمود. شاهزادهٔ عالـی مقدار که بیست مرحله از مراحل سنه طی فرموده بود بدان ملک نهضت نمود. بعد ازورود درعمارت آن سرزمین به‌غایت‌الغایت ساعی گردید و او را سه سرهنگ بود: یکی بیدار و دیگری عقدار وثالث میبدار.

بیدار **بیده** را احداث نمود ، و عقدار در بیست فرسخی یزد قناتی جاری کرده قلعه و دیهی ساخت و آن را به **عقدا** موسوم نمود ، و میبدار احداث قصبهٔ **میبد** نمود . و این محال ثلثه بر کنار دریاچهٔ ساوه واقع گردید .

در کتب سیر مسطور است که دریاچهٔ ساوه از ساوه تا همدان و تا ده فرسخی یزد بوده و بیان فرو رفتن آب آن در جلد اول این مجلد مرقوم گشته محتاج ۵ به تکرار نیست ، و بندر این دریا پارگین بوده که الحال به **بارجین** مشهور شده . ودرهمان‌زمان[۱٤٦ الف] یزدگرداصغر سه محل احداث‌نمود : اول **یزد آباد** ،دویم **دهاباد** ، سیم **پادین‌آباد** .

و روایت ثانی که به صحت رسیده و مفصلا در جلد اول این مجلد در ضمن احوال ملوك فرس به دستیاری بنان بیان شده‌و در این مقام از تکرار چشم پوشیده ۱۰ بیان می نماید آنست که چون نوبت سلطنت ممالك عجم به شاه قباد بن فیروز شاه بن یزدگرد اصغر رسید حضرت بخشندهٔ بی منت جهانبین او را به دیدار دو قرة العین روشنی داد : یکی انوشیروان و دیگری شاه مؤبد .

شاه مؤبد که خرد تر[1] بود او را مرضی صعب عارض شده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و اطبا ازمعالجه عاجز آمدند . عاقبت الامر شاه قباد حکیمی مرزوق ۱۵ نام از ملك هندوستان طلب فرمود . چون حکیم به مداین رسید و خواست که به معالجه بپردازد هوای مداین را با مرض شاهزاده موافق نیافت . به خدمت پادشاه معروض داشت . حسب الامر مقرر گردید که حکیم درخدمت شاهزاده به اطراف ولایات طوف نماید و در هر زمین که مناسب داند به معالجه بپردازد . حکیم در خدمت شاهزاده روانه گشت . چون عبور ایشان به زمین **میبد** افتاد ۲۰ هوائی که می خواست دریافت و درآن‌جا مقام کرده‌به معالجه همت گماشت. [۱٤٦ ب] روز به‌روز اثر صحت ظاهر می شد تا در اندك وقتی بالکلیه امراض از وجود شاهزاده زایل گشته صحت کامل روی نمود . بعد از آن شاهزاده از والد عالیجاه

۱ـ اصل : خورد تر

استجاره حاصل نموده در آن محل طرح شهر انداخت و بیوتات و بساتین ترتیب داده قنوات جاری نمود و مردمان را به سکنی امر فرمود و آن شهر را به‌نام خود **مؤبد گرد** موسوم ساخت و الحال به **میبد** اشتهار یافته .

از میامن آن زمین آن که اکثر اهالی او سعادتمند ز مستعد و فاضل و
۵ دانشمند اند و از هنر بهرهٔ تمام دارند و جمیع اشجار در آنجا در نهایت خوبی‌نمو می نماید و محصولات و اثمار در غایت کثرت ووفور و لذت به‌عمل می آید.

بدان ای عزیز که **قعله**‌ای که در مدینهٔ میبد واقع است به فرمان حضرت سلیمان علی نبینا وعلیه السلام ساخته شده . تفصیل آن محل آن که‌حضرت‌سلیمان صلوة الله الملك المنان در زمان اختیار امر فرمود که دیوان تفحص نموده در
۱۰ هر موضع که قابل قلاع باشد جهة حفظ خزاین قلعه بسازند . دال دیو به‌این‌پشته که در اصل میبد واقع است رسیده قابل قلعه یافت . بعد از رخصت از آن حضرت بر فراز آن پشته قلعه‌ای‌درنهایت استحکام ساخت. والحق آن قلعه ایست بر فراز پشتهٔ رفیع که از غایت [۱۰۷ الف] رفعت و بلندی با فلك الافلاك دعوی مساوات می نماید . در وقت معموری ساکنان بروج رفیعش باسکنهٔ صوامع ملکوت دمساز
۱۵ و پاسبان شب زنده دارش بامسبحان قلعهٔ سپهر هم آواز بودند و همانا مضمون این بیت که ،**شعر** :

زسنك اندازاو سنگی که جستی
پس ازقرنی سر کیوان شکستی

ما صدق آن قلعهٔ رفیع بنا تواند بود . و همچنین هر پادشاهی که بر عرصهٔ
۲۰ ممالك ایران رقم اختصاص می کشیده به عمارت این قلعه امر می فرموده تا در سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه که‌دولت از خاندان آل مظفر روی بر تافت آن قلعهٔ متین و حصن حصین به‌فرمان صاحبقران زمان و زمین امیر تیمور گورکان انارالله برهانه بر خاك برابر گردید . گویند که حصانت ومتانت آن به‌مرتبه‌ای‌بوده که در هیچ عصر کمند اقتدار خسروان رفیع مقدار بر کنگرهٔ فتح آن حصار نیفتاده و

تیر تدبیر هیچ قلعه گشای کشور گیر به هوای تسخیر آن نرسیده ، **بیت:**

از بلندیش فرق نتوان کرد
آنش دیده‌بان ز نور زحل

هفت آذر مشهور به هفتادر

۵ مؤلف «تاریخ جدید یزد» آورده که چون شاه قباد والد [۱۴۷ ب] خسرو عادل انوشیروان بر تخت سلطنت موروث قرار گرفت بعد از چند سال از مداین که دارالسلطنهٔ او بود متوجه فارس و عراق گردید و از آن‌جا عنان عزیمت به‌طرف خطهٔ یزد انعطاف داد . چون به‌ولایت میبد رسید بنا بر نذری که سابقاً کرده بود در ده فرسخی میبد آتشخانهٔ عظیم بنا نهاد و بفرمود تا از هفت آتشخانه آتش به آن ۱۰ آتشخانه آوردند : اول غزنین ، دویم بلخ ، سیم نسا ، چهارم آذربایجان ، پنجم اصفهان ، ششم فارس ، هفتم طیسفون . و در همان جا قریه ای آباد نموده موسوم گردانید به **هفت آذر** . و مجوس آن آتشخانه را عظیم تعظیم می نموده هرساله از اطراف و اکناف عالم به جهت زیارت بدانجا می‌آمده‌اند .

بفرویه

۱۵ در سوابق زمان آباد شده و قریه [ای] بوده معتبر. به سبب ورود سیل‌مدتی خراب و بایر بود و رعایا متفرق گشته بودند . در سنهٔ تسع و خمسین و ثمانمائه عالیجناب وزارت پناه صاحب اعظم افتخار الصواحب بین الامم **خواجه‌معین‌الدین علی‌المیبدی** که وزیر عدالت آئین خطهٔ یزد بود به تعمیر آن محل همت گماشت. و چون موضع قدیم را قابل عمارت نیافت [۱۴۸ الف] به یك طرف کشخوان طرح ۲۰ دیه انداخته بیوتات و بساتین و باغات و حوانیت و مساجد و حمام ساخت و آب در میان قریه جاری گردانید و رعایا و زارعین‌را که متفرق شده بودند جمع کرده به زراعت و عمارت ترغیب‌نمود و آن‌موضع رابه **معین‌آباد** موسوم گردانید. اکنون به دستور اول **بفرویه** اشتهار دارد .

رکناباد میبد

مجاوران آن محل به زیور صلاح وعبادت آراسته جبلتشان به صداقت‌سرشته است و بیشتری در علم طبابت تتبع نموده کمال مهارت و وقوف دارند. مشهور است که یکی از ایشان گوسفندی خریده ذبح نمود و کلهٔ گوسفند را به کنار نهری برده تا پاك وطاهر نماید. ناگاه از دستش افتاده آب برد. چون ممرّ آب مضیق بود و داخل نمی توانست شد دستهٔ علف در دست گرفته در پیش ممر بایستاد و چنانکه گوسفند را طلب کنند کله را طلب می‌نمود و بعد از ساعتی که از باز آمدن سر گوسفند مأیوس گشت متوجه خانه شده با خود می گفت که ظاهراً منزل‌صاحب اول را بلد بوده و بدانجا رفته باشد.

وایضا دیگری در صحرا سیر می کرد ناگاه نعل پاره یافت و چون نمی‌دانست که چه چیز است به خدمت رئیس برده تحقیق فرمود. چون [۱٤۸ ب] رئیس نیز از شناخت آن عاجز بود کدخدایان و دانشمندان را طلب کرده احوال بگفت. بعد از تأمل بسیارو ملاحظهٔ آن نعل‌پاره قاضی‌فرمود که **ماه کهنه** است که از آسمان بر زمین افتاده. همگی بر دانش او آفرین کردند.

بدرآباد بالا

در یك فرسخی قصبهٔ میبد واقع گشته. یکی از متوطنان آن موضع به‌راهی می گذشت، سوزن خیاطی یافت‌و چون‌قبل ازآن چنان جنسی به چشمش درنیامده بود به نزد اعقل موضع برده تا مشخص سازد که چه چیز است. پس از تأمل‌بسیار آن دانشمند فرمود که ظاهراً **بچهٔسوزن‌جوال‌دوز** باشد.

قنات‌شیرین

قریه‌ایست در حوالی قصبهٔ طیبهٔ اردکان. در سوابق ایام از آن چشمه‌قطرهٔ آب مانند چشم یتیمان به‌صد حسرت برون می آمد و به عنوان ملکیت در تصرف عورتی مجوسیه شیرین نام بود و او چنان دلربایی بود که ماه تمام از تابش رخسار درخشان او رشك می برد و مهرجهان افروز از عکس عارض دلفریبش در عرق

خجلت می نشست ، **شعر** :

شیرین سخنی که هوش می برد
رونـق ز شکر فروش مـی برد
نـازی و هـزار فتنه در دهر
چشمی و هزار کشته در شهر ۵

اتفاقاً یکی‌ازهم کیشان او که در مقنی گری کمال مهارت داشت واز کرمان که محل توطنش بود پای در وادی غربت نهاده به آن مکان رسید و چون‌چشمش بر عارض ماه پیکر [۱٤۹ الف] مهر منظر که نور رخسارش چهرهٔ آفتاب را منور کرده بودی و بوی زلف مشکبارش مشام ایام را معطر ساخته ، **شعر**:

لـب لعلش نگین خاتم جم ۱۰
دهان از حلقهٔ انگشتری کم
ز رنگ عارضش روی هوالعل
خم زلفش درآتش کرده صدنعل
عـذارش قبلهٔ آتش پرستان
دهانش آرزوی تنگ دستان ۱۵

افتاد ، دلش مایل آن ُدت زردشتی نژاد گشته جامهٔ صبر و شکیبائی چاك زده آه سرد برآورد و گفت ، **بیت**:

زلف را برهم زد و کار دلم یکباره شد
عاقلان فکری که زنجیرجنونم‌پاره‌شد

و شمه ای از دلبستگی خود با او در میان نهاد . وچون شیرین او را مقید زنجیر ۲۰ زلف خود دید به شکر شیرینی لب گشاده گفت که وقتی به کام‌دل خواهی رسید که دراجرای این قنات‌سعی نموده کام‌امید لب تشنگان این وادی‌راسیراب کرده واین موضع قابل زراعت شود . مجوسی مقنی کرمانی که مژدهٔ وصال شنید کمر اجتهاد به میان جان بست و جمعی از همکاران را خبردار ساخته به کار مشغول گردیده

ودر اندك روزی قرب چهار رقم‌آب برروی کار آورد و دست مراد درآغوش یار دل‌نواز درازکرده تنگش در کنار کشید و آن موضع مشهور و معروف گردید به **قنات‌شیرین** .

در آن قریه [۱٤۹ ب] مسجدی ساخته‌اند ویکی از مسلمین در شهور سنهٔ ۵ احدی عشر و سبعمائه دوعدد ذیلو در کمال رنگینی و نفاست در آنجا گسترده وتا غایت که پنج عام از سنهٔ ثمانین و الف هجریه گذشته در غایت پاکیزگی است و مؤمنین بربالای آن به آداب فرایض یومیه قیام می نمایند .

و در حین تحریر در حیدر آباد **ملامحمداردکانی**المتخلص به**فدائی** حاضر بود و تقریر نمود که بر سرچشمهٔ همین‌محل‌درخت **بده** ایست که قادر حقیقی‌به‌ید ۱۰ قدرت رویانیده وباغبان حکمت به‌آبیاری مرحمت تربیت کرده‌دورهٔ ساقه‌آن‌بیست ذرع است .

قصبهٔ طیبهٔ اردکان صانها‌الله‌من‌الافات

به‌کسر الف و سکون راء ، و ارد به لفظ فرس‌دور را گویند و چون‌اطراف و جوانب آن محل کوه بسیار است و در ازمنهٔ سابقه در آن جبال معادن مس وسرب ۱۵ و فیروزه و غیره بوده لهذا درافواه عوام اسم آن قصبه به‌اردکان موسوم گشته‌است. و این قصبهٔ شریفه از قدیم الایام محل توطن فضلا و علما و حکما و منجمین و دانشمندان بوده و هست و در میان اصحاب هوش به **یونان کوچك** اشتهار دارد و حال تحریراین‌صحیفه [۱۵۰ الف]آن مکان درنهایت معموریست . و مشتمل است بر مساجد و خوانق و حمامات و بقاع و بازار و چهارسوق و باغات و بیوتات و ۲۰ غیر ذلك [و] مشحون به وجود علما و فضلا و منجمان‌و حکما و صلحا ، و هریك منازل دلگشا و بساتین بهشت بنا ساخته و پرداخته‌اند .

و در سنهٔ احدی و اربعین و الف هجری مرحمت پناه الواصل الی رحمة الله الغنی **حاجی‌محمدعلی** به امداد توفیق غیبی و به دستیاری مؤنت قناتی حفر نموده موسوم ساخت به **علیاباد** و در میان بازار و بیوتات و منازل جاری ساخت . و یکی

از ارباب نظم تاریخ جریان این قنات به این مضمون گفته ، **مصراع** :

آبرو یافت اردکان زین آب

مزرعهٔ نارستان

مکانیست به غایت خوش هوا و محل نزول قوافل . در سنهٔ ثمانین و الف **حاجی شرف‌الدین عقدائی** در آنجا سرائی محقر ساخته خانهٔ آخرت خود را آباد ۵
ساخت و همچنین در موضع عقدا سرای دیگر به اتمام رسانیده .

مزرعهٔ خلیل‌آباد

در حوالی نارستان واقع گشته ، در سنهٔ احدی‌و سبعین والف که **حاجی‌خلیل عقدائی** از ولایت هندوستان مراجعت نمود قناتی حفر کرده به اجرای [۱۵۰ب]
آب سعی موفور به عمل آورده مبلغی کلی صرف نمود و در وقتی که مشارالیه‌ارادهٔ ۱۰
حفرقنات داشت و هنوز قطره‌ای‌آب به کام احدی نرسیده بود با آن که از آن‌محل
تا قریهٔ عقدا قریب چهار فرسخ مسافت است متمولان و ارباب ثروت بل درویشان
و اصحاب دهقنت به امید آنکه شاید آب این قنات به عقدا آید و مزرعهٔ عقدا که
چون تیه حضرت موسی از آب و آبادانی دور است مانند جنات عدن گردد ، بعداز
استخاره و مصلحت عقلا در صحاری قریهٔ مزبوره‌به این خیال محال طرح خیابانها ۱۵
و باغات و بساتین انداختند و هریك فراخور استطاعت غایت سعی به عمل‌آوردند
و مدتی در آن امر اوقات شریف ضایع گردانیدند . بعد از عهدی که حاجی خلیل
سعی نموده مبلغهاصرف نمود قلیلی آب جریان یافت و در همان مکان طرح مزرعهٔ
محقر انداخت و قطره‌ای‌آب به کام مردم عقدا نرسیده چون‌ماهی ازتشنگی کباب
گشتند. بر صحیفهٔ خاطر ارباب‌هوش مستور نماناد که این حرکات ساکنان عقدا ۲۰
چه به حکایت شخصی که نعلی یافته بود به مثل آن [۱۵۱ الف] می ماند و آن
مبین می گردد در این **حکایت** :

شیرین سخنان فصاحت طراز و شاخچه بندان قصه پرداز چنین حکایت
کرده‌اند که شخصی بود به قیدمفلسی گرفتار ، روزی به راهی می گذشت یك‌پا نعل

دید افتاده آن را برداشته شادان وخندان روی به منزل خود نهاد و در نهایت فرح می گفت، **شعر** :

نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد
که روز محنت و غم روبه کوتهی آورد

۵ و چون به در خانه رسید درگاه کوتاه و در نظرش حقیر نمود با خود اندیشید که این نعل را ضایع نتوان گذاشت . از دوستی مبلغی به قرض گرفته اسبی باید خرید . اما این درگاه به غایت کوتاه است و شاید در محل عبور اسب زین شکسته گردد . فی‌الحال بنّائی طلب کرده به کندن درگاه اشتغال نمود ومحلی به جهت بستن اسب ترتیب داد. و او را زنی بود به‌غایت مسنۀ عقیمه ، **شعر:**

۱۰ هشتاد و پنج ساله نگاری که داده بود
از غازه و خضاب رخ و زلف را صفا

ازین حال اطلاع یافت، به نزد شوهر آمده مقنعه از سر کشیده گفت ، **شعر:**

وه که کحل روشنی در چشم عالم بین نماند
برگ عیش‌و شادمانی در دل غمگین نماند

۱۵ این چه فکر است کـه به خاطر رسانیده و چه اراده است که کرده‌ای و اسب چرا به این مکان می‌بندی،ای بی‌رحم‌جفا کار [۱۵۱ب] و ای سنگین دل ستمکار فکر نمی کنی که من که انیس و مونس و زوجۀ توام و هنوز از باغ زندگانی‌میوۀ مراد نچیده‌ام حامله شوم و بعد از انقضاء مدت فرزندی در وجود آید و آن مولود ارجمند پسری باشد و به هزار مشقت و تعب او را شیر داده پرورش نمایم و چون

۲۰ شش هفت سال از عمر او بگذرد روزی که من از حالش غافل باشم به این جایگاه آمده مرکب تند سرکش تو لگدی زده آن سرو بوستان آزادی را به خاك هلاك اندازد و مرا در فراق‌جگر گوشه‌ام درخاك و خون نشاند . شوهر چون این حدیث استماع کرد ، **شعر:**

زد دست و درید پیرهـن را
کین مرده چه می کند کفن را

و خود را به زمین زده شور عاشورا درگرفت و می گفت این ابر فتنه بار که باران بلا می بارد از کجا پدید شد و این لشکر غم که متاع دل به بغما می‌برد از چه ممر هجوم کرد. **شعر:**

گلی هرگز نبوئیدم به‌باغی
که خارش بر دلم ننهاد داغی ۵
نخوردم لقمه‌ای‌ازخوان گردون
که آغشته نشدآن‌لقمه باخون

پس زن و شوهر لباس سوکواری پوشیده در ماتم فرزند نشسته اضطراب و زاری می کردند. اقوام و همسایگان [۱۵۲ الف] ازاین حال آگاهی یافته به ـ منزل ایشان آمدند و به اتفاق ماتم از سر گرفتند، **شعر:** ۱۰

آن یکی جامه پاره این جان کرد
مـاتمی شد که شرح نتوان کـرد

و هر یك به زبان حال می گفتند که ای چرخ ستمگر این چه داغ فراق‌بود که بر دل ما نهادی و میوهٔ عمر و زندگانی ما را به باد فنا بردادی، **شعر:**

گر رود برچرخ آه آتش‌آلود دلم ۱۵
آب درچشم ملایك گردد ازدود دلم

ایشان درین مصیبت بودند که شخصی بردر خانه آمده گفت که من از راهی می گذشتم و یك پا نعل اسبم افتاده و چنین خبر دادند که صاحب این خانـه برداشته وبه‌عنف و تشدد تمام نعل را از آن‌مرد ماتم‌رسیده گرفت. هم درزمان‌همگی از لباس سوکواری‌بیرون آمده‌اقربا وهمسایگان سرخویش گرفته متفرق گشتند. ۲۰

***

بر رأی عالم آرای اصحاب اعتبار پوشیده نماناد که بلدهٔ جنت صفات یزد در زمان سلاطین‌ماضیه خصوصاً **آل مظفر** به کمال معموری و آبادانی رسیده و در ایام سلطنت‌خاقان‌سعیدمیرزا **شاهرخ** سلطان بیشتر از پیشتر بقاع خیراحداث یافته

زراعت و عمارتش در افزود و به یمن همت آن پادشاه و افر مکرمت و ارکان دولتش قصبات [۱۵۲ ب] و باغات و بساتین بهشت آیین محتوی بر قصور دلپذیر صفت نضارت و تعمیر پذیرفت و در آن ایام کثرت خلایق و وفور بدایع مواضع به درجه‌ای انجامید که ساحت کوه و دشت سمت تضایق گرفت و از قریهٔ **تفت** تا **تل‌الله‌اکبر** تمامی فضای بیابان باغ و بستان وچمن و گلستان شده و از کثرت بقاع دلکش و نزاهت عمارات فردوس وش آن عرصهٔ وسیعه غیرت افزای طارم فیروزه‌گون گردون گردید و هر جهاندیده در فصل بهار بر آن مواضع نضارت آثارعبور نماید بهشت عدن را در دنیا مشاهده نموده حکایت گلستان ارم را افسانهٔ موهوم پندارد ، **شعر:**

همه در خـرمـی بسان بهار
گشته در دیده ها بهار نگار

گفتار چهارم

در سبب بنای خطهٔ فردوس منزلهٔ یزد و ذکر عمارت حصار و قلعهٔ مبارکه و غیر ذلک

از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان ستوده رقم مورخین بلاغت شیم به
تحقیق پیوسته که‌بانی این خطه اسکندررومی است . و چنانچه در تواریخ مبسوطه
مسطور است بعد از آنکه اسکندر بر دارا که [۱۵۳ الف] فرمانفرمای بلاد عجم
بود استیلا یافت و روشنك دختر او را به عقد ازدواج درآورده به‌دارالملك حضرت
سلیمان علی‌نبینا وعلیه السلام آمد و در اصطخر فارس به جای سلاطین‌عجم نشست
در آن حین شخصی که از اولاد کاوس بود خروج کرده به‌ری‌آمد و به استخلاص
ملك موروث همت گماشت و همچنین از هر ولایت شاهزادهٔ کیانی نژاد پای جرأت
پیش گذاشته علم ملك‌گیری برافراشتند ، اسکندر بعد از استماع این اخبار از
اصطخر فارس در حرکت آمده در بلدهٔ ری تلاقی فریقین دست داده اسکندر بر
شاهزادگان دست یافت و همگی را در قید اسار کشیده بازبه‌اصطخر معاودت‌فرمود
و امر فرمود تا ازتمامی بلاد ایران اولاد پادشاهان عجم و احفاد امرای ما تقدم را
گرفته به‌سلاسل و اغلال کشیده به اصطخر آوردند و اسکندر امر فرمود تا همگی
را از دار اعتبار بلند گردانند . ارسطاطالیس که وزیر ومدبّر امور اسکندری بود
مانع شده نگذاشت . آنگاه اسکندر علم عزیمت به جانب خراسان انعطاف فرمود
و چون زمین یزد که در آن وقت صحرائی بود از آب [۱۵۳ ب] و آبادانی به‌-
غایت دور محل نزول موکب ظفر قرین آن خسرو حشمت آئین گشت به وزیر

صایب تدبیر گفت که این صحرائی است در غایت اعتدال هوا ، چنانچه آبی یافت
می‌شد به عمارت آن امر می فرمودم . حکیم دانشمند درجواب عرض نمود که این
زمین **ریك بوم** است و به خاطر من چنان می رسد که رفاقت و موافقت در میانهٔ
ساکنان این ارض نباشد ، مصلحت آن است که در اجرای آب سعی فرموده حصاری
۵ نیز ساخته شود و شاهزادگان عجم را در آن مکان باز داشته قلم عفو به جراید
جرایم ایشان کشند . پادشاه کشور گشا وزیر خیر خواه را تحسین و انعام فرموده
امر نمود تا مقنیان قنات **دهاباد** شهر را جاری ساختند و مهندسان و معماران طرح
قلعه انداخته حصار آن را تا محاذی فلك اخضر برافراشتند و در این مقام که
امروز به **زندان سکندر** اشتهار یافته عمارتی عالی اساس بنا نهاده در میان آن چاهی
۱۰ مانند درون حاسدان تار و تنگ حفر و در قعر آن جائی ترتیب داده شاهزادگان
کیانی را باز داشت و آن عمارت را موسوم نمود به «**کثه**» ، و به عبارت یونان از
کثه زندان را خواسته‌اند . و خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی که مدتی
در خطهٔ یزد به تحصیل کمال [۱۵٤ الف] اشتغال داشته درین بیت اشعاری
فرموده، **شعر:**

۱۵ دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت

رخت بر بندم و تا ملك سلیمان بروم

اما می‌تواند بود که مراد خواجهٔ شیرین کلام [از] زندان بلدهٔ یزد و ازملك
سلیمان دارالملك فارس را خواسته باشد ، چه مقصود اسکندر از بنای آن زندان
بوده و تا کنون وضیع و شریف و مجاور و مسافر را به قدر حال غم و پریشانی
۲۰ می باشد .

بر الواح خواطر تحقیق کنندگان اخبار سابقه مستور نماناد که اهل تواریخ
برآنند که بعد از آن که اسکندر بردارای بن داراب استیلا یافت و او را به قتل
آورد و در اصطخر فارس به جای پادشاهان عجم نشست به فرمان او تاریخ اسکندری
نوشتند و در همان سال به ساختن کثه و بنای خطهٔ یزد امر فرمود و از آن تاریخ

تا سنهٔ تسع و سبعین والف هجریةالنبویه علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات که **اول سال** تألیف این صحیفهٔ بلاغت آثار**جامع‌مفیدی** است یك هزار و نهصد و هفتاد و نهٔ سال می شود ، والعلم عندالله ·

و چون اسکندر جهان فانی را وداع کرده به عالم جاودانی شتافت بعد از چهار صد سال آفتاب دولت شاپور بن اردشیر از افق شهریاری طلوع نمود و او ۵ پادشاهی بود [۱۵٤ ب] مایل و راغب به‌ظلم وتعدی و تا مدت چهل سال عجزه و زیردستان پایمال حوادث بودند . روزی شاپور از منجمان مدت عمر و سبب هلاك خود تحقیق نمود به عرض رسانیدند که یك سال دیگر از عمر خسرو جهان باقی مانده و واقعهٔ ناگزیر در طوس خراسان بر کنار **چشمهٔ‌سبز** اتفاق خواهد افتاد · او عهد نمود که به جانب طوس و خراسان نرود . چون شش ماه بگذشت خون از ۱۰ دماغش گشوده به هیچ وجه باز نایستاد و اطبا از معالجه عاجز آمده گفتند پادشاه را باید از ظلم توبه کرده و به جانب طوس و چشمهٔ سبزرفته به‌عبادت اشتغال‌نماید، شاید که این بلیه مندفع گردد . شاپور بعد از استماع این سخن دست در دامن‌توبه و انابت زده متوجه خراسان شد و چون به‌آن‌محل که او را **کته** می خواندند رسید اعتدال هوای آن سرزمین درو اثر کرده بقدر خون از دماغش ایستاد و اندك ۱۵ توانائی در جسد او پدیدآمد · به وزرا وند ما گفت‌این‌زمینی مبارك است . دراینجا شهری می سازم به نام یزدان . پس امر فرمود تا در ساعتی فرخنده طراحان و معماران . صورت شهری مشتمل بر چهار بازار هربازاری‌چند چهار سوق متساوی‌- [الا] ضلاع وچهار طاقهای رفیع و بازار های وسیع و حمامات برلوح [۱۵۵الف] مهارت کشیدند و قصرهای عالی نمودار گردانیدند و آن را **یزدان‌گرد** نام نهاد و ۲۰ اسم خود را که شاپور بود به یزدجرد مبدل گردانید و چند قنات جاری ساخته به طرف خراسان نهضت نمود وچون به کنارچشمهٔ سبزطوس رسید روی نیاز بر خاك نهاده از کرده ندامت برد . حکیم علی الاطلاق او را شفای کامل عنایت فرمود . بعد از دوماه روزی بر سر همان چشمه نشسته بود ، ناگاه اسبی به غایت نیکو

به نظرش در آمد، بگرفتن آن امر فرمود. فرمانبران چندان که سعی نمودند نتوانستند گرفت. یزد جرد خوده متوجه شده اسب را بگرفت و زین و نمد زین طلب داشته بر پشت اسب گذاشت. خواست که سوار شود آن اسب لگدی بر سینه‌اش زده فی‌الحال طایر روحش از قفس بدن در پرواز آمده به عالم دیگر شتافت. معماران و بنایان که به عمارت یزد مشغول بودند چون این خبر شنیدند دست از شغل خود کشیده عمارات ناتمام ماند.

و چون ولد ارشد یزدجرد که به بهرام گور اشتهار داشت به پادشاهی نشست یزد را به اقطاع شاهزاده یزدجرد خلف خود که او را یزد گرد اصغر می‌گفتند عنایت نمود. شاهزاده به یزد آمده ساکن گردید و از تمامی بلاد [۱۵۵ ب] خانه کوچ و دانشمندان و هنرمندان طلب کرده به سکنی امر فرمود و عماراتی که نا تمام مانده بود به اتمام رسانیده باغات و بساتین سبز وخرم گردانید و قریهٔ **یزدآباد** و**هاباد** و **بادین آباد** که به **بهادین‌آباد** مشهور گشته احداث فرمود و چون در صدر این مقاله مجملی از احوال شاهزاده و عمارات او درین بلاد گزارش [۱] یافته درین مقام به همین قدر اکتفا شد.

بر ضمیر منیر واقفان سیر و آثار و طالبان قصص و اخبار مستور نماند که هریك از پادشاهان عجم که بر سریر سلطنت قرار گرفته‌اند در آبادانی خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد غایت سعی فرموده قری و مزارع احداث کرده‌اند و از آن جمله آنچه از تواریخ مبسوطه به نظر حقیر در آمده بعضی در جلد اول این مجلد و برخی در صدر این صحیفه به مقتضای مقام نگارش یافته‌الحال مناسب چنان است که شرحی از آثار پادشاهان زمان اسلام به دستیاری بنان بیان گردد.

بدان ای عزیز که در وقتی که رایات اقبال سلطان **جلال‌الدین ملکشاه** سلجوقی بلندی گرفته عروس مملکت ترکستان و خراسان و آذربایجان در کنار کشید عنان عزیمت به قصد تسخیر [۱۵٦ الف] عراق انعطاف داد و نخست ایلچی

۱ـ اصل: گذارش

با نامه به نزد سلطان علاءالدوله کالنجار که فرمانفرمای عراق عجم بود فرستاد ودرنامه‌ذکر نمود که خرمت آن پادشاه والاجاه بر ما واجب و لازم‌است ، اما به حکم ضرورت ما را ولایتی وسیع می باید که دارالسلطنه نمائیم و به غیر از بلدهٔ اصفهان محلی دیگر گنجایش عساکر[1] نصرت مآثر ندارد. چه مسموع آن‌عالیجاه شده باشد که هیجده هزار قوشچی پیوسته در رکاب فیروزی اثر است ، سایر ۵ خدام بدین قیاس باید کرد واصفهان به ما گذاشته از عراق و فارس هر مملکت که اختیار نمایند به‌اقطاع ایشان مسلم می‌داریم . سلطان علاءالدوله بعد از ورودایلچی و مطالعهٔ نامه در جواب نوشت که بر همگنان ظاهر است که مرا به دنیا چندان محبت نیست،اما از مسکن چند روزه نا گزیر است . اگر خطهٔ یزد که محقرترین ولایات است به اقطاع من مقرر شود تا در آن مملکت به عبادت پروردگارعالمیان ۱۰ اشتغال نمایم از الطاف سلطان بعید نخواهد بود . سلطان ملکشاه ازین جواب خرم شد. ارسلان خاتون صبیهٔ سلیمان شاه عم خود را به‌عقد سلطان علاءالدوله درآورده [۱۵٦ب] به جانب اصفهان فرستاد و پیغام داد که یزد دارالعباده و اقطاع ابـدی آن جنابست ، باید که بدان صوب توجه فرموده به‌عبادات قیام نمایند. و سلطان علاءالدوله در سنهٔ اربع و خمسمائه بدان‌بلده آمده و از آن زمان یزد به**دارالعباده** ۱۵ موسوم گشت .

بر ضمایر مطالعه‌کنندگان این اوراق پوشیده نماند که چنانچه مورخین بلاغت آئین مرقوم خامهٔمشکین شمامه گردانیده‌اند یزد ولایتی‌است در وسط اقلیم سیوم و از جمیع حوادث و نوائب محفوظ . طول آن از **خان سرخ** هشت فرسخی ابرقوه تا **رباط‌شتران** و مفازه که اصل **بیابانك** است شصت فرسخ و عرض از **قلعهٔ** ۲۰ **یاغمش** که وسط راه اصفهان ویزد است تا مزرعهٔ **کرمانشاهان** سمت کرمان پنجاه فرسخ . و در دشت هموار و در میان کوهستان قصبات و قری معموره بسیار هست مشحون‌به چشمه‌های آب عذوبت مآب و مرغزارهای نضارت آیات و از امارات

۱ـ گزارش : عصاکر

جودت آب و هوای آن خطه آنکه حسن رخسار و لطف شمایل جوانان آنجائی درالسنه و افواه ناظمان مناظم دانائی مثل گشته ودر این معنی بر زبان بلاغت‌بیان بعضی از شعرا و سخن آرایان ابیات گذشته. وانواع اشجارمیوه دارد درباغات اکثر قصبات هست و اثمارش به غایت خوب و ساز گار حاصل می گردد.

۵ و دیگر آنکه خطهٔ یزد مخدره ای است که هر گز رخساره به هیچ بیگانه ننموده و فضای آن سرزمین محروسه‌ای است که در هیچ وقت پای مخالفان‌بادپیما او را نپیموده.

ذکرعمارات زمان ابوجعفرسلطان علاء الدوله بن‌مجد الدوله کالنجار

از ورود مقدم‌همایون سلطان‌عالیشان خطهٔ یزد رونقی تازه‌یافت و امرفرمود
۱۰ تا در **محلهٔ شهرستان** طرح مدرسهٔ عالی اساس انداخته دو منار بر درگاه بلند گردانیدند و به جهت مدفن آن شهریار گنبدی بسان طاق نیلگون فلك ترتیب داده به طلاو لاجورد تزئین نمودند و مسجدی هم در همان محله ساختند و اتمام مدرسه و مسجد در سنهٔ ثلث و عشر و خمسمائه بوده و الحال مدرسه در افواه عوام مشهور گشته **به دو مناره** و سلطان در گنبد مدرسه آسوده و در « تاریخ قدیم یزد »
۱۵ مذکور است که جسد او از هم نریخته و مانند شخصی که در خواب باشد ملاحظهٔ بینند گان شده.

و ایضاً فرمود درسنهٔ‌اثنی و ثلثین وخمسمائه تا حصاری در گرد شهر کشیده چهار دروازه مفتوح ودروب را ازآهن [۱۵۷ الف] ترتیب نمودند: **درب کوشك‌نو** و **درب‌قطریان** که به **درب‌شاهی** مشهور گشته و **درب‌مهریجرد** و **درب کیا**.

۲۰ وسلطان را چهار امیر بود: ابو مسعود بهشتی وابو یعقوب دیلمی‌وابویوسف وکیانرسو.

ابو مسعود **محلهٔ‌باغ‌بهشتی** را بنا نمودی و ابو یعقوب **قنات یعقوبی** حفر کرده **محلهٔ‌یعقوبی** احداث نمود. و کیانرسو در سنهٔ سبع و عشر و خمسمائه **قنات‌نرسوباد** جاری ساخت و در **محلهٔ‌سرریگ** مدرسه بنا فرموده گنبدی عالی

اساس طرح انداخت و الحال به **مدرسهٔ فخرجلاد** شهرت یافته و در نهایت خرابی است. و کیا شجاع الدین برادر کیانرسو در **سرریگ** مـدرسه‌ای در جنب مدرسهٔ برادر خود بساخت و الحال به غیر از یك گنبد که نصف طاق آن منهدم گشته دیگر اثری از آن پیدا نیست.

۵ و ارسلان خاتون حرم محترم سلطان علاء الدوله در **دروه** مسجدی نیکو بنا فرمود و بر درگاه مناری ساخت و آن اول مناری است که در آن ملك علم گشته. ودر سنهٔ اثنی‌و ثلثین و ثمانمائه‌فتوری بر قوایم آن راه یافته بیفتاد. ومسجد مزبور مسجد خرابی است که در جنب **مسجد جامع** واقع است.

و همچنین هـریك از غلامان و خدام و کنیزان آن خاتون عظمی عمارتی ۱۰ ساخته و قناتی جاری نموده‌اند، مثل خواجه صواب و خواجه ریحان که به اتفاق [۱۵۷ ب] **قنات‌سوی** را جاری نموده در میانهٔ **کشنویه** و شهر دهی احداث کردند.

و ابر و مبارکه که دو جاریهٔ خاص بودند **قنات‌ابرومبارکه** جاری ساخته تاکنون مجاوران خطهٔ یزد از آن مستفیض می‌شوند.

چون در جلد اول ایـن مجلد شمه[ای] از احوال خدام و موالی سلطان ۱۵ علاء الدوله و حرم او ارسلان خاتون و تعداد عمارات و قرای هریك ذکرشده در این مقام به همین اختصار رفت.

ذکربعضی ازعمارات ایام سلطنت امیرعدالت آئین امیرمبارزالدین‌محمدمظفر واولاد آن خسروفیروزی اثر

در جلد اول این صحیفه سمت اندراج یافته و پرتو اشاره بر تبیین این ۲۰ حکایت تافته که در سنهٔ ست و ثلثین و سبعمائه سلطان اعظم سلطان ابوسعید بهادرخان به ریاض رضوان‌خرامید و در ممالك ایران‌از احفاد چنگیزخان‌پادشاهی نافذ فرمان نماند. درهر سوی سودائی و در هر دلی تمنائی پدیدآمده عمال‌ولایات دم از استقلال زدند و امیر مبارزالدین محمد در خطهٔ یزد ندای اناولا غیری در داد و به وفور جلادت که لازمهٔ[1] ذات کاملة الصفاتش بود بر زین ملك ستانی نشست

۱- اصل: لاذمه

و در سنهٔ سبع و اربعین و سبعمائه [۱۵۸ الف] همت عالی نهمت به عمارت **حصار** و غیر ذلك مصروف فرمود و بعضی از محلات که بیرون شهر بود داخل نمود مثل **کوچهٔ سنبلان** و **کوچهٔ محمد جلال** و **کوچهٔ صندوقیان** و **باغ بهشتی** و **مدرسهٔ اتابك سام** و **کوچهٔ جنب مدرسهٔ اتابك** و **دارالشفای صاحبی** و **محلهٔ ایلچی خان** و **مزار شرف‌الدین خضر** و **کوچهٔ پای بوز** و **سنجدستان** و **باب کیا** و از **درب‌شاهی** تا **درب‌مادرامیر** باروی جدید کشید . و هفت دروازه مفتوح ساخت و درهای آهنی به کار گذاشت : اول **دروازهٔ‌مهریجرد** ، دوی[۱] **دروازهٔ قطریان** که به **درب‌شاهی** شهرت یافته ، سیم **دروازهٔ ایلچی خان** ، چهارم **دروازهٔ کوشکنو**، پنجم **دروازهٔ‌مال‌امیر** ، ششم **دروازهٔ سعادت** ، هفتم **دروازهٔ نو** . و الحال **دروازهٔ‌سعادت** و**دروازهٔ‌نو** مسدود ساخته‌اند . و بر گرد **حصار** برجهای عالی ترتیب نمود و قرب **دروازهٔ سعادت** خانقاه مزین به کاشی و حمام و بازاری مشتمل برد کاکین بسیار به اتمام رسانید و **سرای ترکان** را عمارت نمود .

و چون نوبت سلطنت به نصرت‌الدین شاه یحیی بن شاهزاده امیر مظفر بن مبارزالدین محمد رسید حفر **خندق** کرده [۱۵۸ ب] بر هردروازه دری دیگر از آهن به کار گذاشت و برجهای عالی بر هر دروازه ساز نمود و در طرف خراسان شش **برج** گسیخته به عوض **گاو پهلو** بنا نمود وتمامی **بارو** را استحکام داده **خاکریز** و **سنك انداز** بساخت . و بریك جانب شهر که اکنون به **قلعهٔ کهنه** مشهور گشته **دولتخانه** مشتمل بر عمارات بسیار و گلشن و بساتین ساخته همه‌را منقش به‌طلاولاجوردنمود. ودو مدرسه درجنب‌خانقاه‌جدش‌امیرمحمدساخته‌**نصرتیه** نام‌نهاده در سنهٔ ست وسبعین وسبعمائه به اتمام رسید . و همچنین در میان شهر چهار سوقی مع بازار مشتمل برچهل دکان ساخته **بازارگنبد** نام کرد . و در جنب **مسجدجامع** کبیر طنبی رفیع ساخت ، ودر اهرستان **باغ‌ساباط** که به **باغ شاهی** معروف گشته ودر قصبهٔ مهریجرد **باغ نعمتاباد** و در قریهٔ تفت **باغ کوشك** احداث فرمود .

وقریهٔ **نعیماباد** و **فتحاباد** که از مشاهیر قرای یزدند نیز از آثار آن پادشاه

شهید است و **قنات یحیی‌آباد** و **نصرت‌آباد** میبد و **نارخیری** نیز به فرمودهٔ آن جناب جاری گشته .

[۱۵۹الف] و **ساباط جهانگیر** که به طاق سپهر فلك مساوی است به فرمودهٔ سلطان جهانگیر خلف شاه یحیی ارتفاع یافته . وچون به مقتضای مقام در این نسخ قری ومزارع وسایر عمارات آل مظفر سمت ذکر یافته دربن مقام قلم بلاغت انجام به تعداد وتوصیف آنها نپرداخت وعنان بیان را به صوب دیگر معطوف ساخت . ۵

بیان سبب ساختن قلعهٔ مبارکه وذکر بعضی ازآثار

خامهٔ واسطی نژاد درجلد اول به تقریر این حکایت زبان گشاد که حضرت صاحبقران گیتی ستان **امیرتیمور** گورکان خاطر ازمهمات مملکت عراق و فارس فارغ ساخته سر پر غرور شاه منصور را ازدارعبرت در آویخت وازفارس عنان‌عزیمت ۱۰ به صوب اصفهان معطوف نموده در هفتم شهر رجب سنهٔ خمس‌وتسعین و سبعمائه در موضع قومشه به قتل شاهزادگان مظفری فرمان دادوخرد[1] وبزرگ ایشان به یاسا رسیدند و امیر تیمور که قبرچین را به حکومت یزد تعیین نموده خود متوجه‌دشت قبچاق شد. بعد ازاندك زمانی امیرتیمورقبرچین امیرعلی‌بیك‌را به‌نیابت‌خود گذاشته روانهٔ خدمت حضرت صاحبقران شد . [۱۵۹ ب] حاجی آبدار و پسر ابوسعید ۱۵ طبسی که‌مانندایشان بی باکی بود با هفت نفردرشبی ازشبها خروج کرده امیرعلی بیك را به‌قتل آوردند وخزانهٔ [وی] را تصرف نموده‌در همان شب خواجه فیروز را که با مال فراوان به رسم تجارت به یزد آمده بود کشته اسباب او را ضبط نمود و علی‌الصباح که خسرو جنود انجم به عزم تسخیر ممالك چهارم به تخت نیلگون فلك بر آمد سلطان محمد پسر ابو سعید طبسی برفراز مسند سلطنت قرار گرفته ۲۰ قرب ده هزار نفر برو بیعت کرده شهر و نواحی را ضبط نمود وچون این اخبار به اطراف واکناف منتشر گشت از عراق والی اصفهان وحاکم اردستان و نائین واز فارس امیرزاده پیر محمد بن میرزا عمر شیخ باسپاه فراوان زیاده ازچند وچون به جهت دفع سلطان محمد به جانب آن خطه نهضت نمودند و آن بی باك در شهر

۱ـ اصل : خورد

متحصن شده تا مدت چهار ماه احدی برو دست نیافت . و چون کار برمحصوران
تنگ وقحط وغلا درشهر روی نمود پسر ابوسعید درشب بیستم ماه رمضان سنهٔثمان
وتسعین وسبعمائه‌باجمعی ازملازمان ازراه نقبی که به طرف **ریگ‌فیروزی** بودبیرون
رفته در آنجا بدست [۱۶۰ الف] لشکریان امیر زاده پیر محمد گرفتار شده
۵ به قتل رسید .

وچون خبر عصیان وطغیان متمردان به مسامع مقربان بارگاه جاه وجلال
حضرت صاحبقران رسید رأی جهان آرای گیتی گشا اقتضای آن فرمود که در
خطهٔ یزد به جهت حفظ خزانه و اموال دیوانی و محل حکومتگاه حکام قلعه
ساخته گردد . بنابر آن به فرمان آن حضرت درسنهٔ ثمان وثمانمائه بر جنوبی شهر
۱۰ که در آنجا دیوانخانهٔ شاه یحیی بود باروئی عریض وطویل کشیده خندق عمیق
حفر نمودند وبرجهای عالی وسنگ انداز ترتیب داده یك دروازه در اندرون شهر و
یکی روبروی میدان قلعه‌مفتوح ساختند. والحق‌دراندك روزی چنان قلعه به اتمام
رسانیدند که ساکنانش در وقت جمع ذخیره دانه از سنبلهٔ فلك بتوانستند چید و
قاطنانش به هنگام احتیاج گوشت حمل را درتاب آتش آفتاب کباب می توانستند
۱۵ کرد . وامیرزاده اسکندر بن میرزا عمر شیخ‌در اندرون قلعه قصری‌رفیع وحمامی
نیکو بنافرموده در نهایت تکلف به اتمام رسانید .

و بعد از آنکه سریر سلطنت و فرمانفرمائی اکثر معمورهٔ جهان به وجود
خاقان مظفرلوامعین‌السلطنة والخلافة شاهرخ میرزا خلف [۱۶۰ ب] صاحبقران
مغفور امیرتیمور آرایش یافت وبه یمن نصفت و حسن معدلتش تمامی بلاد و امصار
۲۰ معمور وآبادان گشت زمام‌امرایالت وحکومت خطهٔ‌یزد را درقبضهٔ‌اقتدار امیر کبیر
اعظم اعدل **امیرجلال‌الدین‌چقماق‌شامی** نهاد .

خلاصه‌ای از احوال امیر مشارالیه آنکه در اوایل حال از جملهٔ امرا و
سرداران شام بود و در محلی که حضرت صاحبقران کمند همت بر تسخیر عرصهٔ
عالم انداخته متوجه روم گردید و چنانچه‌در تواریخ‌مبسوطه مسطوراست ملك‌فرخ
فرمانفرمای روم در مقام جنگ وجدال آمده صف نبرد آراست، امیر جلال‌الدین

چقماق در اثناء جنگ با اولاد امجاد و خدام و عساکر و خزانه از صف سپاه روم عنان گردانیده به خدمت خاقان مظفر لوا شاهرخ میرزا شتافته حلقهٔ بندگی و اطاعت آن پادشاه در گوش جان کشیده روز به‌روز به مزید جاه و جلال ممتاز می‌گردید تا آنکه به ایالت خطهٔ یزد معزز گردیده بدان ملك شتافت و لوای عدالت برمفارق اهالی و رعایا گسترده به یمن معمار همت عالی نهمتش عرصهٔ آن ۵ ولایت رشك روضهٔ ارم گردید و درآن خطه بقاع الخیر وابواب البر مانندمساجد و خوانق و مدارس بنانمود و قری [۱۶۱ب] وقصبات‌مرغوب ومستغلات[۱] بر آن وقف فرمود.

وچون تفصیل‌تمامی موجب اطناب‌می‌شود طوطی کلك‌شیرین‌منقار درتوصیف بعضی از آنها نغمه‌سرائی می کند که در سنهٔ احدی و ثلثین و ثمانمائه آن امیر ۱۰ عالیشأن دراندرون **قلعهٔ مبارکه** چهار صفه وطنبی و شاه نشین و دیوانخانه به غایت نیکو بنا فرمود وبه جهت هریك ازو کلا وملازمان عمارات‌عالی‌تمام به‌طلاولاجورد به اتمام رسانید. ودر «محلهٔ دهوك اسفل» مسجد جمعه‌وخانقاه و کاروانسرا وحمام و مصنعه و قنادخانه و چاه آب سرد وبازاری مشتمل برد کاکین بی شمار به سعی‌و اهتمامش ساخته گشت و بدان جهت آن مکان به **محلهٔ‌میر چقماق** مشهور گشته ۱۵ و در برابر مسجد خانقاهی ترتیب نمود ودرمیان‌صحن آن حوضی وسیع ساخته‌آب خیرآباد دهوك جاری نمود. وایضاً سرائی که به **خان‌شمس‌یوسف** اشتهار یافته آن نیز از آثار آن جناب است. و همچنین امیر عادل در محلهٔ مزبور کاروانسرائی چون پایهٔ دولتش رفیع وحوضی چون دامن عفتش وسیع وبردر کاروانسرا ساباطی مروح باچندد کان بنا فرمود والیوم کاروانسرا [۱۶۱ ب] مشهور به **کوه‌مره** و ۲۰ بازار تمام‌خراب‌شده. وحمامی در کنارمیدان‌ساخت. ودرمقابل‌مسجدسقاخانه و چاه آب سرد که‌مضمون‌آیهٔ وافی هدایهٔ «وسقاهم‌شراباً طهوراً» درشأن او نازل‌بوداحداث فرمود. ودوازده‌دکان دربیرون ترتیب‌داده تمامی به‌طلاو لاجورد منقش و به کاشی الوان مزین فرمود والقاب خاقان مغفور شاهرخ میرزا و ذکر بانی و تاریخ اتمام

۱-اصل: مستقلات

که سنهٔ ثلثین وثمانمائه بوده به کاشی نصب نمود . واکنون سقایه وبازار به **شاطریه** مشهور و مسکن لوطیان بی‌سروپا و قماربازان بیخبراز ذکر خدا گردیده و چنان موضع شریف ازنکبت آن سکنه به لوث جنایت و شغل ناشایست آن طبقه کسیف گشته امید که به مضمون «کل شیء یرجع الی اصله» به حالت اصلی معاودت نموده ازننگ بدنامی آزاد گردد .

ودر سنهٔ احدی واربعین وثمانمائه که نوبت ایالت وامارت خطهٔ یزد به **امیر شمس‌الدین محمدمیرک** خلف ارجمند امیر جلال‌الدین چقماق رسید در اندرون قلعهٔ مبارکه عمارات عالی منقش به طلاو لاجورد ساخت ودر کنار **میدان‌سعادت** که به **میدان‌قلعه** معروف گشته باغی طرح انداخت [۱۶۲ الف] و در میان باغ قصری رفیع ارتفاع بنا فرمود. و **امیرالیاس** ولد آن جناب باغی مشجر در جنب باغ والد بزرگوار احداث‌نمود. و **بیکه‌سلطان** بنت‌شاهزاده بایسنغر که حرم امیرجلال‌الدین چقماق بود در یك طرف **میدان‌سعادت** باغی طرح انداخته ساباطی مروح بر در باغ ساخت . والیوم تمامی باغات خراب و بجای آنها خانه‌ها ساخته شده ومشهور گردیده به **باغ‌ومحلهٔ‌مکرانیان** .

برمرآت‌ضمیرمنیر ارباب جاه و مکنت روشن ومبرهن خواهد بود که امیر جلال‌الدین چقماق وامیر شمس‌الدین محمد میرك و سایر اولاد و خدام و مواليان ومتعلقان او درشهر وبلوکات از حد تعداد بیرون ساخته‌اند مثل مساجد و مدارس وخوانق واربطه وبقاع وغیر ذلك و املاك و رقبات وقری و مزارع بی‌شمار برآنها وقف فرموده‌اند ، ازآن جمله آنچه برین حقیر ظاهر گشته در جلد اول این مجلد به دستیاری کلك وقایع‌نگار مرقوم قلم فیروزی رقم گردانیده ، بنابرین درین مقام به‌همین قدر اختصار نمود .

*

[١٦٦ ب] مقالهٔ پنجم از مجلد سیوم

در ذکر بعضی از غرائب روزگار و شرح شمه‌ای از احوال کثیر الاختلال سرگشتهٔ وادی ناکامی محمد مفید مؤلف کتاب افادت ایاب جامع مفیدی

اصناف حمد و سپاس بی‌قیاس مالک‌الملکی را که رفعت سراپردهٔ عظمتش برتر از ساحت موفورة المساحة کون و مکان است و بسط بساط مملکتش بیرون از فضای وسعت نمای زمین و زمان، **شعر:** ٥

کمال پادشاهی در دو عالم

نباشد غیر او کس را مسلم

و اجناس درود و صلوات مکرمت اساس عظیم الشأنی را که پوشیدن لباس نبوتش سبب افتخار اساطین سلاطین کامرانست و نوشیدن کاس اطاعتش موجب استظهار صنادید خواقین نافذ فرمان، **شعر:** ١٠

تعالی الله زهی شاه مکرم

مباهی از قدومش نسل آدم

صلی‌الله علیه و آله وسلم علی وجه الاکمل والاتم. ١٥

امابعد بر ضمیر منیر مهر تنویر کیمیا تأثیر جمعی از اصحاب تجارب که انقلابات روزگار دیده و بسیار تغیّرات لیل و نهار مشاهده کرده باشند ظاهر و هویدا خواهد بود که کارهای دنیا به‌تقادیر الهی باز بسته است و به کوشش و جهد آدمی زیادت تفاوتی در آن پدید نیاید. پس هر که از آدمیان خردمند تر باشد در طلب آن

خوض ننماید وعمر عزیز را فدای مرداری [۱۶۳ الف] که دشمن بسیار دارد نکند ، **بیت:**

این جهان بر مثال مرداریست
کرکسان گرد او هزار هزار
این مر آن را همی زند مخلب
وان مرین را همی زند منقار
آخرالامر بر پرند همه
وز همه باز ماند این مردار

روزی که در کارخانهٔ « نحن قسمنا بینهم » قسمت یافته باشد به مددحرص و شره زیاده نشود وحاصل کارجز وبال ونکال نباشد ، **شعر:**

گر چه بسی لقمه به دست آوریم
بیشتر از روزی خود کی خوریم
پس ز پی آنچه نه روزیّ ماست
این همه تشویش کشیدن چراست
راه رضا گیر و برومند شو
حرص به یک سو نه و خرسند شو

و اگر جمال حکم قضا ازپس پرده به جلوه نیاید کوکب نور افشان حسن طالع از افق اقبال طلوع نمی تواند نمود و تا کار گزار[1] قدر در دکان مشیت نگشاید متاع شناسندگی و کفایت در بازار قبول رواج نمی‌تواند یافت ، **نظم:**

قدر کالای هنر از آسمان هم بر تر است
مشتری اما ندارد چشم بینا بر زمین

و بی مقتضای مشیت ربانی هر رقمی که اندیشهٔ رنگ آمیز برلوح خیال کشد به آخر نقش خرابی پذیرد[2] ، وهرافسونی که عزیمت خوان تدبیر پیش آرد عاقبت رنگ افسانه گیرد ، **شعر:**

۱ـ اصل: کار گذار ۲ـ اصل : پزیرد

چه نقش‌ها که برانگیختم و سود نداشت

فسون ما [۱۶۳ ب] براو گشته است افسانه

پس محقق شد که اگر حق سبحانه وتعالی خواهد مقصود هر کس بی‌محنت و تعب بدست او آید و اگر ارادهٔ ایزدی به حصول آن تعلق نگیرد جد و جهد فایده ندهد. پس حکم الهی را بر گردن باید گرفت و سر تسلیم بر خط تقدیر نهاد، ۵
مصراع:

درمان ما رضا به قضا دادنست و بس

به تبیین این مقال وتفصیل این اجمال صورت احوال مسود این اوراق پریشان **محمد مفید مستوفی ابن نجم‌الدین محمود بافقی‌الاصل یزدی المسکن** تواند بود که مدتی بود که سودای حبّ جاه رخت در ظلمت سرای سویدای دل این غافل کشیده ۱۰
تمنای بزرگی وحشمت می‌نمود ، **شعر:**

کیست کین جادووش افسونگر ازراهش نبرد

کیست کز جام فریبش جرعهٔ غفلت نخورد

تا در زمانی که چهار بالش اورنگ سلطنت بلاد ایران و مسند خلافت و فرمانروائی عرصهٔ ربع مسکون بوجود فایض الجود اعلیحضرت سپهر منزلت ۱۵
سلیمان رتبت خورشیدشوکت قدر قدرت قضاصولت برجیس سعادت جمشیدتمکین فریدون آئین ، **شعر:**

قضا فرمان شهنشاه جوان بخت

فلك خرگاه ماه آسمان تخت

خلاصهٔ سلاطین نامدار ، نقاوهٔ خواقین کامکار، والا گهر صدف شهریاری ، درّ ۲۰
درج سروری وجهانداری، نیّر برج دولت و کرامت، ماه آسمان سپهر رفعت وعظمت ،
شعر:

شهی کز قدر وی گر نکته رانم

نهد پا بر سر کیوان بیانم

شهی کز هیبت او گر کنم یاد
دهد بنیاد طاقت کوه بر باد
فروزان از رخش نور الهی
شکوهش زینت اورنگ شاهی
۵ چو جدش خاتم پیغمبرانست
یقین او هم شه آخر زمانست

السلطان العادل الاعظم و الخاقان المعظم المکرم ابوالمظفر سلطان شاه سلیمان الصفوی بهادر خان خلدالله تعالی ملکه و سلطانه آرایش یافت و صیت عظمت کامکاریش دراطراف جهان چون نیّر اعظم در نصف النهارظاهر گردید[۱۰٦٤الف]
۱۰ آن تمنی ازدیاد پذیرفت[1] ، **بیت:**

خیال حوصلهٔ بحر می پزم هیهات
چهاست در سر این قطرهٔمحال اندیش

بنا بر آن کمر سعی و اجتهاد بر میان بسته ابرام را شعار خود ساخت و به منزل امرا وارکان دولت تردّد آغاز نهاد و بهدانهٔ درم و دینار مرغ دل همگی را
۱۵ را در دام فریب آورده منصب **استیفای موقوفات دارالعبادهٔیزد** را بـه قبضهٔ تصرف آورده بر متکای وسادهٔ استیفا تکیه داد و روزگاربهزبان هاتف غیبی مضمون این ندا به گوش هوش این حریصدر داد ، **بیت:**

دولت آنست که بی خون دل آید به کنار
ورنه با سعی وعمل باغ جنان اینهمه نیست

۲۰ در آن حین دوستی مشفقی عزیزی همدمی ، **شعر:**

خردمندی امینی کاردانی
ز روی تجربه بسیار دانی

کـه از جام روزگـار بسی تلخ و شیریـن چشیده و در کشـاکش دوران بسی

۱- اصل : پزیرفت

دشواری و آسانی دیده، **مصراع**:

با خبر و بی خبر از هرچه هست

ازین حال اطلاع یافت. به منزل این ضعیف تشریف داده به زبان نصیحت و سرزنش فرمود مرد عاقل آن است که در فاتحۀ کار نظر بر خاتمۀ آن اندازد و قبل از نشانیدن نهال ثمر آن ملاحظه کند تا از کرده پشیمان نگردد و از گفته پریشان، چه آن پشیمانی و پریشانی [۱٦٤ ب] جز شماتت اعداو ملالت احبا فایده‌ای ندارد، **مصراع**:

پشیمانی چه سود آخر که در اول خطا کردی

این منصب که در طلب آن سعی ها کردی و آن را دولت و جاه تصور نمودی عملیست شوم و مهمیست مذموم[1]. چه جمعی که پیش از این در این منصب اقدام نموده علم اقتدار افراشته بودند روزی به رفاه حال در عشرت و شادکامی نگذرانیده وشبی به فراغت خاطر بر بستر استراحت نغنودند. بلکه از زمان ظهور فلق تاهنگام غروب شفق در گفت و شنود محصلان شدیدالانتقام یا وظیفه خواران کثیرالابرام خون جگر می‌خوردند و از وقت نمایش قمر تا اوان آرایش عالم به‌خورشید انور در بحر تفکر غوطه می‌خوردند. چون کار به جان و کارد به استخوانشان رسید بعضی ازلباس حیات عاری شده و در زاویۀ ولایت عقبی منزوی گردیدند وبرخی ترك مصاحبت و مجالست دوستان و احبا گفته پا دربلاد غربت و ناکامی گذاشتند، **شعر**:

من آنچه شرط بلاغست با تو می گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

وبزرگی درین باب فرمود، **شعر**:

عاقل آن است که در تجربۀ نفع و ضرر
از حریفان دگر بهرۀ خود بر دارد

۱ـ اصل: مزموم

هر چه آن است کزو نفع رسد بستاند

و آنچه از وی ضرری فهم کند بگذارد

و اگر در مبادی حال در موعظت تو تقصیر روا دارم و در نصیحت توغفلت ورزم در دوستی خیانت کرده باشم [۱٦٥ الف] ، **مصراع :**

٥ مشنو سخن هر کس و بشنو سخن من

ای غافل اشارت علما در آنچه گفته‌اند ساعی پیش از اجل میرد چه چیز است و مراد ازین انقطاع زندگانی و فوت شدن لذت حیات نیست بلکه‌رنجی‌پیش آید که حیات را منغص گرداند و هر لحظه مرگ را به آرزو باید طلبید و هر آینه مرگ‌از زندگانی که‌در آن معصیت‌بود ومع‌هذا به‌تلخی گذرد به مراتب‌خوش‌تر

۱۰ است ، **بیت:**

چنین که نیست دلت را ز غصه فرسودن

هزار بار به از بودنست نا بودن

اما می دانم نصیحت من در تو اثر نخواهد کرد و شرهٔ نفس و حرص مال و تمنای جاه پردهٔ غفلت بر پیش دیده‌ات کشیده و رأی ترا ضعیف گردانیده است

۱٥ و با آنکه می‌دانی که ضرر این کار بی غایت و خطر این مهم بی حد ونهایت است در طلب آن‌سعی‌ها کردی، چنانچه بیماری که آرزوی خوردن بروغلبه کند اگر چه مضرت آن را می‌داند به آن التفات ننماید و بر وفق آرزوی خود عمل کند وچنین کس که ازمتابعت هوای نفس نتواند گذشت هرچه پیشش آید از بلا و عنا بباید کشید واگر شکایت کند هم از خود شکایت باید کرد ، **نظم:**

۲۰ من ناله ز بیگانه ندارم که دلم را

هرغم که رسیدست‌هم‌ازخویش‌رسیدست

[۱٦٥ ب] که از دولت فانی ومنصب‌بی اعتباربه‌این همه رنج ومحنت نیرزد، **مصراع:**

از سرابستان دولت میوهٔ شادی مجوی

چون این سخنان استماع کردم در بحر تفکر فرو رفته بعد از ساعتی سر
بر آورده گفتم آنچه فرمودی عین شفقت و مرحمت است و دقیقه‌ای از دقایق نصیحت
فرو نگذاشتی . اما این مهم که من اختیار نمودم به جهت منفعت و حب مال و جاه
نیست، بلکه فایدهٔ آن توفیق یافتن است که در آن حال تواند دوستان را به‌لطف
نواختن و کار عجزه و فقرا ساختن و از آن منفعت دنیا و توشهٔ آخرت انباشتن، **شعر:** ۵

همت بلند دار که نزد خدا و خلق

باشد بقدر همت تو اعتبار تو

و هر که درجهٔ بلند یافت اگرچه چون گل کوتاه زندگانی باشد خردمندان
به سبب ذکر جمیل او را دراز عمر شمرند و آنکه دون همت و در پی آزار خلایق
باشد و به جهت ذخیرهٔ مال عمل دنیا اختیار کند و در آن حال عجب و غرور را ۱۰
سرمایهٔ خود سازد اگر چه دیر پاید نزدیك اهل کمال قدر و اعتباری نداشته باشد
و ازو حسابی نگیرند ، **بیت:**

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز

مرده آنست که نامش به‌نکوئی نبرند

چون این سخنان به عرض او رسانیدم مانند غنچه خندان گردید [١٦٦الف] ۱۵
و زبان بیان بر گشاد و در ادای سخن داد فصاحت داده گفت ، **شعر:**

ای دل به‌جهان چهرهٔ بهبود مجوی

در بحر فلك گوهر مقصود مجوی

می باش ز جستن فراغت فارغ

چیزی که به‌دهر نیست موجود مجوی ۲۰

ای یار عزیز بـه تصور فایدهٔ وهمی و منفعت خیالی خود را در مهلکه
انداختن و به مهم موقوفات دخیل شدن دلیل جهلست. هیچ عاقل زهر به یقین و تریاك
به گمان نخورد و هیچ خردمند محنت نقد را به‌راحت نسیه قبول نکند ، **شعر:**

نیست برابر به نزد مردم دانا

یك‌دمه غم با هزار ساله تنعم

و من شنیده‌ام کـه تو همیشه از مجـاورت اهل فساد ترسان بوده و پیوسته از مصاحبت ایشان به‌دل انکار می کرده درلباس‌صلحا و زهاد و در نظر خلایق جلوه می‌نمودی و در مجالس و محافل به‌سمع‌جمع می‌رسانیدی که صحبت اهل‌دنیاچون تربیت مارست ، هرچند مارگیر در تعهد آن رنج بیشتر کشد آخر چاشنی از بن ۵ دندان به‌وی‌خواهد داد ، و ملازمت اهل خرد و مصاحبت علما و صلحا مانند طبلهٔ عطار است که اگر ازآن متاع چیزی به‌کسی نرسد عاقبت روایح عطر او مشام را معطر خواهد ساخت ، **شعر:**

باش چون عطار کز پهلوی او

[۱٦٦ب] خانه گرددعطر پراز بوی او

۱۰ و از اوان ایام زندگانی تا این زمان کمر خدمت علما و فضلا بر جان بسته هیچ واعظی فصیح کلام زبان به ادای نصایح نگشود که تو در پای منبر او حاضر نبودی و هیچ امامی بـه ادای اقامت نپرداخت که ردای ریا بـر دوش افکنده در قفای او نماز نگزاردی[1] و از راه شید جام خوشگوار روح ریحانی از دست گذاشته تسبیح و مسواك بر داشتی و خود را از لذت گلاب ناب یزدی که اگر قطره‌ای در ۱۵ کام غمدیده رسد غم هزار ساله از خاطر گذارد ،محروم ساختی . **نظم:**

چنان می که گر ریزیش درسبو

همه قل هـوالله خیـزد ازو

و اکنون حرص فریبنده و طبع فتنه انگیزرا بر عقل مستولی ساخته‌بهاکل و تجرّع مال وقف دهان گشادی و از مضمون بیت حافظ شیرین کلام غافل افتادی ۲۰ که فرموده ، **بیت:**

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد

کی می حرام ولی به ز مال اوقافست

مرد عاقل باید که حرص را برخود حاکم نسازد وسر به فرمان اودرنیاورد.

۱ـ اصل : نگذاردی

چرا دیریست که حکما گفته اند ، **شعر:**

حرص است که جمله را به دام اندازد

و اندر طلب مال حرام اندازد

حرص است که جمله خلق را ز آسایش

باز آرد و در رنج مدام اندازد ۵

[۱۶۷الف] و چنان می نماید که رأی تو بدین‌قرار گرفته است و عزیمت تو بر امضای‌این مهم تصمیم‌یافته، باری به‌این سخن گوش‌دار که دانشمندان به‌آن اشاره نموده‌اند که هر که‌در کاری‌شروع کندباید که‌چنانچه مدخلش را دانسته مخرجش رانیز ببیند واز آغاز مهم نظر به‌انجام انداخته ضرر ونفع آن‌را به‌میزان‌عقل‌بسنجد، تارنج بیهوده نکشیده نقد عمر عزیز را برباد فنا نداده باشد ، **مثنوی:** ۱۰

تا نکنی جای قدم استوار

پای منه در طلب هیچ کار

در همه کاری که درآیی نخست

رخنهٔ بیرون شدنش کن درست

و من از روی دوستی و مودت آنچه می دانستم گفتم و به‌سخن خردمندان عمل کردم که گفته‌اند ، **بیت:** ۱۵

مدار پند خود از هیچکس دریغ و بگو

اگر چه از طرف مستمع بود تقصیر

سحاب قطرهٔ باران ز کوه وا نگرفت

اگر چه در دل خارا نمی کند تأثیر ۲۰

چون این فصل به‌آخر رسانید یکدیگر را وداع نموده این ضعیف متوجه جنت‌آباد یزد گردید و بعد از ورود به آن خطهٔ بهشت منزله به‌استقلال تمام وشعف مالا کلام در مهم مزبور شروع نمود .

بدان ای عزیز که **احکام** و **ارقام** واجب الاکرام و **مثال** لازم الامتثال که از

دیوان عدالت‌بنیان[۱۶۷ب] شرف صدور وعزورودمی یابد سرمایهٔ افتخار ومباهات ارباب مناصب و استقلال واصحاب مجد واجلال است و **نشانی** که درباب مهم این حقیر عز ورود یافته منشیان عطاردنشان به‌انشاء غریب و عبارت دلپذیر[1] مرقوم قلم فیروزی‌رقم گـردانیده‌اند. لاجرم لازم دیـد که صورت آن درین اوراق مثبت ۵ گردد، وهو هذا.

صورت نشان

چون همگی رأی شرع آرا و جملگی نیت کثیرالاعتلا مصروف و معطوف بر آنست که تمامی محال‌وقفی سر کارات موقوفات در کمال انتساق و انتظام بوده مداخل هر محل حسب الواقـع به‌حیطهٔ حفظ و ۱۰ ضبط در آمده مدارس و معابد و بقاع‌الخیرات رواج تمام و رونق‌مالا- کلام پذیرد و حاصل وقفی آنها موافق شرع شریف و شرط واقفین به مصارف مقرره مصروف گردد تاثواب آن به‌روزگار فرخنده آثاراولیاء بی‌زوال مصون ازاختلال همایون‌اعلی خلدالله‌ملکه وسلطانه ابداًعایدو لاحق گردد و تمشیت این مطلب عظمی و حصول این مهم اسنی درهر ۱۵ قطری از اقطار و هر مصری ازامصار موقوفست به‌نصب و تعیین جمعی که باکمال امانت [۱۶۸ الف] و دیانت و کم طمعی ونهایت راستی و درستی و نیک‌نفسی و کاردانی بین الامثال و الاقران به‌راست قلمی معروف وبه رشد و وقوف موصوف بوده قامت قابلیت خود را به‌طراز لازم الاعزاز «ان تؤدوا الامانات الی اهلها» مطرز گردانیده باشد ، ۲۰ مصداق این مقال صورت احـوال خیر مآل نجابت و رفعت و معالی پناه کمالات و امانت و دیانت دستگـاه زایر بیت‌الله الحرام نتیجةالاهالی نظاما للرفعة و المعالی **میرزامحمدمفید** است . لهذا از ابتداء قـوی ئیل استیفاء کـل موقوفات دارالعبادهٔ یزد به‌نحوی کـه

۱ـ اصل : دلپزیر

به‌سیادت و نجابت پناه **میرمحمدرفیع** مرجوع بوده به‌مشارالیه مفوض
ومرجوع و مواجب ورسوم‌موافق معمول واستمرار سنوات به دستوری
که در وجه‌ مستوفیان سابق مقرر بوده در وجه نجابت ورفعت ومعالی‌
پناه مومی‌الیه مقرر شد که چنانچه از رشد و کاردانی او سزد به‌واجبی
به‌امرمزبورولوازم آن‌قیام و اقدام‌نموده ودقیقه‌ای ازدقایق مهم مسفور ۵
فوت و فرو گذاشت ننماید . سادات عظام و ارباب‌و اهالی‌ذوی‌الاحترام
و جمهور [۱۶۸ ب] سکنه و عموم متوطنین دارالعبادهٔ مزبور حسب‌
المسطور مقرر نجابت و رفعت و معالی پناه مشارالیه را مستوفی من‌
حیث‌الاستقلال و الانفراد کل موقوفات متفرقهٔ آنجا دانسته دست
تصدی و تکفل او را در امر مزبور قوی و مطلق شناسند و مهم مزبور ۱۰
را بلامشارکت[1] ومساهمت‌احدی‌متعلق ومخصوص به اودانند.

متصدیان ومتولیان وصاحب جمعان و تحویلداران ومستأجران
و سایر عمله و فعلهٔ کل موقوفات متفرقهٔ دارالعبادهٔ مزبوره سال به‌سال
تمامی محصولات و مستغلات[2] هر سر کار را به قلم نجابت و رفعت و
معالـی پناه مستوفی مومـی‌الیه دهند وقرار اجارات و رفـع و بخش ۱۵
محصولات و بازدید محال‌وقفی را بدون حضورو شعور او ننموده رعایا
و زارعین و مستأجرین که از دیوان‌الصداره منصوب و غیر مستأجرین
که از دیوان الصداره منصوب بوده باشند تمامی اسانید و محاسبه‌جزو
و کل خود را به مستوفی مشارالیه رسانند که از آن قرار ابواب‌جمع
هر سر کار نماید . و اگر محلی از محال را مشارالیه نظر توفیر و ۲۰
تفاوت داشته باشد بنا بر صرفه و غبطهٔ سر کار وقف موافق معمول
عمل نمایند و بدون برات به‌خط و مهرنجابت و معالی [۱۶۹ الف]پناه
مومی‌الیه‌یك دینارو یك‌من بار به احدی ندهند و متصدیان و مباشران
به‌تعلیقچه‌دادوستدننمایند واخراجات‌زراعت‌وتعمیرعمارات‌وتنقیهٔ‌قنوات

۱ـ اصل : مشارك ۲ـ اصل: مستقلات

و غیره اخراجات ضروری را در حضور او نموده چیزی ازو پوشیده
و پنهان ندارند و مواجب و رسوم را موافق معمول و استمرار سنوات
مخصوص مشارالیه دانسته سال به‌سال واصل سازند. ارباب وظایف و
متصدیان وظایف ومرسوم خود را موافق معمول و استمرارسنوات‌سابقه
به موجب بروات به‌خط ومهر مستوفی باز یافت نمایند وجمیع‌محاسبه ۵
و سیاهه و سررشتهٔ جزو و کل‌را تمامی به‌قلم اودهند که سررشتهٔ‌منقحهٔ
مفصلهٔ مشخصه برجمع و خرج سر کار متفرقه نگاه داشته به‌دیوان ـ
الصدارةالعلیة العالیه فرستد که بعد از ملاحظه و رقم کتاب مستوفی
موقوفات ممالك محروسه در دفتر عمل و محاسبه مفروغ سازد و عمله
و فعله و خدمه در جمیع ابواب اطاعت و انقیاد رفعت و معالی پناه ۱۰
مشارالیه‌به تقدیم رسانیده از سخن وصلاح و صواب‌دید اوبیرون‌نروند.
طریق و سبیل نجابت و رفعت و معالی پناه مستوفی مشارالیه آنکـه
سالك‌مسلکی‌باشد که عندالخالق‌والخلایق‌مستحسن ومشکوربوده و در
هرباب دعای خیر [۱۶۹ ب] جهت ذات مقدس بندگان نواب‌کامیاب
سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع همایون اعلی خلدالله ملکه و سلطانه ۱۵
حاصل گردد وبا رعایا و زارعین و ارباب وظایف و کافهٔ برایا که‌ودایع
بدایع حضرت آفریدگار جل شأنه و عم نواله‌اند سلوك مسلوك داشته
نوعی نماید که تمامی وظایف و مستمریات مـوافق استمرار سنوات
سابقه واصل هریك از جماعت مزبوره شده چیزی منکسر نگردد . و
چنان کند که العیاذ بالله از اقویا و ارباب دنیا نسبت به فقرا و ضعفا ۲۰
ستم و زیادتی واقع نشود. و درین ابواب‌اهتمام‌تمام لازم دانسته هرساله
به احکام و امثلهٔ مجدد موقوف و معطل ندارند ودر عهده شناسند .
تحریراً فی ذیقعدة الحرام سنهٔ سبع و سبعین و الف هجری .

جولان کردن جواد خامه در فضای تحریر احوال حقیر

بر رأی عقده گشای مالکان ازمنهٔ دولت و اعتبار روشن و مبرهن خواهد
بود که عادت روزگار غدار اینست که مسرت عزوجاه را به‌خس و خاشاك مذلت عزل
و نکبت مکدر گرداند، چرا که راحت روز روشن بی‌محنت شب تار نیست [۱۷۰ الف]
و هوای صافی نمایش بی‌غبار ضرر و آزار نه ، **شعر:** ۵

با شادی زمانه غم بی شمار هست

درجام روزگار می‌خوشگوار نیست

یك تن به‌زیر گلشن نیلوفری که‌دید

کز خون دیده عارض او لاله زار نیست

۱۰ این پیره زال دهر که دنیاش خوانند خود را در لباس نوعروسان جوان بر
جهانیان عرضه می‌دهد و به زینت ناپایدار و زیور نااعتبار دل بی‌خردان مغرور را
را در دام محبت خود می‌افکند ، **بیت:**

بازیچه‌ایست طفل فریب این متاع دهر

بی عقل مردمان که به او مبتلی شدند

۱۵ هر که او را در عقد ازدواج کشید دست مرادش به آغوش آرزو نـرسید و
هر که به‌حبالهٔ وصالش درآورد به کام دل شبی ازو برنخورد، **بیت:**

جمیله‌ایست عروس جهان ولی خوش باش

کـه این مخدره در عقد کس نمی آیـد

ومرد خردمند که‌دیدهٔ دلش به کحل الجواهر دانش روشنائی یافته به‌مزخرفات
۲۰ فانی او التفات ننماید و دل در طلب جاه بی فایده و مال بی حاصل او نبندد و
چون ناپایداری دنیا و بی اعتباری متاع اورا دانسته روی به‌جست و جوی دولت
باقی آورد ، **شعر:**

بیخی نشان که دولت باقیت بر دهد

کین باغ عمر گاه بهار است و گه‌خزان

[۱۷۰ب] و چون این معنی محقق گردید پس باید که مرد دانا از دولت ناپایدار بی‌بقا غرور به‌خود راه‌ندهدو درآن حالت پا از جادهٔ عدل و انصاف بیرون ننهدودرفیصل‌قضایای‌ارباب حاجات‌تقصیروتهاون‌ننماید و مضمون‌این بیت فراموش نکند که ، **شعر:**

۵ کار درویش مستمند بر آر

که تـرا نیز کار ها بـاشد

و نیز باید که از محنت روزگار و انقلاب ادوار پریشانی و ملال به‌خود راه ندهد که بزرگان گفته‌اند که مرد عاقل پیوسته بستهٔ بلا باشد و آدمی غافـل در نعمت وراحت روزگار گذراند ، **شعر:**

۱۰ عاقل از کلبهٔ احزان ننهد بیرون پای

غافل‌از روی‌طرب گردچمن می گردد

و شرح اختلال احوال مسوّد اوراق مصدق این مقالست که چند روزی در ناز ونعمت و اعتبار واستقلال گـذرانیده به‌اندك زمان گرد ادبار بـرصفحهٔ رخسارم نشست ، **شعر:**

۱۵ عزت‌آن یافت که بر کنددل از مهرجهان

راحت آن دید کزو دست طمع باز کشید

و مفصل آن چنانست که بعد از ورود به‌دارالعبادهٔ یزد بر مسند تمکن قرار گرفته خزان نکبت‌وادبار را به‌خاطر راه‌نمی‌داد وبه‌این قلیل منصب مغرور گشته‌با کافهٔ برایا که‌ودایع حضرت [۱۷۱الف] آفریدگار جل‌شأنه و عم نواله‌اند به‌اشارهٔ

۲۰ چشم و ابرو سلوك مسلوك می داشت و زمانه به مقام امتحان در آمده هـر روز در اعتبار و استقلال می کوشید وبنا بر آنکه وزارت و اقبال پناه دستور الوزراءالعظام **کمالا‌الله‌قلی‌بیك** برادر زادهٔ امیر اعظم عالیشان **کلبعلی‌خان** که وزیر دارالعبادهٔ یزد و کر کراق سر کار خاصهٔ شریفه و متصدی خالصه و ناظر کل اوقاف و حاکم مسلمانان ومجوسیان بود و این ضعیف با آن حضرت قرابت سببی‌داشت‌حسب‌الامر

الاعلی نیابت وزارت خود را رجوع به‌این حقیر نموده زمام اختیار واستقلال به کف کفایت فقیر گذاشت وبدین جهت پردهٔ غفلت در پیش دیدهٔ بصیرت من کشیده شدو عقل روشن رأی و خرد خرده دان مرا در حجاب تیرهٔ جهالت و نادانی باز داشت تا چنانچه می‌بایست در فیصل قضایای ارباب حاجات قیام واقدام ننمود و کماینبغی ازعهدهٔ مهم و کار گزاری‌ایشان بیرون نیامد و معهذا شکر نعمت الهی بجای نیاورده ۵
[۱۷۱ب] کفران نعمت می‌نمود، **شعر** :

شکر نعمت نعمتت افزون کند

کفر نعمت از کفت بیرون کند

و زمانه ساعت به‌ساعت و روزبه‌روز در استحکام‌حجت‌می کوشید ومناصب بر مناصب واعتبار براعتبار می افزود و روزگار به زبان‌راز میفرمود ، **بیت**: ۱۰

بازبه کوچهٔ هوس طفل مذاق‌مدعی

بی ادبانه می‌رود سیلی روزگار کو

شاهزادگان عظام وصدور عالی مقام‌وامرای ذوی الاحترام مهماتی که در آن ملك داشتند به تکلیف تمام به‌این‌حقیر رجوع نمودند و این غافل بـه مضمون این مقال که، **نظم** : ۱۵

به عیش کوش که‌تاچشم می‌زنی برهم

خزان همی‌رسد و نوبهار می گذرد

بدل‌جمع‌وخاطرخرم، **مصراع** :

در داد تن به صحبت وُبرعیش زد رقم

به عیش و حضور و جشن و سرور روزگار می گذرانید و از حال آشنا و بیگانه ۲۰ ودوست ومصاحب فرزانه به‌خاطر نمی آورد، **شعر** :

بی‌خردی که شادیش‌ازغم دیگران بود

مهرووفامجوی‌ازو کزهمه‌بر کران‌بود

یك چندی براین گذشت وزمانه بسی اوراق سفید وسیاه لیل ونهار درنوشت.

ناگاه روزگار حسد بردوچشم زخم زمانه کارگر افتادودست قدرت قضا[۱۷۲الف] بساط عیش وطرب را درنوردید وچنان که حکما فرموده‌اند، **بیت:**

دنیا به‌اهل خویش ترحم نمی کند
آتش امان نمی‌دهد آتش پرست را

۵ و بنا بر مقتضی آن که طغرا نویس ازل نام بقای جاودانی برنامهٔ زندگانی هیچ آفریده رقم نفرموده و نقاش صورت‌موجودات نقش حیات برصفحات حال‌ممکنات جز به‌علم« کل شیء هالك‌الاوجهه» ثبت ننموده و خیاط کارخانهٔ قدم جامهٔ وجود هیچ موجودی بی‌طراز حدوث عدم ندوخته و فراش سراچهٔ قدرت شمع ظرافتی بی تندباد آفتی نیفروخته، **شعر:**

۱۰ تافلك معمار این‌معموره شد، بی‌خارغم
یك گل‌شادی‌به‌باغ زندگانی کس‌نیافت

وزیر عدالت شعار در روز جمعهٔ نهم شهر ذی حجة الحرام سنهٔ تسع و سبعین و الف هجری که یوم العرفه بود از لباس حیات‌عاری گردید. از این واقعه صحبت من بر هم خورد و نهال عیش و اعتبارم پژمردگی پذیرفت [۱] و حقیقت این معنی

۱۵ محقق گردید، **بیت** :

به‌زیب وزینت ومال و متاع دنیی دون
مباش غره که با کس وفا نخواهد کرد

چون حقیقت این واقعه [۱۷۲ ب] به‌عرض خاقان زمان، باسط امن وامان، آفتاب اوج خلافت وتاجداری، برجیس برج سلطنت وشهریاری ، **شعر** :

۲۰ خدیو عرصهٔ کشور ستانی
سلیمان شاه بن عباس ثانی

رسید رعایت حقوق خدمات بندگان ستوده خصال فرموده بازماندگان او را به‌نوازشات پادشاهانه سر افراز فرموده حکومت **مجوسیان** یزد که فی الحقیقه منصبی است عظیم‌القدر به **محمدخلیل بیك** خلف وزیر غفران پناه مفوض فرمود

۱- اصل: پزیرفت

ونظارت اوقاف آن خطه به این ضعیف مرجوع گردید و قامت هر یك به خلاع فاخره آرایش یافت وبنا بر آنکه مسندنشینان بارگاه انشا نشان نظارت که به اسم حقیر عز صدوریافته به عبارت دلپذیرد مرقوم خامهٔ بلاغت نشان گردانیده اند به جهت مباهات درین صحیفه ثبت ساخت .

۵

صورت آن

چون همگی همت و الا و جملگی نیت کثیرالاعتلا مصروف و معطوف بر آن است که تمامی سرکارات مقدسات و مزارات منورات و بقاع الخیرات در کمال انتساق وانتظام بوده حاصل ومداخل آنها بر وفق [۱۷۳الف] شریعت غرّاء نبوی وشروط واقفین به مصارف وجوب مصروف

۱۰

گردد وتمشیت این مهم اسنی ومطلب اعلی موقوف است به نصب وتعیین جمعی که با وجود رشد و کاردانی و امانت و دیانت و کم طمعی آثار قابلیت و رشاد از وجنات احوال خیر مآل ایشان واضح ولایح باشد و مصداق این مقال صورت احوال نجانب و نظارت و رفعت و معالی پناه عزت وعوالی دستگاه کمالات وامانت ودیانت دثار زایر بیت الله الحرام نظاما للنجابة والنظارة والرفعة والمعالی **میرزا محمد مفید** است ،

۱۵

بنا براین از ابتداء شش ماههٔ تخاقوی ئیل نیابت ونظارت موقوفات مشایخ عظام **دادائیه** واقعه دردارالعبادهٔ یزد به نحوی که به مرحمت وغفران پناه کمالاللمرحمةوالمغفرة **الله قلی بیك** مرجوع بوده بعلاوه استیفاء موقوفات دارالعبادهٔ مزبوره به نجانب و رفعت ومعالی پناه مومی الیه مفوض و

۲۰

مرجوع شد که کماینبغی به امر مزبورولوازم آن ازنظم ونسق و رواج و رونق وصرفه وغبطهٔ مال وقف وتکثیرزراعات وتوفیر [۱۷۳ب] اجارات و سایر امور متعلقه به امر مزبور قیام و اقدام نموده ودقیقه ای ازدقایق فوت وفرو گذاشت ننماید .

سادات عظام کرام وارباب و اهالی ذوی الاحترام وجمهور سکنه

ومتوطنین دارالعبادهٔ مذکورحسب المسطورمقررونیابت ونظارت موقوفات
مشایخ عظام را بلامشارکت احدی من حیث الاستقلال والانفراد متعلق
به مشارالیه دانسته اعزازواکرام اورا لازم شمرند وموموی الیهرا در امور
مزبوره متمکن و دست تکفل او را در مهم مزبور قوی و مطلق دانند.
۵ متولیان و متصدیان و سایر مباشرین موقوفات مزبوره و مستأجران و
مستوفیان سرکار بدون حضور وشعور ناظر مشارالیه یك دینار ویك من
بار داد وستد ننموده رفع وبخش محصولات وقرار اجارات را در حضور
او و گماشتهٔ او نموده بروات و روزنامجات را به مهر ناظر موموی الیه
رسانند ودر رتق و فتق معاملات او را ناظر بهاستقلال دانند واز سخن و
۱۰ و صلاح حسابی او که هر آینه در باب انتظام معاملات بوده باشد گوید
بیرون نروند، طریق وسبیل نجابت ونظارت ورفعت ومعالی پناه موموی الیه
آن که در جمیع ابواب صرفه و غبطهٔ موقوفات را منظور داشته نوعی
نماید که [۱۷٤ الف] چیزی از مال وقف درمعرض اتلاف وتضییع در
نیاید. وبهعلت حق النظاره زیاده توقعی ننماید و باهمبستگی نوعی سلوك
۱۵ نماید که عندالخالق والخلایق مرضی ومستحسن بوده دعای خیر بهجهت
ذات مقدس بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع همایون
اعلی حاصل گردد . بهعهدهٔ حکام شرع وعرف دارالعبادهٔ مزبور کهدرین
باب امداد واعانت وتقویت وتمشیت نظارت ورفعت و معالی پناه موموی
الیه اهتمام تمام لازم شناسند و هرساله نشان ومثال و خطاب مجددطلب
۲۰ ننمایند. تحریراً فی ۱۲ شهر جمادی الاولی من شهورسنة ثمانین بعدالف.



چون چندی براین گذشت واوقات شریف ازطمع خام بهامر منصب استیفا و
و مهم نظارت و سایر مناصب و مهمات صرف گردیدبهغیراز خسران دنیا و آخرت

فایده‌ای ندید، **شعر** :

چون تولیت وقف مرا شد آیین

بودم همه وقت از تردد غمگین

نه فرصت طاعت ونه شد زر پیدا

چون کافر ودرویش نه دنیاو نه دین ۵

« خسر الدنیا والاخره ذلك هوالخسران المبین » .

مقارن آن خلف ارجمندی که [۱۷٤ ب] مرا بود و محبت آن گوهر گرانمایه در خزانهٔ سینه نهفته بودم ناگاه گریبان حیات او به چنگ‌ها دم‌اللذات افتاده چشم من‌از دیدن جمال‌قرةالعین‌محروم‌ماند، **بیت** :

دریغا که شاخ گل نو شکفته ۱۰

فرو ریخت از تند باد خزانی

از آن سبب مرغ دلم خاموش و نهال عیشم پژمرده گشت ، سر به‌جیب‌تفکر فرو برده با خود گفتم کای غافل هر چند به‌راه طلب پوئیدی بـه پیرامن سر کوی مقصود نرسیدی و چندان کـه به رفعت همت کوشیدی دست تمنی به گردن بهبود حلقه نکردی، **رباعی** : ۱۵

هر چند به پای سعی کوشید دلم

چندانکه زدست غم خروشید دلم

هرگز به‌سر کوی مرادی نرسید

جامی ز می فرح ننوشید دلم

این چه مهمی‌است که اختیار کرده وچه منصب‌است که خود را بـدان راضی ساخته و پـای در دامن بی‌غیرتی‌پیچیده‌در کنج کاشانـه نشسته. مگر قول حکماء استماع‌نکرده‌ای که درسفر‌ترقی کلی روی نماید خواه از روی‌صورت،وخواه‌ازروی معنی. نبینی که‌ماه‌سبك رو درچهارده شب از منزل هلالی به‌درجهٔ بدری رسد و پیاده ۲۰

به‌سفرشش منزل‌مرتبهٔ فرزینی یابد ، **بیت:**

از سفرها شاه کیخسرو شود

بی سفرها ماه کی خسرو شود

[۱۷۵الف] واگر کسی به گوشهٔمسکنی که دارد سرفرودآرد واز محنت آباد
وطن‌قدم بیرون‌ننهدازمشاهدهٔ عجایب بلادمحروم واز صحبت‌اکابرعبادبی‌بهره‌ماند،
شعر:

چو شاهباز به‌جولان‌درآی وسیری کن

چو جغد چند توان بود در پس دیوار

و در اخبار حکما وارد شده که شمشیر تا از غلاف بیرون نیاید درمعرکهٔ
مردان سرخ روی نگردد ، و قلم تا درطریق سیر از سر قدم نسازد نقش عبارات‌زیبا
بر صفحهٔ وجود ظهور نیابد . آسمان که در سفرست از همه بالا تراست و زمین که
همواره در سکونست پایمال ولگدکوب هرعالی و دونست ، **قطعه** :

به‌جرم خاك و به گردون نگاه باید کرد

که این کجاست ز آرام و آن کجا ز سفر

سفر مربی مرد است و آستانهٔ جاه

سفر خزانهٔ مال است و اوستاد هنر

درخت اگر متحرك شدی ز جای به جای

نه جور اره کشیدی و نی جفای تبر

مرا دوستی بود خوش منظر وخندان روی که در دبستان خرد بسی تجربه
کسب نموده و در گلستان جهان انواع گل مراد و حرمان چیده و در باغ روزگار
بسیار میوهٔ تلخ و شیرین چشیده و مراحل بحر به فکر و اندیشه پیموده و منازل
برّ واقالیم شرق و غرب به قدم سعی طی کرده ، **بیت:**

سفر کرده در بحر و بر سالها

[۱۷۵ ب] شده مطلع بر همه حالها

به نزد او رفته ما فی‌الضمیر خود در طبق عرض نهادم . بعد از تأمل بسیار زبان بیان بر گشاد و جواهر سخن نثار انجمن ساخته گفت مرد خردمند باید که عز اقامت را بذل غربت بدل نکند و لذت را به سودای نسیه از کف ندهد، **شعر:**

اندر سفر مشقت و ذل و ملالت است

گر هست خوشدلی و فرح در اقامت است ۵

در سفر ارتکاب مشقت بسیار می باید کرد و از راحت و فراغت و لذت به‌کلی دست‌داشته دل به‌مجاهده وریاضت می‌باید نهاد . مردم دیده از آن برسر آمده که از خانه قدم بیرون ننهاده وقطرات اشك از آن پایمال شده که در گوشهٔ کاشانه خود قرار نگرفته‌وعزیزی که در دادن سر گردانی‌غربت افتاده‌بود چه نیکوفرموده، ۱۰
بیت :

بس که کردم گریه‌اشك‌چشمم از ابرو گذشت

آب این سرچشمه طغیان کرده برپل می‌زند

و برمن‌روشن ومبرهن است که تو تعب‌سفر نکشیده‌ای ومحنت غربت‌ندیده‌ای و نکتهٔ الغربة کربة بگوش جانت نرسیده و تندباد الغربة خرقه بر گلشن دلت نوزیده، سفر درختیست که جزبار فراق دوستان میوه نیارد و غربت ابریست که جز ۱۵ باران مذلت قطره‌ای نبارد، **شعر:**

نماز شام غریبان غریب بیچاره

نشسته بر سر راهی دلی به‌صدپاره

گفتم که اگر چه رنج سفر جانفرساست اما تفرج [۱۷۶ الف] بلدان و مشاهدهٔ غرایب جهان راحت افزا، و چون طبیعت با کلفت سفر خو گرفت زیاده از ۲۰ آن متألم نمی‌شود و نفس به سبب مشغولی اعجوبه‌های ولایات و منافع بی شمار چندان تأثر نمی‌یابد ، **شعر:**

در غربت اگر خار جفا هست چه غم

زین‌خار گـل مـراد روید هـر دم

گفت ای رفیق موافق، تفرج اطراف عالم وتماشای ریاض ارم با یاران همدم و دوستان محرم خوش بود وچون کسی از سعادت دیدار دوستان محروم‌شدپیداست که درد او به آن تفرج چه مقدار درمان پذیرد و رنج او را ازین مشاهده چه مایه شفا پدید آید و من می‌دانم که درد فراق یاران ورنج هجران دوستداران صعبترین همه رنجها است ، **شعر:**

فراق دوستان دیدن نشانی باشد از دوزخ
معاذالله غلط کردم که‌دوزخ زان‌نشان‌باشد

حالابحمدالله‌مناصب و اعتبارهست و منافع بسیار، پای فراغت دردامن‌قناعت کش و گریبان‌هوس به‌دست هواباز مده ، **نظم:**

بگیر دامن جمعیتی و فارغ باش
که سنگ‌تفرقه دوران‌در آستین‌دارد

گفتم توقع دارم که من بعد دفتر مشقت سفر بر من نخوانی که شعلهٔ‌محنت سفر مرد را پخته سازد وهیچ خام طمع سایه پرورمرکب امیددرمیدان [۱۷٦ ب] مراد نتازد ، **شعر:**

هر کس که سفر کرد پسندیده شود
و ز عین کمال نور هر دیده شود
پاکیزه تر از آب نباشد چیزی
یکجا چو مقام کرد گندیده شود

ازشنیدن این فصل روی درهم آورده گفت ، **بیت:**

بسی به کام دل دشمنان بود آن کس
که نشنود سخن دوستان نیك اندیش

مرد دانشمند آن است که گوشهٔ قناعت از دست ندهد وبه مال و منال دنیا فریفته نشود که ظرف حرص جز به خاك هوس پر نگردد و دیدهٔ آرزو جز به‌سوزن فنا و رشتهٔ اجل دوخته نشود، **نظم:**

قناعت توانگر کند مرد را

خبر کن حریص جهانگرد را

خدا را ندانست و طاعت نکرد

که بر بخت و روزی قناعت نکرد

کمترین را نه‌چنان سودای سفر هند درسرافتاده بود که داروی نصیحت اورا ۵
سود داشتی، چنانکه بزرگان فرموده‌اند ـ **بیت:**

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است

به پیش مردم نادان چو آب در غربال

سخن به این مقام به آخر رسید و من به دستور به‌مهمات خود اشتغال داشته
وبه‌مناصب بی اعتبار دل خوش می بودم، ناگاه هاتف غیبی ندای این‌معانی به گوش ۱۰
جانم رسانید که ای غافل مگر فراموش نموده‌ای که‌چندوقت‌قبل‌ازین دردارالسلطنهٔ
اصفهان‌بهشت بنیان روزی‌اندوهناك نشسته باخود [۱۷۷الف] اندیشه‌ها می کردی و
توسن فکر به هرطرف می‌دوانیدی و می گفتی ، **شعر:**

چندان که سراپای مهم‌می‌نگرم

پرگار صفت زعجزسر گشته‌ترم ۱۵

تا وقتی که سیمرغ زرین جناح آفتاب عزم آشیانهٔ مغرب کرده غراب شب
سیاه چهره بال ظلمت براطراف عالم گسترد ، **مثنوی:**

روز چو در پرده بپوشید راز

راز برون داد شب پرده ساز

صوفی خورشید به‌خلوت نشست ۲۰

کرد فلك سبحهٔ پروین به‌دست

غافلانه سربر بالین آسایش نهاده خیل خواب بر پیشگاه عرصهٔ دماغت
مستولی شد، نقشبند جهان چنان نمود که شخصی نورانی سیمای صلاح در جبین او
پیدا و علامت کرامت در ناصیهٔ او هویدا کتابی دردست حاضر شد ، از وی پرسیدی

که چه خبر در دست داری؟ در جواب گفت ارادهٔ استخاره کردن‌داری؟ گفتی بلی. فرمود می خواهی که به سفر هندوستان روی؟ گفتی آری. به دستوری که استخاره کنند کتاب را گشود. در صفحهٔ یمین در سطر اول بیتی خواند که مضمونش این بود که هر گاه تو به هندوستان روی مانند فلان شخص در مسند عزوجاه قراریافته ۵ به درجهٔ عالی ترقی خواهی نمود، **بیت:**

بهار دل، سفر باشد که از وی
خلایق را گل مقصود بشکفت
سفر کن تا مراد خویش یابی
که «فامشوا فی مناکبها» خدا گفت

۱۰ لاجرم عزم جزم کردم و آیهٔ کریمهٔ «و افوض امری الی الله» بر زبان آورده [۱۷۷ ب] در تهیهٔ سفرخیر اثر هند اشتغال نمودم. دوستی‌مشفقی که نهال‌مصاحبت وخیر خواهی درفضای سینه نشانیده چشم دلش به کحل‌الجواهر صدق‌روشن گشته و غبار غرض پیرامن دیدهٔ عرض او ننشسته بود از این حال اطلاع یافت. بادیدهٔ گریان و سرشك بی‌تابی بر روی روان به منزل من تشریف داد و گفت، **بیت:**

۱۵ دردیست بردلم که گر از پیش آب چشم
بردارم آستین بدود تا بـه دامنم

این چه فکر است که کرده‌ای و چه اراده است که نموده ای. مگراین سخن به گوش دل تو نرسیده که سفردریاییست آدمی خوار واژدهاییست مردم ربای، **شعر:**

سقر این جهان همین سفر است
۲۰ زین سبب صورت سفر سقر است

بیشتر مردمان که سفر اختیار می کنند به جهت تهیهٔ اسباب معاش می‌تواند بود یا به واسطهٔ آنکه در وطن بودن ایشان تعذری دارد. والحمدلله ترا هیچ کدام ازین دو واقع نیست. منت خدای را که گوشهٔ فراغتی داری وچند منصب و بواسطهٔ آن اوقات تو می گذرد و اعتبارتمام داری و بواسطهٔ خلق و مهربانی که بامردمان

شعار خود ساخته‌ای همگی از تو راضی‌وشاکر وصحبت ترا طلب کارند [۱۷۸الف]
و با وجود اینها تعب سفر اختیار نمودن و راحت اقامت را ترك فرمودن از طریق
خرد دور می‌نماید و دیریست که گفته‌اند ، **مصراع:**

روز نیك از دست دادن نیست کارعاقلان.

گفتم آنچه فرمودی از روی مهربانی و شفقت است . اما هر چند فکرمی‌- ۵
کنم این مناصب فراخور حال من نیست و در ضمیر من چیزهایی می گذرد که
عبارت از آن قاصراست ، **بیت:**

ز آب خرد[۱] ماهی خرد[۲] خیزد

نهنگ آن به که با دریا ستیزد

حالامصلحت‌درآن دیده‌ام که دوسه روزی در اطراف جهان بگردم ، شاید که ۱۰
به برکت حرکت غبار غم از صفحهٔ دلم زدوده شود . چون خاطر به غرایب و
عجایب امصار و اقطار مشتغل شود یمکن که صورت فرح در آینهٔ ضمیر پدید آید،
چنانچه گفته‌اند ، **بیت:**

تا برده رنج گنج میسر نمی شود

مزد آن گرفت جان‌برادر که کار کرد ۱۵

و دیگری فرموده، **شعر:**

کسی به گردن مقصود دست‌حلقه کند

که پیش تیر بلاها سپر تواند شد

بعد از استماع این سخنان در تأمل افتاده به دریای اندیشه مستغرق گردید
و اطراف و جوانب این سخن را [۱۷۸ ب] بقدم فکر پیمود و غبار این اندیشه را ۲۰
بر محك تأمل تجربه نموده گفت که آنچه من می گویم از مقام قناعت است وآنچه
تومی گوئی از مرتبهٔ حرص . حریص همیشه محروم باشد و تا کسی قناعت نکند
آسایش نیابد و چون تو شکر نعمت نمی گزاری[۳] و قدر دولت فراغت نمی‌دانی

---

۱ و۲ ـ اصل : خورد

۳ـ اصل : نمی گذاری

ترسم که آزار تمام یابی و پشیمان شوی و آنگه پشیمانی سود ندارد . چنانچه بزرگان اشاره بدان فرموده‌اند ، **بیت** :

قناعت کن ای نفس با اندکی
که‌ازحرص‌خواری رسد بی‌شکی
۵ ندانست قارون نعمت پرست
که گنج قناعت به کنج‌اندراست
کند مرد را نفس اماره خوار
اگر هوشمندی عزیزش بدار

و مرا همیشه اعجاب تو و مغرور بودن به‌رای خود ومفتون گشتن به جاه
۱۰ این دنیای فریبنده که چون عشوه سراب نمایشی دارد معلوم بود و لیکن در اظهار آن با تو تأملی می کردم مگر انتباهی یابی و از خواب غرور و غفلت مستی‌شراب پندار و جهالت بیدار و هشیار گردی و چون از حد در گذرانیدی و هر نفس در بادیهٔ ضلالت و هاویهٔ غوایت‌سر گردان تر می‌شوی و من ازروی مصادقت‌درنصیحت تقصیر نکردم و این سخنان گفتم [۱۷۹الف] وبا آنکه می دانم ، **نظم:**

۱۵ با هر که راست گفتم فی‌الحال خصم من شد
خاموشی ازهمه به چون حق نمی‌توان گفت

باری تو خود با خود اندیشه کن و شتاب درین امر مکن که شتاب کردن درین کار از طریق خرد دور می نماید و تعجیل نمودن با حزم و عاقبت اندیشی راست نمی‌آید ، **شعر:**

۲۰ مکن در مهمی که داری شتاب
ز راه تأنـی عنان بـر متاب
که نا کرده را می‌توان کرد زود
چوشد کرده‌آنگه ندامت چه‌سود

باری نخست متوجه اردوی معلی شو ، اگر موافق مطلب تو روی نماید

فهوالمطلوب والا بدانچه صلاح دانی همت گمار. چون این اشاره راموافق رأی خود یافتم بتوکل توسل جسته مصالح خود به حضرت معبود تفویض کردم و در شب هفدهم شهر رجب المرجب سنهٔ احدی و ثمانین والف هجریه از بلدهٔ یزد به جانب دارالسلطنهٔ اصفهان روانه گردیده بعد ازورود بدان خطهٔ شریفهٔ به منزل امراوارکان دولت تردّد آغاز کردم و آنچه دست بدان رسید به رسم ارمغان و تکلف داده به وساطت مقربان بارگاه سلطنت عریضه و پیشکش این ضعیف [۱۷۹ ب] بنظر انور خاقان کامیاب اشرف اقدس اعلی رسید. چون قلم تقدیر برلوح قضا ثبت یافته بود که این سرگشتهٔ وادی حیرت در بلاد غربت گرفتار گردد موافق دلخواه صورت نیافت، **مصراع:**

با قضا کارزار نتوان کرد

وبنابر آنکه قضاء الهی نزول یافته بود نه دیدهٔ بصیرت را روشنی ماند و نه سخنان دوستان و ناصحان نفع رسانید، **شعر:**

به سرپنجه دست قضا بر مپیچ
که دست توقدرت ندارد بهیچ

واین غافل همچون نادانان خیال پرست بر مرکب تمنی و هوس نشسته و مانند خیال پرستان نادان درعرصهٔ آرزو به جولان درآورده متوجه بلاد هندوستان شد، **مصراع:**

به آرزوی هوس ره نمی توان پیمود

و از راه غیر معهود منازل و مراحل می پیمود. در حوالی **ده‌علی و بردکان** که رسید ناگاه فراش سبك سیر باد سایه بان ابر در فضای هوا برافراشت وجهان آرمیده را به خروش رعد دل آشوب و نهیب برق سینه سوز نمودار غوغای قیامت ساخت. آتش صاعقه از یك‌جانب جگر لاله می‌سوخت و پیکان لاله از طرف‌دیگر دیدهٔ نرگس بیدار برهدف زمین می‌دوخت، **بیت:**

سینهٔ کوه از سنان برق می‌شد چاك چاك
وز صدای رعد می‌لرزید برخودجسم‌خاك

[۱۸۰ الف] درچنین وقت پناهی که از تیرباران سحاب ایمن گـردد نبود و گوشه‌ای که از صدمت ز مهریر محفوظ ماند میسر نمی شد وهر ساعت آسیب ژاله و باران بیشتر و هرلحظه نهیب صاعقه وبرق زیاده‌می گشت ،**شعر:**

شب تاریك وهول رعد و بارانی به‌این تندی

۵ کجا پروای ما دارند سر مستان محفلها

چون دو روز وشبان به این تعب گذرانید روز سیوم که آفتاب جهان آرا عالم تیره را بلمعهٔ جمال نورانی درخشان گردانید ، **شعر:**

بروی تازه مهر عالم افروز

برون آورد سراز غرفهٔ روز

۱۰ باز بر مرکب جهل وغرور سوار شده روی به راه آورد و در حوالی **رودخانهٔشیرین** که یك منزلی **بهبهان** است به جهت آسایش منزل ساخت .

هر که دراین راه کند خوابگاه

یا سرش از دست رود یا کلاه

شب‌هنگامی که‌دماغ گیتی از غلبهٔ مادهٔ سودا به هم بر آمد و چشم زمانه را

۱۵ سفیدی به سیاهی آمیخته چون دیدهٔ رمد کشیده تاریك بماند جمعی از قاطعان طریق طریقهٔ مذموم خود را از دست نگذاشته تاخت آوردند . از هجوم آن فرقهٔ شوم سپاه خواب که برپیشگاه دماغ‌مستولی گردیده بود روی به فرارنهاد. این‌بیدل دل از جای نبرد [۱۸۰ ب] و تفنگ[1] آتش خوی‌دوربین بر سر چنگ گرفته‌رفقا را مخبر ساخت و تا بامداد که دزد شب با لباس ظلمانی از سرچشمهٔ خورشید

۲۰ نورانی گریخت با آن قوم در مقام ستیز و آویز بود . چون خیانت شب سیاه روی بر عالمیان مانند روز روشن گشت در حفظ ملك قدیر روی به راه آورد و بعد از آنکه به **تنگ‌سیاه** رسید به جهت‌تاریکی هندوی شب تیره رای رحل اقامت گسترده سربر بالین استراحت نهاد و از مستی خواب بی‌خودافتاد ، شیری شرزه که اسد در آسمان از هیبت او گـام نتوانستی نهاد وثـور در فضای سپهر از نهیب پنجهٔ او دم

۱ـ اصل: تفیك

نیارستی زد ، **شعر:**

همی آمد خروشان و ستیزان

هژبر چرخ از سهمش گریزان

رفقا از مشاهدهٔ آن جامهٔ صبر وشکیبائی دریده روی به وادی فرار گذاشتند
وآن‌سبع به بالین این خفتهٔ خواب غفلت آمده ساعتی توقف نمودوبه‌سرپنجهٔ بیداد ۵
زمین را شکافتن گرفت ، و چون این بی خبر را کلب حضرت اسدالله الغالب
یافت بی رسانیدن آسیب وآزارروی به جنگل وبیشه گذاشت . [۱۸۱ الف] بعد از
رفتن شیر این خفته از خواب غفلت در آمد و از انهای رفقا بر قضیه مطلع شده
روانهٔ مقصد گردید و به تاریخ ششم شهر رمضان به **حویزه** رسیده قصداقامت نمود
که بقیهٔ شهر صوم را در آن شهر گذرانیده روانه گردد . حاکم آن محل از حال ۱۰
این ضعیف آگاه گشته ازروی توجه تکلیف مجالست و مصاحبت‌نمود. چون چند
روز برین گذشت به‌دغدغهٔ آنکه مبادا پرتو شعور او برخصوصیات اوضاع و احوال
حقیر تابد تسبیری که به پای مردی او راه بادیه توان پیمود طلب داشته به تاریخ
پانزدهم شهر مذکور به ارادهٔ رفتن **بصره** متوکلا علی‌الله قدم در وادی‌پرخوف و
بیم گذاشت و ازاعراب فتنه انگیز بادیه که مریخ خنجر گذارازخدنگ‌سینه‌شکاف ۱۵
ایشان بر حذر بودی و سماك نیزه دار از هول تیغ و سنانشان سپر ترس در روی
کشیدی ،**شعر:**

چو چشم دلبران پر کین و خونریز

به قصد خون مـردم تیغها تیز

ناندیشید و در روز بیستم همان شهر به شهر**بصره** رسید . ۲۰

گفتار دربیان رفتن به‌جانب عتبات عالیات عرش درجات ورفتن آن روضات‌مقدسات‌به‌جاروب‌مژگان اخلاص‌وذکربعضی ازوقایع که‌درآن سفرخیر اثرروی داد و مراجعت به بصره وروانه شدن به‌جانب‌هندوستان به‌تقدیر قادر کن‌فیکون

بر پیشگاه ضمیر منیرارباب توفیق‌روشن است که هر بندهٔ ضعیف که ازبرای

رضای [۱۸۱ ب] خدای بی همتا سبحانه و تعالی مرارت مهاجرت اوطان برحلاوت
مواصلت احبا و اخلاف اختیار کرده مرتکب اخطار اسفار گردد و در راه نیکو ـ
بندگی درگاه الله جل وعلا تلخی تعب و مشقت غربت را به کام همت شیرین ساخته
در موافقت هول و خطر از بیم جان و خوف سر نا ندیشد هرآینه غنایم از عظایم
۵ فتوحات دنیوی و کرایم مدخرات مثوبات اخروی فایز گردد ،**شعر:**

هر کو به گام صدق درین ره روان شود

بر منتهای همت خود کامران شود

به تخصیص که قبلهٔ نیت از صفاء طویت التجا بردن به آستانهٔ قدس منزلت
و عتبهٔ کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق والمغارب مَظهر العجایب
۱۰ و مُظهر الغرایب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه التحیة والرضوان باشد و به
اقدام نیاز طواف آن روضهٔ عرش مطاف به جای آورد ودر آن حریم واجب الاعزاز
که کعبهٔ اهل راز و سجده گاه ارباب نیاز است روی اخلاص برزمین سوده مرادات
دارین از حضرت واهب العطایا مسألت نماید وچون بناء علی هذا ذره‌ای ازتوفیقات
ربانی شامل حال این خاك راه گردیده بود به تاریخ دهم شهر شوال سنهٔ احدی وثمانین
۱۵ والف [۱۸۲ الف] احرام زیارت کعبهٔ دین ودنیا اعنی روضهٔ مطهرهٔ سلطان سریر ولایت
وامامت بسته زبان به ادای این مقال گشاد ،**نظم:**

امید طواف حرم کوی تو افکند

در وادی غم طایفهٔ بی سر و پارا

لبیك زنان بر عرفات سر کویت

۲۰ صد قافله جان منتظر آواز درا را

واز شهر بصره ، **مصراع :**

دل به دریا کرد و در کشتی نشست

نظم:

چون آن کشتی ز ساحل بادبان شد

به روی آب همچون بط روان شد

وبعد ازهجده روز از شط فرات ، **شعر:**

به نزدیك ساحل چون رسیدم
ز دریا رخت بر هامون کشیدم

و از آن منزل که چهار فرسخی نجف اشرف بودسرقدم ساخته ازروی‌شوق‌به‌آستان ملایك آشیان ، **مصراع :** ۵

وصی پادشاه تخت لولاك

شتافت وهاتف غیبی ندای این معانی بگوش هوش این خاکسارمی‌رسانید. **مثنوی:**

این چه زمین است که عرش برین
رشك بـرد بـا همـه رفعت بـرین
تـافتـه انـوار الهـی بـرو ۱۰
فیـض ازل نـامتنـاهی درو
تـازه گلی رسته ز بـاغ خلیل
روشن ازو چشم و چراغ خلیل
واسطـهٔ فیـض وجـود همـه
رابطـهٔ بـود و نبـود همه ۱۵
شیر خدا ، بحر سخا، کان جود
قطب زمان ، اختر برج کبود
بحر سخا، کـان وفـا وکـرم
سایه ده طوبی و باغ ارم ۲۰
مشهد مولا است نظر باز کن
بال به هم برزن و پرواز کن
جای سرست این که تو پا می نهی
پای ندانی که کجا می نهی

و بعد از وصول به آن مشهد عطرسا روی نیاز بر آن خاك پاك سود و در جمعه‌ای از جمعات که به زیارت مسجد کوفه رفت به خدمت عالم فاضل متقی **شیخ محمد ابن عبدعلی النجفی المحاویلی** که ذات ملکی صفاتش جامع اصناف فضایل و کمالات، **بیت:**

ملك سیرتی صورتش ز آب و گل

پر از هوش مغز و پر از رای دل

[۱۸۲ب] رسید و از زبان گوهر افشانش که مفاتیح خزاین فضایل و کرامات است حدیثی استماع نمود. خلاصهٔ مضمون آنکه در هرشب چهار شنبه، **شعر:**

امام زمان مهدی منتظر

که گفتی پیمبر به حالش خبر

اعنی حضرت قائم آل محمد صلواة الله و سلامه علیهم مسجد سهله را که در ارض کوفه است به عز قدوم شریف رشك روضهٔ جنان می سازند این ضعیف استدعای موافقت از خدام مشار الیه نمود که شبی در آن مکان شریف به‌روز آورد و به وظایف طاعات و عبادات قیام نماید. التماس به اجابت مقرون گشته به اتفاق جمعی از علما و صلحا در لیلة الاربعاء عشرین شهر ذی قعدة الحرام به آن مکان متبرك رفته به وظائف طاعات پرداختیم. در آن شب امـری غریب روی نمود و آن عالم به خط شریف آنچه واقع گردیده در صفحه‌ای مرقوم ساخته وصورت آن این است که تثبیت می گردد، وهی هذا:

فی سنة احدی و ثمانین بعد الالف لیلة عشرین من ذی القعده کانت الاربعا مضینا مع جماعة من المؤمنین الاخیار و معنا **میرزا محمد مفید بن میرزا محمود** الی مسجد السهلة و بتنافیه فلما مضی شطر من اللیل اخذنا النعاس فنمنا فسبحان [۱۸۳ الف] من لاینام فرایت فی الطیف انا باجمعنا منتشرون فی صحن المسجد طرف الزاویة الشرقیة التی هی

مقام الخضر علیه السلام و کانناندور علی شیء ضاع مناونمشی فی‌طلبه
و نحن ننظرالی الارض و کنت اقرب‌الجماعة الی باب المسجد فبینما
نحن علی هذه الحالة واذا برجل عظیم الخلقةعریض‌الوجه طویل‌القامة
اخضراللون و لحیته فیها بعض الشیب‌داخل المسجد فلما رایته اخذتنی
قشعریرة و ظلت متفکرا ان‌هذا الشخص من هوالذی لیس له شبیه و ۵
هویمشی و ینظر الی الارض فلما صار قریباً منی قال لی یا فلان علی
ای شیء تدورون ضاع لکم شیء اولکم حاجة فاذا اردتم تنالون مـا
تطلبون انت و اصحابك‌فأ کثروا من‌قراءةهذا الدعاءالذی اوله «انت‌الله
الذی لااله الاانت مبدی الخلق ومعید هم‌الخ»تقضی‌حوائجکم وتنالون
ما تطلبون ومضی الی داخل المسجد و نا[م] [۱۸۳ب] انظر الیه حتی ۱۰
وصل الی وسط‌المسجد ووقف فی محراب الامام جعفرالصادق ع یصلی
فالتفت الی صحابی وحکیت لهم الحکایة وقلت نهم امضوا نسأله من
هوفاتینا فلم نره‌فلماتنبهت من‌المنام اخبرت اصحابی برؤیای واکثرنا
من قراءة الدعا المذکور و نسال‌الله القبول منا و من جمیع المؤمنین
[و]المؤمنات انه علی کل شی قدیروالدعاهذا: «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم ۱۵
و به نستعین انت الله‌الذی لااله الاانت مبدی الخلق و معید هم وانت‌الله
الذی لااله‌الاانت القابض و الباسط وانت الله لااله الا انت‌مدبر الامور و
باعث‌من فی‌القبور وانت‌الله لااله الا انت وارث الارض ومن‌علیها اسئلك
باسمك‌الذی اذا دعیت به اجبت و اذا سئلت به اعطیت و اسئلك بحق
محمد واهل بیتة و بحقهم الذی اوجبته علی‌نفسك‌ان تصلی علی محمد ۲۰
و آل محمد و ان تقضی لی حاجتی الساعة [۱۸۴الف] الساعة یاسیداه
یامولاه یا غیاثاه اسئلك بکل اسم سمیت به نفسك و استاثرت به فی‌علم
الغیب عندك ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعجل خلاصنا من
هذا السدة یامقلب القلوب و الابصار یاسمیع الدعاء انك علی کل شیء

قدیر برحمتك یاارحم‌الراحمین» .

چون تباشیر صبح از افق بخت سعید طالع شد و انوار بهجت آثار مسرت و استبشار بر بشرهٔ روزگار ساطع گشت آن‌عالم فاضل موفق که موکلان‌خواب او و سایر اصحاب را کشان کشان به عالم مثال برده بودند از خواب در آمد و رفقا را که از شراب خواب بیهوش‌افتاده بودند بههوش‌آورد و آنچه درواقعه دیده‌وشنیده بود به دستوری که تحریر یافته بیان فـرمود. همگی سجدهٔ واهب حقیقی بجای آورده به امیدواری تمام به منازل خود مراجعت نمودیم. بعد از روزی چند فقیر به عزم طواف عتبهٔ علیهٔ جابریه روی امید بهدشت کربلا گذاشت[۱۸٤ ب] و بعد از وصول بدان مشهد عطرسا و مرقد جنت آسا روی نیازبر آن خاك پاك سود ،**مصراع:**

مقبل کسی که بوسه بر آن آستان دهد

و به زبان مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید شهدا علیه التحیة والثنااستدعای حصول مقاصد نمود ، **مثنوی:**

هر که دعا می کند آنجا رواست

هرچه بخواهد همه بر مدعاست

چون رسی آنجا ز سر افتخار

دست بر آور به دعا زینهار

اشك فشان از مژه بگشای لب

حاجت خود را ز خدا کن طلب

و از آنجا به دارالسلام رفته به شرف طواف روضهٔ عطربار و مرقد خلدآثا امام همام هادی طوایف انام ابو ابراهیم موسی الکاظم علیه السلام و امام کرامت نژاد امام محمد التقی الجواد صلوات‌الله و سلامه علیه مشرف گشت و آنگاه به آرزوی آستان‌بوسی عتبهٔ کعبه مرتبهٔ‌حضرت‌امام همام‌مؤیدابوالحسن‌علی الهادی و حضرت امام ابو محمـد حسن الزکی العسکری علیهما التحیة والثنا متوجه **سرمن‌رای شد** ، و به توفیق الله تعالی در آن مکان متبرك شبی به روز آورد و باز

به **بغداد** مراجعت نمود و از دجله به کشتی نشسته درعرض هفت یوم داخل **بصره** شد و چون هنوز **موسم** سفر هند نشده و **جهازات** نرسیده بود در آن شهر رحل اقامت انداخت و چون این غافل اساس مهم برخیال نهاده بود واندیشه‌های‌خام که حکم وسوسهٔ دیو نافرجام داشت دردل [۱۸۵ الف] راه داده بود ، **شعر:**

سالها اندیشه‌ها پختیم کز دور سپهر
کار ما یااین چنین یا آن‌چنان خواهدشدن
عاقبت معلوم شد کاینها خیالی بیش نیست
هرچه خواهدحاکم مطلق همان‌خواهدشدن

مدت چند شهر در آن شهر که ،**مصراع :**

هوایش آتش و آتش هوا بود

توقف نمودو گرمی آن‌شهربه مرتبه‌ای بود که‌هر که‌درهوا نظر کردی چون پروانه بسوختی وهر کس که قدم برزمین نهادی چون موم بگداختی ، **نظم:**

ز گرما آنچنان میشد نفس گرم
که لب از تاب او چون شمع میسوخت
ز باد گرم پنداری که تقدیر
به دنیا دوزخ دیگر برافروخت

این غریب تاب‌توقف نداشت ورفتن‌به‌محلی دیگرصورت نمی‌بست .بالضروره درگوشه‌ای نشسته گاهی بر اضطراب کار خودبگریستی و زمانی از بلعجیبهای[1] روزگاربخندیدی ، **شعر:**

هرشب از سوز درون برحال بیماری خویش
گاه می گیرم چو شمع و گه تبسم می کنم

و ازغایت غصه والم و سبب هوای ناملایم امراض مختلفه بر مزاج این ضعیف مستولی گشته سربر بستر ناتوانی گذاشت . از وقوع این واقعه [۱۸۵ ب] و اشتداد گرمی تب بی طاقت شده شب همه شب ناله می‌نمود ، **بیت:**

۱ـ اصل : بوالعجیبهای

می‌رسد گـردلـم کند فـریاد

لیـك فـریادرس نمی بینـم

و مدت بیماری به امتداد کشیده موسم سفر دریا در رسید. لاعـلاج با آن ناتوانی به‌تاریخ اول شهررجب‌المرجب‌سنهٔ اثنی و ثمانین والف از بصره متوجه‌دریا ۵ شد و بر کشتی که وسعت فلك در جنب عظمت هر فلکی از آن حقیر نمودی و نه‌صفحهٔ سپهر در برابر یك ورق آن سفینهٔ مختصر بودی سوار شد.

کشتی نه که دوزخ فسرده

یك تابوت و هزار مردمرده

و در آن خانهٔ چوبین که سقف در زیر وستون برزبر داشت قرار گرفته‌عنان ۱۰ اختیار به‌دست بادسبك رفتار بازداد، **شعر:**

دانند رقیبان که رهی‌دورودراز است

از کوچهٔ مقصود به بازار تمنی

و به زبان حال مضمون این مقال به‌ادا می‌رسانید

[۱۸۶ الف] خبر من برسانید به مرغان چمن

۱۵ که هم‌آوازشما در قفسی‌افتاد است

و ساعت به ساعت و لحظه به لحظه تب می افزود و تعب و آزار زیاده می- گشت، **نظم:**

به مردن دست در آغوش گشتم

کشیدم دست وپا بی‌هوش گشتم

۲۰ ای دوستان بیماری که ازعلاج‌مأیوس شده [و] دردمندی که ازدوانومید ودر غربت گرفتار گشته از دل چگونه رخصت نفس زدن یابد و بچه قوت زبان گفت‌و شنید داشته باشد، **شعر:**

بجز خون شربتی در خورد درد خود نمی بینم

بجز غـم راحتی در روزگار خـود نمی یابم

بیچاره من خام طمع هنوز از نهال آرزو میوهٔ مراد نچشیده درخت عشرتم روی به پژمردگی نهاد و زاویهٔ طبعم از پرتو شمع راحت روشن ناشده چراغ عمرم روئ به مردن آورد ، **نظم:**

نا رسیده به لبم جرعه‌ای از ساغرعیش

می زند دست جفا جام مرادم بر سر ۵

چون کار از دست رفت و طاقت طاق گردید روی تضرع برخاك نیاز مالیده تیر دعا ازکمان اخلاص کشیدن آغاز کرد ، **شعر:**

دست تضرع چه‌سود بندهٔمحتاج را

وقت دعا بر خدا وقت کرم در بغل

وچون همگی خود را محو راه کرده بود به حکم « امن یجیب المضطر اذا ۱۰ دعاه» سهم دعوتم برهدف اجابت‌رسید. چنانچه گفته‌اند ، **شعر:**

هرکه رادل پاك باشد ز اختلال

آن دعایش می رود تا ذوالجلال

[۱۸٦ب] آن دعای‌بیخودان‌خود دیگرست

وان دعازان نیست زان داورست ۱۵

وآن‌دعاحق‌می کندچون‌اوفناست

هم دعا و هم اجابت از خداست

پس از نا امیدی ابواب عنایت به مفاتیح رحمت گشاده شد و شربتی‌شفابخش حکیم علی‌الاطلاق در کام این ناتوان ریخته زبان حال به فحوای این بیت مترنم گشت ، **شعر:** ۲۰

نشان هستی من زان جهان همی دادند

امید لطف تو بازم بدین جهان آورد

بعد از صحت کامل که از شفاخانهٔ «واذا مرضت فهویشفین » عنایت شد بعد ازروزی چند سفینهٔ تمکن دریائی گشت و زورق بلا در گرداب فنا مشرف برغرق

گردید . در آن حین دریای تأسف در موج آمده کشتی شکیبائی در گرداب اضطراب افتاد و شعلهٔ آتش تحریر بالا گرفته متاع صبر به‌یکبار بسوخت ، **شعر:**

اندر جهان منم که محیط غم مرا

پایان‌پدید نیست ، چه پایان ـ کنارهم

۵ گفتم بـه صبرساحـل دریا شودپدید

اکنون شکست کشتی صبر و قرارهم

از تموج دریا برأی العین هلاك خود رامشاهده نموده گفتم ، **نظم:**

چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود

چه دانستم که این دریاچه موج بیکران دارد

۱۰ و در میان آب آتشی در سینهٔ این حیران افتاد و دود سودا به‌سر بر آمده چشمها آغاز تاریکی کرده با خود خطاب کرده گفتم ای نفس دیدی که بشئامت حرص و شره درین ورطهٔ سهمناك افتادی و به علت غفلت و بی خردی درین خطر دریا گرفتار شدی ، **بیت:**

من بودم و کنجی و حریفی، سرو سامان

۱۵ غم را که نشان داد و بلا را که خبر کرد

پس روی نیاز به‌سجده گاه گذاشته [۱۸۷الف] دست سماجت به‌درگاه قاضی حاجات برداشت و آب حسرت از دیده می گشاد و دل از آتش نـومیدی کباب گشته خرمن صبر وسکون به باد تاراج برمی داد ومی گفت ، **نظم:**

کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز

۲۰ شاید کـه بـاز بینیم دیـدار آشنا را

و به توکل توسل جسته مصالح خود به حضرت معبود تفویض نمود و به قضا رضا داده سرانقیاد برخط تسلیم نهاد ، **مصراع :**

بنشین و تکیه بر کرم کردگار کن

در خلال این اهوال و در اثنای این احوال ناگاه از مهب « ولا تایئسوامن

روح‌الله» نسیم عنایت الهی در اهتزاز آمده مشام جان‌درماندگان را معطر گردانید، **شعر:**

نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد

که روز محنت و غم روبه کوتهی آورد

۵ لاجرم زبان حال مضمون این مقال گویا گردید، **بیت:**

چو بخشایش پاك یزدان بود

دم آتش و آب یکسان بود

به بیچارگی چارهٔ کار ماست

در آب و در آتش نگهدار ماست

۱۰ وآن مرکب بی پای آب پیما مانندباد صبا درحرکت آمده در اندك روزی آن مسافت بعید را طی نموده و در صباح روز اول شهر مبارك [۱۸۷ ب] رمضان سنهٔ مزبور که آفتاب نورانی چون یاقوت رمانی‌از گوشهٔ کوه سراندیب روی نمود و چرخ الماس گون خوردهٔ لعل به‌اطراف جهان، نثار فرمود**شعر:**

خورشید زرافشانی خود پیدا کرد

۱۵ درهای شب افروز کواکب گم شد

لنگر اقامت در بندر مبارك **سورت** انداخته شد، **شعر:**

خلایق ز کشتی برون آمدند

ز شادی‌چگویم که‌چون‌آمدند.

گفتار درتوقف نمودن‌دربندر سورت ورفتن بجانب شاهجهاناباد

۲۰ **و بی نیل مقصود مراجعت نمودن**

از چمن خار نمای گل آرای مودای «عسی‌ان تکرهوا شیئاًوهوخیر لکم»نسیم بشارت به مشام جان دورافتادگان بلاد عافیت می‌رسد که‌حکمت قاهرهٔ الهی‌تواند بود که عرایس مطالب و مقاصد به کسوت مکاره و شداید جلوه دهد ولطایف نعمت وعطا را درمائدهٔ نعمت وعناپیش آرد، **مصراع:**

هرچه پیش راهش آید خاریا گل خیر اوست

بسیار دولت که بسبب ظهور آن آثار نکبت باشد و بسی جمعیت و کامرانی که موجب آن نامرادی و پریشانی بود، نظیر فقرهٔ اخیر ازین تحریر صورت احوال حقیر است [۱۸۸ الف] که چند روزی در دولت و استقلال گـذرانید و به سبب عین الکمال و بـواسطهٔ غفلت و نادانی در بادیهٔ غربت و ناکامی گرفتار گشته و
۵ رفتن به جانب دارالخلافهٔ شاهجهاناباد وحرکت به‌سمت‌دارالخلافه‌حیدرآباد متردد خاطر می‌بود و آخرالامر به استخاره قرار داد وچنانچه فرموده‌اند ، **شعر:**

در همه کار مشورت باید

کار بی مشورت نکو ناید

۱۰ و از قرآن مجید به جهت توجه به حیدر آباد بهشت بنیاد تفأل نمود این آیهٔ کریمه بر آمد «فلما جاء امرنا نجینا صالحاً والذین آمنوا معه برحمة مناومن‌خزی یومئذان ربك هوالقوی العزیز» . چون دیدهٔ بصیرت ازسرمهٔ توفیق روشنائی‌نیافته بود و پرتو انوار الهی برجام فرجام نمای ضمیر حقیر نتافته دست اعتصام درحبل‌ـ المتین توکل استوار نداشت و رایت عزم به‌قوت بازوی « وافوض امری الی‌الله »
۱۵ نگذاشت [۱۸۸ ب] و به‌اغوای دیو غرور نفس اماره خیام اوهام خطا فرجام به هوای سودای فاسد وخیال خام برافراشت و امضای عزیمت رابه‌جانب شاهجهاناباد صواب دانسته به‌تاریخ منتصف شهر ذی‌حجةالحرام سنهٔ اثنی و ثمانین والف ازبندر مبارك سورت روانه گردید . در ایام **برشکال** و جنگل بسیار که تشابك اشجار به مرتبه‌ای که بادآتش نهاد تا ازآن مضایق خلاصی یافتی‌صدره برخاك افتاده آب از
۲۰ جبین بگشادی طی مراحل می نمود و ساعت به ساعت با خود تکرار می کرد ، **شعر:**

آه‌ازین‌طالع برگشته که‌هرروز مرا

ره به جائی بنماید که بلا بیشتر است

حالا درهای بلا باز است و راه به منزل عافیت دور و دراز ، انواع آفتها

روی نموده و راه گشاد بسته شده ، دل برجایی باید داشت و دیده بررهگذرخلاصی باید گماشت که ساقی دهر وقتی‌شربت نوش مراد چشاند و گاهی زهر قهر باجلاب راحت بر آمیزد ، **شعر:**

غمگین مشو که ساقی عمرت ز جام دهر
گه صاف لطف می دهد و گاه دُرد قهر ۵

مرد ثابت قدم آن است که نه به‌پوشیدن خلعت دولت لب نشاط به خنده‌آرد و نه در نوشیدن [۱۸۹ الف] جرعهٔ محنت‌ازدیده اشك حسرت‌بارد ،**نظم:**

ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل و مشو خرم
که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین شد

۱۰ خلاصهٔ سخن آنکه شنیده‌بودم که در سفرتجربهٔ بسیار حاصل شود، مراباری این تجربه روی نمود که اگر به عنایت‌الله تعالی‌بخت یاری نموده به وطن مراجعت نمایم دیگر سفر نکنم و تا ضرورتی نباشد ازگوشهٔ منزل خود قدم فراتر نگذارم و به اختیار خود دولت مشاهدهٔ احبّا و دوستان را به محنت مجاهدهٔ غربت بدل نکنم ، **بیت:**

۱۵ دگر مجاهدهٔ غربتم هوس نکند
که در مشاهدهٔ دوستان‌خوشیست مدام

بدان ای عزیز که احدی حریف دست قضا و قدر نیست و جز آنکه گردن به حکم الهی گذارد چاره نه ،**شعر** :

سر ارادت ماوآستان حضرت دوست
۲۰ که‌هرچه برسرمامی‌رودارادت‌اوست

سفر هند و خیال مال و جاه او را چنان تصور باید کرد که ماریست منقش زهرناك، برویش نقشهای رنگارنك آراسته و درونش به زهر هلاهل که هیچ تریاك آنرا سود ندارد آکنده ، **مصراع:**

همه ریوورنگست و مکر وفریب

این غافل مدتی در بلاد ایران طعم نوش شکر چشیده حالا هنگام زخم نیش [۱۸۹ ب] ستم است وایامی در طرب و راحت گذرانیده اکنون وقت هجوم محنت و غم ، **بیت:**

ای دل مزهٔ[1] وصل چشیدی یك چند
اکنون الـم فراق مـی باید دیـد

به حقیقت اجل گریبان مرا گرفته بدین دیار آورده واگرنه بایستی که به هزار کمند مرا از ولایت خود بیرون نتوانستی آورد ، **شعر** :

من کیم با دولت وصلش هوس باشد مرا
این که ازدورش همی بینم نه بس‌باشدمرا

اما تقدیر ایزدی مرا درین‌ملك انداخته و حالا دست تدبیر از دامن تدارك کوتاه است . بزرگان گفته‌اند که هر که در دنیا قانع نشود و طلب فضولی نماید مشابه کسیست که به کوه الماس رسد و زمان زمان نظرش به وصلهٔ بزرگتر افتد و خیال بسیاری قیمت او بسته پیشتر می‌رود تا به‌جایی‌رسد که‌مطلوب به‌دست آید، اما باز آمدن متعذر بود . لاجرم به حسرت تمام در آن کوه هلاك شده به حوصلهٔ مرغان مقام گیرد ،**نظم:**

از زیاده طلبی کار تو آید به زیان
سود گرخواهی از اندازه زیادت مطلب

وهر بلائی که به کسی رسد منشأ آن حرص و طمع خام است ، **شعر:**

بگذر ز طمع که آفت جان و دل است
طامع همه جا از همه کس منفعل است

گردنی که به سلسلهٔ حرص‌بسته شدعاقبت به‌تیغ ندامت [۱۹۰ الف] بریده گردد، و هرسری که سودای شر درو جای گرفت سرانجام برخاك مذلت سوده‌شود، القصه_ **شعر.**

۱ـ اصل: مژده

قطع بیابان و مراحل بسی
طی بوادی منازل بسی
کرده ولی بخت ندادست دست
و ز قدح یأس فتادست مست

و به تاریخ چهارم شهر ربیع‌الثانی سنهٔ ثلث وثمانین و الف داخل شاهجهاناد ۵
شده با جمعی اتفاق صحبت افتاد . اما چنانچه می بایست از ایشان بوی مردی و
انسانیت به‌مشام جان نرسید ، بلکه نفاق و حسد که شیوهٔ ارباب غرض الذین فی
قلوبهم مرض‌است ظاهرمی گردید . لاجرم در همان چند روز اول خاطر از صحبت
آن جماعت متنفر گشت و دوستی‌سپری‌شد. قول حکماست که دوستان روزمحنت
بکار آیند [۱۹۰ ب] که بر دولت همه دشمنان دوست نمایند ، بنا برآن پای در ۱۰
دامن استغنا کشیده‌به‌مضمون این نظم‌عمل‌نمود ، **شعر:**

یاری از کس مجو که جز فضلش
عقدهٔ مشکلات نگشاید
هر چه خواهی ازو طلب که جزاو
ره به گنج مراد ننماید ۱۵

مقارن آن یکی از امرای عالیشان که سالهای فراوان فیمابین برادران او
واین ضعیف رابطهٔ محبت و یگانگی به حد کمال رسیده و دوستی و اتحاد به‌مرتبهٔ
نصاب رسیده بود و از انهای برادران و اقوام بر خصوصیات حالات اطلاع تمام
داشت و از ورود حقیر بدان خطه مخبر گردید به ملاقات تکلیف نمود . چون به
مجلس اورسید فرعون خصلتی دید برفرازمسند تکیه داده، نه دلی از حرکات او ۲۰
خوشحال و نه احدی را با او راه گفتار، جبلتش برصفت ذمیمهٔ عجب‌ونخوت و کبر
و خویشتن داری‌مجبول، ملازمان‌پادشاهی و اکابر واهالی که‌به‌ملازمتش می‌آمدند
بی شایبهٔ انتظار هیچکس را بار نمی‌داد و چون رخصت شدی بعد از آنکه از میان

فوج پواج[1] گذشتندی روی زشت او دیده از آمدن پشیمان شدندی، اما الاعلاج زبان به سلام گشاده آن ازخدای بی‌خبر لب به جواب نگشوده باشارهٔ چشم و ابرو [۱۹۱ الف] ادای واجب می‌نمود و با وجود آنکه خود را سر آمد دانشمندان و عباد می‌شمارد این فعل قبیح را شعار خودساخته و گوئیا به گوش هوش او نرسیده که حسن خلق نوریست از انوار حکمت الهی وسرّ ی از اسرار عزت پادشاهی که بدان نور شریف دیدهٔ بصیرت منور گردد و بدان سرعزیز معرفت حسن صفات میسر گردد. زبان معجز بیان سرور عالم صلی‌الله علیه و آله وسلم بکلمهٔ «تخلقوا باخلاق‌الله» ناطق شده تا امت عالی همت دانند که تحقق بدین تخلق امریست لازم وارتقا بدین سنت درجهٔ علیاو اول چیزی که در میزان قیامت سنجیده شود اخلاق حسنه باشد و در حدیث آمده که به درستی که مؤمن به واسطهٔ خلق نیك درمی‌یابد درجهٔ کسانی را که قایم‌الليل وصایم النهار باشند و حکما گفته‌اند خوی نیك راهیست روشن که جز به انهاج آن منهاج بسرمنزل شرف و سروری نتوان رسید و جز به سلوك طریق آن رخت از بادیهٔ حیوانیت به دارالملك انسانیت نتوان کشید ، **نظم:**

هر که درو سیرت نیکو بود
آدمی از آدمیان او بود
نیکی مردم نه نکو روئی داشت
خوی نکومایهٔ نیکوئی است

[۱۹۱ ب] و اخلاق ستوده و اوصاف پسندیده از همهٔ افراد آدمیان زیبا و مستحسن می‌نماید، خصوصاً از جماعتی که به حکم «و ربك یخلق مایشاء ویختار» زمام اقتدار به قبضهٔ اختیار ایشان باز داده‌اند ، **شعر:**

خوبی اخلاق کان دنیا و دین را زیور است
با فقیری خوش بود باپادشاهی خوشتر است

۱ـ نسخهٔ وزیری : پا به اوج گذاشتی

از مشاهدهٔ اوضاع آن عالیجاه ازصحبتش کناره کرده با خود گفتم ،**نظم:**

مبر حاجت به نزدیك ترشروی
که از خوی بدش فرسوده گردی
اگر حاجت بری نزد کسی بر
که ازخلقش به قدر آسوده گردی ۵

و از چنین مردمان آئین وفاداری و رسم حق گزازی[1] توقع نتوان داشت . **شعر:**

هر که از ناکس طمع دارد وفا
از درخت بید می جوید ثمر ۱۰

و در گوشهٔ کاشانهٔ خود قرار گرفته سررشتهٔ اعتبار بدست عنایت پروردگار داد ، **شعر:**

در دست ما چو نیست عنان ارادتی
بگذاشتیم تا کرم او چه می کند

عزیزی که به محاسن آداب ومکارم اخلاق معروف وبه‌حسن خلق‌واستقامت طبع و صفای باطن موصوف بود از این حال اطلاع یافته به مقام حقیر تشریف داده گفت ، **نظم:** ۱۵

ای بکوشش فتاده در پی بخت
[۱۹۱ الف] بخت و دولت به کاردانی‌نیست
هر که‌راقدروجاه وحشمت‌هست
جز بتائید آسمانی نیست ۲۰

بسیار دانایان به استحقاق دولت از قوت یك روزه محروم بوده‌اند و بسی جاهلان بی استعداد برسریر سروری نشسته‌اند ، **نظم:**

گنج شاهی دهند دونان را
به هنرپیشه نیم نان ندهند

۱ـ اصل: گذاری

سفله بر صدر و اهل دانش را
به غلط ره بر آستان ندهند

خردمند آن است که محافظت ابواب نصیحت علما و موعظت حکما واجب داند تا ازفواید آن انتفاع یافته به مراتب‌تجربهٔ روزگار باو رسد و کارش ازوصمت ۵ عیب وسمط غفلت محفوظ و مضبوط ماند ، **شعر:**

کسی را کوی در کیش خردمند
که دل بر نکته دارد گوش بر پند
سخن‌گوهر شد و گوینده غواص
به سختی در کف آید گوهر خاص
۱۰ درین مسکن صدفهای نهانی
بسی درها کـه یابـی از معانـی

اگر در وطن خود پای در دامن فراغت پیچیده زیاده طلبی نمی کردی به این بادیهٔ غربت مبتلی ناگشته این همه مکروهات مشاهده نمی کردی ، چه فرموده‌اند بیچاره کسی که به صحبت جباران[۱۹۲ ب] ولئیمان درماند که زمان ۱۵ عهد ایشان سخت سست و بنای وفای ایشان قوی‌ضعیف افتاده· همیشه رخسارمروت را به آسیب جفا خراشیده دارند و سرچشمهٔ فتوت را به خاك بد عهدی و تکبر و ناانصافی انباشته سازند . نه اخلاص نزدیك ایشان حرمتی دارد و نه سابقهٔ آشنائی در رابطهٔ دوستی قدری و قیمتی ، **شعر:**

برای خدمت آن کس که نشناسد حق خدمت
مکن اوقات خود ضایع که‌نه مزد است‌ونه‌منت

۲۰ احسان و مروت که صفت آزاد مردیست در مذهب ایشان ناروا و حرام شناسند و حق ناشناسی را که سنت اهل کفران است در شرع نخوت جایز و مباح پندارند ، آخر از صحبت دوستان که سوابق محبت فراموش کنند چه فایده توان

گرفت ودر آشنائی گروهی که روابط قدیمی را ازیاد بگذارند چه مایه حـاصل توان کرد ، **شعر:**

حیف است که در زمرهٔ مردان بریش نام

آنرا که حق صحبت مردان نشناسد

٥ وساقی الطاف ایزدی، از خمخانهٔ «کل حزب بمالدیهم فرحون» هرکس را فراخور حال اوساغری، داده [۱۹۳ الف] وهیچکس را از مشرب عنایت وسرچشمهٔ رعایت مهجور و محروم نساخته ، **شعر:**

کس نیست که نیست بهره‌مند از تو ولی

انـدر خور خود به جرعه‌ای یا جامـی

۱۰ تونیز می‌بایست که در طریق عمل خویش ثبات قدم ورزیده به آرزو دست در شاخ هوس نمی زدی و افزون طلبی که غالباً عاقبت آن به وخامت می انجامد بر طرف می‌نهادی و مهمی‌را که از آن تمتعی دیده و نتیجهٔ خیری یافته به‌زودی و آسانی از دست نمی‌دادی تا مضمون حدیث شریف « من رزق من شیء فیلزم » کار کرده در چنین ملکی نمی افتادی و چنین مکروهات مشاهده نمی کردی و سخن

۱۵ حضرت مولوی که معدن جواهر معنوی است به‌این حالت اشاره تمام است ، **بیت:**

انجیر فروش را چه بهتر

کـانجیر فـروشد ای بـرادر

چون کلام حکمت انجام آن جناب بدین مقام رسید گفتم آری ،**مصراع :**

که ازصواب ملولیم و از جواب‌خجل

۲۰ ای عزیز مارا به مقادیر آسمانی مؤاخذت منمای و به مقدرات الهی‌سرزنش مکن وبه قضای‌خدای تعالی راضی باش ، **شعر:**

بجز رضا به قضای خدا نمی باید

به‌غیر صبر به وقت بلا نمی شاید

وهمچنین ، **نظم:**

کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زد
که نقشبند حوادث‌ورای چون وچراست

[۱۹۳ب]من هم می دانم که در ادای شکر الهی وشناخت قدر نعمت نامتناهی غفلت ورزیده‌ام و ازین حرکت نامناسب پشیمان گردیده والحال پشیمانی سود

۵ ندارد وجراحت این ملالت به هیچ مرهم التیام نمی یابد وتا زنده خواهم‌بودمتأسف بوده چهرهٔ حال به ناخن ملامت‌خواهم خراشید ، **مصراع:**

چون کنم خود کرده‌ام خود کرده را تدبیرچیست

وچه زیبا گفته‌اند ، **شعر :**

روزگـاریست که از غایت بیداد درو

۱۰ نیست ممکن که کسی راسروسامان باشد

چشم نیکی ز که داریم به عهدی که درو
گر کسی بد نکند غایت احسان باشد

چون عرض‌حال من بشنید ، **مصراع :**

بخندید مرد سخندان و گفت

۱۵ **بیت:**

ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار
که آب چشمهٔ حیوان درون تاریکیست

ایضاً

منشین ترش از گردش ایام که صبر

۲۰ گرچه تلخست ولیکن بر شیرین دارد

اکنون برتو فریضه است که نظر در عاقبت کار کنی و به یکبارگی جانب حزم وپیش‌اندیشی فرونگذاری ، **نظم :**

در استحکام کار خویش می کوش
مکن قـانون حکمت را فراموش

کسی کو کـار بر بنیاد سازد
بنای عقل را آباد سازد

و ما بسی خردمندان را بزنـدان [۱۹٤ الف] احتیاج مقید دیدیم و کسانی
را که از کفایت و کاردانی بویی نداشتند در بوستان تنعم و مال داری تماشا کنـان
مشاهده کردیم وازینست که گفته‌اند ، **مصراع** :

فلك بمردم نادان دهد ز مام مراد

۵ اندیشهٔ تمام نموده ملاحظهٔ احوال نمای که این سخنان من در مقام نصیحت
و نیکو خواهسیت یا نی وچون تأمل نمودی که مرا جز ادای حقوق غرضی نیست
سخنم را به سمع قبول اصغا نمای و هرساعت توسن خیال را به میدان فکر متاز و
غواص وهم را در دریای حیرت غوطه مده که درنزول حوادث ونوایب نه نسب‌ظاهر
بود ونه حسب مانع آید وبزرگان گفته‌اند ، **شعر** :

۱۰ که‌چون پای دولت بلغزد ز جای

نه‌مردی کند پایمردی نی رای

ونیز باید که صاحب همت‌به‌هرنا کامی ومشقت خود را در مقام اندوه و ورطهٔ
اضطراب نیفکند، چه هر کاری عواقب‌آن به‌خیروخوبی مقرون خواهد شد . اگر
درمبادی‌آن رنجی‌پیش‌آید تحمل باید کرد، چه هیچکس گنجی بی‌رنجی‌و گلی بی
۱۵ آزارخاری نتواند چید ،**شعر** :

مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب

به راحتی نرسید آنکه محنتی نکشید

چون این‌فصل گفت‌وجوهری[۱۹٤ب]بدین لطافت به الماس عبارت دلگشا
سفت گفتم سخنان تو را شنیدم وفواید بسیار ازآن در چهرهٔ خیال‌آوردم ، چنانچه
۲۰ گفته‌اندبا خردمندان مصاحبت کردن‌و کلمات حکمت‌آمیزایشان‌را پیشنهاد همت
ساختن‌نشانهٔ سعادت و اقبال و دلیل وصول به مرتبهٔ کمال است ، **شعر** :

صحبت نیکان بود مانند مشك

کز نسیمش مغز جان یابد اثر

فعلشان باشد سوی دانش دلیل

قولشان باشد به حکمت راهبر

اکنون التماس چنانست که آنچه درباب استخلاص من ازین ملك و دوری ازین مردم تواند بود بیان فرمائی و به صیقل نصایح دوستانه زنگار غفلت مرآت دل من که به غبارملال غربت تیرگی پذیرفته بزدایی ، **شعر** :

ز بهر ما سخنی یادگار خویش بگوی
۵ که بهتر از سخن خوب یادگاری نیست

فرمود که آنچه به خاطر من می‌رسد آنست که این همه مشقت‌وتعب که‌درین سفر به تو رسیده بواسطهٔ ترك حزم و عاقبت اندیشی است که به سبب طبع خام و سودای فاسد به‌دست خود چنین آتش فراق احبّا افروخته و سوز و دودی به تو بیش نرسیده ، مصلحت در آن می بینم که بی‌تأمل [۱۹۵الف]و اهمال‌بر‌راحلهٔ‌تو کل‌سوار ۱۰ گشته روی به ولایت خودآوری که بودن در وطن و با دوستان روزگار گذرانیدن موجب جمعیت‌خاطر است و داعیهٔ طیب‌عیش ، و آنکه ازین بی‌بهره است به خیال باطل در جهان‌بگردد وهیچکس نام ونشانش نشنود ، **شعر** :

هرآنکه گردش گیتی به کین او برخاست[1]
به غیر مصلحتش رهبری کند ایام
۱۵ کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید
قضا همی بردش تا به‌سوی دانه و دام

ونیزدیگری فرموده ، **نظم** :

نقش برآبست سراسر جهان
خواه زمین گویی و خواه آسمان
۲۰ کی شود القصه درین آب و گل
جز به وطن محنت غربت زدل

هرچند که مراد گوینده ازوطن مألوف منزل عقبی وسرای باقی است لیکن درین مقام مناسبت تمام دارد و چون سخن او بدین‌جا رسید آه جگر سوز کشیده گفتم ، **شعر** :

۱ـ اصل : خواست

یاران همه مفلسی به هند آوردند

من مفلسی از هند به ایران ببرم

• ازین خیال در گذر و ازین اندیشه دست بدار که تا به فضل کردگـار و به میامن توفیق پادشاه بنده نواز گوهرمراد به دست نیاید پای ازین وادی بازنخواهم کشید ، **شعر:** ۵

کشتی صبر به دریای غم [۱۹۵ ب] انداختهایم

یـا بمیریم درو یا به کف آیـد گهری

چون دانست که درین ماده نصیحت اواثرنخواهد کرد گفت باری به اشارهٔ بزرگان عمل نمای که فرموده‌اند ، **شعر :**

چون مرد بر فتاد ز جا و مقام خویش

دیگر چه غم خورد همه‌آفاق‌جای اوست ۱۰

شب هر توانگری به سرایی همی رود

درویش هر کجا که شب آید سرای اوست

و چون نخست ارادهٔ رفتن به جانب دارالخلد حیدرآباد داشتی اگر امضای آن عزیمت درین وقت صورت یابد می‌تواند بود که به عون عنایت‌الهی و به‌امداد ۱۵ حضرت رسالت پناهی وحضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله وسلامه علیه ستارهٔ‌طالع تو به اوج عزت واعتبار رسیده ازین محنت‌آباد خلاصی‌یافته باشی چون قول اورا موافق رأی خود یافتم از قرآن مجید تفأل نموده این آیه برآمد : « ونریدان نمن علی‌الذین‌استضعفوافی‌الارض‌ونجعلهم‌ائمتا ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی‌الارض» الی‌آخرالایة . ترجمهٔ ظاهری آیهٔ کریمه آنست که میخواستیم منت گزاریم [1] بر ۲۰ جماعتی که [۱۹۶ الف] ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده‌اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم به فرعون و هامان یعنی فلان و فلان و لشکرهای ایشان ازآن امان ازآنچه حذر می کردند .

۱- اصل : گذاریم

ودر بعضی از کتب به‌نظر رسیده که دروقتی که حضرت با رفعت قایم آل‌محمد صلوات‌الله وسلامه علیه ، **مصراع :**

هادی دین مهدی آخر زمان

از کتم عـدم قدم بـه عرصهٔ عالم نهاد همان زمان والد بزرگوارش علیه‌السلام
۵ آن حضرت رادر کنار گرفت. حضرت صاحب‌الزمان به امر پروردگار عالمیان‌زبان معجز بیان به‌خواندن‌همین آیهٔ کریمه گویافرمود. بالجمله از چنین استخاره‌شادمان واز عنایات حضرت رحمان امیدوار گشته با آنکه دست قدرت از مؤنت سفر کوتاه بود همت بر آن گماشت وروز و شب دردریای تفکرغواصی می‌نمود که به‌چه سامان گوهر تدبیری که به آن سررشتهٔ امید بدست آید پیدا گردد که ناگاه ملهم غیب
۱۰ به گوش‌هوش‌این سروش‌رسانید که‌ای‌بی‌خبرچراسررشتهٔ تدبیر را ازدست داده درین وحشت‌آباد سر گردان‌مانده‌ای،هردم‌توسن‌خیال به طرفی می‌دوانی. می‌باید که بی‌تأمل و اهمال روی توجه [۱۹٦ ب] به وطن مألوف آورده از تعب و تشویش غربت آسایش حاصل کرده به مضمون این چند بیت حافظ شیرین کلام‌عمل نمائی ، **غزل:**

چرا نه درپی‌یارو دیار خود باشم
۱۵ چرانه‌خاك سر کوی‌یارخودباشم
غم غریبی‌ومحنت چوبر نمی‌تابم
به شهرخود روم‌وشهریارخودباشم

لاجرم عزم مراجعت بلاد ایران باخود جزم نموده به تاریخ بیست وششم‌شهر محرم‌الحرام سنهٔ اربع وثمانین و الف هجری از دارالخلافهٔ شاهجهاناباد بر راحلهٔ
۲۰ توفیق سوار گشته‌روانه گردید و در غرّهٔ شهر ربیع‌الاول سنهٔ مزبوره به **برهانپور** رسیده به‌اغوای بعضی از ارباب عرض روی از رفتن ولایت نزهت بخش ایـران گردانیده ارادهٔ رفتن به‌حیدرآبادنمودو حقیقت‌این مضمون به‌وضوح پیوست ، **شعر:**

کسی را که روز بد آید به پیش
بپیچد سر از راه بهبود خویش

وغافل از این معنی که اگر تدبیر موافق تقدیر نباشد کار به کجا رسدوچون مفتاح تمنی به تصرف قادر ذوالجلالست و کلید مرادات در دست محول الحول والاحوال به خلاف رأی اول‌صواب صورت یافت ودربیست و سیم‌همان شهراز آن شهر رخت بر راحلهٔ جهل و غرور بسته در روز اول شهر ربیع الاخر داخل **اورنگ‌آباد** شد و به جهت‌بعضی موانع‌و کارسازی تا یازدهم جمادی‌الثانی توقف کرده بعد از آن روانهٔ **حیدرآباد** کدورت آباد شد و در نهایت تعب وغایت خوف و دهشت از قاطعان طریق آن مسافت طی‌نموده در هفدهم شهر رجب‌المرجب به آن خطه رسید وابواب محنت واندوه برروی روزگار خود گشاد ، **شعر:**

هر شب برود ز سینه آرام غـریب
و ز شربت غم تلخ بـود کام غـریب
گویند که از مرگ بتر نیست غمی
شك نیست کزان بتر بود شام غریب

بعد از چند وقت یکی از اراذل الناس که در آن ملك پای بر مسند ابهت و اجلال گذاشته بود از ورود حقیراطلاع یافته رغبت ملاقات نمود وبه مبالغهٔ بسیار به منزل خود تکلیف نمود . [۱۹۷ الف] چون به مجلس اورفت دیوی دید درلباس آدمی ، **شعر:**

چه دیوی جلد دیوان سماجت
فراغت خسب ایوان حماقت

خسیسی که درویش هرگز بوی طعامش نشنیدی ، لئیمی که به غیر از خودستائی‌چیزی به خاطرش نرسیدی ، **شعر:**

حصار چار برج خیبر بخل
چه گویم کون بخل وهم سر بخل

عقل ودانش و فهم ودرایت او را چه گویم ، **شعر:**

اگردانش به‌روزی درفزودی
ز نادان تنگ‌روزی ترنبودی

به‌نادان آن‌چنان‌روزی رساند
که صددانا دروحیران بماند
اوفتادست در جهان بسیار
بی تمیزارجمند وعاقل خوار
بخت ودولت بکاردانی نیست
۵ جز به تأئید آسمانی نیست
کیمیاگر به‌غصه مرده ورنج
ابله اندر خرابه یافته گنج

چون‌اوضاع‌اوبرین‌منوال مشاهده گشت و از حرکات و سکناتش بوی تکبّر
۱۰ و نخوت به مشام رسید وافعال و اعمالش راخلاف شرع وصلاح دید دامن ازصحبت
اوفراهم آورده گفتم ، **نظم:**

ز ناپارسایان مدارید امید
که زنگی به‌شستن نگردد سفید
ز بد اصل چشم بهی داشتن
۱۵ بود خاك در دیـده انباشتن
بزرگی سراسر بگفتار نیست
دوصد گفته‌چون‌نیم کردار نیست

ودر کاشانهٔ خود پای در دامان تحیر پیچید ، **شعر:**

گرفته دامن‌من گرد غم زهر طرفی
۲۰ اسیرمحنت ابن‌تیره‌خاکدان شده‌ام

ودوستان واحبّا را مخاطب ساخته به‌مضمون این ابیات تسلی خاطر[۱۹۷ب]
حزین می‌نمود ، **مثنوی:**

ز غم دایم بجای غنچهٔ گل
بریزم در گریبان اشك بلبل

حباب دیده‌ام دریای خونست
زحال دل چه می‌پرسی که چونست
دلی دارم مشبّك روزن آسا
ز کاوشهای زنبور تمنی
۵ دلی در سینه سرگردان و بیتاب
بود گهواره‌اش آغوش گرداب
برآرم ناله هر گه از دل تنگ
دود چون آب ورنگ لعل در سنگ
فتد هرگاه موی سر برویم
۱۰ شود چین جبین مقراض مویم
ز موج دامن خویشم بزنجیر
زرنگم در قفس چون مرغ تصویر
مگر هم شاه مردانم رهاند
بسوی روضهٔ خویشم کشاند
۱۵ شوم سوی نجف با چشم خونبار
که گلریزان کنم در پای هرخار

و برین وتیره می گذرانید تا شب دو شنبه پنجم شهر ربیع‌الاخر سنهٔ خمسین وثمانین و الف در رسید، **شعر:**

شبی چون پیکر خور سر بسر نور
۲۰ ازو روشن چراغ وادی طور
شبی گرد ملال از سینه رفته
ز شرمش مهر تابان رو نهفته
شبی در خرّمی چون صبح نوروز
فلك را آن چنان شب گم شده روز

ربودی هوش کس را آن شب از خواب
بدیدی تا سحر خورشید در خواب
[۱۹۸ الف] در آنشب مشتری را بخت میمون
نموده یوسف بازار گردون

۵ ناگاه سلطان منام[1] بر شهرستان دماغم غلبه کرد و عملهٔ حواس ظاهری از اعمال معهود معزول گردید. درعالم رؤیا به خدمت رسولی که انقیاد شرع مطهر وی ذریعهٔ حصول نجات وسروری که اتباع رأی انوار او وسیلهٔ ارتقاء درجات است رسید، **شعر:**

رسول عرب شاه یثرب حرم
۱۰ طفیل رهش هم عرب هم عجم

اعنی سید انبیا وخاتم اصفیا سردفتر کاینات و خلاصهٔ موجودات، **شعر:**

شهنشاه سریر ارجمندی
سپهر آفتاب سر بلندی
شرف بخشندهٔ جاه رسالت
۱۵ فروغ چهرهٔ ماه رسالت
محمد آنکه زد بر بام افلاك
شکوه ساحتش رایات لولاك
نبردی گر به مهرش راه خورشید
شدی چون ذره سر گردان جاوید

۲۰ وروی نیاز برقدم مبارك آن حضرت نهاد و گاه جبهه و گاه روی بر کف پای مبارکش می‌مالید. در آن اثنا شخصی بلند قامت نیکو رو نزد حضرت خاتم انبیا آمده در گوش مبارك آن سرور سخنی گفت و حضرت با رفعت از جای بر خاسته[2] به اتفاق روان گردیدند واین ضعیف از قفا می‌رفت. بعد از تحقق [۱۹۸ ب] برمن روشن گشت که آن شخص حضرت عباس بن عبدالمطلب عم سید ابرار صلی‌الله علیه

۱ـ اصل: مشام ۲ـ اصل: خواسته

وآله الاطهار بود. چون قدری مسافت طی شد جمعی را نشسته دید که یکی ازآن میان زبیربن عوام بود و او دست را بر زمین گذاشته از مردمان بیعت می گرفت. حضرت خیرالبشر چون زبیر را دید از رفتن به میان آن جمع ابا فرمود. عباس سخنی در گوش آن حضرت گفته پیشتر رفتند. حضرت دست مبارك حرکت داده بیعتی که بااو می کردند رد فرمود. زبیر رو به عباس کرده گفت اینها تو می کنی و مانع می‌شوی. بعد از آن حضرت رسول الله مراجعت فرموده حقیر نیز درقفای آن حضرت می‌رفت که ناگاه از خراب درآمد و به شکرانهٔ این عطیهٔ عظمی که در عالم رؤیا به‌خدمت حضرت ختمی پناه صلواة‌الله‌وسلامه‌علیه رسیده‌بود روی نیاز برخاك نهاده از حضرت واهب بی‌منت مسألت مرادات و نجات از زمین سیاه دکن نمود.
شعر:

بزرگوار خدایا اسیر و حیرانم
شکسته حال و دل آزرده و پریشانم
[۱۹۹الف] تو یار باش که یاری زکس نمی بینم
تو چاره ساز که من‌چاره ای نمی دانم
به‌بارگاه تو آورده ام رخ امید
به‌فضل خویش که نومید وا مگردانم

ای محبّان، شوق ملاقات دوستان و وطن‌مألوف در دل آتش افروخته‌وخرمن صبر و تحمل بیك باره بباد فنا برداده اگر به موجب کلمهٔ شریفهٔ «حب‌الوطن من‌الایمان» سطری از اوصاف خطهٔ بهشت منزلهٔ یزد که مولداین‌خاکساراست تحریر یابدمعذورخواهدبود.

بر ضمایر سیاحان بلاد و امصار پوشیده نماند که‌دارالعبادهٔ **یزد** بلده‌ای‌است دلگشا چون حسن خوبان گل اندام، وخطه ای است جان فزای منتخب از ریاض دارالسلام ازهفت اقلیم، چون فصل بهار از فصول امتیاز دارد وهوای‌بهارش‌برلطافت باد هری صدجلوه وناز دارد، **شعر**:

معتدل عالمی که همچو بهشت
ز آفت بهمن وخزان دور است
دلگشا روضه‌ای که همچو سپهر
ساحتش پر مشاعل نور است
در نظر ساکن سوادش را
هر طرف صد بهشت وصد حور است
از فلك طالب مرادش را
هر نفس صد هزار منشور است

وازنفایس مساجد او که درغایت [۱۹۹ب] لطافت وارتفاع است **مسجدجامع کبیر** است که آسمان از عتبات علیهٔ اوآستانه‌ای است، کرسی‌عمارتش را اگرعرش گویم رواست و گنبد مقصورهٔ او را اگر طور خوانم‌سزاست. و از مزارات مقدسه آستانهٔ متبرکهٔ امامزادهٔ واجب الاتباع **امامزاده ابوجعفرمحمد** است که معماران وطراحان ایوانهای‌عالی برافراشته‌اند و دردمندان به‌جهت شفای علل وامراض غبار مرقد منور راتوتیای دیده ساخته طواف‌روضهٔ مطهره‌رابرخودلازم‌وواجب می‌دانند. صفای **مصلی** که هوای دلگشایش چون روایح انفاس عیسوی روح افزاوفضای‌صحن جان فرایش مانند ید بیضا معجز نما است صلای گلگشت بگلشن شیراز داده. **میدان‌خواجه** با وسعت عرصهٔ خیال در جولان و با میدان فرح افزای **نقش‌جهان** تؤامان، مصر را از سوزفراق‌جداول **تفت** جامه‌درنیل‌ونیل‌را از غیرت زلال **اهرستان** سنگ درقندیل. درمناقب کوشك وقصور جنت آباد**تفت** به کدام‌قدم‌پویم ، ودرصفات باغات ارم بنیاد **اهرستان** چه تحریر نمایم . مزار معطر **شاهزاده‌فضل رضا** را از ما درودی‌ومرقد فایض‌الانوار **سلطان تقی الدین محمد** را هر دم تحیت وسلامی‌باد.

[۲۰۰الف] برضمایرمطالعه کنندگان‌این‌اوراق‌پریشان مخفی‌نماند که درشهور سنهٔ اثنی وثمانین والف هجری که این غریب وادی سر گردانی در خطهٔ **بصره** رحل اقامت گسترده انتظار رسیدن سفاین هند میکشید و ندامت تمام باحوال و اوضاع

خود داشته دریافت‌صحبت فیض اثر صاحب سعادتی که از اهل دانش و کمال باشد
از درگاه احدیت مسئلت می نمود و از غایت موهبت الهی ساحت دلگشای آن بلده
از فرّ نزول و وصول نور حدقهٔ ارباب دانش ونورحدیقهٔاصحاب بینش ، اختر برج
فضیلت ودین داری، خلاصهٔ اولاد فضلاء کرامت‌دثار، نقادهٔ دودمان‌علماء عالی‌تبار،
تاجالمفضیلة والنجابة والوقار **مولانا حسن‌علی** که در نسبت نسب عالی ورتبت حسب ۵
متعالی از فرق اشراف ذوی‌المعالی ممتاز و ذات فایض البرکاتش به‌اصناف فضایل
کمالات آراسته نضارت ریاض رضوان گرفت ، نسایم این مژدگانی برشجرهٔ آمال
وامانی جهان وزید وغنچهٔ مراد دوستان [۲۰۰ ب] بر گلشن امید شکفتن آغاز
نهاده دوحهٔ چمن شادکامی بر جویبار مقصود ومیوهٔ شادمانی بار داد ، **بیت:**

از این بشارت خرم که ناگهان آمد ۱۰

هر از جان غمین گشته شادمان آمد

و بنابر آن که این ذرهٔ احقر نقش محبت سلسلهٔ فضیلت ایاب‌را دردارالضرب
اخلاص به سکهٔ دوستی بر لوح سینه نگاشته و نهال مودت علمای کرامت قباب در
روضهٔ اختصاص‌برشحهٔ بی‌غرضی ویك‌جهتی‌پرورش‌داده مبتهج وشادمان به‌خدمت آن
جامع اوصاف‌حسنه شتافته از صحبت فیض اثرش بهره ور گردید . ۱۵

بر اذکیا پوشیده نماند کـه چون قلم ستوده رقم‌به‌امداد رشحات مداد نزول
آن مهر سپهر فضل و کمال را در بصره بر سبیل اجمال در سلك تحریر کشید لازم
می نماید که‌شمه‌ای ازالطاف فیاض علی‌الاطلاق که شامل‌حال‌و کافل‌آمال‌آن جناب
گردیده ودر وقت عبور بردریای مشکلات امور ملاح عنایت بی نهایت به‌غیر وسیلهٔ
زورق تدبیر [۲۰۱ الف] اورا به‌ساحل نجات رسانید وخلاق انفس وآفاق به‌هنگام ۲۰
طوفان حوادث هادی توفیق گشته اورا در سفینهٔ امن وسلامت نشانید، **مصراع :**

هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش

تبیین این عبارات مشکین رقم کـه شمایم رشحـات قلم به مشام جان فضلاء
ستوده سیر می‌رساندآن است کـه آن ثمرهٔ شجرهٔ دانش خلف ارشد افضل الفضلاء

المتقدمین اعلم العلماء المتأخرین اعظم اهل علم و اجتهاد و افتخار ارباب زهد و
ارشاد و کشاف حقایق علوم نبوی مولانا **محمدصالح مازندرانی** وصبیه زادهٔ حقایق و
معارف آگاه قدوهٔ علمای افادت دستگاه حاوی علوم مصطفوی جامع کلام مرتضوی
مقوی ملت حنیف جعفری معتمدالطاف الهی **مولانا محمدتقی مجلسی** است که مسند
شریعت علیهٔ امامیه از سبب وجود شریف این دو بزرگوار آرایش یافته گلزار دین
مبین به‌رشحات سحاب اهتمام واجتهادشان سیراب گشت وفضای ریاض ملت ازقطرات
غمام فتاوی این دو بزرگ فرخنده صفات در خضرت ونضارت از سرابستان جنان
درگذشت. مهام شریعت بیضا بر طبق اجتهاد ائمهٔ هدی به‌سر انجام اقتران یافت و
رواج ملت غرّا از افق هدایتشان [۲۰۱ ب] حسب المشیت حق عز و علا بر
وجنات احوال فرق برایا تافت. وچون بیان احوال واوصاف کمال آن برگزیدگان
ایزدمتعال مقدور بلغای سخندان نیست لاجرم خامهٔ بدیع آثارعنان بیان را به‌صوب
تتمهٔ اخبار خلف صدقشان انعطاف می‌دهد. بر بینادلان روشن ضمیر روشن و مبرهن
خواهد بود که مورد فیض جلی **مولانا حسن علی** هم از عهد خردی آثار سعادت
دو جهانی ازناصیهٔ حالش هویدا و کوکب میمنت انجامش درنظر ارباب بینش پیدا
وبی شائبهٔ تکلفات شاعرانه واستعارات منشیانه آن نهال گلزاردانش به‌واسطهٔ توفیق
سرمدی از مبادی ایام صبی و عنفوان شباب اوقات خجسته ساعات را به تحصیل
کمالات مصروف داشته در اندك مدتی در میدان درس وافاده گوی تفوق و رجحان
به‌چوگان کدّ و سعی وذهن خداداد ازابنای زمان ربوده وسرآمد مستعدان صاحب
کمال گردید. و به سبب وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب مطبوع طباع گردیده
علمای انام وامرای کرام آرزومند صحبت فیض انجامش گشتند.

اما آن جناب به‌دلالت هادی دین قویم [۲۰۲ الف] وهدایت دلیل «والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم» در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانی است
بر طبق آیهٔ کریمهٔ «ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا» بطرف حجاز
و یثرب شتافته شرف گزاردن[1] حج اسلام وسعادت دریافت زیارت روضهٔ مقدسه، **شعر**:

۱ـ اصل: گذاردن

رسول امین مظهر لطف دوست
که مقصود از خلق این خانه اوست
بود او شه و انبیاء لشکرش
چرخ خورشید و انجم بگرد اندرش

حاصل نمود و پس از مراجعت به اندک زمان بر راحلهٔ توفیق سوار گشته ۵
عزم طواف عتبات عالیات عرش درجات نمود و بعد از وصول بدان مشاهد عطرسا
شرایط زیارت بجای آورد. وچون عنایت خالق بیچون نقد آن مقصود در آستین
مرادش نهاد به وطن مألوف بازگشت نمود. و در سنهٔ ثمان و سبعین والف هجریهٔ
نبویه خیال سفر هند درضمیر منیرش پیدا شد و به مبالغهٔ تمام والحاح مالا کلام ازوالد
عالی مقام اجازت حاصل کرده روی بدان ولایت آورد. در حالتی که قافلهٔ عنایت ۱۰
پادشاه متعال رفیق آن خجسته صفات و بدرقهٔ تأیید مالك الملك لایزال نگهبان
[۲۰۲ ب] ذات با برکاتش بود، **مصراع:**

توفیق رفیق و بخت همراه

و چون در دارالخلافهٔ حیدر آباد بهشت بنیاد ورود نمود خان عالی وقار
وقدردان **نیکنامخان** که ازغایت رتبه وجاه احتیاج بتوصیف ندارد مقدم شریفش [را] ۱۵
عزیز ومغتنم شمرده وشرایط مهمان نوازی بروجهی که فراخور همت عالی نهمتش
بود بجای آورد وهمچنین قطب فلك سلطنت وکامکاری ماه آسمان عظمت وشهریاری
مرکز دایرهٔ شوکت وجهانداری، **مصراع:**

چراغ افروز مسند گاه اقبال

معزالسلطنة والجلالة سلطان عبدالله قطب شاه به وسیلهٔ حسن ارادت و صفای عقیدتی ۲۰
که نسبت به اصحاب استعداد و قابلیت داشت تکلیف ملاقات فرمود وبعد از آن
که آن جناب را شرف ملازمت شهریار گیتی پناه دست داد به انواع التفات واحترام
وغایت انعام واکرام نوازش یافته به جناب **شاهجهاناباد** در حرکت آمد. خوانین و
امرای آن ولایت لوازم توقیرو تعظیم به تقدیم رسانیده آن جناب را درآغوش لطف و

مرحمت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانیدند و پس از روزی چند
به مقتضای حدیث «حب الوطن من الایمان» عنان انصراف به جانب بلاد ایران
انعطاف داد.

پوشیده نماند که راقم حروف [۲۰۳ الف] از اطناب و ملال اندیشیده و درین
۵ گفتار بر همین مقداراختصار نمود وتفصیل وقایع ایام مراجعت و کیفیت احتراق
سفینه و نجات یافتن از بحر بیکران که سیاحان دریای تدبیر درمقام تحیر بودند
رجوع به عریضه‌ای که آن جناب بر زبان خامهٔ پرملال به خدمت والد عالیمقدار
خودنوشته می‌نماید ، وهوهذا:

«دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
۱۰ قصهٔ بی سرو سامانی من گوش کنید
گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید
داستان غـم پنهانـی من گـوش کنید

غلام به اخلاص حسن علی بعد ازعرض مراتب عبودیت وبندگی
به عرض بندگان صاحبی ولی النعمی خدایگانی مدظله السامی می‌
۱۵ رساند که الحمدلله رب العالمین وبه میامن توجهات آن‌قبله و قدوهٔ دو
جهانی سلامتی حاصل است و باقی حالات به نحویست که در طی این
عریضه مرقوم قلم شکسته رقم می گردد.

وشرح این مقال خسران مآل وبیان این احوال کثیرالاختلال
آنکه به تاریخ اواسط شهر شعبان‌المعظم سنهٔ احدی و ثمانین والف که
۲۰ اواخر موسم حرکت به طرف ولایت بودوشوق ملازمت سراسرسعادت
خداوندی و سایر یاران و اهل بیت علیهم السلام پر زیادتی می نمود و
بناء حرکت رابه استخاره گذاشت [۲۰۳ الف] سه دفعه‌پی درپی تقدمه
آمده عزم راجزم نموده درعرض روز به مشقت تمام و تعب مـالا کلام
کار سازی نموده سه روز قبل از رمضان المبارك سنهٔ احدی و ثمانین

والف متوجه بندر سورت گردید . باری به صد ترس وهراس ازسیوای
نسناس خداناشناس طی منازل نموده غرهٔ شهر ذی قعدة الحرام وارد بندر
مذکور گردید . چون اسباب و سوداگر کم بود و آنهائی که بودند
اگر اسباب خود را متفرق نموده به جهازات دیگر می دادند دغدغهٔ
تباهی ماندن و مؤاخذهٔ سیوای مقهور می‌شد ، بنابرین جمعی کثیر و ۵
جمی غفیر از سوداگران اجل گشته یکجا شده **جهاز** نامبارك جعفری
سیوائی را **نول** نموده در یکشنبه دویم شهر ذی‌حجةالحرام سوار شده
یوم نحس مستمر که چهارشنبه و پنجم شهرمسطور بود **لنگر** برداشتند.
بعد از بیست و دوروز حرکت وطی بیست و دو مرحله از مراحل بحر
روز چهار شنبه درقبه که وسط حقیقی دریا و بیست و هفتم شهر مزبور ۱۰
بود قریب به چاشت در **دبوسه** نشسته، چه دبوسه مجلسی‌ازیاران‌یکدل
عاشق پیشه چون گل جعفری و محفلی از دوستان موافق بی اندیشه
چون گلبرگ‌تری، [۲۰٤الف] همگی‌سر گرم بادهٔ شوق‌واشتیاق‌چون
عندلیب خوش الحان هم آواز و ازسوزدرد هجران فراق چون‌طوطیان
شکر سکن دمساز ، یکی از غایت درد فراق در آهنگ سارنك مترنم ۱۵
به این مقال که، **شعر**:

گر همین‌سوز رود بامن مسکین در گور
گور اگر باز کنی سوخته بینی کفنم

دیگری درنهایت‌اشتیاق به نوای «رامکلی»نغمه پرداز که، **بیت**:

مرا خدا به وصال تو دل ربا برساند ۲۰
هوای وصل تو دارد دلم خدا برساند

یکی‌درمقام« کلیان»به نغمه سازی که ، **نظم**:

من شمع جان گدازم تو صبح دلفروزی
سوزم گرت نبینم ، میرم چو رخ نمائی

دور آن چنان که گفتم نزدیک این چنین ام

نه تاب وصل دارم نی طاقت جدائی

دیگری با نالهٔ جانسوز در مقام «کرج» این شعر درج می نمود، که،

شعر:

سوخت محرومی دیدار چنان پیکر ما

که ز هم ریزد اگر دل طپد اندر بر ما

ببک ناگاه فلک کج رفتار بدم کشی زمانهٔ غدار ناپایدار آهنگ مخالف عراق ساز نموده آواز جانسوز سوختن جهاز بلند گردید. سر کن پر کن بیرون دویده چه دید خن کشتی مانند گلخن حمام آتش گرفته به قدر مقدور در اطفاء نایرهٔ غضب الهی سعی بی حاصل نموده **خلاص** از دست و تجار از دیده آب ریختند. چون [۲۰٤ ب] خواست جناب احدیت تعلق بر افناء واعدام اموال واسباب بسیار وحرق و غرق خلقی بی شمار گرفته بود آبها کار روغن کرده باعث ازدیاد می گردید تا شعله ور گردید «یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید» سبحان الله طبقات کشتی یاد از درکات جحیم می داد وصفیر آتش ندای «یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباهم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون» به گوش ارباب هوش وشعلهٔ بسته های زرتاری طلا و نقره صدای «الذین یکنزون الذهب والفضه ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم» به سمع جمع می رسانید. بعد از یأس **زبانیهٔ** جهاز که هشتاد نفر بودند خود را به **سنبک** عقب دبوسه رسانیده و در کار روانه شدن که سوداگران که قریب به یکصد نفر وبیست نفر عبید وآقا بودند خود را از برج و باره عرشه و دبوسه افکنده هفتاد نفر به **هوری** رسیده تتمه ده بیست کس که جرأت افتادن نکرده ازغلام و کنیز و دوسه مغول سوخته سی چهل کس دیگر غریق بحر فنا گردیدند. «انا لله

وانا الیه راجعون اولئك علیهم صلـوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المفلحون». این سنبك عبارت است ازپاره تختهای‌شش‌دردوذرع به‌شکل اهلیلجی. یکصد وپنجاه نفر[۲۰۵ الف] درین قدرمکان جمع آمده، نی‌مردم راآبی ونانی ونی سنبك را افزاری و بادبانی. از تفضلات‌الهی آنکه دهشت آتش برداشتن آب را چندان از خاطر معلم محو نموده و هوا را چنان دهن گردانیده که اگر نه چنین بودی و به قدر آه سوختگان و مردم چشم دردمندان آب خوردن و باد بودی هر آینه در دم اول خاك همگی به باد فنا رفتی. کریما ین چه بود و این چیست وبه غیر توقهار و رحیم کیست؟ بی‌توجهی یاران و برادران بیکدیگر هنگام ریزاریز نمونهٔ روزرستاخیز و آیهٔوافی هدایهٔ «یوم یفرالمرء من اخیه» به گوش برنا وپیر وعطش و عریانی مردان و زنان آیهٔ کریمهٔ «یوم لاینفع مال ولابنون» به سمع صغیر و کبیر می‌خواند آن روز و آن شب به صد هزار تشویش و تعب بر سر دوپا بسر برده چون صبح دمید کپیتان نمود کـه اگر یاران نجات خود را خواسته باشند باید جمعی را به‌آب انداخت‌تاسنبك‌سبك‌شود. چون حرف زدن مورث‌فتنهٔ عظیم بود وهیچکس‌را امید نجات نبود دم در کشیده جبراً قهراًقریب بیست کس‌را از مغول و غیره به دریا انداخته آنها در آب غوطه می‌خوردند و ما براحوال ایشان رشك می بردیم، و مطلب ازین حرکت آن بود که اکثر مردم را انداخته مگر دو سه کس از اعزه که ایشان خود از تشنگی و حرارت هوا [۲۰۵ ب] خواهند رفت به فرنگ فهمانیدند که‌اگرالحال ارادهٔحرکتی‌داشته باشی‌همگی غرق‌خواهند شد و اگر امروز هم صبر کنید هیچکس ازین مردم به‌صباح نخواهند رسید. فی‌الواقع‌فرنگ پرمجد نبود، نهایت خلاص از راه‌عداوت‌دینی ترغیب او می‌نمودند و خود می‌داست که هیچکس را نجات نخواهد

بود. خلاص را منع نموده متقاعد شدند. مغولان از یکدیگر وداع شده برخلاص هم ظاهر شد که چهل پنجاه **جام** راه از هرطرف مانده. دست از **هلیسه** زدن کشیده همگی با تن برهنه ولب‌تشنه دیده پر آب وجگر کباب منتظر قدوم بهجت‌لزوم قابض ارواح نشسته مشغول به‌ادعیهٔ مأثوره یکی به قرینهٔ مقام اقتدا به‌حضرت یونس علی نبینا و علیه‌السلم نموده کلمهٔ طیبه « یاالااله‌الاانت سبحانك انی کنت من الظالمین » راوردخود ساخته. دیگری از حرارت آفتاب درمقام خطاب یارب‌الارباب به‌عبارت «الهی انا لااطیق حرّ سمك فکیف اطیق حر نارك» پرداخته یکی ازجهله با دعوای فضل مشتق از فضله به زبان بی‌زبانی از غایت جهل و نادانی اقتدا به صائبا نموده این بیت که **بیت:**

می‌تواند کشت ما را قطره‌ای سیراب کرد

اینقدر استادگی ای ابر دریا دل چرا

ادا می‌فرمود. دیگری بادیدهٔ اشکبار از روی عجز و انکسار باسکینه و وقاراین شعر آبدار که، **شعر:**

میتوانی که دهی [۲۰٦ الف] اشك مراحسن قبول

ای که در ساخته‌ای قطرهٔ بارانی را

القا می‌نمود که ناگاه وقت ظهر بحر مواج رحمت نامتناهی الهی به تلاطم درآمده بی تحریك نسیم جهازی را که بعد از تشخیص محسنی بود ازدور نمودار گردانید. سنبك را بطرف جهازمزبور گردانیدند. سه کهری از روزباقی مانده‌به کشتی‌رسیدند. مردم جهاز خصوصاً **ناوخدا** سیادت ونجابت پناه هدایت ونقابت دستگاه محبوب القلوبی مستغنی-الاوصافی **امیرنظام‌الدین‌احمدجهانشاهی** داماد مرحومی **حاجی‌زاهد بیك** مهربانی‌ها نموده آنچه‌لازمهٔ اشفاق بود بعمل آورد، امید که‌حق جل وعلا به مقتضای وعدهٔ « من جاء بالحسنة فله عشرامثالها » او را

جزای خیردهاد. بعد از دوازده روز که هر روزچهار پنج جام دوندگی
نموده مدت پانزده روز درجهاز مذکور به رفاهیت تمام بسر برده چون
مغولیه بی‌سروپای هرجائی که همراه به جهاز آمده بودند سماجتهای
بیجا کرده خجالت می بردیم به آرام تمام مرخص شده‌به چهارفرسخی
خوریات که قریه‌ایست در حوالی **مسقط** وقت شام نزول واقع شد . از ۵
واهمهٔ حرارت هوای گرمسیر خصوصاً کوهستان وریگ روان درهمان
شب بلدی گرفته [۲۰۶ ب] توشه ازپاره دل برمیان جان بسته به پشت
گرمی حسینی پر آب ابله باپای برهنه بی‌زاد و راحله به زبان حال
مترنم باین مقال که ، **شعر:**

ای مونس شکسته دلان حال ما ببین ۱۰

مازا غریب و بی کس و بی آشنا ببین

با رفقا که عبارت از مخدومی ملازمی **میرزامحمدرفیع** و سیادت
و نجابت پناه **میرمحمدمقیم شیرازی** و سوادت دستگاه مشتق از سوداء
محمداسحق قهپایی[۱] باشدمتوجه **خوریات** گردید.عاقبت‌فلك کج‌رفتار
بعد از سواری **پالکی** مارا بر خود سوار کرده به پیاده روی فرستاد . ۱۵
ثلثی از شب مانده خسته و مانده به منزل مزبور رسیده آن شب را به
هزار درد به‌روزآورده‌همان روز کشکول‌ملك‌الموت یعنی **هوری** کرایه
گرفته قریب به شام روانه شد ودر آن شب هم چند مرتبه مشرف بر
غرق شده ، خصوصاً یك‌دفعه باد چنان پرزور گردید که **هوری** قریب
به‌آنکه سرپوش گردد، به فضل ورحمت خود به مقتضای کریمهٔ « وان ۲۰
نشاء نغرقهم فلاصریخ لهم ولاهم ینقذون‌الارحمة منا و متاعاً الی حین»
نگاه داشت. نصف شب‌به‌حوالی **مسقط** رسیده‌چون درشب کسی‌را داخل
شهر بند نمی گذارند صبح داخل شده خانه گرفتیم . بعد از دوسه روز

۱ـ نسخهٔ وزیری: قهستان

سنبکی کرایه وقلیلی هم به جهت خرج از تراکی و الاتله نسیه کرده
سرانجام خود نمودیم. به‌این نحو که هر یك یك حصیر یك‌ذرع [۲۰۷
الف] دریك ونیم ذرع که پیش حق شناسان فرش و رخت خواب وجا ـ
نماز وقـالیچهٔ حمام را رواست و یـك قطیفه که در کیش خداپرستان
۵ احرامی فقرا را سزاست گرفته و یك ذرع کرباس به جهت لنگی همه
رفقا اکتفانموده هر که پیراهن‌نداشت یك پیراهن هم‌دوخت وسه‌شنبه
هفدهم محرم‌الحرام بعد از مکث چهار روز در مسقط به این سامان و
سرانجام متوجه بندر **کنگ** شده جمعه بیست و هفتم شهر مزبور وقت
طلوع آفتاب داخل بندر مذکور گردید ، الحمدلله رب العالمین. تاریخ
۱۰ احتراق‌سفینه «جحازسوخت» به‌خاطر رسید، **بیت:**

سال تاریخش از ره اعجاز
هاتف‌ازغیب گفت«سوخت‌جهاز».

گفتار دربیان‌توجه ذرهٔ بیمقداراز کدورت آباد حیدرآباد بجانب دارالفتح اوجین وگشایش ابواب فتوحات بر روی روزگار این خاکسار بمحض عنایت حضرت پروردگار ۱۵

ازمطلع کلام فضلاء انام نیز این معانی برفضای خاطراشراف طوایف انسانی
می تابد که هر گاه ابواب عنایت واهب المواهب والعطیات بر روی روزگار احدی
ازفرزندان ابوالبشرمفتوح خواهد گشت نخست نعمت ابتلا را [۲۰۷ب] در کسوت
بلا برو نمایند، وچندگاه چشم تمنایش را ازدیدن چهرهٔ عرایس‌آمال مهجور داشته
۲۰ بـه ظهور صور مکان و اموال او را بیازمایند . پس اگر در مبادی طلب دست امید
به خار ناکامی‌رسدنباید رنجیدـ چه‌عاقبت غنچهٔ مطلوب از آن جا شکفتن گیرد، و
اگر در اوایل حال پای برسنگ حادثه‌آیدآزرده‌نباید شد ـ زیرا که آخرالامرطی
طریق بهبود وسمت سهولت پذیرد .

ابراهیم خلیل تا القاءآتش نمرود را به اقدام رضا وتسلیم پیش نیامد خطاب

مستطاب «یانار کونی برداً وسلاماً علی‌ابرهیم» ازمصدر عنایت سبحانی صدور نیافت وحضرت اسمعیل تا فرمان قربان را برطبق آیه کریمهٔ «یا ابت افعل ما تؤمر» گردن انقیاد ننهاد پرتو انوار عاطفت یزدانی از افق «و فدیناه بذبح عظیم» بر وجنات روزگارش نتافت .

۵ یوسف صدیق تا به کید اخوان از حجرعطوبت یعقوبی دورنیفتاده[۲۰۸الف] بذروهٔ عزت مملکت مصر نرسید وسلطان ممالك اصطفاء علیه‌الف‌من الصلوات. نظم:

شاهنشه انبیا محمد
ماه افسر و آفتاب مسند
عنوان صحیفهٔ الهی
۱۰ سر خیل سفیدی و سیاهی

تا کربت غربت نکشید نسیم فیروزی شمیم «انا فتحنا لك فتحاً مبینا» بر پرچم رایت فتح آیت رسالتش نوزید ، مثنوی:

به‌راه عاشقی هر کس نهد گام
نبیند بی تعب روی دلارام
۱۵ چو اسمعیل از فرمان مبرم
نپیچد هر که سر گردد مکرم
ز بعد ابتلای چاه یوسف
بر آمد بر سریر جاه یوسف
پس از انجام شام ظلمت اندوز
۲۰ شود صبح سعادت عالم افروز

بر ضمیر منیر مهر تنویر ارباب درك و دانش که گلدستهٔ باغ آفرینش اند محجوب و مستور نماند که چون حقیر کثیر التقصیر خود را ازجملهٔ سگان آستان ملایك آشیان سلطان بارگاه امامت آفتاب اوج کرامت، نظم:

[illegible]امی که روبند خاك درش را
خلایق به مژگان ، ملایك به شهپر

[۲۰۸ ب] اعنی سلطان علی موسی رضا ، **شعر:**

علی بن‌موسی بن‌جعفر آن‌شهنشاهی
که‌خوانده‌اندسلاطین دهر سلطانش •

صلوات الله و سلامه علیه می‌شمارد و بحمدالله تعالی شعشعهٔ انوار مهر و ولای
۵ آن حضرت و آل عظام سلطان تختگاه رسالت آفتاب آسمان نبوت افضل کاینات و
اکمل موجودات که قبول نسخهٔ اعمال حسنهٔ عباد از مهر مهر و ولای آن حضرت
واولاد عظام اوست وصانع قدیر بقلم صنایع رقم اوراق‌زرنگار افلاك وصفحات خطهٔ
خاك بــه طفیل وجود با وجود آن حضرت با رفعت واهل بیت کرام او صلوات الله
علیه وعلیهم رقمزدهٔ کلك انشاء گردانیده دردل و دیدهٔ این خاکسار تافته و جای
۱۰ گرفته به حسب تقدیر خالق صغیر و کبیر در مشقت آباد غربت افتاده مدتی مدید
انواع تعب و آزار روحانی کشید . ناگاه ندای این معانی به گوش هوش رسید که
بمحض فضل نامتناهی نعمت ابتلا به انتها انجامیده [۲۰۹ الف] دست قدرت انواع
بهجت بر روی روزگارت می گشاید ، **رباعی :**

جانا اگرت لطف ازل یار بود
۱۵ توفیق شهنشهی مدد کار بود
با آنکه در اول نروی راه صواب
آخر وطنت منزل احباب بود

مقارن آن به‌عنایت قادر مختار طلوع انوار مرحمت الهی در اهتزاز آمده از
نسایم عنایت ربانی جان غمناك نضارت ایام بهار گرفت و گلهای‌امید درچمن تمنای
۲۰ این سر گشتهٔ وادی هوس شکفتن آغاز نهاد .

تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنکه بر بیداردلان عالم صورت وشب زنده‌ـ
داران جهان معانی ظاهر وهویدا خواهد بود که هر نشاء که ازخواب مستی به نهان‌ـ
خانهٔ عدم پیدا شده به امر حی لایموت به عالم ظهورهشیاری خواهد خرامید. چون
کار به اضطرار کشید و توقف در کدورت‌آباد حیدرآباد بسیار شد در شب

بیست و هشتم شهر رمضان المبارك سنهٔ ست و ثمانین و الف [۲۰۹ ب] این خفتهٔ
خواب غفلت سر بر بالین راحت نهاده تن بر بستر استراحت درداد . نا گهان در پردهٔ
خواب سعادت احتجاب که خلوتخانهٔ غیب عبارت از آن است مرتفع شده مشاهده
نمود که افتادهٔ دست آزمای روزگار در گوی افتاده و چندان که سعی می کند قیام
نمی‌تواند نمود. نا گاه، **نظم:** ۵

چنین‌درخواب‌خوش‌دیدم‌جمال‌ساقی کوثر

علی بن ابوطالب امیر المؤمنین حیدر

که آن جای‌گاه را به نور طلعت جهان افروز روشن گردانید و از روی
مرحمت وتوجه به جانب دست راست این‌خاکسار نموده بهردو دست مبارك خیبر-
گشا کمراین افتاده‌را گرفته‌ازآن گوی بیرون آورده بر زمین هموار گذاشت ،**شعر:** ۱۰

برحمت چارهٔ بیچارگان شد

[۲۱۰ الف]مراد خاطـر آوارگان شد

ز رویش گشت چشم بخت پرنور

ز خویش خاطر غمناك مسرور

نمود ابـر کفش گوهرفشانی ۱۵

نضـارت یافت گلزار معانـی

علی الصباح کـه به فرمان خالق الاصباح حسن جهان آرای خورشید تابان
عالم را نورانی ساخت این ضعیف شکر وسپاس آفریدگار آسمان وزمین بجای‌آورده
روی مسکنت برخاك گذاشته زبان به ادای حمد و سپاس حضرت رب العباد گشاد
و همت بر سرانجام حرکت مصروف گردانیده در روز شنبه هفتم رمضان المبارك ۲۰
سنهٔ سبع وثمانین والف به‌امید بسیار که شاید ازنسیم عنایت ملك متعال شجرهٔ آمال
این حسرت زده به ثمرهٔ مطلب باروروشاداب گردد از **حیدرآباد** عنان عزیمت به
جانب **دهلی** معطوف گردانید واز محنت راه وبیداری سحرگاه نیندیشیده صحرا و
بیابان با خاطر فرحناك و دل شادان به امید وصال تمنی [۲۱۰ب] قطع می کرد،

شعر:

هوای کعبه چنان میدواندم به نشاط

که خارهای مغیلان حریر می آید

ودرروز منتصف صفر ختم بالخیر والظفر سنهٔ ثمان وثمانین بعد الف به دار الفتح **اوجین**
٥ که در آن اوان ازیمن مقدم وشرف نزول پادشاه زادهٔ نامدار کامکار، آفتاب تابان فلك بختیاری، ماه درخشان سپهرشهریاری، قرهٔ باصرهٔ دولت. غره ناصیهٔ سلطنت، نوباوهٔ گلستان ابهت، نورحدیقهٔ شوکت، عالی نژاد والا گهر سلطان محمد اکبر، **شعر:**

پایهٔ قدر او از ان بیش است

که توانم ادای آن کردن

۱۰ بلکـه نتوان بصد هزار زبان

عشر اوصاف او بیـان کردن

غیرت افزای اورنگ فیروزه رنگ مهر و ماه گشته واز رشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر دستگاه ساحت آن ولایت در نضارت ازفلك هفتم در گذشته بـود رسید [۲۱۱ الف] ودر همین روز به مساعدت بخت فیروز شرف ملازمت و کورنش
۱۵ آن زبدهٔ خاندان حضرت صاحب قرانی استسعاد یافته التفات وعنایت بی نهایت شامل احوال گردید وحسب الامر عالی متعالی دربار گاه خاص وغسلخانه[1] درجرگهٔ امرای کرام و منصب داران ذوی الاحترام جای مقررشد ودر روز هفدهم همین ماه در وقتی که پادشاه اقلیم چهارم به تخت فیروزه رنگ گردون بر آمده اطراف جهان را بنور طلعت جهان افروز روشن ساخت پادشاه زادهٔ صاحب اقبال به بارگاه جاه و جلال
۲۰ خرامیده بر مسند کامرانی قرار گرفت وپرتو التفات به احوال کافهٔ خلایق دور و نزدیك انداخته حقیر را بمنصب «دوصدی» سر افراز گردانیده نهایت عنایت فرمود و هم در آن ایام رایات فیروزی آیات آن خلاصهٔ اولاد سلاطین نامدار به جانب شاهجهاناباد در حرکت آمد واز آنجا [۲۱۱ ب] مواکب کواکب احتشام بـه طرف

۱ـ نسخهٔ وزیری: عیشخانه

دارالامان ملتان روانه گردید . چون هوای آن ملك از غبار سم شبدیز پادشاه زاده صافی ضمیر عنبر بیز گشت ریاح امانی و آمال ازجهت جاه وجلال در اهتزاز آمده غنچهٔ دل مانند دل غنچه از تنسم نسیم بهاری تبسم آغاز نهاد وانوال لطف وافضال از مطلع دولت واقبال لامع گشته نرگس دیده را مانند دیدهٔ نرگس از خواب ناز باز گشاد ، **شعر**:

دمید صبح سعادت ز مشرق آمال

رسید مژدهٔ دولت ز هاتف اقبال

یعنی به‌محض موهبت ایزد متعال در روز ششم شهرشوال سنهٔ تسع و ثمانین و الف هجریة النبویة ذرهٔ بی مقدار مجدداً ملحوظ عین عنایت و منظور نظر مرحمت آن نهال خجسته ظلال ریاض کامکاری کـه مهر منیر در سپهر مستدیـر هر صباح اقتباس نور ازمصباح رای جهان آرایش‌می‌نماید وزحل بلند محل‌برفراز [۲۱۲الف] طلسم هفتم هرشام جهت پاسبانی‌قصر کامرانیش‌ابواب‌افتخار برروی خودمی گشاید گردیده به منصب جلیل‌المرتبهٔ‌وزارت ومیرسامانی سر کار نواب تقدس‌نقاب‌سپهر-رکاب آفتاب احتجاب بلقیس الزمانی شاه زادگی علیه عالیه متعالیه ملکه محل خاص پادشاه‌زادهٔ حشمت آئین‌معزز وبه خطاب خان‌سامان مخاطب وبالقاب‌وزارت-پناه لایق العنایة والاحسان بین الامثال والاقران ممتاز گردید و قامت این ناقبول بـه خلاع خاصه آراستگی یافت و بر مسند وزارت قرار گرفته بر متکای جلالت تکیه داد .

چون کمیت واسطی نژاد خامه‌در طی تحریر بدین مقام رسید خردمند هوش باصد هزار جوش وخروش سرراه بر گفتار گرفته ندای‌این مقال در داد، **نظم** :

ای شده ز ایمان و امانت بری

دیـن تـو فارغ ز امانت گری

ترس نداری کـه فنائیت **هست**

شرم نداری که خدائیت هست

ومگر قول بزرگان نشنیده‌ای که:

نردبان خلق از ما و منیست

[۲۱۲ب] عاقبت این نردبان افتادنیست

هر که او یك پله بالا تر نشست

۵ گردن او خرد تر خواهد شکست

بنا بر آن جواد خوش خرام‌خامه ازجولان درمیدان عرض حال مسود اوراق باز ماند و عنان بیان به صوب تقریر خاتمهٔ کتاب **جامع مفیدی** و شرح بدایع و غرایب ربع مسکون وعجایب ووقایع جهان بوقلمون معطوف گردانید [۱] .

۱ـ صفحهٔ ۲۱۳ الف سفیدست .

[۲۱۳ب] بسم‌الله الرحمن الرحیم

خاتمه[۱]

در ذکر بدایع غرایب ربع مسکون
و عجایب وقایع جهان بوقلمون

بعد از حمد وثنای صانع جهان غرابت آئین وپس از درود دعای خاتم انبیاء مرسلین نموده میشود[۲] که عجایب ربع مسکون بسیاراست وغرایب عالم کن فیکون بی شمار و تحریر جمیع آن مقدور بیان بنان نیست ومیسور خامهٔ مکسورالمسان نی، و بنا بر آنکه صحایف کتاب افادت ایاب **جامع مفیدی** از ذکر بعضی آنها خالی نباشد به مقام تحریر در آورده در چند فصل مرقوم می‌نماید، انشاءالله تعالی وحده العزیز.

۱ ـ مؤلف این قسمت یعنی «خاتمه» را به تقلیداز کتاب «حبیب‌السیر» بر کتاب خویش افزوده و تمامی مطالب فصل اول این قسمت کتاب گاه به تلخیص وگاه عیناً مأخوذ از حبیب‌السیر و مطابق با کتاب اخیرست و حتی در عناوین مطالب هم اختلاف دیده نمی‌شود . لذا نقل مطالب مذکور (یعنی غرائب ربع مسکون وعجایب جهان بوقلمون و شرح شهرهای هفت اقلیم وذکر دریاها وذکر بعضی ازغرایب عیون وانهاروذکر بعضی ازجزایر غرایب‌مآثر وذکر بعضی ازجبال وذکر بعضی از آدمیان غریبة الاشکال والافعال وذکر بعضی از غرایب حکایات جنیان وذکر بعضی ازغرایب اوصاف امور که نقل است ازحیوانات آبی و وحوش و طیور) را که عیناً در حبیب السیر آمده است کم فایده دید و چاپ مکرر این مطالب را مفید فایده ندانست . فقط در مقام تطبیق میان خاتمهٔ دو کتاب موردبحث بر آمد وهر جا مطلبی تازه و اضافه برمتن حبیب‌السیر داشت نقل کرد.
فصل اول‌ازخاتمه درنسخهٔ‌خطی بریتیش موزیم‌میان‌اوراق ۲۱۳ب‌ببعدتا قرار دارد .
فصل دوم خاتمهٔ کتاب عیناً طبع شده است .
در تطبیق متن حبیب السیر چاپ طهران ۱۳۳۳ (جلد چهارم) مورداستفاده‌قرار گرفته است.

۲ـ این عبارت هم عیناً مأخوذ ازجیب‌السیر است.

فصل اول

بدان ای عزیز که افضل مورخین بلاغت شعار وا کمل دانشمندان فصاحت دثار **خواجه غیاث‌الدین محمد بن خواجه همام‌الدین محمد بن خواجه جلال‌الدین بن خواجه برهان‌الدین محمد شیرازی** المشتهر به **خواندامیر** در خاتمهٔ کتاب افادت
٥ اثر «**حبیب‌السیر**» مرقوم کلك وقایع نگار گردانیده‌اند که حکماء دقیقه شناس و فضلاء خرد اقتباس بر این معنی اتفاق دارند که از مشرق تا مغرب و از بحر و بر معموره و خرابی یك صد وپنجاه و چهار هزار فرسخ است . و از آن جمله پنجاه و یك هزار فرسخ مسکن غولان [٢١٤ الف] و پریان و درندگان ، وچهل وششهزار فرسخ دریای عمان ، وپنجاه وسه‌هزار فرسخ معمورهٔ عالم است، از آن جمله دوازده
١٠ هزار فرسخ زمین هندوستان ، وششهزار فرسخ زمین روم ، وچهار هزار فرسخ زمین حد چین ، وسه هزاز فرسخ زمین سقلاب و سنجاب ، ویك هزار فرسخ زمین زنگبار ، وچهار هزارفرسخ زمین حبشه‌و کلیم کوشان ، وپنج‌هزارفرسخ زمین یأجوج‌ومأجوج ، و هزار فرسخ است که قدم آدم علیه السلام بر آن جا نرسیده ، و هفت هزار فرسخ قاف تا قاف است ، ویك هزار فرسخ زمین معادن یاقوت احمر و اصفر ، ودو هزار
١٥ فرسخ زمین ولایت اسلام است از حد شام و فارس و خراسان و مازندران و گیلان و آذربایجان ....

[حاشیهٔ ٢١٥ الف]...[1] در «**صور الاقالیم**» و «**مسالك الممالك**» مسطور است که جملهٔ ربع مسکون صد ساله راهست، چنانچه همه وقت در سفر باشد به قدر طاقت و آن قدر شراب وطعام که قاعده است بکار دارند و آسایشی که رسم است بجای آورند واز آن جمله
٢٠ هشتاد ساله راه به مرور دهور وسبب طوفانها خراب گشته و آب گرفته و بیست ساله راه مانده وازاین بیست ساله راه چهارده ساله راه هم گم شده، چه ازطرف شمال هفت ساله راه بسبب سردی هوا و جانور نمی تواند بود و از طرف جنوب هفت ساله راه به واسطهٔ گرمی ذی حیات نمی‌تواند زیست، پس شش ساله راه مانده، واین قدرزمین را هفت اقلیم خوانند.

[حاشیهٔ ٢١٦ الف]...[2] ودر بعضی از کتب حکما مسطور است که ولایت چین چهار ماهه

---

١ ـ در انتهای مقدمهٔ فصل اول افزوده شده است ٢ ـ در انتهای اقلیم اول اضافه شده است.

راه است در سه ماهه راه و یکماهه راه را دویست و پنجاه فرسنگ قرار داده‌اند که از این قرار طول و عرض آن ملك هفتصد و پنجاه هزار فرسخ بوده باشد و سیصد شهر در زمین چین است و در کتاب **هفت‌اقلیم** مسطور است که از ابنیهٔ چین بن نوح بن یافث بن نوح است.

۵ [حاشیهٔ ۲۱۰ب].... [1] وبعضی از حکماء در باب مسافت زمین **هند** در مؤلفات خود ذکر نموده‌اند که چهارماهه راه در چهارماهه راه است ویك ماهه راه را دویست و پنجاه فرسخ قرار داده‌اند که از آن قرار یك هزار هزار فرسخ زمین هند باشد.

[حاشیهٔ ۲۱۷ب].... [2] صاحب «**نزهة القلوب**» آورده که **هرات** درعصر سلاطین غور به‌مرتبه‌ای آبادان ومعمور بود که دوازده‌هزار دکان وششهزار حمام و کاروانسرا و ۱۰ طاحونه بود وسیصد وپنجاه مدرسه و خانقاه و شش آشخانه داشت و دروچهار صد و چهل هزار سرای مردم نشین بود ودر زمان پادشاه مغفرت انتما سلطان حسین میرزا بایقرا آن جمعیت ومعموری [حاشیهٔ ۲۱۸ الف] به سر حد کمال رسیده از آن جمله دراندرون شهر یك حرفت خبازی به‌مرتبه‌ای بود که به قول روات ثقات هر روزی موازی بیست ویك خروار تخمه به‌روی نان می کردند ویازده هزار طالب العلم موظف ۱۵ بوده‌اند. گویا این نظم را در آن زمان گفته‌اند، **قطعه**

گر کسی پرسد ز تو کز شهرها بهتر کدام
گر جواب راست خواهی گفت گو او راهری
این جهان را همچو دریادان خراسان چون صدف
در میان آن صدف شهر هری چون گوهری

۲۰ [حاشیهٔ ۲۱۹ب] .. [3] وجاوران دارالمؤمنین **قم** ازقدیم الایام شیعهٔ فطری بوده‌اند.

---

۱ ـ در ابتدای شرح مربوط هندوستان اضافه شده است پس از جملهٔ «مملکتی است در غایت عرض وطول».

۲ ـ درانتهای مطلب مربوط به هرات اضافه‌شده است.

۳ ـ درانتهای مطلب مربوط به قم اضافه‌شده است.

در سنهٔ سبع‌عشر وستمائه که لشکر مغول به فرمان چنگیز خان‌از‌آب آمویه عبور نموده قدم‌در بلاد ایران گذاشته به نواحی‌قم رسیدندوتمامت‌ساکنان‌آن خطهٔ شریفه را به اغواء بعضی از سنی مذهبان شربت شهادت چشانیدند...

[حاشیهٔ ۲۲۰ الف]....[1] درسنهٔ ست واربعین ومائة، وابن جوزی در **منتظم** ذکر کرده که بغداد در زمان جعفر به مثابه‌ای معمور شد که درو شش هزار حمام دایر گشت و در ایام رشید سواد بغداد به چهار هزار فرسنگ طول و یك فرسنگ عرض رسید وصاحب «**حبیب السیر**» آورده که درآن‌هنگام که‌هلاکو خان بر بغداد استیلا یافت از متوطنان دارالسلام هشتصدهزار کس کشته گشت،والعلم عندالله.

[۲۲۱ب]...[2] برضمایر سیاحان بلاد وامصار مخفی‌نماند که مسود اوراق‌در یکی‌از کتب‌مطالعه نموده که درسنهٔ تسع‌و ثمانین و تسعمائه زکریاء افندی مساجد و مدارس‌ومحلات‌وغیره محروسهٔ **قسطنطنیه**[را] که به‌استنبول اشتهاریافته بفرمودهٔ پادشاه روم به‌شماره درآورده بدین موجب است:

مسجدجامع که در هر جمه نماز جمعه گزارده[3] می‌شود چهار صد و هشتاد وپنج باب.

مسجدمحلات چهار هزار وچهار هزار وچهارصد ونودوهفت باب.

مدرسه پانصد وپنج باب.

خانقاه که درویشان ساکن‌اند.

معلم خانهٔاطفال هزار و دویست و پنجاه وسه باب.

حمام هشت هزاروهشتصد وهفتاد وپنج باب.

زاویه یعنی **کنه** دویست‌وهشتادوپنج‌باب.

دارالضیافهٔمسافران صدباب.

---

۱ ـ درانتهای مطلب مربوط به بغداد اضافه‌شده است.

۲ ـ درانتهای مطلب مربوط قسطنطنیه اضافه شده است.

۳ـ اصل: گذارده

آب انبار نهصد و چهل وهفت باب .

مصنعه یعنی حوضی که سقایان آب در آن می کنند ومردم بر می‌دارند چهار هزار ونهصد وهشتاد و پنج باب.

خان که آن را کاروانسرا نیز می گویند چهار هزاروهشتصد باب.

دکان خبازی [۲۳۱ الف] دویست وهشتاد وپنج باب. ۵

آسیا که در میان شهر واقع است پانصد وهشتاد وچهار.

قپان صد وپنجاه‌وشش عدد.

محلۀ مسلمانان که در هر یك محله هفتصد خانه بشماره در آمده سه هزار و نهصد وهشتادوچهارمحله که عددخانه ها دوهزار هزاروهفتصد وهشتاد وهشت هزار وهشتصد بوده باشدوبه‌حساب اهل‌هند بیست‌وهفت لك‌وهشتاد وهشت هزاروهشتصد می‌شود. ۱۰

محلۀ نصاری هشتصد وهشتاد وپنج محله.

محلۀ یهودان دویست وپنجاه‌محله.

کلیسیا هفتصدو چهل ودوباب .

بوزه خانه دویست وهشتادباب. ۱۵

شیره‌خانه چهارصد وچهل باب.



*[1] بر ضمایر آفتاب آثار مشتاقان اخبار بلادوامصار پوشیده‌نماناد که مورخان فصاحت قرین بعضی از بلاد را از خاطر گذاشته ذکر نکرده اند که در تحت کدام اقلیم است [حاشیۀ ۲۳۱ ب] وتحقیق آن برمسود اوراق مشکل می‌نمود، لهذا، آن معنی، سخن کوتاه کرده مجملی از احوال متوطنین بلدان واقطار را بیان‌می‌نماید. ۲۰

خوارزم ـ دریکی از کتب به نظر رسیده که ابو موسی اشعری بعد از فتح فارس وکرمان نامه به‌عمر بن خطاب نوشت و عمر بعد از مطالعه درجواب او نوشت کـه

---

۱ ـ ازستاره بیعددرانتهای مطالب مربوط به اقلیم سابع اضافه‌شده است.

مکتوب تورسید ومضمون معلوم گردید. فتح‌ونصرتها که به عون عنایت ربّانی‌میسر
شدوولایت‌فارس و کرمان‌مسلم گشت‌یك به‌یك به‌وضوح پیوست‌وحضرت باری‌تعالی
را به حصول این نعمت شکرها گزارده [۱] شدوآن که‌مرقوم نموده‌بود که این‌مرتبه
نامه را از سرحد بیابان خراسان می‌نویسم ، زنهار که بدان جانروی وهرشهری که
۵ بعون‌الله بردست‌توفتح شد نائب محمودةالخصال پسندیده افعال‌نصب کنی ودربصره
آمده مقیم باشی ودست ازملك‌خراسان بداری که‌مارا باملك‌خراسان وخراسان رابا
ما کاری‌نیست. کاشکی میان ماوخراسان کوهها بودی‌ازآهن‌ودریاها بودی‌از آتش
و هزار سد سکندر . درین اثنا حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب
علی‌بن‌ابی‌طالب[حاشیه۲۳۲الف]صلوةالله‌وسلامه‌علیه‌تشریف آورده گفت‌یااباحفص [۲]
۱۰ چرا چنین نوشته‌ای. گفت جهت آنکه خراسان ولایتی است پرار شر وشور و اهل
آن محیل ومنافق.حضرت امیر فرمود اگرچه دور است لیکن خراسان راخصایص
مؤثر بسیار است.

وبدان که در خراسان شهری است موسوم به **خوارزم** ودرآن جا شهری است
از شهر های اسلام، هر که آن جا مقام کند او را چندان ثواب باشد که کسی که
۱۵ درراه خدا جهاد کند. خنك آن کس که درآن جا مسکن گیرد ودرآن زمین رکوع
و سجود کند.

و نیز درملك خراسان‌شهری است **هرات** نام دارد وآن‌را ذوالقرنین‌بنا نموده
وعزیز پیغمبر صلی‌الله علیه وآله در آنجا نماز گزارده [۱]، بر هردروازه‌اش فرشته
ایستاده وتیغ کشیده، بلاهارا می‌راند وپیش ازاین هر گز کسی آن‌شهر رانگرفت.
۲۰ ونیزدرخراسان شهری است **بخارا**. دروی‌مردمان باشند که‌ازبسیاری‌ریاضت
قالب عنصری خود را گدازند.

ونیکی‌باد براهل‌**سمرقند** که‌آن جای عبادت‌است، لیکن درآخر زمان هلاك
ایشان بردست ترکان باشد .

و در خراسان شهری است **سنجاب** . خوشا کسی که‌آنجا بمیرد. چه هر کس

۱ـ اصل: گذارده ۲ـ اصل: حفظ

[حاشیهٔ۲۳۲ب] آن‌جا بمیرد شهید باشد.

اما شهر **بلخ** یك نوبت‌خراب شده ونوبت دیگرخراب شود، اما آباد نگردد، و نیکی باد اهل آن را که آنجا حق سبحانه تعالی‌را گنجهاست نه از سیم و زر، بلکه مردانی باشند که خدای تعالی را چنان شناسند که حق شناختن است و چون فرزند من مهدی پیدا شود ایشان از اصحاب او باشند. ۵

ونیکی باد بر اهل **ترمذ** که در آنجا مؤمنان باشند که بجز از رضای خدا ودوستی مصطفی وحضرات ائمهٔ هدی چیزی دیگر بردل ایشان عبور نکند. اماهلاك ایشان به طاعون[1] خواهد بود. واحوال ساکنان بعضی ازشهرهای دیگر بیان فرمود. عمر بعد از استماع آنها گفت یاابی‌الحسن مرا در تسخیر مملکت خراسان ترغیب فرمودی. ۱۰

بالجمله **خوارزم** شهری است ازشهرهای مشهور وبهترین آن ولایت **جرجانیه** است وترکان اورا **اورگنج** گویند و دارالملك‌سلاطین خوارزمشاهی بود ودر زمان فتور چنگیزخان از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و اهالی صناعات و سایر طوایف بنی‌آدم آن مقدار درجرجانیه‌جمع آمده بودند که زیاده بر آن [حاشیه ۲۳۳ الف] تصورنتوان نمود. ۱۵

در «حبیب‌السیر»مسطوراست که چون او کدای‌بن چنگیز خان برجرجانیه استیلا یافت خلایق را به صحرا رانده‌قرب صد هزار مرد پیشه‌ور جدا ساخته وزنان جوان و کودکان را به بندگی گرفته‌وباقی‌مردم‌را به‌سپاه خود تقسیم نموده به‌قتل رساندند. هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسید وعدد قاتلان ازصد هزار متجاوز بود ویکی از شهداء خوارزم شیخ نجم الدین کبری است: ۲۰

مرو شاهجان. در کتاب «حبیب‌السیر»مذکوراست که بلدهٔ طیبهٔ مرو درزمان استیلاء مغول بربلاد ایران وتوران به‌مرتبه‌ای معمور بود که در وقتی که تولی‌خان ابن چنگیز خان بر مرو دست یافت به موجب اشارهٔ او چهار روز متصل متوطنان مرو را از شهر به صحرا راندند وچهار صد نفراز محترفه وجمعی دختران را بجان

۱ـ دراصل: تاعون.

امان داده بقیهٔ نسا ورجال وپیران واطفال را برلشکریان قسمت کرده هر مغولی‌را
سیصد وچهار صد کس حصه رسید، هریك‌رسد خود رابقتل رسانیدند. وهم در همان
کتاب مسطوراست که سیدعزالدین‌باچند نویسنده سیزده شبانه روزتعداد کشتگان
مرو[حاشیهٔ۲۳۳ب] را[حساب]کرده از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصدهزارو
۵ کسری در شمار آمد. سید حیرت‌نموده زبان به‌ادای‌این‌رباعی‌خیام گردان ساخت ،

رباعی :

ترکیب پیاله‌ای که درهم پیوست
بشکستن او روا نمی‌دارد مست
چندین‌سرو پای نازنین ازسرودست
۱۰ ازمهر که‌پیوست وبه کین که‌شکست

نیشابور ــ ازجملهٔ بلادمعظم خراسان‌است وقبل‌از استیلاء مغول بربلادایران
درمعموری به‌مثابه‌ای بود که محاسب وهم‌وخیال ازتعداد وشرح آن به عجز وقصور
اعتراف دارد وچندین هزار کس ازسادات ومشایخ‌وعلماء وموالی درآن خطه‌اقامت
داشتند ودوازده هزار چشمهٔ آب در اراضی وصحرای آن سرزمین جاری بود .

۱۵ در«حبیب‌السیر» مسطوراست، که‌تقاجار گورکان دامادچنگیزخان حسب‌ـ
الفرمان تولی خان بایازده هزار سوار به ارادهٔ تسخیر نیشابور متوجه گردیدند.
مجیرالملك کافی و ضیاء الملك زوزنی کـه در سلك وزراء سلطان ملکشاه انتظام
داشتند به کثرت مردان جرّار و وفور آلات کارزار مغرور گشته عراده و منجنیق
دربروج [حاشیهٔ۲۳٤الف]منصوب گردانیدند وخاطر بر مقابله و مقاتله قرار دادند
۲۰ و تقاجار شهر رامر کزوار درمیان گرفته آغاز محاصره نمود. نـاگاه از شست قضا
تیری به تقاجارخورده از پای درآمد سپاه مغول دست از حرب باز داشته به سبزوار
شتافتند و ازضرب شمشیر ایشان در سبزوار هفتاد هزار مسلمان کشته گشت وچون
تولی‌براین‌حال‌اطلاع‌یافت‌عنان عزیمت‌به‌جانب‌نیشابور معطوف گردانید و با آنکه
حوالی‌نیشابور سنگلاخ بود لشکریان به جهت انداختن مجانیق‌ازچند منزل‌سنگ

بار کرده باخود به‌نیشابور بردند، چنانکه از آن سنگها پشته‌ها پدید آمد. بعدازمقاتله ومحاصره مغولان در آن بلده ریخته به قتل وغارت مشغول گشتند وپس از خرابی زن و مرد نیشابور را به صحرا رانده بنیاد حیات همگی را بر انداختند و دختر چنگیزخان [حاشیهٔ ۲۳۴ ب] به شهر در آمده به انتقام شوهر خویش ازجنبنده در شهراثر نگذاشت وهفت شبان روز آب در شهر بسته تمام عمارات راهموارساخت. ۵

در « تاریخ خراسان » مذکور است که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند، سوای عورات و اطفال هزارهزار وهفتصد وچهل وهفت هزار در قلم آمد.

سلطانیه ـ در تحت عراق عجم است ودر«حبیب السیر» مسطور است که آن بلده‌ازآثار خسرو جمشید اقتداراولجایتو سلطان‌المشتهر به سلطان محمد خدابنده است وبه فرمان او معماران دانشور آن شهر را مربع وضع نموده بودند و طول‌هر ۱۰ دیواری از ارکانش پانصد گز بود و یك دروازه و شانزده برج داشت ودیوار قلعه از سنگ تراشیده مرتب شده به مرتبه‌ای پهناور در آمده بود که برزبر آن چهار سوار پهلوی هم اسب میراندند. و گنبدی که مقبرهٔ آن پادشاه عالی جناب است ودر درون آن‌شهرساخته شده قطر آن شصت گز وارتفاعش‌صدو بیست گز است.

۱۵ و ایضاً به اهتمام اولجایتو سلطان در آن شهر مساجد وخوانق و دارالقرائة و دارالحدیث و دارالسیاده ومدرسه به تکلف ساخته وپرداخته بودند و در آن بقعهٔ شریفه شانزده مدرس ومعبد بود و دویست طالب علم موظف بودند.

وایضاً شهر **سلطانیه آباد** درپای کوه[حاشیهٔ۲۳۵الف]بیستون وشهر **اولجایتو-آباد** در موغان بر کنار دریا از مستحدثات آن پادشاه سعادت انتباه است.[1]

۱ـ درانتهای‌قسمت‌مربوط به«ذکر بعضی ازجبال‌غرایب‌احوال»...[۲۳۹الف]نسخهٔ وزیری‌قسمت‌زیررا اضافه‌دارد:

«دیگر در حوالی محمدآباد چاهوك من اعمال دارالعبادهٔ یزد کوهی‌است و درآن غاری است موسوم به غارمیرشمس‌الدین. مهذب اخلاق باطن و ظاهر مولانا محمد باقر طاب ثراه در ترجمهٔ « توحید مفضل » چگونگی غار مزبور را بهٔ مناسبت مقام مفصل ذکر نموده و مجملی از آن درین صحیفه مرقوم خامهٔ صدق لزوم می‌سازد. چنین نقل

(دنباله‌درصفحهٔ بعد)

دنبالهٔ حاشیهٔ صفحه قبل

نموده‌اند که پادشاه سلیمان شان جنت مکان شاه سلیمان صفوی بهادرخان انارالله برهانه درزمانی که اورنگ سلطنت ایران به فر وجودآن پادشاه ذی شان آرایش داشت جمعی را به تحقیق چگونگی [؟] معدن مزبور مأمور و بعد از مراجعت یك نفر مأمورین نزد من تقریر نمود که بعد ازآنکه برغار مزبور رسیدیم اول طلوع آفتاب بود و رفقا در بیرون غار توقف نموده من با یك نفردیگرچراغی برداشته قدم دراندرون غار گذاشتیم و بعد طی نشیب وفراز بسیار وتحمل مصائب بی‌شمار به‌آبی رسیدیم که گذشتن ازآن تعذرداشت . و در آن طرف آب چیزها در کمال درخشندگی بنظر در می‌آمد . چون نظر به آلت ساعتی که همراه داشتیم ظهرداخل شده بود درآن آب وضو ساخته به ادای فریضه قیام نموده در این اثنا به سبب احتباس هوا چراغی که داشتیم منطفی گردید و دیگر اسباب تحصیل آتشی که چراغ بر افروزیم نداشتیم ، لاجرم مراجعت نموده دست بردیوارهای غارگرفته می‌آمدیم تا به جائی رسیدیم که خاك نرمی‌داشت . قدری ازآن خاك برگرفته در دامان خود کردیم واول غروب که از غار میرشمس‌الدین بیرون‌آمدیم و آن خاك را که ملاحظه شد لاجورد بسیار نفیسی بود که استادان صناعت کار نموده پسندیدند .

با وجود اینکه مصنف این کتاب را بخصوص بذکراحوال یزد تألیف نموده متوجه توصیف غارمزبور [که] ازغرایب صنایع الهی[است] نشده ، بنابراین محرراین نسخه به تحریرمجملی ازآن پرداخت . (ص ۳۷٤ نسخهٔ وزیری)

[۲۶۳ ب] .... فصل ثانی

در بیان حکایات غریبه وروایات عجیبه وذکر بعضی حیوانات و طیور غریبة الاشکال و الافعال و نوادر وقایع روزگارآنچه [۲۶۴الف] از کتب متقدمین به مطالعه رسیده یاآنکه در ایام عمر مشاهده ویاازراویان‌صحیح‌القول استماع‌شده‌وآن‌مبین‌است ۵ برچند حکایت

از مستخبران صادق‌الخبر استماع افتاده که شخصی‌از اهالی‌یزداحرام‌طواف روضهٔ ملایک مطاف قرةالعین اشرف دودمان عبد مناف بسته وصول مدارج قصوی این سعادت عظمی را به فحوای حدیث صحیح نبوی که «ستدفن بضعة منی‌بارض خراسان لایزورها مؤمن ولا مؤمنة الاوجب له الجنة» وسیلهٔ دخول فرادیس جنان ۱۰ دانست وروزی که در موضع **زنگیان** که محل اجتماع قوافل است منزل نموده بود به‌بیابانی که در خارج مزار سید الاقطاب سید حسین مشهور به **گل سرخ** است رفته در حین تطهیر بدرهٔ زری که همراه داشت بر کنار حوض گذاشت و بعد از فراغ‌از خاطرش محو شده در همان روز از قافله کوچ نموده [۲۶۴ ب] چون چند مرحله طی نمود به‌یادش آمده معاودت را از ضعف اعتقاد شمرد ودرباطن حراست‌آن ودیعت ۱۵ را به‌روح مقدس امام علیه التحیة والسلام حواله نمود. بعد ازدریافت شرف زیارت ومراجعت به وطن از کمال وثوق به‌حصانت امین نقود کنوزاسرار لاهوت وحارس مدینهٔ ناسوت باملی کامل به مکان معهود آمده دهلیز پایاب را مسدود یافت. از سوقیان حقیقت انسداد باب استعلام نمود. گفتند که ازفلان تاریخ اژدهائی دراین موضع بهم رسیده و صنادید محله به جهت دفع ضرر آن حیّه راه دخول پایاب را ۲۰

مسدود نمودند . آن مرد راه توکل تاریخ ظهور آن حیّه را بـا مبداء سفر خویش
موازنه نموده مطابق یافت. حدوث این واقعه را از معجزات آن حضرت دانست و به
قوت سر پنجهٔ اعتقاد اجزای خشت و گل را از هم فرو ریختـه داخل پایاب شد .
امانت خود را به همان مهر و نشان دیده نقود محامد نثار [۲۶۵ الف] مقربان بارگاه
۵ حافظ حقیقی نمود وزبان روزگار به مضمون این مقال گویا گردید ، **شعر**:

گوهر مخزن اسرار همان است که بود
حقهٔ مهر بدان مهر و نشانست که بود.

حکایتـ دراواخرشهرربیع الاخر سنهٔ خمس وثمانین والف در حیدرآباد بهشت ـ
بنیاد مسود اوراق را با **ملا محمد اردکانی** المتخلص به **فدائی** اتفاق صحبت افتاد.
۱۰ در اثنای حکایات تقریر نمود که در اراضی یزد نزدیك بقریهٔ **خرانق** کوهیست که
عقاب سپهر بقوت طیران به حوالی قلهٔ آن نتواند پرید و نسر طایر با وجود بلندپروازی
به پیرامن آن نتواند رسید، **شعر** :

آن نه کوهی بود کورا بر زمین بودی نشان
آسمانی بود گویی بر فراز آسمان

۱۵ و در کمر آن کوه پر شکوه صفه‌ای در نهایت وسعت و ارتفاع بقدرت کاملهٔ
یزدانی ساخته شده ودرسقف آن مانند چشم سخت دلان قطرهٔ آب بصد مضایقه ظاهر
گشته بپایان کوه می چکد و اگر یك نفر بدانجا رسد بقدر کفاف او [۲۶۵ ب]
حاصل می شود و اگر صد کس وارد گردد به دستور وهم چنین گاه باشد که پانصدنفر
با مواشی ومراعی بدان مکان عبور نمایند به قدرت پادشاه بی انباز چندان آب می آید
۲۰ که همگی سیراب می گردند وبعد ازرفتن ایشان بدستورمقرر و زمان ماضی گاهی
قطره‌ای در کام تشنه لبان وادی نامرادی می چکد ومجاوران خطهٔ دلگشای یزد آن
کوه را **چکچکو** می نامند و **مجوس** آن موضع را تعظیم بسیار نموده در سالی یك نوبت
به موعدی مقرر با زنان ودختران نیکو روی شیرین گوی خوش آواز ، **شعر** :

همه سیمین بر و زرین سواران
همه مه روی و پروین گوشواران

بگاه عشرت و بوس و تماشا
چوشهد و شکروباده گواران

که آفتاب خاوری [۲۶۶الف] ازشرم روی‌زیبای‌ایشان پرده بر روی حجاب کشیدی و گلبرگ طری ازخجالت در زیر نقاب زمردی پنهان گشتی ، **شعر** :

دهن تنگ و سر گرد وابرو فراخ ۵
رخی چون گل سرخ بر سبز شاخ
شکر خندهٔ راست چون نیشکر
لطیف و خوش و نغزو شیرین و تر
بهر خنده‌ای کز لب انگیختی
نمك بر دل خستگان ریختی ۱۰

بدانجا رفته قربانی کنند و جشنها و عیشها کرده بعد ازفراغ به‌منازل خودمراجعت نمایند.[1]

۱ـ نسخهٔوزیری‌اضافه دارد : ناسخ این کتاب افادت ایاب بر لوح عرض‌می‌نگارد که نظیر این‌حکایت را حقیر برأی‌العین ملاحظه نموده ، **شعر**:

شنیده بود نا پسندیده‌ام نگویم بجزآنچه خود دیده‌ام

تفصیل این حکایت آنکه قریب بقریهٔ **دهج** که محلی از **شهر بابك** من‌بلوکات دارالایمان کرمان است کوهی عظیم [و] در کمر آن‌کوه غاری است کالرقیم در کمال وسعت ورفعت که تقریباً ازپائین کوه تا درغار نیم فرسخ مسافت دارد و صعود برآن در نهایت صعوبت واشکال وآن غار درالسنه وافواه اهالی‌آن بلوك مشهور ومذکور است به **غارایوب** ووسعت دهنهٔ غار و ارتفاع آن قریب یك تیرپرتاب می‌شود و برسقف آن چیزی از قبیل مومیائی می‌بندد و مردم آنجا به گلولهٔ تفنگ گـاه قدری ازآن پائین می‌آورند وبجای مومیائی استعمال می‌نمایند و دریك سمت غار نشیمنی‌است‌که قدر کرسی از زمین غار دارد وسنگ دیوار وازارهٔ آن مکان نقشهائی بشکل منبت دارد و درمیان اهالی‌آنجا اشتهاردارد که حضرت **ایوب** درایام بیماری وابتلاء درآن مکان تن شریف بربسترصبروشکیب گذاشته بودند وآن منبت که درسنگ ظاهرشده اثرُرفتار کرمهائی است که دربدن آن حضرت بهم رسیده بود و دریك سمت آن غار اندك تراوشی ظاهر میشود وحوضچهٔ بسیارکوچکی بسته‌اند و آن تراوش نزدیك بآن حوضچه قلیل جریانی

(دنباله درصفحهٔبعد)

و ایضا ملامحمداردکانی[1] حکایت کرد که درحوالی **خرانق** من‌اعمال خطهٔ یزدمزرعه‌ایست‌مشهور به‌مزرعهٔ **واشه** و حال‌تحریر این‌حکایت‌بعنوان‌ملکیت شرعی دریدّ تصرف‌فاضل متقی **مولانا شمسا** ولد حاجی **علیرضا اردکانی** قراردارد. درهرهفته در روزچهارشنبه ازوقتی که قرص خورشید ازافق‌شرق به‌تائیدحضرت سبحانی طالع گشته‌اطراف جهان را نورانی میسازد تا زمانی که عیون اعیان روز از دیدار خسرو ثوابت و سیار محروم می گردد و به قدرت کاملهٔ یزدانی آب از قنات و چشمه در جریان آمده به اسطرخی که به‌جهت‌همین مطلب ترتیب داده‌اند جمع‌می گردد واز اسطرخ‌به‌باغات و اراضی رفته شرب مزارعات می‌شود و درسایرلیالی در جوف زمین وقنات [۲۶۶ب] متواری گشته قطره‌ای آب به کام طفلان نبات نمی‌رسد.

حکایت - برضمیرخورشید نظیر عطارد منشان دبیرستان سخنوری و مسند- نشینان بارگاه‌نکته پردازی پوشیده نماناد که به‌سبب بعضی واقعات که به‌دستیاری کلك‌وقایع نگاردرجلد ثانی این‌مجلد گزارش[2] یافته که، **شعر** :

در زمان شه جهان عباس

فخر اولاد سید کونین

اعنی خاقان گیتی ستان کیوان مکان سلطان شاه عباس ماضی بهادر خان به‌تخریب **قلعهٔ‌مبارکه‌یزد**امر فرمودوفی الواقع آن‌قلعه‌ای‌بوددرغایت رفعت واستحکام

(دنباله ازصفحهٔ قبل)

بهم میرساند وداخل آن می‌شود و در اواخر ایام سلطنت نادر شاه از ظلم و ستم او کوه صبر و شکیب عالم گداخته و دلهای عالمیان را کباب ساخته بود اهالی **دهج** کارشان بجان و کاردشان به استخوان رسید ازجادهٔ انقیادانحراف ورزیده به آن غار تحصن‌جسته بودند وقریب پانصد ششصد نفراززن ومرد صغیر و کبیر بادواب‌و اغنام مدت مدیددرآن غاربسر می بردند و آن قلیل آب را قسمت کرده شبان روزی نفری را یك طشت آب میدادند وهمگی راکفایت می‌نمود و اهالی آنجا برآنند که آن‌آب نیزمثل آب چکچکو یك نفریاجمعی کثیر که باشند به یك نسبت کفایت‌می کندودربالای آن‌غار که بافلك‌دوارلاف همسری میزنند نیزمیگویند که چشمهٔ آب‌خوشگواراشجارسایه دارمی باشد.

۱ـ اصل: ملا محمد اردکانی ندارد ، ازنسخهٔ وزیری نقل‌شد.

۲ـ اصل: گذارش

وبسان حصارفیروزه‌فام‌ازسنگ حوادث مصون ومحروس بهرام خون‌آشام‌چون شط بر گرد بروجش دایرو کمند اوهام از وصول به‌شرفات بلندش قاصر، **شعر** :

قلعه‌ای استوارچون‌خیبر
گشته با ذروهٔ فلك همبر

نسر طایر نشسته بربامش ۵
جرم بهرام مشعل شامش

و بعد از آنکه تمامی عمارات عالیه که دررفعت هر یك با خیمهٔ سپهر لاف برابری وبا فلك مینا رنگ دعوی همسری‌داشتند خراب گشته مدتی بر آن گذشت جوانی از طایفهٔ شاملو که در ایام قلعه داری **علی‌قلی‌خان** و مخالفت مخالفان در قلعه میبود وبموجب حدیث‌صحیح «استر ذهبك وذهابك ومذهبك.»بدره‌ای‌مملو از ۱۰ [۲۶۷ الف] درهم که باعث عزت و اعتبار او بود از بیم اغیار در محلی که مقام و مسکنش بود در گنجینه گذاشته در عین فتور و شورش و استیلای مخالفان قدرت برداشتن نیافته خود را از آن مهلکه بیرون انداخت و متوجه دارالملك شیراز شده مدتی بی‌سرو سامان در ولایت فارس روزگاری به ناکامی گذرانید و از دوری مطلوب معلوم بدین مضمون ترنم می‌نمود، **شعر** : ۱۵

سوختم بی تو ندانم که اسیران فراق
باچنین آتش جانسوز چسان ساخته‌اند

القصه بعد از انقضاء مدتی مدید به‌خطهٔ یزد مراجعت نمود وبا دل خراب به جهت تفرج به قلعهٔ ویران رفت و انگشت عبرت به دندان گرفته به هر طرف می گشت. اتفاقاً شاهباز بلند پرواز نظرش به محلی که منزل و مکان او بود بال ۲۰ همت گشود، دید که تمامی سرای او با خاك فنا برپهلوی‌استراحت تکیه داده با خود گفت که هر چند نقد اعتبار به دست دشمنان افتاده باری به دیدن مکان او خاطر خود شاد می‌توان کرد و به هزار مشقت با دل غمناك بر آن کوه خاك بالا رفت و دست در گنجینه کرده بدرهٔ خودرا به مهرو نشان که کرده بود یافت. چون

جان عزیز در آغوش‌عطوفت گرفته با دل خرم و خاطر شاد از آن غم آباد بیرون آمده آن وجه‌را سرمایهٔ اعتبار ساخته از قید محنت آزاد گردید.

[۲۶۷ب] **حکایت** - در اوایل‌شهر ربیع‌الاول سنهٔ‌خمس و ثمانین بعد الف که مسوداوراق در حیدرآباد بهشت بنیاد رحل اقامت‌انداخته بود دو عورت از قریه‌ای از قرای کرناتك را گرفته به‌حیدرآباد آوردند که‌مانندرجال لحیه و سبیل‌داشتند و محاسن‌ایشان به غایت طویل بود و تمامی اندامشان موی غلبه داشت و پستانها به مقداریك ذرع بلندی داشت که در محل‌راه‌رفتن بر دامن‌جامه گذاشته دامن را بر کمراستوار می کردند.

دیگر - در همان ایام در حیدرآبادمردی‌ظاهر گشت که گوسفند رابه‌دندان از هم پاره کرده‌نخست خونش را می‌خورد و بعداز آن هم بدندان پوست‌از‌گوشت جدا کرده تمامی گوشت را می‌خورد و استخوانها را می‌خائید و فرو می برد و و هر روز جهت راتبهٔ او گوسفندی بزرگ مقرر کرده بودند.

دیگر - در سنهٔ اربع و ثمانین و الف در شاهجهاناباد مردی را دید که او را نه‌کزی می‌نامیدند ودرمحل راه رفتن مردان بلندقامت‌تا کمر او می‌رسیدندوتصور چنان بود که او بر اسبی [۲۶۸الف] کلان سواردر میان جمعی پیاده است.

دیگر - در دارالسلطنهٔ اصفهان مردی بود که به‌سببی ازاسباب که لایق‌سیاق کتابت نیست دست راست او را قطع کرده بودند و آن شخص قلم رابردست‌بریده بسته کتابت می کرد ونسخ[1] ونستعلیق و سایر خطوط را درنهایت خوبی‌می‌نوشت، چنانچه هزار بیت کتابت او را مبلغ سه هزار دیناراجرت می‌دادند.

حکایت - یکی از اهل صلاح که به‌صدق سخن اتصاف‌داشت روایت نمود که **محمد فاضل بن ملا قاضی رکنابادی** به‌هنگام شام که نور باصره ازمشاهدهٔاجسام عاطل بود به ارادهٔ رفتن **جیلان** از **رکناباد** روان گشت و چون قدم در بیابان نهاد چراغی دید روشن که بی‌دستیاری و پایمردی احدی در میان شارع‌روان وبه‌جانب

۱- اصل: نسق

بندرآباد میل دارد . در نهایت سرعت از عقب روان شد وهر گاه که به نزدیکی روشنایی می‌رسید آن چراغ ار شارع بیرون رفته بعد اززمانی باز بهراه می آمد تا آنکه آن روشنایی داخل مزار منور حضرت کرامت‌دستگاه [۲۶۸ب] ولایت پناه سلطان المحققین سلطان **نجم‌الدین حاجی محمودشاه** شد وبنابر آنکه در آستانه استوار بوددر بیرون توقف کرده علی‌الصباح که دروازهٔ افق شرق به‌سبب ظهورتباشیرصبح صادق مفتوح گشت قدم در آستانهٔ مبارکه نهاده و در پیش خدام زبان به‌اظهار آن راز بگشاد ، مقیمان بقعهٔ شریفه گفتندمدتی است که در بعضی از لیالی مشاهدهٔ ما می گردد که ، **مصراع** :

چراغی روشن از نور کرامت

از صومعهٔ قریهٔ **سورك**[۱] به این مقام منور آمده بعد از زمانی به جانب **سیدصحرا** می‌رود و جمعی که رسم تفحص به جای آورده اند بر ایشان چنان‌ظاهر گشته که ساعتی درمزار **سیدصحرا** مانده‌بازمتوجه‌صومعهٔ **سورك**[۱] می‌شود وزیادازاین‌حقیقت امر غریب بر ما روش نیست .

حکایت کردسید نجیب **امیر محمد رشید شیرازی** که در شهور سنهٔ ثمانین و الف در خطهٔ حیدرآباد به جهت سکنی منزلی خریداری نموده محلی اختیار کردم که چاهی حفر نموده از آب آن منتفع گردم . چون مقنیان دوسه ذرع کندند ناگاه سنگی عظیم ظاهر گشت و کار بر کارکنان دشوار گردیده بعد ازتعب بسیار وسعی بی شمار نصف آن سنگ شکسته شده گوی محقردروسط چاه و [۲۶۹الف]سنگ سفلی مشاهدهٔ اصحاب بینش گردیده که وزغی[۲] زنده در نهایت بزرگی برگ سبزی در دهن داشت و نصفی ازآن برگ‌را خورده بود . این معنی سبب تعجب همگنان گردید.

ایضاً : سید نجیب حسیب **امیرمحمدرشید** مذکور که به صدق‌سخن اتصاف داشت‌تقریر نمود که در ولایت فارس‌موضعیست که‌آن راسیاخ وقراباغ نیز گویند

۱ـ نسخهٔ وزیری: شورك ۲ـ اصل: وزقی

واز آن محل تا خطهٔ شیراز شش فرسخ مسافت است ودر آن مکان جمعی ازخیمه‌نشینان ساکن بودند. بیك ناگاه جماعتی که با ایشان در مقام کینه و عنادبودند بر سر ایشان تاخته اموال و اسباب آن بیچارگان را به غارت وتاراج بردند. در میان قبیلهٔ غارت‌رسیده صالحهٔعابده‌ای بود که مشاطهٔصنعت‌یزدانی بگلگونهٔلطافت
٥ چهرهٔ دلربای او را بر آراسته وصیقل قدرت سبحانی به‌نور حسن آینهٔ عارضش را روشنی داده، رویی که خورشید رخشان ازرشك‌او تافته شدی وزلفی که مشك خطا را از غیرت آن جگر خون گشتی، **شعر** :

پری چون سیم ؤقدی چون صنوبر
همه جایش ز یکدیگر نکوتر
جگر از هر دو چشمش تیرخورده
١٠ شکر از هر دو لعلش شیر خورده
لبش گویی که حلوای نباتست
چه حلوای نبات آب حیاتست

[۲٦۹ ب] و آن عفیفهٔ عفت قباب حامله و وضع حملش نزدیك بود .
١٥ سراسیمه و پریشان حال از آن مهلکه خودرا خلاص کرده روی‌دربیابان نهاد وبعد از اندك مسافتی به‌پای کوهی رسید که در بلندی با شرفهٔ فلك اعظم لاف برابری، کردی و از عظمت کرهٔ زمین را در زیر دامن خود تودهٔ خاك‌شمردی، قدم برفراز آن کوه نهاد . در آنجا غاری دید مانند دل‌مفلسان تنگ وتاریك . از غایت خوف و دهشت داخل غار شد و شب تیره پردهٔ سیاه فام در فضای هوا نصب کرد . اتفاقاً
٢٠ آن عورت وضع حمل نموده پسری دروجودآمد چون ماه شب چهارده. به‌هزارغصه بقیهٔ شب را گذرانیده از دوری ودرازی شکایت می کرد و می گفت ، **شعر**:

تو ای شب گرنه روز رستخیزی
چرا آخر سبکتر بر نخیزی
دلم را چند بریان داری ای صبح
دمی‌زن آخرارجان داری ای صبح

علی‌الصباح که عالم سیاه دل چون رخسار خوبان نورانی گشت طفل رادر درون غار گذاشته به‌جهت تحقیق حال اهل قبیله متوجه محل خود گردید. دزدان بعداز غارت وتاراج به‌بلادخودرفته‌بودند. ضعیفه به‌سبب گرفتاریها تامدت یکماه در میان قبیله مانده [۲۷۰الف]ازحال فرزند دلبند فراموش کرد و در روزی که آن زن متوجه‌قبیلهٔ خود شده بود ماری عظیم قصد آن طفل کرده ناگاه به‌قدرت کاملهٔ الهی‌مجسم‌به‌صورت‌سنگ گردید وبعد ازیک‌ماه که عورت ازحال‌طفل به‌خاطر آورد گریان ونالان روی به کوه نهاد وچون داخل‌مغاره گردید دید که گوسفندی کوهی پستان دردهن طفل او گذاشته وطفل به‌شیرخوردن‌اشتغال‌دارد. بشکرانهٔ آن موهبت کبری‌سجدات شکر به‌جای‌آورد وفرزند را به‌سینه گرفته با خود اندیشید که اگر آبی‌می‌بود اورا غسلی می‌دادم. ناگاه طفل دستی برسقف آن مغاره که‌به‌غایت پست بود گذاشت. به‌قدرت‌حی توانااز‌محل دست‌اوقطرات آب‌ریختن گرفت.ضعیفه کودک راغسل داده درهمانجا رها کرده متوجه مکان خود گشت وهربه‌مدتی آمده فرزند رامی‌دید. چون طفل به‌سرحد تمیزرسید بیل و کلنگی ازوالدهٔ ماجده طلب کرده دردامن آن کوه زمینی راقابل زراعت یافته گندم وسایر حبوبات زرع نمودوازهمان آب که به‌مرور زمان زیاد شده بود [۲۷۰ب] زراعت‌را سیراب‌می‌گردانید. جمعی ازاهل آن نواحی به خدمتش تردد آغاز کردند و اواز مجالست ایشان مکدّرخاطر می‌بود. تایک‌روز به‌سبب تقصیری که‌از آن‌جمع‌درو‌جود آمده‌بود در بارهٔ ایشان دعا کرده ونقود وحبوباتشان مجسم بسنگ شد وتااکنون‌در آن‌صحرا مانده و مشاهدهٔ ارباب بینش است ودرمیان طوایف‌انام شیخ کرامت دثار به **شیخ‌حاجی کوه‌زاد** اشتهار یافته است.

حکایت - در کتاب افادت ایاب «حبیب‌السیر» مرقوم است که **مولانا سیمی نیشابوری** ازانواع فضایل‌مثل‌نظم اشعارومعمااوانشا وخط بهرهٔ تمام‌داشت ودریک‌روز دوهزار بیت نظم کرده بنوشت. بنابر آن این‌بیت رادرنگین‌انگشتری خودنگاشت.

شعر:

یك روز به مدح شاه پاکیزه سرشت

سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت

وهمچنین درخوردن طعام شهرت تمام داشت . روزی شخصی درمجلسی گفت که مولاناسیمی بیست من خرما می‌تواند خورد ودیگری‌ازین معنی استبعاد کردو ۵ با هم به مبلغی شرط بستند و بیست من خرما برداشته به‌خدمت مولوی شتافتند . [۲۷۱الف] اتفاقاً در آن روز مولانارا ضعفی بود وتکیه داشت . مع‌ذلك چون‌سبب آمدن‌آن دوعزیزرا معلوم کرد گفت‌خرمارا نزدیك‌به‌فراش من‌نهید تاببینم که مهم بکجا می‌رسد وچون به‌موجب فرموده عمل نمودند دست اززیربالاپوش بیرون می‌آورد ومشت مشت خرما برمی گرفت ومی‌خورد تاهیچ نماند. آنگاه ازآن دو کس ۱۰ پرسید که بادانه شرط بسته بودید یابی دانه. گفتندهیچ کس خرما را بادانه نمی‌خورد. گفت من‌همه رابادانه خوردم تااختلاف درمیان شما پیدا نشود .

حکایت - برطباع آفتاب شعاع اصحاب فضل وهنرفروغ این‌معنی‌نور گستر خواهد بود که جماعتی از **اعراب‌حویزه**[۵] که ایشان را **مشعشع** گویند به‌الوهیت حضرت شاه ولایت پناه علی‌مرتضی علیه التحیة‌والثنا قائل‌بوده‌اند اززمان سابقه‌الی ۱۵ للآن بعداز مبادرت به‌عبادت ذکری که معهودآن قوم است ایشان را کیفیتی طاری می‌شود که درآن حالت مطلق تیغ و تیربربدن ایشان تأثیرنمی کند. چنانچه قبضهٔ شمشیر در زمین فرو برده شکم برنوکش نهاده قوت می کنند ولفظ علی‌الله برزبان می‌رانند تا آن شمشیر مانند کمان [۲۷۱ب] خم می‌شود و یامی‌شکند . ودراکثر اوقات‌حاکم آن‌طایفه‌یکی‌ازساداتست‌ودراوایل‌طلوع آفتاب دولت‌اعلیحضرت‌خاقان ۲۰ سلیمان شان ابوالبقاشاه‌اسمعیل صفوی‌موسوی‌بهادرخان شمّه‌ای ازضلالت‌آن‌طایفه به‌مسامع جاه وجلال رسیده دفع شرّ آن جماعت بر ذمهٔ همت پادشاه ظفر قرین واجب نمود. بنابراین بعدازفتح دارالسلام بغداد اعلام‌هدایت اعلام به‌جانب حویزه افراخته گشت . چون این خبر به حویزه رسید **سلطان فیاض** که برمسند حکومت متمکن بود وقوم **مشعشع** به‌الوهیت فیاض که ازفیض عنایت حضرت عزت‌بی‌بهره

بود درآن اوان اعتراف داشته واورقم نسخ براحکام شریعت غرّا کشیده بادیهٔ ضلالت
وغوایت می‌پیمود وبالشکری که به نوك سنان مغفرمهرازفرق سپهر ربودندی ازشهر
بیرون آمده مستعد قتال وجدال بایستاد. غازیان عظام وحامیان حوزهٔ اسلام به یمن
دولت پادشاه اسلام در حملهٔ اول فیّاض را با بسیاری از قوم او برخاك هلاك انداخته
بقیة السیف مشعشع دربلادوامصارمتفرق شدند وحالاجمعی دربصره متوطن و متابعت ۵
مذهب [۲۷۳ الف] حق ائمهٔ اثنی عشرمی نمایند .

درسنهٔ اثنی وثمانین والف که این ضعیف ازراه بصره متوجه هندوستان بود و
به جهت رسیدن موسم قریب هفت ماه درآن بلده اقامت نموده درآن حین قرامصطفی
پاشا حاکم آنجا طرح جشنی انداخته قوم مشعشع راطلب کرده امرفرمودتاقریب
پنجاه خروارهیمه درمیدان حاضرساختند وچون آفتاب جهانتاب به نهانخانهٔ مغرب ۱۰
شتافت مقررنمود تاآتش درآن هیمه زدند وبعد از آنکه نیران آتش بلند گردید
آن جماعت را به آتش بازی امرنمود. ایشان که قریب یکصد نفر بودند به ذکری
که معهود ایشان بود قیام نموده یك یك وجد کنان به میان آتش رفتند و کنده‌های
نیمه افروخته‌را برداشته دردهن می‌بردند وازدهن آتش افشانده درمیان آتش خفتان
وغلطان ووجد کنان به ذکر اشتغال نمودند، تاآنگاه که تمامی آن آتش را به‌دست و ۱۵
دهان معدوم ونابودساخته خاکسترهارا به‌باد بردادند. واین امرغریب کـه ازغرایب
حکایاتست مسود اوراق خود مشاهده نموده. ومشهور است که آن جماعت آب دهن
خودرا به‌دهن هر کس که کنند بعداز آن آن شخص حالی بهم می‌رساند که آتش اورا
نمی‌سوزاند.

[۲۱۳ ب] **حکایت** - در «نگارستان» مذکوراست که درشهورسنهٔ ثمانین و سبعمائه ۲۰
حضرت صاحب‌قران گیتی‌ستان بنابرانتقام والی خوارزم از سمرقند حرکت نموده
امیرزاده میرانشاه راقراول گردانید. شاهزاده چون به‌منزل سه‌پایه که یکی ازمنازل
راه‌خوارزم است رسید بنابر فرط حرارت آفتاب خواست که یکدم در آب جیحون
نشیند ودرّ قیمتی در گوش داشت ، بیرون کرده خواست که به‌یکی ازملازمان سپارد

ناگاه از دستش خطاشد و بدریایی که مانند عمان است افتاد. امیرزاده از روی تفأل بغایت درهم شدوحاضران ازآن حالت قرین صد گونه ملالت گشتند. صاحب «فتوحات» که خود بەرأی‌العین مشاهدۀ آن احوال‌نموده‌ذکر کرده که بعدازساعتی درّ مذکور برسرنی پاره ازآب بیرون آمد. شراب‌دار را نظربرآن‌افتاد وفریاد بر آورد که اینك درّ. شخصی در آب رفته گرفت و یکی‌ازارباب نظم دراین باب گفته:

قطعه:

دری که نمودی در شب چون مهتاب
از گوش شهنشاه در افتاد بـه آب
تـا خـاطر نازکش ملالت نـبرد
نی پارەای آورد ز دریا به شتـاب

[۲۷٤الف] برضمایراولوالبصایرپوشیده‌نماند که دربلدۀ حیدرآباد فردی از افراد واقعات هندوستان که مرقوم شده بود،که صورت آن بەنظر کیمیا تأثیرپادشاه حشمت‌تمکین‌دهلی رسیده مسود اوراق مطالعه نمودچون خالی از غرابتی نبود به همان عبارت‌درین صفحه ثبت گردید.

اول- آنکه در صوبه مالوبه بەخانۀلاله‌نام گازری دختری‌حامله بود، بەتاریخ پنجم ذی قعدۀ سال نهم‌جلوس میمنت مأنوس خاقان جهان عالمگیر پادشاه بچەای زاد که شش پاودم داشت ودرسراومقداریك انگشت شاخی بود. بەمجرد برآمدن از شکم دانه و کاه می‌خورد وشیرنمی‌خورد.

دیگر- درموضع بوربه سه کروهی[۱] احمدآباد بەخانۀ خسرونام‌زرگردختری متولد شد بهمان تاریخ که یك پستان کلان داشت وازآن شیر برمی‌آمد و درپـای بیست انگشت داشت وتمامی موی اوسفید بود وهردو گوشش سوراخ کلان بود.

دیگر- در همان ایام در کشمیربەموضع بحور که تاشهرسه کروه است بەخانۀ لاله‌نام کشمیری فرزندی متولد، شددوسر و چهارپای داشت وقداویك ذرع‌بود.

دیگر- در همان تاریخ امیر خان صاحب صوبه کابل [۲۷٤ ب] خربزەای

۱- کروه = ثلث‌فرسخ (فرهنگ نفیسی).

پاره کرد . درمیان خربزه به‌مقدار ده انگشت ماهی بر آمد.

دیگر - در خانپور به‌خانهٔ پرهنر[1] نام حجام دختری‌متولد شد سه‌سرداشت واز هرسه دهان شیرمی‌خورد ودودست ودوپای داشت تا سه روز زنده ماند و بعد از آن در گذشت .

دیگر - در چکلهٔسرهند لالوی پتیاری دوزن‌داشت، هردو حامله بودند. ازیك ۵ زن پنج فرزند متولدشد وازدیگری‌یك‌فرزندمتولد شد که دوسروچهارپای ودودست داشت وسوراخ اسفل نداشت، آنچه شیر می‌خوردازدهان او بیرون می آمد . بعد از چند روزدر گذشت.

دیگر - درملتان ماهی گیران برای گرفتن ماهی به‌دریا رفته‌بودند.یك ماهی دو کس [از]ماهی گیران‌را گرفته‌درآب برد. امان‌الله‌پسر تربیت‌خان سوارشده بالای ۱۰ دزیارفته برای برآوردن ایشان . ماهی گیران‌را جمع نموده دام درردریا انداختند. آخرالامر به هزار دشواری ماهی مذکور برآمد همین که شکم ماهی پاره نمودند هردوماهی گیرزنده‌برآمدند. طول آن‌ماهی باندازهٔ ده‌ذرع [۲۷۵الف] وعرضش سه ذرع‌بود.مستورنماند که‌آنچه در فرد واقعات‌هندوستان مرقوم بود به‌همین‌شرح بود که‌تحریریافت. اکنون‌خامهٔ‌بلاغت نژادعنان‌بیان‌به‌صوب‌بعضی‌ازاخبار دیگرانعطاف ۱۵ می‌دهد.

برخواطر ارباب بینش مخفی نماناد که در زمان سلطنت‌اعلیحضرت خاقـان دارا حشمت فریدون شوکت قدرقدرت قضا صولت برجیس سعادت خلاصهٔ ملـوك عالم زبدهٔ سلاطین بنی‌آدم خسرو خورشید مکان ابوالفتح شاه طهماسب بهادر خان سوانح غرابت‌آیین ووقایع عبرت قرین به‌اقتضای‌فلکی روی نموده ومؤلف«تاریخ ۲۰ عالم‌آرا » مفصلامرقوم قلم فیروزی رقم گردانیده. خلاصه‌ای ازآن به‌مقتضای مقام لازم‌نمود که دراین اوراق مثبت گردد .

دیگر - آنکه درسنهٔ ست‌وخمسین‌وتسعمائه درپنج‌قریه‌ازقرای ولایت قائن‌من اعمال خراسان زلزلهٔعظیم وقوع یافت، چنانچه سه‌هزار کس درزیرخاك مانده‌به‌راه عدم شتافتند. مشهوراست که **مولاناباقی** قاضی‌آن ولایت در علم نجوم مهارت تمـام

1- **نسخه وزیری:میرهنر**

داشت ودریکی ازقرای خمسه می‌بود. به‌اهل آن مکان‌خبرداد که ازاوضاع فلکی و
تأثیر کواکب امشب زلزلهٔ عظیم وقوع خواهد یافت . احتیاط مقتضی آنست که از
ده بیرون رفته درخانه‌ها توقف مکنید . مردم ده [۲۷۵ ب] سخن او را مسموع
نداشته قاضی بامتعلقان خود بیرون رفته تانصف‌شب‌درصحرا بود. ازسرما متأثرشده
۵ به‌مبالغهٔ فرزندان به‌ده آمد وهمان ساعت زلزله واقع شدوقاضی‌باهمه فرزندان و
متعلقان درزیرخاك مانده به‌عالم‌بقارفتند.

دیگر- درسنهٔ ثمانین‌وتسعمائه آتشی‌در آسمان درسمت‌قطب شمالی ظاهرشده‌تا
مدت نه ماه امتداد یافت وبعدازآن غایب گردید.

دیگر- درهمین سال در ولایت قاین خراسان دانه‌ای شبیه گندم ازآسمان
۱۰ بارید وخلایق جمع کرده ازآن نان پخته تناول کردند.

دیگر - درشهورسنهٔ‌اثنی‌وستین‌وتسعمائه‌جمعی قلندران بی‌سروپاولوته‌خواران
هرزه درادربیلاق سورنق سلطانیه درلباس‌عقیدت‌وحسن اعتقاداسناد مهدویت‌به‌خاقان
فریدون حشمت کردند. هرچندآن حضرت به‌دلایل‌قاطعه خواستند که ایشان ازین
عقیدت فاسده بازآیند رجوع‌نکردند. آخرالامر منجر به‌آن شد که پادشاه دین‌دار
۱۵ شریعت پروردرمقام سیاست آن گروه درآمده مقررفرمودند تافراشان سر یك‌یك را
به‌ضرب تخماق کوفته‌به‌دیارعدم می‌فرستادند ، ودیگری به همان کلمات[۲۷۶الف]
لاطایل زبان گشوده ازآن عقیدهٔ فاسده رجوع نمی کردند تاتمامی آن‌جماعت که
چهل نفربودند به‌سیاست رسیدند.

دیگر - درسنهٔ خمس وستین وتسعمائه‌سیل عظیم به‌قزوین آمدتاموازی دوهزار
۲۰ خانه از«محلهٔ درب ابهر»ازممرسیل‌خراب‌شد.

دیگر- درسنهٔ احدی و ثمانین و تسعمائه در دارالارشاد اردبیل علت طاعون
شیوع یافته تاموازی سی‌هزار کس تلف شدند.

این بودنکته‌ای‌چند ازغرایب ایام حشمت وسلطنت آن پادشاه عدالت دستگاه
که‌درین اوراق مرقوم گردید . اکنون کمیت واسطی نژاد قلم به ذکر بعضی از

غرایب جهان که در کتب متعدده به‌نظر رسیده در تکاپو درمی‌آید.

حکایت - در «نگارستان» مسطور است که صاحب «تاریخ قوام‌الملکی» از ابو-علیٔ نقل نموده که وقتی درحوالی جرجان آهن‌پاره‌ای که به‌وزن یکصدوپنجاه من بود ازهوا بیفتاد، چنانچه‌اهالی آن‌حوالی آوازی غریب شنیدند و آن را نزدوالی جرجان بردند و سلطان محمود چون آن خبر را شنید [۲۷۶ ب] قدری از آن‌طلب نمود. ۵ هرچند خواستند که چیزی از آن جدا کنند نتوانستند. آخر به تدبیر آهنگران ماهر قطعه‌ای از آن شکستند و نزدسلطان‌بردند وچندان که جهدنمودند که‌شاید‌تیغی از آن بسازند اصلا صورت‌نبست، چه اجزای آن برمثال دانه‌های‌جاورس به‌هم متصل بود درغایت صلابت.

ایضاً - درهمان کتاب مرقوم است که ابن‌جوزی نقل نموده که درسنهٔ عشرین ۱۰ واربعمائه درحینی که سلطان محمود‌غزنوی به‌عزم‌تسخیرعراق درحوالی ری‌منزل نموده بوددرنواحی بغداد تگرگی عظیم بارید. یکی از آن‌جمله به‌وزن زیاده ازصد رطل بود ودرصورت شبیه بود به گاوی که خفته باشد و چون به‌ضرب تمام برزمین خورده بود موازی یك گز درزمین فرورفته بود.

ایضاً - درهمان کتاب مزبوراست که‌صاحب «جامع‌الحکایات»[۱] نقل نموده ۱۵ که دوستی مراحکایت کرد که وقتی با جمعی‌ازیاران‌به‌سفری می‌رفتیم، گذرما بر بیشه‌ای افتاد. یکی ازرفقا گفت که‌به‌خاطرم چنان‌می‌رسد که سبعی مرا به سرپنجهٔ قهر[۲۷۷الف] خواهدبرد، توقع آنکه‌این پرتال[۲] ودرازگوش مرا به‌اهل‌وعیال من رسانید. ماسخنان‌اورا حمل‌بروسواس کرده‌اورادل آسامی کردیم. ناگاه‌شیری ازبیشه بیرون آمده‌بروی‌حمله کرد. وی ازمرکب به‌زیر آمدو کلمهٔ‌شهادت‌برزبان‌راند. شیر ۲۰ اورادرربوده به‌سوی‌جنگل برد. همگنان‌از وقوع آن‌حال‌متأسف گشته‌به غایت‌ملول و محزون گشتیم وچون به‌شهرخود رسیدیم متروکاتش رابرداشته به‌درخانهٔ او بردیم

۱ـ منظور ترجمهٔ فارسی الفرج بعدالشدة است

۲ـ اسباب‌وسامان‌اسب‌سواری، ولغت مأخوذازهندی‌است(فرهنگ نفیسی).

وحلقه بردرزدیم، ناگاه آن جوان خودش بیرون آمد. از دیدنش حیرت روی نموده
موجب خلاصی اوراسؤال کردیم . وی گفت چون شیرمرا به‌درون بیشه برد آوازی
مهیب شنیده شد. مرا همانجا گذاشت و به‌جانب آن آوازتوجه‌نمود. من سر بر آورده
دیدم که باددی چون خودش درجنگست. فرصت‌راغنیمت‌شمرده آغازدویدن کردم
۵ وراه گریزپیش گرفتم ودراثنای فرار استخوان‌آدمی بسیار نموده شد و در آن میان
یکی چنان‌بنظرم آمد که نصفی ازوشیرخورده بودوهمیانی درمیان خود داشته و آن
همیان دریده و درمی چند ازان برزمین‌پاشیده، [۲۷۷ ب] من آن نقود را درهم
آوردم وخودرا به‌تك پا بدینجا رسانیدم.

ایضاً ـ مؤلف «نگارستان» ذکر نموده که‌صاحب کتاب «الفرج بعدالشدة» از
۱۰ قاضی ابوالقاسم تنوخی [۱] روایت می کند که وی گفت‌روزی در کوفه نزد ابـوعلی
عمروبن یحیی بودم که یکی ازغلامان‌اودر آمده فریادبرداشت که‌فلان‌وکیل مارادر
فلان موضع شیری در ربوده به درون بیشه برد. حاضران جملگی برفوت او اظهار
ندامت وتأسف کردند وابوعلی راتعزیت رسانیدند. وی گفت سبحان‌الله قبل‌ازین به
چندگاه هم درآن محل پدر اورانیز شیر برده بود . قاضی گوید که‌روزدیگر بازدر
۱۵ مجلس ابوعلی‌بودیم که وکیل مذکور به‌یکباردرآمدوسلام کرد. حاضران ازدیدن
اومتحیرشده‌حقیقت‌حال ازوسؤال کردند. وی گفت چون شیر مرا درربود ازخوف
آن‌حالت بیهوشی‌روی‌نمود. چون به‌خود بازآمدم و چشم گشادم خودرا درآن‌بیشه
تنهادیدم وتمامی اعضاوجوارح من سالم بود . فی‌الفوربرجستم وآغاز دویدن کردم.
ناگاه پایم بربدرهٔزری‌خورد، آن‌را برداشتم ودربغل انداختم وبه‌جانب مأمن تاختم
۲۰ وچون [۲۷۸ الف] ازآن‌محل خطیر بگذشتم سرآن را گشادم. مفصل‌زررا به‌خط پدر
خوددیدیم. این بگفت وآن‌را بیرون آورده پیش ابوعلی‌نهاد ابوعلی چون‌خط پدرش
رابدید شناخت ولوای تعجب وتحیر برافراخت.

دیگر ـ در همان کتاب مرقوم شده که صاحب «تاریخ گزیده» ازمؤلف «نزهة‌

۱ ـ اصل: موجی

القلوب» روایت کرده که درقزوین شخصی خربزه پاره کرد. در میان خربزه نوری برآمدچنانکه خانه روشن گشت وتاسه‌شبانه‌روزنورازآن خربزه‌میتافت‌ومردم فوج فوج به‌زیارت آن می آمدند .

ایضاً - درهمان نسخه مسطور است که درقزوین دختری تولد یافت که نیمهٔ زیرین اوبرشکل دختری بود ونیمهٔ بالایین اوازناف بالا دوپیکروچهار دست داشت ۵ ودوسروهمه متحرك بود وقریب پنج شش ماه آن‌طفل زنده بود.

ایضاً - مؤلف «نگارستان» گوید که مولانا قطب‌الدین علامه در شرح کلیات قانون ازمولانا جمال الدین ترکستانی روایت کرده که از دختر مولانا نجم‌الدین خوارزمی فرزندی در وجود آمد که سرش‌چون سر آدمی و بدنش چون بدن مار و یکدو ماه[۲۷۸ب] که درحیات بود نزدمادر آمدی‌وشیرخوردی و بعد ازان خودرا ۱۰ درحوض‌آبی که در آن حوالی‌بود انداختی وشناوری کردی ودر میان‌آب میبودی و چون گرسنه شدی بازنزد مادر آمدی وبه‌شیرخوردن مشغول گشتی. آخر به‌فتوای علما مقتول گردید.

حکایت - مؤلف کتاب «حبیب‌السیر» در مجلد ثانی مرقوم کلك‌وقایع نگار گردانیده که سلیمان بن عبدالملك بن مروان که از جملهٔ خلفـای بنی امیه است ۱۵ براکل وشرب به‌غایت حریص بود، چنانچه هرروز احشای سی‌بره بریان‌وباسی‌نان تنك به کارمی‌برد وچون شیلان‌می کشیدند بیش‌از هریك‌ازحضار مجلس طعام می‌خورد ومی‌فرمود تا شبها طبقهای حلوا بربالای سرش می‌نهادند ودرهرمحل از شب که بیدارمی‌شد ازآنها تناول می‌نمود.

وهم در آن کتاب مسطور است- والعهدة علیه- که‌سلیمان‌روزی صد رطل‌طعام ۲۰ خوردی به‌سنگ عراق وبسیار بود که مرغ بریان گرم پیش اوآوردندی و او صبر نکردی تاخنك شود ، به‌آستین مرغ را گرفته بخوردی .

[۲۷۹الف]**حکایت** - درهمان کتاب‌افادت‌ایاب‌مرقوم است که‌چون حجاج‌بن یوسف‌ابن‌ابی‌عقیل ثقفی متولد شد مخرج‌اسافلش مسدودبود. به‌مشقت آن‌را سوراخ کردند وآن مولود عاقبت تا محمود پستان دردهان‌نمی گرفت تاشیطان علیه‌اللعنة

به صورت طبیبی ظاهر شده گفت که بزغاله‌ای را کشتند و خونش را در حجاج مالیدند
و روز دیگر بزی بقتل رسانیدند و حجاج را در خون آن نشاندند و روز سیم ماری کشته
آن طفل را به خونش ملطخ ساختند. بعد از آن حجاج شیر خورد و هم در عهد صبی
پیوسته تمنای خونریزی و فتنه انگیزی می‌داشت و گاهی می گفت هیچ چیز نزد من
۵ لذیذتر از قتل نیست و در ایام حکومت مردان و زنان را در یک زنجیر کشیده محبوس
می گردانید و زندان او سقف نداشت و در وقتی که به درک الاسفل شتافت پنجاه هزار
کس در زندان او بودند، سی هزار مرد و بیست هزار زن، و مردمانی که به تعیین و به فرمان
او به تیغ ظلم کشته شدند به صد و بیست هزار رسید و کمیّت مقتولان حروب را غیر از
علام الغیوب کسی نمی‌داند.

۱۰ [۲۷۹ب] **ایضا** - درهمان کتاب مسطور است که در سنهٔ تسع و ستین که عبدالملك
مروان به امر خلافت اشتغال داشت در بصره علت و باوطاعون شیوع یافت و در مدت
سه روز هر روز قریب هفتاد هزار کس قالب تهی کردند و در آن بلیّه بیست هزار عروس
از حجلهٔ ناز بشبستان عدم شتافتند.

ایضا - درهمان نسخهٔ شریفه مکتوب است که در آن ایام که مالك بن دینار در بلدهٔ
۱۵ بصره مقیم بود و در حینی که به قرأت کلام پروردگار اشتغال داشت مردی به نزد او
آمده گفت یا ابا یحیی دعا کن درحق ضعیفه‌ای که چهار سالست که حامله است و حالا
به کرب و تعب شدید گرفتاری دارد. مالك دست به دعا برداشت و آن مرد رفته بعد از
ساعتی باز آمد و بر گردن او پسری چهار ساله که دندانها داشت به نظر مالك
رسانید.

۲۰ **حکایت** - درجلد دویم کتاب «حبیب السیر» مرقوم قلم وقایع نگار گردید که
سلطان محمد بن سلطان ملکشاه سلجوقی پادشاهی بود به تأیید ربّانی مؤید، نصفتی
شامل و مرحمتی کامل[1] داشت. [۲۸۰ الف] در بدایت جلوس آن خسرو بناموس
ایاز و صدقه غلامان سلطان ملکشاه بن برکیارق را به پادشاهی برداشته لشکری
بسیار فراهم کشیدند و لوای مخالفت ارتفاع دادند و مستعد تهییج غبار فتنه و نزاع

۱ـ اصل: شامل

گردیدند. سلطان محمد باسپاه کثیرالعددمتوجه ایشان‌شد. در حین تلاقی فریقین و تساوی صفین ابرپاره‌ای بهیأت‌اژدهائی که آتش‌از دهانش می‌بارید برزبرسر لشکر ایازوصدقه‌نمودارشد. بنا بر آن‌مخالفان‌ترسیده فریادالامان‌برآوردند وسلاح‌افکنده به موکب همایون سلطان محمد پیوستند و ایاز وصدقه را گرفته بـه سلطان محمد سپردند وفتنهٔ مخالفان فرونشست. ۵

حکایت - در«نگارستان» مسطوراست که اقضی‌القضاتی‌قاضی میرحسین‌یزدی ازمولانا جلال‌الد[ین‌د]وانی واوازسید عبدالرحمن‌ایجی و او ازشیخ برهان الدین موصلی‌روایت کرده که ازمصربه‌مکهٔ معظمه‌می‌رفتیم ، دریکی‌ازمنازل ماری بزرگ ظاهر گشت. مردم ارادهٔ کشتن آن کردند. پسرعم‌من‌پیش‌دستی کرده مار را بکشت، ناگاه او را در ربودند ومردمان درعقب او سوار شده دوانیدند، [۲۹۰ ب] عاقبت ۱۰ مأیوس‌شده‌باز گشتندواوازنظرها ناپدیدشد. همگنان‌را حالتی‌غریب دست داده نماز عصرهمان‌روز وی پیدا شد در کمال سکینه ووقار. احوال ازوی‌پرسیدیم. گفت مرا جنیان چنانکه دیدید به‌میان‌خودبردند ویکی‌درمن‌آویخت که برادرمرا کشته‌ای و دیگری گفت پدرمرا. پس مرادرمیان گرفته غوغامی کردند . یکی ازایشان‌خودرا به‌من ملحق ساخته گفت بگوانا بالله وبالشریعةالمحمدیه. پس‌مرا بردند نزد مردی ۱۵ بزرگ واوبرمسند نشسته بود به اطلاق من اشارت کرد و گفت‌بااوچه دعوی‌دارید. یکی دعوی خون پدر کرد. من انکار کردم وماجرای کشتن‌ماررا ازبدایت‌تانهایت عرض نمودم. پس آن بزرگ روی به‌ایشان‌آورده گفت‌دست از وی بدارید چه‌من‌از حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: من تزی بغیر زیه فقتل فلادیة‌ولاقود.[۱] ۲۰

حکایت - صاحب کتاب « عجایب‌البلدان » آورده که درسنهٔ تسعین ومأتین‌از کوفه خبرآمد که بادی زرد بر آمدوبماند تا وقت غـروب . پس‌از آن باد خاک‌سیاه شد، [۲۹۱ الف] پس تگرگی بیارید هریکی صدو پنجاه درم و برق ورعدمتواصل شد، وبه‌دیه احمدآبادسنگی سفید وسیاه مختلف‌الالوان بیارید.

۱- اصل : من‌تزلی بغیر زیه نقل فلادیة ولافور ، نسخهٔ وزیری : من یری بغیرزیه فقتل فلادیة ولاقود (تصحیح‌از آقای محمدتقی دانش‌پژوه است)

وایضاً صاحب همان کتاب گوید که ازمردی ثقه شنیدم که گفت در قـزوین نشسته بودم ـ ابری بر آمد ورعدی، پس سنگی افتادومتعاقب آن دیگری وهر دو یکسان بودند. پس از آن خبر آمد که دریکی از قری سنگ بارید وخلقی بسیاراز آن هلاك شدند .

۵ **حکایت** ـ در «عجایب المخلوقات» مسطور است که مردی درصحرائی می‌رفت. مرغی رنگین دید، خواست که آن‌را بگیرد. برخاست[1] ازپس‌وی بدوید و مرغ می‌پرید تادرچاهی رفت. مرد جامه بر کند ودرچاه رفت ۰ مرغ راندید . بیرون آمد جامه‌های وی‌را برده بودند. داخل شهرشد برهنه. درخرابه‌رفت. بوغچه‌ای دید، باز کرد، قباو کلاهی‌دید نیکو . گفت‌این‌از کراماتست‌ودرپوشیدوبه بازاررفت. وی را ۱۰ بگرفتند و گفتنداین‌جامه‌و کلاه ازآن‌ملك‌است که‌تودزدیده‌ای. هرچند جزع کرد سود نداشت واورا آورده بردار کردند تابمرد.

حکایت ـ ملك‌زاده‌به‌جهت[۲۹۱ب]صید‌درصحرا‌ازسپاه‌وامرا جداافتاد. ناگاه زنی‌رادید‌درنهایت‌حسن وجمال ولباسهای نیکو، وی را براسب خودنشانید تابه منزل برد. پای‌وی‌رادید که مانند‌اسب سم‌داشت. بترسیدواسب‌دوانیده خودرا به‌قبیله‌رسانید ۱۵ و گفت الامان ازدست‌این شیطان ودرخیمهٔ‌یکی‌داخل‌شد. زن درقفای او به‌خیمه‌داخل شد و گفت این‌شخص شوهـرمنست وازپیش‌من گریخته ۰ صـاحب خیمه گفت ای ملکزاده اگرتواین‌زن‌را نخواهی من‌اورا نگاه می‌دارم . ملك‌زاده رفت و آن زن در خیمهٔ آن شخص ماند و چون شب درآمد با یك دیگر بخفتند . چون‌نیم‌شب شدزن برخاست[1] و شکم آن مردرا شکافته احشای اندرون آن مردرا بخورد و به‌راه خود ۲۰ رفت.

حکایت ـ در«روضة‌الشهدا» مسطوراست که‌در آن‌وقت که‌اهل کوفه‌وشام‌خنجر کین ازمیان کشیده در زمین کربلای معلّی حضرت اباعبدالله‌امام حسین‌علیه‌السلام راشهید ساخته بفرمودهٔ عبید زیاد سر آن سرور را به شام می‌بردند. چـون دراثنای طریق به‌موصل رسیدند دریك فرسخی شهرفرودآمده سرمبارك آن امـام معصوم را

۱ـ اصل: خواست

بر بالای سنگی گذاشتند. قطره‌ای خون [۲۹۱ الف] تازه از سر مبارك شاهزاده آنجا چکید، هرسال روز عاشورا از آن سنگ خون تازه جاری شده مردمان از اطـراف و جوانب در آن مکان جمع گردیده به‌مراسم مصیبت قیام می‌نمودند و همچنین می‌بود تازمان عبدالملك بن‌مروان. او گفت تا آن‌سنگ را از آن مقام برداشتند و دیگر کسی از آن نشان نداد.

۵

ایضاً - درهمان کتاب مرقوم‌است که در بعضی بلاد روم در کوهی صورت‌شیری است‌ازسنگ تراشیده، هرسال درروزعاشورا ازدوچشم آن شیردوچشمه آب تازه‌تاشب روان می گردد ومردم درحوالی آن مجتمع می گردند و تعزیت اهل بیت می‌دارند وازآن‌آب می‌خورند و به‌خانه‌های خـود به رسم تبرّك می‌بـرند والی یومنـاهذا برجاست، **شعر:**

۱۰

کوه ازحسرت‌آن تشنه‌لبان می گرید

بحر از غیرت آن تشنه لبان می‌جوشد

حکایت - در بعضی‌از کتب‌اهل سیر مسطوراست که درشهورسنهٔ اربع‌واربعمائه شبی ستارهٔ نورانی ظاهرشد [۲۹۱ب] و مدتی از پرتو آن تمامی شهر روشن گشت و چون روز منور گردید و اثرش آن بود که هم در آن ایام کافهٔ انام به‌بلای قحط مبتلی شدند، **شعر:**

۱۵

قحط‌تاحدی که‌خلق‌ازفرط‌بی‌قوتی‌چوشمع

جسم خودرا سوختی‌بر آتش وبردی‌به کار

وهرروزقرب‌صد هزارنفرازفقدان نان جان می‌دادند.

حکایت - ابن جوزی دریکی ازمؤلفات خود آورده که درزمان خلفای بنی‌عباس دریکی‌ازلیالی‌سنهٔ [۱] ستاره‌ای‌چنان بدرخشید که بی‌شایبهٔ اغراق همچون‌آفتاب‌تمامی روی زمین‌راروشن ساخت وبعدازآن‌صدائی شدید چون‌صدای رعد مسموع اهل عالم گشت ودرهمان ایام بلیّهٔ عظیم‌روی نموده جمعی کثیر به‌دیار عدم شتافتند.

۲۰

۱ - اصل: سفیدست

[۲۹۲ الف] فصل ثالث

در ذکر بعضی از حکایات غریبه و روایات عجیبه
و بیان بعضی از اسباب حشمت پادشاهان ماضیه
و آن مبین است بر چند حکایت

۵ آورده‌اند که دقیانوس در زمان سلطنت بفرمود تا کوشکی بنا کردند، طول آن یك فرسنگ و عرضش نیم فرسنگ بود و دو هزار ستون داشت از زر سرخ و هزار در داشت و روغن قندیلها از یاسمین بود و در آن کوشك خانه‌ها ساخته از هر جانبی هشتاد دریچه گذاشته بودند چنانکه بامداد که آفتاب بر آمدی تا هنگام فرورفتن شعاع آفتاب در آن کوشك بودی و در آن خانه تختی از زر سرخ که پایه‌های آن از نقرهٔ خام بود نهاده

۱۰ بودند مکلل به جواهر و هزار کرسی زرین در پیش تخت و هزار از جانب راست و هزار از جانب چپ گذاشتند و در هر گوشه چند گوهر شب چراغ بود که در شب تاریك چون چراغ برافروختی و صد غلام ماه روی زرین کمر داشت که تاجهای زرین بر سر نهاده در پیش تخت ایستادندی و حلقه‌ها در دست و پا کرده هر یك [۲۹۲ ب] عمودی از زر سرخ به دست گرفتندی و شش غلام دیگر داشت از خاصان سه در دست راست و سه در

۱۵ دست چپ بر کرسیها نشستندی و یکی جام گلاب و دیگری مرغی در دست داشت و پیش دقیانوس ایستاده دقیانوس نگاه به آن مرغ کرده آن مرغ از دست غلام برخاستی[1] و خود را بر آب گلاب زدی که به مشك آلوده بود و بر بالای سر دقیانوس پر بر هم زدی و آن گلاب و مشك بر سر دقیانوس ریختی. آن ملعون ازین جهان مغرور شد و دعوی

۱ـ اصل: خواستی

خدائی کرد.

حکایت - بعضی ازمورخین ذکر کرده‌اند که‌نمرودمردود را هفت شهر بود و به‌فرمان اوحکما برهردرشهری طلسمی‌جیب وغریب بسته بودند. بردرشهراول بطی ساخته بودند که هر گاه غریبی‌ازدرشهری درآمدی ازآن بط آوازی برآمدی که همهٔ شهر شنیدندی وتفحص‌نمودندی که تا که‌آمده است. وبردرشهردوم طبلی‌ساخته بودند که ازهر که چیزی گم شدی دمامه برآن طبل خوردی وازآن طبل‌آوازی بر آمدی که گم شده در فلان موضع است وفلان کس بـرده‌است [۲۹۳ الف]. و در شهرسیم آینه‌ای ساخته بودند که هر کرا مسافری مفقود بودی چون درآینه نظر کردی مسافرخودرا درهرجا که بود معاینه دیدی . و درشهر چهارم حوضی ساخته بودند که نمرود مردود هرسال‌یك‌روز معین برلب‌آن حوض جشنی کردی و هر که به‌جشن آمدی نوعی شربت با خود بیاوردی ودرآن‌حوض ریختی، بعضی‌آب وبعضی گلاب وبعضی شربت و بعضی شراب وغیرذلك۔ و چون ساقی جام پر کردی برای هر کس همان برآوردی که‌آورده بود. ودرشهرپنجم‌غدیری ساخته بودند و شخصی برلب‌آن‌نشسته‌قطع‌خصومت کردی، به‌این‌نحو که‌هر گاه دو کس به دعوی‌آمدندی هردو درآب رفته هر کدام‌ادعوی باطل‌بود غرق شدی. وبردرشهرششم درختی بود که اگریك کس تاهزار کس درزیرآن درخت ایستادی سایه به‌همه انداختی‌واگر ازهزاریك کس زیاده‌شدی همه درآفتاب بودندی. ودرشهرهفتم حوضی ساخته‌بودند که‌احیاناً اهل هرشهر نافرمانی کردندی جویی‌ازآن حوض جانب آن شهر گشاده شدی وآن‌شهر باتمام ساکنان غرق شدی.

حکایت - مورخین بلاغت‌شعارمرقوم‌قلم فیروزی رقم نموده‌اند که [۲۹۳ ب] خسروپرویزرا تختی بود که‌آنرا طاوسی می گفتند وآن را درمدت‌ده‌سال صدوبیست استاد که هراستادی سی شاگرد داشته‌اند به‌اتمام رسانیده‌بودند ویك‌صدوچهل‌هزار میخ طلاونقره داشت که هریك از آن صدمثقال تا شصت مثقال بود که درآن تخت بکاربرده وبه گوهرهای قیمتی مرصع ساخته بودند ویك‌هزار گوی زرین که‌هریك

به‌وزن پانصد مثقال بوده از آن آویخته وصورت دوازده برج وهفت کوکب و اعمال ساعات بر آن نگاشته‌بودند.

دیگر سی هزار زین مرصع داشت وصد گنج هر گنجی موسوم به‌اسمی. یکی از آن‌جمله گنج بادآورد وسبب تسمیهٔ‌آن این بود که پادشاه روم دروقتی که خسرو ۵ عزیمت بلاد روم داشت وبالشکری که کوه و هامون‌از کثرت‌آن‌به‌تنگ‌بود در کنار دریای روم نزول نموده بود، باوجود آن خوف ودهشت بر پادشاه روم استیلا یافته جمیع خزاین‌خودرا درهزار کشتی‌نهاده‌به‌قلعه‌ای که‌دراقصای‌بلادروم بودمی‌فرستاد. باد عنان کشتی‌راازدست ناخدا گرفته‌به‌سمت‌معسکرخسرورسانیدو کارداران خسرو بالتمام کشتی‌هارا گرفته به‌نظرخسرورسانیدند[۲۹۴الف]وازاین‌جهت آن را گنج- ۱۰ بادآورد گفتند.

دیگر در شبستان اودوازده هزار کنیزك ماه روی بود که دیدهٔ دوربین فلك شبیه ونظیرایشان‌رادر آینهٔ خیال ندیده.

ودیگر یك هزارودویست زنجیر فیل داشت، و مقداری طلای دست افشار در سر کار او بود که بی‌عمل‌آتش‌هرچه می‌خواست‌از آن می‌ساختند.

۱۵ وپنجاه هزار اسب درطویلهٔ خاصه اوبود. ودوازده هزار شتر کارخانجات اومی کشید. واسب شبدیز که‌بر بادسبقت می گرفت مرکب سواری‌اوبود.

وایضاً در کتاب«فرهنگ» به‌نظررسیده که خسرو پرویز را جواهری بود که درسلسله بستی ودر دریاانداخته بعد ازلمحه‌ای‌بکشیدی مروارید وسایر جواهر که درآن مکان به خویش جذب کرده بیرون آوردی وآن جواهر را شاه گوهران ۲۰ نام بود.

وهرروز مقرربود که طباخان‌سر کاریك‌قاب‌طعام خاصه‌به‌جهت خسروترتیب نمایند و فرمانبران به موجب فرمان عمل‌می‌نمودند و اخراجات‌آن یك‌قاب طعام مبلغ ده هزار دینار می شد [۲۹۴ب] به حکم آنکه یك دانه مروارید که ده هزار دینار قیمت داشت سائیده‌در آن طعام به کارمی بردند.

غرض که چندانی ازاسباب حشمت خسرو در کتب متعدده به‌نظررسیده که طبع سلیم ازقبول آن امتناع می‌نماید، لاجرم دراین مقام به‌همین قدر اختصار شد.

حکایت - در «نگارستان» مسطور است که سلیمان بن عبدالملك بن مروان روزی ازجعفربرمکی نقل حکایتی طلب نمود. جعفر گفت روزی والی نخشب در کنار رود جیحون نشسته بود. ناگاه نگین انگشتریش که یاقوتی بودآبدارازدستش ۵ در آب افتاد. حاضران برفوت آن اظهار تأسف و ندامت کردند. وی گفت باکی نیست ودرساعت خازن راطلبیده گفت فلان صندوقچه رابیاور. چون خازن صندوقچه را حاضر کرد ازآنجا چیزی به شکل ماهی بیرون آورده درآب انداخت. بعد از لحظه‌ای آن ماهی آن دانهٔ نفیسه رابه‌دهن گرفته بیرون آورد. سلیمان ازاستماع آن حکایت به غایت تعجب نمود وقاصدی نزدحاکم نخشب روان کرد وآن را ۱۰ استدعا نمود. چون قاصد بازآمد و آن‌ماهی مصنوع را آورد صدق کلام جعفر به وضوح پیوست.

حکایت - [۲۹۵الف] درهمان کتاب مذکوراست که مهدی‌عباسی را انگشتری بود که ازخزانهٔسلاطین اکاسره به‌دست اوآمده بود، **شعر**:

که بودش نگینی در انگشتری ۱۵

فرو مانده از قیمتش مشتری

وآن‌را به‌ولد رشید خودرشید بخشید وآن جوهری بودشفاف ونورانی که درشب ظلمانی خانهٔ تاریك راروشن گردانیدی، وبه روایت صاحب «مروج الذهب» آن گوهر جبل‌نام داشت ورشیدآن رابه‌چهل هزاردینارخریده بود وبه‌عقیدهٔ صاحب «کامل‌التواریخ» مهدی آن را به صد هزار دینار خریداری کرده به‌رشید داده بود. ۲۰ اتفاقی درروزی که رشید بابعضی ازمخصوصان خود در کناردجلهٔ بغدادنشسته بود خادمی ازنزد هادی‌رسید وبه‌طلب آن پیغام‌رسانید. رشید ازآن خبرآشفته گشت و گفت من این‌همه ملك ومال میراثی بدو ارزانی می‌دارم واویك‌قطعه سنگی که‌نزد ارباب همت سنگست به من نمی‌تواند دید واز کمال طیش آن‌را درآب انداخت و

ازان قضیه مدت پنج‌ماه گذشته سلطنت‌وخلافت بروقرار گرفت. غواصان را فرمود تا آن را درآب طلب نمایند [۲۹۵ ب] وموضع آنرا بایشان نمود. قضارااول بار شخصی درآب فرورفت‌وآن دانهٔ آبدارراب‌دست آورده به‌نظر رشید رسانید.

ایضاً: درهمان کتاب مسطوراست که مأمون خلیفهٔ عباسی پوراندخت صبیهٔ حسن‌بن‌سهل[را] که درفم‌الصلح‌می‌بود به‌جهت‌خودخواستگاری‌نموده درسنهٔ تسع و مأتین عقدنکاح واقع گردید وحسن درآن عروسی آنچه نهایت تکلف بودبه‌تقدیم رسانید . ازآن‌جمله کاغذ پاره‌ها که درهریك اسامی ضیاع وعقاروجواری‌وغلمان و اصناف حیوانات مثل اسب واستر واشتر نوشته بودند بربنی‌هاشم واعاظم امراووزرا وسایر مردمان ازخواص و عوام نثار کرد وبدست هر کس هرچه ازآن کاغذپاره‌ها افتادی رجوع به وکیل حسن نموده آن را باز یافت کردی و نافه‌های مشك‌اذفرو بیضه‌های عنبراشهب ایثارنمود ودرحجلهٔ زفاف بوریاها ازسیم وزربافته انداخته بود ودوشمع ازعنبراشهب که هریکی به‌وزن چهل من بود درلگن زرین نهاده افروخته بودند [۲۹۶ الف] و در وقتی که مأمون بدان خانه درون‌آمد هزاردانهٔ مروارید که هریك مثل بیضهٔ عصفور بود برسراوریختند وصداق عروس آن بود که مأمون برای عروس قیام نماید وتامأمون درفم‌الصلح بود مأکول و مشروب تمامی طبقات لشکروعلیق‌دواب وسایر مایحتاج ایشان[را]ازسر کارخاصهٔ حسن‌می‌دادند. وفهم و دانش آن عروس به‌مرتبه‌ای‌بود که درحین‌زفاف حایض گردیده مأمون خواست که بااونزدیکی کنددختر نخواست که صریحاً ممانعت کند. فلهذا در دم‌این آیه بخواند «اتی‌أمر الله فلاتستعجلوه» مأمون به‌فراست دریافته دست ازو بازداشت، تاوقتی که وقتش بود. ودروقتی که حسن‌وفات یافت آن خبررا ازدختر پنهان‌می‌داشتند . ناگاه روزی به‌نزد مأمون رفت: مأمون‌بهراوقیام نکرد. دخترحسن‌فریاد برآورده گفت یا ابناه. مأمون پرسید که ازچه دانستی که پدرت باقی نمانده. گفت ازین که به‌جهت من‌قیام نکردی.

حکایتـ درنگارستان[۲۹۶ب] مرقوم‌است که اسباب و جهات معتصم خلیفهٔ

عباسی ازحد وعدبیرون بود. از آن جمله صدوسی هزار اسب اشهب وابلق درسر کار او جومی‌خوردند. ومؤید این قول آنست که وقتی فرمود تاتوبره‌های اسبان خاصهٔ اورا پراز خاك کرده به سامره بردند و در موضعی ریخته بالای آن خاك کوشکی ساختند. باقی جهات اورا برین قیاس توان کرد.

۵ **حکایت** - در «نگارستان» مرقوم است که حشمت سلطان ملکشاه سلجوقی به مرتبه‌ای رسیده بود که پیوسته چهل وهفت هزارسوار نامدارملازم رکاب نصرت‌آثارش می‌بودند ودرایام سلطنت دونوبت به تفرج مملکتش که ازانطاکیهٔ شام بود تاحدود خطاوختن و دریای مغرب که درجنب اسکندریهٔ مصراست [روان] گردید و درسنهٔ احدی وثمانین واربعمائه حج گزارد[1] و بنابر آن اقطاعاتش در جمیع بلدان

۱۰ پراکنده نگاهداشتندی تابه‌هرجایی که رسیدی علوفه وطغار[2] لشکر مستعد و مهیا بودی ومحصول املاك خاصهٔ آن سلطان عظیم الشأن هرسال مبلغ بیست ویك هزار تومان زرسرخ رکنی بود. وخرج درسر کارخاصهٔ اودرهرسال بیست هزار مثقال طلامی شده.

[۲۹۷ الف] **حکایت** - هم درآن کتاب مسطور است که ابوعلی شرفشاه که

۱۵ ازاولادبزرگوارجعفرطیار است رضی‌الله‌عنه‌خودواجدادش قریب به‌شصت سال حکومت قزوین کرده و ابوعلی را ثروتی وافر بوده واکثر مواضع و قصبات و مزارع و باغات ومستغلات[3] شهر ازآن اوواتباع اوبودوحاصل املاك خاصهٔ اوهرساله سیصد وشش‌هزاردینار زر سرخ می‌شد وراتبهٔ مطبخش هرروزسیصدمن نان وصدمن گوشت به‌وزن‌قزوین‌بود. وچون درشهورسنهٔ اربع وثمانین واربعمائه وفات یافت وارث او

۲۰ یك‌دختر بود. جمیع املاك واسباب مذکوره دراندك روزی ازدست اوهدررفته‌تلف شد، ودرآخر کارش به گدائی رسید ومحنت بسیارازجفای روزگار کشید. **شعر:**

مکن به مال تفاخر مناز بسیاری

به‌نعمتی که مصون نیست‌ازفناوزوال

۱- اصل: گذارد ۲- [= ساز و برگ سفر]

۳- اصل: مستقلات

ایضاً - درهمان کتاب افادت ایاب مذکوراست که خزاین ملك اشرف چوپانی به‌حدی رسیده بود که در وقت نقل وتحویل جواهر و زربرچهارصد قطاراستر ویك هزار قطار اشتر [۲۹۷ب] بار می شد و تمامی آن را از روی ظلم وتعدی از بیچارگان گرفته بود، **شعر:**

۵ از رعیت شهی که مایه‌ربود

بیخ دیوار کند و بام اندود

لاجرم دولت او در اندك روزی سپری شده حسب الفرمان پادشاه عادل کامل جانی بیك‌خان کشته گشت وتمامی آن نقود ولئالی به‌حیطهٔ تصرف آن پادشاه درآمد واین بیت که به‌غایت مشهوراست درین‌معنی به‌نظم آورده‌اند، **نظم:**

۱۰ دیدی که چه کرد اشرف خر

او مظلمه برد و جانیبك زر

حکایت - در«حبیب‌السیر» مسطور است که در شهورسنهٔ تسع و اربعمائه که سلطان محمود غزنوی عزم غزوهندوستان نمود به شهری که معبد اهالی دیار هند بود رسید ودرآن بلده ازغرایب وعجایب آن‌مقدارمشاهده کرد که شرح آن بگفتن ۱۵ ونوشتن راست‌نمی‌آید. ازآن جمله درآن شهر هزار قصر بود که از سنگ رخام و مرمر ساخته وپرداخته بودند و سلطان درصفت آن عمارات به اشراف غزنین نوشته بود که اگر کسی خواهد که‌مثل آن‌مواضع بنا نماید بعدازصرف صدهزاربار صدهزار دینار درمدت دویست‌سال به‌سعی استادان چابك دست [۲۹۸الف] به‌اتمام‌نرسد. دیگرآنکه پنج صنم یافتند اززرسرخ که درچشم‌خانهٔ هریك ازآن اصنام دو یاقوت ۲۰ تعبیه کرده بودند وهریك ازآن یواقیت به‌پنجاه هزاردینارمی‌ارزید. وبرچشم‌صنمی دیگر قطعه‌ای‌یاقوت بودبه‌وزن چهارصد مثقال. وعدداصنام‌سیمین آن سرزمین از صد متجاوز بود.

حکایت - درجلد دویم از کتاب «حبیب‌السیر» به‌نظراحقر رسیده که درآن-

وقت که صلاح‌الدین یوسف‌بن نجم‌الدین‌بن ایوب برمملکت مصر مستولی گشت و خزاین اسمعیلیه‌را که ازنقود نامعدود و جواهر زواهرواقمشهٔ نفیسه مالامال بـود تصرف نمود از آن‌جمله عصائی بود اززمرد وصدهزارجلد کتب‌نفیسه. باقی را برین قیاس باید کرد.

[۲۹۸ب] فصل رابع
در ذکر بدایع وغرائب جهان که در کتب متعدده به نظر احقر رسیده

درنگارستان مرقوم است که صاحب «نزهة القلوب» از کتاب مسمی به «مسالك الممالك» نقل کرده که واثق بن معتصم عباسی چون برسریر حکومت و خلافت متعلق گشت خواست تا برحقیقت سد یأجوج ومأجوج اطلاع یابد. بنا بر آن درسنهٔ ثمان وعشرین ومأتین سلام ترجمان‌را باپنجاه نفر به‌تفحص آن فرستاد وسلام ورفقا نزد صاحب سریر یعنی ملك باب‌الابواب که الحال به‌دربند باکواشتهاردارد رفتند. روزی ملك به‌تکلیف سلام مزبور را به‌شکاردریا بردودرحضوراوماهی بزرگی صید کرده ودراندرون آن ماهی زنی‌صاحب جمال عریان‌بیرون آمدو دست برروی‌می‌زد وموی‌می کند ونوحه می کرد ، بعد ازلحظه‌ای بمرد .

ایضاً - درهمان کتاب‌مسطوراست که‌صاحب «طبقات» گوید که درزمان واثق خلیفه‌درطرف شرقی آتشی پیدا شدوآوازی‌ازاومی آمد، چنانچه ازفروغ آن جمعی کثیرازخلایق به‌آتش هلاك‌محترق گشتند.

[۲۹۹الف] **ایضاً** - درهمان کتاب مذکوراست که‌درعهد انوشیروان آتشی در ارض بنی‌عطفان پیدا شد که هر که‌از آن‌حدود گذشتی سوخته گشتی، وبعضی اعراب آنرا به‌الوهیت پرستیدند. خالدبن سنان العبسی که‌در آن‌ولادعوت‌دین‌حضرت‌عیسی

علی نبینا وعلیه التحیة می نمود آن فرقه را منع فرمود و ازعذاب خدای تعالی ترسانید.
آن جماعت گفتند ما وقتی دین عیسی را قبول می کنیم که تو این آتش را دفع کنی. خالد
باده رفیق شفیق متوجه آن آتش شد وخودی دردست گرفته بر آن می زد و رفقا چنین
می کردند و آن آتش ازپیش ایشان گریخته به چاهی فرو رفت. خالد ازعقب آتش به
چاه درآمد و بعد اززمانی بیرون آمده عرق بسیار کرده بود، اما هیچ جایش نسوخته ۵
بود. دیگر از آن آتش اثری ندیدند.

ایضاً- در نگارستان مرقوم است که درسنهٔ اربع وثلثمائه درایام مقتدر خلیفهٔ
عباسی درقندهاردر برجی ازبروج آن گنجینه‌ای دیدند قرب هزار سر آدمی درو بود،
همه به زنجیر بسته، از آن جمله در گوش [۲۹۹ ب] بیست و نه سراز آنها رقعه‌ها بود
به ریسمان بسته. ونام آن کس بر آن نوشته وتاریخ نوشته‌ها سنهٔ سبعین هجری بود و ۱۰
آن سرها تا آن زمان تازه مانده بود.

ایضاً- صاحب «نگارستان» گوید که در «آثار البلاد» مذکور است که دراواخر
ربیع الاول سنهٔ تسع وعشر وستمائه درنواحی عزاز[1] که میانهٔ حلب وانطاکیه است
اژدهائی عظیم الخلقه که جثه‌اش مثل مناری بود سیاه فام و کثیر الشعر ظاهر شد و
ازدهانش آتش بیرون می جست، بهرموضع که رسیدی آنچه دران مکان بودی بسوختی. ۱۵
یکبار گذرش بر تراکمهٔ آن دیار افتاد. از آدمی ومواشی آن سرزمین آثار نگذاشت. اهالی
آن حوالی استغاثه به درگاه پادشاه لایزال بردند. به مقتضای مؤدای امن یجیب المضطر
اذا دعاه سهام دعای اجابت انجام ایشان به هدف مرام آمده ابری عظیم ظاهر گشت و آن
پیکر کثیر الضرر را از روی زمین درربود و بر روی هوا برد، چنانکه مشاهدهٔ همگنان
آن مکان گردید. ۲۰

ایضا- این حکایت در «نگارستان» مسطور است که صاحب «طبقات» گفته که درسنهٔ
ثمان و اربعین وستمائه [۳۰۰ الف] از خراسان به رسم تجارت به جانب هندوستان می رفتم.
اتفاقا در آن قافله با خواجهٔ مقبول القول معتمد الکلام المعروف به خواجه رشید الدین
حکیم بلخی رفیق شدم و تاملتان با او همراه بودم ودراثنای قطع منازل ومراحل گاه گاه

۱- اصل: عرار (تصحیح مبتنی بر آثار البلاد است).

ازنوادروقایع که مشاهده نموده بودوازغرایب‌سوانح که‌استماع نموده سؤال کردمی. روزی خواجهٔ مذکورنقل کرد که کودکی از ترمذ در فترات مغول بدست یکی ازنویینان به‌اسیری افتاده بودو آن مغول چون آثاررشدوقابلیت درودید دربندتوبیتش شد. چون به‌سن تمیزرسید زمام کل اختیارسر کارخودرا به کف اقتدار او نهاد وبر وجهی اورا مستقر گردانید که محسود امثال واقران شد. جماعت‌اقوام آن مغول بروحسد بردندونهال عداوت آن‌مسلمان‌فقیررا درزمین‌ضمیر نشانیده مترقب‌ومترصد وقت وفرصت می‌بودند . تاآنکه نویین مذکوروفات یافت. به‌دستوری که رسم‌وآیین ایشانست سردابه‌ای جهت آن مغول مرتب داشتند و بواسطهٔ انیسی که [۳۰۰ ب] که درآن‌مغاك مونس وجلیس اوباشد اندیشه‌هانموده درآخر قاصد جان‌آن‌مسلمان گشته گفتند چون این جوان درزمان زندگی دربندگی او بودورفیقی شفیقی بهتر ازو نداشت مناسب چنان است که به دستورحیات در گور نیز وظیفهٔ رفاقت‌و خدمت به‌جای‌آورد . همگی حساد بدین رأی همداستان گشتند وآن جوان غریب مستمند رابدان امرصعب تکلیف کردند . آن بیچاره به‌ناکام غسلی کرده قدم یأس‌وانکسار درآن مطموره نهاد وقوم مغول سرسردابه رامسدود ساختند. آن بیچارهٔ مستمند در آن‌تنگنای حیرت روی نیاز به‌درگاه بی‌نیازآورده دست دعا به‌جانب حق سبحانه و تعالی برداشت . ناگاه به امراله گوشهٔ سردابه شق شده دوشخص باعمودهای آتشین ظاهر گشتند وبرآن کافرفاجرحمله نموده‌عمودهارا بروفرودآوردند. اتفاقاً‌شراره‌ای به‌قدرسرسوزن برروی‌آن مسکین گرفتارمحن رسیده بسوخت وازغایت عجز گفت من مسلمانی‌فقیرم وبه‌چنگ کافران اسیرم. یکی ازایشان‌سرعمود بر گوشهٔ‌سردابه زده سوراخی‌ظاهرشد [۳۰۱ الف] وبه‌جوان‌امرنمود که‌بیرون رو. بیچاره‌سراسیمه‌وارخودرا بیرون انداخت وخویشتن رادرصحرای ترمذ که وطن مألوفش بود یافت وحال‌آنکه ازآنجا تاترمذ سه‌چهارماهه راه بود. وخواجهٔ راوی بعدازین حکایت گفت که‌من آن جوان‌رادرترمذدیدم وسر گذشت مذکو[ر را] بی‌واسطه‌ازوشنیدم‌و هنوز اثرآن شراره برروی‌آن بیچاره باقی بود، وگاه‌گاه اندك‌تراوشی می کرد و

اکنون برسر املاك واسباب خود است، **قطعه** :

گرت مال و املاك بسيار نيست
مرنج ای جوانمـرد هشيار دل
بـه شکرانهٔ زندگـی شاد باش
که آخر نه‌ای مانده در زیر گل ۵

حکایت - در «تاریخ اسکندری» مسطورست که اسکندر در وقت سیرعالم به زمین مغرب رسید . درآن ناحیت عبور اوبه‌جزیره[ای] افتاد که درآنجـا درختی بود که پنج‌هزارسوار درسایهٔ‌آن درخت توانستندی‌آسودوآن درخت‌مکان عنکبوت بودوهرعنکبوتی که‌درآن درخت مسکن‌داشت مرد ومرکب رادرربوده به‌سردرخت برده خون اورا مکیده قدید می‌نمودند ، چنانکه چندین هزار کس‌اسکندرراضایع ۱۰ کردند . چون اسکندر [۳۰۱ ب] اطلاع یافت با ارسطاطالیس مشورت نموده گفت‌درباب دفع عنکبوتان فکری باید کرد . ارسطاطالیس سخن پادشاه‌رابه‌خدمت افلاطون عرض نموده‌آن حکیم فرمود تا چندین هزار نفط انداز شیشه‌های نفط در منجنیق گذاشته به‌جانب آن درخت انداختند وضررآن جانوران راازسربندگـان خدا دور کردند . ۱۵

حکایت - صاحب «تاریخ اسکندری» آورده که چون اسکندر ازدریای عمان گذشت‌به‌جزیره[ای]رسید که چهارصدهزارخانه‌درآن جزیره بودودیوارآن‌جزیره ازاستخوان ماهی بود. اسکندر متعجب شده حقیقت آن امرغریب استفسار نمود . گفتنددرزمان حضرت ابوالبشرعلیه‌السلم‌به‌قدرت کاملهٔ یزدانی موج‌دریاماهی‌ای‌به این مکان انداخت وبه‌مرور ایام گوشت وپوست اوازهم ریخته کلهٔ او برقرارماند . ۲۰ مردمان در میان کلهٔ او که از گوشت خالی شده بود خانه‌ها ساخته مجاور شدنـد و حصاری گشت‌آن جماعت راچنانچه مشاهده می‌شود.

حکایت . صاحب همان کتاب گوید که اسکنددردریای‌مغرب درختی دید که میوهٔ‌آن درخت‌برمثال سرزنان بود و در برابر آن [۳۰۲ ب] درخت دیگری بود

که میوه‌اش مشابه سرمردان [بود] و ازهر دودرخت آوازتسبیح وتهلیل می آمد که به‌زبان فصیح می گفتند لااله‌الاالله وحده‌لا شریك‌له و ان محمد عبده ورسوله.

نقل - برپیشگاه ضمیر ارباب هوش پوشیده‌نماند که هنگامی که مسوداوراق بنابرسرنوشت درملتان رحل اقامت گسترده بود فردواقعه ملاحظه نمود که‌درزمان سلطنت خاقان سپهر منزلت دارای‌خورشیدشوکت‌زبدهٔ سلاطین گورکانی[1] شهاب - الدین محمد شاه جهان پادشاه غازی حاجب بیجانگر نوشته به‌خدمت‌پادشاه‌عالیجاه ارسال داشته بود. بندهٔ حقیر بی‌زیاده ونقصان درین‌صحایف ثبت‌ساخت،وهی هذا:

نقل واقعه که به‌تاریخ ششم شهرشوال سنهٔ خمس‌وستین والف هجری که‌بنده به‌ملاقات عدالت پناه عادل ملك والی بیجاپوررفته بودعدالت‌پناه سه‌نقل‌عجیب کرد.

یکی آنکه درپر کنهٔ بیجانگر متعلقهٔ کرناتك جانوران پرنده باهم جنگ کردند. باغی بودآنجا زاغان وبوتیماران بسیار جمع آمده، میان زاغان وبوتیماران جنگ شد، [۳۰۳الف] چنانچه زاغان بوتیماران راتا یك‌بان انداز زده‌می بردند. بعد ازآن که بوتیماران برمی گشتندبه‌دستورسابق زاغان راپیش می‌انداختند تاشام باهمدیگر جنك کردند. روزدیگر زاغان و بوتیماران یکجانشسته. روزسیوم بحری و شکرهٔ بسیارجمع شده برسرزاغان‌وبوتیماران آمدند. زاغ وبوتیماریك‌طرف، بحری و لکر (کذا) وشکره یك طرف‌ازصبح تاشام‌جنگ کردند. چون شب‌شد بجای‌خودقرار گرفتند. روزدیگر جانوران‌آب ودانه خورده تاشام جنگ کردند وصبح‌آب ودانه خورده تاشام به دستور جنگ می کردند. جانوران بسیار کشته‌شدند. روز دوازدهم تمام جانوران یکجا شده نشستند تادو کروه که دومیل باشد درصحرا نوعی‌پهن‌شده بودند که‌اگر کنجدی‌پاشید ندیك‌دانه‌برزمین‌نمی‌افتاد. روزسیزدهم‌بحری‌ولکر (کذا) و شکره به جانب کوکن رفتند و بوتیمار به جانب کرناتك و زاغان‌در مقام خود ماندند.

نقل‌دیگر - درنواحی کلکنده بعداز برطرف شدن زلزله [۳۰۳ب] سه چشمه ظاهر شده‌بود، ازیکی‌خون‌جوشید وازچشمهٔ دیگرریم‌وازچشمهٔ سیوم ریگ.

۱ - اصل: گور کونی

نقل سیوم درنواحی کلکنده باغی بوددرخت‌های‌عظیم‌داشت. بی آنکه‌باد بوزدوقت شب درختان ازبیخ کنده شدند ودرخت بردرخت می‌خورد. چون صبح شد مردمـان رفته دیدند که تمام درختان ازبیخ افتاده بودند. عدالت پناه گفت ازهرسه حقیقت جانبین نوشته‌آمده بودقبول نکردیم تا آنکه کسان خودرا فرستادیم رفته جایها را دیده تحقیق نموده آمدند، چنانچه دو نفر برای دیدن جای جانوران تحقیق نموده ۵ فرستاده بوددرحضور بنده درگاه طلبیده پرسیدآنها به‌دستورنقل کردند.

حکایت - درجلدثالث «روضة‌الصفا» مسطور است کـه درایام دولت متوکـل عباسی سیزده قریه از قر[ا]ی قیروان به‌زمین فرورفت وازاهالی بعضی‌ازآن قـری چهل ودو کس بیش خلاصی نیافتند و آن جماعت [۳۰۴ الف] بـه شهر قیروان آمده ومردم آن شهرایشان‌را بیرون کرده گفتندغضب‌خداوند تعالی به‌شمانازل شده ۱۰ است.وحاکم آن‌دیار جهت سکنی آن‌چهل ودو کس حظیره‌ای درخارج بارهٔ عمارت کرده آن‌جماعت درآن موضع ساکن گشتند.

ودیگر ازحوادث زمان او آنکه درسنهٔ اربعین‌ومأتین زلزله‌ای‌در دامغان‌واقع شد که نصف عمارت آن‌مملکت سربه‌خرابی نهاد وثلث بسطام نیز به زلزله افتاد و در ری و جرجان و نیشابور واصفهان هم این واقعه روی نمودوچون دردهی‌ازده‌های ۱۵ قومس زلزله‌آغاز شد مردم از قریه بیرون‌آمده ازجانب‌آسمان‌آواز بلندشنیدند که «اللّٰه‌اجل واعوذ [۳۰۴ب] بالرحمة بعباده» و همچنین در ولایت یمن ازشدت زلزله مزارعی که برجبل بودمنفصل گشته به‌زمین دیگرافتاد.

دیگر آنکه صاحب همان کتاب ازابن‌ابی‌الوضاع روایت نموده کـه دربعضی ازولایت متوکل طایری بزرگ‌تراز غراب بردرختی نشسته فریاد برآورد که «ایها ۲۰ الناس اتقوااللّٰه‌اللّٰه‌اللّٰه» وچهل نوبت این کلمه‌را گفت‌وپریدوروزدیگرباز آمده چهل نوبت دیگر گفت. والی آنجا محضری نوشته به‌دارالخلافه فرستاد که شهادت‌پانصد کس برآن صحیفه ثبت بود.

دیگر آنکه از ابن ابی‌الجلا روایت کرده که در بعضی از قـر[ا]ی اهواز و

خوزستان شخصی وفات یافت . چون [۳۰۵ الف] جنازهٔ اورا بر گرفتند مرغی بر آنجا نزول کرده به **زبان خوزی** گفت که خدای تعالی این میت راو هر که بر جنازهٔ او حاضر گشته همه را بیامرزید و این غرایب را ابن جوزی در کتاب «تلقیح»[1] از محمد بن حبیب هاشمی نقل کرده است.

۵ ☆**حکایت** - «در تاریخ یورش قندهار» مسطور است که در سنهٔ ثلث و ستین و الف هجری که پادشاه زاده داراشکوه به امر محاصرهٔ قندهار اشتغال داشت در روز یکشنبه بیستم شهر جمادی الثانی سنهٔ مزبوره غلام علی نام تفنگچی از قلعه بیرون آمده به لشکر هند داخل شد و چون او را به خدمت مهابت خان رسانیدند در اثنای حکایت گفت درین دو روز بزی بچه‌ای زائید که سر و گردن و خرطوم او مانند فیل بود. دست و پایها به مثابهٔ ۱۰ گوسفند و دم او چون دم سگ بود .☆[2]

۱ـ منظور «تلقیح فهوم الاثرة فی التاریخ والسیرة» تالیف ابو الفرج عبدالرحمن بن علی بن الجوزی است.

۲ـ میان دو ستاره از شش سطر قبل در نسخهٔ وزیری نیست. و در نسخهٔ موزه بریتانیا صفحهٔ ۱۵ ۳۰۵ ب سفید است .

[۳۰٦الف] فصل خامس

در بیان مکارم اخلاق واوصاف حمیدهٔ ارباب همت ونوادر اتفاقات

در «نگارستان» مذکوراست که چون عمروبن لیث به‌دست امیراسمعیل سامانی گرفتار گشت وامیراسمعیل به‌هرات آمداهالی آنجا امان خواستند. وی ایشان‌راامان دادوچون عسکرظفرپیکرازابتدای توجه به‌ولایت‌خراسان‌تاآن غایت‌اصلابه‌غنیمتی محظوظ نگشته بودند لاجرم تنگی وعسرت تمام برایشان راه یافت . اعیان دولت حضرت معروض داشتند که درین شهرو ولایت زیاده برصد هزار کس خواهد بود . اگرهریك به‌دومثقال زرمدد کنند مبلغی می‌شود وبدان مرمت احوال لشکر می‌توان کرد . امیر گفت مامؤمنان و مسلمانان را امان داده‌ایم و خلاف آن از روی شرع ومروت نامناسب‌است ، **شعر :**

هست کافر ز سیرت نیکو
مظهر فیض فضل یزدانی
هر که را نیست حسن عهد و وفا
هست دور از ره مسلمانی

ودرهمان روزازهرات روان‌شد تادیگر آن‌سخن را اعاده نکنند. چون‌درمنزل دیگر نزول نموداعیان‌حضرت به دستورسابق‌آن کلام‌را [۳۰٦ب] اعاده کرده گفتند مملکتی که معلوم نیست که درتصرف ماخواهد ماند یانی چنین بی‌استعدادبیرون رفتن ازصلاح امورملکی دورمی‌نماید . امیر در جواب گفت خدائی که اسب غرور عمروبن لیث‌را به‌تازیانهٔ تقدیر دوانید ونزدمارسانید قادراست که بی نقض عهدومیثاق

تهیهٔ اسباب لشکرما کند. آن‌جماعت مأیوس شده‌ازپیش او برخاستند[1] . مقارن آن
حال کنیزی از کنیزان خاصهٔ امیر نزد امیر آمد وحمایلی داشت که مرصع بود به
دانه‌های یاقوت رمانی ولعل بدخشانی از گردن بیرون آورده بالای رخوت خود
نهاد . اتفاقاً غلیواجی در گذار بود، به‌تصور آنکه مگر پر کاله[2]‌ها گوشتست آن‌رادر
۵ ربود وطیران نمود. ملازمان براثر آن جانورتاختند، چون خواست که فرودآید
سواران رسیدند وهرجانب آوازبر کشیدند. آن مرغ حمایل رابینداخت. قضاراچون
ازمخلب آن جانورجدا گشت به‌چاهی خشك افتاد. کسی به‌درون چاه رفت و از آن
چاه به چاهی دیگرراه بود . درچاه دوم صندوقها دید . چون نزدیك رفت آن خود
خزانهٔ عمروبن لیث بود که‌خازن او ازجنگ گاه گریزانیده بود . [۳۰۷الف] و
۱۰ درآن مکان که مرورخلق کم‌واقع‌شدی‌درآنجاپنهان‌ساخته. القصه‌آنچه‌می‌خواستند
که براهالی هرات‌حمل کنند اضعاف مضاعف آن بدست‌آمد.

حکایت ـ در همان کتاب مسطور است که روزی در خدمت امیر نصر سامانی
تعریف جوهری می کردند که تاجری در معرض بیع آورده. امیرامر کرد که تاآن
جوهررابا تاجر حاضرساختند. اتفاقاًازسر کار امیربود که دزدیده‌بودند. امیرجوهر
۱۵ را بشناخت و ازوپرسید که‌از که‌خریده‌ای .تاجراشارت‌به‌یکی‌ازغلامان‌امیر کرد و
گفت به‌مبلغ سیزده هزاردرم ازوی خریده‌ام. امیرنصرچهارده هزاردرم‌به قیمت آن
دادوغلام را به‌تاجربخشید.

حکایت ـ در همان کتاب افادت اثر مرقوم است که چون عمادالدوله یعنی
علی‌بن بویه برياقوت که حاکم فارس بود فیروز گشت وبه شیرازآمده در خانهٔ او
۲۰ نزول نمود رجالهٔ لشکرازو علوفه وطغار[3] مقررطلب کردندواوچیزی‌حاضرنداشت.
ازین رهگذر مکدر بودوملال بسیار برخاطرش استیلایافت که‌آیا چه سازد . ناگاه
درسقف خانه نظرش برماری افتاد که ازسوراخی سربرآورده،خوف برو غالب شد و
فی الفور از آن منزل‌بیرون‌جست[۳۰۷ب] وبه‌شکافتن آن سقف امر نمود.چون
آن‌را شکافتند ازمارا‌ثری نیافتند، اماتاصد صندوق‌ازاقمشه وامتعه ودرهم و دینار و

۱ـ اصل:خواستند۲ـ [= تیکهٔ شیشه] ۳ـ[= سازو برگ سفر]

جواهر آبدار که یاقوت درمیان دوسقف مضبوط گردانیده بود ظاهر گشت، **مصراع:**

گنج ومارو گل وخاروغم و شادی بهم‌اند

عمادالدوله خواست تادرهمان روزاز آن اسباب به‌جهت خود اثواب ترتیب نماید. خیاطی طلب نمود. اتفاقاً آن خیاط اندکی کربود. عمادالدوله به‌شاگرد او اشارت کرد که چوب گز بیار. خیاط چون لفظ چوب شنید تصور کرد که مگر بخیهٔ اوبر ۵ روی کار افتاده، چوب برای ایذاء و آزار اومی‌طلبد. گفت ای خداوندگار بنده احتیاج به‌چوب و آزردن من نیست، آنچه ازمال یاقوت پیش‌منست زیاده از هفده صندوق بیش‌نیست، عمادالدوله بخندید و همگنان تعجب کنان ازروی ستایش ودعا بدو گفتند، **شعر:**

چاکران تو که در رزم‌چو خیاطانند ۱۰

٭ گرچه‌خیاط نیندای‌ملك کشور گیر

به گز نیزه قد خصم تو می‌پیمایند ٭[1]

تا ببرند به شمشیر و بدوزند به‌تیر

ایضاً - صاحب «نگارستان» گوید که‌درحینی که براق خان نبیرهٔ جغتای‌خان ابن چنگیزخان بواسطه با قبلاقا آن که‌عصیان‌ورزیده [۳۰۸ الف] جنود نا معدود ۱۵ به ولایت‌ختن فرستاد، یکی از جمله لشکریانش به خانه درآمد و تیری بر آشیانهٔ فرشتوکی انداخت وخانهٔ آن‌جانور را بر کند. چون برزمین رسید دری آبدار از میان آن بیرون آمده بغلطید ودرچاهی که درمیان‌خانه بود افتاد. بنابر آن مغولان آن‌چاه را کس به‌درون فرستادند. درآنجا یك‌هزار و صدبالش طلادیده تمامی را متصرف شدند. ۲۰

وهم درآن ایام قومی ازمغولان اسبان خودرا بردرختی بزرگ سالخورده بسته‌بودند. ناگاه آن‌ستوران درشبی‌رم خوردند وزوربرریسمانها آوردند. آن‌درخت‌از میان دونیم شدوازجوف آن موازی‌ششهزار بالش نقره بود بدست ایشان درآمد.

۱- اصل: میان دوستاره‌راندارد،ازروی نسخهٔ‌وزیری نقل شد.

[۳۰۸ب] خاتمهٔ کتاب

للّٰه الحمد والمنة که به محض عنایت پادشاه بی‌انباز جلد سیوم از کتاب افادت ایاب **جامع مفیدی** به‌دستیاری خامهٔ مکسوراللسان به‌پایان رسید واین معنی به‌غایت ازاین ضعیف عجیب می‌نمود. وازهمه عجیب‌تر آنکه این ذرهٔ احقر را با وجود قلت بضاعت وعدم استطاعت ودلی ناخوش ودماغی مشوش وبه‌محنت غربت وتشویش سفر هند گرفتار رفیق توفیق مساعدت نمود ومساعد تأیید معاونت فرمود تادراندك زمانی معظم وقایع ملوك وسلاطین وسادات ومشایخ و حکما وفضلا و شعرا وغیره رادرسه مجلد درسلك تحریر کشید ودرتصحیح روایات وتنقیح حکایات به قدرامکان لوازم اهتمام بجای آورد.

☆[1] برضمایر ناظران صحایف اخبار وخواطر واقفان مواقف آثار مخفی ومستور نماند که‌تحریر این حکایات صحت بنیاد که‌مجلد سیوم است ازمجلدات ثلثهٔ جامع مفیدی به‌تحریك انامل مؤلف **محمد مفید مستوفی بن نجم الدین محمود بن حبیب الله بافقی الاصل یزدی الموطن** سمت تیسّر گرفت و کتابت این سواد مشکین نژاد دراثنای سفر پروحشت هندوستان که، **مصراع** :

هر روز به‌منزلی وهر شب جائی

به سر می‌بایست برد به محض عنایت ربّانی بر طبق دلخواه دوستان صفت اختتام پذیرفت . طوطی شیرین کلام قلم که بسان تجار بحار و امصار از زنگبار دوات ظلمانی صفات جواهر آبدار در هر بلاد و دیار برمنصه اظهارمی آورد که لئالی‌مثالی این واقعهٔ بدیعه‌رابدین‌منوال درسلك بیان انتظام می‌دهد که هر که‌را که‌پرتواندیشه

۱ـ ازینجا ببعد درحاشیهٔ صفحات است.

و فروغ عقل فطنت پیشه بر صفحات کاینات تافته باشد به تحقیق داند. که دوران اجسام
ضعیف عرصهٔ خاك واسیران اجرام جسم عالم افلاك موافق علم وارادت صانع بیچون
است و سکون جبال ثابته الارکان و حرکت بحار لازمة الجریان مطابق حکمت
و مشیّت خالق کن فیکون ذریات ابوالبشر در هوای فضای قضا مانند گوی درخم
چوگان سر گردان شده و طبقات ممکنات هنرپرور در پیدا وناپیدا تقدیر اوبسان ۵
خاشاك دروقت اهتزاز تندباد بهرطرف شتابان، «هوالذی یسیرکم فی البر والبحر».

بناء علی هذا المقدمة المسلمه مسود این اوراق در هفدهم شهر رجب المرجب
سنهٔ احدی وثمانین والف ازوطن مألوف و مسکن معهود اعنی خطهٔ جنت آسای یزد
حمیت عن الافات به عزم دریافت زیارات عتبات عالیات عرش درجات ازراه حویزه و
اهواز و بصره سرقدم ساخته روانه گشت و بعد از سرافرازی آن سعادت عظمی که ۱۰
اهم مطالب ومقاصد بود به بصره معاودت کرد و چندگاه به سببی از اسباب لنگر
اقامت انداخت و در ایام توطن در آن بلدهٔ محروسه فی شهورسنهٔ اثنی و ثمانین
بعدالف افتتاح تحریر این سواد دست داد. اما قبل ازآنکه عدد اجزا ازمرتبهٔ آحاد
تجاوزنماید وزبان خامه صحایف این نامه را بحلیهٔ تلك عشرة كاملة بیاراید مزاج
موفورالابتهاج از قانون اعتدال به منهاج اعتدال عدول نمود و مرض صعب بربدن ۱۵
استیلایافته طبیعت راضعیف ساخت وساعت به ساعت اسباب آن بیفزود ومدت سه چهار
ماه به امتداد کشید. درآن ناتوانی قاید قدر گریبان جان این ناتوان گرفته به کشور
هندوستان کشید وبه تاریخ شنبه غرّهٔ رجب المرجب سنهٔ مزبوره ازراه دریامرتکب سفر
پرخطر گردیدوبه جهت بعدمسافت پرآفت برّ وبحر وتعب ومشقت ازهرباب وحرکت
وسکون ازین بلادبه آن امصارطی طریق اوقات ضایع ساخته درپانزدهم شهرصفرختم الله ۲۰
بالخیروالظفرسنهٔ ثمان و ثمانین والف هجری بدارالفتح اوجین رسیده ابواب فتوحات
برروی روزگار گشوده گشت ودرهمان روزبه مساعدت بخت فیروزبه ملازمت و کورنش
پادشاه زادهٔ فلك اقتدار دودمان حضرت صاحبقرانی که تحریر نام و القاب نواب
کامیابش درمقالهٔ خامس نگارش یافته رسید ومنظورنظرمرحمت وملحوظ عین عنایت

گردید وهم در آن ایام درسایهٔ اعلام نصرت انجام پادشاهزادهٔ جهان توجه به جانب دارا الامان ملتان ازراه شاهجهانا بادولاهور اتفاق افتاد ودرهر منزل که اندك توقفی می شد مسافر سریع السیر بی شایبهٔ سکون بنان قاصر بیان را به طرف تسوید این اوراق حرکت می داد. چون در دارا لامان ملتان لنگر اقامت انداخته گشت واندك مدت گذشت به
محض فیض فضل سبحانی درروز اول شهر جمادی الاولی سنهٔ تسعین والف هجریة النبویه این کتاب زینت اتمام یافت و کلك سخن آرا ازآمد وشد فارغ گردیده فروغ اختتام برین حکایات مشکین ارقام تافت☆[1]، ☆ **شعر** :

شکر که این نامه به عنوان رسید
بیشتر از عمر به پایان رسید

اکنون بیتی چند که مضمونش ازاغراق شاعرانه واخلاق منشیانه مبرّ است و زادهٔ طبع یکی ازشعرای فصاحت قرین است اختتام می نماید ☆[2]، **مثنوی** :

ز فیض سماوی مدد خواستم
عجب بوستانی بیاراستم
به گنجینهٔ طبع و بحر ضمیر
بسی داشتم گوهر دلپذیر
سه قسم است این نامه وهر کدام
چو درجیست مشحون به درّ کلام
بیاضش منور چو رخسار یار
سوادش معطر چو مشك تتار
حکایات آن بهجت افزا همه
ز ضعف روایت مبرّا همه
صحاح روایات آن بی سخن
خبر گفت از راز نو و کهن
عباراتش از عیب واخلاف دور
مسلسل چو زلف سمن سای حور

۱- تا اینجادر حاشیهٔ صفحات است ۲- میان دوستاره از پنج سطر قبل در نسخهٔ وزیری نیست.

سطورش چو خط بتان دلفریب
عذار سخن را در افزود زیب
حروفش ز نور شرف یك‌به‌یك
به چشم خرد گشته‌چون‌مردمك
معانیش در کسوت مشك‌فام ۵
درخشنده چون نور اختر به‌شام
چه‌حاجت که من‌خودستائی کنم
به اوصاف او مشك‌سائی کنم
نباشد ز آداب اهل کمال
درین باب زین بیشتر قیل وقال ۱۰
ازآن‌رو که بی گفت‌و گوی‌هزار
بود روح پرور هوای بهار
برآید چو خورشید تابان بلند
ز نورش جهانی شود بهره‌مند
پسندیده باشد به‌نزد کرام ۱۵
که یابد سخن بردعا اختتام
الهی به‌حق رسولی که بود
دلش کان‌احسان کفش‌بحرجود
به اعزاز شاه ولایت نژاد
به زهرا و سبطین و زین‌العباد ۲۰
به اولاد و احفاد آل عبا
نجوم درخشان اوج هدی
خدایا که این نامهٔ دلفریب
ز انعام آل نبی یافت زیب

به انظار تحسین اهل سخن
که هستند واقف ز راز کهن
همیشه به فضل تو منظور باد
عیوبش ز چشم کسان دور باد
۵ مرا هم که خون جگر خورده‌ام
که این روضه را دربر آورده‌ام
مکن از عطایای خود نا امید
به‌عفو از خطایا کرم کن نوید
بر آور گل معرفت از گلم
۱۰ منوّر کن از نور عرفان دلم
به ارقام اسلام ده اختتام
کتاب بقای مرا والسلام

تمت

ضمیمه

وقفنامهٔ امیر چقماق و ستی فاطمه☆

«متن وقفنامهٔ امیر چقماق وزوجهٔ او ستی فاطمه بنت سلطان محمد مورخ ۸۴۹» رابهمین عنوان«هیأت اسلامی یزد» درسال ۱۳۲۷ شمسی دریزد به قطع جیبی در۴۵صفحه بهطبع رسانیدهاند. نسخهایازآن که کمیاباست به اهتمام حضرت آقای سیدعلی‌محمد وزیری‌مرد نکوکارخبیرواحیاء کنندهٔ مسجدجامع کبیرهنگام‌طبع‌این کتاب به من‌رسید. مناسب دیده شد که متن آن‌را درین‌جا به‌طبع برسانم‌زیرانسخ طبع‌شده وقف‌نامهٔ مزبورتقریباً نایاب و ازدسترش اهل تحقیق بدورست.

☆☆☆

هوالمنعم‌الباقی

احوال معاش ومعاد افراد عبادتعالی کبریایه اقتضاء آن فرمودکه به‌امر کن فیکون برطبق آیهٔ کریمهٔ « من کل‌شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون » موادمخلوقات وصور موجودات واکثر حالات بریات به‌واسطهٔ ترکب اواز دوجزء مختلف‌که یکی خلق ویکی به‌عالم امر تعلق‌داردکه الاله‌الخلق والامرچنانچه‌از نص‌کلام دولت ختام سعادت نظام حیث قال‌عزشأنه« انی‌خالق بشرا من طین فاذاسویته‌ونفخت فیه‌من روحی » مستفادمی‌شودمثنوی‌و متضاد ومتباین ایجاد واحداث گشته مانند دنیی‌وعقبی، کبری‌وصغری، ظلمت ونور، اناث و ذکور، غموم وسرور،تفرقت و ممات، فناوثبات،ثواب‌وعقاب،بهشت ودوزخ ،خیروشر،نفع‌و ضرر،صلح وفساد، وقس علیهذا، واکثرصفات علیاواسماء حسنی‌الهی که‌درطی‌هریك حقائق نامتناهی مندرج برهمین منوال‌است«هوالاول‌والاخروالظاهروالباطن وهو بکل‌شیءعلیم»، مقصودکه دربدن خاکی ظلمانی انسانی گوهر شب افروز روح روحانی نورانی رابا شبه تاریك قوای غضبی شهوانی مقارن ساخت وبه‌قوت‌تفکر که علت عقل و نطق و حکمت و رویت وتدبیرورأی‌ومشورت‌است اختصاص بخشش‌وموهبت‌عظیمه‌وعطیهٔ‌جسیمه که‌سبب‌ادراك اکثر حقائق آنست اعنی قلب وسمع‌وبصر که «جعل‌لکم‌السمع و الابصاروالافئدة» تعظیم ازآن فرموده‌ارزانی داشت بنور عقل‌میان اضدادی‌که مبین گشت امتیازکند وخیراز شرو نفع ازضرر جداگرداند، معلوم داندکه مفاتیح سعادات جاودانی‌درضمن طاعات وخیرات‌و عبادات حضرت صمدانی است وغایت اتحاد اودراین سرای سپنج ومحل عناو رنج سه امر

☆ــ درتصحیح‌این‌وقف‌نامه‌ازمساعدت و بصیرت‌دوستان‌دانشمند آقایان‌محمدتقی‌دانش‌پژوه‌و دکترعباس زریاب (خویی) بهره‌ور شده‌ام.

تعیین و تقریر رفته :

اول عمارت ارض به‌حکم «واستعمر کم فیها»را به‌قدرواجب‌دراین‌جاکه محل‌انتفاع ازمکاسب ومعایش است اعداد اسباب تعیش کرده اکتساب مطاعم وملابس‌ومساکن‌نماید، به‌طریقی که به‌سدجوع وستر عورتی قناعت کند که قدر واجب و وجه لازم باشد کما قال عزشأنه «ان لك ان‌لاتجوع‌فیها ولاتعری‌وانك لاتظمأ فیهاولاتضحی» تامساعی‌واجتهادات اوحکم «والذین جاهدوا فینا» گرفته به کرامت«لنهدینهم سبلنا»،قال‌علیه‌الصلوة والسلام «من‌طلب رزقه علی ماسن فهوفی‌جهاد، ومتی‌لم‌یکن کذلك فسعیه [کان]هباء منثورا».

دوم حضرت معبود به‌حق کماقال‌الله‌تعالی«وماخلقت‌الجن والانس الالیعبدون» وآن انقیاد وامتثال فرمان ایزدی است دراوامرونواهی تا بدان اموراولی واحوال‌عقبی‌مضبوط ومنظم گردد.

سیم مکارم شریعت که موقوف علیه خلیفهٔ الهی است وآن اقتداء بباری عزاسمه‌در انواع سیاسات است وقدرو قوت وطاقت بشری ومکارم شریعت‌چهاراست: حکمت‌وعدالت وعلم‌واحسان.

و سیاست‌دو نوع‌است:

اول نسبت بانفس و بدن واعضاء وجوارح خودرا بطاعات وعبادات واتباع ناموس الهی وافعال ستوده وخصال حمیده‌داشتن از تهذیب نفس وتعدیل عمل وتقویم فعل کما قال‌الله سبحانه: «یاایهاالذین‌امنواعلیکم‌انفسکم».

دوم سیاست غیر که عبارت از کیفیت تعیش وتعامل وتعادل بااهل منزل ومدینه‌است وهرآفریده‌ای که صلاحیت سیاست نفس و بدن‌وتهذیب اخلاق خویش‌نداشته باشدازآن‌غیر نتواند، چنانچه حضرت عزت در مذمت این طائفه می‌فرماید:«اتامرون‌الناس بالبروتنسون انفسکم» واستحقاق این منصب شریف اعنی خلافت جناب جبروت که سبب‌ارتقاء ووصول به‌عالم ملکوت است واستیهال کمال عبادت حی‌لایموت که مستلزم سمو ترتیب وعلومنزلت ودخول درجنت صاحب کمال تواند بود که به‌طهارت نفس موسوم و وجنات لوح ضمیرش باعارت مکارم اخلاق مرقوم باشد ومعاطف اذیال احوال خودرااز آسیب غبارسیئات‌وقبائح قولا وفعلا صیانت وحراست واجب‌ولازم داند وتواند وبحمدالله تعالی و کمال‌الطافه‌العمیمة واعطافه الجسیمة صفایح صحائف این روزگار به‌نقوش مکارم‌شریعت جبین(؟)سعادتمندی منقوش است‌که از معلم‌توفیق‌احاسن آداب آموخته وازخزانهٔ «من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا» سرمایهٔدائم اندوخته وبدین وسایل نفس قدسی صفاتش محل‌خلافت حضرت ربانی گشته، وزارت خورشیدآثارش مظهرامامت‌از قبل بارگاه سبحانی آمده، شهباز بلند پرواز همت‌آسمان منقبتش زیردستان‌را درظلال شهپر مرحمت ورأفت‌آورده،وبه‌همت قضا توان‌قدرمقدرت‌رافع‌مراحل مهمات ودافع آثارملمات ابناء ایام‌گشته، مبانی بدعت‌مناهی‌را

بهمعاضدت قوت بازوی اسلام و آثار عناد وشرك بهوسیلهٔ اعلاء معالم شرایع نبوی مندرس ومنطمس گردانیده، خورشید آسمان کامکاری، دیهیم اورنگ رفعات و بختیاری، مظهر آثار فضائل نفسانی، نمودار لطائف رحمت رحمانی، هوالسلطان الاعظم المطاع، والخاقان الاعدل الواجب الاتباع، مشید بنیان المعدلة والانصاف، هادم قوانین الضیم والاعتساف، رافع عذبات الالویة السلطانیة، جامع افانین السیاسات الربانیة، الذی اعترفت قیاصرة الملوك بعبودیة سدته بالعز والتمکین، واعترفت قهارمة القروم من تثاردا ما(؟) خلافته بین المسلمین، المختص بعنایات حضرت الاله الملك المنان معین الحق والسلطنة والخلافة والدنیا والدین، اعتضاد شرع سیدالمرسلین، **شاهرخ بهادرخان** خلدالله ملکه وسلطانه واشاع العالمین بره واحسانه؛ که باقطرات سحاب مواهب بیدریغش برساحت آن روزگار ریزان شده ، چمن امید اهل شرع ودین ازرشحات فیض این مثمروشاداب گشته، وازعموم عدل ورأفت و شمول فضل و عاطفت چهار گوشهٔ ربع مسکون دراستقامت ورفاهیت مثال دارالسلام آمده. سیمادارالعبادة **یزد** که درعهد خلافت خویش بیت السعادة ساخته، درظلال معدلت وانصاف وجناح مکرمت و اعطاف و سایهٔ اشفاق و الطاف عالیجناب دولت مآب حشمت قباب رفعت انتساب سعادت اکتساب امیر اعظم اکمل والی اعلی اعدل اعقل، مروی باسقات الحکومة والامارة برشحات النصفة والعدالة، مقوی سواعد الصدارة والایالة، مولی اعظم الامراء ذوی العزة والتمکین، ناصب رایات الخیرات و الصدقات الباقیات بین المسلمین، ناظم امور السلاطین العادلین المختص بعنایت حضرت الاله رب العالمین، نظام الحق والملك والدین، راقم آیات الجود والجدوی فی صفحات الارضین، الراجی عفور به الخلاق **الامیرچقماق** ابن امیر اعظم سعیداعلی اکمل اقدم افخم حمید، مؤیدالامراء ذوی المناصب والمراتب والاحکام، الواصل الی رحمة ذی الجلال والاکرام، **جلال الدولة والدین پورتیمورالشامی**، ابدت ظلال امارته وشیدت مبانی حکومته ومکرماته؛ که ازبندگان معتمد آستان سلطنت آشیان بودودر قناع قناعت پروردهٔ عصمت وطهارت جلیلهٔ کریمهٔ او، مولاة عظمی والیهٔ عالیهٔ فخمی، عاقلهٔ کاملهٔ مبری، متلبسة جلابیب العصمة والتخدیر بین العفائف، مکتسیة(؟) اقمصة الطهارة والتوقیر من ذوات العوارف، ممهدة قوانین الخیرات، مشیدة مبانی الصدقات، الصارفة اوقاتها الشریفة فی بث اصناف الطاعات، الساعیة فی تعمیر بنیان الخیرات الجاریة، المختصة بعنایة خالق البریة **صفوة الملة والدین** وعصمة الاسلام والمسلمین سمیة ابنة رسول رب العالمین **بیبی فاطمه خاتون** بنت امیر اعظم سعید، اکمل اقدم حمید، مؤید الامراء اولی العزوالتمکین فی اوان حیوته، الواصل الی رحمة الله فی بحابیح جنانه، **شمس الدولة والدین امیرمحمد** مهدت قواعد رفعتها وحشمتها؛ قرارداده، چون بهفحوای «ارباب الدول ملهمون» ازناصیهٔ حالشان آثار «سیماهم وجوههم» مشاهدت فرمودمدتی مدید اعنهٔ ایالت این ولایت بهقبضهٔ کفایت وعدالت ایشان سپرد.

بر وفق « الناس علی دین ملوکهم » مزاوجان مشارالیهما نیز در اشاعت مکارم شریعت که عبارت از آثارعلم وعدل‌واحسان است اقتفاء سنن مرضیهٔ بندگی حضرت‌پادشاه اسلام نموده وظائف اجتهادات حمیده به‌تقدیم رسانیدند، وبنورعقل کـه درصـدور ایشان حکم« کمشکوةفیهامصباح» دارد امتیازمیان اضدادی که سابقاًمبین گشته ازخیروشر، نفع و ضرر ، انقیاد وعناد، صلاح و فساد فرموده معلوم کردند که بنی آدم دراین دار مستعار که منزل گذار است نه محل قرار بر مثال مسافرانند و دینا گذرگاه ایشان است، و بطون امهات مبدأ نهضت، و منزل عقبی مقصد، و مدت بقا مقدارمسافت، و سالهای زمان زندگانی منازل ، و شهور عهد حیات فرسنگ، و ایام زندگانی امیال، وانفاس معدوده خطوات ،که او را بصواب منزل آخرت می‌برد، مانند کشتی که راکب را بسفر می‌برد کما قال امیرالمؤمنین و امام المسلمین علی بن ابیطالب علیه‌السلام و[کرم‌الله]وجه[ه]:الناس سفر والدینا دار ممرلادار مقروبطن امه مبدأ سفره والاخرة مقصده وزمان‌حیوته مقدار مسافته و سنوه منازله وشهوره فراسخه و ایامه امیاله و انفاسه خطاه یسار به‌سیرالسفینة راکبها» و همین معنی راگفته‌اند:

وما الناس‌الانهزة لحوادث — تصادمهم تتری‌علی حین غرة
ما هذه الدنیا بدار اقامة — ومنزل امن من‌طوارق محنة
ولکنها دار ابتلاء و حسرة — ومربع هم و استکانة عبرة
مواهبها عاریة مستردة — و اربابها رهن‌المنی والمنیة
مسراتها مقرونة بمسائة — و دائاتهامکفوفة بمضرة(؟)

و حق‌جل وعلی ایشان را بدارالسلام‌دعوت فرموده که «والله‌یدعوا الی‌دارالسلام» بگوش هوش بشارت غیبی شنیده که

بیت

بهر تو در باغ خلد هشت سرادق زدند
بهر نهم چرخ زن قبه خرگاه را
سدره نشین شوکه گشت‌روح قدس رهبرت
در خس دنیا مبند همت کوتاه را

لاجرم عنان همت خود را بصوب اعداد زادلیوم المیعاد معطوف گردانیده اذخار کنوزسعادت ابدی که هرآینه مستتبع درک مثوبات سرمدی خواهد بود وظائف‌اجتهادات مرضیه بتقدیم رسانیدند که «و من اراد الاخرة وسعی لهاسعیها وهومؤ من فاولئك كان سعیهم مشکوراً ». امـا درروز محشرکه زمان عرض‌اکبرباشد ازقیل« بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا»نباشند مبنی براین مقدمات مولاة عالیة‌کبری جلیلهٔ کریمهٔ مشارالیها وفقها الله لبناء مبانی المبرة و الحسنی

درظاهر دارالعبادة مذکوره بخارج **باب مهریجرد** قرب **بازار سرریگ** ومزارمتبرك شمع شب افروز انجمن کرامت و ولایت گوهر بحرامامت وهدایت رهبان الاولیاء ولی الکشف والیقین امین علی **سیدقوام الدین** قدس سره متصل **محله دهوك سفلی** معمار همت عالیه اش بتأسیس مبانی وترصیص قواعد صدقات ازمسجد وخانقاه ومصنعه ونهر وچاه سرد ودیگر عمارات طریقهٔ اهتمام بجای آورده از احب اموال خودبفحوای «لن تنالوا لبرحتی تنفقوا مما تحبون» مسجد جامع و جماعتخانه بجنب آن بنا فرمود بحکم «من بنی لله مسجدا ولو مثل مفحص قطاء بنی الله له بیتا فی الجنة» که لوح درگاهش عباد عباد را بندای غمزدای «ادخلوها بسلام آمنین» خبری می‌دهد وهوای صحن سرایش از نسیم دلگشای «انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الاخر» روایتی مینماید، انواراسرار آیات بینات قرآنی از در و دیوارش لائح و روائح صدق «ان المساجدلله فلا تدعوامع الله احدا» از شرفات غرفاتش فائح، جمال با کمال منبرو قبله گاهش بجال «فلنولینك قبلة ترضیها» مصور، و خیاشیم ساجدان از نوافج «اینماتولوا فثم وجه الله» معطر، وازمبدء تباشیر صباح تا مقطع مآخیر رواح محل اقامت نوافل و مکتوبات ، و از مفتح طلیعه تا مرتاح مختتم مداد ظلام مقام جمعه و جماعات، و ایضاً مهندس فکر عصمت پناهی در جنب آن خانقاهی ساخت که استحکام ارکان عالیش از رسوخ اعتقاد هابتهٔ ثابته نائرهٔ خیره(؟)حکایت می کند ، زلال انهار صحن سرایش مثالی از «انهارماء غیر آسن» می نماید. زوایای حجرات و بیوتات که به اسالیب صفا مشحون است شرح عطایای معمرهٔ مستحدثه با صدور اهل حضورمی گوید. وقف گردانید بر جماهیر مسلمانان که بصفت صلاح وتقوی وفلاح متصف باشند ازسادات وعلماء ومساکین وفقرا تا محل ومسکن ایشان باشد بسبیل عبور ودر این خانقاه مذکور بعون تأیید سبحانی جهة تأیید مصنعه‌ای تشیید فرمود که شبانه‌روزی اززلال همت دریا نوال بانیه مالامال ریاض امانی و آمال تشنگان ازآن حیاض سیراب و نهال کمالشان شاداب وچون بصر بصیرش بکحل الجواهر عقول سلیمه روشن گشته دانست که مقدمات طاعات وعبادات دفع احداث جسمانی ورفع اوساخ نفسانی وحصول طهارات ابدان و ابواب است وبی آن جایز نیست، فکر صائبش اقتضاء آن کرد که درباب مسجد و خانقاه نهری بر سر آب **قنات جدیده** حفر کردن فرمود که هرصبح وشام بل در تمام لیالی وایام خلائق ازآن بهره‌مند گردند ودر سلك منتظمهٔ آن انتظام می یابند . و همچنین رای صواب اندیش بناء تتمیم مبانی خیرات وتقدیم وظائف حسنات والیهٔ خیره مشارالیها در مقابل خانقاه مذکور چاه آب سرد ساخت و بر سرآن عمارتی مطبوع جهت سقاخانه استحداث فرمود تا در هنگام شدت گرما بجرعه‌ای ازآن که از بخششگاه فیض بهار «کان مزاجها کافورا عیناً یشرب بها عبادالله یفجرونها تفجیرا» نصیبی داشته باشدوحرارت و تشنگی را تسکین دهد و صواب آن بروزگار همایون معمرهٔ بانیه واصل گردد و در زمرهٔ محظوظان «وسقیهم

ربهم شراباً طهوراً» داخل والله ولی الاجابة. و چون والیان متزاوجان مشارالیهما بعون تأیید سبحانی و توفیق یزدانی بکمالات انسانی و فضائل نفسانی که مستدعـی سعادات جاودانی است اتصاف یافته بودند و «ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم». و بر رأی صواب نمای ایشان مبرهن گشته بهاقالید جنات باقیات و مفاتیح درك درجات عالیات در ضمان مسابقت بخیرات و مسارعت بهمبرات جاریات است که «اولئك یسارعون فی الخیرات وهم لها سابقون» از سرصدق نیت وصفای طویت برطبق ارادت ومشیت حسبة لله تعالی وطلباً لثوابه و تنشیراً لعقابه وقف کردند متزاوجان والیان مذکوران برمبانی خمس خیرات اعنی **مسجد وخانقاه ومصنعه** و **نهر وچاه آب سرد** و برمصارف معینه که عنقریب خامهٔ مشکین عمامه شرح آن مرقوم خواهد گردانید.

اما آنچه جناب معدلت ایاب زوج مذکور سریت له الحکومة بین الجمهور لهعرائی(؟) املاك و نفائس اسباب خویش وقف کرده وتصدق فرموده جملگی عمارت گرد **حمام** است واقع درداخل دارالعبادة مذکوره بموضع **میان بازار** مقابل **مسجد جامع** که جناب نصفت مآب واقف ازاحب اموال خود استحداث فرموده و بواسطهٔ انتساب باین جناب مستغنی است ازبیان حدود و اوصاف با توابع و مصافات شرعیه و عرفیهٔ داخله و خارجه مذکوره و متروکه سوای عرصه.

و جملگی **کاروانسرائی** که واقع است بخارج دارالعبادهٔ مذکوره بجنب مبانی خیرات مزبور که همچنین عالیجناب واقف، محیت عن ساحة احواله الصوارف! بنافرموده و بدین انتما ازذکر تحدید و توصیف استغنادارند باسایر ملحقات ومنضمات ودیانات شرعیه وعرفیه.

وجملگی شش سهم مشاع از جمله سی وشش سهم که اصل قناتیست مدعو به **خیرآباد دهوك** که منبع آن صحرای قصبهٔ **مهریجرد** است ازقصبات دارالعبادة مذکوره و مظهر آن موضعی که معروف است به **برزه فرافتر**.

مع جملگی دوازده سهم مشاع ازجمله سی وشش سهم که اصل سهام **قنات حسن آباد** است که منبع آن صحرای قریهٔ **منگ آباد** است از توابع قصبهٔ **مهریجرد** مذکور ومظهرش همچنین **برزه فرافتر** که مزبور گشته که آب دوقنات مذکورتین بمعیة وتلاحق فایض میشود بر اراضی و باغات **محلهٔ دهوك سفلی** که متصل عمارات خیرات مذکوره و همین آب در صحرای خانقاه جاری است مع سایر توابع ومضافات و لواحق ومنسوبات ازکظائم و حرائم شرعیه وعرفیه.

وجملگی هجده سهم کامل شایع ازجمله سی وشش سهم که اصل **قنات حسن آباد** مذکوره است که نعوت و اوصاف آن مبین و مشروح گشته.

و ایضاً جملگی شش سهم دیگر از جمله سی و شش سهم که اصل سهام **قنات**

خیرآباد مذکور است با سایر توابع ومضافات این حصص مذکوره بموجبی در حجج مبایعات محرزومزبور ومقرر و مسطور شده وانتقال این‌جمله از فرزندان‌مونالاالاعظم، سعیداحسب انسب‌اقدم،حمید مولانا اعظم الاکابر والقضاة فی زمانه الواصل الی رحمة ـ الله وغفرانه **ضیاء** الحق**والدین محمد** بن مخدوم مولانا اعظم مغفور ملاذالقضاة ذوی‌ـ المراتب و المناصب و الاحکام فی‌اوان حیاته الفائز بجذبات رحمة الله فی روضات جنانه **مجد**الحق والشریعة **والدین‌حسین‌الرضا**و عم ایشان مولانا اعظم احسب اکرم **شرف** الملة والدین**حسین** وابن عم او مولانا وصاحب اعظم **شرف**الملة و **الدین علی** بن‌مولانا اعظم مغفور **رکن**الحق **والدین امیریحیی الرضی** بجناب معدلت پناهی واقف بوده بطریق بیع وشری.

وجملگی چهار سهم دو دانگ و نیم سهمی از جمله بیست و هشت سهم که اصل قریه‌ای است به ناحیهٔ سفلی مدینهٔ **میبد** از ولایات دارالعبادة مذکوره معروف ومشهور به **بدرآباد مورتی** کـه بـاین اسم مستغنی از بیان حدود و اوصاف با توابع و منضمات از اراضی وابنیه و قنات و سایرآنچه تابع این قریه دانند شرعا و عرفاً بموجب تمسك شرعی که ازمسماة**فاطمه‌خواند**بنت**امیرسابق‌الدین‌علی بن امیر شمس‌الدین حسین‌بن خواجه‌قوام‌الدین‌مسعودشاه** بمقتضی بیع شرعی‌بجناب واقف عمت معتدله انتقال یافته وسایرحصصی که مشروح و مبین گشت جهت اشتهار باسامی که مرقوم شد مستغنی است ازبیان حدود واوصاف با توابع‌ومضافات هریك شرعاً وعرفاً .

واما آنچه بانیه‌خیرهٔ معمرهٔ مشارالیها ابدت عصمتها ورفعتها وقف کرده و تصدق فرموده عمارت **گردحمامی** است که مقابل خانقاه مزبور واقع است وجملگی تمام میاه واراضی**ده محمد- طبس گیلك**-ازواقفهٔ بانیهٔ مشارالیها است وباین انتساب استغنادارد از ذکر تحدید وتوصیف مع سایر ملحقات و منضمات و توابع و دیانات.

و جملگی **طاحونه** واقع‌است به **اهرستان** دارالعبادة مذکوره بموضع قرب**باغ گشتاسب** ودایرمیاه **قنات‌تفت‌ونصیری**معروف ومشهور به **طاحونهٔ یوسف جلیلی** که ایضاً باین معروف است مع باغات‌خلف آن کـه چند بیق**آب تفت‌ونصیری** درآن جاری‌است ومحدود می گردد بطریق و مدخل سفلی وبه**باغ برکه** مشهورا علوا وبه**باغ لالا** معروفند که از خالصات شریفه است و به باغ ورثهٔ**عمیدنجم ناصر** مشهوراکه او بطریق‌ایضاًو باغچهٔ**استادیحیی حلوائی** تعریفا وبخرابه وفضای **طاحونهٔاستاد** مشهورا وطاحونهٔ بایر**جمال‌خواری** تعریفا باتوابع ومضافات شرعیه وعرفیه ولواحق ومنسوبات داخله و خارجه که از**حاجی امیراحمدعسس**مشهورا و فرزندان او به واقفهٔ مشارالیها ابدت ظلال رفعتها منتقل شده بمبایعهٔ شرعیه و اقرار بتصدیق و امضاء بیع و بعضی از **باغچهٔ خلف**طاحونه و**خان‌تفت**بطریق بیع شرعی.

وجملگی عمارات مستحدثه درعرصهٔ خانی ونه باب حانوت که برسبیل اتصال واقع است بخارج دارالعبادة مذکوره به قرب مزار متبرك قطب الاولیاء بین الانام **شیخ جمال الاسلام** افیضت علی ضریحه قطرات رحمة اصفیها الملك العلام ! محدود بحجرهٔ **خواجه محمدشوشتری** مشهورا و خان **استاد قطب الدین بن مجدالدین بن بهاءالدین بنا** تعریفاً و بطریق وفضاءورثهٔ **خواجه صدرالدین اصفهانی** معروفاوحجرهٔ ا **میرقوام الدین بن امیرمحمدقورچی** مشهوراوخانه **استاد سلطان ابن جمال تبریزی** جمال وخانهٔ **استاد علی رشته پز** تعریفا وخانهٔ **استادشیخ حسین روزبه خباز ابرقوهی** و به مصلای جدید مقابل مزار مذکور علوا و طریق سفلی و حانوتی بتصرف متولی مزار مذکور و هو مولانا اعظم **کمال الملة والدین محمود** المقلب به **منشی** باتمام توابع و مضافات ولواحق و منصوبات شرعیه وعرفیه که از **بی بی خاتون** بنت مولانا اعظم سعید اعظم مغفور **شهاب** الملة **والدین محمد** بن **غیاث** الملة **والدین علی** المذکور و**خواجه صفی الدین** [بن] **خواجه جمال الدین** بن **خواجه شرف الدین** به ملکهٔ عظمی واقفهٔ مومی الیها، ثقل الله موازین میزانها! انتقال یافته بمبایعت شرعیه وعرصهٔ آن عمارات موالیان اعظمان اخوان **عماد** الملة **والدین مسعود** و **کمال** الملة **والدین محمود** فرزندان **مولانا غیاث الدین علی منشی** مذکور مدت نود سال به ملکهٔ واقفه باجاره داده اند کمادل علیه الکتاب الشرعی.

وجملگی پانزده سهم و نصف سهمی مشاع ازجمله بیست و هشت [سهم] که اصل سهام قریهٔ **بدرآباده ورتی** است که سابقاً مذکورشد وعالیجناب معدلت ایاب زوج مشارالیها، خلدت ظلال امارته و نصفته! چهارسهم و دانگ ونیم از این قریهٔ مذکوره وقف فرموده باسایر توابع و مضافات و این پانزده سهم و نصف سهمی از صاحب اعظم مولا اعاظم الصواحب و الاکابر ذوی المراتب **خواجه عماد** الملة **والدین مسعود** بن صاحب اعظم سعید **خواجه ضیاء** الملة **والدین محمد** الملقب به **امیر شاه** بملکهٔ عالیهٔ واقفهٔ مذکوره منتقل شده بمبایعت شرعیه و پنج سهم ازورثهٔ **سعدالدین عبدالله** مسلم پسر **انوشیروان دینیار مجوسی** بیع شرعی.

وجملگی چهاه طسوج و دوازده طشت از جملهٔ یکهزار و صد و پنج طسوج که اصل سهام **قنات آمده** مشهور است از قنوات مدینهٔ **میبد** ازولایت دارالعبادهٔ مذکور.

و جملگی یکصد وهفت طسوج وشش طشت ونیم از جملهٔ یکهزار و سی ودو طسوج و دو دانگ ونیم که اصل سهام قنات قریهٔ جدیدهٔ **فیروزآباد میبد** است.

و جملگی چهل طسوج ودوازده طشت از جملهٔ نهصد و چهل و هفت طسوج و هفده طشت که اصل سهام قریهٔ **محمودی** است از توابع میبد.

و جملگی پنجاه ودو طسوج و بیست و سه طشت از جملهٔ هفتصد و بیست طسوج که اصل سهام قنات قریهٔ **دستجرد بارجین** است از توابع **میبد** که هریك ازاین سهام به واسطهٔ

اشتهار این اسامی مستغنی اند ازذکر تحدید وتوصیف وسایر توابع و مضافات وضمائم و ملحقات هریك ازحرایم و کظائم وفستقات و آوار وانهارغیرذلك از آنچه داخل این حصص شمرند شرعاً وعرفاً و انتقال این حصص بوالیهٔ واقفهٔ مذکوره، لازالت وحیات (؟) الدنیا بوجودها معمورة از مولاة عظمی **حمیدة** الملة **والدین مخدوم خواند** بنت مولانا و مرتضی اعظم **سیدامیرشمس** الملة **الدین حیدر** بن مولانا ومرتضی اعظم **سید جلال الملة والدین حسن** شده به بیع شرعیه .

وجملگی سیصدوبیست ونه سهم ودودانك سهمی ازجملهٔ چهارهزاروهفتصدو پنجاه وهشت سهم که اصل سهام قنات قریهٔ **دها باد** است ازقراء مدینهٔ **میبد** مذکور که باین اسم همچنین استغنا دارد از بیان حدود و اوصاف باتمام توابع و دیانات و ضمائم وملحقات و منسوبات که از صاحب و مرتضی اعظم امیر اعظم **امیر غیاث الدین محمود** بن مولانا و مرتضی اعظم سعید **جلال** الحق **والدین حسن** بن **رکن** الحق **والدین** سلام الله بهمولاة عظمی والیه، لازالت بنیان المبرات لسعیها عالیة! منتقل شده بمبایعهٔ شرعیه .

وجملگی سیصد و شانزده سهم و چهار دانك سهمی ازجملهٔ ده هزاروهفتصد و نود سهم که اصل سهام قنات قریهٔ **بندر آباد** است از قراء **رستاق** دارالعبادهٔ مذکوره که ایضاً بجهت شهرت مستغنی از بیان حدود واوصاف باتوابع ومضافات که از **خواجه نجم الدین محمود شاه بن حاجی علی [بن] شیخ هیبة الله بندر آبادی** بوالیهٔ واقفه انتقال یافته بمبایعت شرعیه.

وجملگی یکهزارسهم ازجمله هشت هزارویکصد و نودسهم که اصل سهام قنات قریهٔ **شمس آباد رستاق** دارالعبادهٔ مذکوره است و باین اسم مستغنی است از بیان تحدید و توصیف باتوابع و مضافات.

وجملگی یکهزار ویکصد وهفتاد سهم ونیم دانگ سهمی ازجملهٔ نه هزارو سیصد و نود سهم که اصل سهام قنات قریهٔ **اشکذر** است از قری **رستاق** دارالعبادهٔ مذکوره که همچنین باین اسم استغنا یافته ازبیان حدود و اوصاف با توابع ولواحق و منسوبات ـ واما سهام **شمس آباد رستاق** از **بی بی عصمت شاه** بنت مولانا **صدرالدین علی بن مولانا کمال الدین افضل** مشهور به **اصفهانی** و خواهر زادهٔ او **مولانا کمال الدین علی بن خواجه صدرالدین احمد بن خواجه عین الدین علی** و برادر زادهٔ او **خواجه غیاث الدین [بن] خواجه جلال الدین اسلام بن خواجه صدرالدین احمد** مذکور بهوالیهٔ ملکهٔ عظمی واقفه، لازالت عیون الحوادث عن ذاتها صارفة! منتقل شده بهمبایعت شرعیه واماسهام قریه **اشکذر** از ورثهٔ مولانا و صاحب اعظم سعید **نظام** الدوله **والدین ابی بکر** خاصهٔ مشهورا به بیع وشری صحیحین .

و جملگی دویست و شصت و نهسهم وپنجدانك سهمی ازجملهٔ هشت هزاروهشتصد وچهل سهم که اصل سهام قنات قریهٔ **تفت** است از قرای **قهستان** دارالعبادهٔ مذکور و

کاروانسرای ایضا ازغایت شهرت‌مستغنی است ازذکر حدود واوصاف باتوابع ومضافات ولواحق واین سهام از صاحب اعظم **خواجه کمال‌الدین حسین** بن صاحب اعظم سعید **خواجه‌شهاب‌الدین قاسم** بجناب عصمت‌پناهی والیه منتقل شده به بیع‌وشری شرعیهٔ.

و جملگی دو دانگ کامل شایع از قناتی که معروف ومشهورست به **محمدآباد سریزد** واقع بناحیهٔ قصبهٔ **مهریجرد** وازقصبات‌دارالعبادهٔ مذکوره که آب آن قنات فائض میشود براراضی وباغات قریهٔ **سریزد** مشهورا وباین اسم‌مستغنی از بیان تحدید و توصیف باتوابع‌ومضافات شرعیه‌وعرفیهٔ داخله‌وخارجه‌واین‌دودانك‌قنات مذکوره دانگی ازصاحب اعظم **خواجه شاه عمادالدین عبدالرحمن** بن‌صاحب‌اعظم سعید **خواجه کمال‌الدین شاه‌شیخ محمد** بن‌صاحب قران مرحوم **خواجه برهان‌الدین فتح‌الله‌ابوالمعالی** ودانگی ازصاحب‌اعظم‌افتخارالتجار **خواجه جلال‌الدین محمد** بن صاحب‌اعظم‌سعید **منفخرالتجارخواجه فخرالدین ترك التبریزی** بملکهٔ عظمی عالیهٔ عادلهٔ کبری واقفهٔ مشارالیها منتقل‌شده بمبایعت شرعیه مع سایر توابع.

هریك‌ازاین‌حصص‌مرقومهٔ‌مشروحهٔ‌مزبوره‌از بیوتات‌وحجرات وغرفات و آلات‌وادوات وحرائم‌و کظائم‌وفستقات‌وسومقات و آبار و انهارو اشجار و جداول و آنچه شرعاً وعرفاً داخل آن دانند سوای عرصهٔ حمام داخل شهر وحمام خارج که آن عرصه استیجار نموده‌اند و عمارت احمامین خود استحدث فرموده‌اند وقفی صحیح شرعی مؤبد مخلد که ارکان صحتش از معاول فساد ونقصان بسلامت و بنیان مشروعیتش بضوابط وشرایط فقهیه حالی واز نواقص و بطلان خالی، مشحون ومقرون به صیغ شرعیه که ازوالیان واقفان متزاوجان مذکوران تقبل‌الله بالاجزاء بجزیل الصواب والثواب‌الجمیل قسطاس میزانهما صدوریافت، وقفی که صفحات صحت آن ازقرب قریب صافی‌وبقیود معتبره وافی«الی‌ان یرث‌الله الارض‌و من‌علیهاوهوخیرالوارثین».

وتولیت‌شرعیه مفوض گشت‌و اعنهٔ این موقوفات باقیات بقبضهٔ کفایت و اعتبارو کف درایت‌واختیارفرزند کامکارچابك‌سوارمضمارعدل‌پروری، صاحب‌عیار نقادخانهٔ هنرپروری، نهال ریاض دولت و اقبال گلبن حدیقهٔ انعام‌وافضال، حاوی‌اقسام کمالات‌انسانی، حائزاحکام سعادات نفسانی، رافع‌اعلام تلاوت آیات‌قرآنی،‌واضع‌ارقام اذکاروطاعات‌ربانی، امیراعظم اعقل،‌والی اکرم‌اعدل، مجنح اجنحة الامارة والرافة ، مرشح باسقات الحکومة والمطافه ، ناشرصحائف البر والاحسان، المخصوص‌بعنایت‌الملك‌الدیان**شمس** الدولهٔ والملك **والدین** رکن الاسلام و المسلمین**محمد** ابن‌واقف والی خیر مشارالیه،ابدالله تعالی‌ظلال امارته و کمالاته بین‌الانسان‌فی‌ظل‌الوالدالعظیم(؟)ایشان سپردند که ازسراهتمام‌تمام بضبط وربط وقبض و بسط این شغل‌جسام قیام نماید و بدو مفوض گشت که‌محصولات موقوفات محررهٔ مزبوره **اولا** بعمارات رقبات معینهٔ مذکوره صرف کند بنوعی که غبطه مرعی باشد و

مستلزم ازدیاد محصولات واجارات گرددو **ثانیاً** بتعمیر و ترمیم مبانی خیرات موقوف علیها الاهم فالاهم والاغبط فالاغبط.

و بعداز آن در انتظام مهام **مسجد** وظائف جدبجای آورد **امامی** حسن الکلامی که درفنون قرائت ووقوف صاحب وقوف ودرمقام رعایت شرایط وارکان صلوة از تکبیرةالا حرام تاسلام ثابت وراسخ الاقدام نصب فرماید که در لیالی و ایام بشغل شریف امامت ازسر فراغ بال اشتغال نماید وهرسال مبلغ سیصدو شصت دینار آقچهٔ نقره سرهٔ مسکوك رائج کپکی که هردودینار از آن بوزن یك مثقال و نیم دانك باشد بدو رسانند وچنانچه هرروز...(۱)

وهمچنین ده نفر **حافظ** کلام‌الله حسن الصوت که در تجوید وقرائت کلام مجید فرید باشد که آناء اللیل واطراف النهار سیما بین العشائین والاسحار تلاوت نمایند، وهرسال مبلغ دوهزار یکصد وشصت دینار آقچهٔ کپکی موصوف بایشان رساند، چنانچه مقتضی رای متولی شرعی باشد.

و **مصدری** معین ومقرر فرماید که منصب صدارت حفاظ را شایستگی داشته باشدودر قرائت و تجوید واصول ماهروباهر وهریك ازحفاظ اقتفاء آثار مرضیه وسنن سنیهٔ او نمایند ومرسوم ومقرری اورا هرسال مبلغ سیصدوشصت دینار آقچهٔ موصوفهٔ مذکورهٔ کپکیه بدو رسانند واگر کسی که قابلیت صدارت داشته باشد مفقودو ناموجود [باشد] بدو نفر دیگر ازحفاظ دهند تادر امر خطیر تلاوت خبیر بوده شروع نماید.

وایضاً **مدرسی** که به صیقل اذهان وافیه زنگ رنگ اعضال واشکال ازصفحات اوراق مصقول زدوده به زلال افهام صافیه نقوش شکوك و شبهات ازالواح فروع و اصول مغسول فرموده تعیین فرماید تادرمسجد مذکور بسط بساط درس علوم دینیه و معارف یقینیه نموده حقائق مسائل به وسایل بیان وافی کامل و لسان شافی بر چهرهٔ حال طلبه نگارد و **معیدی** وهشت نفر **طالب علم** نصب فرماید که اگر اذهان وطباع طلبه به مرهٔ واحده درك معضلات نتواند معید مذکور اعادهٔ سبق نماید تااشکال ایشان انحلال یابد ودرایام تحصیل در مسجد مذکور به وظائف مذاکره ومباحثه قیام نماید و وظیفهٔ مدرس هرسال مبلغ یکهزار و دویست دینار آقچهٔ فضی کپکی موصوف بدو رسانند و هرسال مبلغ نهصد و هشتاد دینار کپکی منعوت وظیفه ومقرری معید وطلبه چنانکه رای جناب متولی مذکور لازالت امارته مرفوعة بین الجمهور باشد بدیشان رساند.

و همچنین **خطیبی** که از شرائط وارکان خطبه با خبر باشد نصب فرماید تا در ایام جمعات [خطبه] به فصیح ترین عبارتی نماید، چنانچه مستمعان از آن محظوظ و بهره ور گردند وهرسال مبلغ یکصد و بیست دینار آقچهٔ فضی موصوف کپکی بدو رسانند.

وایضاً دو نفر **مؤذن** صیت عارف الوقت که قبل الفوت ایام ولیالی به امر تأذین ومناجات حضرت لایزالی اشتغال نماید وارباب طاعات را هنگام اداء واجبات اعلام کند و هرسال

۱ـ ظاهراً افتادگی دارد.

مقرری ایشان‌را مبلغ سیصد و شصت دینار آقچه موصوف به ایشان رسانند.

وایضاً **واعظی** که در تفسیر آیات قرآنی و ترجمهٔ احادیث نبوی گوی سبقت از خم چوگان بسی علماء ربوده باشد تعیین فرماید تا درمسجدمذکور دردهوروشهوررنجوران امراض غفلت وجهالت‌راشربت خوشگوار نصیحت‌چشانند و هر سال مقرری و وظیفهٔ مبلغ یکصدو پنجاه دینار به اورسانند و جهت مقرری و وظیفهٔ ماه رمضان مبلغ یکصد و سی دینار آقچهٔ موصوف کپکی.

و دو نفر **معاشرخوان** تعیین فرموده که درایام جماعات عهد عند صعود الخطیب الی المنبر به حدیث معهود خواندن‌قیام نماید و هرسال مبلغ‌یک‌صددینار آقچهٔ کپکی منعوته وظیفه به‌ایشان‌رسانند.

وهرسال مبلغ یکصدو بیست دینار آقچهٔ فضی کپکی به‌**معلمی** که در مسجد مذکور اطفال مسلمانان راتعلیم قرآن قدیم وتنزیل حکیم نماید رسانند و هرسال مبلغ‌سه‌هزار آقچهٔ کپکی موصوف دروجه سفره وآش خانقاه مذکور که بفقراو مساکین و صادر و وارد رسانند چنانچه مقتضی رای منیر وفکر عالیجناب متولی باشد.

وهرسال مبلغ‌یکصددینار آقچهٔ‌رائج کپکی موصوف درلیالی متبرکه به وجه حلاوه ونقل صرف نموده به‌جماعتیان رسانند ومبلغ یکصدوهشتاد دینار آقچهٔ موصوفه هرساله در وجه ثمن‌الدهن‌والبرز و شمع و غیره که‌موجب استضائت مسجد و خانقاه باشد صرف گردانند و قنادیل وسروج افروخته دارند.

ودو نفر که قابلیت **فراشی و بوابی** داشته باشند تعیین‌فرموده‌هرسال مبلغ پانصدو چهل دینار آقچهٔ کپکی به‌ایشان رسانند تابوظائف فراشی وبوابی‌ازانفتاح ابواب وانقلاق وتنظیف وترشیش وبسط وطی‌فرش وسایر آنچه از لوازم‌این‌امرتواند مشغول گردند.

وچون‌تولیت شرعیه و اشراف و نظارت موقوفات و مستغلات مذکوره مزبوره در مرتبهٔ اول به عالی جناب دولت مآب لازال شمساً طالعاً من افق الحشمة والکمال مفوض فرموده‌اند حق‌التولیهٔ الشرعیهٔ والاشراف و النظارة سدس کل محاصیل موقوفات تعیین وتقریر فرموده‌اندوباقی‌عمله که‌احتیاج خواهندافتادمثل **نویسنده و سقا** ووجه فرش لائقه برای جناب متولی شرعی متعلق ومنوط است که ازموقوفات تعیین وترتیب و هرچه ازاین مصارف معینه مسمیه فاضل آید دودانگ جناب متولی شرعی‌راباشد وچهاردانك در وجه حصصی که بخرند وداخل رقبات شود مصروف فرمایند وازمهٔ‌این امور مطلقاً به‌رأی صواب نمای‌دانش فزای بدعت زدای عقاید آرای جناب متولی مزبور متعلق ومنوط‌گشته ومشروط‌آنکه رقبات وقفی را بزیادت ازسه سال به‌اجاره ندهند نه درعقد واحد و نه در عقود متعددهٔ مختلفه [و] به ارباب استیلاوتغلب ندهند.

ومادام که صفحات اوراق لیالی وایام‌به‌نقوش وجود عزیزشریف جناب‌متولی‌مزبور

مزین ومحلی باشد دیگری در این مناصب واشغال مدخلی نداشته باشد و بعد از طی نامهٔ اعمار که الی یوم القیام منشور وختام دولتش به طناب امتداد مستحکم باد مناصب واشغال مذکوره از آن ذکور اولاد جناب مشارالیه باشد. **تولیت شرعیه** از آن اوسط و**نظارت** از آن إصغر. وحق السعی همان سدس مقرر اصل و ثلث فاضل به شرط الموجود میان اولادی که مباشر مناصب مذکوره باشند مشترك بالسویه دون الترجیح والتفاوت. واگر چنانچه اولاد زیادت ازدو نفر موجود نباشند مناصب به ایشان منحصر وحق السعی به همین طریق و بعد از اولاد او بر اولاد اولاد او و اولاد اولاد او و اولاد او ما توالدوا و تناسلوا بر منهج معین ومقرر مذکور وطریق مبین محرز مزبور والیان واقفان متزاوجان مشارالیهما، تقبل الله بفیض فضله وعمیم طوله حسناتهما! تصریح فرمودند و تعیین کردند.

وحرام گردانیدند تغییر و تبدیل این خیرات باقیات و شروط و نصوص معینات مشروحات وافیات [بر] کافهٔ مسلمین ومسلمات سیما بر مباشران امور موقوفات وطلب محاسبات وجواز توزیعات تخصیصات وحوالات «فمن بدله بعدماسمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم» و علی المغیر والساعی فی تغییره و تبدیله لعنة الله تعالی والملائکة والناس اجمعین.

رجاء صادق وامید واثق که حضرت خالق چنانچه واقفان خیران والیان متزاوجان مشارالیهما توفیق اتفاق و ترصیص مبانی خیرات ارزانی فرموده عالیجناب دولت قباب متولی مذکور، مدت ظلاله ما تعاقب الاعوام والشهور، تأیید احکام تأییدات محل کناد ودر فردوس اعلی ایشان را وساعیان را مقام ومأوی دهاد، والحمدلله اولا وآخراً والصلوة والسلام علی من خیر اوتی معجزاً باهراً وعلی اولاده و اصحابه باطناً وظاهراً.

و همچنین فرمودند که اگر اعوذبالله تعالی جناب دولت قباب متولی را اولاد ذکور منقطع گردد امور محررهٔ مذکوره از تولیت شرعیه و اشراف و نظارت از آن اناث او باشد، واولاد اولاد از همین طریق ما تعاقبوا وتناسلوا بطناً بعد بطن ونسلا بعد نسل.

وعقیب(؟) از آنکه درعالی مجلس شریف وسامی دیوان دین حنیف درضمن مرافعهٔ شرعیه ثابت ومبین و واضح ومبرهن شد نزد حضرت شریعت پناه تقوی شعار مخدوم مطاع ناشر صحائف العلوم الدینیة والمعارف الیقینیة فی الارباع والاصقاع اعنی حاکم عادل مرافع الیه که صدر این کتاب بسجل شریف مزین ومحلی خواهد گشت، اعلی الله تعالی لانتساب رایات الدرس و الفتوی و رفع اعلام العلم والتقوی شانه و رفع محله ومکانه! بشهادت مولانا وصاحب اعظم **رکن** الملة **والدین** ضیاء الاسلام و المسلمین **حسن** بن مولانا اعظم اکمل اکرم اقدم **صفی** الملة **والدین محمد** بن مولانا اعظم سعید ملاذالقضاة والموالی المتأخرین **ضیاء** الحق **والدین محمد** بن مخدوم مولانا اعظم شهید ملجاء القضاة ذوی المراتب و المناصب والاحکام فی اوان حیوة الواصل الی رحمة الله فی روضات جنانه **مجد** الحق والشریعة والتقوی **والدین حسن الرضا**، اعلی الله شانه فی ظل والده! وابن عم پدرش

مولانا وصاحب الاعظم **مجد** الملة و **الدین** شرف الاسلام و المسلمین **حسن** بن مولانا اعظم سعید مولا الاکابر و الموالی **شرف** الملة **و الدین حسین** بن مخدوم سعید **مجد** الحق **و الدین حسن** المشار اعلی الله تعالی شانه.

و کاتب این سطور و محرر این مزبور اصغر عباد الله ذی الفضل **محمد بن مسعود بن یحیی بن ابی** الملقب بقطب الحتحه(؟) عفاالله ذنوبه وستر عیوبه که جملگی حصص موقوفهٔ مشروحه تا زمان صدور صیغ وقف حق و ملك مزاوجان واقفان بود، حکم شرع شریف بصحت این جمله واقع شد و باشهاد شرعی مقرون گشت، فی سلخ من شهر ربیع الاول عمت میامنه لسنة تسع و اربعین وثمانمائه . والسلام و الحمدلله وحده.

بموجبی که مزبور گشته وقف کردم بشروط و نصوصی که مبین گشته و مشروح شده (مهر امیر نظام الدین چقماق واقف).

بدینموجب وقف کردم بشروطی که مشروح گشته . (مهر بی بی فاطمه بانیهٔ واقفه).

شهدت بمضمونه المسطور فی الصدر، حرره العبد محمد بن حسین الحسینی.

بموجبی که درصدر قلمی گشته استماع نمود و گواهست، حرره العبد الضعیف مرشد بن همایونشاه .

مهر علی صفی الملك.

بموجبی که درصدر قلمی گشته گواه گشت، معین بن محمود میبدی .

بدینموجب که مسطور گشته گواه شد، حرره العبد محمد بن حاجی صدر الدین الیزدی.

بموجبی که درصدر این صحیفه مزبور و مذکور شده گواه است، حرره العبد الضعیف فضل الله بن فتح الله الخوارزمی بیمناه شهد به دام فضله !

بموجب مسطور گواه است، حرره حسین بن حسن بن سلام الله الحسینی، اصلح الله شانه!

بشهادت العبد علی کمال و کنادو کمال صدر عین الدین(؟).

بموجبی که قلمی شده از جناب واقف گواه شد، امیر سنقز.

بحضور العبد مهر علی (؟)

محمد بایزید.

بموجبی که درصدر قلمی شده از جناب واقفان مشار الیهما استماع نمود و گواه شد، حرره العبد الضعیف مسعود بن محمد بن حیدر بن ابی الرضا .

بمضمونه یشهد العبد الضعیف حسن بن محمد بن محمد.

یشهد بمضمونه [...] اعلی الله شأنه .

بموجب مسطور گواه شد حسن بن محمود بن محمد الرضی.

بموجبی که درصدر قلمی گشته گواه است، محمد بن مجتبی بن سلام الله الحسینی بخطه.

بدین موجب مسطور گواه است ، حرره العبد محمد بن حاجی بن محمد الحافظ.

بموجب مسطور گواه است، مستعین .

بموجب مسطور گواه است ، حسین سنقر.

فهرستهای اعلام

۱) در ترتیب الفبائی اسماء ابتدا اسمهای ساده و بعد مرکب آمده است؛ باین ترتیب که شمس ، شمسا ، شمس‌الدین وجزاینها .

۲) در بین اسماء فقط لفظ «بن» در ترتیب الفبایی مورد نظر قرار نگرفته است .

۳) میان اعداد هرکجا – (خط‌حاصل)آمده نشان آنست‌که از شمارهٔ قبل تاشمارهٔ بعد مربوط به آن اسم‌است.

٤) خط‌فاصل (-) که بعدازکلمات میرزا وحاجی‌وغیرآنها در داخل [ ] آمده برای نشان دادن پیش یا پس واقع شدن آن‌لفظ برصاحب اسم‌است .

۵) دراعلام جغرافیائی‌ذیل هرشهر بقاع ومساجد ومدارس ومیدانها و وبازارها وسایرمتعلقات آن شهر ذکر شده‌است .

فهرست نامهای کسان

آ

الف

ب

چ

ح

ص

ن

و

فهرست جغرافیائی

[کلماتی که باحروف ریزچاپ شده مربوط به اسم قبلی ان است]

الف

ج

چ

ح

خ

د

ر

* ـ آثار یا نام محلهایی که ستاره کنار آنها گذاشته شده امروزه در یزد باقی است .

۱ـ هر کجا که در کتاب «مسجدجامع» رابدون‌نسبتی نوشته بود جداگانه فهرست شدتا میان مسجد میر چقماق و مسجد کبیر خلط نشود.

نام کتب

فهرست اقوام و قبایل و مذاهب و خاندانها

فهرست لغات نادر و اصطلاحات

(در توضیح لغاتی که معنای آنها بدست داده شد از فرهنگ نفیسی کمک گرفته شده است)

فهرست آیات قرآنی

فهرست احادیث و امثال عربی

تعلیقات و توضیحات

تعلیقات وتوضیحاتی‌که درین صحایف درج‌میشودیادداشتهایی استکه در خلال تصحیح و طبع کتاب جامع مفیدی فراهم شد . این مطـالب غیراز یادداشتهایی استکه برکتاب تاریخ یزد(از ص۱۶۱ـ ۲۲۴) افزوده‌ام . خوانندگان برای وقوف کافی ناچار ازمراجعه به یادداشتهای مضبوط در تاریخ یزدخواهند بود .

حق بودکه تعلیقات قبل از فهرستهابچاپ می‌رسید ولی علتی موجب شدکه درانتهای کتاب به طبع برسد .

ص۲ تا ص ۸۹ : مطالب مندرج دراین صفحات‌که در ترجمهٔ احوال شاه نعمت‌الله ولی و اخلاف اوست پیش ازین توسط ژان اوبن فرانسوی (Jean Aubin) درکتاب « منابع برای احوال شاه نعمةالله ولی » ازانتشارات انستیتو ایران‌وفرانسه (طهران، ۱۳۳۵) بطبع رسیده است . ولادیمیر ایوانف در فهرست نسخه‌های خطی انجمن‌آسیایی بنگال می‌نویسدکه دراین قسمت قدیماً درایران چاپ سنگی‌شده است (به‌مقدمهٔ همین‌کتاب مراجعه‌شود) .

ص ۶ س ۸ (وصفحات دیگر) : رسالهٔتألیف‌ملاصنع‌الله نعمةاللهی‌درترجمهٔاحوال‌شاه نعمةالله را ژان اوبن فرانسوی در جزء « منابع برای احوال شاه نعمةالله ولی » (طهران ، ۱۳۳۵) بطبع رسانیده است .

ص۴۰ س۱۶ : ژان‌اوبن فرانسوی مقامات طاهرالدین محمد وامیرشمس‌الدین محمد ابراهیم را در فرهنگ ایران زمین (۲: ۹۴ـ۲۳۲) بطبع رسانیده ورساله‌ای مستقل بزبان فرانسه تحت‌عنوان **Les Deux Seyyeds de Bam, (Wiesbaden, 1956)** در تحلیل‌رسالهٔمذکور و بیان استنباطات‌تاریخی ازآن تألیف‌کرده است .

ص۷۳س‌وص۱۶۱س۲۱ : ملکتیه غلط و ملتکیه درست‌است .

ص ۸۶ س۲۲ (وصفحات دیگر) : از تفت قهستان منظور بیان این‌نکته است که تفت درمنطقهٔ کوهستانی‌یزد واقع است .

ص۹۰ س۱۸ : «بهامنه»جمع «بهمنی» است، مثل «قزاونه»جمع «قزوینی». طبقهٔ بهمنی سلسله‌ای ازپادشاهان هندوستان(۷۴۸ـ۹۳۳ هجری) بوده‌اند (طبقات سلاطین‌اسلام‌ص۲۷۳) .

ص۱۵۴ س۲۰: بدرآباد مورتی‌که درکنارآن (کذا)گذاشته‌شده‌درست‌است، نگاه کنیدبه‌صفحهٔ۸۷۷ ازقسمت وقف‌نامهٔ میرچقماق‌که در انتهای‌کتاب طبع شده است .

ص۱۵۵ـ۱۵۶: ذیل‌حوادث سال ۸۲۵ درمجمل فصیحی‌آمده‌است : « وفات مولانا وصاحب مرحوم حافظ شمس‌الدین محمدالرازی فی‌یوم‌الاثنین ثانی عشرجمادی‌الثانی بهرات واورابیزدنقل‌کردند ودرعمارتی‌که‌آنجاساخته دفن‌کردند.» (ص۲۵۱)

ص۱۶۱ س۶ : ازاین‌سید غیاث‌الدین علی‌یزدی معاصرشرف‌الدین‌یزدی‌وشاهرخ‌تیموری درحواشی تاریخ یزد (ص۱۹۸ ـ ۱۹۹) ذکرکرده‌ام . قوام‌الدین محمد یزدی شاعر متوفی در۸۲۰که نسخه‌ای از دیوانش به‌شمارهٔ ۲۵۷۶ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌هست‌کتابهٔ حمام سیدغیاث‌الدین علی‌یزدی رانوشته بوده است و متن‌آن اینست :

«حمامات‌الحمد ساجعات علی‌شمول‌نعم الامن‌والامان فی‌الزمان خلافه‌الامام العادل‌الیقظان القایم‌بمافی‌القرآن‌من‌الاوامروالنواهی‌بالایقان‌والعرفان سیماالکریمة هذه ان الله یأمر بالعدل‌والا۔ حسان معین‌الحق‌والدنیا والدین‌شاه رخ بهادرسلطان خلدالله سبحانه ملکه و سلطانه وبروج تلك ۔ الحمامات افواه العباد فی سایر البلاد اقلهم الراجی عفوربه الغنی‌علی‌بن لطف‌الله الحسینی‌الملقب بغیاث‌الباعث‌لانشاء هذا الحمامات فی‌شهورسنه‌افصح تاریخها بالخیر.» (ص۸۷)

کتیبهٔ‌گورسید غیاث‌الدین نیزازهمین شاعر بشرح زیراست :

«قدفازبسعادة الشهادة بعدان‌حازقصب‌السبق‌من‌قاطبة الاقران‌والاشباه والحق‌بسعداءهم‌احیاء عندربهم یرزقون‌فرحین‌بما آتاهم‌الله من‌کان‌یناجی‌لسان‌حاله مزوفوراستیهال ربه العلی‌العظیم اجعلنی علی‌خزاین‌الارض انی‌حفیظ علیم‌المرتضی‌الاجل‌الاعظم الافخم‌خاتم فصیله یباهون بها‌الباعون مـن صنادیداهل‌القلم السیدغیاث الملك والدین علی‌الحسینی‌حشره‌الله معه علیه‌السلام یوم‌الدین اذوافق حاله حسن‌حاله استشهد ذبحا بالسکین ولذلك افصح تاریخ سنة هذه البلوی قدسعد بالشهیدکربلا (۸۴۵) .

اکنون‌که ذکرقوام‌الدین محمدیزدی‌گذشت‌مناسب‌است یادآورشوم‌که دیوان‌وی درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه به‌شماره ۲۵۷۶ (اوراق۱ـ۲۱۷) موجوداست‌وبنابردیباچهٔ‌دیوان، وی‌مسافرتهایی‌به اران وآذربایجان وشام ومصروآسیای صغیرومازندران وری‌کرده وباشاهزادگان وامرای تیموری حشرونشرداشته است (فهرست دانشگاه ۹ : ۱۳۷۱) .

این‌قوام‌الدین محمدظاهرأبرادرشرف‌الدین‌علی‌یزدی‌است. آقای دکترمهدی بیانی‌درمقالهٔ راجع بمجموعهٔ منشئآت جمع‌آوری قوام نامی در ۸۷۸ (مندرج درراهنمای‌کتاب سال‌چهارم شماره ۳) نوشته‌اندکه عده‌ای از مکاتیب قوام‌الدین محمدبن ابوبکر بن علی برادرشرف الدین‌علی یزدی درآن مجموعه هست ویك مکتوب آنرا نقل‌کرده‌اند .

ص ۲۹۹ س۸: جـز منابعی‌که درحاشیهٔ «تاریخ یزد» دراحوال‌شرف‌الدین علی یزدی ذکرکرده‌ام نگاه‌کنیدبه مقالهٔ دکترمهدی‌بیانی (راهنمای‌کتاب ۳: ۲۴۰ـ۲۴۴)دربارهٔ مجموعهٔ منشئآت مورخ ۸۷۸جمع‌آوری«قوام».درین‌مجموعه منشئآتی‌ازشرف‌الدین وبرادرش بشرح زیرمندرج است : (۱)

منشئآت شرف‌الدین علی‌بن ابوبکربن علی یزدی

مشتمل بر :

الف) مقدمهٔ فقه فارسی‌حنفی‌مسمی‌به «شقایق دقایق نعمانی» .

که‌آنرا بنام مغیث‌الدین ابوالفتح ابراهیم سلطان بن‌شاهرخ تیموری انشاءکرده است .

ب) دیباچهٔ فتحنامهٔ صاحبقران .

که اصل‌تاریخ امیرتیمورتألیف ابراهیم سلطان ودیباچهٔ‌آن‌انشاء شرف‌الدین علی‌است .

۱ـ درباره مجموعهٔ منشئآت مستقل اونگاه‌کنید به‌تاریخ یزد ص۱۹۶و۲۲۷.

ج) دیباچهٔدیوانقوام‌الدین محمدیزدی .

برادر شرف‌الدین علی که پس‌ازمرگ اوبخواهش فرزند وی‌قطب‌الدین انشاءکرده است .

د) دیباچهٔ مرقع خواجه عبدالقادر [مراغی]

که خودرسالهٔ مفصل‌مستقلی‌است .

ه) دیباچهٔ جنگ خواجه‌رکن‌الدین مسعودصاعدی مسمی‌به «جامع‌البدایع مظفری» .

که‌آن رابنام مظفرالدین ابوالقاسم اسمعیل‌بن‌ابراهیم سلطان‌بن شاهرخ انشاءکرده است .

و) دیباچهٔ مجموعهٔ اشعارابراهیم سلطان‌میرزا گورکانی .

و درآن جز دیباچه ، ذکر هنرمندی و سخندانی و دانش پروری شاهزاده را بـه شرح کرده است .

ز) دیباچهٔ ترجمهٔ شمسیه .

که اصل‌کتاب ترجمهٔ رسالة الشمسیة فی‌قواعدالمنطقیة است‌که‌آنرابنام‌ابوالمظفرعلاءالدین سلطان محمدترجمه‌کرده‌اند .

ح) دیباچهٔ رسائل‌صاین‌ترکه که بخواهش‌سلطان محمدبن ترخان نوشته است .

ط) منشورابوالفتح ابراهیم سلطان .

که بعنوان خواجه نصیرالدین‌محمدمذهب ، کتابدارسلطان مزبورصادرشده است .

ی) فصلی‌درباب رمل.

ك) رساله درعقدانامل .

ل) تبریك‌نامهٔ عیدفطرکه بشاهرخ بن‌امیرتیمورنوشته است .

ص۳۰۹ س۲۳ : این‌مولانا محمد بن محمدباقریزدی رساله‌ای بنام « میزان الصنایع » در کیفیت اسطرلاب تألیف‌کرده‌کـه نسخه‌ای خطی‌ازآن در جزء مجموعهٔ ۲۰۸۴ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه (فهرست‌آن جلد ۸ صفحهٔ ۷۰۷) موجودست و اتفاقاً نسخه بخط محمد تقی‌بن محمدمجید یزدی ازاقوام محمد باقرمذکورست. شرح حال مولانامحمدمجید پدرمحمد تقی کاتب رسالهٔمرقوم درذیل احوالات ملامحمد باقردرصفحهٔ ۳۱۰جامع مفیدی ذکرشده‌است .

ص۳۱۰ س۲ : رجوع شودبه ملاحظات مذکوردرسطورقبل .

ص۳۵۳س۱۳ ببعد: دربارهٔقاضی‌میرحسین‌میبدی‌نگاه کنیدبه‌مقالهٔاینجانب‌درمجلهٔیغما(۱:۲۲۱-۲۲۲) .

ص۴۲۹ س۸ ببعد : درمجمل‌فصیحی‌ذیل‌وقایع‌سال۷۵۴ آمده‌است: «اتمام‌دارالسیاده که‌شهریارغازی امیر مبارزالدین محمد فی‌جمادی‌الثانی درکرمان درنزدیك قلعهٔ مولانا صدرالدین خوافی درمحلهٔ سرمیدان ساخته ومولانای‌اعظم افتخار الحجاج والحرمین مولانا معین‌الملة والدین الیزدی صاحب تاریخ‌آل‌مظفررابه تدریس این‌بقعه مقررفرمود.» (ص۵۰چاپ محمود فرخ) .

درذیل‌حوادث سال۷۶۳همان‌کتاب‌آمده است :

«فرستادن شاه شجاع مولانامعین‌الدین‌یزدی صاحب تاریخ‌آل‌مظفررابرسالت پیش‌شاه محمود برادرخود...» (ص۶۵)

ایضاً ذیل‌حوادث سال۷۶۵: «فرستادن شاه شجاع مولانامعین‌الدین صاحب تاریخ‌آل‌مظفر را کرت‌دوم پیش‌برادرخودشاه محمودوطلب‌اتفاق نمودن...» (ص۹۶)

ص۳۴۵ س۱۴: استاد مجتبی مینوی دربارهٔ داستان ملالتربوقبن‌پشم بن‌پانزده در «پانزده گفتار» (ص۱۸۴ طهران ۱۳۳۳) می‌نویسند :

«یك‌صورت دیگرازاین داستان (قاضی‌حمص) هم صدسال‌پیش ازین بزبان انگلیسی ترجمه شده است ودرکتابی‌بنام «سرگذشت‌لطف‌الله» تصنیف‌مستشرق معروف‌انگلیسی‌ایستویك بطبع رسیده است. دراین‌روایت نام‌قاضی‌رطل‌بوق‌عبدالپشم پانزده است . لطف‌الله می‌گوید که درقرن‌سوم یك‌نفر قاضی‌بوده موسوم‌به منصوربن‌موسی که مردی‌بسیاربی‌ادعا ومتواضع بوده واسم‌خودرابه پنج‌پاره کرده بود : من+صور+ابن+مو+سی وازراه خشوع و فروتنی هرجزئی رابدل به‌لفظی‌حقیرتر کرده بود. من‌زیادسنگین‌بودآنرا بدل‌به‌رطل کرده بود ؛ صوراسم شیپوراسرافیل‌است‌آن رابدل‌کرده بود به‌بوق ؛ ابن‌را به عبدل؛ ومو رابه پشم ؛ وسی‌رابه پانزده ؛ بنابرین رطل‌بوق عبدالپشم پانزده (که شایدلفظ ملانطربوق ازاینجاآمده باشد) . »

درحاشیه برهمین مطلب آقای مینوی مینویسد : « اصل قصهٔ ملارطل‌بوق ربطی بـه مرافعهٔ یهوری و مسلمان ندارد وچنانکه بنده درکودکی شنیده بودم مربوط بودبه‌آمدن ایلچی‌پرکنهٔ سوم فرنگ به‌ایران وچندسؤال ازپادشاه ایران‌کردن وگفتن‌که اگرجواب درست‌ندادید بایدباجگزار ماباشید . وچهل‌روز مهلت خواستن وزیراعظم وگردش‌کردن اودربلاد مختلف درجستجوی‌کسی‌که این‌سؤالهارا بتواندجواب‌بدهد . درین‌قصه صدراعظم درشهری ازشهرها به‌مکتب‌داری‌تصادف‌میکند کـه چند نوع چوب در دسترس خودگذاشته‌است وگاهی یك‌ریسمان رامی‌کشد وگاهی یك‌طناب را می‌جنباند وبه‌شست‌پای خودسریك ریسمان رابسته‌است وهمهٔ‌این‌کارهارا درضمن درس‌دادن به‌بچه‌ها انجام می‌دهد وهمینکه رئیس‌الوزراء نام اورامیپرسد جواب‌میدهد ملارطل‌بوق بنت پشم پانزده و محتاج بگفتن‌نیست‌که اومشکل‌مهم مملکتی‌را حل‌کرده ایلچی پرکنهٔ فرنگ رادست خالی روانه می‌کند . اصل‌این‌قصه ظاهراً ازقول جاحظ مأخوذست‌که‌گویا درکتاب خود دربارهٔ معلمین حکایت کرده بوده است‌که برمعلمی‌گذشتم نزدخودعصائی‌کوتاه وعصائی‌بلند وچوگانی وگوئی وطبلی‌وبوقی داشت.گفتم این‌تهیه برای‌چیست ؟گفت چون‌بچه‌ای‌نافرمانی‌کند اورابه‌عصای‌کوتاه‌میزنم، عقب‌تر میرود باعصای بلندمیزنم ، ازپیشم فرارمیکندگوی رادرچوگان نهاده بسمت او پرتاب میکنم باو میخورد سرش می‌شکند بچه‌هاجمع می‌شوند مرابزنند طبل‌را برگردن می‌آویزم وبوق را در دهن می‌گذارم وطبل‌میزنم وبوق‌مینوازم تااهل دروازه جمع شوندومرا ازشرآنها خلاص‌کنند .»(زهر-الربیع چاپ ۱۲۹۸ورق ۹۲پ) .

ص۴۰۶ـ ۴۰۷ : دربارهٔ خاندان حموئی‌آقای سعیدنفیسی‌رساله‌ای مبسوط نوشته واطلاعات مربوط به‌ترجمهٔ احوال افراد این‌خاندان راکه‌چندتن ازآنان‌دریزدمقیم بوده‌اند به‌تفصیل نقل‌کرده‌اند. این‌رساله درجزء «کنجکاویهای علمی و ادبی » (جلداول) از انتشارات دانشگاه طهران (طهران ۱۳۲۹) ص۶ـ۳۹ طبع شده است . آقای‌نفیسی‌ملخص این‌رساله رادرمجلهٔ‌یادگارشمارهٔ ۱۰جلداول نیز بطبع رسانیده‌اند .

همچنین‌نگاه‌کنیدبه«مشیخه»(فهرست دانشگاه جلدنهم)که مجموعه‌ای است‌گردآوردی شده توسط سالك‌الدین‌محمدحمویی‌ومحتوی برخطوط ویادگارهای‌عده‌ای ازعلمای‌هم‌عصرحمویی. بخصوص اطلاعات‌کثیری دربارهٔ خاندان‌وی وخط خود حمویی‌را داراست.

ص۴۲۲ـ ۴۲۳ : دراحوال‌مجدهمگر آقای سعید نفیسی تحقیق مفصلی دارند که در مجلهٔ مهر سال‌دوم طبع شده است .

ص۴۲۳ س۱۴ : دربارهٔ وحشی بافقی نگاه کنید به مقدمهٔ آقای حسین نخعی بردیوان او که‌باهتمام خودشان تصحیح شده است (طهران،۱۳۳۹) . ایضاً مقاله‌ای‌که من بعنوان «شاعری‌که بمیخانه‌مرد» درمجلهٔ دانش‌سال‌دوم‌صفحات۲۵۴ـ۲۵۸ نوشته‌ام و بعنوان مقدمه در ابتدای دیوان او برچاپ اول امیرکبیر (طهران،۱۳۳۵) نیزنقل شده است .

ص۴۳۶ ـ ۴۳۸ : درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه ضمن مجموعهٔ شماره ۳۴۰۲ مجموعهٔ منشئآت و ترسلاتی بنام «گلدستهٔ اندیشه»ازمحمد امین‌بن عبدالفتاح طبسی متخلص‌به‌وقاری‌که شرح حالش‌در تذکرهٔ نصرآبادی (ص۱۷۸) نیزآمده ، وجود دارد . نامه‌هایی از او خطاب به مولانا محمدطاهر منجم و مولانا محمد باقر یزدی ومحمد شفیع یزدی‌وشاه ابوالمهدی بن میر میران ومیرزا اسحق یزدی‌ومولاناعبدالکریم طبسی‌وصفی‌نوادهٔ مؤمن حسین یـزدی در ضمن‌آنها هست .

نسخهٔ دیگری ازهمین اثر بشمارهٔ ۲۰۵۸ درهمان‌کتابخانه وجود دارد .

ص۴۵۷ س۱۵ : نسخهٔ دیوان‌سالك یزدی بشمارهٔ ۳۲۸۷ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجوداست (ص۲۲۵۲ جلد یازدهم فهرست‌کتابخانه مرکزی دانشگاه).

ص ۴۴۸ س ۸ : در بارهٔ فوقی نگاه کنید بـه فهرست مجلس جلد سوم و مقالهٔ اینجانب در مجلهٔ جهان‌نو(۲:۶ـ۴۰۶ـ۴۰۷) و فهرست دانشگاه جلد۹ : ۱۴۰۵ و۹ : ۱۴۸۶ـ۱۴۸۸ وفهرست دانشکدهٔ حقوق ص۸۱ .

ص۵۴۵ـ۵۶۰ : درمجمل‌فصیحی‌ذیل‌سنهٔ ۷۳۱ آمده است : «وفات‌المولی المرتضی‌الاعظم‌الاکرم سید رکن الملة والدین محمدبن‌المرتضی الاعظم سید قوام‌الملة والدین محمد بن نظام‌الیزدی بیزد». (ص۴۳)

ص۵۴۵ـ۵۶۰ : درمجمل‌فصیحی‌ذیل‌سنهٔ ۷۳۳ آمده است : «وفات‌مولانا وصاحب‌اعظم سیدشمس‌الملة والدین محمدبن‌مولی‌الاعظم سیدرکن‌الملةوالدین‌محمدبن‌المرتضی‌المرحوم نظام‌الحسینی‌الیزدی.» (ص۴۳) .

ص۵۴۳س۱۳ ببعد: بنابرصفحهٔ ۶۶۰، محمدمفیدمؤلف‌جامع‌مفیدی‌متن وقف‌نامهٔ سیدرکن‌الدین‌محمد حسینی‌را دردست‌داشته‌است . نسخه‌ای‌ازاین‌وقف‌نامه چندسال‌قبل‌درعزآباد درپی‌دیواری‌که برقبری بنابوده است بدست آمد . آقای سید علی‌محمد وزیری‌ازروی‌آن نسخه‌ای برای‌خود نویسانیده‌اند که چندی در اختیار من‌بود وازآن نسخه‌ای تهیه‌شدکه باهمکاری‌آقای محمدتقی دانش‌پژوه به‌نشر آن درمجلهٔ فرهنگ ایران زمین ـ سال نهم (۱۳۴۰)مشغول‌هستیم. این‌وقفنامه ازاسنادمهم برای جغرافیای تاریخی‌شهریزد وکتابی‌درحدود دویست صفحه است .

ص۵۶۱ س : درمجموعهٔ مشهوربه مشیخه (فهرست دانشگاه جلد۹) ذکر انابت شیخ تقی‌الدین دادامحمد بشرح‌زیرنقل‌شده است (ص۲۶۵) :

ذکرانابت شیخ تقی‌الدین‌دادا محمد علیه الرحمة مریدان را

«استغفرالله توبه کردم خدای را و ازجملهٔ ناکردنیها بازآمدم وشرط وعهدکردم‌که نماز پنجگانه بوقت بگزارم ونمازی‌که قضاشده بازآورم و دهان خودرا ازلقمهٔ حرام نگاه دارم و

زبان‌خودرا ازدروغ وازغیبت مسلمانان وازبهتان نگه دارم وسینهٔ خودرا ازکدورت مسلمانان‌نگه دارم وشب بآزار کسی‌نخفتم وآزار کسی‌نکنم و دل بدست‌آرم ویندبسته رابزنا نگشایم واگرمظالمی بگردن باشد خصمم راخشنود کنم وبقیامت نگذارم. بدین موجب اقرار کردم‌وخدای‌را برخودگواه کردم ومصطفی‌راصلی‌الله علیه وسلم‌برخودگواه کردم وحاضران‌را وازجملهٔ توبه‌کاران‌شدم بعنایةالله انشاء الله وفقنی‌الله . »

پیش‌ازنقل انابت‌نامه، صاحب مشیخه سالك‌الدین محمدحموی که مقیم یزدبوده است سواد مکتوبی‌ازشیخ زین‌الدین عبدالسلام‌کامویی‌به‌شیخ تقی‌الدین مذکور وپس‌ازآن سنوات وفات شیخ و خاندان وی‌رابشرح ذیل‌نقل‌کرده است . (ص۳۱۶)

«تاریخ وفات‌شیخ تقی‌الدین دادامحمد یزدی‌واولاد روح‌الله ارواحهم وقدس اسرارهم

شیخ‌دادامحمد سنهٔ سبعمائه- سلطان حاجی‌محمدشاه‌سنهٔ‌خمسین وسبعمائه- حاجی‌علیشاه سنهٔ ست‌وستین‌وسبعمائه - حاجی‌محمدشاه سنهٔ تسعین‌وسبعمائه- شیخ علی‌محمود بنیمان‌سنهٔ احدی‌وثمانین وسبعمائه - شیخ دادامحمدثانی‌سنهٔ عشروثمانمائه - حاجی‌برهان‌الدین امیرشیخ- شیخ حاجی‌جمال‌الدین‌فضل‌الله - امیرحاجی‌محمود علیه‌الرحمهٔ سنهٔ سبع و تسعمائه .

مولود مبارك شیخ دادامحمد ازقریهٔ اردکان بوده ازقری‌ومواضع میبدیزد، ولادتش درسنهٔ اربعین‌وستمائه، عمرعزیزش شصت‌وپنج‌سال‌بود قدس‌سره .

یك‌رباعی‌هم درتاریخ‌رحلت‌شیخ درآنجا آمده است .

ص۵۸۸ س۱۱ ببعد: مقبرهٔ شیخ‌علی‌بن محمودبن‌بنیمان‌دربندرآباد باقی‌وبرقراراست . برای‌شرح گور او ودیگر بقاع ومسجد ومزارات‌آنجاکه ازاحداثات تقی‌الدین‌دادامحمدست به‌گزارش‌مرحوم مجدزادهٔ صهبامندرج درشمارهٔ اول ودوم مجلهٔ باستانشناسی(۱۳۳۸) مراجعه‌شود (ص۹۶-۱۰۴).

ص۶۲۱ س۵ ببعد: نام‌این‌شیخ جمال‌الاسلام ابی‌سعید محمدبن احمدبن مهریزداز(کذا) متوفی‌در ۴۸۰ که‌نامش‌بهمین شکل‌در نسخهٔ جامع مفیدی‌دست‌نویس‌مؤلف آمده‌ودرمتن‌هم‌ماهمان راآوردیم در تاریخ یزدتألیف جعفری وتاریخ جدیدیزد تألیف‌کاتب بصورمذکورذیل‌ضبط است :

تاریخ یزد: جمال‌الاسلام محمدبن احمدبن محمدبن‌مهریزدبن انوشیروان عادل

تاریخ جدیدیزد جمال‌الاسلام ابی‌سعید محمدبن‌احمدبن مهریزد

جامع مفیدی جمال‌الاسلام ابی‌سعیدمحمدبن‌احمدبن‌مهریزداز (۱)

درمورداین‌شخص چندنکته قابل‌توضیح‌است :

اول اینکه ظاهراً نام‌جداین شخص‌که درجامع مفیدی دوبار بصورت « مهریزداز» می‌آید صورتی‌تصحیف شده ازهمان «مهریزد» (مهر+ایزد) است .

دوم اینکه اخیراً که جلد هفتم‌کتاب‌کشف‌الاسرار و عدة‌الابرارتألیف ابوالفضل رشیدالدین میبدی مؤلف در۵۲۰انتشار یافت‌به‌نکته‌ای برخوردم‌که ذکرآن خالی ازفایدهٔ احتمالی درشناختن مؤلف‌کتاب کشف‌الاسرار نخواهدبودوآن‌اینکه دریکی‌ازنسخه‌های خطی‌جلد هفتم‌کشف‌الاسرار نسب مؤلف‌چنین نقل‌شده است : «الشیخ‌الامام‌العبدالرشید فخرالاسلام... ابی‌الفضل‌احمدبن‌ابی‌سعیدابن احمدبن مهریزدالمیبدی» ، ودر نسخهٔ دیگری از همان جلد نوشته‌شده : «رشیدالدین‌فخرالاسلام معین السنة تاج‌الائمة عزالشریعة رکن‌الطائفة کهف الطریقة ابوالفضل‌احمدبن ابی‌سعد بن‌محمدبن احمد مهریزد »(جلدهفتم صفحهٔ ب از مقدمهٔ آقای علی‌اصغرحکمت) .

هنگامی که باین دوسجل برخوردم فوراً ذهنم متوجه شیخ جمال الاسلام مذکوردرتواریخ یزد شد واحتمال دادم که مؤلف کشف الاسرارظاهراً منسوب باهمین شخص است که مرقدومزارش تاعهد صفویه دریزدبرقرار و مورداحترام بوده و ذکرش درتواریخ یزد آمده ودر ۴۸۰ یعنی چهل سال قبل از تألیف کتاب کشف الاسرار وفات یافته است .

آقای محیط طباطبائی درمقالهٔ «داستان تفسیرخواجهٔ انصاری» (مجلهٔ دانش سال اول ص۱۹۳ ببعد) دربارهٔ نسبت مؤلف کتاب کشف الاسرارکه یزدی است باتوجه به کشف الظنون وتصحیف «یزدی» به «بزداوی» و «یزداوی» و ضبط نام کشف الاسرار فی التفسیر تألیف امام رشیدالدین یزدی در کتاب بروکلمان وفهرست قلیچ پاشا می نویسندکه رشیدالدین صاحب کشف الاسرار قطعاً میبدی و یزدی است .

نکتهٔ دیگرکه مورد توجه ایشان قرارگرفته نسب اوست بنابرسجل قسمتی از نسخهٔ کشف الاسرار متعلق به متولی بقعهٔ گازرگاه (مقبرهٔ خواجه عبدالله درهرات) که بشرح زیر نقل کرده اند : «... الامام السعید رشید الدین ابی الفضل بن ابی سعید بن احمد بن محمد بن . . . . (یك کلمه محو شده) قدس الله روحه . »

ضمناً بایدبدانیم که صاحب کشف الظنون نسب مؤلف راچنین نوشته است : «امام رشیدالدین ابوالفضل احمدبن ابی سعید میبدی .»

ازصورمختلف اسم مؤلف که درپشت نسخ تألیف اونقل شده و تطبیق زمان عهد مؤلف باشیخ جمال الاسلام مذکوردرتواریخ یزدکه میان وفات این شخص اخیروصاحب تألیف چهل سال فاصله است حدس اینکه مؤلف کشف الاسرارفرزندیا باحتمال نوهٔ شیخ جمال الاسلام میتواندبود قوت می گیردوتاحد زیادی مجهول بودن نسب مؤلف مذکور را ازمیان میبرد .

تنبیه: آقای محیط ضمناً درمقالهٔ خودمیان این رشیدالدین میبدی ومیبدی مذکور درانساب سمعانی متوفی در۴۹۲ موسوم به (ابوعبدالله محمدبن احمدبن محمدبن الحسن میبدی نسبت قائل شده اند(رجوع شودبه صفحهٔ ۲۴۴ سال اول مجلهٔ دانش) .

جدول تطبیقی برای نام شیخ مذکور

تاریخ یـزد : جمال الاسلام محمدبن احمدبن محمدبن مهریزد

تاریخ جدیدیزد: جمال الاسلام ابی سعید محمدبن احمد بن مهریزد

جامع مفیدی : جمال الاسلام ابی سعید محمدبن احمدبن مهریزداز

کشف الاسرارمورخ ۷۳۲ : ابی الفضل احمدبن ابی سعیدبن احمدبن مهریزد

کشف نسخهٔ مفتاح : رشیدالدین ابوالفضل احمدبن ابی سعیدبن (۱) محمدبن احمد [ابن] مهریزد .

نسخهٔ هرات : رشیدالدین ابوالفضل بن ابی سعیدبن احمدبن محمدبن . . . .

کشف الظنون : رشیدالدین ابوالفضل احمدبن ابی سعیدمیبذی

ص۶۳۳ س۳ ببعد : عین همین مطالب درتاریخ یزدوتاریخ جدید یزدنیز مذکوراست .

در«مشیخه» متعلق به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه(ش۲۱۴۳)ازاین شیخ فریدالدین عبدالباقی

۱ــ ظاهراً «بن» زیادست

شمس‌الدین خلوتی وذکرخرقه پوشیدن شمس‌الدین محمد بن نجم‌الدین‌محمد واین اخیر برسالک‌الدین محمد حمویی مطالب مفیدی مذکورست و از آنجا برمی‌آید که فریدالدین ابی‌سعید عبدالباقی بن علی‌بن‌عبدالخالق‌بن محمدبن عبدالجلیل بن محمدبن محمدبن ابی‌اسمعیل عبدالله انصاری هروی روز دوشنبه نیمهٔ صفر ۸۱۴ (درجامع مفیدی مطلق ۸۱۳) وفات کرد ودربیت‌القاسمی بیرون شهریزد در کوی نرسوآباد درگورستان ماما نوک بخاک سپرده شد ومدت سی وهشت سال قطب اقطاب سلسلهٔ مرشدیه در یزد بود .

بعدمی نویسد خواجه ناصرالدین محمود سمنانی مذکور درص ۶۳۳ جامع مفیدی بارگاهی برمزارفریدالدین بنا کرد وشمس‌الدین محمدخلوتی نیزپس ازوفات درآنجا مدفون‌شد . (ص ۲۵۱-۲۵۵ مشیخه) .

ص۶۴۸ س۸ ببعد: ذکرمولانا مجدالدین حسن رضی و مولانا شرف‌الدین درکتابچهٔ موقوفات سید رکن‌الدین‌محمد (فرهنگ ایران زمین‌جلدنهم) آمده است.

ص۶۴۹ س : متن‌وقف‌نامهٔ میرچقماق وهمسرش که یک بار در یزد طبع شده بعنوان ضمیمه در صفحات ۸۷۱ تا ۸۸۴ جامع مفیدی چاپ شده است .

ص۸۲۹ س : نظیراین‌ارقام درتفصیل محلات ومساجد قسطنطنیه در مجموعهٔ مورخ ۱۱۰۵ شمارهٔ ۱۹۹۷ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه طهران دیده می‌شودکه برای‌تتیم فایده نقل‌آن مفیداست :

محلات مسلمانان ۳۳۹۹۳- محلات کفره ۴۵۸۵ - محلات یهودیان ۶۴۳۰ - مسجد جامع - ۹۸۵- مسجد مجلات ۱۸۹۴- عمارات که طعام‌خیرات میدهند ۱۲۲-معلم‌خانه ۱۱۳۰-خانقاه ۱۵۲۰- زاویه ۲۳۲۵- چشمهٔ آب ۹۴۸-قنات ۱۶۳۰- حمام ۱۱۸۴- میخانه ۴۵۴۴- قهوه‌خانه ۴۲۰- قفاع‌خانه ۵۸۹-کلیسیا ۶۴۸- خبازی ۳۰۰۶-آسیاب است ۱۵۸۵- سباك خانه ۵۸۹- غسال‌خانه ۱۴۵۹- دکان‌نمر دوزی ۱۰۴-دکاکین‌سوای مذکورات ۱۱۷۹۰۰(فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران‌جلد۸: ۶۰۴) .

ص۸۲۱ س۱۶ : بوزه‌خانه - درمکتوبی‌مضبوط درنسخهٔ شمارهٔ ۲۸۳۴ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌از اسماعیل‌کاشف اسپاهانی از بنگ و بوزه نام میرود .

بوزه‌شرابی‌است‌که ازآردبرنج وارزن وجومی گیرند و درهندوستان بسیار نوشندوبوزه خانه جایی‌است‌که درآن‌بوزه سازند. (فرهنگ‌نفیسی)

ص۵۸ و۱۷۲ و ۲۴۸ و ۵۱۲ : درمجمل‌فصیحی ذیل‌حوادث‌سال ۸۰۴ دربارهٔ اتمام عمارت‌دارالفتح می‌نویسد : «اتمام دارالفتح که‌دریزد خواجه‌غیاث‌الدین سالارسمنانی‌ساخته بوقتی‌که‌امیرصاحبقران اورابه‌ضبط‌مال‌یزدفرستاده بودوبوقت افراغ‌محاسبه بعرض حضرت‌صاحبقرانی رسانیدند فرمود که من نفرموده‌ام که بسازد. گفت اگربندگی‌حضرت نفرموده ونخواهند خیری باشدکه من کرده باشم. چون بمسامع‌علیه رسانیدند غضب فرموده‌خواجه غیاث‌الدین مذکوررا بند کرده فرمودکه در چاه کردند . » (ص۱۴۶)

ص ۶۱۷ : ذکراعراب فولادی درمجمل فصیحی دیده میشود ذیل‌حوادث سال ۸۴۳ : « قتل‌امیر حسن‌فولادی‌که امیراعراب فولادی‌بود . » (ص۶۶)

ص ۷۴۶ : دربارهٔ موقوفات یزدکه تاعهدسلطنت محمدشاه قاجاردایروبرقراربوده است میرزا عبدالوهاب طراز شاعر یزدی کتابچه‌ای دروصف وبیان موقوفات بنام حاجی‌میرزا آقاسی‌ترتیب‌داده

است که نسخه‌ای‌مزین وصحیح‌ازآن درکتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات‌تهران بشمارهٔ‌موجودست .(قبل‌از آن‌متعلق به‌مرحوم عباس اقبال آشتیانی بوده است) . فهرست مطالب آن برای اطلاع نقل‌میشودو امیدوارم متن‌آنرا درمجلهٔ فرهنگ ایران زمین بطبع برسانم .

باب اول : درموقوفات شهریزد

فصل‌اول : درمساجد

مسجد جامع‌کبیر، مسجد جامع سرریگ ، مسجدجامع‌سرآب‌نو ، مسجد جامع امیرچقماق، مسجد جامع جدید ، مسجد بیاخان ، مسجد حاجی ابراهیم ، مسجد خطیره ، مسجد فرط ، مسجد خضرشاه ، مسجد محلهٔ خلف‌باغ عزآباد ، مسجد محلهٔ خلف‌خانهٔ علی ، مسجد محلهٔ زاویه ، مسجد خواجه پیرحسن ، مسجد جامع مصلی‌عتیق ، مسجد دشتك ، مسجد جامع یعقوبی، مسجد محلهٔ تل .

فصل‌دوم : درمشاهد متبرکهٔ نجف

فصل سوم : درمدارس

مدرسهٔ‌خان ، مدرسهٔ شفیعیه ، مدرسهٔ شاهزاده ، مدرسهٔ قدسیه ، مدرسهٔ‌کوچك.

فصل‌چهارم : درمقایر

مقبرهٔ فضل ، امامزاده جعفر، تقی‌الدین دادا ، مقبرهٔ سیدفتح‌الله ، مقبرهٔ‌سیدنصرالدین.

فصل‌پنجم درابواب‌البر

باب‌دوم درموقوفات قری

اردکان ، اشکذر، فیروز آباد مجومرد ، شمس‌آباد رستاق ، بندرآباد ، مجومرد، عزآباد، اجی‌آباد ، همت‌آباد ، الله‌آباد ، ابرندآباد ، بناتك ، منشاد .

فهرست مآخذ ومدارك

۱- متون قدیم

تاریخ جدید یزد : تألیف احمدبن حسین بن‌علی‌کاتب ، یزد ، ۱۳۱۷ش .

تاریخ یزد : تألیف جعفربن محمدبن حسن‌جعفری، تصحیح‌ایرج افشار ،تهران ۱۳۳۸ش .

جامع الخیرات یاوقف‌نامهٔ سیدرکن‌الدین : نسخهٔ خطی متعلق به‌سید علی‌محمدوزیری (متن‌آن درفرهنك ایران زمین‌سال‌نهم زیرچاپ است) .

کتابچهٔ موقوفات یزد : نوشتهٔ طراز یزدی ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات طهران (ش۲۹/ج) .

مجمل فصیحی : تألیف فصیحی‌خوافی، تصحیح محمود فرخ، مشهد۱۳۴۰.

مجموعه درترجمهٔ‌احوال‌شاه نعمة‌الله‌ولی : تدوین ژان اوبن ، طهران ۱۳۳۵.

مشیخه : نسخهٔ‌خطی‌متعلق به‌کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌طهران‌شمارهٔ (۲۱۴۳)

۲- مقالات وکتب جدید

افشار ، ایرج : فصلی‌از «تاریخ‌کبیر» فرهنگ ایران زمین ، ۶ : ۸۹-۱۵۸.

بیانی، دکترمهدی: مجموعهٔ منشآت قوام‌الدین یزدی ، راهنمای‌کتاب، ۳: ۲۴۰-۲۴۴.

حکمت ، علی‌اصغر : مقدمه برکشف الاسرار وعدة‌الابرار ، جلدهفتم، طهران۱۳۳۹.

دانش‌پژوه ، محمدتقی : فهرست‌کتابخانهٔ مرکزی‌دانشگاه، جلدهای ۸و ۹و۱۰و۱۱،طهران ، ۱۳۳۹-۱۳۴۰ .

مجد زادهٔ صهبا :آثارتاریخی‌بندرآبادیزد، مجلهٔ باستانشناسی،ش۱: ۹۶-۱۰۴ (سال۱۳۳۸).

محیط طباطبائی، محمد: داستان تفسیرخواجه‌انصاری، دانش، ۱: ۱۹۳-۲۰۰و۲۴۳-۲۴۵ .

مینوی ، مجتبی : پانزده‌گفتار، انتشارات دانشگاه، طهران ۱۳۳۳.

نفیسی، سعید : خاندان‌حمویی،«کنجکاویهای علمی‌وادبی»،انتشارات‌دانشگاه طهران، ۱۳۲۹.

۳- مآخذ اروپائی

Aubin, Jean: *Quelques Notices de Mukhtasar-i Mufid*,
فرهنگ‌ایران زمین ، ۶ : ۱۶۴-۱۷۷.

Blochet, Edgard: *Catalogue des Mss. Persan*, vol Iet IV, Paris.

Ivanow, Vladimir : *Concise Deseriptive Catalogne of the Persian Mss. in the Asiatic Society of Bengal,* Calcutta 1926.

Rieu, Ch.: *Catalogue of the Persian Mss. in the British Museum*, 4 *Vols. London* 1879-1895.

Storey , C . A . : *Persian Literature,* vol. I (2 Parts) , London, 1927-1953.

اصلاح اهم اغلاط واستدراکات

ص۴س۴ ـ رح/رخ
ص۶س۲۳ ـ حالی/سالیٰ
ص۱۲س۱۳ ـ زدن/زن
ص۱۶س۹ ـ نمودهمتوجه[ای]/نموده[ای]متوجه
ص۲۰س۶ ـ دخل/دخله
ص۷۳س۱۸ ـ ملکتیه/ملتکیه
ص۸۲س۹ ـ تاریك/تازیك
ص۸۷س۹ ـ درویش/دوریش
ص۹۰س۹ ـ کلکنده/گلکنده
ص۹۴س۱۹ ـ آبتی/آیتی
ص۱۰۵س۱۷ ـ نوربخشی/بخش
ص۱۳۲س۱۷ ـ توقیر/توفیر
ص۱۳۹س۱۰ ـ مسعود/ومسعود
ص۱۴۲س۱۵ ـ بیت‌الادویه/وبیت‌الادویه
ص۱۵۷س۲۰ ـ به/بر
ص۱۶۱س۱۲ ـ ملکتیه/ملتکیه
ص۱۶۷س۱۱ ـ فتحیپور/فتحپور
ص۱۷۷س۱۱ ـ خواست/خاست
ص۱۸۲س۱۲ ـ باب/به‌آب
ص۱۸۵س۲۲ ـ بجز/بمجرد
ص۱۹۴س۱۰ ـ کشنویه‌حومهٔ/کشنویهٔحومه
ص۱۹۴س۱۲ ـ معانی/معالی
ص۱۹۵س۲۴ ـ نگیر/نگین

ص۲۰۲س۹ ـ یمنی/یمین
ص۲۰۲س۳ ـ باب/به‌آب
ص۲۳۴س۲۴ ـ فاتحه (زیاداست)
ص۲۴۲س۱۶ ـ عقب / ملقب
ص۲۴۶س۱۶ ـ ترد/نزد
ص۲۴۶س۹ ـ خامهٔ/خامه
ص۲۶۸س۷ ـ حساب/ظ: حباب
ص۲۶۹س۲ ـ بوالعجبی/بلعجبی
ص۲۶۹س۱۳ ـ حالت حریر/حال تحریر
ص۲۷۰س۱۲ ـ در/را
ص۲۷۴س۲۵ ـ فضلابه/فضلای
ص۲۸۱س۱۷ ـ سبزی/ازسبزی
ص۲۹۴س۱۳ ـ دورالسرور/دارالسرور
ص۲۹۹س۱ ـ اللته/الله
ص۳۰۴س۸ ـ آن‌حلال/انحلال
ص۳۱۰س۱۷ ـ صفحهٔ/صفه
ص۳۱۵س۵ ـ جان/جای
ص۳۱۶س۱۴ ـ ادخاء/ادخار
ص۳۲۰س۹ ـ گنگ/کنگ
ص۳۲۶س۲۴ ـ ظلمات/«ظلمات
ص۳۲۹س۶ ـ بگدارم/نگذارم
ص۳۳۸س‌آخر ـ سرود و/سر و دو
ص۳۳۹س۲۲ ـ کرد/گرد

ص۳۴۱س۷تا۱۰ ـ گذشته ، سرشته ، برشته / گذشته‌ای ، سرشته‌ای ، برشته‌ای
ص۳۶۱س۱ ـ حالت حریر/حال‌تحریر
ص۳۷۷س۲۱ ـ قضایا/قضا
ص۳۸۶س۹ ـ نمود/نموده
ص۳۹۸س۷ ـ [است](زیاداست)
ص۴۰۲س۹ ـ اوقات/[اوقات[را]
ص۴۰۶س۶ـ وذهن/ذهن
ص۴۰۹س۲ ـ کلکنده/گلکنده
ص۴۰۹س آخر ـ سخن /سخنی
ص۴۱۵س۷ ـ کام/گام
ص۴۱۷س۶ ـ ۱۸ ـ نوخواسته/نوخاسته
ص۴۱۹س۶ ـ گشاد/کساد
ص۴۱۹س۱۲ ـ صحت/صحبت
ص۴۲۶س۵ ـ حالت‌حریر/حال‌تحریر
ص۴۲۷س۱۴ ـ بیهوشی/بپوشی
ص۴۳۲س۲ ـ از/در
ص۴۲۸س۱۳ ـ انشاء/انشاد
ص۴۴۱س۱۹ ـ بلبل(بعدش فاصله‌لازم‌است)
ص۴۴۱ س آخر ـ نخواسته/نخاسته
ص۴۴۴س۴ ـ گیری/گری
ص۴۴۷س۲ تا ۵ ـ گله/گله‌ای
ص۴۵۳س۱۹ ـ جهاناباد/شاهجهاناباد
ص۴۵۵س۱۷ ـ ام/ایم
ص۴۶۳س۱۱ ـ بوالعجبی/بلعجبی
ص۴۹۴س۱۸ ـ شرزمه/شرذمه
ص۵۰۱س۱۷ ـ که /[را]که
ص۵۲۲س ۹ـ ابراند/ابرند
ص۵۲۶س۱۷ ـ ساروج/ساورج
ص۵۲۹س۹ ـ لواء ،/،لواء
ص۵۴۴س۲۱ ـ «چاه/چاه «
ص۵۴۹س۲۰ ـ تیغ‌که / که تیغ
ص۵۶۱س۲۰ـفروزان/فیروزان
ص۶۱۷س۱۳ـ مسجور/مسجود
ص۶۴۵س۵ ـ درخواب دیده،/، درخواب دیده
ص۶۷۵س۱۸ ـ علیشاباد/عیشاباد
ص۷۰۳س۱۵ـ بغلطان/بغلطاق
ص۷۰۴س۱۵ ـ مداور/مدوار
ص۷۲۲س۷ ـ قعله/قلعه
ص۷۴۵س۱ ـ انگیختم/انگیختیم
ص۷۵۸س۱۳ ـ صحبت/صحت
ص۷۵۹س۳ ـ دلپنیرد/دلپذیر
ص۷۶۶س۲۲ـ الحمدالله/الحمدلله
ص۷۷۷س۲۱ ـ گیرم/گیریم
ص۷۸۳س۸ـومشو/مشو
ص۷۸۶س۱ـپواج/پواچ
ص۷۸۷س۱۱ ـ داد/دار
ص۷۸۸س۶ ـ کوی/گوی
ص۷۹۲س۸ ـسوزواسوز
ص۸۱۰س۸ ـ گنگ/کنگ
ص۸۵۶س۱۶ـ عطفان/غطفان
ص۸۶۰س۲۳ وس۸۶۱ س۱ ـ کلگنده/گلگنده
ص۸۶۲س۵ ـ «در/در«

Publications of M. H· ASADI
Tehran, No. 2

JĀMI'I MUFĪDI

Parsian Text of XI Centurey A. H. on

Historey of Yazd

By

Muhammad Mufīd Mustowfī Bāfqī

Edited by

IRAJ AFSHAR

Tehran-1961